



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



ارسلت علیهم الصلوات

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir

تأليف: اسکندر بیگ ترکمان

# تاریخ عالم آرای سی عباسی

زیر نظر با تنظیم لهر ستهاو مقدمه:

ایرج افشار



جلد (۲)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# تاریخ عالم آرای عباسی

نویسنده:

اسکندر بیگ ترکمان

ناشر چاپی:

امیر کبیر

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

|                                                                                                                                           |    |
|-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|----|
| فهرست .....                                                                                                                               | ۵  |
| تاریخ عالم‌آرای عباسی جلد ۲ .....                                                                                                         | ۲۷ |
| مشخصات کتاب .....                                                                                                                         | ۲۷ |
| اشاره .....                                                                                                                               | ۲۷ |
| ذکر باقی حالات و واقعات سنه تنگوزئیل سال اول جلوس سعادت مأنوس همایون اعلی و بیان فتنه که در درگاه معلی میانه امرا وقوع یافته جمعی از امرا |    |
| اشاره .....                                                                                                                               | ۳۱ |
| کشته شدن مهدیقلی خان حاکم شیراز .....                                                                                                     | ۳۳ |
| فرار کردن امراء فتنه انگیز و کشته شدن ایشان .....                                                                                         | ۳۳ |
| فوت امامقلی خان قاجار .....                                                                                                               | ۳۴ |
| ذکر وقایع سیچقان ئیل مطابق سنه سبع و تسعین و تسعمائۀ که سال دویم جلوس همایونست و شرح استیلای اوزبکیه بر بلده فاخره هرات و کشته شدن        |    |
| اشاره .....                                                                                                                               | ۳۴ |
| مکتوب علماء ماوراء النهر در جواب صحیفه خدمه روضه متبرکه و نقباء مشهد مقدس معلی مزکی .....                                                 | ۳۷ |
| جواب کتاب مذکور که مولانا محمد مشکک رستمداری نوشته .....                                                                                  | ۳۹ |
| ذکر توجه موکب همایون شاهی ظل اللهی بصوب خراسان و بقتل آمدن مرشد قلیخان و قصایائی که در آن سفر روی داد .....                               | ۴۴ |
| اشاره .....                                                                                                                               | ۴۴ |
| ذکر سبب قتل مرشد قلیخان .....                                                                                                             | ۴۵ |
| قتل مرشد قلیخان وزیر شاه عباس در شاهرود و وزیر شدن میرزا محمد .....                                                                       | ۴۶ |
| کشته شدن محمد خان ترکمان .....                                                                                                            | ۴۷ |
| ذکر سبب مغضوب شدن میرزا محمد وزیر .....                                                                                                   | ۴۹ |
| کشته شدن میرزا محمد وزیر .....                                                                                                            | ۴۹ |
| لشکر کشیدن فرهاد پاشا بقراباغ و تسخیر نمودن آن ولایت و آمدن جغال اعلی از بغداد بقلمرو علیشکر و قلعه ساختن در نهاوند و آنچه روی داد ۵۰     |    |
| ذکر احوال امراء خراسان و بعضی حالات که بعد از مراجعت رایت نصرت نشان دست داد .....                                                         | ۵۱ |
| ذکر وقایع اودئیل ترکی که سال سیم جلوس همایونست مطابق سنه ثمان و تسعین و تسعمائۀ .....                                                     | ۵۲ |

- ۵۲ ..... اشاره
- ۵۴ ..... ذکر لشکر کشیدن عبدالؤمن خان بخراسان و محاصره نمودن مشهد مقدس معلى و ظفر یافتن بر آن بلده شریفه بتقدیر پروردگار جهان
- ۵۴ ..... اشاره
- ۵۵ ..... ناخوش شدن شاه عباس در بلده طهران
- ۵۵ ..... قتل و عام نمودن عبدالؤمن خان اوزبک اهل مشهد مقدس را
- ۵۷ ..... ذکر محاربه بوداق خان و امراء با نور محمد خان و جنود اوزبک نایمان و شکست یافتن بتقدیر کردگار جهان
- ۵۸ ..... وقایع متنوعه که درین سال بر حسب تقدیر خالق عباد روی داد
- ۶۰ ..... گفتار در بیان حالات و محاربات که در فارس و کرمان و یزد میانه امرای قزلباش بوقوع پیوست
- ۶۰ ..... اشاره
- ۶۲ ..... کشتن بیکتاش خان عموی خود عباس سلطان و پسرهای او را
- ۶۳ ..... آمدن یعقوبخان بعزم تسخیر یزد
- ۶۴ ..... جنگ یعقوب خان با بیکتاش خان و مغلوب شدن بیکتاشخان
- ۶۶ ..... کشته شدن بیکتاش خان
- ۶۷ ..... ذکر توجه موکب همایون شاهی ظل اللهی بجانب خطه بهشت نشان صفاهان و بیان حالات و فتوحات که در آن سفر خیر اثر روی داد
- ۶۷ ..... اشاره
- ۶۸ ..... گریختن یولی بیک بقلعه طبرک
- ۶۹ ..... وقایع سال میمنت مآل بارس ئیل ترکی مطابق سنه تسع و تسعین و تسعمائه هجری که سال چهارم جلوس همایون اعلی شاهی ظل اللهی است
- ۶۹ ..... اشاره
- ..... ذکر توجه موکب همایون بدار الملک فارس و لشکر فرستادن بکرمان و بعد از انتظام مهمام آن ولایت معاودت فرمودن بمقر سلطنت و سعادت بنیان
- ۷۱ ..... اشاره
- ۷۲ ..... کشته شدن شاهقلیخان
- ۷۲ ..... کشته شدن حسینعلی سلطان چکنی
- ۷۵ ..... کشته شدن یعقوبخان حاکم شیراز و اشخاص فتنه جو که با او بودند
- ۷۶ ..... کشته شدن یولی بیک

- ۷۶ ..... امر بتخریب قلعه طبرک
- ۷۷ ..... کشته شدن کور حسن استاجلو
- ۷۷ ..... وقایع سال میمون و ایام سعادت مقرون توشقان ثیل ترکی مطابق الف هجری سال پنجم جلوس همایون و قسایای آن سال بتقدیر واهب ذوالجلال
- ۷۷ ..... اشاره
- ۷۸ ..... کشته شدن مهدی قلی خان
- ۷۸ ..... کشته شدن قورخمس خان بدست شاه عباس
- ۷۸ ..... ذکر سبب قتل دولتیار خان سیاه
- ۷۹ ..... قتل دولتیار خان
- ۷۹ ..... یاغی شدن امیر حمزه خان طالش
- ۸۰ ..... جنگ امیر حمزه خان با الوند سلطان و شکست خوردن او
- ۸۰ ..... کشته شدن امیر حمزه خان در رومیه
- ۸۱ ..... ذکر رفتن فرهاد خان بخراسان و بازگشتن او و آمدن عبدالمؤمن خان بخراسان و تسخیر قلعه اسفراین و بعضی محال باراده ملک ذوالجلال
- ۸۱ ..... اشاره
- ۸۲ ..... ملاقات حاجی محمد خان پادشاه خوارزم با فرهاد خان
- ۸۲ ..... کشته شدن عظماء طایفه بیات بامر عبدالمؤمن خان
- ۸۳ ..... تسخیر عبدالمؤمن خان قلعه اسفراین را و کشته شدن ابو مسلم خان
- ۸۳ ..... سوانح ایام سعادت فرجام لوی ثیل مطابق سنه احدی و الف سال ششم جلوس همایون اعلی شاهی
- ۸۳ ..... اشاره
- ۸۴ ..... رفتن شاه عباس باردبیل بزیارت شیخ صفی و سایر مشایخ عظام
- ۸۴ ..... ذکر فتح مملکت گیلان بتوفیق پروردگار عالمیان
- ۸۵ ..... اشاره
- ۸۶ ..... جنگ فرهاد خان با سپاه خان احمد و شکست خوردن سپاه او
- ۸۷ ..... رفتن شاه عباس بگیلان
- ۸۷ ..... ذکر توجه آیات فیرزی آیات بجانب خراسان و فتوحات که در آن سفر خیر اثر روی داد و بیان بعضی حالات اوزبکیه

- ۸۷ ..... اشاره
- ۸۸ ..... نامه عبدالؤمن خان بشاه عباس و جواب او
- ۸۹ ..... کشتن اهل مزینان حاکم خود را که از اوزبکیه بود
- ۸۹ ..... برگشتن شاه عباس از خراسان و ورود به قزوین که دار السلطنه است
- ۹۰ ..... فرار کردن کیا جلال الدین محمد از امراء گیلان بی‌جهت
- ۹۰ ..... گفتار در محاربه امرای افشار لشکر کرمان با امرای اوزبکیه در تون خراسان و ظفر یافتن بتوفیق ملک منان
- ۹۲ ..... وقایع متنوعه که در عرض این سال بمنصه ظهور رسیده
- ۹۲ ..... اشاره
- ۹۲ ..... کشته شدن شاه ویردیخان
- ۹۳ ..... فوت امیر سید حسین الحسینی کرکی عاملی بمرض وبا
- ۹۴ ..... وقایع سال مسرت مآل ئیلان ئیل مطابق سنه اثنی و الف هجری که سال هفتم جلوس شاهی بر اورنگ شاهنشاهی است
- ۹۴ ..... اشاره
- ۹۴ ..... رفتن شاه عباس باردبیل و سیر و شکار قزل آغاج
- ۹۵ ..... ذکر عصیان و طغیان گیلانیان و توجه عساکر نصرت قرین بتأدیب ایشان و فیروزی یافتن بعون ملک منان
- ۹۷ ..... ذکر لشکر کشیدن عبدالله خان بخوارزم و آمدن عبد المؤمن خان پسرش بخراسان و قضایائیکه در اورگنج و خراسان بوقوع پیوست
- ۹۷ ..... اشاره
- ۹۸ ..... آمدن نور محمد خان والی اورگنج خدمت شاه عباس بنپاه
- ۱۰۰ ..... صلح درویش محمد خان با عبدالؤمن خان
- ۱۰۲ ..... آمدن حاجی محمد خان پادشاه خوارزم بقزوین باستمداد از شاه عباس
- ۱۰۲ ..... ذکر توجه موکب نصرت نشان بجانب لرستان و بیان قضایا که در آن سفر میمنت اثر بتقدیر خالق بشر بوقوع پیوست
- ۱۰۲ ..... اشاره
- ۱۰۲ ..... ذکر حکام لرستان
- ۱۰۴ ..... جنگ کردن اغورلو سلطان بیات با شاه ویردیخان حاکم لرستان
- ۱۰۴ ..... توجه شاه عباس بسمت لرستان بتأدیب شاهویردیخان



- فرار کردن شاهویردی خان از لرستان و رفتن او بروم ..... ۱۰۵
- رجوع شاه عباس از لرستان بقزوین ..... ۱۰۶
- ذکر دفع ضاله ملاحده که درین سال بتقویت شریعت غراء روی داد ..... ۱۰۶
- اشاره ..... ۱۰۶
- قتل سلیمان طبیب ساوجی از طایفه ملاحده ..... ۱۰۸
- قتل میر سید احمد کاشی و و دیگران از ملاحده ..... ۱۰۸
- وقایع متنوعه خراسان ..... ۱۰۹
- شرح حالات اولاد سلطانحسین میرزا ولد بهرام میرزا و حکومت ایشان در قندهار و زمین داور از زمان ارتحال والد غفران مآل تا زمان فترت خراسان و
- اشاره ..... ۱۱۰
- قتل حمزه بیک بامر مظفر حسین میرزا ..... ۱۱۲
- رفتن رستم میرزا بهندوستان ..... ۱۱۵
- رفتن مظفر حسین میرزا بهندوستان ..... ۱۱۷
- ذکر محاربه که در ازغند ترشیز میانه امرای قزلباش و یتیم سلطان اوزبک و برادران وقوع یافت و انهزام قزلباشیه ..... ۱۱۸
- اشاره ..... ۱۱۸
- محاربه قزلباش با جنود اوزبک در ازغند ترشیز ..... ۱۱۹
- کشته شدن سلیمان خلیفه سردار لشکر قزلباش ..... ۱۱۹
- کشته شدن مصطفی خان بامر یتیم سلطان اوزبک ..... ۱۲۰
- وقایع و سوانح سال خجسته مآل یونت ئیل موافق سنه ثلاث و الف هجری که سال هشتم جلوس همایون شاهی ظل اللهی است ..... ۱۲۰
- اشاره ..... ۱۲۰
- ذم اهل گیلان ..... ۱۲۲
- ذکر عصیان و طغیان علیخان در گیلان و لشکر فرستادن بر سر او و گرفتاری آن مخدول و جمعی از مفسدان بنیروی دولت ابد بنیان ..... ۱۲۳
- ذکر گرفتاری بقیه یاغیان گیلان و مآل حال ایشان ..... ۱۲۶
- اشاره ..... ۱۲۶
- کشته شدن بوسعید و طالشه کولی ..... ۱۲۷

- ۱۲۷ ..... ذکر سوانحی که بعد از گرفتاری علی خان و طاغیان گیلان روی نمود
- ۱۲۹ ..... ذکر لشکر فرستادن بخوزستان و عربستان بسرکردگی اعتماد الدوله و فرهاد خان و انتظام مهمات آنطرف بر حسب فرمان شهریار جهان
- ۱۲۹ ..... اشاره
- ۱۳۰ ..... بیان وقایع متنوعه این سال
- ۱۳۱ ..... فرار کردن ملک جهانگیر حاکم کجور
- ۱۳۲ ..... وقایع سال فرخنده فال قوی ئیل ترکی مطابق سنه اربع و الف هجری که سال نهم جلوس همایون اعلی شاهى است
- ۱۳۲ ..... اشاره
- ۱۳۳ ..... رفتن فرهاد خان بخراسان
- ۱۳۳ ..... ذکر نهضت رایات ظفر آیات بصوب خراسان و فرار نمودن عبدالمؤمن خان از سر قلعه اسفراین و سبزوار از صولت سپاه موکب نصرت نشان
- ۱۳۳ ..... اشاره
- ۱۳۵ ..... فرار کردن عبدالمؤمن خان
- ۱۳۶ ..... آمدن عبدالمؤمن خان بسبزوار
- ۱۳۷ ..... قتل عام نمودن عبدالمؤمن خان مردم سبزوار را
- ۱۳۷ ..... فرار کردن عبدالمؤمن از صولت شاه عباس
- ۱۳۸ ..... رجوع شاه عباس بقزوین
- ۱۳۸ ..... ذکر فرستادن ذوالفقار خان بایلچیگری روم و احوال آن مرز و بوم
- ۱۳۸ ..... اشاره
- ۱۳۸ ..... رفتن ذوالفقار خان بایلچیگری بروم
- ۱۳۹ ..... ذکر یاغی‌گری جمعی از فتنه جویان گیلان لاهیجان و خروج حمزه و بقتل رسیدن او با بعضی بیدولتان از اقتضای زمان
- ۱۴۰ ..... وقایع متنوعه که در این سال بتقدیر خالق عباد روی داد
- ۱۴۱ ..... ذکر واقعه ناگزیر نواب سکندر شأن
- ۱۴۲ ..... آغاز سال همایون فال پحین ئیل ترکی مطابق سنه خمس و الف که سال دهم جلوس سعادت مأنوس شاهى ظل اللهی است
- ۱۴۲ ..... اشاره
- ۱۴۲ ..... ذکر تسخیر ولایت مازندران بهشت نشان بتوفیق پروردگار عالمیان و تفویض حکومت و دارائی آن دیار نزهت بخش طراوت نشان بفرهاد خان

- ۱۴۴ ..... [۳۵۶] ذکر رفتن فرهاد خان بلاریجان و گرفتاری ملک بهمن بنیروی اقبال کیخسرو زمان
- ۱۴۴ ..... اشاره
- ۱۴۵ ..... قتل ملک بهمن حاکم لاریجان
- ۱۴۶ ..... ذکر احوال حاجی محمد خان والی خوارزم و اقربای او که در ولایت خوارزم بوقوع پیوست و التجاء آوردن او مرتبه دوم بدرگاه شهریار عجم
- ۱۴۶ ..... اشاره
- ۱۴۶ ..... کشته شدن بابا خان وزیر برادر زاده حاجی محمد خان
- ذکر منازعه که در این سال میانه مهدقلی خان شاملو حاکم شوشتر و طایفه افشار و میر مبارک والی عربستان حویزه بظهور آمد و رفتن الله ویردیخار
- ذکر آمدن جنود اوزبکیه از خراسان بتاخت دارالعباده یزد و محاربه نمودن علیقلیخان شاملو و جماعت قزلباشیه و مغلوب شدن اوزبکیه بتوفیق پروردگار
- ذکر آوردن نعش غفران مآل منسوب بنعش مبارک حضرت شاه جنت مکان از مشهد مقدس بدار السلطنه صفاهان و نقل نمودن بعثیات عالیات سدره
- ۱۵۰ ..... بیان وقایع متنوعه که درین سال بتقدیر خالق عباد روی داد
- ۱۵۳ ..... آغاز سال بهجت مآل تخاقوی ئیل ترکی مطابق سنه ست و الف که سال یازدهم جلوس همایون اعلی شاهی ظل اللهی است
- ۱۵۳ ..... اشاره
- ۱۵۴ ..... ذکر تسخیر ولایت رستمدر و بدست درآمدن قلاع و ملوک آن ولایت بعنایت حضرت آفریدگار
- ۱۵۶ ..... ذکر دفع و تسخیر ولایت کجور و گرفتاری ملک جهانگیر
- ۷ ..... ذکر ایلغار نمودن حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بر سر شاهویردیخان حاکم لرستان و بدست درآوردن او و تفویض ایالت بحسین خان پسر خال او
- ۱۵۷ ..... اشاره
- ۱۵۹ ..... گرفتار شدن شاه ویردی خان
- ۱۶۰ ..... کشته شدن شاه ویردیخان
- ۱۶۰ ..... ذکر گرفتاری علیخان گرایلی و معاقب شدن او بکفران نعمت ولی نعمت خود
- ۱۶۰ ..... اشاره
- ۱۶۱ ..... قتل علی خان گرایلی
- ۱۶۱ ..... ذکر فتح و تسخیر قلعه اولاد مازندران که از قلاع مشهوره جهان است
- ۱۶۲ ..... ذکر وقایع گوناگون که باقتضای سپهر بوقلمون درین سال بظهور پیوست
- ۱۶۲ ..... اشاره

- طرح چهار باغ اصفهان ..... ۱۶۳
- ذکر سوانح ایام سعادت فرجام سال مبارک ایت ثیل ترکی مطابق سبع و الف که سال دوازدهم جلوس همایون است ..... ۱۶۴
- اشاره ..... ۱۶۴
- ذکر مجملی از قضایای ماوراء النهر و بیان احوال عبدالله خان و سلاطین اوزبکیه ..... ۱۶۶
- ذکر فوت عبدالله خان و جلوس عبد المؤمن خان پسر او و اختتام احوال سلاطین اوزبکیه که بعد از عبد الله خان پای بر مسند دولت نهادند --- ۱۷۰
- اشاره ..... ۱۷۰
- ذکر احوال میر قلوبا ..... ۱۷۰
- فوت عبدالله خان پادشاه ماوراء النهر ..... ۱۷۱
- کشته شدن دو پسر میر قلوبا بامر عبدالمؤمن خان ..... ۱۷۱
- قتل میر قلوبا ..... ۱۷۲
- ذکر کشته شدن عبدالمؤمن خان و جلوس پیره محمد خان در بخارا و عبدالامین خان در بلخ و سوانح آن ایام از گردش چرخ مینا فام ..... ۱۷۳
- ذکر احوال خراسان و جلوس دین محمد خان در هرات بر مسند سلطنت و اختتام احوال او و ارتفاع لوای دولت باقی خان برادرش در ماوراء النهر ۴ ..... ۱۷۴
- اشاره ..... ۱۷۴
- جلوس یتیم سلطان که دین محمد خان است بسلطنت در هرات ..... ۱۷۵
- آغاز داستان فتح خراسان و بیان حالات که در خلال این احوال باراده ملک متعال روی نمود ..... ۱۷۹
- اشاره ..... ۱۷۹
- مکتوب شاه عباس بعبد المؤمن خان ..... ۱۸۰
- ذکر محاربه حضرت شاه جمجه با دین محمد خان اوزبک و ظفر یافتن بعون عنایت حضرت اله ..... ۱۸۴
- اشاره ..... ۱۸۴
- محاربه شاه عباس با دین محمد خان و ظفر یافتن ..... ۱۸۵
- شکست خوردن لشکر اوزبک و انهزام آنها ..... ۱۸۶
- کشته شدن شاهم کله حاکم غوریان ..... ۱۸۷
- کشته شدن دین محمد خان پادشاه ..... ۱۸۷
- ذکر قتل فرهاد خان و بیان بعضی قضایا که در آن اوان دست داد و انتظام مهمات خراسان بتوفیق ملک منان ..... ۱۸۸

- ۱۸۸ ..... اشاره
- ۱۸۸ ..... سبب قتل فرهاد خان
- ۱۸۹ ..... قتل فرهاد خان
- شرح رفتن نور محمد خان با جنود قزلباش بمرو و تمکن او و حاجی محمد خان والی خوارزم بر سریر حکومت ملک موروث و بدست درآمدن محمد ا.
- ۱۹۰ ..... اشاره
- ۱۹۱ ..... رجوع شاه عباس از هرات بمشهد مقدس
- ۱۹۱ ..... ذکر شکار کردن خاقان بلند قدر والا مکان در صحرای دلگشای رادکان
- ۱۹۲ ..... ذکر توجه موکب همایون شاهی بصوب استرآباد و تنبیه متمردان بدنهاد و تعمیر قلعه رفیع بنیاد مبارک آباد
- ۱۹۷ ..... ذکر بدست درآوردن الوند دیو مازندرانی و توجه موکب نصرت نشان بصوب مازندران و نظم و نسق آن ولایت بهشت نشان
- ۱۹۷ ..... اشاره
- ۱۹۷ ..... پناه آوردن الوند دیو بدرگاه شاه عباس
- ۱۹۸ ..... رجوع شاه عباس از سفر خراسان و ورود بمقر سلطنت
- ۱۹۸ ..... [۴۰۵] ذکر بعضی سوانح و قضایا که در سفر خیر اثر خراسان باراده و تقدیر ملک منان وقوع و درجه ظهور یافت
- ۱۹۹ ..... آغاز سال فرخنده فال تنگوزئیل مطابق سنه ثمان و الف که سال سیزدهم جلوس همایون شاهی ظل الهی است
- ۱۹۹ ..... اشاره
- ۲۰۰ ..... عزم شاه عباس بتوجه بسمت خراسان
- ۲۰۱ ..... ذکر وقایع ماوراء النهر و بیان احوال باقی سلطان و ارتفاع لوای دولت و کامرانی او
- ۲۰۵ ..... ذکر توجه موکب همایون بصوب مشهد مقدس معلی و آنچه در آن اوان دست داد
- ۲۰۶ ..... آغاز سال خجسته مآل سیچقان ئیل مطابق سنه تسع و الف که سال چهاردهم جلوس سعادت مأنوس همایون شاهی است
- ۲۰۶ ..... اشاره
- ۲۰۹ ..... ذکر نهضت رایات ظفر آیات بجانب ابیورد و مرو شاهیمان و تسخیر آن ولایت و بدست آوردن نور محمد خان اوزبک
- ۲۰۹ ..... اشاره
- ۲۱۱ ..... تسخیر قلعه ابیورد
- ذکر قضایای بلخ و فوت محمد ابراهیمخان و تسلط باقیخان بدان ولایت و آمدن یار محمد میرزا و رفقا در موکب سلاطین زادهای اوزبکیه بدرگاه معلی

- ۲۱۳ ..... اشاره
- ۲۱۳ ..... فوت محمد ابراهیمخان پادشاه بلخ
- ۲۱۴ ..... تسخیر نمودن باقیخان بلخ را بعد از فوت محمد ابراهیمخان
- ۲۱۴ ..... آغاز سال میمنت مآل اودئیل بعضها مطابق سنه تسع و الف و بعضها موافق سنه عشر و الف که سال پانزدهم جلوس همایونست
- ۲۱۴ ..... اشاره
- ۲۱۵ ..... آمدن سلاطین زاده‌های اوزبکیه در اصفهان و پناه بشاه عباس آوردن
- ۲۱۶ ..... ذکر توجه حضرت اعلی پیاده بصوب مشهد مقدس معلی بقصد زیارت سلطان روضه رضا علیه آلاف التحیه و الثناء
- ۲۱۶ ..... اشاره
- ۲۱۶ ..... پیاده رفتن شاه عباس از اصفهان بخراسان محض وفاء بنذر
- ۲۱۷ ..... ذکر بعضی حالات که در قشلاق مشهد مقدس معلی روی داد
- ۲۱۷ ..... اشاره
- ۲۱۷ ..... مکتوب باقیخان بشاه عباس
- ۲۱۹ ..... ذکر تسخیر ولایت بحرین که در این سال بنیروی اقبال شهریار کامران بسعی الله ویردی خان ظهور یافت
- ۲۲۰ ..... شرح تسخیر ولایت لار که باقبال شهریار کامکار و سعی خان رفیع مقدار در همین سال وقوع یافت
- ۲۲۲ ..... آغاز سال همایون فال بارس ثیل مطابق سنه احدی عشر و الف که شانزدهم جلوس سعادت پیوندست
- ۲۲۲ ..... اشاره
- ۲۲۵ ..... ذکر فتح و تسخیر قلعه اند خود و شرح رایات فیروزی آیات بجانب بلخ بعون الله
- ۲۲۷ ..... ذکر قضایائی که بعد از تسخیر قلعه اندخود در سفر خیر اثر بلخ ظهور یافت
- ۲۳۲ ..... ذکر مراجعت خسرو آفاق از خراسان بصوب عراق و بعافیت و خوشدلی بمقر دولت پیوستن بمیامن الطاف مالک الملک بالاستحقاق
- ۲۳۳ ..... ذکر احوال باقیخان بعد از معاودت موکب ظفر نشان
- ۲۳۳ ..... اشاره
- ۲۳۴ ..... فوت باقیخان پادشاه اوزبک
- ۲۳۵ ..... وقایع سنه مبارکه توشقان ثیل بعضها مطابق احدی عشر و الف و بعضها موافق اثنی عشر و الف که سال هفدهم جلوس همایون شاهی است
- ۲۳۵ ..... اشاره

- تولد نواب والا امامقلی میرزا فرزند ارجمند حضرت اعلی شاهی ..... ۲۳۵
- ذکر بدست درآمدن قلعه نهاوند بدستکاری جنود غیبی و نیروی دولت ابد پیوند ..... ۲۳۵
- ذکر یورش جهانگشای شاهی بجانب آذربایجان و فتوحات عظیمه قلاع و بلاد که در این سال روی داد ..... ۲۳۷
- اشاره ..... ۲۳۷
- توجه شاه عباس بسمت تبریز و عزم تسخیر ممالک آذربایجان ..... ۲۳۸
- ذکر محاربه حضرت اعلی و ملازمان موکب معلی با علی پاشا و رومیه عسکر تبریز و [۴۴۳] ظفر یافتن بر آن طایفه بعون عنایت حضرت خالق الارض
- اشاره ..... ۲۴۰
- حرب لشکر قزلباش با لشکر رومیه ..... ۲۴۱
- ذکر فتح و تسخیر قلعه رفیعہ تبریز و بدست درآمدن آن ولایت عشرت انگیز ..... ۲۴۱
- ذکر توجه موکب همایون بجانب نخچوان و ایروان و فتح قلاع آنجا بیمن عواطف ملک منان ..... ۲۴۲
- اشاره ..... ۲۴۲
- کشته شدن سردار محمود بدست رومیان ..... ۲۴۳
- ذکر وقایعی که در آن زمستان در حین محاصره قلعه ایروان روی داد باقتضای قضا و حسب تقدیر خالق بلاد و عباد ..... ۲۴۵
- اشاره ..... ۲۴۵
- فوت سلطان محمد خان خواندگار روم ..... ۲۴۵
- آمدن میر محمد معصوم خان بایلچیگیری از هند ..... ۲۴۶
- آمدن گرگین خان بدرگاه جهان پناه ..... ۲۴۷
- ذکر رفتن الله ویردیخان بیگلریگی فارس حسب فرمان بر سر بغداد و مراجعت نمودن بدرگاه فلک بنیاد ..... ۲۴۸
- وقایع سال فرخنده فال لوی‌ئیل ترکی بعضها مطابق سنه اثنی عشر [۴۵۲] و الف و بعضها موافق ثلث عشر و الف که سال هیجدهم جلوس سعادت مأنوسر
- اشاره ..... ۲۵۰
- مسخر شدن قلعه جدید ایروان ..... ۲۵۲
- مسخر شدن قلعه عتیق ایروان ..... ۲۵۳
- ذکر محاربه رومیان قراباغ با حسینخان مصاحب قاجار و بیان آنچه میانه او و رومیه وقوع یافت ..... ۲۵۴
- ذکر فرستادن فوجی از جنود اقبال بسرکردگی الله قلی بیک قورچی باشی بقراباغ و تاخت و غارت نمودن و بازگشتن ..... ۲۵۶

- ذکر آمدن ازون احمد و جنود بغداد بقصد قلمرو علیشکر و محاربه نمودن امراء عظام آن سرحد با او و ظفر یافتن امراء ----- ۲۵۷
- اشاره ----- ۲۵۷
- فوت ازون احمد رومی در قصبه زنجان ----- ۲۵۹
- [۴۶۱] ذکر بعضی وقایع و حالات که از وقت ییلاق تا هنگام آمدن جغال اوغلی سردار روم سمت ظهور یافت ----- ۲۵۹
- ذکر آمدن جغال اغلی سردار لشکر روم بجانب آذربایجان و بی‌نیل مقصود بازگشتن از نخجوان و دیگر قضایای سعادت نشان ----- ۲۶۲
- ذکر توجه رایات فیروزی آیات بصوب دار السلطنه تبریز و قشلاق نمودن در آن بلده عطربیز و سوانج بهجت فزای نشاط انگیز ----- ۲۶۵
- ذکر بدست در آمدن قلعه زمینداور گرمسیر قندهار که در این سال باراده و تقدیر قادر مختار جل ذکره بوقوع پیوست ----- ۲۶۷
- وقایع سال میمنت مآل ئیلان ئیل ترکی مطابق سنه اربع عشر و الف که سال نوزدهم جلوس سعادت مأنوس همایون شاهی ظل الاهی است ----- ۲۶۹
- اشاره ----- ۲۶۹
- شرح آمدن رومیه و اکراد بجانب خوی و مرند و توجه رایات منصوره بدفع شر ایشان و قضایای سانحه آن اوان ----- ۲۷۱
- ذکر قضایای گرجستان و شیروان و محاربه کستندیل خان با رومیان و ظفر یافتن به نیروی اقبال شاهنشاه زمان ----- ۲۷۲
- ذکر قلعه ساختن در دار السلطنه تبریز و توجه رایات خورشید اشراق بقصد زیارت سلطان مشایخ آفاق شیخ صفی الدین اسحق قدس سره ----- ۲۷۴
- ذکر فرستادن جیوش دریا خروش قزلباش بجانب خطه وان بر سر جغال اغلی سردار رومیان بسرکردگی الله ویردیخان ----- ۲۷۵
- ذکر توجه رایات ظفر پیکر از دار السلطنه تبریز بجانب ییلاقات خوی و بیان بعضی احوال که در آن عرصه نشاط انگیز روی داد ----- ۲۷۷
- اشاره ----- ۲۷۷
- کشته شدن شیخ احمد آقا ----- ۲۷۸
- ذکر توجه رایات خسرو ایران بصوب ماکو و تنبیه متمردان اکراد محمودی و قضایائی که در آن حین روی داد ----- ۲۷۹
- ذکر عصیان و طغیان گرجیان و کستندیل خان و بیرون آمدن او شکسته و بد حال از ولایت شیروان ----- ۲۸۰
- ذکر رفتن کستندیل خان نوبت ثانی بگرجستان و مآل حال آن جاهل نادان به اراده و تقدیر ملک منان ----- ۲۸۳
- ذکر آمدن جغال اغلی وزیر اعظم و سردار با جنود رومیه بجانب تبریز و محاربه نمودن و منهزم گشتن آن طایفه و سایر وقایع و قضایای آن ایام ----- ۲۸۵
- ذکر فرار نمودن جغال اغلی و بیان احوال بقیة السیف رومیان و ظفر یافتن عساکر نصرت نشان بتأیید پروردگار عالمیان ----- ۲۹۱
- ذکر فرستادن جهانگیر خان و محمد سلیم سلطان اوزبک با یار محمد میرزا از حدود نخجوان بجانب خراسان و غرجستان و شطری از احوال ایشان ----- ۲۹۶
- [۴۹۶] ذکر نهضت موکب همایون بعزم تسخیر قراباغ از راه اردبیل و فتح قلعه گنجه بعون عنایت حضرت رب جلیل ----- ۲۹۶
- اشاره ----- ۲۹۶



- ۲۹۸ ..... فوت اکبر پادشاه هند
- وقایع سال خجسته مآل یونت ئیل ترکی مطابق سنه خمس عشر و الف هجری که سال بیستم جلوس اقدس همایون شاهی است و بیان فتح و تسخیر ق
- ۳۰۰ ..... اشاره
- ذکر وقایع و حالات متنوعه و بدست درآمدن قلاع لوری و تفلیس و تو مانوس و قضایا [۵۰۲] که بعد از فتح قلعه گنجه و تسخیر ملک قراباغ بظهور پی
- ۳۰۳ ..... اشاره
- ۳۰۴ ..... فتح قلعه تفلیس بیزحمت جنگ
- ۳۰۴ ..... فوت گرگین خان والی کارتیل
- ۳۰۵ ..... گفتار در تعمیر قلعه ایروان و حالات متنوعه که از عزیمت یورش شیروان سمت وقوع یافت
- ۳۰۷ ..... ذکر توجه موکب همایون بخطه دلپذیر اردوباد و خاطر از مهمات آذربایجان پرداختن و رایات اقبال بتسخیر شیروان افراختن
- ۳۱۳ ..... ذکر توجه موکب نصرت نشان بتسخیر ولایت شیروان و فیروزی یافتن بعون عنایت حضرت ملک منان
- ۳۱۵ ..... ذکر محاصره قلعه شماخی و آنچه در حین محاصره بتقدیر حضرت رب العباد دست داد
- ۳۱۷ ..... ذکر بدست درآمدن قلاع فلک ارتفاع باد کوبه و دربند بتأیید خداوند بی مثل و مانند و بنیروی اقبال و دولت ابد پیوند
- ۳۱۷ ..... اشاره
- ۳۱۸ ..... فتح دربند
- ۳۲۰ ..... وقایع سال همایون فال قوی ئیل بعضها مطابق خمس و عشر و الف و بعضها موافق ست و عشر و الف که سال بیست و یکم جلوس همایون است
- ۳۲۰ ..... اشاره
- ۳۲۱ ..... خراب شدن ایوان شاهی در روز عید اضحی
- ۳۲۲ ..... فوت شاه قوام الدین و شیر احمد پاشاء رومی
- ۳۲۲ ..... ذکر احوال امیر کونه خان و بدست آوردن بعضی قلاع و فتوحات که باقبال همایون شاهی او را در ایروان دست داد و از ایراد آن چاره نبود
- ۳۲۳ ..... اشاره
- ۳۲۵ ..... فتح قلعه قارص
- ۳۲۵ ..... گفتار در رفتن جهانگیر خان و محمد سلیم سلطان از غرجستان بجانب بلخ و بی نیل مقصود بازگشتن و کشته شدن یار محمد میرزا
- ۳۲۶ ..... ذکر ورود سپاه ماوراء النهر بتاخت خراسان و خایب و خاسر بازگشتن ایشان
- ۳۲۸ ..... ذکر فتح و تسخیر قلعه شماخی و بیان قضایا که در آن حین در ولایت شیروان وقوع یافت بتوفیق الله

- ۳۲۸ ..... اشاره
- ۳۳۲ ..... غرق شدن قورچی باشی گیلانی بآب رودخانه سفید رود
- ۳۳۳ ..... صدور عمل شنیع از ذوالفقار خان
- ذکر مراجعت موکب نصرت قرین از شیروان بدار السلطنه تبریز و از آنجا آهنگ عراق ساز داد و بعد از ادراک سعادت زیارت سلطان خراسان بمقر سل
- ۳۳۶ ..... شرح رفتن جناب آصف مرتبت خجسته نهاد بجانب اردوباد و خصوصیات آن سفر و بازگشتن و در صفاهان شرف ملازمت دریافتن
- ۳۳۶ ..... اشاره
- ۳۳۹ ..... رفتن شاه عباس بمازندران بعزم شکار
- ۳۴۰ ..... وقایع متنوعه
- ۳۴۰ ..... ذکر وقف نمودن حضرت اعلی شاهی املاک و مملکات سرکار اشرف را بر حضرات چارده معصوم علیهم السلام
- ۳۴۲ ..... وقایع سنه پیچی ثیل که بعضی موافق ست عشر و الف و بعضی مطابق سبع عشر و الف که سال بیست و دویم جلوس اقدس شاهنشاهی است
- ۳۴۲ ..... اشاره
- ۳۴۳ ..... آمدن جغال اعلی ببغداد
- ۳۴۴ ..... ذکر احوال جلالیان و بیان محاربات ایشان با رومیان و آمدن فوجی از آنطبقه بدرگاه سعادت نشان شهریار ایشان
- ۳۴۴ ..... اشاره
- ۳۴۵ ..... طرح یازیچی اساس سلطنت از برای خود
- ۳۴۶ ..... انهزام یازیچی با بقیه لشکر خود
- ۳۴۶ ..... ایلغار یازیچی بر توقات و حسن پاشا
- ۳۴۷ ..... کشته شدن حسین پاشا و فتح یازیچی نارین قلعه را
- ۳۴۸ ..... جنگ مراد پاشا با پسر جان فولاد جلالی و شکست خوردن جلالیها
- ۳۴۹ ..... کشته شدن پسر جان فولاد و سایر لشکر او
- ۳۴۹ ..... جنگ مراد پاشا با جلالیان و مغلوب شدن جلالیان
- ۳۵۰ ..... جنگ کردن جلالیان با اکمچی اعلی و فرار کردن آنها
- ذکر رفتن عالی جناب اعتماد الدوله حاتم بیک باستقبال جلالیان بدار السلطنه تبریز و آوردن سرداران آن طبقه را بدار السلطنه اصفهان بعثه بوسی
- ۳۵۰ ..... اشاره

- ۳۵۱ ..... ضیافت امیر کونه خان سرداران جلالی را
- ۳۵۱ ..... ورود جلالیان بتبریز
- ۳۵۳ ..... ضیافت اعتماد الدوله کل طبقه جلالیان را در باغ جهان شاهی
- ۳۵۳ ..... خلعت دادن اعتماد الدوله رؤسای جلالی
- ۳۵۴ ..... ورود اعتماد الدوله باصفهان با رؤسای جلالی
- ۳۵۵ ..... وقایع متنوعه که در این سال بظهور پیوست
- ۳۵۵ ..... اشاره
- ۳۵۵ ..... فوت غازبگرایخان پادشاه
- آغاز سال سعادت انجام تخاقوی ئیل ترکی بعضها مطابق سبع عشر و الف و بعضها موافق ثمان عشر و الف که سال بیست و سیم جلوس اقدس همایون ن
- ۳۵۷ ..... اشاره
- ۳۵۸ ..... آمدن مصطفی پاشا بیپایه سریر اعلی
- ۳۵۸ ..... فرستادن جلالیانرا به کردستان
- ۳۵۹ ..... ذکر ایلچی فرستادن بجانب هندوستان
- ۳۶۰ ..... سوانح اقبال که بنیروی دولت ابدی الاتصال که در این سال بظهور پیوست
- ۳۶۰ ..... اشاره
- ۳۶۰ ..... گرفتار شدن محمد پاشا حاکم عادلچوز
- ۳۶۱ ..... قتل محمد پاشا
- ۳۶۳ ..... سانحه دیگر محاربه ذوالفقار خان و جنود شیروان با طبرسرانیان
- ۳۶۳ ..... اشاره
- ۳۶۳ ..... جنگ ذوالفقار خان با والی طبرسران و غلبه او بر والی
- ۳۶۴ [۵۵۶] ذکر رفتن امیر کونه خان و امراء حسب فرمان قضا جریان بقراجه اردهان و تاخت و غارت گرجیان آن ولایت
- ۳۶۴ ذکر توجه موکب نصرت نشان بصوب آذربایجان و فرستادن جلالیان با فوجی از عساکر فیروزی نشان بصوب کردستان و وقوع حالات آن زمان
- ۳۶۷ ذکر مخالفت و عصیان امیر خان برادوست و رفتن جناب اعتماد الدوله بولایت ارومی و محاصره قلعه دم دم و بیان سوانح حالات
- ۳۶۷ ..... اشاره

- ۳۶۸ ..... قلعه ساختن امیر خان برادوست در ارومی
- ۳۶۹ ..... منع کردن پیر بوداقدخان امیر خانرا از بنای قلعه و ممنوع نشدن آن
- ۳۷۰ ..... ذکر توجه اعتماد الدوله بجانب ارومی و محاصره قلعه دم دم و سوانج پای قلعه
- ۳۷۵ ..... ذکر احوال جلالیان و مآل حال محمد پاشا
- ۳۷۵ ..... اشاره
- ۳۷۷ ..... فوت محمد پاشا رئیس جلالیان در هنگام محاصره دمدم
- ۳۷۷ ..... [متوفاهای در این سال]
- ۳۷۷ ..... وفات علیا جناب شهزاده مریم سلطان بیگم
- ۳۷۷ ..... وفات میرزای عالمیان میرزا محمد شفیع
- ۳۷۸ ..... وفات محمد زمان سلطان
- ۳۷۹ ..... وفات حسینقلی بیک قاجار
- ۳۷۹ ..... وفات حاجی ادهم بیک
- ۳۷۹ ..... وقایع ایت ثیل مطابق ثمان عشر و الف و بعضها موافق تسع عشر و الف که مبدء سال بیست و چهارم جلوس اقدس همایونست
- ۳۷۹ ..... اشاره
- ۳۸۰ ..... کشته شدن ذوالفقار خان
- شرح فتح و تسخیر قلعه دمدم و قتل امیر خان و اتباع و قضایائی که بعضی در زمان حیوة اعتماد الدوله و بعضی بعد از آن بتقدیر ملک منان روی داد
- ۳۸۱ ..... اشاره
- ۳۸۲ ..... فتح قلعه دمدم
- ۳۸۳ ..... کشته شدن الیاس خلیفه
- ۳۸۳ ..... کشته شدن امیر خان و کسان او
- ۳۸۴ ..... ذکر توجه رایات نصرت آیات شاهی بصوب مراغه و مغضوب گشتن طایفه مکرری و قتل عام آن طایفه
- ۳۸۴ ..... اشاره
- ۳۸۶ ..... کشته شدن قباد خان و همراهانش بامر شاه عباس
- ۳۸۶ ..... قتل عام طایفه اکراد مکرری بحکم شاه عباس

- ۳۸۷ ----- ذکر ایلچی فرستادن ولی محمد خان پادشاه ماوراء النهر و ترکستان بدرگاه سعادت آشیان
- ۳۸۹ ----- ذکر فرستادن محمد بیک ولد کور خلفای روملو برسم رسالت روم بموافقت خیر الدین چاوش
- ۳۸۹ ----- ذکر لشکر فرستادن بسررداری امیر کونه خان قاجار بیگلربیگی چخور سعد بارز روم و بیان محاربه غازیان با حسن پاشا و عساکر آن مرز و بوم
- ۳۹۰ ----- ذکر طغیان محبوسان قلعه قهقهه که در این سال روی داد
- ۳۹۲ ----- ذکر لشکر کشیدن مراد پاشا وزیر اعظم و سردار روم بآذربایجان و رسیدن بدار السلطنه تبریز و بی‌نیل مقصود بازگشتن
- ۳۹۵ ----- ذکر محاربات غازیان با رومیان و کشته شدن جیل پاشا و مراجعت سردار
- ۳۹۵ ----- اشاره
- ۳۹۶ ----- سان عساکر نصرت نشان و رخصت رجوع ایشان بمنازل خود
- ۳۹۶ ----- ذکر قلعه ساختن در ربع رشیدی و تخریب قلعه سابق و بقیه وقایع و حالات این سال ختمت بالخير و الاقبال
- ۳۹۷ ----- عریضه کردن سردار روم خدمت خواندگار
- ۳۹۷ ----- متوفی‌ها:
- ۳۹۷ ----- اشاره
- ۳۹۸ ----- [فوت وزیر بیشبه و نظیر حاتم بیک]
- ۳۹۸ ----- [فوت محمد پاشای جلالی]
- ۳۹۸ ----- [فوت محمد سلطان بیات حاکم نیشابور]
- ۳۹۸ ----- فوت میر فیض الله وزیر غلامان
- آغاز سال فرخ فال تنگوزئیل بعضها مطابق سنه الف و عشرين و بعضها موافق احدى و عشرين و الف که سال بیست و پنجم جلوس اقدس شاهی ظل الله
- ۳۹۹ ----- اشاره
- ۴۰۰ ----- آمدن چاوشان روم از جانب مراد پاشا
- ۴۰۰ ----- ذکر بنای جامع کبیر دارالسلطنه اصفهان بتوفیق پروردگار عالمیان
- ۴۰۰ ----- اشاره
- ۴۰۱ ----- پیدا شدن معدن سنک مرمر در حوالی اصفهان
- ۴۰۱ ----- گفتار در اختلال احوال ولی محمد خان پادشاه اوزبک و سبب انصراف دولت و عزیمت او بدرگاه فلک رقعت شهریار گردون حشمت
- ۴۰۱ ----- اشاره

- توجه ولی محمد خان پادشاه اوزبک بجانب ایران ..... ۴۰۴
- آهنک ولی محمد خان پادشاه اوزبک از خراسای بسمت عراق ..... ۴۰۴
- ذکر آمدن ولی محمد خان بدرگاه سدره نشان و ملاقات آن پادشاه عالیجاه با قهرمان زمان و خسرو ایران ..... ۴۰۵
- اشاره ..... ۴۰۵
- آمدن شاه عباس و اعیان دولت باستقبال ولیمحمد خان ..... ۴۰۵
- مهمانی حضرت اعلی شاهی پادشاه اوزبک را در خلوتخانه خاص ..... ۴۰۶
- ذکر توجه ولی محمد خان از درگاه سعادت آشیان بصوب خراسان و ماوراء النهر و تمکن یافتن بر سریر سلطنت آن ولایت ..... ۴۰۸
- اشاره ..... ۴۰۸
- ورود ولی محمد خان پادشاه اوزبک ببخارا ..... ۴۱۰
- گفتار در نهضت ولی محمد خان از دار الملک بخارا بجانب سمرقند و محاربه او با امام قلی خان و اختتام احوال آن پادشاه ..... ۴۱۱
- اشاره ..... ۴۱۱
- نامه نوشتن ولی محمد خان بشاه عباس ..... ۴۱۱
- نفاق و غدر ریش سفیدان اوزبک با ولیمحمد خان ..... ۴۱۲
- مهیای قتال شدن ولیمحمد خان ..... ۴۱۳
- کشته شدن ولی محمد خان پادشاه بخارا ..... ۴۱۴
- ذکر توجه موکب نصرت نشان بصوب آذربایجان و سوانح آن ایام میمنت فرجام ..... ۴۱۵
- اشاره ..... ۴۱۵
- ورود شاه عباس به تبریز ..... ۴۱۶
- ذکر توجه شاه فیروز بخت کسری شأن بجانب مازندران و بنای شهر فرح آباد بهشت نشان ..... ۴۱۶
- [مشاهیر متوفی‌ها در این سال] ..... ۴۱۸
- فوت ملک بیک وزیر قورچیان ..... ۴۱۸
- فوت آقا ابوالفتح اصفهانی ..... ۴۱۸
- [فوت شاهویردی سلطان کرد محمودی] ..... ۴۱۹
- آغاز سال بهجت مآل سیچقان ئیل ترکی مطابق سنه احدی و عشرين و الف که سال [۶۰۳] بیست و ششم جلوس همایون شاهی ظل اللهی است ۴۱۹

- ۴۱۹ ..... اشاره
- ۴۲۰ ..... ذکر توجه همایون بجانب مشهد معلی و توسیع صحن مبارک و احداث خیابان و عمارات عالیہ و اجرای میاه و غیر آن
- ۴۲۱ ..... عمارت قصبه شریفه اشرف مازندران بهشت نشان
- ۴۲۱ ..... وقایع متنوعه
- ۴۲۱ ..... کشته شدن محمد خان قزاقلر
- ۴۲۲ ..... رفتن رستم محمد خان از هرات بجانب غرجستان فرارا
- ۴۲۳ ..... کشته شدن علیخان بیک و برادرش میرزا حسین بیک
- ۴۲۳ ..... مغضوب گشتن الله قلی بیک قورچی باشی قاجار
- ۴۲۴ ..... متوفی‌ها
- ۴۲۴ ..... اشاره
- ۴۲۴ ..... فوت نور محمد خان اوزبک
- ۴۲۴ ..... فوت مولانا عبدالله شوشتری
- ۴۲۵ ..... فوت محمد بیک بیگدلی
- [۶۰۹] گفتار در قضایای اودئیل ترکی مطابق سنه اثنی و عشرين و الف هجری و بعضها موافق ثلث و عشرين و الف که سال بیست و هفتم جلوس همایو
- ۴۲۵ ..... اشاره
- ۴۲۶ ..... ذکر فتح قلعه بن فهل از ولایت کبج و مکران
- ۴۲۶ ..... گفتار درآمدن ایلچیان و پادریان فرنک بدرگاه سلاطین پناه
- ۴۲۶ ..... اشاره
- ۴۲۷ ..... کشته شدن دنکیز بیک
- ۴۲۷ ..... بیان خطایای دنکیز بیک که موجب سیاست او شد
- ۴۲۸ ..... ذکر مراجعت قاضی خان صدر از رسالت روم و آمدن ایلچی خواندگار روم جهت استقرار مصالحه و اختلال آن بحکمت بالغه عالم الغیب و الشهاده
- ۴۲۸ ..... اشاره
- ۴۲۸ ..... تعیین سرحد طرف آذربایجان و قرار صلح دولت ایران با دولت روم
- ۴۲۹ ..... گفتار در رفتن رستم محمد خان بن ولی محمد خان از غرجستان بتسخیر بلخ و منهزم بازگشتن بشورش طبع و مذاق تلخ

- ۴۲۹ ..... اشاره
- ۴۲۹ ..... فرار کردن رستم محمد خان از بلخ بجانب هرات
- ۴۳۰ ..... وقایع متنوعه که در این سال بوقوع پیوست
- ۴۳۱ ..... ذکر نهضت همایون به نیت غزا بصوب گرجستان و تنبیه و تأدیب گرجیان بی‌ایمان و قضایای آن یورش دولت قرین سعادت اقران
- ۴۳۱ ..... اشاره
- ۴۳۳ ..... فرار کردن طهمورث والی کاخ بجانب کارتیل
- ۴۳۳ ..... متوفی‌ها:
- ۴۳۳ ..... [فوت شاهزاده اسمعیل میرزا]
- ۴۳۴ ..... فوت شاهویردی بیک
- گفتار در وقایع سنه پارس ثیل موافق ثلث و عشرين و الف و بعضها مطابق اربع و عشرين و الف که سال بیست و هشتم جلوس همایون عباسی ظل‌اللهی
- ۴۳۵ ..... اشاره
- ۴۳۶ ..... تسخیر قلعه طراغان در گرجستان
- ۴۳۸ ..... ذکر آمدن لواصا از باشی آچوق و مراجعت موکب همایون از سفر گرجستان بصوب مازندران بهشت نشان و سوانح آن زمان
- ۴۳۸ ..... اشاره
- ۴۳۹ ..... رجوع شاه عباس از سفر گرجستان و ورود برشت
- ۴۴۰ ..... ورود شاه عباس بفرح آباد مازندران
- ۴۴۰ ..... از وقایع [۶۲۱] متنوعه که روی داد
- ۴۴۰ ..... اشاره
- ۴۴۰ ..... نامه شاه عباس بخواندگار روم
- ۴۴۱ ..... فرار نمودن محمد بیک و یونس بیک
- ۴۴۲ ..... قتل فرهاد بیک قوشچی
- ۴۴۳ ..... آمدن میر محمد امین از هند بایران و رفتن او ثانیاً از ایران بهند فرارا
- ۴۴۵ ..... [متوفی‌ها]
- ۴۴۵ ..... [فوت شاهرخ بیک ولد گنجعلی خان]



- فوت ملک علی بیک جارچی ..... ۴۴۵
- فوت طهماسب قلی بیک قورچی ..... ۴۴۶
- گفتار در وقایع سنه توشقان ئیل مطابق اربع و عشرين و الف و بعضی خمس و عشرين و الف که سال بیست و نهم جلوس شاهی ظل اللهی است - ۴۴۶
- اشاره ..... ۴۴۶
- نقض عهد سلطان روم ..... ۴۴۷
- ذکر عصیان و طغیان گرجیان و جمعی از شیروانیان و آمدن طهمورث بجانب کاخ گرجستان بسبب ظهور فتنه‌ها که در هر طرف نمودار گشت ۴۸
- ذکر استیلای اکراد برادوست بر سر قلعه دمدم و بدست درآمدن بتقدیر آفریدگار افلاک و انجم ..... ۴۴۹
- اشاره ..... ۴۴۹
- فرار کردن الغ بیک ..... ۴۵۰
- ذکر محاربه طهمورث خان گرجی با علیقلی خان و جنود قزلباش در بحران و انهزام قزلباش بحکمت بالغه ملک مستعان ..... ۴۵۰
- اشاره ..... ۴۵۰
- جنگ طهمورث با لشکر قزلباش و انهزام آنها ..... ۴۵۱
- شرح وقایع خراسان و سوانحی که در این سال در آن ولایت روی داد ..... ۴۵۲
- اشاره ..... ۴۵۲
- کشته شدن قزاقخان ولد حسینخان ..... ۴۵۳
- کشته شدن میر عماد خوشنویس ..... ۴۵۴
- ذکر تصدق ماه مبارک رمضان ..... ۴۵۴
- آغاز سال مبارک همایون لوی ئیل ترکی مطابق سنه خمس و عشرين و الف که انجام یک قرن سعادت قرین است از جلوس اقدس همایون و توجه آن >
- اشاره ..... ۴۵۵
- قتل و غارت و اسر لشکر قزلباش مردم گرجی را بکیفر و پاداش ..... ۴۵۶
- گفتار در بیان محاربه که در سلماس میان جنود قزلباش و تکلو پاشا بیگلربیگی وان و امیران سنجق اکراد بوقوع پیوست و کشته شدن پیر بوداقخان
- اشاره ..... ۴۵۸
- جنگ لشکر روم با قزلباش و کشتن پیر بوداق خان ..... ۴۵۹
- گفتار در لشکر کشی محمد پاشا وزیر اعظم بجانب آذربایجان و محاصره کردن ایروان و بی‌نیل مقصود بازگشتن بتوفیق پروردگار عالمیان ..... ۴۶۰

- ۴۶۰ ..... اشاره
- ۴۶۱ ..... محاصره رومیان قلعه ایروان را
- ۴۶۳ ..... ذکر قضایائی که در اثنای محاصره فیما بین غازیان قزلباش و رومی که در خارج قلعه روی داد
- ۴۶۴ ..... شرح مراجعت سردار و عسکر روم و گفتگوی صلح در میان آوردن
- ۴۶۴ ..... اشاره
- ۴۶۵ ..... رجوع سردار و لشکر روم از پای قلعه ایروان بجانب استنبول
- ۴۶۷ ..... ذکر وقایعی که در ایام قشلاق دانقی بظهور پیوست
- ۴۶۷ ..... اشاره
- ۴۶۸ ..... بیان قتل واسر بقیه گرجیان
- ۴۶۹ ..... [متوفی‌ها]
- ۴۶۹ ..... فوت میرزا ابراهیم الحسنی الهمدانی
- ۴۶۹ ..... فوت سید مبارک خان
- ۴۷۰ ..... خطاب در ختم کتاب
- ۴۷۱ ..... درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## تاریخ عالم آرای عباسی جلد ۲

## مشخصات کتاب

سرشناسه : اسکندر منشی، ق ۱۰۴۳ - ۹۶۸

عنوان و نام پدید آور : تاریخ عالم آرای عباسی / تألیف اسکندر بیگ ترکمان

مشخصات نشر : تهران امیر کبیر.

اصفهان: تایید، ۱۳۵۰.

وضعیت فهرست نویسی : فهرست نویسی قبلی

یادداشت : کتابنامه

موضوع : عباس صفوی اول، شاه ایران -- ق ۱۰۳۸ - ۹۷۸

موضوع : ایران -- تاریخ -- صفویان -- ق ۱۱۴۸ - ۹۰۷

موضوع : نثر فارسی -- قرن ۱۱

رده بندی کنگره : DSR۱۲۱۶/الف ۵۲ ۱۳۵۰

رده بندی دیویی : ۹۵۵/۰۷۱۵

شماره کتابشناسی ملی : م ۵۱-۱۲۷۲

## اشاره

تاریخ عالم آرای عباسی تألیف اسکندر بیگ ترکمان جلد دوم شامل احوال سی ساله اول سلطنت شاه عباس کبیر

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۳۷۷

(۲۴۹ م) بسم الله الرحمن الرحيم عنوان صحیفه سلطنت و عالم آرائی پادشاهان کامکار و دیباچه دیوان خلافت و کشور خدائی شهبیاران گردون اقتدار که بر حسب الملک و الدین توأمان ناظران منظم دین و دولت و مسند آرایان محافل ملک و ملت اند جز بتأسیس مبانی عدل و احسان و بسط بساط رأفت و امتنان زینت پذیر نیست چه هر یک از این گروه والا شکوه که از درگاه احدیت مأمور امر ان الله یأمر بالعدل و الاحسان اند این شیوه ستوده را پیش نهاد همت ساخته در نگهبانی خلق الله کوشش نموده اند پایه رفعتشان بذروه بلند نیکنامی و رفعتا مکانا علیا رسیده بدولت جاودانی و عزت دو جهانی فایز گردیده اند ارباب تحقیق و دیده‌وران عالم تمیز و تدقیق که نظر بصیرت بمشاهده مصنوعات کارخانه خلقت و ابداع گشوده اند صاحبان این نشأه کامله و دریافتگان این کیفیت شامله را که از مظاهر صفات و کمال احدیت است بر حسب خطاب بلا- ارباب السطان العادل ظل الله ظلال ربوبیت و جزوی از اجزای نبوت و ولایت شمرده اند.

بیت

عدل کن زانکه در ولایت دل در پیغمبری زند عادل

حق جهانرا بنور عدل آراست آسمان و زمین ز عدل بپاست الحمد لله و المنه که ذات کامل الصفات عالم آرای صورت و معنی خدیو جهان و قهرمان زمان شاهنشاه قضا قدرت قدر توان خسرو کامکار کام بخش کامران عنوان صحیفه خلافت و عالم- آرائی آرایش ایوان معدلت و کشور گشائی زینت افزای سریر سروری آراينده دیهیم عدالت گستری فرمانروای جهان خرد و دانش یگانه گوهر دریای آفرینش سلطان چهار بالش دولت و کامکاری زیننده اورنگ نصف و بختیاری سعی عم نبی آخر الزمان غلام

باخلاص حضرت شاه مردان که از وفور عقیدت و پاک اعتقادی خود را کلب آستان ملایک آشیان آن حضرت میداند

شعر

دره التاج تارک اقبال شاه بیت قصیده اجلال

فخر آل نبی شرع اساس خسرو عهد و شاه دین عباس اعلی الله تعالی لواء دولته و خلافته بدین شیوه ستوده موصول و باطن فیض مواطنش بدین شیمه کریمه مفطور و مجبول است لاجرم از دیوان رفیع الارکان ربک یفعل ما یشاء و یختار

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۳۷۸

توقیع سلطنت و پادشاهی ممالک فسیحه الممالک ایران که خلاصه ربع مسکون و بهترین عرصه جهانست از زمره شاهزادگان این دودمان صفوت نشان بنام نامی آن خسرو عالیقدر بلند مکان [۲۵۰ م] زیب و زینت یافته و منشور این موهبت عظمی باسم سامی آن سلطان سلاطین نشان توشیح و تزیین پذیرفته بعد از آنکه آن نزهت آباد ارم نهاد که ممدوح جمهور صاحب خردان عالم تمیز است از خشک سال حوادث زمان پژمردگی یافته گلشن احوال ساکنان آن دیار از سموم هموم بی طراوت شده بود از ابتسام صبح اقبال و انتسام نسیم عنایت ذوالجلال و زلال کوثر مثال بهترین جاه و جلال آن حضرت طراوت تازه و نکعت بی اندازه یافته نصارت و خرمی از سر گرفت و همچنانچه در صحیفه اول نگاشته کلک بیان گردید مقرر سلطنت روز افزون و مستقر خلافت ابد مقرون با ورود موکب مسعود رشک دارالخلود گردانیده اعادی مخدول العاقبه که خس و خار گلشن همیشه بهار دولت ابد پیوند آن حضرت بودند از نایره قهر قهرمان زمان سوخته راه عدم گرفتند و آن حضرت بعنایت واهب منان و تفویض والد عالیشان بی مانع و منازعی بر مسند فرمانروائی ایران و تخت فیروز- بخت آبا و اجداد عالیمکان تکیه زده جمیع طوایف قزلباش که سرگردانان بادیه حیرت و بیسرانجامی بودند وجود گرمی آن حضرت را گزین هدیه از هدایای آسمانی و بهین عطیه از عطایای یزدانی دانسته از میمنت قدوم فرخنده لزومش آثار بشاشت و خرمی بظهور آورده غلغله بشارت و مبارکباد از خاکیان بملکوتیان افتاد فراز منابر و وجوه دنانیر باسم و لقب همایونش آرایش یافته صیت سلطنت و پادشاهی و آوازه خلافت و شاهنشاهی آن برگزیده الهی در اقطار آفاق اشتهار یافت خلائق از اطراف و جوانب روی ارادت بدرگاه کیوان اشتباهش آورده پیشکش و نثار ایثار مینمودند و زبان حال کافه انام بدین مقال گویا بود:

شعر

شها ملک و دولت بکام تو بادفلک پیرو و بخت رام تو باد

مبارک بود بر تو تاج شهان که بر تست زبینه تخت کیان

بر آرای اورنگ فرماندهی که هستی سزاوار شاهنشهی

بود از عنایات پروردگار قضا با تو رام و قدر با تو یار

بعر طبیعی رسد سال توبود گیتی افروز اقبال تو

بمانی بفرخندگی و جلال بر اورنگ شاهی صد و بیست سال تاریخ جلوس میمنت مأنوس آن حضرت را مستعدان عراق «ظل الله» یافته‌اند و بدین طریق در رشته نظم کشیده شده:

تاریخ

کرد بر مسند شهنشاهی چون جلوس آن شه همایون گاه

بود چون سایه خدای جهان سایه انداخت بر عباد الله

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۳۷۹ سال تاریخ دل طلب میکردهاتفی بانک زد که «ظل الله» و اسم شریفش «عباس بهادر خان» نیز تاریخ جلوس همایون و از الهامات غیبی و رموز و اشارات لاریبی است.

## تاریخ

بر مسند خاقانی زد تکیه شه ایران تاریخ جلوسش شد «عباس بهادر خان» امید که زمان دولت سعادت پیوندش بظهور حضرت صاحب الامر متصل بوده انوار معدلتش بر بسیط عرصه گیتی گسترده باد و قواعد قصر خلافتش از اختلال حوادث دوران مصون بوده بهار دولتش را آفت خزانی مرصاد و سالکان مسالک اخلاص و دولتخواهان عتبه علیه گردون مناص که ابا عن جد حلقه ارادت و نیکو بندگی این آستان رفیع بنیان بر گوش و غاشیه عقیدت و خدمتگزاری بر دوش جان دارند بتخصیص صاحب سعادت که در خدمت این خدیو زمان بمنصب والای وزارت دیوان معزز و سربلند و این دیباچه اقبال بنام نامی آن سعادت مند موشح و مزین و صدر صحیفه اول باوصاف کمالش معنون است از نهال برومند حدیقه رأفت و امتنان و شجره سعادت ثمره ریاض معدلت و احسان آن سلطان سلاطین نشان بهره‌مند بوده بیمن توجهات خاطر آفتاب اشراق آن خسرو آفاق کامیاب عزت و عافیت باشند بحق الحق و اهله.

اما بعد راقم این مقالات و محرر این حالات که در زمره کمترین غلامان باخلاص این دولت ابد پیوند معدود است بتوفیق و یاری حضرت باری عز اسمه شرح وقایع ایران و ظهور دولت این خاندان ولایت نشان [۲۵۱ م] و شطری از حالات اجداد کرام عالیمقام حضرت اعلی شاهی ظل الهی را که شهریاران عالم معنی‌اند و قضایای زمان ولادت با سعادتش با خلاصه احوال خیر مآل بر سبیل اجمال این سال که تنگوزئیل مطابق نهصد و نود و شش هجریست در مجلد اول بی عبارات منشیانه و استعارات مترسلانه بطریق رموز بی تکلفانه تسوید نموده باتمام رسانید که همچنانچه در صحیفه اول اشارتی بر آن رفته اگر از عمر امان یابد و فرصتی بدست افتد مسوده مذکور را که رموزی از حکایاتست عبارات شریفه و استعارات لطیفه در رشته تحریر کشیده ببیاض برد و زواید را که در وقت کتابت بی اختیار بر زبان قلم جریان یافته و ضروری فن تاریخ نیست انداخته نسخه بنظم و نثر پرداخته آید که مقبول طبع بالغ نظران صاحب طبیعت و مستعدان عالی فطرت گردد اکنون بنابر وعده سابقه اراده چنانست که درین صحیفه یک قرن سعادت اقتران از قضایای زمان سلطنت ایران آن حضرت که فی الحقیقه آغاز دولت و سال اول تمکن بر اورنک خلافت است سال بسال مرقوم قلم وقایع نگار گرداند و با خود اندیشید که اگر بروش اهل تاریخ سنه هجری را که مبدأ آن بعرف عرب اول ماه محرم است منظور دارد اکثر اهل عجم نمی‌فهمند زیرا که در میانه اتراک و اهل عجم مبدأ سال نوروز سلطانیست که اول بهار عالم آراست و تا انقضای چهار فصل که نوروز دیگر میشود یکسال است و ماه محرم در عرض سال ترکی واقع میشود و تواریخ که ارباب استعداد بجهت وقایع عظیمه روزگار در رشته بلاغت انتظام میدهند با سال ترکی مختلف است بعضی موافق سنه سابق هجری و بعضی مطابق سنه لاحق است یعنی یکی کم است یا زیاد چون ذره حقیر ملتمزست که این نسخه عالم آرا از غوامض و مشکلات بری و عاری بوده عام فهم و خاص پسند باشد نظر از آن اختلاف پوشیده بسال ترکی که عام فهم تر

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۳۸۰

است قرار داد که هم مستخبران احوال را دانش افزا باشد و هم بر سالکان مسالک جهاننداری روشن گردد که در عهد خلافت این یگانه دوران در هر سال چگونه قصایا روی داده بتوفیق حضرت ذوالجلال و حسن سعی این شهریار بی‌همال بنیروی اقبال در هر سنه چه مقدار ترقی در امور دین و دولت واقع شده اگر چه در دو سه سال اوایل دولت ظفر مآل چون هنوز اختر بخت ایرانیان در حضيض و بال بود بعضی مکروهات که در لوحه قضا مثبت شده بود بحیز ظهور آمد اما بتوفیق الله زمان ادبار زود سپری شده زمانه ابواب سعادت و اقبال بر روی اولیای دولت بیزوال گشاد و بمیمنت بخت همایون و نیروی همت والا-رفع مکاره گردیده ریاض مملکت ارزشحات سحاب لطف الهی و حسن اعتنا و اهتمام پادشاهی خرمی تازه یافت و فی الواقع بیشایه تکلف و سخن پردازی اگر بدیده بصیرت مشاهده شود کردار خجسته آثار این تأیید یافته حضرت آفریدگار عمت آلاوه کارنامه سلاطین جهان و دستور العمل پادشاهان جلی الشأن است.

اکنون بر سر سخن رفته بنوعی که خامه وقایع نگار قبل از این بتحریر آن پرداخت مرشد- قلیخان خاطر از امراء عراق جمع نموده من حیث الاستقلال تکیه بر مسند و کالت زده قطع و فصل مهمات دیوان پیش گرفت و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بجهت استحکام قواعد قصر سلطنت و صلاح دولت دست تکفل او را در انتظام امور جهاننداری قوی و مطلق داشته روز بروز عظمت و اقتدارش می‌افزود در اوایل حال در دولخانه مبارکه بسر برده صبح و شام امراء و وزراء و ارکان دولت در دولخانه همایون نزد او حاضر گشته کلی و جزوی مهم دیوانی برای و صلاح او فیصل مییافت بعد از چند روز از دولخانه بیرون رفته در منازل مرحومه پریخان خانم صبییه شاه جنت مکان که در جنب دولخانه بود نشیمن ساخت و از امراء اطراف ولیخان افشار از کرمان و یوسفخان ولد قلی بیگ قورچی باشی افشار از ابرقوه و مهدیقلی خان ذوالقدر و میرزا عبدالله ولد میرزا سلمان از شیراز و علیقلی سلطان نواده شاه قلی خلیفه ذوالقدر مهرداد از قم و امیر حمزه خان طالش از آستارا و محمد خان ترکمان از حدود اردبیل بپایه سریر سلطنت مصیر رسیده بشرف پای بوس مشرف شدند و همه روزه اعیان طوایف [۲۵۲ م] قزلباش از اطراف و جوانب در کمال شوق و شغف بپایه سریر سلطنت مصیر رسیده ادراک ملازمت اشرف نموده از فرط طاعت جهان آرا روشنائی دیده بینائی حاصل مینمودند.

در خلال این حال که ایام سور و سرور معنوی روزگار بود عروسی صوری نیز بمیان آمده نواب کامیاب اشرف را تکلیف دامادی کردند و از شاهزادگان و بنات مکرمه این دودمان صفت نشان صبییه سلطان مصطفی میرزا که در حجله تربیت جده محترمه‌اش نشو و نما یافته تا غایت بحاله احدی درنیامده بود و صبییه سلطان حسین میرزا ابن بهرام میرزا را که در بحاله نواب غفران مآب شاهزاده مغفور سلطان حمزه میرزا بود لایق تزویج و مناسب پرستاری ذات مبارک اشرف دانسته بعد از استجازه از آن حضرت علماء عظام و فقهاء کرام در بهترین ساعتی آن دو زهره زهرای آسمان سلطنت را با مشتری اوج سعادت عقد کردند و در باغ سعادت آباد و میدان اسب شاه جنت مکان جشن ملوکانه و مجلس پادشاهانه آراسته سه شبانه روز عروسی کرده ابواب عیش و طرب بر روی خلاق گشوده وضع و شریف و خواص و عوام بمسرت و شادکامی گذرانیدند و در شب سیم حریم حرمرای مقدس بوجود شریفه آن دو پرده نشین سرادق صفوت آرایش پذیرفته بدین نسبت والا سعادت امتیاز یافتند و بعد از فراغ از لوازم جشن و سرور هر یک از امراء عالیقدر را بمناصب

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۳۸۱

مناسب و تیولات ارجمند اختصاص بخشیده منصب قورچی باشیگری بیوسف خان قرار گرفت و مهرداری بعلی قلی سلطان ذوالقدر مفوض شد و ایالت شیراز بمهدیقلی خان تعلق گرفت و کور قورخمس ولد ولوبوداق منصب خلفائی یافت.

اما در باب وزارت دیوان اعلی که بمیرزا عبدالله ولد میرزا سلمان وعده نموده رقم فرستاده بودند بملاحظه خاطر میرزا شاه ولی ولد میرزا احمد که وزیر مرشد قلی خان بود و پدرش در قلعه تربت بقتل آمده حق خدمت در این دولت داشت تغافل ورزیده خدمت وزارت از میرزا شاه ولی متمشی میشد و ولایت دلگشای اصفهان که بین الجمهور بنصف جهان اشتها دارد و اکثر املاک خاصه شاه جنت مکان و خاص آن حضرت بود و در زمان نواب سکندر شأن بشاهزاده مغفور سلطان حمزه میرزا و بعد از او بابو طالب میرزا تعلق داشت مرشد قلیخان بخود متعلق و مخصوص ساخت و این اول بی‌ادبی و خطائی بود که در عراق ازو در وجود آمد و الکاء قم بسلیمان خلیفه ترکمان تعلق گرفته قورخمس خان شاملو بحکومت همدان منسوب گشت و سایر ممالک بنوعی که رأی مرشد قلیخان اقتضاء کرد بامراء عظام تقسیم یافت و از هر یک فراخور الکا و ایل و اویمای که داشتند در باب لشکر و قشون سند گرفت که در سفر خراسان حاضر سازند و قرار یافت که در اول بهار موکب جهانگشای شاهی بجانب خراسان در حرکت آمده با لشکرهای عراق و خراسان بدفع عبدالله خان پرداخته محصوران دار السلطنه هرات را از مضیق محاصره خلاصی دهند

**ذکر باقی حالات و واقعات سنه تنگوزئیل سال اول جلوس سعادت مانوس همایون اعلی و بیان فتنه که در درگاه معلی میانه امرا وقوع یافته جمعی از امراء بقتل آمدند**

## اشاره

چون حضرت اعلی شاه‌ی ظل‌اللهی از اوان طفولیت در دار السلطنه هرات نزد علیقلی خان الله و طایفه شاملو نشو و نما یافته بالطبع خواهان ایشان بود و بعد از آنکه میانه او و مرشد قلیخان چنانکه در صحیفه اول رقم نگارش یافته نزاع واقع شده مهم بمحاربه انجامید و آن حضرت بدست مرشد قلیخان درآمده بمشهد مقدس تشریف آوردند الله گی مرشد قلیخان و در میانه استاجلو بودن مکروه خاطر شریفش بود اما بجهت صلاح دولت رضا بآن داده بود در این وقت که بر تخت فیروز بخت موروثی جلوس نمود و مرشد قلی خان پایه قدر و منزلت بایوان کیوان رسانیده شوکت و اقتدارش ازدیاد پذیرفت امراء عظام خصوصاً پیر غیب خان استاجلو و برادران که از مشهد مقدس معلى آمده از ته کار خبر داشتند و اکراه خاطر اشرف را در شوکت و اقتدارش بیش از پیش مرشد [۲۵۳م] قلی خان فهمیده بودند تاب و تسلط و اقتدار او نیاورده آتش حقد و حسد در کانون درونشان اشتعال یافت و همگی همت بر دفع او گماشته باغواء میرزا عبدالله ولد میرزا سلمان که بهوس وزارت دیوان اعلی آمده مقصودش بحصول نیوسته بود با مهدی قلی خان حاکم شیراز و یوسف خان قورچی باشی و علی قلی سلطان ذوالقدر مهردار و ابوالمعصوم خان ترکمان و کور قورخمس خلفا اتفاق نموده عهد و پیمان بسته در دفع مرشد قلی خان یکجبهه گشتند و فرصت میجستند و چون میرزا محمد امین ولد میر میران صدر که از اعظام

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۳۸۲

سادات عالیشان بود از اصفهان آمده بحوالی قزوین رسیده بود و مرشد قلی خان قرار داده بود که باتفاق امراء باستقبال او روند اصحاب مواضعه قرار دادند که در سر اسب او را بمیان گرفته خاطر از مهم او جمع سازند.

صبح آنروز دو سه کس از مردمی که از مواضعه مذکور خبر داشتند نزد مرشد قلی خان آمده از این حال اخبار نمودند مرشد قلی خان هواخواهان خود را جمع نموده از راه میدان اسب بدولتخانه همایون آمده حضرت اعلی شاه‌ی را از فتنه و فساد امراء خبر داد و امرای طاغی بمنزل یوسف خان قورچی باشی جمع شده چون واقف گشتند که مرشد قلی خان از کید و غدر ایشان خبردار شده و خود را بدولتخانه انداخته در ملازمت اشرف است بهیأت اجتماعی بدر دولتخانه آمدند و ببهانه سواری و استقبال میرزا محمد امین اکثر ملازمان و قشون ایشان یراق بسته بودند ایشیک آقاسیان و قاپوچیان خواستند که لشکریان ایشان را از دخول مانع آیند هجوم نموده تمکین نکردند و بی اعتدالانه باندرون دولتخانه درآمده با چکمه و یراق بایوان چهل ستون درآمدند و اعتقاد ایشان آن بود که این اراده موافق مزاج اشرف است و معاونت از آن حضرت یافته دفع او بآسانی خواهند کرد حضرت اعلی هر چند از اطوار مرشد قلی خان و زیادتی دخل و اقتدارش ناراضی بودند اما بفطانت رأی و حسن تدبیر رعایت جانب مرشد قلی خان نمودن و بدین وسیله طاغیان مذکور را که بخودسری برآمده اکثر در ایام شورش و فترات بتغلب مرتبه ایالت و بزرگی یافته طریق سلوک ملوک طوایف داشتند از میان برداشتن اولی و اهم دانستند زیرا که بهر دفع این جماعت بهانه بهتر از این بدست نمیآمد.

بالجمله چون حضرت اعلی از آمدن امراء بایوان چهل ستون واقف شدند کس فرستادند نزد ایشان که مطلوب شما از این هجوم و ازدحام چیست و باعث این شورش و غوغا کیست ایشان کوتاه خردی کرده اندک دلیری که میبایست نکردند و جرأت پیشتر رفتن ننموده حصول مطلب خود را بوقت دیگر حواله نمودند و در جواب عرض کردند که اراده استقبال میرزا محمد امین داریم و آمده ایم که اگر خان میل استقبال داشته باشند باتفاق باستقبال رویم و الا از خدمت اشرف مرخص گشته روانه شویم چون ایشان حرف دیگری نگفتند نواب اشرف رخصت ایشان داده فرمودند که شما بروید که خان در خدمت اشرف بمهمی مشغولست و نمی تواند آمد ایشان از کمال سفاهت و بی عقلی بازگشته بعد از استقبال بهیئت اجتماعی بیابان سعادت آباد رفته دانستند که بعد از این از مرشد قلی خان ایمن نمیتوانند بود پرده از روی کار برداشته مخالفت او ظاهر ساختند و بجمع نمودن لشکر مشغول شدند و



مهمی را که در اول حال در کمال آسانی میسر بود دشوار کرده بخود راجع ساختند مجملاً چون خبر جمعیت و شورش و غوغای باغ بسمع مبارک اشرف و مرشد قلی خان رسید قورخمس خان شاملو را نزد ایشان فرستاده استفسار کردند که سبب این شورش چیست و چه مدعا دارید ایشان علانیه گفتند که بتسلط و اقتدار مرشد قلی خان راضی نیستیم و سلوک ناهنجار ازو نسبت ببندگان حضرت اعلی مشاهده می‌نمائیم که مرضی قزلباش نیست و ما را با او تعیش صورت نمیندد.

حضرت اعلی فرمودند که شما ملازم این در گاهید اگر حرف دولخواهانه بخاطر شما رسد یا از بدسلوکی مرشد قلی خان و دیگری شکایت داشته باشید قاعده آنست که بما عرض کنید که بهر چه فرمان ما صادر گردد بعمل آورید بخود سر در میانه قزلباش فتنه انگیختن و لشکر کشی نمودن موجب عصیان و طغیان است و بملاحظه آنکه مبدا اندیشه دیگر نموده باشند و سودای

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۳۸۳

دیگر در سر داشته باشد دفع ایشان بر ذمت همت لازم دانسته بجهت آنکه سلک جمعیت [۲۵۴ م] ایشان از هم پاشیده گردد شاهی سیون فرموده جار کردند که هر کس سر مبارک شاه را دوست میدارد بدولتخانه همایون جمع آید طوایف قزلباش گروه گروه بدولتخانه و میدان اسب جمع آمده رفته رفته جمعیت ایشان بتفرقه و پراکندگی روی آورد و ایشان از حصول مقصود مأیوس گشته قور-خمس خانرا بجمع خود طلب نموده مصحوب او بخدمت اشرف پیغام کردند که قصوری در اخلاص و بندگی ما نشده و از نواب کامیاب اشرف کمال رضا داریم غایتش از مرشد قلی خان آزرده خاطر شده‌ایم که با ما سلوک ناهنجار پیش گرفته چون هریک بمنصبی عالی از مناصب دیوان اعلی سرافرازیم لوازم آن منصب از ما متمشی نمیشود و هیچکدام در مهم خود استقلالی نداریم و توقع تقویت و عزت ازو بیشتر داریم و کمتر بظهور میرسد ملتمس آنست که بندگان اشرف اعلی بنفس نفیس متوجه شده بنوعی که لایق دولت قاهره باشد میانه ما و او اصلاح فرمایند و قرار و مداری دهند.

چون قورخمس خان پیغام امر را گزارد قرار یافت که ایشان بمنزل قورخمس خان رفته امشب مهمان او باشند روز دیگر مرشد قلیخان استرضای خاطر ایشان جسته از همه جهت مطمئن گرداند و قورخمس خان وسیله صلح شده ایشان را با یکدیگر صلح دهد قورخمس خان ایشانرا تکلیف خانه خود کرده آخر روز از بی‌سعادت از آباد بیرون آمده بمنزل او رفتند و شب در آنجا بودند قورخمس خان کما ینبغی بلوازم مهمانی پرداخت.

اما جماعت شاهی سیون که در دولتخانه جمع آمده بودند در آن شب تا صبح پاس داشته طریق حزم و احتیاط مرعی داشتند روز دیگر که خسرو ثوابت و سیار بر اورنک چهار پایه فلک مینارنک برآمده جنود کواکب را بشعشعه تیغ آتشبار متفرق و معدوم گردانید قورخمس خان بدولتخانه آمده مهدیقلی خان ذوالقدر حاکم شیراز که ا عقل آن جماعت بود باتفاق او آمده از جانب خود و امر از خدمت اشرف عذر بی‌ادبیها خواسته شروع در گله گذاری کرده عرض نمود که مرشد قلیخان برای خود بיעرض اشرف معظم مهمات ممالک را فیصل داده مهرهای مبارک اشرف را که توقیع صحایف دولت و جهانداری و مقالید خزاین سلطنت و فرمانروائی است در گردن خود آویخته آنچه اراده خاطر اوست بفعل می‌آورد قاعده آنست که مرشد قلیخان مهرهای مبارک را من بعد نزد خود نگاه نداشته ببندگان اشرف سپارد که بطریق زمان شاه جنت مکان در حرم محافظت نمایند و در هر هفته دو روز دیوان کرده امراء عظام که هر یک منصبی از مناصب دیوان دارند و ریش سفید اویماق خودند جمع شوند و مهمات الکا و قشون هر طایفه بصلاح و استصواب ریش سفیدان طایفه فیصل یابد که قورچی باشی را در میانه قورچیان عظام و هر یک از امراء را که ارکان دولتند در میانه ایل و اویماق خود عزت و اعتباری باشد بندگان اشرف فرمودند که در زمان نواب سکندر شأن بجهت اقتدار امراء و مدخلیت ایشان و نقیض گری یکدیگر چندین فساد در میانه قزلباش روی نمود درین زمان آن قاعده را فراموش میباید کرد اختیار مهمات با پادشاه است و ما مرشد قلی خان را محل اعتماد دانسته حل و عقد امور را برای صایب او تفویض کرده‌ایم هر کس رضای خاطر مبارک میخواهد او را بزرگ و ریش سفید خود میباید دانست.



مهدیقلی خان در اثنای محاوره و گفتگو آواز بلند کرده با مرشد قلی خان سخنان خشونت آمیز گفت حضرت اعلی را نائره غضب مشتعل گشته فرمودند که ای مردک مفسد ترا بایالت شیراز و رتبه خانی تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۳۸۴

### کشته شدن مهدیقلی خان حاکم شیراز

سرافراز فرموده‌ایم زیاده ازین چه توقع داشتی که میانه قزلباش فساد می‌کنی و وجود امثال شما مردم که بخودسری برآمده‌اند خار گلزار دولت است

مصراع

رخنه گر ملک سرافکنده به

یعقوب بیگ والد ابراهیم خان ذوالقدر را که پدرش در زمان شاه جنت مکان حاکم شیراز بود و خود بخراسان رفته در خدمت اشرف میبود و در موکب همایون شاهی از خراسان آمده بود نوید ایالت شیراز داده مهم مهدیقلی خان را باو حواله کردند مشار الیه در مجلس بهشت آئین او را گرفته دست او را بسته تاج از سرش برداشته بیرون کشید و حسب اشاره اعلی در همانجا بقتل او مبادرت نمود و همان لحظه برتبه ایالت شیراز سرافراز شد بعد از قتل او اسلمس خان ولد شاهرخ خان تاتی اعلی ذوالقدر را که مهرداد نواب [۲۵۵ م] سکندر شأن بود و بشئامت ابوطالب میرزائیان معزول گشته بمصادره و مؤاخذه گرفتار بود بدستور منصب مهرداری عنایت فرموده مهم علیقلی سلطان مهرداد را باو حواله کردند و همچنین شاه قلی سلطان خلفا را که همین حالت داشت بمنصب خلفائی سرافراز فرموده مهم کور قورخمس خان را که خلفا شده بود بکفایت او مقرون گردانیدند و بدرخان افشار برادر اسکندر خانرا قورچی باشی فرموده بگرفتن یوسفخان مأمور ساختند ادهمخان ترکمان بگرفتن ابوالمعصوم خان معین گشت و امراء استاجلو دفع پیر غیب خان و برادران او را متکفل شدند و نامبردها با عموم شاه سیونان سوار شده روبخانه قورخمس خان آوردند. امراء طاغی که تصور این معنی نکرده بودند از این حال آگاه شده چون اکثر مردم ایشان متفرق شده بودند تاب توقف نیاورده در کمال اضطراب اکثر بی‌یلاق سوار شده روی بدامن

### فرار کردن امراء فتنه انگیز و کشته شدن ایشان

کوه قزوین آوردند که شاید خود را بگیلان توانند رسانید ابوالمعصوم خان ترکمان و امام قلی میرزای ترکمان از رفقاء تخلف نموده از طرف دیگر بجانب همدان گریخت چون اکثر بجانب دامن کوه رفته بودند عساکر منصوره بتعاقب ایشان شتافته روی بآن طرف آوردند و کسی از عقب ابوالمعصوم خان نرفت لهذا مشار الیه بسلامت بهمدان رسیده از آنجا ببغداد رفت و جمعی که بطرف دامنکوه رفتند هنوز قدم از شهر بیرون ننهاده بودند که طلیعه لشکر بایشان رسید ملازمان سر خود گرفتند و امرا بعضی که بجنگ ایستادند در همانجا کشته شدند و بعضی که صرفه در جنگ ندیدند دستگیر گشته سوای یوسفخان قورچی باشی که مرشد قلیخان بجهت آشنائی قلی بیگ پدرش و اینکه حالا در روم است راضی بقتل او نشد و امیر اصلاصان خان برادر پیر غیب خان که نواب کامیاب اشرف را با او شفقت تمام بود احدی از آن جماعت را زنده نگذاشتند و این دو کس اگر چه کشته نشدند اما محبوس گردانیده بقلعه فرستادند و بعد از ایامی که در قلعه بودند یوسفخان بالتماس ولی خان حاکم کرمان که عمزاده‌اش بود نجات یافته امیر اصلاصان بقتل رسید.

میرزا عبدالله پسر میرزا سلمان که محرک این فتنه بود با میرزا نظام الملک برادرش گرفتار شده چون تاجیک بودند مهم ایشان بترجمان قرار یافت و بهر یک مبلغی تحمیل نموده

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۳۸۵

بمحصلان سپردند که بشیراز برده از ایشان باز یافت نمایند میرزا شاه ولی ولد میرزا احمد نواده میرزا عطاء الله اصفهانی که در زمان شاه جنت مکان وزیر آذربایجان و شیروان بود و میرزا احمد وزیر مرشد قلیخان شده در قلعه تربت کشته شد و مرشد قلیخان در ازای این حق خدمت و جانسپاری او را بجای پدر وزیر کرده بود در اینولا- بیمن شفقت شاهی برتبه وزارت اعظم سرافراز شده اعتماد الدوله لقب یافت و بسعی او میر ابوالولی انجو که در زمان ابوطالب میرزا صدر شده بود بدستور برتبه عالی صدارت سربلند شد و مهربرداری مهر شرف نفاذ بدستور زمان شاه جنت مکان بسید بیک کمونه شفقت شد.

بعد از این قضایا مرشد قلیخان بیمن شفقت و التفات اشرف اعلی سر مفاخرت بایوان کیوان رسانیده من حیث الاستقلال بر مسند وکالت دیوان اعلی تکیه زده بانتظام مهام ممالک پرداخت و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بمصلحت دولت قاهره در تقویت و تمشیت او کما ینبغی توجه و

### فوت امامقلی خان قاجار

اشفاق مبذول داشته همواره تلطفات صوری درباره او بمنصه ظهور میرسید.

از متوفاهای این سال امامقلی خان قاجار بیگلر بیگی قراباغ است که در گنجه باجل طبیعی فوت شده ایالت آن ولایت بمحمد خان ولد خلیل خان بن شاهویری سلطان زیاد اعلی قاجار که در زمان شاه جنت مکان بیگلر بیگی قراباغ بود مفوض گشت و امام قلیخان مذکور از اویماق یوه قاجار است که اسمعیل میرزا تربیت نموده بحکومت قراباغ سربلند شده بود و در زمان دولت نواب سکندر شأن و فرزند ارجمندش سلطان حمزه میرزا چنانچه در صحیفه اول جابجا تحریر یافته ازو در محاربات رومیه مردانگیها ظهور یافته بود و تا ده سال من حیث الاستقلال امیر الامرای قراباغ بود در آن سرحد کمال اختیار و اقتدار داشت.

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۳۸۶

**ذکر وقایع سیچقان ثیل مطابق سنه سبع و تسعین و تسعمائیه که سال دویم جلوسی همایونست و شرح استیلای اوزبکیه بر بلده فاخره هرات و کشته شدن علیقلی خان اوجی و استیصال طایفه شاملو و بیان فتور خراسان**

### اشاره

[۲۵۶ م] چون زمستان پایان رسیده نوروز عالم افروز بفرخی و مبارکی روی داد.

شعر

باد بهاری طرب انگیز شدروی هو الخلخه آمیز شد

از اثر زاله کوثر سرشت صحن چمن گشت چو باغ بهشت بساتین عرصه جهان که غارت زدگان لشکر دی بودند از آسیب حوادث دوران اطمینان یافت با هزاران برگ و نوازهت و خرمی از سر گرفتند و شاهد ریاحین که سر بجیب اختفاء فرو برده بودند بجلوه گری درآمده بهجت افزای خلایق گشتند.

مرشد قلیخان بتهیه اسباب یورش خراسان پرداخته همه روزه اوقات صرف انتظام احوال لشکریان مینمود مسکن نواب سکندر شأن و ابوطالب میرزا را از بیم فتنه قزلباش در اول حال در قلعه الموت که طهماسب میرزا نیز در آنجا می بود قرار دادند که تا معاودت سفر خراسان در آن قلعه اقامت داشته باشند و در ثانی الحال بجهت نزدیکی گیلان بودن آنجا را مصلحت ندید و قلعه ورامین ری که وسط ملک عراق است و منازل مرغوب دارد جهت مسکن ایشان قرار یافته احمد بیک کرامپا که از معتبران طایفه استاجلو و محل

اعتماد بود بمحافظت قلعه و خدمت ایشان معین گشت و مرشد قلیخان اگر چه همه روزه حرف یساق خراسان و استخلاص محصوران قلعه هرات در میان داشت اما باطنا چون از علیقلی خان شاملو حاکم هرات خائف بود و توجه خاطر اشرف را نسبت باو میدانست بملاحظه آنکه مبادا دیگر باره وکیل و رکن السلطنه گشته ازو انتقام کشد در رفتن خراسان تأخیر مینمود تا آنکه مساهله و اهمال از حد اعتدال گذرانیده و محصوران قلعه هرات از فقدان آذوقه و عفونت هوا و بیماری که در قلعه بهم رسیده بود بیتاب و توان گشته قدرت مصادمه و قوت قلعه داری نداشتند و طایفه اوزبک بر قلعه مستولی گشته آن بلده فاخره بدست معاندان افتاد.

شرح این احوال بر سبیل اجمال آنست که چون عبدالله خان از اطاعت و انقیاد علیقلی خان

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۳۸۷

مأیوس گشته کمر همت بتسخیر قلعه هرات بست و طایفه اوزبک بمحاصره قلعه قیام نموده قلعه را مرکزوار در میان گرفتند علیقلی خان و طایفه شاملو مردانه پای ثبات و قرار استوار داشته بلوازم قلعه داری میپرداختند و همه روزه از جانبین محاربه و مصادمه وقوع یافته بازار گیرودار گرم بود دمبدم صفیر تیر و تفنگ پیام اجل میگزارد و بعد از آنکه توجه همایون اعلی از خراسان بعراق و تمکن آن حضرت بر سریر سلطنت موروثی ایران مسموع طایفه جلیله شاملو گردید اگر چه علیقلی خان بنابر عنادی که فیما بین واقع بود از امداد مرشد قلیخان مأیوس بود اما بمحض غیرت و خلوص طویت و غلامی چندین ساله این دولت عظمی تا ممکن و مقدور ایشان بود کوشش نموده نمیگذاشتند که اوزبکیه قدم بر خاکریز توانند نهاد چند مرتبه برومیان هجوم نموده بخندق و دو سه مرتبه قریب بسیصد و چهارصد نفر بشهر درآمدند و محصوران مردانه بمدافعه کوشیده بسیاری از بهادران نامی را بخاک انداخته شهر را نگاهداشتند تا آنکه مدت محاصره بامتداد کشید و از هیچ طرف نسیم امدادی نوزید و از فقدان آذوقه و مأکول نامناسب و عفونت هوا بیماری عظیم در شهر بهم رسیده از عوام بخواص لشکر سرایت کرده هر روز خلقی کثیر از ترک و تاجیک راه عدم پیمودند و بدینجهت اختلال تمام باحوال محصوران راه یافته از مصادمه عاجز گشتند و بعضی از اهل خراسان که در قلعه بودند خصوصا ملامیر با خرزی که سالها نمک پرورد این دولت بود حرام نمکی کرده برجی از بروج شهر را که در عهده اهتمام او بود خالی گذاشته به بیرونیان ملحق شد و بی سرانجامی قلعه و عجز و اضطراب بقیه سپاهیان و عدم قوت و قدرت ایشانرا چنانچه بود بعبدالله خان خاطر نشان کرد و اظهار دولتخواهی اوزبکیه نموده در تسخیر قلعه سعی کردن گرفت علیقلی خان از اعیان طایفه شاملو پیر بوداق سلطان را با ابوطالب بیک اردوبادی مستوفی خود که با او نسبت قرابت داشت با چند نفر از معتمدان بیرون فرستاد که با عبدالله خان تمهید مصالحه نموده قرار دهد که جماعت قزلباش راه دهند که دست از مملکت بازداشته با خانه کوچ و اهل و عیال بیرون روند عبدالله خان که در اول این حال این معنی منتهای مطلبش بود در اینوقت بتحریک ملامیر و مفسدان حرام نمک خصوصا میرزای ارباب و ابو الحسن غوریانی راضی نشده و با آنکه

شعر

در آئین شاهان و رسم کیان [۲۵۷ م] پیام آوران ایمنند از زیان و در هیچ عهد و زمان کشتن ایلچیان معمول نبوده و هیچیک از کشور گشایان والا شکوه مرتکب آن نگشته همگی مذموم شمرده‌اند عبدالله خان بآن امر شنیع اقدام نموده فرستادها را در دهان توپ نهاده بجانب قلعه انداخت و آتش بیداد در خرمن عمر آن بیچارگان زده فی الحقیقه اسباب ناموس خود را سوخت.

بالجمله چون علیقلی خان و اعیان شاملو از مصالحه مأیوس شدند ابواب خلاصی را مسدود یافته بهر طریق بود قریب بدو ماه دیگر با آن لشکر خونخوار مقاومت نموده قلعه را نگاه داشته اما اکثر بروج از نگهبانان خالی مانده بود در ماه یازدهم شبی بر حسب تقدیر خلاف معتاد که علیقلیخان از برج خود بمنزل رفته بود اکثر قزلباش از استیلای جوع در آن شب به خانه‌های خرد رفته بودند

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۳۸۸

شخصی از بروج فریاد زده که این برج از نگهبان خالی است جمعی از بهادران اوزبکیه که همیشه مستعد یورش بودند خود را بپای

برج رسانیده با ریسمان بالا رفتند و چند کس را بی‌الا کشیدند و همچنین در دو سر برج دیگر این عمل کردند علیقلی خان و لشکر قزلباش از این معنی غافل بودند ناگاه آواز کره‌نا از برج و باره برآمده اوزبکیه بشهر ریختند از غایت سراسیمگی و عدم قدرت احدی از مستحفظان بمدافعه ایشان نپرداخت و دست از محافظت بروج و باره کشیده در کمال اضطراب بی‌اختیار خود را بحصار اختیار الدین که در میان شهر واقع و از آثار ملوک غور است رسانیدند و شهر هرات بدست اوزبکیه درآمده قتل و غارت و یغما در شهر شیوع یافته آتش بیداد بنوعی مشتعل گشت که زبانه بکره اثر کشید.

علیقلی خان و جمعی از طایفه شاملو و غیرهم که در حصار اختیار الدین پناه بسته بودند دو روز در کمال پریشانی و اضطراب بسر برده چون آذوقه و اسباب حصار داری در حصار نمانده بود جبران کار خود گشتند عبدالله خان چون خبری از احوال حصار مذکور نداشت و تصور مینمود که محصوران آنجا جمع قلیل اند و آذوقه بسیار دارند در نگهداشتن آن ارک سعی بسیار خواهند کرد و معامله بامتداد خواهد کشید بوساطت محمد باقی اتالیق و میر قلابا کوکلتاش و امرای معتبر اوزبکیه بعلیقلی خان پیغام کرد که اگر ترک قلعه‌داری کرده ارک را بسپارد و مملکات خود را پیشکش نماید او را مرخص می‌سازیم که با طبقه قزلباش بهر طرف که خواهد رود مشروط بآنکه آمده ما را کورنش نماید علیقلی خان و اتباع اگر چه اعتمادی بسخن عبدالله خان و طایفه اوزبک نداشتند اما چون اراده ازلی بشهادت ایشان تعلق گرفته بود از فقدان آذوقه جز بیرون آمدن چاره نیافته رضا بقضاء کردگار دادند و روز سیم بیرون آمده باتفاق امراء عبدالله خان متوجه کریاس او که در مدرسه سلطان حسین میرزا بود گشتند و اوزبکیه ارک را بتصرف درآوردند.

عبدالمؤمن خان پسر عبدالله خان در باغ شهر بود امراء او را بدیدن عبدالمؤمن خان بآنجا بردند آن سست پیمان باراده خود یا اشاره پدر علی اختلاف الروایتین جمعی از بهادران اوزبکیه را که اکثر پسر و برادر و اقوام ایشان در محاربات ایام محاصره بدست قزلباش کشته شده بودند تحریک نمود که از طبقه قزلباشیه انتقام کشند در وقتی که علیقلی خان و مردم او بحوالی خانه عبدالله خان رسیدند امراء اوزبکیه گفته بودند که با شمشیر و یراق بخدمت پادشاه رفتن خوب نیست شمشیرها را از میان ایشان گشوده بودند در آن اثنا یک دو نفر اوزبک شمشیر کشیده بیکی از شاملویان انداختند و شاه محمد اله چیان نیز دست بمندیل علیقلی خان رسانید که بردارد غازی سلطان شاملو مانع دست-درازی او شده خنجر بر او انداخت جمعی دیگر از اوزبکیه بحمایت ایشان شمشیرها کشیدند قزلباشیه چون مشاهده این حال کردند بهم برآمده دانستند که حال چیست کلمه شهادت بر زبان آورده همگی عرضه تیغ فنا گشتند. القصه مجموع بیرون آمده‌ها دست از جان شیرین شسته در آن واقعه هولناک شربت شهادت چشیدند عبدالله خان بعد از وقوع این حال حکم بقتل عموم قزلباش نموده اوزبکیه بنوعی مبالغه در قتل و غارت نمودند که بسیاری از مردم تازیک نیز با وجود موافقت مذهب باولیاء قزلباش کشته شدند نساء و صبیان طایفه شاملو و غیر ذلک را باسیری گرفته بجانب ماوراء النهر فرستادند خواتین معظمه شاملو را جهت بدست آوردن ذخایر و دفاین بقین و شکنجه کشیده و دقیقه

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۳۸۹

[۲۵۸ م] از دقایق آن نامرعی نگذاشتند و بعد از شکنجه بسیار و اخذ اموال برهنه و عریان سر-میدادند کمتر کسی از آن بلیه نجات یافت قلیلی از آن طبقه که در بیغوله‌ها خزیده بودند شبها بیرون آمده پیاده و برهنه پای سر بصحرا نهاده راه فرار می‌پیمودند چند گاه رافضی کشتن در آن ملک رواج داشت هر کس عداوت قدیم با کسی داشت فی الحال برفض منسوب ساخته دو جاهل نادان را گواه گذرانیده قاضی متدین حنفی مذهب بی‌تأمل حکم بحرق و قتل آن بیچاره مینمود و بهر کس گمان اندک تمولی بوده بمصادره اوزبکان گرفتار بود مجعلا چند گاه رعایا و عجزه پایمال رنج و عنا بودند تا آنکه عبدالله خان حکومت آن ولایت را بمیر قلابا کوکلتاش که از اعیان سمرقند و مرد فاضل صاحب طبیعت بود و حق خدمت قدیم در ذمت خان داشت و محل اعتماد او گشته رتبه امارت با منصب عالی صدارت جمع داشت تفویض نمود مشار الیه اندک اندک شیوه ملک داری و رعیت پروری پیش گرفته

ابواب جور و اعتساف مسدود و متعصبان مذهب را از آزار و اضرار بقیه السیف خلا-یق ممنوع ساخته بالتیام جراحات بیچارگان پرداخت و فی الجمله استقامتی در آن ملک پدید آمد.

القصه عبدالله خان بعد از فتح و تسخیر هرات عنان عزیمت بصوب مشهد مقدس معلی معطوف گردانید و ابراهیم خان برادر مرشد قلی خان که حاکم مشهد مقدس بود خواست که بمتانت رأی و حسن تدبیر شر آن گروه را در این سال از سر ساکنان آن بقعه شریفه دفع نماید با وکلای عبدالله خان ابواب الفت و آشنائی مفتوح ساخت و تحف و هدایا بخدمت خان فرستاده عرض کرد که چون لشکر اوزبک مدت مدید است که از اوطان جدا افتاده در تسخیر قلعه هرات مشقت بسیار کشیده‌اند و هر گاه متوجه محاصره قلعه مشهد مقدس گردند استعداد قلعه‌داری در مردم این ولایت بیشتر است و جهة حفظ و حراست روضه مقدسه حضرت امام الجن و الانس در قلعه داری زیاده از مردم هرات سعی و کوشش خواهند کرد و موکب عالی را توقف بسیار در این ولایت میباید کرد و لشکریان زحمت بسیار خواهند کشید و مع ذلک پادشاه ما بر مسند سلطنت و پادشاهی موروثی تمکن یافته با عموم سپاه قزلباش از پایتخت همایون بیرون آمده متوجه خراسان است و اگر در اثنای محاصره مشهد مقدس قدم باین ولایت نهند معلوم نیست که طایفه اوزبک که درین سال یساق خراسان کشیده باشند تاب مقاومت لشکر بیحساب قزلباش توانند آورد اولی اینست که درین سال بسعادت کوچ فرموده متوجه مقر سلطنت گردند و ما را مهلت دهند که در سال آینده اگر پادشاه ما در خراسان بوده باشد ایشان نیز بدانچه صلاح دولت خود دانند عمل نمایند و الا احتیاج نهضت موکب عالی نیست هر کس از امراء اوزبکیه را فرستند ما مملکت را سپرده راه خود میگیریم عبدالله خان را این سخنان معقول افتاد و آوازه توجه موکب همایون نیز باو رسیده بود بعد از کنگاش مکرر صلاح در مراجعت دانسته ترک محاصره مشهد نموده بمحقر پیشکشی قناعت کرده طبل ارتحال کوفته متوجه جانب سرخس شده چون بپای قلعه سرخس رسید در حوالی شهر بند فرود آمده میر بن حسین خان حاکم آن ولایت که ولد میر حسین سلطان فیروز جنک است و از زمان شاه جنت مکان در سلک امرای جغتای خراسان منسلک و در این عهد حاکم سرخس بود ابواب شهر و قلعه مسدود ساخته لوازم حفظ و حراست مرعی میداشت و جماعت جغتای ملازمان او نهایت مردانگی نموده اوزبکیه را پیرامون شهر بند نگذاشتند عبدالله خان قریب بچهل روز نشسته کاری نساخت و بسیاری از جنود اوزبک در محاربات که فیما بین روی نمود ضایع شده بالاخره سخن از وعد و وعید کرده جنگ را در باقی گذاشتند و عبدالله خان بمحقر پیشکشی قناعت نموده طبل رحیل کوفت بعد از رفتن او امرای قزلباش تا غوریان

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۳۹۰

در تصرف داشتند و از غوریان تا کنار مرغاب بتصرف اوزبکیه در آمده میر قلیبا حاکم و فرمانروا گشت در ایامی که عبدالله خان در حدود مشهد مقدس بود اوزبکیه چنانکه عادت ایشانست بنهب و غارت و خرابی مملکت قیام داشتند صلحاء و نقباء مشهد مقدس عریضه موعظه آمیز بیرون فرستادند که شاید بآن وسیله دست از خرابی بازداشته متعرض محصولات که اکثر بسرکار فیض آثار متعلق و مدار و معاش جمعی کثیر از خدمه آن روضه مقدسه است نگردند علماء و فضلاء اوزبکیه در جواب عریضه مکتوبی [۲۵۹ م] بنقباء مشهد مقدس فرستادند و مولانا محمد مشکک رستم‌داری جوابی نوشته فرستاد صورت هر دو مکتوب درین صحیفه درج افتاد که ارباب فطنت و اصحاب تمیز از مطالعه آن بهره‌ور گشته حسن عقاید ارباب حق و بطلان ظهور یابد.

### مکتوب علماء ماوراء النهر در جواب صحیفه خدمه روضه متبرکه و نقباء مشهد مقدس معلی مزکی

پوشیده نیست بر هیچ مؤمن عالم که تعرض باموال و نفوس کسانی که گوینده کلمه طیه- لا اله الا الله و محمد رسول الله‌اند مادام که از ایشان افعال و اقوالی که موجب کفر است صادر نشود و عمل بطریق مرضیه سلف و ائمه رضی الله عنهم مینموده باشند جایز نیست.

اما وقتی که با تکلم باین کلمه طیبه مذهب اهل سنت و جماعت و کلام علماء و اتقیاء را بالکلیه مهجور گردانند و مؤمنانرا با ایمان اول نگذاشته اظهار طریقه شیعیه نموده سب و لعن حضرات شیخین و ذی النورین و بعضی از ازواج طاهرات رضوان الله تعالی که کفر است تجویز کنند بر پادشاه اسلام بلکه بر سایر انام بنابر امر حضرت ملک علام قتل و قمع آنها اعلاء لدین الحق واجب و لازم است و تخریب ابنیه و اخذ اموال و امتعه ایشان جایز و اگر پادشاه زمان و خلیفه دوران خلد ظلاله در جهاد که باتفاق و اجماع علما واجب و طریق حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و اصحاب کرام است با وجود قدرت و استطاعت تساهل نماید چگونه از عهده سؤال و جواب ملک متعال که یوم- لا- تجزی نفس عن نفس شیئا و لا- یقبل منها شفاعه و لا یؤخذ منها عدل و لا هم ینصرون که بآیه کریمه و و لنسئلن الذین ارسل الیهم و غیرها ثابت شده تواند بیرون آمد و هر عاقل که بمقتضای عقل رفته در آیات و احادیث تأمل نماید ظاهر میگردد که جماعتی که مشرف بشرف صحبت رسالت گشته طریق بیعت و خدمت را مرعی داشته سالها در اعتلای کلمه حق با کفار در رکاب آن حضرت مقاتله نموده باشند خالی از شوایب نقصان و مستحق جنان خواهند بود خصوصا آنها که بمقتضی آیه کریمه و لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبیا یعونک تحت الشجره بشرف رضوان حضرت ملک منان مشرف گشته اند اولئک الذین هدیهم الله فبهدیهم اقتده و شک نیست که حضرات شیخین و ذی النورین ازین جمله اند که بمصاهرت و مجانست آن سرور مکرم و معزز و صدیق اعظم را حضرت علیم در کلام قدیم صاحب نامیده کما یقول اذ یقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا و بمقتضای و ما ینطق عن الهوی اذ هوا الا وحی یوحی اقوال و افعال آن حضرت بموجب وحی است و آن حضرت کمال توقیر و احترام ایشان میداشته و در توصیف هر یک احادیث کثیره وارد گشته پس منکر کمال ایشان در کمال

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۳۹۱

گمراهی و خذلان و فی الحقیقه منکر قرآن و نسبت کننده نقص بسرور انس و جان و معتقد و محب ایشان مرضی و متابع آنسرور باشد.

بنابر فرموده الله تعالی قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحبکم الله و یغفر لکم امید است که بشرف محبوبیت سبحان و عز غفران برسند و ایضا شجاعت و اهتمام حضرت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه در اعلائی حق از آن مشهورتر است که بر کسی پوشیده ماند و آن جناب در زمان مبیعت و متابعت خلق با ایشان بوده و خود نیز مبیعت و متابعت کرده پس این جماعت که نسبت نقص بآن حضرت میکنند غافلند از آنکه ثبوت نقص آن جناب لازم میآید و ایضا چگونه است نسبت کردن صدیقه را رضی الله عنها بسبب با آنکه متفق علیه است که شرف فراش آن حضرت یافته و محبوبه آن سرور بوده بعضی امور شیعیه یا شنیدن آن جایز باشد و در قرآن مجید واقع است که الخبیثات للخیثین و الخبیثون للخیثات و الطبیات للطیبین و الطیبون للطبیات پس ملاحظه باید نمود که نسبت خبث باو منجر بکجا میگردد ایضا زوجه کمینه بازاری را اگر نسبت بامر شیعیه نمایند آن بازاری در کمال وحشت میگردد پس چگونه صاحب فراش خیر البشر را بامثال آن چیزها که بعضی از طایفه شیعیه نسبت میدهند نسبت توان داد.

نعوذ بالله من ذلک فاعتبروا یا اولی الالباب و اگر بعضی گویند که از ما امثال این امور واقع نشده و نخواهد شد شک نیست که این مهملات را میشوند و منع نمی کنند [۲۶۰ م] پس ایشان نیز حکم آنها داشته باشند و آنچه نوشته اند که بحکم آیه و لا تاكلوا اموالکم بینکم بالباطل و حدیث لا یحل مال امرء مسلم الا من طیب نفسه چگونه اتلاف محصولات و زراعات مشهد مقدس معلی حلال باشد جوابش آنست که در آیه و حدیث اموال تخصص بمؤمن و مسلم یافته و آنچه بتواتر ثابت شده که جماعت شیعیه میگویند از زمره اهل اسلام و ایمان بیروند و این آیه و حدیث بنابر مفهوم مخالف که بعضی علماء اعتبار کرده اند و آیات و احادیث دیگر که احتیاج بنوشتن نیست دلالت دارد بر اینکه قتل و غارت اموال و سوختن و ویران کردن زراعات و عمارات و باغات اهل کفر جایز است و هیچکس را در آن خلافی نیست و ایضا حرب با جماعتی که بیعت با پادشاه اسلام و خلیفه نمایند جایز است باتفاق علماء هر چند آن جماعت گوینده کلمه توحید و مسلمان باشند و برین دال است بعضی حروف که اسدالله الغالب علی بن ابیطالب کرم الله



وجهه در زمان خلافت خویش کرده‌اند و از این قبیل است حروبی که اعلیحضرت خاقانی با بعضی از مسلمانان نموده‌اند و آنچه نوشته‌اند که زراعات و باغات اطراف مشهد مقدس وقف سرکار مزار فایض الانور است که آبا و اجداد حضرت خاقانی وقف کرده‌اند چون ایندیوار از جمله دارالحرب است و نزد لشکر اسلام موقوفات معین نیست او نیز حکم سایر باغات و زراعات دارد و بر تقدیری که تعیین و امتیاز یابد مصرف آنها مسلمانان خواهند بود وقتی که بمصرف نمرسیده باشد خلیفه را جایز نیست که آنها بغازیان و لشکر اسلام حلال گرداند و آنچه نوشته‌اند که اکثر ساکنان این دیار از ذریه پیغمبراند صلوات الله و سلامه علیه و آله و سلم بر تقدیر تسلیم گویا آیه کریمه انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح را ننشیده‌اند و آنچه نوشته‌اند که همه صالحند صلاح فرع اسلام است و آنچه نوشته‌اند که در مکه و مدینه و شام با علماء صحبت داشته‌اند

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۳۹۲

شعر

هر که او روی ببه بود نداشت دیدن روی نبی سود نداشت و آنچه نوشته‌اند که علماء تحسین ایشان کرده‌اند ممنوع بر تقدیر تسلیم بنابر عدم اطلاع بر عقیده فاسده ایشان خواهد بود و آنچه نوشته‌اند که ماه رجب از جمله اشهر حرامست و قتل و حرب در آن ماه با جماعتی که در مقام حرب نیستند جایز نیست جوابش آنست که حرمت اشهر حرم منسوخست بنابر احادیث صحاح مشهوره بعضی از غزوات حضرت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه و رفتن آن حضرت بر سر اعدای در این شهر دالست بر این و آنچه نوشته‌اند که آیه و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون از محکومات است در آن شک نیست و لیکن شک نیست که جهاد با کفار از اعظم عبادانست وای بر آن جماعت که ترک عبادت نموده سب و لعن اکابر صحابه مینمایند و آن کفر و ذنوب را باعث ثواب میدانند با آنکه متقین و متعین است که در لعن کردن شیطان که نصوص بر ملعونیت آن ناطق است ثواب نیست و عجب است با آنکه در میان ایشان جمعی هستند که معنی ظاهر آیات و احادیث را میتوانند دریافت و در ترجمه آیات و احادیث مکتوبه اظهار این معنی نموده از این مذهب ظاهر البطلان بر نمیگردند و تبعیت ائمه اثنی عشر علیهم السلام و سلف نینماید قد بینا الایات لقول یعقلون و اگر بعضی از مضلین افتراء نموده از بعضی ائمه و سلف در تقویت معتقدات فاسده بر ایشان خبری رسانیده‌اند یا در آنچه ذکر کرده شد کسی را سخنی و ریبی باشد باید که رئیس خویش عبدالله را بیرون فرستند تا امان داده ببعضی از ملازمان رکاب همایون مناظره نماید باشد که مذهب حق بر همه ظاهر گردد و السلام علی من اتبع الهدی.

### جواب کتاب مذکور که مولانا محمد مشکک رستم‌داری نوشته

نتایج افکار و رشحات اقلام در ربار افاضل ماوراء النهر هدام الله الی سبیل الرشاد و حفظهم الله تعالی و ایانا عن التعسف و العناد بوقوف پیوست در آن باب آنچه صواب و موجب اجر و ثواب است مذکور میشود بر رأی حکمت آرای حضرات عالیات مخفی نماند که حضرت سید المرسلین بر وجهی که در کتب شیعه و اهل سنت مسطور است امت را بکتاب الله و عترت طاهره مأمور ساخته و چون حضرت امام الجن و الانس سلطان ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه التحیه و الثناء در بلاد عجم غریب واقع شده راقم این مرقوم محمد خادم برای احترام غربت آن حضرت و بواسطه فیوض برکات که از روح مطهر آن حضرت یافته و ذکر آن درین صحیفه مناسب نیست از سایر حضرات ملازمت [۲۶۱ م] ایشانرا اختیار کرده نه با قزلباش الفتی دارد و نه با اوزبکیه کلفتی بیمیل و عناد با طایفه بعد از تحقیق و تفتیش در امور دین تحصیل یقین کرده آنچه مقتضای حدیث و قرآن و موافق امر حضرت ملک منانست اختیار نموده از روی انصاف کلمه چند بعرض میرساند اگر قبول انظار افادت آثار حضرات شود فهو المراد و الا:

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۳۹۳

شعر

من آنچه شرط بلا-غست با تو میگویم تو خواه از سخنم پند گیر خواه ملال و ممیز این سخن کس صاحب درک کامل و انصاف شامل میتواند بود و آنچه از طلبه ماوراء النهر که متردد این حدودند مسموع شد آنست که نواب اعلی خاقانی باین دو صفت حمیده آراسته‌اند و از امراء ایشان کوکلتاش بهادر و جمعی دیگر بفنون فضایل پیراسته‌اند.

اما تصدیقی که از ایشان الی الان بحکایات علماء ماوراء النهر واقع شده بنابر مثل مشهور که چون تنها بقاضی روی راضی آئی معتبر نیست چه فضلالی مذهب ائمه اثنی عشر بمجلس سامی ایشان مشرف نشده‌اند و علماء اهل سنت چنین خاطر نشان کرده‌اند که مذهب شیعه مبتدع و مخترعست و اصلی ندارد و اگر بعد از تحقیق حال و تفتیش اصول و اقوال فریقین در اخبار احد المذهبین امری فرمایند بحکم کلام الملوک ملوک الکلام مطاع و منفذ خواهد بود مجملا در طریق شیعه و سنی کتب کثیره در احادیث مضبوط شده.

اما احادیثی که متفق علیه هر دو فرقه باشد معتمد است و احتیاط مقتضی آنست که آنچه متفق علیه باشد بواسطه منافات حدیث مختلف فیه متروک نشود زیرا که اهل اسلام منحصر در این دو فرقه‌اند اگر خلیفه بحق بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بلافصل ان لم یؤذوا رسول- الله ابا بکر را میدانند اهل سنت‌اند و اگر حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب سلام الله علیه را میدانند شیعه‌اند و قول ثالث نیست پس آنچه متفق علیه فریقین باشد مجمع علیه اهل اسلام است و ترک مجمع علیه برای مختلف فیه باطل بعد از تمهید مقدمات گوئیم آنچه مرقوم قلم حضرات عالیات شده بعد از تنقیح و تلخیص حکم بکفر شیعه آل پیغمبر است بدلائل متعدده اول آنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مدح خلفاء ثلاث فرموده‌اند و سخن آن حضرت بمقتضی آیه کریمه و ما ینطق عن الهوی ان هو الا- وحی یوحی وحی است و شیعه که مذمت خلفاء ثلاث می‌کنند مخالفت وحی مینمایند و مخالفت وحی کفر است جواب آنست که از این دلایل مدح خلفاء ثلاث و بطلان خلافت ایشان لازم می‌آید زیرا که در شرح مواقف از آمدی که از اکابر علمای اهل سنت است منقول است که قریب بوقت رحلت حضرت پیغمبر ص در میان اهل اسلام مخالفت چند واقع شد.

مخالفت اول آنست که حضرت در مرض الموت فرموده‌اند ایتونی بقرطاس اکتب لکم شیئا لن تضلوا بعدی عمر بدین راضی نشد گفت ان الرجل غلبه الوجع و عندنا کتاب الله حسبنا پس صحابه اختلاف کردند تا آوازا بلند شد و حضرت پیغمبر آزرده شد فرمودند که برخیزید که پیش من نزاع سزاوار نیست و این حدیث در اوایل صحاح بخاری و در اکثر کتب اهل سنت عبارات مختلفیه مذکور است و مخالفت دوم آنکه حضرت در مرض الموت جمعی را مقرر ساخت که همراه اسامه بن زید بسفر روند بعضی از آن جمع تخلف نمودند و بسمع مبارک حضرت رسید بمبالغه تمام فرمودند جهزوا جيش اسامه لعن الله من تخلف عنه و مع هذا خلفاء ثلاث داخل جيش اسامه بودند متابعت نکردند پس گوئیم امری که حضرت در باب نوشتن وصیت فرمودند بمقتضای آیه کریمه مذکوره بمنزله وحی است و نفی که عمر کرد رد وحی است و رد وحی کفر است علی ما اعترفهم و علی ما دل علیه قوله تعالی و

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۳۹۴

من لم یحکم بما انزل الله فاولئك هم الکافرون و کافر قابل خلافت نیست پس هر گاه کفر عمر و سلب قابلیت خلافت از او ثابت شد بنابر دلیل شما لازمست که ابوبکر و عثمان نیز خلیفه نباشند تا خرق اجماع مرکب نشود چه بمذهب جمهور اهل سنت هر سه ایشان خلیفه‌اند و بمذهب شیعه هیچکدام خلیفه نیستند اینکه عمر خلیفه نباشد و عمر و عثمان خلیفه باشند موافق رأی هیچکس از اهل اسلام نیست و نیز تخلف از جيش اسامه بمقتضای دلیل مذکور کفر است و متخلفان خلفای ثلاثند باتفاق و از هر یک از روایتین مذکورترین بوجه متکثره اثبات مذهب شیعه و نفی غیر آن لازم می‌آید و تفصیل آن در این صحیفه نمی‌گنجد و اهل شیعه [۲۶۲ م] در اثبات مذهب خود و نفی آن جماعت چند دلیل معقول و منقول دارند که احصاء آنرا ملک متعال میدانند و این صحایف گنجایش تذکار آن ندارد و الله یحق الحق و ینطق بالحق و یهدی الی سبیل الرشاد و دیگر چون حضرت در صحیفه شریفه اعتراف نمودند که فعل حضرت پیغمبر نیز وحی است و الواقع کذلک پس گوئیم اخراج حضرت رسول مروانرا از مدینه وحی است و آوردن عثمان او



را بمدینه و تفویض امور عظیمه باو نمودن رد سخن حضرتست و کفر است بدو دلیل:

دلیل اول آنکه حضرت فرموده‌اند دوم آنکه قوله تعالی لا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ و دلیل متین برای تحقیق حق و تزهیق باطل بر مسئله امامت برهانا و جدلا بسیار است و لیکن در خراسان مثل مشهور است که «بوسه به پیغامست» اگر شرف ملازمت میسر شود معروض خواهد شد.

بهر جمعیتی وصل تو جویم لعل الله یجمعنی و ایاک اما بشرطی که مناظره بمقدمات علمی باشد نه بشمشیر و بوکده و قلمتراش و نیز مدح خلفای ثلاث درین معنی متفق علیه فریقین نیست چه در کتب شیعه اثری از آن ظاهر نیست و آنچه دلالت بر ذم ایشان کند مثل روایتین مذکورتن و غیرها در کتب فریقین مسطور است و نیز بعضی از اهل سنت تجویز وضع حدیث برای مصلحت کرده‌اند پس اعتماد بر حدیث غیر متفق علیه نیست خصوصا وقتی که ناقل آن تجویز وضع حدیث کند یا عادل نباشد و جز متفق علیه دلالت بر خلاف آن کند و مخالفت خبر واحد سیما با خصوصیات مذکور لا نسلم که کفر باشد و الا مصراع: «پس در همه دهر یک مسلمان نبود»، چه مخالفت اخبار آحاد از مجتهدین واقع شده و تعظیم و توقیر پیغمبر نسبت بخلفاء ثلاث قبل از صدور مخالفت ازیشان دلالت بر سلامت و حسن عاقبت نمیکند چه عقوبت قبل از صدور عصیان با آنکه معلوم الصدور باشد لایق نیست.

لهذا حضرت علی علیه السلام از عمل ابن ملجم علیه العنه خبر داد و عقوبت نفرمود روایتی که دلالت بر حسن فعل مخصوص کند مفید نیست، چنانکه در آیه لقد رضی الله مذکور میشود.

دلیل دوم آنکه بمقتضای لقد رضی الله عن المؤمنین اذ بیا یعونک تحت الشجرة خلفاء ثلاث برضوان ملک منان مشرف شدند پس سب ایشان کفر باشد جواب آنکه مدلول آیه عند التوفیق رضاء الله است از آن فعل مخصوص که بیعت است کسی دغدغه ندارد که بعضی از افعال حسنه مرضیه از ایشان واقع شده سخن در آنست که بعضی از افعال قبیحه از ایشان صادر شد که خلاف عهد و بیعت است چنانکه در امر خلافت مخالفت نص حضرت پیغمبر که در کتب فریقین مذکور است نمودند

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۳۹۵

و غصب خلافت کردند و حضرت فاطمه علیها السلامرا آزرده ساختند چنانکه در صحیح بخاری مسطور است و این عبارت در صحیح مذکور تتمه این روایتست فخرجت عنه و لم یتکلم معه حتی ماتت و فقیر خود در صحیح مذکور مشاهده کردم و نیز در صحیح بخاری در مناقب حضرت فاطمه علیها السلام مذکور است که من اغضبها فقد اغضبنی و در مشکوه در مناقب آن حضرت منقولست که من اذاها فقد اذانی و من اذانی فقد اذی الله و کلام صادق بمضمون ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الاخره ناطق است حاصل که بواسطه این افعال ذمیمه و منع وصیت حضرت و تخلف از جیش اسامه و غیرها که باحصاء درنمی‌آید مورد مذمت شدند چه سلامت عاقبت بحسن خاتم اعمال وفا کردن بعهد و بیعت حضرت رسول متعالت صلی الله علیه و آله و هر کس بسعادت سلامت عاقبت مستعد نشود بواسطه نقض بیعت و مخالفت حضرت رسول مستوجب عقوبت میشود چنانکه آیه کریمه فمن نکث فانما ینکث علی نفسه و من اوفی بما عاهد علیه الله برین شاهد است.

دلیل سیم آنکه حضرت الله تعالی ابوبکر را صاحب پیغمبر خواند و صاحب قابل ذم نیست جواب آنکه اذ قال لصاحبه و هو یحاوره دالست بر آنکه مصاحبت میان مسلم و کافر واقع است و مصاحبت در نسبت موافق الطرفین است همچون اخوت پس همچنانکه هر یک از برادران نسبت بدیگری برادر است خواه مسلم و خواه کافر هر یک از برادران نسبت بدیگری مصاحب و همراه است خواه مسلم و خواه کافر و آیه کریمه یا صاحبی السجن ارباب متفرقون خیر ام الله [م ۲۶۳] الواحد القهار مؤید مقصود است چه صاحب کشاف و بیضاوی تفسیر آن بصاحبی السجن کردند یعنی ای دو صاحب من در زندان پس یوسف علیه السلام که پیغمبر است دو کس را صاحب خوانده که بت پرست بودند چنانکه هم آیه مذکوره دلالت صریح برین دارد پس ظاهر شده صاحب پیغمبر بودن دلیل خوبی نیست و نیک جاری شده بقلم خجسته رقم حضرات که:

## شعر

هر که او روی ببه بود نداشت دیدن روی نبی سود نداشت اما از حضراتی که دعوای ادراک دقایق قرآنی نموده‌اند بغایت مستبعد نمود که در بیت مذکور بجای هر که را هر که او نوشته رابطه مصرعهای مذکور را برداشته‌اند و هر مصراع را فی نفسه ناتمام گذاشته‌اند باین دقیقه متفتن نشده روح ملاجی را آزرده ساختند و لیکن چون غارت و تالان بر کافه اهل خراسان واقع شده خانه‌ها خراب شد حضرت مولوی نیز از آن جماعت است اگر یک بیت او نیز خراب شده باشد باکی نیست، البلیه اذا عمت طابت و از اشعار عرب نیز اشهاد هست اما صلاح در ذکر آن نیست التماس از حضرات آنست که بمجرد ایهام لفظ بلا تأمل در معنی استدلال نفرمائید.

دلیل چهارم آنکه حضرت مرتضی علیه السلام با وجود کمال شجاعت در وقت مبايعت مردم با خلفای ثلاث بود و منع نفرمودند این دلیل حقیقت بیعت است و اگر نه قدح آن حضرت لازم می‌آید جواب آنکه قبل از آنکه حضرت امیر از تکفین و تجهیز حضرت رسول فارغ شود خلفای ثلاث در سقیفه بنی ساعده اصحاب را جمع کرده برای ابی بکر علیه ما يستحق بیعت گرفتند بوجوهی که ذکر آن درین صحیفه نمی‌گنجد و آن حضرت بعد از اطلاع برای قلت اتباع و بیم هلاک اهل حق یا باعث

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۳۹۶

دیگر مباشر حرب نشدند و این دلالت بر حقیقت ایشان نمی‌کند چه حضرت امیر با کمال شجاعت در ملازمت حضرت پیغمبر (ص) در قوت و شجاعت کمتر از آن جماعت نبود چنانکه اخبار و آثار برین دال است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت امیر علیه السلام و سایر صحابه باتفاق با قریش جنگ نکردند و از مکه معظمه مهاجرت نمودند و بعد از مدتی که متوجه مکه شدند در حدیبیه صلح فرموده مراجعت نمودند پس هر وجهی که برای جنگ ناکردن حضرت پیغمبر و امیر و سایر صحابه گنجد جهه جنگ ناکردن حضرت امیر گنجد کافی است مع شیء زاید چه حقیقت کفار قریش مطلقاً متصور نیست و نزد اهل تحقیق این نقص در بالاتر نیز جاریست چه فرعون با دعوی خدائی تا چهارصد سال بر مسند سلطنت بوده و هر یک از شداد و نمرود و غیرها مدتی برین دعوی باطل مینمودند و حضرت الله تعالی با کمال قدرت ایشانرا هلاک نکرد تا خلق بسیار بدان گمراهان اعتقاد آوردند هر گاه در ماده الله تعالی تأخیر در دفع خصم گنجد در ماده بنده بطریق اولی خواهد بود و آنچه فرموده‌اند که حضرت امیر ع با ایشان بیعت کرده وقوع آن بلا اکراه و تقیه ممنوع است و تحقیق آن در صحیفه نمی‌گنجد غرض که شارح عقاید نسفی درین که سب شیخین کفر باشد اشکال کرده و صاحب جامع الاصول شیعه را از کبار فرق اسلام می‌شمرد و صاحب مواقف نیز برین رفته و وجوهی که برای تکفیر شیعه توهّم کرده‌اند رد کرده و امام محمد غزالی سب شیخین را کفر ندانسته پس آنچه حضرت در تکفیر شیعه فرمودند نه موافق سبیل مؤمنانست و نه مطابق حدیث و قرآن با وجود آنکه مفهوم تشیع آنست که در صدر صحیفه معلوم شد و سب و لعن درو معتبر نیست می‌گنجد که نام خلفای ثلاث هرگز بر زبان شیعه جاری نشود اگر جاهلان شیعه حکم بوجوب لعن کنند سخن ایشان معتبر نیست همچنانکه جاهلان اهل سنت حکم بوجوب قتل شیعه میکنند و این حکم مطلقاً مقتضی افکار سلف و انظار خلف نیست و آنچه فرموده‌اند که هر کس استماع بعضی حکایات کند و منع نکند کافر است عقلاً و شرعاً دلیل برین نیست و قال الشیخ ابن سینا من تعود ان یصدق من غیر دلیل فقد انسلخ عن الفطره الانسانیه و آنچه از خبث و فحش در ماده عایشه بشیعه نسبت کرده‌اند حاشا و ثم حاشا که هرگز واقع شده باشد چه نسبت فحش بکافه آدمیان حرام است چه جای حرم حضرت رسول اما چون عایشه مخالفت امر و قرن فی بیوتکن و لا تبرجن نموده بصره آمد و بحرب حضرت امام اقدام نموده بحکم حدیث حربک حربی که فریقین در حرب آن حضرت نقل نموده‌اند و محارب حضرت پیغمبر یقیناً مقبول نمیتواند بود بنابراین مورد طعن شده و این ضعیف در کتاب حدیثی از کتب شیعه دیده که عایشه در خدمت حضرت امیر ع [۲۶۴ م] از حرب توبه کرده هر چند قضیه حرب متواتر است و حکایت توبه خبر واحد اما بر تقدیر وقوع بعد از خرابی بصره و قتل چهل هزار نفس از صحابه و غیرهم اگر آن

توبه مقبول باشد لعن برای حرب نباید کرد و الله اعلم بحقایق الامور و هو يحكم بالحق يوم ينفخ في الصور و آیه کریمه الخبیثات للخیثون الی اخرها اینمعنی ندارد که زوجین در ممدوحیت و مذمومیت من جمیع الوجود شریک‌اند چنانکه اگر یکی از ایشان مستحق بهشت یا دوزخ باشند آن دیگر را نیز چنین باید بود و الا منتقض شود بحضرت نوح ع و لوط ع و زوجه ایشان و آسیه و فرعون بلکه میتواند بود که آیه مذکوره ماول باشد بآنچه در آیه دیگر صریح شده الزانی لا ینکح الزانیة او مشرکة و الزانیة لا ینکحها الازان او مشرک جواب آنچه در تکفیر سادات عظام که فرزندان سید انام‌اند مرقوم ساخته بودند محل تعجب است چه هر گاه حرم پیغمبر بر خلاف امر آن حضرت سفر کند و یا شخصی که باتفاق کافه مسلمانان خلیفه باشد و او خود مناقب آن حضرت را شنیده روایت کرده باشد

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۳۹۷

جنگ کند بواسطه این بحکم حدیث محارب پیغمبر شود و ایضا باعث قتل چهل هزار نفس از صحابه و تابعین گردد و فرزند پیغمبر نسبت یکی که پیش بعضی از مسلمانان خلیفه باشد سخن سب گوید و حال آنکه نزد آن فرزند پیغمبر خلاف آن کس ثابت باشد و بمقتضای دلایل برو چنین ظاهر شده باشد که آن کس مخالفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و نقض عهد آن حضرت کرده و نیز از آن سخن فرزند پیغمبر اصلا آزار بدنی و مالی بکسی نرسد و اگر آن سخن خطا باشد برای آن کس که در حق او گوید ثواب حاصل شود آیا کدام از این دو عمل اقبیح و اشنع باشد سبب آنکه اول اصلا باعث قرح نمیشود.

دوم موجب کفر باشد چه تواند بود و اگر بمضمون حدیث مصنوع سب شیخین کفر است مستمسک شوند جواب آن ظاهر شد و اگر چیز دیگر افاده فرمایند مستفید شویم بهر حال انصاف مطلوبست و منقول در کتب شیعه چنین است که در وقت حضور ابن ام مکتوم اعمی در خدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله کسی از اهل حرم آن حضرت عبور نموده حضرت از اینمعنی اعراض نموده آن شخص گفت یا رسول الله این شخص کور است پیغمبر ص فرمودند تو خود کور نیستی و علمای اهل سنت نقل کرده‌اند که حضرت پیغمبر ص عایشه را بکتف خود نگاه داشت تا تماشای جمعی کند که در کوچه ساز می‌نواختند و بعد از مدتی فرمود یا حمیر اهل شنعت این قباح را با رذل شخصی نسبت نمیتوان کرد و قباح این نه بمرتبه‌ایست که تصریح آن مقدور باشد و بآنچه لازم این قضیه است اگر کسی اعتقاد کند هیچ کس نیست که کافر باشد بهر حال ما بعد از حضرت الله تعالی هیچ موجودی اشرف و اکمل از حضرت رسالت نمیدانیم و بچیزیکه منافی شأن جلالت آن حضرت باشد اعتقاد نمیکنیم.

اما فریاد از جرأت‌های حضرات که بواسطه میل تعصب باحدیث موضوعه شرع و دین را ضایع کرده‌اند

شعر

اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است و آنچه درباره نسخ حرمت اشهر حرام فرموده‌اند اصل عدم آنست تا معتمد به که نسخ قرآنی تواند نمود ظاهر شود و محاربه حضرت بر تقدیر تسلیم که در بعضی از این اشهر باشد بعد از تعدی خصم بوده نه ابتداء بلکه حروب آن حضرت اکثر چنین بود و هر گاه کفر شیعه ثابت نباشد چنانکه از اجوبه سابقه معلوم شد وجهی که برای حلیت قتل و غارت ساکنان مشهد مقدس فرمودند ناتمام است و بر تقدیر تسلیم حضرات را اطلاع بر سرایر و ضمایر جمعی که هرگز ندیده‌اند چون حاصل شد و الله علیم بذات الصدور علی ای حال مزاج پادشاه همچو آتش است و لایق علماء کرام آنست که بزلال موعظه تسکین التهاب آن آتش فرمایند تا خلق الله نسوزند نه آنکه بیاد فتنه آن آتش را مشتعل سازند و اصل و فرع نهال بندگان خدا را سوخته بخاک مذلت اندازند.

چو آتش مشو تند و سرکش مباد که دود از دل مبتلائی برآید و ظاهر است که با این فتویهای بی‌ملاحظه اهل آشنائی را نهایت اهتمام در استیصال

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۳۹۸

بندگان خدای تعالی بهم می‌رسد و استیصال ایشان اگر چه کافر باشند ملایم طبع الله تعالی که در کمال حلم است نیست چنانکه روایت شرمندگی حضرت نوح علیه السلام در روز قیامت برای هلاک کفار و خلائق و آثار و اخبار برین دالست [۲۶۵ م] چه تفصیل اینها در این صفحه نمی‌گنجد و هر گاه سپاهی بفتوای علماء این کار کند معظم جواب او در روز جزا بر علماء خواهد بود.

شعر

در آن روز کز فعل پرسند و قول اولوا العزم را تن بلرزد ز هول

بجائی که شرمندہ اند انبیاتو عذر گنه را چه داری بیا و مخفی نماند که ابن طاوس از علمای شیعه بود و در اصول و فروع مجتهد بود و در فقه تصنیف نفرموده بنا بر آنکه حضرت الله تعالی در ماده حضرت پیغمبر که دوست آن حضرتست و دنیا را بطفیل او خلق کرده گفته که لو تقول علینا بعض الاقویل لآخذنا منه بالیمین ثم لقطعنا منه الوتین فما منکم من احد عنه حاجزین هرگاه در ماده حضرت پیغمبر ص اینهمه تهدید و مبالغه واقع شده باشد اگر دیگری را در امری غلطی واقع شود چون از عهده بیرون می‌آید پس اگر حضرات عالیات طریق اتقیای سلف را مرعی داشته شیوه احتیاط منظور دارند بهتر خواهد بود و در عرصه عرصات جواب مظلومان خصوصاً اطفال که بمضمون رفع القلم عن الصبی حتی يبلغ و المجنون بغایت صعب است.

شعر

بجرم عشق مرا گر کشی چه خواهی گفت جواب خون رفیقان که بیگناهانند

مرا مراد از این جمله نیکخواهی تست و گرنه زینهمه گستاخیم چه مقصود است چون اکثر مفسد عالم از اغراض فاسده دنیویست و مناسب آنست که ارباب فضل از این اغراض منزجر شوند بلکه بعد از عمری که افاضل ماوراء النهر بحوالی مشهد مقدس معلی تشریف آوردند فقیران را از ابنای جنس شمرند و اگر بواسطه قهاری نواب خاقان فریدون مکان این فقیران از شهر بیرون نتواند آمد ایشان حرمت حضرت امام انام علیه السلام بجای آورده بسعادت زیارت مستعد شوند و این فقیران ببرکت قدوم آن عزیزان فیروزی یابند و این معنی بوجود نیامده فتوی بقتل فقیران دادند بارک الله اعظم اجورکم و اصلح امورکم.

شعر

مکن مکن که ره جور را کناره نباشد مکش مکش که پشیمان شوی و چاره نباشد و السلام.

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۳۹۹

### ذکر توجه موکب همایون شاهی ظل الهی بصبوب خراسان و بقتل آمدن مرشد قلیخان و قضایائی که در آن سفر روی داد

#### اشاره

چون اخبار خراسان بنوعی که مرقوم کلک بیان گشت بعراق رسیده یک یک از گریختگان آن حادثه عظمی بپایه سریر اعلی آمدند نواب اعلی شاهی ظل الهی از قضیه کشته شدن علیقلی خان و قتل و نهب و اسر طایفه شاملو بغایت آزرده گشته موجب غبار خاطر مبارک گردید مرشد قلیخان نیز ظاهراً اظهار ملالت نموده بحکایات سپاهیان زنگ زدای خاطر اشرف میشد و در توجه خراسان اهتمام نمود و در ساعت سعد از مقر سلطنت عظمی پیشخانه همایون بیرون زدند و محمد شریف بیک چاوشلو نواده حسین بیک قورچی تیر کمان شاه جنت مکان را که قورچی تیر و کمان شده بود تربیت فرموده برتبه ایالت و خانی رسانیده حکومت قزوین و حراست پایتخت همایون باو رجوع شد و در اول بهار که صحرا و هامون از کثرت سبزه و ریاحین رشک سپهر بوقلمون بود موکب همایون در حرکت آمده جهت جمعیت لشکر ظفر اثر بییلاقات لار رفتند و قرار یافت که تا هنگام ارتفاع محصولات بتأنی طی مسافت مینموده باشند در ییلاق لار ملوک رستمدرار ملک بهمن والی لاریجان و ملوک ولایت نور و کجور که هر دو ملک

جهانگیر نام داشتند و پدران ایشان چون در جبال رستم‌دار خود سر و خود رای برآمده دیگری را بنظر درنمیاورند و از ملاقات امراء قزلباش بغایت تحاشی مینمودند و همیشه یاغی بوده اطاعت قزلباش چنانکه باید نمیکردند در این وقت بیمن اقبال همایون آن وحشی صفتان بمردم رام گشته برهنمونی بخت بی‌دهشت باردوی همایون آمده بشرف ملازمت عتبه علیاء مشرف شده حلقه اطاعت در گوش و غاشیه بندگی بر دوش گرفتند و الحق وقوع این حال در نظر دانایان روزگار دیده از مؤیدات اقبال نمود و موکب همایون چند روزی در ییلاقات بسر برده همه روزه عساكر اقبال مآثر باردوی کیهان پوی میرسیدند در ییلاق مذکور دهنده بی‌منت و بخشاینده بی‌ظنت نواب کامیاب را فرزندی ارجمند کرامت فرموده بسططان حسن میرزا موسوم گشت.

اما در اندک زمانی حیات مستعار را بدرود کرد و بعالم جاودانی شتافت امید که حضرت [۲۶۶ م] حی قدیر تعالی شانه بر عمر و دولت والد بزرگوارش افزوده بمرادات دو جهانی فایز گرداند بمنه وجوده.

القصة موکب همایون از راه فیروز کوه بدماغان رفته نزول اجلال فرمودند چون بعضی که در باب صلح میانه نواب غفران پناه جهانبانی و فرهاد پاشا تمهید یافته ولی آقای چاشنی گیر باشی از روم بآن مهم آمده بود در آغاز جلوس همایون جمعی نیکخواهان اینطرف رضا نمیدادند و تا غایه صورت نیافته در عهده تعویق مانده بود در این وقت که برحسب ضرورت سفر خراسان اختیار نموده بودند و خبر تسخیر بلده هرات بر تسلط عبدالله خان اوزبک واقع گردید و اگر سپاه قزلباش مشغول مهمات آذربایجان و محاربه رومیان میشدند از دو طرف با دو پادشاه و دو دشمن دشمنی کردن مناسب

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۴۰۰

وقت نمینمود مرشد قلیخان تن بمصالحه مذکوره و شرایط آن در داده قرار یافت که چند روز در چمن بسطام رحل اقامت انداخته بترتیب اسباب مقدمات صلح و فرستادن ایلچی سخندان در مرافقت ولی آقا پردازند که خاطر از طرف آذربایجان اطمینان یافته با خاطر آسوده بجانب خراسان کوچ کرده

### ذکر سبب قتل مرشد قلیخان

کمند همت بر کنگره تسخیر هرات اندازند و چون از دامغان کوچ کرده در موضع شاهرود نزول اجلال واقع شد از اقتضای قضاء و مقدرات ازلی قضیه قتل مرشد قلیخان بوقوع انجامیده آن داعیه بتعویق افتاد شرح این واقعه عبرت بخش آنکه سابقا مرقوم قلم وقایع رقم که در معرکه سوسفد ترشیز مرشد قلیخان بر علیقلی خان شاملو لله حضرت اعلی شاهی ظل اللهی ظفر یافته آن حضرت بر حسب تقدیر و حکمت بالغه حی قدیر جل شأنه بمشهد مقدس معلی تشریف آوردند و مرشد قلیخان بلوازم خدمت و اتالیقی پرداخت اطوار او مرضی خاطر اشرف نبود و از بدسلوکی او کمال آزرده‌گی داشت غایتش در عهد شباب بشیوه پیران فراخ حوصله عمل فرموده بجهت استحکام بنیان دولت ابد پیوند با او بمدارا میگذرانیدند و بعد از آنکه بعراق آمده بر سریر دولت و فرمانروائی عرصه ایران تمکن یافتند با وجود افزونی اعیان و انصار و ظهور سلوک ناهنجار بجهت سعی و اهتمام که ازو در راه این دولت بظهور میرسید تاب تسلط و استیلای او آورده عنان اختیار و اقتدار را بنوعی بکف کفایت او داده بودند که نفس نفیس همایون در هیچ امری از امور مدخل نمیفرمودند تا آنکه در دار السلطنه قزوین بعد از خبر واقعه هرات و بقتل درآمدن علیقلی خان پای از اندازه ادب بیرون نهاده مصاهرت این دودمان نمود و در آن باب مبالغه بسرحد افراط رسانید از سلاطین نامدار و پادشاهان کامکار این گونه عنایت بظهور آمده پایه قدر مخلصان وفاکیش را بدین رتبه گرمای بلندی افزوده‌اند.

اما بندگان در گاه را چه حد و یارا که صاحب این داعیه گردند و لهذا هر چند سعی نمود صورت نیافت و عاقبت نتیجه بی‌ادبی یافت بعضی از طایفه استاجلو که نیکخواهان او بودند خصوصا محمود بیگ صوفیلر علانیه باو میگفتند که این پادشاه در اندیشه دفع تست و عنقریب ترا ضایع کرده اویماق استاجلو بخاک تیره برابر خواهد شد و خیالات فاسده در سویدای خاطر راه داده بودند

حضرت اعلی بفرست و دانش خداداد یا باخبر بعضی از نیکخواهان حلال نمک خیالات تباه این هرزه درایان بیهوده گو را دریافته از آنجا که مقتضای عقل دوراندیش بود بدمطنه شده بفکر و تدبیر کار او افتادند زیرا که در علاج این نوع حادثه عظمی غفلت ورزیدن از طریق حزم و احتیاط کار آگاهان خرد پرور دور مینمود و لیکن چون سفر خراسان و امور عظیمه در پیش بود آن حضرت از غایت تهوّر تغافل ورزیده بمحض قلوب ظاهر بنیان عالم صورت با او مدارائی میکردند و حفظ حال خود کرده روزی میگذرانید تا آنکه مرشد قلیخان بدسلوکی را از حد اعتدال گذرانیده بسرحد افراط رسانید و در این وقت نیز که او ان نشو و نما و استیلای قوت غضبی وحدت طبع و آتش مزاجی بود بعنوان ایام صبی سلوک میکرد و زیاده از این تغافل ورزیدن در حوصله دولخواهان جان نثار نگنجید و عرق حمیت شاهانه بحرکت درآمده نائره غضب در کانون ضمیر منیر همایون شعله فروز گشته دفع او را بر ذمت همت لازم شمردند و چون اهل عراق با او صفائی نداشتند از زمره طایفه استاجلو ساکن عراق [۲۶۷ م] امت بیک قراسارلو کوشک اعلی که بجهت آشنائی علیقلی خان فتح اعلی از جانب مرشد قلی بمصادره گرفتار گشته کمال آزرده‌گی از او داشت از روی عقیدت و اخلاص رضای خاطر مبارک اشرف جسته باتفاق قراحسن چاوشلو قورچی تیر

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۴۰۱

و کمان که از زمره خراسان آمده‌های یکجهت و دولتخواه و رضاجوی خاطر همایون شاهی ظل الهی بود و الله و یردی بیک زرگر باشی و محمد بیک ولد اسلمس بیک ساروغچی باشی بالطوع و الرغبة متکفل قتل او گشته منتظر فرصت بودند از طبقه تاجیکیه و ارباب قلم میرزا محمد که در زمان ابوطالب میرزا وزیر و اعتماد الدوله شده بود با ارباب مواضعه همزمان و محرک اراده ایشان بود تا آنکه در شبی که نزول اجلال در شاهرود بسطام واقع شده بود و مرشد قلی بطریق معهود بکشیک آمده در خیمه دولتخانه مبارکه که در پیش خوابگاه اشرف نصب مینمودند خوابیده بود نصف شب که اهل کشیک اکثر در خواب بودند نامبردها فرصت یافته با شمشیرهای آخته بر سر او آمده اول امت بیک شمشیر زده بعد از او قراحسن و رفقا باتمام کارش پرداختند وقوع این واقعه نتیجه بی‌اخلاصی و بی‌ادبیهای او تواند بود که

### قتل مرشد قلیخان وزیر شاه عباس در شاهرود و وزیر شدن میرزا محمد

این همه سعی و ترددات او را در اعتلای لوای دولت اشرف محض جاه-طلبی و استیلاء بر مسند بزرگی و اغراض دنیوی خود بوده که در آینه خاطر فیض مظاهر پرتو ظهور انداخته بالاخره کار او باینجا کشید.

القصه بعد از کشته شدن او همان شب میرزا محمد را که نوید وزارت یافته بود طلب فرمود حسب الوعده بمنصب وزارت دیوان اعلی سرافراز شد از تبعه مرشد قلیخان جمعی که بملاحظه خاطر او از خدمت اشرف تقاعد ورزیده سلوک ناهنجار مینمودند بمؤاخذه گرفتار گشتند و ابراهیمخان برادر مرشد قلیخان که حاکم مشهد مقدس بود از آن منصب معزول گشته مؤاخذه گشت امت بیک برتبه بلند خانی سرافراز گشته اسباب و یراق مرشد قلی باو عنایت شد و ملازمان بملازمت مشار الیه مأمور شدند الله و یردی بیک زرگر باشی برتبه امارت سرافراز گشته لقب سلطانی یافت و الکای جریادقان و محولات باو شفقت شد محمد بیک ساروغچی بداروغگی دار السلطنه اصفهان سربلند گردید قراحسن قورچی تیر و کمان شده رتبه ارجمند خانی علاوه آن گردید بالاخره بدیگر شفقتهای گوناگون سرافرازی یافت و حضرت اعلی شاهی ظل الهی که تا غایت در امور سلطنت و پادشاهی مدخل نمیفرمودند بنفس نفیس متفکّل امور دین و مهام دولت گشتند.

بعد از قتل مرشد قلی همان روز کوچ واقع شده چمن بسطام مخیم سرادقات جاه و جلال گردید و چون در خاطر انور رسوخ یافته بود که جمعی از مفسدان قزلباش را که بخودسری و خودرانی برآمده باشند دفع نموده گلشن همیشه بهار دولت را که از خس و خاشاک وجود اهل بغی و عصیان و خشک سال حوادث و نوائب دوران پژمردگی بدان راه یافته برشحات سحاب لطف الهی و فکر



ثاقب و حسن تدبیر حضرت ظل‌اللهی حضرت و طراوت افزایش و بر عالمیان ظاهر بود که از محمد خان ترکمان در زمان نواب سکندر شآن و شاهزاده رضوان مکان سلطان حمزه میرزا چه اعمال شنیعه و فتنه و فساد ظهور یافت چنانچه بجهت قتل امیر خان با شاهزاده مذکور که فرزند اکبر ارشد و وصی و ولیعهد پدر نامدار بود در مقام عصیان و طغیان درآمده طهماسب میرزا را دست آویز خود کرده در برابر آن شاهزاده مغفور صف قتال آراسته محاربه نمود و بمحض دولت چند روزه ارتکاب این عمل شنیع کرد و لهذا چون بیراهه رفته از طریق اخلاص و بندگی انحراف جسته بود تأیید نیافت در این وقت که باردوی معلی آمده بود و قضیه قتل مرشد قلی بوقوع پیوست میخواست که بطریق زمان نواب سکندر شآن صاحب اختیار مهمات دیوان بوده امور ملکی بمشورۀ و صلاح او انتظام یابد و از بیخردی همان شیوه خودسری و خودرانی

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۴۰۲

مرعی و مسلوک دارد و پیشنهاد همت والا آن بود که مفسدان و فتنه انگیزان اویماقات را براندازند که فتنه و فساد از میانه قزلباش برطرف شده تعصب اویماق در میانه هیچ طایفه از طوایف جلیله قزلباش نبوده باشد همگی دولتخواهان اخلاص شعار عموماً با پادشاه و ولینعمت یکدل و یکجهت بوده مطیع و منقاد اوامر و نواحی پادشاهی باشند و محمد خان بنابر مقدماتی که بتحریر پیوست میانه این دولتخواهان این دودمان بتخصیص اویماق ترکمان که از اعمال شنیعه او خجالت زده بودند مطعون و بهمه جهتی [۲۶۸ م] جهتی مستحق عقوبت شده بود این خدمت بوفور اخلاص و یک جهتی فرخ خان پرناک ترکمان منوط گردید فرخ خان طوعاً و رغبتاً زمین خدمت بوسیده از خرگاه همایون بیرون خرگاه نشسته بود گرفته تاج از سرش برداشت و از خیمه دولخانه بیرون آورده در همانجا بقتل او پرداخت و سریر

### کشته شدن محمد خان ترکمان

شر او را بر سر نیزه کرده در تمامی اردوی معلی گردانیدند طایفه استاجلو که بجهت قتل مرشد قلی خان تزلزل تمام داشتند از این واقعه خوش وقت گشته بشفقت شاهانه امیدوار شدند سایر مردم از این دو واقعه که روی نمود از باس و سیاست پادشاهانه اندیشه‌مند گشته پای در دامن ادب پیچیدند.

از سوانح که در چمن بسطام بظهور پیوست بدر خان افشار که بمنصب قورچی باشی گری سرافراز شده بود درینوقت ایالت و دارائی دارالمؤمنین استرآباد منصوب گشته احمد سلطان ذوالقدر حاکم خوار و سمنان بکومک او معین گشت و منصب قورچی باشی گری که معظم مناصب دیوان اعلی است بولی خان افشار که حاکم دارالامان کرمان بود شفقت شده ایالت و دارائی کرمان به بیگتاش خان ولد او که در یزد بود نامزد شده بود در این وقت حکم همایون باسم بیگتاش خان مذکور عز صدور یافت که از یزد بدارالامان کرمان رفته بحکومت و دارائی آنجا قیام نماید و از طوایف افشار که درین چند سال از خدمت و یساق تقاعد ورزیده‌اند قشون و لشکری آراسته مرتب داشته متوجه خراسان گشته باردوی ظفر قرین پیوندد و مهدی قلی بیگ چوپان - اعلی افشار بدین خدمت مأمور گشت و تا قریب بچهل روز در النک اسفراین بجهت جمعیت عساکر فیروزی نشان توقف واقع شده از راه اسفراین بمشهد مقدس معلی تشریف بردند و بسعدت زیارت و طواف آستان ملائیک آشیان حضرت امام الجن و الانس

شعر

علی موسی جعفر که خاک در گه اوچو توتیای سعادت برند اهل نظر مشرف گشته چند گاه جهت تفحص حالات خراسان و قضای حاجت خراسانیان و تحقیق اوضاع اوزبکیه که در هرات‌اند در مشهد مقدس توقف فرموده خلاصه اوقات را صرف خدمت روضه مقدسه حضرت امام همام میفرمودند و میرزا محمد وزیر لوای اقتدار افراخته در کمال عظمت و اقتدار بامر وزارت دیوان اعلی قیام داشت بوداق خان چکنی را منظور نظر شفقت گردانیده بمنصب والای الله گی و اتاییکی شاهزاده سلطان حسن میرزا معزز و سربلند

گردید و حکومت مشهد مقدس معلی نامزد او شد و الکاء خوشان و محالی که سابقا باو متعلق بود باولاد او حسنعلی سلطان و حسینعلی سلطان و سایر برادران تقسیم یافت.

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۴۰۳

در خلال این احوال سلطان علی خلیفه شاملو که بجای فولاد خلیفه عمش حاکم قاین بود بجهت آنکه در روز معرکه سوسفد ترشیز صف سپاهیان علی قلی خان شاملو را ویران کرده بمرشد-قلی پیوست و این معنی موجب انهزام سپاه شاملو گردید و سلیمان خلیفه ترکمان که داماد مرشد قلی و با او متحد بود هر دو مؤاخذ گردیده از اوج عزت و اعتبار بحضیض مذلت و انکسار افتادند از وقوع این حال بوداق خان چکنی که بمرشد قلی وصلت کرده با او متفق بود توهم نموده باغواي پسرانش که همگی صاحب داعیه و بی اعتدال بودند از جاده اخلاص منحرف گشته شاهزاده را برداشته بقلعه خوشان گریختند سلمان خان ولد شاه علی میرزا استاجلو که حاکم تون بود از آسیب ترکمانان امیر خانی سیما شاه بوداق سلطان که صاحب الکا شده بودند واهمه نموده قلعه تون را بسته چند گاه بجنک و جدال پرداخته در هنگام فرصت ترک آن ولایت نموده بعراق آمد و آقایان ذوالقدر شیراز که بخودسری برآمده بمخالفت حکم معتاد شده بودند با یعقوب خان همان شیوه پیش گرفته از مشهد مقدس فرار نمودند یعقوب خان جهت بدست آوردن ایشان مرخص گشته روانه شیراز شد اما آقایان که سرکرده ایشان حمزه بیگ جامسلو بود چون بیزد رسیدند بیکتاش خان ایشان را بدست آورده بعلی قلی بیگ قورچی ترکش شاملو که داروغه یزد بود سپرد که در قلعه نگاه دارد چون یعقوب خان متعاقب ایشان بیزد رسید بیکتاش خان او را استقبال کرده بشهر آورد.

اما یعقوبخان از اطوار بیکتاش خان تفرس کرد که با فساد میر میران اراده نموده که او را گرفته حمزه بیگ مذکور را بایالت شیراز نصب نماید و طایفه ذوالقدر را با خود رفیق [۲۶۹ م] ساخته لوای مخالفت برافرازد شیوه احتیاط مرعی داشته در همان شب احوال ائصال را گذاشته از یزد بطریق فرار روانه شیراز شد و بیکتاشخان جمعی را بتعاقب او فرستاد بدو نرسیده باز گشتند.

بالجمله حضرت اعلی این مقدمات را زیاده اعتباری نفرموده حکومت مشهد مقدس معلی را بامت خان استاجلو تفویض فرموده قشون و لشکر مرشد قلی خان و ابراهیمخان برادرش را که خانه کوچ در مشهد مقدس داشتند بملازمت او مأمور ساختند و رایات جهانگشا بجانب هرات در حرکت آمده تا بند فریمان جام تشریف بردند.

در خلال این حال اخبار موخش از جانب عراق رسید و آن عزیمت را عایق گشته بازگشتن بجانب عراق لازم شد خبر رسید که فرهاد پاشا سردار روم که در ارز روم توقف داشت با لشکر بیحد و مر بقرباغ آمده آن ولایت را از تصرف امراء قاجار بیرون آورده در بلده گنجه قلعه ساخت و حارس و ینکچری گذاشته عود نمود دیگر آنکه جغال اغلی که حاکم بغداد بود با لشکر عراق عرب بجانب همدان آمده با قورخمس خان حاکم آنجا و امراء آن حدود محاربه نموده قورخمس خان گرفتار شد و آن ولایت عرضه نهب و غارت گشت و از همدان پیشتر آمده در نهاوند که قرب جوار ملک عراق است قلعه ساخته آذوقه و یراق سامان گذاشته مراجعت نمود و از وقوع این اخبار بسیاری از عساكر منصوره و قورچیان عظام که در ولایت قرا باغ و همدان و آن حدود خانه کوچ داشتند در کمال اضطراب و اضطراب بی اختیار بجانب عراق بازگشتن گرفتند و فی الجمله پریشانی بر ضمیر انور راه یافته در رفتن هرات متردد خاطر گشتند و محتمل بود که اگر متوجه محاصره قلعه هرات گردند ایام محاصره بامتداد کشد.

در اول بهار عبدالله خان و پسرش عبدالؤمن خان با غلبه و ازدحام تمام بخراسان آیند و عساكر منصوره را بجهت امتداد و یساق خراسان و تفرق سپاه تاب مقاومت نبوده باشد و در این

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۴۰۴

صورت مضرت بسیار بدین و دولت لاحق میگردد و مأکولات نیز در خراسان روی بنقصان آورده عساكر منصوره تنقیص میکشیدند در این سال در مهم هرات تغافل ورزیدن و بازگشتن بجانب عراق و خاطر از جانب رومیه جمع نمودن اولی و انسب و بصلاح



دولت اقرب نمود رأی جهان آرا بعزیمت جانب عراق تصمیم یافته بعضی از امراء خراسان را که نصب کرده زمان مرشد قلی خان و محل اعتماد شاهانه نبودند عزل فرموده حکام مجدد تعیین فرمودند و از بند فریمان کوچ فرموده در اول حال اراده فرمودند که از راه یزد بعراق رفته چون مهمات یزد و کرمان و فارس بجهت نیامدن بیکتاش خان حاکم کرمان و توقف نمودن در یزد و حمایت آقایان شیراز مختل گشته بود در اثناء عبور انتظام دهند بیکتاش خان اگر نشاء دولت روز افزون داشته باشد و بشرف ملازمت رسیده آثار سعادت از ناصیه حالش هویدا باشد آقایان شیراز را ازو گرفته بجزا و سزا رسانند و او را بجانب کرمان گسیل نموده خاطر از مهمات فارس و کرمان جمع نموده بدار السلطنه قزوین روند بدین عزیمت متوجه دوغاما و زاده و محولات که سمت راه یزد است گردیدند.

چون آوازه مخالفت بوداق خان شیوع یافته باعث دلیری دیگران نیز میشد که باعمال ناصواب جسارت مینمودند از آنجا کور حسن استاجلو را که از معتبران طایفه استاجلو بود نزد بوداق خان بخوشان فرستادند که او را بمواعید پادشاهانه مستظهر گردانیده بپایه سریر اعلی آورد چندگاه در آن مکان توقف نموده انتظار آمدن بود اقخان کشیدند.

### ذکر سبب مغضوب شدن میرزا محمد وزیر

مشار الیه بمعاذیر مموهه تمسک جسته در آمدن تقاعد ورزید در آن منزل میرزا محمد وزیر مغضوب گشته او را بفرهاده خان گیرانیدند سبب انحراف مزاج اشرف اگرچه معلوم همگنان نشد اما آنچه بر عقلا ظاهر بود و خرد تصدیق مینمود اولاً آنکه بعد از نواب جهانبانی سلطان حمزه میرزا باعث تربیت ابوطالب میرزا شده از جانب امراء عراق سخنان بی ادبانه نسبت بحضرت اعلی بخراسان نوشته بود.

ثانیاً آنکه میخواست بطریق مرشد قلیخان غالبانه سلوک کرده مهمات ممالک را بی عرض اشرف و رأی و صلاح خود فیصل میداده باشد دیگر آنکه [۲۷۰ م] با میرمیران تمهید مقدمات وصلت کرده اراده نموده بود که چون بیزد رسد با بیکتاش خان همداماد گردد و او را

### کشته شدن میرزا محمد وزیر

حامی خود گردانیده باستظهار طایفه افشار پادشاه نشان باشد بوداق خان نیز پیغام کرده بود که باغوا و فساد میرزا محمد این جسارت از من بظهور آمد.

مجملاً چون صاحب نفس قوی و مفسد و بلند پرواز بود بمقتضی این مضمون که:

مصراع

هم در سر آن روی که در سرداری

اسباب ادبار او سرانجام یافته بتحریک مقربان بساط اقدس که عظمت و اقتدار او مکروه طبع ایشان بود گرفتار شد و چون پیمانه حیاتش پر شده بود همگنان عدم او را بر وجود ترجیح

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص: ۴۰۵

نهاده بدست پیر علی آقا اربطان ملازم فرهاد خان بقتل رسید در این منزل ملک بهمن لاریجانی که در اردو بود بیجهتی ظاهر فرار نموده بلاریجان رفت.

بعد از وقوع این حالات حضرت اعلی امرای عظام را جمع نموده مکرراً مجالس کنگاش انعقاد یافت که توجه موکب همایون بعراق از کدام راه مناسب دولت است ولی خان قورچی باشی که پدر بیکتاش خان بود عرض نمود که اگر موکب همایونی بطرف یزد در

حرکت آید موجب ازدیاد توهم بیکتاش خان و میرمیران گشته جرأت آمدن پیاپی سریر اعلی نخواهند کرد و محتمل است که مشاغل عظیمه پیش آید اولی اینست که از اعمال ایشان که همه ملازم و نمک پرورده این در گاهند اغماضی فرموده از راه ترشیز و سبزوار بعراق رفته در مقر سلطنت پایدار نزول فرموده متوجه انتظام سرحد آذربایجان و دفع صولت رومیان گردند و هر گاه در این امور تغافل پادشاهانه شعار خود ساخته از اطوار ناهنجاری که بظهور آمده اغماض فرمایند این پیر غلام متقبل می‌شوم که در کار پسر بیکتاش رضای خاطر مبارک حاصل نموده بعد از اطمینان او را پیاپی سریر اعلی آورم نواب کامیاب حسب الالتماس او فسخ عزیمت یزد نموده از راه ترشیز و سبزوار متوجه عراق گشتند و چون بدامغان رسیدند زمستان بپایان رسیده بود سه روز در دامغان توقف فرموده بجهن نوروز و لوازم آن روز فیروز قیام نمودند و از آنجا روانه ری شدند و چون در وقتی که مرشد قلیخان محل اقامت نواب سکندر شأن و شاهزاده‌ها در قلعه ورامین قرار داد فرستادن نواب سکندر شأن مکروه طبع حضرت اعلی بود در اینوقت اراده فرمودند که آن حضرت را از آنجا بیرون آورده مصحوب خود گردانند در موضع ایوان کیف جشن عظیم و مجلس عالی آراسته کس بجهت آوردن نواب سکندر شأن فرستادند و چون باردو نزدیک رسید حضرت اعلی باستقبال پدر بزرگوار سوار شده چون موکب عالی نمودار شد حضرت اعلی شاهی از اسب پیاده شده در کمال ادب ران و رکاب مقدس پدر نامدار را بوسه دادند و نواب سکندر شأن فرزند عالیشان را در آغوش مهربانی کشیده بیدار یکدیگر ابتهاج و استبشار نمودند و از خیمه دولخانه تا کنار اردوی همایون پای انداز انداخته چون بدر کریاس گردون اساس رسیدند چند جا زرها نثار فرموده آن روز را بعیش و خرمی گذرانیدند و از مجلس بحرمرای مقدس تشریف برده همشیره محترمه‌اش زینب بیگم و پردگیان سرادق اقبال شرف ملازمت دریافتند و از آنجا کوچ فرموده در مرافقت یکدیگر بدار السلطنه قزوین رسیده بفیروزی و اقبال در مقر سلطنت ابدی الاتصال نزول اجلال فرمودند.

### لشکر کشیدن فرهاد پاشا بقراباغ و تسخیر نمودن آن ولایت و آمدن جفال اغلی از بغداد بقلمرو علیشکر و قلعه ساختن در نهاوند و آنچه روی داد

سابقا مرقوم کلک وقایع نگار گشت که قبل از این قرار یافته بود که امر مصالحه با رومیان بنوعی که در زمان حیات نواب غفران پناه جهانبانی سلطان حمزه میرزا تمهید یافته بود بعمل آمد و مرشد قلیخان ولی آقای چاشنی گیر باشی را که از روم بدین مهم آمده بود باردو

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۴۰۶

طلبیده متوجه سرانجام این امر بود که قضیه قتل او بوقوع انجامیده آن امر در آنوقت صورت نیافته در حیز تأخیر ماند [۲۷۱ م] رومیان از استماع توجه رأیات نصرت آیات بخراسان انتهاز فرصت نموده فرهاد پاشا با عساکر بیحد و مر که در ارز الروم توقف داشتند متوجه تسخیر قراباغ که مابین شیروان و آذربایجان واقع است گشتند.

از سلاطین گرجستان سمیون خان که همیشه دولخواه اینطرف بود و مکررا با رومیان محاربات قوی نموده بود در این هنگام فرهاد پاشا با او ابواب ملایمت مفتوح داشته او را بمواعید دلپسند و هدایای ارجمند فریفت و مشار الیه نیز که مرد عاقل کاردان بود و اوضاع قزلباش را بر نهج دلخواه مشاهده نمینمود و از مدد و کمک این طرف مأیوس بود علت بطبیعت داده پهلوان مخالفت رومیان که فی الحقیقه مقدورش نبود خالی کرده برومیان راه داده بر کنار نشست فرهاد پاشا خاطر از کار او جمع کرده بفراغ بال از مضایق گرجستان گذشته قدم بولایت قراباغ نهاد و محمد خان که در همان ایام برتبه ایالت رسیده هنوز استقامتی نیافته بود مضطرب گردید و از امراء قراباغ نظر سلطان قزاق را با ایل خود روگردان شده برومیان پیوسته مرتبه پاشائی یافت طایفه قاجار و ایل و اویماقات قراباغ بنوعی بهم برآمدند که مطلقا سامان و سرانجام جمعیت نیافتند و مقاومت با آن لشکر نیز مقدورشان نبود دست از مملکت کشیده

در کمال اضطراب و پریشانی کوچ کرده از آب ارس عبور نموده بارسبار آمدند و پریشانی و اختلال تمام باحوال آن جماعت راه یافته بسیاری از اموال و اسباب ایشان عرضه نهب و غارت گشت و فرهاد پاشا چند روز در بلده گنجه رحل اقامت انداخته قلعه در کمال حصانت و متانت ساخته و پرداخته مردان کار و آلت کارزار و آذوقه و یراق بسیار استحکام داده مراجعت نمود جعفر پاشا که در قلعه تبریز بود چون اطراف و جوانب آن ولایت در دست قزلباش بود بعزم تصرف آن محال بیرون آمده عزیمت اردبیل نموده تا سراب آمده چون قدرت پیش آمدن نداشت از آنجا بازگشت.

اما شاهویردی خان ولد خلیفه انصار که حاکم قراجه داغ بود با او در مقام اطاعت در آمده پسر خود را نزد او بتبریز فرستاد و از بی سعادت‌ی فرق دولت خود را از تاج و هاج عاری ساخته مجوزه رومیان بر سر نهاد و بعد از این قضایا امرای قزلباش دست از ولایات حوالی تبریز کوتاه کرده اردوباد و مرند و دزمار و زنوز دگر کروان حوالی بتصرف جعفر پاشا قرار گرفت سنان پاشا مشهور بجغال اغلی بیگلر بیگی بغداد بود او را نیز هوس تسخیر قلمرو علیشکر در سرافاده لشکرهای عراق عرب را جمع آورده اکراد آن سرحد را بخود ملحق ساخته عزیمت آن ولایت نمود قورخمس خان شاملو که حاکم همدان بود امراء آن حدود را اخبار نموده در مقام مقابله و مقاتله در آمد.

اما قبل از آنکه او را جمعیتی دست دهد جغال اغلی قدم بآن ولایت نهاده با غلبه تمام به حوالی همدان رسید قورخمس خان از کمال غفلت و غرور از طریق حزم و احتیاط دور مقید بجمعیت لشکر نشده با اندک مردمی که داشت بمقابله اعدا شتافت.

شاهویردی خان عباسی حاکم لرستان که نزد قورخمس خان آمده بود از قلت لشکر اندیشیده او را از محاربه منع مینمود چون قورخمس خان اعتمادی بجانب او نداشت این سخن را بکید و غدر او حمل نموده حزم و احتیاط که لازمه سپاهیگری است مرعی نداشته بمعمر که قتال شتافت شاهویردیخان با لشکر لرستان پهلوی از محاربه خالی کرده بر کنار ایستادند رومیان حملات

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۴۰۷

متواتر کرده لشکر قزلباشرا که فوج قلیل بودند احاطه نمودند قورخمس خان در آغاز محاربه با چند نفر از جوانان شاملو از صف سپاه بیرون آمد که چرخچیان را بجنگ ترغیب نماید گروهی از رومیه باو دچار شده درآویختند و یکدو کس از مردم آنولایت که روگردان شده برومیان پیوسته بودند او را شناخته معاندان را مخبر ساختند و از اطراف و جوانب برو جلو انداختند مشار الیه خود را غریق بحر کارزار یافته دست و پائی را که مقدورش بود زده گرفتار گشت بعد از گرفتاری او لشکریان دست از محاربه کشیده و راه انهمزام پیمودند.

اما شاهویردی خان راه لرستان پیش گرفت رومیان دست بنهب و غارت [۲۷۲ م] دراز کردند اهالی همدان و بیچارگان آن ولایت بهم برآمده دست اهل و عیال گرفته بیغوله‌ها خزیدند جغال اغلی از حوالی همدان گذشته بطرف نهاوند آمده و آنجا را که یکطرف بلرستان پیوسته است جهة قلعه ساختن اختیار نمود که هم ولایت قلمرو علیشکر بتصرف درآید و هم الکاء لرستان در تحت فرمان ایشان باشد.

بالجمله قصبه نهاوند را قلعه ساخت و قلعه دیگر ساخته در سعد وقاص ترتیب داد و حارس و نگهبان و آذوقه و یراق سرانجام نموده مراجعت نمود و رعایاء نهاوند که اکثر شیعه مذهبند با رومیان نمی آمیختند مواضع و مزارع خود را خراب کرده و در اطراف و جوانب پراکنده شدند و در این آمد و رفت خرابی زیادی بولایت قلمرو علیشکر راه یافته امر و نهب و غارت بوقوع انجامید جغال اغلی قور- خمس خان را همراه خود ببغداد برده حقیقت حال بخواندگار عرض نموده مورد استحسان گردید و محرر این مقالات واقعه مذکور را از تقریر خواجه عبدالرحیم در منی نویسنده سرکار قورخمس خان که در جنگ همراه بود با او تا بغداد رفته از آنجا عود نموده بود در قلم آورد.

**ذکر احوال امراء خراسان و بعضی حالات که بعد از مراجعت رایت نصرت نشان دست داد**

بعد از مراجعت موکب همایون از خراسان بوداق خان و اولاد او دکان امیر الامرائی گشوده اجناس مطالب خود را که در خزاین ضمیر داشتند بروی کار آوردند و شاهزاده سلطان حسن را دست آویز خود کرده بعضی از امراء معزول را که در خراسان مانده بودند بجانب خود خوانده خاطر نشان مردم نمودند که حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بعراق تشریف بردند و از استیلای رومیان فرصت آمدن خراسان نخواهند یافت و ما پادشاهزاده در دست داریم او را بمشهد مقدس معلی برده بر سریر دولت متمکن میسازیم و بر سر او جمعیت نموده ملک خراسان را ضبط کرده از اعدا صیانت مینمائیم و هر کس اطاعت ما نکند بدفع او پرداخته الکائی او را بدیگری میدهم چون نام شاهزاده در میان بود جمعی بطرف او رغبت نموده امیر الامرائی و ریش سفیدی بوداق خان را پذیرفتند از جمله محمود خان صوفی اغلی استاجلو که از حکومت نیشابور معزول گشته بود با او اتفاق نموده باستظهار او به نیشابور آمد غازیان استاجلو ملازمان شاه نظر سلطان کوشک اغلی قوم امت خان که حاکم نیشابور شده بود چون ملازم قدیمی محمود خان بودند بجانب او رغبت نموده ولایت نیشابور را بتصرف او دادند.

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۴۰۸

شاه نظر سلطان بمشهد مقدس نزد امت خان رفته محمود خان در حکومت نیشابور منتقل گشت و همچنین امام قلی خان ولد قباد خان قاجار که از حکومت سبزوار بجهت بدسلوکی و شکوه رعایا معزول شده آن ولایت بمحمد خان چاوشلو ولد انعوت سلطان شفقت شده بود بر سر سبزوار آمده آنولایت را از تصرف گماشتگان محمد خان مذکور بیرون آورده متصرف گردید ابو مسلم خان چاوشلو حاکم اسفراین نیز با ایشان اتفاق نموده است خان که حاکم مشهد مقدس و از جانب حضرت اعلی شاهی ظل اللهی امیر الامراء بود کس فرستاده ایشانرا از خودسری و خودرائی منع کرد ایشان ممنوع نگشته در مقام آن شدند که بر سر مشهد مقدس معلی آمده او را از مشهد بیرون کنند و بدین اراده جمعیت نموده بودند که آمدن عبدالؤمن خان بخراسان روی نمود و امت خان محصور گردید باقی احوال ایشان در قضایاء سال آینده مرقوم میگردد بعضی از امراء معزول خراسان که بمؤاخذه و مصادره گرفتار بودند از جمله سلطان علی خلیفه شاملو و سلیمان خلیفه ترکمان و جمعی دیگر از مفسدان بجانب رستم میرزا ولد سلطان حسین میرزا که حاکم بست و زمین داور بود و در قندهار با مظفر حسین میرزا برادر بزرگتر خود محاربه نموده برو ظفر یافته بود میل نموده بعضی از ایشان خصوصاً سلیمان خلیفه شاملو بطرف قندهار رفتند که او را فریفته بخراسان آوردند و بسیاری از سپاهیان خراسان از هر طایفه بقصد ملازمت میرزای مزبور کمر بسته بطرف قندهار رفتند حقایق احوال او و مظفر حسین میرزای برادرش و قضایای قندهار و سیستان و مال حال اولاد سلطان حسین میرزا از ابتداء [۲۷۳ م] تا انتها در طی قضایای سالهای آینده داستانی علیحده تسوید یافته بشرح و بسط در محل خود سمت گزارش خواهد یافت انشاء الله تعالی.

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۴۰۹

### ذکر وقایع اودئیل ترکی که سال سیم جلوس همایونست مطابق سنه ثمان و تسعین و تسعمائیه

#### اشاره

بهار شد که دگر راه بوستان گیریم ز باده عنبی رنگ گلستان گیریم  
گهی بیاد بتان سرو را نظاره کنیم گهی ز شوق لب جام ارغوان گیریم در این سال نوروز جهان آرا بفرخی و فرخندگی در سیم شهر جمادی الاولی نهصد و نود و هفت اتفاق افتاده خسرو سیارگان چون موکب شاه جهان در برج شرف نزول نمود  
شعر

ز شوق گل بصد افغان کشید مرغ صفیرچو عهد شاه جهان تازه گشت عالم پیر موکب همایون شاهی ظل اللهی بمقر سلطنت ابد

قرین رسیده بکامرانی بروساده دولت و اقبال متکی گشت و منصب رفیع القدر وزارت دیوان اعلی بمیرزا لطف الله شیرازی که وزارت نواب غفران مآب جهانبانی باو مرجوع بود و درین هنگام بوزارت سرکار علیه عالیہ قیام مینمود تفویض یافته قامت قابلیتش را بشریف گرانمایه این مرتبه عظمی آراسته گردانیده زمام مهمام دیوانی را بکف کفایت او دادند و بندگان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی ایام بهار را در دار السلطنه قزوین بعشرت و شادکامی گذرانیده بجهت رفع مکاره زمان و اقتضای ایام شباب که بهار زندگانی است در باغ و بوستان از سیر و صحبت گلرخان کام ستان بودند اما در لباس عشرت و نقاب غفلت صوری که بر چهره آگاهی افکنده بودند چون آگاه دلان خردپرور بانتظام مهمام ممالک که بغایت مختل گشته بود پرداخته لحظه از تدابیر امور ملک داری غافل نبودند و چون شرط مصالحه رومیان و فرستادن شاهزاده و مناقشه نکردن محالی بود که بتصرف آل عثمان درآمده باشد و این معنی بر طبایع شاه و سپاه گران بود اما رأی اصابت انتما بمقتضی عقل دوربین عمل نموده رضا بآن دادند زیرا که از دو طرف دو پادشاه عالیجاه روی بممالک ایران آورده بودند و هنوز بی اتفاقی در میانه طوایف قزلباش واقع بود و از بیکتاش خان حاکم یزد آثار خلاف بظهور میرسد و طایفه ذوالقدران فارس بتحریک و اغوای بیکتاش خان در مقام سرکشی و خودسری بودند و بعضی از امراء ارشلو که در کوه گیلویه اقامت داشتند و تا غایت اطاعت سالبه بظهور رسانیده بودند و حسن خان افشار که در کوه گیلویه بخودسر حاکم گشته آن ولایت را متصرف بود بازگشتی بدرگاه جهان پناه نکرده بود و سرکشان اکناف و ولای اطراف ممالک ایران که همیشه حلقه اطاعت در گوش داشتند از تاریخ فوت شاه جنت مکان تا حال که پانزده سال است هر یک در مقر حکومت خود لوای اقتدار

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۴۱۰

افراخته دم از استقلال و استبداد میزدند و با این حال مقاومت با آن دو دشمن قوی متعذر و چاره جز آن نبود که بیک طرف مدارائی کرده با روزگار سازگار گردند که هرگاه لطف پروردگار جهان یار و اختر بخت و اقبال مساعد و مددکار گردد حق در مرکز خود قرار خواهد یافت.

شعر

خرد شد باین نکته اش رهنمون که آواز ناید ز یک کف برون

ستیزه بکس نر توانائی است مدارا بدشمن ز دانائی است بالضروره حضرت اعلی شاهی ظل اللهی رضا بمصالحه داده متوجه سامان یراق شاهزاده گشته مهدیقلی خان چاوشلو ولد سمیون سلطان را که در آن وقت حاکم دارالارشاد اردبیل بود و بمزید عقل و دانش و وفور فهم و کیاست و کاردانی و مکنت و حشمت از سایر امراء امتیازی داشت برسالت تعیین فرموده میرزا را بآئین شایسته روانه نموده نامه صداقت آمیز دوستانه بحضرت خواندگار نوشته تحف و هدایای لایقه ارسال نمودند و ولی آقا چاشنی گیر باشی را که دو سال بود بدین مهم آمده توقف داشت منظور نظر عنایت گردانیده رخصت انصراف دادند و چون مشار الیه مینمود که از جانب خواندگار حکم نشده بود که جغال اغلی لشکر بولایت عراق کشد و او بخودسر آمده در نهایند قلعه ساخت بخاطر انور خطور نمود که جمعی را بتسخیر آن قلعه مأمور فرموده تا رسیدن شاهزاده باستنبول آن قلعه [۲۷۴ م] خراب گردد در حین انعقاد مصالحه قلعه نهایند در تصرف رومیه نبوده باشد ایالت ولایت همدانرا بطهماسب قلی سلطان ارشلو عنایت فرموده او را بتسخیر قلعه نهایند مأمور ساختند و امرای بیات را بمعاونت او مأمور فرمودند و ایشان حسب الامر اشرف متوجه آن خدمت گشتند و قلعه را محاصره کرده چند گاه در تسخیر آن اهتمام مینمودند.

چون در آن اثناء آوازه آمدن عبد المؤمن خان بخراسان شیوع یافته توجه موکب همایون بخراسان لازم گردید امرای مذکور کاری نساختند و جغال اغلی مرتبه دیگر بجانب نهایند آمده مایحتاج قلعه را از بغداد آورده حارسان تازه زور گماشته رفت و بعد از انعقاد مصالحه چون خلاف شرایط صلح بود متوجه تسخیر آن قلعه که در وسط عراق واقع شده بود نشده همچنان در تصرف رومیان ماند

و استرداد آنرا بدستور سایر محال بوقت دیگر حواله نمودند چنانچه عنقریب بیمن الطاف الهی و نیروی دولت پادشاهی چنانچه در محل خود بنگارش تحریر خواهد یافت بحیز ظهور آمده از مصالحه و مسامحه مذکور که پسندیده عقلای دانشور بود جمعی از جهلای نادان را که از خرد بهره نداشتند خار تعصب و تقلید دامنگیر گشته سخنان دور از کار میگفتند و نواب کامیاب اشرف با وجود قهاری و آتش مزاجی و استیلائی قوت غضبی ایام شباب بشیوه پیران صاحب خرد عمل نموده گوش بسخنان ناهنجار اهل روزگار نفرمودند و الحق از آنقدر مسامحه و مدارا فواید کلی بدین و دولت رسید زیرا که چون خاطر از طرف روم جمع گردید متوجه رفع اختلال احوال ممالک شدند بنیروی اقبال و حسن تدبیر و رأی صائب غبار فتن و فتور از ساحت ملک ایران محو گشته در اندک فرصتی مفسدان هر طایفه از طوائف سرکش و دشمنان خانگی را دفع فرموده سر سرکشان را بنوعی بجنب اطاعت درآوردند که موجب حیرت ارباب بصائر و نظائر گردید و آن قلعه و بسیاری از قلاع و بقاع عظیمه که بتصرف اعادی درآمده استرداد فرمودند چندین قلاع و بلاد مفتوحه ضمیمه آنها گردید و انحاء ممالک بنوعی از خس و خاشاک تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۴۱۱

معاندان پاک گردید که اکنون ساحت ملک ایران غیرت افزای روضه رضوانست و عنقریب شرح هر یک در محل خود سمت تحریر خواهد یافت.

## ذکر لشکر کشیدن عبدالؤمن خان بخراسان و محاصره نمودن مشهد مقدس معلی و ظفر یافتن بر آن بلده شریفه بتقدیر پروردگار جهان

### اشاره

سابقا ایراد یافت که عبدالله خان که در سال گذشته بمشهد مقدس معلی آمده بود بمحقر بیشکشی قناعت کرده از سر مشهد برخاست و ابراهیمخان استاجلو که در آن سال حاکم مشهد بود و اهالی آن ملک بنابر صلاح وقت با او مدارائی کرده بودند در این سال چون مسموع عبدالله خان گردید که حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بخراسان آمده بی آنکه متعرض بلده هرات گردد بازگشته بجانب عراق رفت هوس تسخیر خراسان که در ضمیر داشت ازدیاد پذیرفته عبدالؤمن خان پسرش از بلخ متوجه آن صوب گردید دین محمد سلطان ولد جانی بیک سلطان خواهر زاده عبدالله خان که به یتیم سلطان اشتها داشت و میر قلبا با کولتاش حاکم هرات با لشکرهای بلخ و اند خود و شبرغان و چیچکنو و میمنه و فاریاب و هزاره قبیچاق بمعاونت او مأمور گشته پیش از آنکه محصولات بحصاد رسد عبدالؤمن خان بخراسان درآمد و چون بسرعت و استعجال با اندک مردمی آمده بود اول بر سر نیشابور آمد محمود خان صوفی اعلی و غازیان استاجلو که در نیشابور بودند بی آنکه بر حقیقت حال و کیفیت و کمیت لشکر و سردار اوزبک آگاهی یابند بعزم رزم با قشون آراسته از شهر بیرون آمدند و با طلیعه لشکر درهم آویخته اندک محاربه فیما بین وقوع یافت و قزلباشیه آثار جلادت و شجاعت بظهور آورده چند نفر از بهادران نامدار معتبر اوزبکیه گرفتار گردیدند و مشخص شد که سرکرده آن جماعت عبدالؤمن خانست غازیان استاجلو دست از محاربه کشیده خود را بقلعه رسانیده و دروب را مستحکم گردانیده بر بروج و باره برآمدند عبدالؤمن [۲۷۵] خان در ظاهر شهر نزول نموده جنود اوزبکیه گروه گروه جمع شدند محمود خان چون اسباب قلعه‌داری جمع نداشت بوسیله گرفتاران که اقوام معتبر در میانه لشکر داشتند محقر بیشکشی بیرون فرستاده عرض کرد که نیشابور تابع مشهد مقدس است هرگاه مشهد مقدس را بحیطه تسخیر درآورند ما این ولایت را بی نزاع میسپاریم.

مجملا- عبدالؤمن خان بسعی جمعی از امراء که اقوام ایشان گرفتار شده بودند رضا بصلح داده کوچ کرد و محمود خان تمامی گرفتاران را بیرون فرستاده از آنجا عنان عزیمت بصوب مشهد مقدس معلی معطوف داشت چون بظاهر شهر رسید اندک مردمی با او بودند بنابر آن در اول حال بمحاصره نتوانست پرداخت در حوض تونی که نیم فرسخی شهر است نزول نمود تا آنکه میر قلبا بآ



حاکم هرات و یتیم سلطان و سایر امراء اوزبکیه که در خراسان بودند بر سر او جمع شده از آنجا بحوالی شهر آمده محاصره نموده شروع در لوازم قلعه‌گیری کردند و امت خان هر کس از سپاهیان آن حوالی را دست رسید بشهر آورده برج و باره و فسیل و دروازه شهر بند بیرون را بقدر مقدور استحکام داده بر هر برجی از جنود قزلباشیه و اهالی و اعیان مشهد مستحفظان گماشته بمدافعه و قلعه‌داری مشغول شدند و کس بیایه سریر اعلی فرستاده حقیقت حال و تنقیص آذوقه و عسرت و تنگی اهل مشهد عرض کردند نواب همایون اعلی بعد از اطلاع بر مضمون عریضه امت خان همت بر دفع اعدا و استخلاص محصوران مشهد

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص: ۴۱۲

گماشته از مقرر سلطنت در حرکت درآمده بجانب مقصد توجه فرمودند و چون الکاء ری مضرب سرادقات اقبال گشت چند روز در بلده طهران جهت اجتماع عساكر نصرت نشان توقف واقع شد چون

### ناخوش شدن شاه عباس در بلده طهران

هنوز کوب بخت ایرانیان از ظلمت و بال بیرون نیامده استقامت احوال پر اختلال ایشان را میعادى مقرر بود از اقتضای قضا و عفونت هوا بیماری در معسكر همایون شیوع یافت عرض مرض بذات مقدس حضرت اعلی شاهی ظل الهی سرایت کرده بیماری صعب عارض ذات همایون گردید جمعی از امراء و عساكر را پیشتر فرستادند که مقدمه الجیش بوده تا چمن بسطام رفته در آنجا منتظر ورود موکب اقبال باشند که بعد از صحت مزاج بهاج روانه آنطرف شوند و اطبا بمعالجه و مداوات پرداختند و چون اراده ازلی باختلال احوال ساکنان آن بقعه شریف و شهادت صلحاء و اتقای روضه منور و مشهد مقدس رضیه رضویه علی مشرفها الف الف سلام و تحیه و رفع درجات اخروی آن گروه سعادت نشان تلقی گرفته بود بیماری و سقم مزاج بامتداد کشیده بسیاری از عساكر منصوره بمضایق خاک و مضاجع هلاک شتافتند اوزبکیه از این خبر مبتهج و مسرور گشته از روی اطمینان قلب در تسخیر شهر و قلعه سعی مینمودند امت خان و محصوران از این اخبار ملالت افزا پریشان حال گشته تا مدت چهار ماه در غایت یأس و حرمان روزگار گذرانیده با اعداء مقاومت نموده بقدر مقدور در مدافعه میکوشیدند رفته رفته کار باضطرار انجامیده مهم محصوران از فقدان آذوقه بجان رسید و دست از محافظت بیرون شهر بازداشته حصار اندرون را نیز چند گاه محافظت نمود روز بروز بیرونیان از رسیدن مدد و کومک قوت گرفته محصوران ضعیف‌تر میشدند و بجهت امتداد بیماری و نفاقت ذات مبارک اشرف قطع امید از امداد و کومک کرده چون غریق بحر تحیر در لجه اضطراب افتاده از مقاومت عاجز شدند و حرکت ماهی کرده بمقتضای الغریق یتشبث بکل حشیش اراده نمودند که بوسیله میر قلابا با عبدالمؤمن خان دم از مصالحه زده شهر را بسپارند شاید بجان امان یافته بیرون روند خداویردی خان جلایر را بیرون فرستاده استدعای مصالحه کردند عجز ایشان بمعاندان ظاهر گردیده عبدالمؤمن خان راضی بآن نشد و خداویردیخان را با قبح وجهی در برابر قلعه سیاست نموده مقتول ساخت و در کمال خشم و غلظت متوجه تسخیر قلعه شده امرای اوزبکیه بیشتر از پیشتر سعی گشتند روزی انتهاز فرصت نموده از همه طرف هجوم کرده یورش نمودند و قزلباشیه تاب مقاومت نیاورده قوت مدافعه نیافتند و اوزبکیه بر بروج صعود نموده [۲۷۶] بشهر ریختند با غازیان استاجلو و سایر مردم بصحن آستانه مقدسه جمع شده حصار روضه مقدسه را پناه خود ساخته بمحاربه مشغول شدند جمیع سادات و علماء و خدام و مدرسان سرکار فیض آثار و صلحاء و اتقیاء که در مشهد مقدس بودند و آستانه مقدسه را ملتجا میدانستند بآنجا جمع شده

### قتل و عام نمودن عبدالمؤمن خان اوزبک اهل مشهد مقدس را

بدعا اشتغال داشتند اما این همه سعی سپاهیان و دعای مظلومان دافع قضا نگشت و اوزبکیه اطراف و جوانب صحن را احاطه کرده طائران تیر و تفنگ از جانبین در پرواز آمدند عبدالمؤمن خان و دین محمد سلطان مشهور به یتیم سلطان با جمعی از بهادران نامی

بشهر درآمده بصبح آستانه در آمدند غازیان قزلباشیه سینه سپر بلا ساخته دل از جان شیرین بر گرفته مردانه میکوشیدند و یک یک از جام بلا شربت شهادت می نوشیدند و بتیغ خونریز مخالفان در صحن آستانه مقدسه کشته‌ها بر زیر

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۴۱۳

یکدیگر افتاد امت خان با کل سپاهیان و مردمی که یراق بسته بجنگ مشغول بودند بقتل رسیده اوزبکیه بر متنسفی ابقاء نکردند و چون از ارباب جلادت پرداختند دست بخون صلحا و علماء و سادات یازیدند عبدالمؤمن خان شیوه ابن زیاد پیش گرفته شعله غضبش جز بخون سادات و علماء شیعه انطفاء نمیپذیرفت و از مضمون لا یرحم الله من لا یرحم الناس احتراز ننموده با کمال قساوت قلب در صفه میر علیشیر ایستاده جنود شقاوت ورود اوزبکیه را باندرون روضه متبرکه فرستاده یک یک از بیچارگان مظلوم را از دار السیاده و دارالحفاظ و مسجد جامع بیرون کشیده بدرجه شهادت میرسانیدند و مصاحف از دست حفاظ گرفته از همان شربت میچشانیدند از صحیح القولی استماع رفت که میر محمد حسین مشهور بمیر بالای سر که از سادات مشهد مقدس و در صلاح و تقوی و عبادت درجه عالی داشت و همیشه در بالای سر ضریح مبارک بنماز و طاعت و تلاوت قیام نموده کمتر از آن مقام شریف حرکت کردی در آن روز هولناک بدستور معتاد در بالای سر نشسته بتلاوت مشغول بود یکی از اوزبکان خدا بیخبر دست در کمر او زده بیرون میکشید میر بیچاره از هول جان و کشاکش اضطراب دست بر پنجره ضریح مبارک زده محکم گرفت اوزبک دیگر شمشیری انداخته قطع ید او نمود و دستش در محجر مانده او را بیرون کشیده پاره پاره کردند.

مجملاً آنروز غم اندوز ثانی روز عاشورا و صحن مقدس نمونه دشت کربلا بود خون کشتگان صحن آستانه متبرکه بر مثال آب روان جریان یافته سفینه حیات آن مردم غریق بحر فنا گشت مولانا شانی که در ولایت عجم مرتبه سحسانی دارد مرثیه درینباب بنظم آورده این بیت مناسب مقام است:

شعر

هنوز اگر بفشارند خاک مشهد راسفینه از شط خون تا بکربلا بدود عورات این طبقه که سر پوشیدگان حریم عزت و پرده‌نشینان سراق عفت بودند و بآستانه و مسجد جامع جمع شده ملتجی گشته بودند ازواج و پسران و برادران خود را غریق بحر خون دیده خود را در دام محنت و بلا یافته بدست اوزبکان بیحیا اسیر و مبتلا میشدند و همچنین در کوچه‌ها و محلات دست بقتل و اسیر و یغما برآورده هر کس را از محل اختفاء بیرون میکشیدند بعد از قین و شکنجه و اخذ مال همان شربت شهادت میچشانیدند روضه مقدسه بیاد غارت و تاراج رفت قنادیل مرصع و طلا و نقره و شمعدان که از حیز تعداد بیرون بود و مفروشات و ظروف و اوانی چینی و کتابخانه سرکار فیض آثار که در تملک ایام از اقصی بلاد اسلام جمع شده بود از مصاحف بخطوط شریف حضرت ائمه معصومین و استادان ما تقدم مثل یاقوت مستصی و استادان سته و دیگر کتاب علمی و فارسی که از حیز احصا بیرون بود بدست اوزبکان بی تمیز نادان درآمده آن در گرانمایه را چون خزف ریزه بی بها بیکدیگر میفروختند.

مجملاً تا سه روز آتش بیداد آن طایفه بدنهاد اشتعال داشت قلیلی از سپاهیان و سادات آستانه و مردم مشهد که در نهانخانه خزیده بودند شبها بیرون آمده سر بکوه و صحرا نهاده خود را بمأمنی میرسانیدند بعضی بعراق آمده بعضی دیگر که قطع تعلق از فرزندان نمیکردند [۲۷۷] در مواضع و محال پراکنده شدند بعد از سه چهار روز که در هیچ یمین یسار نمانده بود برعایا ترحم نموده بر بقیه السیف مال امانی قرار یافته جنود اوزبک از قتل و غارت و اسر رعیت ممنوع شدند خلایق که در زوایای

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۴۱۴

اختفاء بودند یک یک و دو دو جمع شده بقدر جمعیتی روی داده با وجود غارت زدگی مال امانی حواله میشد و هر کس قدرت بر ادای آن نداشت اطفال و کودکان را در عوض می گرفتند بسیاری از نساء و صبیان را که اسیر شده بودند بماوراء النهر برده بذل رقت گرفتار کردند عبدالمؤمن خان حاکم در مشهد تعیین نموده در وقت رفتن میل طلای بالای گنبد مبارک را که شاه جنت



مکان ترتیب داده بودند تصرف نمود و بعد از تسخیر مشهد مقدس روی توجه بجانب سرخس آورده شهر و قلعه را در میان گرفته اوزبکیه بمحاصره و محاربه پرداختند میر ابن حسینخان حاکم سرخس با طایفه جغتای که ملازمان قدیم او بودند در مراسم قلعه داری کوشیده همه روزه بین الجانبین محاربه و مصادمه وقوع یافته چند مرتبه یورش و هجوم آورده کاری نداشتند و درین محاربات فوجی کثیر از جنود اوزبکیه و بهادران معتبر مقتول و گرفتار گشته از اهل قلعه جلادت و مردانگی بظهور رسید آخر الامر عبدالؤمن خان از تسخیر سرخس مأیوس گشته مهم آن ولایت بسال دیگر انداخته از پای قلعه کوچ کرده راه بلخ پیش گرفت و ابن حسینخان در آن سال در جا و مقام خود اقامت داشت اما اکثر محال خراسان خصوصاً جام و خواف و با خزر و کوسویه و غوریان و فوشنچ از قزلباش خالی شده بتصرف اوزبکیه قرار گرفت محمود خان نیز بسعی ملازمانش که خانه کوچ در نیشابور داشتند شهر را خالی کرده بیستام آمد آن ولایت نیز باسانی بدست اوزبکیه درآمد گنجعلی خان چند گاه در خواف قلعه سلامه را نگاه داشته مردانگیها نمود اما بالاخره چون از کومک مأیوس شد از بیم آوازه مخالف آهنگ عراق ساز کرد بالجمله در بلده طهران که فی الجمله عارضه نواب کامیاب اعلی شاهی ظل الهی روی بانحطاط آورده هنوز صحت کامل نیافته بود خبر ملالت اثر واقعه هایل مشهد مقدس معلی باردو رسیده موجب پریشانی ضمیر انور حضرت شاه جمجاه و افسردگی عموم سپاه گردید چون قضایای آسمانی را جز صبر چاره نیست دست بعروۃ الوثقی صبوری زده کافه خلائق بشکر سلامتی ذات شریف اشرف قیام نمودند و مکافات این اعمال و بی ادبیها که در آن آستان متبرک از عبدالؤمن خان و اوزبکیه صدور یافت عنقریب بروزگار او و آن طایفه لاحق گردید.

بالجمله چون ضعف و نقاهت عنصر مقدس کمتر شد از طهران تا قصبه شریفه طیبه عبدالعظیم تشریف آورده چند روز در آن آستانه مقدسه بدعا و زیارت مشغولی مینمودند چون خبر مراجعت عبدالؤمن خان بتحقیق پیوست رایات نصرت نشان بصوب مقر سلطنت در حرکت آمده بصحت و سلامت بدار السلطنه قزوین رسیدند.

### ذکر محاربه بوداق خان و امراء با نور محمد خان و جنود اوزبک نایمان و شکست یافتن بتقدیر کردگار جهان

کلک سخن پرداز که معرکه آرای مضمار نکته سرائی است اشهب سبک سیر سخن را بجانب احوال خراسان انعطاف داده رقم پرداز صحیفه ظهور شده بود که بوداق خان چکنی با ابومسلم خان چاوشلو و امام قلیخان قاجار و محمود خان صوفی اغلی استاجلو و غیر ذلک که با او متفق بودند شهزاده سلطان حسن را دست آویز کرده جمعیت نموده اراده داشتند که بمشهد مقدس معلی رفته امت خانرا از مشهد مقدس بیرون کرده بوداق خان لله و امیر الامراء بوده بضبط ولایت

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۴۱۵

خراسان کمر بندند در این اثناء عبدالؤمن خان بر سر مشهد مقدس آمده امت خان محصور اوزبکیه گردید و کس نزد ایشان فرستاد که جمعیتی که نموده اند بغایت در موقع است لیکن چون حالا اوزبکیه قدم باینولایت نهاده اند اول بدفع دشمن بیگانه پرداختن اولی است اگر قوت و قدرت داشته باشند و تا مشهد مقدس توانند آمد بدین حدود آیند که ما نیز بایشان ملحق گشته بدفع [۲۷۸] مخالفان پردازیم و اگر قوت مقاومت نداشته باشند تا حدود رادکان حرکت نمایند و چند روزی معاندان را بخود مشغول گردانند که از عراق مددی رسد شاید این خطه شریف از شر اعداء مصون ماند ایشان اگر چه تاب مقاومت عبد المؤمن خان نداشتند اما بقصد توجه مشهد از موقف خود در حرکت آمدند در خلال این حال نور محمد خان بن ابوالمحمد خان بن دین محمد خان- بن الوش خان از نژاد شییان بن جوجی بن چنگیز خان که والی مرو و نسا و ابورد و باغباد بود و میانه او و عبد المومن خان وحشت پدید آمده ازو خوفناک بود بتهوم آنکه مبادا عبدالمومن خان قصد ولایت او داشته باشد اوزبک نایمان و جمعی از ترکمانان صاین خانی ساکن نسا و باغباد و آن حدود را تا موازی شش هفت هزار کس را جمع آورده بحوالی خوشان و آن حدود

آمد و چون آمدن او مسموم بوداق خان و امراء گردید بمظنه آنکه مبادا نور محمد خان بعد المومن خان ملحق گردد و مقاومت با آن لشکر جرار دشوارتر شود رأی و تدبیر ایشان بدان قرار گرفت که بمقابله نور محمد خان شتافته قبل از آنکه آن دو لشکر با یکدیگر تلاقی کردند با او محاربه نموده سلک جمعیت او را از هم فرو ریزند چه هر گاه او را منهزم سازند اگر فی الواقع در مقام امداد عبد- المومن خان بوده باشد انهزام او هم سبب ضعف و فتور احوال عبدالمومن خان میگردد و هم آثار غلبه و اقتدار ایشان ظهور یافته باعث خوف و هراس عبدالمومن خان از لشکر قزلباش میشود و یحتمل که از آن لشکر حسابی گرفته دست از محاصره مشهد بازدارد بدین عزیمت جازم گشته کمر بمحاربه او بستند و با لشکر پرخاشجوی بمقابله او شتافتند نور محمد خان کس نزد بوداق خان و امراء فرستاده اعلام نمود که مرا با لشکر قزلباش کاری نیست بلکه غرض از این حرکت صیانت ملک موروئی و دفع شر عبدالمومن خان است ایشان این حکایت را حمل بر کید و مکر نموده و با کمال نخوت و غرور ازو حسابی نگرفتند و در مقابل او صف سپاه آراستند از اینجانب نیز اوزبکیه در مقابل آن فته مغرور صف آرا گشته از جانبین دست بآلت کارزار بردند و بهادران اوزبک و دلیران قزلباش در هم آویخته چرخچیان قزلباش بيمحابا بجانب اعدا تاخته قراول چرخچی را از پیش برداشته بصف رسانیدند سپاه نور محمد خان شیه آغاز نهاده بسیاری از سپاه قزلباش بزخم تیر دلدوز مجروح شد جنود اوزبک بهیئت اجتماعی حمله آورده جلوریز بصف سپاه قزلباش که اکثر بخیال فتح و ظفر پراکنده شده بودند تاختند و لشکر قزلباش چون خلاف رضای ولینعمت پیش گرفته بودند تأیید نیافته با وجود قوت و قدرتی که داشتند منهزم گردیده راه فرار پیش گرفتند و نور محمد- خان بآن فته یاغی ظفر یافته تا موازی ششصد هفتصد کس از جوانان کار آمدنی قزلباش در آن مرکز ضایع شده راه عدم پیمودند و نور محمد خان بعد از انهزام قزلباشیه دست از تعاقب بازداشته پیشتر نیامد و بوداق خان و امراء که اسبهای دونده توبچاق داشتند از معرکه بیرون آمده هر یک شکسته و پریشان حال بالكاء خود آمده باستحکام قلاع خود پرداختند و بوداق خان عریضه ضراعت- آمیز بخدمت بندگان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی نوشته حسینعلی سلطان پسر خود را که ارشد اولادش بود بدرگاه معلی فرستاده اظهار ندامت و شرمندگی بسیار کرده استدعای عفو تقصیرات خود

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۴۱۶

نمود نور محمد خان مژده فتح بعد المومن خان فرستاده منت خدمتکاری برو نهاده بمقر دولت خود بازگشت و عبدالمومن خان اگرچه در آن سال متعرض الکای او نشد اما بعد از تسخیر مشهد و نیشابور طمع بولایت او کرده در اندک زمانی مرو را عبدالله خان و نسا و ایبورد و سایر محال را عبدالمومن خان از تصرف او بیرون آورده او را از ملک موروث بیرون کردند شرح آن احوال در ضمن قضایای بعد از این از مساعدت بخت مأمول است انشاء الله وحده العزیز.

### وقایع متنوعه که درین سال بر حسب تقدیر خالق عباد روی داد

در این سال محمد خان زیاد اغلی قاجار و امرای قراباغ که در سال گذشته از صولت [۲۷۹] سپاه روم از ولایت مزبور جلا نموده با ایل و اویماقات به ارسبار آمده بودند بخیال تسخیر قلعه گنجه با حشمی انبوه از غازیان قاجار و ایل و اویماقات و تراکمات قراباغ از ارسبار بقراباغ آمدند و بپای قلعه گنجه رسیده بمحاصره پرداختند و مورجلها بهر طایفه قسمت نموده سییها ترتیب داده در لوازم قلعه گیری اهتمام نمودن گرفتند و مقصد ایشان آن بود که چون گفتگوی صلح با رومیان قبل از تسخیر گنجه و قراباغ بشرایطی که مذکور شد تمهید یافته بود و ایشان بعد از آن لشکر بقراباغ کشیدند تا رسیدن شاهزاده و ایلچیان قزلباش بروم ایشان قلعه گنجه را از دست رومیان گرفته ویران سازند و در حین استحکام شرایط صلح قراباغ در تصرف قزلباش بوده باشد اما از آن طرف حارسان قلعه مذکور برید سریع السیری بجانب جعفر پاشا که حاکم تبریز بود فرستاده از حقایق حال خبر دادند و او ایلچی بخدمت اشرف فرستاده عرض کرد که چون هنوز قواعد صلح استحکامی نیافته لایق نیست که در بدایت حال آثار خلاف از جانب ملازمان بظهور

رسد و بممالکی که الیوم در تصرف منسوبان آل عثمان است تعرضی رود حضرت اعلی شاهی ظل اللهی چون صلح مذکور را در آنوقت موجب استحکام بنیان قصر دولت میدانستند بملاحظه آنکه مبادا در وقتیکه شهزاده پیاپی سریر سلطان روم رسد این حرکت ناهنجار قزلباش موجب تزلزل امر مصالحه گردد حکم همایون باسم محمد خان و امرای قاجار فرستادند که ترک محاصره نموده دست از ولایت قراباغ باز دارند.

چون آن ولایت دلگشا از لطافت هوا و کثرت سبزه و ریاحین و انتفاع صحرانشینان و خصوصیات ییلاق و قشلاق شهره آفاق است و طایفه قاجار و ایل و اویماقات ساکن قراباغ چندین سال بود که در آن ولایت نزهت بخش مسکن گرفته املاک و باغات کثیر النفع بهمرسانیده بودند و دل از آن سرزمین بآسانی برنمیداشتند و قطع تعلق از وطن قدیم خود نمیکردند بمنع مذکور ممنوع نگشتند و دست از محاصره قلعه باز نداشتند تا آنکه این خبر بفرهاد پاشا که بانی و باعث امر مصالحه دستور در سرحد ارز الروم بود رسید و از جانب او نیز ایلچی آمده در آن باب گفتگو و مبالغه کردند بندگان حضرت اعلی شاهی معتمدی از ایل قاجار شاهویدی بیک نام چولاق مشهور را نزد محمد خان زیاد اعلی و ریش سفیدان آن طبقه فرستاده پیغام کردند که پدران شما روی ارادت و اخلاص بدین دودمان آورده از میامن تربیت و شفقت آباء و اجداد همیون ما بمراتب عالیه رسیدند و ملک قراباغ را بایشان داده بودیم چون الیوم مصلحت ما در آنست که درین وقت بر سر ملک

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۴۱۷

مناقشه ننمائیم ایشان اگر یکجهت این دولتنده و رضای ما را منظور میدارند ترک منازعه و الحاح نموده بدین طرف آیند که در عوض قراباغ در سایر ممالک جا و مقام بدیشان عنایت میفرمائیم قراباغ جائی نمیرود اگر خدا خواسته باشد باز بآسانی بدست میآید و اگر مقدر الهی نبوده باشد با روزگار ستیزه نمیتوان کرد و امیدواریم که بیمن تأیید الهی عنقریب حق در مرکز خود قرار گیرد مشار الیه احتیاط ورزیده بملاحظه آنکه مبادا اینمعنی مرغوب طبع امراء نبوده باشد خود را از خوف بقلعه انداخته رومیان را از واقعه خبردار کرد و از قلعه منشور مذکور را نزد محمد خان و امراء فرستاده محمد خان چون صوفی دولتخواه بود بعد از اطلاع برین مضمون رضای خاطر اشرف جسته از پای قلعه برخاست امرا و لشکریان پراکنده گشته اکثر ایشان میر قراقرز و شمس - الدینلو و قرامانلو روگردان شده دو نوک گشته بجا و مقام خود رفتند بعضی دیگر بجانب ارسبار آمده از ایل و اویماقات نیز هر کس بهره از اخلاص داشت رضا جوئی خاطر مبارک اشرف را بر ملک و مال ترجیح نهاده ترک آن ولایت کرده بممالک محروسه آمدند جمعی که اخلاص و اعتقاد درست نداشتند روی از این دولت تافته تن بمذلت و خواری و رعیتی رومیان دادند و آن ولایت محک تجربه ارباب اخلاص گشت.

شعر

خوش بود گر محک تجربه آید بمیان تا سیه روی شود هر که در او غش باشد [۲۸۰] محمد خان از آشوب و فتنه اهل دو نوک بدینطرف نتوانست آمد از آب گر گذشته بتکلیف الکسندر خان نزد او رفت مشار الیه بیمرودی کرده او را گرفته برومیان سپرده باستنبول بردند در آنجا چند گاه محبوس بود بعد از قرار صلح که گرفتاران جانبین را اطلاق نمودند مشار الیه را نیز سلطان مراد آزاد کرد و از آنجا ببغداد آمده بشوشر نزد مهدیقلی خان شاملو رفت و از آنجا بدرگاه معلی آمده در دارالارشاد اردبیل ساکن گردید نقل است که محمد خان همیشه در اردبیل میگفت که عنقریب باز گنجه بمعاونت روح مقدس سلطان الاولیاء بتصرف این دولت درآمده حکومت آن از جانب اشرف بمن متعلق خواهد شد چون مشار الیه را اخلاص قوی بود و بندگان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی را رجاء واثق و نیت صادق بعد از بیست سال که آن ولایت در تصرف رومیه بود بمقتضی الامور مرهونه باوقانها اینمعنی از حیز قوت بفعل آمده بنیروی اقبال و مساعدت بخت فرخ فال در سال یونت ئیل اربع عشر و الف بنوعی که در طی قضایای آن سال سمت گزارش خواهد یافت بتصرف اولیاء دولت ابد قرین درآمده محمد خان که انواع تعب و تشویش کشیده

جرعه‌های ناکامی از دست روزگار چشید در ازای اخلاص و یکرنگی دیگر باره بایالت آن ولایت سربلندی یافته از حسیض مذلت باوج عزت رسید از هر طایفه که اخلاص یکجتهی بظهور آمده بود دیگر باره در آن ولایت لوای عشرت افراختند و جمعی که در اخلاص ایشان خللی پدید آمده بود و در آنوقت آهنگ مخالفت ساز کرده بعراق نیامدند و ترک اوطان خود پیمودند قهرمان مهتر پادشاهی باجلای ایشان حکم فرموده همگی را جبرا قهرا از دیار خود بیرون کرده بمازندران فرستادند که هم موجب آبادانی آن ولایت و هم موافق از منافق متمیز بوده هر یک بجزای عمل رسند و این معنی کارنامه سلاطین نامدار و دستورالعمل خواقین روزگار گردد هر چند این مقدمات در محل خود سمت تقریر مییابد و ذکر آن در طی سوانح این سال مناسب نبود

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص: ۴۱۸

اما کلک سخن پرداز در اثنای گزارش قصه بی‌اختیار از شائبه تکرار نیندیشیده بتحریر آن پرداخت دیگری از سوانح این سال فرار نمودن محمد شریفخان چاوشلو است مشار الیه ولد خلیل بیک بن حسین بیک قورچی تیر و کمان شاه جنت مکان علین آشیان و دختر زاده معصوم بیک صفوی است در خدمت همایون معزز و محترم و بمنصب موروثی سرافراز بود در وقتی که ریات جلال متوجه سفر خراسان شد مرشد قلی خان او را برتبه ایالت و خانی و دارائی قزوین نوید داده آن منصب را بمحمد سلطان کوتوال عمزاده خود داد و او بمحض رضای مرشد قلی و هوا پرستی و جاه طلبی ترک خدمت حضرت اعلی نموده قطع تعلق از منصب موروثی کرده ایالت و خانی اختیار نمود و تا معاودت موکب همایون حاکم قزوین بود در اوایل این سال بی‌آنکه استشمام رایحه بی‌التفات نبوده باشد بمقتضای الخائن خائف چون بیرضای خاطر اشرف ترک خدمت نموده بود خوفناک گشته با چند نفر از محرمان و معتمدان خود از قزوین فرار نموده بگیلان رفت مرشد قلی سلطان برادر اسمعیل قلیخان شاملو نیز بجهت برادری مشار الیه و مخالفت ایام ابوطالب میرزا اندیشناک گشته فرار نموده بگیلان رفت چند کس دیگر که از حضرت اعلی شاهی ظل‌اللهی هراس داشتند این عمل کردند خان احمد والی گیلان این جماعت را در گیلان مأوی داده با ایشان مردمی بسیار کرد نواب اشرف بجهت آنکه سد این باب شود ایشان را از خان احمد طلب داشت مشار الیه از فرستادن ابا نموده التماس عفو و اغماض نمود بندگان حضرت اعلی چون وقت مقتضی بازخواست نبود تغافل پادشاهانه شعار خود ساخته در آن سال در مقام بازخواست آن نشدند و هم در این سال فرهاد آقای غلام حاکم اصفهان بجهت آنکه حقوق تربیت چندین ساله شاه جنت مکان و نواب جهانبانی سلطان حمزه میرزا را منظور نداشته بهوس حکومت اصفهان شیوه خدمتکاری مرشد قلیخان اختیار نموده بود مؤاخذ گردیده و داروغگی و کل معاملات اصفهان به یولی [۲۸۱] بیک غلام نواب غفران پناه جهانبانی که در خدمت بندگان اشرف اعلی معزز بود شفقت شد.

### گفتار در بیان حالات و محاربات که در فارس و کرمان و یزد میانه امرای قزلباش بوقوع پیوست

#### اشاره

قبل از این فارس مضمار قصه پردازی یعنی کلک بدایع نگار در معرکه سخن سرائی چنین تک و دو نموده بود که چند نفر از آقایان ذوالقدر فارس بمخاصمت یعقوبخان امیر الامرای آن ولایت بی- رخصت از اردو فرار نمودند و در حدود یزد بیگتاش خان افشار ایشانرا بدست آورده بعلیقلی بیک شاملو قورچی ترکش که داروغه یزد بود و حراست قلعه آنجا مینمود سپرد و بحسب ظاهر اینمعنی را دولخواهی نام نهاد.

اما چون مرد محیل و بلند پرواز بود میخواست که بوسیله آقایان مزبور ذوالقدران فارس را بخود رام ساخته صاحب اختیار آن ولایت باشد و بتحریک و اغوای میر میران که پدر زنش و مرد فتنه اندوز شورش طلب بود در کل ولایت فارس و کرمان و یزد لوای اقتدار برافراخته فرمانروا باشد و زیاده حسابی از ارکان دولت قاهره پادشاهی نمیگرفت و چون هر دو مست باده غفلت و غرور بودند از

وخامت عاقبت آن نمی‌اندیشیدند و بعد از آنکه یعقوب خان بتعاقب ایشان بیزد رسید از اطوار ایشان آثار بغی و خلاف تفرس نموده لب از گفتگوی طلب آقایان بسته همان لحظه خود را از یزد بیرون انداخته

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۴۱۹

راه شیراز پیش گرفت بیکتاش خان جمعی را از عقب او فرستاده اما بگردش نرسیدند و چون یعقوبخان بشیراز رسید در مقام دفع مفسدان طایفه ذوالقدر که بامداد بیکتاش خان مستظهر بودند درآمده خواست که در کسر شوکت بیکتاش خان سعی نموده شعله اقتدار او را بزلال تدبیر فرو نشاند که قوت امداد ذوالقدران نداشته باشد چون از جانب اشرف مرخص بود که در انتظام مهمات فارس آنچه صلاح داند بعمل آورد نوید ایالت کرمان از جانب همایون اعلیٰ عباس سلطان افشار عم بیکتاش خان داد و بطوایف افشار که در کرمان بودند اعلام نمود که بر سر عباس سلطان جمعیت نمایند که نواب اشرف بنا بر سوء اعمال و خودسریهای بیکتاش خان ایالت آن ولایت را بعباس سلطان شفقت فرموده‌اند عباس - سلطان که همیشه در این آرزو بود این مقدمه را فوز عظیم دانسته طرح ایالت و دارائی انداخته دست تصرف باموال دیوانی دراز کرد و عموم سپاهیان آن ولایت نقد را بنسبیه‌های بیفایده دادن زیان سترک اندیشیده بامید انعامات و مناصب مناسب بر سر او جمعیت نمودند و او بحکومت آن ولایت مشغول گردید چون این خبر بیزد رسید تزلزل در احوال بیکتاش خان پدید آمده بریش سفیدان افشار که در یزد با او بودند بی‌اعتماد گشت.

اما چون پدرش در اردو بود و از جانب او اشعاری نشده بود دانست که ساخته و پرداخته یعقوبخان است حقیقت خاطر نشان ریش سفیدان افشار کرده با جمعی که با او بودند و کما بیش پانصد کس میشدند از یزد متوجه کرمان شد و چون آمدن او مسموع عباس سلطان گردید حشری انبوه از متجنده افشار و سرداران کرمان و اعراب و احشام آن ولایت جمع آورده تا سه هزار پیاده و سوار آماده پیکار او گشت و بیکتاش خان چون از حقیقت او خبر یافت و کسی از جماعت افشار و مردم کرمان نیز نزد او نیامد و مع هذا با اندک مردمی که با او بودند بدمطنه شده بود اندیشناک گشته در رفتن متردد خاطر گشت بعضی از نیکخواهان بیکتاشخان که از اطوار آن سلسله دانا بودند خاطر نشان او کردند که امساک بر طبیعت عباس سلطان غالب است و زیاده داد و دهشی ندارد و جماعت افشار سالهاست غریق بحر احسان و نمک پرورده این سلسله‌اند و بحسب ضرورت بر سر او جمع شده‌اند و معلوم نیست که بجهت خاطر او بمحاربه خان رغبت نمایند و اگر اندک تأخیری در رفتن واقع شود بر جبن و بد دلی محمول گشته موجب دلیری اتباع عباس سلطان می‌گردد بیکتاشخان مرد شجاع دلیر صاحب همت بود بتدبیر عقلای صایب رأی عمل نموده مستعد رزم [۲۸۲] و پیکار او گشته تا حوالی شهر و هیچ مکان توقف ننمود از آنطرف عباس سلطان با قشون آراسته از شهر بیرون آمده تفنگچی بسیار بر زمین و یسار بازداشته در ظاهر سواد شهر صف سپاه آراسته پشت بدیوار بست شهر و قلعه داد چون بیکتاش خان بمقابله او شتافته تقارب فتنین دست داد با اتباع و مردمان خود جلوریز بر سر او تاخته بیک حمله دلیرانه صف سپاه کرمان را متفرق ساخت و اتباع عباس سلطان چنانچه عقلا اندیشیده بودند در جنگ سستی کرده بمجرد صدمه پشت بمعمر که داده روی بوادی فرار آوردند عباس سلطان چون حال برین منوال مشاهده نمود چاره کار منحصر در فرار و تحصن و قلعه‌داری دانسته با پسران و مردم اعتمادی خود بقلعه رفتن متحصن گردید بیکتاش خان مظفر و منصور بشهر آمده در مقام اسباب قلعه‌گیری شد جناب آصف صفاتی حاتم بیک ولد ملک بهرام که از عقلای صلاح اندیش صایب رأی و در آنوقت وزیر بیکتاش خان بود رعایت حقوق نمک خوردگی آن سلسله نموده صلاح دولت ایشان در آن دانست که عم و برادر زاده بساط مخالفت درنور دیده ترک عناد یکدیگر بنمایند و از بیکتاش خان استعجازه نموده

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۴۲۰

بقلعه رفت و عباس سلطان را بحسن تقریر و نصایح دلپذیر بمصالحه راغب ساخت و عباس سلطان رضا بصلح داد مشروط بر آنکه بیکتاش خان قسم یاد نماید که در حق او و پسران و مردمی که مرافقت و اختیار نموده‌اند در مقام غدر نبوده باشد و بدی نیندیشد و



الکاء و تیولی که قبل ازین داشت بدستور باو گذارد و بیکتاشخان شروط مذکور را بایمان مغلظ مؤکد گردانید و عباس سلطان و ولدان و سایر متحصنان تکیه بر عهد ناستوار او کرده بعد از عهد و میثاق از قلعه بیرون آمدند اما

### کشتن بیکتاش خان عموی خود عباس سلطان و پسرهای او را

بیکتاشخان بعهد و پیمان وفا نکرده در همان چند روز عم و عمزاده‌ها را گرفته مقید و محبوس ساخت و بآن اکتفا ننموده قطع صله رحم جایز داشت و عم خود را که بمنزله پدر بود با عمزاده‌ها بی اطلاع وزیر و منسوبان آن سلسله از میان برداشت و اینمعنی برو مبارک نیامده در همان زودی زمانه غدار خاک ادبار بر فرق او بیخت و از کاس ناکامی شربت هلاک در کام او ریخت.

القصه بیکتاش خان خاطر از مهمات کرمان جمع نموده دیگر باره بیزد مراجعت نمود اما یعقوبخان در فارس لوای شوکت و اقتدار افراخته شروع در گرفت و گیر ذوالقدران مفسد نموده با هر کس مظنه خلاف داشت گرفته بقتل رسانید و خانه‌های آقایان را که در یزد بودند بضامن داده املاک و اسباب ایشانرا متصرف شد شاهویردی خلیفه ولد ولی خلیفه شاملو برادر بزرگتر اسمعیل قلیخان در زمان و کالت مرشد قلیخان حاکم ایچ و نیز فارس شده با دویست سیصد نفر شاملو ملازمان قدیمی ولی خلیفه در آنجا اقامت داشت یعقوبخان چون سوء مزاج اشرف را نسبت بآن سلسله میدانست او را از حکومت آن ولایت عزل نمود مشار الیه از اطاعت او سرباز زد یعقوبخال برای خود یا باشاره همیون علی ای التقدیرین بهانه شکار از شیراز بیرون آمده علی الغفله بر سر او ایلغار نمود مشار الیه تاب مقاومت نیاورده گرفتار گردیده یعقوبخان بقتل او و چند نفر از اولاد و اقربا مبادرت نموده دقیقه از دقائق نهب و غارت فرو نگذاشت و بقیه السیف را از آن ولایت بیرون کرده حسین بیک پسر بزرگ شاهویردی خلیفه با سایر مردمی که از آن مهلکه نجات یافته بودند در کمال بیسامانی و غارت زدگی بیزد آمدند بیکتاش خان مقدم ایشانرا گرامی داشته همه را در کنف حمایت خود جای داد و رعایت نموده در کل مواد مخالفت یعقوبخان اختیار نموده اوقات بفکر و اندیشه تضييع او بسر میرد تا آنکه آقایان ذوالقدر را نیز که در قلعه در دست علیقلی بیک قورچی ترکش شاملو بودند بلطایف الحیل ازو گرفته مطلق العنان گردانید و در مقام تربیت حمزه- بیک جامیللو درآمده او را بایالت شیراز نوید داد و از جانب ایشان عرضه داشتی بیپایه سریر اعلی نوشته مبلغی خطیر برسم ترجمان قبول کرد که چون میانه یعقوبخان و طایفه ذوالقدر بفساد انجامیده ریش [۲۸۳] سفیدان آن طبقه بهیچوجه با او التیام نمیگیرند و ایالت او را نمیپذیرند اگر عنایت شهریاری شامل حال آن طبقه گشته یعقوبخان را از حکومت فارس عزل نموده بدیگری از غلامان درگاه شفقت شود بصلاح دولت اقریست و میخواست که بدین وسیله مکتون خاطر او بظهور آمده زمام مهام آن ولایت در قبضه اقتدار او باشد هر چند نیکخواهان و صلاح اندیشان خصوصاً جناب آصفی حاتم بیک وزیر او را ازین بوالفضولی منع نموده میگفتند که جناب خانی از طایفه افشار و حسب فرمان پادشاهی حاکم کرمان‌اند و مهمات یزد و طایفه ذوالقدر نسبتی بشما ندارد لایق حال و مآل آنست که از یزد متوجه کرمان شده بدارائی آن ولایت مشغول باشند و پیرامون اینگونه

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۴۲۱

بوالفضولها که مرضی خاطر پادشاه و ارکان دولت قاهره نیست نگردند و همواره ولیخان پدرش نیز که در اردو بود کسان فرستاده او را منع میکرد.

اما چون از اخلاص بهره نداشت بمنع احدی ممنوع نگشته از اطوار و آثار طغیان و عصیان بظهور میرسید تا آنکه بخیال تباه اراده نمود که اگر از دیوان اعلی مهمات بر وفق رضای او بعمل نیامد دست آویزی بجهت خود بهمرسانیده بر کل ولایت فارس و کرمان رقم اختصاص کشد بیکتاش خان شراب کمتر میخورد و بترکیب افیون وار معتاد بود اما چنان از باده نخوت و غرور سر مست بود که جز حرف استقلال و بلند پروازی بر زبان نمیآورد و گاهی در آغاز نشأ افیون میگفت که من از امیر محمد مظفر کمتر نیستم که از مرتبه شحنگی میپذیرد بیپایه سلطنت و پادشاهی عروج نمود و اینگونه هذیانات ازو سر میزد و میر میران بی اخلاص تصدیق میکرد.

القصه آقایان شیراز ازو تعهد نمودند که بفارس رفته هر یک اویماق خود را جمع نموده مردم آن ولایت که از تسلط و استیلای یعقوبخان بجان آمده همگی از او خائف و هراسانند بجانب خود خوانده او را از آن ولایت اخراج نمایند بیکتاش خان بسخنان واهی دور از کار ایشان فریفته شده نام ایالت فارس بر حمزه بیکک جامیللو نهاده او را با آقایان و یکصد و پنجاه نفر از غازیان افشار بجانب فارس فرستاده خود اراده نمود که قلعه یزد را از تصرف علیقلی بیکک شاملو بیرون آورده مأمن خود سازد علیقلی بیکک از اطاعت او سرباز زده قلعه را ضبط نموده بیکتاش خان در گرفتن قلعه اصرار نموده جمعی را بمحاصره امر کرد و همه روزه بین الجانبین نزاع و جدال بوقوع می‌انجامید تا آنکه حقیقت این حالات بمسامع جاه و جلال رسیده توجه موکب همایون بجهت دفع آن اختلال بدان طرف لازم شد و از دار السلطنه قزوین بصوب اصفهان در حرکت آمده چون خطه کاشان محل نزول موکب نصرت نشان گشت خبر کشته شدن بیکتاش خان باستقبال موکب همایون آمده خاطر از آن اندیشه فارغ گردید تبیین این مقال و تصریح این احوال آنست که چون آقایان ذوالقدر قدم بولایت فارس نهادند یعقوبخان بنیروی دولت روز افزون بنوعی آن ولایت را ضبط نموده طوایف ذوالقدر ازو خائف و هراسان بودند که حرف مخالفت او در صفحه خیال هیچکس نقش نمی‌بست حمزه بیکک بجانب شولستان که در زمان حکام باو و طایفه جامیللو تعلق داشت رفت و باستظهار طایفه افشار دست بآن حوالی دراز کرده و نخست قلعه سفید را بدست آورده بامت آقا نام معتمدی سپرد که اگر ایشان را حادثه پیش آید که بمأمنی احتیاج داشته باشند خود را بآن قلعه کشیده از حوادث روزگار صیانت نماید بعد از استحکام قلعه در آن حدود روزی چند رحل اقامت انداختند اما از طایفه ذوالقدر کسی بر سر او جمع نشد و مهمات ایشان بر وجهی که مطلوبشان بود تمشیت پذیرفت و یعقوب خان از آمدن ایشان اطلاع یافته با جمعی از دولتمخواهان خود بر سر آن جماعت ایلغار نمود آقایان افشار علامات اذار در ایشان مشاهده نموده اراده بازگشتن نمودند جمعی از ذوالقدران یعقوبخانی بایشان رسیده جنگ در پیوستند و اکثر آن مردم مقتول گشته قلیلی که نجات یافتند بیزد آمده بیکتاش خان را از حقیقت حال آگاه کردند و اندک موجب خفت و بی‌اعتباری او [۲۸۴] گشت.

القصه حمزه بیکک و اسمعیل خلیفه ولد اسحق خلیفه و رفقا که از قضیه افشاران و آمدن یعقوبخان خبر یافتند چون جمعیتی که مکنون خاطر ایشان بود بر سر ایشان نشده بود و قوت مقاومت یعقوبخان نداشتند قرار تحصن و قلعه‌داری بخود داده چون پهای قلعه رسیدند امت آقای کوتوال که محل اعتماد حمزه بیکک بود با زمانه یار گشته ابواب قلعه را مانند بخت و اقبال بر روی تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۴۲۲

ایشان بسته راه نداد حمزه بیکک و رفقا از تحصن قلعه مأیوس گشته چاره دیگر می‌جستند که یعقوبخان چون قضای مبرم و بالای ناگهان رسید دست و پائی نتوانستند زد حمزه بیکک و رفقا بجانب کوه گیلویه رفتند یعقوبخان کس فرستاده ایشانرا طلب نمود حاکم کوه گیلویه حمایت نتوانست کرد

### آمدن یعقوبخان بعزم تسخیر یزد

ناچار بدست داد جماعت جامیللو متفرق و پراکنده گشته حمزه بیکک و رفقا که بدست مردم یعقوبخان درآمده بود همگی مقتول شدند و یعقوبخان هر یک از خصما و اصداد را بنوعی که توانستند بدست آورده مقتول ساخت و با هر کس مظنه داشت از میان برداشته در سفک دماء ایشان تأخیر جایز نمیدانست و خاطر از ممر ایشان جمع نموده در کل ممالک فارس والی نافذ الحکم و فرمانروا گشت و امت آقا قلعه را بتصرف یعقوبخان داد بعد از این قضایا یعقوبخان همت بر دفع بیکتاش خان گماشته تا قریب دوازده هزار کس از امراء و اعیان و متجنده فارس جمع آورده بجانب یزد در حرکت آمد.

یوسفخان ولد قلی بیکک قورچی باشی که قبل از جلوس همایون حاکم ابرقو بود و در ایام جلوس اشرف منصب قورچی باشیگری یافته در ثانی الحال بمرافقت امرای عاصی در قلعه محبوس گشته بالتماس ولی خان پدر بیکتاش خان از حبس نجات یافت در ایامی

که موکب همایون در خراسان بود بیزد آمده جمعی از ملازمان قدیمی او و پدرش که در ابرقو بودند بر سر او جمعیت نمودند و بامداد بیکتاش خان قلعه ابرقو را متصرف شده حاکم آن ولایت گشت اما بزرگی و عظمت و اقتدار بیکتاش خان مرضی خاطرش نبود باطنا صفائی با او نداشت و بیکتاش خان بجهت قرب قرابت و حقوق تربیت قلی بیک پدر او با او مدارا میکرد و چون یعقوبخان بنزدیک ابرقو رسید کس نزد او فرستاده اعلام نمود که چون از بیکتاش خان خلاف دولت بظهور میرسید همت بدفع او مقصور است طریق اخلاص آنست که تعصب اویماق را منظور نداشته بمعسکر اینجانب ملحق گردند انشاء الله تعالی.

چون باتفاق دفع شر او نموده شود حکومت کرمان بآن عزیز تعلق خواهد یافت یوسف خان نوید ایالت کرمان یافته با قشون و لشکر خود بیهقوبخان ملحق گشته اطاعت او اختیار نموده یعقوبخان بمرافقت او که بزرگ زاده افشار بود مستظهر گشته با حشری انبوه و لشکری کوه شکوه روانه یزد شد و در حینی که بیکتاش خان قلعه یزد را محاصره نموده میانه او و علیقلی بیک شاملو قورچی ترکش کوتوال قلعه نزاع و جدال بود بظاهر یزد رسید و بیکتاش خان چون از آمدن او خبر یافت بجهت آنکه اکثر قشون و لشکر او در آن وقت در کرمان بودند و بر سر او حاضر نبودند مضطرب گشته با ریش سفیدان افشار قرعه مشورت در میان انداخت نیکخواهان آن سلسله باو گفتند که تا خان در یزد توقف دارد مردم دور و نزدیک او را بعصیان و طغیان منسوب میسازند اولی اینست که ترک سکنی یزد کرده روانه کرمان گردد

مصراع

«بشهر خود رود و شهریار خود باشد»

و هر گاه خان در کرمان بوده باشد بدخواهان را مجال تشیع نمیماند و یعقوبخان جرأت

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۴۲۳

آمدن کرمان نخواهد کرد و مع ذلک اگر یعقوبخان لشکر بکرمان کشد در آنجا بدفع او آسان میتوان پرداخت بیکتاش خان را غیرت دامنگیر گشته نخواست که پشت بخصم نماید و بین الجمهور تهمت زده گریز باشد و میر میران نیز چون بمعاونت او در آن ولایت لوای شوکت و اقتدار افراشته بود مانع رفتن او میشد.

مجملاً بیکتاشخان بتحریک جهلا و مردم نادان با اندک مردمی که با او بودند بمحاربه یعقوبخان [۲۸۵] کمر بسته از شهر بیرون آمده در برابر او صف سپاه آراست و از جانبین دست بآلت قتال برده چرخچیان لشکر شیراز حملات متواتر نمودند و دلیران لشکر افشار تاب صدمات ایشان آورده تزلزل بحال سپاه یزد راه نیافت بیکتاش خان چون قلت سپاه خود و کثرت اعدا را مشاهده

### جنگ یعقوب خان با بیکتاش خان و مغلوب شدن بیکتاشخان

نمود دانست که اگر بقاعده و آداب جنگ کنند مقاومت بآن لشکر بیشمار نمیتواند کرد بخاطر آورد که بطریقی که در محاربه عباس سلطان عمل نموده بود بفعل آورده با تمام سپاه خود بر صف لشکر شیراز زند قول را بدین عزیمت بمعتمدان سپرده با خاصه شجاعان لشکر خود از قول جدا شده جلوریز بر سر ایشان تاخت و صف سپاه چرخچیان را ویران ساخته تزلزل در بنیان ثبات و قرار عسکر شیراز انداخت و یعقوبخان سراسیمه شده از یک صدمه دلیرانه که از غازیان افشار بظهور آمد آثار عجز و انکسار در ناصیه احوال لشکریان خود مشاهده نمود چنان مضطرب شده بود که از پای علم دور گشته کمال حزم و احتیاط را آماده شده بود محمد قلی خان ولد مرتضی قلیخان پرناک که از زمره امراء فارس بود او را از این حرکت مانع آمده بصبر و ثبات ترغیب مینمود.

اما بیکتاشخان در اثنای کر و فر چون بقول یعقوبخان رسید جمعی از غازیان افشار از کثرت و انبوهی آن گروه دست در عنان تکاور زده از آن جسارت و دلیری مانع آمدند و لحظه در برابر لشکر قول متوقف شدند ذوالقدران چون توقف ایشانرا مشاهده نمودند اندک اطمینانی یافته ثبات قدم ورزیدند جمعی از افشاران ملازمان یوسف خان در عین ستیز و آویز بیکتاشخان را در میان



آن جماعت شناخته یعقوبخان خبر دادند که بیکتاش خان در میان این فوج قلیل است که بجنگ پیش آمده‌اند یعقوبخان که او را در قول تصور نموده کمال دغدغه از او داشت چون مطلع شد که از قول دور افتاده پیش آمده است لشکریان خود را ترغیب نمود که او را در میان گرفته راه بیرون شدن او را مسدود سازند لشکریان از اطراف و جوانب او درآمده در میان گرفتند بیکتاش خان چون حال بر آن منوال مشاهده نموده خود را غرقه دریای بلا دید از آن توقف ناهنجار پشیمان گشته انگشت ندامت بدندان تحسر گزید و اگر بمحاربه مشغول میشد احتمال گرفتاری داشت بالضرورة عنان از معرکه پیچیده خواست که بقول ملحق گردد فرصت نیافت و چون مبارزان صف شکن صفوف مخالفان را که پیش و پس او را فرو گرفته بودند از بیم شکافته راه شهر پیش گرفت مردم نیز از هزیمت او آگاه گشته راه فرار پیمودند و چون بشهر داخل شد دروازه‌های شهر را بمردم اعتمادی سپرده نزد میرمیران رفت که در رفتن کرمان و توقف نمودن یزد و قلعه‌داری کردن باو مشورت نماید.

جمعی از نیکخواهان او که بشهر آمدند او را ازین آمدن نکوهش نموده گفتند که از

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۴۲۴

همانجا راه کرمان پیش میبایست گرفت و الحق مقتضی عقل این بود و حالا نیز مجال توقف نیست و تا صبح ده فرسخ میتوان رفت همین لحظه روانه میباید شد بیکتاش خان را غیرت دامنگیر گشته صبیح میرمیران را که حرم محترم او بود نمیتوانست در یزد گذاشته خود بیرون رود و همراه بردن دشوار بود و مفاصد داشت چه محتمل بود که یعقوبخان جمعی کثیر بسر راه کرمان فرستاده باشد و بمردم خود نیز بدمطنه شده اعتماد نمیکرد.

اما یعقوبخان و لشکر ذوالقدر بعد از مشاهده آثار مغلوبیت غالب آمده بظفر و نصرت اختصاص یافتند و چون روز بیگاه شده بود تعاقب هزیمتیان نکردند و داخل سواد شهر نتوانستند شد در همانجا فرود آمدند و در همانشب مشخص شد که بیکتاش خان بشهر رفته خواست که او را بلطایف الحیل بدست آورد و اندیشه آن داشت که مبادا در همین شب روانه کرمان گردد همان لحظه دو سه کس از ریش سفیدان خود را برسم رسالت نزد میرمیران بشهر فرستاد خلاصه پیغام آنکه بیکتاشخان مخالف دولت و دوستاق شاه عالم پناه است او را بشما سپرده‌ایم اگر بطرفی رود آن جناب در خدمت اشرف مؤاخذ خواهد بود و در ضمن پیغام اندک تهدیدی کرده بود [۲۸۶] میرمیران که سید عالیشان بزرگ منش با احترام بود و در هیچ زمان احدی از امراء و اعیان بسوء ادب بسوی او نگاه نکرده بود و میدانست که یعقوبخان جوان جاهل متهمتک و مغرور است و یحتمل که با او نیز در مقام خفت درآمد از تهدید او اندیشه نموده در حضور بیکتاش خان بفرستاده‌ها گفت که اینک نزد من آمده جائی نمیرود انشاء الله تعالی آنچه خیر و صلاح بوده باشد بعمل خواهد آمد و بملاحظه آنکه مبادا بیکتاش خان بطرفی بیرون رود و او مؤاخذه باشد جمعی را تعیین نمود که ازو غافل نباشند و اگر بیرون رود مانع آیند و بدین اکتفا نکرده کس بدروازه که بمحافظت مردم او مقرر بود فرستاده و جمعی از مردم یعقوبخان را بشهر آورده بدرخانه بازداشت بیکتاش خان که شیوه بیوفائی میرمیران ملاحظه نمود از مراقت و معاضدت او مأیوس گشته دانست که استحکام برج و باره و قلعه داری ممکن نیست و فائده نمیبخشد و مع ذلک بمردم خود نیز بدمطنه شده بود و اعتماد نمیکرد در شبکه اضطراب افتاده ندانست که چکند نه رأی بودن داشت و نه پای رفتن مردم میرمیران پیش و پس او را گرفته در بیرون و اندرون ازو غافل نبودند چون پیمانه حیاتش پر شده بود اجل دامن او را گرفته نگذاشت که بهیچ طرف حرکت نماید در آن شب دیجور که مردم او هر کس بخود درمانده بود او در کمال اضطراب بیرون میآمد و اندرون میرفت و هر دم خیالی و هر زمان اندیشه دیگر مینمود و در این آمد و رفت مشاهده نمود که چند نفر از مردم بیگانه یراق بسته در خانه را گرفته‌اند دانست که مردم یعقوب خانند و باشاره میرمیران آمده‌اند دست بشمشیر یازیده بجانب ایشان حرکت نمود در این اثنا تفنگی بدست او خورده دستش از کار بازماند مشخص نشد که کسی دانسته تفنگ بر او انداخت یا یکی از پیشخدمتان او که تفنگ در دست داشت از شراره قضا آتش گرفته خرمن حیات او را سوخت.

القصه آن جماعت او را زخم‌دار یافته خود را باو رسانیده گرفتند بیکتاش خان خود را گرفتار دوست و دشمن یافته از غیرت نخواست که او را دست بسته برابر یعقوب خان آورند آن جماعت را از

### کشته شدن بیکتاش خان

طایفه افشار خوفناک گردانیده بقتل خود راهنمایی کرد و ایشان فی الفور بقتل او پرداخته خاطر از مهم او فارغ ساختند و نصف شب بود که این واقعه روی نموده مژده قتل او بیعقوبخان رسید و او را مسرت بی‌اندازه روی نمود کلاه گوشه عظمت و اقتدارش بآسمان رسید و سر بیکتاش خان را بدرگاه

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۴۲۵

والا فرستاده حقایق حال عرضه داشت نمود و ملازمان و اتباع بیکتاش خان بحفظ حال خود پرداخته در جاهای محکم مخفی گشتند هنوز طلعه صبح صادق نمایان نشده بود که لشکر ذوالقدر بشهر ریخته دست بغارت و تاراج خانه‌های افشاران دراز کردند و مردم بیسروپا که موافق از مخالف و دوست از دشمن نمی‌شناختند بهر جا دست می‌یافتند بجاروب نهب و غارت می‌روفتند.

مجملاً در آن قضیه انواع تعب و تشویش باهل یزد رسید و دو سه روز این شورش و غوغا در کار بود و خانه بسیاری از اهالی یزد و اتباع میر میران نیز بتاراج رفت از اولاد عظام میر میران جناب شاه خلیل الله همیشه با پدر نقیض و با بیکتاش خان مخالف بوده میانه او و یعقوبخان مراسلات واقع میشد در آنوقت نزد یعقوب خان آمده معزز و محترم بود اما میر میران و سایر اولادش را یعقوبخان بموافقت بیکتاشخان و مخالفت و عصیان متهم داشته احترامی نکرد بلکه در مقام استخفاف درآمده جمعی را که بضبط خزاین اموال بیکتاشخان تعیین کرده بود محافظت خانه او نیز می‌کردند غایتش چون از بنات مکرمه این سلسله علیه یکدو نفر در منزل او بود و قزلباش ملاحظه نموده زیاده بی‌اندازی نکردند و دست-درازی بخانه‌های سلسله میر میران کمتر واقع شد اما خفت و خواری بسیار باو رسید یعقوب خان توقعات ازو کرده مبلغهای کلی برسم پیشکش و ترجمان بازیافت نمود راقم حروف حقیقت واقعه مذکور را از جناب [۲۸۷] آصف صفات حاتم بیک که در میان این قضیه بود استماع نموده بنوعی که از او شنیده و مردم ثقه تصدیق نموده‌اند از اطناب نیندیشیده خصوصیات آن قضیه را بزیاده و نقصان در قلم آورد.

القصه یعقوب خان چند روز در دارالعباده یزد و باغات و بساتین جنت آئین آنجا بعیش و خرمی گذرانیده شاه خلیل الله ضیافتهای ملوکانه میکرد یعقوبخان را امساک بر طبیعت غالب بود چون خزاین و اسباب بیکتاش خان را که در عرض بیست سال جمع آمده بود در تصرف خود دید شیفته آنها گشته از طریق اخلاص و بندگی منحرف گشته رقم اختصاص بر آنها کشید و نفایس اموال را جهه خود جدا کرده قلیلی از آنها بپایه سریر اعلی فرستاد اگر خاطر اخلاص گزین میداشت بر ظهور این خدمتکاری افتخار نموده خزاین عالم را برضاجوئی خاطر مبارک ولینعمت که ادنی مرتبه سعادت‌منشان مراتب اخلاص است برابر نمیکرد و خود را آلوده درم و دیناری از مال او نمیساخت چه هر گاه بدین شیوه سلوک مینمود همت بحر خاصیت خسروانه کل ما یعرف بیکتاش خانرا که در نظر اشرف ذره قدر نداشت مع شئی زاید باو انعام میفرمودند چون او بهره از این شیوه سعادت افزا نداشت بزخارف دنیوی فریفته شد و اسباب عظمت و بزرگی خود را بهمه جهه آماده یافته بنوعی مست باده غفلت و پندار شد که چشمش از قبایح اعمال که ازو بظهور میرسید پوشیده گشت و از نشأ نخوت و غرور بدمستی آغاز نهاده بخودسر بارتکاب بعضی امور جرأت نمود از جمله یوسفخانرا برای و صلاح خود بحکومت کرمان فرستاده شرط و پیمان ازو گرفت که از صوابدید او تجاوز نکرده در کل مواد تابع او باشد و ابرقوه را بندرخان برادر زاده خود داده خود از سعادت خدمت اشرف دوری گزید بخیال استقلال بدار الملک شیراز توجه نموده از جهالت و خودرانی سلاطین پیش گرفت و صبیحه میر میران را که زوجه بیکتاشخان بود بعقد و ازدواج خود وعده داده بعنف و تعدی بشیراز برده بحباله خود درآورد و تغییر و تبدیل در الکای امراء نموده کل مملکت فارس را ملک طلق خود پنداشتند

املاک جمعی از ذوالقدران را که مقتول ساخته بود جهت خود صونک نموده بحیثه ضبط درآورد و دماغش بغایت مخبط و پریشان گشته جاه و جلالش بسرحدی رسید که جهت والی لار خلعت فرستاد چون عالمیان شفقت شاهی را درباره یعقوب خان

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۴۲۶

بدرجه کمال مشاهده مینمودند بزرگی او را پذیرفته از فرمان او تجاوز نمیکردند والی لار بطریق چاکران استقبال نموده خلعت او را پوشید.

مجملاً یعقوب خان چند گاه در شیراز کامیاب دولت بوده بعیش و خرمی روزگار میگذرانید تا آنکه چشم زخم روزگار باو رسید و اعمال شنیعه و سوء ادب او را بکفران نعمت کشانیده و بشأمت آن گرفتار گردید خاتمت احوال او در قضایای سال آینده بتوفیق الله رقمزده کلک بیان خواهد گشت.

### ذکر توجه موبک همایون شاهی ظل الهی بجانب خطه بهشت نشان صفاهان و بیان حالات و فتوحات که در آن سفر خیر اثر روی داد

#### اشاره

قبل از این دیباچه سخن سرائی بدستکاری کلک قصه پرداز بدینگونه آرایش یافت که چون اخبار اختلال احوال ولایت یزد و کرمان و عصیان و طغیان بیکتاش خان بمسامع جلال رسید و توجه موبک همایون باینطرف لازم گردید عزیمت آنطرف جزم فرموده بهمراهی قاید اقبال از مقر سلطنت در حرکت آمده متوجه دار السلطنه اصفهان گشتند در این سفر خیر اثر نواب سکندر شأن را تکلیف مرافقت فرمودند و آن حضرت رضاجوی گشته باتفاق یکدیگر:

مصراع

«قران کرده با هم مه و آفتاب»

روی توجه بآنطرف آوردند، یولی بیک غلام خاصه شریفه که حاکم اصفهان بود آن ولایت را پر آشوب دیده او نیز قلعه طبرک را تعمیر نموده بروج و باره را استحکام داده آذوقه و یراق و مایحتاج قلعه [۲۸۸] داری مرتب داشت و از غایت سفاهت و بیعقلی و غلوی خوشامدگویان خود را مالک صفاهان جنت- نشان پنداشته حرف استقلال بر صفحه خاطر مینگاشت و قشون و لشکر آراسته بجهت خود مرتب داشته لوای اقتدار برافراشته بود و چون رایات نصرت آیات در خطه کاشان نزول نمود در آنجا خبر محاربه یعقوب خان و کشته شدن بیکتاش خان چنانچه بتحریر پیوست رسیده موجب ابتهاج ضمیر دولتخواهان گشت و یعقوب خان بخلاصه فاخره و جلدو و استحسان سرافرازی یافت و کس باصفهان فرستاد بیولی بیک پیغام کردند که مهمان پذیر باشد که اینک بمهمانی او میآئیم و بارسال استمالت نامه‌ها و خلع پی در پی خاطر او را اطمینان بخشیده روانه آن صوب شدند یولی بیک چون از کشته شدن بیکتاش خان و توجه موبک نصرت نشان خبر یافت چاره بجز اطاعت و انقیاد ندیده قلعه را بمعتمدان سپرده خود جریده و سبای باستقبال موبک همایون آمد و در مابین کاشان و اصفهان آمده شرف بساط بوس دریافته مورد شفقت‌های بی‌اندازه گشت و همانروز رخصت یافته جهت سرانجام ضروریات سرکار خاصه شریفه و یراق مهمانی باصفهان بازگشت و رایات نصرت آیات در ساعت سعد باصفهان رسیده اهالی آن ملک بلوازم استقبال پرداختند و از دولت آباد که سه فرسخی شهر است تا دولتخانه مبارکه نقش جهان پای انداز انداخته در چند مکان طبقهای زرنثار موبک همایون مینمودند و بندگان حضرت اعلی در کمال مسرت و شادمانی داخل

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۴۲۷

شهر شده در دولتخانه نزول اجلال فرمودند و آن مکان مبارک از غرور در مقدم همایون رشک جنان گردیده ابواب عیش و شادمانی بر چهره آمال و امانی منتسبان دولت قاهره مفتوح گشت و یولی بیک بمراسم خدمات قیام مینمود اما قلعه طبرک را

استحکام داده بمعتمدان خود سپرده بود واحدی را بقلعه راه نمیداده این معنی ازو که داغ بندگی این دولت بر جبین داشت پسندیده نمینمود علی ای حال حضرت اعلی از این مقوله حرفی باو اظهار نمیکردند و هر روز لطفی مجدد درباره او بمظنه ظهور میرسید تا آنکه حسب اشاره همایون در منزل خود بترتیب جشن و سرور پرداخته مایحتاج آنمجلس عالی بر وجه لایق سرانجام نمود و بندگان حضرت اعلی با مخصوصان و مقربان تشریف قدوم ارزانی فرموده منزل او را بنور حضور منور ساختند و جشن خسروانه و صحبت ملوکانه انعقاد یافته مقربان بساط اقدس و مجلسیان

### گریختن یولی بیک بقلعه طبرک

بزم مقدس جرعه‌های شادمانی از دست ساقیان زهره جبین در کام آرزو میریختند یولی بیک بمقتضای الخائن خائف با وجود الطاف گوناگون شاهی خالی از توهم نبود در آن مجلس واهمه عظیم باو راه یافته در همان دو سه روز با جمعی معتمدان خود بقلعه گریخت و توپ و تفنگ بروج و باره برآورده شروع در قلعه‌داری کرده و این حرکت ناهنجار که از کمال بیخردی تواند بود موجب استعجاب همگان گردید بندگان حضرت اعلی از روی تلافی و بنده‌پروری جمعی از اعزه خصوصاً سید بیک کمونه را که از اعظم امراء زمان شاه- جنت مکانست نزد او بقلعه فرستادند که از سبب توهم او پرسیده بنصایح ارجمند او را از وادی مخالفت گذرانیده بشاهراه اخلاص دلالت نمایند و از وخامت عاقبت عصیان و کفران نعمت تحذیر و تخویف کنند یولی بیک پنبه غفلت و نادانی در گوش نهاده آن نصایح دلپذیر را بسمع رضا نشنوده فرستاده‌ها را در قلعه توقیف نموده بمعتمدان سپرده چون آوازه مخالفت مثل او غلامی نادان در شهر صفاهان که محل نزول شهریار جهان باشد مورد نقص دولت و منتج مفاسد عظیمه بود بساط محاربه او در نوردیدن و تغافل پادشاهانه شعار خود ساختن و خاطر او را بظهور شفقت و عفو و اغماض اطمینان بخشیدن بصلاح دولت اقرب مینمود فرهاد خان قرامانلو که بین الاقران بمزید قرب و منزلت [۲۸۹] امتیاز داشت و با یولی بیک از زمان شاهزاده مغفور سلطان حمزه میرزا صداقت و دوستی میورزید از خدمت اشرف متقبل شد که بقلعه رفته او را نصیحت نموده بیرون آورد ملتمس او درجه قبول یافته با چند نفر از ملازمان و اهل خدمت بقلعه رفت یولی بیک روز اول با فرهاد خان اختلاط یارانه کرده تواضعات رسمی بجای آورد اما روز دیگر با فساد جمعی از مفسدان فتنه انگیز که با او بودند فرهاد خان را در قلعه نگاهداشت و شمشیر و آلت جارحه آنچه او و ملازمان او داشت از میانشان گشوده ملازمان او را بمردم جلد هشیار سپرد و چند روز در قلعه میان ایشان ملاقات نشد چون خبر گرفتاری فرهاد خان ببندگان حضرت اعلی رسید از این جسارت و بی‌ادبی نایره حمیت شاهانه التهاب یافته حکم شد که قورچیان عظام ملازمان درگاه و اکابر و اعیان صفاهان قلعه را مرکزوار در میان گرفته بترتیب اسباب قلعه گیری پردازند فرمانبرداران اذعان فرمان پادشاهی نموده بر اطراف و جوانب قلعه محیط گشتند و چند روز بین الجانین ابواب محاربه مفتوح بود یولی بیک بعد از خراب البصره از غایت بیفکری بفکر کار خود افتاده دانست که این شیوه نامرضیه کفران نعمت و موجب خذلان دنیا و آخرتست در قلعه با فرهاد خان ملاقات نموده گفت که اگر بندگان حضرت اعلی رقم عفو بر زلالت این غلام کشیده حکومت اصفهان بدستور بمن تفویض یابد ترک قلعه داری نموده بیرون می‌آیم فرهاد خان بنابر مصلحت وقت قبول ایجاب ملتسمات او

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۴۲۸

کرده بخدمت اشرف عرض نمود و بندگان حضرت اعلی شاهی ظل الهی بصوابدید فرهاد خان عمل نموده مدعیات یولی بیک را بانجاح مقرون گردانیده خلع فاخره فرستادند و خاطر او را بمواعید گوناگون پادشاهانه اطمینان بخشیدند و یولی بیک بتعهدات فرهاد خان اعتماد نموده از قلعه بیرون آمده شرف ملازمت اشرف دریافت بندگان حضرت اعلی بحسب ظاهر توجهات فرموده اعزاز و اکرام بسیار نمودند اما باطنا خاطر مبارک از این حرکت ناهنجار غبار آلود بود و چگونه نباشد با ولی نعمت عصیان ورزیدن و

بدینگونه امور جسارت کردن و امید فلاح و نجات داشتن زهی سفاقت و بیعقلی.

شعر

با ولینعمت از برون آئی گر سپهری که سرنگون آئی عاقبت این معنی مصداق حال او آمد بالجمله چند روزی یولی بیک که هوای حکومت اصفهان در سر داشت رفع غبار خاطر اشرف را در سپردن قلعه تصور نموده قلعه را سپرد بعد از آنکه قلعه بتصرف درآمد اهالی اصفهان که در ایام قلعه داری دولتخواهی حضرت اعلی با او بی اندامیها کردند حکومت او را کاره بوده بگفتگو درآمدند یولی بیک بناکام قطع نظر از حکومت اصفهان کرده بحیات راضی گشت و بفرهاد خان متوسل بوده کار خود را باو حواله نمود فرهاد خان با او سلوک آدمیانه کرده بین الجانبین الفت تمام بود اما عاقبت کفران نعمت شامل حالش گشته عنقریب رشته حیاتش بتیغ قهر روزگار منقطع گردید.

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۴۲۹

### وقایع سال میمنت مآل بارس ئیل ترکی مطابق سنه تسع و تسعین و تسعمائه هجری که سال چهارم جلوس همایون اعلی شاهی ظل الهی است

اشاره

چون شدت زمستان و سرما روی بانحطاط آورده خسرو بهار گلزار جهانرا بقدوم مسرت لزوم زیب و زینت داده نسیم بهاری طراوت افزای عالم گردید.

بیت

باز فراش عهد فروردین بست ایوان عیش را آئین

در فضای جهان بفیروزی گسترانید فرش نوروژی یعنی در شب دوشنبه چهاردهم شهر جمادی الاولی مطابق سنه ۹۹۹ خسرو ثوابت و سیار از خلوتسرای حوت بیرون خرامیده بتختگاه حمل برآمد.

گشت چون خسرو سحرگاهی [۲۹۰] مسند آرای کشور شاهی بندگان حضرت شاهی ظل الهی در دار السلطنه اصفهان کامیاب عیش و عشرت بوده روزگار خجسته آثار بخرمی و شادمانی میگذرانیدند.

از سوانح اینسال فرستادن یادگار سلطان روملوست برسم رسالت بجانب همدوستان بر عالمیان این معنی کالشمس الشارق من السماء ظاهر و هویدا است که از آغاز طلوع نیر عالم افروز این دولت روز افزون محمد بابر پادشاه ابن عمر شیخ میرزا ابن سلطان ابو سعید گورگان که از صولت سپاه اوزبک و استیلای محمد خان شیانی در ماوراء النهر و اخسی و اندجان بلاد فرغانه که مرکز دولتش بود مجال اقامت نیافته بعد از محاربات قوی در حدود کابل و حصار شادمان بیسر و سامان میگشت و چنانچه در صحیفه اول طی وقایع احوال حضرت خاقان سلیمان شأن اشارتی رفته با ملازمان درگاه شاهی از روی اخلاص پیش آمده سلطان اویس میرزا ابن سلطان محمود میرزای عمزاده خود را که حاکم بدخشان بود و بمیرزا خان اشتهار داشت بخدمت اشرف فرستاده در استرداد ملک موروث از آن حضرت استمداد نمود خاقان سلیمان شأن گروهی از لشکر قزلباش را بمعاونت او نامزد فرمود بابر پادشاه باستظهار آن سپاه ماوراء النهر را بحیطه تسخیر کشیده در خطه سمرقند پای بر مسند جهانبانی نهاد و چند سال که میانه او و خانان اوزبک در ماوراء النهر و ترکستان و حصار شادمان محاربات روی میداد همیشه بحمایت خاقان سلیمان شأن مستظهر و بین الجانبین

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۴۳۰

وفاق و دوستی مرعی و مسلوک بود تا مرتبه آخر که سپاه اوزبک هجوم آورده و در حدود بخارا با عبدالله خان و سلطانان اوزبک

مصاف داده شکست یافت دیگر باره کسان خود را بدرگاه عالم پناه فرستاده استمداد نمود در این مرتبه خاقان سلیمان شآن میر نجم ثانی اصفهانی را که رکن - السلطنه بود باتفاق امراء خراسان بکومک فرستادند و بحسب اتفاق در پای قلعه غجدوان با خوانین اوزبک محاربه واقع شده کاری از پیش نرفت.

بالاخره از کابل روی همت بتسخیر ممالک هندوستان آورده کامیاب دولت و فرمانفرما گشت و بعد از آنکه بابر پادشاه تخت سلطنت را وداع نموده ولد ارشدش محمد همایون پادشاه قایم مقام پدر عالی گهر گردید و او را در وسعت آباد هندوستان فتوحات عظیمه روی داده چند سال بدولت و اقبال گذرانیدند از تقدیرات الهی و صولت سپاه افغان و دستبرد شیرخان احوال او اختلال پذیرفته چمن دولتش روی بیژمردگی نهاد و در ممالک هندوستان مجال اقامتش نماند ملک بشیر خان گذاشته شکسته و بیسروسامان روی بطرف تته و سند و قندهار آورده از آنجا نیز از عدم موافقت بخت و مخالفت برادران مجال توقف نیافته روی امید بدرگاه شاه جنت مکان علین آشیان آورده و از شاه جنت مکان چنانچه در کتب تواریخ خصوصاً تاریخ اکبری مسطور است در امداد و اعانت او دقیقه فرو گذاشت نشد و او را بآئین شایسته روانه فرمودند و بنیروی اقبال تدارک احوال او شد از جانب آن حضرت تا حین حیات طریقه محبت و داد مسلوک بود و بین الجانین آمد شد مرعی بود بعد از ارتحال آن پادشاه نیکو اعتقاد که فرزند ارجمندش جلال الدین محمد اکبر پادشاه پای بر مسند سروری نهاده شاه جنت مکان سید بیک ولد وکیل السلطنه معصوم بیک صفوی را با تحف لایقه بتهنیت جلوس و پرسش واقعه والد بزرگوارش فرستاده همواره انواع مهربانی بظهور میآوردند و بعد از آنکه مشار الیه در سلطنت و فرماندهی هندوستان مطلق العنان گردید سد ابواب آشنائی کرده فیما بین مراسله و آمد شد انقطاع یافت چنانچه بعد از سنوح واقعه هایلله حضرت شاه جنت مکان که انواع قضایا در ممالک ایران روی داد اصل لوازم الفت و آشنائی و پرسشهای دوستانه که در هنگام شدت از دوستان خوش نداشت بعمل نیامد و مدتها بین الجانین [۲۹۱] طریق آمد شد مسدود بود تا آنکه حضرت اعلی شاهی ظل الهی در اینسال که اوان جلوس سعادت مأنوس همایون بر اورنگ عالم آرائی بود با پادشاه عالیجاه مشار الیه بادی الفت و آشنائی گشته اراده احیای خصوصیت قدیم فرمودند و الحق سلسله محبت و دوستی را که در زمان آباء و اجداد انتظام و ارتباط پذیرفته چگونه طبع حقیقت سرشت بهدم آن بنیان رضا دهد و خاطر دوستی دوست از آن اغماض نماید بالجمله رأی جهان آرای بدان متعلق گشت که یکی از طبقه اعیان قزلباش را برسم رسالت بخدمت آن حضرت فرستند قرعه اختیار بنام یادگار سلطان روملو که مرد صوفی نهاد صافی اعتقاد چرب زبان بود افتاد.

از دار السلطنه اصفهان او را با تحف لایقه و نامه محبت آئین ارسال داشتند و در آن نامه نامی اشعار کلمه دوستانه از مغایرت و بیگانگی ایشان فرموده مجد و عهد و موافقت قدیمه و محرک سلسله و داد گشته اظهار فرمودند که چون بر حسب اقتضای قضا عبدالله خان و جنود اوزبکیه بر خراسان مستولی گشته همگی همت بدفع سپاه اوزبک و استخلاص ممالک موروث خراسان معروف است اگر از امداد ظاهری متعذر باشند همت و توجه باطنی دریغ ندارند که:

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۴۳۱

مصراع

«هر چه کند همت مردان کند»

شرح آمدن او بعد از هفت سال از هندوستان در محل خود سمت گزارش خواهد یافت دیگری از سوانح این سال آنکه میرزا لطف الله شیرازی که وزیر و اعتماد الدوله بود مورد الطاف شاهی گشته ایالت با وزارت جمع کرد و بخلعت از تاج و کمر مرصع و اسب بازین و لجام مرصع و چهارقب طلا دوز و علم و نقاره که مخصوص امراء نامدار است سرافراز گردیده پایه قدر و منزلتش بایوان کیوان رسید دیگر از وقایع آنست که میر میران و اولاد عظام از یزد بعزم پای بوس اشرف باصفهان آمدند میر میران بجهت سوء اعمال و موافقت بیکتاش خان منظور نظر عاطفت نگشت و زیاده احترامی نیافت.



اما شاه خلیل الله ولد او که با یعقوب خان متفق و شاهی سیون بود مورد شفقت‌های گوناگون گشته مهمات یزد باو شفقت شد در خلال این حال خانش بیگم صبیبه محترمه شاه جنت مکان که در خانه شاه نعمت الله ولد میر میران بود باجل طبیعی در صفاهان درگذشت حضرت اعلی بتعزیه او تشریف قدوم ارزانی داشتند دیگری از قضایا آنکه چون درین سال حرکت رایات جهانگشای بتوجه جانب فارس تصمیم یافته بود بندگان حضرت اعلی بودن شاهزادگان را بجهت قرب گیلان و فرار نمودن بعضی فتنه انگیزان بآنجا در قلعه ورامین صلاح دولت ندانسته ایشان را بنابر رعایت حزم و دور- اندیشی باصفهان آورده در قلعه طبرک نگاه داشتند و کوتوالی آن قلعه و محافظت شاهزاده‌ها را باحمد بیک کرامپار رجوع فرمودند.

## ذکر توجه موکب همایون بدار الملک فارس و لشکر فرستادن بکرمان و بعد از انتظام مهمات آن ولایت معاودت فرمودن بمقر سلطنت و سعادت بنیان

### اشاره

چون یعقوب خان بنوعی که سابقا بتحریر پیوست از یزد متوجه شیراز شده از باده غفلت و غرور بدمست و بی شعور گردید و اندک استیلائی که او را بیمن اقبال همایون شاهی دست داده در جنگ بیکتاش خان ظفر یافت آنرا سرمایه ترفع و تکبر خود شناخته از اسباب مزید نخوت و غفلت ساخت و بعضی دیوانه خیران قزلباش که از سوء اعمال خود واقف و بجهات مختلفه بندگان حضرت اعلی خائف بودند مثل بوداق قراکو و خوشللو و مختار سلطان تکللو و ترابی بیک ولد ولو- اختیار ترکمان و ابوالفتح بیک شاملو ولد فولاد بیک امیر آخور از اردو فرار نموده بشیراز نزد او رفتند یعقوب خان اصلا مقید برضای ولینعمت نشده مقدم ایشان را گرامی داشت و با ایشان خصوصیت و مصاحبت آغاز نهاد و ایشان در طغیان نشأ باده خوشامدهای بلند در کار کرده محرک ازدیاد بدمستی و بیهوشی او میگشتند و بجهت بازخواست خزاین و اموال بیکتاش خان [۲۹۲] او را

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۴۳۲

از ملازمت عتبه اقبال شاهی خائف و اندیشناک میداشتند و این معنی موجب مزید علت گشته یکبارگی سر بعصیان و طغیان برآورد و امرای فارس را بمتابعت خود دلالت نموده هر کس اطاعت او نمینمود تغییر داده برای خود امراء تعیین نمود بندگان حضرت اعلی مکررا منشور نصایح و ارقام شفقت آمیز فرستاده جهت رفع شناعة و بدنامی او باردوی معلی و شرف ملازمت اشرف تکلیف کردند مفید نیفتاد و از علت سوداء و طغیان مالیخولیا در مجمع امراء میگفت که از ممالک ایران ملک فارس بمن میرسد و از اینگونه هذیانات مزخرف بر زبان میآورد و خوشامدگویان تصدیق مینمودند.

القصه تخلف از فرمان پادشاهی کرده گاهی خیال استقلال مینمود و گاهی در استحکام قلعه کوشیده اندیشه تحصن و قلعه‌داری میکرد این قسم اعمال ازو موجب استعجاب بود طایفه ذوالقدر و امرای فارس از یمن شفقت شاهی که نسبت باو بظهور میآمد چنان مطیع و منقاد او بودند که حرف مخالفت او در صفحه خیال هیچکدام نقش نمی‌بست تا آنکه بعضی امراء رفته رفته آثار عصیان از اطوار او مشاهده نموده در ییلاق کوشک زرد از اردوی او جدا شده بملازمت اشرف آمدند و حقایق حالات معروض داشتند هر چند دفع و رفع او قابل نهضت موکب همایون نبود باراده سیر و شکار ییلاقات کوشک زرد و شهر شهره شیراز و انتظام مهمات فارس عنان عزیمت بدان صوب معطوف داشتند یعقوب خان از آوازه ورود موکب همایون و بی اتفاقی امراء احوال و اثقال خود را بقلعه اصطخر فرستاده با چند نفری از مردم اعتمادی بجانب قلعه رفته متحصن گردید اعیان ذوالقدر فوج فوج باستقبال موکب همایون آمده حقیقت قلعه رفتن او را عرض کردند و چون ییلاق کوشک زرد مخیم سرادقات اقبال گشت اسلمس- خان مهردار را با یوزباشیان و قورچیان عظام ذوالقدر و مردم فارس بمحاصره قلعه مأمور فرمودند و موکب همایون بجهت حرارت هوا چند گاه در ییلاق مذکور گذرانید و عزیمت شهر شیراز فرمودند و آن بلده فاخره را که تخت جمشید و سلیمان و ممدوح جمهور سخنوران



جهانست از فر قدوم همایونی زینت بخش روضه جنان گردانیدند و میرزا لطف الله وزیر چون شیرازی الاصل بود بادای لوازم خدمت میپرداخت و تمامت اهالی و اعیان ولایات فارس بپایه سریر اعلی آمده بوسیله او سجده تحیت و اخلاص بجای آورده پیشکشهای لایق گذرانیدند.

ابراهیمخان والی لار تحف و هدایا فرستاده اظهار بندگی و اخلاص نمود با وجود این اعمال سفیهانه که از یعقوب خان بظهور آمد هنوز نواب اشرف را درباره او انواع توجه بود بنابر اطمینان خاطر ذوالقدران که از او خائف بودند ایالت ولایت شیراز و امیر الامرائی فارس بنیاد خان که در سلک یوزباشیان ذوالقدر انتظام داشت نامزد شد و حضرت اعلی بفیروزی و اقبال در منزهات آن بلده فردوس نما

مصراع

«که آب خضر میبخشد زلالش»

بسیر و سواری مشغولی میفرمودند در خلال اینحال از اصابت رأی عین الکمال چشم زخمی بذات فرخنده صفات اشرف رسیده و در هنگام سواری و اسب تاختن از اسب افتاده پای مبارک کوفته گردید و جراحان بمعالجه پرداخته بعنایت باری تعالی آن کوفت بصحت گرائید خبر عصیان و طغیان یوسفخان

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۴۳۳

افشار رسید که قورچیان و ملازمان درگاه والا را که جهت خدمات دیوانی در کرمان بوده‌اند بیرون کرده قلعه را مستحکم گردانیده دم از موافقت و هواخواهی یعقوب خان میزند حضرت اعلی فرهاد خان بجهت دفع فتنه او روانه کرمان ساختند و چون لشکر کرمان اکثر ملازمان قدیمی ولیخان و بیکتاش - خان بودند ولیخان را که مرد صلاح اندیش نیکوخواه و همیشه منکر اعمال و افعال پسرش بود بایالت بعضی از آن ولایت سرافراز ساخته بعضی دیگر را باسمعیل خان آلپلو افشار داده هر دو را همراه یولی -

### کشته شدن شاهقلیخان

بیک غلام درین سفر برفاقت فرهاد [۲۹۳] خان مأمور شد از سوانح که در شیراز بظهور آمد کشته شدن شاهقلی خان ولد خلیل خان افشار است بدست حسن خان ولد عبداللطیف بیک که هر دو از احفاد افشار متصورند در صحیفه اول این دفتر رقم پذیر کلک تحریر شده که در ایام شورش و انقلاب طوایف قزلباش که در هر سری سودائی پدید آمده بود و در کوه گیلویه بعد از فترت ظهور و خروج قلندر و نواب اسکندر خان حاکمی که از جانب دیوان منسوب باشد نبود شاهقلی بیک پسر کوچک خلیل خان بخودسر نام خانی بر خود نهاده خود را حاکم کوه گیلویه نامید.

اما حسن بیک ولد عبداللطیف بیک مزبور خود را در این امر ازو شایسته‌تر دیده با او مخاصمت آغاز نهاده جمعی افشار و الوار را بر خود جمع کرده مدعی حکومت شد و هر یک بقدر قوت و توان متصرف بعضی محال گشته تا حین ورود موکب جهانگشائی همایون اعلی شاهی با یکدیگر بمدارا و احتیاط میبودند تا آنکه درین هنگام هر دو بپایه سریر خلافت مصیر بسعادت ملازمت فایز گشتند و هر یک بانفراد استدعای ایالت آن ولایت داشتند اگرچه هر دو بخودسری عادت کرده این شیوه جبلی ایشان شده هیچکدام قابل تربیت نبودند اما پسری خلیلخان و بزرگ منشی دماغ شاهقلیخان را آشفته‌تر داشت و مطلقا با شیوه چاکری و فرمانبری آشنا نبوده حسنخان بقدر مراتب نوکری طی کرده از او ساده دلتر مینمود با جمعی

### کشته شدن حسینعلی سلطان چکنی

بر سر او رفته پیکر حیاتش را بتیغ تیز زیر و زبر گردانید و مورد عنایت و التفات گشته بایالت کوه گیلویه به رقم اختصاص کشید

دیگری از سوانح عبرت- افزا کشته شدن حسینعلی سلطان چکنی ولد بوداق خانست که در خدمت اشرف از جمله مقربان و مخصوصان بزم اقدس بود سبب ظاهری که معلوم همگنان گردید اولا آنکه مرد محیل فتنه اندوزی بود که زبانش با دل موافقت نداشت و صاحب داعیه بود ثانيا آنکه از بوداق خان و اولاد او چنانکه سبق ذکر یافت در خراسان حرکت ناهنجاری صدور یافت که شهزاده را که او لله بود برداشته بقلعه خوشان برده مدتی سالک طریق خلاف بودند و او نیز بدینجهت محل اعتماد نبود غایتش چون روی ارادت بپایه سریر والا آورده شهزاده بدست آمد و پدرش با جمعی کثیر از ایل و عشیرت و اقربا و اولاد در خراسان بود چند روزی بنابر مصلحت اندیشی شرف خدمت و قرب منزلت یافته بود همانا از خبث باطن حرام نمکی ازو ظهور یافته بود که محرک عقوبت و سزاوار تیغ شحنه سیاست شده بود.

القصه کورحسن استاجلو و بعضی از مقربان بساط عزت در حریم خلوتخانه همایون او را بجزا و سزا رسانیدند و ملازمان حسینخان شاملو حاکم قم حسب الامر الاعلی بر سردادی بوداقخان که در تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۴۳۴

جلکاء ری رفته او را گرفته بقم آوردند و تمامی اموال و اسباب اردوی او بغارت و تاراج رفت غایتش چون در معاملات خراسان صاحب وقوف بود بعد از ایامی دیگر باره مشار الیه و اولاد منظور نظر شفقت گشته حسنعلی پسر بزرگتر او بایالت همدان سرافراز شد و خود با سایر اولاد ملازمت عتبه اقبال شاهی مینمودند.

القصه بعد از رفتن فرهاد خان و کشته شدن حسینعلی چکنی چون تسخیر قلعه اصطخر که بمتانت و استحکام شهره عالم و بنا کرده فریدون و جم است بقره و غلبه دشوار مینمود و هنوز آثار مرحمت بیعقوب خان باقی بود از الهامات غیبی بخاطر قدسی سرایر خطور نمود که آن آهوی رمیده و الحس تدبیر صید نمایند طرح شکار کرمان فرمود با جمعی از مخصوصان و ندماء بشکار فرمودند و از حوالی اصطخر گذشته مصراع

«یک صراحی ز راح ربخانی»

جهت یعقوبخان فرستاده اظهار فرموده بودند که خاطر اشرف بصحت او مایل است و همیشه در مجلس بهشت آئین یاد او میکنیم بعث خود را پای بند سلسله وحشت گردانیده هر گاه خیالات فاسد از دل بیرون کرده بملازمت آید فراخور اخلاص همان منظور نظر التفات خواهد بود یعقوبخان ازین پیغام مسرور و شادمان گشته چون از تحصن و قلعه داری بتنگ آمده بود صلاح دولت در برچیدن بساط مخالفت دیده بآمدن [۲۹۴] خدمت اشرف و ادراک مجلس بهشت آئین راغب گردید و سخنانی که مشعر بر اطاعت و انقیاد بود عرضه داشت نمود.

اما از وفور بی اخلاصی و عدم پاک طینتی نخست میرزا خان بیگ وزیر خود را با ترابی- بیگ ولد ولو اختیار ترکمان و برادرزاده خود مرتضی قلی بیگ بشهر فرستاد که بملازمت اشرف رسیده هر گاه حکومت فارس در کل باو متعلق گردد و مجددا او را در آن ملک مطلق العنان سازند او از قلعه بیرون آمده بشرف پای بوس مشرف گردد زهی سفاهت و بی اخلاصی که بجهت امور دنیا ولینعت خود را باین قسم امور اکراه نمایند و از زمانه چشم فلاح و کامروائی داشته باشد اما چون میرزا خان بیگ وزیر بملازمت اشرف مشرف شد بندگان حضرت اعلی نسبت بیعقوبخان بر طریق معهود اظهار شفقت و التفات بسیار نمودند میرزا خان بیگ متکفل آن شد که بقلعه رفته یعقوب خان را بملازمت اشرف آورد اما از گفتگوی میرزا خان بیگ و اراده‌های او معلوم گشت که اطوار او از عقیدت و اخلاص دور است.

القصه میرزا خان بیگ و ترابی بیگ بقلعه بازگشته آنچه دیده و شنیده بود خاطر نشان یعقوبخان نموده او را بآمدن مایل و راغب کردند و قلعه را بیکی از معتمدان سپرده خود باتفاق مصاحبان و مخصوصان از قلعه بیرون آمده با کمال اعزاز روانه شهر شد حاشا

حاشا قاید ادبار و کفران نعمت گریبان او را گرفته کشان کشان بکریاس گردون اساس آورد و چون چشم حق بین نداشت نظر از اعمال و افعال خود پوشیده بیخردانه خود را همان حاکم باستقلال فارس تصور مینمود.

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۴۳۵  
مصراع

«زهی تصور باطل زهی خیال محال»

با این اعمال و افعال و طور بی اخلاصی چگونه اینگونه نوازشات که سزاوار فدویان جانثار و دولخواهان اخلاص شعار است توقع توان داشت زهی سفاهت حق نمک کجا میگزارد که اینگونه مردم کامروائی یابند.

بالجمله چون خبر آمدن او رسید بندگان حضرت اعلی بحسب اتفاق بر سیل سیر سوار دولت بودند در سر خیابان یعقوبخان بموکب همایون رسیده سعادت رکاب بوس دریافت و مورد توجهات ظاهری گشت اما اصلاً آثار ارادت و اخلاص و خجالت زدگی ازو بظهور نمرسید و مشخص شد که همان خیالات فاسد در سر دارد اهالی و اعیان فارس و طوایف ذوالقدر بر سیل معتاد ملازمت نموده و او را تا سه روز در کمال شوکت و حشمت بدولتخواه همایون آمد شد مینمود روز سیم دیوانیان اعلی را مورد اعتراض گردانیده از داد و ستدی که در ایام غیبت او در فارس کرده بودند بازخواست مینمود و از این معنی بود که:

بیت

اگر خسی بهوا رفت از کشاکش بادیکدمی دو سه ناچار بر زمین افتد چون خبث باطن داشت بمقتضای این مصراع:  
مصراع

«کز کوزه همان برون تراود که دروست»

سخنان لاطایل ازو بوجود میآمد و قلعه را نگاه داشته بتصرف نداد چون همت بر انتظام مهمام ممالک گماشته کارهای عظیم در پیش بود و هر گاه بر کشیدگان و تربیت یافتگان آن حضرت بدین شیوه سلوک نمایند دیگران که بخودسری و خودرأئی برآمده مشاهده اعمال این طبقه نمایند چگونه ترک خودرأئی نموده سر بچنبر اطاعت درآورند.

بالجمله یعقوبخان بجزای کفران نعمت مستحق عقوبت شده شعله غضب دربار او افروخته گشت روز چهارم درگاه خلوتخانه همایون را ببازید بیک قاپوچی باشی استاجلو سپردند که هیچ آفریده بطلب بخلوت خانه نیاید و کسی بیرون نرود و یعقوبخان بطریق معهود آمده مغرورانه در مجلس نشست و در حضور اقدس با میرزا لطف الله وزیر دیوان اعلی در کمال تندى و تلخی خطاب کرد که محاسبه داد و ستد که در الکای من کرده‌اید از شما میخوام مشار الیه در جواب گفته بود که بالرأس و العین هر گاه اشاره همایون شود در یک لحظه حساب خاطر نشان تو میشود درین اثنا حسین خان زیاد اعلی قاجار که از امرای معتبر و مقربان بساط اقدس [۲۹۵] بود باشاره همیون

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۴۳۶  
دست در میان او کرده برداشته بر زمین زد.

در اول حال او تصور نمود که از مقوله دست بازی و ظرافتهاست که ندماء مجلس بهشت- آئین گاهی با یکدیگر میکنند چون پایه قدر خود را برتر از آن میدانست گفت حرفی در میان آم چه محل ظرافت است حسین خان او را دشنام داده گفت ای نمک حرام با این اعمال و افعال که از تو بظهور آمد چه توقع داری یعقوب خان دانست که حال چیست فی الفور شروع در عجز و اضطراب نمود حسینخان دست او را بسته سر شکسته و سر برهنه در برابر ایوان در آفتاب نگه داشتند و رفقای او را یک یک باندرون خانه می‌طلبیدند و چون داخل میشدند جمعی از غلامان و جان- نثاران تیغ در او نهاده پاره پاره میکردند و هر کدام میآمدند از این باده که خمارشکن مستیهای سابق بود مست و بیشعور میگرددیدند در بیرون هیچکس خبری از این حال نداشت و تصور مردم آن بود که

در خلوتخانه مجلس خاص آراسته و محفل عیش و عشرت پیراسته و بصحبت مشغولند.

مجملاً تا هنگام عصر این صحبت برقرار بود ترابی بیک و مختار سلطان و بوداق قراکونه و ابو الفتح بیک شاملو و چند کس دیگر که خمیر مایه فساد بودند بمجلس آمده برفقاء ملحق شدند و اجساد ایشانرا آخر روز آورده عبره للناظرین از دار عبرت آویختند حقیقت حال بر بیرونیان معلوم گشت.

اما یعقوبخانرا جهت بدست آوردن قلعه نگاهداشتند و در آنروز بقتل نرسید و در سیاه چالی که خود کنده جمعی از ذوالقدران بیگناه را محبوس مینمود محبوس گشت و نوشته از او گرفته بقلعه فرستادند که معتمدان او قلعه را بملازمان درگاه شاهی سپارند اما اهل قلعه بدان نوشته عمل نکرده قلعه را نسپردند و معلوم شد که او سفارش کرده بوده و چند روز در مخالفت و قلعه داری اصرار نمودند در آن چند روز هر روز جمعی از ورثه ذوالقدران که بتیغ قهر یعقوبخان کشته شده بودند او را

### کشته شدن یعقوبخان حاکم شیراز و اشخاص فتنه جو که با او بودند

بیرون آورده در سر چاه سرنگون آویخته سیاست مینمودند و او ناله و و نفیر باوج فلک میرساند و بعد از چند روز که اصرار او و ملازمانش در قلعه داری بظهور رسید ریش سفیدان ذوالقدر متکفل این مهم شده در قتل خان تعجیل داشتند حضرت اعلی او را بدست ذوالقدران دادند و ایشان بقصاص بیگناهان باتمام کار او پرداختند.

بعد از کشته شدن او جمعی از مردم فارس خصوصاً حسین قلی - سلطان سیاه منصور کوه روی کرده بطریق عیاران از رخنه کوه که صعود بر آن در نظر بیننده محال مینمود بر فراز قلعه برآمده بیخبر نفیر و برقو برکشیده و قلعه را متصرف شدند و بدکاران بجزای اعمال رسیدند.

در خلال این حال کس از جانب فرهاد خان از کرمان آمده خبر رسانید که مهمات کرمان بر حسب دلخواه صورت انجام یافته قلعه را متصرف شدند شرح این قصه چنانست که چون فرهاد خان بحوالی کرمان رسید استمالت نامه‌ها بطوایف افشار فرستاده ایشانرا که ملازم قدیم ولیخان بودند بدستور بملازمت او دلالت نموده طبقه افشار که از آمدن فرهاد خان و ایالت ولیخان خبر یافتند ترلزل در احوال ایشان پدید آمده فراغت و عافیت خود در آن دانستند که ترک مرافقت

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۴۳۷

یوسف خان نموده شعار شاهی سیونی ظاهر سازند گروه گروه باستقبال شتافته بدست بوس خوانین مشرف میشدند.

یوسفخان که بر مسند ایالت و استقلال تمکن داشت مشاهده نمود که مردم روبرطرف ایشان آورده با او یکدل نیستند با آن جماعت بدمطنه شده با دویست سیصد نفر از ملازمان قدیمی خود بقلعه رفته قرار تحصن و قلعه داری داد فرهاد خان بشهر آمده قلعه را محاصره نمود و کس بقلعه نزد یوسفخان فرستاده او را بنصایح دلپذیر بشاهراه اطاعت و انقیاد دلالت نموده متعهد شد که از خدمت اشرف استدعای عفو تقصیرات او نماید بعد از مراسله و پیغام و آمد شد مکرر یوسف خان از کرده نادم و پشیمان گشته بمصالحه راغب شده ترک قلعه داری نموده بیرون آمد و هوس حکومت کرمان از سر بیرون کرده دست در دامن عجز و [۲۹۶] بیچارگی زده بهمین قدر راضی شد که بجان ایمن بوده در گوشه انزوا بدعاگوئی مشغول باشد فرهاد خان این شیوه را که مقتضی عقل بود ازو پسندیده داشته متعهد آن شد که در خدمت اشرف استدعای عفو زلالت و تقصیرات او که از کوتاه خردی و نادانی و اغوای یعقوبخان بظهور آمده نماید بالجمله قلعه بتصرف اولیاء قاهره در آمد فرهاد خان ولیخان و اسمعیل خان را در کرمان گذاشت و مهمات آن ولایت را بر وجه دلخواه ساخته و پرداخته بجانب شیراز مراجعت نمود و در وقتیکه بندگان حضرت اعلی مهمات فارس را انتظام داده از راه یزد عازم اصفهان بودند رسیده در بیرون شهر شرف پای بوس دریافت و یوسفخان را با تیغ و کفن بدرگاه والا آورده استدعای جانبخشی نمود چون یوسفخان تکیه بر مروت شاهانه نموده اداهای نامعقول از خاطر بیرون کرده شمشیر در گردن

آویخته آمده بود عفو شاهانه شامل حال او گشته بجان امان یافت اما یولی بیک در آنروز بجهت آنکه در کرمان با

### گشته شدن یولی بیک

فرهاد خان در مقام غدر برآمده بود و اراده داشته که بهمراهی یوسفخان دیگر باره سر بعضیان و طغیان درآورد و یکی از اهل مواضعه فرهادخانرا از آن حال خبر داده بود بدست ملازمان او بقتل رسید و در همان ایام ملازمان مهدیقلی خان چاوشلو که همراه شاهزاده نامدار سلطان حیدر- میرزا بایلچی گری روم رفته بود آمده خبر رسانید که فرمانفرمای روم مقدم شاهزاده نامدار را گرامی داشته معامله صلح بر وجه دلخواه انعقاد پذیرفت و مهدیقلیخان رخصت انصراف یافته عنقریب با نامه محبت آئین میرسد چون این معنی موجب ترفیه احوال کافه خلایق و عباد الله بود باعث ازدیاد دولت قاهره گردید.

بالجمله بعد از آمدن فرهاد خان بندگان حضرت اعلی اردوی همایون را از شیراز روانه اصفهان نموده خود بتبریز تشریف بردند فرهاد خان در رکاب مقدس همایون بیرون رفت و چون آن خطه دلپذیر از تشریف قدوم همایون زیب و زینت یافت باغ گلشن که مقام و مسکن شاه خلیل الله ولد میر میران بود آرامگاه خسرو دین گردید شاه خلیل الله بلوازم خدمت و میزبانی پرداخته خدمات لایقه بجای آوردند و در آنجا جناب آصف صفات حاتم بیک وزیر سابق ولیخان را بازار خدمتی که در این ولا در کرمان بتقدیم رسانیده بود شفقت شاهانه فرموده بمنصب رفیع القدر استیفای ممالک محروسه سربلند گردانیدند و چند روز در آن خطه دلگشا بعیش و عشرت و کامروائی ساکنان آن ملک مشغولی فرموده مرهم جراحات دلخستگان گشتند و مطالب و مدعیاتی که

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۴۳۸

رعایا و عجزه داشتند بجز انجام مقرون گردانیده عنان عزیمت بصوب دار السلطنه اصفهان معطوف داشتند و دیگر باره دولخانه مبارکه نقش جهان محل نزول شهریار گیتی ستان گردیده و تا یک ماه در صفاهان جنت نشان بانجاح مطالب زیردستان پرداختند از سوانح اقبال که در آن اوقات بمنصب ظهور رسید آن بود که چون احمد بیک کرامپا کوتوال قلعه طبرک در ایام غیبت همایون آذوقه و مایحتاج بسیار بقلعه کشیده اسباب قلعه‌داری بوجه لایق سرانجام نموده بود و شاهزادگان در آنقلعه بودند احمد- بیک مورد طعن بدگویان گشته او را باداهای دور از کار متهم ساختند و بندگان حضرت اعلی هر چند میدانستند که این حکایات فروغی از صدق ندارد اما رعایت طریق حزم و احتیاط لازم بود اهالی اصفهان

### امر بتخریب قلعه طبرک

چون قلعه مذکور را موجب شورش مملکت و اختلال احوال رعیت میدانستند در تخریب آن مبالغه مینمودند نواب اشرف رضای اهالی اصفهان جسته بویرانی آن راسخ گشتند اما در باب شاهزاده‌ها و محل توطن ایشان متردد بودند و عموم دولخواهان عدم ایشانرا که رایحه فرمانروائی در دماغ داشتند بر وجود راجح دانسته مبالغه در تضييع ایشان مینمودند و حضرت اعلی رعایت صله رحم فرموده رضا بافناء و اعدام ایشان نمیفرمودند بالاخره بمصلحت جمهور و رفع افساد مفسدان نزدیک و دو دیده جهان بینشان را که چراغ فتن و فتور بود از دیدن عاری و عاطل کردند و ایشان [۲۹۷] نیز بچند روز در حیات مستعار امیدوار بوده از تفرقه خاطری که آنها فانا ایشانرا آشفته دماغ داشت آسوده شدند و ایشان را بالموت فرستاده اسباب فراغت و تنعمات ایشان حسب المرام مقرر گشت و قلعه طبرک را خراب ساختند.

بیت

فلک را نخستین نه اینست کاربسی یاد دارد از این روزگار

## کشته شدن کور حسن استاجلو

و از اصفهان عنان عزیمت بصوب دار السلطنه قزوین معطوف داشتند در کاشان کور حسن استاجلو که از عظمای آنطایفه و در خدمت اشرف مشیر و مشار الیه بود بمظنه آنکه از تربیت یافتگان زمان مرشد قلیخان است و اعتماد را نمی‌شاید بر دست حسن بیک قورچی چتر بقتل رسید و از آنجا بدار السلطنه قزوین تشریف برده حضرت اعلی در رکاب عالی پدر نامدار در مقر سلطنت فلک مدار نزول اجلال فرمودند در آن اوقات محمدی خان تخماق که از امرای معتبر زمان شاه جنت مکان و امیر الامرای چخور سعد بود و بتصاریف زمان و استیلای رومیان از آن ملک برآمده در حدود اردبیل و مغان بسر میرد پایه سریر اعلی آمده منظور نظر عاطفت گشت بندگان حضرت اعلی زمستان و فصل شتا را در دار السلطنه قزوین بخرمی گذرانیده بفرغت و کامرانی مشغول بودند.

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۴۳۹

## وقایع سال میمون و ایام سعادت مقرون توشقان نیل ترکی مطابق الف هجری سال پنجم جلوس همایون و قصایای آن سال بتقدیر واهب ذوالجلال

### اشاره

چون فصل شتا بنهایت انجامیده و باد بهاری صلاهی نزهت و خرمی داده عشرت سرای باغ و بوستان از گل و ریحان آرایش یافت.

شعر

ز اعتدال هوا وز دور چرخ اثیرچو عهد شاه جهان تازه گشت عالم پیر اعنی نوروز جهان افروز بخرمی و فیروزی در روز چهارشنبه بیست و پنجم شهر جمادی الاولی وقوع یافته خسرو چهار بالش سپهر در شرفخانه حمل مقام گرفته گیتی آرای گشت شاه جمجاه همایون بارگاه در باغ سعادت آباد قزوین جشن خسروانه آراسته چند روز در آن ریاض کوثر حیاض بعشرت و شادکامی گذرانیده از حوروشان خورشید لقا کام ستان بودند و چون خاطر انور از میرزا لطف الله وزیر بجهت سوء اعمال پسرش که از روی جهل و غرور بارتکاب آنها دلیری میکرد دلگیر گشته بود او را از وزارت معزول فرموده حاتم بیک اردوبادی که مرد خردمند صایب رأی نیکو اخلاق و مستوفی الممالک بود بدان منصب والا ارجمندی یافته اعتماد الدوله لقب یافت و هم درین سال الله قلی بیک قپانا اغلی قاجار را که قبل از جلوس همایون در سلک قورچیان عظام منتظم بود و بعد از آن برتبه یوزباشیگری ترقی نموده بود مورد تربیت و الطاف شاهانه فرموده بمنصب عظیم القدر قورچی باشیگری که از معظمت مهام کارخانه سلطنت و پایه والای اولیای دولت است سربلندی یافت و در همان ایام ایلچیان روم از جانب پاشایان سرحد آمده خبر استحکام بنیان مصالحه آوردند و متعاقب ایشان مهدیقلی خان که از روم کما ینبغی بآداب رسالت پرداخته مصالحه را بر وجه دلخواه صورت داده مراجعت نموده بود از اردبیل که مقر حکومت او بود آمده شرف پای بوس دریافته تحف و هدایا گذرانیده و نامه محبت آمیز مشتمل بر تجدید قواعد مصالحه که از جانب خواندگار آورده بود بنظر همایون رسانید مستعدان روم تاریخ این صلح را سال فرخنده فال حفیظ یافته در آن مکتوب بخامه عباسی خامه مندرج ساخته بودند از سوانح آن ایام آنکه مهدیقلی خان بعد از یک ماه چهل روز که در خدمت اشرف بود چون از اویماق چاوشلو و قوم مرشد قلیخان و محمد شریف خان بود و محمد شریف - خان فرار نموده بگیلان رفته بود بعضی خطایا باو اسناد کردند و مزاج مبارک که از طبقه چاوشلو عموماً منحرف بود و ایشان را صاحب داعیه میدانستند ازو منحرف گردید چون مشار الیه مرد با رأی و هوش بود بی‌توجهی و انحراف مزاج اشرف را تفرس نموده بود و [۲۹۸] اینمعنی

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۴۴۰

بر ضمیر منیر اشرف پرتو ظهور انداخته رعایت جانب حزم و احتیاط کرده او را گیرانیدند و چون



## کشته شدن مهدی قلی خان

قهرمان قضا بقطع حیاتش فرمان داده بود بقتل رسید و از برادرانش مراد خان بیگ که دواتدار بود فرار نموده بالکای روم رفت بنابر آن احمد بیگ برادر دیگرش مقطع الرجلین گردید بعد از سیاست ایشان مرشد قلی سلطان قوجیلو مشهور بچهار گاو را که از اویماق استاجلو و منظور نظر شفقت بود بگیلان فرستادند که محمد شریف خان و فرار نموده‌ها را گرفته بدرگاه والا آورد و اگر خان احمد حمایت نموده ایشان را نفرستد آنجا توقف نموده حقیقت عرض نماید که اندیشه کار او شود خان احمد چون دانست که نواب اشرف در بدست آوردن ایشان مبالغه عظیم دارند دست از حمایت بیمزه باز داشت و مرشد قلی سلطان ایشان را گرفته بپایه سریر اعلی آورد چون مسامحه و تأخیر در سیاست ایشان منتج مفاسد عظیمه بود شحنة غضب پادشاهی بقتل ایشان پرداخت و بنابرین مراعات جانب سیادت خان احمد و قرب و قرابت که با والده محترمه بندگان اشرف داشت و بشرف مصاهرت این دودمان مشرف بود از سلوک ناپسند او اغماض فرموده او را بانواع نوازشات شاهانه و خلایع فاخره پادشاهانه معزز و گرامی گردانید.

درینسال حکومت همدان و امیرالامرائی کل ولایت قلمرو علیشکر تا سرحد بغداد بشاهزادگی محمد باقر میرزا تفویض یافته ایل بیات بملازمت او مأمور شدند و اغورلو سلطان بیات بوکالت شاهزاده مذکور منصوب گشته روانه همدان شد و چون شرط مصالحه رومیان اطلاق اسارای طرفین بود چند نفر از پاشایان سیما مراد پاشا را که در محاربات تبریز گرفتار شده در قلعه قهقهه محبوس بود از اینجانب اطلاق فرموده روانه روم گردانیدند از جانب روم نیز شاهرخ خان مهرداد و مهدیقلی خان شاملو و قورخمس خان شاملو و رفقا را مطلق العنان ساخته روانه این صوب نمودند شاهرخ خان در راه بیمار شده ودیعت حیات بمتقاضی اجل سپرده و دیگران آمدند.

## کشته شدن قورخمس خان بدست شاه عباس

اما قورخمس خان بجهت بعضی اعمال سابقه که از بی اخلاصی و یا دولتخواهی بظهور آورده بود قضیه نامرضیه بیگم و تجویز گشتن حسینقلی سلطان پدر مهدی قلی خان در تبریز باغوی امیر خان و تضييع سلطان حسین خان پدر علیقلی خان لله حضرت اعلی مستحق انواع عقوبت شده بود همان لحظه که در برابر ایوان چهل ستون بنظر همایون درآمد شعله غضب شاهانه مشتعل گشته او را بدست مبارک بجزا رسانیدند مهدیقلی خان مورد الطاف و اعطاف گشته بمنصب موروث ایشیک آقاسیگری سرافرازی یافت.

## ذکر سبب قتل دولتیار خان سیاه

دیگری از سوانح عصیان و طغیان دولتیار خان سیاه منصور است که از امرای زمان شاه جنت مکان و خود در خدمت شاهزاده مغفور سلطان حمزه میرزا میبود در ایام فتنه ترکمان و تکلو خدمات شایسته بتقدیم رسانیده بمرتب امارت ترقی نمود و در حدود سلطانیه و سنجاس الکا و تیول باو عنایت شد بعد از قضیه ارتحال شاهزاده مغفور پای از حد خود فراتر نهاده قلعه در سنجاس ترتیب نموده آذوقه و یراق بسیار جمع

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۴۴۱

کرده در آن ولایت کوس لمن الملک زد ابوطالب میرزانیان را پروای معامله او نبود و بعد از جلوس همایون اعلی شاهی مرشد قلی خان که سفر خراسان در پیش داشت مهم او را وقتی نهاده بفکر کار او پرداخت و بعد از آن حضرت اعلی شاهی ظل اللهی حسین علی سلطان را بر سر او فرستادند چند گاه قلعه را محاصره نمود اما کاری نساخته باز آمد چون بندگان اشرف را در انتظام مهمات عراق و فارس و کرمان مشاغل عظیمه در پیش بود بامور جزئی نه پرداخته متوجه شیراز و اصفهان شدند و او در غیبت موکب همایون



بیشتر از پیشتر آثار عصیان بظهور آورده دست درازی بولایت قریبه مینمود گروهی از بیدولتان اکراد بر سر او جمع شده در مقام اصرار خلایق برآمده خار راه مترددین بودند و بطریق قطاع الطریق اموال و اسباب مسلمانانرا متصرف شده بقلعه آورده بملازمان قسمت میکرد.

در این سال که بندگان حضرت اعلی در دار السلطنه قزوین تشریف داشتند از ملازمت [۲۹۹] عتبه علیا تقاعد ورزیده بدرگاه جهان پناه نیامد و معه‌ها در محالیکه باو نسبت نداشت خصوصا سلطانیه و ابهر و زنجان و طارم و در جزین و آن حدود دست تطاول دراز کرده آزار و اضرار بعجزه و رعایا میرسانید.

مجملا بی اندامی او از حد اعتدال تجاوز کرده بر ذمت همت شاهانه دفع او لازم گشت در اول حال مهدیقلی خان شاملو را بر سر او فرستاده متعاقب او حسینخان قورچی شمشیر شاملو حاکم قم را نیز فرستادند و ایشان بدانجا رفته قلعه را محاصره نمودند و از جانبین محاربه و مجادله وقوع مییافت تا آنکه کار بر او تنگ شده بحسینخان پیغام داد که چون با قزلباش خصوصا شاملو خونی شده‌ام بیرون نمیتوانم آمد اگر موکب همایون بدینطرف نهضت نماید خود را برکاب مقدس شاهی میرسانم که آنچه رضای خاطر همایون باشد درباره من بعمل آورند.

### قتل دولتیار خان

حسینخان این معنی را معروض داشت بندگان حضرت اعلی بتقریب سیر و شکار کوزل دره بآن حدود توجه نموده بعد از سیر و شکار بحوالی قلعه تشریف بردند و دولتیار که از قلعه داری بتنک آمده بود و از مدد و کومک مایوس و از بیهوشی باده غفلت و خودسری اندکی بهوش آمده بود چاره جز بیرون آمدن نیافته در همانروز که بندگان حضرت اعلی قریب بقلعه رسیدند بیرون آمد چون اول جهاننداری و تنبیه و تأدیب متمردان پیش نهاد همت والا بود نایره غضب درباره او بنوعی اشتعال یافته بود که جز بزلال تیغ آبدار منطفی نمیشد همان لحظه مورد عتاب و خطاب گشته مقید و محبوس گردید و قلعه بتصرف اولیاء دولت قاهره درآمده بحکم قضا جریان ویران گشت و مشار الیه را بقزوین آورده در میدان سعادت آباد بدست شحنة غضب افتاده خرمن هستی بباد فنا داد و همچنین امیر حمزه خان ولد بایندور خان طالش که پدرش مرد صلاح اندیش نیکو نهاد بود و در زمان شاه جنت مکان از امراء عالیمقدار و یکجهتان صادق الوداد این

### یاغی شدن امیر حمزه خان طالش

دودمان بود و او خود را ارشد و اعقل از پدر دانسته در ایام فترت آذربایجان و زمان اقتدار ابوطالب میرزانیان پدر را در الکای موروث بیدخل کرده در الکاء گیلانات و گسکر نیز که قرب جوار باو داشتند دخل مینمود و تمامت حکام طوالش و آن حدود بزرگی او را پذیرفته طوعا او کرها مطیع و منقادش بودند و چون آفتاب دولت شاهی از افق خراسان طالع گردیده ایام وکالت مرشد قلیخان بود و هنوز قواعد قصر

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۴۴۲

سلطنت استحکام و سر رشته دولت انتظامی نیافته بود او بر اقران سبقت گرفته پیشتر از همه امراء آن حدود بپایه سریر اعلی آمد و مرشد قلی خان که راتق و فاتق مهمات بود او را مقضی المرام باز فرستاد و او مهمات خود را بر وجه دلخواه ساخته و پرداخته روانه الکاء شد درین اوقات که بندگان حضرت اعلی امور جهاننداری را بکف اقتدار خود گرفته همت بر اصلاح احوال سپاهی و رعیت گماشته هوا پرستان خود را یک یک بدست آورده ساحت مملکت را از وجود فساد آلودشان میپرداختند و بحصانت و استحکام قلعه سندان که در تصرف او بود اعتماد نموده آنرا مأمن خود پنداشته بقاعده سابق سلوک نموده در آمدن بپایه سریر اعلی اهمال و

اغفال میورزید و در این وقت که انتظام مهمات ولایت آذربایجان برای و رؤیت ذوالفقار خان برادر فرهاد خان مفوض گردید

### جنگ امیر حمزه خان با الوند سلطان و شکست خوردن او

الکاء لنکر کنان را که امیر حمزه خان بخودسر متصرف بود بالوند سلطان برادر فرهاد خان دادند و او تمکین مشار الیه نکرده او را دخل نداد و حکم جهان مطاع بنفاد پیوست که ایالت پناه محمدی خان تخماق که در حدود دارالارشاد اردبیل می‌بود باتفاق اولاد صدر الدین خان صفوی و طبقه شیخاوندان و شاهی سیونان متوجه آن صوب گشته الوند سلطان را در حکومت آنجا متمکن سازند و محمدی خان و آن جماعت حسب فرمان همایون متوجه انجام این خدمت شدند امیر حمزه خان در کمال نخوت و غرور سه چهار هزار پیاده و سوار طوالش جمع نموده بعزم محاربه پیش آمده و فیما بین جنگی صعب اتفاق افتاده بنیروی دولت قاهره شکست بجانب امیر حمزه خان افتاد و جمعی کثیر از مردم او طعمه شمشیر و هدف تیر تقدیر شدند [۳۰۰] و مشار الیه شکسته و مخدول خود را بقلعه رسانید و بدستور قلعه سندان را قایم کرده از بیرون آمدن تقاعد میورزید رأی جهان آرا بدان متعلق گشت که قلعه را از دست او گرفته اگر آثار اخلاص و یکجتهی و ندامت و پشیمانی از ناصیه احوالش هویدا باشد بقدر قابلیت و اخلاص شفقت یابد و اگر بدستور دود نخوت در دماغش جای داشته باشد و آثار ترمز بظهور رساند بجزا و سزا خواهد رسید حسنخان چاوشلو قورچی تیر و کمان را بدینخدمت نامزد فرموده فرستادند او توهم نموده نزد حسنخان و رفقا نیامد چون قلعه سندان قلعه‌ایست بر فراز کوه رفیع واقع شده از غایت رفعت و بلندی با فلک الافلاک دعوی مساوات مینماید ساکنان بروج رفیعش با سکنه صوامع ملکوت دمساز و پاسبانان شب زنده- دارش با مستحفظان قلعه سپهر هم آوازند و همانا مضمون این بیت که:

بیت

ز سنگ انداز او سنگی که جستی پس از قرنی سر کیوان شکستی ما صدق آن قلعه رفیع بنیاد است دامن آن کوه بلند و قلعه الوند مانند بیشه و جنگل است که یک راه بیش ندارد و ضیق آن طرق بمثابه که عبور یک نفر پیاده از آنجا بغایت دشوار است امراء در حدود قلعه جائی که مناسب اقامت بود نزول نموده راه آمد و شد مسدود ساخته الکاء را متصرف شدند و مردم طوالش اظهار دولتخواهی کرده نزد امراء آمدند و بخدمات مرجوعه قیام مینمودند امیر حمزه- خان از خودسری و زیاده رویها نادم گشته عریضه ضراعت آمیز بخدمت اشرف فرستاده عرض کرد که چون

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۴۴۳

میانه اولاد حسام بیک قرامانلو که الحال حاکم باستقلال آذربایجان‌اند و دودمان ما عناد و نزاع واقع و خونها ریخته شده و ایشان در مقام انتقام‌اند بدانجهت بیرون نمیتوانیم آمد التماس دارم که یکی از امرای شاملو را بفرستند که قلعه را باو سپارم و رخصت زیارت حضرات عالیات ارزانی دارند که بدان سعادت عظمی استسعاد یافته بدرگاه معلی آیم این مسؤول درجه قبول یافته حسینخان شاملو حاکم قم را فرستادند و چون او پبای قلعه رسید جهت اطمینان قلب مشار الیه ذوالفقار خان و جماعت قرامانلو را از پای قلعه کوچانید امیر حمزه خان بوعده وفا نموده از قلعه بیرون آمده پسران خود را بغلامی اشرف فرستاده خود با نساء و صبیان از راه شیروان بیرون رفت حسینخان قلعه را حسب فرمان قضا جریان بذوالفقار خان سپرده بدرگاه معلی آمد.

اما امیر حمزه خان بعد از زیارت عتبات عالیات بشیروان عود نموده از خوف و بیم اولاد حسام بیک که در ازمنه سابقه بی‌اندامیها بیکدیگر کرده بودند جرأت آمدن باینطرف ننموده در شیروان در میانه رومیه توقف نمود آخر الامر یکی از صوفیان طوالش رفیق او بجهت آنکه در میانه مخالفان رومیه

گشته شدن امیر حمزه خان در رومیه

توقف نموده با ایشان همراه و دمساز گشته بود بوقت فرصت کردن او را از بار سر سبک ساخته خود را بیرون انداخته سر او را بدرگاه والا آورد اما بندگان حضرت اعلی بنابر حقوق خدمات سابقه و ارادت و اخلاص قدیم آن سلسله پسران او را مورد شفقت ساخته در سلک غلامان درگاه منخرط ساختند.

القصه بعد از وقوع این حالات حسنخان چاوشلو را حکم شد که باتفاق بسطام آقا ترکمان داروغه دفتر خانه همایون که مرد ریش سفید با رأی و هوش کاردان بود جهت تعیین سنور و سرحد آذربایجان روند و ایشان بر حسب فرمان بدان صوب رفته باتفاق خضر پاشا حاکم نخجوان که از جانب خواندگار روم بدین امر مأمور شده بود تعیین سنور و سرحد بطریقی که مقتضی وقت بود نموده آن خدمت را کما ینبغی بتقدیم رسانیده مراجعت نمودند در این سال شاهویردیخان عبائی ولد محمدی خان حاکم لر کوچک که درینچند سال دم از استقلال زده بسیاری از ایل و الوسات و احشامات قلمرو علشکر را کوچانیده بولایت خود برده بود و خود را از تابعان روم میشمرد درین ولا که میانه قزلباش و رومی صلح شد او کس بدرگاه معلی فرستاده عهد کرد که اگر رقم عفو بر زلات سابق او کشیده شود بعد الیوم در جاده بندگی [۳۰۱] و انقیاد مقیم بوده باشد چون طبقه الوار و دودمان عباسیان لر مذکور از قدیم الزمان شیعه و دوستدار اهل بیتند حضرت اعلی از اعمال سابق او اغماض نموده در مقام التفات شدند و مقصود بیک ناظر بجهت تسلیت خاطر و اطمینان قلب مشار الیه بلرستان رفته او را بانواع نوازشات شاهانه اختصاص داد مراجعت نمود و او زیاده از مأمول بترتیبهای نامتناهی سربلندی یافت.

## ذکر رفتن فرهاد خان بخراسان و بازگشتن او و آمدن عبدالمؤمن خان بخراسان و تسخیر قلعه اسفرائین و بعضی محال باراده ملک ذوالجلال

### اشاره

چون حاجی محمد خان پادشاه خوارزم همیشه با این دودمان دوستی و اتحاد ورزیده در

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۴۴۴

زمان شاه جنت مکان محمد قلی سلطان پسرش را بدرگاه جهان پناه فرستاده بود و بین الجانبین مراسله و آمد شد مرعی بود درین دو سال که عبدالله خان پادشاه ماوراء النهر و عبدالمؤمن خان پسر او کمر بتسخیر ولایت خراسان بسته تا مشهد و نیشابور چنانچه مفصلا در قضایای هر سال مرقوم کلک بیان گشت بتصرف آوردند حاجی محمد خان اظهار اخلاص و تجدید دوستی قدیم نموده مکرر ایلچیان بدرگاه والا فرستاد و از این طرف نیز محمد قلی بیک عربکرلو بایلچیگری نزد مشار الیه رفته بود درین ولا کتابات از جانب او رسید که اگر یکی از امرای نامدار را با فوجی از عساکر ظفر شعار بخراسان فرستند ایندولتخواه نیز آمده باتفاق او در دفع شر اعدای کوشیم چه هر گاه خراسان بتصرف آن طبقه قرار گیرد طمع در ولایت اورگنج و خوارزم نیز که بخراسان پیوسته است خواهند کرد.

لهذا در اول این سال رأی جهان آرا بدان متعلق گشت که بنفس شریف در دار السلطنه قزوین توقف فرموده بانتظام مهام ضروریه دین و دولت پردازند و فرهاد خان را با جمعی از عساکر نصرت نشان بجانب خراسان فرستند در اول نوروز فیروز ساعت سعد اختیار فرموده او را روانه نمودند محمدی خان تخماق که مرد روزگار دیده کار آزموده بود با اسلمس خان مهرداد و جمعی از امرای برفاقت او مأمور گشتند یرلیغ مطاع باسم امرای خراسان عز صدور یافت که بر سر فرهاد خان جمعیت نموده از صوابدید او در نگذرند و بمشار الیه سفارش فرمودند که اگر عبدالله خان و عبدالمؤمن خان بنفس خود بخراسان آیند چون امرای او را با پادشاه مقابله نمودن رسم و آئین نبوده و نیست عنان از جنگ پیچیده بر کناره نشیند و حقیقت عرض نماید والا در استرداد محالی که بتصرف اوزبکیه درآمده و حراست محالی که در تصرف اولیای دولت قاهره است بدانچه مقتضای وقت و صلاح دولت باشد سعی بلیغ

بظهور آورد فرهاد خان حسب فرمان همایون روانه مقصد گردید حاجی محمد خان پادشاه خوارزم را از آمدن خود خبر داد چون بچمن بسطام رسید حاجی محمد خان بجهت نزاعی که میانه او و نور محمد خان بن ابوالمحمد خان بن دین محمد خان بر سر نسا و باغباد بود به آن حدود آمده بود از آمدن فرهاد خان خبر یافته بحوالی

### ملاقات حاجی محمد خان پادشاه خوارزم با فرهاد خان

بسطام آمد و فرهاد خان در مکان مناسب خیمه و خرگاه افراخته و اسباب ضیافت پادشاهانه مرتب و مهیا ساخته یک دو فرسخ استقبال کرد و بین الجانیین ملاقات واقع شده بمنزل فرهاد خان فرود آمد و بعد از ضیافت و تواضعات رسمی تحف و هدایا گذرانید و با ملازمان این آستان تجدید عهد و پیمان کرد که در دفع شر عبدالله خان و پسرش ممد و معاون یکدیگر بوده باشند و از یکدیگر جدا شده هر یک باردوی خود بازگشتند و فرهاد خان کوچ کرده رو بطرف نیشابور آورد ابو مسلمخان چاوشلو برادر حسنخان قورچی تیر و کمان حاکم اسفراین بود و امرای بیات و غیره که در آن حدود بودند بر سر او جمعیت نموده قلعه نیشابور را محاصره نمودند آوازه آمدن فرهاد خان و اتفاق حاجی محمد خان با او ببلخ رسید عبدالمؤمن خان با لشکرهای بلخ و بدخشان و حصار شادمان و اندخود و شبرغان بخراسان آمد و آوازه انداخت که عبدالله خان نیز با لشکر ماوراءالنهر و ترکستان بخوارزم رفت حاجی محمد خان این خبر شنیده بجانب خوارزم بازگشت و فرهاد خان خبر آمدن عبدالمؤمن خان شنیده متردد خاطر گردید و با امراء و ریش سفیدان که همراه بودند کنگاش نموده بعضی صلاح در جنگ دیده بعضی دیگر از عقلاء و ریش سفیدان کارآزموده مصلحت در جنگ [۳۰۲] نمیدیدند درین فکر و اندیشه بود که خبر گیران که بهر طرف فرستاده بودند آمدند و خبر رسانیدند که عبدالمؤمن خان بایلغار بمشهد

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص: ۴۴۵

مقدس رسیده بسرعت برق و باد می‌آید تزلزل در میان لشکر قزلباش افتاد فرهاد خان چون از جانب حضرت اعلی بجنگ عبدالمؤمن خان مأمور نبود بمحاربه او و خلاف امر اشرف دلیری ننموده هر یک از امرای خراسان را بالكاء خود فرستاد که در حراست قلعه خود کوشند و خود از نیشابور کوچ کرده بی آنکه احدی از لشکر قزلباش در معرض تلف آید بسطام آمده حقیقت معروض داشت و بر حسب اشاره علیه شاهی از آنجا بقزوین بازگشت و عبدالمؤمن خان در همان دو روز بحوالی نیشابور رسیده رفتن قزلباش را فوزی عظیم شمرد زیرا که بایلغار آمده زیاده مردمی با او نبودند بعد از چند روز که اجتماع عساکر اوزبکیه دست داد نخست لشکر بر سر ایل بیات که در حدود نیشابور و بلوک معدن اقامت داشتند فرستاد و ریش سفیدان بیات صلاح حال خود در اطاعت و انقیاد عبدالمؤمن خان دیده اظهار متابعت نموده و جمعی کثیر از عظمای آن قوم در رادکان بخدمت عبدالمؤمن

### کشته شدن عظماء طایفه بیات بامر عبدالمؤمن خان

خان رفتند او که از آن جماعت کینه دیرینه داشت و در سال گذشته جمعی کثیر از اوزبکیه بقتل آورده بودند بقتل ایشان فرمان داد محمود سلطان ولد بابا الیاس و اکثر عظمای طایفه بیات در آنجا بقتل رسیده بقیه السیف غارت زده و پریشان خاطر متفرق و پراکنده شدند.

میرزا محمد سلطان برادر محمود سلطان بدرگاه جهان پناه آمده در رکاب ظفر انتساب میبود.

القصه عبدالمؤمن خان در این سال کمر همت بتسخیر سایر محال خراسان بسته با لشکر پرخاشجوی بر سر قلعه اسفراین آمده محاصره نمود ابومسلم خان با جمعی از غازیان استاجلو و اکراد و غیره که در آن قلعه جمع آمده بودند بحفظ و حراست قلعه و استحکام برج و بارو پرداخته در لوازم قلعه داری میکوشیدند و عبدالمؤمن

## تسخیر عبدالؤمن خان قلعه اسفراین را و کشته شدن ابو مسلم خان

خان در تسخیر حصار اسفراین سعی بسیار نموده توپ‌ها نصب کرده و تا چهار ماه مدت محاصره امتداد یافته چند مرتبه یورش عظیم واقع شد و محصوران قلعه مردانگیها کرده در هر یورش جمعی کثیر از بهادران اوزبکیه مقتول گشته خندق قلعه از اجساد قتیلان انباشته گردید چنانچه موازی چهار هزار کس از اوزبکیه تخمینا در جنگ آن قلعه نابود شدند و در هر مرتبه عبدالؤمن خانرا شعله غضب افروخته تر میگشت و بیشتر از پیشتر مبالغه در فتح و تسخیر قلعه مینمود و چون حضرت اعلی را از مشاغل ضروریه که مرقوم قلم وقایع نگار شد چند روزی فرصت رفتن خراسان نیافتند بعد از انجام این مهم که اندیشه استخلاص محصوران قلعه اسفراین داشتند خبر تسخیر آن رسید.

مجملاً- بعد از چهار ماه که ابو مسلم خان زد و خورد نموده قلعه را نگاه داشت کار بر محصوران تنگ شده در یورش اخیر که طاقت و توان در ایشان نمانده بود اوزبکیه بر بروج عروج نموده بر قلعه مستولی گشتند و دست بقتل و غارت برآورده بر متنفسی ابقا نمیکردند.

ابو مسلم خان با چند نفر از جوانان در یکی از بروج خود را حفظ نموده تا سه روز جنگ کردند و تا تیر در کیش و گلوله و باروت با خویش داشتند احدی از بهادران اوزبکیه را جرأت آن نبود که بر آن برج ظفر یابند. بعد از آنکه آواز تفنگ انقطاع یافته صفیر تیر از رفتن باز ماند اوزبکیه دانستند که

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۴۴۶

دیگر حالت محاربه ندارند هجوم نموده برج را گرفتند و آن شیر مردان متاع گرانمایه جان را در رسته بازار اخلاص و غیرت و مردانگی بمعرض بیع درآورده با خنجر بران و تیغ خون فشان با اوزبکیه دست گریبان شدند و مردانه وار شربت ناگوار هلاک چشیدند کچل قباد کلهر که از جمله محصوران و گرفتاران آن برج بود و یکی از بهادران اوزبکیه که او را میشناخته بمردانگی او حیف آمده او را حراست نمود صحیح و سالم شب از اردوی اوزبکیه بیرون کرده بعراق آمده بود حقیقت قضیه مذکور را بنوعی که مرقوم گشت ببنده تقریر نمود العهده علی الراوی چون حضرت اعلی با ابو مسلم خان بجهت بی ادبی که در جنگ سوسفد ترشیز از او صدور یافته بود زیاده تأسفی بر قتل او نخوردند و عبدالؤمن خان بعد از تسخیر اسفراین بلده سبزوار و مزینان و جاجرم و شغان و جوربد و آن حدود را بحیطه ضبط درآورده و حکام گماشته بجانب بلخ بازگشت و چون آخر سال بود و در آن زمستان در رفتن خراسان بجهت خرابی ولایت و فقدان آذوقه اثری مترتب نمیشد رأی گیتی آرا [۳۰۳] بدان قرار یافت که در اول بهار فیض آثار لشکرهای ممالک را جمع نموده لوای ملک ستانی بجانب خراسان افرازند و در آن زمستان بدار السلطنه اصفهان تشریف برده از آنجا بسیر دارالعباده یزد رفتند و باز باصفهان عود نموده بقیه زمستان در آن بلده جنت نشان عشرت پیرا بوده بداد دهی و کامجویی خلائق مشغول بودند و آخر زمستان بدار السلطنه قزوین مراجعت فرمودند.

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۴۴۷

## سوانح ایام سعادت فرجام لوی ٹیل مطابق سنه احدی و الف سال ششم جلوس همایون اعلی شاهی

### اشاره

گشت طراوت فزا باز نسیم بهارزنک ز دلها زدود صیقلی روزگار  
رایت نوروز گشت سایه فکن در جهان شست ز ابر بهار صحن چمن از غبار  
نرگس بیمار گشت محو تماشای گل سوسن آزاده گشت شیفته زلف یار نوروز میمنت مآل اینسال در روز شنبه سیم شهر جمادی

الثانیه اتفاق افتاده چهار ساعت شب شنبه مذکور تخت نشین فلک چهارم از آرامگه دی بیرون خرامیده بر مسند عز و شرف تمکن یافت اعنی شاهد بهار عالم آرای با هزاران برگ و نوا چهره نما گشته روشنی بخش فضای روزگار گردید سلطان کشور بهار جهت دفع صولت سپاه دی در تختگاه چمن لوای شوکت برافراخت باد بهاری صحن باغ را جهه جلوس خسرو ریاحین از خس و خاشاک پرداخت حضرت اعلی جمجاه ستاره سپاه که همیشه خاطر مبارکش متوجه دفع معاندان و استرداد بلاد خراسان بود و تا جلوس همایون بر اورنک فرمان روائی ایران و تختگاه حضرت شاه جمجاه جنت مکان وقوع یافته شرف زیارت حضرت سلطان الاولیاء و برهان الاصفیاء قطب الحق و الحقیقه و الدین شیخ صفی قدس سره و مشایخ عظام که اجداد والا مقام آن حضرت اند در نیافته بود و تا غایت بجهه فترت آذربایجان و مخالفت رومیان ادراک آن سعادت در عهده تعویق مانده بود. درین اوقات چون صورت مصالحه بر وجهی که مرقوم گشت روی نمود فی الجمله خاطر از آن طرف اطمینان یافت و شوق طواف مراقد

### رفتن شاه عباس باردبیل بزیارت شیخ صفی و سایر مشایخ عظام

مطهره مشایخ عظام در ضمیر منیر ازدیاد پذیرفته از مقر سلطنت روز افزون بدان صوب در حرکت آمده در خوشترین زمانی بدان آستان سدره نشان رسیده شرایط زیارت بتقدیم رسانیدند و سکنه آن عتبه علیه را بصلات صدقات نوازش فرموده از ارواح مقدسه آن کاشفان دقایق ملکوتی استمداد همت فرموده عزم توجه خراسان فرمودند و چون شاهویردی خان ولد خلیفه انصار حاکم قراجه داغ درین دو سه سال که ولایت آذربایجان از پادشاه نافذ فرمان خالی بود لوای شوکت و اقتدار برافراخته باعملی که خلاف عقیدت و اخلاص بود پرداخت هنوز هوای خودسری در دماغ داشت و قبل ازین برومیان نیز توسل جسته پسرش را نزد جعفر پاشا بتبریز فرستاده بود و تاج و هاج از سر برداشته اظهار متابعت رومیه مینمود و بعد از آنکه مصالحه وقوع یافته سنور و سرحد تعیین یافت و الکاء قراجه داغ داخل سنور اینطرف شد مناسب این بود که شاهویردی خان که ابا عن جد از صوفیان این خاندان و مسالک طریق مستقیم یکجتهی این سلسله علیه بود دامن عقیدت و اخلاص

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۴۴۸

خود را که بلوث حقوق و عصیان آلوده شده بود بآب ندامت شست و شو داده تارک اعتبارش را که از افسر یکرنگی این دودمان عاری شده بود دیگر باره در خدمت مرشد کامل بتاج و هاج آراید و مسامحه که با رومیان کرده بود آنرا باقتضای زمان تقیه نام نهاده در مقام تدارک اعمال سابق باشد مشار الیه توفیق این سعادت نیافته بعز عتبه بوسی مشرف نشد و درین اوقات نیز که:

شعر

آن دولتی که می طلبیدیم سالهاپرسیده راه خانه و خود بر در آمده در دارالارشاد اردبیل و تربت شریف سلطان الاولیاء اتفاق نزول همایون افتاد آثار یکجتهی ازو بظهور نرسید و بخاکبوسی این درگاه مشرف نشد.

چون همت والا نهمت شاهانه بر آن مقصور است که جمیع کافر نعمتان بجزای سیئه خود رسیده جمعی از امراء قزلباش که در دشت خود سری و هوا چریده آب بی لجام خورده باشند از عرصه ایران دفع شوند الله ویردی خانرا با فوجی از غلامان فرستادند که او را بدرگاه والا- آورند مشار الیه روی از ملازمت این آستان تافته سالک طریق فرار شد و خود را بالکائی که داخل سنور رومیه بود انداخت و حضرت [۳۰۴] اعلی حاکم دیگر جهه آن ولایت تعیین فرموده مهمات آن سرحد حسب المرام انتظام یافت. از سوانح این سال خجسته مآل درین سفر لشکر فرستادن بر سر خان احمد و بتصرف در آمدن الکاء گیلان بیه پس است که با آنکه عزیمت همایون بنهضت خراسان تصمیم یافته همگی همت والا نهمت مصروف امضاء آن عزیمت بود بی اختیار این واقعه روی داد.

### ذکر فتح مملکت گیلان بتوفیق پروردگار عالمیان



## اشاره

بر مرحله پیمایان فراز و نشیب حوادث روزگار و تجربه کاران طوارق لیل و نهار ظاهر و آشکار است که تا اختر بخت صاحب دولتی در اوج اقبال صاعد و در کل احوال ساعد باشد هر چند در امور دنیا غفلت ورزیده خطا کار باشد بخت و سعادت یار و مدد کار گشته خطای او مقرون بصواب افتد و هر گاه اختر اقبالش بحضیض و بال افتد اعمال و افعالش که در نزد عقلای دهر صواب نماید خطا نتیجه دهد.

## شعر

چو تیره شود مرد را روزگار همه آن کند کش نیاید بکار مصداق این مقال صورت احوال خان احمد گیلانی است که با وجود دعوی فضل و دانش و وفور عقل و خردمندی و تشویقات روزگار که از لطمه بحر موج زمانه غدار باو رسیده بود قدر احسان و تربیت نواب سکندر شأن و فراغت و عافیت گوشه امن آباد گیلان ندانسته خواست که با این

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۴۴۹

دودمان ولایت نشان بحیل و طراری پیش آمده از مسلک مستقیم صدق گفتار و حسن کردار انحراف جوید و این متاع کاسد در رسته بازار ارادت و اخلاص بس نارواست.

## مصراع

صدق پیش آور که اینجا هر چه آرند آن برند

سابقا مرقوم کلک بیان گردید که خاطر اشرف از اطوار ناهنجار خان احمد و سلوک ناپسند او که در حمایت امراء عاصی بظهور آمده غبار آلوده بود غایتش تغافل شاهانه و اغماض پادشاهانه شعار خود ساخته در مقام مکافات نمیشدند و در این اوقات دو سه مقدمه ظاهر شد که موجب زیادتی کدورت خاطر همایون گردید:

اولا- آنکه در وقتی که امراء عاصی بجیلان رفته در ظل حمایت او مأوی گرفته بودند خان احمد چشم از رضاجوئی خاطر همایون پوشیده در مقام رعایت ایشان درآمده بود از جاده اخلاص منحرف گشته خواجه حسام الدین وکیل خود را از راه شیروان باستنبول نزد خواندگار روم فرستاده باو توسل جسته عرض نموده بود که ولایت گیلان ملک موروثی من است و بطیب نفس پیشکش دود- مان آل عثمان مینمایم و اگر از شیروان فوجی از عساکر رومیه را از راه دریا بلاهیجان فرستند قلعه لاهیجان را بتصرف ایشان میدهم و از آنجا بقزوین اندک راهی است و تسخیر عراق بسهولت دست میدهد و بعد از آنکه این خبر بسمع همایون رسید موجب استعجاب گشت یکی از مجلسیان بزم اقدس حسب الاشاره همیون باو اعلام نمودند اگر بسهو و خطای خود قائل گشته از کرده خود ابا نمینمود و اظهار میکرد که از خوف و حیثیت پادشاهانه و مظنه بی‌التفاتی چنین خطائی از من صادر شده گنجایش عفو و اغماض داشت او از طریق راستی عدول نموده انکار بلیغ نموده و گفته بود که خواجه حسام الدین از من رخصت مکه معظمه نموده و من او را بروم نفرستاده‌ام و خبری ندارم در این اوقات که معامله صلح با رومیه انعقاد یافت کس معتمد از استنبول رسیده حقیقت رفتن خواجه حسام الدین و بردن عریضه خان احمد چنانچه مذکور شد عرض کرد خاطر اشرف ازین کفران نعمت بغایت آزرده گشته شعله غضب بنوعی زبانه کشید که جز بقلع و قمع سلسله او انطفاء نمیپذیرفت و مکرر ظاهر شد که با منتسبان این دودمان بحیل و تزویر سلوک مینماید در تنبیه و تأدیب او زیاده از این تجاهر ورزیدن گنجایش نداشت حضرت اعلی شاهی ظل الهی گوشمال او را واجب دانسته قرب جوار مملکت را از دشمن خانگی پرداختن اهم و اولی شمردند و از اردبیل فرهاد خان و ذوالفقار خان برادرش را با لشکرهای آذربایجان و طولش از راه قزل آغاج و دریا کنار بر سر او فرستادند و حکم اشرف بامیره سیاوش حاکم گسکر و علیخان حاکم گیلان بیه پس صادر گشت که بمعسکر فرهاد خان ملحق گشته مرافقت و همراهی او بظهور آوردند و موکب همایون بدار السلطنه قزوین عود نموده جمشید بیگ علام خاصه شریفه را که حاکم قزوین بود با جمعی از راه دیلمان



فرستادند با اینهمه اعمال [۳۰۵] ناصواب که از خان احمد صدور یافته بود هنوز رعایت صله رحم و رابطه او با این دودمان منظور نظر مکرمت اثر بود و چون جنود ظفر ورود بر سر او رخصت شده بود منشور عنایت از موقف سلطنت با اسم خان احمد عز اصدار یافت که همت والا بتوجه خراسان مصروف است و محتمل است که دو سه سال توقف آن ولایت اقتضا نماید قرب جوار و قرابت قریبه که فیما بین

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۴۵۰

واقع است و حقوق تربیت این دودمان مقتضی آن بود که از آن جناب انواع مدد و موافقت به منصفه ظهور آید و با والد ماجد بزرگوارم و منتسبان این دودمان که در قزوین میمانند لوازم یکدلی و مهربانی وقوع یابد و ما را کمال اعتماد بجانب او بود هر گاه او اظهار موافقت مخالفان رومیه نماید و خواهد که این ولایت بدست ایشان در آید ازو چگونه ایمن توان بود بهر حال چون این خبر انتشار یافته بسمع دور و نزدیک رسید مناسب آنستکه بتدارک مافات تکیه بر اخلاص خود و مروت شاهانه کرده بعز عتبه بوسی سرافراز گردد و مجددا موافقت او با این دودمان بسمع رومیان رسد و اگر خاطر او در این وقت بآمدن قرار نگیرد چون یراق خراسان در پیش است والده که فرزند خود را که باین سلسله علیه منسوبست با برادر خواجه حسام الدین که بروم رفته برسم استشفاع به خدمت اشرف فرستد که ما نیز بجهت رعایت حرمت او از تقصیرات او اغماض فرمائیم و ایشان را مورد الطاف شاهانه گردانیده باز گردانیم و آمدن آنجناب بعد از معاودت سفر خراسان اتفاق افتد.

فرهاد خان از آستارا و طوالش گذشته در گسکر امیره سیاوش و در فومن علیخان با متجنده آن ولایت بدو ملحق گردیدند و منشور مرحمت آئین که با اسم خان احمد صادر شده بود ارسال داشتند خان احمد که گوش سخن نبوش نداشت اصلا آن حکایت را بسمع رضا نشنود و بطوری متوحش و خوفناک شده بود که نه روی آمدن و نه رای ایستادن داشت بین الجمهور چنین مذکور گشت که چون در علم نجوم مهارتی داشته در زایجه طالع خود نظر انداخته خاطر نشان او شد که در اینسال مملکت او بدیگران منتقل گشته او را از ملک موروث جلادت دست میدهد و خاطر بدان قرار داده بود که بکشتی نشسته بطرف شیروان رفته از آنجا بخدمت خواندگار روم رود و اهل گیلان بالطبع بنوعی خواهان حضرت اعلی شاهی ظل الهی بودند که خان احمد مکنون خاطر خود را بظهور نمیتوانست آورد و دغدغه آن داشت که مبادا امراء گیلان او را برفتن بخدمت اشرف خبر نمایند بحسب ظاهر قرار حرب و لشکر کشی داده شروع در سپه آرائی کرده امیر عباس لشته نشانی را

### جنگ فرهاد خان با سپاه خان احمد و شکست خوردن سپاه او

که از طبقه جیک و امراء بزرگ گیلان بود با کیا جلال الدین محمد ولد کیا رستم سپه سالار دیلمیان و طالشه کولی سپهسالار لاهیجان سردار لشکر کرده با بیست هزار سواره و پیاده فراهم آورده بمقابله عساکر منصوره فرستاد هر دو فریق بکنار سفید رود آمده در برابر یکدیگر صف آرا گشتند خان احمد بعد از رفتن لشکریان از نقود و جواهر و اسباب خزاین و طلا آلات و نقره آلات آنچه دست مکنش بآن میرسید فراهم آورده بجانب لنگرود و رودسر فرستاد که در کشتی نهاده آماده فرار باشد و مخدرات حرم را مصحوب کیا فریدون که از امراء معتبر گیلان و درگاه سالار حرم بود از لاهیجان بیرون فرستاده و خود منتظر بود که از پرده غیب چه صورت روی نماید فرهاد خان یک دو روز در کنار سفید رود نشسته تحقیق گذارها کرده گذاری که مناسب عبور لشکر باشد اختیار نمود لشکریانرا بعبور امر نمود امراء گیلان چون مشاهده این حال نمودند مستعد قتال گشته از جانبین جنگ دریوست از دود تفنگ تفنگچیان خاصه پادشاهی جنگل و بیشه تاریک گشت امراء گیلان بعد از زمانی اندک که بلوازم حرب قیام نمودند قوت و قدرت قزلباش و کثرت تفنگچیان و ضعف و سستی جنود گیل را مشاهده نموده دستشان از کار بازماند امیر عباس که سردار لشکر و اعتضاد سپاه بود عنان از حرب پیچیده طالشه کولی و دیگران نیز شکست خورده راه انهزام پیمودند و چون خبر انهزام لشکر

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۴۵۱

بخان احمد رسید با معدودی از خدمتگزاران سوار شده بکنار دریا رفت و کیا فریدون را مقرر نمود که حرم محترم او را با صبییه اش بکنار دریا آورد که بکشتی رفته روانه شیروان گردند کیا فریدون لایق ندانست که صبییه شاه جنت مکان [۳۰۶] و صبییه زاده آنحضرت بولایت روم روند رعایت حق نعمت و ملاحظه ناموس هر دو طرف کرده عنان از راه دریا کنار پیچیده شاهزاده را از طریق غیر معهود بسمام برده از آنجا بخدمت اشرف آورد خان احمد در کنار دریا بعد از انتظار بسیار از آمدن متعلقان مأیوس شده مجال توقف نیافته باتفاق محمد امین خان پسر جمشید خان که او نیز دختر- زاده شاه جنت مکان بوده از نزاع برادر و فتنه و آشوب مردم بیه پس نزد او آمده بود روانه شیروان شد.

### رفتن شاه عباس بگیلان

حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بنفس همایون اراده سیر گیلان فرموده از راه دیلمان متوجه لاهیجان شدند فرهاد خان نیز بعد از شکست لشکر گیلان بلامیجان رفت امراء گیلان چون از رفتن خان احمد و توجه موکب همایون خبر یافتند همگی روی ارادت بآستان سدره نشان آورده در لاهیجان بشرف پای بوس مشرف شدند و بندگان حضرت اعلی جهت تألیف قلوب گیلانیان با امراء گیلان بنظر التفات و عاطفت نگریسته همگی را مشمول الطاف و احسان گردانیده بخلاصه فاخره سرافرازی بخشیدند و کیا فریدون را بازای خدمت آوردن شاهزاده بمزید عواطف از اقران ممتاز گردانیدند و از اعیان لشکر گیلان جمعی که قابلیت ملازمت همایون داشتند بقلم درآورده مواجب و مرسوم فراخور حال تعیین کرده در سلک عساکر منصوره انتظام دادند و سایر متجنده و لیام که همیشه امتداد سفر و یساق ایشان از صبح تا شام بوده و حالت بیرون آمدن از محل و مقام خود ندارند بالطوع و الرغبه رعیتی اختیار نمودند و رایات نصرت آیات چند روز در لاهیجان توقف نموده مطالب و مدعیات گیلانیان را بر حسب مرام انجام داده معافیات سادات و علماء و زهاد و متولیان مزارات را بامضاء مقرون ساختند و الکاء لاهیجان و امیر الامرائی گیلان بمهدیقلی خان شاملو شفقت شده وزارت گیلان بخواجه مسیح گیلانی تفویض یافت و الکاء لشته نشا بمیر عباس شفقت شده سپهسالاری لاهیجان بطالشه کولی مرحمت شد و ریش سفیدی کل گیلان بکیا فریدون که مرد صادق القول راست گفتار خیر اندیش بود تعلق گرفت الکاء دیلمان را بکیا جلال الدین محمد دادند و رانکوه بولی سلطان صوفی مرحمت شد بر سایر محال حکام و داروغگان قزلباش گماشته معاودت بمقر سلطنت فرمودند علیخان بحکومت گیلان بیه پس سرافراز گشته یک هزار تومان همه ساله بر سیل پیشکش تقبل نمود الکاء خلخال را که از توابع آذربایجان و بولایت گسکر پیوسته در ازاء خدمت امیره سیاوش باو عنایت فرمودند بعد از فراغ از مهمات گیلان عنان عزیمت بصوب خراسان معطوف داشتند.

### ذکر توجه رایات فیرزی آیات بجانب خراسان و فتوحات که در آن سفر خیر اثر روی داد و بیان بعضی حالات اوزبکیه

#### اشاره

در این سال حضرت اعلی در اول بهار خجسته آثار بعد از فراغ مهم گیلان روی توجه

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۴۵۲

بطرف خراسان آوردند و حکم شد که طوایف قزلباش از اطراف و جوانب بعزم یساق خراسان باردوی کیهان پوی آمده در چمن بسطام بمعسکر ظفر فرجام ملحق گردند از امراء و اعیان گیلان میر عباس و طالش کولی و کیا جلال الدین محمد و جمعی دیگر در این سفر خیر اثر مرافقت موکب همایون اختیار نمودند و رایات نصرت آیات از راه ییلاقات لار و فیروز کوه در حرکت آمده چمن

بسطام مضرب سرادقات اقبال گشت و قریب یکماه در آن مکان جهت اجتماع عساكر نصرت نشان توقف واقع شد.

در این سال میانه نور محمد خان بن ابوالمحمد خان والی مرو شاهجان و حاجی محمد خان پادشاه خوارزم که با یکدیگر قرابت قریبه دارند کلفت و نزاع پدید آمده حاجی محمد خان ولایت نسا و درون و با غباد را از تصرف نور محمد خان بیرون آورده بمعتمدان سپرده بود و چون نور محمد خان تاب مقاومت او نداشت التجاء بعبدالله خان برده باو توسل جست و از او التماس نمود که هر گاه درون و نسا را از تصرف حاجم خان بیرون آورده باو سپارد الکاء مرو که بچهارجو و بخارا قریب است پیشکش او باشد و عبدالله خان که همیشه آرزوی ولایت مرو داشت این معنی را فوزی عظیم دانسته بعزم [۳۰۷] ایجاب ملتمس نور محمد خان و تصرف نمودن مرو از جیحون عبور نموده بحدود مرو آمد نور محمد خان سفاهت و بیعقلی کرده از غایت تعلق که بنسا و درون داشت قبل از آنکه مطلب او بسعی عبد الله خان بحصول او انجامد مرو را پیشکش کرده بوده بتصرف گماشتگان عبدالله خان داد و او مرو را استحکام داده یک دو منزل پیش آمد.

در این اثناء آوازه توجه رایات همایون شاهی باو رسید و از طرف خوارزم نیز خبر آمد که حاجی محمد خان که با حضرت اعلی شاهی ظل الهی دوستی میورزد عزیمت این طرف دارد عبدالله خان که مطلب خود را باسانی بفعل آورده ولایت مرو را متصرف شده بود این اخبار را بهانه مراجعت خود ساخته بنور محمد خان گفت که هر گاه بمحاصره قلعه مشغول شویم یحتمل که مدت محاصره بامتداد کشد و این است که پادشاه قزلباش و والی خوارزم بعزم محاربه اینجانب از دو طرف در حرکت آمدند و ما باستعداد محاربه ایشان نیامده‌ایم در این سال ما را مهلت ده که بطرف بخارا مراجعت نموده سال دیگر باستعداد تمام آمده نسا و درون را گرفته بتو سپاریم نور- محمد خان را باین سخن تسلی داده طبل رحیل کوفته متوجه بخارا شد عبدالمؤمن خان عزم گرفتن نور محمد خان کرده بود و او مستشر گشته بیرخصت از اردوی عبدالله خان جدا شده بایبورد آمد

### نامه عبدالمؤمن خان بشاه عباس و جواب او

عبد المؤمن خان از پدرش جدا شده و از راه قراپالچق بخراسان آمد و شنید که موکب همایون شاهی ظل الهی در بسطام نزول اجلال دارد در نیشابور توقف نموده رقعہ مختصر بی آداب نوشته مصحوب پیاده مجهولی فرستاده بود. ما حصل کلام آنکه میانه پادشاهان یا صحتست یا جنگ و ما هر دو شق را آماده‌ایم اگر آن حضرت رضا بمصالحه داشته باشند خراسان را بما گذاشته بعراق روند و بنوعی که در ازمنه سابقه میانه حسن پادشاه ترکمان پادشاه عراق و آذربایجان و سلطان حسین میرزا بایقرا پادشاه بلخ و خراسان صلح واقع شده بود همان قاعده را مرعی دارند و اگر اراده حرب دارند پیشتر تشریف آورند که فتح و نصرت از جانب خدایتعالی است و کمی و زیادتى لشکر را دخلى نیست چون خبر آمدن عبدالمؤمن خان بولایت نیشابور بسمع همایون رسیده قبل از ورود رقعہ مذکور از

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۴۵۳

چمن بسطام کوچ فرموده از راه جنگ و معز و جاجرم روانه شدند در آنجا رقعہ مذکور بنظر همایون در آمد جواب آن بالقاب شایسته و آداب سلاطین در قلم آورده فرستادند مضمون آنکه ما بلطف الهی واثقیم و بر خراسان که ملک موروث صد ساله این دودمان است بقدر طاقت و توان تلاش مینمائیم و دست از آن برنمی‌داریم و مصالحه سلطان حسین میرزا که از سلاطین چغتای است و حسن پادشاه که از پادشاه ترکمان است بما و شما نسبتی ندارد اگر بقاعده که میانه گسکن قراسلطان اوزبک والی بلخ و شاه جنت مکان علین آشیان جد امجد همایون ما صلح واقع شده بود صلح مینمایند که دست از خراسان باز داشته بمنسوبان ما سپارند ما نیز صلح مینمائیم و الا جنگ را آماده‌ایم و از عراق با کمال اشتیاق بهمین آرزو بدین ولایت آمده‌ایم در هر جا اختیار مینمایند تلاقی فریقین دست داده آنچه در مکمن غیب باشد بمنصبه ظهور آید.

مکتوب مذکور را فرستاده متعاقب کوچ فرموده چون بجای رسیده کس دیگر از جانب عبدالؤمن خان آمده مکتوب دیگر آورد که با مکتوب اول اصلاً نسبتی نداشت و در مضامین کمال تناقض بود از جمله در عنوان مکتوب بود که:

مصراع

با آل علی هر که در افتاد بر افتاد

و ما حصل مضمون کتابت آنکه ما بنابر مصلحتی بجانب جام رفتیم ایشان نیز بدانجا آیند که در آنجا ملاقات واقع شود و بعد از ورود این مکتوب مشخص شد که در جام نیز توقف ننموده بجانب بلخ رفت.

### کشتن اهل مزینان حاکم خود را که از اوزبیکه بود

در خلال این حال سادات پیره و اعیان مزینان سبزوار اتفاق نموده از روی اخلاص و دولتخواهی قوایدش بهادر اوزبیک را که از جانب عبد المؤمن خان در مزینان بود گرفته بقتل رسانیده سر او را بدرگاه جهان پناه آوردند عنایت خسروانه شامل حال ایشان گردیده بسیورغالات و تفقدات شاهانه سرافراز شدند حاکم جاجرم نیز از وصول موکب ظفر قرین ولایت را انداخته رفت و از طنطنه رایات جهانگشای شاهی و آوازه ورود موکب نصفت و اقبال شاهنشاهی تزلزل در احوال حکام اوزبیکه پدید آمده حکام اسفراین و شغان و جور بد و جهان [۳۰۸] از عیان و سبزوار نیز راه فرار پیش گرفتند و چون بلده اسفراین مضرب سرادقات اقبال گشت الله ویردی خان را با فوجی از غلامان بر سر نیشابور فرستادند حاکم نیشابور طلیعه لشکر قزلباش دیده بنیان ثبات و قرارش متزلزل گشت و طاقت توقف و قلعه‌داری نیاورده از شهر بیرون رفت الله ویردیخان و غلامان داخل قلعه نیشابور شده و مژده فتح و فیروزی بخدمت اشرف فرستادند و اردوی کیهان پوی قریب یکماه در النک اسفراین توقف فرموده حکومت نیشابور بدرویش محمد خان روملو که در زمان نواب سکندر حاکم آنجا بود و در امور قلعه داری کمال مهارت داشت تفویض یافت سیصد نفر تفنگچی قدر انداز اصفهانی را بسرکردگی میر فتح مین باشی تفنگچیان اصفهانی را در آن قلعه گذاشتند و الکای اسفراین بمحمد سلطان ولد بابا الیاس بیات شفقت شده املاک و رقبات سلسله ایشان و جمیع ریش

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۴۵۴

سفیدان و اعیان ایل و الوسات در ازاء قتل و غارتی که یافته بودند بسیورغال و مسلمی ایشان مرحمت شد حکومت سبزوار بمحمد سلطان نواده میر شمس الدین علی سلطان مختار الحسینی مفوض گردیده بر سایر محال که بتصرف درآمده بود حکام تعیین فرمودند و همچنین از هر کس از ارباب و اهالی و اعیان ولایات مذکوره آثار دولتخواهی بظهور آمده بود بانعامات و سیورغالات از اقرا امتیاز بخشیده بخلع

### برگشتن شاه عباس از خراسان و ورود به قزوین که دار السلطنه است

گرانمایه و نوازشات ارجمند سرافراز شدند و رایات نصرت آیات بفیروزی و اقبال از اسفراین کوچ فرموده از راه جهان از عیان تا سلطان میدانی که قریب بر ارکان مشهد مقدس است تشریف برده در آن چمن دلگشای خیام نصرت افراختند و از تقریر چند نفر اوزبیکه که در آنموضع بدست ملازمان گنجعلی خان زیک گرفتار شده بود چنین معلوم شد که جماعت اوزبیکه که در ولایات مذکوره بودند در مشهد مقدس جمع شده ذخیره بسیار جمع کرده قرار بر توقف و قلعه داری داده‌اند.

چون فصل پائیز بانتهای رسیده طلیعه جنود قیامت نهیب سرما نمایان شده بود و بجهت عبور و مرور اوزبیکه خرابی بولایت راه یافته ذخیره در هیچ محل نمانده بود و عساکر منصوره تنقیص میکشیدند و در آن زمستان بمحاصره مشهد مقدس پرداختن موجب پریشانی سپاه میشد و نیز آن بقعه شریف را دار الحرب ساختن و توپ و تفنگ بجانب شهر که روضه مطهر حضرت امام همام ثامن

ضامن است هر چند طرف بر باطل باشد انداختن مکروه طبع اشرف اعلی بود چه محتمل که در هنگام سختی و اضطراب اوزبکیه مضرب بسیار بسکته آن بلده شریف رسد.

چون از دیوان یفعل الله ما یشاء هر کاری را میعاد مقرر است حصول این مطلب را باقتضای قضا و میعاد قدر حواله نموده جهت مصلحت وقت و رفاهیت سپاه عزم مراجعت بجانب عراق جزم فرموده

### فرار کردن کیا جلال الدین محمد از امراء گیلان بی جهت

از سلطان میدانی کوچ کردند و آذوقه که در اردو هر کس داشت بجهت ذخیره قلعه نیشابور بدرویش محمد خان تسلیم شد و بعد از طی منازل و قطع مراحل آفتاب موکب نصرت قرین بغیروزی و اقبال از افق عراق طالع شده بساعت سعد در دار السلطنه قزوین نزول اجلال دست داد در این سفر خیر اثر از امراء گیلان کیا جلال الدین محمد بیجهتی سالک طریق فرار گشته سایر گیلانیان اندکی از این عمل خجلت زده گردیدند اما عنایت شهریار از آن اغماض فرموده خاطر ایشانرا بنوازشات خسروانه اطمینان بخشیدند و بعد از معاودت یساق میر عباس و طالشه کولی و رفقا رخصت انصراف یافته هر یک بمقر حکومت خود شتافتند.

اما کیا جلال الدین محمد را اجل دامنگیر و پیمان حیاتش لبریز گشته مقیم مطموره خاک گردید درین سال امیر الامرائی و نظم و نسق ولایت آذربایجان و تولیت سرکار فیض آثار حضرت سلطان الاولیاء بفراهاد خان تفویض یافت زمام مهام جزوی و کلی آن ولایت را بقبضه اقتدار و سرپنجه اختیار او نهاده روانه دارالارشاد اردبیل گردانیدند و اعتماد الدوله حاتم بیک را با قورچی باشی و ارباب مناصب مقرر فرمودند که در دار السلطنه قزوین باصلاح حال لشکر پرداخته علوفه و مرسومات و مقرریات ایشانرا تنخواه دهند و مقرر شد که تحقیق و پیروی طوایف قزلباش و ایل و اویماقات سپاهی نموده هر کس از ملازم موجب خوار و غیر آن ظاهر شود که اسب سواری و استطاعت یساق داشته باشد و از یساق خراسان تخلف کرده نیامده بتقصیر [۳۰۹] یساق مؤاخذ نموده چون مستحق انواع سیاست و عقوبتند درین

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۴۵۵

مرتبه بجهت تنبیه و آگاهی فراخور حال جرایم حواله نموده بانعام جمعی از ملازمان درگاه قورچیان که در آمدن یساق بر آمدن سبقت گرفته محنت سفر و یساق کشیده‌اند دهند که فی الجمله موجب تنبیه و آگاهی آن جماعت بوده بعد الیوم هر گاه جار و یساق واقع شود اگر بآن متنبه نشده احدی از یساق تخلف نماید درین مرتبه بعقوبات گوناگون گرفتار آیند فرمانبران حسب الامر الاعلی بعمل آوردند و الحق این معنی باعث آن شد که هر گاه یساقی واقع میشد جمیع طوایف قزلباش و مردم ایل و اویماقات از بیم مؤاخذ و سیاست پادشاهی بلاتعقل پیاده و سوار بی‌اخبار و صدور حکم احضار روی براه آورده سعی مینمودند که در رسیدن موکب ظفر قرین بر یکدیگر سبقت داشته باشند و چنانچه در صحیفه اول در خلاصه اطوار همایون اشعاری بر آن شده این قاعده در زمان دولت همایون شاهی در میانه لشکر استمرار دارد و از بیم سیاست و غضب پادشاهی احدی تخلف نمیتواند کرد.

القصه بندگان حضرت اعلی ارکان دولت قاهره را بدین خدمات مأمور فرموده خود جریده با چند نفر از ندما و مقربان و ملازمان خاصه بدار السلطنه اصفهان تشریف برده زمستان را در آن بلده جنت نشان بعیش و خرمی گذرانیدند راقم حرف درین سال سعادت خدمت این آستان یافته در سلک منشیان عظام انتظام یافت و چون ارباب مناصب در قزوین توقف داشتند ذره حقیر حسب الامر الاعلی در رکاب مقدس باصفهان رفته بخدمات انشاء قیام داشت و از آن تاریخ بغلامی آن حضرت سرافراز است.

### گفتار در محاربه امرای افشار لشکر کرمان با امرای اوزبکیه در تون خراسان و ظفر یافتن بتوفیق ملک منان

در اول این سال که رایات نصرت آیات بعد از فتح گیلان بجانب خراسان در حرکت آمد و قورچیان باحضر عساكر ممالک تعیین

شدند ولیخان و اسمعیل خان امراء کرمان را با عموم طایفه افشار آن ولایت حکم شده بود که از راه یزد و طبس بخراسان درآمده باردوی ظفر قرین پیوندند و چون امراء مذکور با لشکریان کرمان حسب فرمان قضا جریان روان گشته بطبس رسیدند مصطفی بیک کنگرلو حسب الامر الاعلی حاکم تون و طبس بود و جماعت اوزبکیه بر آن حدود مستولی شده ولایت تون و قلعه آنجا را متصرف شده بودند درین سال که آوازه وصول موکب همایون شاهی در خراسان شیوع یافت مصطفی خان بعزم استرداد ولایت تون با دویست و پنجاه نفر کما بیش از غازیان استاجلو و غیره ملازمان خود که همگی مردم دلیر مردانه بودند از طبس بر سر تون رفت و شهر - بند قلعه تونرا از اوزبکیه گرفته قوزی میرزا را که حاکم تون بود در ارک محاصره نمود محصوران ارک کس بهرات فرستاده استمداد نمودند میر قلابا کوکلتاش حاکم هرات و دین محمد سلطان خواهر زاده عبدالله خان مشهور به یتیم سلطان موازی یکهزار نفر از بهادران نامی جنود اوزبکیه بسرکردگی ناجولی بهادر بدفع لشکر قزلباش و کومک و امداد قوزی میرزا و محصوران قلعه تون فرستادند مصطفی خان که مرد شجاع دلیر و مردانه بود و مکررا با مردم اندک با فوج کثیر اوزبکیه محاربات عظیم نموده بود از خبر وصول آن گروه انبوه اندیشه نکرده پای ثبات و قرار استوار داشت اما بعد از آنکه بمقابله آن گروه شتافت و آغاز محاربه نمود دانست که تاب مقاومت ندارد و لشکریانش در معرض تلفند

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۴۵۶

در عالم سپاهیگری از اسبان خود فرود آمده مراکب را حصار خود ساخته به تیر و تفنگ شر آن جماعت را از خود دور کرده پیاده روی بوادی مراجعت نهاده و در آن روز بدین و تیره تا چهار فرسخ راه با اوزبکیه زد و خورد نموده بآیسک نام موضعی از مواضع تون رسید و بمیان ده درآمده دیوار بست آن موضع را پناه خود ساخت و اوزبکیه در بیرون فرود آمده آن شب از جانبین پاس داشتند و امراء افشار و لشکر کرمان در طبس از رفتن مصطفی خان خبر یافته عاجلا متعاقب او روانه شدند در روز دوم که مصطفی خان در دیوار - بست موضع آیسک بودند آن موضع رسیدند چون سیاهی سپاه قزلباش که قریب بشش هفت هزار بنظر در میآمده‌اند از دور نمایان شده جماعت [۳۱۰] اوزبکیه مضطرب شده قرار فرار بر خود داده احوال و ائقال را پیش انداخته لشکر سبای قدم بوادی مراجعت نهادند مصطفی خان از مضیق دیوار بست بیرون آمده باتفاق منقلای دلاوران افشار معرکه رزم و پیکار گرم کردند چون قول بمعرکه رسیده فیما بین حرب در پیوست جماعت اوزبکیه را طاقت مقاومت آن لشکر جرار نبود در حمله اول شکست خورده جمعی کثیر طعمه تیر و شمشیر گشتند جانمحمد دیوان بیگی از عظمای اوزبکیه و دیوان بیگی یتیم سلطان بود با چند نفر از بهادران معتبر اسیر سرپنجه تقدیر شدند معدودی از آن قوم بیرون رفته اکثر آن جماعت راه عده پیمودند و چون این خبر بجماعت اوزبکیه که در قلعه تون بودند رسید پای اقامتشان سستی پذیرفته تاب توقف نیاوردند و ارک را خالی کرده راه فرار پیمودند و بعد از آنکه اوزبکیه مقهور گشته و امراء عظام بفتح و ظفر اختصاص یافتند معلوم ایشان گردید که موکب ظفر قرین شاهی مقرون بفتح نصرت الهی از خراسان بجانب عراق بازگشته مصطفی خان در تون و جنابد توقف نموده امراء افشار از راه ترشیز و سبزوار بعراق آمده در دار السلطنه اصفهان بشرف پای بوس شهریار گیتی ستان مشرف شده جانمحمد دیوان بیگی و گرفتاران را با سرهای قتیلان بنظر انور رسانیدند جانمحمد بیک دیوان بیگی را به بیجن بیک غلام خاصه شریفه سپرده نگاه داشتند و از حال دیگران

مصرع

«آنها که خبر شد خبری باز نیامد». در خلال این احوال یتیم سلطان با برادران و جنود اوزبکیه بر سر سلطان علی خلیفه شاملو رفته او را در قلعه درخش محاصره بود تبیین این مقال بر سیل اجمال آنکه قبل از این نگاشته کلک نکته پرداز شده بود که سلطانعلی خلیفه مغضوب گشته بیرخصت نواب همایون اعلی بجانب قاین رفت و علیقلی خان ولد امیر حمزه خان استاجلو حسب الحکم حاکم قاین بود از صولت سپاه اوزبک از قاین بیرون آمده در قلعه جور از اعمال قاین میبود سلطانعلی خلیفه چون بآن حدود رسید طایفه



شاملو ملازمان قدیم آن سلسله در آنجا بسیار بودند بر سر او جمع شدند علیقلی خان آوازه وصول رایات جلال بطرف خراسان شنیده با آنکه اندک عارضه داشت آغرق در قلعه گذاشته بکجاوه درآمده عزیمت اردوی همایون داشت سلطانعلی خلیفه و طبقه شاملو بهوس حکومت قاین و اخذ مال خود و غنایم سر راه برو گرفته در مقام محاربه درآمدند بر غازیان استاجلو دفع ضال لازم آمده میانه هر دو گروه محاربه عظیم بوقوع پیوست و غلبه از جانب استاجلو وقوع یافت درین اثناء تفنگی بر کجاوه علیقلی خان خورده او را مجروح ساخت و در آخر همان روز بزخم تفنگ از هم گذشت بعد از فوت او سلطانعلی خلیفه مملکت خالی یافته بر مسند حکومت آن ولایت نشست و درینسال یتیم سلطان لشکر بر سر

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۴۵۷

خلیفه کشید چون او بیرضای اشرف اعلی بتغلب بر آن ولایت تسلط یافته بود مردم آنجا زیاده در مقام مدد و همراهی او در نیامدند. بالجمله از سپاهی و رعیت آن حدود قریب یکهزار نفر جمع آورده بمقابله او شتافت در موضع درخش از اعمال قاین تلاقی فریقین روی داده فیما بین حربی صعب اتفاق افتاده یتیم سلطان ظفر یافت و قریب بچهارصد پانصد نفر از قزلباشیه درین جنگ بقتل آمدند بقیه السیف بدیوار بست موضع درخش درآمده جنگ کنان خود را بقلعه آنجا رسانیدند یتیم سلطان او را در تنگنای محاصره کشیده کار برو دشوار شده بود که خبر وصول لشکر قزلباش و جنگ امراء افشار و شکست ناجولی بهادر و قوزی میرزا و شغان میرزا چنانچه گذشت باو رسیده باضطرار از پای قلعه درخش برخاسته بخواف و باخرز رفت و سلطانعلی خلیفه از مضیق محاصره خلاصی یافته بجانب قاین رفت مآل حال او در ذیل ایندفتر در محل خود سمت نگارش خواهد یافت انشاء الله الاعز.

### وقایع متنوعه که در عرض این سال بمنصه ظهور رسیده

#### اشاره

از سوانح این سال آنست که شاهویردیخان قراداغلو که در هنگام نزول دار الارشاد اردبیل و فرستادن الله ویردیخان روی از ایندولت یافته فرار نموده داخل سنور رومیه شد پاشایان سرحد در آغاز مصالحه تجویز نقض شرائط پیمان نموده در مقام امداد او نشدند و او از معاونت رومیان مأیوس گشته چاره بجز التجاء بسایه چتر همایون اعلی نیافت و عریضه ضراعت [۳۱۱] آمیز فرستاد مضمون آنکه در هنگام وصول موکب ظفر قرین از بیم سطوت قاهره شاهی دهشت بیاندازه بدین غلام استیلا یافته نتوانست بملازمت رسد اکنون اگر مروت شاهانه قلم عفو بر جراید جرایم بنده کشد سر قدم ساخته بپایه سریر اعلی میآیم و از موقف جلال منشور اقبال مبنی بر استمالت او عز صدور یافت و مشار الیه احرام عتبه علیا شاهنشاهی بسته در خراسان بموکب ظفر نشان پیوسته در موکب مقدس بود چون هنوز هوای خود- سری در سر داشت و از اخلاص بی بهره بود در ایامی که چمن بسطام مضرب خیام عساکر ظفر فرجام بود خبث باطن خود را ظاهر ساخته با چند نفر از امرای منکوب معزول که در ازاء سوء اعمال بحسرت و ناکامی روزگار میگذرانیدند مثل شاهقلی سلطان پیاده ترکمان و ندرخان افشار و امام ویردیخان آتلاندیلو که در آنوقت آبروئی نداشت اختلاط آغاز نهاده و اکثر اوقات با یکدیگر معاشر و همصحب بودند و همانا اراده غدیری داشته‌اند یکی از ارباب اخلاص که از مواضعه ایشان آگاه بوده حقیقت بخدمت اشرف عرض نموده و ایشان مستشعر گشته اراده فرار نموده در روز کوچ در عقب ماندند و چون گرفته

#### کشته شدن شاه ویردیخان

مؤاخذه نموده امامویردی آتلاندیلو در برائت ذمت خود شهود گذرانیده نجات یافت آن هر سه بیسعادت مورد سیاست گشته بقتل



رسیدند دیگری از سوانح آنست که در وقتی که رایات جاه و جلال در سفر خراسان بود و امرای افشار هنوز نیامده بودند بجریمه تقصیر یساق حکومت کرمان از ایشان تغییر شده نامزد حسنخان استاجلو قورچی تیر و کمان شده در خاطر انور رسوخ یافته بود که لشکر افشار را که سودای خودسری در سوایدای خاطرشان نقش پذیر گشته هنوز عادت سابقه را فراموش نکرده‌اند عموماً مورد عتاب و خطاب و مؤاخذه

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۴۵۸

گردانید و حسنخان عازم رفتن کرمان بود که امراء افشار رسیدند اگر چه حسن سعی و مردانگی ایشان که در محاربه اوزبک بظهور آورده بودند سمت وضوح یافت.

اما حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بجهت امور پادشاهی بتقصیر آمدن طایفه افشار را همچنان در معرض عتاب و خطاب داشتند بالاخره در ازاء مردانگی جنگ اوزبک تقصیر ایشانرا بعفو مقرون گردانیده چون در آنسال الکاء مذکور بحسن خان شفقت شد و ایشان بشکرانه این عطیه عظمی مبلغی برسم پیشکش قبول نموده مقضی المرام روی توجه بجانب کرمان نهادند و از موقف عنایت آن وجه بخواص ملازمان رکاب اقدس که مشقت یساق خراسان کشیده بودند تقسیم رفت طوایف ذوالقدر که سالها حکومت فارس کرده بودند بجریمه آنکه لشکر کم آورده بودند مورد عتاب و خطاب گشته الکای مذکور از بنیاد خان و امراء ذوالقدر تغییر یافته حکومت شیراز بحسینخان مصاحب قاجار نامزد شده بود طایفه ذوالقدر استدعای عفو تقصیر خود نموده متقبل شدند که اگر در این مرتبه تقصیر ایشان بزالل مرحمت گشته شود و رتق و فتق آن ولایت بدستور در قبضه اقتدار ایشان باشد من بعد که یساقی واقع شود بتدارک مافات قیام نمایند حسب الاستدعاء مهم ذوالقدران فی الجمله صورتی یافته چون ولایت شیراز در آن سال بحسینخان شفقت شده بود از سال آینده بدیشان مرحمت شد اما حکومت ایشان زیاده از یکسال بعمل نیامد زیرا که دست تعدی برعیاء مملکت دراز کردند و باعث شکوه عجزه و رعایا شده در سال دیگر هر دو طایفه بجهت بدسلوکی از حکومت فارس و کرمان معزول شدند دیگری از سوانح آنکه درین

### فوت امیر سید حسین الحسینی کرکی عاملی بمرض وبا

سال در دار السلطنه قزوین مرض طاعون و وبا شیوع یافته بسیاری از مردم شهر بمواضع و بلوکات رفتند در وقتیکه موکب همایون در خراسان بود علت وبا روز بروز ازدیاد پذیرفته خلقی نامحدود در آن واقعه راه عدم پیمودند خلاصه متوفیان آن واقعه خاتم المجتهدین امیر سید حسین الحسینی کرکی عاملی بود که شمه از احوال آن جناب در صدر صحیفه اول در ذکر سادات و علمای زمان شاه جنت مکان رقم تحریر پذیرفته و الحق مشار الیه سید عالیشان و بزرگ متعالی مکان و دختر زاده مجتهد مغفور شیخ علی عبدالعال بود در میانه علماء عرب و عجم بطلاقت لسان و فصاحت بیان معروف و در ولایت عجم کوس اجتهادش بلند آوازه گشته در اصول و فروع مذهب حق امامیه رسایل غرا پرداخت و در زمان شاه جنت مکان که اردوی همایون منبع علما و فضلاى عرب [۳۱۲] و عجم بود و جناب شیخ المحققین شیخ عبدالعال خلف صدق مجتهد مغفور شیخ علی علیه الرحمه مرتبه بلند اجتهاد یافته جمیع علماء اذعان اجتهاد او کردند.

جناب میر سید حسین پای از مرتبه او بالاتر نهاده خود را سید المحققین و سید المدققین وارث علوم الانبیاء و المرسلین خاتم المجتهدین لقب داده در صکوک و سجلات که بتوقع او مزین میشد این عبارت تسطیر مییافت اگر چه غایبانه علماء این دعوی را مسلم نداشتند اما هیچکس از فحول علما در این باب با آن جناب حرفی نتوانست گفت و تاب مباحثه او نمیآوردند و تا حین وفات او را خاتم المجتهدین میخواندند.

نعش او را بندگان حضرت اعلی بعثتات عالیات سدره مرتبات فرستاده در آن اماکن مشرفه مدفون گردید.

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۴۵۹

## وقایع سال مسرت مآل ئیلان ئیل مطابق سنه اثنی و الف هجری که سال هفتم جلوس شاهی بر اورنگ شاهنشاهی است

### اشاره

نوروز این سال همایون فال دراتفاق افتاد و حضرت شاهی جمجاه زمستان سال گذشته را در دار السلطنه اصفهان چنانچه سبق ذکر یافت بعشرت و کامرانی گذرانیده قریب بنوروز عالم افروز متوجه دار السلطنه قزوین گشته در دولخانه مبارکه نزول اجلال داشتند و تخم عدالت در زمین دل طوایف انام میکاشتند.

چون آفت سرمای دی روی بانحطاط آورده مزاج روزگار اعتدال طبیعی گرفت یعنی بهار عالم آرا بهجت فزای خاطر گشته شمایم گلهای بهار و نسایم عنبر آمیز گلزار روزگار در دماغ جهانیان پیچیده بساتین جهان از آثار تربیت عناصر و آخشيجان نزهت و طراوت تازه یافت

### شعر

بهار و جلوه نوروز سلطان دگر ره کرد عالم را گلستان

صفیر بلبلان نغمه پردازنوی عیش و عشرت کرده آغاز در اول بهار که خسرو فلک چهارم لوای عشرت و کامرانی در فضای شرفخانه حمل افراخت و بتازگی عرصه جهانرا غیرت افزای گلزار ارم ساخت نشاط سیر و شکار قزل آغاج از خاطر خطیر شهریار کامکار سر زد بدین عزیمت از مقر سلطنت در حرکت آمده الکاء طارم از فر قدوم موکب همایون رشک سپهر بوقلمون گردید و در آنجا بمسامع جلال رسید که گیلانیان از بد سلوکی مهدیقلی خان متشکیند حضرت اعلی بنابر رعایت خاطر و تألیف قلوب گیلانیان او را از حکومت معزول فرمودند احمد بیک بیکدلی را بداروغگی لاهیجان تعیین کردند.

## رفتن شاه عباس باردیبل و سیر و شکار قزل آغاج

جمعی از قورچیان شاملو تاین او را همراه کردند که بخدمات مرجوعه قیام نمایند و جناب آصف صفات اعتماد الدوله را با مستوفیان و ارباب قلم و بسطام آقا داروغه دفتر خانه همایون بگیلان فرستادند که مال و حقوق دیوانی آن ولایت را موافق قانون عدالت قرار داده اگر وجه بیحسابی در زمان خان احمد و حکام سابق معمول شده باشد رقم بطلان بر آن کشند و مهمات آن ولایت را موافق صلاح دولت قاهره و

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۴۶۰

ترقیه حال رعایا و عجزه نظام و نسق دهند و خود بنفس نفیس متوجه دار الارشاد اردیبل و سیر و شکار قزل آغاج شدند فرهاد خان که شرف استقبال یافته بود و در رکاب اقدس بخدمات قیام داشت و علیخان را از بیه پس و امیره سیاوش را از گسکر تکلیف شکار کردند و ایشان امتثال فرمان کرده در قزل آغاج سعادت بساط بوس دریافتند و همواره در رکاب مقدس حریم بزم اقدس بودند جناب آصفی با رفقاء بگیلان رفته در اندک روزی جمع قانونی موافق عدالت و رعیت پروری فرار دادند و اکنون بنای مهمات آن ولایت بدان قاعده استوار و کرده آن جناب قدوه و قانون اختیار است در خلال این حال منشور طلب از موقف جلال باسم آن جناب شرف صدور یافت و راقم حروف که بمرافقت مأمور بود شرط رفاقت بجای آورده در قزل آغاج بشرف پای بوس همایون مشرف شد چون ولایت گیلان پیه پس بتصرف اولیاء دولت قاهره درآمد اراده خاطر اشرف بر آن متعلق بود که تمامت ولایت دارالمرز و طبرستان که بحسب اقتضای زمان وارثان قدیم بر افتاده بطریق ملوک- طوایف در ایام فتور و انقلاب پای از مرتبه نوکری فراتر نهاده

بتغلب بروایتی که بایشان نسبت ندارد دست یافته لوای خودسری افراخته‌اند انقسام یافته از خار تسلط [۲۱۳] ارباب عصیان پاک گردد از آنجمله گیلان بیه پس را که تختگاه سلاطین اسحاقی و ملک موروث جمشید خان داماد شاه جنت مکان بود و محمد امین پسر او که وارث آن ملک بود چنانچه سبق ذکر یافت همراه خان احمد رفته در شیروان بمرض آبله فوت شد.

علیخان ولد کارکیا احمد که از ملازمان آن سلسله بود و با پسران جمشید خان کفران ورزیده ایشان را بعنف از ملک بیرون کرده خود بتغلب بر آن ولایت استیلا یافته لوای حکومت افراخته بود و سبق خدمت و دولتخواهی در ایندودمان نداشت که مملکتی چنین را باو باید گذاشت خاطر الهام پذیر بدان متعلق گشت که گیلان بیه پس را نیز با گیلان بیه پیش انضمام داده بتصرف اولیای دولت قاهره درآورند چون فرهاد خان در وقتی که بر سر خان احمد میرفت انواع تعهدات باو کرده بود تعویق در این امر مناسب تر میدید. اما امیر سیاوش خان بجهت اتحاد و آشنائی که با امیر حمزه خان طالش داشت محل اعتماد ندانسته رأی و صلاح او بدین قرار یافته بود که او را دفع نموده الکاء گسکر را که بطوالش و آستارا پیوسته است متصرف کردند و مهم علیخان را بوقت دیگر گذارند چه محتمل است که مردم بیه پس که بالطبع هواخواه اویند تهییج فتنه نموده سر بچنبر اطاعت درنیاورند و فتنه ایشان بگیلان بیه پیش نیز سرایت کند.

بعد از مشاوره و کنگاش صلاح دیدند که هر گاه در مقام تضييع هر کدام در آئیم موجب رمیدگی دیگری گشته متوحش میگردند چون رأی جهان آرا بتسخیر کل دارالمرز تعلق گرفته بود تغافل در کار ایشان ورزیدن مصلحت ندانسته حسب الاشاره همایون هر دو مأخوذ و مقید گشتند و امیر شاه ملک نامی از اقربای علیخان را با آنکه سابقه خدمت و آشنائی با بندگان حضرت اعلی شاهی نداشت و اعتماد را نمیشایست حضرت اعلی جهت آزمایش گیلانیان و عیار حق شناسی ایشان ترتیب فرموده سپهسالاری کل گیلان بیه پس را باو رجوع کردند و چند نفر از مردم بیه پس که اسم و رسمی داشتند در سلک ملازمان خاصه شریفه انتظام داده زیاده از مأمول مواجب و تیول بایشان شفقت شده داروغگان جهت رشت و فومن تعیین کرده همراه گیلانیان مذکور فرستادند.

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۴۶۱

### ذکر عصیان و طغیان گیلانیان و توجه عساکر نصرت قرین بتأدیب ایشان و فیروزی یافتن بعون ملک منان

چون مهمات گیلان بقاعده که مسطور گشت قرار یافته امیر شاه ملک و رفقا مقرون بشفقتهای بی اندازه روانه شدند. اما چون بهره از حق شناسی و جوهر عقل نداشتند خبث طینت خود را که درباره مردم گیلان عموم دارد ظاهر ساخته در مقام عصیان و طغیان درآمدند لیام و متجنده بیه پس را جمع نموده بر سر داروغه فومن رفته او را بقتل آوردند داروغه رشت این خبر شنیده از اطوار مردم آنجا نیز آثار خلاف مشاهده نموده خود را از رشت بیرون انداخت و امیر شاه ملک تهییج فتنه کرده بیه-پیشیان را نیز بعصیان و طغیان دلالت نمود و مردم بیه پیش قدر شفقتهای شاهی و فراغت و عافیت ندانسته خود را در مهلکه عصیان و طغیان انداختند از سپاهیان گیلان بیه پیش دو طایفه‌اند که همیشه وکیل السلطنه و صاحب اختیار دولت سلاطین آنجا بوده‌اند یکی را اژدر و دیگری را چپک مینامیدند و میان این دو طبقه همیشه بجهت سپهسالاری و وکالت پادشاه عداوت قدیم است که هیچیک در هنگام فرصت بدیگری ابقا نمینمایند.

درین هنگام امیر عباس از طبقه چپک و بزرگترین سپاهیان گیلان و حسب فرمان قضا جریان حاکم لشته‌نشا بود بوسعید نامی از طبقه اژدر در بیشه و جنگل مقام کرده تا غایت اطاعت قزلباش ننموده از میر عباس خایف بود در این اوقات آوازه یاغیگری امیر شاه ملک شنیده نزد او آمده اظهار دولتخواهی خان احمد و مخالفت قزلباش کرد سفیهان خفیف عقل گیلان بر سر او جیعت نموده بامیر شاه ملک عهد و پیمان در میان آوردند که تا آمدن خان احمد و محمد امین خان ولد جمشید خان وارث آن ملک که در شیروان بود و هنوز خبر فوتش نزد گیلانیان متحقق نبود او را بزرگ و ریش سفید کل گیلان دانسته بعد الیوم عداوت بیه پیشی و

بیه پسی را که از قدیم الزمان میانه مردم ایندولت استمرار دارد بالفت و دوستی مبدل گردانند و بیه پیش را جهه خان احمد و بیه پس را جهت محمد امین خان [۳۱۴] که از مقوله برابری ذره با آفتاب است ضبط نموده قزلباش را مدخل ندهند این خبر بلاهیجان رسیده احمد بیک داروغه و حکام قزلباش باتفاق طالشه کولی و کیا فریدون متجده گیلانرا جمع نموده بمقابله ایشان بکنار سفید رود رفتند احمد بیک از اطوار طالشه کولی آثار مخالفت تفرس نموده بمقتضای حزم و احتیاط عمل کرده با گروه قزلباش از گیلانیان کناره جست طالشه کولی نیز با او بدمطنه شده از یکدیگر خائف بودند در روزی که میانه این دو گروه مقابله واقع شد کیا فریدون که مرد راست قول خیرخواه بود احمد بیک و گروه قزلباش را از خبث باطن طالشه کولی و مواضعه او با شاه ملک و یاغیان خبردار کرده صلاح دولت قاهره در آن دانست که جنگ را که در آنوقت صرفه نبود در حیز تأخیر انداخته خود را از مهلکه بیرون اندازند زیرا که طایفه قزلباش عشر عشر گیلانی نبودند بدین عزیمت عنان از معرکه پیچیده بدلالت کیا فریدون راه دیلمان پیش گرفتند طالشه کولی از رفتن احمد بیک و قزلباش خبردار شده کس نزد امیر شاه ملک و بوسعید فرستاد و ایشان از آب سفید رود عبور کرده بمزار سید اشرف آمدند و با یکدیگر تجدید عهد و پیمان کرده در مخالفت قزلباش یکجهه گشتند امیر شاهملک تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۴۶۲

بیه پس عود نموده طالشه کولی و بوسعید با غلبه تمام بلاهیجان آمده باستظهار مردم بیه پس کس بطلب خان احمد بشیروان فرستادند و در لاهیجان طرح سلطنت انداخته ارباب مناصب تعیین کردند و همه روزه در خانه خان احمد جمع شده در دیوانخانه او مسندی گسترده بقطع و فصل مهمات قیام نموده شیلان میکشیدند و دو روزه حکومت را غنیمت دانسته اصلا در مال حال اندیشه نمیکردند چون این اخبار در قزوین قرع سمع همایون گشت شعله غضب قیامت لهب زبانه کشیده اول اراده خاطر اشرف بدان متعلق گشت که بنفس همایون متوجه دفع اینحادثه گشته بنوعی در تنبیه و تأدیب آن قوم تبه روزگار توجه نمایند که بقیه السیف از خواب غفلت بیدار شده بعد الیوم حرف فتنه و آشوب بر زبان احدی جاری نتواند شد چون قابل حرکت موکب همایون نبود مؤبد مؤبدان دانش ذات اشرف را از این اراده منصرف ساخته فرهاد خان را مقرر نمودند که از راه کوهدم که مابین بیه پس و بیه پیش است رود و الله قلی بیک قورچی باشی را با جمعی از قورچیان عظام مقرر شد که بدیلمان رفته با احمد بیک و کیا فریدون ملحق گشته از راه شیمه رود بگیلان رفته باتفاق سزای متمردان هر دو گیلان در کنار ایشان نهاده عرصه آن ولایت را از خار تعرض ارباب عدوان و طغیان پاک گردانند فرهاد خان عرض نمود که جرأت و جسارتی که از مردم بیه پیش واقع شده باستظهار مردم بیه پس است اگر عنایت شهریاری شامل حال علیخان گشته درینمرتب از تقصیر او گذشته حکومت بیه پس را بدستور باو ارزانی فرمایند و رفیق این دولخواه نمایند سلک جمعیت این گروه از یکدیگر پاشیده میشود و مهم بیه پیش بر وجه دلخواه باسانی صورت مییابد وجود کفیل نیک و بد مشار الیه شد که اگر از او امر ناپسندی که خلاف بندگی و اطاعت و متابعت باشد مشاهده افتد دفع آن دشوار نیست و درین باب مبالغه بسرحد افراط رسانید و حضرت اعلی طوعا او کرها بصوابدید او عمل فرموده علیخانرا از حبس بیرون آورده بخلع فاخره سرافراز کرده بفرهاد خان سپرده رفیق او کردند و حکومت و امیر الامرائی گیلان بیه پیش بفرهاد خان تفویض یافته درین سال مشار الیه بخطاب مستطاب فرزندى بین الاقران سربلندی یافت بالجمله خان مشار الیه با شوکت و حشمت تمام از راه کوهدم و قورچی باشی از راه دیلمان روانه شدند آوازه ورود عساكر اقبال تزلزل بحال طاغیان گیلان انداخته بوسعید و طالشه کولی را باتفاق منصور منکال که از جمله یاغیان بود بمقابله لشکر دیلمان فرستاده که راه شیمه رود را که از دیلمان بلاهیجان میروود و راهی است در نهایت صعوبت از غایت تنگی و کثرت لای و بیشه عبور زیاده از یک سوار از مضایق آن بغایت دشوار است مسدود ساخته بدفع لشکر قزلباش پردازند و خود اراده داشت که بامیر شاه ملک ملحق گشته باتفاق مردم بیه پس راه کوهدم را استحکام داده فرهاد خان و آن جماعت را از دخول گیلان مانع آیند قورچیان عظام چون شنیدند که طالشه کولی بشیمه رود آمده مضایق راه را بچپر زدن و چوبهای بزرگ انداختن که [۳۱۵] باصطلاح گیلانیان بنه برمیگویند استحکام میدهد و مستعد

رزم و پیکار است هنوز فرهاد خان در کوهدم بود که جمعی از قورچیان که مقدمه الحیش دیلمان بودند پای جلادت پیش نهاده بقراولان لشکر یاغی رسیده جنگ در پیوستند و شکست بایشان داده دربند نخستین را که بنه بر کرده تفنگچی بسیار در آنجا گذاشته بودند از دست یاغیان گرفته پیش رفتند قورچی باشی در بقیه لشکر بنیروی دولت قاهره پیش رفته شکست بر لشکر بد عهد گیلانی افتاده بیشه و جنگل پراکنده شدند منصور منکال کشته گشته طالشه کولی خود را بجاهای سخت کشیده عساکر منصوره از مضایق آن راهها سپاهیان گذشته تا لاهیجان در محلی توقف ننموده آخر روز بشهر رسیدند بوسعید که خبر انهزام طالشه کولی و تفرق لشکر گیلانی و آمدن قورچیان شنیده بود سراسیمه از لاهیجان خود را به

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۴۶۳

بیشه‌های گیلان رسانیده مخفی شد مجملاً تفرقه و آشوب در شهر پدید آمده شهر را خالی گذاشته بودند و از لاهیجان کس نزد فرهاد خان فرستاده او را از فتح لاهیجان خبر دادند و قورچی باشی لشکریانرا از نهب و غارت منع نموده باستمالت رعیت پرداخت مردم شهر یک یک و دو دو جمع شدند فرهاد خان اگر چه از سبقت قورچیان و از فتح لاهیجان آزرده گردید زیرا که میخواست این فتح بسیعی او تیسیر پذیرد اما ظاهراً اظهار بشاشت و خرمی کرده علیخان را با جمعی بیه پس فرستاد و چون در خدمت اشرف متعهد نیک و بد او شده بود گوش او را بدرر نصایح ارجمند گرانبار گردانیده در ثبات عهد و میثاق و رسوخ یکجتهی و اخلاص سفارشات بلیغ فرموده

مصراع

«با سیه دل چه سود گفتن وعظ»

و خود متوجه لاهیجان شده بعساکر منصوره ملحق گردید و حقیقت بعرض اشرف اعلی رسانیده قورچی باشی و قورچیان چند گاه در لاهیجان توقف نموده در تفحص و تجسس یاغیان و خدماتیکه روی میداد حسب الصلاح دولت قاهره سعی موفور بظهور میآوردند بعد از آنکه خاطر از مهمات آنجا جمع شد قورچی باشی و قورچیان بقزوین آمدند و فرهاد خان بانتظام مهمات گیلان و استمالت گیلانیان پرداخته لوای عدالت و مملکت داری مرتفع ساخت و علیخان که به بیه پس رفت مردم بیه پس همگی بالطبع خواهان او بودند بر سر او جمعیت نموده از امیر شاه ملک جدا شدند و امیر شاه ملک که احوال خود را بدین منوال مشاهده نمود چون فتنه او باعث استخلاص علیخان شده بود بهمان اعتماد نموده نزد علیخان آمده و علیخان چاره بجز گرفتن و کشتن او نداشت و تغافل در آن نمودن در نظر مردم مشته به عدم اطاعت و اخلاص میشد او را بقتل آورده سرش را بلاهیجان نزد فرهاد خان فرستاد تا آخر اینسال با فرهاد خان بمدارا سلوک میکرد اگر چه زیاده از یکبار او را ندید اما لوازم خدمتکاری ازو بتقدیم میرسید در اواخر این سال که مهم آن ناعتماد فی الجمله استحکامی یافت همان خبث باطن و نمکحرامی ظاهر ساخت تغییر سلوک داد و در مقام عصیان درآمد تا آنکه دفع فتنه او بر ذمت همت لازم شد و تتمه احوال او و طالشه کولی و بوسعید در قضایای سال آینده از مساعدت بخت مأمول است.

**ذکر لشکر کشیدن عبدالله خان بخوارزم و آمدن عبد المؤمن خان پسرش بخراسان و قضایائیکه در اورگنج و خراسان بوقوع پیوست**

اشاره

هر چند صادرات احوال سلاطین اوزبک مناسب سیاق تاریخ وقایع ایران نیست اما بنابر ارتباط سخن از ایراد آن چاره نبود بالجمله مرقوم قلم بیان گردیده که میانه نور محمد خان بن ابوالمحمد خان والی اورگنج و حاجی محمد خان بن عطا خان پادشاه خوارزم که از یک طبقه سلاطین اوزبک اولاد شیخان بن جوجی بن چنگیز خان و بنی اعمام یکدیگرند بر سر ولایت نسا منازعه واقع شد نور

محمد خان پناه بعد الله خان برده در استرداد ولایت نسا از او استعانت جسته ولایت مرو را بدینجهت پیشکش

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۴۶۴

او کرد و عبدالله خان مرو را متصرف شده در حصول مطلب او دفع الوقت کرده بتغافل گذرانید زیرا که منازعه ایشان با یکدیگر موافق مطلب عبد الله خان بود و نور محمد از امداد عبدالله خان مأیوس گشته بلکه از عبدالمؤمن خان پسرش خایف و هراسان بود بیرخصت از اردوی عبدالله [۳۱۶] خان بیرون آمده رو بولایت خویش آورد.

### آمدن نور محمد خان والی اورگنج خدمت شاه عباس بنیاه

عبد الله خان که همگی همتش بتسخیر ولایت خراسان و خوارزم مقصور بود و اتحاد و دوستی سلاطین اورگنج با حضرت اعلی شاهی ظل - اللهی مکروه خاطرش مینمود منازعه ایشان را با یکدیگر غنیمت دانسته درین سال حضرت اعلی را مشغول مهمات دارالمرز یافته انتهاز فرصت نموده و عبدالمؤمن خان بعزم تسخیر ابیورد و نسا و نیشابور بخراسان آمده عبدالله خان لشکر بخوارزم کشید و چون عبد المؤمن خان بمرور رسید اوزبکیه بایمان که در ملازمت نور محمد خان بودند از بیم جان و نهب اموال طریق بیوفائی مسلوک داشته بعد المؤمن خان پیوستند و کلید قلعه باستقبال فرستادند و نور محمد خان بیوفائی لشکر و تسلط دشمن مشاهده نموده در آن ولایت مجال اقامتش نماند بدلات حافظک سلطان خوشانی خود را از آن ولایت بیرون انداخته روی ارادت بآستان سدره نشان شاهی آورد حضرت اعلی مقدم او را گرمی داشته شاهزاده نامدار محمد باقر میرزا با جناب اعتماد الدوله و بعضی امراء و خواص و مقربان تا یک فرسخ باستقبال او فرستادند و نور محمد خان چون بشاهزاده رسید از اسب پیاده شد با شاهزاده رسم معانقه بجای آورد و بدولتخانه همایون آمده در ایوان چهل ستون بشرف ملازمت نواب همایون مشرف شد و حضرت اعلی از روی اشفاق و برادری با او سلوک کرده و کلاء دیوان حسب فرمان قضا جریان نزل و ساوری و مایحتاج بر وجه لایق مرتب داشتند و رفیق بزم خاص و معاشر و همصحبت همایون گردید.

اما عبدالمؤمن خان چون خاطر از مهم ابیورد و چهجه و مهنه و نسا و باغباد و درون و آن حدود جمع کرده در حیز تسخیر کشید متوجه قلعه نیشابور گشته در وقتی که هنوز محصولات بحصاد نرسیده ذخیره در قلعه بسیار کم شده بود آمده قلعه را مرکزوار در میان گرفت و درویش محمد خان با غازیان روملو و تفنگچیان اصفهانی که بحراست قلعه نیشابور مأمور بودند برج و باره و فیصل و دروازه را قایم کرده بمدافعه مشغول گشتند و خبر محاصره نیشابور بمسامع جلال رسید.

چون فرهاد خان و قورچی باشی و اکثر عساکر منصوره در گیلان بدقع یاغیان مشغول بودند توجه خراسان چند روزی در عهده تعویق ماند و عبدالمؤمن خان در تسخیر قلعه مذکور اهتمام غیر محصور بجای آورده چند مرتبه یورش نمود دلاوران قلعه سپر مخالفت در روی کشیده مردانه محافظت قلعه نموده احدی را راه بقلعه ندادند و بسیاری از بهادران اوزبکیه در آن یورشها بر خاک هلاک افتاده کاری نساختند نقابان نقب بزیر برجی از بروج برده برج را خالی کرده باروط پر ساختند و در اول شب آتش داده باروط آن برج را از یکدیگر ریخته رخنه پدید آمد و اوزبکیه هجوم نموده قریب سیصد چهار صد نفر از آن رخنه ها بیلا دویده بشهر داخل شدند.

درویش محمد خان که خبر ویرانی برج و داخل شدن اوزبکیه شنید همان لحظه با جمعی از دلیران روملو و میر فتاح و تفنگچیان اصفهانی مشعلها روشن ساخته خود را برخنه های آن

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۴۶۵

برج خراب رسانیده غلوه تفنگ بر مثال تگرگ بر اوزبکیه ریختند تا عقب ایشان از آمدن گسیخت و در آن رخنه ها مانند سد سدید ایستاده جنگهای مردانه کردند دیگر احدی مجال دخول نیافت اما جمعی از اوزبکیه که داخل شهر شده بودند چون از عقب



کومک نرسید در کوچه‌ها پراکنده شده غازیان روملو و تفنگچیان و اهل نیشابور سرهای کوچه‌ها را گرفته یک یک را از پا در می‌آوردند و تا نصف شب بین الفریقین جنگ و جدال بود تا آنکه ده بیست نفر از بهادران نامی که یکدو نفر از ایشان از احفاد سلاطین و معتبران اوزبکیه بودند زنده گرفتار شدند تتمه بقتل رسیدند و در آن شب تا صبح کار کرده آن برج را تعمیر نموده استحکام دادند و عبدالله خان از این واقعه بی‌آرام گردید و دوست و دشمن بمردانگی و قلعه داری درویش محمد خان و صفاهانیان آفرین کردند و فی الواقع در ازمنه سابقه کمتر وقوع یافته که پادشاهی چهار ماه در پای قلعه سعی نموده برجی را خراب کرده مستعد یورش شده باشد و تا سیصد نفر داخل قلعه شده باشند و باز قلعه داران هجوم کرده رخنه را بدست آورده محافظت نمایند و شهر بآن بزرگی را از شر دشمنی چنان نگاه داشته باشند.

بالجمله اوزبکیه از فتح و ظفر مایوس گشته باشاره و تحریک عبدالؤمن خان در پای قلعه فریاد زدند که اگر فلان سلطان و فلان بهادر کشته نشده‌اند ایشان را زنده نگاه داشته ضایع نکنید که ممکن است که اهل قلعه باین وسیله نجات [۳۱۷] یافته از غضب و سخط خان ایمن گردند.

چون چند نفر از غازیان روملو که یکی از ایشان با درویش محمد خان قرابتی داشت در اول حال بدست اوزبکیه گرفتار شده زنده نگاه داشته بودند درویش محمد خان نیز آن جماعت را زنده نگهداشت که در وقت خود بکار آیند و در خلال این حال از شاهویردی عباسی دست درازی بممالک محروسه شاهی واقع شده علی الغفله بر سر اغورلو سلطان بیات که در بروجرد بود آمده با او محاربه نموده او را بقتل رسانید و از این جهت نائره غضب پادشاهی اشتعال پذیرفته تأدیب و تنبیه او که در قرب جوار ممالک واقع و فی الحقیقه دشمن خانگی بود بر ذمت همت شاهانه لازم مینمود نهضت همایون بجانب لرستان واجب شد و رقم اشرف باسم درویش محمد خان عز اصدار یافته از مشاغلی که روی داد او را آگاه گردانیدند و اعلام نمودند که چون در سال آمدن ما بخراسان میسر نیست و جمعی کثیر از غازیان روملو و صفاهانی و اهل و عیال و ناموس قزلباش در نیشابور است از روی عقل و دانشی که دارد با عبدالؤمن خان مدارا کرده طرح صلحی افکنده خود را بهر طریق تواند بعراق اندازد و اهل و عیال را از آنجا بسلامت بیرون آورد که نیشابور بجائی نمی‌رود و هر گاه مقدر الهی باشد باز باسانی بدست می‌آید و شاهقلی خلفای برادر درویش محمد خان را طلب نمودند و این رقم را باو دادند که به نیشابور فرستد.

مشار الیه انکار این معنی نموده قبول فرستادن این رقم نکرده گفت ما در طریق اخلاص و صوفیگری جان باختن در راه ولینعت و مرشد کامل سرمایه نیکنامی و افتخار میدانیم برادر ما تا جان در بدن و رمقی در تن داشته کشش و کوشش نموده قلعه را نگاه دارد و بعد از آنکه ضعف بحال او راه یافته از مصادمه و قلعه داری عاجز آید در راه دین و دولت شربت شهادت چشیده نام نیک در صفحه جهان بیادگار بگذارد نواب کامیاب اشرف بلفظ گهربار فرمودند که اگر این همه سعی و جانسپاری بجهت استرضای خاطر ماست هر گاه ما چنین امری کنیم رضای ولی نعمت جستن در طریق اخلاص اولی است چون دار السلطنه هرات که تخت خراسانست و مشهد مقدس معلی مدفن

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۴۶۶

حضرت امام ثامن ضامنست با اکثر محال در تصرف مخالفان اوزبکیه است بر سر نیشابور اینهمه تلاش نمودن و اهل و عیال بیاد دادن چه نتیجه میدهد اگر خدای تعالی خواسته باشد کل ممالک خراسان باسان‌ترین وجهی که در مخیله احدی خطور نکند بدست ما خواهد درآمد و الا سعی بیفایده نمودن با فلک ستیزه کردندست و آخر الامر آنچنانکه بر زبان الهام بیان آن حضرت گذشته بود بظهور آمد.

القصه بعد از مبالغه بسیار یکی از مخلصان جان نثار حامل آن منشور اقبال گشته بسبزوار برده از آنجا بکس مجهولی داده به نیشابور فرستادند و درویش محمد خان از حقیقت حال آگاه گردید اما تا در قلعه آذوقه بدست می‌آمد و قوت لایموتی داشتند دست و پائی



میزدند.

### صلح درویش محمد خان با عبدالمؤمن خان

بعد از آنکه از فقدان آذوقه کار بر اهل قلعه دشوار شد گفتگوی صلح بمیان آورده بهادران اوزبکیه را که گرفتار شده بودند وسیله آن ساختند و عبدالمؤمن خان که از امتداد زمان محاصره و تلف شدن سپاه بتنگ آمده بود و بسیاری از جنود اوزبکیه ضایع شده بودند و صورت فتح و ظفر مطلقاً چهره نمیگشود این معنی را فوز عظیم دانسته عهد- نامه نوشت که هر گاه درویش محمد خان دست از قلعه نیشابور باز داشته روانه عراق گردد از سپاه اوزبکیه ایمن است و بمال و جان و ناموس ایشان تعرضی نخواهد رسید و او نیز غازیان روملو را که گرفتار شده بودند وسیله صلح ساخته شرط نمودند که از جانبین گرفتاران را اطلاق نمایند چند روز در این گفتگو بسر رفت و درویش محمد خان و اهل قلعه بعهد و پیمان اوزبکیه اعتمادی نداشتند زیرا که قریب بدو هزار کس از اوزبکیه در مدت محاصره بقتل آمده بود و با کل اوزبک خونی شده بودند و معذک از غدر و کید عبدالمؤمن- خان ایمن نبودند بالاخره پیمانرا بایمان مغلظ مؤکد گردانیدند و از جانبین شرایط عهد و پیمان استحکام یافته درویش محمد خان و مردم او با خانه کوچ و اهل و عیال از دروازه عراق بیرون آمدند عبدالمؤمن خان خود با کل سپاه آراسته در آنروز بمشاهده لشکر قزلباش سوار شده بود چون لشکر قزلباش مشاهده سپه آرائی او کرده دست از جان شسته مستعد رزم و پیکار ایستادند و سیصد نفر تفنگچی قدر انداز صفاهانی که همراه بودند فتیله‌های تفنگ روشن ساخته مترصد محاربه بودند از این طرف اوزبکیه که اکثر پسر و برادر [۳۱۸] و اقوام ایشان در ایام محاصره بقتل آمده بودند اراده نمودند که نقض عهد نموده از قزلباش انتقام کشند عبدالمؤمن خان با ریش سفیدان کنگاش نموده عقلاء آن طبقه گفته بودند که این جماعت یکهزار نفرند همگی دل از جان برداشته تا جان در بدن دارند کارزار مینمایند و بندوق اندازان ماهر بیهمال در میان ایشان هستند تا دو سه هزار کس از ما بقتل نرسد ایشان مقهور نمیگردند و معذک بدنامی نقض عهد و پیمان لایق رتبه سلطنت نیست اولی این است که وفا بعهد و پیمان نموده متعرض این جماعت نشویم عبدالمؤمن خان را این رای پسند افتاده اندیشه غدر از دل بیرون کرد اما کس فرستاده درویش محمد خان را در سر اسب طلب نمود که ما را کورنش نموده راهی شود جماعت روملو و تفنگچیان او را از رفتن مانع آمدند و مشار الیه بملاحظه آنکه مبدا نرفتن او بجنب و بددلی مهمول گردد تکیه بر اقبال بیزوال شاهی کرده با سه چهار نفر از قشون و لشکر جدا شده بمقابل عبدالمؤمن خان رفت و امراء او را پیش برده کورنش فرمودند عبدالمؤمن خان زبان تحسین و آفرین بدو گشوده گفته

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۴۶۷

بود که نمک ولی نعمت بر تو حلال باد که در عالم اخلاص و نوکری و لوازم مردانگی هیچ تقصیر نکردی اما اسب سواری درویش محمد خان را با زین مرصع طمع کرده از یابوهای کوتل خود اسبی باو داده بود درویش محمد خان رخصت یافته در آنروز تا شب راه قطع نموده خود را بحدود سبزوار رسانیدند و از آنجا راه عراق پیش گرفته وقتی که رایات نصرت آیات از لرستان معاودت نموده بود بقزوین رسیده بشرف ملازمت اشرف مشرف شدند و در ازاء این خدمت ایالت گیلان و لاهیجان و امیر الامرائی آنجا باو شفقت شد بعد از آمدن درویش محمد خان عبدالمؤمن خان اراده تسخیر سبزوار نموده چون زمستان رسیده بود خود بمشهد مقدس رفت و جمعی از امرای اوزبکیه را بر سر سبزوار فرستادند و محمد مؤمن سلطان نواده میر شمس الدین علی سلطان سبزواری که حاکم آن ولایت بود و اندک آذوقه از محال قریبه شهر جمع آورده ارک را استحکام داده بود و چند روز محافظت شهر نیز نموده سبزواریان بقدر قوت و توان بلوازم قلعه‌داری پرداختند و عبدالمؤمن خان از طول مکث خراسان دلگیر گشته روی توجه بجانب بلخ آورده کس نزد امرا فرستادند که در تسخیر سبزواریان پیغام دادند که پادشاه قزلباش درینسال بخراسان نیامد و عبدالمؤمن خان که سفاک بیباکی است در مشهد مقدس نشسته و مبدا از اصرار سبزواریان در مخالفت او تافته شده خود بدین

صوب نهضت نماید و آتش بیداد درین - ولایت افروزد اصلح بحال شما آنست که درین سال با او مدارائی کنید بعد از آمدن شد سفر اقرار دادند که حاکمی که عبدالمومن خان بجهت سبزواری تعیین نموده بمیان ایشان رفته تا ششماه مهمان باشد و دخلی در مملکت نداشته باشد بعد از انقضای وعده اگر لشکر قزلباش آید حاکم اوزبک سر خود گیرد و الا حاکم حال بیرون رفته داروغه اوزبک بحکومت قیام نماید سبزواریان جهت استخلاص خود از تنگنای محاصره راضی بمصالحه مذکوره شدند و از جانبین عهد و میثاق تأکید یافت و ندر بهادر نامی از اعیان اوزبکیه که بحکومت و داروغگی سبزواری تعیین یافته بود باتفاق موسی میرزا با پنجاه نفر بشهر آمدند و لشکر اوزبک کوچ کرده از عقب عبدالمؤمن خان رفتند و در حدود جام باو رسیدند حقیقت مهم سبزواری بنوعی که گذشت عرض کردند چنین مسموع شد که عبدالمؤمن خان زبان اعتراض بامراء دراز کرده بمصالحه مذکور انکار کرد بالجمله محمد مؤمن سلطان منازل جهت سکنی ایشان تعیین نموده ساوری ماه بماء سرانجام مینمود و یکدو مرتبه بین الجانبین ملاقات واقع شد ملازمان حاکم از تحصیل ساوری اندک بی اعتدالی برعایا میکردند و میخواستند که آثار تسلط و اقتدار ظاهر ساخته از هر کس آزرده می شدند تهدیدات نموده انتظار انقضای موعده می کشیدند و سبزواریان که شیعه فطری بودند در کوچه و بازار طعن تسنن باوزبکیه نموده جاهلان ایشان بتعصب مذهب اظهار سب و رفض دشنام میدادند و بوکده و شمشیر کشیده بی اعتدالانه سلوک میکردند دو سه مرتبه محمد مؤمن سلطان کس نزد ندر بهادر فرستاد که مردم خود را منع نمایند که در کوچه و بازار تردد [۳۱۹] نکنند و در مقام آزار و اضرار سبزواری نبوده باشند او معذرتها گفته بی اعتدالی را بعوام الناس سبزواری اسناد میکردند.

القصه سبزواریان از تسلط و بدسلوکی ایشان بتنگ آمده میانه فریقین بفساد انجامید و بهیچوجه با یکدیگر نمی آمیختند چند گاه اوزبکیه از شهر بیرون رفته در رباطی که در چهار فرسخی مابین شهر و سنک کلیدر واقع است مسکن گرفته آنرا قلعه گونه کرده خود را در آنجا محافظت نمودند میرزا محمد مومن سلطان و سبزواریان بودن ایشانرا در آن مکان مصلحت ندانسته ایشان را گاه بملایمت و مردمی و گاهی بمبالغه و تکلیف عنیف بآمدن شهر راغب ساخته آوردند اما بهمان

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۴۶۸

دستور جهلای اوزبکیه در مقام ناهمواری و تهدید بودند و ریش سفیدان مدارائی می کردند تا آنکه سبزواریان در مقام دفع آن جماعت شدند و ایشان بتنگ آمده راه فرار می جستند سبزواریان هجوم نموده موسی میرزا را بدست آورده بی اختیار ساختند و شروع در گرفت و گیر اوزبکیه شد جماعت اوزبک یراق بسته اندک دست و پائی زدند چون با هجوم عام نمیتوانستند بر آمد رضا بقضا داده جمعی دستگیر شدند محمد مؤمن سلطان این معنی را بخدمت اشرف عرض نمود ندر بهادر را نگاهداشته موسی میرزا را با گرفتاران بپایه سریر اعلی فرستاد نواب کامیاب اشرف این پیمان شکنی را از سبزواریان پسندیده نداشتند و فرمودند که هر گاه میانه شما و ایشان تعیش صورت نمی بست ایشانرا عذر خواهی نموده روانه ولایت خود میبایست کرد بالجمله موسی میرزا را نوازش بسیار فرموده او را با رفقا رخصت انصراف دادند و یکی از قورچیان عظام را همراه کردند که در ممالک محروسه علوفه و اقامت بایشان داده باعزاز و احترام روانه نمایند قورچی مذکور حسب الامر الاعلی ایشانرا بمشهد مقدس برده به حاکم آن جا که در آنوقت خدای نظر بهادر بود سپرده قبض ستاده بنظر اشرف رسانید اما عبدالمؤمن خان که کینه سبزواریانرا بجهت رفض و غلوی تشنec در دل داشت این معنی را علاوه کینه دیرینه ساخت و در سال دیگر چنانچه مرقوم کلک بیان میگردد و از ایشان انتقام کشیده بخذلان دنیا و آخرت گرفتار آمد و عاقبت شئامت او بروزگار آن عاید گشت اما عبد الله خان که لشکر بخوارزم کشیده بود بعد از محاربات که تفصیل آن مناسبت سیاق تاریخ احوال ایران نیست بر حاجی محمد خان ظفر یافته اوزبکیه اورگنج از بیم جان و نهب و غارت اموال که نزد ایشان اعزاز جانست یا از عدم قدرت علی ای حال با پادشاه خود طریق بیوفائی مسلوک داشته زیاده سعی و اهتمامی در جنگ نکردند و مغلوب عبدالله خان گشته اکثر طریق اطاعت و متابعت او مسلوک داشتند حاجی محمد خان از سپاهی و رعیت آن ولایت مایوس گشته چاره بجز فرار نیافت و بلطایف الحیل باتفاق عرب محمد سلطان پسر بزرگتر خود و سونج

## آمدن حاجی محمد خان پادشاه خوارزم بقزوین باستمداد از شاه عباس

محمد سلطان پسر کوچک و برندق سلطان پسر زاده و بابا جان سلطان برادر زاده‌اش و چهل پنجاه نفر از ملازمان معتمد خود را بمیان ترکمانان ایل صاین خانی که در حدود استرآباد مقام دارند انداخته از آنجا احرام شرف ملازمت اشرف بسته روی توجه بپایه سریر اعلی نهاد و در هنگامیکه موکب همایون در سفر لرستان بود بدار السلطنه قزوین رسید نواب کامیاب اشرف از آمدن او خبردار گشته مقرر شد که در قزوین منازل مرغوب جهت ایشان تعیین نموده و ساوری سرانجام نمایند که چند روزی از رنج راه و مشقت سواری گاه و بیگاه آسوده استراحت نماید و مشار الیه چند روزی در قزوین باستراحت پرداخته منتظر ورود موکب همایون بود تا آنکه در روزی که بندگان اشرف بفیروزی و اقبال بشهر تشریف آوردند اول بدیدن حاجی محمد خان بمنزل او تشریف برده با او پدر فرزندان ملاقات نمودند و پرسشهای دوستانه و نوازشهای مهربانانه بظهور آورده همت والا مصروف آن داشتند که اگر برضای الهی مقرون باشد یکمرتبه دیگر او را و نور محمد خان را بر سریر سلطنت خوارزم و اورگنج متمکن سازم و این استدعا در درگاه الهی درجه قبول یافته بالاخره هر دو بیمن معاونت و امداد این دودمان ولایت نشان بملک موروث خود تمکن یافته کامیاب دولت گشتند چنانکه هر یک در مقام خود رقمزده کلک بیان خواهد شد و ما تشاؤون الا ان یشاء الله.

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۴۶۹

## ذکر توجه موکب نصرت نشان بجانب لرستان و بیان قضایا که در آن سفر میمنت اثر بتقدیر خالق بشر بوقوع پیوست

### اشاره

[۳۲۰] بر ضمایر طالبان فطنت مآثر حدیث و اخبار و بزم آرایان محافل سیر و آثار پوشیده نماند که هر چند مقصود از تسوید این اوراق شرح حالات زمان فرخنده نشان حضرت اعلی است اما بجهت رابطه سخن ذکر مجملی از احوال ولای لرستان رقمزده کلک بیان میگردد.

### ذکر حکام لرستان

مجملاً طایفه لر کوچک که در ولایت خرمآباد و خاوه و الشتر و صد مره و هذمین اقامت دارند از قدیم الایام بتشیع فطری و ولای اهل بیت طیین و طاهرین موصوفند و مؤلف نزهة القلوب شرح قصبات و مواضع لر کوچک را بتفصیل مرقوم نساخته آنچه معلوم ذره حقیر گشته ولایت مذکور بر جانب جنوبی عراق واقع گشته عرض آن یکطرف بولایت همدان و قلمرو علشکر متصل و طرف دیگر بالکاء خوزستان پیوسته طول آن از فصبه بروجرد و تا حدود بغداد و سایر محال عراق عرب قریب یکصد فرسخ است و صاحب تاریخ جهان آرا نوشته که طایفه لر کوچک احشامات متفرقه بودند که بآن سرزمین جمع آمده مسکن گرفته‌اند و حقوق دیوانی ایشان خاص دار الخلافه بغداد بوده و در شهر سنه ثمانین و خمس مائه بجهت بی‌سویتی که میانه ایشان واقع بوده حسب الصلاح یکدیگر شجاع الدین خورشید بن ابوبکر بن محمد بن خورشید از قبیله حسکردی که بصفات حسنه اتصاف داشته بر خود والی و امیر گردانیده‌اند و او بحسن سلوک و کاردانی بر آن ولایت استیلا یافته در میانه الوار حاکم و فرمانروا گشت جماعت الوار حکومت او را پذیرفته از وفور عدالت و محاسن اطوار بخانواده او پیر مریدانه سلوک مینموده‌اند و اولاد شجاع الدین مذکور را بین الجمهور عباسی مینامند و وجه تسمیه معلوم نیست ایشان خود را بحضرت عباس بن علی ابن ابیطالب علیه السلام منصوب ساخته باعتقاد الوار اولاد آن حضرت می‌شمارند چون مالیه ایشان خاص دارالخلافه بوده میتواند بود که آن طایفه را بدینجهت عباسی گویند.

بالجمله علی اختلاف الروایات شاه رستم نامی از آن طبقه در اوان جهانگیری و زمان خروج و ظهور حضرت خاقان سلیمان شأن چنانچه در صحیفه اول در طی احوال آن سلطان سلاطین نشان مرقوم گشته بپایه سریر همایون آن حضرت آمده تربیت و نوازش یافت و حکومت ملک موروث برو مسلم گشت چون طویل اللحیه بود خاقان سلیمان شأن لحیه او را بدرر و لثالی ترصیع ساخته بدان هیئت بنظر همایون آن حضرت میآمده و از آن تاریخ اولاد او نسبت بدین خاندان ولایت نشان بعضی اوقات طریق اطاعت سپرده آثار اخلاص و بندگی بظهور میآورده‌اند و بعضی اوقات عصیان و طغیان ورزیده دست درازی بحواشی قلمرو علشکر مینموده‌اند در زمان شاه جنت مکان امیر جهانگیر ولد شاه رستم ماضی بی‌اعتدالی از حد گذرانیده مستوجب تنبیه و تأدیب گردیده بود شاه جنت مکان عبدالله خان استاجلو را که در آنوقت امیر الامرای آن سرحد بود به تنبیه او مأمور فرموده بودند و او در سنه تسع و اربعین و تسعمائیه بر سر امیر جهانگیر مزبور رفته بنیروی دولت و اقبال او را بدست آورده مقتول ساخت و بنوعی در قلع و قمع ایشان کوشید که خانواده

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۴۷۰

ایشان بیاد غارت و تاراج رفته دقیقه از دقائق بیحرمتی فرو نگذاشت و اولاد او شاه رستم و محمدی بیغداد گریختند از سادات رفیع الدرجات بدلائیل امیر شاه قاسم که مسکن او بولایت ایشان اقرب و صبیّه امیر جهانگیر در حباله او بود از خدمت اشرف التماس عفو تقصیرات آن سلسله نمود شاه جنت مکان رقم عفو بر جراید اعمال بازماندگان کشیدند و ایشان استمالت یافته التجاء بسایه اقبال پادشاهی آوردند شاه جنت مکان الکاء لرستان را میانه هر دو برادر قسمت نموده ایشان باتفاق یکدیگر بحکومت ملک موروث قیام مینمودند شاه رستم بر جاده اخلاص مستقیم بود.

اما محمدی از جهالت و نادانی بشیوه ارباب تمرد و عصیان سلوک میکرد امیر خان موصول حاکم همدان حسب فرمان قضا جریان بر سر او رفته او را گرفته بپایه سریر اعلی فرستاد و مدتها در قلعه الموت محبوس بود در اواخر زمان حیات شاه جنت مکان او را از قلعه بیرون آورده اراده خاطر اشرف آن بود که روانه ولایت خود نماید محمدی مذکور توهمی بخود راه داده بیرخصت از درگاه معلی فرار نموده بلرستان رفت و از آنجا عریضه ضراعت آمیز بدرگاه معلی فرستاده اظهار بندگی کرد شاه جنت مکان نیز عذرپذیر گشته او را از یأس و سطوت قاهره اطمینان دادند و این مقدمات چون در طی وقایع زمان شاه جنت [۳۲۱] مکان سهوا ایراد نیافته بود بنابر مناسبت احوال در این مقام ثبت افتاد.

القصه بعد از ارتحال شاه جنت مکان که رومیه نقض عهد نموده لشکر بولایت عجم میفرستادند اولاد محمدی مذکور بمصلحت وقت عمل نموده با رومیه مدارا کرده حفظ قبایل و عشایر الوار میکردند تا آنکه شاهویدی ولد محمدی در اواخر زمان نواب شاهزاده مغفور سلطان حمزه میرزا و او ایل جلوس بندگان حضرت اعلی شاهی ظل الهی بوفور رشد و کاردانی حکومت ولایت موروث یافته زیاده از آبا و اجداد شوکت و اقتدار ظاهر ساخت و در سالی که جغال اغلی لشکر از بغداد بنهاند کشیده در آنجا قلعه ساخت و آتش نهب و غارت در آن ولایت افروخت بسیاری از قبایل و احشامات رعیت قرالوس قلمرو علشکر خود را بجهال لرستان کشیده پناه بشاهویدی بردند و او اکثر قبایل قرالوس را در الکای خود جای داده رعیت خود گردانید و برومیه توسل جسته اظهار اطاعت و انقیاد بیگلربیگی بغداد کرد و بازگشتی بپایه سریر اعلی نمود بعد از آنکه میانه نواب اعلی و رومیه صورت صلح روی نمود شاهویدی مذکور چون چند سال بخودسری برآمده بود اطاعت احدی برو دشوار بود اما ابواب مکر و حیل گشوده هر دو جانب را نگاه میداشت و باقتضای وقت تاج شاهی و مجوزه رومیانه هر دو بر سر مینهاد تا در سال توشقان ثیل الف هجری که سال پنجم جلوس همایون عباسی است دولتیار سیاه منصور و سایر کافر نعمتان که در حواشی مملکت سر از گریبان عصیان برآورده بی‌ادبها از ایشان بظهور رسیده بود یک یک جزای سوء عمل می‌یافتند شاهویدی مذکور از حضرت اعلی خایف و هراسان و از امداد رومیان مأیوس گشته طوعا او کرها بدستور زمان شاه جنت مکان اظهار اطاعت ایندودمان کرده بپایه سریر اعلی بازگشت نمود

و حسین بیک سلونری پسر خال خود را بخدمت اشرف فرستاده اظهار غلامی و استدعای عفو تقصیرات کرد حضرت اعلی شاهی ظل الهی بجهت نسبت عباسیگری و ظهور تشیع آن سلسله او را نوازش نموده در مقام تربیت درآمدند و چنانچه در طی وقایع آن سال تحریر یافته او را بلقب ارجمند خانی و مصاهرت دودمان سلسله علیه صفویه سرافراز فرموده همشیره او را در سلک پردگیان سراق سلطنت انتظام دادند و شاهویردی خان مذکور بوسیله

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۴۷۱

این نسبت جلیه فرق افتخار بایوان کیوان سوده لوای عظمت و اقتدار مرتفع ساخت و زیاده از آبا و اجداد در حکومت آن ولایت اقتدار و استیلا یافت و رعایای قراالوس را همچنان در لرستان نگاه داشته بتصرف حکام قزلباش نداد و گاهی محقر پیشکشی بپایه سریر اعلی میفرستاد و نواب اعلی شاهی بجهت تربیتی که او را فرموده بودند اغماض عین فرموده در مقام استرداد آنها نمیشدند و چون او بخودسری برآمده در شیوه عصیان و بلند پروازی نشو و نما یافته بود و در طریق حیل و تزویر سلوک مینمود رفته رفته خبث باطن او بر ضمیر منیر اشرف که آئینه اخلاص نماست هویدا و ظاهر گشت و باحکام قلمرو علشکر بدسلوکی آغاز نهاده دست درازی ببروجرد و آن حدود مینمود و نواب اعلی برفق و مدارا باو میگذرانیدند تا آنکه در این سال که عبد المومن خان ولد عبدالله خان اوزبک بخراسان آمده قلعه نیشابور را محاصره نموده بود و موکب همایون از مشاغل مهمام گیلانات فراغت یافته عزیمت سفر خراسان تصمیم داده اندیشه کارسازی آن یساق داشتند و اغورلو سلطان بیات

### جنگ کردن اغورلو سلطان بیات با شاه ویردیخان حاکم لرستان

بجهت جمعیت لشکر و سامان یساق بقصبه بروجرد آمده و هنوز لشکر بیات بر سر او جمع نشده بودند شاهویردی علی الغفله لشکر بر سر او کشیده با او بجنگ پیش آمد و اغورلو سلطان که درین دو سه سال از حضرت اعلی شاهی اندیشیده در مقام معارضه او در نمیآمد از مشاهده این حال سراسیمه گشته نه یارای پیش رفتن داشت و نه از غیرت پای پس کشیدن بعضی از غازیان بیات را که حاضر بودند جمع آورده قرار داد که یکی از ریش سفیدان را باستقبال او فرستاده از سبب آمدن سؤال کرده او را از این حرکت شنیع که عاقبتی وخیم دارد منع نماید هنوز این معنی بفعل نیامده بود که طلیعه لشکر الوار نمایان شد اغورلو سلطان بالضروره پیش رفت اما در محاربه زیاده دلیری نمینمود و اتباع شاهویردی خان از آنطرف بیملاحظه و محابا جنگ در پیوسته لشکر الوار که اضعاف لشکر بیات بودند آثار غلبه ظاهر ساخته لشکر بیات را مغلوب ساخته اغورلو سلطان پای ثبات استوار داشته جنگ مردانه کرده درجه شهادت یافت و مردم بیات متفرق و پراکنده گشته روی باوطن خود آوردند و شاهویردی خان اگر چه غالب آمد اما مغلوب سپاه واهمه گشته بفکر عاقبت کار خود افتاد و از آن حرکت ناهنجار پشیمان شده بخرماباد رفت و دیگر [۳۲۲] باره حسین بیک پسر خال خود را بخدمت اشرف فرستاده بعذرهای نامعقول زبان بر گشاد اما چون خبر کشته شدن اغورلو سلطان و جسارت شاهویردی بمسامع جلال رسید نایره غضب شاهانه التهاب یافته اندیشه سفر خراسان از دل بیرون کرده تنبیه و تأدیب او را که در قرب جوار بدین حرکت ناهنجار دلیری کرده بود بر ذمت همت لازم آورده از دفع صولت سپاه اوزبک راجح دانستند و این خبر موحش آن عزم لایق را عایق گشته بدینجهت از سر نیشابور گذشتند و بدرویش محمد خان چنانکه سبق ذکر یافت منشور اقبال فرستادند که خود را در معرض تلف نیاورده هر گاه کار بر او تنگ شود طرح صلح افکنده خود را بعراق اندازد و با فوجی از عساکر فیروزی مآثر که در رکاب نصرت انتساب حاضر بودند پای عزیمت

### توجه شاه عباس بسمت لرستان بتأدیب شاهویردیخان

در رکاب دولت آورده متوجه لرستان شدند و چون توجه موکب همایون باو رسید از خرماباد که مسکن او بود فرار نموده بجانب

صدمره رفت بعضی از امرای لرستان و سرخیلان قبایل ازو تخلف نموده بموکب همایون پیوستند و قلعه خرماباد بتصرف اولیای دولت قاهره درآمده الکاء مذکور

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۴۷۲

### فرار کردن شاهویردی خان از لرستان و رفتن او بروم

بمهدیقلی خان شاملو عنایت شده قلعه را باو سپردند و از آنجا عنان اقبال بجانب صدمره انعطاف داده در عین اشتداد گرما و قلب سرطان که ماهی حوت بر تابه فلک بریان میشد در صدمره که گرمسیر لرستان و محل قشلاق الوار است نزول اجلال فرمودند شاهویردی از صدمره فرار نموده بکور کوه که مابین لرستان و سرحد بغداد واقع است رفت که از آنجا عزیمت بغداد نماید میر قیصر خامه بیدل که از امراء معتبر لرستان و سردار دو هزار خانه بود ازو تخلف نموده باردوی همایون پیوست و چون در صدمره رفتن شاهویردی بکور کوه مسموع گشت و از صدمره تا آنجا بیست فرسخ مسافت بود رأی جهان آرا بدان متعلق گشت که بر سر او ایلغار نموده بدست آورند یا بالکلیه از لرستان اخراج نمایند و اردوی معلی و اغروق همایون را در صدمره گذاشته سبای با فوجی از غازیان بهرام صولت ایلغار فرموده آن مسافت بعید را که تمام کوهستان پرنشیب و فراز است در یک شبانروز طی فرموده چون پپای کور کوه رسیدند شعر

رهی چون ره عشق در پیش آمد کثیر المخاطر خطیر العواقب

فرازش چو قدرش بلند و نشیش ز بختم نگوئتر بچندین مراتب در آنجا مشخص شد که شاهویردی خان بحرمان لرستان ساخته و خود را بالکاء رومیان انداخت چون داخل الکاء رومیه خلاف شرایط صلح بود قدم کشیده داشته باردوی کیوان شکوه مراجعت نمودند و قورچیان عظام و یساوان تعیین شدند که الوسات و احشامات قراالوس را کوچانیده بقلمرو علشکر برند که در مکان اصلی خود برعیتی حکام قزلباش قیام نمایند سلطان حسین ولد شاه رستم از بیم شاهویردی فرار نموده در میانه کلهر بسر میرد روی ارادت بدرگاه جهان پناه آورده منظور نظر شفقت شاهانه گردید و ایالت لرستان سوای خرماباد و توابع که بمهدیقلی خان شفقت شده بود بسطان حسین مذکور عنایت شد و ریش سفیدان الوار را بعنایات شاهانه مستمال گردانیده بملازمت سلطانحسین مأمور فرمودند و ایشان تا موازی یکصد هزار گوسفند پیشکش نمودند دیوانیان اعلی حسب الامر گوسفند مذکور را بعساکر منصوره تقسیم نمودند و از آنجا عنان عزیمت بصوب مراجعت انعطاف داده چون هنوز خبر تسلط عبدالؤمن خان و استخلاص محصوران قلعه نیشابور نرسیده بود قرار داد خاطر اشرف آن بود که داخل دار السلطنه قزوین نشده از راه درجزین جهه دفع شر عبدالؤمن خان و استخلاص محصوران قلعه نیشابور بجانب خراسان روانه شوند چون بروجرد رسیدند اخبار خراسان و آمدن درویش محمد خان و دادن نیشابور بطریق مصالحه باوزبکان و التجاء حاجی محمد خان پادشاه خوارزم بیایه سریر خلافت مصیر چنانچه ایراد یافت رسیده آن اراده موقوف ماند و از آنجا بمیانه ایل بیات نزول فرموده ایشانرا جهه تقصیری که در جنگ شاهویردی خان نموده مستحق عقوبات گوناگون شده بودند مؤاخذه فرموده در معرض عتاب و خطاب داشتند شاهقلی سلطان برادر اغورلو سلطان که بجای برادر حاکم آن جماعت شده بود استدعای عفو تقصیر ایشان نموده چون مشار الیه مشمول عنایات خسروانه بود درجه قبول یافت و ایل بیات بشکرانه الطاف شهریاری موازی سه هزار اسب کره ایقر و مادیان

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۴۷۳

بیاتی نژاد که در میانه قزلباش بخوبی شهرت دارد و سه هزار تومان زر نقد بالطوع و الرغبة بر سیل پیشکش و ترجمان بدیوان اعلی دادند و از آنجا بدار السلطنه قزوین توجه فرموده در عاشر شهر محرم [۳۲۴] الحرام داخل شهر شدند و از وفور تلاف و مهمان نوازی چنانچه گذشت اول بمنزل حاجی محمد- خان تشریف برده از پرسشهای عنایت آمیز خسروانه مسرت بخش خاطر حزین او



گشتند و نور محمد- خان که در سفر لرستان مرافقت موکب همایون اختیار نموده بود درین روز در حینی که حضرت اعلی بملاقات حاجی محمد خان تشریف برده بودند او نیز آمده بتوره و آئین سلاطین چنگیزی ملازم وار

### رجوع شاه عباس از لرستان بقزوین

در خدمت حاجی محمد خان پیاپی ادب ایستاده بعد از استجازه پیش آمده کورنش کرد و حاجی محمد خان با او رسم معانقه بجای آورد.

بالجمله حضرت اعلی چندگاه در دار السلطنه قزوین توقف فرموده مجالس پادشاهانه آراسته با سلاطین مزبور صحبت بی تکلفانه میداشتند و هر گاه حاجی محمد خانرا طلب میفرمودند استدعای حضور اشرف نواب سکندر شأن نیز نموده هر دو در یک مسند نشسته با یکدیگر صحبت میداشتند و نواب اشرف اکثر اوقات در کمال بی تکلفی و کوچک دلی بلوازم خدمت و میزبانی میرداخت و مجالست دو پادشاه عالیجاه در یک مسند که در ازمنه سابقه کمتر اتفاق افتاده از نوادر روزگار است.

القصه حضرت اعلی بعد از شرایط مهمان نوازیها بانجام مایحتاج سلاطین اشاره فرموده بر وجه لایق سرانجام یافت و در فصل پائیز متوجه سیر صفاهان جنت نشان گشته نور محمد خان را که همیشه انیس مجلس خاص و رفیق بزم اختصاص بود همراه بردند و جهت تألیف قلب حاجی محمد خان عرب محمد سلطان پسر او را نیز مصحوب خویش گردانیدند.

اما چون مشار الیه از اهل بیت و بی تکلیفیها که ذات اشرف همایون بدان مجبولست بهره نداشت با او صحبت مخصوصانه کمتر اتفاق میافتاد مجملآ زمستانرا در آن بلده فردوس نشان بعشرت و کامرانی گذرانیده در اواخر حوت روی بمقر سلطنت آوردند و دیگر باره دار السلطنه قزوین از فر قدوم همایون زینت پذیرفت.

### ذکر دفع ضاله ملاحد که درین سال بتقویت شریعت غراء روی داد

#### اشاره

از وقایع این سال قتل درویش خسرو قزوینی و چند نفر از مریدان اوست که بالحادثه اشتهاار یافته بودند بیان این حال بر سبیل اجمال آنکه درویش خسرو از مردم فرومایه محله درب کوشک قزوین بود که آبا و اجدادش بچاهخوئی و قمشی مشغول بوده‌اند مشار الیه ترک صنعت پدران کرده بکسوت قلندری و درویشی درآمد و مدتها سیاحت نموده با جماعت نقطویان آمیزش کرده در آن شیوه بقدر استحضاری بهمرسانیده بتوسعه مشرب اشتهاار یافت و بقزوین آمده در گوشه مسجدی رحل اقامت انداخت جمعی درویشان گرد او میگرفتند و او دکان معرفت گشوده در آن معامله گرم بازار گشت علماء و محتسبان بر اطوار او انکار نموده از مسجد نشستن منع نمودند رفته رفته اطوار او بعرض شاه جنت مکان رسید نواب جنت مکانی او را طلب نموده از احوال او استفسار فرمودند شرایع اسلام و قواعد مذهب حق

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۴۷۴

امامیه را در خدمت آن حضرت القاء نموده آنچه بر او اسناد میکردند منکر شد چون خلاف شرعی از او مشاهده نشده بود شاه جنت مکان رعایت ظاهر شرع کرده متعرض او نشده امر فرمودند که در مسجد مسکن نسازد و کوته خردان عوام را بخود راه ندهد بعد از این واقعه مشار الیه جهت رفع مظنه بخدمت علماء تردد آغاز نموده فقه میآموخت و روزهای جمعه بمسجد جامع میرفت و دیگر کسی را با او کاری نبود بعد از رحلت شاه جنت مکان بدستور مسجدی را که در جنب خانه‌اش بود نشیمن ساخته سفره توکل گسترده بود و جمعی بیدولتان و هرزه کاران ترک و تاجیک نزد او تردد آغاز نهادند و تا زمان جلوس همایون اعلی چند سال در



آن مسجد روزگار گذرانیده اسباب معیشت او و درویشان که در خدمت او بودند بی‌تعب و تشویش مهیا و آماده میشد و آن مسجد مجمع او را برنمی‌تافت در آن حوالی تکیه بنیاد کرده شروع در عمارت کرده و مردم آن محله از ترک و تاجیک او را مدد کرده تکیه و باغچه در غایت نزهت و خرمی ترتیب داده بآنجا نقل نمود و همه روزه الوان اطعمه در مطبخ او طبخ میشد حضرت اعلی که اکثر اوقات در کوچه و محلات سیر فرموده با طبقات خلائق آشنائی میکردند بسروقت درویش رسیده با او صحبت داشتند و گاه گاه بتکیه‌اش تشریف حضور ارزانی می‌داشتند و بجهت آنکه عقیده او را فهمیده بر اطوار او آشنا گردند با او بسخنان ارباب سلوک تنطق فرموده شیوه خدانشناسی خود را بروش درویشان در نظر او جلوه میدادند و او از غایت ملاحظه و احتیاط سر رشته [۳۲۴] دکانداری و زهد فروشی را از دست نداده بحر فیکه خلاف شرع باشد متنطق نمیشد اما جمعی از درویشان که در تکیه او راه داشتند خصوصاً استاد یوسفی ترکش دوز و درویش کوچک قلندر دعویهای بزرگ کرده سخنان بلند میگفتند و بیملاحظه و محابا اظهار عقیده فاسده درویش خسرو بآن حضرت میکردند و الحاد آنطبقه بی‌اشتباه در آئینه خاطر شاه عالیجاه پرتو ظهور انداخته دفع آن جماعت جهت اجراء رسوم شرع انور بر ذمت همت پادشاه شریعت پرور لازم شد در وقتیکه متوجه سفر لرستان بودند بگرفتن درویش خسرو و اتباع او امر کردند و جماعت تاجی بیوک بدانخدمت مأمور گشته همه را در قید سلاسل کشیدند و العیاذ باللّه چون درین سال منجمان القاء کردند که آثار کواکب و قرانات علوی و سفلی دلالت بر افناء و اعدام شخصی عظیم القدر از منسوبان آفتاب که مخصوص سلاطین است میکند و محتمل است که در بلاد ایران باشد و از زایچه طالع همایون استخراج نموده بودند که تربیع تحسین در خانه طالع واقع شده اختر طالع در حضیض زوال و وبال است و مولانا جلال الدین محمد منجم یزدی که درین فن شریف سرآمد زمان و در استدالات احکام نجومی مقدم اقرانست آن نحوست را بدین تدبیر دفع نمود که حضرت اعلی در آن سه روز که معظم تأثیر قران و تربیع نحسین است خود را از سلطنت و پادشاهی خلع نموده شخصی از مجرمان را که قتل بر او واجب شده باشد بیادشاهی منسوب سازند و در آن سه روز سپاهی و رعیت مطیع فرمان او باشند که ما صدق امر پادشاهی ازو بفعل آید و بعد از سه روز آن مجرم را بشحنه نحس اکبر قران و جلاد حادثه دوران سپارند که بقتلش پردازد همگنان این رأی را صایب شمرده قرعه اختیار بنام استاد یوسفی ترکش دوز افتاد که در شیوه الحاد از رفقا پای پیشترک مینهاد بنابر آن از زمره ملاحظه مذکور یوسفی مزبور را بارود آورده حضرت اعلی خود را از سلطنت و پادشاهی خلع فرموده اسم پادشاهی بر آن خون گرفته اطلاق فرمودند و تاج شاهی بر سرش نهاده اثواب فاخره در او پوشیدند و در روز کوچ بر استر بردعی با زین و لگام مرصع سوار کرده اعلام پادشاهی را بر سرش افراختند و جمیع امراء و مقربان و اهل خدمت با لشکر و قشون بآئین مقرر در ملازمتش کمر بسته بمنزل میرسیدند و در دیوانخانه تاریخ عالم آرای عباسی ج ۲ ۴۷۵ ذکر دفع ضاله ملاحظه که درین سال بتقویت شریعت غراء روی داد ..... ص: ۴۷۳

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۴۷۵

همایون فرود آورده اطعمه و اشربه می‌کشیدند و شب قورچیان عظام و عساکر منصوره بکشیک قیام مینمودند و آن بیچاره عاقبت کار خود را فهمیده آن سه روز را بفراغت گذرانید آری:

مصراع

«سلطنت گر همه یک لحظه بود مغتنم است»

و حضرت اعلی در آن سه روز با دو سه نفر جلودار و خدمتکاری که سوار گردیده اصلاً بتمشیت امور سلطنت نمیرداختند. مولانا یوسفی در سر سواری جناب مولانا جلال منجم را دیده باو گفته بود ای حضرت ملا چه بخون ما کمر بسته یکی از ظرفاء با جناب مولانا خوش طبعی نموده بود که یکی از آثار و علامات پادشاهی اجراء حکم است و تا غایت هیچ حکمی از این پادشاه مصنوع صادر نگشته چون شما را ساعی قتل خود میداند اگر پیشتر از آنکه او بقتل رسد بقتل شما فرمان دهد بجهت تحقق امر

پادشاهی ناگزیر است که بامضاء رسد شما را در این دو سه روزه احتیاط تمام لازمست جناب مولانا را از ساده- لوحی اضطراب عظیم دست داده در آن سه روز بتفرقه خاطر گذرانید حکیم رکنای کاشی قطعه درین باب گفته بود مرقوم گشت بیت

شها توئی که در اسلام تیغ خون خوارت هزار ملحد چون «یوسفی» مسلمان کرد  
فتاد در دلم از یوسفی و سلطنتش دو بیت قطعه مثالی که شرح نتوان کرد  
جهانیان همه رفتند پیش او بسجوددمی که حکم تواس پادشاه ایران کرد  
نکرد سجده آدم بحکم حق شیطان ولی بحکم تو آدم سجود شیطان کرد و فی الواقع یوسفی بسیار شیطان صفت واقع شده کلام شیاطین الانس برو صادق و از قیافه و ترکیبش شیطنت ظاهر بود.

مجملاً بعد از سه روز از لباس مستعار حیات عریان گشته از تخت بر تخته افتاد بعد از واقعه مذکور حضرت اعلی مجدداً بر مسند فرماندهی جلوس فرمودند و باعتقاد ظاهر بینان عالم صورت اثر آن وبال بدین تدبیر مندفع گردید اما در نظر خلوت گزینان عالم معنی و آگاه دلان علوم باطن جلوه ظهور داشت که دافع اینگونه وبال جز اقبال بیهمال شهریار نیست شعر

کسی را که ایزد بود یاورش همیشه درخشان بود اخترش درویش کوچک قلندر که همیشه دعویهای بزرگ کردی تریاک بلندی انداخته سر بخرقه

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۴۷۶

قرو برده بحارسان خود [۳۲۵] گفته بود که رفتیم تا در دوره دیگر بیائیم:

مصراع

«رفت و رفت و رفت و رفت آنست که رفت»

و بعد از معاودت از سفر لرستان جناب درویش خسرو را حاضر ساخته علماء را جمع نموده بتفحص حال او پرداختند خمهای شراب در تکیه‌اش یافت شد بظهور پیوست که از وسعت مشرب و بداعتقادی رسوم شرع را منظور نمیدارند و نقطوی بودن او از غایت اشتها در محکمه باطن مبارک اشرف درجه ثبوت یافته بود جهه ترویج شریعت غرا حکم بقتلش فرموده از جهاز شتر بخلق آویخته در تمامت شهر قزوین گردانیدند مولانا سلیمان طیب ساوجی شهرت داشت که آن از طایفه و اعلم آن طبقه بود او را نیز گرفته آوردند نواب اشرف مهم او را بصلاح علماء حواله کردند علماء بظاهر شرع

### قتل سلیمان طیب ساوجی از طایفه ملاحده

عمل نموده بجهه دغدغه اضلال جاهلان محله بحبس قرار دادند چند روزی محبوس بود تا آنکه بندگان اشرف از رسوخ اعتقاد و شریعت پروری قتل او را راجح دانسته بیاران ملحق گردید.

دیگری از کبار آن طایفه میر سید احمد کاشی بود که بسیاری از نادانان تبه روزگار را در تیه ضلالت انداخته بود پادشاه صفت نژاد پاک اعتقاد در نصر آباد کاشان او را بدست مبارک خود شمشیر زده دو پاره عدل کردند در میان کتب او رساله‌ها که در علم نقطه نوشته شده بود ظاهر شد که آن طایفه بمذهب حکماء عالم را قدیم شمرده‌اند و اصلاً اعتقاد بحشر و اجساد قیامت ندارند و مکافات حسن و قبح اعمال را در عافیت و مذلت دنیا قرار داده بهشت و دوزخ همانرا می‌شمارند نعوذ باللّه از این اعتقادات فاسده درویش کمال اقلیدی و درویش بریانی را

### قتل میر سید احمد کاشی و و دیگران از ملاحده

که نیز مقتدای فوجی از آن طبقه بودند با سه چهار نفر مرید او که با او در صفاهان میبودند در راه خراسان براه عدم فرستادند از اصطهبانات فارس نیز چند نفر را که اعلم آن طبقه بودند آورده بیاران ملحق ساختند و همچنین بر هر کس مظنه الحاد بود ابقاء نرفت از اترک نیز بوداق بیک دین اغلی استاجلو تابع این طبقه و مرید درویش خسرو بود بقتل رسید و در این مراتب ظاهر شد که در ممالک محروسه این طبقه بسیار شده بوده‌اند و در اضلال میکوشیدند از واردین دیار هند مسموع شد که شیخ ابوالفضل ولد شیخ مبارک که از ارباب فضل و استعداد ولایت هند و در ملازمت پادشاه عالیجاه جلال الدین محمد اکبر پادشاه تقرب و اعتبار تمام یافته بود این مذهب داشت و او پادشاه را بکلمات واهمه وسیع المشرب ساخته از جاده شریعت منحرف ساخته بود منشوری که باسم میر سید احمد کاشی انشاء نموده فرستاده بود در میان رساله‌های او ظاهر شد دلالت بر این معنی نمود العلم عند الله و هو عالم بحقایق الامور شریف آملی که جامع کمالات و حامل مقالات مزخرفه و از اکابر این طایفه بود از بیم مضرت فقهای عصر فرار نموده بهند رفت و حضرت پادشاه و امراء و اعیان ایشان تعظیم و تکریم بسیار باو نموده پیر مریدانه سلوک میکردند.

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۴۷۷

القصه از سیاست این جماعت اگر کسی از این طبقه بود از این دیار بیرون رفت یا در گوشه خمول خزیده خود را بینام و نشان ساخت و در ایران شیوه تناسخ منسوخ گشت.

### وقایع متنوعه خراسان

از سوانح این سال محاربه سلیمان خلیفه و امراء قزلباش است با یتیم سلطان و جنود اوزبک در ازغند ترشیز خراسان بر عالمیان سمت ظهور دارد که شیوه و شعار طوایف رفیع قزلباش که نسبت بخاندان قدس نشان صفویه سالک طریق ارادت و حسن اعتقاد آنست که هر چند از جانب ولینعمت بیعنایتی مشاهده نموده مورد قهر و سخط مرشد کامل کردند طالبان طریق رشاد و صوفیان پاک اعتقاد در راه طلب و منهج قوم اخلاص آنرا از نقص خود دانسته موجب تزکیه نفس و پاکی طینت شمرند و بمضمون این مقال:

شعر

اگر گردد سرم بر خنجر از تویسر گردم نگردانم سر از تو بهزار گونه آزار و الم صوری و معنوی صابر بوده روی از درگاه مرشد کامل نتابند تا آلایش آن نقص را بعرق خجالت و زلال ازدیاد خدمت پاک گردانیده خود را آماده توجه التفات ظاهر و باطن گردانند سلیمان خلیفه ولد سهراب خلیفه ترکمان و سلطان علی خلیفه برادر زاده فولاد خلیفه شاملو با نسبت خلافت و خلیفه زادگی و حقوق تربیت چندین ساله شاه جنت مکان بمجرد آنکه چند روزی از سوء اعمال مطالب دنیوی ایشان در عهده تعویق مانده قرب و منزلتی که میخواستند نیفتند پای از دایره اخلاص بیرون نهاده بظهور اندک بی توجهی روی از این آستان برتافته بخیال باطل و اراده تیاہ بطرف رستم میرزا ابن سلطانحسین میرزا ابن بهرام میرزا میل نموده سلیمان خلیفه با جمعی بقندهار رفتند که او را بخراسان آورده [۳۲۶] بوسیله او رایت خود کامی برافرازند چون بیراهه رفته بودند بمطلب خود فایز نگشتند و در جنگ اوزبکیه بچنگ اجل گرفتار آمدند چون قبل از این ایمانی شده بود که حقایق حالات اولاد سلطان حسین میرزا و وقایع سیستان از ابتداء تا انتها داستانی علیحده تسوید یابد بنابر وعده سابقه مناسب چنان نمود که نخست احوال ایشانرا بنابر اتصال سخن در سلک تحریر کشیده شروع در بیان محاربه امراء نماید.

لهذا کلک سخن پرداز تحریر وقایع احوال ایشان را آغاز نمود.

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۴۷۸

**شرح حالات اولاد سلطانحسین میرزا ولد بهرام میرزا و حکومت ایشان در قندهار و زمین داور از زمان ارتحال والد غفران مآل تا**

## زمان فترت خراسان و رفتن ایشان بجانب هندوستان و مآل کار ایشان و وقایع سیستان

### اشاره

بر ضمیر منیر واقفان سیر و طالبان اخبار مستور نماند که سلطانه حسین میرزا در زمان شاه جنت مکان حسب فرمان قضا جریان والی ولایت قندهار و زمین داور و گرمسیرات کنار هیرمند گشته مدتها در آن ملک بیمن تربیت عم والا جناب کامران و کامیاب دولت بود و در زمان سلطنت اسمعیل میرزا چنانچه اشارتی بدان رفته جهان فانی را بدرود کرده ازو پنج پسر والا گهر ماند. اول محمد حسین میرزا که در زمان شاه جنت مکان با همشیره اش بخدمت اشرف آمده بود اسمعیل میرزا در روز قتل شاهزادگان او را نیز بعالم آخرت فرستاد چنانچه در قضایاء جلوس او گذشت.

ویم مظفر حسین میرزا، سیم رستم میرزا، چهارم ابو سعید میرزا، پنجم سنجر میرزا بعد از فوت سلطانه حسین میرزا اسمعیل میرزا را چون همت بدفع شاهزادگان صفوی نژاد مقصور بود بین الجمهور مشهور بود که بدستور سایر شهزادگان نیز حکم فرموده بود در آن اثناء اسمعیل میرزا بعالم آخرت شتافت قرائی نام شخصی از ایل گورخانی از ملازمان سلطانه حسین میرزا که در اردوی معلی بود بسرعت برق و باد از قزوین بقندهار آمده خبر فوت اسمعیل میرزا رسانیده میرزایان مذکور از غرقاب فنا بساحل نجات آمدند و چون نواب سکندر شأن بر مسند سلطنت و فرمانروائی ایران جلوس فرمودند قندهار را بمظفر حسین میرزا که پسر بزرگتر بود تفویض فرموده گرمسیرات و زمین داور را برستم میرزا دادند و مقرر فرمودند که سلطان ابو سعید میرزا و سنجر میرزا که برادران مادری رستم میرزا بودند در زمین داور با او بوده باشند و حمزه بیک ذوالقدر مشهور بکور- حمزه را که وکیل سلطانه حسین میرزا بود و همراه محمد حسین میرزا باردوی معلی آمده بود بدستور وکیل و الله میرزایان نمودند و او را با احکام شفقت آمیز شاهانه و خلع فاخره پادشاهانه بقندهار فرستادند حمزه بیک مذکور بموجب حکم همایون رستم میرزا را با برادران کوچک بزمین داور فرستاده از جانب خود الله و وکیل جهة ایشان تعیین نمود و مظفر حسین میرزا را در قندهار نگاهداشته بامر حکومت و رتق و فتق مهمات مملکت پرداخت و صاحب اختیار مطلق گشته هر دو سرکار را بنوعی ضبط و نسق نموده بود که میرزایان را از حکومت جز نامی نبود و خیال تجاوز و زیادتی در خاطر هیچکدام خطور نمینمود و مطیع و منقاد اوامر و نواهی پادشاهی بودند و چون ملک محمود که از نژاد والیان قدیم سیستان بود و سلسله نسبش بصفاریه مییوندد بعد از فوت اسمعیل میرزا که ولایت مذکور از امرای قزلباش خالی بود همچنانکه در صحیفه این دفتر رقم تحریر یافته باغوا و تحریک ملکان و میران سیستانی دم از استقلال زده طالب حکومت سیستان شد با جعفر سلطان افشار که از درگاه معلی حاکم سیستان شده بود جنگ کرده ظفر یافت و در حکومت آن ملک مستقل گردید بنیروی همت و زور بازوی احسان کوچک و بزرگ ولایت سیستان را بنوعی مطیع و منقاد نمود که

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۴۷۹

از هیچ گوشه آن ملک بانگ مخالفی بلند نشد و چون پرتو اینخبر بر پیشگاه ضمیر انور نواب سکندر- شأن تافت بنابر آنکه در مقام احیای خانوادهای قدیم بودند و دیگر مصلحتهای ملکی منشور ایالت سیستان بسعی محمد خان ترکمان بنام او فرستادند. اما چون آوازه حکومت او بقندهار رسید و هنوز منشور حکومت از درگاه معلی نرسیده بود عرق حمیت حمزه بیک بحرکت آمده میرزائیان نیز حکومتگاه عم خود بدیع الزمان میرزا را در تصرف ملوک که همیشه شیوه ملازمت مسلوک میداشتند نتوانستند دید لشکر قندهار و توابع را جمع نموده با گروه انبوه متوجه سیستان شدند و چون بشهر کهنه سیستان و دو فرسخی جزیره پشت [۳۲۷] زره که محکمه و سقناق ملک محمود و ملکزادگان و امیران سیستان بود نزول نموده مشاهده استحکام جزایر و کثرت شجعان ولایت نیمروز کردند حمزه بیک مراسلات مشعر بر اصلاح جانبین و دفع مناقشه ما بین در قلم آورد از زمره ملوک ملک غیاث الدین محمد عم ملک محمود بخدمت میرزائیان شتافته بعد از قیل و قال بسیار بدین قرار یافت که مظفر حسین میرزا مخدره که در

سراپرده عزت ملک محمود پرورش یافته بود بحباله نکاح آورد و دختر حمزه بیک را ملک جلال الدین پسر ملک محمود در سلک ازدواج کشد و سیستان را بملک محمود مسلم داشته مراجعت نمایند که او نیز در ازاء آن همیشه نسبت بمیرزائیان طریقه موافقت و متابعت مسلوک دارد ملک محمود بصوابدید مذکور عمل نموده فیما بین امر مصاهرت وقوع یافت مظفر حسین میرزا مسرور و شادمان از سیستان بجانب قندهار مراجعت نمود.

اما این معنی موجب کلفت رستم میرزا از برادر شد چه قرار داد خاطر چنان بود که چون الکاء رستم میرزا نسبت بالکاء برادر بسیار محقر است و وفا بمعاش او و برادران نمیکند سیستان را بتصرف درآورده اضافه الکای او سازد حال آنکه بنابر وصلت مذکور و اطاعت و انقیاد ملک و مملکت سیستان نیز فی الحقیقه ضمیمه قندهار شد.

مجملاً- اسباب کلفت میانه برادران آماده گردید درین اثنا جمعی از اویماقات قزلباش و اکراد بر مزاج مظفر حسین میرزا راه یافته قصد حمزه بیک نمودند و چون جناب میرزا از زیادتى اقتدار و استقلال حمزه بیک و بی‌دخلى خود بتنگ آمده بود سخنان آن جماعت را بسمع رضا اصفاء نموده تجویز قتل او کرد حمزه بیک از این معنی آگاه گردیده از قندهار خود را بزمین داور رسانید و رستم میرزا را برداشته متوجه قندهار شد از آن جانب مظفر حسین میرزا با لشکر آراسته از قندهار بعزم جنگ استقبال برادر نموده در کنار رود ارغنداب میانه ایشان جنگ عظیم بوقوع پیوست در اثنای محاربه جمعی از لشکریان مظفر حسین میرزا که با حمزه بیک متفق بودند از حمله دلیرانه مردم رستم میرزا روی از جنگ برتافته بصوب فرار شتافتند از این جهت تزلزل باحوال سپاه مظفر حسین میرزا که اضعاف مضاعف لشکر زمین داور بود راه یافته از فوج قلیل شکست خورده بجانب قندهار مراجعت نمودند و رستم میرزا و حمزه بیک بظاهر شهر آمده دروازه ماشور را لشکرگاه ساختند جمعی از ریش سفیدان اویماقات در مقام رفع کلفت میرزا و حمزه بیک درآمده غبار وحشت که میانه ارتفاع یافته بود بآب عهود و موثیق فرو نشانیدند و فیما بین صورت معاهده و پیمان بمیان آمده و رستم میرزا طوعاً و کرها رضا بمصالحه مذکور داده بالکاء خود بازگشت و حمزه بیک بشهر رفته بدستور سابق بامر و کالت میرزا و دارائی قندهار مشغول شد و تا سه سال من حیث الاستقلال بامور ملک و مال و خدمت

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۴۸۰

جناب میرزا اشتغال داشت دیگر باره جمعی از جهول قزلباش و مفسدان قندهار در خفیه بخدمت میرزا راه آشنائی یافته قاصد قتل حمزه بیک شدند و حمزه بیک نیز پوشیده و پنهان کس بطلب رستم میرزا فرستاد و رستم میرزا بیخبر صبحی داخل شهر شد جمیع امراء و مردم قندهار باتفان حمزه بیک بخدمتش شتافته عروس حکومت قندهار را در نظر او جلوه دادند و بصوابدید ایشان حکومت قندهار بجانب رستم میرزا تعلق گرفت محمد بیک بیات را که داماد حمزه بیک و ریش سفید طبقه بیات بود بلله گی مظفر حسین میرزا تعیین نموده میرزا را بجانب قلعه قلاعه که بمتانت و استحکام از قلاع مشهوره آن ولایت و در میانه هزارجات قندهار است فرستادند و حاصل قلاعه و هزارجات را بجهت معیشت میرزا تعیین نموده قرار دادند که در آن قلعه ساکن بوده بفراغت و عافیت روزگار گذرانند اما تا پانصد نفر از مردم بیات همواره موکل میرزا بودند.

چون ششماه بدین و تیره گذشت فیما بین میرزا محمد بیک مذکور رابطه کلی بهم رسیده طایفه بیات سر بر خط فرمانبرداری میرزا نهادند و رأی ایشان برین قرار گرفت که قلعه قلاعه را بدویست کس از بیات سپرده سیصد نفر دیگر را رفیق طریق سیستان ساخته از راه بیابان کوچ بر کوچ عازم سیستان شوند و بدین عزیمت در حرکت آمده بعد از طی مسافت بحوالی سیستان رسیدند ملک- محمود از توجه جناب میرزا آگاه گشته مراسم استقبال بجای آورده و بشرایط میزبانی و لوازم خدمتکاری پرداخته چند روز اسباب عیش و عشرت سرانجام طوئی لایق بظهور پیوست و صبیحه ملک را که قبل از آن بحباله نکاح میرزا درآمده بود باو سپرده مدت ششماه فیما بین میرزا و ملک محمود التیام و خصوصیت بود بالاخره جمعی از امیران سیستان که همواره فتنه اندوز و برهمزن آتش آشوب بودند مزاج میرزا را منحرف ساختند روزی بعزیمت شکار از منزل ملک سوار شده بجزیره پشت زره بقلعه تاغرون که محل

توطن عظماء میران سیستان و حساد ملک بود رفته در عرض یک هفته تمامی میران و نقیبان زره و امروود و سرخیلان احشامات سیستان بر سر ایشان جمعیت نمودند میرزای نادان که ملون مزاج و [۳۲۸] گوش سخن نیوش داشت با ملازمان خاصه و سیستانی و جمعی از قزلباش که از فراه و آن حدود بکومک میرزا آمده بودند بخیال استقلال باغوا و اضلال آن جماعت متوجه دفع ملک و استیصال طبقه ملوک گشته اول بر سر ملک ناصر الدین عم ملک محمود که با اولاد در قلعه جارونک بود رفتند و مدت یک ماه قلعه مذکور را محاصره نموده و در آن مدت ملک محمود که در موضع داسلک کنار هیرمند توطن داشت و در حین رفتن میرزا کسی بر سر او نمانده بود بدادن زر و سلاح و اسب و یراق لشکر بسیار فراهم آورده بعزیمت کومک اقوام خود متوجه قلعه جارونک شده ملک جلال الدین پسر خود را با ملک محمودی و ملک شاه حسین عمزاده‌های خود و جمعی از اقوام پیشتر فرستاده خود با لشکر انبوه متعاقب در حرکت آمد چاشت روز پنجشنبه دهم صفر تسعین و تسعمائه پپای قلعه رسیده فیما بین جنگ در پیوست آخر روز مذکور اتباع جناب میرزا از ستیز و آویز دست باز داشته بامیران بجانب جنگل و جزیره مراجعت نمودند و ملک محمود بظفر و نصرت اختصاص یافت بعد از یک هفته جمعی از سادات و صلحاء و خیراندیشان آن دیار بخدمت میرزا فرستاده عذر ناخوشیهای طرفین خواسته استدعاء نمود که بساط خصومت را در نورددیده بیشاییه دغدغه و دهشت بملاقات یکدیگر مسرور گردند جناب میرزا حسب الاستدعاء متوجه منزل و مقام خود گردید و بعد از چند روز که بجشن و صحبت و عیش و عشرت پرداختند ملک محمود یکی از مردم معتبر سیستان را برسم رسالت نزد حمزه بیگ فرستادند او را از طرز سلوک و معاشی که پسندیده خاطر میرزا نبود منع و نصیحت نمود از آن جانب نیز کسان آمده

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص: ۴۸۱

فیما بین میرزا و حمزه بیگ دیگر باره معاهده و پیمان بمیان آمد و جمعی از ریش سفیدان قزلباش از قندهار باستدعای آمدن میرزا بسیستان آمده رضاجوی خاطر آن جناب گشتند ملک محمود سه هزار کس از جنود سیستان با جمعی از اقوام همراه کرده میرزا را روانه قندهار نمود رستم میرزا که از صوابدید حمزه بیگ تجاوز نمیتوانست کرد ملاحظه جانب برادر بزرگتر و مصلحت اندیشی ریش سفیدان کرده باز بجانب زمین داور رفت و جناب مظفر حسین میرزا بقندهار رسیده مردم سیستان رخصت انصراف یافتند و چون شش ماه از ماندن میرزا در قندهار گذشت از اقتدار حمزه بیگ و عدم استقلال خود بتنک

### قتل حمزه بیگ بامر مظفر حسین میرزا

آمده محمد بیگ بیات را نوید وکالت و جانشینی حمزه بیگ داده بقتل او ترغیب نموده مشار الیه بفرموده جناب میرزا حمزه بیگ را بقتل آورده تکیه بر مسند وکالت زده استقلال کلی در امور ملک و مال بهمرسانید و رستم میرزا بواسطه قتل حمزه بیگ بمجادله برادر دلیر شده لشکری فراهم آورده بر سر قندهار رفت و با آنکه سپاه قندهار اضعاف مضاعف لشکر زمین داور بود مظفر حسین میرزا از جنگ روبرو احتیاط ورزیده باستحکام بروج و باره پرداخت رستم میرزا بظاهر شهر رسیده در دروازه ماشور نزول نمود و تا مدت دو ماه فیما بین همه روزه جنگ و جدال وقوع مییافت و چون ملک محمود از این قضیه آگاه گشت باعانت و امداد سه هزار کس بسرکردگی ملک غریب پسر عم خود از سیستان بکومک قندهار فرستاده روزی که لشکر سیستان بقندهار رسید لشکر قندهار نیز از قلعه بیرون آمده بین الفریقین جنگ عظیم بوقوع پیوست چنانکه مردم تیرانداز از سیستان اسب رستم میرزا را در معرکه بتیر زده میرزا در میان صف پیاده بجنگ مشغول شد و از بام تا شام صفیر تیر پیام اجل بگوش برنا و پیر میرساند و برق سنان و شمشیر خرمن عمر صغیر و کبیر میسوخت آخر الامر رستم میرزا ملاحظه نمود که لشکر قندهار بکومک سیستانیان قوت و قدرت بیشتر دارند دست از ستیز بازداشته بی نیل مقصود بزمین داور مراجعت نمودند و مدتی محمد بیگ بجای حمزه بیگ صاحب اختیار ملک و مال و زیاده از او استقلال داشت چنانچه مظفر حسین میرزا از اختیار او نیز ملول شد و چون قدرت بر دفع او نیافت قرار رفتن



سیستان بخود داده با چند نفر از خواص ملازمان عازم سیستان شده و محمد بیک بضبط و ربط مملکت قیام نموده احدیرا مدخل نمیداد چون جناب میرزا بسیستان رسید و بقاعده معهود ملک محمود در مقام خدمتکاری درآمده شرط مهمانداری بجای آورده دقیقه از دقایق خدمت نامرعی نگذاشت و بمال و الکاء نیز مضایقه نداشت غایتش فتنه جویان سیستان دیگر باره تحریک ماده فساد نموده میرزا را بدفع عظماء ملوک اغواء نمودند و ابواب خصومت و نزاع مفتوح ساختند و جناب میرزا از تلون مزاج درین امور بی اختیار بود باز بمیان مردم پشت زره رفته با آن جماعت بدستور جمعیت نموده بر سر همان قلعه که دفعه اول رفته بودند رفته و ملک محمود ولد خویش ملک جلال الدین و اقوام خود را بکومک مردم قلعه فرستاد و اتباع میرزا بعزم جنگ استقبال ایشان کرده در قریه ده علی بین الفریقین محاربه صعب روی داده اول روز شکست بر لشکر ملک افتاد و خانه‌های آنموضع را حصار خود کرده بحفظ حال خود مشغول گشتند نماز پیشین آن روز ملک محمود خود با لشکر بسیار [۳۲۹] رسیده سایه وصول بمعرکه انداخت و ملک ناصر الدین عم ملک نیز با پسران خود یک هزار مرد جلادت شعار بامداد او از قلعه جارونک بمعرکه جنگ حاضر گشته لشکر میرزا و سیستانیان را در میان گرفتند و حرب عظیم در پیوسته قریب سیصد کس از لشکر ملک و تا یک هزار کس از تبع میران سیستان و جمعی دیگر از ملازمان خاصه میرزا بقتل رسیدند.

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۴۸۲

بالاخره میران از ستیز و آویز بسته آمده میرزا را در جنگ گذاشته خود را بکوههای صعب و جنگلها کشیده بهزیمت رفتند و ملک محمود در اثنای جنگ بخدمت میرزا کس فرستاد که اهل عناد که فیما بین تحریک ماده فساد نموده بودند منهزم شده رفتند شما صاحب هر دو لشکرید و ما «با همان مهر و وفائیم که بستیم بدوست» اگر بساط خصومت و نزاع درنور دیده سایه وصول بمنزل دوستان اندازند بحال آن جناب لایق تر مینماید میرزا از کرده خجل و از پدر زن منفعل بساط محاربه در نور دیده با ملازمان خاصه روی بمیان لشکر ملوک آورد و ملک در مقام دوستی و اخلاص درآمده باتفاق آن شب بوثاق ملک آمده میرزا بحجله حلیله خود نزول نموده دو ماه دیگر در سیستان بود تا آنکه محمد-بیک بیات جمیع اعیان قزلباش و اکابر قندهار را که بالطبع خواهان میرزا بودند بعدرخواهی فرستاد و طالب آمدن میرزا گشتند و جناب میرزا عذر پذیر گشته عازم رفتن شد و اسباب بردن حلیله خودسر انجام نموده مع کوچ روانه شد و جناب ملک از مال و اسباب آنچه دسترس داشت ایثار نموده چندان تکلف و مردی نمود که میرزا در مقام خجالت در آمد و تمامی اقوام و لشکریان خود همراه نموده که تا قندهار ملازم رکاب عالی باشند از آن جانب محمد بیک بیات شمشیر بگردن آویخته تا حوالی گرمسیر استقبال نمود و جناب میرزا بدولت و اقبال بار دیگر بقندهار رسیده در حکومتگاه والد بزرگوار تمکن یافت و اگر چه محمد بیک در استرضای خاطر میرزا کوشیده کمال رضاجوئی بتقدیم میرسانید و جناب میرزا آسوده حال بعیش و فراغت و شکار و صحبت مشغول بود اما در امر حکومت مدخلیتی نداشت و همواره دفع محمد بیک را پیشنهاد همت ساخته در اندیشه قتل او بود تا آنکه بعضی از اعیان قزلباش را در این امر با خود متفق ساخته در هنگام فرصت او را از میان برداشته در امور ملک و مال استقلال یافت.

اما رستم میرزا چون از معاملات قندهار مأیوس شد چندگاه در زمین داور بسر برد و غبار نقاری که بواسطه یکجهتی مظفر حسین میرزا از ملک سیستان در صفحه خاطر داشت ارتفاع یافت همواره مترصد وقت و منتهز فرصت میبود تا آنکه تسلط اوزبکیه چنانچه در قضایاء جلوس سعادت مأنوس حضرت اعلی شاهی ظل الهی رقم پذیر کلک ظهور شد بر اکثر بلاد خراسان واقع شده ساحت آن دیار لگدکوب حوادث ساخت و اهل فراه که قریب بدار السلطنه هراة است از ممر تاخت پی در پی اوزبک بتنگ آمدند و طایفه افشار که در فراه میبودند از ضبط مملکت و دفع شر اوزبکیه عاجز آمده یکان خان حاکم ایشان بجهت حفظ حال و صیانت عیال بصلاح و صوابدید آقایان افشار کس بطلب رستم میرزا فرستاده استدعای قدوم او نمودند و میرزا که از هرج و مرج احوال خراسان و توجه حضرت اعلی شاهی ظل الهی بعراق و تزلزل احوال امراء قزلباش آگاه گشته بود این معنی را مغتنم شمرده بی تأمل



عزیمت فراه نمود و چون داخل فراه شد یکان خان حاکم که مرد ترک ساده دل بود بقدم او استبشار نموده طایفه افشار کمر خدمتش بر میان بستند.

جناب میرزا روز دیگر یکان خان را گرفته بطمع مال بعد از دو روز بقتل آورده جمیع عظماء و اعیان طایفه افشار را مؤاخذه نموده و آنچه در سر کار ایشان یافت تصرف نمود آن جماعت باطنا ازو رمیده شدند اما بجهت استیلای اوزبکیه و دفع شر ایشان دست در فتراک او آویخته جز اطاعت و متابعت چاره ندانستند در این اثنا جماعت اوزبکیه رو بطرف او آورده چند مرتبه فیما بین او و اوزبکیه محاربات واقع شد و در یکی از حروب با سیصد نفر از شجعان قزلباش مرتکب جنگ یکهزار مرد از بهادران نامی اوزبک که از سمرقند بعزم محاربه قزلباش بیرون آمده بودند شدند فتح

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۴۸۳

و فیروزی قرین حال او شد از مردم صحیح القول استماع شده که در آن روز انواع مردانگی از قزلباش بظهور رسیده در آن معرکه هشتصد نفر اوزبک بقتل آمده بقیه السیف راه انهزام پیمودند.

القصه بعد از ایامی که میرزا در فراه بسر برد و جمعی از مغضوبان حضرت اعلی شاهى ظل اللهی که معظم ایشان سلیمان خلیفه ترکمان و از طایفه شاملو اسلام بیک بودند با دیگر جهلا و بیدولتان از خراسان نزد او جمع آمده عروس ملک خراسان را در نظر او جلوه داده بتسخیر آن ولایت اغوا مینمودند و ملک محمود که سوء مزاج رستم میرزا را نسبت بخود میدانست از آمدن او بفراه و جمعیت قزلباش و قدرت و استقلال او متوهم شده از مسکن خود بمحکمه که بچپ و راست مشهور است رفته باجماع عموم متجنده نیمروز مشغول شد و تا موازی ده هزار مرد بر سر او مجتمع شدند و مدت [۳۳۰] هفت ماه در آنجا بود تا آنکه از عفونت هوا میانه مردم او وبائی عظیم پدید آمد بدین سبب اکثر مردم او متفرق شده باوطان خود رفتند.

رستم میرزا را هوس حکومت سیستان در خاطر رسوخ یافت و ملک عبدالله فراهی که نسبت قومى با ملوک سیستان داشت و در خدمت میرزا کمال تقرب یافته بود متعهد شد که بسیستان آمده جمعی از اقوام ملک محمود را بفریب ازو روگردان ساخته با میرزا متفق سازد ملک ظریف ولد ملک ناصر الدین عم ملک محمود که از خرد بی بهره و از عقل تنگدست و معهذا صاحب داعیه میزیست از وعده‌های جمیل رستم میرزا فریب خورده با ملک محمود در مقام غدر برآمد در اثنای وباء بجهت تغییر آب و هوا ملک را بقلعه جارونگ که محل نزول او بود تکلیف کرده و ملک جهه استرضای خاطر او قبول این معنی نمود.

اما ملک جلال الدین ولد مشار الیه و اقوام او را از صدق مقال عاری یافته باین معنی همداستان نشده بجهت قلعه فتح رفتند ملک محمود باتفاق ملک علی برادر زاده خود و ملک محمودی و ملک شاه حسین بقلعه جارونگ بمهمانی اقوام رفت و در اوایل فصل بهار بسیر باغ و گلزار مشغول بودند که رستم میرزا بسعایت ملک ظریف مذکور و بعضی از ملازمان معتبر ملک محمود با لشکریان خود از افشار و غیر ذلک که از محال خراسان بر سر او جمع شده بودند از فراه به ایلغار بسیستان آمده بیکفرسخی قلعه جارونگ رسید ملک ظریف که ملک را در لباس مهربانی بمیهمانی برده با او در مقام فریب بود از رستم میرزائیان هراسان شده از خدعه خود پشیمان شده با مردم در فکر قلعه داری شد و ملک محمود که بسخن پسر و اقوام و خویشان نیک اندیش عمل ننمود از خواب غفلت بیدار شد.

مجملاً- رستم میرزا قلعه جارونگ را محاصره نموده ملک ظریف و برادران بر خلاف قرار- داد تا شانزده روز بمحاربه و قلعه داری مشغول بودند و رستم میرزا سلیمان خلیفه ترکمان را بقلعه مذکور برسالت فرستاد و ملک عبدالله فراهی نیز آمده ملک ظریف را مره بعد اخری فریب دادند و او و برادران روز دیگر بی آنکه با ملک محمود مشورت نمایند بخدمت میرزا شتافتند و ملک محمود چون حال بر این منوال دید دروازه‌های قلعه را باقوام سپرده باتفاق ملک شاه حسین باکراه بخدمت رستم میرزا رفت و میرزا خبر وصول ملک شنیده ظاهراً کمال ملا-یمت نموده در تعظیم و تجیل او دقیقه نامرعی نگذاشت و بجهت اطمینان خاطر او با ملک ظریف و

برادران که با او خصومت ورزیده بود بی‌التفاتی آغاز نهاد و همان روز با قشون و لشکر آراسته سوار شده داخل قلعه شدند و ملک محمود ابواب مردمی مفتوح ساخته بشرایط خدمت و میزبانی پرداخت.

اما جمعی از جهلا و نادانان قزلباش که بدمستان باده غفلت و غرور و با جناب میرزا هم صحبت بودند در اثنای شرب شراب و غلوی مستی با میرزا قرار دادند که ملک را با چند نفر از ملکزادگان که لذت حکم رانی سیستان یافته بودند بدآموز خودسری شده‌اند و معهدا با مظفر حسین میرزا دم از موالات میزنند از میان برداشته بآن ولایت رقم اختصاص کشد و میرزا بصوابدید ایشان عمل نموده در روز دوم ملک محمود را با ملک ناصر الدین و ملک ظریف و سایر ملوک و ابنای ایشان گرفته بعد از چند روز ملک ناصر الدین و ملک ظریف و برادران و اکثر ملکزادگان را بقتل آورد اما ملک محمود را با یکدو نفر از اقوام در بند داشت و جمعی را بر سر قلعه فتح که ملک جلال الدین پسر ملک محمود در آنجا اقامت داشت فرستاد تا آنکه شبی ملک شاه حسین و برادر او ملک علی زنجیر را شکسته از حبس فرار نمودند از اتفاقات حسنه بجمعی از سیستانیان که بطلب ایشان بآن حوالی آمده بودند پیوسته قدم در جزایر سیستان نهاده از آنجا بمیان فرقه زرهی رفتند و رستم میرزا چون وحشی صفتان سیستان را که بدانه مردمی و احسان رام خود میبایست کرد از خود رمانیده بود قریب ده هزار کس بر سر ایشان جمعیت نمود و یکی از اقوام را با هزار کس بکومک ملک جلال الدین ولد محمود بقلعه فتح فرستاد و جمعی از ملازمان رستم میرزا که بمحاصره آن قلعه مشغول داشتند بعد از جنگ و جدال شکست یافته فرار نمودند و چون این خبر برستم میرزا رسید بقتل ملک محمود فرمان داده آن سعادتمند نیکو اخلاق را از میان برداشت روز دیگر ملک جلال الدین و ملوک سیستان با لشکر زره رسیدند و میرزا تاب مقاومت نیاورده از آب هیرمند عبور نموده بجانب سرایان رفت که از آنجا بزمین داور رود و لشکر از عقب مشار الیه از آب گذشته در حوالی پشته زره به او رسیدند.

میرزا چون قرب وصول لشکر سیستان مشاهده نمود بالضرورة عنان از رفتن پیچیده فیما بین حرب در پیوست و بعد از محاربه بسیار از کثرت مردم سیستان شکست بر لشکر میرزا افتاده بجانب سرایان رفتند و سیستانیان تعاقب نموده روز دیگر در سرایان باز جنگ واقع شد این دفعه نیز شکست یافته میرزا شکسته و بد حال بجانب زمین داور نهضت نمود [۳۳۱] و ملک جلال الدین و باقی ملوک بی‌منازعه اقوام که بجهت اشتراک حکومت با او داشتند بحکومت سیستان مشغول شدند و چون مهم رستم میرزا در سیستان تمشیت یافت اکثر مردم خراسان که بر سر او جمع آمده او را بتسخیر خراسان ترغیب مینمودند جوهر دانش و همت والا و داعیه فرمانروائی درو نیافته از او مأیوس شده اکثر از او جدا شدند و میرزا فی الجمله خفیف گشته او را در نظرها وقعی نماند و لشکر اوزبک نیز مکررا بتاخت قلعه زمین داور آمدند و از جانب مظفر حسین میرزا باو کومکی نرسید قلعه را بجمعی سپرده بجانب قلاؤه و هزارجات رفت و در قلاؤه شش ماه توقف نموده غازیان بیات که در قلاؤه بودند در حینی که میرزا بشکار رفته بودند اراده نمودند که بدوستی مظفر حسین میرزا قلعه را تصرف کنند والده میرزا واقف شده ابواب دخول قلعه را مسدود ساخته با خواجه-سرایان و عمله بیوتات نگاهداری قلعه نمود.

در این اثنا یکی از مردم بیات تفنگی بجانب آن ضعیفه انداخته بزخم آن تفنگ والده ماجده میرزا بعالم بقاء پیوست.

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۴۸۵

### رفتن رستم میرزا بهندوستان

در خلال این احوال و اثنای جنگ و جدال میرزا از شکار رسیده بلطایف الحیل خود را بقلعه انداخته طایفه بیات که از آمدن میرزا خبر یافتند دست از تلاش قلعه گیری باز داشته اظهار ندامت و پشیمانی کردند و رستم میرزا بر آن طایفه دست یافته بازاء این بی‌اندامی و قصاص خون والدهاش اکثر طبقه بیات را که سر از جیب عصیان برآورده بودند بتیغ انتقام گذرانید.

اما نظر بر مآل حال خود انداخته چون تفرقه و پراکندگی در میان لشکر او راه یافته کسی چنان بر سر نداشت و بنابر اقتدار اوزبکیه اوضاع روزگار را در آن ولایت بر حسب دلخواه مشاهده ننمود و از جانب مظفر حسین میرزا نیز دغدغه کلی داشت بالضروره عزیمت دیار هندوستان نمود اول بولایت بکر رفته با میرزا جانی بیک ارغون والی آنجا که بفرمان فرمای هند اطاعت شایسته ننمود و در آن حین فوجی از امراء پادشاهی بر سر او آمده بودند ملاقات نموده او را نیز باطاعت و انقیاد ترغیب نموده باتفاق او روی توجه بجانب هندوستان آورد.

بعد از وصول بآن دیار بغز ملازمت پادشاه کامکار والا جاه جلال الدین محمد اکبر پادشاه فایز گشت و آن پادشاه والا جاه مقدم او را گرمی داشته در اول حال صوبه ملتان را بجایگیر او داد و منظور انظار شفقت آن خسرو عالیمقام گردیده در هر چند گاه بحکومت ولایتی از ممالک هندوستان منصوب میگشت و بجهت جذب قلوب مظفر حسین میرزا بدست آوردن زمین داور و قندهار آن پادشاه خرد پرور دانش نشان چندان مردمی و احسان نسبت برستم میرزا بظهور آورد که مظفر حسین میرزا نیز مایل رفتن هندوستان شد زیرا که امراء اوزبکیه که در خراسان بودند خصوصا دین محمد سلطان و باقی سلطان اولاد جانی بیک سلطان خواهر زاده عبدالله خان والی توران که بحکم یرلیخ بحکومت و تسخیر آن ولایت مأمور بودند ساحت آن دیار را لگد کوب حوادث ساخته مکررا لشکر بحدود قندهار و سیستان فرستاده میانه ایشان و مظفر حسین میرزا محاربات قومی بظهور می پیوست و در اکثر معارک طایفه قزلباش ظفر یافته جنود اوزبکیه منهزم میشدند معذلک هیچوقت حواشی مملکت از نهب و غارت آن طایفه خالی نبود فراغت و آسایش از آن مردم دوری گزید و اکثر عظماء و اعیان قزلباش و ملازمان معتمد کار آمدنی سلطان حسین میرزا درین معارک که بتحریر پیوست مقتول شده پژمردگی تمام بچمن دولت راه یافته بود.

مظفر حسین میرزا نیز صلاح حال خود را در رفتن هندوستان دیده مفری جز آن نیافت اگر چه بعد از رفتن رستم میرزا عبد الله خان والی توران ایلچی با تحف و هدایا نزد مظفر حسین میرزا فرستاده استمالت نامه در قلم آورد که هر چند منازعه اوزبک و قزلباش و عداوت تورانیان با ایرانیان رسم قدیم است اما آن سلاله کرام از جانب ما ایمن باشد که با او جز محبت و دوستی امری در خاطر نیست و خیال رفتن هندوستان از دل بیرون کرده با خاطر جمع در قندهار ساکن باشد و مسکن پدر را بتصرف جغتای نه پسندد.

چون مکررا فیما بین لشکر قندهار و اوزبکیه محاربات واقع شده خونها ریخته شده بود مظفر حسین میرزا آن سخنان را حمل بر خدعه و فریب نموده اعتماد بر اوزبکیه نکرد و توهم بر مزاج میرزا غالب گردیده میل خاطر ترکان سوداگر طبیعت قندهار که همت ایشان

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۴۸۶

بسودای قماش هند و جمعیت زر مصروف بود بالکلیه طبع میرزا را از مملکت داری و ضبط ولایت قندهار ملول و متنفر ساختند و ممالک هندوستان را پناه آرامش خود دانستند و قراییک کورچائی که نوکر قدیم سلطان حسین میرزا بود و قبل از مظفر حسین میرزا گریخته بجانب هند رفته امارت و منصب قوش بیکی گری یافته بود از خدمت پادشاه عالیجاه فرمان فرمای [۳۳۲] هندوستان تعهد نموده بود که میرزا را بخدمت آورده ولایت قندهار را بتصرف منسوبان آن پادشاه والا جاه دهد درین وقت بقندهار آمده شروع در وسوسه کرد و جناب میرزا را بمواعید پادشاهانه مستظهر گردانیده در لباس نیکخواهی و حلال نمکی والده میرزا را با جمعی که در مزاج میرزا راه یافته بودند با خود متفق ساخت مجملا دمدمه و افسونگریهای او مزید علت شده رفتن هندوستان در خاطرشان رسوخ یافت در اول حال والده و پسر کلان خود را فرستاده بالاخره خود نیز بعد از تکرار مراسله و عهد و پیمان عزیمت هندوستان نمود و پادشاه والا جاه حکومت قندهار را بشاهی بیک خان کابلی حاکم بنگش که از امرای بزرگ آن دولت و منصب پنجهزاری داشت و در آنوقت در حوالی ملتان بود نامزد نموده بود چون مشار الیه خبر یافت که قراییک مهم قندهار را بر حسب دلخواه پرداخته و طبع میرزا را بجانب هند مایل ساخته با ده هزار نفر از لشکر خود و امرای تابین ایلغار نموده بقندهار آمد و از

جانب پادشاه تواضعات بیش از پیش نسبت بمیرزا نموده وعده‌های جمیل داد و جناب میرزا با اتباع خود از قلعه بیرون آمده شاهی بیک خان و لشکر جغتای بتاریخ سنه الف هجری داخل قندهار شدند و جناب میرزا و اتباع چون خیمه و خرگاه بیرون زده لشکر قزلباش را بنظر درآورد با وجود آنکه از تاریخ فوت سلطانحسین میرزا تا آن غایت که قریب بدوازده سال بود انواع فتور بحال آن سپاه راه یافته امراء و مردم کارآمدنی بسیار کم شده بود اردوئی آراسته و لشکری بشمار پیراسته دید همان لحظه از کرده پشیمان شده متأسف گردید و برو بغایت دشوار نمود که دل از آن ولایت دلگشا که رشک تبت و خطا و مسقط رأس و محل نشو و نمای او بود برداشته از مرتبه سلطنت و حکم روائی بملازمت و نوکری بیگانگان تنزل نماید.

چون کار از دست و تیر از شست بیرون رفته بود پشیمانی سود نداشت و بفکر دور و اندیشه باطل اسباب مهمانی و خلعتهای فاخر و تکلفات ذاخر جهه شاهی بیک خان و امرای جغتای سرانجام داد و کس فرستاد که بیرون آمده یک روز مهمان میرزا باشند که بعضی از سخنان ضروری در مواجهه

### رفتن مظفر حسین میرزا بهندوستان

گفته شود و از خفت رای و نقصان خرد با خود اندیشیده بود که چون شاهی بیک خان بیرون آید او را عذرخواهی نموده بهر نوع تواند باز خود را بقلعه انداخته در حصول مقصود سعی نماید او خود مرد کهنه سپاهی کاردان بود مهمی را که بآسانی ساخته بود در عقده دشواری نینداخت و دیگر بسخن میرزا التفات نموده عذر آمدن خواست که چون در ساعت نیک داخل قلعه شده بیرون آمدن مناسب نیست اگر حرف و حکایت ضروری داشته باشند بمراسله و مکاتبه گفت و شنید شود میرزا را یأس تمام دست داده بکام و ناکام دل از حکومت قندهار برداشت و بعد از تکلف ارسال هدایا که از جانبین بظهور آمد کوچ کرده با گروه انبوه روانه هندوستان شد و چون بخدمت پادشاه رسید منظور نظر عاطفت و اشفاق گشته بخطاب فرزندی و جایگیرهای عالی ارجمندی یافت و او نیز پیشکشهای پادشاهانه کشیده جواهر نفیسه و مرصع آلات آنچه داشت بر طبق عرض و اخلاص نهاد.

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۴۸۷

اما اوضاع هندوستان و گلچینی از آن بوستان میرزا را خوش نیامد و بهیچ چیز خرسند نبود بالاخره میانه او و پادشاه طرح بد نشست و لوازم خدمت و کورنش بدستور سایر شهزادگان بتقدیم نمیرسانید رفته رفته دست از جایگیرها بازداشته اکراه خاطر او بر پادشاه ظاهر گردید موجب غبار خاطر آن خسرو عالیشان گردیده در مقام استخفاف برآمد و روز بروز آثار کدورت نمایان تر میگشت و چند سال بدین و تیره گذرانیده همیشه آرزوی ایران و ملازمت عتبه علیای شاهنشاه صفوی نشان داشت و گاهی اراده حج بیت الله الحرام مینمود و رخصت نمیافت تا آنکه اعراض نفسانی برو غلبه کرده پهلوی بر بستر ناتوانی نهاده بتاریخ سنه ثمان و الف دعوت حق را اجابت نموده باجل طبیعی فوت شد و ازو سه پسر در هندوستان ماند:

سلطان حیدر میرزا، اسمعیل میرزا، بهرام میرزا.

اما رستم میرزا چون دنیادار بود با روزگار در ساخته شیوه ملازمت و نوکری پیش گرفت و با خان خانان ولد بیرام خان ترکمان که جمعی از اقوام او در میانه قزلباش بود وصلت و آمیزش کرده هر چند گاه بمعاونت او بحکومت ولایتی منصوب میگشت و بعد از ارتحال اکبر پادشاه و جلوس سلیم شاه پسر او بهمان دستور معزز و مکرم گردید و برادران کوچک او ابو سعید میرزا در خمس و الف بجوار رحمت ایزدی پیوسته در آخر همان سال سنجر میرزا نیز فوت شد و مراد میرزا نام پسری که داماد خان خانان است با دو سه پسر دیگر وارد و الیوم که سنه هجری بخمس و عشرين و الف رسیده رستم میرزا و پسران او و پسران مظفر حسین میرزا [۳۳۳] با چند نفر از فرزندان ذکور و اناث در ولایت هنداند و تحقیق و تفتیش احوال ایشان- بعد از این مناسب بسباق تاریخ وقایع ایران نیست.

اما احوال سیستان و ملک جلال الدین بعد از رفتن رستم میرزا تعرض جنود اوزبکیه بدان ولایت بیشتر از پیشتر شده اکثر اوقات میانه اوزبکیه و مردم سیستان محاربه بود و ملک اقوام او چند گاه خود را در آن ولایت حفظ نموده قلعه و مکان خود را قایم کرده بودند و اوزبکیه بعضی از مملکت را متصرف شده در مقام تسخیر قلعه او درآمدند و او بعد از بذل جهد تمام عاقبت کوچ کرده و مردم خود را در قلعه گذاشته از راه کرمان عزیمت در گاه سدره نشان شاهی نمود و در دار السلطنه اصفهان بجز ملازمت فایز شده در مجالس خاص محرم حریم بزم و اختصاص گردید چنانچه در قضایای آن سال نوشته شده و نواب کامیاب همایون با او مصاحبان سلوک مینمود و چون ایامی در خدمت اشرف بسر برد هوس رفتن سیستان و دیدن فرزندان نموده رخصت انصراف یافت و چون بسیستان رسید اولاد جانی بیک سلطان که از جانب عبدالله خان بایالت سیستان و تسخیر ولایت نیمروز مأمور بودند اقتدار تمام یافته بودند و ملک جلال الدین مقاومت با ایشان در حیز قوت و قدرت خود ندید و تا توجه نواب کامیاب شاهی ظل الهی بخراسان صبر نتوانست نمود فرزندان خود را برداشته بقندهار رفت و چند گاه در آنجا توقف نموده عزیمت رفتن هند و ملازمت اکبر پادشاه داشت که طنطنه کوس رعد آهنگ موکب نصرت قرین حضرت اعلی شاهی ظل الهی در خراسان بلند آوازه گشت و چون ممالک خراسان بحیطه تسخیر درآمده دار السلطنه هرات مضرب سرادقات اقبال گردید مشار الیه از قندهار آمده در هرات بشرف ملازمت اشرف رسیده بر تبه ایالت و لقب ارجمند خانی سربلندی یافته ولایت سیستان باو تفویض یافت والی غایه در آن ملک بکامروائی مشغول است.

راقم حروف تفصیل قضایاء مذکور را بنوعی که بتحریر پیوست از راویان ثقه مردم آن ولایت استماع نموده العهده علی الروات.

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۴۸۸

### ذکر محاربه که در ازغند ترشیز میانه امرای قزلباش و یتیم سلطان اوزبک و برادران وقوع یافت و انهزام قزلباشیه

#### اشاره

معرکه آرای مضمار قصه پردازی یعنی خامه مشکین طراز تسوید صحیفه راز گردانیده بود که بعضی از امرای خراسان خصوصا سلیمان خلیفه ترکمان و سلطانعلی خلیفه شاملو که در ازای اعمال ناصواب از پرتو توجهات شاهی دور و از عنایات شاهنشاهی مهجور مانده بودند چون شنیدند که رستم میرزا با مظفر حسین میرزا برادر بزرگتر محاربه نموده برو ظفر یافته و در قندهار لوای سلطنت افراخته جراید اخلاص و اعتقاد خود را بدست بیتابی ابتر ساخته و روی از مرشد کامل تافته بجانب او میل نمودند سلطانعلی خلیفه بخودسر بالکای قاین که حسب الحکم اشرف بعلیقلی خان استاجلو تعلق داشت رفته با او جنگ کرد و برو تسلط یافته بقتل آورد و بتغلب الکای قاین را متصرف شده اظهار هواخواهی رستم میرزا نمود و قبل از این اشعاری بدان شده و سلیمان خلیفه با مردم خود بطرف قندهار و زمینداور رفتند و از اعیان قزلباشیه نیز مثل اسلام بیک شاملو و هر طبقه مردم خراسان که از آشوب و فتنه اوزبکان احوالشان اختلال پذیرفته بود از رفتن امراء آگاه گشته و آنجا مأمنی انگاشته روی توجه بآنطرف آورده جمعی کثیر نزد او مجتمع شدند اما تا رفتن ایشان میانه برادران صورت صلحی روی نموده قندهار بدستور سابق بمظفر حسین میرزا بجز زمین داور ولایتی در تصرف نداشت امرای مذکور او را بسلطنت خراسان و آمدن آنولایت ترغیب مینمودند تا آنکه او باستدعاء جماعت افشار بفراه آمده از آنجا عزیمت سیستان نموده و مهارت او در آن جماعت همچنانکه در فوق در طی احوال او و برادر مشروعا تحریر یافت تمشیت نپذیرفت و پهلوی از آمدن خراسان نیز خالی کرده آن جماعت از او مأیوس شدند بالاخره سلیمان خلیفه مناشیر و استمالت نامها باسم امراء و اعیان خراسان گرفته هر یک را بتفویض ولایتی مخصوص گردانیده روی توجه بخراسان آورد سلیمان خلیفه بولایت تون و جنابد که الکای او بود رفت و سلطانعلی خلیفه شاملو قاین را متصرف بود از ملازمان قدیم ایشان و طبقه

قزلباشیه که در خراسان مانده بودند جمعی کثیر بر سر ایشان جمع شده هر یک قشون آراسته تربیت دادند مصطفی خانرا که حسب فرمان همایون اعلی حاکم طبرستان بود طلب نمودند باراده [۳۳۴] تسخیر و تصرف بعضی محال خراسان که تا غایت اوزبکیه تصرف تام در آن ننموده قلاع آن‌ها در تصرف اهالی و اعیان آنجا بود از مقام خود حرکت کرده بترشیز آمدند و در آنجا از امراء و اعیان شاملو و استاجلو و ترکمان و قاجار مردم اولاد قباد خان و غیرهم تا موازی چهار هزار کس جمعیت نموده از اهالی خراسان نیز که دولتخواه قزلباش بودند جمعی بمعاونت ایشان کمر بسته باتفاق بر سر قلعه کرات ترشیز رفته سید محمد سلطان اوزبک را محاصره کردند بعد از چهل روز بعهد و پیمان او را بیرون کردند اما بعهد خود وفا نکرده او را تعاقب نموده جمعی کثیر از مردم او بقتل آوردند و او را بسلامت از معرکه بیرون رفته یتیم سلطان و برادران که حسب الامر عبدالله خان در خراسان بودند پیوست و امراء از آنجا بقصد قلعه ازغند که در تصرف میر محمد قاسم ازغندی بود بدان طرف حرکت کردند یتیم سلطان و برادران از وقوع این حالات آگاه گشته دفع و رفع آنجماعت را وجهه همت ساخته از میر قزلباش

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۴۸۹

کوکلتاش حاکم هرات نیز استمداد نموده با گروه انبوه بر سر قزلباش آمدند قزلباشیه با اینحال خالی از نفاق نبودند و بر سر الکای مملکتی که طایفه اوزبکیه گرک آسا دندان طمع برو تیز کرده در کمین آن نشسته بودند با یکدیگر گفتگو می نمودند.

### محاربه قزلباش با جنود اوزبک در ازغند ترشیز

القصه چون از آمدن اوزبکیه واقف شدند و عدد لشکریان یتیم سلطان را زیاده از دو هزار نشان نمودند همگی دل بر محاربه نهاده روی توجه بطرف جنود اوزبک آوردند و در ازغند ترشیز تلاقی فریقین روی داده از جانب صف سپاه آراسته گردیده بهادران اوزبکیه دلیرانه قدم بمعرکه کارزار نهاده آتش حررا مشتعل ساختند و چرخچیان لشکر قزلباش تاب صدمات اوزبکیه نیاورده لشکر دست چپ در عین محاربه و گیرودار بودند که دست راست شکست خورده بقول رسیدند و لشکر قول خوف و هراس بیقیاس بخود راه داده در جنگ سستی کرده در مقام مدافعه نتوانستند در آمد بی اختیار شکست خورده راه انهزام پیمودند

### کشته شدن سلیمان خلیفه سردار لشکر قزلباش

مردم دست چپ از انهزام دست راست خبردار شده ایشان را نیز پای ثبات و قرار سست شد مجعلا فرصت جنگ و مدافعه نیافته راه انهزام پیش گرفتند سلیمان خلیفه که سردار لشکر بود چون مرد قوی جثه ثقیل البدن بود در عین اضطراب فرار کرده در کنار معرکه از اسب افتاده بدست اوزبکیه در آمده بقتل رسید سلطانعلی خلیفه از معرکه بیرون رفته بقاین رسید اما از خوف اوزبکیه در آنجا قرار نتوانست گرفت چون اغروق او در ولایت طبرستان بود خواست که با معدودی از قاین بطبرستان رود در راه جمعی از جنود اوزبک باو رسید و در حصار قریه آویز بین الجانین محاربه روی نمود و سلطانعلی خلیفه مغلوب گشته در آن واقعه بقتل رسید شاه بوداق سلطان ترکمان که یکی از حضار آن معرکه بود از جنگ گاه بیرون آمده در هیچ محل توقف ننموده از راه طبرستان بدارالعباد یزد آمد چون در خراسان مخالفی چند ازو بظهور آمده بود از حضرت اعلی شاهی ظل الهی خایف بود در یزد توقف نتوانست نمود بعزیمت آنکه بمیان اوزبکیه رود باز روی توجه بخراسان نهاد او نیز در راه بجنود اوزبکیه رسید مهدیقلی سلطان فنادمولو استاجلو و محمد سلطان برادر سلیمان خلیفه در معرکه بقتل رسید علیقلی سلطان آسایش اعلی بعد از انهزام بجانب هندوستان رفت مصطفی خان با اکثر مردم خود بسلامت بطبرستان رسیدند.

اما بعد از چند گاه که در طبرستان بود و حفظ آن سرحد می نمود بتون رفت چون دست و پائی در آنسرحد میزد و اوزبکیه ازو در حساب بودند یتیم سلطان بودن او را در تون شنیده با چهار هزار کس اوزبک بر سر او آمد او در شهر بند بود و بندوچیان قدرانداز



خراسانی همراه داشت منقلای لشکر اوزبک خواستند او را از شهر بند بصره کشند از حدود شهر بطریق فرار بازگشتند مصطفی خان که از کیفیت و کمیت لشکر اوزبک سردار ایشان خبر نداشت از بازگشتن منقلای دلیر شد بتعاقب ایشان بیرون آمد و اوزبکیه عطفه عنان کرده جنگ در پیوستند و او با فوج قلیل که همراه داشت مردانه

### کشته شدن مصطفی خان بامر یتیم سلطان اوزبک

پای ثبات استوار داشته بمحاربه اعدا مشغول بود که رایت یتیم سلطان بغلبه و ازدحام تمام نمایان شد مجملا مصطفی خان در دریای حرب غوطه خورده بدست اوزبکیه درآمده بفرموده یتیم سلطان بقتل رسید و بسیاری از طبقه قزلباشیه درین معرکه بتحریر پیوست بشأمت امرای

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۴۹۰

بدعهد بی اخلاص طاغی راه عدم پیمودند این اخبار در دار السلطنه قزوین بمبالغه جاه و جلال رسید چون آن طبقه بیراهه رفته بودند تائید نیافتند و فی الحقیقه بکفران نعمت گرفتار آمده بدست جنود غیبی بجزا و سزا رسیدند.

اما حضرت اعلی از قضیه مصطفی خان که [۳۳۵] مرد دلیر مردانه اخلاص گزین بود و از وفور غیرت و کمال مردانگی در آن جنگ رفاقت آن طبقه اختیار نموده بود متأسف گردیده ایالت طبرستان را به تیمور سلطان کنگرلو قوم او که در درگاه معلی بود تفویض فرموده بدان صوب فرستادند اما چون اوزبکیه در آن سرحد دست درازیا کردند و او از عهده ضبط آن سرحد بیرون نتوانست آمد در ثانی الحال الکای طبرستان را بمحارب خان قاجار که مرد مردانه و عاقل فرزانه و از شجعان روزگار است تفویض یافته بآن صوب فرستادند و او تا حین فتح خراسان آن سرحد را بواجبی ضبط نموده بود و مردانگیها ازو در آن سرحد سمت ظهور یافت که از سیاق کلام آینده بوضوح میبویند و راقم این حروف حقیقت این قضایا را بنوعی که تسوید یافته از حضار آن معرکه استماع نمود درین سال خدمتعلی سلطان خانم همشیره موسی سلطان موصول که حرم محترم شاه جنت مکان و والده معظمه نواب سکندر شأن و اسمعیل میرزا بود و حضرت اعلی شاهی ظل الهی با آن جدّه گرامی بسیار بادی سلوک میفرمودند در دولخانه مبارکه قزوین مریض گشته بعالم بقاء پیوست سن شریفش از هفتاد تجاوز نموده بود در مراحل هشتاد بود که سفر عقبی اختیار نمود عورت خیره عابده زاهده عاقله بود در اواخر زمان شاه جنت مکان توفیق حج یافت از آثارش رباط خشکروود حوالی قزوین است که در زمان سلطنت فرزند ارجمندش سلطان محمد پادشاه بنا نموده باتمام آن موفق گردید.

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۴۹۱

### وقایع و سوانح سال خجسته مآل یونت ثلث و الف هجری که سال هشتم جلوس همایون شاهی ظل الهی است

#### اشاره

ایام دگر انجمن افروزی کرد سلطان چمن جلوه نوروزی کرد چون فصل شتا بنهایت انجامیده افسردگی جهان بهجت و خرمی تبدیل یافت

شعر

روی هو الخلخه آمیز شد باد بهاری طرب انگیز شد نشاط سیر و شکار گیلان که فی الواقع در فصل بهار از لطافت هوا و کثرت ازهار از سایر ممالک و اقطار امتیاز تمام دارد از خاطر شهريار کامکار حضرت اعلی شاهی ظل الهی سر بر زد و بامضای این عزیمت از مقر سلطنت در حرکت آمده عنان توجه آن صوب انعطاف دادند و فرهاد خان که در آنوقت حاکم گیلان بود جهت



تهیه اسباب ضیافت و خدمت رخصت یافته در مقدمه روان شد و حضرت اعلی چون بالکای طارم نزول اجلال فرموده چند روز در موضع منجیل و خزرویل که دو قریه است از قرای طارم در دامن کوه واقع شده و خانه‌ها بر زبر یکدیگر ترتیب داده‌اند و باغات بسیار پیرامون دهکده کشیده چشمه‌های صافی خوشگوار از قله آن کوه بپایان آمده از یک ممر جاری می‌گردد و در فصلی چنان هر قطعه از باغات آنجا از کثرت شکوفه و ریحان از باغ جنان نشان میداد توقف فرموده بساط عیش و نشاط گسترانیدند و از صبح تا رواح در مجلس بهشت آئین مقربان محفل ارم تزیین جام ارغوانی از دست ساقیان زهره جبین کشیده صدای نوشانوش بگوش ساکنان فلک اطلس پوش میرسید و مطربان خوش آهنگ و مغنیان تیز چنگ لحظه در کار خود درنگ نینمودند و همچنین جمیع مردم که در آنوقت ملازم رکاب نصرت انتساب بودند از خواص و عوام و آقا و غلام بشرب مدام مشغول نموده در آن چند روز داد فراغت و خوشدلی دادند و از آنجا رایت جهانگشا برافراخته الکای کوهدم گیلان از غبار سم سمند شهریار جهان عطر آسا گردید فرهاد خان با اهالی گیلان برسم استقبال بیرون آمده در شب نوروز این سال فرخ فال در یورت کوهدم بموکب همایون پیوست و اهالی گیلان بسعادت زمین بوس فایز گشته منظور نظر التفات شدند و حسینخان والی کوهدم شرف بساط بوس دریافته بقدر امکان بوظایف خدمات قیام نموده اقامت و ساوری بسیار ایثار عساکر نصرت شعار کرد علی الصباح که خسرو کواکب دست امید از دامن حوت کوتاه کرده در گردن حمل حمایل ساخت حضرت اعلی سمند گردون خرام را بجانب الکاگو که تحریک داده از آنجا خطه جنت نشان لاهیجان از یمن قدوم موکب همایون رشک باغ جنان گردید عموم مردم آن دیار از غبار سم سمند جهان پیما روشنائی دیده بینا حاصل کردند فرهاد خان بوظایف پیشکش و خدمات

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۴۹۲

اقدام نمود و نسبت بتمامی امرا و ارکان دولت و اعیان حضرت لوازم میزبانی بتقدیم رسانید اما علیخان [۳۳۶] حاکم گیلان بیه پس که حسب الالتماس فرهاد خان حضرت اعلی مجددا حکومت آن ولایت را باو ارزانی داشته بود قبل از ورود موکب مسعود بهمان دستور تمرد و عصیان که جبلی ذات او بود بظهور آورده عهود و مواثیق که با فرهاد خان بمیان آورده بود نابود انگاشته حشری انبوه از متجنده گیلان فراهم آورد باموری که دور از طریق موافقت و متابعت بود اقدام نمود و محصلان که جهة ایصال باج و خراج همراه برده بود بی‌نیل مقصود باز گردانیده بود.

بعد از وصول موکب فیروز آن جماعت همان شیوه مرعی داشته خار او باز دامنگیر او گشت و یکبارگی بساط حقوق تربیت حضرت اعلی را از بسیط خاطر درنوردیده روی از آستان سعادت آشیان برتافت و شرف عتبه بوسی که موجب سعادت او بود دریافت در گسکر نیز امیره مظفر برادر امیره سیاوش شیوه تمرد و عصیان پیش گرفته شورافزای عرصه طغیان بود از این جهت لجه سیاست شاهانه در تموج آمده جمعی از عساکر فیروزی مآثر که در آنوقت در ظل رایت فیروزی آیت مجتمع بودند بدفع او نامزد فرمودند و فرهاد خان چون در مبادی احوال باعث استخلاص و کفیل مهمات او شده بود در این وقت التماس و استدعا نمود که دفع فتنه آن بخت برگشته نابکار باو حواله شود حسب الاستدعا بسرکردگی لشکر فیروزی اثر اختصاص یافته بدانطرف روانه شد و یک هزار پیاده تفنگچی که از اصفهان بر حسب فرمان آمده بودند بمرافقت او مأمور شدند و حکم شد که پیادگان مذکور از صوابدید الپان بیک یساول صحبت قاجار در نگذرند و حکم جهان مطاع بنفاد پیوست که ذوالفقار خان قرامانلو امیر الامراء آذربایجان با تمامی چریک آن ولایت از راه آستارا و طولش در حرکت آمده نخست الکاء گسکر را از لوٹ وجود ارباب تمرد و عصیان پاک سازند و امیره مظفر برادر امیره سیاوش را که از بخت برگشتگی در آن ملک شورافزا گشته راه مخالفت میسپرد بدست درآورده بدفع فتنه علیخان پردازد و حضرت اعلی بنفس نفیس در بلده لاهیجان توقف فرموده فصل بهار را در آن ولایت بسیر و شکار گذرانیده همیشه بعشرت و کامرانی بسر میبردند از اهالی گیلان میر عباس که حاکم لشته نشا بود و حسینخان حاکم کوهدم همراه فرهاد خان به پیه پس رفتند و کیا فریدون که مرد راست اعتقاد یکجهت بود در ملازمت اشرف بوظایف خدمات قیام مینمود

چند روزی هوای سیر دریا کنار و نشاط شکار خوک در خاطر همایون جای گرفته در جنگل گیلان محلی است که خوک بسیار میباشد و همیشه حکام گیلان در فصل بهار بشکار آن کوهسار رفته خوک بسیار صید مینمایند و بشکار زنگول اشتها دارد و فی الواقع تماشای غریبی است راقم حروف در صیدگاه در ملازمت اشرف بود ملاحظه نمود که حضرت اعلی ده پانزده خوک بزرگ قوی هیکل که هر یک بر مثال گاوی بودند بنوک ناوک دلدوز شکار فرمودند در آن روز تهور و مردانگی از آن حضرت

### ذم اهل گیلان

مشاهده افتاد که خرد خرده بین انگشت تحریر بدنندگان تعجب گزید تبیین این مقال آنست که بر عالمیان پوشیده نیست که مردم گیلان بغایت خفیف عقل و تیره رأی و بیعاقبتند و نهال قامت آن جماعت در جویبار ظلمت بالا کشیده و از خوان مواهب ازلی جز مانده غدر و بیوفائی نچشیده‌اند بوی مروت و مردمی بمشام ایشان نرسیده عموم آنجا بمرتبه طالب فتنه و آشوبند که اگر برزیگزراده در عهد سلطان مستقلی باراده سلطنت و استقلال روی بییشه مخالفت و اضلال نهند مجموع خلائق بیدرنک آهنگ ملازمت او نموده در روز اول جمعیتی فاحش دست میدهد و در همان روز بمجرد امر سهلی و استماع خبری که از خود بیخبری بدیشان رسانند عقد

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۴۹۳

جمعیت آن گروه پریشان عاقبت از یکدیگر پاشیده بشآمت آن گرفتار میگردند و روز دیگر اگر همین نوع قضیه روی نماید همان حرکت از ایشان بتقدیم میرسد و با آنکه یقین ایشان حاصل باشد که فردا بشآمت آن گرفتار خواهند شد امروز را مغتنم شمرده اصلا در عواقب امور اندیشه نمینماید و جهت یک روزه دولت ناستوار خود را در عرصه هلاک می‌اندازند و دو یار آشنا با حقوق نمکخوردگی هرگز خالی از نفاق یکدیگر نبوده‌اند و هر یک گمان مضرتی از دیگری بخود میبرده‌اند چه بسیار این قسم اعمال ناهنجار از آن قوم بدکردار اصدار یافته و همانا آب و هوای آن ملک جز این تقاضا نمیکند و در هر چند روز حاکمی در آن دیار دم از استقلال میزد و اگر سرداران آنجا بتیغ غدر کشته گشته سر در سر فتنه و شورش نهاده‌اند از قومی چنان احتراز کردن در مذهب ائمه خرد واجب است بل اوجب.

### شعر

همه کار ایشان سراسر هباست بقومی چنین تکیه کردن خطاست [۳۷۷] القصه جهت تهیه شکار شهریار کامکار مقرر فرموده بودند که قریب ده هزار پیاده از مردم گیلان که شمه از صفات ایشان مذکور شد در آن کوه جرگه انداخته بعضی شکار را بمحل معین که از دو جانب چپر ساخته راه بیرون شد مسدود کرده بودند رانده جمعی دیگر در میان دره پر درخت صید را باواز سفید مهره و تفنگ رم دهند.

مجملاً- حضرت شاه جمجاه بتأیید الله با معدودی از مقربان درگاه و جمعی کثیر از عظماء و مردم گیلان بشکارگاه توجه فرموده شب در موضع ملاط که دخمه سلاطین گیلان در آنجاست و در دامنه کوه پردرخت واقع شده نارنج بسیار در آنجا میباشد و فی الواقع از مواضع لطیفه گیلانست نزول فرمودند و روز دیگر شکارگاه از فر قدم پادشاه جمجاه زیب و زینت یافته چون بمیان دره درآمدند حکم فرمودند که تفنگچیان بکار خود مشغول شوند گوش گردون از صدای سفید مهره و تفنگ کر گشت و از دود باروت تمام جنگل تیره و تاریک گشت و آن حضرت از غایت تهور و شجاعت که از اجداد بزرگوار بل وصی سید ابرار یادگار دارند اصلا از ازدحام آن قوم بیباک باک نداشته در آن عرصه تک و تاز فرموده مقابل ذره از آن قوم حساب برنمیگرفتند اگر چه عقلا این رأی را دور از اندیشه حزم و احتیاط شمرده‌اند چه سلاطین کامکار را ملاحظه حزم و احتیاط از امهات کارخانه سلطنت است.

اما حضرت پادشاه علی الاطلاق بنوعی صلابت و مهابت آن حضرت را در دل‌های دوست و دشمن جای داده که هیچ آفریده را یارای آن نیست که نسبت بآن حضرت غدیری در خاطر خطور کند و پیداست که آفتاب عالمتاب را از تعرض خیل ستارگان چه نقصان آید و چون عنایت پروردگار عالمیان شامل حال این پادشاه ستوده خصال است تکیه بر عاطفت ربانی و دولت خداداد کرده اصلا از آن گروه انبوه دغدغه بخاطر عاطر راه نمیدادند و پیوسته در امثال این امور زبان خجسته بیان باین مقال گویا گردانیده‌اند:

شعر

هزار دشمنم ار میکنند قصد هلاک گرم تو دوستی از دشمنان ندارم باک

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۴۹۴

و همچنین در کنار دریا با دو ندیم در میان بادی نشسته عنان آن بدست جمعی گیلکان بیعاقبت کشتی بان داده از سفید رود بآنطرف میل فرمودند و در آن طرف آب که از اعوان و انصار خسرو کامیاب دیار نبود مدتی متمادی سیر میفرمودند تا آنکه بعد از زمانی دیرباز جمعی از مقربان و مخصوصان زورقچها از گیلکان کشتیان ستاده عبور نمودند.

القصة نواب همایون چند روز در اطراف و جوانب دریا کنار که شایسته سیر و شکار بود سیر فرموده دیگر باره خطه لاهیجان بفر قدم سعادت لزوم غیرت افزای بهشت برین گردید در خلال این احوال یکی از معتمدان امیره سیاوش والی گسکر که هنوز مقید و محبوس بود از گسکر بدرگاه جهان پناه آمده از روی دولتخواهی بمسامع جلال شاهنشاهی رسانید که امیره مذکور مخلص خود را از حبس و قید در مخالفت برادر و اولاد تصور نموده پیوسته ایشان را بمخالفت و عصیان ترغیب مینماید و مراسلات از نهانی برادرش میرسد و یکی از آن کتابات که مبنی بر حکایت مذکور بود بنظر اشرف رسانیده از این حرکت نایره حمیت و غضب شاهانه که درباره او بزالل مروت و مرحمت انطفا پذیرفته بود دیگر باره اشتعال یافته بقتل او فرمان دادند اگر چه آن شخص را ظاهرا از عرض این حکایت غرض اظهار دولتخواهی بود اما آنچه مرکوز خاطر و مقتضای طبیعت او بود چنانچه در باب مردم گیلان سمت گزارش یافت بعمل آورده شهریار پاک اعتقاد بنابر آنکه آن شخص حقوق تربیت امیره مذکور را بر طاق نسیان نهاده نسبت بولی نعمت کفران ورزیده باین امر اقدام نموده بقتل او نیز فرمان داده هر دو در یکساعت در برابر یکدیگر از دست ساقی اجل شربت فنا چشیدند و فی الحقیقه هر دو را کفران نعمت دامنگیر گشته بجزای خود رسیدند و چون قرب دو ماه از نوروز سلطانی گذشت و گرما روی باشتداد آورد رایات نصرت آیات عزم مراجعت جزم کرده عظماء گیلان خصوصا کیا فریدون را بصنوف نوازش اختصاص داده بخلعتهای فاخره و تاج و کمر مرصع سرافراز و گرامی گردانیدند و روی سعادت بمستقر عز و شرف نهاده دارالموحدین قزوین بیمن مقدم شهریار ستوده آئین رشک اعلی علین گشت.

### ذکر عصیان و طغیان علیخان در گیلان و لشکر فرستادن بر سر او و گرفتاری آن مخدول و جمعی از مفسدان بنیروی دولت ابد بنیان

[۳۳۸] چون علیخان بسعی و اهتمام فرهاد خان بار دیگر بر سریر حکومت گیلان بیه پس متمکن گشته رایت استقلال بر افراشت همگی سپاهیان آن ولایت که بجلافت و شجاعت از سایر مردم گیلان امتیاز دارند بر سر او جمعیت نموده چون متقلب بود و هوای خودسری در سر داشت در اندک وقتی خلل فاحش بدماغ او راه یافته بزیادتی مال و عمار و عهد ناستوار گیلانیان غدار مغرور گشته قدم از دایره اطاعت بیرون نهاده و عهد و موافق که با فرهاد خان در میان آورده بود نابوده انگاشته باظهار کلمه عصیان زبان بر گشاد و در آنوقت که الکاء گیلان بیه پیش بفر قدم همایون شهریار پاک کیش نیکو اندیش بر عرصه جنان پیشی گرفت از عدم مساعدت بخت و برگشتی اقبال- شرف خاکبوس آن قبله آمال دریافت و بخیال محال مقابله با لشکر منصور بترتیب لشکر و اسباب

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۴۹۵

قتال و جدال پرداخت و در راهها و گذرها چپ‌ها بریده شوارع را مضبوط ساخت و از این معنی غافل افتاد که صعوه حقیر را تاب چنگال شهباز بلند پرواز اوج اقبال نیست عاقبت بشأمت این جرأت و جسارت در عرصه زوال و نکال آمد.

القصه چون خبر همایون فال شهریار بیهمال سایه وصول بر دیار گیلان انداخت و خبر عصیان او بر پیشگاه انور تافت امواج بحر غضب پادشاهی متلاطم گشته عساکر گردون مآثر چنانچه مذکور شد بسرکردگی فرهاد خان بر سر او تافتند چون از سفید رود عبور نموده روی بالکاء بیه پس نهادند بمجرد آوازه وصول عساکر منصور تزلزل تمام بحال نافرجام او راه یافته مرتبه مرتبه آن جمعیت و ازدحام روی بتفرقه و پراکندگی نهاد و فوج فوج سرداران آن قوم از آن جاهل نادان روگردان شده بخدمت خان مبادرت مینمودند و اکثر محال بیه پس از عبور لشکر قیامت اثر پایمال حوادث و نوائب گشت و هر کس در آمدن تعلل ورزید اموال و جهات او در عرصه نهب و غارت آمده و علیخان آثار ضعف و انکسار از ناصیه احوال خود مشاهده نموده اکثر اعوان و انصارش راه فرار پیش گرفتند با دلی پر غم همعنان محنت و عدم روی بالکاء فومن که مسکن قدیم جد و پدر او بود نهاد و مردم آنجا نیز در اطاعت او سرباز زده طریق موافقت نسپردند و از امداد و اعانت امیره مظفر نیز که از آسیب لشکر آذربایجان بحال خود در مانده بود مأیوس گشته با خود اندیشه نمود که بکام و ناکام عروس مملکت را طلاق گفته نفود و جواهر و نفایس اموال خود را بر کنار دریا برد و از آنجا در کشتی نشسته نیم جانی از آن ورطه هلاک بساحل نجات رساند.

چون فرهاد خان جمعی از دلیران بیشه هیجا را بضبط دریا کنار نامزد فرموده بود آن تدبیر موافق تقدیر نیفتاد.

شعر

چو شد بخت بیدار او جفت خواب‌برو بسته شد راه و رای صواب

پشیمان شد از هر چه خود کرده بودو لیکن ندامت نمیداشت سود آخر الامر لاعلاج شده بموضع زرمخ از اعمال فومن که مولد و منشاء علی خان و اجداد اوست پناه برده اکثر مردم آنجا بحراست او همت مصروف میداشتند و خدمش با معدودی از هواخواهان خود و مردم زرمخ بکوههای سخت و دره‌های پردرخت قریب بآنجا که از تشابک اشجار نور آفتاب بدشواری ذره ذره بر آن تافتی و از بسیاری اغصان و اوراق باد صبا را مجال وزیدن در آنجا نبودی تحصن جسته بشرایط حزم و احتیاط قیام مینمودند و سرداران بیه پس بر حسب تکلیف بتفحص و تجسس او مشغول گشتند.

بعد از چند روز بتحقیق پیوست که بموضع زرمخ رفته و در بیشه آنجا که راههای خطیر پر صعوبت دارد آرام گرفته بعد از استماع این خبر فرهاد خان امر فرمود که غازیان شجاعت دثار آن کوه و بیشه را مرکزوار در میان گرفته بر دور آن محیط گشتند و گروه گروه پیاده سر بآن کوه و بیشه نهاده از عقبات صعب المسالك که از کثرت درخت و زمینهای پر گل و لای و سخت جنود اندیشه راه عبور از آنجا دور مینمود بالا رفته آثار جلادت و شجاعت بظهور میرسانیدند و از

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۴۹۶

آنجاناب علیخان با هواخواهان خود که سر دفتر ایشان کامران لولمی بود سپر ممانعت در روی کشیده بقدر امکان در حفظ جان خود میکوشیدند و اکثر اوقات در جنگل بیکدیگر رسیده بین - الفریقین نیران محاربه و مجادله اشتعال داشت و او هر شب جائی و هر لحظه در مکانی بسر برده از هیبت جنود ظفر ورود که کوه و دشت پیش ایشان یکسان بود لحظه در یک منزل قرار و آرام نداشت و باین و تیره قرب دو ماه روزگار تیره گذرانید و چند مرتبه غازیان در میان بیشه باو رسیده جنگ در پیوسته بسیاری از ایشانرا بقتل آورده او را منهزم ساخته‌اند و باز خود را بگوشه کشیده و از جانب آذربایجان ذوالفقار خان تا ده هزار سوار و پیاده [۳۳۹] آن ولایت را جمع نموده بر حسب فرمان روانه گیلان شد و از راه آستارا و طوالش بر سر گسکر آمده دریا کنار و سایر شوارع را مضبوط ساخته آتش نهب و غارت در آن ولایت افروخته گشت و امیره مظفر با مردم گسکر و پسران امیره سیاوش که طوعا و کرها در آنوقت با او اتفاق نموده بودند در یورت خود پای ثبات فشرده مستعد رزم و پیکار گشتند ذوالفقار خان با لشکر

آذربایجان بر سر ایشان تاخته حربی صعب اتفاق افتاد و جمعی نامعدود از مردم گسکر بقتل رسیده اموال و اسباب ایشان در عرضه تاراج آمده امیره مذکور باتفاق رفقا طریقه انهزام پیش گرفته از همه جانب راه فرار بخود مسدود یافت و سیلاب بلا را بخود محیط دیده حیران و سرگردان قدم در جنگلستان نهاد و بسیاری از زنان و کودکان گسکر بذل اسر گرفتار شدند و بقیه السیف جهة محافظت اهل و عیال دل بر اطاعت و متابعت نهاده باردوی ذوالفقار خان مجتمع گشتند و بجان و مال امان یافتند و غازیان شیر شکار بطلب امیره مظفر و برادر زاده‌ها قدم در بیشه و کوه نهاد بتفحص مشغول گشتند عاقبت در محلی او را یافته بر سر او تاختند و مشار الیه را با رفقا در میان گرفتند و ایشان دل از جان برگرفته بقدر طاقت و توان کوشش مینمودند تا آنکه از ستیز و آویز عاجز گشته راه فرار مسدود یافتند و جز گرفتاری چاره نجستند غازیان ظفر فرجام امیره مذکور را با برادر زاده‌ها گرفته آوردند ذوالفقار خان بعد از گرفتاری ایشان متوجه اردوی فرهاد خان گشته باو ملحق شده و از اینجانب نیز عساکر ظفر مآثر فراز و نشیب کوه و بیشه را فرو گرفته در گرفتن علیخان سعی و اهتمام مینمودند چنانچه زمان زمان کار بر او تنگتر میشد و بهر جانب توجه مینمود فوجی از شیران بیشه کارزار در آنجا مستعد رزم و پیکار بودند ناچار با کمال اضطراب در ظلمت لیل بی‌اطلاع لشکر و خیل با چند نفر از هواخواهان مثل کامران و غیر آن که با او یکدل و یکجهت بودند از بیشه بیرون آمدند و چون قراولان لشکر منصور از نزدیک و دور آن حدود را احاطه نموده راه بیرون شد مسدود بود روی بآبادانی آن موضع آورده بمنزل یکی از اواسط الناس درآمده باو ملتجی شدند و صاحب آنخانه از کمال جوانمردی بخلاف اطوار گیلانیان مقدم ایشان را گرمی داشته روی از محافظت ایشان بر نتافت و بقدر امکان بخدمات قیام نموده در اخفای آن میکوشید و غازیان شیر شکار همچنان در آن بیشه متفحص بودند و اثری ازو نمییافتند و اصلاً اینمعنی در خاطرها خطور نمیکرد که خدمتش در خانه‌ها متواری باشد زیرا که در اکثر خانه‌ها غازیان عظام نزول نموده مسکن و مأوی داشتند و محال مینمود که مردم آن ده باین امر غریب جرأت و جسارت نمایند.

القصه چون این معامله امتداد یافت و بهیچوجه چهره مقصود از نقاب حجاب جلوه نمینمود از این رهگذر عساکر ظفر مآل را کمال ملال دست داده لحظه خواب و آرام نداشتند تا آنکه نسیم مراد از مهب آرزو وزیدن آغاز نهاده بشارت گرفتاری دشمن بمعسکر ظفر قرین رسید حقیقت

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۴۹۷

گرفتاری او آنست که جمعی از غازیان که در آن حوالی مقام داشتند بوئی از آن حال استشمام نموده در مقام تفحص درآمده صاحب آن خانه مهمانان خود را از آن حال خبردار کرد بالضروره ایشان از آنجا بیرون آمدند باز روی بجنگل نهادند و فوجی از غازیان خبردار گشته قدم در پی ایشان نهادند و در کنار بیشه بایشان رسیده از جانبین دست بآلت کارزار برده آتش حرب افروخته گشت و مخالفان بنوک ناوک دلدوز شر غازیان را از خود دور کرده جمعی زخم‌دار شدند و چند نفر بقتل رسیدند و دلیران رزم آزمای اصلاً از کثرت سهام ایشان اندیشه ناکرده سر از دنبال علیخان برنمیداشتند یکی از قورچیان ترکمان حیدر بیگ دولو اغلی نام باو رسیده و دو تیر کاری از کامران رفیق علیخان خورده با وجود آن حال پیاده بر سر او تاخته بنیروی دولت روز افزون دست در کمر او انداخته نگاه داشت و کامران مذکور بقصد آنکه علیخان را از دست او خلاص سازد با شمشیر برهنه بر سر او دویده چند زخم بر او زد و مشار الیه از کمال غیرت و مردانگی دست از او باز نداشت و چون زخمهای مهلک یافته بود و دست او از کار رفته قدرت آن نداشت که علیخان را در قید گرفتاری آورد.

اما چندان نگاه داشت که یکی از غازیان رسیده از پس سر علیخان درآمد و او را در بغل کشید و دیگری کامران را در آغوش گرفت و همچنین یک یک رفقای او گرفتار گشته تا خبر یافتن عساکر نصرت مآثر از این حال و هجوم غازیان ظفر مآل مخالفان در قید سلاسل و اغلال در آمده بخدمت جناب خان آوردند و ایشان را نیز با امیره مظفر و برادرزاده‌ها در بند و زنجیر کشیده حقیقت [۳۴۰] گرفتاری مخالفان دولت عرضه داشت پایه سریر خلافت مصیر گشت بندگان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی فرهاد خان را

بتلطفات از حد بیرون نوازش نموده شخصی که او را گرفته بود بخلع فاخره و کمر مرصع و جیقه و پنجاه هزار دینار کپکی که پنجاه تومان عراقی باشد سرافراز ساختند و چون حیدربک آثار جلادت و شجاعت بظهور آورده بدرجه شهادت رسیده بود شهریار کامکار بازماندگان او را نوازش فرموده بین الاقران بعنایات خسروانه و خلع فاخره شاهانه سرافرازی یافتند و حکومت ولایت گسکر بابدال سلطان قاجار شفقت شد.

القصه فرهاد خان حسب فرمان شهریار گیتی ستان مهمات گیلان را از رعیت و لیام بر حسب مرام سرانجام داده باتفاق ذوالفقار خان و عساکر ظفر نشان و عظماء گیلان مظفر و کامران روی بآستان سعادت آشیان نهادند و چون بحوالی دار السلطنه قزوین رسیدند حسب الامر الاعلی جمیع مردم شهر از اجامره و اوباش و مردم مسخره و اجلاف و معرکه گیران با دایره و دهل و تنبک باستقبال علیخان رفته حضرتش را بآئین و حشمت تمام بشهر درآوردند در برابر ایوان چهل ستون بنظر شهریار کامکار درآمدند و روزگار مضمون اینمقال بزبان حال او مینمود:

شعر

سری که گردن از امرت کشید گردونش بر آستان تو اینک کشان کشان آورد حضرت پادشاه مؤید کامکار با گرفتاران بزبان سرزنش و عتاب و خطاب فرموده ایشان سر خجالت در پیش افکندند و حسب الحکم ایشان را بمنزل شیخ احمد آقا داروغه قزوین برده بعد از

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۴۹۸

چند روز مقرر شد که شیخ احمد آقا ایشان را بقلعه الموت برده بمستحفظان قلعه سپارد و مشار الیه ایشان را بقلعه برده بمستحفظان قلعه سپرد و دیگر خبری از ایشان نیامد و چون از زمره گرفتاران کامران که خمیر مایه فساد گیلان بود چون جوان شجاع دلیری بود بواسطه حقیقت و وفاداری و نیکو- خدمتی‌ها که نسبت بعلیخان ازو ظاهر شده بود حضرت شاه جمجاه جمیع زلالت او را حمل بر نمک- خوردگی و احقاق حقوق ولینعمت کرده از سر خون او درگذشت و منظور نظر عاطفت و التفات گشته در همان روز او را از حلقه زنجیر بیرون آورده سر تا پا بخلعت شاهانه در او پوشیدند و بسمت ملازمت خاصه شریفه موسوم گشت سبحان الله چه بوالعجیبه‌ها است که از پس پرده غیب بحیز ظهور می‌آید گمان خلایق این بود که چون کامران باعث تمرد و عصیان علیخان و بانی فساد گیلان بود جهت عبرت دشمنان بنوعی مورد سیاست و غضب پادشاهی گیتی ستان خواهد گشت که منظور عالمیان گردد و جمیع مردم منتظر بودند که از موقف جلال بر چه نهج حکم سیاست او جاری خواهد شد چون اراده خالق بر خلاف قرارداد خلایق بود این صورت روی نمود.

شعر

اگر تیغ عالم بجنب ز جای نبرد رگی تا نخواهد خدای

## ذکر گرفتاری بقیه یاغیان گیلان و مال حال ایشان

### اشاره

بعد از گرفتاری علیخان فتنه گیلان تسکین یافته از یاغیان بیه پیش بو سعید و طالشه- کولی که باعث فتنه و فساد گیلان بودند در بیشه‌ها و جنگلها متواری گشته هر روز در مکانی و هر شب در مقامی بسر میبردند مکررا از جانب نواب اعلی استمالت نامه‌ها بایشان ارسال یافت که هر گاه از کرده نادم بوده روی ارادت باین آستانه نهند تقصیرات ایشان بعفو و اغماض مقرون گشته مورد شفقت شاهانه خواهند شد توفیق این سعادت نیافتند بعد از چند گاه بوسعید بلاهیجان بخانه کیا فریدون آمده باو توسل جست که او



را بپایه سریر اعلی آورده استدعای عفو تقصیرات او نماید کیا فریدون حقیقت بخدمت اشرف عرض کرد بندگان حضرت اعلی شاهی بالهام ملهم غیبی بکیا فریدون پیغام فرستادند که از غدر او ایمن نبوده باشد و بزودی او را بپایه سریر اعلی فرستد بوسعید مذکور چند روز در خانه کیا فریدون مهمان بود و مشار الیه تهیه اسباب سفر او نموده بجهت اطمینان خاطر او اراده داشت که خود او را برداشته و خدمت اشرف آورد.

درین اثنا همچنانکه بر خاطر الهام پذیر نمود با کیا فریدون غدر نموده انتهاز فرصت کرده علی الغفله در فضای بیرون خانه مشار الیه تیغ غدر و نامردی درو نهاده او را بدرجه شهادت رسانید و با سه چهار نفر یاغی بیدولت که با او بودند رو ببیشه و جنگل نهاد. چون خبر کشته شدن کیا فریدون بمسامع جلال رسید شیخ احمد آقا حاکم قزوین را به گیلان فرستادند که مردم گیلانرا بپیدا کردن بوسعید و طالشه کولی خبر نماید و الکاء بالکاء از صواحب آن ملک مچلکاه ستاند که هیچ کس شب ایشانرا در خانه خود راه [۳۴۱] ندهد و در هر جا گمان

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۴۹۹

داشته باشند گرفته بحاکم آنجا سپارند و همچنین قنبر بیک کوزی بیوکلو را با جمعی از عساکر از راه کوهدم بگرفتن طالشه کولی مأمور فرموده حکم شد که مردم آذربایجان و گسکر و طوالش و بیه پس هجوم نموده در هر جا باشد او را پیدا کنند و فرمان برداران بفرموده عمل نموده بعد از سعی

### کشته شدن بوسعید و طالشه کولی

بسیار بوسعید را غازیان صوفی و ملازمان ولی سلطان حاکم رانکوه و طالشه کولی را با چند نفر از برادر زاده و اقوام مردم کوهدم ملازمان حسین خان کوهدمی گرفته بنظر اشرف درآوردند.

بوسعید جوان شجاع دلیری بود و چون نسبت بکیا فریدون غدر نموده نامردی بظهور آورد و مرتکب عمل شیعی شد و محل اعتماد نبود شحنة سیاست بقتل او پرداخت و گناه طالشه کولی و اقوام او را بخشیدند بعد از چند گاه خیانت او ظاهر شد که برفقای خود که تا غایت بدست درنیامده بودند نوشته بود که در یاغی گری راسخ بوده اطاعت قزلباش مکنید.

بعد از صدور این خیانت بسعی میر عباس بقتل رسیدند و از امرای گیلان سوی میر عباس صاحب وجودی نماند بعد از این قضایا مشار الیه از غایت بیعقلی مستدعی سپهسالاری لاهیجان و مهمات گیلان شده این اراده باعث قتل او گشت شبی از شبها که حضرت اعلی در میدان سعادت آباد قزوین بسیر و تماشای چراغان مشغول بودند ملک جهانگیر کجوری که در آن وقت از مقربان بساط عزت بود در مجلس بدمستی آغاز نهاده شمشیر از غلاف کشیده گاهی از روی کیفیت و گاهی بظرافت بحاضران حمله مینمود درین اثنا خود را بمیر عباس رسانیده بزخمهای متعدد او را از پای درآورد بعد از آن خواجه سلطان محمود برادر خواجه حسام الدین وکیل خان احمد را که در بدایت حال باستنبول رفته فتنه در گیلان انداخت براه عدم فرستاد همگنان حمل بر بدمستی و دیوانگی او کردند اما خردمنشان خرده بین دانستند که بی اشاره ناظران منظم جهاننداری نبود بعد از قتل میر عباس بسایر گیلانیان بی اعتماد شده صاحب وجودی از سپاهیان گیلان نماند.

### ذکر سوانحی که بعد از گرفتاری علی خان و طاغیان گیلان روی نمود

چون خاطر خطیر شهریار کشور گیر از مهمات گیلان فراغت یافت چند روزی در دار السلطنه قزوین لوای عیش و عشرت برافراشته حکم قضا مضا بنفاد پیوست که میدان سعادت آباد را آذین بسته چراغان کنند و الپان بیک یساول صحبت قاجار بدین خدمت مأمور شد و دکاکین اطراف میدان بر امراء و ارکان دولت قاهره و یوزباشیان و قورچیان و ملازمان درگاه و مردم شهر و اردو- بازار



تقسیم یافت و حکم شد که هر کس دکانی را که رسد اوست دوازده ذرع پیش آورده چوبها و ستونها استوار کرده چهار طاقها در میانه هر مرتبه از مراتب که پیش آمده نصب نمایند و روی آنها را چراغها تعبیه کرده فانوس‌ها آویزند چنانچه در هر دکانی زیاده از یک هزار چراغ و فانوس تعبیه شود.

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۵۰۰

شعر

ز بس شمع و فانوس کافروختند دل روشنان فلک سوختند مجمل اطراف میدان سعادت آباد قزوین از صفای آذین بندی و کثرت شمع و چراغ رشک سپهر برین گشته حضرت اعلی چند شبانروز در آن مکان طرب انگیز و عمارات جهان نما که در جانب شرقی و غربی میدان احداث کرده شهریار جهان است بسر برده اوقات شریف بعیش و شادکامی و چوگان بازی و قبی اندازی میگذرانیدند و بعد از آنکه از جشن و صحبت میدان دلگیر شدند بمهمات ضروری سلطنت پرداختند.

چون ایالت لاهیجان و امیرالامرائی گیلان بیه پیش بدرویش محمد خان روملو عنایت شده بود ایالت شیراز در عوض بفرهاد خان تعلق گرفت و چون اکثر مهمات ممالکی که در حوزه تصرف اولیای دولت روز افزون بود حسب المدعا فیصل یافته بود و حکام خود رأی را برانداخته جمعی از تربیت یافتگان جان نثار بحکومت معین شده بودند و مهمات کوه گیلویه و خوزستان که در تصرف امراء افشار بود تا غایت نظام و نسق نیافته بود حکام آنجا که در ایام فتن و فتور بخودسر بر آن ملک استیلا یافته بودند بدستور بحکومت قیام داشتند و اگر چه فی الجمله بازگشتی بدرگاه جهان پناه مینمودند اما خاطر اشرف از جانب ایشان خصوصاً کوتوالان قلعه سلاسل شوستر که در متانت و استحکام شهره آفاق و از قلاع ممالک اقطار طاق است جمع نبود و اذعان اوامر پادشاهی بنوعی که مرغوب طبع مبارک باشد نمیکردند و از میر مبارک والی عربستان بی ادبیا بمنصه ظهور میرسید و اراده خاطر خطیر آن بود که جهت نظام و نسق خوزستان [۳۴۲] و سرحد عربستان و کوه گیلویه نهضت همایون بآن طرف واقع شود و قبایل افشار که قبایح اطوار خود دانسته از ته کار خبر یافته بودند ب فکر کار خود افتاده با سید مبارک آمیزش نموده عربستان را ملجا میدانستند بنابر آن مراد بیک جلودار باشی شاملو را که محل اعتماد شاهانه بود جهت رسانیدن مژده نهضت همایون و تحقیق حالات آن سرحد و بدست درآوردن قلعه شوستر مأمور گشته شاهویردیخان افشار که حاکم آنجا بود بخلاف رأی اعیان لشکر از روی دولتخواهی و انقیاد پیش آمده مراد بیک را اعزاز و احترام نموده او را بقلعه برده و کلید قلعه را باو سپرده و اراده نموده بود که خود از قلعه بیرون رود مراد بیک مانع شده او را مستمال عنایت شاهی گردانید و سایر مردم را از قلعه بیرون کرد.

اما بالاخره از تسلط جماعت افشار ترسیده شاهویردیخان را که همراه آن جماعت بود در قلعه گرفته بقتل آورد و طایفه افشار را بر خود شورانید و میانه ایشان فتنه و آشوب بالا گرفت و مراد بیک قلعه را کشیده باتفاق تفنگچیان بحفظ و حراست قیام مینمود و اعیان لشکر افشار بسید مبارک توسل جسته از او استعانت نمودند و سید مبارک با وجود آنکه دم از اخلاص و دولتخواهی این دودمان میزد و سید ناصر پسرش را جهه صدق این معنی بپایه سریر اعلی فرستاده در خدمت اشرف بود باغواء و تحریک افشاران از عربستان لشکر بخوزستان کشیده دزفول را بحیطه تصرف درآورده بر سر قلعه شوستر آمده محاصره نمود و چون حقیقت آنحال بعرض حاجبان بارگاه جاه و جلال رسیده قبل از آن شاهویردیخان عباسی نیز با جمعی از الوار که با او بودند بلرستان آمده بر سر سلطانحسین عمزاده اش که حاکم لرستان شده بود ایلغار نموده او را گرفته بقتل آورده اراده داشت که دیگر باره در لرستان علم تسلط و اقتدار افرازد

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۵۰۱

اما از قهرمان قهر پادشاهی اندیشیده مکنون خاطر خود را بظهور نمیتوانست آورد و در حدود لرستان حرکه المذبوحی میکرد رأی جهان آرا اقتضای آن نمود که بجهت انتظام این احوال رایات جلال بدان طرف نهضت نماید نیکخواهان دولت قاهره عرض کردند

که اگر مهمات آن ولایت بعهده اهتمام یکی از غلامان درگاه شود بکفایت مقرون میگردد و احتیاج بنهضت موکب همایون نیست بنابر آن نظام و نسق آن سرحد را از بروجرد لرستان تا اقصی عربستان برای ورویۀ وزیر نیکو رأی حاتم بیگ و فرهاد خان مفوض فرموده بدان صوب فرستادند و جمعی از امراء عظام خصوصا حسینخان شاملو و ندرخان مهردار و غیرهم و یوزباشیان و قورچیان ظفر فرجام را بمرافقت ایشان تعیین فرموده روانه نمودند و بندگان حضرت اعلی شاهی بعظمت و کامرانی متوجه سیر کاشان و صفاهان گردیده چند گاه در آن حدود عشرت پیرا بودند و از آنجا بدار السلطنه قزوین معاودت فرموده زمستان را در قزوین بعیش و کامرانی گذرانیدند.

## ذکر لشکر فرستادن بخوزستان و عربستان بسرکردگی اعتماد الدوله و فرهاد خان و انتظام مهمات آنطرف بر حسب فرمان شهربار جهان

### اشاره

چون اعتماد الدوله و فرهاد خان در قزوین از خدمت اشرف جدا شده از راه لرستان روانه مقصد گشتند بخرماباد رسیدند شاهویدی خان عباسی که در کمال خوف و بیم در آن حدود بیسر و سامان میگشت کسان معتمد بخدمت ایشان و امراء عظام فرستاده اظهار غلامی و بندگی درگاه شاهی و ندامت و پشیمانی از اعمال سابقه نموده دست در دامن عجز و بیچارگی آویخت و بوساطت ایشان عفو زلات خود نمود ایشان نیز جهت تألیف قلوب و اطمینان خاطر والی عربستان و حکام کوه گیلویه صلاح دولت در آن دانستند که او را استمال عنایت شاهی ساخته مجددا بتفویض حکومت لرستان سربلند گردانند لهذا حکم استمالت باسم او عز صدور یافته خاطر او را بعواطف ارجمند خسروانه اطمینان بخشیدند و طالب ملاقات گشتند مشار الیه از خوف و دهشتی که داشت جرأت ملاقات نمیکرد سفراء در میان آمده بعد از تکرار آمد شد و اطمینان خاطر او فرهاد خان و اعتماد الدوله با معدودی جریده بمزار یکی از اکابر اهل الله که در آن حدود است رفته شاهویدیخان نیز با دویست نفر حاضر شده با ایشان ملاقات نموده اظهار غلامی بندگان اعلی شاهی نموده و قسم مغلظه یاد کرد که اگر مرحمت شاهی رقم عفو بر جریده عصیان این غلام کشد مدت العمر از جاده خدمتکاری عدول نمینمایم و فرهاد خان و اعتماد الدوله هر چند میدانستند که کلام او از صدق عاری است بمصلحت وقت [۳۴۳] عمل نموده او را بعواطف خسروانه امیدوار گردانیدند و مجددا ایالت آن ولایت را باو تفویض نموده خلعت فاخره شاهی درو پوشیدند و قلعه خرماباد را خالی کرده بتصرف او دادند و مشار الیه نیز بشکرانه عاطفت شاهانه یک هزار تومان پیشکش قبول نمود که بدیوان اعلی جواب گوید و بارکان دولت خدمات لایق بتقدیم رسانید و بعد از فیصل معامله او چون خبر محاصره شوشتر متواتر میرسید کوچ کرده از کوتل کیلان که راهی است در نهایت صعوبت و درازمنه سابقه عبور لشکر از آنجا کمتر واقع شد و بجهت نزدیکی آن راه را اختیار نموده روانه شدند و بنیروی دولت قاهره بسلامت از آن کوتل عبور نموده قدم بولایت خوزستان و عربستان تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۵۰۲

نهادند سید مبارک چون آوازه لشکر قزلباش شنید تزلزل به بنیان ثبات و قرارش راه یافته جمعی که در دزفول بودند بعد از مشاهده طلعه لشکر قزلباش فرار نموده بدو پیوستند و چون عساکر منصوره قریب بشوشتر رسیدند سید مبارک قرین یأس و حرمان از پای قلعه کوچ کرده بحویزه و کمال آباد که محل اقامت او بود رفت و عساکر منصوره بظاهر خطه شوشتر رسیدند نزول نمودند و ایالت آن ولایت حسب فرمان قضا جریان بمهدیقلی خان شاملو تعلق گرفت و ارکان دولت قاهره شهر و قلعه را باو سپرده مهمات آنجا را انتظام دادند برسید مبارک واهمه عظیم استیلا یافته کس بخدمت امراء فرستاده در مقام اعتذار در آمد و اظهار غلامی و اخلاص این دولت کرده فرستادن سید ناصر پسرش را که یک دو سال قبل از این بیپایه سریر اعلی فرستاده بود دلیل بندگی و حجت و برهان غلامی خود ساخت و در باب آمدن بر سر شوشتر از بدسلوکی مراد آقای جلودار و بی اعتدالی او شکوه نموده بعدرهای ممویه

تمسک جست و حضرت اعلی سفارش فرموده بودند که هر گاه سید مبارک در مقام اعتذار و بندگی باشد جهت نسبت سیادت و تشیع فطری زلات او بعفو مقرونست چون صلاح دولت در آن نبود که پرده از روی کار او برداشته او را در سلک مخالفان شمرده از این دولت مأیوس گردانند حسب فرمان قضا جریان عذرهای او پذیرفته او را استمال عنایات و التفات شاهی گردانیدند و پیغام کردند که صدق قول او وقتی ظاهر میشود که آمده امراء عظام شاهی را ملاقات نماید سید مبارک دغدغه تمام در آمدن داشت بعد از قیل و قال بسیار و آمد شد سفیران اعتماد الدوله و فرهاد خان و امرای عظام بیمن سطوت قاهره شاهی از جنود اعراب نیندیشیده جهه اطمینان خاطر سید مبارک با معدودی از اردوی قزلباش جدا شده چند فرسخ بجانب حویزه رفتند سید مبارک با حشر انبوه بدانجا آمده با کمال خوف و دهشت بملاقات او رسید و امرا بی ادبیهای او را که بظهور آورده بود خاطر نشان او کرده گفتند که حضرت اعلی بجهه سیادت و انتساب او بدودمان نبوت و ولایت و تشیع فطری رقم عفو بر زلات تو کشیده اند اگر بر جاده اخلاص مستقیم بوده بتدارک مافات قیام نمائی و بعد الیوم بنوعی سلوک کنی که آثار اخلاص و یکجتهی و حسن ارادت و اخلاص تو بظهور رسد حکومت عربستان بدستور سابق بر تو مسلم خواهد شد و اگر یک سر مو خلاف بندگی از تو صادر گردد در این مرتبه قلع و استیصال دودمان خود را متیقن باش مشار الیه بتقصیر خود معترف گشته بشکرانه عفو تقصیرات متقبل شد که بعد از این غاشیه بندگی بر دوش و حلقه اطاعت در گوش کشیده بهیچوجه از رضای خاطر مبارک اشرف درنگذرد و با دوست این دولت دوست و با دشمن این دولت دشمن باشد و بر اینجمله عهد و میثاق بمیان آورده مؤکد بیمین ساخت و بتشریف شاهی که جهت او فرستاده شده بود معزز و مباهی گشته آسوده و فرحان بمکان خود بازگشت و امرای عظام باردوی خود عود نموده چون خاطر از مهمات آن ولایت فارغ شد از ظاهر شوشتر کوچ کرده بر سمت کوه گیلویه روانه شدند از کثرت بارندگی و طغیان آب رودخانه شوشتر قریب یک ماه کوچ نتوانستند کرد و آذوقه در اردو تنقیص پذیرفته مأکولات و علیق الدواب در میانه لشکر مفقود گشت و نقصان و خسران بسیار بعساکر نصرت شعار رسید بعد از آنکه بارندگی تخفیف یافت بعضی از امراء و عساکر رخصت معاودت یافته رفتند فرهاد خان و اعتماد الدوله با جمعی دیگر از امراء و قورچیان و ملازمان درگاه روانه کوه گیلویه گشته چون بدانجا رسیدند و حسنخان حاکم کوه گیلویه و طوایف افشار باستقبال مبادرت نموده بعز ملاقات امراء فایز گشتند حسن خان را که در ایام هرج و مرج بتغلب بدان ولایت استیلاء یافته بخودسری برآمده بود و در زمان جلوس همایون نیز بی اندامیها ازو سر زده اطاعت شایسته [۳۴۴] بتقدیم نمیرسانید از ایالت آن ولایت عزل نموده او را با چند نفر از اتباع که دغدغه خلاف

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۵۰۳

و طغیان بود گیرانیده بموکلان سپردند که بدرگاه معلی آورند و ایالت آن ولایت بامیر خان افشار که حاکم کازرون بود تفویض یافته الکاء کازرون باسمعیل خان الپلو افشار اختصاص یافت و از قبایل الوار بختیاری و رعایا جاکلی و جوانکی و بندانلی و فهبند و ممسنی و غیر ذلک که درین چند سال سر از رعیتی باز زده بامور ناشایسته ارتکاب نموده بودند تا موازی ده هزار تومان جریمه و ترجمان باز یافت شده تنخواه مواجب و مرسومات قورچیان و ملازمان درگاه شد و مهمات آن ولایت نیز حسب المدعا سرانجام یافته از آنجا بخطه طیه شیراز آمده امور ضروری فارس را صورت انجام دادند و از آنجا مقضی المرام احرام ملازمت عتبه گردون مقام بسته کوچ بر کوچ روانه پایه سریر اعلی گردیده در دار السلطنه قزوین بشرف پای بوس نواب اشرف مشرف شدند.

### بیان وقایع متنوعه این سال

از سوانح که وقوع یافت فرار نمودن ملک جهانگیر رستمرداری پسر ملک سلطان محمد حاکم کجور و رستمدر است ملک سلطان محمود و پدر او در امور دین و دولت بغایت سست اعتقاد بود بلکه شیوه الحادش قویتر مینمود و در زمان شاه جنت مکان از او بعضی اعمال که خلاف قانون شریعت بود صدور یافته از جمله خواهر زاده خود را که نامزد پسرش کرده بود طمع کرده او را زن

کرد و مدت‌ها با او مباشرت مینمود و بعد از فوت او ملک جهانگیر پسرش مدخوله پدر را خواستگاری نمود و چون اینگونه افعال شنیع ازو و مردم او بسیار سر میزد و اقامت صوم و صلوٰه در الکای او مفقود بود بدین جهت شاه جنت مکان با او در مقام بی‌التفاتى درآمده امامقلی خان استاجلو ولد ندرخانرا با لشکر موفور بدفع او نامزد فرمود مشار الیه با او کید و غدر نموده اظهار اطاعت و انقیاد کرد و طالب ملاقات خلوت شد و آن ترک ساده لوح اجابت نموده با او بوعده گاه رفته ملاقات نمود و بدست مردم او کشته شد و لشکریانرا مجال اقامت نمانده پراکنده شدند و چون این خبر بشاه جنت مکان رسید خواستند که باز لشکر بر سر او فرستند از قضایای الهی بیماری عارض ذات همایون شده ضعف و نقاهت بدور و دراز کشید و دیگر قضایا روی داد که تا دو سال بتدارک آن قضیه نپرداخت بعد از آن دیگر باره در مقام تنبیه و تأدیب او درآمده مراد خان استاجلو را که معظم طبقه سلطان حیدریان بود بدینجهت نامزد فرمودند و مشار الیه بدانجا رفته او را در قلعه کجور محاصره کرده اسباب قلعه گیری ترتیب داده تا چهار ماه اوقات صرف نمود و چون فتح قلعه نزدیک شد از تقدیرات ایزدی قضیه ارتحال شاه جنت مکان بوقوع انجامیده مراد خان از پای قلعه برخاسته بگیلان نزد پیره محمد خان رفته در آنجا بفرموده اسمعیل میرزا مکحول گردید و در زمان نواب سکندر شأن چندان شورش و فساد وقوع یافت که احدی از امراء و ارکان دولت قاهره قزلباش بحال ملک سلطان محمد نپرداخت و او در اوایل جلوس همایون اعلی سفر آخرت اختیار نمود و ملک جهانگیر پسرش باتفاق پسر ملک عزیز حاکم نور که او هم ملک جهانگیر نام داشت بنوعی که سبق ذکر یافت از ییلاق لار بدلال هادی توفیق پیاه سریر اعلی آمده در موکب همایون بعراق آمدند و چون نواب اشرف کمند همت بر کنگره تسخیر دارالمرز انداخته گیانات را متصرف شده بودند ملک زاده نور از ته کار خبر یافته دست از حکومت ملک موروث بازداشته استدعا نمود که در عراق محل سکنی و ممر معاش باو مرحمت فرمایند و در ساوه باو موضعی شفقت شد اما

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۵۰۴

ملک زاده کجور بسیار دیوانه و بدمست بود نواب اشرف بجهت بعضی مصلحتها او را مورد شفقت و التفات شاهانه فرموده در خدمت اشرف انیس مجلس خاص و حریف بزم اختصاص بودند و ولایت کجور را بدستور باو گذاشته بودند.

### فرار کردن ملک جهانگیر حاکم کجور

در این وقت که فرهاد خان و اعتماد الدوله از سفر عربستان عود نموده بقزوین رسیدند واهمه برو استیلا یافت یا باراده مخالفت و عصیان علی ای التقدیرین در روزی که اعیان اردو باستقبال اعتماد الدوله و فرهاد خان میرفتند مشار الیه نیز بر اسب تازی نژاد انعامی نواب اعلی سوار شده ببهانه استقبال راه کجور و رستمدار پیش گرفت بعد از لحظه که خبر فرار او شهرت یافت جمعی بتعاقب مأمور شدند اما باو نرسیدند و او بکجور رفته دم از عصیان زده قلعه کشید تا آنکه قورچیان عظام بسرکردگی قورچی باشی بتسخیر قلعه او مأمور گشته بدانجا رفته او را بدست آوردند و الکاء او ضمیمه ممالک گشت چنانچه در محل خود رقمزده کلک بیان خواهد گشت.

دیگری از سوانح این سال آمدن ایلچیان روس است که از جانب پادشاه [۲۴۵] روس بخدمت اشرف آمده تحف و هدایای لایق آوردند و ایلچی یکی از امرای معتبر روس بود و نامه محبت آمیز نوشته اظهار خصوصیت بسیار کرده بودند و بندگان حضرت اعلی شاهی ظل الهی مقدم او را بر حسب «اکرموا الضیف و لو کان کافرا» گرامی داشته تعظیم و تکریم بسیار نمودند.

در این سال سلطان مراد بن سلطان سلیم بن سلطان سلیمان پادشاه روم سفر آخرت اختیار نموده در چهارم شهر جمادی الاولی ثلث و الف طبل رحیل کوفت و او در ایت ئیل اثنی و ثمانین و تسعمائیه پادشاه شد و بیست و یک سال بدولت و اقبال گذرانیده در زمان او بسیاری از ممالک بحیطه تسخیر و تصرف رومیه و از پادشاهان آل عثمان بمزید شوکت و عظمت و استقلال امتیاز تمام داشت اما

ازو در زمان دولت بعضی امور ناشایست بظهور آمد:

اولا بنقض عهد که لایق حال سلاطین نیست اقدام نموده عهد و پیمانی که فیما بین حضرت شاه جنت مکان و سلطان سلیمان جدا و بوقوع پیوسته از جانبین بایمان مغلظه تأکید یافته بود و استمرار داشت شکسته بنوعی که در صحیفه اول سبق ذکر یافت فتنه و آشوب در عالم آرمیده انداخته برهمزن هنگامه عافیت مسلمانان گردید.

دیگر آنکه اسر نساء و صبیان مسلمانان که در هیچ زمان وقوع نیافته بود و هیچ پادشاه ذیشوکت از سلاطین اسلام تجویز این امر شنیع ننموده بودند در زمان او شایع گشته بسیاری از نساء و صبیان مسلمانان در آذربایجان و شیروان اسیر نموده بگبر و یهود و ترسا فروخته شد چنانچه چند نفر از ذریه طیبه سادات در سلک اسارا بمعرض بیع درآوردند و این فعل مذموم از روم بماوراء-النهر سرایت کرده عبدالله خان و پسرش نیز در خراسان همین عمل کردند و این شیوه نامحمود در زمان ایشان بین سلاطین استمرار یافت و اعظم وبال و نکال آنرا همانا سلطان روم که بادی این امر شنیع گشته بود بعالم عقبی برد و عاقبت در دنیا اولاد او نیز بشتامت آن گرفتار آمده روزگار در مقام انتقام ایشان درآمد و بشعشه تیغ جهانگشای حضرت اعلی شاهی ظل الهی ظلام ظلم و عدوان ایشان بنور عدالت روشنی یافته استرداد بلاد مغضوبه بر وجه احسن میسر پذیر گشت و جمیع آنچه در زمان

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۵۰۵

اقتدار ایشان وقوع یافته بود تدارک شد الحمد لله علی ذلک. بالجمله از سلطان مراد خان بیست پسر و چند دختر ماندند پسر بزرگترش سلطان محمد خان در سنجق بود و سایر اولادش در استنبول در سرای پادشاهی میبودند بعد از فوت او جسدش را تا ده روز در میان برف گذاشته در اندرون سرای نگاه داشتند و بسعی بوستانچی باشی سلطنت و پادشاهی بر سلطان محمد خان که والده اش در حرم پادشاه بغایت معظم و محترم و صاحب اختیار بود قرار یافته کس بطلب او فرستاده روز یازدهم از سنجق باستنبول رسیده از درگاه غیر متعارف داخل سرای پادشاهی شد روز دیگر بتدفین پادشاه پرداختند بعد از تدفین او نوزده پسر او را در همان شب شربت شهادت چشانیده بخبه هلاک کردند و در هفدهم ماه مذکور در پهلوی پدر مدفون شدند.

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۵۰۶

## وقایع سال فرخنده فال قوی ثیل ترکی مطابق سنه اربع و الف هجری که سال نهم جلوس همایون اعلی شاهی است

### اشاره

نوروز چو گشت عالم افروزتاریک شب زمانه شد روز

کیخسرو این چهار ایوان بر تخت حمل نشست شادان

آراست زمانه را دگر بارمشاطه دهر چون رخ یار

از بهر قدوم شاهد گل شد نغمه سرای شوق بلبل نوروز این سال جهان آرا در روز یکشنبه دهم شهر رجب سنه مذکور اتفاق افتاده خسرو انجم و مسند نشین فلک چهارم اورنگ حمل را بفر طلعت خود آراست و باد بهاری نزهتگاه چمن را بگونه گون ریاحین پیراست حضرت اعلی شاهی ظل الهی در دار السلطنه قزوین و ایوان چهل-ستون دولتخانه خلد آئین بزم خسروانه و جشن پادشاهانه آراسته سلاطین و سلاطین زاده‌های اطراف مثل حاجی محمد خان پادشاه خوارزم و نور محمد خان والی مرو شاه‌یجان و پسر سید مبارک والی عربستان و سلاطین زاده‌های گرجستان و ایلچیان روس و سایر ممالک که در پایه سریر اعلی بودند بمجلس بهشت آئین طلب فرموده بمبارکی سال و تهنیت قدوم نوروز چند روز بلوازم عیش و خرمی پرداختند و بازارهای شهر را آذین در میدان سعادت آباد بچوگان بازی و قبق اندازی مشغولی فرموده قریب ده دوازده روز عموم خلاق بسیر و صحبت و فراغت [۳۴۶]

میگذرانیدند بعد از فراغ از آن نشاط و انفاذ بزم انبساط چون از تسلط اوزبکیه که معظم ولایات خراسان را بحیطه تصرف درآورده بود تا دلان یغمائی و آلمانچیان هر جائی آن حلقه بی-اعتدالانه بحواشی و انحای ممالک می‌تاختند و آثار خرابی ایشان از خراسان گذشته بحوالی عراق میرسید و بجهت هر گونه مشاغل عظیمه که پیش می‌آمد کما ینبغی دفع شر آن گروه از پس پرده تقدیر بحیز

### رفتن فرهاد خان بخراسان

ظهور نمی‌آمد در این سال رأی جهان آرا بدان متعلق گشت که فرهاد خان را که درین هنگام از امرای عالیقدر این دولت و بیمن تربیت شاهانه صاحب جاه و مکت است و آوازه اعتبار و اقتدارش بمسامع دور و نزدیک رسیده بسرحد خراسان فرستند که سد سدید رخنه گران ملک گردیده دفع شر گروه اوزبکیه را پیشنهاد همت سازد و اگر اراده دست درازی بانحاء ممالک داشته باشند آتش فتنه ایشان را برشحات تیغ آبدار فرو نشاند در ساعت سعد او را بدین خدمت نامزد فرموده ولایت خوار و سمنان و دامغان و بسطام و فیروز کوه و بیارجمند

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۵۰۷

و هزار جریب علاوه الکاء سابق او گشت و فرخ خان پرناک که حاکم دامغان و بسطام آنحدود بود بجهت آنکه در سال گذشته در دفع شر اوزبکیه که بتاخت آنجا آمده بودند آثار جلادت و مردانگی او بظهور نیامده بود از ایالت معزول گشته قشون و لشکر او بفرهاد خان شفقت شد و زمام رتق و فتق کل مهمات خراسان را بقبضه اقتدار او نهادند که بدانچه صلاح دین و دولت باشد عمل نماید و او مشمول عنایات شاهی از موکب مقدس جدا شده روانه آن صوب شد بعد از فرستادن او و ایلچیان روس را رخصت انصراف ارزانی داشته خلع فاخره و انعامات شفقت فرموده امام قلی بیگ پاکیزه قورچی ترکمان را با تحف و هدایای لایقه بایلچی گری پادشاه روس تعیین فرموده همراه ایلچیان مذکور روانه فرمودند و ایشان در گیلان بکشتی درآمده از راه دریا روانه شدند و چون دو سه ماه از نوروز گذشت و فرهاد خان در بیلاقات فیروز کوه بود خبر آمدن عبدالؤمن خان بخراسان شایع گشته از اخبار منهیان و عرایض فرهاد خان بتحقیق پیوست که عبدالؤمن خان با جنود اوزبکیه بر سر قلعه اسفرائن که بمحافظت میرزا محمد سلطان و جماعت بیات مقرر بود آمده قلعه را محاصره نموده بجد و جهد تمام در لوازم تسخیر قلعه سعی و کوشش مینماید. لهذا حضرت اعلی شاهی ظل اللهی مسرعا باحضر لشکرهای ممالک فرستاده باستعداد یورش خراسان پرداختند.

### ذکر نهضت رایات ظفر آیات بصوب خراسان و فرار نمودن عبدالؤمن خان از سر قلعه اسفرائین و سبزواریان از صولت سپاه موکب نصرت

#### نشان

#### اشاره

بعد از تصمیم عزیمت خراسان تا یک ماه بجهت جمعیت لشکر در دار السلطنه قزوین توقف فرموده بعد از یکماه پیشخانه همایون بیرون زدند ذوالفقار خان با لشکر آذربایجان که قرب چهار هزار نفر بودند بموکب همایون ملحق گشت و چون متواتر از جانب خراسان کسان آمده خبر رسانیدند که عبدالؤمن خان کار بر محصوران قلعه اسفرائین تنک ساخته اگر موکب همایون در این چند روز بمدد و کومک نرسد بیم آنست که قلعه بدست اوزبکیه درآید لاجرم حضرت اعلی شاهی ظل اللهی مقید بجمعیت عساکر منصوره نشده با جمعی از امراء و قورچیان و غلامان و سایر عساکر نصرت نشان که در پایه سریر اعلی حاضر بودند عنان اشهب سبک سیر بجانب خراسان تحریک داده از مقر سلطنت در حرکت آمدند و کوچ بر کوچ بیلاق فیروزکوه رسیده در آنجا فرهاد خان با قشون آراسته بموکب همایون ملحق شده از راه علی بلاغی دامغان بچمن بسطام رسیده در آن عرصه دلگشا نزول اجلال



فرمودند و سه روز بجهت سان لشکر ظفر اثر در چمن بسطام توقف واقع شد قریب بیست هزار کس بشماره درآمدند که در موکب همایون حاضر بودند و بملاحظه آنکه مبدا عبدالؤمن خان بطریق معهود از آوازه ورود جاه و جلال فرار بقرار اختیار نماید و مطلب اصلی که تلاقی فریقین است دست ندهد مکتوبی بعبد المؤمن خان قلمی فرمودند خلاصه مضمون آنکه چند مرتبه شد که آن خانزاده عالی تبار باراده مملکت گیری خراسان و حدود ممالک می آمد و رعایا و عجزه را پایمال سم ستوران گردانیده بلوازم قتل و غارت میردازد و چون موکب همایون متوجه خراسان میگردد بمقابله درنیامده روی میگرداند و از عار فرار

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۵۰۸

اندیشه نمینماید و پهلوی از محاربه خالی کرده میرود در این سال قرع سمع همایون [۳۴۷] گشت که آن جناب با جنود اوزبکیه باسفراین آمده متوجه تسخیر قلعه آنجاست و ما بآرزوی ملاقات مقید بجمعیت عساکر منصوره نشده با اندک مردمی که در پایه سریر اعلی حاضر بودند جلوریز بعزم ستیز ببسطام رسیده مستعد رزم و پیکار آن خان کامکاریم طریق مردانگی آنست که آن خان عالی تبار درینمرتبه عار فرار بر خود قرار ندهد و پای ثبات استوار داشته مردانه قدم در عرصه کارزار نهند که آنچه در مشیت الهی قرار یافته باشد بظهور آید و بندگان خدا از آسیب آمد شد سپاه هر دو طرف ایمن گردند و از طایفه چگنی قطب الدین آقا نامی حامل مکتوب مذکور گشته و موکب همایون متعاقب با لشکر پرخاشجوی رعد خروش دریا جوش در حرکت آمده بهفت منزل قرار یافت که پپای قلعه رسند و بمحمد سلطان حاکم اسفراین اعلام نمودند که سعی نموده قلعه را تا هفت روز دیگر نگاهدار که اینک رسیدیم و چون قطب الدین آقا باردوی عبدالؤمن خان رسیده بوسیله امراء مکتوب شاهی را رسانید آتش غیرتش التهاب یافته لافهای گزاف میزد.

اما قلق و اضطراب عظیم در میانه سپاه اوزبک افتاده چون تا غایت آوازه توجه موکب همایون بسمع اوزبکیه نرسیده بود گمان کردند که این مکتوب ساخته و پرداخته فرهاد خان است که در این سرحد است و بدین تدبیر میخواهد که لشکر را از پای قلعه برخیزاند و قطب الدین آقا را ببهانه آنکه در این قول صادق نیست بقتل آوردند.

اما عبدالؤمن خان در شبکه اضطراب افتاده متردد بود که اگر این خبر بیان واقع باشد بمقابله شتافته مستعد رزم و پیکار گردد یا دست از محاصره کشیده خود را بگوشه کشد امراء و اتالیقان اوزبکیه خصوصاً شاه محمد ایله چیان چنانکه معظم امراء و بغایت معتبر و مؤتمن الدوله عبدالؤمن خان بود شق ثانی را اختیار نموده از بیم آنکه مبدا چشم زخمی رسد و امراء در خدمت عبد الله خان مورد اعتراض گردند اصلاً راضی بمقابله و محاربه نمیشدند و بالاخره صلاح دیدند که کس معتمد بجهت تحقیق اینخبر فرستاده خود بدستور سابق بتسخیر قلعه مشغول باشند که بعد از تحقیق خبر بمقتضای وقت عمل نمایند چند نفر از اعظام امراء مثل محمد قلی دورمن و جانمحمد قراول حاکم بدخشان و سونج- محمد بی مشهور بسونج ترکمان حاکم نسا و ابیورد را با سیصد نفر از بهادران کاردیده رزم آزمای بجانب بسطام فرستادند که تا حوالی اردوی قزلباش رفته زبانگیری کرده خبر جزم آورند و جنود اوزبکیه را بتسخیر حصار ترغیب و تحریص نموده بجهد و تمام باسباب قلعه گیری پرداختند و تزلزل باحوال مردم حصار راه یافته چون خبر وصول و نزول آیات جلال شاهی در چمن بسطام بمحمد سلطان و محصوران رسیده بود کس بیرون فرستاده تا یک هفته مهلت طلب نمودند که دست از محاربه و توپ انداختن باز دارند که اهل قلعه کارسازی خود کرده بعد از یک هفته بیرون رفته قلعه را بسپارند و اوزبکیه باین معنی راضی شده روز میشمردند.

اما آیات نصرت آیات شاهی بعد از سه روز که سان لشکر دیده شد از بسطام کوچ فرموده از راه جنگ مغز در حرکت آمد فرهاد خان و ذوالفقار خان را مقرر داشتند که طلیعه لشکر ظفر اثر بوده نیم فرسخ پیشتر میرفته باشند روز سیم که پیشخانه همایون بقصبه جاجرم رسید شاگرد پیشگان فراش در کنار آب بنصب خیمه و اطاق پیشخانه مشغول شدند و امرای اوزبکیه که بخبر گیری آمده بودند شب در سر آب جاجرم فرود آمده صبحی از آنجا سوار شده بجهت احتیاط راه معهود را گذاشته از دامنه



تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۵۰۹

کوه تا دو فرسخ پیشتر آمده بودند که گرد سپاه از دور نمایان شد که از راه مقرر معهود دنباله یکدیگر رفته بجای می‌آیند و از آنجا بازگشته خیمه و اوتاق چند که نصب شده بود بنظر ایشان درمی‌آمد اوزبکیه بمیان جماعت پیش آمدگان درآمده هفت هشت نفر از مردم اردو را برسم زبانگیری گرفته عزم معاودت داشته‌اند که چند نفر از ملازمان امراء چرخچی که بر رفقا سبقت گرفته بودند از عقب قلعه و باغات نمایان شده مشاهده لشکر اوزبک مینمایند از کثرت ایشان نیندیشیده بعزم دستبرد بر سر آنگروه تاختند چون ایشان اندک مردمی بودند جمعی اوزبکیه نیز عطف عنان نموده بمحاربه غازیان مشغول شدند و ساعت بساعت فوج فوج از گروه چرخچیان لشکر قزلباش رسیده بازار محاربه گرمتر میگردد اوزبکیه چون مشاهده نمودند که مرتبه مرتبه لشکر قزلباش زیاده میشود دیگر توقف مصلحت ندیده از روی اضطراب جنگی بگریز اختیار نموده خواستند خود را از آن مخاطره بکنار کشند غازیان قزلباش و قلقچیان اردو که همراه پیشخانه آمده بودند دلیر شده بر سر ایشان هجوم آورده هر یک با اوزبکی دست و گریبان میشوند مجمل شکست بر طبقه [۳۴۸] اوزبک افتاد و چند نفر از مردم اردو را که زنده گرفته بودند از دست رها کرده چون بخود درمانده بودند مجال کشتن و زخم زدن ایشان نیافته در آن صحرا متفرق و پراکنده شده روی بطرف کوه آوردند و مبارزان لشکر قزلباش دست از تعاقب نداشته از سرداران محمد قلی دورمن و سونج ترکمان زنده بدست درآوردند و جانمحمد قراول حاکم بدخشان بدست الغ خان تراکمه شلاق مشهورا گرفتار شده بقتل رسید و اکثر آن طایفه در معرکه کشته شدند و گرفتاران را باستقبال موکب همایون آورده حقیقت معروض داشتند و نواب کامیاب وقوع این حال را مقدمه فتح و ظفر دانسته چون باردوی معلی نزول فرمودند یکی از گرفتاران را همان شب آزاد کرده کس همراه کردند که او را بسلامت از قراولان گذرانیده تا حدود اسفراین برند که خبر ورود موکب اقبال بعبد المؤمن خان رساند که آماده نبرد بوده باشد و همان شب کوچ کرده تا قریه ستخواست که هشت فرسخ است رفتند و چنین قرار یافت که از آنجا تا ایره و فریمان که چهار فرسخی اسفراین است رفته صباح روز سیم از آنجا بعزم رزم جنود اوزبک سوار شده بهمعنایی جنود غیبی بظاهر اسفراین رسیده بنیروی اقبال صف قتال آریند و چون ایره و فریمان مضرب خیام اردوی ظفر نشان گردید تا نصف شب ترتیب مقدمات جنگ داده اسب و اسلحه و یراق بملازمان موکب اقبال میدادند که میرزا محمد سلطان بیات که در قلعه محصور اوزبکیه بود باتفاق قراولان سپاه قزلباش در همان شب باردوی همایون رسیده بشرف پای بوس اشرف مشرف شد و خبر فرار اوزبکیه رسانید و چنین تقریر کرد که چند نفری از گریختگان معرکه جاجرم که پیاده بکوهها رفته روز در بیغوله‌ها خزیده شب براه می‌آمده‌اند برهنه و آبله پای باردو رسیدند خبر شکست و انهزام لشکر و گرفتاری امرا بعبد المؤمن خان رسانیدند و اعیان لشکر بهم برآمده سراسیمگی تمام در میان ایشان پدید آمد و شش روز از موعد مهلت گذشته بود شاه محمد ایله چیان سواره بیای قلعه آمده کس نزد میرزا محمد سلطان فرستاده که فردا وقت قلعه سپردن است اولی اینست که اخلاص ورزیده یکروز پیشتر قلعه بسپاری تا بعنایات پادشاهانه اختصاص یابی میرزا محمد سلطان پیغام فرستاد که فردا امیدواریم که آفتاب موکب ظفر قرین شاهی از افق این ولایت طلوع

### فرار کردن عبدالمؤمن خان

نماید اگر نواب خان در اینجا تشریف داشته باشند بوعده وفا نموده قلعه بسپاریم اوزبکیه دانستند که میرزا محمد سلطان باستظهار ورود پادشاه قزلباش مهلت یک هفته طلبیده بوده و از تسخیر قلعه مأیوس شده حقیقت بعبدالمؤمن خان عرض نمودند که مجال توقف نمانده کوچ میباید کرد

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۵۱۰

و در همان روز کوچ کرده از راه رادکان بمشهد مقدس معلی رفتند روز دیگر رایات نصرت آیات شاهی بیای قلعه رسیده نزول

اجلال فرمودند بعضی از ارباب رای و تدبیر صلاح دیدند که تعاقب عبدالمؤمن خان نموده تا مشهد مقدس بروند زیرا که اگر او را قوت مقابله میبود در اسفراین مقابله مینمود ظاهر است که بمقابله در نیامده معاودت خواهد کرد و احتمال قریب دارد که اوزبکیه مشهد مقدس استعداد قلعه‌داری نداشته باشند و تاب توقف نیاورده بیرون روند و فتح مشهد مقدس معلی دست دهد فرهاد خان مخالفت این رای اختیار کرده بدو وجه صلاح در تعاقب نمیدید یکی آنکه مطلب ازین یورش استخلاص محصوران اسفراین بود و آن بفعل آمد و شکست فاحش باوزبکیه راه یافته اعظم امرای ایشان گرفتار شدند و و پادشاه ایشان بدنام گریز گشت چند روز در همین منزل توقف نموده نسق مهمات این ولایت کرده عود میباید کرد دیگر آنکه از پیش رفتن شاید صورت دیگر روی نماید که نقصان دین و دولت باشد و بالفرض که عبدالمؤمن خان مشهد را خالی کرده از آنجا فرار نماید شهر معمور و آبادان بقزلباش نخواهد گذاشت و در مشهد قتل و غارت بسیار نموده انواع آزار و اضرار از رفتن ما بشیعیان مشهد مقدس میرسد و از نرفتن هیچ نقصی بدین و دولت نمیرسد و از جانبین دلایل بر رجحان عقیده خود میگفتند بالاخره برای فرهاد خان عمل نموده ترک تعاقب کرده و چند روز در اسفراین توقف نموده متوجه نسق معاملات آنجا شدند و چون میرزا محمد سلطان و طایفه بیات زحمت محاصره کشیده استعداد قلعه داری نداشتند حکومت اسفراین را ببوداقخان چگنی شفقت فرموده مهمات آنجا را در عهده اهتمام او نمودند و در استحکام قلعه و حفر خندق کوشیده قرب ده روز مهمات آنجا را نظام و انتظام داده کوچ فرمودند حاجی محمد خان پادشاه خوارزم [۳۴۹] که رفیق موکب همایون بود اراده نمود که بمیان ایل صاین خانی ترکمان که باو منسوب بودند و در حدود استرآباد اقامت داشتند رفته از ایشان استمداد نماید و خود را بالکاء خود رساند بندگان حضرت اعلی هر چند میدانستند که با وجود تسلط و اقتدار عبدالله خان مطلب او بحصول نمی‌پیوندد و وقت رفتن او نیست بنابر مبالغه او رضاجوی گشته مرخص ساختند و از اسباب و یراق پادشاهانه آنچه در خور بود عنایت فرموده مشار الیه باتفاق پسرش عرب محمد سلطان و بابا جان روانه شد حقیقت رفتن و باز آمدن او دیگر باره بپایه سریر اعلی در سال آینده مرقوم میگردد و چون علیخان گرایلی از یورش تخلف نموده بموکب همایون ملحق نشد قرارداد خاطر اشرف آن شد که بمیان گرایلی رفته اگر علیخان در دعوی اخلاص راسخ بوده در مقام اعتذار درآید او را مصحوب خود گردانیده متوجه استرآباد شده آن ولایت را که مدتهاست از تصرف قزلباش بیرون رفته در میانه جمعی از ایل صاین خانی و ایامورد سیاه پوش انقسام یافته نسق نمایند و اگر از علیخان عصیان و طغیان بظهور رسد نخست بدفع او پرداخته روانه استرآباد گردند بدین عزیمت از اسفراین کوچ فرموده چون دشت بحریان محل اردوی ظفر نشان گردید مقرر شد که امرای عظام آغروق و احمال و ائقال را با جمعی از لشکریان که اسب زبون داشته باشند بجانب عراق فرستاده مردم جلد کار آمدنی جریده و سبای در موکب همایون باشند و در این منزل ریش- سفیدان گرایلی بپایه سریر اعلی آمده نمودند که علیخان در قلعه پای حصار است و جرأت آمدن ننموده بعدرهای بیماحصل تمسک جست ایالت پناه حسین خان با طایفه شاملو بتسخیر قلعه پای حصار مأمور گشته متوجه آن صوب شد و بیمن اقبال بیزوال پادشاهی قلعه پای حصار بسعی حسین خان مفتوح گشته علیخان بقلعه روغد گریخت و اراده خاطر اشرف آن بود که کس بر سر قلعه مذکور نیز فرستاده او را بدست آورده خاطر از مهم او بالکلیه فارغ ساخته متوجه استرآباد شوند

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص: ۵۱۱

### آمدن عبدالمؤمن خان بسبزوار

در این اثنا خبر معاودت عبدالمؤمن خان بجانب سبزوار و محاصره نمودن قلعه آنجا رسید چون اکثر لشکریان رخصت یافته متوجه عراق شده بودند و اندک مردمی در رکاب اشرف توقف داشتند و چنین معلوم میشد که مدد و کومک از جانب بلخ و ماوراء النهر بعبد المؤمن خان رسیده و او باستظهار لشکر تازه زور این جرأت نموده جمعی از ارباب رأی و تدبیر بجهت پراکندگی لشکر قزلباش

و قوت و قدرت عبد المؤمن خان توجه موکب همایون را بجانب سبزوار صلاح دولت نمیدانستند تا آنکه خبر رسید که عبد المؤمن خان شهر سبزوار را گرفته در شهر قتل عام کرد و میرزا محمد مؤمن سلطان حاکم آنجا بارک متحصن شده استعداد قلعه داری ندارد و اوزبکیه ارک را محاصره نموده در تسخیر آن سعی شده‌اند و عنقریب ارک نیز مفتوح میگردد.

حضرت اعلی حکومت گرایلی را نصف بمنصور خان گرایلی و نصف بتوکل خان تفویض فرموده دفع فتنه علیخانرا بعهدده اهتمام ایشان نمودند ولی غازی و چند نفر از اعیان گرایلی را ملازم رکاب مقدس گردانیده عزیمت جانب سبزوار و استخلاص محصوران ارک را وجهه همت ساخته با آنقدر مردم که در پایه سریر اعلی مانده بودند متوکلا علی الله لوی نصرت اتما بدان صوب در حرکت آوردند که آنچه مقدر الهی باشد بظهور آید و عبد المؤمن خان که از پای قلعه اسفراین فرار نموده بحوالی مشهد مقدس رفته عازم بلخ بود مسموع او گردید که حضرت اعلی شاهی بمحض ترفیه حال ساکنان مشهد مقدس از سر تعاقب او گذشته بجانب استرآباد توجه نموده میخواست که خود را از ننگ و عار فرار خلاص سازد و میدانست که قلعه اسفراین کمال استحکام یافته بمردان کار و ذخیره و یراق بسیار مشحونست و استیلا بدان قلعه درین وقت مقدور او نیست و کینه اهل سبزوار بجهت تشیع فطری و جرأتی که قبل از این در گرفتن موسی میرزا و رفقاء او نموده بودند در دل داشت و میر علی اصغر ولد میر محمد گسکنی نیز که از اعیان سبزوار اوزبکی شده در خدمت عبد المؤمن خان بود و با میرزا محمد مؤمن سلطان حاکم سبزوار و سایر اولاد میر شمس الدین علی سلطان عدوات موروثی داشت محرک تسخیر سبزوار گشته او را بدان اغواء نمود و توجه موکب همایون بحدود استرآباد بتحقیق پیوسته بود و گمان نداشت که دیگر باره حضرت اعلی بخراسان عود نمایند عزیمت سبزوار نموده میر علی اصغر مذکور چرخچی شده بر سر سبزوار ایلغاز نموده علی الغفله بظاهر شهر رسید و از اطراف [۳۵۰] و جوانب سورن انداخته یورش نمود سبزواریان بجهت عدم اطلاع سراسیمه گشته قوت مدافعه نیافتند میرزا محمد مومن سلطان با جمعی از اعیان بصد تشویش خود را بارک انداخته محافظت قلعه ارک و صیانت اهل و عیال خود نموده دست از شهر بازداشتند و اوزبکیه بر آن بلده مسلط شده بشهر ریختند و آن قوم از خدا بیخبر بسفک دماء مسلمین اقدام نمودند و عبد المؤمن خان تدارک مذلت و عار فرار

### قتل عام نمودن عبد المؤمن خان مردم سبزوار را

خود را در قتل جمعی فقراء و ضعفاء سبزوار تصور نموده در شهر قتل عام کرد چنانچه از کشتن کودکان شیرخواره خود را معاف نداشته بود راقم حروف که در موکب همایون شاهی بدان بلده رسیده عورات مقتوله بنظر در-آورد که اطفال شیرخوار را بر روی سینه مادر نهاده بشمشیر دو پاره کرده بودند و بعد از قتل عام و نهب و غارت شهر متوجه تسخیر قلعه ارک شده حوالها از اطراف و جوانب نصب نموده بجهد و تمام در تسخیر آن سعی مینمودند

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۵۱۲

و یکی از امرای اوزبکیه را با سه چهار هزار اوزبک خونخوار بر سر قلعه صد خرو فرستاده خواجه محمد صد-خروی که مرد مردانه دلیر و دولتخواه ایندودمان بود سپر ممانعت بر روی کشیده قلعه خود را مردانه محافظت نمود و کس بجهت اعلام این حالات بپایه سریر اعلی فرستاد.

مجملا- اوزبکیه در عین ستیز و آویز بودند که چتر فلکک سای همایون بغیروزی و اقبال سایه وصول بر دیار سبزوار انداخت و چون خبر ورود موکب مسعود شاهی باوزبکیه که در صد خرو بودند رسید پای ثبات و قرارشان سست و متزلزل گشته قدرت توقف نیافته بعبد المؤمن خان ملحق شدند و چون موکب

### فرار کردن عبد المؤمن از صولت شاه عباس

همایون بقریه آزاد و افریومد رسید عبد المومن خان در این مرتبه نیز از عار فرار نیندیشیده بطریق معهود طبل ارتحال کوفته شاه محمد امله چنانرا بقلعه نیشابور فرستاد که آن قلعه را محافظت نماید و خود از راه ترشیز عزیمت جانب بلخ نموده در هیچ منزل زمانی از حرکت نیاسود و بسرعت و استعجال بدر رفت و رایات منصوره در ظاهر شهر سبزوار نزول نموده بتفقد حال بازماندگان اهل سبزوار و کفن و دفن کشتگان پرداخته انتقام آن ستم- رسیدگان را بمنتمم حقیقی حواله نموده و عنقریب آن ستمکار بتیر آه مظلومان سبزوار گرفتار از عمر و دولت چنانچه در محل خود سمت گزارش خواهد یافت تمتعی نیافت.

بالجمله حضرت اعلی حکومت آن بلده را ببوداق سلطان قاجار حاکم قلعه استعنا که مرد کار آزموده قلعه دار بود و مکررا با لشکر عظیم اوزبکیه مقاومت نموده قلعه استعنا را از آن گروه صیانت نموده بود تفویض فرمودند و از آنجا بجانب نیشابور در حرکت آمده در حدود بحر آباد من اعمال

### رجوع شاه عباس بقزوین

نیشابور نزول فرمودند در آنجا رفتن عبدالمؤمن خان بطریق ایلغار بوضوح پیوست چون اثری بر تعاقب او مترتب نمیشد و زمستان نزدیک شده بجهت شدت شتا و قلت آذوقه توقف خراسان و محاصره قلعه نیشابور صلاح دولت قاهره نمینمود حضرت اعلی عزم مراجعت جزم فرموده انتظام مهام استرآباد را نیز بمقتضای الامور مرهونه باوقاتها بوقت خود حواله نموده عنان عزیمت بصوب عراق معطوف داشتند مع هذا بجهت فقدان علیق اسبان و کمی آذوقه در این سفر اسب و استر و شتر بسیار ضایع شده و رایات جلال بفیروزی و اقبال بدار السلطنه قزوین رسیده شکر محامد الهی بجای آوردند.

### ذکر فرستادن ذوالفقار خان بایلچیگری روم و احوال آن مرز و بوم

#### اشاره

قبل از توجه رایات جلال درویش محمد خان روملو حاکم لاهیجانرا بایلچیگری روم تعیین فرموده مکتوب صداقت اسلوب مشعر بر پرسش تعزیه پادشاه مرحوم سلطان مراد خان و تهنیت سلطان محمد خان پسرش قلمی فرموده تحف و هدایای لایقه ارسال داشته بودند هنوز مشار الیه بسامان و سر-

### رفتن ذوالفقار خان بایلچیگری بروم

انجام آن سفر نپرداخته بود که حضرت اعلی را سفر بی اختیار خراسان روی نمود و رفتن مشار الیه در عقده تعویق ماند در اینوقت که از آن سفر خیر اثر باودت فرموده در مقر سلطنت ابد پیوند نزول اجلال واقع شد متوجه روانه نمودن ایلچی شدند فرهاد خان التماس نمود که چون در زمان شاه

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۵۱۳

جنت مکان خدمت ایلچیگری به بیگلر بیگی سرحد رجوع میشد حالا نیز همان قاعده را منظور داشته اینخدمت را بذوالفقار خان برادر او رجوع فرمایند حسب التماس مشار الیه این خدمت بذوالفقار خان رجوع شد و مشار الیه [۳۵۱] بآئین شایسته و آراستگی تمام متوجه روم گشت الحق آن خدمت را بوجه لایق بتقدیم رسانید موازی سیصد نفر از ملازمان خود که زبده و خلاصه لشکر بودند بزیب و زینت تمام همراه برده در آن سفر داد و دهش بسیار ازو بحیز ظهور آمد چنانچه بعضی از دون همتان رومیه او را بسفاهت و اسراف منسوب ساخته اند پادشاه روم و وزراء و پاشایان رومیه نیز او را تعظیم و تکریم بسیار کرده زیاده از ایلچیان شاه

جنت مکان اعزاز و احترام او بجای آورده بودند و چون در این سال سلاطین فرنگیه هجوم آورده با لشکر بیحد و مهربانها ممالک روم آمده در مقام تسخیر بعضی قلاع و محال که در زمان سلطان مراد خان از فرنگیه گرفته بوده‌اند درآمدند و سلطان محمد خان بنفس همایون بدانطرف نهضت نموده بود در وقتی که ذوالفقار خان باستنبول رسید خواندگار در آن سفر بود تا آمدن خواندگار در استنبول توقف نمود.

بالجمله میانه او و سلاطین فرنگیه مقابله واقع شد در اول حال شکست بجانب رومیه افتاده فرنگیه بنوعی تسلط یافتند که گروه گروه باردوی اعظم ریخته غارت مینمودند و میانه مردم ریم پایا که خلیفه ملت عیسی علی نبینا و علیه السلام و مطاع پادشاهان فرنگیه است و پادشاه مجار بر سر خزینه خواندگار نزاع واقع شد که هر یک خود را در تصرف آن اولی و احق میدانستند درینحال نسیم عنایات الهی بر رایات اسلام در وزیدن آمده علم کفر و ظلام نگونسار گشت و عوام الناس اردوی رومیه هجوم نموده بضرب مطراق و چماق ارباب شقاق را از اردو رانده بفتح و ظفر اختصاص یافتند و جمعی کثیر از آن سیه بختان بدار البوار شتافتند پادشاهان فرنگ انهزام یافته سلک جمعیت ایشان از هم پاشیده هر طایفه بولایت خود رفتند سلطان محمد خان مظفر و منصور باستنبول آمده ذوالفقار خان بعز ملازمت پادشاه فایز گردید و حضرت خواندگار حقیقت آن فتح مبین را ببندگان حضرت اعلی قلمی نموده قبل از ورود ذوالفقار خان ارسال داشته بود و از اینجانب نیز جواب کتابت از فرط دوستی و محبت مرقوم گشته ارسال یافت ذوالفقار خان قرین اعزاز و احترام مرخص گردیده با تحف و هدایای لایقه معاودت نموده در سال آینده رسید و مکتوب محبت اسلوب که از جانب خواندگار بحضرت اعلی بالقاب مناسب و آداب شایسته مرقوم شده بود بنظر انور رسانیده تحف و هدایا گذرانید.

### ذکر یاغی‌گری جمعی از فتنه جویان گیلان لاهیجان و خروج حمزه و بقتل رسیدن او با بعضی بیدولتان از اقتضای زمان

از سوانح این سال عصیان و طغیان جمعی از سست رایان خفیف عقل و فتنه جویان سراسر جهل گیلانی است که بمحض سفاهت و بیعقلی خود را در ورطه هلاکت انداختند تبیین این مقال و مفصل این اجمال آنکه در حینی که رایات نصرت آیات متوجه سفر خراسان گشته بدفع فتنه عبدالمؤمن خان مشغول بودند ملک جهانگیر حاکم کجور که در سال گذشته روی از ایندولت تافته سالک طریق فرار و عصیان شد با فوجی از دون صفتان رستمدر بحدود تنکابن آمده دست درازی برعایا و عجزه مینمود درویش محمد خان

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۵۱۴

حاکم لاهیجان جهه دفع فتنه او با قشون آراسته روانه جانب رستمدر شده بود حمزه نامی از قبیله چپک و اقوام میر عباس بمجرد اینکه بندگان حضرت اعلی چند روز از مقر سلطنت دور افتاده اخبار مخالف از خراسان میرسیده و بلده لاهیجان که پای تخت گیلانست از حاکم خالی مانده بوده دولت دو روزه را مغتنم دانسته چشم از عواقب امور پوشانیده خود را سلطان حمزه نام نهاده دم از خروج و عصیان زد و جمعی از بیدولتان لشته‌نشا بر سر او جمعیت نموده بلاهیجان آمدند و از اطراف و جوانب لاهیجان سیما آستانه و کماچال که معظم قرای آن ولایت است مردم فتنه انگیز بیعاقبت با او همراهی کرده علی الغفله بشهر درآمدند و نخست بکاروانسراها ریخته دست بغارت اموال تجار و مردم بیرونی دراز کردند و خانه‌های ملازمان درویش محمد خان را غارت نموده خرابی بسیار در لاهیجان از ایشان وقوع یافت و بهیأت مجموعی بیای قلعه آمده همت بتسخیر آن گماشته محاصره کردند از ملازمان درویش محمد خان معدودی که بر سر خانه و متعلقان او مانده بودند سراسیمه وار ابواب قلعه را مسدود ساخته سپر ممانعت در روی کشیدند و قاصدی همعنان صبا و شمال بجهت اعلام اینحال بجانب تنکابن فرستادند و چند روز که قلعه لاهیجان محصور بود اهل قلعه با آنکه [۳۵۲] استعداد قلعه داری نداشتند بمدافعه و مقابله پرداخته مخالفان را بقلعه راه ندادند و یاغیان مذکور از

بی‌استعدادی اهل قلعه خبر یافته بجد و جهد تمام در تسخیر آن میکوشیدند.

اما چون این خبر به بیه پس رسید خسرو بیک چهار یار غلام خاصه شریفه که داروغه رشت بود و اغورلو سلطان چینی حاکم فومن با جمعی از مردم آنجا ایلغار نموده بلاهیجان آمدند و بین - الجانیین محاربه قوی اتفاق افتاده بنیروی دولت قاهره شکست بجانب یاغیان افتاد و حمزه مذکور با جمعی بقتل رسیده بقیه السیف پراکنده شدند درویش محمد خان که در حدود رستمدار بود این خبر شنیده بر سیل ایلغار بلاهیجان آمده چون مهم حمزه مذکور دو روز پیشتر از رسیدن او بکفایت مقرون شده بود بتفحص و تجسس حال یاغیان پرداخته هر کس از آن طایفه در هر جا بدست آورد براه عدم فرستاد و سر حمزه بد اختر را با عریضه مشعر بر اعلام این حال باستقبال موکب اقبال فرستاده در وقتیکه رایات جلال بساوجبلاغ رسیده بود بنظر اشرف درآمد خسرو بیک چهاریار که باین خدمت قیام نموده بود مورد تحسین و آفرین گشت نائره قهرمان غضب پادشاهی که نمونه از سخط الهی است درباره مردم فتنه انگیز لشته‌نشا که محل شورش و غوغا بود بحرکت درآمد حکم بقتل عام شد.

درویش محمد خان حسب فرمان قضا جریان متوجه لشته‌نشا گشته طایفه روملو دست بقتل و غارت دراز کردند اکثر بی‌گناهان بآتش گناهکاران سوختند و با آنکه درویش محمد خان که مرد خدا آگاه مآل اندیش بود ملاحظه بسیار کرده نمیخواست که قتل بافراط واقع شود جمعی کثیر درین قضیه راه عدم پیمودند اما باعث آن شد که دیگر کسی از آن طبقه بعصیان و طغیان دلیری نکرد.

### وقایع متنوعه که در این سال بتقدیر خالق عباد روی داد

بعد از تسکین آتش فتنه حمزه و قتل عام لشته‌نشا ایالت آن ولایت باغورلو سلطان چینی

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص: ۵۱۵

حاکم فومن شفقت شده تمامی الکای بیه‌پس بفرهاد خان شفقت شد و الکای شیراز ازو تغییر یافت و حکومت ولایت فارس در کل بالله ویردی خان قوللر آقاسی مفوض و مرجوع گشته رتق و فتق معاملات دیوانی فارس بعهدہ اهتمام مشار الیه قرار یافت و مقرر شد که هر ساله سیصد نفر از غلامان خاصه شریفه همراه بفارس برده بخدمات جزو هر ولایتی از ولایات مأمور سازد که از منافع آن یراق و اسباب یساق سرانجام نمایند درین سال جمعی از مردم سعدوقاص من اعمال نهانند برومیان یاغی شده قلعه که در سعدوقاص ساخته بودند بتصرف درآورده خراب کردند و اجامره و اجلاف آن ولایت از الوار و اکراد و غیره با ایشان اتفاق کرده بر سر قلعه نهانند آمدند و رومیان مستحفظ قلعه نهانند کس بخدمت اشرف فرستاده از این حال خبر کردند و حسنعلی خان چگنی را که در آن حین حاکم همدان بود محرک این شورش دانسته ازو شکایت نمودند.

حضرت اعلی شاهی ظل‌اللهی بنا بر درست پیمانی و رعایت شرایط صلح قورچیان فرستاده اجامره و اجلاف مذکور را منع و تنبیه نمودند و چند نفر از مفسدانرا بقتل آورده سرهای ایشان را ببغداد فرستادند و حسنعلی خان از ایالت همدان معزول شد.

دیگری از سوانح آنکه میر قلبابا کوکلتاش حاکم هرات که از تربیت یافتگان عبدالله - خان و فدویان او بود برای خود یا باشاره و صلاح خان علی ای‌التقدیرین با حضرت اعلی بادی الفت و آشنائی گشته ایلچیان معتمد با تحف و هدایای لایقه پایه سریر اعلی فرستاده بعد از اظهار مراسم اخلاص عرض نموده بود که سالهاست که مردم ماوراء النهر بجهت خصومت و نزاع طرفین از سعادت زیارت حرمین محترمین محرومند و از خوف و بیم بعزیمت حج بیت الله الحرام قدم بولایت ایران که سد راه حجاز است نمیتوانند نهاد و التماس نموده بود که رخصت دهند طایفه اوزبکیه و مردم ماوراء النهر که اراده حج داشته باشند بیخوف و هراس آمد شد نمایند که مثنوبات آن بروزگار فرخنده آثار عاید گردد و ایلچیان در دار السلطنه قزوین سعادت بساط بوس دریافت لوازم کورنش بتقدیم رسانیدند و مشمول انعام و احسان بازگشته اسلام بیک یوزباشی شاملو را همراه ایشان بهرات فرستادند و بمیر قلبابا کوکلتاش منشور عنایت و التفات در قلم آمده در باب رخصت حج اوزبکیه ماوراء النهری حسب المسؤول حکم مطاع عز اصدار یافت.



دیگری از سوانح این سال [۳۵۳] آنکه شاعر شیرین کلام مولانا شانی که در عجم مرتبه سحباتی دارد از وفور اخلاص و خلوص اعتقاد منظور نظر عطوفت آئین و از ندما و مجلسیان محفل ارم تزیین بود چند بیت مثنوی در مدح و منقبت حضرت ولایت پناه در سلک نظم درآورده بخدمت اشرف میگذرانید چون بدین بیت رسید که:

شعر

اگر دشمن کشد ساغر و گر دوست بطاق ابروی مردانه اوست مزاج مقدس را عجب کیفیتی طاری شده این طرز مداحی و این مضمون در میزان طبع وقاد بغایت سنجیده و پسندیده افتاد همت بحر خاصیت درباره مولانا بتموج درآمده امر فرمودند تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۵۱۶

که زر بسیار در یک کفه ترازو ریخته در کفه دیگر مولانا را بوزن درآورده آن نقود وافره را بصله این شعر باو عطا فرمودند شعرای عصر را موجب امیدواری گشته همگی بدین مضمون مترنم بوده زبان بمدح و ثنای شهریار جهان گشودند:

بیت

شاعر که بخاک ره برابر شده بود برداشتی و بزر برابر کردی اما چون طبقه شعرا سرآمد ارباب حقد و حسدند از این عطیه والا کینه مولانا در دل گرفته مدتها این حکایت زبانزد انجمن آرایان محافل نفاق بود مولانا حسن وهم الدین که مرد هزال شیرین سخن است و اشعار هزل آمیز مضحک میگوید در قطعه که بجهت وزیر قم گفته این بیت درج نمود:

شعر

حسن وهم دین چنین مفلس پادشه میکشد بزر «شانی» اما بعرض اشرف نرسید مولانا عجزی تبریزی که مرد قوی جثه بلند قامه بود و در شیوه غزل خود را بی بدل میشمرد بتقریب دو سه بیت عاشقانه بوساطت مولانا علیرضای خوشنویس چند روزی در مجلس همایون راه یافته بسنخان گستاخانه که اعتقاد لطایف و ظرایف داشت دلیری میکرده بدین جهت از بساط عزت دور و از سعادت مجالست مهجور گردید روزی در محوطه طویله قزوین در اثنای حکایات بی تقریبی مناسب حرف با زر کشیدن مولانا شانی بمیان آورده گستاخانه گفت که چرا اینگونه التفاتی شامل حال من نمیگردد.

حضرت اعلی شاهی ظل الهی از روی مطایبه فرمودند که چون در طویله واقعیم اگر صلاح باشد شما را بسرگین بکشیم فریاد از نهاد حاضران بزم اقدس برآمده موجب انبساط خاطرها گشت شعرای سخن ساز و ظرفای نکته پرداز شاخ و برگ بر آن افزوده نقل انجمنها ساختند و مولانا شانی را گذاشته باو پرداختند.

### ذکر واقعه ناگزیر نواب سکندر شأن

در این سال در حینی که نهضت همایون بجانب اسفراین واقع شده بود نواب سکندر شأن را در دولتخانه همایون قزوین بیماری عارض گشته منجر باسهال گردید و چون اجل مقدر رسیده بود معالجات حکما مفید نیفتاده بجوار رحمت ملک غفور پیوستند و در آستانه امامزاده واجب التعظیم

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۵۱۷

امامزاده حسین علیه التحیه مدفون گردیده از آنجا نقل عتبات عالیات سدره مراتب شد، انا لله و انا الیه راجعون.

شعر

اگر صد سال مانی و یکی روزباید رفت ازین کاخ دل افروز چون اندکی از اوصاف حمیده آن پادشاه عالیجاه در ذیل دفتر اول رقم تحریر یافته در اینمقام قلم عنبر فام زبان در کام کشید.

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۵۱۸



## آغاز سال همایون فال پچین نیل ترکی مطابق سنه خمس و الف که سال دهم جلوس سعادت مأنوس شاهی ظل الهی است

### اشاره

چو شد نوروز سلطان گیتی آرای چمن شد از ریاحین عنبر آسای

بهار عالم آرا جلوه گر گشت اساس ظلم دی زیر و زبر گشت

طراوت یافت از نو باغ و بستان شد از لطف هوا عالم گلستان نوروز عالم آرای این سال میمنت مآل در روز دوشنبه بیست و یکم شهر رجب سنه مذکور اتفاق افتاده بهار دلگشا غم فرسای خاطر پیر و برنا گردید نو عروسان حجله خاک سر از جیب مگاک بر آورده انجمن آرای بزم عشرت و شاد کامی گشتند نسیم بهاری از شمیم ریاحین عطر سائی آغاز نهاده افسرده دلان کنج خمول چون عندلیبان در گلشن جهان بزمزمه نغمه سرائی در آمدند.

بندگان حضرت اعلی شاهی ظل الهی بدستور معهود در ایوان چهل ستون دولتخانه مبارکه قزوین بلوازم جشن نوروزی پرداخته بزم ملوکانه و محفل خسروانه آراسته چند روز بمبارکی سال نو و تهنیت قدوم نوروز فیروز بعشرت و شادمانی [۳۵۴] گذرانیدند و بعد از فراغ از لوازم سور و سرور هوای سیر و شکار گیلان و فزل آعاج در خاطر خطیر همایون سرزده از دار السلطنه قزوین روانه شدند نخست از راه کوهدم بخطه رشت تشریف از آنجا فومن و گسکر محل ورود شهریار والا- گهر گردید و در علیاباد فومن بلوازم شکار زنگول که غریب و شیرینی آن در وقایع گذشته سبق ذکر یافته قیام نموده از آنجا عرصه قزل آعاج انجمن آرای برازنده تخت و تاج گردید چند روز ساحت دریا کنار محل نزول موکب اقبال بود بعد از فراغ از سیر و شکار آن حدود بدار الارشاد اردبیل تشریف برده زیارت آستان ملایک آشیان حضرت سلطان الاولیاء و مشایخ کرام صفویه قیام نموده عنان عزیمت بصوب مراجعت انعطاف دادند و دیگر باره دار السلطنه قزوین محل نزول خسرو معدلت آئین گردید.

## ذکر تسخیر ولایت مازندران بهشت نشان بتوفیق پروردگار عالمیان و تفویض حکومت و دارائی آن دیار نزهت بخش طراوت نشان بفرهاد خان

چون ولایت طبرستان که عبارت از مازندران بهشت نشان است ملک طلق شرعی موروث اولاد و احفاد میر عبدالله خان جد مادری حضرت اعلی شاهی ظل الهی است که نسبت او بسید قوام-

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۵۱۹

الدین مشهور بمیر بزرگ که در طبرستان خروج بسیف کرده مالک آن مملکت گردید در صدر صحیفه اول رقم تسطیر یافته و در این عهد و اوان از آن سلسله رفیع اولاد ذکور که شایسته تصرف ملک موروث باشد نبود لاجرم آن عرصه ارم تزیین ارثا و اکتسابا شایسته تصرف شهریار سعادت قرین و حق شرعی سلطان با داد و دین است که در میانه جمعی از امراء و سرداران آن ولایت بتخصیص سید مظفر مرتضائی و الوند دیو و ملک بهمن لاریجانی انقسام یافته بود و مکرر از ایشان نسبت بسلسله میر بزرگ بی ادبیا و کفران نعمت بظهور رسیده هر کدام بر ولایتی رقم اختصاص کشیده بتغلب متصرف بودند و گاهی تقبلی که بعلت باج و خراج بدیوان اعلی مینمودند ببهانه های بیمعنی موقوف داشته همیشه از اطوار ایشان حیل و تدویر و آثار نفاق و شقاق بظهور میرسید و همواره فتح و تسخیر آن ملک و انتزاع آن ولایت از ید متغلبه مکنون خاطر انور و مخزون ضمیر منیر معدلت گستر بود تا آنکه در این سال رأی جهان آرا بدان متعلق گشت که دست تغلب آن جماعت را از ملک موروث کوتاه ساخته ضمیمه ممالک محروسه گردانند حسب الاستدعای فرهاد خان تسخیر ولایت مازندران برای و رویت و حسن درایت او رجوع شده ایالت آن ولایت باو تفویض یافت مشار الیه با قشون و لشکر آراسته روانه مقصد گردید و استمالت نامه ها بامراء و سرداران فرستاده همگی را بایلی و

انقیاد دعوت نمود مردم آن ولایت خصوصا سید مظفر که سودای خودسری دماغ او را شوریده داشت غایبانه اظهار متابعت مینمود اما وحشی صفت در آمدن نزد فرهاد خان متامل و متردد بوده اصلا رام نمیشد بعد از تکرار مراسله و آمد و شد سفراء و مردم چرب زبان راضی بملاقات گشته او و جمعی دیگر از سرداران و اعیان نزد فرهاد خان آمدند خان سید را تعظیم و تکریم بسیار کرد اما مانع بازگشتن گشته تکلیف رفتن بپایه سریر اعلی نمود سید مظفر بدین شرط راضی شد که فرهاد خان با او رفاقت و همراهی کرده در خدمت اشرف شفیع تقصیرات او بوده باشد و در باب مهمات مازندران آنچه بالمشافهه از لفظ گهربار استماع نماید بعمل آورد و مطلب او این بود که شاید بطریق هر بار بتعهد باج و تقبل خراج مهم مازندران را صورتی داده خود بدستور حاکم و فرمانروا باشد فرهاد خان بنا بر صلاح وقت ملتمس او را مبذول داشته سید را مصحوب خویش گردانیده بپایه سریر اعلی آورد و سید در دار السلطنه قزوین شرف بساط بوس دریافت و حضرت اعلی بمصلحتهای ظاهر که چندین مصالح ملک و دولت در آن منطویست بعضی تلافیات درباره او بظهور آوردند اما باطنا با او که با سلسله ولینعمت عصیان و کفران ورزیده بی ادبها ازو بخانواده میر بزرگ وقوع یافته بود التفاتی نداشتند و او در منزل فرهاد خان میبود و بمقتضای الخائن خایف در کمال بیم و هراس بسر میبرد و خاطر نشان او شد که همت والای شاهی ظل الهی مصروف بر آنست که ساحت آن ملک را از خس و خاشاک تسلط و اقتدار اینگونه خودسران متغلب پاک گرداند بالضروره [۳۵۵] از حکومت مأیوس شده قرار داد که در این مرتبه همراه فرهاد خان بمازندران رفته مردم آن دیار را مطیع و منقاد گرداند و از آنجا با کوچ و مردم خود بعراق نقل نموده بقیه عمر را در رضاجوئی خاطر اشرف مصروف سازد اما دیو هوس و سودای حکمرانی در جوف دماغش جای گرفته بود که دلش از آنچه میگفت خبر نداشت.

القصه از خدمت اشرف رخصت یافته برفاقت فرهاد خان روانه مازندران گشت و جناب خان بجهت تألیف قلوب سایر وحشی صفتان مازندران با او بمدارا سلوک نموده همچنان معزز و محترم بطریق مهمان رفیق خان بود چون بشهر آمل که از بلاد قدیمه طبرستانست و در تصرف ملک بهمن بود رسیدند ملازمان و مردم او قلعه آمل را استحکام داده در مقام قلعه‌داری درآمدند و فرهاد خان

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۵۲۰

شروع در لوازم قلعه گیری کرد ملک بهمن در لاریجان بود از غایت مکر و خدیعت که جبلی او بود بحسب ظاهر اظهار اخلاص و بندگی و اطاعت و انقیاد می نمود و در باب قلعه پیغام میداد که مرا اختیاری نیست جماعت سرکش آملی که بالطبع حکومت قزلباش را برای خود عمل نموده در قلعه داری میکوشند اما باطنا سالک طریق خلاف و عصیان بوده باهل قلعه که اکثر ملازمان متعمد او بودند استمالت داده ترغیب مینمود که در قلعه داری مردانه بوده قزلباش را راه ندهند مجعلا توقف فرهاد خان در پای قلعه بامتداد کشید و مردم ملک بهمن بتخصیص چند نفر از طایفه تکلو که ملازم او شده بودند در آن قلعه بودند در قلعه‌داری اصرار مینمودند درین حال سید مظفر غدر و خلاف بظهور آورده از اردوی فرهاد خان فرار نموده بولایت ساری که در تصرف گماشتگان او بود رفت و قلعه ازداره - کله را استحکام داده در آن قلعه رحل اقامت انداخت و آثار خلاف و عصیان بظهور میرسانید چند نفر دیگر از عظمای مازندران که نزد فرهاد خان آمده بودند اقتداء به سید مظفر کرده هر یک به حکومتگاه خود شتافتند آمد شد مازندرانی بمیان قزلباش منقطع گردید جناب خان مطلقا از این وقایع تزلزل باحوال خود راه نداد بیشتر از پیشتر در تسخیر قلعه سعی گشت و بحسن سعی و داد و دهش وحشی صفتان آمل را بدانه احسان و انعام رام کرد تا آنکه بمیامن تأییدات الهی و نیروی اقبال شاهی بر قلعه مستولی گردید و مفسدان قلعه را از میان برداشته در آمل حاکم تعیین نموده متوجه تسخیر سایر محال گشت عظماء و اعیان که فرار نموده بودند یک یک آمده بتمهید معذرت میپرداختند و جناب خان از افعال ایشان اغماض نموده عذرپذیر بود چون از روی قدرت و اقتدار بقصد تسخیر قلعه ازداره کله بجانب ساری رفت بر سید مظفر هراس بیقیاس غالب گشته قدرت قلعه داری نیافت مضطرب و خوفناک گشته بیسر و سامان از قلعه بیرون آمده بجنگل گریخت سید مظفر به تراکیب افیون دار معتاد بود و نیم

مثقال افیون خالص نیز بکار میرد ملازمانش از غایت اضطراب حقه ترکیب معتاد باو نرسانیده بودند دو سه شب در جنگل از فقدان تراکیب معتاد و کیفیت افیون بصد تشویش بسر برده بدانجهت بیماری عارض ذات او گشت با این حال در جنگل بسر نتوانست برد بالضروره در نهایت ضعف و بیماری خفیف و بی اعتبار بخدمت خان پیوست و اغراض نفسانی که برو غلبه کرده بود ضمیمه آن کوفت گشته سر بر بستر ناتوانی نهاد و معالجه و مداوات مفید نیفتاده روز بروز مرض اسهال اشتداد یافته بآن در گذشت بعد از فوت او گماشتگان فرهاد خان در مازندران بقدر استقلاللی یافته اکثر محال را بحیطه ضبط در آوردند و فرهاد خان الوند سلطان برادر خود را در مازندران بنیابت گذاشته خود بخدمت اشرف آمده حقیقت حالات عرض کرد.

اما الوند دیو که حاکم سواد کوه بود خبر فوت مظفر را شنیده بتصور آنکه او را معتمد از میان برداشته اند بی اعتماد گشته موجب زیادتى وحشت و دهشت او گردید و ملک بهمن که مرد فتنه انگیز آشوب طلب بود مازندرانیان را بر الوند سلطان شورانیده تحریک ماده فساد مینمود و نمیخواست که الوند- دیو و عظمای مازندران با لشکر قزلباش آمیزش نمایند و الوند دیو که چاشنی حکومت در مذاقش جای گرفته بود آسان آسان ترک او برو دشوار مینمود باغواء و افساد ملک بهمن سرپنجر اطاعت در نمیآورد و اینمعنی بر ضمیر منیر اشرف پرتو ظهور انداخت که تا دفع ملک بهمن نشود ممالک طبرستان در ید اقتدار اولیای دولت ابد بنیان استقرار نمیابد و او ترک بدنهادی و افساد نمینماید لا-جرم رأی عقده گشا بدفع او جازم گشته فرهاد خانرا بر سر ملک بهمن فرستادند.

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۵۲۱

### [۳۵۶] ذکر رفتن فرهاد خان بلاریجان و گرفتناری ملک بهمن بنیروی اقبال کیخسرو زمان

#### اشاره

ملک بهمن ولد ملک کیومرث بن کاوس است از احفاد کیومرث بن بیستون بن گستهتم که در عهد امیر تیمور گورکان والی کل رستمدر و کوتوال قلعه نور بوده و بعد از فوت او ولایت رستمدر میانه دو پسر او جهانگیر و اسکندر قسمت شده بود یک حصه نور و توابع و یک حصه کجور و مضافات اوست و همیشه آن آن قسمت میانه اولاد ایشان معتبر بود.

اما در زمان شاه جنت مکان سه طبقه از ایشان که بنی اعمام یکدیگر بودند بحکومت و دارائی قیام داشتند: ملک عزیز والی نور و ملک سلطان محمد بن جهانگیر والی کجور و ملک بهمن مذکور والی لاریجان بود که در عهد قدیم از مضافات کجور بوده احوال ملکان نور و کجور در طی داستان تسخیر رستمدر مرقوم قلم بدایع نگار خواهد شد ملک بهمن اگر چه بحسب الکاء و ولایت کمتر از ایشان بود اما بوفور عقل و رشد و کاردانی و امتداد زمان حکومت صاحب جاه و مکتب شده بود و حضرت اعلی شاهی ظل الهی بجهت آنکه در هنگام توجه عراق باستقبال بموکب جلال آمده بود و یک دو مرتبه دیگر در بیلاق لار بسعادت آستان بوس مشرف شده اظهار اخلاص مینمود نهایت شفقت و التفات درباره او بظهور میآوردند اما مشار الیه مرد محیل فتنه اندوز آشوب طلب بود و در شیوه حیل و تزویر از امثال و اقران بیش و از همه در پیش بود حضرت اعلی مکررا در مقام تجربه و امتحان او درامند هر مرتبه نقد اخلاصش در محک امتحان ناتمام عیار نمود و همیشه در طبرستان تهیج فتنه کرده هر کس از مردم آن ولایت بدرگاه معلی بازگشت مینمود ملک بهمن با او عداوت آغاز نهاده در قلع و استیصال او میکوشید از جمله ملک سلطان حسین لواسانی که با او نسبت قرابت داشت بمحض آنکه بخدمت اشرف توسل جسته اظهار اخلاص مینمود و ملک سلطان حسین برادرش بملازمت اشرف سرافراز شده بود با او عناد ورزیده بر سر او بقلعه لواسان رفت و او را بدست آورده بقتلش پرداخت و اطفال و عورات سلسله او را بلاریجان برده انواع فضیحت بمردم او روا داشت و عنقریب بانتقام منتقم حقیقی گرفتار آمده فی

الحقیقه آنچه کرد با خود کرد حضرت اعلی مکررا کس فرستاده بازماندگان ملک سلطانحسین را طلب فرمودند تغافل ورزیده نفرستاد و مردم مازندران که طریق ملوک طوایف پیش گرفته هر یک ولایتی مخصوص خود گردانیده بودند ملک بهمن را بجهت قرب جوار حامی خود ساخته ولایت آمل را که از بلاد مشهوره طبرستان است و بالكاء او اقرب بود باو گذاشته بودند درین اوقات که حضرت اعلی کمند همت بر کنگره تسخیر ملک موروئی مازندران انداختند ملک بهمن بطمع آمل از جاده عقل و صواب منحرف گشته چنانچه در فوق بتحریر پیوست با اولیای دولت روز افزون بمکر و حیل سلوک نموده اعمال نفاق آمیز ازو ظاهر شدن گرفت تا آنکه نائره غضب شاهانه درباره او التهاب یافته منجر بدان شد که ولایت موروئی را بطمع خام آمل بیاد داد.

شعر

خواست تا نان بشکر آلاید بعد از این شهد با شکر خاید

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۵۲۲ دهر اسباب دولتش پرداخت عاقبت مکر و حیله کارش ساخت  
دولت و بخت روی ازو بر تافت که جزای عمل ز گیتی یافت

طمع خام و بخت خفته اوزو گرفتند نان پخته او القصه چون قلب زر اندود یعنی سخنان کذب آمیز نفاق آلود در محک طبع وقاد همایون کم عیار نمود فرهاد خان را بر سر او فرستادند و او حسب فرمان قضا جریان متوجه لاریجان گشته بترتیب اسباب قلعه گیری پرداخت و از درگاه معلی توپچیان و تفنگچیان فرستاده شده توپهای قلعه کوب ترتیب دادند و در لوازم قلعه گیری و تضیق محصوران سعی تمام مینمودند جماعت امیری که معظم سپاهیان لاریجان بودند با فرهاد خان یکدل و یکجهت گشتند تردد آغاز نهادند و ملک بهمن بآن جماعت بی اعتماد گشته وردان امیر نامی را که ریش سفید آن طبقه بود گرفته بسیاه چال زد بالاخره بقتل آورد و آن طایفه در مخالفت ملک بهمن یکجهت گشته دلیل راههای مخفی قلعه گشتند در اندک روزی سیبها بزیر دیوار قلعه رسید ملک بهمن مضطرب شده اظهار اطاعت و انقیاد کرد فرهاد خان نیز او را مستمال عنایت شاهی گردانیده طالب ملاقات شد ملک بهمن بعد از اخذ عهود و موافق بیرون آمده خواست بطریق معتاد بلطایف الحیل و چرب زبانها شر قزلباش را از خود دفع نموده بتواضعات دنیا- [۳۵۷] دارانه و وعده‌ها که هرگز وفا نخواهد کرد قزلباش را از پای قلعه گسیل گرداند فرهاد خانرا تکلیف آمدن قلعه و مهمانی کرد فرهاد خان اجابت نکرد و صیدی را که بدام افتاده بود رها نکرده تکلیف رفتن درگاه معلی و ملازمت اشرف نمود ملک بهمن از بیرون آمدن نادم و پشیمان گشته چون هیچ سخن او در نگرفت باکراه تمام راضی بآمدن شد فرهاد خان بمصلحت وقت قلعه را همچنان بتصرف گماشتگان او گذاشته تکلیف بیرون رفتن نکرد و او را مصحوب خود گردانیده پیاپی سریر اعلی آورد و در دار السلطنه اصفهان در مجمعی که طبقات خلائق از اطراف و جوانب در مجلس بهشت آئین جمع آمده بودند بنظر خجسته اثر رسانید حضرت اعلی شاهی بزبان عتاب و سرزنش با او تکلم آغاز نهاده یک یک

### قتل ملک بهمن حاکم لاریجان

تقصیرات و خیانتها که در دولت ابد قرین ازو بظهور آمده بود شمردن گرفتند ملک بهمن سر خجالت و ندامت پیش انداخته از افروختگی شعله غضب و عتاب و خطاب دست از حیات مستعار شست.

اما حضرت اعلی چند روزی بجهت تعهدات که فرهاد خان با او کرده بود و تغافل در کار او ورزیده بدستور در خانه فرهاد خان میبود تا آنکه در اول سال تخاقوی ئیل ست و الف که رایات جلال از اصفهان بقزوین نهضت نمود او را بعمارت نودولتخانه مبارکه طلب نموده در حین تکلم و عتاب و خطاب بدست ملک سلطانحسین لواسانی دادند که بقصاص خون برادرش بقتل رساند و او باتمام کارش پرداخت مآل حال اولاد مشار الیه و تسخیر قلاع او که چگونه میسر شد مرقوم کلک بیان میگرد انشاء الله تعالی

## ذکر احوال حاجی محمد خان والی خوارزم و اقبای او که در ولایت خوارزم بوقوع پیوست و التجاء آوردن او مرتبه دوم بدرگاه شهربار عجم

### اشاره

در طی سوانح احوال سابقه مرقوم قلم وقایع نگار گردید که در سال گذشته

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۵۲۳

که رایات نصرت آیات بجهت دفع فتنه عبدالمؤمن خان بخراسان توجه نمود حاجی محمد خان والی خوارزم و عرب محمد سلطان پسر او و باباخان برادر زاده اش از خدمت اشرف مرخص گشته بجانب مملکت خویش رفتند و نخست بمیان ایل و اویماقات یقه ترکمان صاین خانی رفته جمعی از آن طایفه مرافقت سلاطین مذکور اختیار نموده داخل ولایات خوارزم شدند مردم آن ولایت بقدم ایشان بشاشت و خرمی بظهور آورده در مقام اطاعت و انقیاد درآمدند گماشتگان عبدالله خان و داروغگان او هر یک محل اقامت خود را خالی گذاشته بماوراء النهر رفتند و ولایت خوارزم از لشکر بیگانه خالی گشت حاجی - محمد خان فی الجمله استقلالی یافت اما جمعی که بر سر او جمعیت نموده بودند اکثر رعیت و مردم احشامات بودند زیرا که عبدالله خان بعد از تسخیر آن ولایت اکثر قبایل اوزبکیه را که لشکریان حاجم خان بودند کوچانیده بولایت دیگر فرستاده بود و از اعوان و انصار او صاحب وجودی در خوارزم نمانده بود بالجمله عبدالله خان بعد از استماع خبر ورود حاجم خان جمعی از امراء معتبر خود را با لشکر عظیم بر سر او بخوارزم فرستاد و بآن اکتفا نموده خود نیز متعاقب بدان صوب در حرکت آمد حاجم خان چون از ورود لشکر عبدالله خان خبر یافت متجنده آن ولایت را جمع آورده بمقابله ایشان شتافت و بین الفریقین محاربه عظیم اتفاق افتاد چون آوازه وصول موکب عبدالله خان میرسید تزلزل در بنیان ثبات و قرار خوارزمیان افتاده در این حرب شکست بجانب ایشان افتاده و حاجم خان منهزم گشته مجال توقف در آن ولایت نیافت و نخواست که خود را در قلاع محصور گرداند بالضروره باتفاق عرب محمد سلطان پسرش منهزم و پریشان حال خود را از ولایت خوارزم بیرون انداخته روی بجانب استرabad آوردند و در آنجا بمدد و معاونت یقه ترکمانان صاین خانی خود را بسرحد مملکت قزلباش رسانیدند حضرت اعلی شاهی ظل اللهی از آمدن او خبر یافته کس باستقبال او فرستاده بدرگاه معلی طلب فرمودند او دیگر باره بخدمت اشرف آمده در دار السلطنه قزوین بجز ملاقات همایون فایز گردیده از جانب اشرف لوازم تفقد و دلجوئی پادشاهانه بظهور پیوست اما باباخان برادر زاده اش که در شهر وزیر بود قلعه آنجا را قایم کرده توقف نمود هر چند میدانست که هر گاه محصور گردد از هیچ طرف مددی باو متصور نیست و عاقبت گرفتار اعادی خواهد شد از عالم غیرت و مردانگی به نیکنامی کشته شدن را بر حیاتی که بمذلت گذرد راجح دانسته مردانه در [۳۵۸] آن قلعه اقامت نمود لشکر عبدالله خان قلعه را محاصره نمود قریب چهار ماه با سپاه بی شمار عبدالله خان تلاش کرده قلعه شهر وزیر را نگاه داشت عاقبت لشکریان او و مردم شهر و قلعه از مخاطرات قلعه داری واهمه نموده با او بی وفائی کرده میل بجانب عبدالله خان کردند.

### کشته شدن بابا خان وزیر برادر زاده حاجی محمد خان

باباخان این معنی را دریافته با معدودی از ارباب حقیقت و وفا دروازه را گشوده خود را فدائی وار بمخالفان زده در دریای حرب غوطه خورد اوزبکان عبدالله خانی بر دور او محیط گشتند و لحظه لحظه عرصه کارزار برو تنگتر میشد و بهیچ طرف راه بیرون شد نداشت بالاخره در معرکه رزم کشته گشته بقیة السیف پراکنده گشتند و الیوم حرب شجاعت و دلاوری باباخان در خوارزم مذکور السنه و افواه است عبدالله خان را مجددا فتح خوارزم تیسیر پذیرفته بهر کس از مردم آن ولایت گمان خلاف داشت از میان برداشت و قلاع را استحکام داده بماوراء النهر مراجعت نمود.

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۵۲۴

### ذکر منازعه که در این سال میانه مهدیقلی خان شاملو حاکم شوشتر و طایفه افشار و میر مبارک والی عربستان حویزه بظهور آمد و رفتن الله ویردیخان حسب فرمان قضا جریان بکوه گیلویه و مال حال بخت برگشتگان افشار از تقدیر پروردگار

در این سال جمعی از مفسدان طایفه افشار کوه گیلویه خصوصاً جماعت اراشلو و کندورلو با امیر خان حاکم آن ولایت یاغی شده در رامهرمز از قصابات کوه گیلویه جمعیت نموده ابوالفتح بیگ نواده خلیل خان را در میانه خود بخانی برداشته در مقام خلاف و عصیان در آمدند مهدیقلی خان شاملو حاکم شوشتر از اخلاص و صوفیگری بدین شیوه ناپسند انکار نموده بنابر قرب جوار در مقام دفع فتنه ایشان شد و با معدودی از غازیان شاملو بر سر ایشان رفته در مابین شوشتر و رامهرمز میانه ایشان حرب اتفاق افتاده طایفه افشار از فوج قلیل شاملو منهزم گشته پناه بسید مبارک والی عربستان بردند مهدیقلی خان همیشه سید مبارک را از مخالفان دولت قاهره شمرده متعرض احوال اعراب حویزه میشد و از سید مبارک زیاده حسابی نمیگرفت و با او غالبانه سلوک میکرد و سید مبارک از بدسلوکی مهدیقلی خان متشکی بود و مکرراً عرایض بدرگاه معلی فرستاده ازو شکایت مینموده میخواست که مهدیقلی خان را گوشمالی داده او را از بیهوشی باده نخوت و غرور بهوش آورد و از عتاب و خطاب شاهانه اندیشه میکرد در این وقت جماعت افشار محرک آن ماده گشته او را بمحاربه مهدیقلی خان ترغیب نمودند او در مقام معاونت افشار در آمده با جمعی از جنود عرب بر سر مهدیقلی خان آمد در وقتیکه او از رامهرمز معاونت نموده بشوشتر میآمد اعراب سر راه بر او گرفتند اندک محاربه بین الفریقین واقع شد و چون اعراب اضعاف مضاعف لشکر مهدیقلی خان بودند او صرفه در جنگ صحرا ندیده خود را بحصار که در آن حوالی بود انداخت و اعراب آمده حصار را محاصره کردند چون حصار مذکور زیاده استحکامی نداشت و ذخیره در آنجا نبود بالضرورة با سید مبارک طرح صلحی انداخت سید مبارک نیز چون از حضرت اعلی شاهی ظل اللهی خوف بسیار داشت بصلح راغب گشته میانه ایشان صلح گونه وقوع یافته قرار یافت که سید مبارک کوچ کرده بطرف حویزه رود و مهدیقلی خان از حصار بیرون آمده بشوشتر مراجعت نماید از جمعی مسموع شد که سید مبارک نسبت بمهدیقلی خان غدیری در خاطر داشته و با اعراب قرار داده بود که چون مهدیقلی خان از حصار بیرون آید عطفه عنان نموده بر سر او تازند و بتأدیب او پردازند سید بدر ولد سید مبارک که اظهار اخلاص بدین آستان گردون مناص مینمود مهدیقلی خانرا از کید و غدر اعراب خبردار کرد و او چند روز خود را در آن حصار محافظت کرده بیرون نیامد سید مبارک معلوم نمود که او استشمام رایحه غدر نموده حزم و احتیاط مرعی میدارد توقف ننموده بجانب حویزه رفت شاهویردی خان عباسی در لرستان این مقدمات را استماع نموده اظهار دولخواهی کرده بمعاونت مهدیقلی خان متوجه آن صوب شد تا رسیدن او میانه ایشان صلح مذکور اتفاق افتاده بود.

بالجمله چون مهدیقلی خان خاطر از کید اعراب جمع کرد از حصار بیرون آمده متوجه شوشتر گردید و حقیقت حالات را عرضه داشت نموده [۳۵۹] پیاپی سریر اعلی فرستاده چون حضرت اعلی نمیخواستند که سید مبارک را از این دولت مأیوس گردانند و اعمال سابق او را بعفو و اغماض

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۵۲۵

مقرون گردانیده بودند بمهدیقلی خان احکام مطاعه فرستادند که با سید مبارک من بعد سلوک مستحسن کرده اصلاً دست درازی بالكاء مملکت او نکند و مطلقاً با عشایر و قبایل اعراب متعلقه باو کاری نداشته باشد.

اما نائره غضب قیامت لهب درباره مفسدان افشار اشتعال یافته حکومت کوه گیلویه را علاوه مهمات فارس گردانیده بالله ویردی خان مفوض گردانیدند و تنبیه و تأدیب متمردان افشار و قلع و قمع بی‌دولتان آن طبقه بحسن اهتمام او منوط فرمودند و خان مشار الیه بدان ولایت رفته جمعی کثیر از مفسدان افشار سیما اراشلو و کندرلو که خمیر مایه فساد بودند بقتل رسانیده خرمن عمر بسیاری



از قبایل سرکش خانکی و جوانکی و بندانای و غیره الوار که همیشه در آن ولایت آتش فتنه و فساد می‌افروختند بباد داده بر سایر الناس تحمیلات نمود بیدولتان بدبخت و سرکشان افشار و الوار آن چنان گوشمالی یافتند که بعد از آن خیال فساد پیرامون خاطر ایشان نگشت و مهمات آن ولایت را حسب الادعا انجام داده از غلامان خاصه شریفه حاکم در کوه گیلویه تعیین نموده مراجعت کرد و حقایق حالات پیاپی سریر اعلیٰ عرض کرده خدمات او درجه استحسان یافت و مشمول نوازش و التفات شاهانه گردید.

### ذکر آمدن جنود اوزبکیه از خراسان بناخت دارالعباده یزد و محاربه نمودن علیقلیخان شاملو و جماعت قزلباشیه و مغلوب شدن اوزبکیه بتوفیق پروردگار جهان

درین سال جمعی از جنود اوزبکیه پای از دایره اعتدال بیرون نهاده باراده تاخت و غارت دارالعباده یزد از راه طبس و رباطات مفازه و جندق آمدند علیقلی خان شاملو قورچی ترکش حاکم یزد بود و محراب خان قاجار حاکم طبس کس نزد او فرستاده او را از آمدن جنود اوزبکیه آگاه گردانید و او شهر را مضبوط کرده خود با چهارصد پانصد نفری از جنود قزلباش و تفنگچیان آن حدود که فراهم آورده بود بعزم جنگ استقبال اوزبکیه نمود جنود اوزبک از راه دیگر آمده بحوالی شهر رسیدند. علیقلی خان که هشت فرسخ راه طی نموده بود بازگشته بحوالی شهر که رسید روز دیگر طلعه سپاه مخالف که قریب یکهزار و دویست نفر بهادر بودند و سپاهی ایشان دو سه هزار میشد نمایان شده بظاهر شهر رسیدند و در کمال قدرت و اقتدار در حوالی شهر فرود آمدند و بهر جا دست ایشان رسید نهب و غارت نموده آنچه در هر جا بنظر ایشان درآمد رقم تملک و تصرف بر آن کشیده اموال بینهایت جمع آوردند.

علیقلی خان در اول حال حسب الصلاح یزدیان سالک طریق حزم و احتیاط گشته بمحافظت شهر و قلعه و دروازه پرداخت و اهالی یزد بجهت بسیاری اوزبک تجویز جنگ نمیکردند اما خان مشار الیه با آنکه از کیفیت احوال و کمیت لشکر خسران مآل اطلاع یافته بود تکیه بر اقبال بیزوال شاهی کرده با فوجی قلیل از غازیان شاملو و تفنگچیان و غیر ذلک که حاضر بودند پای بمعمر که مردانگی نهاده طرح جنگ انداخت دلاوران جنود قزلباش و تفنگچیان و غیر ذلک مردانه بمحاربه اعدا شتافتند

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۵۲۶

چون اوزبکیه را غرض از این آمدن تاخت و غارت اموال بود خواستند که بازگشته اموالی که فراهم آورده‌اند بیرون برند علیقلی خان با غازیان شاملو جلوریز بر سر ایشان تاخته فیما بین جنگ در پیوست و غازیان شاملو بحملات دلیرانه سلک جمعیت ایشان را از هم فرو ریخته تا موازی سیصد نفر قتل و جمعی دستگیر شدند بقیه السیف اوزبکیه شکسته و پریشان حال روی بوادی فرار آوردند و قطع نظر از اموال کرده سلامتی را غنیمت شمردند و علیقلی خان بفتح و ظفر اختصاص یافته غازیان شاملو چند فرسخ اوزبکیه را تعاقب کرده جمعی را با اموال بدست آورده مظفر و منصور بازگشتند محرابخان از طبس با فوجی از جوانان کار آمدنی از عقب ایشان بدارالعباده می‌آمد در رباط خراتق بجنود اوزبک که بازگشته بودند رسیده جنگ در پیوستند در این مرتبه نیز شکست فاحش بحال آن جماعت راه یافته جمعی کثیر بقتل درآمده بقیه السیف پراکنده گشته سر بکوه و بیابان بی‌آب نهادند مولانا فخر - [۳۶۰] الدین احمد بافتی با جمعی از تفنگچیان بافق و بهاباد سر در پی ایشان نهاده بسیاری از آن طبقه را بدست در آوردند و جمعی که از هول جان سر بکوه و بیابان نهاده بودند از تشنگی هلاک شده جان از آن مهلکه بیرون نبردند.

القصه از جمعی که آمده بودند کمتر کسی نجات یافت و هم در این سال جمعی از اوزبکیه لشکر عبدالؤمن خان بر سر علیخان گرایلی رفته جمعی از مردم او را بقتل آوردند و او بقلعه روغد آمده آن قلعه را مأمن خود ساخته در کمال ندامت و پشیمانی بسر میرد تا عاقبت بکفران نعمت گرفتار آمد.

### ذکر آوردن نعش غفران مآل منسوب بنعش مبارک حضرت شاه جنت مکان از مشهد مقدس بدار السلطنه صفاهان و نقل نمودن بعثبات

## عالیات سدره نشان بعنایت الله الملك المنان

در صدر صحیفه اول رقم نگارش یافت که اسمعیل میرزا در زمان سلطنت خود نعش مبارک شاه جنت مکان را نقل مشهد مقدس معلی نموده مرتضی قلی خان پرناک حاکم مشهد بدینخدمت باتفاق علیقلی خان شاملو بیگلر بیکی هرات مأمور گشت و او در روضه مقدس حضرت امام الجن و الانس در سه چهار موضع حفر قبر نمود که بمصلحت متولی و خدام هر کدام انسب و بصیانت از اعدا اقرب باشد مدفون سازد چند روز قبور محفوره منظور خلا-یق بود تا آنکه در شبی که اراده دفن داشت باتفاق میر سید علی مفضل استرآبادی با میر سید علی صدر شوشتی علی اختلاف الروایتین شیخ حسن حفار مشهدی در حرم مقدس را بسته در جوار ضریح مبارک محل دیگر حفر نموده آن در گرانمایه را در صدف آن خاک پاک مخزون ساختند و قبور دیگر را بخاک انباشته در صفه پائین پای مبارک علامت قبر گذاشته شد و حفاظ سر قبر مبارک همیشه در آن مکان تلاوت مینمودند و خادمی که بخدمات سر قبر شاه جنت مکان مأمور بود در آن مکان شمعها افروخته خدمت میکرد و قبر شاه جنت مکان بین الجمهور در همان صفه و مکان اشتها یافته بود.

در حینیکه عبدالمؤمن خان مشهد مقدس را تسخیر نموده آن بقعه شریفه بدست اوزبکیه

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۵۲۷

درآمد آن جاهل ییعاقت از غایت تعصب اراده نمود که اجساد شاه جنت مکان و شاهزادگان صفوی نژاد را که در آن صفه مدفون بودند بیرون آورده لوازم بیحرمتی بظهور آورد آن قبور را حفر نموده استخوانی چند از عظام رمیم بیرون آوردند و بعد از چند سال شخصی از اهل ضلال بعرض عبدالله خان و و عبدالمؤمن خان رسانید که نعش شاه جنت مکان در مکانی دیگر مدفونست و من اطلاع دارم ایشان باغواى ارباب تعصب دوستم بهادر نام اوزبکی را فرستادند که آن مکان را حفر نموده نعش را بیرون آورده بیخارا رساند که هر گونه استخفافی در خاطر ایشان رسوخ یافته باشد بظهور آورند.

دوستم بهادر حسب الامر باتفاق آن مخدول نعش را از آن مکان بیرون آورده در کیسه نهاده سر کیسه را خدای نظر بی حاکم مشهد مقدس مهر نمود چندگاه در جنابدک نام موضعی از مواضع مشهد مقدس معلی بود که از آنجا نعش را برداشته راه ماوراء النهر پیش گیرند رضا قلی بیگ ولد پهلوان شاه علی انباردار سرکار فیض آثار که صفاهانی الاصل است در آن موضع بود دوستم - بهادر در خانه او مهمان شد و او از بردن نعش مذکور اطلاع یافته چند روز دوستم بهادر را نگاهداشته تواضعات آدمیانه با او بجای آورد روزی در اثنای محاوره با او بر سبیل مطایبه گفت که اگر این نعش را از راه تون و طبس بمیان قزلباش بری ده مثل آنچه از عبدالله خان و عبدالمؤمن خان در برابر این خدمت توقع داشته باشی بتو میرسد دوستم بهادر که حرف انعام و احسان شنید اظهار کرد که مرا در ماوراء النهر تاهلی نیست و چندان تعلقی در آنجا ندارم اگر راست میگوئی و متعهد میشوی که آنچه میگوئی بعمل آید چنین میکنم و او تعهدات کرده باتفاق یکدیگر نعش را برداشته بر سبیل ایلغار بطبس آوردند.

اما دوستم بهادر میگفت که من خوابی دیدم که مرا از بردن نعش مذکور بماوراء النهر نهی کرده به آوردن ایران رهنمائی کردند و این واقعه را با رضا قلی بیگ در میان نهاده از او استعانت جستم و باتفاق نعش را برداشته متوجه شدیم الحاصل چون بطبس رسیدند محرابخان قاجار حاکم طبس ایشانرا تعظیم و تکریم بسیار کرده حقیقت بعرض اشرف رسانید حضرت اعلی شاهی ظل اللهی از این خبر بجهت اثر مسرور و شادمان شده حکم همایون عز صدور یافت که از طبس تا دار السلطنه صفاهان [۳۶۱] استقبال کرده نعش را در کمال توقیر و احترام بدار السلطنه مذکور رسانند و حسب الامر الاعلی بهر ولایت رسیدند خلائق باستقبال بیرون آمده پیاده نعش را بر دوش کشیده بمنزل میرسانیدند و نسبت برضا قلی بیگ و دوستم بهادر که حامل آن جسد مطهر بودند خدمات شایسته بجای میآوردند و چون بدین نهج بحوالی اصفهان رسیدند حضرت اعلی با جمیع امراء و ارکان دولت و اعیان حضرت پیاده باستقبال شتافته آن جنازه مغفرت اندازه را بر دوش کشیده بشهر رسانیده در بقعه شریفه منسوبه بامام الساجدین و قبله العارفین امام علی زین

العابدین علیه السلام که مدفن دو امامزاده عالیقدر است گذاشتند خلائق بشرایط زیارت آن جنازه قیام مینمودند و این خبر خجسته اثر در اطراف و اکناف ممالک شهرت یافت هر چند این قضیه احتمال صدق و کذب داشت.

اما بنابر مصلحت وقت و شهرت بین الاعدای جانب تصدیق راجح نمود و بالفرض که صورت وقوع نداشته باشد چون در اول حال که عبدالؤمن خان بر مشهد مقدس مستولی شد و استخوانی چند از عظام رمیم مدفونین صفه پائین پای مبارک باعتقاد اینکه استخوان شاه جنت مکان و شاهزاده‌هاست بیرون آورده مورد استخفاف ساخته بود اراده ازلی بدان متعلق گشت که سلب آن بدنامی از جسد مطهر آن حضرت شود چه امری که خلاف توقیر و احترام باشد نسبت بآن پادشاه سید دین دار پاک

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۵۲۸

اعتقاد پسندیده درگاه الهی نبود نیرنک ساز ازل چنین نیرنگی نمود تا بر عالمیان ظاهر شود که آن جسد مبارک شایسته استخفاف و سزاوار سوء ادب نیست.

بالجمله دوستم بهادر و رضا قلی بیگ هر دو در سلک ملازمان درگاه انتظام یافته زیاده از مأمول بانعامات وافر سرافراز شدند و حکم شد که جمیع امراء و اعیان قزلباش و هواخواهان این سلسله علیه در رعایت ایشان تقصیر ننمایند مطایای آمال ایشان بانواع عطایا گرانبار گردید و آن نعش مطهر را بجانب عتبات عالیات نقل فرموده در یکی از اماکن شریفه که بمصلحتهای نهانی تصریح آن لازم نبود مدفون گشت.

اما بعد از فتح خراسان راقم حروف از شیخ حسن حفار شنیدم که میگفت دست نامحرم بر حریم قبر مبارک شاه جنت مکان نرسیده

مصراع

«بهمان مهر و نشانست که بود»

و آن نعش که آورده‌اند نعش یکی از سادات روضه مقدس منور معطر بود که ببرکت روح مطهر شاه جنت مکان از شر اعدای مصون مانده در چنان مکان شریفی مدفون گشت

مصراع

«زهی سعادت دنیا و دین زهی توفیق»

### بیان وقایع متنوعه که درین سال بتقدیر خالق عباد روی داد

در این سال ایلچیان از اطراف و جوانب عالم بدرگاه عالم پناه آمده بعضی در قزوین و بعضی در اصفهان سعادت بساط بوس دریافتند و در درگاه معلی از ایلچیان و مهمانان مجمعی دست داد که در سنوات ماضیه کمتر وقوع یافته و از هر دیار تحف و هدایای بیشمار بنظر کیمیا آثار رسانیدند از جمله ایلچیان مذکور میرزا ضیاء الدین کاشی و ابو نصر خوافی بودند که از جانب پادشاه والا جاه فریدون بارگاه جلال الدین محمد اکبر پادشاه فرمانفرمای ممالک هندوستان همراه یادگار سلطان روملو که هفت سال بود بایلچیگری هند رفته بود برسم رسالت آمده در دار السلطنه مذکور سعادت بساط بوس دریافتند میرزا ضیاء الدین مذکور ولد میر رفیع الدین قاضی کاشانست که قریب بیست و پنجسال بود که بولایت هند رفته در سلک ملازمان آن پادشاه ذیجاه درآمده اختیار تمام یافته و ابو نصر از مردم ولایت خواف است در این اوقات هر دو باتفاق یادگار سلطان روملو برسالت ایران مأمور شده از راه کبچ و مکران بکرمان و از آنجا بدرگاه سعادت آشیان آمدند حسب فرمان قضا جریان میدان سعادت قزوین را چراغان کرده بازارها را آذین بستند و حضرت اعلی چند روز ایلچیان مذکور را در میدان طوی داده قرین اعزاز و احترام گردانیدند و ایشان بعد از تلشیم عتبه اقبال

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۵۲۹

و قواعد بخت و تسلیم مکتوب بلاغت اسلوب که از فرط محبت و دوستی مرقوم خامه بدایع نگار گشته از منشآت شیخ ابوالفضل ولد شیخ مبارک مشحون بنکات دلپذیر بود بنظر انور درآوردند و تحف و هدایا که آورده بودند باشران کوه پیکر همچنان با بار در میدان سعادت از نظر همایون گذرانیدند و بعد از فراغ از سیر و صحبت میدان هوای سیر صفاهان و عشرت سرای نقش جهان از خاطر خطیر سرزده بعشرت و کامرانی متوجه آن صوب شدند و در آن خطه فردوس نشان یک یک از ایلچیان که باطراف فرستاده شده [۳۶۲] بود آمده بغز عتبه بوسی مشرف میشدند و یکی از ایشان اسد بیک کر گیراق تبریزی است که چند سال قبل ازین برسم رسالت نزد سلاطین عظام هندوکن رفته بود درینسال مراجعت نموده بارخانه‌ها از اجناس و امتعه هند آورده پیشکشهای لایق گذرانید اسلام بیک یوزباشی شاملو که برسم رسالت نزد میر قلبابا کولکلتاش حاکم هرات فرستاده شده بود آمده ایلچیان مشار الیه که دیگر باره برفاقت او بخدمت اشرف فرستاده بود با تحف و هدایا بنظر انور درآمده بنوازشات شاهانه سرافراز شدند و چون ظاهر بود که الفت و آشنائی میر قلبابا با حضرت اعلی بی‌امر و اشاره عبدالله خان نیست چون او مفتوح ابواب آشنائی شده بود حضرت اعلی نیز بنابر صلاح وقت با عبدالله خان ابواب مراسله مفتوح داشته محمد قلی بیک ایشک آقاسی عریک‌لو را بایلچیگری تعیین فرموده باتفاق فرستادگان میر قلبابا را روانه نمودند و همچنین ایلچیان سلاطین عظام گرجستان رسیده مشمول نوازش و الطاف بیکران شاهانه شده معاودت نمودند.

دیگری از سوانح این سال آنکه از جانب بیگلر بیگی دارالسلام بغداد رسول سخندان رسیده بعد از عرض عبودیت و اخلاص خبر فوت خان احمد خان والی گیلان رسانیدند که در استنبول باجل طبعی فوت شد امیر تاجمیر بختیاری که ابا عن جد میر و میرزاده الوار بختیاری بود و تا غایت مانند وحشی - صفتان بادیه خلاف با هیچکس رام نشده بود از وفور عقیدت و اخلاص بدرگاه ملک مناص آمده پیشکشهای لایق گذرانیده و بعدر تقصیرات ایام ماضی متقبل خدمات کلی گشته بخلاص فاخره معزز و ممتاز گردیده مقضی المرام رخصت انصراف یافت.

دیگری از سوانح آمدن ملک جلال الدین خان ولد ملک محمود والی سیستان است که از تسلط و طغیان سپاه اوزبک در سیستان مجال اقامت نیافته بود از روی اخلاص و ارادت موروثی احرام عتبه اقبال بسته از راه کرمان بدار السلطنه اصفهان رسیده در آنجا بشرف مجالست مجلس خلد آئین سرافراز شد حضرت اعلی شاهی بقدم او استبشار نموده اعزاز و احترام فرمودند در مجالس خاص قرین بزم عشرت و اختصاص بود.

دیگری از سوانح این سال مغضوب شدن طایفه تکلوست عموما و حکم قتل ایشان که اولامه و غازیخان در زمان شاه جنت مکان از ایندولت رو گردان شده بروم رفتند و با محمد خان شرف الدین - اعلی حاکم خود مخالفت نموده ولایت عراق عرب و بغداد را بسططان سلیمان خواندگار روم دادند مجددا بجهت مخالفت و نزاع ایشان تا نواب جهانبانی سلطان حمزه میرزا توجهی بایشان نداشتند درین سال که فرهاد خان بتسخیر مأمور شده بود بعرض اشرف رسید که چند نفر از طایفه تکلو ملازم ملک بهمن شده قلعه آمل را ایشان نگاه میدارند این معنی موجب اشتعال نایره غضب شاهانه گشته قتل عام آنطایفه فرمودند و مقرر شد که هر کس از آن طایفه در هر جا باشد حاکم آنجا را بقتل آورده بر متملکاتش رقم تملک کشد چون اکثر در همدان و قلمرو علشکر اقامت داشتند حکم اشرف در این باب باسم حسنعلی

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۵۳۰

خان چگنی عز اصدار یافت و او بسیاری از آن طبقه را براه عدم فرستاد از عظمای آن طبقه که در این قصه راه عدم پیمودند مصطفی خان ولد مسیب خان شرف الدین اعلی است و ولی بیک بعد از اطفاء نایره غضب بر بقیه السیف ترحم نموده جمعی از قورچیان تکلو که مانده بودند بدستور قورچی شدند.

متوفیان از سوانح اقبال که در این سال روی داد فوت سلطان حیدر میرزا ابن سلطان حمزه میرزاست که بنابر ترفیه حال مسلمین

ایندیار ضروره باستنبول فرستاده شد و چون خال رخسار این دولت بود و شایسته نمینمود که سید زاده شیعه پاک اعتقاد از شاهزادگان صفوی نژاد در بلاد روم و میانه مخالفان مذهب بوده صاحب اولاد و اعقاب گردد از تأثر الطاف قادر لم یزل لا یزال و اقبال شهریار بیهمال پیشتر از آنکه پا بسته اولاد و اعقاب شود در استنبول بمرض طاعون در گذشت و هواخواهان این دودمان قدس نشان بل کافه اهل ایران وقوع این قضیه را از نتایج دولت و اقبال این خاندان کرامت نشان دانسته از دغدغه مآل حال آن شهزاده مغفرت مآل فارغ شدند دیگری از وقایع این سال آنکه علیار خان-ایمور در حدود استرآباد فوت شد و پسرش محمد یار نام جوانی صبیح الوجه از طایفه کوکلن و اوخلو و سیاه-پوشان استرآباد باو خایف گشته بوساطت میرزا بیگ فندرسکی ولد میر ضیاء الدین که از زمره سادات عظیم القدر [۳۶۳] استرآباد بدولتخواهی و نیکو بندگی این دودمان ولایت نشان منفرد و ممتاز بود روی ارادت بدرگاه معلی آورده و در دار السلطنه اصفهان بسعادت بساط بوس فایز گشت در صدر صحیفه اول در طی وقایع زمان شاه جنت مکان رقم تسطیر یافته که جماعت ترکمانان صاین خانی که بسلاطین خوارزم متعلقند در حدود استرآباد ما بین آب اترک و گرکان اقامت دارند از زمره آن طبقه طایفه ایمور اگر چه نسبت بسایر قبایل و عشایر صاین خانی کمتر نداما علیار خان در میانه آن جماعت بعقل و دانش و رشد و کاردانی ترقی کرده سایر قبایل بزرگی او را پذیرفته بودند و جمعی از این طایفه در زمان شاه جنت مکان بکنار رود گرکان آمده زراعت بسیار در آنجا کرده بعضی از اوقات مطیع حکام استرآباد بوده مال زراعت میدادند و بعضی اوقات عصیان و طغیان ورزیده از جهلا و اوباش ایشان دست درازی بحواشی مملکت واقع میشد بعد از فوت شاه جنت مکان که اختلال در احوال قزلباش واقع شد از حکام قزلباش کسی در استرآباد اقامت نتوانست نمود در هر بلوکی یکی از اعیان رسم سیاه پوشی بنیاد نهاده بجهت دفع شریفه ترکمانان صاین خانی و حفظ حال خود قلعه ترتیب داده تفتنگچی و کماندار بسیار بهمرسانیده در آن بلوک ندای انا و لا غیر بگوش هوش دیگران میرسانید علیار مذکور با آن طایفه عاقلانه آمیزشی کرده باندک هدیه و تکلفی قناعت نموده زیاده در مقام معارضه درنمیآمد در زمان خجسته نشان همایون اعلی چون اوزبکیه در خراسان لوای اقتدار افراخته ولایت خوارزم و فساد درون که بولایت استرآباد متصل است بتصرف اوزبکیه ماوراء النهر در-آمده بود حضرت اعلی بنابر رعایت حزم و احتیاط و ملاحظه آنکه مبادا یقه ترکمانان مذکور که با اوزبکیه هم کیش و مذهبند مطیع این طبقه گشته باسترآباد راه یابند با علیار مذکور که بوسیله میرزا بیگ بدرگاه معلی بازگشت میکرد بمصلحت وقت تلافی آغاز نهاده حکم ایالت استرآباد باسم او فرستاده با او مدارائی فرمودند و او بهمان خرسند گشته داروغه بشهر میفرستاد و خود در حدود گرگان اقامت نموده با سیاه پوشان بمدارا زندگی میکرد و بوسیله او اهل استرآباد از شر سایر قبایل صاین خانی محفوظ بودند و چند سال بدین نهج گذشت و این تدبیر بجهت حفظ حال سکنه استرآباد که عموماً اهل تقوی و اکثر اهل طاعت و عبادت‌اند بغایت صایب و در شمول عاطفت نسبت بخلق الله شایسته بود الحاصل در این اوقات که علیار خان فوت شده پسرش بدرگاه معلی توسل جسته چون هنوز آن ملاحظه و احتیاط باقی بود بدستور والد حکم ایالت استرآباد باسم محمد یار خان پسر او عز صدور یافته او را مشمول

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۵۳۱

نوازش و الطاف بیکران روانه آن صوب فرمودند.

دیگری از متوفیات این سال مرحومی آقا شاه علی دولت آبادی اصفهانی است که مستوفی-الممالک بود در ایامی که ریایات جلال در دار السلطنه اصفهان نزول اجلال داشت در آنجا مریض گشته بمرض ذات الجنب و ذات الصدر از عالم رحلت نمود مشار الیه مرد آدمی پرهیزگار نیک نفس بود و در ایام عمل با خلاق سلوک پسندیده مینمود در علم سیاق و نویسندگی بی‌بدل و استاد المحاسبین بود مستعدان این قطعه در تاریخ او گفته‌اند:

قطعه

مستوفی پادشاه ایران از دهر بجای راستان رفت

زین واقعه شیون خلایق از غصه بهفتم آسمان رفت  
 دل می طلبید سال فوتش در بحر سخن بفکر آن رفت  
 یک نقطه ز قاف سر زد و گفت قانون حساب از میان رفت مراد از اسقاط یک نقطه قاف آنست که فاشود و بیست از عدد کم شده  
 خمس و الف موافق تاریخ آید نواب اشرف بازماندگان او را نواخته منصب استیفا را باقا میرزا علی برادر او مرحمت فرمودند  
 تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۵۳۲

### آغاز سال بهجت مآل تخاقوی نیل ترکی مطابق سنه ست و الف که سال یازدهم جلوس همایون اعلی شاهی ظل الهی است

#### اشاره

نوروز طرب افروز این سال همایون فال در روز جمعه دویم شهر شعبان اتفاق افتاد شهریار کامکار فلک اقتدار اعنی حضرت اعلی شاهی ظل الهی در دار السلطنه قزوین اقامت داشتند هوا بر خلاف طبع بهار مانند تیره بختان روزگار روی درهم کشیده چشم سحاب لحظه از قطره فشانی خالی نبود برودت هوا بر مثال فصل شتا اشتداد پذیرفته از کثرت برف و باران که از آسمان متواتر و متقاطر بود چند [۳۶۴] روز بلوازم جشن نوروز قیام نتوانستند نمود.

بعد از آنکه جنود برد و سرما انهمام یافته افواج قاهره ریاحین بدار الملک عشرت آئین بهار خرامیده فرمانروای اقلیم شادمانی گشتند فرمانبران حسب فرمان شهریار گیتی ستان در ایوان چهل ستون دولخانه مبارکه مجلس بهشت نشان آراسته سلاطین و سلاطین زاده‌های اطراف و اکناف و ایلچیان که در پایه سریر اعلی بودند بآن محفل ارم تزیین درآمده صحبت پادشاهانه انعقاد یافت و طبقات ایام بسعادت بساط بوس استسعاد یافته بتهنیت نوروزی قیام نمودند.

در خلال این حال و اوایل این سال فرخنده فال اختری تابان و کوکبی درخشان از مشرق سعادت طالع و از مطلع اقبال لامع گردید یعنی بخشنده بیمت و عطا بخش بیظنت شاه جمجاه را از عطیه خانه لم ید و لم یولد فرزندی ارجمند عطا فرموده آن مولود مسعود بمیرزا سلطان محمد موسوم گشت و جهت تبلیغ این خبر مسرت اثر منهیان باطراف و جوانب ممالک فرستاده شد چند روزی نقاره‌های شادمانی بنوازش درآورده صغیر و کبیر و برنا و پیر بشکرانه این موهبت عظمی و تهنیت قدوم سعادت لزوم آن مولود خجسته ورود بعیش و سرور مشغولی داشتند و حضرت اعلی همه روزه در میدان سعادت آباد بچوگان بازی و قبق اندازی اوقات شریف صرف نموده چند روز مقیم طربخانه فراغت و خوشدلی بودند و چون از آن امور فراغت دست داد برای صایب و فکر دوربین ناظم امور دین و دولت و باسط بساط ملک و ملت گردیده بمهمات ضروری سلطنت پرداختند.

در اوایل این سال جماعت اوزبکیه پای از دایره اعتدال بیرون نهاده از دو طرف بحدود ممالک تاخت آورده آسیب و یغمای ایشان از خراسان بعراق رسید و جمعی از پرنالان جنود اوزبک ببسطام و دامغان آمده بعضی جهت غارت اموال بمواضع و محال پراکنده شده بعضی دیگر در کمین مددکاری نشستند حسینخان چگنی که بعد از معزولی از ایالت همدان حاکم بسطام شده بود و میرزا علی بیگ عرب عامری مستحفظ شوارع که در آن وقت در بسطام بود سر رشته حزم و احتیاط از دست داده بعد از اطلاع وصول لشکر غارتگر اوزبک مقید بجمعیت لشکر نشده با معدودی بقصد

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۵۳۳

مدافعه آن گروه سوار شده اسب جلادت پیش راندند از جنود اوزبکیه جمعی از کمینگاه بیرون آمده جلوریز بر سر ایشان تاختند و سلک جمعیت ایشان را از هم پاشیده رخنه در بنیاد حیات جمعی کثیر انداختند.

حسنعلی خان و میرزا علی عرب بعد از محاربه بسیار شربت ناگوار ممات چشیده راه عدم پیمودند و فوجی دیگر از آن فتنه غارتگر



از ترشیز راه بیابان کوه‌رز من اعمال دامغان پیش گرفته سر از الکای خود برآوردند و اثر تاخت ایشان تا آران و بیدگل کاشان که یکطرف آن بیادیه پیوسته است رسید داروغه سمنان نیز بطریق حسنعلی خان زیاده حسابی از آن طبقه نگرفته بعزم دستبرد با معدودی که اکثر تازی‌ک سمنانی بودند بتعاقب ایشان سوار شده بیادیه رفتند اوزبکیه عطفه عنان کرده بین الجانیین محاربه صعب اتفاق افتاد داروغه کاری نساخته سمنانیان منهزم و بدحال گشتند.

اما شاه علیخان میر چمشکزک در الکای خوار از این حال آگاه گشته با جمعی از غازیان چمشکزک بتعاقب آن جماعت در حرکت آمد و در بادیه بجنود اوزبک رسیده جنگ در پیوستند و چند نفر از بهادران اوزبکیه را از پای درآورده بر خاک هلاک انداختند جماعت اوزبکیه تاب مقاومت نیاورده شکسته و پریشان حال دست از اموال باز داشته راه فرار پیمودند و شاه علیخان استرداد غنائیم ایشان نموده مظفر و منصور بازگشت سرهای قتیلان و گرفتاران را بدرگاه عالم پناه آوردند و بعد از واقعه مذکور اوزبکیه پای در دامن کشیده دست درازی بهیچ طرف نتوانستند کرد اما حزم و احتیاط اقتضای آن بود که بجهت دست درازیهای جنود اوزبکیه و ظهور عصیان و طغیان علیخان گرایلی که در آن سرحد بشورش و فساد مشغول بود جمعی از جنود ظفر ورود قزلباش را بطرف بسطام فرستند که از حدود خراسان خبردار بوده بدفع فتنه علیخان پردازند ایالت بسطام بیرام علی سلطان برادر حسن علیخان چگنی شفقت شده امارت ایل گرایلی بدرویش علی خلیفه ولد میرزا علی خلیفه که میرزاده قدیم آن طایفه است تفویض یافت.

حسین خان شاملو حاکم قم و ولیخان میرزا نوده دورمش خان شاملو و حسین خان مصاحب قاجار حاکم ری را با قشون آراسته بیسطام فرستادند و مقرر شد که تا حصاد غلات خراسان [۳۶۵] در چمن بسطام اقامت نموده اگر از جانب اوزبکیه دست درازی واقع شود بمدافعه قیام نمایند و از اطراف و جوانب سرحد خراسان خبردار باشند و بعد از آنکه محصولات رفع شده ذخیره بقلعه‌ها کشیده شود و خاطر از ضرر مخالفان فارغ گردد حسینخان قاجار با الکای خود معاودت نموده حسینخان حاکم قم با جنود شاملو بمیان گرایلی رفته قلعه پای حصار را از تصرف علیخان بیرون آورده درویش علی خلیفه بر مسند حکومت آن ولایت متمکن سازد امرای عظام حسب الفرموده عمل نموده چون خاطر از آن ممر فراغت یافت حسینخان قاجار بازگشته حسینخان شاملو حسب فرمان قضا جریان متوجه قلعه پای حصار شده بنیروی دولت قاهره قلعه مذکور را گرفته بدرویش علی خلیفه سپرده و مقضی المرام بپایه سریر اعلی عود نموده مشمول نوازش شاهانه گردید علیخان گرایلی در حین اضطراب دست از قلعه بازداشته در آن حدود بیسر و سامان میگردد اکثر اوان بیکیان و ریش سفیدان گرایلی شاهی سیونی اختیار نموده از او جدا شده بخدمت درویش علی خلیفه کمر بستند و او از مخالفت این دولت پشیمان شده چاره جوی بود اما چون سر رشته اخلاص از دست داده بود ادبار باو روی آورده حرام نمکی دامنگیر

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۵۳۴

او شده بمکافات آن گرفتار آمد هر چند از اوان جلوس همایون الی آن یوما فیوما تأییدات نامتناهی الهی قرین حال میمنت مآل گشته ابواب فتوحات بر چهره امانی و آمال اولیای دولت ابدی الاتصال مفتوح گردید.

اما در این سال مبارک چند فتح عظیم روی داده و زیاده از سنین سابقه نسایم الطاف الهی در اهتزاز آمد و کل ولایت طبرستان و قلاع سپهر ارتفاع مازندران و رستمدر و الکای لرستان بحیطه تصرف اولیاء دولت قاهره درآمده ارباب عصیان و طغیان خصوصاً علیخان گرایلی و ملکان کجور و لاریجان و شاهویردی خان حاکم لرستان گرفتار شدند چنانچه در ذیل وقایع این سال مرقوم قلم وقایع نگار میگردد انشا الله تعالی.

**ذکر تسخیر ولایت رستمدر و بدست درآمدن قلاع و ملوک آن ولایت بعنایت حضرت آفریدگار**

ولایت رستمدر در میانه گیلان و مازندران واقع شده مشتمل بر دشت و جبال طولش از حدود آمل مازندران تا تنکابن گیلان، عرضش از کوه دماوند تا کنار دریای خزر در عهد خلفای عباسیه کل ولایت رستمدر مع مضافات در تصرف اجداد ملک کیومرث بن بیستون بن گسته‌م ماضی بوده که نسب بجاماسب بن فیروز عم نوشیروان بن قباد ساسانی درست میکرده‌اند و بتصاریف زمان خرابی ببعضی محال خصوصاً شهر رویان که در ازمنه سابقه حاکم نشین و دار الملک رستمدر بوده راه یافته بعضی دیگر از ولایت مذکور بحوزه تصرف سلاطین ایران درآمده داخل عراق شده و آنچه در تصرف رستمدریان مانده لاریجان و نور و کجور بوده که میانه اولاد ملوک انقسام یافته چنانچه سبق ذکر یافت.

در عهد شاه جنت مکان سه طبقه از ایشان بحکومت و دارائی قیام داشتند ملک بهمن والی لاریجان که در عهد قدیم از توابع کجور بوده و ملک عزیز والی نور و ملک سلطان محمد والی کجور بود در زمان جلوس همایون حضرت اعلی شاهی ظل الهی ملک سلطان محمد و ملک عزیز فوت شده پسران ایشان که هر دو ملک جهانگیر نام داشتند هر یک متصرف ملک موروث بودند در وقتی که موکب همایون در بیلاق لار بود هر دو بپایه سریر اعلی آمده ملازمت سده سنیه پادشاهی اختیار نمودند والی نور مرد درویش عافیت دوست بود الکای خود را پیشکش کرده حسب الاستدعا محلی در ساوه باقطاع او مقرر گشته بود در آنجا باجل طبیعی در گذشت و ملک جهانگیر حاکم کجور در سلک مقربان و مجلسیان خاص مسلک گشته محسود امثال و اقران و متصرف ملک موروث بود مآل حال او بعد از احوال اولاد ملک بهمن مرقوم قلم سوانح نگار میگردد انشاء الله تعالی.

القصه چون ملک بهمن بنوعی که در فوق بتحریر پیوست بجزای اعمال ناصواب رسید ارشد اولاد او ملک کیخسرو که در سن هفده سالگی بود با برادران و اهل بیت در قلعه دشمنکور بودند و او خزاین و دفائن خود را بانجا نقل نموده اعتقادش این بود که تا قلعه در دست او و اولاد او باشد آسیبی باو نخواهد رسید.

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۵۳۵

اما ملک کیخسرو بعد از واقعه پدر از غضب پادشاهی اندیشیده قدرت آن نیافت که دم از مخالفت زند ملازمان و اتباع ملک بهمن نیز آن مقدار از اعمال ناشایست و ظلم او آزرده بودند که عدم [۳۶۶] او را موجب آسایش خود دانسته در مقام حفظ و حراست قلعه و صیانت فرزندان او درنیامدند یا بالجمله ملک کیخسرو چاره کار منحصر در آمدن پبایه سریر اعلی دانسته با چند کس از ریش سفیدان آن سلسله بدرگاه جهان پناه آمده سعادت بساط بوس دریافت و متقبل شد که قلاع خود را تسلیم گماشتگان دیوان اعلی نماید محمد بیک بیکدلی که از عظمای طایفه شاملو و مقربان بساط عزت بود بضبط اموال ملک بهمن و بدست آوردن و قلاع و فرزندان او مأمور گردیده روانه آن صوب شده بنیروی دولت قاهره قلعه لاریجان و دشمنکور را که در حصانت و محکمی شهره آفاق است بتصرف درآورده اموال ملک بهمن را از نقود و نفایس اموال و تفنگ و اسلحه و یراق قلعه و اسباب ایالت و بزرگی بحیطه ضبط درآورده با اتباع و اولاد فرزندان بدار السلطنه قروین آورد.

چون بندگان حضرت اعلی با ملک سلطانحسین وعده فرموده بودند که هر گاه بعنایت الله و حسن تأییداته ملک بهمن بدست درآمده استیلاء بر قلاع و فرزندان او تیسیر پذیرد تمامت ایشانرا بدست او دهند و اراده ازلی بدین معنی متعلق گشته بود که عنقریب مکافات اعمال ناصواب ملک بهمن با دو فرزندان او عاید گردد بغضب پادشاهی که انمودجی از غضب الهی است گرفتار آمده ایشان را ذکورا و اناثا بدست ملک سلطان حسین دادند و او بر حسب تقدیر منتقم حقیقی کرد آنچه کرد الکاء لواسان بملک سلطانحسین شفقت شده لاریجان بتیول حاکم قزلباش مقرر گشته دولت آن سلسله سپری شد و بمکافات سوء اعمال خانواده او بیاد بینازی رفت مشار الیه قساوت قلب عظیم داشت و بسفک دماء دلیر بود و باندک جریمه عقوبت بسیار میکرد در زندان او جمعی بودند که بیست سال و سی سال باندک خطائی محبوس مانده بودند العهده علی الراوی شخصی نقل نمود که عورتی را بانتقام عداوت پدر و برادر گرفته چندین سال در زندان او بود و عمرش در زندان بسرآمد.

## ذکر دفع و تسخیر ولایت کجور و گرفتاری ملک جهانگیر

قبل از این بتحریر پیوست که ملک جهانگیر در ملازمت اشرف معزز و محترم بود و حضرت اعلی شاهی ظل الهی او را دیوانه ساده لوحی یافته کمال شفقت باو داشتند جهالت و جنون برو غلبه کرده بواهمه غلط دیوانگانه با کمال عزت و اعتبار روی از آستان سدره نشان شاهی تافته از پایه سریر اعلی فرار نموده بکجور رفت و قلاع خود را استحکام داده سالک طریق عصیان گردید چون خاطر خطیر همایون از فتح و تسخیر قلاع لاریجان و بدست درآمدن اولاد ملک بهمن فراغت یافت متوجه تسخیر کجور و بدست درآوردن آن بدمست بیعاقبت گشته قورچیان عظام را بسرکردگی الله قلی بیک قورچی باشی بدین خدمت مأمور فرمودند و ایشان از دار السلطنه قزوین متوجه آن صوب شده ملک جهانگیر بقلعه کجور که بقلعه مارانکوه اشتهاار دارد متحصن شد و قورچیان عظام قلعه را محاصره نموده در لوازم قلعه گیری اهتمام مینمودند و توپچیان خاصه شریفه در پای قلعه توپ بزرگ ریخته بقلعه نصب نموده همه روزه بین الجانبین جنگ و جدال وقوع مییافت و تا چهار ماه مدت محاصره امتداد یافته در این اثناء واقعه غریب روی داده رستمدریان در مقام غدر درآمدند و بمقتضای من حفر بئر الاخیه وقع فیه شامت غدر آن جماعت راجع

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۵۳۶

گردید تبیین این مقال آنکه جمعی از ملکان عظمای قلعه از قلاع آنجا با یکدیگر مواضعه نموده بخیال آنکه قورچی باشی را که سردار لشکر است بتیغ غدر از پای درآورده محصوران قلعه مارانکوه را از مضیق محاصره خلاصی دهند اظهار اطاعت و بندگی و شاهی سیونی کرده قریب پنجاه نفر مردم متعین از قلعه خود بیرون آمده نزد قورچی باشی آمدند و در تسخیر قلعه مارانکوه تعهدات نمودند قورچی باشی حقیقت آمدن ایشان را بپایه سریر اعلی عرض نموده خلایق فاخره بدیشان عنایت شده مشمول نوازشات شاهانه شدند.

اما حضرت اعلی بالهام ملهم غیبی سفارش فرمودند که از مکر و غدر رستمدریان ایمن نبوده احتیاط خود را از دست ندهند و آن جماعت ملبس بلباس دولتنخواهی گشته چندگاه در اردوی قزلباش خدمات بتقدیم میرسانیدند و همه روزه بخرگاه قورچی باشی درآمده در فیصل مهم قلعه تدبیرات میکردند و انتظار فرصت می کشیدند و قورچی باشی با کمال عقل و دانش فریب ایشان خورده بقول و فعل ایشان اعتماد نموده بود در روزیکه قورچی باشی بحمام [۳۶۷] رفته بود آن جماعت بیبانه آنکه در باب قلعه حکایت ضروری دارند با اسلحه و یراق بر سر حمام آمده بودند شخصی از ارباب مواضعه همان ساعت او را از آن حال آگاه ساخته قبل از بیرون آمدن کس بطلب یوزباشیان فرستاده بگرفتن آن جماعت اشاره نموده بطرفه العینی همگی بقید سلاسل و اغلال درآمدند بعد از تحقیق حال همگی بخیال تباهی که با خود اندیشیده بودند معترف شدند غازیان عظام تیغ تیز را بر آن قوم غدار حکم ساخته وجود نفاق آلود ایشان از لوح هستی سترده گشت بعد از قتل آن گروه و بدست درآمدن قلعه ایشان ملک جهانگیر از قلعه داری بتنگ آمده برادران را در قلعه گذاشته خود شبی از قلعه مارانکوه بیرون آمده بقلعه دیگر رفت در آن قلعه نیز اقامت نتوانست نمود بییشه و جنگل درآمده هر روز بمکانی و هر شب در مقامی بسر میرد بعد از چند روز قورچیان عظام اطلاع یافتند که ملک جهانگیر در قلعه نیست چون در میان دیوار قلعه چوب بسیار کشیده بودند و توپ خشت و گل برجی از بروج قلعه را ریخته چوبها نمایان شده بود دو سه نفر از قورچیان در جوف لیل پوشیده و پنهان پهای دیوار برج قلعه رفته نفت و آتش همراه برده بر آن چوبها آتش افروختند و برج سوخته محصوران سپندوار از تاب آتش باضطراب درآمدند و از مصادمه و قلعه داری عاجز آمده فریاد الامان برآورده و ابواب قلعه بر روی اولیای دولت قاهره گشوده گشت و قورچیان عظام بقلعه درآمده از برادران ملک جهانگیر ملک کاوس را که در قلعه بودند بدست درآوردند برادر دیگرش ملک اشرف را که در قلعه هرسین بود ابن حسینخان فیروز جنگ که در آنوقت حاکم تنکابن بود بدست آورده نزد قورچی باشی آورد و معظم سپاهیان کجور بجزا و سزا رسیدند سایر الناس در سلک

رعایا منتظم گشتند بعد از فتح قلعه مذکور غازیان عظام گروه گروه در بیشه‌ها پراکنده شده بتفحص و تجسس ملک جهانگیر مشغول گشتند از قضایای الهی جمعی از طایفه صوفی ملازمان ولی سلطان حاکم رانکوه گیلان که حسب الحکم اشرف بامداد و کومک قورچی باشی میآمده‌اند در راه بملک جهانگیر دوچار شده‌اند که با چند نفری از مخصوصان در میان بیشه تغییر مکان میکرد و چون صوفیان مذکور را دیده‌اند ملک جهانگیر رفقای خود بمحاربه و مدافعه مشغول ساخته خود فرار نمود و صوفیان آن جماعت را مغلوب گردانیدند یکی از ایشان ملک را شناخته رفقای خود را آگاه کرد آن جماعت دست از تعاقب باز نداشتند بنیروی دولت قاهره و قلاوژی قاید اقبال در تنگنای باو رسیده از اسبان پیاده شده در او آویختند.

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۵۳۷

مجملاً- ملک و رفقا گریبانگیر گشتند و صوفیان او را شب هنگام از اردوی قورچی باشی گذرانیده خود بدرگاه معلی بردند و قورچی باشی حقیقت این فتح مبین را پایه سریر اعلی عرضه داشت نموده در وقتی که رایات نصرت آیات از لرستان عود فرموده شاهویردیخان عباسی را بدست درآورده بودند این خبر مسرت اثر قرع سمع همایون گشت حضرت اعلی لوازم حمد و سپاس حضرت مفتاح الابواب بتقدیم رسانیدند چون از ابن حسینخان و مردم او در تسخیر ولایت مذکور خدمات بظهور آمده بود در اول حال الکای کجور بجایزه و جلد و بمشار الیه شفقت شد بعد از فتح خراسان که ابن حسینخان حاکم سرخس شد کجور بقورچی باشی مرحمت شد و قورچی باشی برادران ملک جهانگیر و سایر گرفتاران را مصحوب خود گردانیده روانه درگاه معلی گردیده و در ساوجبلاغ حسب فرمان قضا جریان نقش وجود ملکان مزبور و اتباع ایشان بتیغ قهر پادشاهی از صفحه حیات سترده گشت دولت هر سه طبقه ملوک رستمدر باقتضای قضا سپری گشته کل آن ولایت بتصرف امرای عظام قزلباش قرار یافت.

### ذکر ایلغار نمودن حضرت اعلی شاهی ظل الهی بر سر شاهویردیخان حاکم لرستان و بدست درآوردن او و تفویض ایالت بحسین خان پسر خال او

#### اشاره

صحیفه پرداز حوادث روزگار اعلی کلک بدایع نگار در صحیفه سخن سرائی چنین نگاشته بود که چون فرهاد خان و جناب آصف صفات اعتماد الدوله حسب فرمان شهریار جهان از راه خرماباد لرستان متوجه عربستان بودند شاهویردیخان عباسی بایشان توسل جسته از اعمال سابق در مقام اعتذار درآمده تعهدات و تقبلات کرده بوساطت ایشان استدعای عفو تقصیرات [۳۶۸] خود مینمود و ایشان بمصلحت وقت او را مستمال عنایت شاهی گردانیده مجدداً بتفویض الکای لرستان نوید دادند اگر چه در برابر جرأت و جسارتی که ازو در کشتن اغورلو سلطان بیات و دیگر اعمال که بعد از آن بظهور آمد تنبیه و تأدیب او در ضمیر انور جایگزین گشته غیرت شاهانه رضا باین اغماض و مسامحه نمیداد اما بجهت صلاح اندیشی ساخته و پرداخته اعتماد الدوله و فرهاد خان را رد نفرمودند و چندگاه در کار او تغافل ورزیدند اما از اطوار او اصلاً بوی اخلاصی بمشام دولتمخواهان نمیرسید و چنانچه شیوه زمین داران جهانست رعایت دو طرف کرده با جماعت رومیه و حکام بغداد ترک مراسله و آمد شد و حيله و فتنه اندوزی نمیکرد و این معنی بر مزاج مبارک اشرف گران آمده پسندیده خاطر انور نبود و او نیز نظر بر افعال سابق و لاحق خود کرده همیشه متوهم و ترسان و از ایلغار حضرت اعلی خوفناک بود بدین جهت بخرماباد که بیروجر و سیلاخور نزدیک است نمیآمد در این سال بجهت اشتداد گرما و تکلیف سفید ریشان قبایل بخرماباد آمد در این اثنا سید بدر ولد سید مبارک بیرخصت از اردوی معلی متوجه عربستان شد در حدود لرستان بدست مردم شاهویردی خان درآمد حضرت اعلی ابوالقاسم بیک قورچی ایواغلی را بجهت آوردن او فرستادند و شاهویردیخان چند روز قورچی را بحرف و صوت نگاه داشته در فرستادن تأخیر مینمود و بحيله و تذویر میگذرانید

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۵۳۸

چنانچه میانه او و ابوالقاسم بیک سخنان وحشت انگیز گفت و شنید شد آخر جز فرستادن علاجی نیافت باکراه و اجبار فرستاد. اما قورچی مذکور اطوار متمردانه و بد باطنی او را معروض داشت این معنی علاوه انحراف مزاج اشرف گشته بدفع او جازم شدند و او نیز همیشه اظهار مینموده که عنقریب حضرت شاه ایلغار بر سر من می‌آورد و هیچ شب بفرغت نمی‌غنود و منهیان تعیین کرده بود که هر گاه موکب همایون از دار السلطنه قزوین بطرفی در حرکت آید منزل بمنزل باو خبر رسانند.

در این اثنا بمسامع جلال رسید که شاهویردی خان در خرماباد خیمه اقامت نصب نموده اراده ایلغار نمودن بر سر او از خاطر خطیر سر برزد و با خواص و مقربان مشوره نمودند اما سایر لشکریان اطلاعی از مکنون خاطر اشرف نداشتند و آن حضرت بعقل دوراندیش میدانستند که شاه-ویردی خان که مرد آگاه و با رأی و هوش است از محافظت حال خود غافل نیست بجهت اشتباه اظهار رفتن اصفهان فرموده بدانصوب در حرکت آمدند و تا بلده ساوه رفته از ساوه باوه تشریف بردند و از آوه عطفه عنان بجانب لرستان فرموده ایلغار کردند تا قصبه بروجرد که قریب بیست فرسخست در شبانروزی طی کردند لحظه مانند فلک الافلاک از حرکت نیاسودند و اسبهای اکثر ملازمان رکاب اقدس از کار مانده در حوالی بروجرد زیاده از پانصد کس در موکب مقدس نمانده بود در آنجا بجهت رسیدن جمعی از جنود ظفر ورود اندک توقفی نموده باز سوار شده تا صبحی هشت فرسخ راه پیموده چاشتگاه بظاهر قصبه خرماباد رسیدند در آن حین زیاده از چهل پنجاه نفر از قورچیان و غلامان و مقربان همراه نبود الحاصل از کنار قصبه متوجه منازل او که در جنب قلعه است گردیدند که بر دور خانه او محیط گشته بتوفیق رب العزه او را بدست آوردند.

اما منهیان او هر روز قاصدی میرسیده و خبر توجه رایات جلال باصفهان میگفته معهذ او اعتماد نمیکرده و میگفته که تا بلده ساوه ممکن است که عطفه عنان بلرستان نمایند و حزم و احتیاط مرعی میداشته و در کنار رودخانه بر سمت راه صدمره خیمه لری که بلایمردان مشهور است زده در آنجا میبوده و چند اسب دهنده آزموده را از خامی بیرون آورده با زین و لگام در پهلوی خود بسته بوده تا آنکه قاصدی دیگر از ساوه رسیده و گفته که تا آوه همراه موکب همایون بودم که متوجه اصفهان گشتند درین مرتبه فی الجمله خاطری جمع کرده بود اما در روزی که حضرت اعلی چاشتگاه بخرماباد رسیدند صبحی شخصی آمده و گفته که از طرف بروجرد سواران دیدم که بایلغار می‌آمدند مشار الیه از خوف و بیم الوار که مبادا بجهت عافیت طلبی با او غدر و بیوفائی نمایند حزم و احتیاط مرعی داشته بی اطلاع خیل و سپاه فی الفور مستعد سواری شده فرزندان و عورات را سوار کرده نقود و جواهر و مرصع آلات خود را بار کرده با چند نفری از خدمتکاران معتمد روانه جانب صدمره نمود و خود لحظه در در لایمردان ایستاده [۳۶۹] بوده چند نفر از غلامان خاصه شریفه که از عقب می‌آمدند در کنار باغات راه غلط کرده بطرف رودخانه که محل اقامت شاهویردی خان بود افتاده‌اند شاهویردیخان چون از دور سواران بیگانه دیده راه فرار پیش گرفت و غلامان باو رسیده تا نیم فرسخ تعاقب او کردند چون از عقب کومک نرسیده لاعلاج بازگشته‌اند.

اما حضرت اعلی چون بمنازل او رسیدند مشخص شد که او در خیمه میبوده تا از میان باغات بیرون آمده بخیمه رسیدند او نیم فرسخ راه قطع نموده بود لحظه توقف فرمودند که جمعی از عقب برسند دیرتر رسیدند و اسبان ملازمان رکاب اشرف اقدس چنان از کار مانده بود که قدرت

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۵۳۹

پیش رفتن نداشتند چون تعاقب او بنفس همایون در آنوقت مقتضای عقل دور اندیش نبود و از حزم و احتیاط دور مینمود تا سه روز در خرماباد رحل اقامت انداخته توقف فرمودند اکثر قبایل الوار که در آنجا اقامت داشتند بملازمت اشرف مشرف شدند حضرت اعلی حسینخان ولد منصور بیک سلویزی پدر او را که خال شاهویردی خان بود بمحافظت ایل و الوس مأمور ساختند و چون در این سال دو کس از مخالفان دولت و ارباب عصیان و طغیان که علیخان گرایلی و ملک جهانگیر والی کجور باشند بدست دولخواهان اخلاص شعار گرفتار شده بودند حضرت اعلی بمودای کلام مجرب لائتنی شی‌الا و قد تثلث همت والا بگرفتاری شاهویردی خان

نیز مصروف داشته با وثایق الطاف الهی و همعنائی قائد اقبال بدین عزیمت بطرف صدمره توجه فرمودند و در آنجا مشخص شد که شاهویردی خان در صدمره و آن حدود نیز توقف ننموده خود را از لرستان بیرون انداخته بندگان حضرت اعلی در صدمره توقف فرموده غلامان خاصه شریفه را بسرکردگی الله ویردیخان قوللر آقاسی و جمعی دیگر از ملتزمان رکاب اقدس را بهمعنائی قنبر بیک سلیحدار باشی استاجلو بطلب او فرستادند و ایشان هر یک بطرفی که مظنه رفتن او بود رفتند.

شاهویردیخان بشاهرخ نامی از اقوام خود که از جانب رومیان سنجق قلعه جنگله توابع بغداد بود پناه برده باعتماد آنکه لشکر قزلباش پای بزمین سنور رومیه نخواهند نهاد در آن قلعه توقف نموده بود چون ادبار باو روی آورده قایدان اقبال راه طلبکاری او پیمودند از جنود ظفر ورود الله ویردی خان و غلامان را از قضای ربانی صبحی بر سمت آن قلعه عبور افتاده و از شخصی که گاویری مینموده خبر گرفتند مشخص شد که شاهویردی خان با کوچ و فرزندان باین قلعه آمده همان لحظه از گرد راه پپای قلعه تاختند و جمعی از شجعان جنگ دیده کار آزموده در پای قلعه پیاده شده از روی تخته پل بدروازه شتافتند و مردم قلعه آگاهی یافته ببرج و بارو برآمده بمدافعه مشغول شدند و از جانبین صفیر تیر و تفنگ آمد شد آغاز نهاد غلامان که بدروازه قلعه رسیده بودند از بیم بازخواست پادشاهی و ضبط سردار لشکر قدرت بازگشتن نداشتند آتش بدر قلعه زده سپرها بر سر کشیده انتظار فرجه میکشیدند که خود را بقلعه اندازند.

چون شعله آتش زبانه کشیده بود درونیان قدرت پیش آمدن و افسردن آتش نیافتند تا درب قلعه نیمسوز شده فرجه بهمرسید غلامان سپرها در سر و درع و خفتان دلاوری در بر از میان آتش بقلعه دویده داخل حصار شدند و اهل قلعه بعضی بر باروی حصار و بعضی دیگر بیام خانه‌ها بر آمده بجنگ مشغول شدند.

### گرفتار شدن شاه ویردی خان

شاه ویردیخان بر بام خانه خود برآمده تفنگی در دست داشته هر چند خواسته که بجانب غلامان اندازد آتش نگرفته از وفور غیرت و تندى مزاج اعراض بر او غلبه کرده تفنگ را از دست انداخته تیر و کمان بر- داشته صحیح القولی ازو نقل نمود که چون تیر اول انداختم زه کمان گسیخت دانستم که رشته دولت من گسیخته بخت از من روی تافته ادبار غالب است و اقبال محارب کمانرا نیز دور انداخته دست از محاربه داشتم و فریاد زدم که از طرفین دست از جنگ باز دارند.

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۵۴۰

شعر

با قضا بر نمیتوان آمد با قدر در نمیتوان آمیخت و کس فرستاده از الله ویردی خان التماس نمودم که حکم کند احدى باولیای من متعرض اهل این قلعه نگردد.

بالجمله غلامان متعاقب یکدیگر سمندر وار از آتش عبور نموده بقلعه درآوردند و چون الوار دست از جنگ کشیده بودند غلامان نیز حسب الفرموده الله ویردیخان متعرض حال کسی نشده شاهویردیخان را بیرون آوردند الله ویردیخان با او لوازم مردمی بجای آورده جمعی را بمحافظت و محارست اهل حرم و فرزندانش تعیین نمود و شاهرخ مذکور که میر سنجق رومی و حاکم این قلعه بود چون در میان جنگ زخم مهلک یافته [۳۷۰] بود او را همراه بارو آوردند که جراحان بمعالجه پردازند چون بارو رسید از هم گذشت و معدودی که از شاهویردیخان بآن قلعه آمده بودند بعضی در جنگ کشته شده و الله ویردیخان شاهویردیخانرا با فرزندان و متعلقان و گرفتاران مصحوب خویش گردانیده بارو آورد و در کنار آب صدمره زنجیر بر گردن او نهاده سر زنجیر را الله ویردیخان بدست گرفته بدر دولخانه همایون آورده زبان حال منیهان اقبال بدین مقال مترنم گشت:

شعر



سری کز طوق ثو جوید جدائی مباد از بند بیدادش رهائی

### کشته شدن شاه ویردیخان

شاهویردیخان جوان خوش سیمای نیکو قیافه بود و اگر اندک تملق و افتادگی که در چنین وقتها بکار آید میکرد احتمال قریب داشت که مضرتی باو نرسد اما او در کمال نخوت و عجب و تکبر که در همه وقتی خصوصا در هنگام بخت بر-گشتگی و حضور اقدس پادشاهان مذموم است سلوک کرد و از ناصیه احوالش نفاق و شقاق نمایان بود در میزان خرد عدمش بر وجود سنجیده‌تر آمد و او با چند نفر از هواخواهان در همانجا بیاسا رسیدند قنبر بیک استاجلو و جمعی از عساکر منصوره که بسرکردگی او بطلب شاهویردیخان رفته بودند بطرف بادرای رفته در آنجا دست درازی چند برعایا تابع الکای بغداد نموده دواب و اغنام بسیار غارت نموده بودند و چون بازگشته باردو آمدند این معنی مرضی خاطر اشرف نبود که مال رعایا بتاراج رود غارت مزبور را جمع نموده مصحوب یکی از قورچیان عظام نزد حاکم بغداد فرستادند که بصاحبان باز دهند و از صدمه کوچ کرده بخرم آباد آمدند و حسینخان ولد منصور بیک سلویزی را تربیت فرموده حکومت لرستان سوای صدمه و هندمس و محال قریبه بغداد که بطهماسب قلی سلطان اینانلو شفقت شد بحسینخان مذکور تفویض یافت چون جماعت خامه بیدل با جماعت سلویزی عناد میورزیدند و بهواخواهی شاهویردیخان و اولاد شجاع الدین اطاعت سلویزی نکرده حکومت حسینخان را کاره بودند

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۵۴۱

آن طایفه مورد غضب شاهانه گشته مفسدان طبقه را با جمعی دیگر از الوار که مظنه فساد داشتند در خرم آباد بجزا رسانیدند و جهانگیر نامی از اولاد شجاع الدین که در میانه جماعت بیات بود مکحول گردید دو پسر شاهویردیخان را بقلعه الموت فرستادند اما بزدان فراموشان رفته از حال ایشان آنرا که خبر شد خبری باز نیامد.

القصه حکومت عباسیان مجازی در لرستان سپری شده بعباسیان حقیقی یعنی تابعان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی مستقل شد و سایر الوار بملازمت حسینخان مأمور شدند و رایات جلال مظفر و منصور بمقر سلطنت معاودت نموده حسینخان بيمن تربیت شاهانه حکومت آن ولایت استقلال یافته روز بروز پایه قدر و منزلتش بلندی مییافت تا حال تحریر این نسخه عالم آرا که سنه هجری بخمس و عشرين و الف رسیده در کمال شوکت و اقتدار بحکومت و دارائی الوار مشغولست و در هیچ زمان اولاد شجاع-الدین را عشر عشر این قدرت و استبداد نبوده.

### ذکر گرفتاری علیخان گرایلی و معاقب شدن او بکفران نعمت ولی نعمت خود

#### اشاره

سابقا نگاشته کلک بیان گردید که علیخان گرایلی از طریق اخلاص و یکدلی منحرف گشته سالک طریق عصیان و طغیان شد و حضرت اعلی از الکای او جاجرم و بعضی محال را بتوکل خان گرایلی و قلعه پای حصار و روغد و بعضی محال دیگر را بدرویش خلیفه تفویض فرمودند و حسینخان شاملو حسب الامر اشرف قلعه پای حصار را که مأمین علیخان بود گرفته درویش علی خلیفه را در آنجا متمکن ساخت و اکثر عظماء و ریش سفیدان گرایلی ازو روگردان شده رضای خاطر اشرف جستند و بخدمت درویش علی خلیفه و توکل خان کمر بستند علیخان قرین یأس و حرمان در آن حدود بیسروسامان میگشت چون یک مرتبه بمیان اوزبکیه رفته بود و از عبدالمؤمن خان متوهم گشته فرار نموده بخدمت اشرف آمده بود و اعتمادی بر اوزبکیه نداشت بدانجا نتوانست رفت کس نزد منصور خان بیک گرایلی که با او نسبت قومی داشت و از جمله شاه سیونان بود و با یکدیگر عناد میورزیدند فرستاده التماس

ملاقات نمود منصور خان بیگ رضا داده مشار الیه با چند نفر از ملازمان و خدمتکاران بخانه او آمده و خواست که بحیل و تدویر او را با خود متفق ساخته بمعاونت یکدیگر در آن ولایت بفتنه و فساد [۳۷۱] قیام نمایند منصور خان بیگ چون همیشه از فتنه و فساد مجتنب بود سخنان نفاق آلود او را بسمع رضا نشنود و ملاحظه عاقبت کار خود و ایل و عشیرت گرایلی کرده از بیم سیاست و غضب شاهانه او را از دست نتوانست داد گرفته مقید و محبوس ساخت و حقیقت بپایه سریر اعلی عرض کرد حضرت اعلی حسین بیگ اماکش را فرستادند که علیخانرا بپایه سریر اعلی آورد و مشار الیه بمیان گرایلی رفته علیخان را کنده و دو شاخه کرده و در وقتیکه رایات نصرت آیات از سفر مقرون بظفر لرستان معاودت نموده بیروجر رسیده بودند آورده بنظر مبارک اشرف رسانید.

### قتل علی خان گرایلی

چون نایره غضب شاهانه درباره او اشتعال داشت و فی الواقع قدر شفقتهای ندانسته بکفران نعمت که بدترین ذمائم است اقدام نموده مستوجب انواع سیاست شده بود شحنة غضب بتأدیب او پرداخته همچنانکه دیده بصیرتش

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۵۴۲

از مشاهده صنایع الطاف پادشاهی پوشیده گشته بود چشم جهان بینش را از حقه بیرون آورده از نعمت دیدن عاطل ساختند و قطع بعضی از اعضاء و جوارح کرده عبره للناظرین بدان هیأت و سان در آن بیابان انداختند و اردو کوچ کرده از بیم سخط و غضب پادشاهی احدی از رعیت و سپاهی را قدرت آن نشد که بقصد ثواب آخرت بمحافظت او پردازد.

شعر

بکافر نعمتی گردید مشهور بسختی کرد جان از کالبد دور خوشا حال باریافتگان بساط قرب و منزلت که دیده عبرت بین گشوده نظر بر مآل حال و عاقبت احوال اندازند و قدر عافیت شناخته خود را بدنام نمکحرامی و خذلان دنیا و آخرت نسازند اما:

مصراع

«گوش سخن شنو کجا دیده اعتبار کو»

### ذکر فتح و تسخیر قلعه اولاد مازندران که از قلاع مشهوره جهان است

دیگری از سوانح اقبال که در این سال خجسته مآل بظهور آمد فتح قلعه اولاد است از قلاع مشهوره مازندران. تبیین این مقال و تفصیل این اجمال آنکه در سال گذشته که فرهاد خان بمازندران رفته بود اکثر محال مازندران را بحیطه تسخیر درآورده الوند سلطان برادر خود را در مازندران گذاشته بود و قلعه اولاد که از آثار قدیمه پادشاهان فرس و محکمترین قلاع طبرستان است در تصرف الوند دیو بود و او سر بچنبر اطاعت درنمیآورد و بعضی از مازندرانیان دیو سار بتحریک الوند دیو بود مفسدان آن ولایت که چاشنی حکومت در مذاق ایشان جایگیر شده دل از آن برنمیداشتند با الوند سلطان یاغی شده اطاعت شایسته بتقدیم نمیرسانیدند و الوند سلطان بمصلحت وقت با الوند دیو و آن جماعت مدارائی میکردند چنانچه بعضی از ارباب غرض او را بمخالفت برادر و موافقت یاغیان مازندران متهم ساختند اگر چه مشار الیه اندک بهره از جنون داشت و اعمال و افعالش موافق قانون عقل نبود اما این معنی که جز مقتضی جنون کامل نتواند بود از او دور مینمود.

بالجمله چون رایات جلال از سفر لرستان عود نموده بمقر سلطنت نزول فرمود فرهاد خان را رخصت رفتن مازندران دادند که الوند دیو و قلعه اولاد را بتصرف درآورده ساحت آن ولایت را از خار تعرض ارباب طغیان و عصیان پاک سازد فرهاد خان تکیه بر اقبال بیزوال شاهی نموده روانه آن صوب شد نخست برادر خود را که متهم بیاغیگری شده بود بپایه سریر اعلی فرستاد و چون بر ضمیر اشرف ظاهر بود که این معنی نسبت باو تهمت و افتراء است و اگر ارتکاب بعضی امور خلاف آمیز کرده باشد

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۵۴۳

از سفاکت و بی‌عقلی و نشأ جهل و جنون است و یا تواند بود که بحسب ضرورت چند روزی با دشمن مدارائی کرده باشد بهر تقدیر او را مطلق العنان ساختند و فرهاد خان در کمال شوکت و اقتدار متوجه انتظام مهام کل طبرستان شده میانه او و الوند دیو نخست مراسلات بوقوع پیوست و از حال ملک بهمن قیاس حال خود نموده اصلاً از خوف جان راضی بملاقات فرهاد خان نمیشد. فرهاد خان از اطاعت او مأیوس گشته متوجه محاصره قلعه اولاد شد الوند دیو چون بالفعل معین و ناصری که او را از مضیق محاصره قزلباش خلاص سازد گمان نداشت خود را محصور نساخت اولاد و اتباع و فرزندان را در قلعه گذاشته خود با معدودی از موافقان روی بجنگلستان آورد فرهاد خان بمحاصره قلعه پرداخته بحسن سعی و تدبیر کار بر محصوران تنگ ساخت و جمعی از اهل قلعه را بدانه انعام و احسان رام [۳۷۲] ساخته چاره بجز بیرون آمدن و قلعه سپردن نیافتند و بیمن اقبال بی‌زوال شاهی فتح قلعه تیسیر پذیرفته تمامت اموال و اسباب و مملکات الوند دیو و اولاد و اتباع بدست درآمد و حقیقت این فتح مبین را بخدمت اشرف عرض کرد و در وقتیکه رایات جلال از قزوین برسم سیر و صحبت باصفهان توجه نموده بکاشان رسیده بودند خبر فتح قلعه اولاد رسید و فرهاد خان بخلع فاخره و جایزه و جلدوی متکاثره سرافراز گشت و الوند دیو بیسر و سامان در جنگل و بیشه گردیده هر شب در جائی و هر روز در مقامی با کمال بی‌آرامی مقام نداشت باقی احوال او در سال آینده مرقوم قلم بیان میگردد انشا الله تعالی.

### ذکر وقایع گوناگون که باقتضای سپهر بوقلمون درین سال بظهور پیوست

#### اشاره

در اوایل این سال ذوالفقار خان که بایلچیگری روم رفته بود مقضی المرام معاودت نموده مکتوب محبت آمیز محتوی بر استحکام بنیان صلح از جانب حضرت خواندگار آورد و هم در این سال میرزا ضیاء الدین قزوینی و خواجه ابو نصر خوافی ایلچیان حضرت جلال الدین محمد اکبر پادشاه فرمانفرمای هندوستان را رخصت انصراف ارزانی داشته بخلاص فاخره و انعامات وافره سرافراز فرمودند.

منوچهر بیگ ایشیک آقاسی باشی غلام خاصه شریفه بایلچی گری هند مأمور گشته برفاقت میرزا ضیاء الدین روانه شده و تحف و هدایای لایقه و تنسوقات فایقه فرستادند از جمله تحف یکصد رأس اسب خانه زاد پاک نژاد بود که از اسبان نامی ولایت عربستان و گرجستان و بیاتی بحاصل آمده و مادیانهای تازی نژاد که هر یک بعالمی برابر بودند و سایر تحف و هدایای نفیسه ایران علی هذا القیاس و مکتوب محبت آمیز در جواب مکتوب آن حضرت در قلم آمد و در آن نامه نامی بقلم صداقت رقم نگارش یافت که چون همت والا بتسخیر خراسان و استرداد ملک موروث مقصور است و در این سال که جلوس بر مسند سلطنت و فرمانروائی ایران روی داده بجهت مشاغل عظیمه که در دفع دشمنان خانگی پیش آمده بدفع بیگانه پرداختیم و یک دو مرتبه که سفر خراسان واقع شد از حوادث روزگار انتزاع آن ولایت از ید متغلبه اوزبکیه همچنانکه پیش نهاد همت والا بود تیسیر پذیر نگشت و

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۵۴۴

اکنون که ازین امور فراغت روی داده و فرمانفرمای روم در مقام محبت و دوستی درآمده از جانبین ابواب خلت و اتحاد مسلوکست کمر همت بمحاربه اعدا و دفع مخالفان اوزبکیه بسته اراده داریم که بیقضای ربانی با جنود ظفر ورود قزلباش و یراق و یساق چند ساله روانه آن ولایت گردیم و نیروی بخت و مددکاری اقبال تا استرداد ملک موروث بالکلیه نفرمائیم معاودت بمقر سلطنت ننمائیم همت پادشاهانه و امداد و اشفاق پدرانه دریغ نداشته بهمت یار و بتوجه باطنی مددکار باشند که:

مصراع

«هر چه کند همت مردان کند»

و ایلچیانرا قرین اعزاز و احترام از راه کرمان و کبچ و مکران روانه فرمودند و چون تا غایت دار السلطنه قزوین مقر دولت ابد قرین بود گاهی بجهت انبساط خاطر بر سیل سیر و نشاط شکار بدار السلطنه اصفهان که سیاحان اقالیم دانش و تمیز از غایت خوبی نصف جهاننش گفته‌اند.

شعر

اصفهان نیمه جهان گفتندنیمی از وصف اصفهان گفتند تشریف برده در منتزهات آن عرصه دلگشا بهجت افزای خاطر انور میبوندند و خصوصیات آن بلده جنت نشان از استعداد مکان و آب رودخانه زاینده رود و جویهای کوثر مثال که از رودخانه مذکور منشعب گشته بهر طرف جاریست در ضمیر انور جایگزین گشته همیشه خاطر اشرف بدان متعلق بود که در آن بلده شریفه رحل اقامت انداخته توجه خاطر بترتیب و تعمیر آن مصروف دارند لهذا درین سال مطابق ست و الف هجری است رأی جهان آرا بدان قرار گرفت که دار السلطنه مزبور را مقر دولت ابد مقرون ساخته عمارات عالی طرح نمایند.

بدین نیت صادق و عزم لایق متوجه آن صوب گشته زمستان را بعیش و خرمی در دولخانه مبارکه نقش جهان گذرانیده اکثر اوقات را بسیر و شکار صرف میفرمودند و شبها مجالس بهشت آسا آراسته بساط عشرت گسترانیده میشد و ایام بهار عمارات عالی در نقش جهان طرح انداخته معماران و مهندسان در اتمام آن میکوشیدند و از دروب شهر یک دروازه در حریم باغ نقش جهان واقع و بدرب دولت موسومست از آنجا [۳۷۳] تا کنار زاینده رود خیابانی احداث فرموده چهار باغی در هر دو طرف خیابان و عمارات عالی در درگاه هر باغ طرح انداختند و از کنار رودخانه تا پای کوه جانب جنوبی شهر انتهای خیابان قرار داده اطراف آنرا بر امراء و اعیان دولت قاهره قسمت فرموده‌اند که هر کدام باغی طرح انداخته در درگاه باغ عمارتی مناسب درگاه مشتمل بر درگاه و ساباط رفیع و ایوان و بالا خانه‌ها و منظره‌ها در کمال زیب و زینت و نقاشی‌های بطلا و لاجورد ترتیب دهند

### طرح چهار باغ اصفهان

و در انتهای خیابان باغی بزرگ و وسیع پست و بلند نه طبقه جهت خاص پادشاهی طرح انداخته بیاب عباس آباد موسوم گردانیدند و پل عالی مشتمل بر چهل چشمه بطرز خاص میان گشاده که در هنگام طغیان آب در کل

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۵۴۵

یک چشمه بنظر در میآید قرار دادند که بر زاینده رود بسته شده هر دو خیابان بیکدیگر اتصال یابد و تا عباس آباد یک خیابان باشد تخمینا یکفرسخ شرعی و از دو طرف خیابان جوی آب جاری گردد درختان سرو و چنار و کاج و عرعر غرس شود و از میان خیابان نهری سنگ بست ترتیب یابد که آب از میان خیابان نیز جاری باشد و در برابر عمارت چهار باغ حوضی بزرگ بسان دریاچه ساخته شود.

القصه هر کس از امراء و اعیان و سرکاران عمارات بوقوف معماران و مهندسان شروع در کار کرده در انجام آن سعی گشتند و از آن تاریخ تا حال که سنه هجری بخمس و عشرين و الف رسیده و این شگرفنامه تحریر مییابد عمارات با صفا و باغات دلگشا بنوعی که طرح کارخانه ابداع در عرصه ضمیر مبارک اشرف طرح افکنده بود بحیز ظهور آمده در کمال لطافت و نهایت خوبی اتمام یافت درختان سر بفلک افراخته و اشجار میوه دارش گوئی بطوبی جنان پیوند دارد الحاصل هر باغی از آن رشک فرمای باغ جنان و عمارات رفیعش که بنقوش بدیع مذهب و مزین و بصور مصوران نادره کار آراستگی دارد گوئی سدید و خورنق از آن نشانی است بلکه در عرصه گیتی نظیر و عدیل آن محض خیال و گمانی بعد از آن شهر عباس آباد نیز در جانب غربی چهار باغ جهت مسکن تبریزیان بنوعی که در محل خود خواهد یافت طرح انداخته اتمام دادند.

مجملاً معمار همت والای شاهی ظل‌اللهی چند سال بترتیب و تزئین خطه فرح افزای صفاهان پرداختند و آن بلده طیبه را از کثرت عمارات و باغات و منازل مرغوب دلگشا و رواقها و منظره‌های بهجت افزا و قیصریه و چهار بازار و مساجد و حمامات و خانات عالی مصر جامع ساخته و الیوم خلد برین داغ بندگیش بر جبین دارد و امروز چنانچه کمال اسمعیل گفته: شعر

اصفهان خرم است و مردم شاداین چنین عهد کس ندارد یاد در تاریخ طرح چهار باغ گفته شده بود ثبت افتاد. تاریخ

عجب چهار باغی است بهجت فراگرش ثانی خلد گویند شاید

چو تاریخ آن دل طلب کرد گفتم نهالش بکام دل شه برآید از سوانح آنکه از جانب الکسندر خان و سمایون خان سلاطین گرجستان ایلچیان و از ناوران پایه سریر اعلی آمده اظهار اخلاص و بندگی نموده پسران یوسف لقا و دختران حور سرشت ماه سیما از اولاد عظمای گرجستان که سزاوار خدمتکاری حریم اقبال شهریار بیهمال و قابل خدمت مجلس بهشت آئین ارم تزئین بودند ارسال داشته اظهار اخلاص و یکجتهی بظهور آوردند و ایلچیان مذکور قرین اعزاز و احترام و غریق بحر انعام و احسان معاودت نمودند و کارکنان قضاء پیوسته اسباب عشرت آن حضرت را سرانجام میدادند. دیگری از وقایع این سال آنکه محمد یار خان ولد علیار خان ایمر که بعد از فوت والد برتبه ایالت و خانی سرافراز شده حکومت استرآباد بدستور والد باو شفقت شده بود طایفه

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۵۴۶

اوخلو بقتل آمد قلیچ بیگ نام برادر کوچکتر بعد از قضیه گشته شدن برادر از استرآباد احرام ملازمت سده سینه فلک بنیاد بسته روی ارادت بدین آستان آورد حضرت اعلی شاهی ظل‌اللهی او را در کنف مرحمت و الطاف خسروانه جای داده بتفویض ایالت استرآباد و نوازشات ارجمند معزز و سربلند گردانیده روانه فرمودند و زمستان را در آن بلده جنت نهاد در کمال فراغت و کامروائی پایان رسانیدند اما هیچوقت از تدابیر امور دولت غافل نبودند و همیشه نقش استرداد مملکت خراسان از ید مخالفان در صفحه خیال می‌نگاشتند و استدعای حصول این مطلب از درگاه واهب العطایا نموده همواره از روح مقدس حضرت امام الجن و الانس استمداد [۳۷۴] میفرمودند و عافیت به نیت صادق در جای واثق بمنتهای مطلب رسیده از اول سال میمنت مآل ایت ئیل ترکی ابواب فتح و فیروزی بر چهره امانی و آمال گشایش یافته نسایم نصرت و فیروزی وزیدن گرفت شرح این داستان در طی وقایع سنه مذکور بتوفیق ملک منان رقم زده کلک بیان میگردد و منه الاعانه و التوفیق.

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۵۴۷

**ذکر سوانح ایام سعادت فرجام سال مبارک ایت ئیل ترکی مطابق سبع و الف که سال دوازدهم جلوس همایون است**

**اشاره**

باز فلک انجمن افروز شدنوبتی خسرو نوروز شد  
کوکبه خسرو گردون سمندغلغله در گنبد مینا فکند  
صحن چمن باز چو صحن بهشت تازه شد از مقدم اردیبهشت  
خسرو گل گشت ریاحین سپاهزد بصد آئین بچمن بارگاه نوروز دولت افروز این سال خجسته آغاز فرخنده انجام در روز دوشنبه یازدهم شهر شعبان المعظم اتفاق افتاده حضرت اعلی شاهی ظل‌اللهی در دار السلطنه اصفهان عشرت پیرا بوده در فصل بهار که

دماغ روزگار از نسیم عنبر شمیم شکوفه و ازهار عنبر آگین بود در کمال مسرت و شادکامی و فراغت و خوشدلی بسیر و صحبت مشغول داشتند در اوایل این سال محمد قلی بیگ ایشیک آقاسی عربکولو که برسم رسالت بمیانہ اوزبکیہ فرستاده شده بود و در هرات با عبدالله خان ملاقات نموده بود آمده تاتلق بهادر از جانب عبدالله خان همراه او بایلچیگری آمده مفتاح ابواب الفت و آشنائی شده بود و میر قلوبا کوکلتاش عریضه اخلاص آئین بخدمت اشرف نوشته چون در هرات پسرش را کدخدا میکرد طوی الوسی ارسال داشته بود و میرزا بیگ نامی از اعظم نقبای ماوراء النهر و خواجه‌های سلسله نقشبندیہ با کوچ خود که از بنات مکرمہ سلاطین کاشغر بود بقصد گذراندن حجۃ الاسلام همراه محمد قلی بیگ و تاتلق بهادر بدین ولایت آمد و حضرت اعلی شاهی ظل الہی اعزاز و احترام بسیار فرموده مقضی المرام روانہ سفر خیر اثر بیت اللہ الحرام فرمودند اما در راه باجل موعود در گذشتہ بمقصد نرسید و چون از اقتضای زمان معظم بلاد خراسان کہ ممدوح جمهور سخنوران روزگار است بدست اوزبکیہ درآمدہ بود حضرت اعلی هموارہ استرداد آنرا پیشنہاد ہمت ساختم ہرگز از فکر و اندیشہ آن غافل نبودند علی الخصوص مشہد مقدس معلی و آستان ملک آشیان حضرت امام الجن و الانس کہ زینت افزای ممالک ایران و آرایش دیباچہ سلطنت این دودمان ولایت نشان است و دار السلطنہ ہرات کہ مولد و منشاء و محل نشو و نمای آن حضرت است.

اما بمقتضای الامور مرہونہ باوقاتها صورت این مدعا در پردہ خفا مستور بود در این اوقات کہ فی الجملہ فراغی از مہام ضروری حاصل گشتہ عرصہ ممالک از خس و خاشاک ارباب طغیان و گردنکشان اطراف پاک گردیدہ بود و متواتر اخبار کدورت و نزاع عبدالمؤمن خان با پدر میر سید بخاطر غیبی سرایر اشرف خطور نمود کہ چون میر قلوبا کوکلتاش حاکم ہرات کہ از تربیت یافتگان عبدالله خان و معتمد دولت اوست بجهت خوفی کہ از عبدالمؤمن خان دارد بدرگاہ جہان پناہ باز گشت نمودہ دعوی اخلاص تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۵۴۸

مینماید و عبد اللہ خان بوسیله اوبادی الفت و آشنائی شدہ ایلچی بجهت اظهار محبت و دوستی بیایہ سریر اعلی فرستادہ درینوقت کہ میانہ او و پسرش اسباب وحشت آمادہ گشتہ کار بنزاع و جدال انجامیدہ ما نیز بنابر مصلحت روزگار از اینطرف با عبدالله خان طرح آشنائی انداختہ ہمراہ ایلچی او ایلچی فرستادہ پسر ناخلف او را کہ نسبت پیدر جرأت و جسارت و بی ادبی نمودہ و مینماید نکوہش نمائیم و بقصد تسخیر مشہد مقدس معلی و محالی کہ در تصرف عبدالمؤمن خانست روی توجہ بخراسان آوریم درین هنگام کہ پدر و پسر بیکدیگر مشغولند و عبدالله خان عقوق و عصیان کہ از پسرش سر میزند در کسر شوکت و قدرت او میکوشد متوجہ امداد پسر نخواہد شد بتوفیق اللہ تعالی محتمل است کہ تسخیر آن محال باسانی دست دہد از فرستادن ایلچی قصوری بنیان قصر دولت نمیرسد.

لہذا محمد قلی بیگ مذکور را کہ مرد چرب زبان سخندان بود برسالت تعیین فرمودہ [۳۷۵] تحف و ہدایا مرتب داشتہ آمادہ فرستادن ساختند و تہیہ اسباب سفر خراسان پرداختہ دہ ہزار نفر تفنگچی مقرر شد کہ در ممالک محروسہ سرانجام نمودہ در موکب ہمایون باشند و قرارداد خاطر اشرف آن بود کہ بعد از ایلچی مذکور میر قلوبا کوکلتاش را از توجہ موکب ہمایون خبر دادہ روی بتسخیر مشہد مقدس آورند درین اثنا قاصدان از اطراف و جوانب خراسان رسیدہ خبر رسانیدند کہ عبدالله خان عالم فانی را وداع نمودہ رخت بعالم عقبی کشیدہ و اکثر امرای اوزبکیہ مثل محمد باقی پی کہ دیوان بیگی و عمدۃ الملک دولت عبدالله خان بود طوعا او کرہا بسلطنت و پادشاهی عبدالمؤمن خان پسر او اتفاق نمودہ او را طلب داشتہ زمام مہام ملک و دولت را بکف اختیار و قبضہ اقتدار او نہادند.

اما ہزارہ سلطان برادر زادہ عبدالله خان و دوستم سلطان و اوزبک سلطان اقربا و بنی اعمام او کہ در سمرقند و تاشکنت بودند بجهت آنکہ اعتمادی بجانب او نداشتند یا بخیال استقلال از این معنی سرباز زدہ باتفاق یکدیگر بمخالفت عبدالمؤمن خان قرار دادند و از امراء و اعیان اوزبکیہ ہر کس از عبدالمؤمن خان خوفی داشتند بر سر ایشان جمعیت نمودہ و عبدالمؤمن خان متوجہ دفع فتنہ ایشان



گردیده و در میان اوزبکیه شورش و آشوب در هیجاست بعد از تحقیق این اخبار رفتن خراسان بیشتر از پیشتر در خاطر اشرف رسوخ یافته همت والا نهمت بامضای این عزیمت مصروف داشتند.

چون در صحیفه اول ایمانی شده که بعضی از احوال اوزبکیه و رومیه را که در طی قضایا و سوانح احوال ایران و وقایع ایام سلطنت شهریار کام بخش کامران اعنی حضرت اعلی شاهی ظل اللهی روی داده بنابر ارتباط کلام و تناسب مقام در رشته تحریر درمیآورد درینوقت ناگزیر است که برخی از احوال عبدالله خان و عبدالمؤمن خان و سبب وحشت و نزاعی که میانه ایشان بتدریج پدید آمد و قضیه فوت عبدالله خان و جلوس پسرش و اختتام احوال او که در طی حالات سفر خراسان از آن چاره نیست بر سیل اجمال رقمزده کلک نکته پرداز گردانیده بر سر مدعا رود بنابر آن عنان کمیت خوشخرام قلم را در میدان قضایای مذکور بجولان درآورد.

### ذکر مجملی از قضایای ماوراءالنهر و بیان احوال عبدالله خان و سلاطین اوزبکیه

شاهدان سیر و اخبار بدستیاری کلک بدایع نگار در عرصه ضمیر بزم آرایان طربخانه آگهی بدین

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۵۴۹

آئین جلوه مینمایند که عبدالله خان با عبدالمؤمن خان پسرش که یگانه والد بود محبت مفرط داشت و او را بابائی میگفت و در تربیت او مبالغه مینمود و در توره سلاطین چنگیزی پادشاه را خان مینامد و پادشاهزاده را تا پایه بلند سلطنت نرسد سلطان میگویند. اما عبدالمؤمن خان در زمان حیات پدر بلقب ارجمند خانی معزز و مکرم بود چنانکه مردم ماوراءالنهر و اوزبکیه عبدالله خانرا خان کلان و او را خان خرد می گفتند و حکومت ولایت بلخ و توابع را باو داده بود بسیعی خود و امداد پدر ولایت بدخشان را نیز از تصرف سلاطین زادهای چغتای بیرون آورده حاکم بلخ و بدخشان بود در سال تنگوزیل اربع و تسعین و تسعمائیه که عبدالله خان بلده فاخره هرات را بعد از یازده ماه محاصره بنوعی که در ضمن قضایای آن سال بتحریر پیوسته تسخیر نمود چون عبدالمؤمن خان در تسخیر آن بلده و قتل قزلباشیه سعی بسیار نموده بود و بلخ و توابع که الکای او بود قرب جوار داشت چشم میداشت که پدرش هرات را باو دهد عبدالله خان بجهت حادثات سن و قلت تجربه روزگار ملتمس او را مبذول نداشته بمیر قلبابا که از برکشیدگان دولت او و مرد صایب رای کارآزموده بود ارزانی داشت و آنچه از ممالک خراسان بحیطه تسخیر او درآمد بامرای اوزبکیه قسمت نموده دین محمد سلطان ولد جانی بیک سلطان خواهر زاده خود را که به یتیم سلطان مشهور بود با برادران در خراسان الکای داده در آنجا گذاشت و از ولایت مفتوحه خراسان چیزی پسرش نداد و او را باینسخن تسلی میداد که چون تو ولیعهد منی همه بتو تعلق دارد اگر چه باعث آزرده گی پسر گردید اما در آن وقت قدرت اظهار آن نداشت بعد از دو سال از پدر التماس نمود که من بعد آنچه از ممالک خراسان بسیعی او مفتوح گردد باو تعلق گیرد و این ملتمس مبذول افتاده در سنه اودیل از بلخ [۳۷۶] لشکر بمشهد مقدس کشیده محاصره نموده در آن قضیه یتیم سلطان و امراء عبدالله خان که در خراسان بودند حسب الامر بامداد او آمدند و بعد از آنکه آن بلده شریفه بحیطه تصرف و تسخیر او درآمد از جانب خود حاکم تعیین نمود و همچنین نیشابور و ترشیز و آنچه از محال خراسان بتدریج تسخیر نمود از جانب خود حکام تعیین کرد و بعد از این قضایا کمر همت بتسخیر ولایت نسا و ابیورد و درون و باغباد و سایر محال که ملک موروث نور محمد خان بن ابوالمحمد خان بن دین - محمد خان و طایفه اوزبکیه نایمان بود چست بسته آن ولایت را چنانچه سمت تحریر یافت بقبضه تصرف درآورده نور محمد خان را از ملک موروث بیرون کرد از این فتوحات که او را دست داد طرح سلطنت انداخته شوکت و قدرتش روی در ازدیاد نهاد و چون عبدالله خان یک پسر داشت و میخواست که در ایام حیات او صاحب قدرت و شوکت بوده باشد که بعد از فوت او بنی اعمام و سلاطین اوزبکیه که الیوم گردن بطوق فرمانبرداری دارند با پسرش منازعه نتوانند نمود در تربیت او میکوشید تا آنکه بیست هزار جوان کارآمدنی در ظل موب او جمع شده کمال استقلال یافت و بخار نخوت و غرور بکاخ دماغش راه یافته نسبت پسر در مقام عصیان درآمده پای از دایره ادب بیرون

نهاد و چون در وقتی که عبدالله خان بر بلده بخارا مستولی شده بسلطنت رسید اسکندر خان پدرش در حیات بود و بتوره و ماسانی چنگیزی اسم سلطنت بر پدر اطلاق نموده خطبه و سکه باسم او کرد اما بست و گشاد امور در قبضه اختیار عبدالله خان بود و اسکندر خان از پادشاهی جز نامی نداشت او نیز گاهی از جهل و غرور میگفت پدرم پیر شده اولی اینست که بطریق اسکندر خان در گوشه نشسته مهمات سلطنت را بمن گذارد و چون معظم بلاد خراسان بتصرف او درآمده بود میخواست که کل الکای خراسان تا بلخ و کنار آب جیحون او را صافی گردد مکررا طلب هرات از پدر کرد

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۵۵۰

و مقبول نیفتاد از آزرده گی میگفت که اگر پدرم هرات را بمن نمیدهد خود بر سر میر قلبابا رفته بقهر و غلبه میگیرم و این سخنان بعبدالله خان رسیده نسبت پسر سوء مزاجی بهمرسانید و هر چند همان یک پسر داشت که ولیعهد خود میدانست اما از جهل و غرور او اندیشیده ملاحظه داشت که مبادا بیصبری کرده اراده نماید که پدر را بی اختیار ساخته خود پادشاه شود و او در زمان حیات قطع نظر از سلطنت و پادشاهی نماید بدین جهت در مقام کسر شوکت و اقتدار پسر درآمده او را از ترددات ملک گیری منع کرد و بامرای خراسان پیغام داد که دیگر بامر و نهی او التفات ننموده بهر طرف لشکر کشد رفاقت ننمایند و لهذا چند مرتبه که عبدالؤمن خان بتسخیر سبزوار و بعضی محال خراسان که در تصرف قزلباش بود آمد و از عراق حضرت اعلی شاهی ظل الهی بمدافعه او توجه میفرمودند یتیم سلطان و برادران عبدالله خانی که در خراسان بودند همراهی او نمیکردند و چون مقرون برضای پدر نبود او نیز دیگر کاری نتوانست ساخت و پدرش باو پیغام کرده بود که ترک زیاده روی نموده در بلخ بحال خود باشد و بالکائی که باو داده شده قناعت نموده پای در دامن ادب پیچد و نظر بحال من و پدرم اسکندر خان نکند که او همچو من نمیتواند بود و من همچو اسکندر خان نیستم.

اما عبدالؤمن خان دل از آرزوی ملک هرات برنمیداشت و همواره در باب میر قلبابا عرایض شکایت آمیز بپدر میفرستاد و عبدالله خان پسر را در این باب صاحب غرض دانسته التفاتی بسخنان او نمینمود و از این مقدمات میانه پسر و پدر غبار نقاری ارتفاع یافت. اما از جانبین در پرده داشته امری که مشعر بر خلاف باشد بحیز ظهور نمایاوردند تا آنکه در سنه تخاقوی ثل ست و الف عبدالله خان با خواص امراء و ندماء و مقربان از راه چهارجو بمرو آمده بسیر و شکار مشغول بود و میر قلبابا کولتاش از هرات آمده خان را بآمدن هرات تکلیف مینمود.

درین اثنا عبد المؤمن خان از بلخ با دو سه هزار کس بعزم ملاقات پدر بمرو آمد هر چند امراء عرض کردند که با خان اندک مردمی همراهند و اعتمادی بجانب عبدالؤمن خان نیست در ارک مرو نزول نموده لشکریان او را از دخول ارک مانع آیند و او را با معدودی در ارک رخصت کورنش دهند خان چندان حسابی ازو نگرفته قبول این معنی نمود و در باغ شاهم بی [۳۷۷] نزول نموده با پسر در آنجا ملاقات کرد و عبدالؤمن خان نیز مصلحت وقت در اطاعت و انقیاد پدر دانسته در مقام تواضع و ادب بوده عذر تقصیرات خواست و باتفاق یکدیگر چند روز در مرو و سرخس بسیر و شکار پرداختند و میر قلبابا حسب الامر خان عبدالؤمن خان را نیز تکلیف سیر هرات نموده پسر و پدر باتفاق بهرات آمدند و میر قلبابا بلوازم میزبانی پرداخته طویهای بزرگ سرانجام نموده بخان کلان و خان خرد پیشکشهای لایق کشید اما عبدالؤمن خان از میر قلبابا همچنان آزرده گی داشت و سخنان عتاب آمیز خشونت انگیز نسبت باو بر زبان میآورد و او را بتغلب و تصرف اموال دیوانی متهم داشته محمد باقی دیوان بیگی و جمعی را که در مزاج عبدالله خان راه سخنی داشتند تحریک مینمود که در باب او و دوستی که قزلباش میکند بسخنان بعرض رسانیدند اما عبدالله خان از غایت اعتمادی که بمیر قلبابا داشت اصلا گوش بسخنان ارباب غرض نداشت.

القصة عبد المؤمن خان در هرات از پدر التماس نمود که مراجعت بمقر سلطنت از راه بلخ نموده چند روز در بلخ مهمان او باشد عبدالله خان ملتمس پسر را مبذول داشته رخصت داد که بلخ

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۵۵۱

رفته بتهیه اسباب ضیافت پردازد که اینک رسیدیم جمعی از ثقات نقل نمودند که عبدالمؤمن خان تختی مرصع از طلا و جواهری که در خراسان و بدخشان بدست آورده بود و نردبان سه پایه از نقره که از آن نردبان بتخت برآیند ساخته میگفت جهت پدرم ساختم که چون بمهمانی من آید برای او نصب نموده خود در پای تخت بخدمت ایستم و آنرا با سایر اموال و اسباب که دارم پیشکش کنم.

اما جمعی که ازو خایف و هراسان بودند خصوصا میر قلبابا می گفتند که حيله اندوزی مینماید و سخنان او فروغی از صدق ندارد و غرضش آنست که پادشاه بی‌دهشت بمنزل او درآید و او پادشاه را در ارک بلخ نگاه داشته بی‌اختیار سازد و بر سلطنت ماوراء النهر و ترکستان و خوارزم و بلخ و بدخشان و خراسان رقم اختصاص کشد.

مجملا عبد الله خان بتحریک میر قلبابا و بعضی امرا بنابر مقدماتی که مذکور شد ببلخ نرفته از همان راه چهارجو بسرعت و استعجال تمام عود نموده داخل بخارا شد و اینخبر بعبد المؤمن خان رسیده برو محقق گشت که پدر باو بی‌اعتماد شده و این مقدمات را ساخته و پرداخته میر قلبابا دانسته اراده تسخیر هرات نمود و با لشکر عظیم بخراسان آمده اول بهانه زیارت بمشهد مقدس معلی آمد و از راه هرات عود نموده چون بحوالی هرات رسید کس نزد میر قلبابا فرستاده او را طلب داشت و خواست که بلطایف الحیل او را بدست آورده هرات را متصرف کرد و میر قلبابا که مرد عاقل روزگار دیده بود این معنی را دریافته از ملاقات او ابا نمود و محقر پیشکشی بیرون فرستاده دروب شهر و قلعه را مسدود ساخته در مقام قلعه داری شد عبدالمؤمن خان هر چند خواست که بملایمت و حيله و تزویر دست در دامن مقصود زند مفید نیفتاد خود روزی با پنج شش نفر از مقربان پیاپی حصار آمده خواست بیواسطه با میر قلبابا مکالمه نموده او را فریب دهد میسر نشد.

چون تسخیر قلعه هرات باسانی تیسیر پذیر نبود عبدالمؤمن خان صلاح در محاصره ندیده قرین یأس و حرمان ببلخ بازگشت و میر قلبابا کس ببخارا فرستاده حقیقت حال بخدمت عبدالله خان عرض کرد عبدالله خان او را درین باب تحسین کرده جهت او جایزه و جلدو فرستاد بین الجمهور مشهور است که عبدالله خان یکدسته تیر و کمانی فرستاده پیغام کرد که هر گاه عبدالمؤمن بخود سر بهرات آمده پیاپی حصار آید چشم او را نشان کرده این تیرها را یک یک بجانب او اندازد و این مقدمات باعث زیادتى کلفت پدر و پسر گشته روز بروز میانه ایشان اسباب وحشت آماده تر میگشت تا آنکه شنید که عبدالله خان با معدودی از میر شکاران و قوشچیان و ندماء و مقربان و ارباب طرب از بخارا بسیر و شکار بیرون آمده در باغ بزرگ حوالی قرشی طرح جشن و صحبت انداخته اکثر اوقات بعد از سیر و شکار در آن باغ بفرغت مشغولست با خود قرار داد که از بلخ ایلغار نموده چون برق و باد خود را بآنجا رسانیده آن باغ را که عشرتگاه خان و مقربانست احاطه نموده بطلب خود فایز گردد با شاه محمد ایله چیان که از مخصوصان و امرای معتمد و مشیر او بود این راز در میان نهاده بهانه یورش جانب بدخشان لشکر جمع نموده پنجهزار کس کار آمدنی انتخاب کرد و از معبر ترمذ عبور [۳۷۸] نموده بسرعت برق و باد روی بآن طرف نهاد شاه محمد ایله چیان همیشه در خدمت عبدالله خان بدوستی و بدآموزی پسرش مطعون بود و میگفت که بتحریک و اغوای او این اعمال از پسر بظهور میرسد درینوقت شاه محمد مذکور بجهت رفع مظنه حلال نمکی خان کلان منظور داشته معتمدی فرستاده او را از ما فی الضمیر پسرش آگاهی داد عبدالله خان در وقتیکه بزم پادشاهانه آراسته با ندماء و مطربان

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۵۵۲

بصحبت و شادکامی مشغول بود خبر آمدن پسر بایلغار باو رسید چون با معدودی بعزم سیر و صحبت آمده لشکری همراه نداشت بمدافعه و محاربه پیش نتوانست آمد یراق و اسباب و خیمه و خرگاه بجا گذاشته با اسبان باد رفتار روی توجه ببخارا آورد و سه فرسخ مسافت طی کرده بود که عبدالمؤمن خان بباغ مذکور رسید و اصلا ملتفت یراق و اسباب نشده از عقب خان ایلغار کرد که

شاید در راه او را بدست آورد اما بگرد او نرسید و عبدالله خان بسرعت برق و باد خود را بیخارا انداخته دروب شهر را مسدود ساخت عبدالمؤمن خان چون دانست که پدر همعنان شمال و صبا طی مسافت نموده باو رسیدن ممکن نیست عنان از ایلغار باز کشیده با هستگی بیخارا آمد چون تیر مدعای او بر هدف مراد نیامد در بیرون شهر نشسته کس بخدمت پدر فرستاد که چون شوق ملازمت غالب بود و بحدود قرشی تشریف آورده بلخ نزدیکتر شده بودند مقید برخصت نشده بعزم پای بوس آمدم اکنون التماس دارم که رخصت دخول شهر و کورنش ارزانی دارند و همه روز شفعاء انگیخته استدعای کورنش میکرد عبدالله خان اعتماد ننمود و رخصت نمیداد از صحیح القولی استماع شد که درین قضیه عبدالله خانرا بنوعی شعله غضب درباره پسر اشتعال یافته بود که مکررا اظهار میکرد که ای عبدالمؤمن اگر از عمر امان یابم چنان نکنم که تو اسب خود را زین میکرده باشی مرد نباشم و اعراض بر او مستولی شده دست بر سر میکوفت و با خود خطاب میکرد که ای عبدالله بعد از شصت و پنجسال که گوی مردانگی از عرصه جهان ربودی آخر از شاشه خود گریخته بدنام عالم شدی و یرلیغ بجانب سمرقند و تاشکنت و اطراف ممالک فرستاده لشکرها طلب داشت و عبدالمؤمن خان هر چند سعی نمود و قسم نامه‌ها بخدمت پدر فرستاد که مظنه خان باین فرزند غلط است التفاتی نمیکرد.

مجملاً عبدالمؤمن خان چون بمطلب خود نرسید و برو ظاهر شد که شاه محمد ایله جیان افشای راز او نموده بود او را در همانجا سیاست رسانید و بتحقیق پیوست که حسب الفرموده عبدالله خان لشکر عظیم از همه طرف روی بیخارا دارند خوف و هراس برو مستولی شده روی بطرف بلخ آورد و بعد از رفتن او لشکرها از اطراف و جوانب بیخارا رسیده در موبک خانی جمع شدند عبدالله خان در کمال قدرت و استقلال بعزم تأدیب و گوشمال پسر از بخارا بیرون آمده روانه طرف بلخ شد و عبدالمؤمن خان مضطرب الحال بکنار آب رسیده میخواست که عبور نماید در این اثناء شاهم بی که حاکم مرو بود و از عبدالله خان رنجش داشت و از مرو قصد ملازمت عبدالمؤمن خان نموده بود رسید و او را از رفتن بلخ منع نموده اغوا کرد که لشکرها را که در بلخ اند جمع نموده در کنار آب مستعد قتال کرد و عبدالمؤمن خان بصوابدید او عمل نموده در کنار آب پای ثبات استوار داشته توقف نمود عبدالله خان کوچ بر کوچ بر سر او میآمد او را بقصد محاربه شنیده در آمدن متأمل شد ریش سفیدان و مشایخ ماوراء النهر پای در میدان اصلاح نهاده هر دو را بسخنان موعظه آمیز از این اراده منصرف ساختند عبدالله خان شاهم بی را با دو سه کس که ماده فساد میدانست طلب داشت عبدالمؤمن خان آن جماعت را پیش پدر فرستاده و عبدالله خان را سیاست نموده بازگشت و هر دو بسلامت بمقر دولت خود مراجعت نمودند از صحیح القولی مسموع شد که او از عبدالله خان نقل میکرد که بعد از این قضیه مکرر میگفت در مدت عمر در معارک و محاربات عظیم فیروز بخت آمده هرگز پشت بدشمن ننمودم عبدالمؤمن خان که از عمر و دولت تمتع میناد در آخر عمر گرد عار فرار بر روی روزگار من بیخت و چون عقوق و عصیان نسبت پیدر ظاهر ساخت آخر بنفرین پدر گرفتار آمده از عمر و دولت تمتعی ندید چنانچه از کلام آینده بوضوح می پیوندد.

بالجمله چون اخبار مخالفت و نزاع پدر و پسر در ترکستان شیوع یافت [۳۷۹] سلاطین قزاق

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۵۵۳

که از صولت و سطوت او جز بادب زندگانی نمیکردند سر بطغیان برآوردند از آنجمله توکل سلطان قزاق اسم خانی بر خود اطلاق کرده با لشکر عظیم بر سر تاشکنت آمد و عبدالله خان او را شایسته مقابله خود ندیده سلطانان اقربا و امرای ثغور ممالک و لشکریان خود را بمدافعه او نامزد نمود در مابین تاشکنت و سمرقند میانه آن دو گروه حربی عظیم اتفاق افتاده لشکر عبدالله خان که از بدایت جلوس الی غایه در جمیع معارک فیروز جنگ بودند درین معرکه شکست خورده اکثر امرا و معارف سپاه عبدالله خان و چند نفر از سلطانان اقربای او بقتل آمده بقیه السیف شکسته و پریشان حال بیخارا آمدند و این معنی علاوه کدورت و پریشانی خاطر او که از اطوار پسر داشت گردیده همت بتدارک آن گماشت و کس بطلب میر قلابا کوکلتاش بهرات فرستاده همیشه درین فکر بود که لشکرها جمع کرده جبر آن شکستگی نماید بعد از آن میر قلابا و اجتماع عساکر متوجه دفع فتنه و انتقام توکل خان گشته بجانب

سمرقند نهضت نمود و در آنجا از غایت اعراض که از مخالفت و نفاق پسر و چیرگی لشکر قزاق داشت مزاجش از جاده اعتدال منحرف گشته پهلوی بر بستر ناتوانی نهاده و عاقبت ودیعت حیات بمقتضای اجل سپرد.

## ذکر فوت عبدالله خان و جلوس عبد المؤمن خان پسر او و اختتام احوال سلاطین اوزبکیه که بعد از عبد الله خان پای بر مسند دولت نهادند

### اشاره

در اواخر تخاقوی نیل ست و الف که عبدالله خان در خط سمرقند بیمار گشته صاحب فراش گردید هر چند اطباء معالجه و مداوا کوشیدند مفید نیفتاد و محمد باقی اتالیق دیوان بیگی که از سایر امرای عبد الله خان بمزید شوکت و اقتدار امتیازی داشت اگر چه از عبد المؤمن خان خایف و هراسان بود و اعتمادی بجانب او نداشت اما چون میدانست که با وجود پسر صلبی بسلطنت برادرزادگان اتفاق نمودن خلاف عقیده مردم و تمشیت پذیر نیست طوعاً او کرها بسلطنت او راضی شده در مقام دولتیخواهی درآمد و در خفیه کس فرستاده او را از بیماری پدر و اینکه مرض علاج پذیر نیست خبر داده بآمدن سمرقند ترغیب کرد و در آن هنگام میر قلیابا در سمرقند بود و چون در اثنای گزارش قضایای خراسان و ماوراء النهر اسم میر قلیابا مکرراً مذکور شد لازم نمود که برخی از احوال مشار الیه و اختتام حال او بنوعی که از ثقات آن ولایت مسموع شده در رشته تحریر کشد مشار الیه سمرقندی الاصل و مادرش دایه عبدالله خان شده او را شیر داده بود بعرف اوزبکیه و چغتای برادر رضاعی را کوکلتاش میگویند بدینجهت او کوکلتاش عبدالله خان بود

### ذکر احوال میر قلیابا

و بقدر کسب فضایل و کمالات نموده بنظم اشعار زبان میگشود در هدایت حال که عبد الله خان در ماوراء النهر لوای سلطنت و جهاننداری برافراخت از میر قلیابا انواع خدمات و جانسپاری بمنصه ظهور رسیده و میرسید تا آنکه از آثار رشد و کاردانی و حقوق خدمات نوازش تربیت یافته یوما فیوما اعتبارش میافزود و چنانچه عالی منصب صدارت با امارت جمع داشت و چند سال در کمال عظمت و اقتدار بحکومت هرات قیام نموده با مردم آن ولایت معاش سنجیده و سلوک پسندیده میکرد و همیشه بالتفات جناب خانی محسود جمیع امراء

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۵۵۴

و ارکان دولت بود.

بالجمله چون عبدالله خان در آن بیماری از صحت خود مأیوس گشته بود از غایت اشفاق و التفاتی که بمیر قلیابا داشت و میدانست که عداوت عبد المؤمن خان با او در چه مرتبه است رخصت انصراف باو ارزانی داشت و گفت تا هنوز قطع رشته حیات من نشده روانه شده خود را بقلعه هرات رسان که از آسیب عبد المؤمن خان ایمن گردی و در آنجا بهر چه مصلحت دانی چنان کن مشار الیه از خدمت پادشاه مرخص گشته اظهار کرد که خان مرا بخدمتی مأمور ساخته و با پسران و ملازمان که همراه داشت سوار شد که روانه شود محمد باقی اتالیق دیوان بیگی که از قضیه آگاه بود بمظنه آنکه مبدا عبد المؤمن خان برفتن میر قلیابا او را مؤاخذه نماید در مقام ممانعت درآمد میر قلیابا چون دید که در اینوقت که مردم از حیات خان مأیوس شده‌اند ستیزه با او نمیتواند کرد اول بخدمت خان رفت که از او استعانت جوید چون بر سر بالین خان [۳۸۰] آمد حال او را دگرگون یافت و مشاهده نمود که اطبا دست از معالجه داشته‌اند و او را شعوری نمانده بالضروره با محمد باقی اتالیق ملایمت آغاز نهاده و بحرب زبانی و سخنان عاقلانه او

را از

### فوت عبدالله خان پادشاه ماوراء النهر

ممانعت باز آورده خاطر نشان او کرد که صلاح ما و تو هر دو در رفتن منست چه عبدالمؤمن خان همچنانکه بمن بی‌التفاتست با تو هم هست ما را هر دو گریبان بدست او دادن از عقل دور است و تا من در قلعه هرات باشم ما فی الضمیر خود را نسبت بتو و هیچیک از دولتمخواهان عبدالله خان بظهور نمیتواند آورد و چون این معنی در عالم معامله دانی راه بجائی داشت محمد باقی دیوان بیگی برفتن او راضی شده با یکدیگر عهد و شرطی چند کرده بیرون آمده سوار شد و در وقت رفتن او عبدالله خان ودیعت حیات بمتقاضی اجل سپرده بود اما او در بیرون اظهار آن بکسی نکرد و از ملازمان او احدی خبر نداشت اما از غایت اعتمادیکه مولانا قرا که از امرای تابین میر قلبابا و تربیت یافتگان او بود داشت فوت خان را با او در میان نهاده بود چون بکنار رود جیحون رسیده لحظه بجهت آوردن کشتیها توقف نمودند دو سه کس از کشتیبانان برو سلام کرده تفحص احوال خان کردند میر قلبابا بی‌اختیار شروع در گریه کرد و حقیقت حال بر همه کس ظاهر شد مولانا قرا با بعضی ملازمان دیگر مواضعه نموده گفت که این مرد از پادشاه میگریزد و بمیان قزلباش یا چغتای خواهد رفت ما با او بکجا میرویم در وقتی که میر قلبابا خواست بکشتی درآید مولانا قرا گفت که عبدالله خان از عالم رفته و حالا پادشاه اوزبک عبدالمؤمن خان پسر اوست شما تا او را ملازمت نکنید و از جانب او بحکومت هرات منصوب نشوید و منشور او در دست نداشته باشید شما را در قلعه هرات نخواهند گذاشت اولی اینست که بر سمت راه بلخ روانه شده بکورشش پادشاه مشرف شویم میر قلبابا خواست که بسخنان معقول خاطر نشان او نماید که درینوقت دیدن او مصلحت نیست معلوم کرد که جمیع ملازمان با یکدیگر اتفاق کرده همین سخن میگویند مولانا قرا صریحا گفت که اگر شما خلاف این رای خواهید کرد این جماعت شما را گرفته محبوس بخدمت خان خواهند برد میر قلبابا غلوی مردم در اینباب دیده هر چند دست و پا زد فایده نکرد و آن جماعت او را برفتن مجبور ساخته روی بدرگاه عبدالمؤمن نهادند و میر قلبابا بالضروره قطع نظر از ملک و مال بلکه حیات کرده محبوس - وار روانه آن صوب شد و در وقتیکه عبدالمؤمن خان از بلخ بیرون آمده روانه سمرقند بود میر قلبابا را بردند و او در اوان حال از آمدن مشار الیه اظهار بشاشت و خرمی کرده انواع التفات کرد و میر -

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۵۵۵

قلبابا معروض داشت که تقصیری که تا غایت در مواد خدمتکاری واقع شده بجهت رعایت نمکخوردگی و پاس حقوق ولینعمت بود بعد الیوم حضرت خان ولینعمتند آنچه از دست آید در خدمتکاری و جانشپاری تقصیری نخواهد بود اما مولانا قرا حسن خدمت خود ظاهر ساخته عرض کردند که او میخواست بهرات رود و قلعه هرات را استحکام داده لوای مخالفت افرازد و ما او را بعنف و اکراه آورده‌ایم مجملآ عبدالمؤمن خان در مقام انتقام درآمده گیرانید اول بتفحص اموال و اسباب او پرداخت از

### کشته شدن دو پسر میر قلبابا بامر عبدالمؤمن خان

مردم خراسان استماع شده که از اموال میر قلبابا تا پنجاه هزار تومان در خراسان و ماوراء النهر بحصول پیوست و بعد از اخذ تفصیل اموال در مقام سیاست درآمده فرمود که هر دو پسر او را در برابر پدر بطریق گوسفند ذبح کردند و گفت قتل پسران در مذاق پدران تلخ میباشد یا نه پس تو چگونه در میان من و پدرم فساد کرده میخواستی که پدر مرا ضایع کرده از پا درآورده بعد از قتل پسران چنین مسموع شد که خود تیری بر سینه او زد دیگران باتمام کارش پرداختند و بعقوبت تمام کشته شد و در اول حال سلیمان یساول را بحراست هرات فرستاده بعد از آن حکومت آن ولایت را بحاجی بی که از ملازمان دولتمخواه او بود روانه نمود و او بسرعت و استعجال بهرات رسیده بچهار بالش حکومت تکیه زد.



## قتل میر قلبابا

اکنون بر سر احوال عبدالمؤمن خان باز گردیم در وقتی که فرستاده‌های محمد باقی اتالیق متعاقب یکدیگر ببلخ رسیدند و او را از بیماری پدرش و خرابی احوال او خبر دادند از مبالغه که محمد باقی اتالیق در آمدن او بزودی کرده بود بفکرهای دور افتاده چون بامرای عبد الله خان بجهت مخالفتی که در زمان حیات پدر باو کرده بودند بی‌اعتماد بود [۳۸۱] در رفتن سمرقند عاجلاً- تأخیر مینمود.

بالجمله باحضر عساکر خود فرمان داده با غلبه و ازدحام تمام از بلخ بیرون آمده بتائی طی مسافت مینمود و کسان پیشتر فرستاده منزل بمنزل مترصد اخبار بود و شهرت داده بود که پدرم بیمار است بیعت او میروم همان روز که فوت عبدالله خان در سمرقند شیوع یافت چند کس جهه رسانیدن این خبر روانه اردوی عبدالمؤمن خان شدند که بمژدگانی بهره‌مند گردند کسی که اول رسید مژده داد اعتماد نکرده آن شخص را گیرانیده فرمود که زبان او را از کام او بیرون آرند اما بفعل نیامد.

شخص دویم که رسید مژده داد دانست که وقوع دارد باو هم اعراض کرده گفته بود که خبر فوت پدرانرا پیسران آسان نمیتوان گفت شما چرا بی تأمل بمن خبر داده خاطر مرا محزون میسازید و گریه‌های شادمانی میکرد اما از بشاشت و خرمی در پوست نمیکنجید.

شخص سیم که آمده خبر رسانید و اتفاق محمد باقی دیوان بیگی و سایر امراء را بسلطنت خود شنید ترک خودداری کرده مجلس عالی پادشاهانه آراسته بر تخت سلطنت جلوس کرد و نقاره‌های شادمانی باسم او بنوازش درآوردند.

اما همچنان بتائی میرفت روز بروز امراء و عساکر اوزبکیه از اطراف و جوانب باستقبال شتافته کورنش مینمودند در اثنای طریق شنید که هزاره سلطان برادر زاده عبدالله خان که در حدود

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۵۵۶

سمرقند و تاشکنت بود لقب خانی بر خود نهاده مخالفت عبدالمؤمن خان اظهار مینماید و دوستم سلطان و اوزبک سلطان که از اقربای اویند اطاعت و انقیاد هزاره خان نموده لشکرهای تاشکنت و سمرقند در ظلال اعلام دولت او مجتمعند عبدالمؤمن خان پادشاه سفاک خونریز و بقساوت قلب موصوف بود و باقرباء و بنی اعمام توجهی نداشت و ایشان را خار گلزار دولت میدانست هزاره خان و اقرباء و خویشان چون بر اطوار او اطلاع داشتند و از آنچه میانه او و پدرش واقع شد قیاس حال خود میکردند بجهه حفظ جان خود و فرزندان در مقام خلاف او شده بودند.

بالجمله عبدالمؤمن خان در کمال عظمت و اقتدار بخطه سمرقند درآمده پای بر مسند جهانبانی نهاد و با لشکرهای بلخ و بخارا و قرشی و سمرقند و آن حدود دفع فتنه هزاره خان را وجهه همت ساخته بجانب تاشکنت رفت و ایشان بمحاربه پیش آمده بین الجانیین حربی صعب اتفاق افتاد چون اکثر خلایق میل بجانب عبدالمؤمن خان کرده بودند ایشان منهزم گشته بدست درآمدند و عبدالمؤمن خان ایشان را با فرزندان ذکور از پای درآورده در قطع صله رحم دقیقه فرو گذاشت نکرد و حکومت سمرقند را بمحمد باقی دیوان بیگی داده بر هر محل حکام تعیین کرده مظفر و منصور ببخارا مراجعت نمود و سلاطین زاده‌های قزاق و حکام اطراف کس بخدمت او فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد کردند و در بخارا نیز از اقربا و بنی اعمام و خویشان بهر کس مظنه رشد و قابلیت و شایستگی امور دنیا داشت از پای درآورد.

مجملاً دود از دودمان خود برآورد سوای پیر محمد سلطان نامی که مرد کوکناری درویش بود و همیشه از کمال فقر و نامرادی در کوکنار خانه‌ها بسر میکرد و او را قابل کشتن نمیدانست و دو سه طفل دیگر هیچ صاحب وجودی از اقربای عبدالله خان زنده نگذاشت و از بخارا با لشکر عظیم باراده یورش خراسان روانه بلخ گردید.

## ذکر کشته شدن عبدالؤمن خان و جلوس پیره محمد خان در بخارا و عبدالامین خان در بلخ و سوانح آن ایام از گردش چرخ مینا فام

عبدالؤمن خان چون در امر سلطنت استقلال یافت بعضی اوقات عموماً بامرای عبدالله خانی مخاطبات عتاب آمیز نموده سخنان کنایه آمیز میگفت جمعی که گمان عداوت او بخود داشتند بفکر خود افتاده گمان بردند که چون او ببلخ میرسد نسبت بایشان مکنون خاطر خود را بفعل خواهد آورد عبدالصمد بهادر امیر آخور عبدالله خان و محمد قلی بهادر سخت کمان که از یکه جوانان شجاع بود متقبل قتل او گشته با یکدیگر مواضعه نموده در کمین فرصت نشستند.

عبدالؤمن خان بجهت اشتداد گرمی هوا شب کوچ میکرد و در سواری ایشیک آقاسیان و شقاولان و اهل خدمت یک تیر پرتاب بیشتر و امراء و چهرگان و سایر لشکریان یک تیر پرتاب پستر میرفتند و او در این میان با جلوداران و دو سه [۳۸۲] چهره خدمتکاران و چند نفر از ندماء و مطربان طی مسافت

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۵۵۷

مینمود شبی از شبها که از پهلوی دیهی میگذشتند عبدالصمد بهادر و محمد قلی بهادر بدیوار بست آن ده در آمده در کنار راه پس دیواری نشسته کمانها بر سر چنگ آورده انتظار ورود او داشتند بعد از آنکه مردمی که از پیش میروند گذشتند عبدالؤمن خان با چند نفری که همراه بودند چون بمحاذی کمینگاه رسیدند هر دو در روشنائی مشعل شصت گشادند از قضای الهی تیر هر دو بر هدف مقصود رسیده خطا نشد او از اسب غلطیده ایشان با شمشیرهای آخته بسر او رسیدند مشعل - داران مشعل را ریخته گریختند ندماء و مطربان که مردمان تازیک بودند از بیم شمشیر سر خود گرفتند و ایشان فی الفور سر او را جدا کرده یک کس از چهره‌ها بر او ایستاده بود او را هم پاره پاره کردند و سوار شده رو ببخارا آوردند.

بعد از لحظه که مردم عقب رسیدند او را در سر راه کشته دیدند بعضی از امراء مثل عبدالسمیع بهادر میر آخور و دیگران که از مقدمه واقف بودند همانشب روانه بخارا شدند اما اکثر مردم در آن شب اطلاعی نیافته صباح که بارو رسیدند و از خان اثری ظاهر نشد تصور مردم آن بود که خان صبح بشکار رفته تا آنکه مردمان از عقب صورت حال باز نمودند و فترت و آشوب عظیم در میانه اهل اردو پدید آمد امراء و لشکریان دو گروه شدند ملازمان قدیم عبدالؤمن خان و امرای بلخ از خزاین و احمال ائقال او آنچه توانستند برداشته روی توجه ببلخ آوردند و امرای عبدالله خان و لشکر بخارا اکثر بیوتات او را غارت نمودند و ببخارا بازگشتند و چون کسی که شایسته سلطنت بوده باشد در بخارا نبود ناچار بسلطنت پیر محمد خان که افراط نشاء کوکنار او را بکار آمده از تلاطم امواج بحر غضب عبدالؤمن خان بکنار افتاده بود راضی شده اسم سلطنت و خانی بر او اطلاق کرده خطبه و سکه بنام او نمودند و صورت حال بمحمد باقی دیوان بیگی که در سمرقند بود اعلام دادند و امرای عبدالؤمن خان ببلخ رسیده بعضی اراده نمودند که پسر عبدالؤمن خان را که طفل دو ساله است بجای پدر در بلخ پادشاه کرده الکای و مملکتی که در تصرف عبدالؤمن خان بود از کنار آب جیحون تا سرحد قزلباش ضبط نموده از کشندگان او انتقام کشند بعضی دیگر خلاف این رأی اختیار نموده گفتند که طفل دو ساله شایسته سلطنت ما نیست ما را جوان کار آزموده میباید که با اعدای مقاومت تواند نمود.

جانی بیک سلطان خواهر زاده عبدالله خان را که پدر دین محمد خان و باقی خان است عبدالؤمن خان گرفته محبوس بود چون پسران او در خراسان حاکم بعضی محال بودند اراده کردند که او را بیرون آورده زمام سلطنت بلخ و خراسان را در قبضه اقتدار او نهند و همگی بدین کنکاش عمل نموده سلطنت جانی بیک سلطان در خاطرشان رسوخ یافته بود از تقدیرات ایزدی زوجه عباد الله سلطان برادر عبدالله خان که بعد از فوت او بحباله عبدالله خان در آمده بود و یک دختر از عباد الله سلطان داشت که در حباله عبدالؤمن خان بود و در خانه او فوت شد ببلخ آمد عادل بای و یار محمد میرزا و بعضی ریش سفیدان بدیدن او رفته او را از قرارداد خود آگاه کردند او انکار این معنی نمود ریش سفیدان عرض کردند که چون پسر عبدالؤمن خان طفل است و دیگری از دودمان سلطنت نیست لاعلاج بسلطنت او بجهت خواهر زادگی عبدالله خان راضی شده‌ایم.

آن بانوی عظمی گفت که از دودمان پادشاهی پادشاهزاده قابل و سزاوار سلطنت هست ایشان استفسار نمودند گفت که شوهرم عبدالله سلطان پسری از جاریه داشت عبدالامین نام و بعد از

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۵۵۸

شوهرم چون مادرش فوت شد من او را محافظت نمودم و از خوف عبدالمؤمن خان که کمر بقتل اقربا و بنی اعمام بسته بود من او را تا غایت در لباس دختران پرورده نگاه داشتم و پس ایشان را تعجب دست داد چه هرگز نشنیده بودند که عبدالله سلطان را پسری باشد.

آن مخدره بعد از آنکه ایشان را قسم داد که با او غدر ننمایند همان ساعت او را ملبس بلباس نسوان بیرون آورده بدیشان نمود هر چند میدانستند که این حکایت از صدق فروغی ندارد اما چون جوان قابل رسیده بنظر درآمد و اسم برادر زادگی عبد الله خان در تمشیت امور سلطنت بسیار دخیل بود راضی باین معنی شدند و همانروز او را بحمام برده موی سرش که بطریق گیسو دراز بود تراشیده بلباس ذکور ملبس ساختند و اسم خانی بر او اطلاق نموده بر مسند سلطنت [۳۸۳] نشاندید جمیع امراء بلخ کورنش نمودند و از خزاین و اسباب سلطنت و پادشاهی عبدالمؤمن خان و آنچه در بلخ موجود بود بقبضه تصرف او درآمد بانوی عظمی زمام رتق و فتق امور را در قبضه اقتدار خود گرفت و امراء و ریش سفیدان بیصلاح و مشورت او هیچ مهمی فیصل نمیدادند سبحان الله این چه بوالعجیبیهاست که از شعبده بازیهای فلک لعبت باز از پس پرده غیب بعرصه ظهور میآید.

الحاصل چون اخبار بخارا و جلوس پیر محمد سلطان مسموع اوزبکیه بلخ گردید برای و صلاح عقیفه مذکوره بامرای بخارا بساط مخالفت را در نوردیده از جانب عبدالامین خان مکتوب اخلاص آمیز به پیر محمد خان نوشته او را تهنیت و مبارکباد جلوس خانی گفتند و التماس نمودند که عبدالامین خان را فرزند خود دانسته بطریق زمان عبدالله خان و عبدالمؤمن خان هر یک در مقر دولت خود متمکن بوده بمعاونت یکدیگر بدارائی مملکت مشغول باشند که بیگانگان را مجال مداخلت نبوده باشد امرای بخارا از مخدرات استار سلطنت آن دودمان تحقیق حال نمودند همگی متفق اللفظ گفتند که عباد الله سلطان را هرگز پسری نبود و این معنی قرع سمع هیچکس از مردم بیرون و اندرون و محرم و نامحرم نشده و این مکر و تدبیر است که از زوجه عبدالله سلطان بظهور آمده اما عقلا و ریش سفیدان بجهت آنکه مردم را بخود رام سازند تصدیق مینمودند و بمصلحت وقت انکار این معنی نکردند و از جانب پیر محمد خان یرلیغ باو نوشته فرزند خطاب کردند و شکر این عطیه گفته اظهار بشاشت و خرمی نمودند و مملکت عبدالمؤمن خانی را بر او مسلم داشتند مشروط بر آنکه در بلخ بنام او سکه نزنند و در خطبه اسم پیر محمد خان را بر اسم خود مقدم دارد.

چون منشور دولت ایشان برقم توتی الملک من تشاء آرایش نیافته بود مهم هیچکدام تمشیت نپذیرفت و در همان چند روز بساط دولت ایشان در هم نوردیده گشت چنانچه از سیاق کلام آینده بظهور می پیوندد.

## ذکر احوال خراسان و جلوس دین محمد خان در هرات بر مسند سلطنت و اختتام احوال او و ارتفاع لوای دولت باقی خان برادرش در ماوراء النهر

### اشاره

سابقا سمت گزارش یافت که یتیم سلطان بن جانی بیک سلطان خواهر زاده عبدالله خان

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۵۵۹

با برادران در بعضی محال خراسان بحکم یرلیغ حکومت مینمودند و تا میانه عبدالمؤمن خان وحشت و نزاع پدید آمده بود ایشان بملاحظه حقوق تربیت عبدالله خان اطاعت عبدالمؤمن خان نمیکردند و بامر و نهی او زیاده التفاتی مینمودند.

بعد از فوت عبدالله خان که عبدالمؤمن خان در سلطنت و پادشاهی استقلال یافت و قطع رشته حیات اقرباء و بنی اعمام نموده جانی بیک سلطان پدر ایشان را گرفته محبوس کرد و خوف و دهشت بر ایشان استیلاء یافته التجا بسایه دولت حضرت اعلی شاهی ظل الهی آورده بوسیله گنجعلی خان حاکم کرمان دست در فتراک امداد و معاونت قزلباش زده یوسف بهادر قوش بیگی خود را بجهت عرض اخلاص بخدمت اشرف فرستاده و باستظهار معاونت و همراهی منسوبان دولت قاهره شاهی در خراسان کوس مخالفت عبدالمؤمن خان کوفته خواست که بلطایف الحیل قلعه هرات را که تخت خراسان است بدست آورد باین عزیمت با اندک مردمی بحوالی هرات آمد و امرای اوزبکیه که در هرات بودند با وجود کثرت جنود قدرت بیرون آمدن ننموده قلعه کشیده در مقام مخالفت شدند و او چون راه بقلعه نیافت اطراف و جوانب هرات را غارت نموده بازگشت.

در همان ایام مرتبه دیگر با دو هزار کس بر سر فراه آمده قلعه فراه را گرفت و همچنین اسفراز را بتحت تصرف درآورده عزیمت هرات کرد حاجی بی حاکم ولایت هرات در شهر توقف نموده ملاقرا و سید محمد سلطان را با دو هزار کس بمقابله او فرستاد ایشان تا پل مالان آمده کس نزد یتیم سلطان که در اسفراز بود پیغام دادند که ترک بی اعتدالی کرده باز گردد و الا محاربه را آماده باشد مشار الیه باین سخن التفات ننموده از اسفراز ایلغار نموده بزیارتگاه هرات رسیده مستعد محاربه آن جماعت شد و ملاقرا و سید محمد سلطان صف سپاه آراسته در مقابله او ایستاده هنوز از جانبین دست باستعمال آلت قتال نبرده بودند که از جانب بلخ و بخارا [۳۸۴] قاصدان معتمد رسیده خبر کشته شدن عبدالمؤمن خان بهرات رسانیدند حاجی بی در بحر تحیر و اندیشه غوطه خورده چون آوازه توجه موکب همایون حضرت اعلی شاهی ظل الهی و حرکت عساكر منصوره قزلباش بخراسان رسیده بود و در ماوراء النهر از نژاد سلاطین کسی که شایسته پادشاهی باشد گمان نداشت و با این حال با یتیم سلطان مقاومت نمیتوانست کرد. اعیان اوزبکیه هرات مضطرب گشته قرار دادند که یتیم سلطان را که بشجاعت و دلاوری اتصاف دارد بهرات آورده او را لقب ارجمند خانی ملقب سازند و امرای خراسان همگی بر سر او جمعیت

### جلوس یتیم سلطان که دین محمد خان است بسلطنت در هرات

نموده بحراست مملکت مشغول گردند و همگی صلاح خود را در اطاعت و انقیاد او دانسته حاجی بی در همانروز کس نزد او فرستاده از این حال خبر داد یتیم سلطان که بعد از این بدین محمد خان تغییر خواهد یافت بعد از تحقیق این خبر مسرت اثر کلاه شادمانی بر تارک اقبال کج نهاده بخار نخوت و غرور بکاخ دماغش راه یافته قرار سلطنت و پادشاهی بخود داد ملاقرا و سید محمد سلطان که با او اظهار عناد و بی اندامی نموده بودند از واهمه فرار نموده لشکریان باو پیوستند و حاجی بی با اشراف و اعیان شهر و عظمای اوزبکیه که در آنجا بودند بی اسلحه و یراق باستقبال او شتافته در پل مالان بملازمت رسیدند و پیش او زانو زده کورنش نموده و در رکاب عالی او بشهر آمدند.

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۵۶۰

اما در آن روز ساعت بد و قمر در طریقه محترقه بود و دین محمد خان از خوف آنکه مبدا صورتی دیگر روی نماید مقید بنیک و بد ساعت نشده در آن ساعت نحس داخل شهر شد و در باغ شهر که محل نزول سلاطین است نزول کرده طرح سلطنت انداخت یرلیغها باستمال سادات و ارباب و اهالی باطراف و جوانب خراسان و مستحفظان قلاع و بلاد فرستاد و چون یار محمد خان پدر کلان او از سفر حج آمده همراه بود بتوره چنگیزی اسنیت را منظور داشته اسم پادشاه برو اطلاق نموده خطبه و سکه بنام او کرد و امرای خراسان بقدم اطاعت و انقیاد پیش آمده بر سر او جمعیت نمودند و او طرح آشنائی که با حضرت اعلی شاهی نموده بود بر طاق نسیان نهاده در مقام ضبط ممالک خراسان درآمد و هر یک از امراء و اعیان اوزبک را فراخور حال بمنصب عالی اختصاص داده فارغ البال بر چهار بالش سلطنت تکیه زد.

## شعر

خوش گرفتند حریفان سر زلف ساقی گر فلکشان بگذارد که قراری گیرند در اول حال که کشته شدن عبدالؤمن خان و آوازه توجه لشکر قزلباش بخراسان رسید بنوعی اوزبکیه خراسان را متلاشی ساخته بود که همگی راه صواب گم کرده اندیشه‌های تباه و فکرهای بیحاصل نموده حفظ حال خود در آن تصور مینمودند از جمله سلیمان یساول که از امراء معتبر اوزبکیه و در آنوقت حسب فرمان عبد المؤمن خان حاکم مرو شاه‌یجان بود قاسم سلطان نامی را که می‌گفتند از نژاد جانی بیک خان و از اقربای عبدالله خانست و در لباس فقر و درویشی در آن ولایت بینام و نشان بسر میرد بدست آورده اسم سلطنت بر او اطلاق کرده بولایت مرو شاه‌یجان و چهار جو و نسا و باورد و آن حدود و رقم اختصاص کشیده و بعد از آنکه خبر استیلای دین محمد خان در خراسان مسموع او گردید از آن جرأت نادم و پشیمان گشته عرضه داشتی مبنی بر اخلاص و دولتخواهی بخدمت او نوشت و بقاسم سلطان نیز تکلیف نمود که عریضه باو نوشته اظهار اطاعت و اخلاص نماید.

قاسم سلطان که در ملک و مال مدخلی و در سلطنت جز نامی نداشت از اطوار سلیمان یساول آثار ندامت و پشیمانی تفرس نموده در مقام آن شد که او را دفع نموده دم از استقلال و استبداد زند و چون دین محمد خان از احوال مرو اطلاع یافته عرایض اخلاص از جانب سلیمان یساول رسید ولی محمد سلطان برادر کوچکتر خود را بمرور فرستاده منشور استمالت با اسم سلیمان یساول ارسال داشت و نیک و بد مهمات آن ولایت را در قبضه اقتدار او نهاد که بهر چه رأی او اقتضا نماید بعمل آورده در مرو سکه باسم یار محمد-خان پدر کلان او زنند ولی محمد سلطان بمرور رسیده سلیمان یساول باستقبال او شتافت و قاسم سلطان را نیز تکلیف استقبال کرده باکراه با خود همراه برد.

اما وقتی که بدروازه رسیده مضمون این کلام [۳۸۵] که ده درویش در گلیمی بخشبند و دو پادشاه در اقلیمی نگنجد عمل نموده ملازمان باشاره او در سر تخته پل گردن آن بیچاره بیگناه را زدند و ولی محمد سلطان را قرین اعزاز و احترام بشهر در آورده بلوازم خدمتکاری قیام و اقدام نموده هنوز ولی محمد سلطان در مرو آرام آرامی نگرفته بود که در همان چند روز طنطنه رایات نصرت آیات حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بخراسان و آمدن نور محمد خان که ابا عن جد وارث ملک مرو شاه‌یجان

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۵۶۱

و آن حدود بود در آن ولایت بلند آوازه شد و ایشان مجال توقف نیافته چنانچه در ذیل این دفتر سمت گزارش خواهد یافت دل از ملک و مال برداشته از چهارجو بماوراء النهر رفتند و ابوالمحمد بی که حاکم مشهد مقدس بود از آمدن لشکر قزلباش و بدست در آمدن نیشابور خبردار شده در فکر یراق قلعه و اسباب قلعه داری بود که همان شب خبر کشته شدن عبدالؤمن خان رسیده بتحقیق انجامید.

ابوالمحمد بی چون ماهی در شبکه اضطراب افتاده اراده نمود که اگر ارباب و اهالی مملکت در مقام دولتخواهی بوده در لوازم قلعه داری مدد نمایند شهر را محافظت نماید تا وقتی که مشخص شود که پادشاهی جنود اوزبک بچه کس قرار یافته در این اندیشه بود که از قلعه دستجرد رادکان خبر رسید که فرهاد خان با دوازده هزار کس از قزلباش بدستجرد رسیدند.

ابوالمحمد بی از این اخبار سراسیمه گشته مجال توقف و قلعه داری نیافت و اوزبکیه عموماً مضطرب الاحوال گشته گفتند که از اقتضای فلکی دولت از دودمان اوزبکیه کناره جسته ادبار روی باین طایفه آورده است و پادشاه مستقلی نیست با چنین حال بر سر مملکتی که الکاء صد ساله قزلباش است و تازه بتصرف ما درآمده بود تلاش نمودن از عقل دور است تا فرصتی هست و محصور نشده‌ایم از تلاطم امواج بحر محن اهل و عیال خود را بساحل نجات رسانیده بمأمنی رسانیم بعضی جهلاً گفتند که چرا شهر معموری را بقزلباش گذاریم شهر را غارت نموده محجر طلای ضریح مبارک حضرت امام الجن و الانس و میل مرصع سر گنبد مبارک و آنچه از حلی و زیور آستانه موجود باشد تصرف نموده روانه شویم.

جمعی از سادات و عقلا که در آنوقت در مشهد مقدس بودند از این اندیشه اطلاع یافته ابوالمحمد بی را از بیم فتنه اوباش و خوف بدنامی و بازخواست تنگ چشمان اوزبک از این اراده منصرف ساختند و او ترک این اراده نموده و بدلائل معقوله جهلای اوزبک را ممنوع ساخت که چون ده سال است که نمک این ملک خورده‌اند حق نمکخوارگی منظور داشته در هتک عرض و ناموس و غارت اموال مردم این شهر که احتمال مفاسد عظیم دارد نکوشند و بصحت و سلامت روانه شوند و سادات و عظمای شهر را مخاطب ساخته گفت متوقع از شما آنست که بریش سفیدان محلات تنبیه نمایند که اجامره و اجلاف متعرض احدی از اوزبکیه و اهل و عیال ایشان نشوند و تا سه روز کس بمیان قزلباش نفرستند و از این حال خبر ندهند تا اوزبکیه از بیم آفت و مس مخافت ایمن بوده خود را بمأمنی رسانند و همان شب ندای کوچ در دادند و تمامی اوزبکیه از پیاده و سوار مستعد بیرون رفتن شده از دروازه میر علی آمو بیرون رفتند براه سرخس روانه شدند.

بعد از رفتن اوزبکیه در همانروز سادات و اهالی و ارباب مقدس کس نزد فرهاد خان و امراء بدستجرد فرستاده از این حال خبر دادند و فرهاد خان همان ساعت کوچ کرده به مشهد مقدس آمده داخل شهر شد و بسعادت زیارت آستان ملک آشیان حضرت امام الجن و الانس مشرف شده عرضه داشتی مشتمل بر عرض این احوال و فتح مشهد مقدس با زیارت نامه بخدمت اشرف فرستاده در وقتی که موکب همایون شاهی بموضع اسباحی شقان و جور بدرسیده بود کس فرهاد خان و مردم مشهد مقدس رسیده این اخبار مسرت آثار رسانیدند و بعد از آنکه ابوالمحمد بی و اتباع او از سرخس گذشته بزور آباد آمدند شنیدند که دین محمد خان در دار السلطنه هرات بر مسند سلطنت جلوس نموده و امرای خراسان بدرگاه او شتافته طوق فرمانبرداری او بر گردن نهاده‌اند و دین محمد خان که از قضیه بیرون آمدن او و از دست دادن مشهد مقدس معلی خبر یافت کس فرستاده او را با لشکریان و اتباع بهرات برده و او را در معرض یرغو و

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۵۶۲

خطاب و عتاب درآورده مؤاخذه مینمود که چرا ولایت مشهد مقدس را از دست گذاشته [۳۸۶] بیرون آمدی و او عذرهای معقول میگفت اما مسموع نداشته او را تا دو سه روز رخصت کورنش نداده بعد از سه روز ارکان دولت شفیع شده رخصت کورنش را حاصل نمودند و دین محمد خان سید محمد سلطان را که از بنی اعمام او بود فی الفور بحکومت مشهد مقدس تعیین کرده با چهار صد کس از بهادران کارآمدنی بر جناح استعجال بایلغار فرستاد که پیش از لشکر قزلباش خود را به مشهد مقدس رساند و آن بلده مبارکه را ضبط نماید و شاهر کله را با جمعی به محافظت قلعه غوریان فرستاد و او بقلعه درآمده بضبط آن ولایت پرداخت.

اما چون سید محمد خان و رفقا بترت جام رسیدند و از وصول قزلباش به مشهد مقدس خبر نداشتند کلانتر جام قاصدی صبا رفتار به مشهد مقدس فرستاده فرهاد خان را از آمدن آن جماعت خبر داد و فرهاد خان همان ساعت ذوالفقار خان برادر خود را با بعضی امراء بدفع ایشان نامزد نمود و ایشان بایلغار بانجام رسیدند و در وقت سواری اوزبکیه طلیعه لشکر قزلباش ظاهر شده اوزبکیه را بی‌دست و پا کرد و مجال محاربه و صف آرائی نیافته فرار اختیار کردند و لشکر قزلباش بدیشان رسیده اکثر را بقتل آوردند و قریب هشتاد نفر اسیر و دستگیر کرده بمشهد مقدس مراجعت نمودند.

سید محمد سلطان شکسته و پریشان حال بهرات رسیده دین محمد سلطان را از ورود لشکر قزلباش خبر داد و در میان اوزبکیه چنین شهرت یافت که فرهاد خان و گنجعلی خان حاکم کرمان خبر فوت عبدالله خان و کشته شدن عبدالؤمن شنیده بخراسان آمده‌اند و بوداق خان و امرای قزلباشیه در بعضی محال خراسان مانده بودند بایشان ملحق گشته در مقام ضبط خراسان درآمده‌اند و از توجه رایات منصوره شاهی خبر نداشتند از وصول این اخبار دین محمد خان اظهار قدرت و اقتدار کرده بعزم دفع لشکر قزلباش از شهر بیرون آمده در باغچه خواجه نور نزول کرد.

اما امراء و ریش سفیدان و اتالیقان در محاربه قزلباش تأمل داشتند مکررا قرعه مشورت انعقاد یافت عقلا و ریش سفیدان خصوصا



میرزا عبدالله منقط که از سلاطین زاده‌های منقط بود و مرد روزگار دیده با رأی و تدبیر بود و حاجی بی و ابوالمحمد بی گفتند که ولایت خراسان یورت و مسکن صد-ساله قزلباش است در هیچ زمان اوزبکیه در خراسان استقامتی تام نیافته‌اند و یورت و مسکن قدیم ما ماوراءالنهر است یورت قدیم خود را گذاشته بر سر خراسان تلاش نمودن مصلحت نیست و چون در ماوراءالنهر کسی که شایسته سلطنت باشد نیست اولی اینست که روی توجه بدان صوب نهاده کمر همت بضبط آن ولایت بندند و اگر خواهند که بالکلیه دست از خراسان کوتاه نکنند باقی سلطان برادر خود را با دو سه هزار کس و ذخیره یک ساله در قلعه هرات بگذارند و قلاع تون و قاین و سیستان و محال این طرف هرات را بمعتمدان سپارند.

چون با پادشاه ذیجاء قزلباش اظهار دوستی و اخلاص کرده کس فرستاده مجدداً مکتوب محبت اسلوب قلمی نموده اعلام نمایند که بعون الله تعالی و بحسن موافقت حضرت اعلی و بیمن همت ایشان از تسلط و استیلای عبدالؤمن خان فراغت حاصل شد و امرای اوزبکیه طوق فرمانبرداری این محب بر گردن جان نهاده‌اند اکنون سخن همانست که عرض شده و خراسان بملازمان تعلق دارد ما روی توجه بماوراءالنهر که مرکز دولت این سلسله است داریم و مشهد مقدس معلی و نیشابور و ترشیز و قلاع بعضی محال را خالی کرده بملازمان سپردیم و چون درینوقت بردن خانه کوچ مقدور بود تکیه بر عنایت و الطاف شهرت و مروت جبلی ایشان کرده فرزندان و اهل و عیال خود و امراء و اعیان اوزبکیه

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۵۶۳

را که با برادریم باقی در قلعه هرات گذاشته ناموس خود را بملازمان آن حضرت سپردیم همت دریغ نفرمایند که انشاء الله تعالی چون یورت اصلی بتصرف درآید بنیان سلطنت استحکامی یابد در سپردن هرات و سایر محال خراسان از فرمان آن حضرت تخلفی نخواهد بود و ظن غالب اینست که پادشاه قزلباش شیوه فتوت مسلوک داشته این رجای مخلصانه را بسمع رضا اصغا نموده روی موافقت و دوستی را بناخن مخالفت نخراشد و درین نهضت بفتح مشهد مقدس و محالی که از اوزبک خالی شده راضی گشته متعرض هرات و توابع نگردد.

بعد از آنکه مهمات ما در ماوراءالنهر و [۳۸۷] ترکستان و بلخ و بدخشان حسب المدعاء صورت یافته امور سلطنت انتظام یابد اگر میل خراسان داشته باشند از روی اقتدار و استظهار بخراسان آمده بتسخیر و تنظیم و تنسیق آن پردازیم و الا بمقتضای وقت عمل نمائیم.

اکثر عقلا و ریش سفیدان این رأی را پسندیده داشته قرار نامه نوشتن و تهیه اسباب قلعه داری بخود دادند و جمعی از اهل هرات و سرخیلان قبایل که مظنه خلاف بایشان بود گرفته مقید ساختند اما بعضی جهلاء و جنگجویان باین صلاح اندیشی راضی نشده گفتند حالا از پادشاه قزلباش خبری و اثری نیست و جمعی که پیش آمده‌اند ده دوازده هزار کس بیش نیستند و معه‌ها بسیار نزدیک شده‌اند در بدایت سلطنت از ده دوازده هزار قزلباش که قریب بما شده‌اند خوف نموده پشت بدیشان دادن نوعی از ضعف و هزیمت است و هرگاه باین طریق بماوراءالنهر رفته خراسان را از دست داده باشیم بد نام فرار و مورد طعن بهادران شجاعت شعار خواهیم بود و در این صورت پیداست که چه مهم از پیش خواهد رفت چون هنوز از اوضاع ماوراءالنهر و قرارداد خاطر امرای آنجا اطلاعی نداریم دست از ممالک خراسان داشتن نقد را بنسبه دادن مقتضی عقل و مردانگی نیست کمر محاربه اینجماعت بر میان بسته مردانه وار روی همت بدفع ایشان آوریم اگر مظفر و منصور گردیم آوازه اقتدار خانی بلندی یافته کل مهم بر حسب مرام تمشیت خواهد یافت و اگر عیاذا بالله مهم بنوعی صورت بندد باری نزد همگنان معذور باشیم دین-محمد خان بشق ثانی راغب گردید اکثر جهلای پرخاشجوی که لذت حکومت خراسان از مذاق ایشان بیرون نمیرفت این کنگاش را ترجیح دادند و چون دین محمد خان در ایام حیات عبدالله خان و هرج و مرج خراسان بیعضی از امرای بی تدبیر قزلباش جنگ کرده غالب آمده بود محاربه قزلباش را سهل و آسان انگاشته از غروری که داشت قرار محاربه با خود داده و جمعی که حرف رفتن میگفتند درین وقت بجهت آنکه بجن

و بد ولی منسوب نگردند از آن حکایت ساکت شدند ابوالمحمد بی که مرد عاقل کاردان بود و محاربه او را با قزلباش صلاح نمیدانست و اوضاع او را بر وفق دلخواه مشاهده نمینمود شبی با جمعی کثیر از اوزبکیه ازو جدا شده راه فرار پیمودن گرفت و دین محمد خان از اینمعنی واقف شده چون مسافت بعید قطع کرده بود علاجی نتوانست کرد.

درین اثنا خبر بازگشتن قزلباش رسید که بجهت اخبار موخش که از جانب عراق بایشان رسیده بازگشتند بالکلیه اندیشه قلعه‌داری از خاطر بیرون کرده بعزم تعاقب از باغچه خواجه نور کوچ کرده پیشتر آمدند بمحاربه قزلباش دلیرتر شد تا آنکه میانه او و حضرت اعلی شاهی در رباط پریان هرات مقابله واقع شد شرح آن مفصلا در طی داستان فتح خراسان و تضييع احوال دین محمد خان و باقی حالات ماوراء النهر بعد از تحریر آن داستان رقمزده کلک بیان خواهد شد انشاء الله تعالی وحده العزیز.

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۵۶۴

### آغاز داستان فتح خراسان و بیان حالات که در خلال این احوال باراده ملک متعال روی نمود

#### اشاره

قبل از این نگاشته کلک نکته پرداز شد که درین سال حضرت اعلی شاهی ظل الهی را یورش خراسان در ضمیر الهام پذیر تصمیم یافت در تهیه اسباب آن سفر بودند که خبر فوت عبدالله خان اوزبک رسیده آن اراده در خاطر خطیر ازدیاد پذیرفته بعزم درست و طالع میمون در سیم شهر رمضان المبارک ست و الف که ساعت سعد بود از دار السلطنه اصفهان بیرون فرموده چند روز در کاشان بجهت تنخواه عساکر منصوره و انجام مهمات و ضروریات آن سفر توقف فرموده اردوی معلی را مقرر فرمودند که از راه خوار و فیروز کوه بچمن بسطام رفته توقف نماید و چون خاطر خطیر بسیر و شکار مازندران بهشت نشان که ملک موروث حضرت اعلی شاهی است مایل بود تا آن ملک بحیطه تصرف درآمده بود ندیده بودند در اینولایت که فرهاد خان در آنجا بود بنفس نفیس جریده و سبای از راه سیاه کوه روانه مازندران شدند که تا جمعیت سپاه چند روزی در آن عرصه دلگشا عشرت پیرا بوده بعد از فراغ از سیر و شکار از آن راه بیسطام آیند و احکام مطاعه باحضر امراء و قلمرو عساکر همایون فرستاده مقرر داشتند که قورچی باشی با قورچیان [۳۸۸] عظام باردوی ظفر قرین پیوندند و الله ویردیخان با غلامان و لشکر فارس و گنجعلی خان با لشکر کرمان از راه یزد و بیابانک بخراسان آمده در هر محل که رایات جاه و جلال نزول اجلال داشته باشد بموکب نصرت قرین ملحق شوند.

مجملا امراء و عساکر قزلباش حسب فرمان قضا جریان فوج فوج روی توجه بسفر خراسان آورده در چمن بسطام جمعیت نمودند و حضرت اعلی نیز چند روزی در متنزهاات مازندران بهشت نشان بسیر و شکار پرداخته بعد از اجتماع عساکر باتفاق فرهاد خان از راه ساوه و چهار ده استرآباد آمده باردو ملحق شدند و حاجی محمد خان پادشاه ولایت خوارزم و عرب محمد سلطان ولد او و نور محمد خان بن ابوالمحمد والی مرو شاهيجان و نسا و ایبورد چنانچه سبق ذکر یافته از صولت سپاه عبدالله خان از مملکت موروث برآمده بسایه دولت همایون استظلال جسته بودند در رکاب اشرف بودند و چند روز چمن بسطام مقام معسکر ظفر فرجام بود در آنجا بسان عساکر نصرت نشان پرداخته سوای لشکر فارس و کرمان که نیامده بودند.

در خلال این احوال اخبار متواتر شد که عبدالمؤمن خان میر قلوبا کولکلتاش حاکم هرات را چنانکه گذشت بسیاست رسانیده و از بلخ و بخارا بسمرقند و تاشکنت لشکر کشیده با هزاره خان و اوزبک خان چنانچه در طی احوال ماوراء النهر سمت گزارش یافت محاربه نموده بر ایشان ظفر یافت و ایشان را با هر کس از سلاطین زاده‌ها که مظنه فتنه داشت از میان برداشته تمامی اوزبکیه طوق فرمانبرداری او در گردن گرفته در کمال شکوه و استقلال و غلبه خیول و ازدحام لشکر متوجه بلخ و خراسان است بعضی از کوتاه اندیشان کم همت درین سال رفتن خراسان را مصلحت نمیدیدند و صلاح در آن دانستند که درین یورش متوجه نظم و نسق

استرآباد گشته خاطر از ضبط آن مملکت جمع نموده عنان عزیمت بصوب مراجعت انعطاف دهند که قرارداد خاطر عبدالمؤمن خان معلوم گشته سال دیگر بمقتضای وقت عمل شود و چون حضرت اعلی شاه‌ی ظل‌اللهی شاهین بلند پرواز همت تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۵۶۵

را بصید عقاب مملکت خراسان در پرواز آورده بودند التفاتی چنان بسخنان پست همتان خطا اندیش نمیفرمودند بالجمله چند روز که سرپرده و بارگاه باوج مهر و ماه برافراشته بودند متوجه نظام و نسق استرآباد شدند و چون حکومت مازندران بفرهاد خان تعلق داشت بجهت قرب جوار استرآباد را نیز علاوه مازندران نموده بمومی الیه تفویض فرمودند و احکام استمالت باسم اهالی و اعیان و سر- کرده‌های سیاه پوشان استرآباد که هر یک بیلوکی از بلوکات رقم اختصاص کشیده بخودسری برآمده بودند در قلم آورده فرستادند و فرهاد خان قرامان بیک نامی از اقوام خود را بداروغگی نصب نموده با سیصد نفر از قرامانلو و غیره فرستاد سرداران سیاه پوش استرآباد چون بیکدیگر خصومت داشتند و اردوی همایون با عساکر قزلباش بدولت و اقبال در بسطام نزول اجلال داشت جز اطاعت و انقیاد چاره نیافته تمکین داروغه مذکور کردند.

در خلال این احوال یوسف قوش بیگی نامی بنوعی که در فوق ایمائی شده از یتیم سلطان که هنوز رتبه خانی نیافته بود و عبدالمؤمن خان در حیات بود برسم رسالت رسید.

خلاصه پیغام آنکه این دولتخواه برادران که تربیت یافته و پرورده دولت عبدالله خان بودیم بمحض رضا جوئی او از موافقت پسرش سرباز زده با او اتفاق نداشتیم و او بدین جهت کینه ما در دل گرفته اظهار عداوت کرد حالا که در سلطنت استقلال یافته با جمعی که در زمان پدر با او متفق نبوده‌اند در مقام انتقام است در این صورت بنده بجز از آستان ملایک آشیان پناهی ندارم و هرگاه آفتاب موکب همایون پرتو وصول بخراسان اندازد در سلک هواخواهان درآمده غاشیه اطاعت و بندگی بر دوش میگیرم حضرت اعلی از این خبر مسرور گشته بهرات رفته همراه یوسف قوش بیگی نزد مشار الیه فرستاده چند رأس اسب تازی نژاد و تحف و هدایای لایقه بجهت او ارسال داشتند.

القصه در چمن بسطام بعد از اجتماع عساکر ظفر فرجام سلطنت پناه حاجی محمد خانرا از راه استرآباد بجانب خوارزم روانه فرموده بقبایل یقه ترکمانان صاین [۳۸۹] خانی که قدیما تابع امر و نهی سلاطین خوارزم و در کنار رود گرگان و اترک اقامت دارند مناشیر استمالت فرستاده باطاعت و انقیاد و مرافقت حاجی محمد خان ترغیب فرمودند و مشار الیه برندق سلطان بالغ میرزای پسرزاده‌های خود را در ملازمت اشرف گذاشت که همیشه ملازم رکاب اقدس باشند و خود با عرب محمد سلطان پسر بزرگتر و سایر فرزندان روان گشت و حضرت اعلی بفیروزی و اقبال از بسطام کوچ فرموده از راه جاجرم روانه شدند و فرهاد خان و ذوالفقار خان بیگلر بیگی آذربایجان و بعضی امراء که عدد لشکریان ایشان بده هزار میرسید چرخچی و مقدمه الجیش فرموده یک منزل پیشتر فرستادند.

در خلال این احوال بخاطر انور خطور نمود که یکی از ملازمان جان نثار رکاب اقدس را برسم رسالت نزد عبدالمؤمن خان فرستاده کتابی مشتمل بر نصایح مشفقانه و سخنان دلپذیر پادشاهانه و وعد و وعید باوقلمی نمایند و روح الله بیک یشاول صحبت ذوالقدر متقبل این خدمت شده مکتوب مذکور در قلم آمد.

### مکتوب شاه عباس بعبد المؤمن خان

خلاصه مضمون آنکه چند سال است که او بعزم ملک ستانی همه ساله بطرف خراسان نهضت مینماید و بجهت آنکه ما را در عراق و دارالمرز بعضی گرفتاری‌ها بود او در هنگام فرصت مشهد مقدس و بعضی از محال خراسان را متصرف شده در تسخیر سایر محال تک و دو مینمود و هر مرتبه

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۵۶۶

که بآرزوی ملاقات او از عراق متوجه خراسان شده راه دور و دراز طی مینمودیم او بمقابله عساکر منصوره درنیامده فرار برقرار اختیار مینمود و بدین بهانه مستمسک بود که پدرم که پادشاه است رخصت مقابله با پادشاه قزلباش نداده و درین آمد شد ولایت خراسان از عبور لشکر طرفین پایمال سم ستور و رعایا و زیر دستان آواره و بیخان و مان شده اند حالا پدر بزرگوار عالم فانی را وداع نموده سلطنت ماوراء النهر و ترکستان و بلخ و بدخشان بآن والا نژاد قرار گرفت و اضعاد و بنی اعمام را دفع نموده او را منازعی نماند و کمال تمکن و استقلال یافته و عموم سپاه اوزبکیه مطیع و فرمانبردارند و ما بجهت استخلاص ملک موروث بخراسان آمده کمر همت بتسخیر آن بسته ایم و انشاء الله تعالی درینمرتبّه تا استرداد آن دست ندهد معاودت بمرکز دولت ممکن نیست.

اگر نصایح مشفقانه ما را بسمع رضا اصغاء نماید اولی این است که دست از ملک خراسان که قدیم داخل ایران و موروثی یکصد ساله این دودمانست بازداشته در مقام اتحاد و الفت و اعتذار بوده باشد که ما نیز بجهت جمعیت آوارگان و آسودگی بیچارگان دیار خراسان بمضمون الماضی لا یدکر عمل نموده بساط منازعه و انتقام درنور دیده با او در مقام محبت و دوستی و الفت باشیم و در استقامت امور دولت او سعی نموده بمال و لشکر معاون و مددکار باشیم و اگر پنبه غفلت در گوش مصلحت نیوش نهاده ابواب دوستی مسدود گرداند و در مخالفت و عناد الحاح و اصرار نماید و بطرق سالها گذشته در مقام مکر و حیلّه نبوده باشد و از عار فرار که در هنگام استقلال و اقتدار پسندیده عالمیان نیست اندیشیده بی تأمل پای مردانگی در معرکه کارزار نهد که دیگر گنجایش بهانه نمانده و در هر محل مصلحت داند تلاقی فریقین که سالهاست که عالمیان چشم انتظار بر آن دارند قرار دهد که آنچه مقدر الهی باشد از پرده خفا بجلوه گاه ظهور آید و خلاق از آسیب عبور و مرور هر دو لشکر خلاصی یابند و الا دانسته باش که ما ملتفت بویرانهای خراسان نشده بتوفیق الله تعالی اشهب تیز کام اندیشه را بعزم رزم آن عالی نژاد در حرکت آورده تا بلخ و بخارا عنان یکران باز نمیکشیم و خدای داند که از آسیب لشکر قیامت اثر در آن دیار چه طوفان بلا خیزد و این ابیات در آن نامه مندرج گردید:

شعر

که ای دوحه خاندان کرمز من گوش کن عاقلانه سخن (۱)

ندارم تمنای آن مرز و بوم که آرم ببلخ و بخارا هجوم

گر این کینه ور لشکر بشمارگذار آورد جانب آن دیار

شود مال تاراج و مردم اسیر و بال چنین را بگردن مگیر

سخن بشنو از گفت من سر میبچ بدین ماجرا بیش از این در میبچ

که تا بلخ پاینده ماند بتوچنان ملک فرخنده ماند بتو و روح الله بیک یساول صحبت ذوالقدر را که حامل مکتوب مذکور بود روانه

فرموده موکب فیروزی نشان بجانب مشهد مقدس در حرکت آمد و چون حضرت اعلی شاهی ظل اللهی

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۵۶۷

[۳۹۰] امرای عظیم و کاری بزرگ پیشنهاد همت والا- ساخته قدم توکل در وادی مخاطرات عظیمه نهاده بودند رأی جهان آرا بمصلحتهای نهائی که در عرصه ضمیر پادشاهان و برگزیدگان درگاه الهی جلوه ظهور دارد و دیگران را خبری از آن نیست اقتضای آن فرمود که در این سفر شهزاده کامکار محمد باقر میرزا که خردسال بود همراه نبود از معارک خطرناک بر کنار باشد از همان منزل او را بشیخ احمد بیک ایشیک آقاسی حرم سپرده روانه دار السلطنه اصفهان نمودند و اردوی همایون بعد از عید اضحی کوچ فرموده چون کالبوش محل نزول سپاه دریا خروش گردید اما رایات فتح و فیروزی و علامات نصرت و بهروزی ظاهر شدن گرفت و اختر همایون فال ظفر از مطلع اقبال درخشیدن آغاز نهاد نخست ولایت نیشابور بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد.

تبیین این مقال آنکه حکومت آن ولایت باحمد سلطان نامی که از نژاد سلاطین اوزبک بود تعلق داشت چون خبر فوت وصول موکب همایون فال شاهی باحمد سلطان رسید آثار هواخواهی قزلباش در ناصیه احوال عامه خلق الله آن دیار دریافته قدرت حراست و قلعه داری در خود ندید و از خوف و سیاست عبدالمؤمن خان بمیان اوزبکیه نتوانست رفت و ملاحظه داشت که در وقت خروج اجامره و اوباش نیشابور دست بغارت و نهب اموال او و اوزبکیه برآورند باراده سفر بیت الحرام بیرون آمده احرام ملازمت در گاه شاهی بسته با معدودی روانه مقصد گردیده و اوزبکیه نیشابور متفرق شده بعضی بمشهد مقدس و بعضی بطرف هرات رفتند. احمد سلطان هنوز از دروازه شهر بیرون نیامده بود که اهل نیشابور نقاره شادمانی باسم سامی همایون بلند آوازه گردانیدند و چون در کالپوش این خبر رسید امیر ابوالمعالی نیشابوری را که از سادات عالی مکان و کلانتر و مطاع آن ملک بود و از تاریخ فتور اوزبکیه بنابر ظهور دولتخواهی بعراق آمده در رکاب ظفر انتساب میبود جهت ضبط مملکت روانه آن صوب فرموده حکومت آن ولایت را بمیرزا محمد سلطان بیات که در آنوقت حاکم سبزوار بود تفویض یافت و احمد سلطان اوزبک رخصت حج یافته روانه گشت و حقیقت حالش معلوم نشد و رایات اقبال از کالپوش کوچ فرموده از راه شقان و جور بد متعاقب فرهاد خان و امرائی که مقدمه الجیش بودند بجانب مشهد در حرکت آمده و چون موضع اسباحی من اعمال شقان محل نزول موکب ظفر نشان گردید منهیان از جانب فرهاد خان و اهالی مشهد مقدس رسیده و خبر کشته شدن عبدالمؤمن خان و بشارت فتح مشهد مقدس بنوعی که در طی احوال اوزبکیه سمت تحریر یافته رسانیدند و حضرت اعلی شاهی ظل الهی از ورود این خبر بهجت اثر که از عطایای ایزدی بوقوع پیوسته بود و شوق ادراک سعادت طواف و زیارت آستان ملایک آشیان امام الجن و الانس که مقصد اصلی و علت غائی این یورش خیر مآل همایون بود سجدات شکر الهی بتقدیم رسانیده عموم سپاه کلاه گوشه شادمانی بر تارک خورشید شکسته غلغله بشارت و مبارکباد بمهر و ماه رسید و از آنجا کوچ فرموده بتاراج بیست و چهارم شهر ذی الحجه الحرام در کنار رودخانه شهر طوس نزول اجلال واقع شد.

فرهاد خان و امراء و اعیان مشهد باستقبال موکب همایون آمده در طوس بسجده اشرف مشرف شده لوازم دعاء و ثناء و تهنیت بجای آوردند و حکم شد که فرهاد خان و امرای چرخچی بعزم تسخیر هرات روانه شوند و آن بلده فاخره را بتصرف درآورند و هنوز اخبار سلطنت دین محمد خان و جمعیت اوزبک و قرارداد خاطر او چنانچه واقع بود بتحقیق نینجامیده بود روز دیگر که بیست و پنجم شهر

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۵۶۸

مذکور بود احرام طواف مرقد منور حضرت امام ثامن ضامن که مطاف مسبحان ملاء اعلی و سجده گاه کروبیان عالم بالاست بسته روانه شدند و چون شعشعه نیر عالم افروز گنبد مبارک که ضبط تجلیات انوار الهی است خورشید مثال درخشیدن آغاز نهاده روشنی بخش دیده نظارگیان عالم شوق گردید حضرت اعلی شاهی ظل الهی پیاده گردیده بشکرانه این عطیه ایزدی پیشانی مسکنت بخاک نیاز سوده و اشک شادمانی از دیده ها باریدن گرفت و از آنجا با جهان جهان اخلاص و عالم عالم نیازمندی برهنه پای و گشاده پیشانی طی مسافت فرموده زبان حال شاه و سپاه بدین مقال [۳۹۱] مترنم بود:

بیت

شکر خدا که از مدد بخت کارساز کامی که خواستم ز خدا شد میسر

آن دولتی که می طلبیدیم سالها اینست از عنایت حق در برابرم و کافه خلائق بدین آئین قدم در راه نهاده کفهای پا از آسیب خار مغیلان گل گل می شکفت و گوئیا گل و ریحان پی سپر غازیان اخلاصمند بود.

مجملا- در کمال شوق بروضه مطهر رسیده بعد از تلثیم عتبه علیه جبهه اخلاص بدان خاک پاک سودند و بلوازم دعاء و زیارت پرداخته آستانه مقدسه را بغایت بیسامان و از قنادیل طلا و نقره خالی یافتند و از حلی و زیور ایام قزلباش سوای محجر طلا چیزی

نمانده بود در همانجا بوداخان چگنی را بحکومت مشهد مقدس سرافراز گردانیدند و از آستانه مقدسه بچهارباغ تشریف برده در آنجا اسیران اوزبکیه را که در جام گرفتار غازیان خون آشام شده بودند بنظر اقدس رسانیدند و از اقوال ایشان و فرستادن سید محمد سلطان بتحقیق پیوست که دین محمد خان در هرات طرح سلطنت انداخته خاطر بحراست ولایات خراسان قرار داده و عدد لشکریان او را تا بیست هزار مذکور میساختند اما اهل خراسان تکذیب قول ایشان کرده زیاده از شش هفت هزار نشان نمیدادند و عقلا این قول را ترجیح مینهادند.

بالجمله حضرت اعلیٰ فرهاد خانرا با امرای چرخچی همانروز بجانب هرات روانه فرمودند که تا هنوز اوزبکیه استقامتی نیافته‌اند و اسباب قلعه داری مرتب نساخته‌اند آن ولایت را از ایشان خالی نمایند و از اسیران چند نفر که ملازم دین محمد خان بودند در مشهد مقدس سپرده فرمودند که چون با ما دعوی اخلاص کرده کس فرستاده بود اگر در قول خود صادق باشد ملازمان او را خلعت و یراق داده هر جا باشد نزد او فرستیم و تتمه بیاسا رسیدند.

بالجمله موکب همایون اعلیٰ سه روز در مشهد مقدس بجهت نظم و نسق سرکار فیض آثار توقف فرموده تولیت آن سرکار را بقاضی سلطان تربتی که از سادات تربت حیدریه خراسانست و در فترت اوزبکیه بعراق آمده در آن اوقات داروغه اصفهان بود عنایت فرموده تربت حیدریه را بتیول او مرحمت کردند و بوداخان چگنی و شاهقلی سلطان بیات را با پانصد نفر از قورچیان و ملازمان رکاب اقدس همراه نور محمد خان بجانب نسا و ایبورد و مرو فرستادند که مملکت موروث او را بدست آورده بمشار الیه سپارند و در بیست و هشتم شهر ذی الحجه الحرام از مشهد مقدس بیرون آمده چون بفرهاد جرم جام رسیدند در آن منزل محمود بیک شاملو برادر اسلام بیک یوزباشی که در فترت هرات بهند رفته بود و درین ولا از هند بازگشته بهرات رسیده بود و از جمیع احوال آنجا واقف بود رسید و از کماهی حالات خبر داده عرض

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۵۶۹

کرد که دین محمد خان بنوعی دل در سلطنت خراسان بسته که آسان آسان دست از آن نمیدارد و حالا دوازده هزار اوزبک جرار و دو سه هزار از هزارجات قبائل بر سر او جمعدند.

اما رسیدن موکب همایون شاهی بدین مقام اطلاع ندارند و گمان ندارند که هنوز در حدود بسطامند و قرار مقابله و مقاتله فرهاد خان و امرای عظام که پیش رفته‌اند با خود داده‌اند و بعد از آنکه وصول موکب همایون نزد ایشان محقق گردد اگر قدرت مقابله نداشته باشند باقی سلطان برادرش را با دو سه هزار کس در قلعه هرات گذاشته خود بماوراء النهر میرود که لشکر جمع نموده بخراسان آید و بهیچوجه قطع تعلق از خراسان نمینماید و نمیخواهد که باسانی مملکت از دست دهد چون بر قول او وثوق و اعتماد بود حضرت اعلیٰ متردد خاطر و متفکر گشتند که چه تدبیر اندیشند که منتج حصول مقصود باشد از الهام ربانی تدبیری بخاطر اشرف رسید که موافق ثبت صحیفه تقدیر آمده صورت مطلوب بوجه مدعا چهره گشود.

تبیین این مقال آنکه بعد از اطلاع بر احوال هرات ارکان دولت قاهره را طلب فرموده بر زبان الهام بیان گذرانیدند که جمعی کثیر از لشکر اوزبک در هرات‌اند اگر فرهاد خان و امراء که پیش رفته‌اند اوزبکیه دلیرانه با ایشان محاربه مینمایند و این معنی لایق دولت قاهره نیست زیرا که پادشاه ایشان همراه است و محاربه لشکر و ثبات قدم ایشان در معرکه که همراه باشد نسبتی بمحاربه امراء و سرداران نمیدارد محتمل است که چشم زخمی بسپاه قزلباش رسد و موجب دلیری اعداء گردد و آن گروه را اگر تا رسیدن رایات نصرت آیات بتوقف امر فرمائیم اوزبکیه بتهیة اسباب [۳۹۲] قلعه داری پرداخته لشکر جرار گذاشته خود بماوراء النهر رود و هرگاه مهم بمحاصره قلعه رسد بنابر استحکام قلعه و استعداد قلعه داری یحتمل که معامله بدور و دراز کشد بخاطر چنین خطور مینماید که کس نزد فرهاد خان فرستیم که یک منزل بازگشته آوازه دراندازد که از جانب عراق و آذربایجان خبر موحش رسید که رومیة انتهاز فرصت کرده بممالک محروسه آمده‌اند و موکب همایون شاهی از این خبر مضطرب الاحوال بجانب عراق باز گردید و هرگاه



خبر بازگشتن قزلباش بدین اضطرار باوزبکیه رسد از اندیشه قلعه داری بازآمده شک نیست که دلیرانه بعزم دستبرد و تعاقب امراء و ضبط مشهد و آن حدود عاجلا از هرات بیرون آیند و ما اردوی اغرق را با جمعی که اسب زیون داشته باشند گذاشته سبای با فوجی که اسب کوتل داشته باشند ایلغار نموده بفرهاد خان ملحق گردیم و مقید بآمدن لشکر فارس و کرمان نشده بایلغار بر سر ایشان رویم و فرصت قلعه بندی و قلعه داری ندهیم و انشاء الله تعالی اگر خدای تعالی خواسته باشد و تدبیر موافق تقدیر افتد محتمل است که مهم حسب المدعا تمشیت پذیرد.

جمع عقلا و ارباب رای این مقدمه را پسندیده داشتند و علی الفور رقمی بفرهاد خان نوشته فرستادند که بقاعده که مذکور شد یک منزل بازگشته مترصد وصول موکب همایون باشد ایشان حسب الفرموده عمل نموده یک منزل پس نشستند و کس نزد الله ویردیخان و گنجعلی خان که با لشکر فارس و کرمان از راه طبس آمده داخل الکای خراسان شده بودند فرستاده بودند که مقید بآوردن لشکر نشده با جمعی که اسب ایلغار داشته باشند جریده و سبای ایلغار کرده در حدود غوریان خود را بموکب همایون رسانند و جناب اعتماد الدوله حاتم بیک وزیر را با شاه علی سلطان میر چشمکزک و سایر لشکریان در اردوی اغرق گذاشته که بآهستگی کوچ کرده میآمده باشند و در وقت پیشین روز یکشنبه

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۵۷۰

غره شهر محرم از فرهاد جرد سرجام سوار شده برهنمونی قاید اقبال همعنان فیروزی و اجلال بایلغار روانه گشتند و در راه فرهاد خان و امراء که یک منزل از قلعه باغند پس آمده بودند بموکب همایون پیوستند و الله ویردیخان و گنجعلی خان نیز اردوی خود را انداخته با جمعی که اسب ایلغار داشته‌اند ایلغار کرده در سر سرپل هرات رود بموکب همایون پیوستند.

مجملا- موکب همایون مسافت ده روزه را در چهار روز و نیم طی فرموده روز پنجشنبه پنجم شهر محرم الحرام در حوالی پل سالار هرات که چهار فرسخی شهر است بمخالفان رسیدند و صباح روز ششم صف قتال آراسته گشته فیما بین در رباط پربان محاربه اتفاق افتاد.

### ذکر محاربه حضرت شاه جمجاه با دین محمد خان اوزبک و ظفر یافتن بعون عنایت حضرت اله

#### اشاره

در فوق رقم پذیر کلک سوانح نگار شد که دین محمد خان از وصول موکب همایون شاهی خبر نداشت و آمدن فرهاد خان و امراء را شنیده از شهر بیرون آمده بود که خبر بازگشتن امرای قزلباش بنوعی که مذکور شد در میانه اوزبکیه شایع گشت او را از فکر قلعه و ترتیب اسباب قلعه‌داری انداخته بعزم استیصال ایشان پیش آمده بحوالی پل سالار فرود آمده بود که شب یکی از اعراب میش مست که حضرت اعلی شاهی را میشناخت و حضرت اعلی را در سر پل دیده بود آمده از وصول موکب همایون شاهی خبر داد و از کیفیت و کمیت لشکر پرسیدند گفت اندک مردمی با آن حضرت بودند اما لشکر قزلباش از عقب بلافاصله میآیند امراء و ریش سفیدان کنگاش بمیان آورده راضی بمحاربه قزلباش نمیشدند و صلاح دیدند که بازگشته بهرات رویم و نامه دوستانه بنوعی که تمهید یافته بود بخدمت اشرف نوشته کس زباندانی فرستاده گفتگوی صلح بمیان آوریم و باقی خان را در قلعه گذاشته روانه ماوراء النهر گردیم و محاربه با پادشاه قزلباش اصلا لایق دولت نمیدانیم دین محمد خان در جواب امراء و ریش سفیدان گفته بود که اگر چه این رأی پسندیده است اما وقت بسیار تنگ شده قزلباش نزدیک رسیده اگر امشب کوچ کرده روی بشهر آوریم نصف این لشکر پراکنده میگردند و در شهر آنقدر فرصت نخواهد بود که اسباب قلعه داری آماده ساخته روانه شویم و بی جنگ و جدال گرفتار عار فرار میگردیم [۳۹۳] بهتر آنست که مردانه روی بمعرکه کارزار آوریم اگر غالب گردیم فهو المطلوب و اگر مغلوب

شویم شکست یافتن از پادشاه بزرگ عالی شأنی عیب نیست و بهادران اوزبکیه بجهت آنکه بجین و بد دلی منسوب نگردند ناچار تن بمحاربه در دادند.

### محاربه شاه عباس با دین محمد خان و ظفر یافتن

مجملا دین محمد خان از غایت جهل و غرور محاربه قزلباش را آسان پنداشته بنوعی شعله نخوت و غرور در کانون ضمیرش زبانه کشیده بود که جز بر شحه تیغ آبدار انطفاء نمی پذیرفت و صباح آنروز که جمعه ششم شهر محرم الحرام بود طلعه لشکر قزلباش ظاهر شده دین محمد خان چرخچی و جوانغار و برانغار آراسته باقی سلطان برادرش را با میرزا عبدالله منقط و حاجی بی حاکم هرات در دست راست و بعضی امراء در دست چپ قول گذاشت و مقرر کرد که هر گاه قزلباش غلبه لشکر ملاحظه نمایند

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۵۷۱

بی تأخیر با لشکر قول جلو انداخته همت بانهمام لشکر قزلباش گمارند و خود یک هزار نفر از یکه جوانان گزیده اعتمادی همراه گرفته در طرف دست چپ ایستاد و مقرر کرده بود که اگر لشکر اوزبک غالب گردند و اگر مغلوب آن یک هزار کس ازو جدا نشوند و ریات جلال چون پیل سالار رسیدند از حرارت هوا و شدت ایلغار اکثر اسبها از کار مانده از ملازمان رکاب اقدس زیاده از سه چهار هزار کس بموکب همایون نرسیده بودند و با قشون فرهاد خان و امرای چرخچی بده هزار نفر رسیدند تکیه بر عنایت الهی و اقبال پادشاهی کرده فرهاد خان و ذوالفقار خان و امرای چرخچی را با چهار پنج هزار کس پیشتر فرستادند و قول همایون بفر وجود اقدس آرایش یافته امراء و قورچیان و غلامان دست راست و دست چپ هر یک در محل خود قرار گرفتند.

چون در رباط پریان تلاقی فریقین روی داده چرخچیان هر دو گروه بیکدیگر آمیختند غازیان عظام تیز عنانی کرده بیکبار بصورت اجتماعی خود را بمخالفان زده چرخچی اوزبک را منهزم ساختند و تمامی لشکر بهوس مردانگی و آوردن سر و اخترمه رو بمخالفان آوردند چنانکه بر سر فرهاد خان کسی چنان نمانده بود.

باقی سلطان چون انهمام لشکر چرخچی مشاهده نمود با لشکر جوانغار جلو انداخت جنود چرخچی قزلباش تاب صدمه آن لشکر نیاورده باز گشتند و چون فرهاد خان علم که علامت سردار لشکر است همراه نداشت لشکریان چرخچی در معرکه فرهاد خان را نیافتند که بر سر او یکجا جمع شوند و اوزبک هجوم آورده بود راه انهمام پیموده شکست فاحش خوردند چنانچه شکست لشکر قزلباش بقول همایون رسیده نزدیک شد که موجب برهم خوردگی قول گردد.

فرهاد خان با چند نفر در میان معرکه مانده خود مباشر حرب شد و در اثنای کروز زخم دار شده طریق انهمام پیموده بین الاقران تهمت زده گریز و بدنام انهمام گشته غبار عار فرار بر چهره روزگار او نشست چون حضرت اعلی مشاهده فرمودند که فرهاد خان و امراء چرخچی منهزم شده شکست بر لشکر آذربایجان افتاد الله ویردیخان و قورچی باشی و امرای عظام و قورچیان و غلامان دست راست و دست چپ را رخصت محاربه داده حسب الامر الاعلی بمدافعه لشکر اعدا شتافتند و از آن طرف نیز - لشکر جوانغار و برانغار بمعرکه کارزار شتافته هر دو سپاه بیکدیگر آمیختند گرد معرکه نبرد بفلک تیز گرد رسیده اگر چه اکثر اوزبکیه آنروز از وصول موکب ظفر قرین شاهی واقف شده دل از دست داده بودند اما ثبات قدم و مصابرت ورزیده جنگهای مردانه کردند آخر الامر از صدمات دلیرانه دلاورانی که از قول همایون و رکاب اقدس بجنگ مأمور شده بودند تزلزل باحوال اوزبکیه راه یافته از ستیز و و آویز عاجز آمده روی بانهمام نهادند و نسیم فتح و فیروزی بر ناصیه احوال غازیان جان نثار وزیدن گرفت.

دین محمد خان که شکست لشکر اوزبک مشاهده نمود با یک هزار نفر از بهادران نامی که همراه داشت از طرف دست چپ که مقابل دست راست قول همایون بود باراده آنکه خود را بر قول همایون زند پیش راند و از کثرت گرد و غبار مشاهده غازیان نکردند حضرت اعلی با بعضی از مقربان و ملتزمان رکاب اشرف که کما بیش دویست نفر بودند در معرکه ایستاده بودند که

سلطانعلی سلطان چگنی ولد بوداقخان با بعضی از دلاوران که پیشرو موکب همایون بودند ملاحظه نمودند که میان نیزاری که در آنحوالی بود طلعه لشکر نمایان شده برق کلاه خود و درع و خفتان درخشیدن گرفت

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۵۷۲

[۳۹۴] بحضرت اعلی خبر داده ملازمان رکاب اقدس از کثرت لشکر مخالف و قلت جنود مسعود اندیشیده بقدر پریشان خاطر گشتند حضرت اعلی که از این حال اطلاع یافتند بنور فراست دانستند که دین - محمد خان است که بعزم نبرد همایون در کمال تهور و مردانگی بملازمان رکاب نصرت انتساب خطاب کردند که چه ایستاده‌اید از عار فرار اندیشیده مردانه قدم در معرکه کارزار نهید که به مردی کشته شدن بهتر از زندگانی و حیاتی است که بی‌ناموس شده باشیم.

بیا تا همه تن بکشتن دهیم مبادا که فرصت بدشمن دهیم

### شکست خوردن لشکر اوزبک و انهزام آنها

چنین مسموع شد که اول کسی که از جوانان قزلباش اسب جهانیده بهادری از بهادران اوزبک را انداخت علی بیک میر شکار ولد احمد آقا کرامپا استاجلو بود و همچنین یک یک از جوانان نصیری منش که پیشرو موکب همایون بودند استقبال آن طبقه کردند هر کدام یکی از مخالفان را که اسب جلادت پیش رانده بودند از صدر زین ربوده تا چهل پنجاه نفر بهادر را بر خاک هلاک انداختند چون قضاء گرد ادبار بر فرق روزگار دین محمد خان بیخته بود عنان یکران باز کشیده به پیش آمدن دلیری نتوانست کرد خوف و دهشت بر آن گروه استیلاء یافته روی از معرکه برتافتند حضرت اعلی خواستند که بنفس نفیس مباشر حرب او گشته با دین محمد خان در آویزند و نیروی اقبال بهر طریق که باشد او را بدست آورند ملازم گنجعلی خان رسیده از جانب او پیغام آورد که قول دین محمد خان هنوز در عقب است از آن جهت حضرت اعلی از آن اراده منصرف گشته صبر کردند که بقول او رسند اما غازیان دست از تعاقب باز نداشته بسیاری از بهادران نامی بر خاک انداختند و دین محمد خان زخم سنان یافته از معرکه بدر رفت کلول بیک گرجی که در سلک غلامان خاصه شریفه انتظام داشت میگفت که من بدین - محمد خان زخم نیزه زدم طاقیه‌اش افتاد دیدم که یکی از بهادران طاقیه از سر خود برداشته بر سر او نهاد و خود سر برهنه میرفت دانستم که سردار لشکر اوست و آن طاقیه را یکی از غازیان برداشته بود و از اوزبکان یک دو نفری تصدیق کردند که این طایقه خانست و چند نفر دیگر قبول نداشتند و این دعوی را کسی از کلول بیک قبول نمیکرد پیرزاده طالش ابدال بیک نام با او منازع بود و میگفت دین محمد خانرا من زخم زدم مسود اوراق از مولانا ابراهیم مشهدی که سابقا از منسوبان سلسله میرزا ابوطالب رضوی بوده و در فترت اوزبکیه بهرات افتاده منشی میر قلابا کوکلتاش و بعد از آن منشی دین محمد خان شده در مجالس کنگاش راه یافته بوده خصوصیات احوال دین محمد خان و شرح جنگ مذکور بنوعی که بتحریر پیوست از او استماع نمود.

او میگفت که من همراه خان بودم در وقتی که بقصد قول همایون رانده از نیاز بیرون آمد مشاهده نمود که اندک مردمی ایستاده‌اند و از دور سیاهی دیگر بنظر آمد بهادران اوزبک همگی را تصور شد که تیپ همایون شاهی آنست که از دور سیاهی مینماید از حمله دلیرانه آن جماعت و مشاهده آن سیاهی رعب و هراسی در دلها افتاده اعیان اوزبکیه و اتالیقان که همراه بودند عنان او را گرفته عرض کردند که مردم ما شکست خورده لشکر شکسته قریب بشهر رسیده‌اند و پس و پیش ما را سپاه قزلباش فرو گرفته اگر ما خود را بجنگ آن فوج قلیل مشغول سازیم تیپ شاهی که از دور سیاهی میکند پیشتر آمده ما را در میان میگیرند و یک کس را امید نجات نیست کار از سعی و کوشش گذشته تا وجود

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۵۷۳

حضرت خان بسلامتست و آسیبی نرسیده و کار صعبتر نشده بیرون میباید رفت و چون خان آثار کراهت حرب و خوف در ناصیه

آن مردم مشاهده نمود دانست که دل بآنی داده اراده فرار دارند ناچار روی از معرکه تافت.

اما چون عنان گردانیده ده گام نهادند بنوعی تفرقه و پراکندگی در میانه آن جماعت واقع شد که با دین محمد خان زیاده از بیست کس نماند و قزلباش از عقب میآمد و دو سه مرتبه داخل ما شدند و سر نیزه در حال فرار بخان رسیده بود اما از رفقا پنهان کرد و در حوالی چهل دختران مشاهده شد که خون بسیار از جیب و بغل او در فوران آمده در آنجا بمن رخصت داده گفت تو اهل و عیال در شهر داری بکجا میآئی باز گرد من از آنجا بازگشته خود را بشهر انداخته مخفی گشتم تا وقتی که استقامتی در شهر پیدا شد و باقی سلطان با سی چهل نفری از معرکه بیرون رفته بطرف کهدستان افتاده راه اندخود و شبرغان پیش گرفت و [۳۹۵] از معبر کرکی گذشته ببخارا رفت و بر حسب تقدیر الهی او را در ماوراء النهر ترقیات عظیم روی داد چنانچه عنقریب گزارش خواهد یافت.

القصه در آن جنگ بسیاری از معارف سپاه کشته شده اکثر امرای اوزبکیه خصوصاً حاجی بی حاکم هرات و ناجولی بهادر و میرزا عبدالله منقط و محمد مرادبی و محمد یار اغلان و سایر امراء بعضی در معرکه بقتل رسیده بعضی گرفتار شدند و سرداران معتبر کسی بیرون نرفت غازیان جلادت شعار تا سر خیابان و حوالی گازرگاه و از آنجا تا کهدستان مخالفان را تعاقب نموده قتلی بافراط کردند عدد قتیلان بچهار هزار کس رسید اما از شدت ایلغار چند روزه و بسیاری تک و تاز معرکه نبرد و حرارت هوا اکثر اسبهای لشکریان از حرکت بازمانده از آنجا پیشتر نتوانستند رفت و شب نیز حایل شد و از جماعت اوزبکیه که از معرکه جان سلامت بیرون بردند هر کس اهل و عیال و علاقه در شهر داشت روی بشهر آمده دست عیالان گرفته از مملکات آنچه توانستند برداشته راه میمنه و فاریاب پیش گرفتند و جمعی که علاقه در شهر نداشتند از جنگ گاه راه فرار پیمودند.

حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بفیروزی و اقبال بکاروانسرای پریان سواد هرات رسیده بشکرانه این مواهب علیه که از عطایای ایزدی قرین حال گشت ملتفت استیصال بقیه السیف که اکثر ضعفاء و عورات و اطفال داشتند نشده اغماض فرمودند و لشکریان در سر خیابان فرود آمدند و درین معرکه از عساکر منصوره کسی که نام و نشانی داشته باشد بغیر از ولی بیک یوزباشی استاجلو و قاسم بیک جلودار شاملو ضایع نشد و عدد کشتگان بصد نفر رسید و اردوی آغرق که با اعتماد الدوله حاتم بیک وزیر و بقیه لشکر متعاقب میآمدند بکاریز باخرز رسیده بودند که شاهوپردی بیک یساول صحبت بایر دلو از جانب اشرف رسیده مژده فتح و فیروزی رسانیده کوچ بر کوچ رفته در سر خیابان هرات بیکدیگر ملحق شدند و اهالی هرات و میران قبایل و هزارجات قبیاق و تیموری و طاهری و جمشیدی بملازمت اشرف سرافراز گشتند بتلطفات شاهی اختصاص یافتند و از اهالی غوریان خواجه جلال الدین اکبر جمعی را با خود متفق ساخته

### کشته شدن شاهم کله حاکم غوریان

پیشتر از وصول موکب همایون بر سر قلعه غوریان آمده شاهم کله حاکم آنجا را محاصره نمودند و جمعی از قزلباشیه ملازمان گنجعلی خان نیز حسب الامر بدان خدمت مأمور شده بودند شاهم کله و بهادران رفیق او چون از حقایق حالات هرات خبر یافتند چاره بجز فرار نیافتند خود را از طرفی که مردم کمتر بودند بیرون انداخته راه فرار پیمودند و بیرونیان خبردار شده تعاقب کردند جمعی کثیر از اوزبکیه مقتول و گرفتار شدند شاهم

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۵۷۴

کله با چند نفری بدر رفت اما چون ادبار آن طایفه روی آورده بود شاهم کله در حدود زور آباد بسرفالیزی رسیده میخواست فی الجمله خود را از تلخکامی شیرین کام گرداند دشتبانی رسیده بیمحابا چنان

### کشته شدن دین محمد خان پادشاه

مطراقی بر سر او زده که از اسب در غلطیده بر خاک مذلت یک دو ساعت بیهوش افتاده بود صاحبان فالیز رسیده او را شناختند و محبوس گردانیده در هرات بنظر اقدس درآوردند.

در این اثنا خبر کشته شدن دین محمد خان نیز رسیده بتحقیق پیوست اما طریق کشته شدن او که بر چه نهج واقع گشته معلوم نبود جمعی گفتند که در معرکه بقتل رسیده جسدش در میان کشتگان بوده که در آن نیزار افتاده بود اما تقریر مولانا ابراهیم منشی که بتحریر پیوست و گفته بود که تا چهل دختران همراه بودم منافی این قول است و آنچه بصحت پیوست آنست که چون بحوالی ماروجاق میانه ایل قاقچی رسیده خون بسیاری از زخم او رفته ضعف برو غالب شده بود چند نفری که همراه بوده‌اند او را در گوشه فرود آوردند که لحظه استراحت نماید خود بمیانه ایل قاقچی رفته‌اند که غذائی جهت او بهمرسانند جماعت مذکور از حال او خبر یافته بر سر او آمده کار او را باتمام رسانیدند.

القصه در همانجا رخت بسرای آخرت کشیده رفقا جسد او را در آن حوالی بخاک سپرده رفته‌اند و قولی آنستکه جماعت قاقچی جسد او را بآب مرغاب انداخته‌اند الحاصل حضرت اعلی چند روز در بیرون شهر اوقات شریف صرف دیدن سرو اخترمه نموده بمردانگی هر کس باز میرسیدند و چون در عراق نوید حکومت هرات بفرهاده خان داده بودند اگر چه در آن جنگ بجهت شکستی که از سوء تدبیر خورده بود باطن اقدس ازو غبار [۳۹۶] آلود بود اما بوعده وفا فرموده زمام ایالت و دارائی هرات و امیر الامرائی خراسان را بکف کفایت و قبضه اقتدار او نهادند و وکلای او در مقام ضبط و نسق مملکت درآمده اکثر مردم او در شهر جا گرفته بودند که درین اثنا از اقتضای قضا و تقدیرات آسمانی قضیه عجیبه قتل فرهاد خان بوقوع پیوسته حکومت دار السلطنه هرات و امیر الامرائی کل خراسان بحسین خان قورچی شمشیر شاملو قرار گرفت.

### ذکر قتل فرهاد خان و بیان بعضی قضایا که در آن اوان دست داد و انتظام مهمات خراسان بتوفیق ملک منان

#### اشاره

بر عقلای دهر و دانش پژوهان صاحب بهر ظاهر و روشن و باهر و مبرهن است که عنصر معنوی قرب سلاطین با خون سرشته شده و عرصه ضمیر پادشاهان عالم دیگر است حکیم بیدار دل هشیار مغز باید که از نشاء باده جاه و بزرگی سرمست نگردد و در جولانگاه قرب سلاطین پای اندیشه‌اش نلغزد بسی عقلای صایب رأی در خدمت سلاطین بمراتب عالییه رسیده در عالم قرب از شاهراه اخلاص منحرف شده سیلی روزگار خورده‌اند و آتش قرب را بدامن بیدانسی افروخته عاقبت در آن سوخته‌اند خوشا سعادت‌مندی که در آن حال توفیق الهی یافته مضمون این رباعی را که از منظومات راقم حروف است

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۵۷۵

سرمایه قرب و منزلت خود سازد:

رباعی

ای دل ز شراب قرب بیهوش مشووز باده وصل مست و مدهوش مشو  
هر چند ز دوست بیشتر بینی نازدر عرض نیاز گوش و خاموش مشو

#### سبب قتل فرهاد خان

ما صدق این مقال احوال خذلان مآل فرهاد خان است که چندین سال بتوجهات شهریار کامکار مورد عنایات گوناگون بوده گوی تفوق و سروری از اقران میر بود بسعادت نفس سرکش سر رشته اخلاص را از دست داده عاقبت باو رسید آنچه رسید سبب ظاهری

قتل فرهاد خان آنکه همیشه در خدمت اشرف لافهای گراف میزد و می گفت آرزو دارم که در معرکه که حضرت شاه تشریف حضور داشته باشد جان خود را نثار موبک همایون سازم.

چون پیمانه نخوت و غرورش از باده پندار لبریز گشته بود مست باده غفلت شده در جنگ دین محمد خان سستی کرده شکست خورد و از شکست او نزدیک بود که چشم زخمی بدولت ابد پیوند و ذات اقدس فیروزمند رسد و از اینجهه مستحق عقوبت بود تا من بعد تربیت یافتگان بارگاه معلی در معارک کارزار جان خود را در راه ولینعمت نثار نموده گران رکابی نکنند و سبب دیگر که بتدریج ظاهر شد آن بود که حضرت اعلی گمان غدیری باو برده بودند و در مقام امتحان درآمده رفته رفته از اطوار او آن گمان بسرحد یقین رسید و خود نیز استشمام این رایحه نموده بود.

این معنی از وی که مرد با رأی و هوش صاحب خرد بود و مکررا مشاهده فراز و نشیب حوادث نموده لطمه روزگار خورده بود بغایت ناپسند افتاد که با وجود اینهمه تربیت و جاه و بزرگی که بدولت اشرف یافته بود قدر شفقتهای پادشاهی ندانسته بوساوس شیطانی از راه رفته طریق غدر و کافر- نعمتی سپرد.

اما چون بدلائل واضح نقد اینمعنی در دارالضرب طبع همایون سکه قبول یافته بود و پرتو شعور او بر این معنی یافته دیگر اعتماد را نمیشایست محملا- بتحریک کارفرمایان قضا و فرمانبرداران قدر اسباب قتل او آماده گشته الله ویردیخان و بعضی امراء و غلامان بدین خدمت مأمور شدند و یشان

### قتل فرهاد خان

بمنزل او رفته باتمام مهم او پرداختند وقتی که الله ویردیخان دست بمیان آورده خنجر او را از میان کشیده او دانست که حال چگونه است همین قدر بعبارت ترکی گفته بود که «بیله می اولدی»، یعنی کار ما چنین شد و ذوالفقار خان برادرش که امیر الامرای آذربایجان بود در کمال اضطراب خود را بدولتخانه همایون رسانیده مترصد قتل میبود چه گمان نداشت که با وجود قتل برادری چنان او را زنده گذارند.

اما حضرت اعلی در باب او مضمون و لا ترز وازره وزیر آخری عمل فرموده جز لطف و شفقت امری

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۵۷۶

بظهور نیاوردند و همانروز او را بخلاف فاخره سرافراز فرموده خاطر پریشان او را اطمینان بخشیدند و مشار الیه از خلوص عقیدت و صوفیگری رضای خاطر مبارک مرشد کامل جسته عرض کرد که چون برادرم مستحق عقوبت مستوجب قتل شده بود چرا این خدمت باینغلام مرجوع نشد.

اما حضرت اعلی بعد از وقوع [۳۹۷] این واقعه همیشه در این حال از دو جهت اظهار ملال میفرمودند یکی آنکه بر توجهات شاهانه که در عرض چندین سال در تربیت او بظهور آورده بدین مرتبه رسانیده بودند حیف میخوردند دیگری آنکه مبادا دورنشینان بساط عزت که خبری از اطوار نزدیکان ندارند بامور دیگر حمل نمایند.

بالجمله بعد از کشته شدن او حکومت هرات را بحسین خان قورچی شمشیر شاملو تفویض فرموده از زمره آقایان بکتش سلطان استاجلو را برتبه امارت سرافراز فرموده بقلعه ماروچاق و ضبط مرغاب فرستادند و مشار الیه قلعه ماروچاق را تعمیر نموده از بالا مرغاب بحیطه ضبط درآورده در آبادانی آنها سعی نمودن گرفت و حکومت هر ولایتی از ولایات خراسان بیکدیگر از امرای اخلاص پیشه عنایت شد.

در این اثنا ملک جلال الدین خان سیستانی که از صدمات لشکر اوزبک و دستبرد مردم یتیم- سلطان و برادران ترک ولایت سیستان کرده بدرگاه جهان پناه آمده بود و از خدمت اشرف رخصت یافته در این هنگام در قندهار بود بملازمت اشرف رسیده



حکومت سیستان که نامزد گنجعلی خان شده بود باو اختصاص یافت.

محرابخان قاجار که حاکم طبرستان بود از آنرا عزیمت اردوی همایون نموده در تون الله- یار اعلان حاکم آنجا را محاصره نموده در گرمگاه روز که غازیان از تردد باز آمده استراحتی نموده بودند او از شهر بیرون آمده با فوجی از اوزبکیه که در تون بودند روی بوادی فرار آوردند محراب- خان واقف شده تعاقب نموده او را بدست آورد و سایر اوزبکیه را بتیغ انتقام گذرانید و او را در هرات بپایه سریر اعلی رسانید و عنایت و التفات یافته حکومت خواف و باخرز باو تعلق گرفت.

**شرح رفتن نور محمد خان با جنود قزلباش بمر و تمکن او و حاجی محمد خان والی خوارزم بر سریر حکومت ملک موروث و بدست درآمدن محمد ابراهیم سلطان بنیروی اقبال شاهنشاه آفاق و مراجعت موکب ظفر نشان بصوب عراق**

### اشاره

در آغاز داستان فتح خراسان بتحریر پیوست که بوداقدخان با فوجی از قورچیان عظام را همراه نور محمد خان بمر و شاهیمان فرستادند و ایشان بآئین شایسته بآطرف رفته چون بیاباد رسیدند محمد ابراهیم سلطان ولد ترسون محمد سلطان که از بنی اعمام عبدالله خان و خالو زاده عبدالؤمن خان جوان صبیح الوجه هجده ساله بود در بیاباد بحکومت قیام داشت از اخبار برهم خوردگی ماوراءالنهر و آواره وصول موکب ظفر قرین شاهی و رسیدن نور محمد خان بالشکر قزلباش که مقارن یکدیگر

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۵۷۷

بوقوع پیوست تزلزل باحوال او راه یافته تاب توقف نیاورده اراده نموده بود که فوراً خود را بمر و رسانیده از راه چهارجو ببخارا رود قورچیان عظام و غازیان چگنی کالبرق الخاطف بطلب او شتافتند و کالهاله بالبدرو او را در میان گرفتند اوزبکیه که در ملازمت او بودند تاب صدمه لشکر قزلباش نیاورده بعد از محاربه راه انهمزام پیمودند محمد ابراهیم سلطان بدست غازیان ظفر نشان درآمد و همچنین ولایت نسا و ابیورد را بتصرف درآورده روی توجه بمر و شاهیمان نهادند.

سلیمان یساول و ولی محمد سلطان برادر دین محمد خان که در مرو بودند از آوازه وصول موکب همایون و ورود نور محمد خان پریشان گشتند اکثر قبایل که در ولایت مرو اقامت داشتند بل عامه خلق آن دیار را بجانب نور محمد خان که وارث آن ملک بود راغب یافتند لاجرم توقف را محال انگاشته در کمال یأس و حرمان دل از ملک و مال برداشته طالب مأمن گشتند و بتحقیق پیوست که رایات نصرت آیات شاهی از مشهد مقدس بجانب هرات توجه نموده و لشکر قیامت اثر قزلباش اطراف و جوانب خراسانرا فرو گرفته اند از اینجهت نتوانستند که بهرات رفته بدین محمد خان ملحق گردند بالضروره از راه چهارجو ببخارا شتافتند و اهالی مرو شعار دولتخواهی نور محمد خان ظاهر ساخته باستقبال او شتافتند و اهالی و سرخیلان قبایل جلایر و سایر ترکمانان آنحدود و جمعی کثیر بر سر نور محمد خان جمع شده همعنان ظفر و اقبال بخطه مرو آمدند و مقارن این حال خبر فتح هرات و استیصال لشکر اوزبک بدیشان رسیده نقاره‌های شادمانی بنوازش درآوردند و در آن ولایت خطبه و سکه باسم سامی و لقب همایون [۳۹۸] آرایش یافت و بوداقدخان و امراء و قورچیان بمیامن دولت ابد پیوند شاهی نور محمد خانرا بر مسند سلطنت ملک موروث متمکن ساخته محمد ابراهیم را مصحوب فوجی از غازیان قزلباش بخدمت اشرف فرستادند و در دار السلطنه هرات بغز مجالست محفل ارم تزیین معزز گشته منظور انظار عواطف و الطاف شاهی گردید و حضرت اعلی خاطر او را بتوجهات خسروانه اطمینان داده نوید عاطفت بیش از پیش یافت و او را بطهماسب قلی بیگ گرجی غلام خاصه شریفه سپردند که معزز و محترم نگاه دارد و همچنین از جانب حاجی محمد خان نیز عرایض اخلاص آئین رسید که بیمن توجه و الطاف شهریاری ممالک خوارزم بدستور زمان سابق بتصرف درآمد عرصه این ولایت از خار و خاشاک ارباب خلاف پاک گردید و دیگر باره این دولتخواه در سریر عز و جاه تمکن یافته همواره زبان حال بدین مقال گویاست:

بیت

اگر هر موی من گردد زبانی شود هر یک ترا تسبیح خوانی

هنوز از بیزبانی خفته باشم ز صد شکر یک ناگفته باشم بالجمله بعد از قضایای مذکور چند روزی باغ شهر محل نزول خسرو بهرام قهر گردیده در آنجا بانتظام مهمان خراسان و انجام مطالب و مدعیات ارباب حاجات و دولتخواهان پرداختند و جمعی از اهل خراسان را که در زمان اوزبکیه اخلاص دولتخواهی بظهور آورده در راه دین و دولت سعی و کوشش کرده قلاع خود را محافظت نموده بودند و فوجی را که ترک اوطان نموده بعراق آمده بودند بانعامات تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۵۷۸

### رجوع شاه عباس از هرات بمشهد مقدس

و سیورغالات و خلایع فاخره نواخته بین الاقران سمت امتیاز بخشیدند و بعد از فراغ از مهمات مملکت و انتظام احوال سپاهی و رعیت عزم مراجعت فرموده موکب نصرت قرین بجانب مشهد مقدس معلی در حرکت آمد و قریب یک ماه در آن خطه جنت نشان توقف فرموده بواجبی بنظم و نسق سرکار آستانه متبرکه پرداختند و خدام و مدرسان و حفاظ و سایر عمله و خدمتکاران و اطعام فقراء و راتبه خواران بدستور زمان شاه جنت مکان تعیین یافت.

از قنادیل مرصع و طلا و نقره و شمعدان و قالیه‌های بتکلف کرمانی و جوشقانی و اوانی و ظروف آنچه ضروری سرکار فیض آثار بود سرانجام یافته در زیب و زینت روضه مقدسه کوشیدند و تا در مشهد مقدس نزول اجلال داشتند هر صبح و شام بسعدت زیارت فایز گشته از غایت ارادت و حسن اعتقاد و اکثر اوقات بنفس نفیس بخدمات خادمی و فراشی حرم محترم و سایر خدمات قیام و اقدام فرموده بدان مفتخر و مباهی بودند و چون در خراسان امری که باعث توقف باشد نماند روضه مقدس را وداع فرموده رایات نصرت آیات از راه رادکان و خبوشان بعزیمت استرآباد بجانب دشت بحریان در حرکت آمد.

### ذکر شکار کردن خاقان بلند قدر والا مکان در صحرای دلگشای رادکان

چون رادکان محل نزول موکب ظفر نشان گردید نشاط شکار از خاطر خطیر همایون سرزده طرح قمرغه یعنی شکار جرگه انداخته عساکر منصوره بر حسب فرمان جانوران شکاریرا از چند روزه راه در مکان معین جمع آورده چون دایره مثال جرگه دست بهم داد چندان جانور بجرگه درآمد که محاسب و هم از تعداد آن بعجز و قصور اعتراف مینمود هنوز عرصه جرگه یک فرسخ بود که حضرت اعلی بمریان جرگه درآمد چند خرگور بنظر درآمد اشهب صبا رفتار فلک پیما را که بهرگامی بر اشهب سریع السیر فلک پیشی گرفتی در آن عرصه نشاط افزا بجولان درآورده عنان بجانب گورخران انعطاف دادند و بعد از تک و تاز بسیار بضرب تیر و تیغ آبدار همه را از پای درآوردند و از صبح تا پیشین که عرصه جولان فراخی داشت باسب تاختن و صید انداختن پرداختند یک دو نفر از مقربان بساط عزت در رکاب اشرف تک و دو مینمودند اما رخصت صید افکنی نیافته بودند و آن حضرت کمان بهرامی بر سر چنک آورده جلوداران تیرهای خدنک دسته دسته چون عقابان تیزیر می‌رسانیدند و از چنک آن حضرت بال گشاده بصید آهوان و جانوران در پرواز می‌آمد و هر صیدی که بنوک ناوک دلدوز خسرو گیتی افروز از پای درمی‌آمد نزدیکان رکاب اقدس حساب شماره آن [۳۹۹] نگاه میداشتند.

در آنروز یکصد و شصت و دو جانور بضرب تیر شهب آسای حضرت اعلی بر خاک هلاک افتاده بود و چون حلقه شکار دایره کردار تنگ‌تر شد بعضی از امراء و مقربان رخصت یافته بجرگه در آمدند بعد از لحظه اکثر ملازمان رکاب اقدس و خواص قورچیان و غلامان مرخص گشته شکار انداز گردیدند بالاخره

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۵۷۹

عموم سپاه رخصت یافته کار بجائی رسید که آهوان تیز تک از تک و دو بازمانده قدرت حرکت نداشتند پیاده‌ها بجرگه درآمده بدست می‌گرفتند از بسیاری جانوران عدد آن بشماره صحیح نرسید اما:

مصراع

«کسی نماند که صیدی نیامدش در دام»

هنوز تا دو سه هزار آهو در میان جرگه متحیر و سرگردان بهر طرف می‌شتافتند خود را پا بسته دام عنا دیده راه مسدود می‌یافتند از نوادر و غرایب حالات امری غریب از آن حیوانی چند مشاهده شد که آن بیچارگان چاره دیگر نیافته بالهام ملهم غیبی روی بجانی که حضرت اعلی سواره ایستاده بودند آورده آنجا را مأمن یافتند و بر دور آن حضرت محیط گشته بعد از آنکه دو سه مرتبه بر سیل طایفان گردیدند همگی پناه بموکب عز و جاه آورده در همانجا بزانو درآمده خوابیدند و آن مقام بر مثال یتاق گوسفند بنظر درآمد حضرت اعلی بعد از مشاهده اینحال مردم را نهی فرموده حکم شد که دیگر کسی متعرض جانوران نشود.

بعد از زمانی ممتد که وقت غروب آفتاب بود و آهوان نفسی آرمیدند رقم آزادی بر صحیفه حال ایشان کشیده امر فرمودند که طرف دشت را گشوده راه دهند هیچ آفریده را یارا نبود که پیرامون جانوران بازمانده گردد و تخمینا دو سه هزار جانور از غرقاب بلا نجات یافته بجانب دشت شتافتند روز دیگر حکم شد که هر کس شکاری داشته باشد بنظر انور رساند و همگی را جمع نموده در میانه عساکر منصوره قسمت یافت و از آنجا شکارکنان از راه خوبشان و سملغان بدشت بحریان نزول اجلال فرمودند و عزم توجه استرآباد و نظم و نسق آن ولایت و تنبیه و تأدیب متمردان و سرکشان اوخلو و کوکلن و سایر الوس صاین خانی که همیشه متعرض آن ولایت میشدند از خاطر خطیر سرزده عنان عزیمت بدان- صوب معطوف ساختند.

### ذکر توجه موکب همایون شاهی بصوب استرآباد و تنبیه متمردان بدنهاد و تعمیر قلعه رفیع بنیاد مبارک آباد

هر چند در صحیفه اول و طی وقایع هر سال بمناسبت مقام برخی از احوال استرآباد و فتن و فتور آن ملک مرقوم واسطی رقم گشته دیگر باره بتحریر آن پرداختن موهم شائبه تکرار و موجب اطالت و تجدید تذکار است اما در این مقام مناسب نمود که مجملی از احوال آن ولایت مرقوم صحیفه بیان گرداند که طالبان سیر و اخبار را اطلاع تام بر آغاز و انجام آن حاصل آید.

القصه دارالملک استرآباد از متزهات عرصه ایران و صحاری دلگشای آن که از یکطرف بدریای خزر پیوسته بنزاهت و خرمی در ربیع و خریف یکسان قطعه‌ایست از روضه جنان و مردم آنجا بحلیه ایمان آراسته در زهد و تقوی درجه عالی دارند اما خالی از اجامره و اوباش هم نیست و بدستور

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۵۸۰

سایر محال طبرستان گاهی هوای عصیان و طغیان در سر ایشان می‌افتد و این طبقه را سیاه- پوش مینامند.

در زمان حضرت شاه جنت مکان که امنیت و استقامت ملک ایران در نصاب کمال بود از ضبط حکام هوای سیاه پوشی از سر بیرون کرده در کمال همواری رعیتی مینمودند اما قبایل و عشایر الوس صاین خانی از اوخلو و کوکلن و ایلور و سالور و غیر ذلک که از اتباع والی خوارزم و بقیه ترکمان مشهورند در کنار آب اترک که میانه ولایت جرجان و خوارزم فاصله است اقامت داشتند تا کنار رودخانه گرگان آمده زراعت بسیار در آن صحرای بیپایان نموده مال مزروعی بحکام جرجان میدادند و حکام نیز بجهت آبادی مملکت قانع نمیشدند تا آنکه رفته رفته آن طبقه سر بطغیان برآورده همیشه دست درازی بمملکت استرآباد میکردند و حکام استرآباد بدفع فتنه آن قوم پرداخته بدینجهت اکثر اوقات حدود استرآباد از فتنه و آشوب خالی نبوده و شاه جنت مکان بجهت دفع فتنه ایشان قلعه مبارک آباد در کنار آب گرگان ترتیب داده مقرر کرده [۴۰۰] بود که حکام از شهر بقلعه نقل نموده در آنجا اقامت

کرده بحراست مملکت قیام نمایند که از طایفه ترکمان مضرتی نرسد و تفصیل قضایای آن ایام در صحیفه اول در طی احوال شاه جنت مکان رقمزده کلک بیان گردید.

بعد از رحلت شاه جنت آشیان که نواب سکندر شآن و لشکر عراق بآذربایجان رفته بدفع هجوم سپاه روم مشغول بودند و امرای خراسان دو جوقه شده با یکدیگر در مقام جدال درآمدند طوایف قزلباش را چندان مشاغل دست داد که چند سال بضبط استرآباد نپرداختند و این مملکت از حاکم مستقل خالی ماند جماعت یقه ترکمان خصوصا علیار بیک ایمر دلیر شده تا ضرابخانه و قلعه مبارک-آباد سه فرسخی شهر آمده رحل اقامت انداختند و قلعه را ویران کرده فارغ البال نشستند و اهالی استرآباد جهت دفع مضرت آن قوم یک چند بحفظ حال خود پرداخته احوال ایشان نیز بالا-خره بتمرد و عصیان سرایت کرد و در هر بلوک متغلبی سربطغان برآورده رسم سیاهپوشی تازه گردید و در آن بلوک قلعه ترتیب داده تفنگچی و کماندار بسیار جمع کرده سر بدیگری فرو نمیآوردند و بمرور ایام هوای حکومت و خودسری در سر متغلبان و سرداران سیاهپوش افتاده باستظهار ضیق طریق و صعوبت راه و بیشه و جنگل بالکلیه گردن از اطاعت و انقیاد قزلباش پیچیده و محالی که در کنار رودخانه گرگان و دشت و صحراء واقع بود بیه ترکمان باز گذاشتند و آن طایفه بهمان راضی گشته بفراغبال در صحرای دلگشای جرجان ییلاق و قشلاق مینمودند و از بیم سیاهپوش بشهر و بیشه و جنگل و محال صعب المسالک نمیتوانستند درآمده و بعضی اوقات نیز با یکدیگر مدارائی میکردند چندین سال احوال ایشان بدین و تیره گذران بود تا در اواخر ایام دولت نواب سکندر شآن و اوایل جلوس حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بعضی اوقات مرتضی قلیخان پرناک و ایامی بدرخان افشار برادر اسکندر خان بحکومت آن ولایت منصوب گشته بشهر استرآباد رفتند.

سرداران سیاهپوش که هر کدام در یکی از بلوکات دم از حکومت و استقلال میزدند طایفه یقه ترکمان را حامی خود دانسته تمرد و عصیان ورزیده بحاکم بازگشت نکردند و ملازمان حاکم یک فرسخ از شهر پیشتر نمیتوانستند رفت و تمتعی از آن ولایت نمی یافتند بالاخره از خوف یقه ترکمان و طغیان سیاهپوشان در آن ولایت مجال اقامت نیافته با قبح وجهی بیرون رفتند و از سرداران سیاهپوش خصوصا خواجه شرف الدین ساوری بی اندامی بسیار صدور یافته جمیع اموال و اسباب مرتضی قلیخان

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص: ۵۸۱

را که همراه داشت غارت کردند و اسب و یراق از غازیان گرفته برهنه سر میدادند تا آنکه در خراسان طغیان اوزبکیه واقع شده ولایت نسا و ابیورد و درون و باغباد که بولایت کبود جامه استرآباد اتصال دارد بتصرف امرای اوزبکیه قرار گرفت و عبدالله خان اوزبک ولایت خوارزم را تسخیر نموده حاجی محمد خان والی آن ولایت را بیرون کرد.

حضرت اعلی بملاحظه آنکه مبادا سرخیلان الوس صاین خانی اطاعت اوزبکیه نموده بوساطت و اغوای ایشان اوزبکیه بولایت استرآباد تسلط یابند و فتنه ایشان بمازندران سرایت نماید باقتضای زمان و حسن تدبیر با آنطبقه تطف آغاز نهادند و از زمره آن گروه علیار بیک ایمر که از دیگر سرخیلان قبایل صاین خانی بمزید اعتبار امتیازی داشت و در حوالی مبارک آباد میبود و بوساطت میرزا بیک ولد میر ضیاء الدین فندرسکی که مرد دولتخواه صلاح اندیش بود بخدام آستان خلافت مکان شاهی اظهار اخلاص و دولتخواهی مینمود حضرت اعلی بنابر صلاح دولت قاهره او را برتبه خوانی سرافراز فرموده منشور حکومت استرآباد باسم او فرستادند اما سرداران سیاهپوش زیاده تمکین او نمیکردند و او با ایشان بمدارا سلوک کرده بهمین قدر راضی بود که نایی از او در شهر نشسته سمت حکومت داشته باشد و خود در کنار رود گرگان و میانه ایل بسر میبرد.

بعد از فوت او محمد یار خان پسرش بدرگاه جهان پناه آمده بجای پدر منصوب گردید و طبقه اوخلو با او در مقام خلاف درآمده بالاخره او در دست جماعت اوخلو بقتل رسید قلیچ خان برادر کوچکتر پیاپی سریر اعلی آمده منشور ایالت استرآباد حاصل کرد مهم او نیز از طغیان و بی اعتدالی گروه اوخلو تمشیت نپذیرفت تا در این سال که رایات نصرت آیات شاهی بتسخیر خراسان در حرکت

آمد در چمن بسطام نزول اجلال واقع شد متوجه ضبط ولایت جرجان [۴۰۱] شده حکومت آنولایت بفرهاد خان که حاکم مازندران بود تفویض یافت و او داروغه خود چنانچه سابقا مذکور شد بآن ملک فرستاد.

چون طنطنه ظفر آیات شاهی در آن حدود بلند آواز گشته تزلزل در بنیان ثبات و قرار متمردان خود ستای افکنده بود و تمامت مازندران که بولایت استر آباد پیوسته بتصرف قزلباش درآمده بود سرداران سیاهپوش از تمرد اندیشیده جز اطاعت چاره نیافتند و بدرگاه جهان پناه آمده در سفر خیر اثر خراسان مرافقت اختیار نمودند و بعد از قتل فرهاد خان حکومت آن ولایت بحسنخان زیاد اغلی قاجار نامزد شد.

چون بجهت دفع فتنه اوخلو متمردان یقه ترکمان و نظم و نسق استرآباد توجه موکب همایون بدان صوب پیشنهاد همت والا بود درین وقت که دشت بحریان محل نزول اردوی سعادت نشان گردید اکثر اغرق اردو و سیاهی لشکر را از راه بسطام بعراق فرستاده با خلاصه ملازمان رکاب اقدس و امرای عظام روی توجه بآن صوب آوردند جهت اطمینان قلوب طایفه یقه ترکمان محمد قلی بیگ امیر- آخور باشی چغتای را که از مقربان بساط عزت بود نزد قاری خان میر اوخلو که در سمت راه اقامت داشت فرستاده احکام استمالت باسم قبایل ترکمان عز صدور یافت که چون ایشان از قدیم الزمان بسلاطین خوارزم تعلق دارند و اکنون حاجی محمد خان پادشاه خوارزم و اولاد او که از حوادث روزگار پناه بسایه دولت شاهی آورده مدتی در ظلال اقبال همایون بسر میردند بیمن معاونت و معاضدت همایون ما مجددا بر مملکت موروث استیلا یافته خود را از منسوبان همایون ما می‌شمارند و فی الحقیقه منسوبان تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص: ۵۸۲

حاجی محمد خان بما تعلق دارند باید که باتفاق محمد قلی بیگ باستقبال موکب همایون آمده بغز بساط- بوس سرافراز گردند و اصلا از وصول موکب همایون دغدغه بخود راه ندهند که هر گاه ایشان در جاه و مقام قدیمی ساکن گشته پای در دامن ادب پیچیده جز لطف و شفقت امری دیگر درباره ایشان بظهور نمیرسد و موکب همایون بقلاووزی اقبال و راهنمایی سرداران سیاهپوش متعاقب او از راه دره کبود جامه در حرکت آمد.

قاریخان اوخلو نخست محمد قلی بیگ را اعزاز و احترام نموده قرار داد که با سایر میران و ریش سفیدان الوس مشورت نموده همگی را باطاعت و ایلی و انقیاد همایون اعلی ترغیب نموده در مرافقت مشار الیه بآستان بوس شتابند اما جهلای آن قوم که چندین سال بود از خوارزم خود را بکنار کشیده در میانه بخودسری برآمده بودند و در این اوقات اطاعت والی خود نیز نمیکردند از قرب وصول موکب عز و جلال اندیشیده کمال سراسیمگی بحال ایشان راه یافت و از آمدن بپایه سریر اعلی تقاعد ورزیده در مقام فرار شدند و بجانب اترک کوچ کرده جمعی از بیباکان آن طبقه که سالها با توسن خودسری در بادیه عصیان تک و تاز نموده بودند بمحبابا بر سر خرگاه محمد قلی بیگ آمدند و ملازمان او بمدافعه قیام نموده بین الجانین جنگ و جدال وقوع یافت و محمد قلی بیگ را چند جا زخم مهلک زده چند نفر از ملازمان او درجه شهادت یافتند و اموال او را غارتیده از عقب قوم شتافتند.

بعد از ورود این خبر حضرت اعلی همانروز از کبود جامه بیرون آمده بتعاقب آن بیعاقبتان ایلغار فرموده شب بیورت ایشان رسیدند که خیمه و خرگاه و «اله چوق» بر جا گذاشته فرار نمودند و آن شبی بود مظلوم در نهایت تیرگی که از چاه ویل نشان میداد و هوا متراکم گشته چشم سحاب از اشک فشانی باز نمی‌ایستاد.

بیت

شبی از تیرگی چون جعد کاکل شبی تاریکتر از چاه بابل

هوای قیرگون آن شب تارسبق برده ز جعد سنبل یار

چنان تیره بد آنشب تا سحرگاه نبردی دست‌ها سوی دهن راه حضرت اعلی شاهی ظل اللهی اراده داشتند که تا بقاری خان نرسند و او را بدست نیاورند عنان از ایلغار باز نکشند و در هیچ مکان نزول نکنند دولتخواهان نیک اندیش که بتجربه روزگار مهذب شده

بودند عرض کردند که چون دستور نیست که در شب ظلمانی پادشاهان بنفس خود یاغی را تعاقب نمایند اگر حضرت اعلی که بنور رأی ثاقب حوادث غیبی را در آئینه خیال مشاهده میفرمودند و همیشه رأی صواب نمایش با صورت قضا و قدر مقارن افتاده کارنامه‌ها که در امور سلطنت و فرمانروائی از آن حضرت صدور یافته دستور العمل سلاطین روزگار است تصدیق قول نیک اندیشان فرموده در یورت ایشان فرود آمدند و چون [۴۰۲] مطلب اصلی از آمدن استرآباد آن بود که آن ولایت دلگشا را از خس و خاشاک ارباب طغیان پاک سازند اردوی آغرق را در آنجا گذاشته برخوردار بیک اینس توپچی باشی را با جمعی تفنگچیان بمحافظت آغرق تعیین فرموده چون طلوعه صبح صادق نمایان شد با آنکه هوا همچنان مترشح و ابر قطره فشان بود بفیروزی و اقبال سوار شده در کنار آب اترک بکوچ قبایل اوخلو رسیدند قاریخان باضطرار از خیل

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۵۸۳

و حشم جدا شده با معدودی سبای از آب اترک عبور نموده راه دشت پیمود و خیل و حشم پی سپر غازیان ظفر- فرجام گشته مردان طعمه شمشیر آبدار و نساء و صبیان اسیر و گرفتار و اموال و اسباب و مواشی و اغنام بیاد غارت و تاراج رفت و چون معلوم نشد که قاریخان بکدام طرف فرار نموده عنان از تکاپوی آن دشت بی آب باز کشیده بصوب مراجعت انعطاف دادند و در کنار رود گرگان حوالی گنبدی که مدفن شمس- المعالی قابوس بن وشمگیر بود باردو ملحق شدند و از آن مرحله کوچ واقع شده در پای قلعه مبارک آباد نزول اجلال فرمودند.

ریش سفیدان سایر قبایل صاین خانی از ایمر و کوکلن و سالور و غیرهم از قهرمان غضب شاهنشاهی اندیشناک گشته بپایه سریر اعلی آمده نوازش یافتند و رای صوابنما بتعمیر قلعه مبارک آباد متعلق گشته اطراف و جوانب قلعه بر امراء و عساکر قسمت شده شروع در کار کردند در عرض دوازده روز حصار قلعه که در نهایت وسعت و بزرگی بود اتمام یافت و بخاطر اشرف رسید که چون در میانه سرداران سیاه- پوش کسی که ایام تسلط حکام و استقامت ملک دریافت رعیتی قزلباش نموده باشد نمانده و جوانانی که در این عصر بعرضه آمده‌اند قریب بیست و پنجسال زیاده است که حاکم ندیده خود را حاکم تصور نموده‌اند و بخار غرور و پندار در دماغ ایشان جاگیر شده حزم و احتیاط مقتضی آنست که این طایفه را فی الجمله از خواب غفلت بیدار سازند.

لاجرم بعد از اتمام قلعه روزی جمیع سرداران سیاه پوش را طلب فرموده بلفظ گهربار بایشان خطاب فرمودند که چند سال این مملکت از حاکم سایش خالی و از حلیه ضبط و نسق عاری بود و شما هر یک بجهت حفظ حال خود از طریق رعیتی عدول نموده قدم در عرصه سپاهیگری نهادید و از خوف یکدیگر و آسیب طایفه ترکمان سیاه پوشان جمع کرده بی‌اندامیها از شما بامرای قزلباش نیز وقوع یافته اکنون که از اعمال سابق نادم گشته در مقام اعتذار و انقیاد درآمده‌اید ما نیز از اعمال سابقه شما که در زمان هرج و مرج واقع شده اغماص عین فرموده کان لم یکن انگاشته‌ایم الحال چون بین عنایات الهی و سطوت قاهره شاهی حواشی مملکت مهبط امن و امان گشته ممالک طبرستان و جرجان و خراسان تا کنار آب- مرغاب در تصرف اولیای دولت قاهره است و سلاطین خوارزم و اورگنج طریق اطاعت و انقیاد می‌سپزند و متمدن الوس صاین خانی بجزای خود رسیده بقیه السیف سر بحلقه بندگی درآورده‌اند و حاکم ضابط بدارائی مملکت قیام دارد و من بعد از تعدی ارباب جور و تسلط ابنای جنس امید ایمنی است در این صورت ایشانرا احتیاجی بقلعه نگاه داشتن نخواهد بود باید که قلاع خود را منهدم ساخته اسلحه و یراقی که دارند بسرکار حاکم دهند که در قلعه مبارک آباد بکار آید و خود خانه کوچ بقلعه مبارک آباد آورده در آنجا اقامت نموده بدستور قدیم بزراعت و رعیتی مشغول گشته رسم سیاهپوشی را مفقود گردانند که هم حاکم مملکت از ایشان و هم ایشان از حاکم ایمن بوده محل اعتماد گردند.

چون آن جماعت بجز انقیاد چاره نداشتند متقبل این معنی شدند و حضرت اعلی مهم طریق را بیکی از معتبران قزلباش حواله نموده در گرفتن یراق بنوعی مبالغه نمودند که اگر من بعد یک قبضه شمشیر بلکه یک عدد نیزه در خانه احدی ظاهر شود خون او هدر



باشد.

مجملاً طبقه سیاه پوش که تا امروز در ولایت استرآباد هر کدام در بلوک خود کوس انا و لا غیر میزدند خود را در ورطه عجیبی که هرگز تصور نکرده بودند دیده با اکراه تمام گردن بطوق فرمان نهادند و از غایت بیعقلی یکدیگر را از انقیادی که بحسب ظاهر نموده بودند نکوهش نموده آثار خلاف و علامات نفاق از اطوار ایشان مشاهده می‌افتاد.

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۵۸۴

القصه بقاعده که قرار یافته بود قلاع ایشان انهدام یافته چندین هزار تفنگ و زره و کیش و کمان بقلعه مبارک آباد جمع آمده کوچهای سرداران بقلعه نقل شد در خلال این حال روزی حضرت اعلی شاه‌ی ظل‌اللهی بشهر تشریف [۴۰۳] برده بودند ناله و نفیر عورات و بیچارگان از تظلم و داد-خواهی بیداد سیاه پوشان بکره‌اثر رسید چه در ایام هرج و مرج از این طبقه نسبت بمردم شهر استرآباد که اکثر از زهاد و عباد و صلحاء بودند بی‌اعتدالی بسیار بظهور آمده بهر کس اندک گمان تمولی داشتند شب با فوجی از حزب شیطان بر سر خانه ایشان رفته تهدید قتل داده ما یعرف ایشانرا بزجر و تعدی می‌گرفتند و از هتک عرض ارباب ناموس اندیشه نکرده بی‌ناموسیها بظهور می‌آوردند به تخصیص خواجه شرف الدین ساوری که دو مرتبه با گروه انبوه سیاه پوشان خود بدر حمام زنانه آمده ملازمان باندرون فرستاده عورات برهنه را بعنف بیرون آورده بطریق اسارای گبر و فرنک بساور برده بعد از ایامی یک یک را بصاحبان می‌فروخته‌اند جزای اینگونه بدکاران ندادن هر چند در ایام هرج و مرج باشد در میزان عدالت و مقیاس دارائی سلاطین که ظلال ربوبیت‌اند سنجیده و پسندیده نمی‌نمود و خاطر ضعفا و ستم‌دیدگان بی‌سیاست بدکاران اطمینان نمی‌یافت و ساحت مملکت را از خار وجود اینگونه بی‌باکان پرداختن اولی نمود.

شعر

چو بد کردی مباش ایمن ز آفات که خواهی یافت از گردون مکافات بالجمله رای جهان پیر او خاطر خطیر معدلت انتما بجزای ستمکاران خود رای قرار گرفته در روزی که متوجه حال سادات و علماء و ارباب عمایم و اصحاب سیورغالات بودند سرداران سیاه پوش را بتقریب تحقیق حال این طبقه بمجلس همایون حاضر ساختند که ظاهر شود که آن جماعت و اولاد و اعقاب ایشان بحالت اصلی باقی مانده‌اند یا در سلک اجامره و اوباش درآمده داخل سیاه پوشان شده‌اند.

بعد از فراغ از این امر حضرت اعلی از خواجه شرف الدین ساوری تحقیق آمد و رفت مرتضی قلیخان پرناک می‌فرمودند که بچه کیفیت باسترآباد آمده و چگونه رفت خواجه نادان در طی آن احوال بامیدواری آنکه حضرت اعلی زلالت ایشان را که در زمان فتور و هرج و مرج واقع شده عفو فرموده‌اند از کمال بی‌عقلی بی‌اعتدالیهای خود و خفت و بی‌ناموسی که بمردم او و غازیان قزلباش کرده بود نقل نموده و چاپلوسی کرد که شاید باین سخنان از تلاطم امواج بحر غضب شاهانه ایمن گردد اما چون تیر آه مظلومان و دعای مستمندان بههدف اجابت اقتران یافته بود و سیاست اینگونه ظلمه در صحیفه تقدیر ایزدی مثبت گشته بود این چاپلوسی و شیرین زبانیها دافع قضا نگشت و همگی را گرفته شحنه قهر قهرمان زمان سیاست ایشان پرداخت خواجه شرف الدین ساوری را از میان قطعه قطعه کرده هر قطعه را از محله و از درب همان حمام آویختند و بعضی را بعقوبت تمام بقتل آورده اجساد خبیثه ایشانرا عبره للناظرین از دروازه‌های شهر سرنگون ساختند و چند نفر دیگر را چشم کنده جهت عبرت خلایق از دست گذاشتند.

مجملاً هر یک از ستمکاران مذکور بعقوبتی که کس میناد جزای عمل یافتند غلغله فرح و

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۵۸۵

انبساط خلایق و شعف و سرور ایشان بایوان کیوان رسیده در ازدیاد دعای دولت روز افرون کوشیدند دل‌های آرمیده آرامش دیگر یافت و جراحت ناسور دل خستگان التیام تام پذیرفت و بعد از آنکه رایات جلال متوجه عراق شد حسینخان حاکم استرآباد نیز حسب اشاره همایون بتفحص حال ارباب طغیان پرداخته از هر کس مظنه بیدولتی داشت از میان برداشت در سلب سلب و آلت

جارحه بنوعی مبالغه کرد که من بعد هر کس زهگیر در شست داشته باشد شست او را بریده آن زهگیر را بیرون آورند طبقه سیاه پوشان در کمال خوف و هراس هوای سیاه پوشی از سر بیرون کرده پای در دامن سلامت و رعیتی پیدند و آن ولایت بدستور سایر ممالک ایران مهبط امن و امان گشت. تاریخ عالم آرای عباسی ج ۲ ۵۸۵ ذکر بدست در آوردن الوند دیو مازندرانی و توجه موکب نصرت نشان بصوب مازندران و نظم و نسق آن ولایت بهشت نشان ..... ص: ۵۸۵

### ذکر بدست در آوردن الوند دیو مازندرانی و توجه موکب نصرت نشان بصوب مازندران و نظم و نسق آن ولایت بهشت نشان

#### اشاره

حضرت اعلی شاهی ظل الهی بعد از فراغ از مهم استرآباد جهت بدست در آوردن الوند دیو و دیوساران مازندران که هنوز در بیشه خلاف و طغیان مانده بودند عزم توجه آن صوب جزم کردند و قرارداد خاطر اشرف آن بود که اگر در این زمستان [۴۰۴] در مازندران توقف لازم آید طرح قشلاق انداخته اقامت فرمایند که چون بیشه و جنگل از برک و بار عریان گردد او را با هر کس که هوای یاغیگری و طغیان در سر داشته باشد بدست آورند و تا عرصه آن ولایت بهشت- نشان از ارباب طغیان و متغلبان پاک نگرده بجانب عراق حرکت بفرمایند و اعیان مازندران را نیز بوعده و وعید متنبه گردانیده پیدا کردن الوند دیو و یاغیان مکلف ساختند و جمعی را بیشتر از موکب همایون بتفحص و تجسس ایشان مأمور فرموده روانه نمودند.

این اخبار بالوند دیو رسیده راه نجات منحصر در استیمن و آمدن بدرگاه فلک نشان یافت نخست کس خود بدرگاه معلی فرستاده بشهزاده پاک طینت نیکو سریرت یعنی نواب مستطاب علیه عالیہ عمه محترمه حضرت اعلی که رحمه للعالمین است توسل جسته که اگر از خدمت اشرف درخواست گناهان این گنه کار فرموده متقبل عفو تقصیرات من گردند از سر قدم ساخته بدرگاه عالم پناه میآیم حضرت اعلی از

#### پناه آوردن الوند دیو بدرگاه شاه عباس

این حال آگاهی یافته پیغام دادند که هرگاه الوند دیو از روی اخلاص بدرگاه خلایق پناه آید بجان و مال و عرض و ناموس در امانست والا دانسته باشد که انشاء الله تعالی تا دفع شر او نشود حرکت از مازندران بهیچ طرف ممکن نیست.

الوند دیو از نوید عطوفت و جان بخشی مستظهر گشته تکیه بر مروت شاهی نموده روی امید بدرگاه جهان پناه آورده خود را بدر دولت سرای همایون انداخت و حضرت حسب الوعده او را نوازش نموده رقم عفو بر زلات او کشیدند مشروط بر آنکه هوای سواده کوه و آرزوی حکومت آنجا از سر بدر کرده با فرزندان و اهل و عیال بعراق آمده مرفه الحال در ظلال دولت ابد قرین بسر برد و از بیم آفت و مس مخافت ایمن باشد مشار الیه از این عاطفت و جانبخشی

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۵۸۶

کلاه شادمانی با آسمان انداخته حیات چند روزه را غنیمت شمرده با فرزندان و متعلقان بعراق آمد و بتوطن دارالملک شیراز رغبت نموده بدان طرف نقل نموده و خاطر اشرف از دغدغه طغیان او فراغت یافته چند روزی بسیر و شکار مازندران مشغولی فرمودند و هر کس را مظنه فتنه انگیزی و طغیان بود بعضی سیاست یافته بعضی را بعراق کوچ دادند.

مجملاً- ساحت ملک مازندران جنت نشان که ارثا و اکتساباً بحضرت اعلی اختصاص داشت بدستور جرجان از خس و خاشاک ارباب طغیان پاک گردیده کل ممالک دارالمرز و طبرستان و جرجان و مازندران و رستمدر و گیلانات و گسکر و طولش تا سرحد شیروان که در قرون ماضیه میانه چندین بلوک و حکام ذوی الاحشام انقسام یافته بود صافی گشته عرصه آن ولایات که

همیشه از شورش و فساد و نزاع حکام چون زلف بتان برهمزده و پریشان بود بسطوت قاهره شاهی رشک دارالامان گشته خاطر عجزه و زیردستان چون دل‌های آرمیده اطمینان یافت و رایات همایون فال همعنان ظفر و اقبال از راه دامنه کوه دماوند که راهی است بغایت صعب و از غایت اشتهاار محتاج بشرح و بیان نیست و همانا صدق این بیت افتاده:

بیت

فرازش چو قدرت بلند و نشییش ز بختم نگونتر بچندین مراتب

### رجوع شاه عباس از سفر خراسان و ورود بمقر سلطنت

و در آنوقت زیاده از یک نیزه برف داشت روانه عراق گشتند و لشکر ظفر اثر در آن راه تعب و تشویش بسیار کشیدند چنانچه حضرت اعلی پیاده شده جلو اسب خود را خود بدست مبارک گرفته قریب یک فرسخ که برف را کوفته راه باریکی بهمرسیده بود عبور از آن راه بجز یک یک میسر نبود پیاده رفتند و از آنجا بسعادت و اقبال بقصبه دماوند رسیده از آنجا بدار السلطنه قزوین روانه شده مقر سلطنت ابد بنیان از ورود موکب ظفر نشان نزاهت و خرمی از سر گرفت و خلائق استقبال موکب همایون نموده نقاره‌های شادمانی بلند آوازه گردیده صیت فتح خراسان و آئین جهانبانی و ملک ستانی شهریار گیتی - ستان باطراف و اکناف رسید و در آن خطه عشرت بنیان بمعموری خراب آباد دلتنگی کوشیده زینت افزای عالم شادمانی گردیدند و عساكر منصوره را بمساکن و اوطان رخصت داده از قزوین عنان عزیمت بصوب دار السلطنه اصفهان انعطاف داده در ساعتی که نیرین را با کواکب سعدین مقارنه افتاده از تربیع و مقابله بر کنار بودند باغ جهان آرای نقش جهان از غبار سم سمند جهان پیما بتازگی عطرسائی آغاز نهاده و زمستان را در کمال بهجت و سرور در آن بلده جنت نشان پایان رسانیدند.

### [۴۰۵] ذکر بعضی سوانح و قضایا که در سفر خیر اثر خراسان باراده و تقدیر ملک منان وقوع و درجه ظهور یافت

از سوانح این سال که در سفر خراسان بوقوع پیوست در دار السلطنه هرات میرزا علی بیگ

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص: ۵۸۷

کرامیلو را که در سلک یوزباشیان شاملو انتظام داشت برسم رسالت بجانب هندوستان فرستاده مکتوب صداقت اسلوب محتوی بر حقیقت فتح خراسان و بیان محاربه با دین محمد خان بحضرت پادشاه عالیجاه جلال الدین محمد اکبر پادشاه مرقوم قلم عنبرین رقم منشیان عطارد نشان بسطان محمد خان بن سلطانمراد فرمانفرمای ممالک قیصری نوشته از فتوحاتی که روی نموده اعلام دادند از عواطف و الطاف شاهانه که در این سفر خیر اثر نسبت بعموم رعایا و زیردستان عراق سمت ظهور یافت آنست که تا موازی یکصد هزار تومان عراقی بشکرانه عطایای الهی که قرین حال خیر مآل گشته بود اکثر بقید همه ساله برعایا و عجزه تخفیف و تصدیق فرمودند:

اول وجوه چوپان بیکی است که از شماره گوسفند بازیافت میشود و قریب بیست هزار تومان عراقی هر ساله از آن وجه بوصول می‌پیوست چون از ابتدای فترت خراسان الی یومنا هذا اهل خراسان بمال و جان امداد عساكر نصرت نشان و خراسانیان و هر طبقه مهمانان کرده تعب و تشویش بسیار کشیده بودند حضرت اعلی در ازاء آن نیکو خدمتیها وجوه چوپان را بتخفیف مقرر داشته تصدیق فرمودند که من بعد یکدینار بدین علت از احدی بازیافت نشود.

دیگری تخفیف دیناری پنج دینار عمل کرد حکام است که بمروور ایام در عراق معمول شده بود که اصل مال نقدی را با منافع تیولداری و داروغگی یکی را پنج از رعایا میگرفتند چون خلاف قانون قدیم و دستور العمل زمان شاه جنت مکان بازیافت نموده رسم محدث که معمول ساخته بودند منظور ندارند و آن وجه زیاده از پنجاه شصت هزار تومان میشد.

دیگری تخفیف مال و منال یکساله کل اصفهان بود که قریب بیست هزار تومان میشد در ازاء خدمات عظمی و نیکو بندگیها که از اهل صفاهان بظهور آمده بود بارباب و رعایا بخشیدند و الحق عطایای بود که از کمال رأفت و رعیت پروری و نهایت شفقت و مرحمت گستری بظهور آمد امید که ذات خجسته صفات این پادشاه والا جاه و تأیید یافته در گاه اله از آفات و عاهات مصون بوده پرتو انوار معدلش بر مفارق عجزه و زیردستان تابنده و پاینده باد.

سانحه دیگر که در اثنای سفر روی داد کشته شدن ولیخان میرزای ولد علیقلی خان نواده دورمش خان شاملو است که بین الاقران بشرف مصاهرت این دودمان امتیاز داشت بدست صالح نام جوان تبریزی که از پیشخدمتان محفل بهشت آئین بود این معنی بر عقلای روزگار پوشیده نیست که بر ذمت همت نمک پروران هر سلسله بدلائل و براهین قاطعه پاس حقوق ایادی و نعم ولی نعمت یکی آنست که منتسبان آقای خود را که خواجه تاشان یکدیگرند فرزند و یار و برادر دانسته در حفظ ناموس یکدیگر کوشند هر کدام بچشم خیانت بدیگری نگرد بمذهب ارباب غیرت مستوجب زجر و عقوبت است و ولی خان میرزای مذکور از غایت جهل و عدم فطانت و شعور همانا یک دو مرتبه بصالح مذکور اظهار محبت و همزبانی خاص نموده بود در اثنای خراسان شبی که در حوالی جاجرم ولیخان میرزا در مجلس بهشت آئین در حالت کیفیت باده و عدم شعور بیرون آمده صالح از عقب او رفته بتیغ تیز و شمشیر خونریز او را از پای درآورد و همان ساعت بازگشته بعرض اشرف رسانید در عالم غیرت چون پسندیده طبع اشرف بود مورد تحسین گردید جسد او تا صبح در همان مکان افتاده برادر و ملازمانش را یارا نبود که بتدفین او پردازند صبحی ملازمانش رخصت تدفین حاصل کردند قشون و لشکر او بحسین خان میرزای برادر کوچکتر که او نیز با برادر همداماد بود شفقت شد.

سانحه دیگر آنکه در اوایل این سال جماعت اوخلو و یقه ترکمان با محمد یار خان

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۵۸۸

ولد علیار خان ایمر که بعد از پدر بحکومت استرآباد منصوب شده بود در مقام غدر و خلاف [۴۰۶] درآمده بلطایف الحیل باو دست یافته در آغاز جوانی که هنوز بیست مرحله از مراحل زندگانی طی نکرده بود نهال عمرش را بصرصر تیغ تیز از پای درآوردند قلیچ بیک برادر کوچکتر او پناه بپایه سریر اعلی آورده شرف بساط بوس دریافت و بدستور برادر مورد الطاف شاهانه گشته برتبه حکومت استرآباد سربلند شد.

اما چنانچه باید و شاید بلوازم حکومت نتوانست پرداخت و زیاده تمکین نیافت تا آنکه رایات نصرت آیات از سفر خراسان عود نموده متوجه نظم و نسق استرآباد گردیدند و طایفه اوخلو چنانچه گذشت بجزای اعمال ناصواب رسیدند قلیچ خان حسب الامر الاعلی کوچ و متعلقان پدر و برادر را برداشته بعراق آمد سایر ریش سفیدان ایمر و سالور سیما نظر بیک مشهور بنظر کور و غیر ذلک بملازمت حسینخان حاکم استرآباد مأمور گشته خانه کوچهای خود را بقلعه آوردند و در حینی که رایات جلال در استرآباد نزول اجلال داشت ذوالفقار خان برادر فرهاد خان بنوازش بیکران اختصاص یافته بدستور سابق بحکومت آذربایجان منصوب گردیده رخصت رفتن یافت.

چون جواد نیکو خرام قلم در مضممار سخن گذاری بقدر الطاف تک و تاز نموده سوانح این سال میمون فال را بر صحیفه بیان نگاشت رجاء واثق است که همت بلند دانشوران روزگار و مساعدت بخت بیدار همعنانی نماید که در عرصه قضایای سال آینده بتکاپو درآمده آن مرحله را نیز بر حسب آرزو طی نموده سست عنانی نکند و الله ولی بتوفیق.

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۵۸۹

**آغاز سال فرخنده فال تنگوزئیل مطابق سنه ثمان و الف که سال سیزدهم جلوس همایون شاهی ظل الهی است**

باز نوروز میمنت فرجام‌فرخ آغاز گشت و خوش انجام

از برای نشاط خسرو عهد گسترانید فرش زرین مهد

گشت فیض بهار چون دل جام‌خرمی بخش خاطر ایام نوروز عالم افروز این سال مبارک فال روز یکشنبه بیست و سیم شهر شعبان المعظم اتفاق افتاد یعنی خاقان مشرقی انتساب آفتاب بر مسند بیت الشرف برآمده ساحت جهان را از طغیان لشکر غارتگر دی پرداخت و بیمن تربیتش نصارت و خرمی افزوده عالم را رشک گلزار جنان ساخت خسرو گیتی ستان در باغ جهان آرای نقش جهان که از شکوفه و ازهارش دماغ روزگار عنبر آگین بود بترتیب جشن عالی فرمان داده امراء و مقربان و ارکان دولت قاهره و اهل صفاهان و طبقات ایام که در پایه سریر والا مسیر بودند در آن باغ دلگشا بر دور دریاچه باغ مجالس بهشت آسا ترتیب داده چهار طاقها بفنون غریبه آراسته چراغها بر آن تعبیه کردند

بیت

ز بسیاری شمع و نور چراغ دل روشن فلک بود داغ

چو عکس چراغان نمودی در آب خجل گشتی از پرتوش آفتاب

ز عکس چراغان در آب روان نمود آتش و آب با هم قران شهریار رزم جوی بزم آرا و کافه ملازمان رکاب فلک فرسا بل عموم

برایا

بیت

همه شب با بتان ماه سیم‌چو شیرین و شکر حوران زیبا

در آن عشرت سرای شادمانی کشیده باده‌های دوستگانی

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص: ۵۹۰

و تا سه شبانه روز بساط عشرت و شادکامی گسترده ابواب بهجت و خرمی بر روی خلاق گشوده بودند.

### عزم شاه عباس بتوجه بسمت خراسان

بعد از ملال از آن حال رأی عالم آرا متوجه امور مملکت داری گشته دیگر باره جهت تجدید طواف روضه مطهر حضرت امام ثامن ضامن و استحکام مهمام خراسان و استطلاع احوال ماوراء النهر و اوزبکیه داعیه سفر خیر اثر فرمودند و نیز مذکور میشد که نور محمد خان بجهت آنکه اوزبکیه نایمان که ملازم و نمک پرورد قدیم اجداد او بودند در هنگام تسلط عبد الله خان باو بیوفائی نموده بعدالمؤمن خان پیوستند و او را از ملک موروث بیرون کردند در این ولا که بمیامن اقبال شاهی و امداد ملازمان موکب پادشاهی بر مملکت موروث استیلا یافته آن طبقه را اعتبار نکرده و آن مردم از آئین او اطوار قزلباشی مشاهده کرده با او در مقام غدر و نفاق برآمدند معاونت نور محمد خان و استحکام مهمام او نیز که فی الحقیقه نصب کرده نواب همایون بود محرک آن داعیه گشته امضای این عزیمت بر رأی ثاقب صایب نمود بعد از انقضای ایام بهار که محصولات بحصاد رسیده بود عنان عزیمت [۴۰۷] بصوب خراسان معطوف داشته سوی جمعی که همیشه ملازم رکاب اقدس بودند دیگری از امرا و عساکر ممالک را احضار فرمودند و در مبادی این سفر خیر اثر ایلچی از جانب پیر محمد خان و امرای بخارا باتفاق ملازم نور محمد خان بپایه سریر اعلی آمده مکتوب صداقت اسلوب و عرایض اخلاص آوردند.

خلاصه مضمون بعد از رسم تحیت و ثنای مخلصانه آنکه فرزند اعز محمد ابراهیم که از نبایر پادشاه مرحوم جانی بیک خان و بنی اعمام عبدالله خان و این مخلص دولتمخواه است در باغباد گرفتار ملازمان اشرف گشته بود در این ولا چنین مسموع شد که با او بمقتضای مروت جبلی که از اجداد معصومین میراث دارند عمل نموده منظور نظر شفقت گردانیده‌اند چون نوبت سلطنت این ولایت

حسب الارث بمخلص رسیده و او این محب را بمنزله فرزند است اگر عنایت شهریاری او را رخصت این دهد غایت مرحمت و مخلص نوازیست.

اما امرای بخارا بنور محمد خان در اینباب متوسل گشته پیغام نموده بودند که بالضروره بسطنت پیر محمد خان راضی شده‌ایم اگر چه او از دودمان سلطنت و بحسب ارث شایسته پادشاهی است اما مرد درویشی است که کنج فراغت و قناعت را بر مشاغل سلطنت و ترددات که لازمه مملکت داریست راجح میدانند و بدین سبب خللها در امور ملک و دولت پدید آمده باقی سلطان بر ولایت سمرقند استیلا یافته کوس مخالفت میزند و در بلخ طرح دیگر افکنده‌اند و اکنون بسطنت ماوراء النهر و قایم مقامی پادشاهی که اختیار کرده‌ایم بحسب ارث و استحقاق شایسته‌تر از محمد ابراهیم سلطان نیست ملتمس آنست که آن حضرت وسیله شده از خدمت حضرت همایون اعلی شاهی ظل الهی استدعاء نمایند که او را رخصت این دیار دهند و مردم این ولایت را رهین منت خود گردانند که در مدت عمر با منسوبان درگاه شاهی برادرانه و مخلصانه سلوک نمایند و من بعد میانه طبقه اوزبکیه و قزلباش طریقه اتحاد و دوستی مرعی باشد چون از بدو حال که محمد ابراهیم سلطانرا از باغباد بخدمت اشرف آوردند مکنون خاطر اشرف شده بود که او را بر مسند سلطنت ماوراء النهر متمکن سازند این مسئول درجه قبول یافته قرار یافت که از مشهد مقدس یکی از امرای عظام را همراه او نموده نزد نور محمد خان

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۵۹۱

بمرو فرستند که اگر امرای بخارا در قول خود صادق و راسخ باشند باستقبال او بمرو و چهارجو آیند و نور محمد خان از ایشان عهد و میثاق گرفته خاطر از غدر و نفاق جمع نموده او را روانه نماید اما چون رایات نصرت آیات بخطه سمنان رسید کسان از جانب نور محمد خان رسیده اخبار ماوراء النهر عرض کردند که میانه پیر محمد خان و باقی سلطان محاربه واقع شد و پیر محمد خان بدست باقی سلطان بقتل رسیده اکثر امرا کشته شده خدای نظری که مؤسس و مرتب امور دولت پیر محمد خان بود از معرکه بیرون آمده بمرو آمده است و باقی سلطان بر بلده بخارا مستولی شده اوزبکیه طوعا او کرها قدم در وادی متابعت او نهاده‌اند تمامت مملکت ماوراء النهر را بحیطه ضبط درآورده بعد از استماع این خبر حضرت اعلی مقرر فرمودند که نور محمد خان خدای نظری را بدرگاه جهان پناه فرستند که از تقریر او بر کماهی حالات اوزبکیه اطلاع تمام حاصل آید و در باب محمد ابراهیم سلطان بدانچه وقت مصلحت باشد عمل رود اکنون بنابر ارتباط سخن برخی از وقایع ماوراء النهر و بیان احوال باقی سلطان که بچه کیفیت بر مسند سلطنت عروج نمود نگاشته کلک وقایع نگار نمودن اولی نمود.

### ذکر وقایع ماوراء النهر و بیان احوال باقی سلطان و ارتفاع لوای دولت و کامرانی او

سابقا نگاشته کلک سخن پرداز گردید که بعد از قتل عبد المؤمن خان و امراء و اعیان اوزبکیه بخارا پیر محمد خان را که از اقرای عبدالله خان و سلاطین زاده‌های دودمان جانی بیک بود پادشاه کردند چون خبر قتل عبد المؤمن خان در بلاد ترکستان اشتها داشت توکل خان قزاق ماوراء النهر را از پادشاه صاحب وجود خالی یافته لشکر بیحد و مر از قبایل ترکستان و اوزبکان صحرا نشین سخت کمان جمع آورده بعزم تسخیر آن بلاد روی توجه بدانصوب نهاد اکثر مردم آن ولایت مقاومت با آن لشکر انبوه کوه شکوه در حیز قوت و قدرت خود نیافته طوعا او کرها مطیع و منقاد گشتند و توکل خان ولایات ترکستان و ماوراء النهر سیما اخسیکت و اندجان و تاشکند و سمرقند [۴۰۸] تا میان کال بتصرف درآورده ایشم سلطان برادر خود را با بیست هزار کس در سمرقند گذاشتند خود با هفتاد هشتاد هزار کس روی بتسخیر بخارا آورد چون در آنوقت زیاده از ده پانزده هزار کس در بخارا نبود پیر محمد خان و امرای بخارا صلاح در بیرون آمدن و جنک صف ندیده برج و باره شهر را استحکام داده همت بدفع آن سپاه گران مقصور گردانیدند و توکل خان آن شهر عظیم را محاصره نمود و چون لشکرش پراکنده شد بر دور شهر محیط گشتند مبارزان بخارا هر روز از یک



دروازه بیرون تاخته آتش محاربه می‌افروختند و خرمن عمر جمعی را بشعله تیغ آبدار سوختند.

یازده روز بین الفریقین نیران محاربه و مقاتله اشتعال داشت روز دوازدهم عموم لشکر بخارا و ارباب جلادت و بهادران بهیئت اجتماعی بیرون آمده از طلوع آفتاب تا غروب میانه هر دو گروه محاربه عظیم وقوع یافت و درین روز بخارائیان آثار غلبه بظهور آورده شکست بر لشکر قزاق افتاد توکل خان از مقام خود حرکت کرده منهزم باردوی خود آمد و اکثر لشکریانش متفرق و پراکنده شد روی بصوب فرار آوردند و چون شب بمیان درآمد مردم بخارا مظفر و منصور بازگشته بشهر آمدند

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۵۹۲

و نقاره‌های شادمانی بنوازش درآوردند و توکل خان خایف و هراسان گشته مجال توقف نیافت و آتش بسیار در اردوی خود افروخته در ظلمت لیل بصوب سمرقند مراجعت آورد گریختگان لشکر سمرقند رسیده ایشم سلطانرا از حقیقت حال و بازگشتن خان آگاه گردانیدند.

ایشم سلطان از این معنی تافته خاطر گشته کس بخدمت برادر فرستاد که عاری عظیم باشد که لشکری افزون از چند و چون که در رکاب عالی بودند از فوج قلیل بخارا شکست یافته بصوب هزیمت شتابند و اگر خان منهزم سمرقند آید ممکن که سمرقندیان ابواب خلاف گشوده در موافقت بر روی ما بندگان صلاح دولت آنست که خان بازگردد و من نیز با این لشکر برکاب عالی ملحق گردم توکل خان بصوابدید برادر عمل نموده عطفه عنان نموده و ایشم سلطان باو پیوسته دیگر باره آماده جنگ و پیکار گشتند.

پیر محمد خان و اتباع او بعد از فرار توکل خان بعزم تعاقب او استرداد محالی که بضبط مشار الیه درآمد بود از بخارا بیرون آمدند و از اطراف و جوانب ماور النهر خلقی کثیر بایشان پیوسته همت بدفع لشکر بیگانه مقصور گردانیدند و درازون سقل میانکال بمخالفان رسیده بین الفریقین آتش محاربه اشتعال یافت در اثنای این حال باقی سلطان برادر دین محمد خان که در معرکه پل سالار از صدمات لشکر نصرت شعار قزلباش فرار نموده بود بخدمت پیر محمد خان رسید شرح آمدن او آنست که چون دین محمد خان برادرش با معدودی از جنگ گاه بیرون رفته باند خود رسید و از معبر گرگی گذشته ببخارا آمد چون پیر محمد خان از بخارا بتعاقب توکل خان متوجه گشته بود اهل بخارا بیرخصت او باقی سلطانرا بشهر راه ندادند او لاعلاج از مزار خواجه بهاء الدین گذشته متوجه اردوی پیر محمد خان شده درازون- سقل بموکب او پیوسته بوسیله امرا شرف ملاقات دریافت بقاعده و آداب سلاطین چنگیزی باو کورنش نمود.

امرای پیر محمد خانی آمدن او را مغتنم شمرده بوجود او استبشار نمودند و مقدم او را معزز و گرامی داشته تقویت او کرده بمحاربه مخالفان نامزد کردند باقی سلطان با مردم توکل محاربات کرده در اکثر معارک بظفر و نصرت اختصاص یافت و عبد الواسع بی که از امرای معتبر عبدالله خانی و شریک قتل عبدالؤمن خان بود و بان سلسله کفران نعمت ورزیده بخدمت توکل خان رفته او را بتسخیر ماوراء النهر ترغیب و تحریک نموده بود بدست باقی سلطان بقتل رسید و قریب یکماه که میانه این دو گروه آتش حرب و پیکار اشتعال داشت باقی سلطان بهواخواهی پیر محمد خان آثار جلادت و یکجتهی بظهور می‌آورد تا آنکه توکل خان از محاربه بستوه آمده شیخونی عظیم بر لشکر پیر- محمد خان زد و از اینطرف نیز مردم پیر محمد خان سپر ممانعت بر روی کشیده بازوی جلادت گشادند و حربی صعب میانه ایشان اتفاق افتاد اگر چه سید محمد سلطان قوم پیر محمد خان و محمد باقی اتالیق دیوان بیگی در آن شیخون بدست لشکریان توکل بقتل رسیدند اما توکل نیز زخمی شده کاری نساخت عنان عزیمت بصوب مراجعت تافته بتاشکند رفت و در آنجا بیماری عارض ذات او گشته بعالم بقا پیوست.

پیر محمد خان در ازای نیکو خدمتیهای باقی سلطان بمصلحت نیک [۴۵۹] اندیشان زمام ولایت سمرقند را در قبضه اقتدار او نهاده روانه آن صوب گردانیده خود ببخارا بازگشت باقی سلطان کامیاب و کامران سمرقند رسیده سمرقندیان که از تسلط لشکر بیگانه نیک بتنگ آمده بودند مقدم او را غنیمت شمرده جهت حفظ حال و صیانت مال بقدم شوق در استقبال او استعجال نمودند و دست

## در فتراک

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۵۹۳

دولت او آویختند و باستصواب مشایخ نقشبندیه میانه او و والی طایفه قزاق که در تاشکند بودند صلح - گونه واقع شد مشروط بر آنکه لشکر سمرقند متعرض تاشکند نگردد.

القصه باقی سلطان در کمال اقتدار بر مسند حکومت ولایت سمرقند تکیه زده خطبه و سکه بنام پیر - محمد خان آرایش یافت و حواشی مملکت را بحیطه ضبط درآورد و در آن سال آثار اطاعت و انقیاد ازو بظهور آمد رفته رفته از باده نخوت و غرور سرمست گشته بدمستی آغاز نهاد و چون خود را در امر سلطنت و فرمانروائی از پیر محمد خان شایسته تر میدید و بی مانع و منازعی مثل سمرقند مملکتی وسیع در تحت تصرفش قرار گرفته عرصه آن ولایت را از صاحب وجودی خالی میدید هوای سلطنت و پادشاهی در سر او افتاده بخار نخوت و غرور بکاخ دماغش راه یافت و دست ببذل و عطاء گشوده حاصل ولایت را بانعام متجنده و لشکریان میداد تا گروه انبوه از طوایف اوزبکیه بر سر او مجتمع شده جمعیتی عظیم دست داد و رحمن قلی سلطان و عباس سلطان اعمام باقی سلطان و ترسون محمد سلطان برادرش و سایر اقرباء و اعیان بسمرقند آمده پای در دایره اطاعتش نهادند و روز بروز لوای دولتش ارتفاع می - یافت و بلقب خانی ملقب گشته از مردم او دست درازیاها بحواشی مملکت واقع میشد.

امراء و ارکان دولت پیر محمد خان بعد از آنکه دو سه مرتبه او را از زیاده روی و حرکات نامالایم منع کردند ممنوع نشد در مقام تأدیب و گوشمال او در آمده لشکر عظیم جمع کرده قصد سمرقند نمودند باقی سلطان که بعد از این از او بباقی خان تغییر خواهد یافت از این معنی خبر یافته صلاح در ملایمت و فروتنی دید و کسان چرب زبان فرستاده بتمهید بساط معذرت پرداخت و چون تا حال تغییر سکه نکرده بود آنرا دلیل اطاعت و انقیاد ساخته قرار داد که من بعد پای در دامن ادب پیچیده بولایت سمرقند که باو تفویض یافته قناعت نماید امرای بخارا نیز تن بمصالحه داده بین الجانبین گرک آشتی واقع شد و روزی چند شعله نزاع فرو نشست اما از اطوار باقی خان آثار خلاف ظاهر و باهر بود و احکام و مناشیر که در خفیه باعیان اوزبکیه فرستاده بمتابعت خود دلالت نمود ظاهر گشته بر عقلای دولت پیر محمد خان ظاهر شد که باقی خان بهیچوجه سر بچنبر اطاعت در نمی آورد و چون خیال سلطنت و پادشاهی در دماغ او جای گرفته بود و حاصل سمرقند وفا بعلوفه و مرسومات آن جمع کثیر نمیکرد درین مرتبه پرده از روی کار برداشته عزم مخالفت جزم کرد و باراده تسخیر ولایت میانکال با لشکر موفور از سمرقند بیرون آمده نخست قلعه دبوس میانکال را محاصره نمود شاه کوچک دورمن حاکم میانکال از قلعه کهنه بیرون آمده نزد باقیخان رفته اطاعت او کرد بدین جهت بقلعه دبوس دست یافته بتصرف درآورد محمد شریف سلطان قوم پیر محمد خان را که در آن قلعه بود بقتل آورده علم تسلط و اقتدار برافراخته از حواشی مملکت آنچه توانست بحیطه ضبط درآورد

پیر محمد خانیان در بخارا از این اخبار موحدش بی آرام گشته عساکر و اتباع خود را جمع آورده کمر همت بدفع و استیصال او بستند و کس ببلخ نزد عبدالامین خان و امرای آنجا فرستاده ایشان را از طغیان باقی خان خبر داده استمداد نمودند اتالیقان و ریش سفیدان بلخ چون تسلط و اقتدار باقی خان را موجب انکار دولت خود میدانستند و سلطنت او را کاره بودند بعد از مشاوره و کنگاش خاطر بمعاونت قرار داده قریب ده هزار سوار و پیاده بسرکردگی شاه خواجه نقیب که از سادات عالیدرجات آن ولایت است و دیگر سرداران معتمد آماده ساخته روانه نمودند و پیر محمد خان بعد از جمعیت عساکر که قریب چهل هزار کس بلکه زیاده بودند باستظهار تمام بر سر سمرقند لشکر کشیده چون قریب بآن بلده رسیده باقیخان بدستور در مقام اعتذار و فروتنی درآمده هر چند خواست بلطایف الحیل و چاپلوسی

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۵۹۴

آن حادثه را دفع نماید مفید نیفتاد پیر محمد خان و ارکان دولت او باقیخان را در قول خود کاذب یافته اعتماد بعهد و شرط او

نموده در تنبیه و تأدیب او راسخ بودند باقیخان از مصالحه مأیوس گشته چون قوت و قدرت جنگ صحرا در خود ندید ناچار به ترتیب اسباب [۴۱۰] حصار داری و استحکام برج و باره پرداخته عساکر بلخ و بخارا بظاهر سمرقند رسیده در اطراف و جوانب حصار فرود آمده مستعد محاربه و پیکار گشتند مردم بلخ اگر چه بمعاونت پیر محمد خان آمده بودند اما امرای ایشان از مردم بخارا فی الجمله اندیشمند بوده با لشکری نمی آمیختند و بهیئت اجتماعی در طرفی علیحده فرود آمدند و مردم سمرقند از دروازه بیرون آمده پشت بقلعه داده دست بآلت قتال بردند و آنروز بین الجانین محاربات عظیم واقع شد روز دیگر باقیخان فوجی کثیر از لشکریان خود را از دروازه مشهور بدرج بخارا بیرون فرستاده در مقابل لشکر بلخ صف قتال آراستند و جیقلشهای مردانه کردند پیر محمد خان نیز صف سیاه آراسته اکثر لشکریان او بمدافعه سمرقندیان بطرف دروازه بخارا رفتند درین روز دوستم ارغون که از کبار امرای عبدالله خانی بود حرام نمکی کرده از پیر محمد خان رو گردان شده بباقی خان پیوست و موجب قوت و قدرت باقی خان گشته مردم او در محاربه پای ثبات و قرار استوار داشته آثار غلبه ظاهر ساختند و داد جلادت و مردانگی دادند لشکر بخارا و عموم لشکر بلخ بمعاونت یکدیگر کمر بسته بمحاربه مشغول گشتند و رفته رفته اکثر لشکر بعزم استیصال معاندان از قول پیر محمد خان بیرون رفته بمحاربه شتافتند و از طریق حزم و احتیاط غافل افتادند.

در این اثنا باقی خان با خلاصه لشکریان که با خود داشت رحمن قلی سلطان عم خود را چرخچی کرده خود با بعضی از فدویان دلیر جان نثار که بقول یک هزار کس و بقولی پانصد کس بیش نبودند از دروازه شمال بیرون آمده مانند برق لامع متوجه قول پیر محمد خان شده چون از فرار نمودن دوستم- ارغون و همی عظیم بلشکر پیر محمد خان راه یافته بود در حمله اول که رحمن قلی سلطان آورد لشکر قول بهم برآمده فرصت مدافعه نیافتند شکست بر ایشان افتاده پراکنده شدند مجهولی از اجناد پیر- محمد خان رسیده بنا شناخت او را زخمی قوی زد و بعد از آن شناخته گرفته نزد باقی خان برد و همان لحظه بقتلش پرداختند و خبر کشته شدن پیر محمد خان و فرار لشکریان قول بمعرفه رزم رسیده عموم لشکر شکسته و پریشان حال دست از اموال و اسباب ظاهری بازداشته راه انهمزام پیمودند.

مردم بلخ از لشکر بخارا جدا شده زیاده فتوری بحال ایشان راه نیافت و بهیئت اجتماعی از معرکه برکنار رفته بقرشی آمدند و محمد سلیم سلطان ولد پیر محمد خان را که کودک خردسال بود و در قرشی بسر میبرد برداشته روی توجه ببلخ آوردند و باقی خان مظفر و منصور با لشکر موفور بی لبث و درنگ روی بصوب بخارا نهاده بعضی از امرای بخارا که جان از معرکه بسلامت بیرون برده بودند خصوصاً خدای نظربی که از معتبران آن طایفه بود ببخارا رسید چون پادشاهی نداشتند و سرانجام قلعه داری در خود ندیدند در همان شب بی سر و سامان از شهر بیرون آمدند خدای نظربی از معبر چهارجو گذشته بمر و نزد نور محمد خان آمد و باقی خان روز سیم بدار السلطنه بخارا رسیده اشراف و اعیان بمراسم استقبال استعجال نموده آداب کورنش و تهنیت بظهور آوردند و خدمتش بعظمت و کامرانی قدم در بلده بخارا نهاده در تختگاه عبدالله خان بر سریر جهانبانی جلوس کرد طوایف اوزبکیه پای در دایره متابعت نهادند و از مردم پیر محمد خان هر کس بدست افتاد جمعی را که مظنه خلاف داشت بتخصیص کوکلتاش و برادرش و دوست چهره آقاسی و غیر ذلک را بقتل آورد اما با سایر مردم برفق و مدارا سلوک کرده از باس و سخط خود ایمن ساخت در اوس منابر و وجوه دنانیر باسم و لقب او زینت یافت.

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۵۹۵

سلاطین اطراف از تاشکند و ترکستان و بلخ و حصار شادمان و بدخشان ایلچیان فرستاده او را تهنیت و مبارکباد گفتند و آوازه اقتدار و جهانبانی او باطراف و اکناف رسید الحق باقی خان جوان دلیر مردانه بود و در امور سلطنت و پادشاهی عزمی چست ورائی درست داشت که بیاوری بخت و حسن تدبیر و مردانگی از درجه نوکری و یکه سواری بمرتبه بلند سلطنت و فرمانروائی عروج نمود و بالاخره بر ولایت بلخ و بدخشان و حصار نیز استیلاء یافته اعلام دولتش سر بقمه جوزا افراخت و ماهیچه توق پرفروغش در لمعان

آمده ساحت ممالک را روشن ساخت چنانچه پرتوی از آن بدستیاری خامه بدایع نشان روشن زبان که شمع آسا فروغ بخش انجمن سخن [۴۱۱] سرائی است بر ساحت ضمیر مطالعه کنندگان کلام آینده خواهد یافت.

### ذکر توجه موبک همایون بصوب مشهد مشهد مقدس معلی و آنچه در آن اوان دست داد

مرقوم کلک سعادت سلک شده بود که در حین سفر خراسان در خطه سمنان اخبار ماوراء النهر و احوال باقیخان چنانچه نگاشته کلک بیان گردید رسید و فرستادن محمد ابراهیم سلطان بدینجهت بتعویق افتاد و از آنجا کوچ واقع شده از راه کالپوش روانه مشهد مقدس گردیدند و چون دره موضع خباس از توابع کالپوش مخیم سرادقات جلال گشته مزاج و حاج اشرف از جاده اعتدال منحرف گشته تب محرق عارض ذات همایون گشت و بیماری امتداد یافته قریب یک ماه صاحبفراش بودند و اطبای مسیحا دم بمعالجه پرداختند در مداوا مساعی جمیله بظهور آوردند و اهل اردو از وضع و شریف ندور و صدقات بمستحقان رسانیدند و هر کس بچیزی که بیشتر تعلق داشت آنرا تصدق فرق همایون میکرد تا آنکه لطف الهی شامل حال عالمیان گشته از شفاخانه و نزل من القران ما هو شفاء و رحمه للعالمین شفای عاجل کرامت گشته ذات اشرف روی بصحت نهاد و زمانه لوای شادمانی افراخته ابواب بهجت و خرمی بر روی خلائق گشود ایام نفاقت را نیز در آن منزل گذرانیده بعد از صحت تام کوچ فرموده از راه شقان و جوربد باسفراین تشریف برده بیست روز در آنجا توقف فرموده حسب الصلاح اطبا تنقیه فرمودند.

از سوانح ایام بیماری آمدن خدای نظربی است که از مرو در موضع خباس باردوی معلی رسیده چند روز بجهت عارضه ذات مقدس بشرف سجده مشرف نشد بعد از صحت مزاج مبارک بسعادت بساط بوسی مشرف گشته حقایق حالات ماوراء النهر چنانچه مرقوم خامه بلاغت نشان گشت عرض نمود.

حضرت اعلی تحقیق حالات بلخ از فرمودند از تقریر او و اوزبکان چنین معلوم شد که عبدالامین خان که به پسری عبداللّه سلطان موسوم گشته بسعی زوجه عبداللّه سلطان بسلطنت بلخ رسیده مجهولی است که آن مخدره عظمی دست آویز خود ساخته و در آن ملک لوای اقتدار افراخته و این گفتگو در میانه اوزبکیه هست غایتش بضرورت تصدیق این حکایت کرده‌اند بر رأی عالم آرای همایون که مرآت حقایق اشیاء و آئینه گیتی نمای است پرتو انداخت که چون اوزبکیه بلخ در صحت نسب عبدالامین خان شبیه دارند و فی الحقیقه ملکه آن ملک امروز زوجه عباد الله سلطان است و محمد ابراهیم

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۵۹۶

سلطان برادرزاده اوست اگر او را بجانب بلخ فرستیم یحتمل که همگی بجانب او میل نمایند و مهم او در بلخ تمشیت پذیرفته از آنجا باستعداد تمام کمر همت بتسخیر ماوراء النهر بندد و مطلب بحصول پیوند و اگر احیاناً مخدره مذکوره جانب برادر زاده فرو گذارد و نخواهد که خلل در بنیان قصر دولت عبدالامین خان شود ممکن است که با یکدیگر اتفاق نموده لشکر بماوراء النهر کشند و مملکت موروث را از تسلط بیگانگان خالی نمایند.

خدای نظربی این رأی صایب را مستحق شمرد از اتفاقات حسنه در خلال این حال از جانب بلخ نیز ایلچیان پایه سریر خلافت آشیان رسیده از جانب بانوی عظمی و امراء و ریش سفیدان بلخ عرایض آوردند و چنین ظاهر گشت که در این وقت که باقی خان بر ماوراء النهر استیلاء یافته ایشان نیز خایف گشته‌اند و بدرگاه جهان پناه شاهی توسل جسته استدعای اطلاق محمد ابراهیم سلطان نیز نموده بودند از وصول این اخبار آن داعیه در ضمیر انور رسوخ یافته او را بسمت فرزندی موسوم و بلقب ارجمند خانی معزز و گرامی گردانیده بخدای نظربی سپردند و او را اتالیق و دیوان بیگی کردند و قرار فرستادن او ببلخ دادند و بعد الامین خان مکتوب عطوفت آمیز قلمی فرموده بمصلحت وقت رعایت جانب ظاهر کرده باو نیز فرزند خطاب کردند خلاصه مضمون عنایت نامه نامی آنکه مملکت ماوراء النهر یورت قدیم و مسکن موروثی اولاد پادشاه مرحوم جانی بیگ خانست و حالا از اولاد نامدار او آن والا

نژاد محمد ابراهیم مانده هر دو ما را بمنزله فرزند اعزند و چون خاندان قدس نشان ما از دودمان ولایت و کرامت است و محمد ابراهیم خان بحسب تقدیر ایزدی درین دودمان واقع شده و آن والا نژاد نیز بنواب کامیاب همایون ما طریقه اخلاص و آشنائی مرعی داشته باین دودمان متوسل است [۴۱۲] ما نیز بمحض حصول نیکنامی رنگ کلفت و معادات سابقه را از آئینه خاطر زدوده همت باحیای خانواده ایشان مصروف داشتیم و در امداد و همراهی حسب المقدور توجه مبذول داشته خود را معاف نمیداریم و مطلب دیگر سوای حصول نیکنامی نیست غیرت و مردانگی مقتضی آنست که برادرانه با یکدیگر اتفاق نموده همت بتصرف ملک موروث مصروف دارند و دست تغلب بیگانگان را که بمملکت مستولی شده‌اند از یورت و مسکن آباء و اجداد کوتاه سازند و احکام و مناشیر مطاعه نیز بامراء و معتبران اوزبکیه بلخ صادر شد که نمکخوردگی چندین ساله آن سلسله را منظور داشته در راه ولینعمت-زاده‌ها جانسپاری نمایند و بیگانه را بر ایشان اختیار نکنند که در میانه عالمیان بیوفائی و کفران نعمت منسوب نگردند و محمد ابراهیم خان از خدمت اشرف نشان همایون در باب تفویض سلطنت کل ماوراء النهر و ترکستان باسم خود التماس نمود ملتمس او مبذول افتاده راقم حروف حسب الامر الاعلی نشان همایون بدیباچه مناسب در قلم آورده بمهر مهر آثار مزین ساخته تسلیم او نمودند و در اسفراین رخصت یافته بوداق خان حاکم مشهد مقدس با قشون و لشکر خود بمرافقت او مأمور گشت لیکن بعد از رفتن ایشان بالهام آسمانی بخاطر اشرف خطور نمود که اگر از مردم بلخ استمزاج نموده عقیده آن مردم درباره او فی الجمله سمت ظهور یابد و آمد و شد تکرار یافته بر کما هی احوال اطلاع تام حاصل شود خاطر از کید و غدر اوزبکیه جمع گشته در هنگامی که رایات جلال در دار السلطنه هرات که ببلخ اقرب است نزول اجلال داشته باشد او را باستعداد تمام روانه نمائیم همانا بصواب اقرب خواهد بود.

چون حزم و احتیاط مقتضی آن بود باین رأی صایب عمل نموده او را در مشهد مقدس توقیف

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۵۹۷

فرموده روح الله بیکک یساول صحبت ذوالقدر را با مکاتیب و احکام مطاعه همراه ایلچیان بلخ بدانصوب فرستادند و از اسفراین متوجه مشهد مقدس گشته بشرف طواف مرقد منور حضرت امام الجن و الانس مشرف شدند و زمستان را در آن بقعه شریف پایان رسانیده در لیالی و ایام متبرکه بلوازم دعا و زیارت پرداخته همواره بخدمات خادم باشیگری که در آن روضه مقدس بذات اقدس همایون اختصاص دارد مشغولی میفرمودند که نسیم عنبر شمیم بهار در وزیدن آمده دماغ روزگار را معطر ساخت.

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۵۹۸

### آغاز سال خجسته مآل سیچقان نیل مطابق سنه تسع و الف که سال چهاردهم جلوس سعادت مأنوس همایون شاه‌ی است

#### اشاره

نوروز عالم آرای این سال میمنت مآل در روز چهارشنبه پنجم شهر رمضان المبارک اتفاق افتاد یعنی سلطان سیارگان که فیض بخش عالمیانست با شکوه اقبال بر سریر شرف برآمده لوای بلند نامی برافراخت و نسیم اردی بهشتی از شمیم گل‌های بهار عطرسائی آغاز نهاده دماغ روزگار را معطر ساخت شاه‌دان بهار دلگشا با هزاران زیب و بها از حجله شتا چهره‌نما گشته سرور افزای خاطر عالمیان گردیدند شوخ چشمان ریاحین که از دستبرد لشکر غارتگری در نهانخانه خاک سر بجیب اختفا برده پای در دامن خمول پیچیده بودند سر بجلوه‌گری برآورده شوخی آغاز نهادند.

بیت

باز نوروز گشت مهر آئین کرد صحن چمن چو خلد برین

شد نسیم بهار عنبر بیزدر و بام جهان نشاط انگیز

در نسیم بهار و فیض صبح هر دمی جان دمد بقلب روح

بمشام جهان ز لطف بهار میرسد بوی ذوق و نکهت یار حضرت اعلی در مشهد مقدس معلی کامیاب دولت بوده لوای شادمانی برافراخته و در ساحت میدان آن بلده ارم نشان بچوگان بازی و قبب اندازی نشاط افزای خاطر انور بودند بعد از سرور و نشاط ایام نوروز عنان عزیمت بصوب دار السلطنه هرات معطوف داشتند و بغیروزی و اقبال بدان خطه جنت مثال رسیده در باغ شهر نزول فرمودند حسینخان شاملو حاکم آنجا با اهالی و اعیان رسم استقبال بجای آورده بخدمات لایقه قیام نمودند و مثال عالی بطلب حاجی محمد خان والی خوارزم و نور محمد خان والی مرو شاه جان شرف اصدار یافته مصحوب ملازمان رکاب اشرف فرستادند که در باب مهمات ماوراء النهر با ایشان مشورت [۴۱۳] نموده بدآنچه صلاح دولت باشد عمل رود حاجی محمد خان امثال فرمان نموده از خوارزم بیرون آمده روانه بود که در راه بیماری عارض گشته چند مرحله در محفه آمد و آخر الامر ضعف قوت گرفته نتوانست آمد و بتمهید معذرت بی اختیار قیام نموده بندگان حضرت اعلی نیز عذرپذیر گشتند اما نور محمد خان بمعاذیر مموهه تمسک جسته از آمدن تقاعد نمود.

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۵۹۹

از سوانح دار السلطنه هرات آنکه روح الله بیک که ببلخ فرستاده شده بود از بلخ بازگشته عرض کرد که بعضی از مردم بلخ خواهان محمد ابراهیم خان‌اند و بعضی دیگر بملاحظه خاطر عبدالامین خان که بالفعل حاکم علی الاطلاق ایشانست راضی بفرستادن او نمیگردیدند که مبادا از آمدن او نقصی بدولت عبدالامین خان رسد بعد از آنکه مکرراً مجالس کنگاش انعقاد یافت از حضرت اعلی شاهی ظل اللهی اندیشه نموده باکراه راضی شدند مشروط بر آنکه عبدالامین خان را برادر بزرگتر دانسته پیش او کورنش نماید و منقاد امر و نهی او باشد و در ممالکی که در تصرف است آنچه عبدالامین خان برو مسلم دارد بحکم یرلیغ متصرف بوده تا فتح ماوراء النهر بهمان قناعت نماید که بعد از آنکه بتوفیق الله ماوراء النهر بتصرف درآید یک کدام در بخارا و یک کدام در بلخ متمکن گردند و از جانب او بمحمد ابراهیم خان نشان استمالت نوشته برادر اعز خطاب کرده بودند هر چند این معنی مرضی خاطر اشرف نبود اما بمصلحت وقت مضایقه نفرموده گفتند که:

بیت

دولت همه ز اتفاق خیزد بی دولتی از نفاق خیزد چون اعتماد تمام برأی صایب و حسن تدبیر خدای نظری بود گوش هوش محمد ابراهیم خان را بدرر نصایح گرانبار گردانیده سفارشات بلیغ نمودند که از رضا و صلاح نظری درنگذرد و بمصلحت وقت با عبدالامین خان ملایمت و اظهار محبت نموده بمقتضای عقل و دانش عمل نماید و اسباب و یراق پادشاهانه مرحمت فرموده بوداقخان حاکم مشهد مقدس معلی و ابن حسینخان فیروز جنگ را همراه کرده روانه نمودند و امام قلی بیک پاکیزه ترکمان را ببلخ نزد عبد الامین خان و عظمای اوزبکیه فرستاده مناشیر عطوفت ارسال داشته سخنان حقیقت بینان در باب وفاق و اتفاق قلمی فرمودند که در تسخیر ملک موروث ساعی گشته اگر بکومک قزلباش احتیاج داشته باشند اعلام نمایند که فرستاده شود و محمد ابراهیم خان در ساعت سعد از خدمت اشرف جدا شده با جنود قزلباش و خدای نظری روانه شده پاکیزه امام قلی را پیشتر بشهر فرستادند که مژده آمدن او بعمه‌اش رسانیده مردم را باستقبال او ترغیب نماید و مشار الیه ببلخ رفته ادای رسالت نمود.

اما عظمای بلخ بملاحظه خاطر عبدالامین خان که بالفعل بر مسند سلطنت تکیه دارد باظهار خواهش نمیتوانستند نمود و بیرخصت او جرأت استقبال نمیکردند بالاخره بصلاح و صوابدید ستر عظمی بعضی از ریش سفیدان صلاح اندیش رخصت یافته باستقبال او رفتند و در حدود میمنه فیما بین ملاقات روی نمود و در هر باب گفت و شنید بسیار واقع شده آن جماعت از اطوار محمد ابراهیم خان دانستند که او سر به پسر مجهول البنی فرود نخواهد آورد بعضی که از عبد الامین خان تربیت یافته هوای دولتیخواهی او در سر



داشتند اظهار خلافت نموده از آنجا بازگشته بشهر رفتند و بعضی دیگر گفتند که آمدن لشکر قزلباش احتیاج نیست پادشاهزاده ما را بما گذارند که اوزبکیه بهر چه مصلحت دولت داند عمل نمایند بوداقخان و خدای نظری بخود سر باین معنی راضی نشده قرار دادند که از جانب حقیقت بخدایت اشرف عرض نمایند که بدانچه از جانب اشرف اشاره شود عمل رود محمد ابراهیم خان و رفقا چون اعتمادی بر آن جماعت نداشتند حزم و احتیاط مرعی داشته کوچ کرده یک دو منزل پس نشستند که بکومک قزلباش نزدیکتر باشند و کس بملازمت اشرف فرستاده حقیقت

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۶۰۰

عرضه داشت نمودند و ریش سفیدان مذکور بلخ مراجعت نموده چون از بندگان حضرت اعلی واهمه عظیم داشتند ایشان نیز کس پایه سریر اعلی فرستاده عرض مدعای خود نمودند و فرستادگان در در دار السلطنه هرات بدرگاه فلک اشتباه آمدند حضرت اعلی فرمودند که همت ما مصروف بر آنست که محمد ابراهیم خان لشکر بر سر بخارا کشیده مملکت ماوراءالنهر را از ید متغلبه انتزاع نماید و از عبدالامین خان و امراء و اعیان بلخ توقع مرافقت و همراهی دارد و اصلاً توقعی در مملکت بلخ و محالی که در تصرف عبدالامین خان است ندارد چون بآمدن لشکر قزلباش راضی [۴۱۴] نیستند اگر عهد و میثاقی بمیان آورند که باو غدیری نیندیشند و پیمان را بایمان مؤکد سازند که خاطر اشرف از غدر و نفاق ایشان اطمینان یابد بعد از اخذ عهد و میثاق بوداقخان و ابن حسینخان بازگشته او را با جنود اوزبک بسلامت روانه بلخ گردانند و پاکیزه امام قلی دیگر باره بجهت این مهم بلخ رفت و مردم آنجا ظاهراً بر وفق رضای عبدالامین خان این سخن گفتند.

اما باطنا اکثر عظمای اوزبکیه با او عهد و میثاق بستند که هرگاه محمد ابراهیم خان تشریف آورد ما جانب پادشاهزاده صحیح النسب خود را فرو گذاشته مجهول النسبی که بضرورت اختیار نموده ایم برو نخواهیم گزید و در خفیه عهد نامه‌ها درست کرده بپاکیزه امام قلی سپردند و او خاطر از موافقت و متابعت آن جماعت جمع کرده بازگشته محمد ابراهیم خان را با خدای نظری بی خوف و دهشت و ملاحظه‌های سپاهیانه بجانب بلخ برده قزلباشیه از همانجا مراجعت نمودند و محمد ابراهیمخان چون بحوالی بلخ رسید و عبدالامین خان از آمدن او اطلاع یافت جمعی را باستقبال نامزد کرد و آنجماعت بسعادت ملازمت و کورنش او فایز گشته آثار نجابت و پادشاهی از ناصیه احوال او مشاهده کرده خاطر بملازمت او قرار دادند و روزی که بشهر می آمد امراء و اعیان که در شهر مانده بودند عبدالامین خان را باستقبال او ترغیب نمودند و او بجهت حفظ رتبه سلطنت و بزرگی از آن ابا مینمود تا آنکه بمخدره عظمی عرض کردند که اگر نواب خانی باستقبال محمد ابراهیم خان تشریف نبرند و اظهار عطوفت و اشفاق برادرانه نفرمایند عموم اوزبکیه شما را نسبت برادر زاده بعدم اشفاق و مهربانی متهم سازند.

مجملاً بانوی عظمی رضا باستقبال داده عبدالامین خان با امراء و اعیان طوعاً و کرها باستقبال سوار شد و چون از شهر بیرون آمده موکب عالی محمد ابراهیم خان نمایان شد اکثر مردم که اشتیاق دیدن او داشتند پیشتر آمده کورنش کردند رفته رفته کسی چنان نماند و چون مهم بتلاقی انجامید اعیان اوزبکیه بعد الامین خان قرار دادند که چون محمد ابراهیم سلطان در حین ملاقات پیاده شود جناب خان نیز پیاده شده او را در آغوش مهربانی کشیده برادرانه معانقه نماید و تواضعات مشفقانه بجای آورد و او قبول این معنی کرده چون بیکدیگر رسیدند اول آن بیچاره ساده لوح نادان از مرکب فرود آمد و محمد ابراهیمخان چون ملاحظه نمود که او فرود آمد خود سواره ایستاد هوا- خواهان خود را مقرر کرد که او را پیش آورده کورنش فرمایند فرمانبران امتثال امر نموده چون وقت نازک بود و خلائق بالطبع خواهان طرح تازه بودند احدی از نیکخواهان او را مجال دم زدن نشد و عبدالامین خان مضطرب و حیران کورنش گونه بجای آورد و محمد ابراهیم خان بملازمان اشاره نمود که اسب سواری و کوتلهای او را صاحبی کنند آن بیچاره بعد از کورنش هر چند جلو میطلبید که سوار شود یافت نمیشد در زیر دست و پای مراکب لشکریان حیران مانده بود عاقبت محمد ابراهیمخان او را بیکی از اهل اعتماد سپرد که مضبوط نگاه داشته بشهر آورد و خود بدولت و اقبال و عظمت و اجلال داخل

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۶۰۱

قبه الاسلام بلخ گشته در سرای سلطنت نزول نمود.

عمه محترمه ملاقات برادر زاده نموده چون کار از دست رفته بود اظهار علاقه و مهربانی کرد و استدعا نمود که نسبت بعبد الامین خان مروت و احسان بجای آورده در حق او بدی نیندیشد اما در همان شب یار محمد میرزا اظهار دولتخواهی کرده او را از میان برداشته و محمد ابراهیم خان بفرغ بال بر مسند سلطنت تکیه زده طوایف اوزبکیه پای در دایره متابعتش نهادند و حکام حصار شادمان نیز اظهار انقیاد نموده لوای دولتش ارتفاع یافت بعد از استیلاى او و کشته شدن عبد الامین خان چنین استماع رفت که عمه‌اش پرده از روی کار برداشته گفت که چون مردم بلخ بسطنت جانی بیک سلطان پدر باقیخان اتفاق نموده بودند و خانواده جانی بیکى بالکلیه مستأصل میشد من این تدبیر اندیشیده مملکت را بجهت تو حفظ نمودم.

اما محمد ابراهیمخان نسبت بعمه بجهت بعضی مظنه و گفتگوها که صدق و کذب آنرا خدای داند زیاده التفاتی ننمود و یراق سفر حج او مرتب داشت رخصت راه حج داد و مشار الیها در راه بعالم آخرت پیوست محمد ابراهیمخان عریضه اخلاص آئین مشتمل بر حقایق حالات بپایه سریر اعلی فرستاده حضرت اعلی از ورود این اخبار مسرور و شادمان گشته بتهنیت و مبارکباد [۴۱۵] او معتمدان فرستاده انواع تفقدات و انعامات فرمودند و آوازه سلطنت و اقتدار بماوراء النهر رسیده باعث اضطرار باقی خان گردید و ولایت میمند و فاریاب و اندخود و شیرغان و بلخ و مضافات آن تا حدود بدخشان بمحمد ابراهیم خان صافی گشت و تا رایات جلال در خراسان بود همیشه قاصدان بپایه سریر اعلی فرستاده وقایع یومی عرض می نمود خدای نظری دیوان بیگی و راتق فاتق مهمات بود.

### ذکر نهضت رایات ظفر آیات بجانب ابیورد و مرو شاهجان و تسخیر آن ولایت و بدست آوردن نور محمد خان اوزبک

#### اشاره

قبل ازین سمت تحریر یافت که نور محمد خان در آمدن بدرگاه فلک بنیان عذرهای بیمزه دور از کار گفته خاطر انور از او غبار آلود گردید اما بهمان دستور اظهار عطوفت و اشفاق فرموده خسرو بیک یساول مجلس بهشت آئین مشهور بچاریار را که از زمره مقربان بساط عزت بود نزد نور محمد خان فرستاده فرمان عطوفت مشتمل بر توجهات شاهانه شرف صدور یافته ظاهرا عذری که در نیامدن بپایه سریر اعلی القاء نموده بود پذیرفته او را از آمدن معاف داشتند.

اما در خفیه پیغام دادند که توجه موکب همایون در این مرتبه بخراسان بمحض معاونت آن برادر بود و معاشرت و همصحبتی شبانروزی چندین ساله که فیما بین مسلوک بود اقتضای آن میکرد که بی آنکه از جانب همایون ما اظهار اشتیاق و خواهش ملاقات شود آن برادر بی تابانه موکب همایون را در دامغان و بسطام استقبال نماید اگر بحسب طغیان باقیخان تا غایت ملاحظه داشت درینوقت که ما بدولت و اقبال در خراسانیم و محمد ابراهیمخان در بلخ تمکن یافت اصلا ضرری ازو متصور نیست اگر فیما بین صورت ملاقات روی ننماید در نظر عالمیان مشتبّه بعدم ارتباط گشته مظنه خلاف میبرند و جمعی که در لباس دولتخواهی او را از ادراک ملازمت اشرف مانع اند در حقیقت دولتخواه او نیستند بلکه اسباب بیدولتی سرانجام میدهند اولی و انسب بحال او آنست که در این باب سخن هیچکس را نشنوده یارانه و

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۶۰۲

مخلصانه عزیمت ملازمت نموده چند روزی در خدمت اشرف عهد ملاقات تازه نموده قرین اعزاز و احترام باز گردد.

الحاصل از اینطرف بهیچوجه رضا بعدم ملاقات نمیدهیم و اگر او نمی آید مهمان پذیر باشد که ما بتقریب شکار بمر و آمده او را ملاقات مینمائیم ازین دوشق بهر کدام رضا داشته باشد عمل میکنیم خسرو بیک چاریار حسب الامر شهریار گردون اقتدار نزد نور

محمد خان رفته ادای پیغام سعادت فرجام همایون نمود و هر چند او را بآمدن ترغیب میکرد و او مکرر قبول آمدن مینمود باز بصلاح و صوابدید قاضی ندر که مشیر و مؤتمن او بود و میر غیاث وزیرش از آن پشیمان گشته عذرهای بیماحصل میگفت تا آنکه خسرو بیک را بی‌نیل مقصود بازگردانید خوش آمد گویان خانه برانداز خاطر نشان او کرده بودند که حضرت اعلی شاهی ظل اللهی طمع در این ولایت کرده در این مرتبه که تو بدست در آمدی همراه بعراق برده این ولایت را بامرای قزلباش میدهد حافظک سلطان خوششانی که حق خدمت قدیم در آن سلسله داشت و همراه نور محمد خان بعراق آمده بود او را از ارتکاب اموری که خلاف رضای خاطر باشد منع نموده میگفت که اگر نواب کامیاب همایون درین محقر ولایت طمع میداشت در سال اول که فتح خراسان شد بامرای قزلباش سپرده بتو نمیداد این اندیشه غلط بخاطر خود راه مده او طریق صواب کم کرده بحرف دولتمخواهانه گوش نمیکرد تا آنکه حافظک سلطان را بقتل آورد.

مجملاً آثار طغیان و کفران نعمت ازو بظهور رسید و در این اثناء محمد ابراهیمخان یک دو کتابت او را که بعبد الامین خان نوشته بوده بدست آورد بخدمت اشرف فرستاد که با او عهد و میثاق بعمل آورده بود و اغوا نموده که بآمدن محمد ابراهیمخان راضی نشود و قزلباش را دخل ندهد که مقصد شاه از فرستادن او آنست که بتقریب او بلخ را بتصرف در آورد و سخنانی که مشعر بر خلاف و عدم ائتلاف بود در آن مکاتیب مرقوم شده بود این اعمال ناهنجار موجب ازدیاد نقار خاطر اشرف گردید اما از فراخ- [۴۱۶] حوصلگی همان اظهار علاقه و ارتباط میفرمودند تا آنکه نور محمد خان بمیرزا خواجه کلان چغتای که از جانب او حاکم ایبورد بود و همیشه اظهار اخلاص نسبت بحضرت اعلی شاهی ظل اللهی مینموده بد مظنه شده در مقام دفع او درآمد مشار الیه ازو خایف گشته مرشد قلی سلطان جلایر ولد خداویردی خان را که در پساکوه مشهد مقدس میبود و بایبورد نزدیکست طلب نمود که قلعه ایبورد را باو سپارد و خود التجاء بعثه علیه فلک فرسای شاهی آورد.

مرشد قلی سلطان که توجه و التفات شاهانه را درباره نور محمد خان بدرجه کمال میدانست جرأت رفتن بیعرض اشرف نمیکرد تا مراسله میرزا خواجه کلان تکرار یافته فی الجمله حرکات ناملایم او غبار خاطر اشرف از نیامدن بدرگاه جهان پناه زبانزد مردم دور و نزدیک شد او جرأت رفتن کرد و میرزا خواجه کلان قلعه را باو سپرده روانه درگاه جهان پناه گردیده در دار السلطنه هرات بسعادت ملازمت و کورنش همایون مشرف شد و از عصیان و طغیان نور محمد خان خبر داده حضرت اعلی را بتوجه آن ولایت ترغیب نمود و اندکی پرده از روی کار او برخاست و چون این اخبار در مرو مسموع نور محمد خان گردید سراسیمه شده بجانب ایبورد در حرکت آمده در پای قلعه نزول کرد و کس نزد مرشد قلی سلطان فرستاده اعلام نمود که چرا دخل در ولایت من کرده اگر حکم اشرف در این باب صادر شده ظاهر سازد و الا از قلعه بیرون رود او در جواب گفته بود حکمی بمن نرسیده بخودسر آمده‌ام اما حالا که واقعه حقیقت عرض کرده‌ام تا جواب نرسد بیرون نمیتوانم رفت چند روز صبر نماید چند روز قبل از آمدن میرزا

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص: ۶۰۳

خواجه کلان از شیراز بارخانه بسرکار خاصه شریفه آورده بودند حضرت اعلی برسم معهود مخصوصانه یک قطار استر حصه بارخانه مصحوب ولی بیک قورچی ایواغلی جهت نور محمد خان فرستاده بودند وقتی رسیده که میانه او مرشد و قلی سلطان مراسله و گفتگو بود.

نور محمد خان در اینوقت اینمعنی را فوزی عظیم دانسته ولی بیک را که مرد ترک ساده لوحی بود فریفت که بمرشد قلی سلطان اظهار عواطف و الطاف شاهانه نسبت باو نموده ازین حرکت منع نماید مرشد قلی سلطان جاهل نادان از سخنان او و بیم غضب شاهانه قلعه را سپرده متوجه پسا- کوه گردید.

معهدا مردم نور محمد خان بغازیان جلایر بی‌اندامیها کرده چند کس را بقتل آوردند و نور محمد خان قلعه ایبورد را بمحمد صادق

بیک چنی چغتای و قاسم بیک کبوتر باز مشهور که از سرهنگان اعتمادی او بودند سپرده چون از حضرت اعلی شاه‌ی ظل‌اللهی خایف و دغدغه ناک بود خواست که خود را از حوالی موکب همایون دورتر اندازد تا هفت هشت هزار کس که همراه داشت متوجه نسا و باغباد شد.

اما حضرت اعلی بنوعی که بنور محمد خان اعلام نموده بودند عزم ملاقات او جزم فرموده بسعادت و اقبال از دار السلطنه هرات بیرون آمده از راه سرخس روانه شدند و چون بقصبه چهجه رسیدند در آنجا مشخص شد که نور محمد خان طریق نامردمی سپرده پهلوی از میزبانی میهمان خالی کرده و قلعه مرو و ایبورد را بمعتمدان سپرده اسباب حصار داری مرتب داشته خود بطرف نسا و باغباد که قلاع مستحکم دارد رفته حضرت اعلی را غرض ازین نهضت امتحان او بود که اگر بر جاده وفاداری مقیم بوده دل اخلاص گزین غل و غش خلاف نیالوده باشد و استقبال موکب همایون کرده سعادت ملازمت دریابد چند روز با یکدیگر در آن سرزمینها شکار کرده از راه ایبورد بمشهد مقدس معلی رفته روانه عراق کردند و اگر آئینه خاطر را بغبار خلاف تکدر ساخته مست باده غفلت و غرور شده باشد او را از خواب غفلت بیدار سازند چون او بقدم ممانعت و قلعه داری پیش آمده و بیراهه رفت گوشمال او بر ذمت همت شاهانه لازم شد.

حسینخان شاملو بیگلر بیگی خراسان را با بکتش سلطان حاکم ماروچاق و قنبر خان شاملو حاکم غوریان و ابن حسینخان حاکم سرخس و میران قبایل اتباع حاکم هرات از چهجه بر سر مرو فرستادند که قلعه را محاصره نمایند و خود با ملازمان رکاب اقدس که بعزم شکار همراه بودند در و آن هنگام عدد ایشان چهارصد و شصت نفر بیش نبود بر سر ایبورد تشریف برده قلعه را محاصره فرمودند و چون در نسا خبر قرب وصول آیات نصرت آیات بنور محمد خان رسید با وجود قلت عساکر منصوره و کثرت لشکریان او از شکوه موکب همایون متحیر و سراسیمه گردیده [۴۱۷] تفرقه و پراکندگی در میان مردم او افتاد و قریب پنجهزار نفر از جماعت جلا-یر و علی ایلی و اویماقات صاین-خانی که در حدود نسا و درون و باغباد یورت و مسکن داشتند و ملازمت او اختیار نموده بودند در همانجا از او جدا شده بمساکن خود رفتند و او با دو سه هزار کس از راه چول ایلغار نموده بمرو رفت و در راه آن جماعت نیز از او تخلف جسته در هر مرحله جمعی راه فرار میپیمودند تا با اندک مردمی بمرو رسیده شب از دروازه جانب اورگنج داخل مرو شد خبر آمدن او با امراء عظام که در مرو بودند رسیده بود.

بکتش سلطان استاجلو و ابن حسینخان با فوجی از غازیان او را استقبال نمودند که در راه بدست

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۶۰۴

آوردند در اثنای طریق مشخص شد که او از راه چول آمده گذشته است امراء بازگشته از عقب او ایلغار کردند اما تا رسیدن امراء او خود را بقلعه انداخته بود رکابخانه و بعضی یراق او را بدست آوردند و چون حضرت اعلی محاصره قلعه ایبورد فرموده بودند مناشیر مطاعه باحضر لشکر عراق و فارس و خراسان فرستاده مقرر داشتند که بوداقخان حاکم مشهد مقدس معلی و میرزا محمد سلطان بیات حاکم نیشابور

### تسخیر قلعه ایبورد

بکومک حسینخان بر سر مرو روند و حسینخان قاجار حاکم استرآباد را امر فرمودند که بر سر قلعه نسا رود و حاکم اسفراین و بعضی محال بکومک او متعین شدند و ملازمان رکاب اقدس بتسخیر قلعه ایبورد مشغول گشته روز بروز عساکر اقبال مند باردوی همایون میرسیدند و سیه‌ها پیش برده و نقبها زده جوالها ترتیب داده در انجام اسباب قلعه گیری اهتمام مینمودند تا کار بر محصوران تنگ گردید و تفرقه و پراکندگی لشکر و ویرانی احوال او را شنیده دست در فتراک استیمان زدند و طلب عفو و امان نموده در روز بیست و چهارم از زمان محاصره قلعه را سپردند و محمد صادق بیک و قاسم بیک خلعت امان پوشیده در سلک ملازمان اشرف

منسلک گشتند.

ابراهیم بیک برادر حافظک سلطان که شرف ملازمت دریافته بخدمات قیام داشت برتبه امارت سرافراز گشته الکای جهان ارغبان خراسان باو مرحمت شد و رایات جلال بعد از تسخیر قلعه ابیورد بفیروزی و اقبال متوجه مرو شاه‌یجان گشته با لشکر ظفر اثر در پای قلعه نزول اجلال فرمودند و نور- محمد خان از وصول موکب فیروزی نشان و بدست آوردن قلعه ابیورد خبر یافته در بحر تفکر فرو رفته انگشت تحیر بدن‌دان گزید و بجز اظهار ندامت و عجز و مسکنت چاره نیافته کس بیرون فرستاده اعتماد الدوله حاتم بیک و بسطام آقا ترکمان را طلب داشت و ایشان رخصت رفتن یافته در قلعه با او ملاقات کردند و او را از افعال و اعمال ناهنجار که موجب غبار خاطر مبارک اشرف گشته بود نکوهش بسیار نمودند و از خدمت حضرت اعلی متقبل عفو تقصیرات او شده بدریافت ملازمت اشرف راغب ساختند.

مفسدان لشکر او خصوصاً میر غیاث وزیر و قاضی ندر که رکن الدوله و بدر الملک او بودند از خوف غضب شاهانه بالطبع راضی به بیرون آمدن و قلعه سپردن نبودند اما صولت و سطوت قاهره شاهی ایشان را از خواب غفلت بیدار ساخته طوعاً و کرها رضا به بیرون آمدن او دادند و او در همانروز با کمال خجالت و شرمندگی بیرون آمده در مرافقت اعتماد الدوله و بسطام آقا بشرف ملازمت اشرف مشرف گشته سجده خجالت و انفعال بتقدیم رسانید و حضرت اعلی با وجود حرکات ناهنجار که از او واقع شد و کتابات که بعبد الامین خان والی بلخ نوشته بود در دست داشتند این مضمون صدق مشحون را که «در عفو لذت‌یست که در انتقام نیست» منظور داشته انواع تفقد و دلجوئی بظهور آورده خاطر او را از باس و سخط پادشاهانه ایمن گردانیدند و در آن شب بطریق معهود با او در کمال شکفتگی صحبت داشته وقت خواب تکلیف باز گشتن بقلعه فرمودند.

چون اندکی از مستی غفلت بهوش آمده بود بتحریک و تعلیم خیر خواهان عاقلانه پیش آمده از رفتن قلعه ابا نموده نرفت و صباح آنروز که روز جمعه بو حضرت اعلی تشریف برده در مسجد جامع مرو خطبه ائمه اثنی عشر علیهم صلوات الله الملك الاکبر بنام نامی همایون خوانده شد و فراز منابر آن دیار که از حین ارتحال خاقان سلیمان شان شاه اسماعیل علیه الرحمه و الغفران الی هذه الاوان که هشتاد سال بود از ذکر اسامی سامی حضرت ائمه هدی علیهم التحیه و الثناء عاری و عاطل گشته بود بعون عنایت الهی و نیروی اقبال حضرت شاهی بدین مرتبه علیه زینت یافته سر بفلک افراخت الحمد لله علی ذلک اما مرویان

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۶۰۵

[۴۱۸] و کافه خلق آن دیار بجهت مغایرت مذهب از طایفه قزلباش خایف و هراسان بودند بنابر اقتضای قواعد معدلت و رعیت پروری از جانب همایون نوید عاطفت و اطمینان یافته حکم شد که بجهت اختلاف مذاهب متعرض احدی نشوند و ایالت و دارائی آن ولایت بیکش خان استاجلو حاکم ماروچاق تفویض یافت و ساکنان شهر و قلعه بجان و مال امان یافته مقرر شد که هر کس سپاهی و مواجب خوار بوده- باشد اسلحه و یراق را سپرده بهرجا خواهد رود و من بعد در قلعه نبوده باشد و آنچه رعیتند مرفه و آسوده حال برعیتی خود مشغول گردند و متوجه استحکام قلعه شده دور حصار را بر امراء و عساکر منصوره تقسیم نموده خندق عمیق حفر نمودند و در تعمیر برج و باره اهتمام نموده ذخیره و یراق قلعه داری کما ینبغی سر- انجام یافت و نور محمد خان را با فرزندان و متعلقان کوچانیده بجانب عراق فرستادند و مقرر شد که از آنجا بفارس رفته در بلده فاخره شیراز رحل اقامت انداخته در آن بلده ارم تمثال روزگار گذرانند و هر یوم مبلغ ده هزار دینار عراقی که بعرف اهل عجم یک تومان تبریزست جهت معیشت او تعیین یافت و فی الواقع در برابر اعمام ناشایست که ازو بظهور آمد نهایت مروت و الطاف درباره او مبذول افتاد و اگر دیده‌وران عاقبت بین بدیده انصاف در خاتمت احوال و عواقب امور ننگردند.

نور محمد خان بیمن عواطف و الطاف شاهانه بسلطنت صوری و معنوی فایز گردید و حسینخان زیاد اغلی قاجار حاکم استرآباد که با بعضی امراء بتسخیر قلعه نسا مأمور بودند آن قلعه را بتصرف درآورده ولایت نسا و ابیورد و باغباد بملکش سلطان ولد بکتش خان

عنایت شد و بعد از انتظام مهمات آنجا عنان عزیمت بصوب مراجعت انعطاف داده از راه پساکوه بمشهد مقدس معلی تشریف برده بعد از طواف آستان ملائیک آشیان حضرت امام الجن و الانس متوجه عراق شدند و بفیروزی و اقبال بدار السلطنه قزوین رسیده یک ماه در آنجا توقف فرموده از آنجا بدار السلطنه اصفهان تشریف برده دیگر باره آن بلده جنت نشان از یمن قدوم موکب ظفر نشان طراوت و نصارت یافته زمستان را بعشرت و شادکامی بپایان رسانیدند در خلال این احوال خبر فوت محمد ابراهیم خان و در آمدن ولایت بلخ و مضافات بتصرف باقی خان بمسامع جلال رسید.

## ذکر قضایای بلخ و فوت محمد ابراهیمخان و تسلط باقیخان بدان ولایت و آمدن یار محمد میرزا و رفقا در موکب سلاطین زادهای اوزبکیه بدرگاه معلی

### اشاره

چون مهمات محمد ابراهیمخان بنوعی که سبق ذکر یافت در بلخ بر وجه دلخواه تمشیت پذیرفت و خدای نظری اتالیق و دیوان بیگی و صاحب اختیار مهمات مالی و ملکی گردید عظمای اوزبکیه بلخ خصوصاً یار محمد میرزا که در تمشیت مهمات محمد ابراهیمخان سعی نموده بود تاب تسلط و اقتدار خدای نظری نیاورده بنیاد غمز و سعایت کرده خاطر خانرا بسخنان جاهلانه ازو متنفر ساختند و خاطر- نشان او کردند که اگر خدای نظری را از میان بردارد موجب زیادتی اختیار و افزونی شوکت و اقتدار جناب خانی است و او سخنان غرض آمیز حاسدان را در دل جای داده در اندیشه دفع او شد و مکرراً عرایض خفیه در اینباب بیایه سریر اعلی فرستاده استدعای رخصت کرد و حضرت اعلی رضا بآن نمیدادند تا آنکه رسل و رسایل تکرار یافته عرض نموده بود که میانه او و اعیان اوزبکیه این ولایت التیام ممکن نیست و تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۶۰۶

اگر در دفع او اهمال رود محتمل است که معاملات بفساد انجامد و ضرر کلی روی دهد.

نواب اشرف در جواب قلمی فرمودند که غرض اصلی ما افروختگی چراغ دولت آن فرزند سعادت پیوند است که بسعی مردم کاردان روشنی افزای انجمن کامکاری گردد و او را که مرد کار است ضروری دولت آن فرزند میدانستیم در این باب نیکو تأمل نموده آنچه متضمن صلاح دولت خود داند مختار است محمد ابراهیم خان بعد از ورود این منشور سعادت که در حقیقت عین ممانعت بود بدین حرکت دلیری کرده بقتل خدای نظری اقدام نموده فی الحقیقه تیشه بر پای دولت خود زده آنچنان مرد هوشمند صایب رأی معرکه آرای که او را در روز نیک و بد در کار بود از پای درآورده زمام [۴۱۹] مهام دولت او بدست نادانان جاهل و جاهلان خودرأی غافل افتاد یار محمد میرزا دیوان بیگی و راتق فائق مهمات گشت و هر یک از تیز دولتان خودستای بارادهای مختلفه بیشی و پیشی ابواب حسد و ضدیت گشوده با یکدیگر بازار نفاق گرم کردند و محمد ابراهیمخان با چندی از بدمستان باده جهل بمقتضای ایام جوانی اوقات صرف عیش و کامرانی نموده بانتظام امور دولت کمتر میپرداخت.

### فوت محمد ابراهیمخان پادشاه بلخ

چون در تمشیت ایزدی بقلم تقدیر نگارش یافته بود که زمام مهام دولت طایفه اوزبکیه بقبضه اقتدار باقیخان درآمده تماشاگران کارخانه قدرت الهی را موجب مزید بینائی و آگاهی کرد و محمد ابراهیمخان از افراط شرب مدام سقیم المزاج گشته تب محرق عارض او گردید و ماده حصبه و آبله قوی ظاهر گشته بصد حسرت و هوان عالم عمر و جوانی را وداع نمود و باقی خان که در آن حین لشکر بطرف حصار شادمان کشیده قلعه حصار را محاصره کرده بود از استماع این واقعه مسرور و شادمان گردیده فرصت



غنیمت شمرد و مهم حصار را معطل گذاشته تسخیر بلخ را که عمده‌تر بود اهم و اولی دانسته بر سیل استعجال روانه جانب بلخ شد و ولی محمد خان برادر خود را منقلای لشکر گردانیده پیمبر روانه ساخت.

### تسخیر نمودن باقیخان بلخ را بعد از فوت محمد ابراهیمخان

یار محمد میرزا و عظمای اوزبکیه بلخ را از وقوع این حادثه عظمی دل از جای رفته چاره جوی شدند بعضی از خواص و معتبران که اعتمادی بجانب باقیخان نداشتند خصوصا یار محمد میرزا و شیرافکن میرزا و شاه خواجه نقیب عیدالله سلطان نامی از اقربای سلاطین جانی بیگی را که در حصار شادمان میبود و بعد از استیلای محمد ابراهیمخان اطاعت و انقیاد او بر خود لازم دانسته ببلخ آمده بود دست آویز خود ساخته بمدافعه بیرون آمدند اما اکثر سپاهیان و معارف لشکر که از سلوک ناهموار یار محمد میرزا آزرده‌گی داشتند مخالفت باقی خان را مناسب وقت ندانسته باطنا دل باطاعت او بسته بودند از مرافقت ایشان بازماندند و قلیلی که با عیدالله سلطان بیرون رفته بودند تاب صدمه لشکر باقی خان نیاورده بعد از ظهور طلیعه سپاه منقلای اوزبکیه از یکدیگر پاشیده راه انهرام پیش گرفتند عیدالله سلطان در معرکه نایاب بلکه مقتول گردید.

یار محمد میرزا و رفقا جز توجه خراسان و التجاء نمودن بسایه اقبال شهریار گیتی ستان چاره نیافته در کمال اضطراب راه فرار پیمودند و از اقربای محمد ابراهیم خان جهانگیر میرزای ولد سید محمد سلطان را که در شبرغان میبود و محمد سلیم سلطان ولد پیر محمد خان را که در اندخود میبود با عرب محمد اتالیق او مصحوب خود گردانیده روی توجه بخراسان آوردند و ولی محمد خان بظفر و نصرت اختصاص

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۶۰۷

یافته مژده فتح و ظفر باستقبال برادر فرستاد و باقی خان در کمال عظمت و کامرانی ببلخ درآمده بقیه لشکر را بعواطف پادشاهانه امیدوار ساخته از بأس و سخت خویش ایمن گردانید و تمامی اوزبکیه آن ولایت پای در دایره اطاعت و متابعت او نهادند و مملکت بلخ و اندخود و شبرغان و میمنه و فاریاب و مضافات تا کنار آب مرغاب بحیطه تصرف او درآمد و از تسخیر و فتح آن ولایت تمامت قندز و بقلان و ختلان و حصار شادمان تا حدود بدخشان ضمیمه ماوراء النهر و سایر ممالک گشته پایه قدر و منزلتش باوج ثریا رسید.

اما شاه خواجه و یار محمد میرزا و شیرافکن میرزا و عرب محمد اتالیق و رفقا در موکب سلاطین - زاده‌ها بسلامت بهرات رسیده چند روز از رنج راه آسوده عزیمت در گاه جهان پناه نموده در دار السلطنه اصفهان بسعادت آستان بوسی فایز گشته مورد نوازش و الطاف شاهانه گردیده چند روزی در ظلال دولت بیمهال و سایه چتر همایون فال از آسیب آفتاب حوادث و محنت روزگار آسودند باقی حال ایشان در محل خود رقم پذیر کلک بیان خواهد شد.

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۶۰۹

### آغاز سال میمنت مآل اودئیل بعضها مطابق سنه تسع و الف و بعضها موافق سنه عشر و الف که سال پانزدهم جلوس همایونست

#### اشاره

نوروز عالم افروز این سال مبارک فال روز شنبه شانزدهم رمضان المبارک اتفاق افتاد خسرو ملک خاور که مربی عالم کون و مکانست از نهانخانه حوت بیرون خرامیده با شعشعه تیغ عالم افروز بر تخت فیروز بخت حمل برآمد.

بیت

باز جهان مشعله [۴۲۰] افروز شد گرمی هنگامه نوروز شد

فرق حمل چون ز خور افسر گرفت باغ شرف خرمی از سر گرفت

داد جهان را ز طراوت نوی تازه شدش کوبه خسروی درین هنگام سعادت فرجام دار السلطنه اصفهان بیمن مقدم شهریار گیتی ستان غیرت افزای جنان بود و همه ووزه در باغات و بساتین آن خطه فردوس نشان بعیش و شادکامی گذرانیده بعون عنایت الهی اسباب فیروزی و اقبال بوجه اتم و اکمل آماده از هیچ طرفی امری که موجب اکراه خاطر اولیای دولت قاهره بوده باشند واقع نبود. بعد از روزی چند از اوایل این سال اخبار بلخ چنانچه گذشت بمسامع جلال رسیده از قضیه هایله محمد ابراهیم خان که بچشم زخم زمانه گرفتار آمده در اوان جوانی سریر دولت و کامرانی را بناکامی گذاشت بقدر غبار ملالی بر حاشیه ضمیر انور نشسته تأسف بسیار خوردند و متعاقب شاه خواجه نقیب و یار محمد میرزا و شیرافکن میرزا و عرب محمد اتالیق و رفقا در موکب سلاطین زاده‌ها و ملازمان و خدمتکاران که کمابیش موازی سیصد نفر بودند بدار السلطنه اصفهان رسیدند.

### آمدن سلاطین زاده‌های اوزبکیه در اصفهان و پناه بشاه عباس آوردن

حضرت اعلی شاهی ظل الهی مراسم اعزاز و احترام مسلوک داشته ابواب عاطفت و احسان بر چهره اوانی و آمال ایشان گشودند و جمیع امراء و ارکان دولت و اعیان حضرت و عموم خلایق از وضع و شریف حسب فرمان همایون باستقبال شتافته باعزاز و اکرام تمام بشهر آورده در دولخانه مبارکه نقش جهان شرف مجالست مجلس بهشت آئین دریافتند عالم آرای عباسی ۳۹

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۶۱۰

و حضرت اعلی سلاطین زاده‌ها را در آغوش مهربانی کشیده تطف و دلجوئی بسیار که درباره میهمان جبلی ذات اشرفست بظهور آوردند و منازل مرغوب جهت مسکن ایشان تعیین یافت و یکهزار تومان شاهی عراقی زر نقد جهت خرجی ایشان انعام فرموده نزل و ساوری از گوسفندان و روغن و برنج و غله و سایر ما یحتاج علی هذا القیاس.

روز دیگر سلاطین زاده‌ها و اعیان اوزبکیه رفیق ایشان محقر پیشکشی که داشتند گذرانیدند از جمله پیشکش یک قطعه الماس گرانبها بود که از نذورات سرکار فیض آثار حضرت امام الجن و الانس در وقتی که مشهد مقدس معلی بدست اوزبکیه درآمده حلّی و زیور روضه مقدس را اوزبکیه تصرف نمودند الماس مذکور را عبد المؤمن خان ولد عبدالله خان بحیطه تملک خود درآورده در ید تصرف داشت و بعد از کشته شد عبد المؤمن خان یار محمد میرزا آنرا بدست آورده بوده درین هنگام برسم تحفه بنظر اقدس رسانیدند و چون بر ضمیر منیر اشرف ظاهر شد که نذر سرکار فیض آثار بوده تصرف در آن فرموده بصدور و علماء سپردند که بجهت سرکار فیض آثار ضبط نمایند و علماء بمصلحت عدول مؤمنین تجویز فروختن کردند که بقیمت آن املاک مرغوب خریده شود که حاصل آنها در مصارف آن سرکار صرف شود بنابر آن بولایت روم فرستاده در استنبول بقیمت عادله مقومان جوهری فروخته قیمت بسرکار فیض آثار فرستادند.

القصه حضرت اعلی شاهی ظل الهی کمال مردی و احسان نسبت بسلاطین زاده‌ها و رفقا بجای آورده امر فرمودند که در دار السلطنه قزوین اقامت نمایند و چند موضع مرغوب از مواضع قزوین بدیشان شفقت شد که حاصل آن صرف مایحتاج ایشان شود و بآنجا رفته چند گاه از محنت روزگار آسایش یابند که اگر مقدر الهی شده باشد بیمن معاونت منسوبان این درگاه بمنتهی مطالب خود فایز گردند.

از سوانح این سال خجسته مآل اختری تابان از سپهر سلطنت و مشرق اقبال طالع گردید اعنی حضرت واهب العطایا از عطیه خانه ایزدی حضرت اعلی شاهی را فرزندی ارجمند کرامت فرموده باسمعیل میرزا موسوم گشت امید که در ظل عاطفت شاهانه برخوردار یافته عمر گرامی در مرضیات الهی و رضا جوئی خاطر مبارک مصروف گرداند.

## ذکر توجه حضرت اعلی پیاده بصوب مشهد مقدس معلی بقصد زیارت سلطان روضه رضا علیه آلاف التحية و الثناء

### اشاره

چون حضرت اعلی شاهی ظل الهی نذر فرموده بودند که یک مرتبه از دار السلطنه اصفهان پیاده زیارت روضه مقدس مطهر حضرت [۴۲۱] امام الجن و الانس روند در این سال اراده خاطر اشرف بآن متعلق گشت که آن نذر را بوفای رسانیده بدان سعادت عظمی فایز گردند و بدین نیت درست و عزم لایق قدم در شاهراه اخلاص نهاده از دولخانه مبارکه نقش جهان با عالم عالم شوق و جهان جهان آرزو و اعتقاد مرحله پیمائی آغاز نهاده در روز اول از شهر بمشهد طوقچی که بیرون شهر تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۶۱۱

### پیاده رفتن شاه عباس از اصفهان بخراسان محض وفاء بنذر

واقع است تشریف بردند و از آنجا بموضع دولت آباد بر خوار که سه فرسخ است رفته مقرر شد که هر کس از امراء و ارکان دولت و ملازمان و مقربان میل زیارت مرقد منور حضرت امام مفترض الطاعه داشته باشد سواره مرافقت نماید و تکلیف پیاده رفتن باحدی نفرمودند زیرا که نذر مذکور مخصوص ذات مبارک اشرف بود اما ملازمان و مقربان بساط عزت و خدمتکاران رکاب اقدس بنوبه و کشیک مرافقت اختیار نموده هر گاه از پیاده رفتن بستوه میآمدند سوار میشدند اما دو سه کس از ابتدا تا انتها پیاده در ملازمت بوده مطلقا سواری نکردند.

از ملازمان درگاه محمد زمان سلطان بایند و ترکمان مشهور بکاولی و مهتر سلمان رکابدار باشی و از صفاهان میرزا هدایت الله نواده نجم ثانی و رفقای ثلاث طنابی بدست گرفته دوازده هزار ذرع را که یک فرسخ شرعی است منظور داشته راه میپیمودند و عمده المنجمین مولانا جلال یزدی منجم سرکار خاصه شریفه حساب آنرا نگاه میداشت که مشخص شود که هر روز چه مقدار راه طی میشود و نیز معلوم گردد که از صفاهان تا مشهد مقدس چند فرسخ شرعی است و اردوی معلی بقاعده مقرر کوچ کرده منزل بمنزل میرفت و حضرت اعلی بر نهجی که نذر فرموده بودند قطع مسافت نموده هر جا که از پیاده رفتن دلگیر میشدند لحظه رحل اقامت انداخته استراحت میفرمودند بعد از اندک آسودگی و غنودگی باز قدم در راه نهاده بدین و تیره مراحل و منازل طی میشد تا آنکه در عرض بیست و هشت روز آن مسافت بعیده را قطع فرموده همعان مراحل توفیق داخل شهر مشهد مقدس معلی و روضه مطهر مزکی شده بادراک سعادت طواف و زیارت آن مرقد منور و مشهد معطر که

بیت

یک طواف درش از قول رسول مدنی تا بهفتاد حج نافله یکسان آمد فایز گشته تارک مباهات بر فرق فرقدان میسودند و در آن روضه جنت مثال که محل استجابت دعا و مهبط فیوضات عالم بالاست در کمال خضوع و خشوع بادای نماز و نیاز اشتغال نموده بدرگاه حضرت خالق الارض و السماء بعرض حاجات و ملتسمات و مطالب و مآرب دنیوی و اخروی زبان گشوده بعد از دریافت آن سعادت و ادراک آثار استجابت بچهار باغ مشهد مقدس که دولخانه مبارکه است تشریف برده بسعادت و اقبال نزول اجلال فرمودند تاریخ این واقعه از واردات طبع راقم حروف ثبت افتاده:

تاریخ

غلام شاه مردان شاه عباس شه والا گهر خاقان امجد

بطوف مرقد شاه خراسان پیاده رفت با اخلاص بیحد

چو صدقش بود رهبر یافت توفیق که فایز شد بدان فرخنده مقصد

چو از ملک صفاهان رو بره کردبدان مطلب رسید از بخت سرمد

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۶۱۲ دبیر عقل بهر نیکنامی نوشت این نکته بر طاق زبرجد

پیاده رفت و شد تاریخ رفتن ز اصفاهان پیاده تا بمشهد و الحق از بدایت ظهور اسلام تا حال هیچیک از سلاطین نامدار را توفیق این سعادت نشده و بدین طریق امری که بر همه کس شاق است تأیید نیافته در روضه الصفا مسطور است که از قیصره روم هرقل که ملت نصاری داشت و ادراک زمان بعثت و دعوت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم ننمود نذر کرده بود که از قسطنطنیه که دارالملک او بود برهنه پای و پیاده بطواف بیت المقدس رفته و در هنگام ایفای نذر هر روز فراشان و خدمتکاران در راه فرشهای زیبای ملون گسترانیده گلها و ریاحین بر روی آن میریختند و او بطریق سیر با ندما و همصحبتان قدمی چند مینهاد تا آنکه بیست روزه راه را تا دو ماه باین طریق طی کرد و اینجا آبله پای قدم بر خاک نهاده ارتکاب بانواع مشقت و صعوبت راه نموده از منزل متعارف باز نمیانداختند.

مصراع

«بین تفاوت ره از کجاست تا بکجا»

مجملاً در آنزمستان در مشهد مقدس معلی توقف فرموده ماه رجب و شعبان و رمضان را که اشهر حرم و ایام و لیالی متبرکه [۴۲۲] بود در آنروزه مقدس بطاعت و عبادت گذرانیده در لیالی جمعه و شبهای مبعث و استفتاح و برات و لیلۃ القدر که افضل ایام و اشرف لیالی مشهور متبرکه است در روضه منور معطر احیا داشته از اول شام تا طلوع آفتاب بخدمت خادمی و سرشموع گرفتن پرداخته دقیقه از دقایق خدمتکاری فرو گذاشت نمیکردند.

### ذکر بعضی حالات که در قشلاق مشهد مقدس معلی روی داد

#### اشاره

چون بندگان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی مرحوم محمد ابراهیمخان را بجانب بلخ فرستاده آن ولایت بمعاونت و امداد همایون بتصرف او قرار گرفته تابع امر و نهی همایون بود و بعد از فوت او باقی خان بی ملاحظه جانب اشرف لشکر بدانصوب کشیده آن ولایت را متصرف شد همیشه مخزون خاطر انور بود که فی الجمله تدارک زیاده روی و طغیان باقیخان کرده او را اندکی از خواب غفلت بیدار سازند و نوعی فرمایند که باز آن ولایت بیمن معاونت منسوبان این دولت بتصرف این دو پادشاهزاده که از آن سلسله مانده پناه بآستانه عز و جاه آورده اند قرار گیرد.

#### مکتوب باقیخان بشاه عباس

در این اوقات که مشهد مقدس معلی مرکز جاه و جلال بود عرضه داشتی از جانب بکتش خان حاکم مرو رسید که باقیخان با او بادی الفت و آشنائی گشته و با حضرت اعلی شاهی ظل اللهی اظهار صداقت و دوستی مینماید و مکتوبی از روی خصوصیت و آشنائی باو نوشته مخصوصاً دوراس توپچاق طلب نموده حضرت اعلی بعد از اطلاع بمضمون عریضه هر چند خاطر انور اشرف از این حرکت ناهنجار او که مرقوم گشت غبارآلود بود اما بمقتضای مردمی و شیوه ستوده دوستی

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۶۱۳

عمل نموده بکتش خان را رخصت دادند که جواب مکتوب بر وجه مرغوب نوشته چند راس اسب خوب که طلب نموده با دیگر تحف لایقه مصحوب مرد معتمد سخندان ارسال دارد بکتش خان بعد از استجازه از حضرت اعلی بیرام علی بیک نامی از طایفه

استاجلو را که جوان عاقل و سخندان کارآگاه بود بر سالت باقیخان تعیین نموده با اسبها و تحف و هدایا بیخارا فرستاده و باقی خان او را تعظیم و تکریم بسیار نموده با بکتش خان ابواب ملایمت مفتوح داشته او را با تحف و هدایای دوستانه باز فرستاد. در خلال این احوال بخاطر اشرف اعلیٰ خطور نمود که باقیخان چون با منسوبان این سلسله علیه بادی الفت و آشنائی شده اظهار دوستی کرده بنصایح دوستانه که منتج انواع سعادت‌مندی است او را از مکنون خاطر خطیر آگاه گردانند جانمحمد بیک دیوان بیگی دین محمد خان برادر او را که از ملازمان قدیمی معتمد آن سلسله بود و چند سال قبل از این در جنگ تون گرفتار عساکر نصرت شعار شده بشیوه ستوده همایون که همیشه گرفتاران را زیاده از مهمان مشمول عواطف می- سازند در اردوی معلی معزز و محترم میبود در اینوقت طلب فرموده رخصت دادند که بوطن مألوف رود و بزبان عطوفت بیان سخنان حقیقت بینان باو خاطر نشان کردند خلاصه حکایات آنکه بر عالمیان ظاهر است که هرگز میانه اوزبکیه سلسله جانی بیکی و این دودمان جز خصومت و نزاع نبوده چون از حوادث روزگار اختلال باحوال سلسله راه یافت و محمد ابراهیمخان از آن دودمان گرفتار منسوبان این خاندان گشت که فرصتی ننموده بمحض حصول نیکنامی عداوت قدیم را بالفت و دوستی مبدل ساختیم و توجه ظاهر و باطن بامداد بازماندگان آن سلسله مصروف گردانیده محمد ابراهیمخان را به جانب بلخ فرستاده در تمشیت مهمات او نهایت اهتمام مسلوک داشتیم تا بیمن امداد و معاونت منسوبان این دولت بتصرف او قرار گرفت و تابع امر و نهی همایون ما بود.

بعد از وقوع واقعه ناگزیر محمد ابراهیمخان مناسب نبود که باقیخان بی امر و اشاره همایون شاهی مدخل در آن ولایت نماید اکنون ما را طمعی در آن ولایت نیست چون از اقربای محمد ابراهیم و دودمان عبد الله خان دو طفل مانده پناه باینخاندان ولایت نشان آورده‌اند رضای خاطر اشرف مقرون بآنست که ولایت بلخ و مضافات که بمحمد ابراهیمخان تعلق داشت بایشان متعلق باشد و چون عبد الله خان را نسبت بباقی خان حقوق ولی نعمتی است و مدت‌های مدید پدر و برادران او را بمحض رعایت صله رحم در ظل عاطفت و اشفاق در آورده تربیت [۴۲۳] می نمود حالا که بر بر حسب اراده و تقدیر ایزدی احوال آن سلسله از انتظام افتاده سلطنت و دارائی ماوراء النهر و ترکستان که موروثی آن دودمانست بباقی خان منتقل شد رعایت حق نمکخوارگی و سزاوار فتوت و انصاف و مردمی آنست که او نیز در ازای حقوق تربیت چندین ساله عبد الله خان با اقربا و بازماندگان سلسله او نیکوئی کرده در ظل رأفت و اشفاق مادی دهد و ایشانرا بمنزله فرزندان و برادران خرد خود دانسته ولایت بلخ و محال اینطرف آب را بدیشان گذارد و خود بمملکت ماوراء النهر و ترکستان که حق سبحانه و تعالی نصیب او کرده راضی و شاکر بوده عطیه الهی بجای آورد و اشفاق پدرانه و برادرانه از ایشان دریغ ندارد که هر آینه ایشان نیز او را بمنزله پدر و برادر بزرگتر دانسته کمال اطاعت و متابعت بتقدیم رسانند و هر گاه باقی خان رضای خاطر اشرف جسته بدین محقر ولایت بایشان مضایقه نکند موجب تحصیل رضای حضرت ملک متعال و نیکنامی او خواهد بود و ما نیز او را بمنزله برادر دانسته هر گونه امداد و همراهی در هر باب لازم باشد بظهور میآوریم و اگر سالک طریق جهل و غرور بوده نصایح مشفقانه ما را بسمع رضا اصغا ننماید و نا انصافی کرده تن باین صلاح اندیشی ندهد و در مخاصمت تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۶۱۴

اصرار نماید چون امداد و معاونت پادشاهزاده‌های مذکور پیشنهاد همت والاست هر آینه آنچه خدایتعالی خواسته باشد بحیز ظهور خواهد آمد.

چون جانمحمد دیوان بیگی رخصت یافته روانه بخارا گشت باقیخان از آمدن او اظهار بشاشت و خرمی بسیار کرده او را در سلک امرای معتبر در آورد و او عریضه بخدمت اشرف نوشته بعد از اظهار لوازم شکرگزاری مراحم شاهی از جانب باقیخان تواضعات دوستانه و نهایت اخلاص و حسن اعتقاد اظهار نموده در باب سلاطین زاده‌ها نوشته بود که یار محمد میرزا و جمعی که از اینطرف خایف بودند ایشانرا دست آویز خود کرده باکراه بآنطرف بردند و الا درباره ایشان بجز عطوفت و اشفاق پدرانه امری بظهور نمیآید و مع ذلک هر گاه بندگان اشرف ایشانرا روانه این صوب نمایند بنوعی که اشاره عالی شده ایشان را در جناح رأفت و اشفاق

در آورده بطریق سایر برادران و فرزندان در هر جا مناسب باشد یورت و مقام در وجه معاش تعیین خواهد شد. اما در خفیه صریحا بملازمان بکتش خان که همراه او رفته بود که باقی خان این مقدمات را محض قول انگاشته بدادن بلخ و توابع راضی نیست و توقع آن دارد که حضرت اعلی شاه سلاطین - زاده‌های مذکور را بماوراء النهر نزد او فرستند که بهر عنوان خواهد وجه معاش داده بر وفق رضا و صلاح دولت خود با ایشان عمل نماید و چون اعتمادی بجانب باقیخان نبود فرستادن ایشان را نزد او در میزان مروت و قسطاس فتوت سنجیده و پسندیده نینمود حضرت اعلی مکنون خاطر خطیر همایون را بدرجه ظهور آورده بتهیه اسباب یورش بلخ پرداخته احکام مطاعه باحضر امراء و عساكر نصرت قرین شرف صدور یافت و منشور عنایت بشاه خواجه و یار محمد میرزا و رفقا که در دار السلطنه قزوین بودند اصدار یافت که در موکب عالی سلاطین زاده‌ها روانه خراسان گردند.

### ذکر تسخیر ولایت بحرین که در این سال بنیروی اقبال شهباز کامران بسعی الله ویردی خان ظهور یافت

مملکت قطیف و بحرین در ازمینه سابقه و قرون ماضیه در تصرف ولایه عرب بود. حمد الله مستوفی مؤلف نزهة القلوب نوشته که بحرین از جزایر فارس و محل غوص لؤلؤ و مرجان است ده فرسخ طول و پنج فرسخ عرض دارد.

لؤلؤ که در بحرین غوص میشود در نظر جوهریان و دیده وران صاحب نظر زیاده از لؤلؤ دیگر بحار اعتبار دارد و آن ولایت کثیر المنفعت بمرور دهور و ایام بتصرف تورانشاه بن سلغرشاه والی هرموز درآمده همیشه حاکمی از جانب ولایه هرموز بضبط آنجا قیام داشت و در ایام دولت سلغر - شاه بن توران شاه ثانی مطابق سنه اثنی عشر و تسعمائه که سی و یکسال از ظهور خاقان سلیمان شأن گذشته بود جماعت فرنگیه پرتکالیه ضابط بنادر متعلقه بدیشان و کلای والی هرموز را برشوه فریفته بحیله و تدویر بجزیره هرموز راه یافته کوث که عبارت از قلعه است ترتیب [۴۲۴] داده مسکن گرفتند و بتصاریف زمان فوجی کثیر بدانجا جمع آمد و رحل اقامت انداختند و رفته رفته دخل در مهام ملکی کرده اکثر منافع و مداخل آن بلده را بپنجه اقتدار خود در آوردند

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۶۱۵

و کپیتان فرنگیه که عبارت از امیر و حاکم قلعه است در شوکت و اقتدار زیاده از حاکم هرموز گردید بدینجهت در بحرین نیز دخل کرده بودند درین هنگام که فرخشاه والی هرموز فوت شده فیروزشاه پسرش قایم مقام گردید.

رکن الدین مسعود نام برادر رئیس شرف الدین لطف الله وزیر هرموز که صاحب اختیار مطلق بود از جانب برادر بحکومت ورتق و فتح مهمات بحرین قیام داشت و بمعاونت برادرش که نزد هر دو حاکم معتبر بود در آن ولایت مطلق العنان شده بود در آن اوقات از زیادتی اقتدار و اختیار از جماعت فرنگیه متوهم شده خواست که معین و ناصری بهمرساند کس بفارس نزد خواجه معین الدین فالی که با او قرابتی داشت فرستاده از او استمداد نمود خواجه مذکور حقیقت حال بالله ویردیخان بیگلربیگی فارس اعلام نمود چون آن ولایت از توابع فارس است که آن جماعت بتغلب متصرفند جناب خانی همت بتسخیر آن گماشته خواجه مذکور را با جمعی از تفنگچیان فالی که با کمال جلادت در طریق قدراندازی مهارت تمام دارند ظاهرا بمدد حاکم و باطنا بتسخیر و تصرف آن ملک مأمور گردانیده بجانب بحرین فرستاده و خواجه مذکور ببحرین درآمده چند روز که در آن بلده اقامت داشت طریق تصرف و تسخیر آن ملک را بنظر احتیاط درآورده همت بر آن گماشت که آن بقعه لطیفه را بتصرف درآورد و چنین فرصتی را از دست ندهد.

شب قریب بصبح او و رئیس منصور عمزاده اش با جمعی بدر خانه رکن الدین مسعود آمده بیحجابانه باندرون رفته او را در منزلی که خوابگاهش بود با چند نفر از اقربا و ملازمان که حاضر شدند بقتل آوردند و مردم او از این حال خبر یافته در مقام دفع حادثه شدند چون حاکم کشته شده بود متجنده بحرین زیاده جرأت و دلیری نتوانستند نمود و خواجه معین الدین و رفقای او بحراست و



حفظ حال خود پرداخته دفع شر آن جماعت مینمودند.

از انفاقات حسنه که مستلزم اقبال مصون از اختلال شاهی است آنکه امیر یوسف شاه برادر امیر کمال برانگار از زیارت بیت الحرام عود نموده بعضی اموال او را قطاع الطريق آن حوالی برده بودند الله ویردیخان او را مقرر داشت که با جمعی از تفنگچیان برانگار بتفحص اموال خود و بدست آوردن قطاع الطريق بجانب بحرین رود که اگر خواجه معین الدین فرصتی یافته مهمی از پیش برد بمعاونت و حفظ حال او پردازد و امیر یوسف شاه با جماعت برانگار که بجلادت و مردانگی از اقران ممتازند سراغ اموال خود را تقریب ساخته روانه بحرین شد در وقتی بآنجا رسید که خواجه معین الدین و عمزاده اش حاکم را کشته با مردم او در مجادله و مصادمه بودند و هنوز از بیم گزند آن جماعت آرامی نیافته بودند بلطایف الحیل خود را باندرون شهر و قلعه رسانیده باتفاق خواجه مذکور و مردم فال و اسیر بدفع و رفع اهل خلاف قیام نمودند جمعی که طریق مخالفت مسلوک داشتند جزا و سزا رسانیده سایر الناس که جاده مطاوعت را بقدم متابعت پیمودند استمالت یافته برعیتی مشغول شدند و ساحت آن خطه دلگشا که ما صدق مَرَجِ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ وَيَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْؤُ وَالْمَرْجَانُ است از لثالی آبدار اقبال بیزوال شاهی که صدف پرورد عنایت الهی است ترصیع و تزیین یافت.

چون این اخبار مرموز رسید فیروزشاه والی هرموز و کپیتان فرنگیه هر کدام جمعی از جنود خود را باسترداد ملک بحرین مأمور ساخته فرستادند و بین الفریقین مکررا در خشکی و دریا محاربات بوقوع پیوسته اگر چه در آن معارک خواجه معین الدین و میر یوسف شاه هر دو زخمی شده از آسیب تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۶۱۶

زخم فوت شدند اما جنود فارس بنیروی اقبال همایون بر فرقه ضلال ظفر یافته جمعی کثیر غریق بحر عدم گشته بقیه السیف بی نیل مقصود باز گشتند حکام مذکور هر چند دست و پا زدند کاری نتوانستند ساخت عاقبت ترک مجادله کرده دم در کشیدند و الله ویردیخان حاکم ضابط فرستاده در استحکام قلعه سعی موفور بظهور آورد.

### شرح تسخیر ولایت لار که باقبال شهریار کامکار و سعی خان رفیع مقدار در همین سال وقوع یافت

[۴۲۵] در خلال این احوال و مقارن این حال ولایت لار نیز بسعی الله ویردیخان بحیطه ضبط و تسخیر اولیای دولت ابد بنیان درآمد در تواریخ مبسوطه احوال ملوک عجم مسطور و بین الجمهور مشهور است که حکام لار از نژاد گرگین میلادند که در عهد کیان بحکومت لار منصوب شده بوده و از آن تاریخ اولاد او در آن ولایت حاکم و فرمانروا بوده در زمان ملوک طوایف بیشتر از پیشتر اقتدار یافته از حکام و ولادت قرب جوارباج ستان بوده اند و در ازمنه سابقه قبل از ظهور اسلام و بعد از آن هر گاه در ممالک ایران نافذ فرمان بوده خصوصا در زمان اکاسره اطاعت گونه بظهور میآوردند و در سایر ایام لوای خودسری می افراخته اند.

اول حاکم مسلمان از آن طبقه جلال الدین ایرج بن کیقباد است که در عهد عمر عبد العزیز مسلمان شد از زمان ظهور دولت ابد پیوند دودمان قدس نشان صفویه الی غایه طریق اطاعت و باج گزاری مسلوک داشته منصب امیر دیوانی درین دولت داشتند.

در زمان نواب سکندرشان نور الدهر خان بن ابراهیم خان بن انوشیروان مشهور بشاه عادل که در آغاز جلوس همایون حضرت شاه جنت مکان والی آنجا بود فوت شده میرزا علاء الملک پسرش قایم مقام گردید نواب سکندر شأن او را ابراهیمخان ثانی لقب دادند در وقتیکه تخت فیروزبخت سلطنت و پادشاهی بذات اقدس همایون شاهی ظل اللهی آرایش یافت و موکب همایون فال جاه و جلال بجهه دفع فتنه یعقوبخان بجانب فارس توجه نموده در دار الملک شیراز اتفاق نزول افتاده بولایت لار نزدیک شدند مناسب این بود که ابراهیمخان در چنین وقت که قرب جوار دست داده بود ادراک ملازمت عتبه علیا را فوزی عظیم شمرده بجهه ادای مراسم تهنیت جلوس همایون با قوافل اخلاص روی نیاز بدرگاه گردون مناص آورده سعادت بساط بوسی دریابد.

مشار الیه از جهل و نادانی و ممانعت تیره رایان لار خصوصا میر درگاه که صاحب اختیار مطلق او بود توفیق این سعادت نیافته بتغافل گذرانید از اینجهت مزاج مبارک اشرف ازو متغیر گشته همواره مترصد آمدن او بودند و او بمواعید کاذبه اکتفا نموده بلیت و لعل میگذرانید و انحراف مزاج اشرف متزاید و متضاعف میگشت تا آنکه بد سلوکی میر درگاه بملازمان بارگاه سد ره اشتباه شاهی که باخذ باج و خراج میرفتند و زیادتیها که بتجار و مترددین این دیار مینمودند مزید علت گشته الله ویردی خان حسب فرمان قضا جریان بتأدیب و تنبیه ایشان متوجه گردید چون نزدیک بلار رسید ابراهیم خان بتمهید بساط معذرت پرداخته متعهد شد که من بعد در استرضای خاطر مبارک اشرف کوشیده

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۶۱۷

مراسم نیکو بندگی بظهور آورده الله ویردی خان بنابر صلاح وقت حسب فرمان همایون فسخ عزیمت کرده بازگشت و ابراهیمخان در آن سال اندک مدارائی کرده دیگر باره طریق خلاف پیمودن گرفت و با تجار و مترو دین که وارد لار میشدند زیادتیها کرده از جمعی مبلغها بعنف و تعدی میگرفتند و تجار شکایت بسیار از و کلاء و منسوبان ابراهیمخان و عدم قدرت او بر منع ایشان نمودند. درین مرتبه زجر و گوشمال ایشان و استرداد مال تجار واجب و لازم گردیده الله ویردی خان مره بعد اولی عزیمت لار نمود چون بآن حوالی رسید ابراهیمخان اموال و اسبابی که از تجار گرفته بودند باز فرستاده در دیگر امور زبان بتمهید معذرت گشاد الله ویردی خان باو اعلام کرد که چون در این حوالی اتفاق نزول افتاده اگر ابراهیمخان خود را از جمله بندگان درگاه شاهی میداند و در قول خود صادق است مناسب آن است که بیخوف و دهشت آمده بین الجانین صورت ملاقات روی دهد که بدون این معنی مراجعت من لایق دولت پادشاهی نیست ابراهیم خان جرأت آمدن نکرد و بدستور سالک طریق خلاف گشته در مقام مدافعه و قلعه داری شد و موکب عالیجناب خان بظاهر شهر رسیده نزول نموده و عساکر منصوره فارس متوجه تسخیر شهر و قلعه شده در تضییق محصوران میکوشیدند و لاریان از وصول جنود قزلباش متزلزل گردیده واهمه بر ایشان استیلا یافت.

در این اثنا از اعیان لار قاضی ابوالقاسم که مرد معتبر و از اشراف و اعیان لار بود طریق اخلاص و شاهی سیونی پیموده با برادرش بخدمت خان آمد ابراهیم خان از رفتن ایشان هراسان گشته نوشاد نام سپهسالار خود را با چند نفر بیرون فرستاد که شاید بلطایف الحیل اینحادثه را دفع نماید و فرستادها در حین ملاقات زره در زیر قبا پوشیده بودند و از این عمل [۴۲۶] آثار کید و غدر بظهور رسیده موجب انحراف خاطر خان گردید و بحبس و قید ایشان اشارت نمود و این معنی موجب زیادتیی خوف و هراس لاریان گردید جناب خانی ابواب داد و دهش گشاده ببذل انعام و احسان اکثر متجنده و اهل لار را از مخالفت و قلعه داری باز آورد ابراهیم خان در جنگ و جدال آثار کره و ملال در ماضیه احوال لاریان مشاهده کرد دست از شهر و حصار باز داشته بقلعه رفیع که یکطرف آن بکوه پیوسته رفته متحصن گردید و عساکر منصوره در کمال قدرت و اقتدار بشهر درآمده سیبها بیای قلعه رسانیدند.

ابراهیم خان قوت مصادمه و مدافعه در خود ندیده از تمرد و سرکشی نادم و پشیمان گردید و دست در دامن عجز و استیمن زده راغب آمدن شد الله ویردیخان او را بجان امان داد و او با جمعی از معارف و اعیان لار بیرون آمده اظهار عجز و مسکنت نمود و جناب خان او را اعزاز و احترام نموده بطریق مهمان نگاه داشت که بپایه سریر اعلی آورده درباره او بدانچه رأی رزین شهریاری اقتضا نماید عمل نمایند و از متجنده و مردم لار جمعی را که محرک ماده خلاف بودند و مظنه فساد و افساد داشت از میان برداشته سایر الناس را مستمال و امیدوار گردانیده جمعی که در قلعه بودند جز قلعه سپردن چاره نیافتند و الله ویردیخان شهر و قلعه را بمعتمدان سپرده رتق و فتق مهمات مملکت را بقاضی ابوالقاسم رجوع نمود و ابراهیم خان را با متعلقه و بقیه آن دودمان بشیر از آورده خزاین و اموال و اسباب ایشان بحیطه ضبط درآمد و حقیقت این دو فتح مبین را که بنیروی اقبال شاهی هر دو در یکسال اتفاق افتاد بپایه سریر اعلی عرض کرده در حینی که رایات نصرت آیات جاه و جلال در مشهد مقدس معلی نزول اجلال داشت و رأی جهان آرا بیورش بلخ تصمیم یافته بتهیه اسباب آن سفر خیر اثر مشغول بودند مژده فتوحات

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۶۱۸

مذکور سرور افزای خاطر انور گردید و خان رفیع مکان از جانب همایون اعلی بجایزه و جلد وی نمایان سرافراز گشته و یرلیغ مطاع باحضر خان مذکور و عساکر فارس عز صدور یافت.

در اوایل سال آینده که رایات فیروزی آیات جهت اجتماع عساکر ظفر قرین در متزهات ملک هرات و چمنهای دلگشای بادغیس اقامت داشت با قشون آراسته باردوی گردون شکوه ملحق گشته ابراهیمخان را آورده تحف و هدایائی که از خزاین سلطان لار بدست درآورده بود بنظر انور رسانید از آن جمله یک فرد تاج مکمل مرصع بدررو یواقیت بود مشهور بتاج کیخسروی که از آباء و اجداد ایشان مانده بود.

شهر لار اول نام دیگر داشته در افواه و السنه مذکور است که در حینی که کیخسرو کیانی گرگین میلاد را بحکومت آن شهر فرستاد چون یک پسر او لار نام داشته و بعد از پدر قایم مقام او گشته آن شهر عظیم باسم او موسوم شده و کیخسرو تاج مذکور را باو داده بوده و از آن تاریخ در سلسله ایشان مانده هر کدام بجای دیگری سلطنت میکرده پویشیدن آن تیمن و تبرک میجسته‌اند.

بین الجهور مشهور است که گرگین میلاد چون بظاهر شهر لار رسیده جهت دخول شهر ساعت اختیار مینموده منجمان عجم و اختر شناسان لار سعد و نحس کواکب را با نظرات یومی بنظر تدقیق ملاحظه نموده تا مدت هفت سال ساعتی که بدرجات و وقایع طالع او موافق و از نحوست نجومی و سهم- الحوادث روزگار خالی باشد نیافتند بعد از انقضای هفت سال ساعتی سعد که با زایچه طالع او موافق و دلالت بر ثبات و بقای دولت نموده مبرا از عیوب نجومی بوده اختیار نمودند و گرگین هفت سال در کنار شهر توقف نمود تا در روز معهود در آن ساعت مسعود داخل شهر شد و از آن زمان که قریب چهار هزار سال است نسلا بعد نسل اولاد او در آن دیار حکومت نموده هیچ پادشاه دیشوکت تسخیر آن ملک نیز نپذیرفته بخراجی از ولایه آنجا راضی میشده‌اند و همچنین بین الناس مشهور است که حکمای عجم طلسمی در آنجا بسته بوده‌اند که ساحت آن ملک از عبور لشکر و سم ستور بیگانه مصون بوده باشد و از حکمت بالغه ایزدی درین زمان فرخنده نشان آن طلسم بدست اقبال و سرپنجه اقتدار ملازمان درگاه سد ره مثال شهریار بلند قدر بیهمال شکسته گشته آن ولایت بتصرف اولیای دولت قاهره درآمده چون در کتب تواریخ ملوک عجم ازین قبیل روایات که خارج از دوائر عقول و بیرون از احاطه قبول ادراک ذوی العقول بسیار نقل نموده‌اند راقم حروف نیز در باب اختیار ساعت و تاج و طلسم آنچه در افواه و السنه سایر و دایر [۴۲۷] بود مقید بصدق و کذب آن نشده در صحیفه درج نمود.

بالجمله ابراهیم خان در ییلاق بارغیس بشرف آستان بوسی مشرف شد مقرر گشت که در آن سفر بدستور در منزل الله ویردیخان باشد و خان با او بتوقیر و احترام سلوک مینمود و چون در آن سفر بیماری در اردوی اعظم شیوع یافت مشار الیه نیز مریض گشته معالجات اطبا مفید نیفتاد تا آنکه شحنه طبیعت دست از محارست ملک بدش کوتاه کرده از شکنجه هستی خلاصی یافت مشار الیه جوان قابل مستعد درویش نهاد عاشق بیشه شاعر طبیعت بود اکثر علوم متداوله را مطالعه نموده در علم موسیقی داود- وار مهارتی داشت اما بسیار تنک عقل و ساده لوح بود خردبازی که در امور حکومت و ضبط و ربط مملکت بسیار در کار است کمتر داشت و در آغاز جوانی بنشاء افیون راغب گشته بافراط خوردن آن معتاد شده بود.

القصه در سی و پنج سالگی بعالم بقاء پیوسته دولت از آن دودمان منقرض گشت و از آن طبقه جز نامی در عالم نماند.

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۶۱۹

**آغاز سال همایون فال باری ثیل مطابق سنه احدى عشر و الف که شانزدهم جلوس سعادت پیوندست**

نوروز عالم افروز در این سال همایون فال در روز پنجشنبه بیست و ششم شهر رمضان المبارک واقع شد مزاج افسرده روزگار که از علل و امراض بارده شتا از اعتدال افتاده بصحت و استقامت گرائید بهار عالم آرا با هزاران خرمی و دلگشائی جلوه ظهور نمود عالم پر طراوت جوانی از سر گرفت بساط خوشدلی و نشاط در نزهت آباد جهان گسترده گشت یعنی خسرو ستارگان پیرایه بخش مسند و اقبال گشته قدم بر بساط جهان آرائی نهاد و معرکه آرای عالم عنصر بآراستگی و پیراستگی سپاه ریاحین پرداخته لوای بلند نامی برافراخت و فسحت سرای جهانرا بتازگی نمونه گلزار ارم ساخت.

بیت

دگر ره جهان ارجمندی گرفت ز نوروز فیروزمندی گرفت

بر آراست مهر از ریاحین سپاه بعزم زمین بوس درگاه شاه سپهداران معارک سخن سرائی صفوف معرکه اخبار را بدین نمط آرایش میدهند که چون حضرت اعلی شاهی ظل الهی امداد سلاطین زاده‌های اوزبکیه که التجاء بسایه اقبال آن حضرت آورده از پیشنهاد همت والا گردانیده خاطر اشرف بدان متعلق گردید که ولایت بلخ و محال اینطرف آب که بخراسان اقبست و بمحمد ابراهیم خان گرفته بود بدیشان متعلق باشد و از پیغام جانمحمد دیوان بیگی چنانچه سبق ذکر یافت و تقریر واردان آن صوب چنین معلوم شد که این معنی مکروه خاطر باقیخان است و باختیار قطع تعلق از آن دیار نمینماید و لهذا در مقام ضبط سر حد جیجکتو و میمنه درآمده زبان جمعی کثیر از مردم اویماق و جماعت قبچاق تابع اوزبکیه را بجیجکتو فرستاده و در محافل و انجمن از بازخواست خون برادر سخنان بر زبان آورده لافهای گراف میزند از این اخبار عرق حمیت خسروانه بحرکت درآمده اراده یورش بلخ که در زمان انور رسوخ یافته ازدیاد پذیرفت و قورچیان قمر مسیر باحضر امرا و عساکر ممالک تعیین یافت و مقرر شد که درین یورش موازی سیصد عرابه با توپ و ضربزن و یراق و ده هزار نفر تفنگچی خراسان و عراق در موکب همایون بوده باشد.

از مشهد مقدس علیقلی خان شاملو و قرچقای بیگ غلام خاصه شریفه را سرکرده فوجی از لشکر ظفر قرین فرموده بتاخت ولایت میمنه و جیجکتو فرستادند که آن سرحد را که همیشه محل ییلاق الوس و اویماق اوزبکیه است از وجود دشمن پرداخته نهب و غارت نمایند و بعد از رفتن ایشان حضرت اعلی از روح مقدس حضرت امام الجن و الانس استمداد همت فرموده رایات ظفر آیات بجانب

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۶۲۰

دار السلطنه هرات در حرکت آوردند و در حوالی مشهد مقدس نشاط شکار جرگه از خاطر خطیر همایون سر برزده چند روز بدان شغل فرح افزا انبساط بخش خاطر همگان بودند و از آنجا در کمال مسرت و شادکامی بدار السلطنه هرات رسیدند آن خطه ارم نمون از یمن مقدم همایون غیرت افزای سپهر بوقلمون گردید.

علیقلی خان و قرچقای بیگ که بتاخت جیجکتو رفته بودند آن ولایت را نهب و غارت نموده هر کس از اوزبکیه و اویماق و احشام بمحاربه پیش آمدند مرد ایشان طعمه شمشیر غازیان ظفر شعار و نساء و صبیان بذل اسر گرفتار آمدند و سرها و اخترمها با چندین هزار اسیر آورده در دار السلطنه هرات بنظر اشرف درآوردند و حضرت اعلی چند روز در منتزهات هرات و باغات و بساتین [۴۲۸] فرح افزای آنجا بسیر و صحبت مشغولی فرموده از آنجا بییلاقات بادغیس تشریف بردند و قریب دو ماه جهت جمعیت لشکر و سرانجام یراق توپخانه در ییلاقات بسر برده روز بروز عساکر منصوره و امرای عظام از اطراف و جوانب با قشونهای آراسته باردوی گردون شکوه ملحق میشدند و میرزا و شاه خواجه و رفقا نیز باتفاق سلاطین زاده‌ها بموکب همایون پیوسته یراق و اسباب ضروری بایشان شفقت شد و جهانگیر سلطان بلقب ارجمند خانی اختصاص یافته یار محمد میرزا با تالیقی او معین گشت و احکام مطاعه در باب سلطنت و خانی جهانگیر خان و تفویض ولایت بلخ و آن حدود باسم او عز اصدار یافته حکم شد که یار محمد میرزا نیز از جانب جهانگیر خان یرلیغها بسرداران قبایل فرستاده ایشانرا بعنایات خسروانه امیدوار گرداند.

بالجمله چون در بادغیس جمعیت لشکر و ازدحام خیول دست بهم داده سیصد عرابه با توپ و زنجیر و یراق سرانجام یافت لشکر ظفر قرین آماده کوچ شده طبل رحیل کوفته از بادغیس بجانب ماروچاق کوچ شد و چند روز کنار آب مرغاب معسکر ظفر قرین بود و از آنجا بجانب جیجکتو در حرکت آمده امارت توپخانه و سرداری جمیع توپچیان و تفنگچیان بقرققای بیک تفویض یافته مقرر شد که فوجی از غلامان خاصه شریفه همراه او بوده در نزول و ارتحال بخدمات توپخانه قیام نمایند و چرخچی گری این سپاه رزمخواه بایالت پناه حسینخان شاملو حاکم هرات و سایر امرای خراسان مثل بکتش خان حاکم مرو و محراب خان حاکم خواف و باخرز و اسمعیل خان آلپلو حاکم فراه و نجف-قلی خان شاملو حاکم قاین و غیر ذلک تفویض یافته مقرر شد که امرای چرخچی که از سوار و پیاده و تفنگچی دوازده هزار بودند نیم فرسخ بیشتر از اردوی معلی نزول و ارتحال مینموده باشند و هر روز یکی از امرای چرخچی بنوبه و کشیک قراولی نمایند و بعد از سپاه چرخچی توپچیان و عرابه چیان عرابه را پیش انداخته ما بین هر دو عرابه ده نفر تفنگچی که مجموع سه هزار تفنگچی بوده باشند در عقب زنجیر عرابه پیاده میرفته باشند.

قرققای بیک میر توپخانه با غلامان تائین خود و سایر تفنگچیان که مجموع ده هزار نفر بودند از عقب عرابه تیپ بسته بآئین شایسته طی مسافت نمایند و بعضی از امرای قزلباش نیز مثل مهدیقلی خان ایشک آقاسی باشی شاملو و غیر ذلک بکومک تفنگچی و خدمت توپخانه معین شدند و بعد از توپخانه و تیپ تفنگچی موبک همایون پادشاهی اعلام ظفر و فیروزی افراخته در حرکت می آمدند و امرای عالیشان مثل الله وردیخان و قورچی باشی و علیقلی خان شاملو و ندرخان مهرداد و گنجعلی خان حاکم کرمان و امثال ذلک باقورچیان عظام و غلامان خاصه و ملازمان در گاه سپهر احتشام بآئین مقرر در

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۶۲۱

دست راست و دست چپ گسیل بسته در ظل اعلام ظفر فرجام نزول و ارتحال مینمودند و عدد لشکریان در این سفر خیر اثر چهل هزار مرد جیده سبای جرار مکمل و مسلح و ده هزار تفنگچی قدر انداز که مجموع پنجاه هزار کس باشند اسم باسم بشماره در آمدند نوکر و قلغچی و خدمتکار و ساربان و مردم اردو بازار و سایر مردم هرزه کار که از هراککا و ولایت در اردو فراهم آمده بودند از حیز شمار بودند.

در وقت سواری از کثرت لشکر و بسیاری خیول و ستوران بمرتبه گرد و غبار ارتفاع مییافت که فضای صحرا و هوا از گرد و غبار تیره و تار شده دو کس که با هم میرفتند یکدیگر را نمیدیدند و دوازده عدد کرنای همیشه از عقب تیپ همایون بنوارش در میآوردند که قورچیان و غلامان و ملازمان رکاب اقدس باآواز کرنا مقام خود را شناخته از قول همایون دور نشوند و بعضی از امرای نیز بنوبه و کشیک بخدمات جنداوی قیام نموده از عقب لشکر خبردار بودند و چون در مملکت یاغی شب کوچ کردن از طریق حزم و احتیاط دور بود روز کوچ میکردند و بجهت اشتداد حرارت آفتاب و گرمی هوا شتران زیاده از دو سه فرسخ نمیتوانستند رفت و اردوی عظیم همراه بود باهستگی طی مسافت میشد در یورت قتلش حوالی اندخود قراجه قیفان که از بهادران نامی اوزبکیه است با چند نفر دیگر بدست ملازمان محراب خان که قراول بوده اند گرفتار شدند و از تقریر ایشان بوضوح پیوست که باقیخان با بیست هزار کس از جنود اوزبکیه در قرشی است و توجه رایات منصوره را با جنود بیشمار بجانب بلخ شنیده و چون قوت مقابله و مقاتله با جیوش دریا خروش قزلباش ندارد کس نزد برادرش ولی محمد خان که در بلخ است فرستاده که خود را [۴۲۹] محصور قزلباش که بیش از حد و قیاسند ما فوق قدرت ماست و مصلحت نیست بعد از معاونت سپاه قزلباش بدانچه صلاح وقت باشد عمل شود و ولیخان کس نزد برادر فرستاده که هنوز آمدن ایشان باینطرف مستحق نیست و کیفیت و کمیت لشکر چنانچه مذکور السنه و افواه است معلوم نه چرا بمجرد آوازه توهم نموده مملکتی چنین از دست گذاریم باقیخان قراجه قیفان را باند خود نزد مؤمن بی حاکم آنجا فرستاده که چند نفر از بهادران کارآزموده رفیق او نماید که بجانب جیجکتو رفته از اردوی قزلباش و آمدن و نیامدن و کیفیت و کمیت لشکر جبر تحقیق آورده ایشان از اندخود بدین مهم آمده بودند بتقدیر الهی در قتلش گرفتار شدند.



## ذکر فتح و تسخیر قلعه اند خود و شرح رایات فیروزی آیات بجانب بلخ بعون الله

چون رایات نصرت آیات جاه و جلال بفیروزی و اقبال از قتلش کوچ کرده حوالی اندخود مضرب خیام ظفر فرجام گشت بوضوح پیوست که مؤمن بی حاکم اندخود که از ملازمان معتمد باقیخان است خاطر بر تحصن و قلعه داری قرار داده باستحکام برج و باره مشغول است.

بعضی از ارباب رای و تدبیر را صلاح در آن بود که ملتفت قلعه‌اند خود و قلعه‌های سر راه نشدبر سیل استعجال بر سر بلخ روند که هر گاه قلعه بلخ بدست در آید سایر قلاع تابع قلعه بلخ است اما رأی عالم آرای اشرف اقتضای آن کرد که اول قلعه اندخود را بدست آورند چه هر گاه قلعه اندخود در میان باشد آمد و شد از خراسان باردوی معلی دشوار خواهد بود اولی اینست که اول این قلعه بدست

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۶۲۲

در آید که راه تردد بر لشکریان گشاده باشد اکثر عقلا رای رزین را صایب شمرده عنان عزیمت بدان صوب در حرکت آمده و بفیروزی و اقبال در پای قلعه نزول نمودند در همانروز اطراف و جوانب قلعه بامرای نامدار و عساکر ظفر شعار و طوایف لشکر نصرت اثر قسمت شده مورچله‌ها قرار یافت و عساکر نصرت شعار قلعه را مرکزوار در میان گرفته شروع در حفر نقب و جر و خالی کردن آب خندق نمودند و شب سوزن کشیده سیصد عدد توپ و ضربزن که همراه بود با ده هزار تفنگ یکدفعه سر دادند.

آواز رعد آسای توپ و تفنگ و سوزن غازیان و غلغله و ولوله در زمین و زمان انداخته گوش فلک را کر ساخت روز دیگر دلیران قلعه گشا از اطراف و جوانب هجوم نموده بخندق داخل شدند و از خندق خود را پیاپی حصار رسانیدند ساکنان قلعه اندخود از همه طرف بلا را بخود محیط یافته از هجوم شجعان لشکر قزلباش خوف و هراس بیقیاس برایشان استیلا یافت و در کمال سراسیمگی و اضطراب نزد مؤمن‌بی جمع شده عجز و بیچارگی خود و استیلا لشکر قزلباش اظهار نمودند چون حال بر این منوال مشاهده نمود جز طلب امان چاره نیافت دست در دامن استیمان زدند و از شیخ و مقتدای خود که بعزیزان مشهور بود التماس نمودند که قدم رنجه فرموده بیرون رود و خط امانی جهت محصوران حاصل نماید و چنین مذکور شد که مقتدای مذکور نیز که خود را در زمره اهل الله معدود میدانست در عالم کشف و مجاهده دریافته بوده که استیلا لشکر قزلباش بدین قلعه در لوح تقدیر نگارش یافته و ستیزه با خصم قوی دست بر خلاف فرمان و لا تلقوا بایدیکم الی التهلكه دست بخون خود یازیدن و پای از دایره سلامت بیرون نهادنست.

نخست دو کس از مریدان معتمد خود را بپایه سریر اعلی بیرون فرستاده و عجز و افتقار و مسکنت ساکنان حصار را معروض داشت که اگر مرحمت شاهی شامل حال این گروه گردد و قلعه را مانند بخت و اقبال بر روی اولیای دولت بیزوال می‌گشایند و التماس عفو تقصیر و بی ادبی مؤمن‌بی که قلعه بر روی ملازمان موکب همایون بسته و بمحاربه پیش آمده بودند حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بزبان الهام بیان رفق و ملایمت با ایشان در تکلم آمده نوید عاطف و جانبخشی بمؤمن‌بی و عامه خلق آن دیار دادند حکم استمالت باسم مؤمن‌بی و ساکنان قلعه اصدار یافت خلاصه مضمون آنکه نهضت همایون ما باینطرف بمحض معاونت و امداد سلاطین زادهای جانی بیکی اتفاق افتاده ما را طمعی در اینولایت نیست و هرگز در خاطر حق گزین جز رفاه حال و آسودگی کافه خلائق و عباد الله نبوده با طوایف امم صلح کل داریم و ما را با مذهب و ملت کسی کاری نیست شاید صدق این معنی از مردم مرو و نسا و ایبورد خاطر نشان [۴۳۰] ایشان شده باشد که از تاریخی که بحیطه تصرف و تسخیر اولیای دولت قاهره درآمده در مساجد و معابد اهل سنت و جماعت و طبقه شیعه هر یک بشیوه و شعار خود سلوک مینمایند و بهیچ آفریده تکلیفی که مکروه خاطر ایشان شده باشد نشده و نمیشود مؤمن‌بی و جماعت اوزبکیه هر کس برضای خود اراده ملازمت سلاطین زاده‌ها داشته باشد توقف نمایند و هر کس میرود مختار است و رعایا و عجزه آسوده حال برعیتی خود مشغول باشند که از عساکر منصوره آسیبی بایشان نمیرسد و



فرستادگان استمالت یافته در کمال فرح و انبساط عود نمودند از ورود این منشور عاطفت خاطر خلائق اطمینان یافته همان لحظه عزیزان با سی چهل نفر اشراف و اعیان و مریدان بیرون آمده بسعادت ملازمت مشرف شدند و حضرت اعلی بشیوه و شعار سلاطین اوزبکیه که با مرشد قوم پیر مریدانه سلوک مینماید با عزیزان سلوک فرمودند و ایشان التماس کردند که عساکر منصوره امشب از امور قلعه گیری دست

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۶۲۳

باز دارند که فردا مؤمن بی و ارباب و اهالی محقر پیشکشی سامان نموده بیرون می‌آیند و حضرت اعلی چون غدغن فرموده بودند که امشب نقبچیان آهنین چنک از چند محل رخنه در حصار انداخته سوراخ کنند و اول صبح کره نای کشیده بقلعه یورش نمایند و فرمانبران باهتمام تمام در کار بودند و باعتماد مکر و حیل که لازمه قلعه داریست اعتماد بسخن ایشان نکرده امر فرمودند که اگر در این قول صادقند همین لحظه بیرون آیند که ما را به پیشکش ایشان احتیاجی نیست و الا صبح آماده مصادمه و محاربه باشید.

ایشان در کمال اضطراب رخصت یافته بقلعه رفتند و همانساعت مؤمن بی با طبقه اوزبکیه و عزیزان و اشراف قوم بیرون آمده بسعادت کورنش سرافراز شدند و حضرت اعلی بنظر اعزاز و احترام در آن طبقه توجه فرموده خاطر ایشانرا بتفقدات پادشاهانه و سخنان مرحمت آمیز اطمینان بخشیده خلعت امان عنایت فرمودند و بمؤمن بی رخصت معاودت قلعه ارزانی داشتند که امشب بمسکن خود مراجعت نموده فردا بملازمت آید و آن جماعت در کمال فرح و انبساط خاطر از نهب و غارت و سفک دماء و هتک عرض و ناموس جمع نموده بقلعه عود نمودند و علی الصباح دروب قلعه را مانند ظفر و اقبال بر روی اولیاء دولت بیزوال گشوده مؤمن بی با تمامی سادات و قضاة و علماء و اشراف و اعیان بدرگاه فلک مناص آمده جبهه اخلاص بر زمین نیاز سوده و بیارگاه معلی که بکمال شکوه و هیبت و غایت جلال و سطوت الهی آراستگی داشت بار یافته همگی بسعادت بساط بوسی فایز گشته بخلاص فاخره سرافراز گشتند و چون الکای اند خود به نتیجه السلاطین محمد سلیم سلطان اختصاص یافته بود عرب بهادر انالیق او را مقرر داشتند که بنیابت مشار الیه بحکومت آنجا قیام نماید و ارباب و رعایا برعیتی مشغول شدند و از ملازمان رکاب اقدس محمد قلی بیک ایشیک آقاسی عربکرو را با یکصد و پنجاه نفر سواره و تفنگچی جهت حراست و کوتوالی قلعه بمرافقت عرب بهادر تعیین فرمودند و مؤمن بی رخصت رفتن بخدمت باقیخان طلب نمود.

نواب کامیاب در عالم حقیقت و پاس نمکخوارگی او را استحسان فرموده بخلعت خاص و جیقه و کمر مرصع امتیاز و اختصاص داده رخصت رفتن دادند و سایر اوزبکیه را در رفتن و در ملازمت محمد سلیم سلطان ماندن مختار گردانیدند و در همانروز ملازمان و مردم مؤمن بی احوال و ائقال او را بار کرده از راه کرکی روانه کنار آب شدند و خود تا نیمروز در مجلس بهشت آئین بود بعد از تفرق عوام الناس مجلس خاص انعقاد یافته جرعه‌های دوستکانی بگردش درآمده حریفان سرگرم باده نشاط گشته هر گونه حکایات بمیان درآوردند و حضرت اعلی سخنان حقیقت بنیان که حسب کلام الملوک ملوک الکلام آویزه گوش خردمندان روزگار تواند بود بر زبان الهام آورده بمؤمن بی خطاب فرمودند که دعای ما بباقی خان برسان و بگو که قبل از این مصحوب محمد دیوان بیگی بعضی سخنان دوستانه باو پیغام کرده بودیم او از جهل و غرور نصایح مشفقانه ما را بسمع رضا اصغا نکرد تا نهضت همایون ما بدینطرف لازم شد اکنون سخن همانست که گفته‌ایم و بجهت رفع حجت تکرار این مقدمات مینمائیم بر همگان معلوم است که امروز وراثت تخت سلطنت و پادشاهی ممالک عبدالله - خانی باین دو طفل که از آن دودمان باقی مانده‌اند منحصر گشته مقتضی مروت و فتوت نیست که تو با چندین حقوق که پادشاه مرحوم عبدالله [۴۳۱] خان در دودمان شما دارد بازماندگان سلسله او را از ملک موروث آواره ساخته خود بتغلب بر تمامی ملک موروثی ایشان رقم اختصاص کشی در سوابق ازمنه همیشه میانه سلسله ما و ایشان نیران قتال و جدال اشتعال داشته درینوقت بمجرد توسل

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۶۲۴

و التجا که بما آورده‌اند اغماض عین از خصومت و دشمنی صد ساله کرده در مقام امداد ایشان شده‌ایم که آثار نیکنامی در صفحه روزگار یادگار بماند.

اولی این است که او قطع طمع از مملکت بلخ و توابع نموده بدیشان گذارد و بممالک ماوراء النهر و ترکستان که بدست او درآمده قانع بوده شکر باری تعالی بجای آورد و قدم از دایره انصاف بیرون نهد چه هر گاه این دو پادشاهزاده که از آن دودمان باقی مانده‌اند از مملکت وسیع اجدادی خود باین محقر ولایت راضی شده باشند که اوقات گذار ایشان باشد او را مضایقه در آن کردن محض ناانصافی است و اگر ناانصافی کرده خواهد که بالکلیه وارثان ملک را از حق موروثی محروم نماید پسندیده خدا و خلق نخواهد بود و عاقبت نتیجه این ناانصافی که فی الحقیقه کفران نعمت آن سلسله است از عالم غیب بروزگار او عاید میگردد و اگر باین صلاح اندیشی راضی بوده با سلاطین زاده‌ها مذکور در مقام عطوفت و پدر فرزندی باشد ما را نیز بمنزله برادر گرامی است و در لوازم برادری تقصیر نمیشود:

من آنچه شرط بلاغ است با تو میگویم تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال بعد از ادای این سخنان حقایق بینان مؤمن‌بی را مشمول نوازش و احسان رخصت دادند و او سرمست باده الثفات شاهی از مجلس بهشت آئین بیرون آمده روانه شد و حضرت اعلی جام امانی و آمال مؤمن‌بی را از باده عطوفت خسروانه لبریز گردانیده یک عدد صراحی نقره مملو از رواح ریحانی که در خمخانه خرد و آگاه دلی پرورش یافته خمار شکن سرمستان باده غفلت و آگاه دلانرا مزید آگاهی تواند بود با پیاله طلا و پیش انداز زربفت از پی او فرستادند که در راه دفع خمار نماید مردم ولایت اند خود و جماعت اوزبکیه که در آن ولایت بودند مبلغی خطیر بعلت مال امانی متقبل میشدند که بدیوان اعلی واصل سازند همت بلند خسروانه رقم بخشش و احسان بر آن کشیدند و اینمعنی موجب ازدیاد دعاگوئی دولت روزافزون شد.

### ذکر قضایائی که بعد از تسخیر قلعه اندخود در سفر خیر اثر بلخ ظهور یافت

چون مؤمن‌بی از خدمت اشرف جدا شده روانه گردید روز دیگر اردوی گردون شکوه از پای قلعه کوچ کرده در خواجه دکه که یک منزلی اندخود است نزول اجلال نموده یک روز در آن منزل ما بانحاح مطالب و حصول مدعیات صواحب و اعیان اندخود پرداخته روز دیگر کوچ کرده در دو فرسخی خواجه دکه نزول فرمودند درین منزل بتحقیق انجامید که باقی خان با بیست هزار کس از جیحون عبور نموده بطرف بلخ آمد.

حضرت اعلی بتصور آنکه باقیخان پای جلالت پیش نهاده اراده مقابله با موکب همایون شاهی دارد با کمال امیدواری بظفر و نصرت حضرت باری عز اسمہ امر فرمودند که در اردوی معلی نقاره‌های پادشاهی بنوازش درآوردند و بترتیب مقدمات جنگ پرداخته قراول و چرخچی و قول ساق و سول و بوکرکچی و لشکر طرح و تیب عرابه و تفنگچی و سایر اسباب محاربه انتظام دادند و رأی جهان‌آرا بدین قرار یافت که بلا تأخیر منزل بمنزل بترتیب و آئین پیش رفته در هر جا با جنود

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۶۲۵

مخالف تلاقی روی دهد صف قتال آراسته آنچه مقدر الهی باشد از مکمن غیب بحیز ظهور آید و مذکور میشد که در بعضی از منازل آب کم‌یابست و عساکر منصوره از غایت کثرت و ازدحام خیول از ممر بی‌آبی عسرت و تنگی خواهند کشید.

حضرت اعلی از یار محمد میرزا و رفقا که صاحب وقوف شوارع آن ولایت بودند تحقیق راهها میفرمودند که از هر راه مناسب‌تر و آب بیشتر باشد روانه شوند که عساکر اقبال از قلت آب در عذاب نباشند رأی یار محمد میرزا و ریش سفیدان اوزبکیه بدین قرار یافته بود که تعجیل در امر محاربه موافق مصلحت نیست بلکه صلاح در این است که اردوی کیهان پوی بجهت کثرت لشکر و انبوهی خلایق و حرارت هوا و اشتداد گرما بآهستگی کوچ نموده جنگ را در خیر تأخیر و تراخی اندازند و قرار داد خاطر ایشان

آن بود که طوایف اوزبکیه که سالها نمک- پرورد سلسله عبد الله خان‌اند بمصلحت وقت و حفظ حال خود مراقت باقی خان اختیار [۴۳۲] نموده مطیع و منقاد او گشته‌اند و حالا که موکب نصرت قرین همایون شاهی بدان صوب در حرکت آمد، خوف و دهشت بر آن جماعت استیلا- یافته قرارداد خاطر آنست که حضرت اعلی را بتسخیر ولایت ماوراء النهر و قلع و استیصال اوزبکیه پیشنهاد همت والاست بالضروره بر سر باقیخان جمعیت نموده بقدر مقدور در مدافعه میکوشند و هر گاه بر ایشان ظاهر شود که حضرت اعلی شاهی ظل اللهی طمع در این ملک ندارند و غرض از این نهضت احیای سلسله عبد الله خانست و اختیار آن ولایت در دست امرای اوزبکیه خواهد بود بتدریج اطمینان یافته ازو جدائی اختیار مینمایند و رفته رفته جمعیت لشکر روی بتفرقه و پراکندگی خواهد نهاد و هر روز که یک فرسخ پیش میرویم جمعی از اوزبکیه استقبال موکب سلاطین زاده‌ها خواهند نمود و مکنون ضمیر منیر بی‌جنگ و جدال بمنصبه ظهور جلوه گر خواهد شد هر چند این رأی موافق صوابدید اشرف اعلی نبود.

اما چون ریش سفیدان اوزبکیه در این ماده غلو داشتند و بعضی از دولتمردان قزلباش نیز موافقت این رأی اختیار مینمودند و نیز مذکور میشد که باقیخان باین قصد آمده که برادرش را از بلخ بیرون برد و عزیمت جنگ ندارد بعد از مشاوره و مصلحت اوزبکیه بدین کنکاش عمل نموده در طی مسافت ثانی و تأخیر نموده هر روز اندک راهی قطع میشد از اتفاقات که مؤید قول اوزبکیه گشت آن بود که بعد از آنکه قطع مسافت بتأنی قرار یافت میرزا محمد بیگ نام شخصی از اعیان اوزبکیه که از اقربای یار محمد میرزا بود با ده پانزده نفر بهادر از جانب بلخ آمده بمعسکر سلاطین زاده‌ها ملحق شدند و در خاطرها رسوخ یافت که این رأی صایب بوده و من بعد گروه گروه از آن مردم عزم آمدن خواهند کرد و یار محمد میرزا نیز از جانب جهانگیر خان یرلیغها باستمالت امرا و اعیان اوزبکیه فرستاده همه روزه منتظر بودند که عنقریب صورتی روی نماید که منتج مطلوب باشد اتفاقا این تدبیر موافق تقدیر نیامد و دو مفسده عظیم لازم آمده بر آن مرتب گشت.

اول آنکه ازین توقفات بیماحصل و عنان کشیدگی که مخالف رأی همایون بود مخالفان چیره شده خوف و دهشتی که از لشکر قیامت اثر قزلباش برایشان استیلا یافته بود زایل گشت دوم آنکه آب و هوای آن ولایت موافق مزاج اهل اردو نیامده از حرارت هوا و عفونت گرما و آبهای گل آلود بکار میرفت بیماری عظیم در میان لشکر حادث شده مرض اسهال شیوع یافت علی ای حال در عرض بیست روز بحوالی شهر بلخ آمده نزول اجلال فرمودند اما بیماری لشکر حضرت اعلی را در امر محاربه متأمل و متردد ساخت و چگونه متأمل نگردد چه رأی مآل اندیش همایون همواره در امور جزئی نهایت حزم

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۶۲۶

و احتیاط مرعی میدارند در مقابله و مقاتله لشکر ایران و توران که از قدیم ابالام معظمترین قضایای عالم بوده و مفاصد آن محتاج بشرح و بیان نه چگونه مرعی ندارند.

اما احوال باقی خان آنچه معلوم همگنان گردید آن بود که چون از آب عبور نموده بجانب بلخ در حرکت آمد مؤمن بی از اندخود رسیده شرح گرفتن قلعه و حقایق حالات باز نمود و باقیخان ظاهرا با او عتاب و خطاب سپاهیان آغاز نهاده در خفیه که تحقیق احوال مینموده او شمه از عظمت و جلال پادشاهی و کثرت و ازدحام لشکر ظفر اثر اظهار نموده خاطر نشان کرده که جنود اوزبک را بهیچوجه قدرت مقابله و مقاتله با جنود بیشمار قزلباش نیست.

باقیخان در بحر تحیر افتاده نه روی بازگشتن داشت و نه رأی پیش آمدن اما روز بروز توقف و عنان کشیدگی لشکر قزلباش خوف و هراس از خاطر اوزبکیه زایل ساخته اندکی چیره شدند و عساکر اوزبکیه از اطراف و جوانب باو ملحق شده در اردوی او نیز جمعی فراهم آمدند مع هذا جرأت جنگ روبرو نمیکرد و بحوالی شهر آمده در سواد شهر قریب قلعه مناسب تعیین نموده نزول کرد و پشت بقلعه و دیوار بست شهر داده اقامت نمود و در پیش روی خود خندق کنده عقب خندق را بتوپ و تفنگ استحکام داد و قرارداد که بدین نسق حراست شهر و قلعه نماید یک مرتبه که قراولان طرفین تیز عنانی کرده بیکدیگر تلاحق گشتند موازی بیست و

چهار نفر از بهادران نامی بدست مبارزان جنود اقبال و گرفتار شدند و از دستبرد سپاه ظفر پناه قدم باز پس کشیده در سواد شهر خزیدند و تا قرب یکماه لشکرهای ایران و توران در مقابل یکدیگر نشسته بودند و اصلاً محاربه میان ایشان بوقوع نمی پیوست زیرا که از طرف اوزبکیه احدی بعزم رزم قدم از دیوار بست شهر و قلعه پیش نمینهاد و بوضوح پیوست که باقیخان جنگ صحرا نمیکند و از اینطرف نیز [۴۳۳] صرفه در آن نبود که گروه قزلباش بمیانۀ کوچه باغ در آمده جنگ خندق و دیوار بست شهر وقوع یابد و اگر مهم منجر بمحاصره قلعه گردد محتمل است که بامتداد کشد و بیماری لشکر اشتداد یابد و مأكولات روی بنقصان آورد و ظهور این مقدمات موجب ضعف و زبونی لشکر قزلباش و دلیری سپاه مخالف گردد و خللها روی نماید.

مکرراً امرای عظام و سفید ریشان عاقبت بین بمحفل مقدس جمع شده مجالس جانبی انعقاد یافت و از هر گونه حکایات بمیان آمد حضرت اعلی فرمودند که غرض ما از این نهضت امداد سلاطین - زاده‌ها و حصول نیکنامی بود اگر باقیخان بنوعی که همیشه لاف میزد بمقابله موکب همایون میآمد ما نیز صف قتال آراسته آنچه مقدر الهی بود بحیز ظهور میرسید حالا که او از جنگ روبرو تقاعد ورزیده صرفه کار خود ملاحظه میکند ما چرا ملاحظه نکنیم و لشکر را بمقابل توپ و تفنگ بمیان دیوار بست و کوچه باغ درآوریم و معهذا بیماری در میان لشکر اشتداد یافته هر روز جمعی راه عدم میویند اگر راکب جهل و غرور بوده بملاحظه حمیت و غیرت دنیا در این ولایت توقف نمائیم موجب استیصال سپاه منصور و اختلال عظیم امور دولت است طریق ثواب آنست که در اینوقت بجهت غمخواری لشکر بفتوای عقل دوراندیش عمل نموده عنان عزیمت بصوب مراجعت انعطاف دهیم اگر باقیخان بعزم تعاقب از پشت خندق بیرون آید عطفه عنان نموده بمدافعه پردازیم والا بسلامت کوچ کرده بتوفیق الله تعالی معلولان سپاه را بمأمنی رسانیم که اگر مقدر الهی بوده باشد مکنون خاطر انور بر وجه جمیل جلوه ظهور یابد.

القصه در روز نهم شهر محرم الحرام اردوی گردون شکوه کوچ کرده از رودخانه خطب عبور نموده

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۶۲۷

فرود آمدند و درین کوچ ظاهر شد که ثلث لشکر ظفر اثر سقیم المزاج و بیمارند و ثلث دیگر بلکه بیشتر از مشغله بیمار داری بیمارداران بهیچ کاری دیگر نمیتوانند پرداخت تا بقتال و جدال چه رسد از مشاهده اینحال عزم بازگشتن در خاطر انور رسوخ یافته مشخص شد که اگر فی المثل هفته دیگر در مراجعت تأخیر واقع میشد احوال مردم اردو بنوعی مختل میگشت که العیاذبالله اصلاح پذیر نبود و در آنوقت هیچ عزیمتی از آن لا یقتر و هیچ تدبیری جهت اصلاح حال لشکر از آن صایب تر نمی نمود.

بالجمله روز عاشورا در کنار آب خطب توقف نموده بلوازم تعزیه حضرت سید الشهداء و لب - تشنگان بادیه کربلا قیام فرمودند روز یازدهم العود احمد بر زبان آورده کوچ شد امرای چرخچی بجند - اولی مقرر شدند که از عقب لشکر آیند و روز بلوازم حزم و احتیاط پرداخته شب در نیم فرسخی اردو نزول نمایند و چون بیدار دلان هشیار مغز بلوازم پاس و کشیک قیام نموده از شیخون دشمن ایمن نبوده باشند و تا در الکاء مخالف باشیم این قاعده را از دست نداده لحظه غافل نباشند و اردوی اعظم در اینمرحله سه فرسخ راه قطع نموده فرود آمد بعد از لحظه از جانب امراء چند اول خبر رسید که سیاهی لشکر از جانب مخالف نمودار شد و آهسته آهسته پیش می آیند حکم گیتی مطاع بنفاذ پیوست که اگر سپاه مخالف بعزم جنگ پیش آمده آهنگ محاربه ساز دهند ایشان نیز بمدافعه قیام نموده ما را خبردار کنند و اگر اوزبکیه رأی جنگ نداشته باشند و بجهت حفظ حال خود احتیاط سپاهیانۀ مینموده باشند غازیان نیز محاربه را در باقی گذاشته آهسته آهسته خود را باردوی همایون رسانیده بقاعده که قرار یافته عمل نمایند. بعد از اندک زمانی خبر رسید که جمعی کثیر از لشکر اوزبک بعزم محاربه به پیش آمدند و تیز - عنانی کرده خود را بغازیان رسانیدند و فیما بین نیران قتال اشتعال یافته و کار از ملاحظه و احتیاط گذشته حضرت اعلی ابن حسینخان و بعضی از امرای چغتای را بمحارست اردو تعیین فرموده بفیروزی دولت و اقبال سوار شده عطفه عنان فرمودند و تیپ عرابه و تفنگچی را پیش فرستاده دست راست و دست چپ قول همایون را بمردان کار و دلیران معرکه پیکار استحکام داده علمهای ظفر و اقبال گشوده بمقابله اعدا شتافتند

و بعضی از امراء را بکومک لشکر چرخچی تعیین فرموده پیشتر فرستادند و قول همایون متعاقب در حرکت آمد و چون قریب بیک فرسخ و نیم از اردو جدا شده بمعمر که قتال نزدیک شدند غازیان عظام یکی از بهادران اوزبک را که دستگیر شده بود آوردند از تقریر او چنین معلوم شد که در وقتیکه خبر کوچ کردن جنود قزلباش بباقیخان رسیده متفکر شدند که آیا سبب مراجعت چه بوده باشد جمعی بجهت امتداد توقف حمل بر عسرت و تنگی آذوقه کرده گفتند که فرصت را از دست نداده تعاقب ایشان میباید کرد و جمعی دیگر از ریش سفیدان و اتالیقان روزگار دیده کار آزموده قضیه حضرت شاه [۴۳۴] اسمعیل و شاهی بیک خان و اوزبک را چنانچه مشهور و در صحیفه دهر مسطور است از مرو یک منزل کوچ نمود و شاهی بیک بی‌تابی کرده از قلعه بتعاقب بیرون آمد و سپاه قزلباش عطفه عنان کرده فیما بین محاربه بوقوع پیوست و ظفر و اقبال قرین حال آن پادشاه شیردل گشته شاهی بیک خان بقتل رسید و محتمل است که حضرت شاه عالیجاه خواهد با شما همان معامله پیش گیرد بدینجهت مصلحت در تعاقب نمیدیدند بالاخره از علوی بهادران جنگجوی فوجی از لشکریان بتعاقب بیرون آمدند و بکنار آب رسیده فی الفور عبور کرده آماده قتال شدند و از اینجانب نیز امرای عظام بآئین شایسته بجنگ مشغول گشته از جانبین داد دلاوری دادند بکشتن خان استاجلو که قراول چرخچی و پیش - جنگ بود حملات دلیرانه نموده مخالفان را تا کنار آب دوانیده از آب گذرانید.

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۶۲۸

در این اثنا آوازه توجه موکب همایون شاهی بمعمر که رسیده بکشتن خان و نجف قلی خان شاملو با جمعی از دلیران لشکر فیروزی اثر باستظهار لشکر قول از آب عبور نمودند و در آنطرف آب معمر که رزم و پیکار گرم گردیده تا غروب آفتاب بازار گیر و دار گرم بود.

بعد از غروب بنیروی اقبال بیزوال شاهی نسیم ظفر و فیروزی بر شقه اعلام ظفر فرجام امراء و ملازمان موکب اقبال وزیده شکست بر لشکر مخالف افتاد تا هوا تیره و تاریک شده بود غازیان مخالفان را تعاقب نموده سرو زنده میآوردند در وقتی که مشاغل خورشید مماثل در اردوی همایون افروخته گشت خبر شکست مخالفان رسید و حضرت اعلی کس بقدرغ نزد امراء فرستادند که چون شب بمیان آمد احدی از غازیان در آنطرف آب توقف ننموده باز گردید و بعد از لحظه که خاطر از کید و مکر مخالفان جمع گردید موکب همایون شاهی بجانب اردوی معلی در حرکت آمده در دولتخانه همایون نزول فرمودند و تا چهار دانگ از شب گذشته متوجه دیدن سرها و اخترها بودند.

عبدالرحمن بی نامی از امراء معتبر اوزبکیه دستگیر شده بود چون بنظر اشرف درآمده نام و نسب خود بیان کرد و همچنانچه عادت رضیه و خصایل مرضیه اشرف اعلی است که با گرفتاران بتخصیص جمعی که غایبانه طریقه آشنائی داشته باشند بطریق میهمان عمل مینمایند با او عمل نموده همان لحظه بنداز دست او گشودند و رخوت خون آلود که در برداشت بیرون کرده رخوت پوشیدنی عنایت فرمودند و سایر گرفتاران در همانشب بیاساء رسیدند و از لشکر قزلباش سوای شریفخان بیک برادر محراب خان قاجار کسی که نام و نشانی داشته باشد ضایع نشد و جمعی چنین تقریر کردند که اگر موکب همایون بعد از محاربه مذکور مراجعت نموده صبحی کوچ بطرف بلخ واقع میشد باقیخان و اوزبکیه را دیگر جرأت توقف و قدرت محاربه نبود.

اما چون رأی صایب حضرت اعلی عزم مراجعت جزم کرده بودند و بیماری در میان لشکر اشتداد یافته بود باحتمال ظفر بسخن بیهوده گویان طریق سلامت را از دست نداده فسخ آن فرمودند و در عالم سپاهیگری و رعایت حزم باینقدر فتح و ظفر از جای نرفته ترک قرارداد خاطر اشرف نکردند و الحق در آنوقت هیچ فتحی شایسته تر از آن نبود قریب بنصف شب بود که امرای نامدار معمر که برگشته در خدمت اشرف زبان بتهنیت فتح و فیروزی گشادند و بنوازشات خسروانه سرافراز گشته باردوی خود باز گشتند و بنوعی که مأمور بودند در کمال حزم و احتیاط بخدمت جنداولی قیام مینمودند و اگر احیاناً احدی از پیادگان و ضعفای لشکر در عقب مانده بود همراه میآوردند و هر کس از بیماران فوت میشد در همانجا بنوعی که مدفن معلوم نباشد بتدفین او میپرداختند و



بامراء جنداول اکتفا نفرموده یوزباشیان و قورچیان عظام بطرف دست راست اردو و جمعی بطرف دست چپ تعیین شده بود که نیم فرسخ بلکه کمتر میرفته باشند که اگر اوزبکیه اراده نمایند که علی الغفله دستبردی کنند ایشان آگاه باشند.

مجملاً آنچه لازمه حزم و احتیاط بود مرعی داشتند و چون در اندخود نزول اجلال واقعه شد ضبط و نسقی که در باب نهب و غارت و اسیر نمودن بود برطرف شد و مردم غارتگر باطراف و جوانب خصوصاً شبرغان رفته آنچه می یافتند می آوردند اردوی معلی یگروز در پای قلعه توقف نموده اکابر و اعیان و قاضی و مفتی و عظماء سکنه قصبه اند خود را نام نویس کرده مقرر شد که بجانب عراق کوچ دهند هر خانواری را بیکی از اهل اردو سپردند که باشران خود حمل خراسان و عراق نمایند بیک تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۶۲۹

طرفه العین قصبه بآن معموری ویرانه گشت و بسیاری از نساء و صبیان [۴۳۵] بذل اسر گرفتار آمدند کم کسی بود که اسیر اندخودی همراه نداشت درین مقام نکته بخاطر رسیده که هر چند در سنین سابقه اشعاری بآن شده تکرار آن مناسب نمود بر ضمیر منیر خردمندان تجربه کار و کار آگاهان روزگار پوشیده نماند که در سوابق ازمان که سلاطین اوزبکیه بخراسان و خواقین روم بآذربایجان بقصد مملکت گیری یا نهب و غارت می آمدند اسیر نمودن عیال و اطفال مسلمین جایز نمیداشتند و از بلاد شیعه اسیر نمیدادند و لشکر قزلباش نیز هرگز بدین فعل مذموم قیام نمینمودند و در زمان سلطانمراد خان خواندگار روم لشکر روم و تاتار در آذربایجان و شیروان این شیوه پیش گرفتند چنانچه در قضیه تسخیر تبریز بسیاری از اطفال سادات که ذریه طایفه هاشمی صلی الله علیه و آله اند اسیر شده در استنبول بکفره فرنک فروختند و در زمان عبد الله خان و عبدالمؤمن خان پسرش طایفه اوزبکیه نیز در خراسان این شیوه پیش گرفتند در مشهد مقدس معلی جمعی کثیر از ذریه طایفه حضرت امام الجن و الانس و اشراف و علما و زهاد و ارباب ناموس و فرزندان سپاهی و رعیت چندین هزار نفس اسیر شده در اقصی ترکستان و ماوراء النهر فروخته شده تا کابل و هندوستان رسید.

چون دنیا دار مکافاتست و انتقام این قسم اعمال شنیعه اوزبکیه در مشیت حق تعالی که منتقم حقیقی است قرار یافته بوده بحسب اقتضای فلکی و حوادث آسمانی اغماض عین ازین شناعة شده بتحریک کارفرمایان قضا و قدر درین یورش چندین هزار نفس باسیری افتاده از اوطان جلا شدند و بعد از آن نیز حکام استرآباد و مکررا بجهت تنبیه متمردان اوخلو و کوکلن که از مسلمانی بجز نامی ندارند لشکر کشیده بسیاری از آن گروه بی ایمان باسیری افتادند اما چون ارباب تحقیق بدیده بصیرت و انصاف نگاه ژرف در این واقعه نمایند فی الحقیقه حضرت اعلی شاهی ظل اللهی درین ماده ثواب ارباب هدایت و راهنمایان طریق اهتدی دریافته اند زیرا که در میانه جنود ظفر در دو رقم رقیه و بندگی بر صحیفه حال اسیران مذکور کشیده نمیشد و بطریق اسارای واجب الاسر با ایشان سلوک نمی کردند و چندین هزار از نساء و صبیان در میان فرق شیعه و اهل ایمان نشو و نما یافته شعار مذهب حق پیش گرفتند اکنون بر سر سخن می رویم.

بالجمله از اندخود کوچ بر کوچ روانه شده حضرت اعلی در کمال حزم و احتیاط و آگاهی در شدت گرما که از حرارت هوا قرص آفتاب در تنور فلک بریان میشد قشون و لشکر را تبانی برده در هر مرحله آنچه نهایت ملاحظه سپاهیان بود بجای آورده دقیقه فرو گذاشت نمی فرمودند در حوالی قتلش جمعی از اوزبکیه که بعزم دستبرد آمده بودند بفوجی از قورچیان استاجلو که بحراست دست چپ اردو معین بودند بازخوردند قورچیان از نخوت و غرور از طریق حزم دور افتاده متفرق و بی پروایانه می رفتند بعضی از اوزبکیه که از راه شبرغان بحراست الکاء آمده بودند از غفلت ایشان خبردار شده علی الغفله ریخته تا جمع شدن قورچیان و بمدافعه قیام نمودن چند نفری از ایشان بضرب تیر اوزبک ضایع شدند و حضرت اعلی یوزباشیان آن طبقه را بمعرض یرغو و عتاب و خطاب درآورده رقم اخراج بر کل آن جماعت و ایل و اویماق ایشان کشیده چند سال مغضوب بودند تا در سفر آذربایجان و محاربات رومیه مردانگیها از ایشان صدور یافت و هر یک مکررا خدمات نمایان کردند تا آن تقصیر را تدارک نموده بدستور در سلک



قورچیان انتظام یافتند اما همه وقت این طایفه بین الاقران بآن تقصیر مورد سرزنش اکفاء و اقرانند بالجمله در چند کوچ بجیجکتو رسیده قلعه آنجا را خراب کرده با زمین هموار ساختند و از آنجا بمارو- چاق آمده متوجه استحکام قلعه ماروچاق شدند.

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۶۳۰

چون بظهور پیوست که نظر علی سلطان شاملو شایسته ضبط آن سرحد نیست ازو تغییر داده بیوسفعلی خان ولد بوداقخان که حاکم مشهد مقدس معلی بود تفویض یافت و بیرام علی سلطان برادر او را نیز در آن حدود الکا داده بکومک برادر تعیین فرمودند و ما یحتاج لشکر او از زر و اسلحه و یراق و ضروریات قلعه و آذوقه بر وجه لایق سرانجام یافت و حکومت مشهد مقدس بمحراب خان شفقت شد و در پنجاه بکتش خان و ملکش سلطان پسرش رخصت یافته بمرو و محال تیول خود رفتند و موکب همایون از آنجا متوجه دار السلطنه هرات گشته بفیروزی و اقبال آن بلده جنت مثال [۴۳۶] داخل شدند و در دار السلطنه مذکور بمسامع جلال رسید که باقی خان لشکری بجیجکتو فرستاده و اراده دست درازی بسر حد خراسان دارند حضرت اعلی فوجی از عساکر منصوره را بر سر آن جماعت فرستادند و بایلغار رفته سلک جمعیت آن جماعت بمجرد ورود لشکر ظفر اثر از هم پاشیده بفیروزی و اقبال مراجعت نمودند و الحق در این سفر حضرت اعلی بنفسه الشریف متحمل انواع شداید گشته عساکر منصوره زحمت بسیار کشیدند و جمعی کثیر از هر طایفه بمرض اسهال تلف شدند چنانچه بسیاری از فقرای لشکر و مردم فرومایه که بیمار خود را نمیتوانستند بار کرده بمنزل رسانند از عالم غیرت و بیم آنکه مبادا اوزبکیه مرده کشی کرده سر او را ببرند هنوز آخرین رمق از حیوتشان باقی بود که در خاک میگردند و تغسیل و تدفین بوجه شرع صورت نمی‌بست و ارباب اخلاص در رضاجوئی ولی- نعمت آنرا حیات ابدی شمردند القصه تا ده بیست روز که در هرات بودند هنوز اثر آنحادثه عظمی باقی بود. مشاهیر متوفاها که در این سفر رخت بعالم آخرت کشیدند: سید بیک کمونه که از نقباء نجف اشرف و از زمان شاه جنت مکان در سلک امراء بزرگ منتظم و مهرداد مهر مبارک شرف نفاذ بود و سید محمد جد او در زمان خاقان سلیمان شان در بغداد شعار شاهی سیونی ظاهر ساخته حاکم حله بود و در رکاب مقدس آن حضرت در جنگ چالدران شهادت یافت در زمان جلوس همایون اگر چه در الکاوتیولات و اسباب جاه و حشمت او تحقیق شده بود اما منصب مهرداری و قرب ظاهری داشت.

دیگر ابراهیمخان والی لار که در منزل الله ویردیخان بطریق میهمان معزز و محترم میبود بیمار شده بمرض اسهال رفت.

دیگر قاسم بیک یساول باشی قور شاملو که از معتبران آن طایفه و در سلک مقربان بود.

دیگر میرزا یعقوب دست غیب که از سادات شیراز و محتسب آن ولایت بود بدین مرض گرفتار آمده در هرات از هم گذشت.

مولانا قوسی شوشتری که از افاضل روزگار و سخن سنجان نادره کار بود نهال عمرش بصرصر اجل از پای درآمده در اند خود مدفون گشت.

القصه از هر طایفه و هر طبقه جمعی راه فنا پیمودند از اطناب اجتناب نموده زبان قلم را از تعداد کشیده داشت رحمه الله علیهم و علی جمیع اهل الایمان و الایقان.

### ذکر مراجعت خسرو آفاق از خراسان بصوب عراق و بعافیت و خوشدلی بمقر دولت پیوستن بمیامن الطاف مالک الملک بالاستحقاق

چون رایات نصرت آیات از سفر بلخ مراجعت نموده در دار السلطنه هرات نزول اجلال واقع

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۶۳۱

شد چند روز جهت نظم و نسق معاملات توقف نموده از آنجا بمشهد مقدس معلی تشریف بردند چند روز در مشهد مقدس معلی بانجراح مطالب و مدعیات حکام کرام و صواحب و اعیان خراسان پرداخته همگی را بنوازشات خسروانه و خلع فاخره شاهانه خوشدل و سرافراز ساخته رخصت انصراف ارزانی فرمودند و دو سه روز در آستانه مقدسه متبرکه اوقات شریف صرف نسق سرکار آستانه و

انجاش ملتسمات سادات و خدام و ارباب و ظایف و سایر مهمات آستانه نموده از آنجا عنان عزیمت بجانب عراق منعطف ساخته روزی چند در النک رادکان خیمه اقامت نصب نموده بسان قورچیان عظام و ملازمان سرکار خاصه شریفه پرداخته چند روزی در آن حدود بنشاط شکار سرور افزای خاطر بودند و جمعی که در این سفر خدمات شایسته بظهور آورده بودند بانعامات سرافراز گشته جمعی که در خدمات مقصر بودند از ملازمت اخراج شدند و بعد از فراغ از آن امور از راه خوبشان شکارکنان رفته اردوی کیهان پوی را با اغرق از راه حنک مغز بسطام روانه نموده خود جریده و سبای با معدودی از ملتزمان رکاب اقدس بالكاء درون تشریف برده بنیک و بدقلعه درون و مهمات آنجا رسیده شاه قلی سلطان غلام خاصه شریفه میر چشمکزک را برتبه والای ایالت و خانی سربلند گردانیده حکومت الکاء درون را باو عنایت فرمودند و خاطر از مهمات آنجا جمع فرموده در الکاء خوار باردوی کیهان پوی ملحق شدند و سلاطین- زاده‌های اوزبکیه را [۴۳۷] با یار محمد میرزا و رفقا رخصت قروین دادند که در محالی که با ایشان شفقت شده بود ساکن گردند و از راه سیاه کوه بکاشان آمده مردم کاشان شهر را چراغان کردند و تا سه شب صحبت چراغان گرم و روشنی افزای طربخانه خوشدلی بود و از آنجا متوجه دار السلطنه اصفهان گشته بفیروزی و اقبال در مقرر دولت ابدی الاتصال نزول اجلال فرمودند و فصل طرب انگیز پائیز و زمستان را در دار السلطنه مزبور بعشرت و شادکامی گذرانیده داد فراغت و خوشدلی دادند.

از سوانح آمدن ایلچی از جانب شاهی بیگ خان حاکم قندهار است که از امرای سلسله پادشاه والجاه جلال الدین محمد اکبر پادشاه است و عرضه داشت اخلاص آئین بیایه سریر اعلی نوشته اظهار اخلاص و دولتخواهی و نیکو بندگی کرده نفایس امتعه و پیشکشهای لایق ارسال داشته بود و بندگان حضرت اعلی ایلچیان او را نوازش فرموده عطایای ارجمند ارزانی داشتند.

## ذکر احوال باقیخان بعد از معاودت موکب ظفر نشان

### اشاره

از تقریر واردین چنین بظهور پیوست که در میانه لشکر فیروزی اثر قزلباش و اوزبکیه چنانچه بتحریر پیوست محاربه واقع شده غلبه از جانب عساکر نصرت نشان بوقوع پیوست و خبر شکست اوزبکیه بباقیخان رسید مضطرب الاحوال گشته همان شب اراده نموده بود که سالک طریق فرار گشته بجانب ماوراء النهر رود بعضی ریش سفیدان و اتالیقان روزگار دیده در آن شب مانع آمده روز دیگر معلوم گشته که موکب همایون پادشاهی بجهت اشتداد بیماری لشکر عازم خراسان شده از آن منزل کوچ کرده‌اند خاطر او اطمینان تام یافته کلاه شادمانی بر آسمان انداخت.

چون در صحیفه تقدیر ایزدی مثبت و مرقوم گشته بود که باقیخان چند گاه در آن ولایت علم اقتدار افراشته کامروای دولت گردد چنین حادثه عظمی باین آسانی ازو دفع شده اسباب دولتش روی

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۶۳۲

در ازدیاد نهاد و بعد از معاودت موکب معلی چون جمعیت لشکر روی داده بود اراده یورش بدخشان نمود زیرا که بعد از قضیه کشته شدن عبدالؤمن خان جماعت چغتای و بدخشیان که از بیم اوزبکیه در بیغولهای کوهستان خزیده بودند از هر گوشه سر برآورده فراهم آمدند و بدیع الزمان نامی از نژاد خواجه‌های احرار که نواده دختری شاه سلیمان والی بدخشان بود بر خود والی ساخته اوزبکیه را از آنملک برانده بودند.

در این دو سه سال که میانه اوزبکیه فترت بود آن ولایت در حیطه تصرف میرزای مذکور و سباه چغتای بود و چون باقیخان بدانولایت رفت بدیع الزمان میرزا قوت جنگ صحرا در خود ندیده بقلعه متحصن بدخشیان اکثر با او بیوفائی کرده تفرقه و

پراکندگی در میان ایشان افتاد عاقبت الامر باقی خان بر قلعه مستولی شده بدیع الزمان میرزا را بدست آورده از پای درآورد و آن ولایت را یکی از امرای معتمد سپرد و در خلال این احوال بعضی امراء که با او قصد غدري داشته‌اند بیاسا رسیدند شرح واقعه آنکه چنین مذکور شد که در حین توجه رایات جلال بعضی امرای اوزبکیه که باقیخان بد مظنه بوده‌اند در بلخ با یکدیگر موضعه نموده اراده کرده بوده‌اند که او را ضایع کرده بجانب جهانگیر خان میل نمایند.

بعد از خبر مراجعت موکب همایون از آن داعیه باز آمده‌اند اما یکی از اهل مواضع اظهار دولخواهی نزد او زبان باظهار این راز گشوده بوده در اینوقت که خاطر او از توهمات لشکر بیگانه جمع شده مهم بدخشان نیز بر حسب دلخواه سرانجام یافت در مقام دفع بدخواهان در آمد و امرای اوزبکیه را که داخل آن مواضعه بوده‌اند بیهانه کنگاش جمع نموده بعضی از دولخواهان و فدویانرا در کمین بازداشته در اثنای محاوره عتاب و خطاب آغاز نهاده اظهار این مقدمه نمود آن جماعت انکار کردند شخصی که کشف این سر نموده بود با ایشان مواجهه شد حکم بگرفت و گیر آن جماعت صادر شد. همان لحظه سی چهل نفر از امرا و اعیان اوزبکیه که اسم و رسمی داشتند بیاساء رسیدند و در عوض آن جماعت تربیت کردهای خود را تعیین نموده بکامرانی و اقبال بجانب بخارا عود نموده دیگر باره چمن دولتش سر سبزی آغاز نهاد و کلری محمد جان قزاق که [۴۳۸] در تاشکند لوای استقلال مرتفع گردانیده بود با او در مقام ملائمت در آمده علماء و ریش سفیدان او بجهت تقویت مذهب تجویز مصالحه کرده ایلچیان بخدمت باقیخان فرستادند و باقیخان همیشه در فکر و اندیشه ولایت تاشکند بود که بچه کیفیت از تصرف قزاق انتزاع نماید اما از بیم صولت و سطوت سپاه قزلباش تن بمصالحه داده با او بمصلحت وقت صلحگونه کرده اما همواره از شکوه و سطوت قاهره شاهی و غلبه و ازدحام لشکر قزلباش که در سفر بلخ مشاهده نموده بود اندیشه‌مند بوده اظهار مینمود که عنقریب شاه والجاه لشکر بدین دیار خواهد کشید و لافهای گزاف که پیش ازین میزد ترک نموده زبان در کام کشیده بامرای سرحد خود تحریک نمود که با امرای عظام مرو و ماروجاق و هرات خصوصیت و آشنائی نمایند که با یکدیگر ترک خصومت کرده متعرض مملکت یکدیگر نشوند مانع آمد و شد قوافل و تجار نگردند.

امرای عظام حقیقت بپایه سریر اعلی عرض نمودند از موقف جلال نیز حکم همایون بنا بر ترفیه حال رعایا صادر شد که تا نهضت موکب همایون بدان طرف واقع نشود در امنیت و استقامت سرحد کوشیده ابواب آمد و شد مترددین و تجار مسدود ن سازند و دو سه سال بین الجانبین منازعه روی ننمود و دست-درازی از طرفین واقع نشد و ولایت خراسان بنیروی دولت قاهره مهبط امن و امان بود اما در خاطر

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۶۳۳

حقیقت بینان رسوخ داشت که بعد از اصلاح حال لشکریان و آسودگی سپاه ظفر پناه دیگر باره یورش بلخ اتفاق افتاده بعون عنایت الهی درین مرتبه مکنون خاطر انور بر حسب دلخواه سمت ظهور یابد و باقیخان نیز پیوسته متزلزل و مترصد این معنی بود بر حسب تقدیر در سرحد بغداد و آذربایجان بعضی قضایای رومیه دست داد که توجه موکب همایون بآنطرف اولی و الزم نمود چنانچه در وقایع سال آینده مرقوم کلک بیان میگردد باقیخان را بعد از استماع این اخبار تزلزلی که از خوف نهضت همایون

### فوت باقیخان پادشاه اوزبک

بود زایل شده اطمینان تام یافت و بفراغبال بر وساده دولت و اقبال تکیه زده بعشرت و کامرانی مشغول داشت تا آنکه زمانه غدار چنانچه عادت اوست زیاده از این باب اقتدار او نیاورده در اندک روزی چنانچه بر زبان الهام بیان اشرف گذشته بود بمکافات کفران نعمت عبد الله خان و ناانصافی که درباره بازماندگان سلسله او کرده بالکلیه ایشان را از ملک موروث محروم ساخت بدام اجل گرفتار آمده در سنه ثلث و عشر و الف از دار فانی بعالم باقی انتقال نمود.

شعر

اجل خانه عمر پرداختش که از تخت بر تخته انداختش

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۶۳۴

## وقایع سنه مبارکه توشقان ثیل بعضها مطابق احدی عشر و الف و بعضها موافق اثنی عشر و الف که سال هفدهم جلوس همایون شاهی است

اشاره

دگر ره آفتاب عالم افروز بر اقلیم زمانه گشت فیروز

زمانه کرد آهنگ طرب ساز در عشرت بروی خلق شد باز

بهم پیوسته شد عقد شب و روز نوید عیش و عشرت داد نوروز

زمین گسترده مهد خسروانی بگیتی زد صلاهی شادمانی

نسیم نوبهاری عطر سا گشت هوای گلستان بهجت فرا گشت نسیم عنبر شمیم بهار چون مشک تثار عطر بیزی آغاز نهاده نکته رسان مشام خوشدلی و دلگشائی گردید کوس نوروزی صدای بهجت فرای جهان افروزی درنه رواق سپهر انداخته صلاهی عشرت و شادکامی بعالمیان در داد اعنی خورشید عالم آرا که تخت نشین دار الملک فلک چهارم است در روز جمعه هفتم شهر شوال احدی عشر و الف از آرامگاه حوت بشرف خانه حمل خرامیده لوای شوکت و اقتدارش ارتفاع آسمانی یافت جهانیان را خرمی تازه پدید آمد ابواب نشاط و شادمانی بر روی خلائق گشوده گشت شهریار رزمجوی بزمخو بر سیل معهود و رسم معتاد در دار السلطنه صفاهان بزم آرای محفل نشاط گشته بر حسب فرمان در باغ جهان آرای نقش جهان مجالس بهشت نشان مرتب گردید و اسباب چراغان مهیا و آماده گشته چراغهای شکفتگی افروختگی پذیرفت.

بیت

ز بس شمع در مجلس افروختند دل روشنان [۴۳۹] فلک سوختند

در آن بزم روشن چو خورشید و ماه بهین لعبتان مرصع کلاه

خرامان همی مجلس آراستند مسرت فزودند و غم کاستند القصه سه شبانه روز سپاهی و رعیت داد عیش و شادکامی داده شهریار انجمن آرا بعواطف خسروانی طرب افزای خاطر بودند از سوانح بهجت فرا که در این سال همایون فال بظهور آمده موجب ازدیاد عشرت و شادکامی گشت آنست که حضرت واهب بیمنت اکلیل سعادت و بختیاری و افسر سلطنت و شهریار برادری تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۶۳۵

## تولد نواب والا امامقلی میرزا فرزند ارجمند حضرت اعلی شاهی

گرانمایه که بدستگیری غواصان موهبت الهی از بحار فضل نامتناهی بر ساحل ظهور آمده زینت افروز یعنی فرزندی ارجمند بحضرت اعلی شاهی ظل اللهی عطا فرموده در ساعت مسعود آن مولود عاقبت محمود از کتم عدم قدم بعرضه وجود نهاد و از خلوص عقیدت و غلامی حضرت ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین بامام قلی میرزا موسوم گردید امید که در سایه تربیت و ظل عاطفت شهریار سعادت پرور اعنی والد والا گهر نشو و نما یافته در رضاجوئی خاطر مبارک آن حضرت برخوردار یابد.

**ذکر بدست در آمدن قلعه نهانند بدستگیری جنود غیبی و نیروی دولت ابد پیوند**

دیگری از سوانح اقبال که در اوایل این سال بظهور پیوست بدست در آمدن قلعه نهاوند است که چغال اغلی در ایام فترت آغاز جلوس همایون حضرت اعلی شاهی ظل اللهی چنانچه در طی وقایع آنسال مرقوم کلک بیان گردیده در قصبه نهاوند توابع همدان که بقلمرو علیشکر مشهور و مسکن بسیاری از طوایف قزلباش است قلعه ترتیب داده محافظان تعیین نموده علوفه و مرسوم ایشانرا از خزانه بغداد میداد و بعد از آنکه میانه حضرت اعلی و سلطانمراد خان خواندگار روم صورت صلح روی نمود چون شرط شده بود که حین انعقاد الصلح آنچه در تصرف منسوبان طرفین بوده باشد کماکان مستمر بوده از طرفین تعرضی نرود بدینجهت قریب پانزده سال آن قلعه در تصرف رومیه مانده از این طرف بنابر شرایط عهد و پیمان متعرض آن نمیشدند.

اما بر طبایع حکام قزلباش که در آن حدود اقامت داشتند بغایت گران بود که رومیه ده روزه راه از مساکن ایشان گذشته بقلعه مذکوره که وسط معموره قلمرو مزبور بلکه عراق عجم است آمد و شد نمایند مکررا حقیقت بوزراء و ارکان دولت پادشاه روم اعلام شد که بودن این چهار دیوار در این میان بالاخره موجب فساد و قصور بنیان مصالحه و اتحاد است و عنقریب از جهلای طرفین امری صادر میگردد که موجب اختلال امر مصالحه باشد اگر فی الواقع بعهد و پیمانی که فیما بین وقوع یافته راسخاند اولی این است که آن قلعه خراب شود رومیه بنا بر سست پیمانی قبول این معنی نکردند بعد از فوت سلطان مراد خان که پسرش سلطان محمد خان پادشاه شد در ممالک روم اوباش و بیدولتان هر طبقه سر بشورش و فساد برآورده خود را جلالی نام نهاده چنانچه در طی احوال جلالیان مرقوم قلم وقایع نگار خواهد شد باعمال ناصواب اقدام مینمود.

پاشایان و عساکر سرحد نیز شیوه جلالیان پیش گرفتند غلامان بغداد بخود سر حاکمی را که از جانب پادشاه منصوب بود بیرون کرده اوزن احمد نامی را از آقایان بغداد بر خود حاکم ساخته علوفه غلامان نهاوند را که از بغداد داده میشد باز گرفتند و بعضی از آن جماعت بجهت باز گرفتن علوفه و مرسومات پراکنده گشته بعضی دیگر حصار نهاوند را پناه خود ساخته سر بطغیان بر آوردند و متعرض حال خلق الله گشته روز بروز در طغیان و بی اعتدالی میافزودند امرای عظام حاکم بغداد را از اطوار

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۶۳۶

ناهنجار آن طایفه اخبار نمودند از آن جانب محمد آقا قیه سقل بامارات ایشان منصوب گشته روانه نهاوند شد سکنه قلعه تمکین او نکردند.

معهدا اموال و اسباب او را غارت کردند محمد آقا استغاثه بدرگاه جهان پناه نموده از منسوبان این آستان استمداد نمود از موقف جلال منشور عاطفت و افضال مشتمل بر نصایح پادشاهانه باسم آن جماعت شرف صدور یافت که ترک نافرمانی کرده پیرامون عصیان و بیدولتی نگردند و حسن خان حاکم قلمرو علیشکر و امرای آن سرحد بامداد محمد آقا مأمور شدند قبل از ورود آن منشور جمعی از مردم احشام آن حوالی و رعایای محال قریبه قلعه [۴۴۰] که از فساد ایشان بجان رسیده بودند هجوم نموده عازم آن شدند که آن گروه را از حصار مذکور بیرون نمایند و آن جماعت بمدافعه قیام نموده فیما بین نائره شورش و آشوب اشتعال یافت حسنخان جهت اصلاح این حال و امداد محمد آقا متوجه آن صوب شد در این شورش و غوغا محمد آقا ترک حکومت و سلامت روی غنیمت شمرده سر خود گرفت از زمره سکنه حصار ولی بیک و رمزیار شعار شاهی- سیونی و دولتخواهی این دودمان ظاهر ساخته برجی از بروج قلعه را که در ید تصرف او بود بدست بیرونیان داد و رومیه از این حال خبردار گشته بین الفریقین جنگ و جدال بوقوع پیوست و سردار آنجماعت با چند نفر بقتل رسیده قلعه بدست بیرونیان درآمد.

در خلال این حال حسنخان پبای قلعه رسیده بقیه السیف را امان داد هر کدام بطرفی رفتند و قلعه خالی گشته حسنخان حسب الامر الاعلی بتخریب آن پرداخت و وقوع این حال که احدیرا در خیال نبود باعث آن شد که عنقریب امر مصالحه اختلال پذیرفت و اراده یورش بلخ را که در خاطر انور بود در باقی گذاشته بمضمون این مقال که:

ز آب خرد ماهی خرد خیزد نهنگ آن به که با دریا ستیزد بی اختیار سفر آذربایجان وقوع یافت بنوعی که در ذیل مرقوم می‌گردد.

## ذکر یورش جهانگشای شاهی بجانب آذربایجان و فتوحات عظیمه قلاع و بلاد که در این سال روی داد

### اشاره

عندلیب نغمه پرداز قلم در گلشن سخن سرائی نوای دلگشای فتح آذربایجان و باعث توجه موکب ظفر نشانرا بدان مملکت نزهت بنیان بدین آهنگ می‌سراید که چون بمیامن تأییدات الهی و نیروی دولت شاهنشاهی عرصه دلگشای ملک ایران از خس و خاشاک ارباب طغیان پاک گردیده خاطر اشرف همایون فی الجمله از آن امور فراغت یافت همواره شعله غیرت در کانون ضمیر انور زبانه کشیده پیشنهاد همت والا بود که ممالک شیروان و آذربایجان که معظم ممالک ایران است و از حوادث روزگار بتصرف سلاطین روم درآمده بتخصیص دار السلطنه تبریز که از بلاد مشهوره آفاق و تختگاه فرمانروایان والا شکوه ایران بوده در عهد دولت همایون بدستور سابق در حوزه تصرف این دودمان

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۶۳۷

درآید و هرگاه از این مقوله حکایات بر زبان می‌گذشت بعضی از دولتمخواهان و کاردانان بساط آگهی بنابر عافیت طلبی از شکوه و جلال قیصری و افزونی سپاه و بزرگی و جاه سلطان روم سخنان حکیمانه مذکور مجلس خلد آئین نموده منازعه و مجادله با غلغله روم صلاح دولت قاهره نمیدانستند و آتش عزم همایونرا بر شحه کلمات موعظه آمیز فرو نشانیده در تسکین نایره نزاع و جدال میکوشیدند ظهور این مطلب علیا بمقتضای همت والا- مکنون ضمیر منیر ملک آرا بود لیکن چون فیما بین صورت صلحی روی نموده بر حسب آیه کریمه و لا- تنقضوا الیمان بعد توکیدها از نقض عهد و پیمان احتراز نموده خار این معنی دامن عزم همایون میگرفت و منتظر لطیفه غیبی بودند چون حصول این مدعا بقلم تقدیر در لوحه قضا نگارش یافته بود و اسباب آن بدستاری کارکنان عالم غیب سرانجام مییافت و از منسوبان آنطرف بعضی مقدمات بظهور پیوست که نهضت موکب ظفر قرین بدانصوب لازم آمد و بنوعی که در فوق بتحریر پیوست اجامه و اوباش روم و بیدولتان اکراد سرشورش و فساد برآورده دماغ هر یک را سودای خودسری شوریده داشت پاشایان و حکام سرحد بشیوه جلالیان اظهار عصیان و طغیان نموده با منسوبان اینطرف نیز سلوک ناهنجار پیش گرفتند و بی ادبیا از ایشان بظهور میآمد چنانچه احمد پاشا که دروان فرمانروا بود تا جریرا از تجار خاصه شریفه گرفته بطمع مال بقتل آورده مبلغهای کلی مال خاصه شریفه را متصرف شد.

در شیروان نیز ملازمان اشرف را که بجهت خریداری اسیر و جوارح بطرف داغستان رفته بودند گرفته اموالشان را غارت نمودند و حضرت اعلی تجاها از آنها فرموده بتغافل پادشاهانه میگذرانیدند مکررا اعمال قبیحه پاشایان سرحد پادشاه روم و وزراء اعظم اعلام شد نتیجه بر آن مترتب نگشت و در سلوک ناپسند اصرار [۴۴۱] نموده بفرمان پادشاه خود عمل نمیکردند.

مجملا افعال ذمیمه مردم سرحد از اعتدال تجاوز نموده بسرحدی انجامیده بود که زیاده از آن تاب تحمل مقتضی غیرت شاهانه و حمیت پادشاهانه ننمود در خلال این احوال میانه غازی بیک کرد که از اولاد شاهقلمی متیلانست و رومیان منازعه پدید آمده و او قلعه قارنیارق را که در حدود سلماس است استحکام داده اطاعت بیگلربیگی تبریز نمیکردند.

علی پاشا که در این هنگام بجای جعفر پاشا بیگلربیگی شده بود بجهت تنبیه و تأدیب غازی بیک و متمردان اکراد لشکر تبریز و ایروان و نخجوان را جمع نموده بر سر ایشان رفت.

غازی بیک خان ابدال پسر خود را بپایه سریر اعلی فرستاده استمداد نمود بخاطر فیض مظاهر اشرف رسید که چون رومیه که بواطن ایشان بنفاق آمیخته با قزلباش در کل مواد بتخصیص در تخریب قلعه نهانند بد مظنه شده‌اند و در هنگام فرصت بالقوه خود را بفعل



آورده عذر نمیپذیرند در اینصورت مملکت آذربایجان و شیروان را که ملک موروث همایون ماست در تصرف جمعی بیدولتان جلالی که با پادشاه خود هم عاصیند گذاشتن و فرصت را از دست دادن شیوه خردمندان نیست اگر در این چند روز که بیگلیگری و عسکر تبریز بر سراکراذ رفته‌اند و در قلعه کسی چنان نیست یورش همایون بدان صوب اتفاق افتد و قبل از مراجعت علی پاشا بتبریز رسیم یحتمل که قلعه بسهولت بدست آید و صورت مقصود که فتح مملکت موروث آذربایجان و تنبیه متمردانست با حسن وجهی چهره نماید و این اشاره غیبی را با دولتخواهان ساحت اقبال و محرمان حریم عز و جلال در میان نهاده و قرعه مشاورت در میان انداختند چون مکررا امتحان شده که آنچه در امور دولت بر زبان صدق بیان جاری شده و دل الهام پذیر تصدیق آن کرده بیشایه ریب و گمان سمت وقوع یافته و در این ماده ضمیر صفا آئین

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۶۳۸

اشرف که مرآت صور غیبی و تجلیات لاریبی است گواهی میداد که عنقریب این ظن یقین پیوسته علی اسرع الحال بدین مطلب علیا فایز و کامروا میگردند لهذا رای ثاقبه دولتخواهان بدلالت ملهم اقبال و تحریک کارفرمایان حوادث روزگار بامضای این عزیمت قرار یافت.

جناب مولانا جلال الدین محمد منجم یزدی که همیشه در تعیین ساعات و ملاحظه دقایق و درجات زمان طالعش از سهم الحوادث فلکی مصون و اختیارات طبع و قدادش بجانب تقدیر رهنمون بوده ساعتی سعد که سعود ناظر و از عیوب نجومی مبرا و با کواکب طالع همایون موافق بود اختیار نموده و نخست بجهت اشتباه شهرت دادند که فرنگیه لشکر بر سر بحرین فرستاده‌اند و رایات جلال جهت دفع فرقه ضلال متوجه فارس است.

بعد از چهار پنجروز که این خبر در اطراف و جوانب اشتهار یافت مذکور ساختند که قاصدی از الله ویردیخان حاکم فارس رسیده که فرنگیه فسخ آن عزیمت نموده‌اند و احتیاج بنهضت موکب جلال نیست حضرت اعلی فرمودند که چون جمعی از ملازمان موکب اقبال که حاضرند مستعد سفر شده‌اند و مدتیست که هوس سیر و شکار مازندران بهشت در دل جای دارد بجانب مازندران میرویم که چند روزی در آن ولایت دلگشا عشرت پیرا گردیم و از محرمان سرادق سلطنت سوای حاتم بیگ وزیر علیقلی خان شاملو و مهدیقلی قورچی باشی قاجار و بسطام آقا احدی از این کنگاش اطلاع نداشت و بخاطر هیچ کس خطور نمیکرد که این معنی در اینوقت از قوت بفعل آید.

### توجه شاه عباس بسمت تبریز و عزم تسخیر ممالک آذربایجان

از غرایب حالات آنکه در آنروز که در اصفهان این مقدمه تمهید مییافت در همانروز در تبریز مولانا صبوری منجم تبریزی از شهر بقلعه رفته بود که وکیل پاشا را که در قلعه تبریز مانده بود ملاقات نماید وکیل ازو تفحص مینموده که خبر آمدن پادشاه قزلباش بر سر تبریز در شهر بر چه نهج مذکور میگردد و او چون خبری نداشته گفته که این خبر در شهر نیست شما از چه کس شنیده‌اید وکیل گفته که چنین گوشزد من شد اما قایل را نمیدانم لحظه این گفتگو شده بحسب اتفاق دیوان لسان الغیب در میان بوده در این باب تفأل کرده‌اند از مولانا صبوری منقول است که بعد از تفأل در اول صفحه یمنی این مقطع آمد

عراق و فارس گرفتی بشعر خوش حافظبیا که نوبت بغداد و وقت تبریز است مجملا تسخیر آذربایجان و شیروان پیشنهاد همت والا گردیده بتاریخ هفتم شهر ربیع الثانی سنه اثنی عشر و الف بساعتی که اختیار شده بود پای همت در رکاب سعادت و اقبال نهاده از دار السلطنه اصفهان بیرون فرموده یک شب در قریه دولت آباد بر خوار و یک روز در کاشان اقامت داشتند از آنجا ایلغار کرده بسه منزل بحدود قزوین رسیدند و در آنجا حقیقت نهضت همایون بصوب آذربایجان بملازمان رکاب اشرف ظاهر گردید و امیر [۴۴۲] کونه بیگ قاجار که داروغه قزوین بود حکم شد که با غلامان و قورچیان که در آن حدودند بزودی بموکب ظفر قرین پیوندند و

کس نزد ذوالفقار خان حاکم اردبیل فرستادند که با لشکرهای آنطرف که نزد او حاضر باشند بر سیل استعجال بمیانج آمده در آنجا برکاب مقدس ملحق شود و از حدود قزوین ایلغار فرموده بشش روز بتبریز رسیدند چنانچه از صقاهان بیازده روز بحوالی تبریز رسیده صبح روز دوازدهم بشهر داخل شدند علی پاشا قلعه قارینارق را بصلح از غازی بیک گرفته بود اما هنوز در آنحدود بود و مردمی که در قلعه تبریز مانده بودند اصلا خبر نیافتند و در آن صبح که داخل

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۶۳۹

شهر میشدند بکاروانسرای شبلی که رسیدند چند نفر از رومیه که در آنجا راهدار بودند و از عالم بی خبر همان ساعت خبردار گشته بچنگ اجل گرفتار آمدند.

چون بقریه فهوسفج که از آنجا تا شهر سه فرسخ است رسیدند رعایا و مردم آن موضع را تا چشم بر فوج قزلباش افتاد فی الفور شعار شاهی سیونی ظاهر ساخته بی آنکه از تشریف قدوم همایون اعلی خبردار کردند تا بهای دوازده ترک حیدری را که از خوف رومیه در زیرزمینها و نهانخانه‌ها پنهان کرده بودند بیرون آورده فرق مباهات خود را به آن افسر گرامی آراستند و هر کس از رومیه در آنجا بود گرفته بقتل آوردند و پیش پیش جیوش منصوره افتاده صدای بهجت فرای الله الله که شیوه و شعار رفیعه قزلباش است باوج آسمان رسانیدند و از آنجا حسب الامر الاعلی جمعی پیشتر رفتند که اگر فرصت باشد خود را بقلعه اندازند.

گروهی از اهل قلعه بیرون آمده در میدان و بازار بسودا و معامله مشغول بوده‌اند غلغله و نشاط اهل تبریز بگوش ایشان رسیده تصور نموده‌اند که اجامره و اوباش سرحد از خالی بودن شهر و قلعه خبر یافته بطمع مال و غارت اموال آمده‌اند اختیار کرده مقارن وصول مقدمه الجیش خود را بقلعه انداخته دروازه‌ها را بستند و اهل تبریز از آمدن لشکر قزلباش و موکب مسعود شاهی خبر یافته اکثر در سرخیابان بسعدت رکاب بوسی فایز گشته از غبار سم سمند جهان پیما که سالها چشم امید بر آن داشتند روشنائی دیده بینا حاصل کردند.

اما شهر شهره تبریز طرفه ویرانه در نظر آمد زیرا که در سالهای پیش که بلده تبریز بتصرف رومیه درآمده از تبریزی خالی بود رومیه در ویرانی خانه‌ها و عمارات عالیه شهر دقیقه فرو گذاشت نکرده بودند اگر چه در تمادی بیست سال که آنملک در دست رومیه ماند جمعی غارت زده بی بضاعت از اطراف و جوانب فراهم آمده بقدر جمعیتی شده بود اما از هر صد خانه پر زیب و زینت یک خانه چنان نشده بود که ثلث آنرا حالت اول بهمرسانیده باشد مولانا وقوعی تبریزی این بیت را در خرابی تبریز بسیار خوب گفته‌اند اگرچه در صحیفه اول در طی وقایع آمدن عثمان پاشا و گرفتن تبریز این بیت تحریر یافته چون اینجا مناسبتر بود از تکرار نیندیشیده مرقوم ساخت.

بیت

«وقوعی» کربلا تسکین دردم میدهد ورنه دلم از حسرت تبریز ویرانتر ز تبریز است القصه چون موکب مقدس بشهر رسید و محافظان قلعه دروب را مسدود ساخته بودند در میان شهر منزلی که قابل نزول اجلال همایون بوده باشد نبود بشنب غازان تشریف برده در آنجا نزول فرمودند و مردم آن ولایت از شهر و نواحی روی امید بدرگاه جهان پناه آورده از طایفه رومیه هر کس در شهر و نواحی بود گرفته بپایه سریر اعلی آورده بقتل میرسانیدند و بعضی باحتمال آنکه مبادا از جانب اشرف بخشش یابند بی آنکه بنظر همایون رسانند مقتول ساخته سرهای ایشان را بنظر اشرف در می آوردند و الحق تبریزیان در این ماده بنوعی مبالغه نمودند که جمعی را در عوض بیست سال با تبریزی وصلت کرده دختر تبریزی در خانه داشتند و از او فرزندان بهمرسیده بود پدر و برادر و اقوام آن دختر قرابت سببی را منظور نداشته ایشان را از زوجات و فرزندان جدا کرده بقتل می رسانیدند و محبان اهللیت و دوستان خاندان صفویه که چندین سال بود که بتقیه زندگانی میکردند علانیه شعار محبت و ولای اهل

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۶۴۰

بیت طیبین و طاهرین ظاهر ساخته غلغله فرح و انبساط بایوان کیوان رسانیدند و آنچه نهایت اخلاص و نیکو خدمتی بود از ایشان بظهور پیوست.

## ذکر محاربه حضرت اعلی و ملازمان موکب معلی با علی پاشا و رومیه عسکر تبریز و [۴۴۳] ظفر یافتن بر آن طایفه بعون عنایت حضرت خالق الارض و السماء

### اشاره

فارسان مضممار سخن سرائی کمیت جهان پیمای قلم را در جولانگاه معارک حدیث آرائی بدین آئین بجولان در آورده‌اند که در حینی که موکب جهانگشای شاهی بعون الطاف الهی داخل شهر تبریز شدند روز اول جماعت رومیه که بحراست قلعه مانده بودند بتصور آنکه اجامره و اوباش سرحد بخیال نهب و غارت بآمدن دلیری و جسارت کرده‌اند قاصد سریع السیر نزد علی پاشا فرستاده او را از این حال خبردار گردانیدند و پاشای مذکور این قضیه را سهل و آسان انگاشته عنان عزیمت بصوب مراجعت انعطاف داد و در حدود مرند لشکر نخجوان و ایروان ازو جدا شده بالکای خود رفتند و چون ادبار بآن طایفه روی آورده پیمانۀ حیاتشان از باده اجل تبریز شده بود پرده غفلت و دیده بصیرت ایشانرا پوشیده از طریق حزم و احتیاط دور افتادند و متهورانه در کمال غرور روی بجانب تبریز آوردند در منزل دیگر قاصدی از اهل قلعه بدیشان رسید که چنین معلوم باشد که ذوالفقار خان حاکم اردبیل با لشکر خود آمده در آمدن کمال حزم و احتیاط مرعی دارند.

علی پاشا از این خبر در آمدن متأمل گشته با خلیل پاشا و محمود پاشا که رفیق او بودند و عظما و ریش سفیدان عسکر در حرکت و سکون مشورت نموده چون اهل و عیال و اموال و اسباب لشکریان بالتمام در قلعه تبریز بود و اعتمادی بر قلعه داری سکنه قلعه نداشتند همگی متفق اللفظ پیش آمدن را صایب شمرده از آن خبر نیز حسابی نگرفته با پنجهزار کس کمابیش که همراه داشتند کوچ کرده پیش آمدند روز سیم نزد اهل قلعه بتحقیق پیوست که حضرت اعلی شاهی بنفس شریف نهضت فرموده‌اند قاصد دیگر فرستاده علی پاشا را از نزول موکب همایون خبردار کردند.

پاشای مذکور این خبر را از لشکریان مخفی داشته از غایت تهور و دلیری با کمال سفاهت و غفلت و بیعقلی پیشتر آمده در موضع صوفیان که شش فرسخی تبریز است فرود آمد و حضرت اعلی نیز متواتر کسان آگاه دل بجهت تحقیق حال پاشا و لشکریان فرستاده بودند و ایشان حقیقت حال و کیفیت و کمیت لشکر را معلوم نموده متعاقب یکدیگر خبر میرسانیدند تا آنکه مشخص شد که بصوفیان رسیده آماده حرب و قتالند و از جرأت و دلیری پاشای مذکور که چنین بی‌باکانه پیش آمد جای تعجب بود اگر چه در موکب ظفر قرین نیز درین هنگام زیاده از پنج شش هزار کس نبود اما مقابله و مقاتله نمودن او با پادشاه ملک عجم و مسند آرای اورنک جم با آن قلت سپاه و کمی لشکر و عدم استعداد از عقل دور مینمود.

بالجمله چون بتحقیق پیوست که رومیان بصوفیان رسیده‌اند در همانشب رایات جلال از شنب غازان کوچ کرده بعزم رزم مخالفان در حرکت آمده در موضع حاجی حرامی که دو فرسخی شهر است نزول فرمودند صبح روز دیگر ذوالفقار خان را چرخچی لشکر ظفر اثر فرموده بمقابله

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۶۴۱

رومیان فرستادند هر چند مهم ایشان بمجرد توجه یکی از اعظام امرا و فوجی از دلیران لشکر ظفر انتما بکفایت مقرون میشد و احتیاج بنهضت موکب همایون نبود اما حضرت اعلی از غایت حزم و احتیاط که لازمه ارباب خرد و دانش منشان روزگار است بمضمون این مقال که:

دشمن اگر پشه است سهل نباید گرفت آتش اگر زره است خرد نباید شمرد عمل فرموده میمنه و میسره همایون را بمردان کار و دلیران معرکه کارزار استحکام داده

### حرب لشکر قزلباش با لشکر رومیه

خود بنفس شریف در قلب قرار گرفته اعلام نصرت فرجام افراخته متعاقب چرخچیان در حرکت آمدند و صدای کره نای و نفیر و کور که و کوس در گنبد نیلگون فلک پیچید از آن طرف نیز پاشای مذکور چنانچه قاعده رومیان است عرابهای توپ و ضربزن را بیکدیگر استوار گردانیده توپچیان و ینکچریان را پیش انداخته خود با محمود پاشا در قلب قرار گرفته بآئین شایسته پیش میآمدند تا آنکه بین الفریقین تباعد بتلاقی انجامید و مبارزان طرفین دست باستعمال سیف و سنان بردند در اول حال رومیان آثار جلادت ظاهر ساخته متواتر حملات دلیرانه مینمودند و چرخچیان جیوش دریا خروش قزلباش تا قول همایون دورتر بود با رومیه جنگ بمدارا میکردند ایوبه سلطان ولد اولامه کرد که مقدمه الجیش بود بدست رومیان مقتول گردید بعد از آنکه قول همایون نمایان شده ششعه نیر عالم افروز موکب نصرت قرین شاهی بر ساحت معرکه نبرد پرتو انداخت عساکر فیروزی نشان بیکبار جلو انداخته با مخالفان در آمیختند [۴۴۴] و آتش حرب افروخته خاک معرکه را از تعدی بادپایان آتش منش چون آب بر فرقشان ریختند جنود رومیه تاب صدمه دلیران عرصه نبرد نیاورده از ملاحظه اعلام پادشاهی و چتر فلک فرسای شاهنشاهی مترزل و بیدست و پا گشته این المفرگویان راه انهزام سپردند از مبارزان قول همایون جمعی نیز بمحاربه مأمور گشته تیغ بمانی آخته سرافشانی آغاز نهادند و بطرفه العینی از آن گروه انبوه در آن صحرا و کوه دیار نماند از جمله پاشایان محمود پاشا و خلیل پاشا بقتل آمدند و علی پاشا را سارو بیک بیکدلی برادر مقرب الحضرة محمد بیک گرفته آورده حضرت اعلی بنظر عنایت و التفات در وی نگریسته از غایت مروت جبلی او را دلداری بسیار داده خاطرش را بوفور عواطف خسروانه از مکاره و آسیب زمانه اطمینان بخشیدند و او بجهه محمد امین بیک نام پسر سببی خود اضطرابی عظیم داشت که مبادا در معرکه بقتل آید همان لحظه او را نیز که جوان صحیح الوجه نیکو منظر صاحبجمال بود زنده آوردند اندکی موجب اطمینان خاطر پاشا گردیده شکر الطاف شهریاری که خلاف متوقع او بود بجای آورد و جیوش منصوره هزیمتیان را تا مرند تعاقب کرده کمتر کسی از آن طایفه نجات یافت مگر قلیلی که در بیغوله‌ها خزیده در شب تار راه وان پیش گرفتند و غنایم موفور بدست سپاه منصوره درآمد و حضرت اعلی بعد از مشاهده پیکر فتح و ظفر شکر محامد الهی و عطیه ارجمند نامتناهی بجای آورده بجانب شهر عود فرمودند و همت والا نهمت بتسخیر قلعه مصروف ساختند.

عالم آرای عباسی ۴۱

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۶۴۲

### ذکر فتح و تسخیر قلعه رفیعہ تبریز و بدست در آمدن آن ولایت عشرت انگیز

بعد از محاربه مذکور نزول اجلال در شهر واقع شده حقیقت حال باهل قلعه اعلام شد و پیغام نصیحت آمیز مرحمت انگیز دادند که بعث خود را در معرض هلاک درنیاورده قلعه را بسپارند که هر کس تعلقی در ولایت تبریز داشته باشد در سلک ملازمان درگاه انتظام داده علوفه و مرسوم مضاعف آنچه در زمان رومیه داشته‌اند داده میشود و هر کس اراده رفتن داشته باشد با اهل و عیال و اسباب و اموال سالما غانما روانه شود که اصلا آسیبی از عساکر منصوره باو نمیرسد و علی پاشا را بپای قلعه فرستادند که با عظمای اهل قلعه گفتگو نماید و از لجاج و عناد که عاقبتی وخیم دارد منع نماید در اول حال محافظان قلعه گفتگوهای سپاهیان کرده پای از دایره امن و سلامت بیرون نهاده تن بصلح در ندادند و با علی پاشا خشونت آغاز نهاده بمصالحه و مهاونه راضی نشدند و عساکر اقبال مآثر از اطراف و جوانب در تبریز مجتمع گشتند و بمحاصره مأمور فرموده اطراف و جوانب قلعه را بجنود نامعدود قسمت

فرمودند و از همه طرف سیبها و مورجلها ترتیب یافته در لوازم قلعه گیری میکوشیدند از آنطرف مراسم قلعه داری بظهور آمده حرکه المذبوحی میکردند.

اما بر عقلا- آن قوم و ارباب رأی و تدبیر که غوری در امور داشتند ظاهر بود که سپاه قزلباش قلعه را قهرا جبرا مفتوح میسازند و ایشان را بنابر قتل سپاه و فقدان ذخیره و عدم استعداد و قلعه‌داری طاقت مقاومت پادشاه ایران نیست و از هیچ طرف در آن هنگام مددی متصورنه لهذا در قلعه مجمعی ساخته در باب صلح و جنگ قرعه مشورت در میان انداختند و از مفتی و قاضی استفسار کردند ایشان بر حسب آیه کریمه *وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ* آن جماعت را بصیانت نفس و مال و متابعت دلیل نمودند و در بواطن و ضمائر ایشان نیز خوف و هراس بیقین مستولی گشته بود جمعی را بیرون فرستاده عرض نمودند که اگر عهد و شرطی بمیان آید که وثوقی بر آن باشد قلعه را بملازمان رکاب اشرف میسپاریم.

حضرت اعلی بنابر ترفیه حال خلاق و حفظ دماء و رضای حضرت خالق امان نامه بر وفق مدعای ایشان در قلم آورده بمهر مهر آثار مزین ساخته بقلعه فرستادند و اهل قلعه تسلی یافته دروب قلعه را مانند بخت و اقبال بر روی روزگار فرخنده آثار اولیای دولت ابد پیوند گشاده با اموال و اسباب خود بیرون آمدند بعضی از آن طبقه که اراده توقف نمودند بوعده کریمانه وفا فرموده علوفه و مرسوم مضاعف زمان رومیه قرار داده سالیانه را بیک دفعه زر نقد در دامن ایشان ریختند و هر کس اراده رفتن داشت مرخص ساختند مقصود بیک ناظر بضبط اموال مقتولان و اسباب و یراق قلعه مأمور گشت و قرچقای بیک با جمعی از غلامان خاصه شریفه بمحافظت قلعه [۴۴۵] و محارست خانه‌های مقتولان قیام مینمودند و آوازه فتح نیز باطراف و اکناف ممالک رسیده فتح نامه‌ها بهر طرف ارسال یافت از امرای اکراد غازی بیک و قورچی بیک برادرش با پسران او و شیخ حیدر ولد امیره مکرری که مدتی بود با رومیان مخالفانه سلوک میکرد روی ارادت بدرگاه جهان پناه آورده بجز عتبه بوسی سرافراز و بملازمت رکاب همایون معزز و ممتاز گشت و حکام اطراف رسولان بپایه سریر خلافت مسیر فرستاده

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص: ۶۴۳

زبان بتهنیت فتح تبریز گشادند و ایالت آن خطه دلگشا بذوالفقار خان شفقت شده مرند را بجمشید سلطان دنبلی که مدتی بود بپایه سریر اعلی آمده ملازمت موکب همایون مینمود و در سفر بلخ و خراسان همراه بود عنایت فرموده الکای خوی و سلماس را بغازی بیک و مراغه را بشیخ حیدر مرحمت فرمودند.

چراغ سلطان کرامپای استاجلو را با فوجی از جنود ظفر ورود بکنار آب ارس فرستادند که جولاه را محافظت نموده از لشکر نخچوان و ایروان خبردار نموده سوانح حالات را بعرض میرسانیده باشد و امیر کونه بیک قاجار را که هنوز رتبه امارت نیافته محل اعتماد شاهانه بود با جمعی از مردم طوالش و سوکلن بجانب ارسبار فرستادند که ایل و الوس و اویماقات آن حدود را جمع نموده در کنار آب ارس رحل اقامت انداخته هر کس از اویماقات قاجار و مردم تراکمت در قراباغ مانده‌اند بدینطرف دلالت نموده نزد خود آورده نگاه دارد و از کنار آب خبردار باشد که مبادا از رومیه که در گنجه و شیروان‌اند دست درازی واقع شود علی پاشا را با پسرش بیسظام آقا سپردند که در منزل او مهمان باشد و حضرت اعلی جلالت و مردانگی او که دلیری کرده با موکب همایون شاهی مقابله کرد پسندیده داشته بدینجهت او را منظور نظر التفات گردانیدند و جمیع اموال و اسباب او را که در قلعه بود باو ارزانی داشتند و مشار الیه بحسن اختلاط و کلمات رنگین و ظرایف و لطایف در مجلس خلد آئین راه یافته انیس بزم خاص گردید.

**ذکر توجه موکب همایون بجانب نخچوان و ایروان و فتح قلاع آنجا بپای عواطف ملک منان**

حضرت اعلی شاه‌ی ظل‌اللهی بعد از تسخیر قلعه و انتظام مهمات تبریز کمند همت بر کنگره تسخیر کل ولایت موروئی آذربایجان انداخته لوای جهانگشا افراختند و عنان عزیمت خسروانه بصوب نخچوان و ایروان انعطاف دادند.

در آن هنگام سید محمد پاشای مشهور بشریف پاشا بیگلربیگی نخچوان و ایروان بود و لشکر آنجا را با محالی که تابع آنجا بود دوازده هزار نفر می‌شمارند و همچنانچه مرقوم قلم گشت آن طایفه در حدود مرند از علی پاشا جدا شده بنخچوان آمدند هنوز در جا و مقام خود قرار نگرفته بودند که خبر قتل و کشش لشکر تبریز و گرفتاری علی پاشا و بدست آمدن قلعه تبریز بدیشان رسیده متحیر و سراسیمه گشته چون زیاده اعتمادی بر قلعه نخچوان نداشتند و قلعه ایروان در کمال متانت و استحکام بود شریف پاشا خود خاطر بر تحصن قلعه ایروان قرار داده یکی از آقایان را بامارت نخچوان نوید داده با یکصد و پنجاه نفر در قلعه نخچوان گذاشت و با عظماء و سایر لشکریان و زعما و ینکچریان بایروان رفته آن قلعه را استحکام تمام دادند و بنابر آنکه قلعه مذکور گنجایش اقامت اقامت کل آن جماعت که قریب بده هزار کس بودند نداشت لشکر نخچوان حصار دیگر در جانب قبلی قلعه عتیق جهه مسکن خود طرح کرده کل سپاهی و رعیت چخور سعد شب و روز کار کردند و در عرض بیست روز که حضرت اعلی بمهمات تبریز و نظم و نسق امور ضروری آنجا مشغول بود ایشان حصار مذکور را تمام نموده آذوقه و یراق قلعه‌داری دو سه سال سرانجام دادند.

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۶۴۴

القصه حضرت اعلی بساعت سعد از تبریز بیرون فرمودند ذوالفقار خان با امراء چرخچی پیشتر بنخچوان فرستاده موکب همایون متعاقب در حرکت آمد و سردار محمود چمشکرکی که چند گاه در میان رومیه جلالی بود آوازه جلادت و مردانگی او در میانه رومیه انتشار داشت و مدتی بود که پناه بسایه چتر همایون فال شاهی آورده در رکاب فلک فرسای بود از خدمت اشرف اعلی اجازت یافته با سیصد نفر از اوباش متوجه ایروان و آن حدود گردید که دستبردی نماید اما از عدم شعور و تدبیر شبی در

### کشته شدن سردار محمود بدست رومیان

یکی از مواضع قریبه ایروان توقف نموده از شرب شراب و غفلت مستی از لوازم حزم و احتیاط غافل افتاده رومیان خبر یافته قریب یکهزار نفر بر سر او تاخته او را مست بدست آورده بقتل رسانیدند [۴۴۶] و بعضی از رفقای او مقتول و گرفتار شدند. القصه چون ذوالفقار خان با جنود ظفر ورود که مقدمه الجیش بودند بنخچوان رسیدند اهالی و اعیان آن ملک باستقبال مبادرت نموده اظهار بشاشت و خرمی کردند و جماعت رومیه که در قلعه نخچوان توقف نموده بودند از آوازه ورود موکب همایون شاهی و شکوه لشکر فیروزی اثر قزلباش هراسان گشته از جرأت و جسارتی که در توقف قلعه نموده بودند پشیمان شدند و قبل از ورود موکب ظفر قرین دست در دامن استیمان زده کس نزد ذوالفقار خان فرستاده بجان و مال امان خواستند و خان مذکور آن گروه را بعهده و میثاقی که خاطر خواه ایشان بود امان داد و آن جماعت چاره بجز انقیاد نیافته طوعا او کرها بیرون آمدند و قلعه نخچوان نیز با توابع و لواحق و مضافات که معظم ولایت آذربایجان است بتصرف اولیاء دولت قاهره در آمد و رایات جلال کوچ بر کوچ بدان صوب رسیده ظاهر بلده نخچوان محل نزول اردوی طفرقرین گردید.

مستخفظان سایر قلاع آذربایجان که در این طرف آب ارس بود قلاع را خالی کرده بایروان جمع شدند بندگان حضرت اعلی الکاء نخچوان را بچراغ سلطان استاجلو مرحمت فرموده رومیان مذکور را که نزد ملازمان ذوالفقار خان مهمان بودند باو سپردند که چون خانه ایشان در قلعه ایروان است تا فیصل مهم قلعه ایروان نزد او بوده باشند در این منزل مصطفی بیک محمودی که از اعظام امرای کرد و حاکم قلعه ماکو بود بغز عتبه بوسی مشرف گشته مورد توجهات شاهانه گردید و از آنجا بفیروزی و اقبال متوجه ایروان گشته در ناحیه دیدی جمعی کثیر از مردم اویماقات سعدلو و پازوکی و غیرهم که در زمان قزلباش در ولایت چخور سعد اقامت داشتند و در فترت رومیه اکثر در آن محال مانده بودند اظهار شاهی سیونی کرده بموکب همایون ملحق گشتند و تمامی ریش سفیدان و



ملکان ولایت مذکور نیز آمده اظهار اطاعت و انقیاد نمودند و از آنجا کوچ کرده یک فرسخی قلعه ایروان نزول اجلال واقع شد. در این منزل قریب ده دوازده هزار پیاده بر الکاء و مواضع ایروان و نخچوان و آن حدود رقم شد که پهای قلعه در سیپها کار کنند و در آنروز جمعی از غازیان جلادت شعار تا پای قلعه رفته آثار اقتدار ظاهر ساختند و رومیه نیز بیرون آمده بین الفریقین اندک محاربه وقوع یافته چند کس از جانبین زخم‌دار شدند.

روز دیگر رایات نصرت آیات پهای قلعه در حرکت آمدند از دامن کوه روانه شدند و رومیه درهای قلعه را بسته دست بانداختن توپ و ضربزن و بادلیج گشادند و اردوی همایون بمیان باغات و دیوار تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۶۴۵

بست حوالی قلعه در آمده هر کس در محل مناسب فرود آمد و بجهت آسیب گلوله و ضربزن و بادلیج که بر مثال تگرگ از قلعه میبارید در یکطرف خیمه خود که بجانب قلعه بود پناهی ساخته اقامت نمودند.

قلعه ایروان مشتمل بر سه قلعه بود یکی اصل قلعه عتیق که فرهاد پاشای سردار در یونتئیل ۹۹۱ که بتسخیر ولایت مذکور آمد و نواب سکندر شأن سلطانمحمد پادشاه در خراسان بود در کنار رودخانه زنگی چای در غایت استحکام ترتیب داده و شیر حاجی ساخته خندق عمیق حفر نموده بود و یکی قلعه کوچکی است که بر بالای تل بزرگی که در مابین جنوب و غربی قلعه واقع است ترتیب داده بودند و قلعه کوزچی نام نهاده فاصله بین القلاع دو سه تیر پرتاب بوده باشد مستحفظان آن قلعه باستظهار مردم قلعه بزرگ بیرون آمده آب از رودخانه و سایر ما یحتاج از قلعه بزرگ میبرند و دیگری قلعه جدید است که در آن چند روز لشکر نخچوان بجهت خود در جنب قلعه عتیق در طرف قبلی در غایت استحکام ترتیب دادند اما فرصت تعمیر شیر حاجی و حفر خندق نیافتند بندگان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی و امرای عظام اطراف و جوانب قلعه را بنظر درآورده اگر چه تسخیر آن سه حصن حصین که مملو و مشحون بمردان کاری و آلات قلعه داری و ذخیره فراوان بود و مستحفظان هر سه قله بامداد یکدیگر مستظهر بودند در نظر خاص و عام بغایت مشکل مینمود و در زمان ظهور دولت و جهانگشائی سلاطین صفویه کمتر واقع شده بود که جنود قزلباش بقهر و قلبه قلعه از رومی گرفته باشند و بین الجمهور چنین مشهور بود که قلعه از رومی گرفتن امریست محال.

اما حضرت اعلی همت والا تسخیر آنها مصروف ساخته اطراف و جوانب قلعه را بر امرای عظام و قورچیان و غلامان و سایر عساکر نصرت نشان قسمت فرموده ذوالفقار خان و لشکر آذربایجان را بتسخیر قلعه کوزچی مقرر [۴۴۷] فرمودند و قرچقای بیگ را با غلامان خاصه شریفه و هر یک از امراء و عساکر را بمحل مناسب تعیین فرمودند و رومیان در کمال قدرت و اقتدار بمحاربه و مدافعه مشغول نموده چند مرتبه با فوج کثیر از قلعه بیرون آمده در فضائی که در جانب قلیلی قلعه جدید واقع بود صف آرائی کرده مستعد رزم و پیکاری گشتند و از اینطرف نیز لشکر قزلباش بمقابله ایشان شتافته بین الجانبین محاربات روی میداد و از جانبین جمعی قتل و مجروح گشتند در یکی از معارک شیخ حیدر مکرری بیابانه خود را برومیان زده بر خم تفنگ مقتول شد و چون رومیه پشت بقلعه و دیوار بست داده پیشتر نمیآمدند و جهلا و بیابکان قزلباش از جهل و غرور جوانی تا پای قلعه میدواندند و تفنگچیان که رومیه در مکامن بازداشته بودند غازیان را زخم‌دار میکردند در این معارک چند کس از جوانان دلیر کار آمدنی ضایع شدند حضرت اعلی صرفه کار در این نوع جنگ ندیده امر فرمودند که در میان فضای مذکور جسری زده جمعی از عساکر نصرت نشان و تفنگچیان رکاب همایون در آنجا کشیک نگاه دارند که من بعد از دروازه کسی بیرون نتواند آمد.

فرمانبران حسب الفرموده همایون بترتیب جسر پرداخته غازیان و تفنگچیان بمحافظت و محارست مشغول شدند رومیه راه بیرون آمدن وصف قتال آراستن مسدود یافته ترک آن کردند و از اینجانب در امر محاصره و ترتیب سیپها سعی موفور بظهور میرسانیدند و برخوردار بیگ توپچی باشی بریختن توپ مأمور فرموده مقرر شد که در شهر ایروان که تا پای قلعه یک فرسخ است بتوپ ریزی مشغول باشد و کس بتبریز فرستاده بالمیمز بزرگ و چند توپ دیگر که در قلعه تبریز بود آورده اول توپ را با توپچیان بذوالفقار

## خان

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۶۴۶

دادند که بقلعه کوزچی زند زیرا که تا آن قلعه مفتوح نمیشد از آنطرف سیبه آوردن متعذر بود و رومیان قلعه عتیق و جدید باستظهار قلعه کوزچی بکنار رودخانه و باغات تردد مینمودند و رفتن لشکر قزلباش بمیان این دو قلعه و در آنجا سیبه ساختن بغایت دشوار بود تا آنکه بعد از چند روز که توپ میزدند از اتفاقات حسنه توپ بر برجی که خمهای آب در آنجا بوده خورده فرو ریخت و خم‌ها شکسته آنها ریخت و در همان شب ملازمان ذوالفقار خان جلادت نموده بمیان دره که فاصله بین القلاع است در آمدند مستحفظان قلعه کوزچی از فقدان آب و در آمدن قزلباش بمیان دره سراسیمه گشته راه تردد آب آوردن را بر خود مسدود یافته نیم شبی با شمشیرهای آخته بیرون دویده جنگ کنان خود را بقلعه جدید انداختند و چند نفر از رومیه مقتول و زخم‌دار شده قلعه کوزچی بتصرف درآمد و این معنی مقدمه فتح و ظفر گشته غازیان جلادت شعار از پیشتر در امر محاصر و استحکام سیبه‌ها کوشش مینمودند اما چون برودت عظیم در هوا استیلا یافته شدت شتا و سورت سرما بمرتب رسید که دستها از حرکت باز- ماند و فسر دگی بغایتی انجامید که متین الماسگون از کندن آن عاجز آمد بدینجهت زیاده اثری بر سعی و اهتمام غازیان مترتب نمیشد و همین قدر بود که سیبه‌ها را استحکام داده شب و روز لوازم احتیاط بجای می‌آوردند و رومیه یک مرتبه بسیبه غازیان پازوکی یک مرتبه بسیبه عمله بیوتات ریخته بقدر دستبرد نمودند و یک مرتبه که بطرف قرچقای بیگ و غلامان بیرون آمده بودند حسین آقاعلی که از آقایان معتبر رومیه بود و زخم تفنگ یا پنجاه شصت نفر از رومیه زخم‌دار و مقتول شدند تا سردی دی باقی بود بدین و تیره بمحاصره قیام داشتند و از جانبین توپ و تفنگ در کار بود و رومیان در انداختن بادلیج و ضربزن بنوعی مبالغه مینمودند که در هر خیمه از خیام اردوی همایون ده دوازده هزار گلوله جمع شده بود و جمعی کثیر از مترددین میان اردو و مردم اردو و بازار بضرب گلوله بادلیج ضایع شدند.

اکنون مناسب چنان نمود که اول بتحریر وقایعی که در این زمستان در پای قلعه ایروان دست داد شروع نموده بعد از آن بذکر تمه احوال قلعه و شرح فتح و تسخیر آن حصن حصین که کارنامه سلاطین نامدار و خواقین روزگار است پردازد.

### ذکر وقایعی که در آن زمستان در حین محاصره قلعه ایروان روی داد باقتضای قضا و حسب تقدیر خالق بلاد و عباد

#### اشاره

[۴۴۸] بر ضمایر هوشمندان کار آگاه و باریک بینان عالم انتباه صورت این مدعا با حسن وجهی جلوه ظهور دارد که هر گاه کوکب اقبال سعادت‌مندی از مطلع امید درخشیدن آغاز بدستگیری پرده گشایان سراق غیبی ابواب فتوحات از مکمن الطاف لاریبی بر چهره آن سعادت‌مند گشایش یافته اسباب رفعت و جلال آن صاحب اقبال علی احسن الحال مهیا و آماده میگردد مصداق این مقال صادرات احوال سعادت منوال شهریار بیهمال اعنی حضرت اعلی شاهی ظل اللهی تواند بود که چون پای همت در رکاب

#### فوت سلطان محمد خان خواندگار روم

دولت و اقبال نهاده بمقتضای همت ارجمند قلعه تبریز و نخچوان بنوعی که تحریر یافت بحیطه تسخیر در آمده محاصره قلعه ایروان فرمودند در حین محاصره سلطانمحمد خان بن سلطان مراد خان که در آنوقت فرمانفرمای ممالک روم بود بعد از آنکه پسر بزرگ بیست و یکساله خود را

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۶۴۷

که آثار سلطنت و پادشاهی از ناصیه احوالش لایح بود باغواى بعضی از اهل حرم که ضد مادر او بوده‌اند بحرم سرای خود طلبیده بدست خواجه سرایان ناچیز گردانیده بود و از آن ممر ملائت تمام داشت از اخبار فتح تبریز و آشوب و شورش آن مملکت کدورت و ملال بیشمار بر ضمیرش استیلا یافته بمقتضای آیه کریمه فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْذِنُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ هادم لذات بر سرش تاختن آورده روی بعالم عقبی آورد هر چند تمشیت امور عالم در قبضه قدرت پادشاه لم یزل و لا یزال است و در حقیقت پادشاهان مجازی را بی تأیید الهی در انتظام مهام دولت اختیاری نیست اما ملوک اطراف و مردم دور و نزدیک نظر بر امور متعارفه ظاهر دارند از این وقایع بافرونی دولت و اقبال همایون و تزلزل احوال رومیه متقن گشته احوال مستحفظان قلعه نیز فی الجمله اختلال پذیرفت.

وزراء و ارکان دولت عثمانی از این دو واقعه هایله که باعث ازدیاد شورش و آشوب بود

### آمدن میر محمد معصوم خان بایلچیکیری از هند

متزلزل گشته چون یک پسرش سلطان مصطفی نام را بخیط دماغ منصوب میساختند سلطان احمد نام پسر دیگر او را که شانزده ساله بود بر تخت پادشاهی روم جلوس فرموده بتدارک اختلال احوال مملکت پرداختند دیگری از سوانح ایام محاصره آمدن میر محمد معصوم خان مکرری است که از امرای معتبر سلسله پادشاه عالیجاه جلال الدین محمد اکبر پادشاه و حاکم ولایت مکر بود که از جانب آن پادشاه فریدون بارگاه همراه منوچهر بیگ ایشیک آغاسی غلام خاصه شریفه که هفت سال قبل از این برسم رسالت بجانب هند رفته بود بجهت تجدید قواعد دوستی بایلچیکیری آمده تحف و هدایای لایقه آورد از جمله هدایا یک قبضه شمشیر غلاف و آهن جامه سراسر طلا مرصع بالماس ریزه و جواهر ثمینی بود و دوربینان عالم معنی فرستادن شمشیر مذکور را در حینی که حضرت اعلی کمر همت بکین اعدا بسته متوجه تسخیر ممالک موروث شیروان و آذربایجان و گرجستان بودند از جانب صاحب دولت ذیجاهی از خانواده صاحبقرانی و دودمان گورکانی که همیشه تیغ قهرش بر فراق اعادی افغانه و هند و مظفر و منصور آمده بفال و شکون گرفته بفتح و ظفر شهریار کامکار امیدوار شدند القصه ایلچی مذکور در پای قلعه ایروان باردوی ظفر نشان رسیده باتفاق منوچهر بیگ شرف مجالست مجلس بهشت آئین دریافت و هدایای پادشاهی را بدر دولخانه همایون آورده بر زبر یکدیگر چیدند که هرگاه رخصت یابند از نظر اقدس بگذرانند حضرت اعلی شاهی ظل الهی از مشاغل قلعه گیری صرف نظر همت بحر خاصیت از تحف و هدایای مذکور نموده سوای شمشیر که منشاء آن قال و شکون بود متوجه دیدن آنها نشدند و ملازمان خان مکر مدت چهار ماه که از سورت سرما و شدت شتا روح در ابدان منجمد میشد در دولخانه بکشیک و محافظت بارخانه مشغول بودند تا آنکه بعد از فتح قلعه که شریف پاشا و اکثر عظماء و معارف سپاه رومیه و اکراد در بارگاه معلی حاضر بودند تحف و هدایای پادشاهی را با پیشکش ایلچی از نظر اقدس گذرانیدند و حضرت اعلی جمیع آنها را بامرای عظام و حکام ولایت و اشراف و اعیان هر طبقه و هر طایفه که در اردوی همایون مجتمع شده بودند علی قدر مراتبهم قسمت فرمودند.

دیگری از سوانح حین محاصره آمدن الکسندر خان بن لوند خان والی گرجستان کاخ است که از جمله باج گزاران این دودمان و تابع امر و فرمان بود و او بعد از پدر و برادر بزرگتر حسب فرمان حضرت شاه جنت مکان والی ولایت مذکور گشته تا حین حیات آن حضرت بر جاده اطاعت

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۶۴۸

و انقیاد راسخ بود و همه ساله باج و خراج میداد و بعد از سنوح واقعه شاه جنت مکان و آغاز [۴۴۹] جلوس نواب سکندر شأن بنوعی که در صحیفه اول نگارش یافته رومیان لشکرها بتسخیر ولایت شیروان فرستادند و عبور آن لشکر از ولایت گرجستان بود الکسندر خان که باصابت رأی و تدبیر سرآمد برنا و پیر و در حیل و روباه بازی گرگی پیر بود بر خلاف همایون خان والی کارتیل

صلاح حال خود در اطاعت و انقیاد رومیه دیده با پاشایان و سرداران که می‌آمدند طریقه بازگشت مرعی میداشت و نزل و ساوری داده خدمات میکرد و چون ولایات شیروان و آذربایجان بتصرف رومیه درآمد مشار الیه نیز باج و خراج قبول کرده نسبت بخواندگار روم اظهار اخلاص مینمود و در زمان نواب سکندر شأن که یکمرتبه امرای قزلباش بر سر او رفتند کستندیل میرزا پسر خود را بجهت تجدید قول بندگی بخدمت نواب جهانبانی سلطان حمزه میرزا فرستاده بود و او از اوان طفولیت در میان قزلباش نشو و نما یافته در خدمت اشرف از زمره مقربان و مخصوصان مجلس خاص بود و الکسندر با وجود اطاعت رومیه مآل اندیشی کرده هر چند گاه کسان بدرگاه معلى فرستاده اظهار اخلاص مینمود و تحف و هدایا میفرستاد و باصطناعات و انعامات شاهانه سرافراز میگردد.

در اینوقت که تسخیر ملک موروثی و تنبیه متمردان پیشنهاد همت گشته سفر آذربایجان اتفاق افتاد در حین محاصره قلعه ایروان کستندیل میرزا از خدمت اشرف رخصت یافته بگرجستان رفت که پدر خود را بدرگاه جهان پناه آورد که عذر ایام سابق خواسته من بعد ترک هواخواهی رومیان نموده بدستور زمان شاه جنت مکان تابع امر و فرمان شاه کشورستان بوده باشد و پدر را بحسن خلق و لطف گفتار و وعد وعید بایلی و انقیاد این دودمان و آمدن پیاپی سریر اعلی مایل و راغب ساخته طوعا او کرها بایروان آورد و در روزی که مشار الیه باردوی معلى ملحق میشد حسب الامر الاعلى جمیع امرا و ارکان دولت باستقبال رفته او را بتعظیم و تکریم تمام آوردند و هم از گرد راه بیارگاه سپهر اشتباه درآمد پیابوس حضرت اعلی شاهی سربلندی یافت و طبق زر طلا که در ولایت خود با نقاب همایون مسکوک گردانیده بود چنانچه رسم و آئین گرجیانست که بر سر پادشاه نثار میکنند بدست گرفته در حین ملازمت نثار فرق همایون کرد و نواب اشرف بی تکلفانه او را در آغوش عطوفت و التفات کشیده بواسطه کبرسن بانواع نوازش و الطاف پادشاهی معزز و مباهی گشت و همواره انیس مجلس خاص و همصحبت بزم اختصاص بود و همچنین طهماسب قلی بیگ ولد ملک مزمن سمخوتی غلام خاصه

### آمدن گرگین خان بدرگاه جهان پناه

شریفه که در سلک مقربان درگاه منتظم بود بطلب گرگین خان ولد سمایون خان که بعد از گرفتاری پدر در گرجستان کارتیل ولایت موروثی بایالت و دارائی نشسته بود رفت و او نیز احرام عتبه اقبال بسته در پای قلعه باردوی معلى رسیده بشرف مجالست مجلس بهشت آئین مشرف شده بتعظیمات شاهانه و تکریمات پادشاهانه عز اختصاص یافت.

در خلال این احوال گروهی از اویماقات متفرقه ولایت روم که عبارت ترکی خود را سیل سپر نام نهاده بودند یعنی پاک بروب شاهی سیون شده قریب بدو هزار خانوار روی امید بدرگاه جهان پناه نهادند و بهر محل از ولایات روم عبور میکردند هر چه میافته اند بر طبق نام خود پاک بجاروب حادثه میرفته اند و ریش سفیدان ایشان در پای قلعه بشرف سجده اشرف مشرف بتربیت و نوازش سرافراز گشتند و در ولایت ری و ساوه و خوار و فیروز کوه جهت طایفه مذکور قشلاق و ییلاق تعیین یافته روانه عراق گشتند. شمسی پاشا قزاقلر نیز با جماعتی از

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۶۴۹

ایل مذکور که از اویماقات قزلباش بود و در قراباغ مسکن داشتند و در فترت رومیه اطاعت رومیان نموده مرتبه امارت و پاشائی یافته بود و جمعی دیگر از ایل شمس الدینلو و حاجیلر و غیر ذلک پیاپی سریر اعلی آمده دیگر باره فرق افتخار خود را پیوشیدن تاج و هاج دوازده ترک اثنی عشری بفرقدین رسانیدند و پاشای مذکور بلقب ارجمند خانی سرافراز شد و روز بروز شوکت و اقتدار پادشاهی ازدیاد پذیرفته موجب اختلال رومیان و مستحفظان قلعه میگشت.

## ذکر رفتن الله ویردیخان بیکریگی فارس حسب فرمان بر سر بغداد و مراجعت نمودن بدرگاه فلک بنیاد

[۴۵۰] در سال گذشته از زمره آقایان بغداد ازون احمد پاشا که بوفور رشد و کاردانی از سایر اعیان و اجناد سمت امتیاز داشت با حاکمی که از جانب خواندگار روم منصوب بود مخالفت نموده رقم حکومت عراق عرب بنام خود کشیده با عتبه علیا شاهی در مقام اخلاص و هواخواهی در آمد و عرض نموده بود که خطه بغداد را بجهت اولیای دولت ابدی بنیان محافظت نموده‌ام و هر گاه موکب نصرت قرین بدینطرف آید یا یکی از امرای نامدار بدین خدمت مأمور گردد بنده وار اطاعت فرمان قضا جریان نموده شهر و قلعه را می سپارم در حین توجه رایات فیروزی نشان بصوب آذربایجان حکم همایون برین جمله بنفاذ پیوست که الله ویردیخان امیر الامرائی فارس با عساکر ظفر مآثر آن ولایت از راه شوشتر و حویزه بجانب بغداد رفته اگر از اطوار ازون احمد رایحه صدق و اخلاصی بمشام هواخواهان رسیده بوعده وفا نماید بحراست آن ولایت پردازد والا بمقتضای وقت عمل نماید.

الله ویردیخان حسب فرمان قضا توأمان با لشکرهای فارس و کوه گیلویه و خوزستان از راه عربستان و لرستان بجانب بغداد در حرکت آمد حسن خان استاجلو حاکم همدان و حسین خان حاکم لرستان با امراء و عساکر قلمرو علیشکر حسب الامر الاعلی بخان مشار الیه پیوسته مجموع دوازده هزار کس جنگی ترتیب یافته با قشون آراسته پیراسته بحوالی بغداد رسیدند.

ابراهیم بیک نام شخصی را که مدتی بود از بغداد شاهی سیون گشته بملازمت عتبه علیاء شاهی آمده در سلک غلامان درگاه منسلک بود برسالت نزد ازون احمد بشهر فرستاده او را بمواعید دلپذیر و نوازشات شاهانه مستظهر و امیدوار گردانیده پیغام دادند که ما حسب الامر الاعلی بنابر وعده که با منسوبان درگاه شاهی نموده بودی آمده‌ایم اگر بوعده وفا نمائی و کردار موافق گفتار باشد هر آینه در خدمت اشرف بحصول مقاصد و مطالب ارجمند معزز و سربلند گردی والا آنچه در مشیت الهی رقم تقدیر پذیرفته باشد بحیز ظهور آید ازون احمد چون در امر حکومت فی الجمله استقلال پیدا کرده بود و ارکان دولت عثمانی مصلحت وقت در اغماض و تغافل دانسته حکومت بغداد و امیر الامرائی عراق عرب را باو گذاشته بودند در اینوقت خود را بهواخواهی دودمان آل عثمان ستوده با لشکر قزلباش در مقام خلاف درآمد که بدین وسیله بنیان حکومت خود را در آن سلسله استحکام داده نقد را بنسیه ندهد بنابر آن ابراهیم بیک مذکور را که پیام آوری بیش نبود بر خلاف قاعده زمانیان بقتل آورده لوای مخالفت مرتفع گردانیده و عاقبت بشأمت این کردار زشت گرفتار آمده رسید باو آنچه رسید و پرتوی از آن سرگذشت در صحیفه اول سال آینده خواهد یافت.

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۶۵۰

بالجمله دو روزی که جنود نصرت نهاد بظاهر شهر بغداد رسیدند متجند شهر پای جلادت از دروازه بیرون نهاده در برابر لشکر فیروزی اثر صف قتال آراستند و از اینطرف نیز افواج قاهره در حرکت آمده مبارزان معرکه نبرد خصوصا حسنخان و حسینخان که چرخچیان جنود اقبال بودند پای مبارزات پیش نهاده بیاد حمله صرصر اثر سلک جمعیت آن طایفه را از هم ریخته خاک معرکه را بخون مبارزان آمیختند و متجند بغداد تاب مقاومت نیاورده روی هزیمت بجانب شهر آوردند و دروازه‌های شهر و قلعه را بسته خاطر بتحصن و قلعه‌داری قرار دادند و سپاه ظفر قرین هزیمتیا را قریب بدروازه تعاقب نموده جمعی کثیر بر خاک هلاک انداختند چنانچه چند نفر را در کنار تخته پل بشهر - ستان عدم فرستادند و جناب خان با امرای عظام در کمال شوکت و اقتدار محل نزول اختیار کرده فرود آمدند در همان روز از موقف عز و جلال منشور اقبال شرف ورود یافت.

مضمون بلاغت مشحون آن خطاب بلا-ارتیاب که باشاره آسمانی هزاران حکمت عملی در آن مندرج و منظوی بود و نقاط آن نکات دلپذیر بقلم تقدیر و صحیفه تدبیر پادشاهان والا شکوه که پرده گشایان سرایر غیبی اند رقم تصویر دارد آن بود که اگر ازون احمد از وعده پشیمان گشته در مقام مخالفت و قلعه داری باشد چون در اینوقت کمر همت بتسخیر ولایات موروث آذربایجان و شیروان و گرجستان بسته الیوم بنفس نفیس محاصره قلعه ایروان فرموده‌ایم و آمدن لشکر عظیم از جانب پادشاه روم باستخلاص

محصوران و محاربه جنود نصرت نشان متحمل است و از دو طرف خود را پای‌بند حوادث نمودن مصلحت وقت نیست در بغداد خود را بمحاصره [۴۵۱] قلعه مشغول نساخته متوجه آذربایجان گردیده بموکب نصرت نشان پیوندد و چون در آنوقت شاهد تسخیر ملک بغداد در نهانخانه تقدیر الهی روی در نقاب احتجاج داشت خان مومی الیه پذیرای فرمان فرمانده زمان گشته بمحاصره قلعه پرداخته طبل رحیل کوفت.

در اثنای راه معلوم شد که پسران قباد ولد میر عمر کلهر که از امرای سنجق رومی بودند و در قلعه زنجر و آن حدود اقامت داشتند متعرض جنود اقبال گشته مضرت و آسیب بجمعی که متعاقب امراء عظام میآمده‌اند می‌رسانند تنبیه و تأدیب آن خاکساران که در خارستان وادی ادبار وطن دارند بر ذمت همت لازم دانسته جمعی از امراء و عساکر بدین خدمت مأمور گشته روی توجه بمساکن آن قوم آوردند و ایل و الوس ایشان که در مسکن مألوف بر بستر غفلت خفته بودند بدست درآمده متملکات ایشان عرصه نهب و تاراج شد و میر عمر نام پسر عماد که بریاست و سروری قوم از برادران امتیاز یافته بود از میان الوس فرار نموده بقلعه زنجر گریخت و از افواج قاهره ملازمان حسنخان دست از تعاقب باز نداشته مقارن وصول او بقلعه رسیدند میر عمر فرصت مدافعه و قلعه بندی نیافته اراده فرار نمود و فی الفور بامداد جنود غیبی و نیروی اقبال حضرت اعلی بدست مبارزان لشکر فیروزی اثر گرفتار گشته تمامی قلاع و مملکت ایشان بتصرف اولیای دولت ابد پیوند درآمد.

پسران دیگر چون حال برین منوال دیدند دست در دامن عجز و پیچارگی آویخته در ملازمت جناب خانی باردوی کیهان‌پوی آمده بمراحم بیدریغ خسروانه سرافراز شده در سلک عساکر منصوره درآمدند اما چون نشانی از دولت نداشتند عاقبت روی گردان عتبه اقبال گشته پای در بادیه فرار نهادند و حسنخان حاکم لرستان با سایر امراء مرخص گشته بالكاء و اقطاع خود رفتند و الله ویردیخان و حسنخان متوجه اردوی همایون گردیده حسنخان در هنگام محاصره قلعه ایروان و الله ویردیخان در روزی که فتح قلعه شده بود بپایه سریر سلطنت مصیر آمده بشرف بساط بوسی و

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۶۵۱

نوازشات خسروانه سربلندی یافتند و حسنخان با بعضی امرا بتاخت اخسقه که از گرجستان مسق و الکاء منوچهر خان داماد همایون خان بود و بتصرف رومیان درآمده بود مأمور گشت و آن خدمت را بر وجه مرغوب بتقدیم رسانیده بسیاری از نساء و صبیان کفره گرج اسیر نموده بر وجه احسن و طریق ایمن معاودت نمود.

از سوانح آن ایام تخریب قلعه تبریز و عمارات عالیه آنجاست که رومیان در عرض سی سال که آن بلده فاخره در تصرف ایشان بود و ساخته و پرداخته بودند اگرچه اکثر صاحبان بیوت و حمامات و مستغلات مرغوب که در آن قلعه احداث شده بود در این مفاک روی بشهرستان عدم آورده بودند اما طایفه رومیه خصوصاً اقربای آن قوم را علاقه خاصی که لازم ارباب تعلق و ناگزیر نشأ بشریت است بخانه‌ها و متعلقات آنجا بود و جهت قطع علاقه آن طایفه قلع و قمع آن خانه‌ها و ازاله خانات و مستغلات که سالها از آن انتفاع یافته بودند و محو آثار رومیه بر ضمیر الهام پذیر لازم نمود لهذا از موقف جلال فرمان قضا جریان باسم تبریزیان در آن باب عز صدور یافت و اخلاص - گزینان عقیدت آئین تبریز نطق همت باقدام این خدمت چست بسته در اندک روزی از قلعه مذکور و آن همه ابنیه و عمارات از خانه‌ها و خانات و دکاکین و حمامات و مثل آنها آثار نگذاشتند.

در این سال آقا میرزا علی دولت آبادی که مستوفی الممالک بود بعلت آنکه معزا ابراهیمای شیرازی در سال گذشته کتاب دفترخانه همایون را بتقصیری چند متهم ساخته از آن منصب عزل شده امر مزبور بمعزای مذکور مفوض گردید.

چون برخی از سوانح این سال همایون فال و قضایای ایام محاصره قلعه در رشته تحریر در آمد اکنون وقت آنست که بر سر سخن رفته کمیت اقلام جهان نورد اندیشه را در میدان قصه پردازی بجولان درآورده وقایع سال میمنت مآل لوی‌ئیل ترکی و شرح فتح قلعه و دیگر فتوحات که بنیروی اقبال در آن سال فرخنده فال سمت ظهور یافت در سلک تحریر انتظام دهد.



بیت

کند گر قاید توفیق یاری بمفتاح قلم از لطف باری  
 گشایم قلعه امید را چست نگرده گر بنان همتم سست  
 تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۶۵۲

## وقایع سال فرخنده فال لوی ئیل ترکی بعضها مطابق سنه اثنی عشر [۴۵۲] و الف و بعضها موافق ثلث عشر و الف که سال هیجدهم جلوس سعادت مأنوس عباسی است

اشاره

سال همایون فال روز یکشنبه نوزدهم شهر شوال ختمت بالخیر و الظفر و الاقبال اتفاق افتاد خسرو سیارگان که قلعه گشای طارم چهارمست بروج مشیده دلو و حوت را سپری ساخته لوای ظفر و اقبال در ساحت دلگشای حمل افراخت و شاه انجم سپاه والاجاه و اردوی گردون اشتباه در پای قلعه ایروان نزول اجلال داشتند و در مدت محاصره بجهت هجوم لشکر دی و شدت زمستان و دمسردی روزگار که زمینها از غایت افسردگی حکم فولاد اکبر داشت چندان کاری از پیش نرفته بود.

در این هنگام که شهنشاه گیتی خرام جهان پیمای خورشید عالم آرا با شکوه عظمت و اقبال از تنگنای مظلوم دی بیرون خرامیده کمند زرین تار همت بر تسخیر قلعه وسعت آباد جهان انداخت و افسردگی روزگار قدری روی بانحطاط آورده قلعه گشایان باغ و بهار جلوه گری آغاز نهادند و رزم آزمایان معرکه نبرد و بهادران موکب اقبال بیشتر از پیشتر کمر همت چست بر میان بسته بلوازم قلعه گیری پرداختند و دو عدد توپ قلعه کوب بزرگ که هر یک تخمینا سی من بوزن تبریز سنگ می انداخت ترتیب یافت بر رأی جهان آرا پرتو ظهور انداخت که نخست در تضییق ساکنان حصار جدید اهتمام نموده بحیطه تسخیر درآوردند و بعد از آن بتوفیق سبحانی از جانب حصار جدید سیبه پیش آورده متوجه تسخیر قلعه عتیق گردند و بروشنی مشعله تقدیر بمسلک این تدبیر افتاده قرچقای بیگ را با جمعی از غلامان و تفنگچیان خراسانی مقرر فرمودند که از جانب قبلی حصار جدید سیبه پیش برند و محافظت جانب شمالی قلعه عتیق که بقرچقای بیگ و غلامان متعلق بود بحسن اهتمام ذوالفقار خان و لشکر آذربایجان مفوض گشت و یک عدد توپ را بطرف شرقی قلعه عتیق که سیبه‌های مقصود بیگ ناظر و عمله کارخانه‌ها و محمد تقی بیگ مین باشی تفنگچیان تبریز و تفنگچیان بافقی بود برده نصب نمودند و امیر کونه خان که از قرباباغ آمده حکومت ایروان باو نامزد شده بود قرار یافت که در جانب شرقی مابین قلعه عتیق و جدید در برابر برج سفیدی که معظم بروج قلعه و ارتفاع آسمانی داشت حواله ترتیب داده پای جلادت و مردانگی از آنطرف پیش نهند و قنبر بیگ سلیحدار باشی کوزی بیوکلوبا بعضی از دلیران بجانب شرقی قلعه جدید معین شدند و از برج بزرگی که رکن طرف قبلی حصار جدید بود تا دروازه در عهده اهتمام قورچی باشی و قورچیان عظام قرار گرفت و یک توپ را در آنجا نصب نمودند و اطراف و جوانب هر دو قلعه سوای جانب غربی که رودخانه زنگی چای مشهور از آنجا میگذرد و سیبه آوردن از آنطرف متعذر بود بمردان کاری استحکام یافته قلعه را مرکز وار در میان گرفتند و هر یک از سرداران مورجل خود را استحکام تمام

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۶۵۳

داده جوالها ترتیب دادند و خاک پیش برده تل خاکی چون کوه الوند بدیوار حصار رسانیدند و نقبها بزبر برج و باره زده رخنه‌ها بضرب توپ در بروج افتاد و بسیاری از ینکچریان و سایر مستحفظان از آسیب تفنگ راه عدم پیمودند و کار بر محصوران تنگ شده تزلزل و اختلال تمام باحوال اروام راه یافت و اسباب یورش قلعه جدید از همه طرف دست بهم داده مبارزان قلعه گشا و دلیران

رزم آزما آماده آن کار شدند.

اما حضرت اعلی شاهی در امر یورش متردد و متفکر بودند بعضی از ارکان دولت قاهره مثل قورچی باشی و بسطام آقا و غیرهم اراده یورش داشتند و بعضی دیگر تجویز نمیکردند چنانچه قریب بده روز این معامله معوق مانده این گفتگو در میان بود چه محتمل بود که خلقی کثیر از جوانان کار آمدنی بزخم تفنگ ناچیز گردند و العیاذ بالله اگر مهم تسخیر در این یورش صورت متسیر نپذیرد محصوران چیره گشته کار بدور دراز کشد.

در آن چند روز که در بیرون این گفتگو بود رومیان قلعه جدید اکثر خاک را که بر دیوار حصار تکیه زده بود باندرون میکشیدند بالاخره قرار یافت که حضرت اعلی بنفس نفیس بسییها تشریف برده برای العین مشاهده منافذ و رخنها نموده بدانچه رأی عالم آرای خاقانی که مهبط تجلیات سبحانی است اقتضا فرماید و جان سپاران عتبه اقبال را بدان مأمور گردانند کمر طاعت گزاری بر میان جان بسته بدان اقدام نمایند هر چند این گونه امور مناسب حال پادشاهان نیست و حزم [۴۵۳] و احتیاط مقتضی آنست که وجود شریف فرمانروایان والا- نژاد در هفت حصار آهنین محفوظ باشد لیکن حضرت اعلی شاهی از رسوخ اعتقاد که بی قضای آسمانی هیچ امری از پرده خفا بجلوه گاه ظهور نمیآید از مخاطره رفتن پای قلعه احتراز نمیفرمودند بدن بی بدیل را بدرع حمایت الهی آراسته بمورجلهای مبارزان فیروزمند تشریف برده مساعی جمیل هر یک از بندگان درگاه را که در خدمت مرجوعه بظهور آورده بودند خاطر نشان شدند و ملا-حظه اوضاع سیبها کرده چون کار نزدیک رسیده بود تجویز یورش فرمودند و بتاریخ روز پنجشنبه بیست و هفتم شهر ذی الحجه الحرام عساکر نصرت اعتصام که بتسخیر قلعه جدید مأمور بودند در سیبها جمع شده منتظر بودند که هرگاه از جانب اشرف اشاره شود روی جلادت و مردانگی بتسخیر حصار آورند چندان جمعیت و ازدحام در سیبها واقع شد که دلیران جان نثار بر یکدیگر افتاده جای ایستادن نداشتند و از موقف جلال حکم قضا جریان بر اینجمله نفاذ یافت که در هنگام یورش چابکروان فراز و نشیب مردانگی مردم سیبهای جانب قلعه عتیق شورش و غوغا آغاز نهاده توپ و تفنگ بسیار اندازند اما از جای خود حرکت نکرده قدم فراتر نهند که مستحفظان آن قلعه بخود درمانده از ایشان مددی بمردم قلعه جدید نرسد و قریب بطلوع صبح صادق کره‌نای نواخته و سوزن انداخته افواج قاهره هر یک از مورجل خود ببرج و باره دویده از رخنه‌ها که پدید آمده بود داخل قلعه شوند.

در این شب رومیان از زیادتی شورش و غلغله عظیم زیاده از شبهای پیش حزم و احتیاط ورزیده تا صباح در برج و باره پاس داشته آماده مدافعه و مصادمه بودند.

از اتفاقات حسنه که تأیید ایزدی عبارت از آنست قریب بنصف شب هوا تیرگی یافته غمام سیه فام روی فلک را تیره و تار گردانیده باران عظیم باریدن گرفت و در مورجلها و سیبها چندان آب روان شد که از کثرت گل و لای سپاه منصور را مجال حرکت نبود بالضروره این معنی در عقده تأخیر افتاده در آن شب دیجور هولناک قضیه یورش صورت نیست اگر چه ظاهر پرستان عالم صورت آن

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۶۵۴

شورش طوفانی را سد راه ظفر و مایه تعویق فتح حصار دانستند اما بر دور اندیشان جهان معنی ظاهر بود که هر قطره از آن از سحاب اقبال ریزان بود و چندین مصلحت ایزدی در ضمن آن منظوی شب دیگر که جمعه بیست و هشتم شهر مذکور بود بهمان قاعده عساکر نصرت نشان در مورجلها جمعیت و ازدحام نموده آماده یورش گشتند.

رومیان بطریق شب دوشین تا نصف شب کما ینبغی بلوازم حزم پرداخته پاس داشتند اما بعد نصف اللیل از آثار و علامات چنین ظاهر میشد که در بروج و باره کمتر کسی مانده اکثر بخواب غفلت فرو رفته‌اند قریب بطلیعه صبح صادق که هنگام غروب کوکب بخت مخالفان بود سرداران قزلباش یکدیگر را خبر کرده نخست از جانب سیبه قورچیان عظام کره نای نواخته از اطراف و جوانب

سورن انداخته بقلعه فرو ریختند و از جانب قلعه عتیق نیز سورن کشیده نقاره‌های شادمانی بنوازش در آوردند رومیان خبردار شده خود را ببرز و باره رسانیده جنگ در پیوست آواز رعد آهنگ توپ و تفنگ که از جانبین متواتر بود غلغله در زمین و زمان انداخت و صدای کره‌ها که از این طرف بلند آوازی داشت گوش فلک را کر ساخت دلاوران لشکر قزلباش اصلاً از مخالفان وهم نکرده

### مسخر شدن قلعه جدید ابروان

سمندروار خود را در آتش کارزار می‌انداختند و رومیان را از جلادت و مردانگی سپاه منصور پای اقامت سست شده دستشان از کار رفت و از اطراف و جوانب بلا را بخود محیط یافته بطرفه العینی میان قلعه را از جنود قزلباش مملو یافتند و از ستیز و آویز عاجز گشته بالضروره در کمال اضطراب روی بجانب قلعه عتیق آوردند و در اجل هر که تأخیری بود خود را بقلعه انداخته نیم جانی از ورطه هلاک بساحل نجات رسانیدند.

تیغ یمانی دلیران قزلباش آغاز سرافشانی کرده در اندک زمانی قریب بدو هزار کس بعضی طعمه شمشیر آبدار و برخی از آنطایفه خذلان مآل اسیر و گرفتار گشته اموال و اسباب و اثاث البیت ایشان عرضه نهب و غارت گشت و چون حصار جدید مسخر اولیای دولت ابد پیوند گردید دلیران جلادت پیشه شجاعت اندیشه از آنطرف سیبه پیش آورده قلعه عتیق را دایره کردار در میان گرفتند خوف و هراس بقیاس بر ساکنان آن قلعه راه یافت مع ذلک مهما ممکن در حراست قلعه [۴۴۵] سعی موفور بظهور میرسانیدند تا آنکه از طرف شمال ذوالفقار خان در سه روز سیبه را بکنار شیر حاجی رسانیده آتش بدروازه شهر حاجی زد و از طرف شرقی ملازمان خاصه شریفه و آقایان بیوتات و تفنگچیان تبریزی و بافقی و غیر هم هجوم نموده بشیر حاجی در آمدند و حارسان شیر حاجی سراسیمه‌وار دست از از محاربه بازداشته بقلعه گریختند و امیر کونه‌خان بر برج سفیدی که در طرف شرقی بود یورش نموده بعد از محاربه بسیار و حملات مردانه که متواتر از غازیان قاجار بظهور پیوست مردانه‌وار بر آن برج مستولی گردید.

اهل قلعه از طرف عجز و درماندگی خود را برای العین مشاهده نموده عقلای آن قوم طاقت مقاومت و قلعه‌داری در عسکر ندیده استیمان را اهم و الزم دانستند و شریف پاشا حسن آقا نام چاوش - باشی را بخدمت اشرف فرستاد که اگر عنایت شهریاری شامل حال محصوران گشته رقم عفو بر تقصیرات و گستاخیهای ایشان که در ایام محاصره وقوع یافته و در آداب چاکری و طریق خدمت گزاری و پاس حقوق نمکخوارگی ولینعمت از آن چاره نبود کشیده عموم اهل قلعه از باس و سخط پادشاهی ایمن

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۶۵۵

گردند قلعه را تسلیم مینمائیم حضرت اعلی شاهى ظل اللهی از شمول عواطف و الطاف جلی این صورت را از محاربه و یورش و خونریزش الیق و بصلاح و صواب اقرب دانسته ملتمس شریف پاشا را بانجاح مقرون گردانیدند و میرزا علی بیگ یوزباشی پرناک‌تر کمان را بقلعه فرستاده منشور عاطفت که حرز وجود عالمی تواند بود باسم شریف پاشا و امان نامه مشتمل بر عواطف و مراحم بیدریغ خسروانه بکل اهل قلعه از مکمن عنایت عز صدور یافت.

اما جهلای آن طایفه که از خرد بی‌بهره بودند بمجرد اخبار اراجیف که در باب رسیدن مدد و کومک در میان قلعه مذکور میگردیده بر سر محمد پاشا ولد خضر پاشا که در آنقلعه بود جمعیت نموده بخیال تباه قتل و اندیشه جنگ و جدل جدال راضی بقلعه دادن نشده میرزا علی بیگ را دو روز نگاه داشته روز سیم بیرون فرستادند و آقایان جهه اطمینان قلوب بیخردان جاهل و جاهلان ذاهل تا ده روز مهلت خواسته بودند که توپ انداختن و بجنگ و جدال پرداختن در حیز تأخیر و تراخی بوده باشد تا حقیقت کومک بوضع پیوندد.

چون در عالم حساب دانی و معامله فهمی اینگونه استدعا از خصم نمودن بتخصیص در کار قلعه که همت فرمانروایان قلعه گشا در

حصول مقصود بیک ساعت و یک دقیقه مقصور است دور از عقل بود این مهلت دادن در میزان خرد سنجیده نمینمود مزاج اشرف از این حرکت ناهنجار منحرف گشته فرمان جهانمطاع نافذ گردید که چون اقوال رومیان فروغی از صدق ندارد و اعتماد را نمی‌شاید افواج قاهره پیشتر از پیشتر در کار قلعه گشائی و تضییق محصوران اهتمام نموده قلعه را قهرا قسرا مسخر سازند دلیران جنود اقبال بمعاونت عساکر ظفر مآل شروع در کار کرده بجابک روی و چابک دستی از همه طرف کار بر محصوران تنگ ساخته توپچیان آتش فعل بضرب توپ رخنه‌ها در بروج انداختند و در آن چند روز که بازار گیر و دار از جانین گرم بود هراس بیشمار بر اکثر اهل قلعه استیلا یافته هر روز جمعی یک یک و دو دو از خوف و بیم خود را از بروج و رخنه‌ها انداخته شعار شاهی سیونی ظاهر ساخته از تاب آفتاب حوادث بسیایه اقبال شهریاری استقلال میجستند تا کار بجائی رسید که گروه گروه بیتابانه خود را بزیر می‌انداختند چنانچه محافظان قلعه از ضبط لشکر و حراست برج و باره عاجز آمدند.

شب عاشورا که مردم این طرف بتعزیه حضرت سید الشهداء قیام داشتند غوغای عام عاشوریان اردو بازار را محصوران قلعه شورش و غلغله یورش تصور نموده جمعی که راضی بمصالحه و قلعه دادن نمیشدند از خواب غفلت برآمده از روی اضطراب دست در دامن تشفع شریف پاشا زدند و روز عاشورا که مقتل سید الشهداء بود و حضرت اعلی برسم معهود و سیل معتاد لباس ماتم و سوگواری پوشیده و بلوازم تعزیه مشغول بودند شریف پاشا دیگر باره حسن آقای چاوش باشی را بپایه سریر والا فرستاده بروحانیت خامس آل عبا و شهدای کربلا درخواست آن گروه نموده متقبل آن شد که در همان روز بیرون آمده قلعه را بسپارند اگر چه آئینه خاطر مبارک از اطوار ناهنجار آن طایفه غباری داشت چون ارواح مقدسه شهدا را شفیع ساخته بودند بصیقل مرحمت زنگ زدای خاطر انور گردیده مقرر شد که قرچقای بیک غلام خاصه شریفه با فوجی از غلامان بقلعه رفته محافظت قلعه [۴۵۵] و یراق متعلقه بسرکار پادشاهی نمایند و پاشای مذکور باکل اهل قلعه بیرون آمده در صحرا خیام اقامت نصب نمایند بعد از تنشیم قوایم سریر سلطنت هر کس را در این دیار علاقه بوده اراده توقف و ملازمت داشته باشد مختار است و هر کس اراده روم نماید مرخص حسن آقا مقتضی المرام بقلعه رفته محصوران که از عظماء آقایان و زعما و چاوشان

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۶۵۶

وینکچریان و سایر لشکریان هنوز جمعی کثیر در کمال آراستگی و پیراستگی مانده بودند در کمال

### مسخر شدن قلعه عتیق ایروان

خوف و هراس از تنگنای محاصره نجات یافته مسرور و شادمان بنوعی که قرار یافته بود بیرون آمده فارغ البال در خیمها آرام گرفتند و قرچقای بیک داخل قلعه شده آن حصن حصین که فی الجمله کلید سایر قلاع آذربایجان و شیروان بود بمحض تأیید الهی و امداد جنود غیبی بتصرف اولیای دولت فاهره در آمد و جماعت رومیه زندگانی غنیمت شمرده قطع تعلق از مملکات خود کرده بودند اما همت بحر خاصیت خسروانه کل مملکات آن طایفه را بدیشان مسلم داشتند.

رومیه بعد از ظهور چنین مروت و احسان که در مخیله ایشان نبود قرار دادند که بشکرانه این عاطفت که علاوه جانبخشی شده بود طوعا و رغبه مبلغ دوازده هزار تومان عراقی در میانه خود سرانجام داده بنظر اقدس گذرانند حضرت اعلی شاهی ظل الهی چون ایشانرا بجان و مال امان داده بودند قبول شکرانه مذکور نکردند عظمای رومیه تصور کردند که آن مبلغ در خور مکنت و استطاعت ایشان قلیل است سخن از زیاده میگفتند حضرت اعلی نظر قبول بر آن نینداخته بآن طایفه عطا فرمودند شریف پاشا و ولد خضر پاشا و بعضی از خواص محقری از اسب و یراق و تحف لایقه بنظر اشرف در آوردند حضرت اعلی جهه تسلیه خاطر آن قوم از پیشکشهای ایشان دو سه رأس اسب و دو سه ثوب زره و یک دو قبضه تفنگ فرنگی و امثال آنها برداشته تتمه را بدیشان بخشیدند و در ظهور این عاطفت علیا که در نظر ارباب تعلق بسیار نمود دلهای آن طایفه که بر همزده حوادث بود آرمیدگی یافت شریف

پاشا صفاهانی الاصل بود در آغاز جوانی و تقدیرات آسمانی بولایت روم افتاده بعد از طی مراتب نوکری در خدمت پادشاه ترقی کرده بپایه پاشائی رسیده بود اظهار تشیع فطری کرده اراده توطن مشهد مقدس معلی و مجاورت روضه مقدس سلطان روضه رضا امام ثامن ضامن علیه التحیه و الثناء نمود که در اواخر عمر در آن روضه بهشت آسا اسباب جمعیت عالم عقبی سرانجام داده کامیاب دولت ابدی کرد و لهذا دل از فرزندان و اموال و اسباب که در روم داشت برداشته توفیق ادراک این سعادت عظمی دریافت و با جمعی از ملازمان و اتباع که قریب یکصد نفر بودند روانه آن مقصد اعلی گردید و عاطفت علیاء شاهی هر ساله مبلغ سیصد تومان عراقی نقد و موازی پانصد خروار شتری غله بمدد معاش او مرحمت فرمودند و مرخص ساختند که در ایام و لیالی متبرکه بدستور سایر خدام والا مقام در روضه مقدسه خدمت نماید و محمد پاشا ولد خضر پاشا سرکرده سایر قوم گشته بجانب روم رفتند و حضرت اعلی صفرقلی بیگ چگنی را با جمعی از قورحیان چگنی و علیخان بیگ ایشک آقاسی روملورا رفیق آن جماعت فرمودند که ایشان را تا قلعه قارص که در تصرف رومیه است برده سلامت رسانند که مبادا از اجامه و اوباش بجهت طمع مال در راه آسیبی بایشان رسد صفرقلی بیگ و قورحیان چگنی ایشانرا از محال خطرناک گذرانیده باز گشتند و علیخان بیگ ایشیک آقاسی ایشان را بقارص رسانید رومیان که در قلعه قارص اقامت داشتند علیخان بیگ را گرفته تا آمدن جغال اعلی سردار در قلعه مقید و محبوس نگاهداشتند شرح آمدن جغال اعلی و قضایا که در آن حین روی نمود مرقوم خامه بدایع نگار خواهد شد.

القصه بعد از فتح قلعه ایروان ایالت آن ولایت بامیر کونه خان تقویص یافته الکای نخچوان بمقصود سلطان کنگرلو شفقت شد و قاقرمان و آنحدود بنفس سلطان سعدلو قرار یافت و امرای اکراد که شاهی سیون شده بپایه سریر اعلی آمده بودند مثل غازی بیگ و قوچی بیگ برادر ولدان شاهقلی تلیلان

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۶۵۷

هکاری و قلیچ بیگ دنبلی و جمشید سلطان دنبلی و منصور بیگ محمودی و اولاد اوتیولات مناسب مقرر شد و از سلاطین گرجستان گرگین خان ولد سمایون خان والی کارتیل بجهت آنکه مبادا رومیان قلعه تفلیس و اخسقه دست درازی بمملکت او نمایند رخصت انصراف یافته بشمول عواطف خسروانه [۴۵۶] و خلایع گرانمایه و دیگر نوازشات و تفقدات سربلند گردیده غریق بحر احسان متوجه گرجستان گشت و الکسندر خان همچنان در اردوی معلی بود و رایات جلال بعد از قرار مهمات چخور سعد و انتظام امور ضروریه از پای قلعه کوچ کرده در قرخ بلاغ نزول اجلال واقع شد.

### ذکر محاربه رومیان قراباغ با حسینخان مصاحب قاجار و بیان آنچه میانه او و رومیه وقوع یافت

چون در زمان شاه جمجه جنت مکان علین آشیانی ایالت گنجه و امیر الامرائی قراباغ بخانواده زیاد اعلی قاجار تعلق داشت و در ایام دولت روز افزون شاهی ظل الهی از اویماق زیادلو حسینخان مشمول تربیت شاهانه گشته او را قراباغی خطاب میفرمودند و در این هنگام بایالت و دارائی مملکت استرآباد معزز و سربلند بود.

در اینوقت که موکب جهانگشای بصوب آذربایجان در حرکت آمد منشور عاطفت باسم او عز صدور یافته بدین منصب والا نوید دادند و مقرر شد که بقراباغ آمده محال کنار آب ارس را ضبط نموده هر گاه رایات منصوبه متوجه تسخیر آنطرف باشد بموکب همایون پیوندد و تا آمدن او امیر کونه خان را بنوعی که قبل از این بتحریر پیوست بدان صوب فرستاده بودند که با فوجی از جنود آنطرف باشد بموکب همایون پیوندد و تا آمدن او امیر کونه خان را بنوعی که قبل از این بتحریر پیوست بدان صوب فرستاده بودند که با فوجی از جنود آنطرف بدان خدمت قیام نموده بعد از وصول حسینخان بپایه سریر اعلی آمد و چون امیر کونه خان بدان حدود رفت بوفور مردانگی در آب ارس از پل خدا آفرین عبور کرده داخل قراباغ شد.

جمعی کثیر از ایل و اویماقات قاجار و تراکومات اوتوزایکی و غیر ذالک از قراباغ شاهی - سیون شده نزد او جمع شدند و او باصابت

رای و حسن تدبیر در آن سرحد آثار تسلط و اقتدار ظاهر ساخته غالبانه در آنطرف آب ارس نشست و قراولان تعیین نموده فیما بین رومیه و غازیان دستبردها واقع میشد و در مدت اقامت او اصلاً چشم زخمی بجنود ظفر ورود نرسید و بعد از آنکه حسینخان قراباغی بدانجا رسید و حقیقت آمدن او معروض پایه سریر والا گردید و امیر کونه خان حسب فرمان قضا جریان بموکب نصرت نشان پیوسته قراباغی در آنطرف در یورت قوزلوچائی رحل اقامت انداخته بضبط و ربط سپاهی و رعیت پرداخت حسینخان بوفور شجاعت و دلیری و مردانگی انصاف داشت اما بسیار خودرای و متکبر و بزرگ منش بود و از باده نخوت و غرور سرمست شده در حدوث وقایع خودرای بود و از تلون مزاج گاهی در کمال اهلیت و فروتنی پیش آمده گاهی دیگر با امراء و مردم ذی اعتبار متکبرانه سلوک مینمود و از عجب و غرور و شجاعتی که داشت حساسی از رومیان قراباغ نمیگرفت و چنانچه شایسته سرداران با رای و تدبیر است بلوازم حزم و احتیاط نیز نمیداد تا آنکه حوادث روزگار قدری او را از مستی غفلت بهوش آورد.

#### عالم آرای عباسی ۴۲

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۶۵۸

شرح آن سرگذشت آنکه داود پاشا که بیگلربیگی قراباغ و حاکم گنجه بود بعد از زمستان و صورت سرما که عساکر فیروزمند بمحاصره قلعه ایروان مشغول بودند عساکر رومیه را که در قراباغ و آن حدود بودند جمع آورده از لشکر شیروان نیز جمعی باو پیوستند و بعزم دستبرد و استیصال حسینخان و لشکر قزلباش که در قوزلوچائی اقامت داشتند با موازی هفت هزار کس از گنجه بیرون آمده متوجه آن صوب شدند و چون از انهای قراولان آوازه حرکت رومیان قراباغ بحسینخان رسید اهل الوس و آغرق را در یورت گذاشته با لشکر سبای بی آنکه بکیفیت و کمیت لشکر و توانائی خود باز رسد بعزم رزم مخالفان را استقبال نمود چنین عزیمت و رفتن را ثبات قدمی در کار است بالجمله چون تقارب فتنین روی نمود حسینخان دانست که لشکر رومی زیاده از مردمی که با او سوار شده‌اند اندکی از خواب غفلت بیدار شده بعد از عزیمت جنگ با امرای رفیق شروع در مشاوره و کنگاش نموده بعضی از امراء که بی امر اشرف و رخصت محاربه پاشا بجنگ دلیری کردن خوب نبود بعضی دیگر گفتند که در اول [۴۵۷] حال جای ملاحظه بود اما حالا عنان از جنگ کشیدن نوعی از هزیمت است و تفرقگی بحال ایل و الوس راه یافته اردو بغارت می‌رود حسینخان از تلون مزاج تغییر رای کرده در جنگ روبرو متأمل شد و جنگ نکردن را صایب شمرده اردو و ایل و الوس را رخصت داد که بکنار آب رفته از پل خدا آفرین عبور نموده در محلی که ایمن از خطر باشد اقامت نمایند و هر کس اسب زبون داشته پیشتر روانه شود و قرار داد که خود با لشکر سبای بآهستگی طی مسافت نموده بکنار آب روند.

درین اثنا معلوم شد که جماعت دو نوک قراباغ عیجری شده لشکر رومی را بر سر قزلباش می‌آوردند چون اکثر مردم روی بمراجعت آورده بودند سراسیمگی در میان ایل و الوس و لشکر افتاده شورش عظیم واقع شد و همگی راه هزیمت پیش گرفتند سپاهیان و مردم ایل و الوس که اکثر از جماعت دو نوک بودند بخیال آنکه تمامی آغرق تاراج رومیان خواهد شد پیش دستی کرده دست بغارت و تاراج یکدیگر برآوردند و بسیاری از اموال و اسباب امراء نیز بغارت رفت با حسینخان و امراء اندک مردمی مانده بودند که طلیعه لشکر مخالف نمودار شد که بقاعده و توزوک شایسته صف و آراسته بآئین جنگ پیش آمده بحسینخان و سپاه قزلباش نزدیک شدند.

در اینوقت رستم سلطان سوکلن گفت اولی این بود که همچنانچه آمده بودیم دل در کرم الهی و اقبال روز افزون شاهی بسته مردانه قدم در معرکه کارزار نهیم که آنچه مقدر الهی باشد بحیز ظهور آید بی جنگ منهزم گشتن بدنامی دارد و مورد عتاب شاهانه خواهیم بود اگر صلاح باشد یکبار خود را بمخالفان زده دست و پائی که مقدر باشد بزنیم و سپاهیان جنگی بگریز میکرده باشیم که یکبارگی در خدمت اشرف و میانه قزلباش بجبن و بد دلی منسوب نگردیم عرق شجاعت و مردانگی حسینخان نیز بحرکت درآمده با وجود آنکه با حسینخان و امراء اندک مردمی مانده بود قرار دادند که هر کس اعتماد بر اسب خود داشته باشد ایستاده



باقی مردم از معرکه بیرون رفته خود را بمأمنی رسانند چهار- صد پانصد نفر از دلیران رزم آزما با حسینخان و امراء ثبات قدم ورزیده در برابر هفت هزار کس صف کشیده بجنگ مشغول شدند رستم سلطان سوکلن که جوان شجاع دلیر مردانه بود قدم جلادت پیشتر نهاده با مخالفان جنگهای مردانه کرده فوجی از رومیان او را در میان گرفتند و زخمی چند قوی یافته زنده گرفتار گشت بعد از گرفتاری او حسینخان و قلیلی از غازیان که بملاحظه ننگ و نام مانده بودند جنگ آغاز نهاده تیرباران عظیم کردند و بضرب سهام خون آشام گروه گروه مخالفان را از تعاقب ارباب هزیمت باز داشته زمانی ممتد رومیان را بخود مشغول گردانیدند که همگی اهل هزیمت از آسیب دشمن نجات

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۶۵۹

یافته بیرون رفتند و حسینخان نیز با چند نفری که با او بودند جنگ کنان و تیر اندازان از معرکه بسلامت بیرون رفت در چنین واقعه عظمی از سپاه قزلباش زیاده از چهار پنج نفر ضایع نشد رومیه جلادت و مردانگیهای حسینخان و شدت محاربه فوج قلیلی از مبارزان لشکر اقبال را بدان مثابه مشاهده نموده بهمانقدر زیادتی و بدست درآوردن رستم سلطان اکتفا نموده جرأت پیش آمدن نکردند و از همانجا طبل مراجعت کوفته باز گردیدند داود پاشا رستم سلطان را تعظیم و تکریم بسیار کرده جراحان بمعالجه زخمهای او پرداختند و در قلعه گنجه نگاه میداشتند حسینخان و رفقا که بکنار آب رسیدند اکثر آغرق بباد غارت تاراج رفته تفرقگی بحال مردم راه یافته بود روز دیگر که مراجعت رومیه بتحقیق پیوسته خاطر از آن ممر جمع گردید در محل مناسب فرود آمده بجمع نمودن مردم ایل والوس و تفحص اموال غارتی پرداخته مرتبه مرتبه اکثر اسباب ظاهری و اسب و شتر و خیمه و خرگاه سرکار او و امراء که بغارت رفته بود بدست درآورده بصاحبان داد اما نقود و اوانی طلا و نقره و مخفیات بسیار از میان رفت حسینخان با کمال خجالت و شرمندگی شرح حال را بپایه سریر والا عرض نموده استمداد نمود که بگنجه رفته بتدارک این قضیه پردازد.

حضرت اعلی شاهی ظل الهی چون بر وفور شجاعت و دلیری او اطلاع داشتند وقوع این حال را از شمول عاطفت باقتضای قضا حواله کرده منشور استمالت باسم او در قلم آورده بسخنان دلاویز خاطر اندوهگین او را اطمینان بخشیدند آری در عالم سپاهیگری اینگونه خطا بسیار واقع میشود و تدبیر عقلای صایب رأی روزگار مخالف تقدیر میافتد در معارک کارزار گاه ظفر است و گاه هزیمت و این امور اختیاری نیست و چون هنوز تسخیر [۴۵۸] قلعه ایروان نشده بود و عساکر منصوره بدان مشغول بودند رأی جهان آرا در آن هنگام در مقام انتقام نشد و مقرر گشت که حسین خان بتدارک اختلال احوال خود و غازیان و مردم ایل والوس پرداخته بحال خود باشد که بتوفیق الهی بعد از فتح قلعه بدانچه مقتضای وقت باشد بعمل آید.

### ذکر فرستادن فوجی از جنود اقبال بسرکردگی الله قلی بیک قورچی باشی بقرباباغ و تاخت و غارت نمودن و بازگشتن

بعد از آنکه قلاع ایروان فتح شده ساحت قرخ بلاغ مضرب خیام نصرت و اقبال گردید چون هوای قرباباغ بسیار گرم میباشد و در آن ایام توجه موکب همایون بآنطرف مناسب نبود و یکدو قلعهچه در شوره کل و مغازبرد در دست رومیان مانده بود که نهضت همایون بدانطرف لازم بود و احتمال آمدن لشکر روم نیز داشت بخاطر خطیر الهام پذیر اشرف چنان خطور نمود که نخست فوجی از سپاه ظفر پناه بجانب قرباباغ فرستند که تا گنجه رفته اگر رومیان بیرون آمده بجنگ پیش آیند از این طرف نیز بمحاربه قیام نموده جزای کردار در کنارشان نهند و اگر در قلعه خزیده متوجه حرب و قتال نگردند لشکر فیروزمند جمعی از مردم دو نوک و ایل والوس که بهوا خواهی رومیان در آن حدود توقف نموده تا غایت باین طرف نیامده باشند قتل و غارت نموده محصولات را ضایع و نابود گردانیده مراجعت نمایند که در وقت قشلاق که خاطر از مهمات سرحد ایروان و آمدن لشکر روم فراغی یافته باشد عنان عزیمت بتسخیر آن ولایت معطوف گردد.

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۶۶۰

بدین عزم درست و فکر صایب الله قلی بیگ قورچی باشی قاجار را سرکرده گروهی از امراء و قورچیان و عساکر نصرت نشان فرموده بدین خدمت نامزد فرمودند و او با موازی پانزده هزار کس از جنود مسعود روانه جانب قراباغ گردید و چون بحوالی گنجه رسید رومیان نیز جمعیت نموده بخیال مقاتله از دیوار بست شهر بیرون آمده صف آرای گشتند و قورچی باشی و سرداران لشکر قزلباش نیز تبعیه لشکر فیروزی اثر پرداخته چرخچی و قول و جوانغار و برانغار آراسته مستعد پیکار گشتند رومیان اندک زمانی با چرخچیان در آویخته آغاز نبرد نمودند اما چون چشمشان بر قول بزرگ افتاد طاقت مقاومت در خود ندیده ترک ستیز و آویز کرده روی هزیمت بجانب قلعه آوردند و دروب قلعه را مسدود ساخته باستعداد قلعه داری پرداختند و افواج قاهره تا کنار خندق تعاقب دشمن کرده جمعی کثیر بر خاک هلاک انداختند و برخی دستگیر شدند.

از جمله گرفتاران کیجوک حسن نامی بود از معتبران رومیه که از قلعه تبریز فرار نموده بقلعه گنجه رفته بود و چون قورچی باشی بمحاصره قلعه مأمور نبود در محل مناسب نزول نموده تا سه روز لشکر ظفر اثر را فوج فوج بتاخت و غارت اطراف و جوانب میفرستاد و جنود ظفر ورود آنحوالی را بجاروب نهب و غارت رفته غنیمت بسیار از اسب و شتر و گوسفند و اثاث البیت بدست آوردند و بسیاری از نساء و صبیان به اسیری گرفتند روز سیم ندای کوچ در داده قرین نصرت و فیروزی معاودت نموده هنوز یورت قرخ بلاغ منصوب سرادقات اقبال بود که قورچی باشی و امراء پایه سریر اعلی آمده سرهای قتیلان و اخترها و اسیران را بنظر اقدس درآوردند و خدمت ایشان مستحسن افتاد اما اسیر نمودن نساء و صبیان مسلمانان را که شرعا مذموم است مکروه شمرده حکم شد که تمامت اسیران آزاد بوده باشند و چند کس که اسیر پنهان نموده بودند مورد سیاست و غضب پادشاهی شدند و این آوازه معدلت و داد گستری بقراباغ رسیده از هر کس اسیری رفته بود باردوی معلی آمده اسیر خود را بردند و سایر غنائم که بقلم آمده بود بسویت و راستی بر لشکریان قسمت شد و کیجوک حسن را بندرخان مهرداد سپردند که بطریق مهمان نگاه دارد و مدتی در خانه خان مشار الیه کامیاب عزت و فراغت بود.

اما در حینی که جغال اغلی سردار آمد از حدود قارص فرار نموده برومیان پیوست و شرح [۴۵۹] آن قضایا در محل خود سمت گزارش خواهد یافت انشاء الله تعالی.

### ذکر آمدن ازون احمد و جنود بغداد بقصد قلمرو و علیشکر و محاربه نمودن امراء عظام آن سرحد با او و ظفر یافتن امراء

#### اشاره

در آن ایام که ییلاق قرخ بلاخ مضرب سرادقات جلال بود از جانب همدان خبر آمدن ازون احمد و لشکر بغداد بآن ولایت رسیده متعاقب قاصدان خجسته پیام رسیده مژده فتح و نصرت عساکر ظفر فرجام آن سرحد و بشارت گرفتاری ازون احمد رسانیدند. کیفیت آن قضیه چنانست که بعد از آنکه الله ویردیخان و امراء از بغداد مراجعت نموده الکاء میر قباد ولد میر عمر کلهر را که از سنجق بیکیان تابع بغداد بود متصرف شدند و باردوی معلی پیوستند ازون احمد را بخاطر رسید که چون حسنخان حاکم قلمرو علیشکر در رکاب اشرف است و حاکمی در

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۶۶۱

همدان نیست و آن سرحد خالی است با عساکر بغداد تا همدان آمده قتل و غارت نماید که هم انتقام از لشکر قزلباش کشیده باشد و هم محتمل است که از آوازه توجه لشکر عراق عرب اهل عجم بهم برآمده لشکر قزلباش را دل نگرانی بهمرسد و ترک تسخیر قلاع آذربایجان کرده روی بحراست ملک عراق آورند و بدین نیکو خدمتی منظور انظار شفقت پادشاه روم گشته بخلافی که قبل از این از او صدور یافته مؤاخذ نگردد و از این معنی غافل افتاد که کارپردازان عالم غیب که اسباب دولت روز افزون را سرانجام

میدهند اول بدفع بدخواهان میپردازند.

محمد بیک نام پسر خود را که آخر مرتبه پاشائی یافت در بغداد قایم مقام گذاشته با ده هزار کس از متجنده بغداد و سوار و پیاده از الوار و اکراد که بطمع نهب و غارت باو پیوسته بودند بیرون آمده روی توجه بجانب همدان آورده از امرای قزلباش قاسم سلطان دیمانلو افشار و شاه علی سلطان خدا بنده‌لو حاکم هرسین در آن سرحد بودند از آمدن رومیه خبردار شده قاسم سلطان کس بجانب لرستان نزد حسینخان حاکم آنجا فرستاده از این واقعه اخبار نمود حسین خان بلا توقف با یکهزار نفر از قبایل الوار بسرعت برق و باد متوجه آن صوب گشته بقاسم سلطان ملحق گردید و باتفاق دفع شر آن طایفه را وجهه همت ساخته بجانب ماهی دشت که عبور رومیه بر آنجا واقع میشد در حرکت آمدند و بالوسات و احشامات و سپاهیان قلمرو علشکر کس فرستادند که هر کس اسب سواری داشته باشد بعزیمت دفع ضاده متوجه شده بشکر ظفر اثر پیوندد. بالجمله موازی سه هزار کس از الوار و افشار و سایر جنود ظفر شعار فراهم آمده بعد از مشاوره و کنگاش رأی همگی بر جنگ قرار یافت و از قلت لشکر ظفر اثر و کثرت لشکر مخالف اندیشه نکرده تکیه بر الطاف الهی و نیروی اقبال بی‌زوال شاهی کرده بمقابله اعدا شتافتند و در زهاب نام محلی از توابع در تنگ تلاقی عسکرین روی نمود سرداران لشکر منصوره قرار دادند که چون لشکر مخالف بیشتر است پیشتر از آنکه مخالفان بر کیفیت و کمیت لشکر قزلباش مطلع شوند دلیرانه از گرد راه بر صف سپاه تاخته بقاعده و آداب جنگ مقید نگردند.

القصه افواج قاهره دو گروه شدند یک گروه قزلباش بسرکردگی قاسم سلطان و چرخچیرگی شاه علی سلطان و یک گروه الوار بسرگردی حسینخان روی بمخالفان آوردند از آنطرف ازون احمد از رسیدن جنود قزلباش خبردار شده اردوی خود را در مکانی که فرود آمده گذاشته با سوار و پیاده تفنگچی و کماندار که همراه داشت از اردوی خود بیرون آمده صف سپاه آراسته آماده پیکار گردید دلاوران سپاه منصور را چون چشم بر جنود مخالف افتاد بنوعی که تمهید یافته بود از دو طرف جلوریز بر صف سپاه تاخته بر آن فته کثیر حمله آوردند رومیه را در حمله اول پای ثبات از جای رفته دستشان از کارزار ماند و تاب صدمه دلیران جنود اقبال نیاورده عنان بوادی فرار نهادند ازون احمد لحظه در معرکه ثبات قدم ورزیده هر چند خواست لشکریان را از فرار مانع آمده بجنگ ترغیب نماید میسر نشده چون مرد بلند قامت قوی هیکلی بود از معرکه بیرون نتوانست رفت در همانجا دستگیر گشت و تا موازی دو هزار کس از رومیه [۴۶۵] و اکراد طعمه شمشیر آبدار و برخی گرفتار گشتند در حین تعاقب گذار الوار بر اردوی رومیان افتاده بنهب و غارت مشغول شدند و طایفه افشار و قزلباش بقدر مقدور کشش و کوشش نموده کمال مردانگی بظهور آوردند و غنائم موفور بدست لشکر منصور افتاد.

بالجمله خاطر مردم آنولایت از سپاهی و رعیت که بر همزده این واقعه بود اطمینان یافته آسایش و آرامش تمام در آن سرحد پدید آمد و امرای عظام ازون احمد را با سرهای قتیلان و گرفتاران مصحوب معتمدان بپایه سریر والا فرستاده از جمله غنائم آنچه لایق نظر قبول شهریار کامکار بود ارسال

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۶۶۲

گردانیدند در حینی که رایات نصرت آیات در قرحبلاغ از ییلاقات کوجکه تنکیز نزول اقبال داشت ازون-احمد را دست بسته بانفایس غنائم بنظر اقدس درآوردند از آنجمله چند رأس اسب ایقرو مادیان بدوی تازی نژاد صبا رفتار بود که هر یک در حسن صورت و خوبی طاق و در دوندگی نادره آفاق بودند چنانچه شاعر گفته:

شعر

همه اعضاش بسر هم سبقت اندیش کفل داغست از پس ماندنخویش حضرت اعلی شاهی ظل الهی بنظر توجه و التفات در وی نگریسته امر فرمودند که دستهای او را که بکمند گزند بسته بودند بگشانید و بلفظ گهربار فرمودند که تو بما پیغام داده بودی که بنده دولخواه شاهم و بغداد را بجهت آن حضرت ضبط کرده‌ام و بهر کس اشاره میشود می‌سپارم و ما نیز وعده کرده بودیم که هر

گاه نقد اخلاص تو در بوته امتحان تمام عیار نماید هر آینه مشمول نوازش و تربیت شاهانه خواهی گشت تو از آن اراده پشیمان گشته بوعده وفا نمودی ما از وعده التفات پشیمان نیستیم و با وجود جرأت و جسارتی که از تو صدور یافت آنرا منظور نداشته بوعده وفا نموده باز ترا ببغداد میفرستیم مشار الیه سر خجالت بر زمین افکنده بزبان مسکنت معروض داشت که اگر عنایت شاهانه زلات این بنده گنه کار را عفو فرموده جانبخشی فرمایند بشکرانه این موهبت مدت العمر سر از چنبر بندگی و طوق فرمانبرداری نه بیچم و بغداد را بهر کس اشاره شود سپرده خود با فرزندان در رکاب اشرف غاشیه بندگی بر دوش گرفته بمراسم خدمت و جان سپاری پردازم حضرت اعلیٰ او را بعواطف علیه شاهنشاهی اختصاص داده بحسنخان حاکم قلمرو علیشکر سپردند که مهمان او باشد. بعد از چند روز که از محنت راه و مشقت بند و زنجیر آسودگی یافت بخلع فاخره سرافراز گردانیده رخصت انصراف ارزانی داشته بهمراهی ملازمان حسنخان روانه مقصد فرمودند و بجهت حسینیخان حاکم لرستان و قاسم سلطان و جمعی که در جنگ ازون احمد مردانگی کرده بودند خلع گرانمایه ارسال داشته مورد تحسین و آفرین گردیدند.

### فوت ازون احمد رومی در قصبه زنجان

اما ازون احمد چون بیراهه رفته بود بمطلبی که داشت فایز نگشت و از قضای الهی در راه مریض گشته چون بقصبه زنجان که از قصبات مشهور عراق است رسید خار اجل دامنگیر او شده رخت بسرای هستی کشید و ملازمان حسنخان که همراه او میرفتند حقیقت فوت او را بعرض اشرف رسانیدند و مقرر شد که نعش او را به پسرانش سپارند که در اراضی مقدسه آنجا مدفون سازند و فرمان عاطفت و منشور استمالت باسم محمد- بیک ولد او عز اصدار یافته شمه از مراحم و الطاف که شامل حال پدرش شده بود در آن منشور اقبال درج شد.

اما احوال ما بقیه السیف لشکر بغداد آنکه بعد از انهزام شکسته و پریشانحال بشهر درآمده محمد بیک را از گرفتاری پدر آگاه گردانیدند و او جنود بغداد را بخود متفق گردانیده خود را پاشا نام کرده بر حکومت آن ولایت رقم اختصاص کشید و حقیقت گرفتاری پدرش را بدرگاه پادشاه روم عرض نموده اظهار دولخواهی کرد ارکان دولت خاندان عثمانی مصلحت وقت در تربیت او دانسته نشان

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۶۶۳

پاشائی و منشور ایالت بغداد باسم او فرستادند و او در حکومت آن ولایت تمکن یافته با ایستادگان پایه سریر اعلیٰ از راه نفاق و خلاف پیش آمد و چون از پدر و پسر خود سری بظهور آمده از ارکان دولت عثمانی نیز خایف بود و بر متمولین عراق عرب تحمیلات نموده مصادره میکرد و بجهت خود لشکر خاصه که در میان رومیه بسکبان معروفست بهم رسانیده با لشکر بغداد و قول پادشاهی باحتیاط زندگانی مینمود و او نیز بطریق پدر تأیید نیافته ایام دولت مستعار و عمر ناپایدارش زود سپری گشت، چنانچه از کلام آینده بوضوح میرسد.

### [۴۶۱] ذکر بعضی وقایع و حالات که از وقت ییلاق تا هنگام آمدن جفال اوغلی سردار روم سمت ظهور یافت

در ایام میمنت فرجام بهار که هنگام نراحت و خرمی روزگار است حضرت اعلیٰ شاهی ظل- اللهی در منزلهات ییلاق کوکجه تنگیز که فی الواقع بلطافت هوا و عذوبت ماء و کثرت ریاحین و ازهار و چشمه‌های خوشگوار و ترشح ابر و ریزش امطار رشک گلزار جنان است عشرت پیرا بوده بنشاط سیر و شکار میپرداختند محمد معصوم خان بکری ایلچی پادشاه عالیجاه فرمانفرمای ممالک هند را که بخدمت اشرف آمده رخصت ارزانی داشته روانه دیار هند فرمودند و همچنین امرای اکراد را که در پایه سریر اعلیٰ بودند خصوصا غازی بیک چکاری و مصطفی بیک محمودی رخصت یافته بالکاء خود رفتند.

از سوانح آن ایام آمدن پسران داود خان ولد الکسندر خان است که قبل از این پدر را بی اختیار کرده قایم مقام شده بود و از عمر و دولت تمتعی نیافته باجل طبیعی فوت شد و از او دو پسر مانده بود که بزرگتر را طهمورث و کوچکتر را کشیس میگفتند باتفاق بعضی از مخدرات استار آن سلسله باردوی معلی آمده بملازمت اشرف مشرف شدند.

دیگری از سوانح آنسال ایلغار نمودن الله ویردیخان و فوجی از امراء و عساکر نصرت نشان است بر سر احمد پاشای جلالی شرح این حال بر سیل اجمال آنکه احمد پاشا از جمله ملازمان جعفر پاشای حاکم تبریز بود و او در مقام تربیت احمد پاشا درآمده بالتماس و استدعای او حاکم وان شده بود در حینی که طنطنه اقبال شاهی و نهضت موکب همایون ظل الهی در آذربایجان بلند آوازی یافت احمد پاشا از ایالت وان معزول شده بود و او تمکین حکم پادشاه خود نکرده دست از حکومت باز نداشت و دست درازی بدیگر ولایت قریه نموده بخودسر اخلاط و عادلجوز و البستان و آن حدود را تا حوالی دیار بکر بتصرف درآورده لشکر و حشر بیشمار بر سر خود جمع کرده محالی را که ضبط نتوانست نمود اطراف و جوانب او را بجاروب غارت رفته و آنچه بدست آورد بلشکریان و لوندات بیسر و پا که از هر طرف جمع آمده شورش افزای دماغ او شده بودند میداد از تقریر واردین مسموع شده که عدد ملازمان او بدوازده هزار رسیده بود.

بعد از رحلت سلطان محمد خان پادشاه روم و جلوس سلطان احمد خان احمد پاشا اظهار دولتخواهی او کرده سخنان کذب آمیز عرضه داشت نمود ارکان دولت خانواده عثمانی صلاح دولت و وقت در

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۶۶۴

اغماض دانسته چشم از اعمال او پوشیدند و بنوید تربیت و عاطفت خاطر او را اطمینان بخشیدند و او بیشتر از پیشتر اقتدار یافته از باده هوس ربای نخوت و بزرگی و جرعه مردافکن خودسری و خود رأی سر مست گردید و نسبت بملازمان عتبه اقبال شاهی نیز از او سلوک ناهنجار بظهور میرسید و بطمع مال آزار و اضرار بتجار ایندیار میرسانید و همیشه در خاطر خطیر معدلت تأثیر رسوخ داشت که در هنگام مجال و انتهاز فرصت او را گوشمالی بسزا داده شود.

در این اوقات که ییلاقات کوچک تنگیز مخیم سرادقات اقبال بود خبر رسید که احمد پاشا بر سر قلعه ارجیش آمده محمد پاشای ولد زال پاشا را که در آن قلعه بود و باحمد پاشا اطاعت شایسته نمیکرد محاصره نموده در گرفتن قلعه سعی است چون از ایروان تا ارجیش شش هفت روزه مسافت است و بایلغار سه روز میتوان رفت بر رأی عالم آرا پرتو ظهور انداخت که در اینوقت که او در پای قلعه بلوازم قلعه گیری مشغولست فوجی از جنود موکب مسعود را بایلغار بر سر او فرستند که اگر خود بدست نیاید باری سلک جمعیت او که مایه دیوانگی و غرور بیخودانه اوست از هم ریخته و گسسته آواره دیار ادبار گردد و بدین عزیمت صوابنما الله ویردیخانرا با فوجی از عساکر فیروزی مآثر روانه آن صوب فرمودند افواج قاهره پذیرای فرمان گشته سرعت سیر از قمر استعاره نموده روی بمقصد آوردند و آن مسافت بعیده را در سه روز بایلغار طی نموده چون بولایت ارجیش رسیدند معلوم گشت که احمد پاشا بمقتضای الخائن خائف و اینکه ایلغارهای عظیم حضرت اعلی [۴۶۲] بین الجمهور مشهور است از عالم احتیاط کسان کار دیده اعتمادی بر سمت راه ایروان فرستاده بوده از مشاهده علامت گرد و غبار لشکر خبر باو میرسانند و او در کمال سراسیمگی بر اسب فرار سوار گشته تا صحرای موش در هیچ مرحله عنان باز نکشید و تفرقگی در میان لشکر او افتاده از این فرار اکثر آواره دیار ادبار گشتند و خود تا آمدن جغال اغلی در همانجا اقامت داشت و الله ویردیخان چون به پیش رفتن مأمور نبود عنان بصوب مراجعت انعطاف داد و هر چند الکاء مخالف بود لشکریان را از نهب و غارت و خسران زراعت عجزه و رعایا نهی نموده اصلا در این آمد و رفت آسیبی از عساکر منصوره بعجزه نرسید.

سانحه دیگر بدست درآوردن قلعه شوره گل است از توابع چخور سعد چون گروهی از اوباش رومیه بقلعه مذکور درآمده آن حصار را پناه و استظهار خود ساخته متعرض خلق الله میشدند.

رایات نصرت آیات به آنطرف در حرکت آمده چون ساحت آن عرصه دلگشا که از کثرت شقایق و سبزه و علفزارهای مرغوب از ریاض جنان نشان میداد مضرب سرداقات جاه و جلال گردید آن سیه بختان تیره رأی از بخت برگشتگی آن حصار ناستوار را مأمن خود شناخته پای جسارت در حراست آن محکم فشردند و از این طرف فوجی از عساکر نصرت نشان و تفنگچیان قدر انداز صفاهان بتسخیر قلعه مأمور گشتند و آن گروه اقبال کمر همت بتسخیر آن قلعه چست بسته در شب اول پای جلادت و مردانگی پیش نهاده خود را بپای قلعه حصار رسانیدند و محصوران هر چند آثار مبارزت بظهور آورده در مدافعه جنود اقبال کوشیدند سعی بیفایده ایشان بجائی نرسید.

مبارزان قلعه گشا چند جا سوراخ در دیوار کرده بقلعه درآمدند محصوران بخت برگشته ترسا روش بکلیسایی که در ازمنه ماضیه از سنگ سیاه تراشیده در غایت استحکام و ارتفاع ترتیب داده در میان این قلعه واقع شده بمنزله ارگ بود پناه بردند عاقبت آنرا نیز بضرب متین الماسگون سوراخ کرده بر آن عمارت بلند ارتفاع استیلا یافتند و تمامی محصوران سیه گلیم مورد سخط و غضب پادشاهی

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۶۶۵

گشته یک یک را بفرمان قهرمان زمان شکم دریده از کنگره‌های قلعه عبره للناظرین آویختند چنانچه دور حصار از وجود خبیثه آن خبائث آرایش یافته احدی از آن قوم تبه روزگار نجات نیافت بعد از چند روز که متنزّهات آن ساحت دلگشا مخیم خیام نصرت و اقبال بود اهل اردو بازار بتخریب آن قلعه و حصار مأمور گشتند چابکدستان اردو بازار در تخریب آن حصار ید بیضا نموده در اندک روزی با خاک یکسان کردند اما کلیسای مذکور که ارک آن حصار ناستوار بود و از غایت استحکام و صنعتگری استادان سنگتراش در نظر بیننده یک پارچه سنگ رخام مینمود بالتمام خراب نشد و چون خاطر خطیر اشرف از این امور فراغت یافت عنان عزیمت بطرف قلعه قارص و آن حدود معطوف داشتند.

دیگری از سوانح آن ایام آمدن سلیمان بیک محمودی حاکم خوشاب و قراحصار است و وی از امرای سنجق روم تابع بیگلریگی وان است و از شکوه جلال پادشاهی و آوازه صولت و سطوت شاهنشاهی دل باو داده همچنانچه شیوه و شعار امرای اکراد شقاوت نهاد است که مصلحت وقت خود منظور داشته از هر طرف تسلط و اقتدار مینمایند اظهار دولتخواهی آنطرف مینمایند او نیز عاقبت اندیشی کرده از وفور اخلاص و حسن عقیدت که بزبان اظهار نموده در دلش از آن خبری و از جوهر دولتخواهی اثری نیست احرام دریافت کعبه اقبال بسته بسعادت بساط بوسی فایز گردید و حضرت اعلی شاهی ظل الهی هر چند عیار اخلاص آن طبقه گرفته‌اند اما مراعات جانب ظاهر که بهین شیوه فرمانروایان عالم صورتست کرده منظور نظر التفات فرموده و بخلع گرانمایه و لقب ارجمند خانی سربلندی یافت و بین الاقران بدین پایه والا علم مفاخرت برافراخت و بعد از چند روز که در ملازمت اشرف کامیاب عزت و عاطفت بود رخصت معاودت یافته بالکاء خود عود نمود.

دیگری از سوانح آن زمان آمدن ایلچی معتبر است از جانب سرور سلاطین فرنگستان پادشاه اسپانیه و پرتکال که تا موازی پنجاه نفر ملازم یراقدار همراه داشت و در حدود قارص بدرگاه فلک مناص رسیده بشرف عتبه بوسی مشرف شده تحف و هدایای لایقه از نظر اقدس گذرانیده منظور نظر عنایت و التفات گشته در همان چند روز رخصت [۴۶۳] انصراف یافته مشمول عاطفت و احسان روانه شدند و در خلال این احوال جاسوسان که بجهت تحقیق احوال و رسانیدن اخبار جانب استنبول رفته بودند خبر رسانیدند که ارکان دولت خانواده عثمانی جغال را که در میانه رومیان بوفور شجاعت و اصابت رأی و حسن تدبیر از اکفاء و اقران سمت رجحان دارد و در سرحد فرنگستان قابودان بود و باصطلاح رومیان میر بحر را قابودان مینامند بدرخانه طلب نموده بوزارت اعظم و سرداری منسوب ساخته جمعی کثیر از قاپوقولی و ینکچری همراه او کرده بر سر قزلباش تعیین نمودند و لشکرهای آنطرف استنبول را که رومیان اناطولی میگویند و عبارت از برساوبلاذ قرامان و سام و صلب و طرابلس و طرابوزون و دیار بکر و ارزن الروم و وان و



کردستان و غیرهم است بمرافقت او مأمور گردانیده چاوشان قمر سیر باحضر ایشان فرستادند و جغال اغلی از استنبول بیرون آمده بحدود دیار بکر رسیده در صحرای موش بجهت جمعیت لشکر توقف دارد.

بعد از تحقیق این اخبار رأی صوابنمای حضرت اعلی شاهی ظل الهی بتدبیر دفع دشمن و عسرت حال پرداخته عساکر منصوره را فوج فوج و جوق جوق بتاخت و غارت الکای قارص و زرنشاد و آن حدود و سوختن غلات و علفزارها فرستادند و مقرر شد که چند روزه که عبور لشکر روم از آنجا خواهد بود خراب و ویران ساخته در صحراها از غله و علف و آبادانی آثار نگذارند و رعایای آن حوالی را که غیر ملت‌اند باین طرف کوچانند و مردم هر محل که شعار دولتخواهی رومیان ظاهر ساخته در کوچ کردن تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۶۶۶

باینطرف کاره باشند تاخت و غارت کرده دقیقه فرونگذارند و عساکر نصرت نشان پذیرای فرمان گشته تا حسن قلعه سی که ما بین قارص و ارزن الروم است تاخت و غارت کرده در لوازم خرابی و سوزانیدن علفزارها و غلات تقصیری نکردند و تا دو سه هزار خانوار از ارامنه والوس و احشام که در آن ولایت ییلاق داشته‌اند کوچانیده باین طرف آورده بعراق فرستادند و مواشی و اغنام بسیار بدست عساکر ظفر شعار افتاده و تا قریب بیست هزار اسیر غیر ملت آوردند که در میانه قزلباش شرف اسلام دریافتند و رایات نصرت آیات جاه و جلال با عساکر اقبال که در موکب همایون مجتمع بودند در آنحدود توقف فرموده هر چند روز مکانی و منزلی دلکش خوش محل نزول اردوی کیهان پوی میشد و منتظر ورود عسکر روم بودند که چون قدم بدین ولایت نهند بنوعی که مصلحت وقت باشد بمدافعه خصم پرداخته آنچه مستور پرده تقدیر باشد بحیز ظهور آید.

بر دوربینان بساط آگهی پوشیده نماند که در قانون سلسله عثمانی چنانست که بهر طرف لشکر کشند بجهت ترفیه احوال سپاه در سیزدهم عقرب که آنرا قائم کونی مینامند یعنی روزی که فوج داخل گله میش می شود در هر جا باشند عنان بصوب مراجعت انعطاف میدارند که قریب بتحویل جدی که اول زمستان و شدت سرما و بارش برف است بمنازل خود رسیده باشند بجهت آنکه بقانون راه نیابد این قاعده را از دست نمیدهند و اگر پادشاه خود همراه باشد روز قائم کونی طایفه ینکچری که پیاده‌اند و استعداد سفر کمتر از دیگر سپاه دارند علامتی را که در برابر خیمه و خرگاه پادشاهی نصب میشود از آنجا کنده بر عقب خرگاه پادشاه برده نصب مینمایند و این حرکت اشاره بدانست که پادشاه مطلع گردد که روز موعود و زمان مراجعت است و روز دیگر البته کوچ واقع میشود و تغیر بدین قاعده راه ندارد و هرگاه در موکب پادشاه چنین باشد سردار لشکر خود بطریق اولی خواهد بود و اگر آن سردار بجهت حصول مقصود اراده چند روزه توقف نماید ینکچریان تمکین نکرده طنابهای خیمه سردار را بشمشیر زده خیمه را بر سرش فرود آورده جبرا و قهرا میکوچانند و احدی بمنع ایشان قادر نیست.

غرض از تمهید این مقدمه آنکه رایات فیروزی آیات تا هنگام پائیز در آن حدود خیام اقامت نصب نموده توقف داشت تا آنکه وقت اقامت صحرا گذشته هوا روی بسردی آورد و قائم کونی رومیان نزدیک شده جغال اغلی هنوز در صحرای موش بود بنابر قاعده و قانون عثمانی در این سال آمدن او محتمل نبود و قرارداد خاطر اشرف آن بود که در این سال در هر جا مناسب باشد قشلاق نموده در اوایل بهار که هنگام حرکت لشکر هاست در هر جا از ییلاقات صلاح دولت قاهره باشد جمعیت نموده آماده پیکار دشمن باشند لهذا جمعی از امرا و قورچیان [۴۶۴] و غلامان و تفنکچیان قدرانداز و عساکر نصرت طراز را در رکاب همایون نگاه داشته مابقی لشکریان اردوی ظفر نشان رخصت بازگشتن یافته اکثر مردم ایل و اویماقات روی بقشلاقات خود آوردند در این اثنا خبر آمدن جغال اغلی بتواتر و توالی رسیده بتحقیق انجامید و لهذا کاری نساخته خایب و خاسر بازگردید چنانچه از سیاق کلام آینده وضوح خواهد یافت و پرتوی از آن بر پیشگاه خاطر معرکه آرایان مضمار سخن سرائی خواهد یافت.

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۶۶۷

**ذکر آمدن جغال اغلی سردار لشکر روم بجانب آذربایجان و بی‌نیل مقصود بازگشتن از نخجوان و دیگر قضایای سعادت نشان**

جغال اغلی سنان پاشا نام دارد و فرنگی نژاد است که پدرش جغال نام داشته و بدین جهت او را جغال اغلی میخوانند و در ولایت روم بتهور و مردانگی و شجاعت و فرزاندگی بلند نام و بحسن درایت و تدبیر زبانزد خاص و عام بود قضایای عظیمه که روی میداد او را میفرستادند و بجهت دفع خصماء فرنگیه او را قاپودان یعنی میر بحر کرده بحراست سرحد فرنگستان فرستاده بودند چون مقاومت با جنود ظفر ورود قزلباش و استرداد بلاد و قلاع مفتوحه اعظم وقایع بود و او بشجاعت و دلیری و حسن تدبیر از اقران رتبه پیشی و پیشی داشت احمد خان او را وزیر اعظم و سردار لشکر نموده چنانچه اشارتی بدان رقت بر سر قزلباش بجانب آذربایجان فرستاده او را چند گاه بجهت جمعیت لشکر توقف نموده بتهیه سامان و سرانجام عسکر پرداخت تا آنکه از هر طرف لشکرها باو پیوسته جمعیتی عظیم در اردوی او فراهم آمده با لشکر موفور و سامان شایسته روی بمقصد آورده بارزن الروم آمد و استمالت نامها باحمد پاشا فرستاده او را بایالت آذربایجان نوید داده طلب نمود احمد پاشا اگر چه بجهت سوء اعمال و خودسری و عصیان از او متوحش بود در اینوقت فی الجمله مستمال گشته با گروهی از لوندات که بر سر او جمع بودند آمده بجغال اغلی پیوست و عساکر ارزن الروم و اخسقه و آن حوالی نیز ضمیمه لشکر او گشت.

مجملا با فوجی عظیم و حشری انبوه از ارزن الروم بیرون آمده تا قارص عنان باز نکشید حضرت اعلی که رأی عالم آرایش مهبط تجلیات انور غیبی و ضمیر منیرش مکمن اسرار لاریبی بود و امراء عظام را بکنگاش طلب فرموده از هر گونه حکایات بمیان آوردند و هر کس را آنچه مقتضای عقل و تدبیر بود بحسن تقریر عرض میکردند حضرت اعلی شاهی ظل الهی بزبان الهام بیان که ترجمان ملهم غیب است فرمودند که رومیان مدتی شد که سامان و سرانجام لشکر نموده بجمعیت موفور و سامان شایسته آمده‌اند و جنود ظفر ورود قزلباش اکثر مرخص گشته روانه یورت و مسکن خود شده‌اند در اینوقت بجهت کمی لشکر محاربه و پیکار مصلحت دولت روز افزون نیست امرای عظام و ارباب جلالت از فرط غیبت هوای دلیری و دلاوری کرده سخن از حرب و قتال میگفتند بالاخره رأی جهان آرا بدین قرار گرفت که از منزلی که مخیم سرادقات جاه و جلال است کوچ کرده بیکسو میل نموده چند روز رحل اقامت اندازد که او پیشتر آمده از آب ارس عبور نماید و آنچه صلاح دولت باشد در اینطرف آب وقوع یابد و الحق حضرت اعلی را نیز بنفس همایون با ملازمان سلطان روم لایق ناموس سلطنت و سزاوار رتبه پادشاهی نبود بنابر آن از آن مرحله کوچ فرموده در آغجه قلعه نزول اجلال فرمودند که مشخص شود که او بکدام طرف حرکت مینماید.

بعد از چند روز که یورت مذکور محل نزول اردوی گردون شکوه بود خبر رسید که جغال اغلی روی بسمت ایروان و نخچوان آورده کوچ بر کوچ متوجه است بنابر شمول رأفت و ترفیه احوال رعیت حکم قضا پیوند بنفاذ پیوست که رعایای این محل را کوچانیده بمحال دور دست فرستند که از آسیب لشکر مخالف بر کران و از دستبرد حوادث دوران در امان باشند و آذوقه آنچه لشکر

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۶۶۸

قزلباش تواند برداشت برداشته آنچه بماند سوخته و نابود کرده چنان نمایند که از این محال اصلا ذخیره بدست ایشان در نیاید و آغرق جدا کرده موکب همایون با لشکر سبای بر اطراف و جوانب [۴۶۵] ایشان افتادند که بعد از آنکه رومیه پیشتر آمده از آب ارس عبور نمایند و لشکر از فقدان ذخیره و غلیق اسبان بتنگ آمده اسب و لشکر زبون شده باشد در هر جا مصلحت باشد عساکر نصرت نشان بدفع ایشان پردازند.

بدین نیت درست و عزم لایق که در آنوقت مناسب دولت همایون بود بنوعی که اندیشیده بودند آغرق را جدا کرده بطرف النجق فرستادند و امیر کونه خان را بکوچانیدن مردم ایروان مأمور گردانیدند و مشار الیه حسب فرمان قضا عمل نموده رعایا را بجانب قراجه داغ فرستاده کسی چنان در سر راه نگذاشتند مگر قلیلی که در شعب جبال و جاهای دور دست مانده بودند و چون اردوی

کیهان- پوی از آغچه قلعه کوچ کرده در اوج کلیسا نزول اجلال واقع شد و جغال اغلی بقارص رسیده علیخان بیک ایشیک آقاسی را که همراه امان یافته‌های ایروان رفته بود عذرخواهی نموده در اثنای محاوره و استفسار احوال از او پرسیده بود که سبب چه بود که حضرت شاه در مقام لشکر کشی در آمده بر همزن هنگامه دوستی شدند مشار الیه جوابهای مناسب وقت داده آخر گفته بود که ای صاحب سعادت سبب چه بود که سلطان مرادخان بعد از رحلت شاه جنت بارگاه نقص عهد و میثاق پدران نموده مصالحه که چندین سال در میان قرار یافته بود بر همزده عالم آرمیده را بشورش آورد و تصرفات در ملک موروث سلاطین صفویه نمود جغال اغلی از این جواب مسکت منبسط گشته او را رخصت آمدن داد و مکتوبی مصحوب مشار الیه نوشته سخنانی که از عجب و غرور خیزد در آن مندرج بود از اینطرف نیز جواب مکتوب بر وجه مرغوب نوشته شده بتحریر پیوست که شما در ثبات و قرار راسخ باشید که جنود قزلباش از قرب ایشان بعد اختیار نخواهد کرد و هر گاه مقدر الهی بوده باشد و وقت اقتضای محاربه نماید آن نیز وقوع یافته آنچه در مکمن غیب است بمنصه ظهور می‌آید.

القصة چون لشکر روم بایروان رسیدند موکب همایون در رودخانه وادی نزول داشت از این منزل مقصود سلطان کنگرلو حاکم بنخچوان بکوچانیدن اهالی آن ملک و طهماسب قلی بیک غلام خاصه شریفه را بکوچ دادن اهالی جولاه مأمور فرمودند مردم بلده بنخچوان کوچ کرده بمحال دزمار و قراجه داغ رفتند و مردم جولاه اگر چه تعلق تمام بدانمقام و مسکن قدیم ایشان بود داشتند اما در اینوقت بجهت صیانت حال و حفظ اموال طوعا او کرها کوچ کرده بعراق رفتند و در دار السلطنه صفاهان جنت نشان در کنار زاینده رود مسکن ایشان قرار یافته بتدریج خانه‌های بتکلیف باغچه‌دار عمارت نموده الیوم سه هزار خانوار جولاهی در آنجا مقام گرفته از حوادث زمان امان یافته از غایت صفا و خرمی مکان از مسکن سابق فراموش کرده‌اند حضرت اعلی فوجی از مبارزان جلادت شعار را بجانب دست راست و دست چپ و مقابل رومیان تعیین فرمودند که روز بروز از نزول و ارتحال ایشان خبردار بوده در هنگام فرصت دستبردها مینموده باشند و جمعی را که بطلب ذخیره بیرون آیند بدیار عدم فرستند و چون ریات جلال بنخچوان رسید بجهت آنکه یکروز در آنجا توقف نموده جمعی را بجست و جوی غله و ذخایر مأمور گردانیدند و بحسب تقدیر آسمانی شهر و مواضع و مزارع قریبه از حلیه آبادانی افتاده جائی که قابلیت نزول داشته باشد نبود و مهره ارباب تنجیم سلف خصوصا ملا محیی الدین انار و پیازی کرمان در احکام قران علوین که در همین سال وقوع یافت تصریح بفته و آشوب نموده بود اکثر در آذربایجان بفعل آمده خرابی بنخجوان و بعضی محال راه یافت روز دیگر

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۶۶۹

از آنجا کوچ کرده از معبر جولاه از آب ارس عبور نموده از دره در گذشته در محل مناسب رحل اقامت انداختند و منتظر بودند که چون لشکر روم از آب ارس عبور نمایند با جمعی از مبارزان جنود اقبال که در رکاب ظفر انتساب حاضر بودند دهنه گریوه که گذرگاه تنگست بمقابله و مقاتله خصم پردازند که آن چه در تمشیت الهی بوده باشد بحیز ظهور آید و مبارزان معسکر ظفر اثر که فوج فوج بعزم دستبرد و زبان گیری میرفتند جمعی را گرفته می‌آوردند از زبونی اسبان ایشان ظاهر میشد که عسرت و تنگی در میانه ایشان واقع است.

بعد از چند روز قراولان معسکر همایون خبر معاودت او بجانب وان رسانیدند و جمعی که از اردوی رومیه کیفیت واقعه را چنین تقریر نمودند که چون در محالی که عبور رومیه واقع شد آبادانی نبود از فقدان ذخیره عسرت و تنگی در میان لشکر بحد کمال رسیده بود و طایفه ینکچری و قول پادشاهی بر سر خیمه سردار هجوم آورده گفتند که تو خلاف قانون کرده در قائم کونی پا بولایت دشمن [۴۶۶] نهادی و در تمامی اسبان لشکریانرا از بی‌قوتی قوت و توان نمانده و پادشاه قزلباش عطفه عنان کرده در آنطرف آب آماده رزم و پیکار است و با این حال نه طاق مقاومت داریم و نه قدرت اقامت جغال اغلی بعد از مشاوره قرارداد که بجانب وان که نزدیکتر است رفته در آنجا طرح قشلاق اندازد و بقلاوزی احمد پاشا کوچ کرده از راه چورس و ماکو روانه شدند و

چون آن راه ییلاق است و گریوه‌ها را برف گرفته بود و زحمت بسیار و مشقت بیشمار بلشکر رسیده اسب و آدم بینهایت تلف شده و در کمال بدحالی و پریشانی بوان رسیده جغال اغلی با قاپو قولی در بلده و مواضع قشلاق نموده سایر لشکریان باطراف و جوانب پراکنده شدند.

اما امراء کردستان چنانچه عادت ذمیمه ایشان است که هر دو طرف را ملاحظه مینمایند همگی در وان بجغال اغلی بازگشت نموده آثار انقیاد بظهور می‌آوردند بر خرد خرده‌دان معلوم است که سردار غفلت شعار در این آمد و رفت کاری نساخته بجز خسارت و نقصان سودی نکرد و توقف نمودن با او فوجی قلیل در قلعه وان مقتضی عقل دوراندیش نبود بمجرد اندک مسامحه که در عالم سپاهگیری و ملاحظه صرفه کار از اینطرف بظهور آمده چند کوچ پس نشستند از نامعامله فهمی نخوت و غروری که داشت روی در افزایش نهاده حسابی از لشکر قزلباش نگرفته در قلعه وان که شش روزه راه تبریز است رحل اقامت انداخت. اما عاقبت از خواب غفلت برآمده ندامت آن کشید شمه از آن در طی حکایات و وقایع احوال سال آینده مرقوم کلک شترین مقال خواهد گشت انشاء الله تعالی.

### ذکر توجه رایات فیروزی آیات بصوب دار السلطنه تبریز و قشلاق نمودن در آن بلده عطربیز و سوانح بهجت فزای نشاط انگیز

چون همواره مهمام سعادت فرجام دولت روز افزون بدستکاری کارکنان عالم غیب سرانجام یافته و مییابد و حضرت اعلی شاهی ظل الهی در جمیع امر بدرگاه حضرت خالق الارض و السماء و

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۶۷۰

واثق بوده بدینجهت همیشه بر وفق مراد و حسن اعتقاد کامیاب صورت و معنی میگردند و دفع نکابت خصمان قوی بنیاد بنیروی همت و امداد اقطاب و اوتاد که منتظمان کارخانه عالمنده با حسن وجهی روی می‌نماید.

چون خبر معاودت جغال اغلی سردار بجانب وان درجه وضوح یافت عنان عزیمت بصوب دار السلطنه تبریز معطوف داشته از دره مذکور که محل نزول اردوی ظفر نشان بود کوچ کرده در ساعت سعد و زمان مسعود داخل شهر شد طرح قشلاق انداختند و برعیای محالی که کوچانیده بودند در هر جا مسکن داشتند بنا بر شمول عاطفت از مال دیوان آذوقه و مایحتاج زمستان عنایت شده و چون اراده ازلی باستیصال ارامنه ایروان تعلق گرفته بود در آن زمستان خلق بی‌نهایت از آن طبقه در غربت بمرض موت گرفتار آمده بدیار عدم شتافتند و در بهار چون استقامتی در آن ملک نبود حضرت اعلی از غایت ترحم و شفقت بخلق الله حکم فرمودند که جمعی از ارامنه مذکور که از چنک اجل رهائی یافته‌اند بمأمن اصفهان شتافته چند گاه در آن ولایت آسایش نموده بفرابال روزگار گذرانند و جمعی کثیر با خانه کوچ روانه شده در بلوکات اصفهان بایشان محل زراعت و تخم و تقاوی شفقت شد و تا دو سه هزار تومان بدین علت از مال دیوان بدیشان دادند.

امیر کونه خان حاکم ایروان در آن زمستان با مقصود سلطان حاکم نخجوان و سایر تاینیان در الیجق قشلاق نمودند گنجعلی خان حاکم کرمان را بمراغه فرستادند که قشلاق نماید و سایر امرا رخصت یافته بالکای خود رفتند که ترتیب و تجهیز لشکر نموده در اول بهار باردوی ظفر شعار پیوندند و ریش سفیدان اویماقات را قدغن فرمودند که هر یک تفصیل خانهای ایل و اویماق خود را که در عراق و آذربایجانند بقلم دهند که چون غیرت دین و مذهب است هر طبقه فراخور استعداد و حالت مردیاساقی سرانجام نموده خواه ملازم باشند و خواه نباشند در اول بهار متوجه شده بموکب نصرت قرین [۴۶۷] ملحق گردند و قورچیان بهرام صولت بدین خدمت مأمور گشتند و چون ایالت و دارائی و امیر الامرائی ولایت شیروان بامیر زاده اعظم کوستندیل میرزا ولد الکسندر خان نامزد شده بود که چون بتوفیق الله تعالی بحیطه تسخیر درآید باو ارزانی دارند در این وقت الکسندر خان از خدمت اشرف تعهد نمود که پسر را همراه او کرده و بشیروان فرستند که بالشکر گرجستان به معاونت پسر بتقدیم رسانیده در این زمستان که مددی از هیچ

طرف برومیان شیروان نمیرسید آن ولایت را مسخر کرده و بدو سپارد و بدین نیکو خدمتی عیار اخلاص خود را بر محک طبع و قاد همایون ظاهر گرداند هر چند بر ضمیر منیر اشرف واضح بود که سخنان او فروغی از صدق ندارد و مطلب اصلی آنست که خود را بولایت خود رساند اما حضرت اعلی شاهی ظل الهی که رأی عالم آرایش انتظام بخش سلسله ظاهر و باطن است بنا بر استمرار قاعده فرمانروائی و مراعات سلسله ظاهر کستندیل میرزا را مورد توجهات شاهانه گردانیده برتبه بلند امیر الامرائی و لقب ارجمند خانی مفتخر و سربلند گردانیدند و چند کس را که شایستگی عمارت داشتند برتبه عمارت سرافراز نموده در ولایت شیروان الکاء بایشان شفقت شده و روانه دار الارشاد اردبیل گردانیدند که در آنجا ساختگی خود و لشکر کرده روی توجه بمقصد آورند و حکم معلی بصدور پیوست که هر کس از مردم ایل و اویماقات حوالی اردبیل و ارشق و طوالش و آن حدود ملازمت کوستندیل خان و امرای شیروان اختیار نماید احدی مانع نشود و الکسندر خان را به عواطف خسروانه مستحضر گردانیده خلع فاخره گرنامهیه از تاج و جیقه و کمر مرصع و سایر تشریفات لایقه مرحمت فرمودند و طهمورث پسر زاده او را در ملازمت اشرف نگه داشته سایر فرزندان و تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۶۷۱

مخدرات استار آن سلسله که در اردوی معلی بودند رخصت انصراف یافته باتفاق پدر و پسر روانه آن دیار شدند و امراء که بمرافقت و تابینی کستندیل خان مقرر گشتند بموجبی است که مرقوم میگردد:

شاهمیر خان که از نژاد والیان قدیم ولایت شکی است و مدتی بود که بپایه سریر اعلی آمده بود و جبهه اخلاص بر زمین عبودیت میسود عاطفت علیاء شاهنشاهی در ازاء ظهور اخلاص و دولتخواهی در مقام احیای سلسله قدیمه شده او را بایالت و دارائی ولایت موروث شکی سربلند گردانیده باتفاق امیر الامراء مذکور روانه فرمودند.

شمسی خان قزاقلر که با اتباع خود در قراباغ مانده در میانه رومیه رتبه پاشائی یافته بود در پای قلعه ایروان بدرگاه سدره نشان آمده اظهار ارادت و اخلاص کرد و مورد الطاف شاهانه گشته رتبه خانی یافته بود در اینوقت در سلک امرای شیروان انتظام یافت دیگری علیخان موافق که از جماعت رومیه قراباغ بود در زمانیکه کستندیل خان از خدمت اشرف بدیدن پدر بگرجستان رفته بود علیخان مذکور در قراباغ او را ملاقات نموده انواع مدد و همراهی بظهور آورده بود او را در میان رومیه علی بیگ منافق میگفته‌اند او نیز در پای قلعه ایروان بخدمت اشرف رسیده رتبه عمارت و خانی یافت و مقرر شد که در زمره اویماق شاملو بوده من بعد او را علی خان موافق گویند او را نیز در شیروان الکاء داده باتفاق کستندیل خان فرستادند.

هر چند سابقا اشعاری باین مقدمات شده چون در اینجا مناسبتر بود از تکرار نیندیشیده دیگر باره مذکر حال ایشان گردید دیگری بیکتاش سلطان که پسر محمد خان موصلو ترکمانست و و رابطه خویشی با کستندیل خان داشت حسب الالتماس مشار الیه مرتبه عمارت و لقب سلطانی یافته در سلک امرای شیروان منظم گردید.

دیگری تیزرو سلطان مقدم و اخی سلطان جاگیر بود علیخان سلطان شمسالدینلو و پسر سردار محمود و علی سلطان ارشی و فوجی از تفنگچیان موکب همایون نیز بمرافقت او مأمور شدند و چون این جماعت را از معبر قومین اولمی آب کر که در نزدیکی گنجه است عبور میبایست کرد از ملاحظه آسیب رومیه گنجه و شیروان مقرر شد که ذوالفقار خان قرامانلو از اردبیل و حسین خان زیاد اعلی در ارسبار با قشون و لشکر خود تا کنار آب که مرافقت الکسندر خان و کستندیل خان نموده ایشان را به سلامت از آب گذرانیده عود نمایند و ایشان نخست بدار الارشاد اردبیل رفته بشرف زیارت حضرت سلطان الاولیاء و مشایخ کرام قدس الله ارواحهم مشرف گشته از ارواح مقدسه آن بزرگان دین و پیش قدمان شاهراه یقین استمداد [۴۶۸] همت کرده با موازی دو سه هزار کس از طوایف قزلباش که فراهم آمده بود روی توجه بمقصد آوردند ذوالفقار خان و حسینخان حسب فرمان واجب الاذعان ایشانرا از آب کر گذرانیده عود نمودند و کستندیل خان بامرای شیروان متوجه گرجستان پدر خود شد که از آنجا سپاه کرج را بخود ملحق ساخته متوجه تسخیر ولایت شیروان کرده شرح احوال او و قضایا که او را در گرجستان و شیروان روی داد در وقایع

سال آینده بتوفیق و یاری حضرت آفریدگار مرقوم کلک وقایع نگار میشود.

بالجمله حضرت اعلی شاهی ظل الهی در آن زمستان در بلده فاخره تبریز کامیاب دولت و عافیت بوده بعد از فراغ از تدبیرات مصالح ملکی و انتظام مهام لشکر کشی و لشکر آرائی و داد دهی خلائق بعیش و خرمی اوقات گرامی صرف مینمودند و مقرر شد که جمعی از عساکر خراسان نیز در اول بهار متوجه یساق آذربایجان گشته در یورش سال آینده در موکب جاه و جلال بوده باشند و جغال اغلی چون در این

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۶۷۲

آمد و رفت کاری نساخته بود و دروغی چند بی فروغ پادشاه روم غرض نموده بخاطر آورد که شاید بگفتگوی صلح و صلاح کاری بسازد.

سلیمان بیک محمودی حاکم خوشاب را که پایه سریر اعلی آمده رتبه خانی یافته بود وسیله ساخت که کتابات با اعتماد الدوله حاتم بیک وزیر و ارکان دولت قاهره نوشت که همان مصالحه سابق از طرفین ملحوظ بوده حضرت اعلی شاهی ظل الهی روی توجه بجانب عراق آورند و از اموری که از هر دو طرف صدور یافته اغماض شود که این خود امری بود دور از کار و آرزویی خارج از دایره عقل و اختیار جمعی از کوه خردان پست همت بنا بر آسودگی خاطر و فراغت طلبی گفتگوی صلح بدین طریق مینمودند که دار السلطنه تبریز و محالی که درین طرف آب ارس واقع است و بحیطه تصرف درآمده بتصرف قزلباش گذاشته مضایقه نمایند و محال آنطرف آب از ایشان بوده از جانب قزلباش تعرضی بدان نرود و فاصله بین الجانبین رودخانه ارس باشد هیهات هیهات:

مصراع

فکر جانان دیگر و سودای عاشق دیگر است

همت بلند شاهی و تهمت ارجمند پادشاهی مصروف بر آنست که کل ممالک و بلاد قلمرو شاه جنت مکان علین آشیان که در حین مصالحه آن حضرت با سلطان سلیمان خواندگار روم داخل سنور قزلباش بوده بدستور بحیطه تسخیر و تصرف درآورده نیم ذرع از زمین دایر و بایر متعلقه بشاه جنت مکان در تصرف دیگران نگذارند و تا ممکن و مقدور است بر سر آن تلاش نماید و جواب کتابات بدین طریق نوشته شد.

اما آن مقدمات که مسطور گشت جمعی هرزه درایان بیهده گویا ملازم سلیمان بیک بزبانی گفتگو مینمودند و جغال اغلی که هنوز از باده نخوت و بزرگی سرگرم بود دیگر باره سلیمان بیک را تکلیف کرد که یک مرتبه دیگر کس فرستاده تذکار مقدمه سابق نماید در این مرتبه جواب صریح نوشته شد که در خدمت اشرف احدی از مقربان و مخصوصان بساط قرب و عزت را جرأت اظهار این حکایت نیست ارباب خرد از این گفتگوها استدلال مینمودند که جغال اغلی باصابت رأی و حسن تدبیر شهرت کاذب کرده بوده و او را اصلاً از خرد بهره نیست چه هر گاه پادشاه ذیجاهی با کمال خردمندی و فطرت عالی بطلب ملک موروث برخاسته کمر همت بحصول این مطلب علیا چست بسته باشد این گونه مقدمات بمیان آوردن لعب کودکان و شیوه ناخردمندان است.

القصه چون اراده و تقدیر ملک قدیر نوعی دیگر بود اثری بدین مراسله و آمد و رفت مترتب نشده و از جانبین تمشیت این مهام حواله بمشیت الهی شد که از نهانخانه غیب چه صورت روی نماید و قلم تقدیر حضرت حی قدیر بچه کیفیت چهره مقصود گشاید.

### ذکر بدست در آمدن قلعه زمینداور گرمسیر قندهار که در این سال باراده و تقدیر قادر مختار جل ذکره بوقوع پیوست

از سوانح این سال مبارک فال بدست در آمدن قلعه بست است شرح این سرگذشت آنکه

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۶۷۳

قبل از این رقم نگارش یافته که میرزایان [۴۶۹] قندهار اولاد سلطانحسین میرزا ولد بهرام میرزا که مدتی در آن عرصه دلگشا



کامروای دولت بودند از بی‌سعادت و ادبار رو از دولت تافته بواسطه توهم آسیب لشکر اوزبک برفتن هندوستان راغب گشته حسب الاشاره پادشاه والا جاه جلال الدین محمد اکبر پادشاه فرمانفرمای آن دیار قندهار را بشاهی بیک خان چغتای سپرده خود بخدمت آن حضرت پیوستند و تا غایت از اینجانب بنا بر رابطه الفت و دوستی که همیشه فیما بین سلسله علیه صفویه و دودمان والا مکان تیموری به تخصیص خانواده رفیعہ بابری مستحکم بود متعرض آن ولایت که ملک موروث یک صد ساله این دودمان است نشدند. در سالی که رایات منصوره از سفر بلخ مراجعت نموده متوجه عراق بود میرزین - العابدین نبیره میر عبدالحسین که در گرمسیر قندهار رتبه بزرگی داشت از اطوار ناهنجار و سلوک ناهموار جاگیرداران آن دیار بتنگ آمده ترک مقام قدیمی کرده فرزندان و متعلقان را گذاشته التجاء بسایه معدلت و الطاف شاهانه آورده در دار السلطنه هرات شرف زمین بوسی دریافت و حضرت اعلی او را بحسینخان امیر الامرای خراسان سفارش نموده در ولایت فراه مسکن گزید شاهی بیک خان حاکم قندهار بدین جهت خانه کوچ و دو پسر سید مذکور را بقلعه قندهار برده بضامن داد و تا ده سال در قلعه نگاهداشته رخصت آمدن نداد و او از جانب فرزندان خود مشوش خاطر بود خسرو بیک غلام حسینخانرا که بجهت ضبط باج شوارع در فراه بود وسوسه کرده او را بگرفتن زمین داور و گرفتن قلعه بست ترغیب نمود و جمعی از ملازمان قدیمی سلسله میر عبدالحی که در زمین داور بودند باو اعلام نمودند که حسن بیک و حسین بیک ولدان خانم بهادر مغل که حارسان قلعه بست‌اند در کمال غفلت اند اگر با جمعی متوجه اینطرف گردند قلعه بدست درمی‌آید.

این معنی محرک آن داعیه شده خسرو بیک را بیشتر از پیشتر اغوا نمود و او از جهالت و خود رایی که آنرا شجاعت نام نهاده بی‌امر و اشاره حسینخان با جمعی از تاینان و اتباع خود به اتفاق میر زین العابدین بدان صوب در حرکت آمد و چهل فرسخ راه را طی نموده شبی بدر قلعه رسیده حارسان را در خواب غفلت یافت نردبان بر دیوار حصار گذاشته بقلعه در آمدند.

اهل قلعه خبردار شده با قزلباش جنگ در پیوستند حسین بیک کشته گشته حسن بیک خود را از قلعه انداخته راه فرار پیش گرفت و قلعه بست که از قلاع مشهوره قدیمه و در آغاز دولت ملوک غزنویه محل نزول امیر ناصر الدین سبکتکین بود باسانی بتصرف خسرو بیک درآمد و چون پرتو شعور شاهی بیک خان برین خبر تافت امرای تاین خود را مثل زله خان حاکم قلات و اروس بهادر حاکم زمین داور و جمعی از جاگیرداران آن حدود و لشکر قندهار را با فیلان جنگی و اسباب قلعه گیری بر سر قلعه بست فرستاد و حسینخان امیر الامرای خراسان از استماع رفتن خسرو بیک و خودسری و خودرایی او بر آشفته اراده نمود که او را از این حرکت ناهنجار منع و زجر نماید و چون مخالف رضای اشرف اعلی است قلعه را بدستور بمنسوبان حضرت پادشاه والا جاه سپارد درین اندیشه بود که خبر لشکر فرستادن شاهی بیک خان بر سر خسرو بیک بهرات رسید.

حسینخان از ورود این خبر آشفته تر گشت زیرا که مترصد آن بود که شاهی بیک خان کس نزد او فرستاده استعلام نماید و تدارک این قضیه را برای دوستانه او منوط و مربوط گرداند و او از غرور جاه عالم آرای عباسی ۴۳

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۶۷۴

و جلال مقید بانها و اعلام امیر الامرای مزبور نگشته لشکر فرستاد حسینخان را غیرت و حمیت قزلباشی از آن اراده منصرف ساخته در مقام معاونت خسرو بیک درآمد و جمعی از غازیان شاملو و میران اویماق را باتفاق ملک شاه سیستانی که در هرات بود روانه آنصوب نموده باسمعیل خان آلپلو حاکم فراه نیز اعلام کرد که با لشکر خود رفاقت کرده بمعاونت ایشان کمر بندد و این گروه از فراه ایلغار نموده صبحی از آب هیرمند سر راه بر فوج قزلباش گیرند پیش آمدند با آنکه هنوز زیاده از سیصد نفر از آب نگذشته بودند و لشکر کارآمدنی چغتای پنجهزار متجاوز بود که بیکدیگر ملاقی شده جنگ در پیوست در حمله اول بنیروی دولت و یمن اقبال بیزوال شکست بر لشکر چغتای افتاده زله خان با جمعی کثیر از بهادران دستگیر گشته اروس بهادر بقتل رسید و زیاده از پانصد نفر در معرکه بر خاک هلاک افتاده طعمه حسام خون آشام دلیران بهرام [۴۷۰] انتقام گردیدند و جنود قزلباش بفتح و ظفر

اختصاص یافته قلعه را بمحمد زمان سلطان شاملو که از ملازمان مظفر حسین میرزا بود و مدتی بود از هندوستان عود نموده در ملازمت حسینخان میبود چون از اوضاع آن ولایت خبردار بود سپرده آذوقه و یراق قلعه‌داری سرانجام نموده عود کردند. بعد از معاودت جنود قزلباش شاهی بیک خان در همان ایام خود با لشکر آراسته و فیلان پیراسته و اسباب قلعه‌گیری بر سر قلعه بست آمد و چون پای قلعه رسید از کمال غرور و خشمناکی اراده نمود که یورش بقلعه انداخته جبرا قهرا مسخر گرداند و فیل نامی که معظم اقبال او بود بر دروازه قلعه رانده لشکریان از اطراف و جوانب هجوم نمودند در اثنای جنگ و جدال با دلیجی از قلعه انداختند در حینی که آن عربده جوی کوه پیکر خرطوم ثعبان مثال بلند ساخته با در و دیوار در عربده بود گلوله بادلیج بر دهان او خورده حلقوم را از یکدیگر دریده کارگر آمد و فیل غلطیده از پای در آمد از افتادن فیل لشکریان را دست از کار رفته پای اهتمامشان سست گردید و بسیاری از بهادران جنگی بزخم تفنگ ناچیز شدند شاهی بیک خان درین یورش کاری نساخت و دست قدرت خود را از دامن مقصود کوتاه دیده بجز بازگشتن چاره نیافت و قطع تعلق از آن ولایت کرده بجانب قندهار بازگشت و ولایت گرمسیر بتصرف اولیای دولت قاهره قرار گرفته سادات و رعایا متوجه زراعت و آبادانی شدند حسینخان حقایق اینحال را پایه سریر اعلیٰ عرض نموده زله خان را بخدمت اشرف فرستاد حضرت اعلیٰ شاهی ظل الهی را وقوع این قضایا که باقتضای قضا بی‌اختیار روی داده بود در موقع قبول درنیامد زیرا که اگر از اینطرف الفت و دوستی منظور نبوده باشد چرا این اهتمام در تسخیر قندهار بظهور نیامد که خود را آلوده قلعه بست سازند علی‌ای حال چون در آذربایجان مشاغل عظیمه در پیش بود زله خانرا بعیقلی خان شاملو حاکم ری سپردند که در ری نگاهدارند که بعد از فراغ از مشاغل آذربایجان او را با دیگر گرفتاران قرین اعزاز و احترام روانه دیار خود سازند.

در اواخر این سال معزا ابراهیم شیرازی که مستوفی الممالک شده بود و کما ینبغی از عهده این امر خطیر بیرون نتوانست آمد از بی‌پروائی و مستی باده هوش ربای منصب در محاسبات گیلان خطی

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۶۷۵

چند زده مبلغهای کلی بسهو و نسیان از مال دیوان فرو گذاشت کرده بود که میرزای عالمیان وزیر آن ملک خود بمقر آمده عرض کرد و ذره از بیشعوری او بر پیشگاه ضمیر اقدس پرتو شعور انداخت او را عزل فرموده در اول سال ثیلان ثیل اربع عشر و الف آن منصب عالی بمیرزا قواما ولد میرزا حسن کفرانی اصفهانی که اباعن جد از اکابر و اهالی آندیار است و در این هنگام وزیر هرات بود تفویض یافت و او کسب علم سیاق از آقا شاه علی دولت آبادی مستوفی سابق که استاد المحاسبین بود نموده در آن فن شریف کمال مهارت دارد.

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۶۷۶

**وقایع سال میمنت مآل ثیلان ثیل ترکی مطابق سنه اربع عشر و الف که سال نوزدهم جلوس سعادت مأنوس همایون شاهی ظل الهی است**

**اشاره**

نوروز عشرت افروز اینسال میمنت منوال در روز دوشنبه غره شهر ذی القعدة الحرام سنه اربع عشر و الف اتفاق افتاد یعنی نیر اعظم و عطیه بخش عالم که اهتزاز نسایم ریاض جهان و طراوت عالم جان از فیض تربیت اوست بمنزل شرف انتقال نموده بيمين حکمت کامله مبدع جهان آرا فسحت سرای جهان و گلشن احوال جهانیان از فیض بهار و لطافت ازهار طراوت تازه و نزهت بی‌اندازه یافت حضرت اعلیٰ شاهی ظل الهی در دار السلطنه تبریز آنروز طرب انگیز را بفرخی و فرخندگی گذرانیده بلوازم جشن و سور و مراسم

شادمانی و سرور اقدام فرموده بمراحم خسروانه بهجت افزای خلایق بودند و امرای نامدار و صدور عالیمقدار و وزراء و مقربان بارگاه فلک مدار و اعیان سپاه ظفر شعار که در آنوقت در موبک نصرت قرین بودند هر یک علی قدر مراتبهم پیشکشهای نوروزی خود و امراء و حکام [۴۷۱] سرحداتی ممالک از نظر اقدس گذرانیده بنوازشات ارجمند سرافرازی یافتند در همین روز فیروز ملازمان امیر کونه خان قاجار که بحسب فرمان در النجق نخچوان اقامت داشت آمده خبر جنگ او را با محمد تکلو سنجق رومی و انهام یافتن او از عساکر منصوره رسانیده از جمله غنایم و اخترمهای مخالفان چند رأس اسب و چند قبضه تفنگ که لایق سرکار اشرف بود بنظر اقدس گذرانیدند شرح این سانحه آنکه محمد تکلو خود را از شجاعان روزگار میشمارد از جانب سردار رتبه امارت یافته با فوجی از ابطال رجال ایروان و کوجبه و آن حدود آمده بود که با جنود قزلباش که در آن حدود توقف نموده باشد مقاومت نموده دستبردهای نمایان نماید و در آن حدود منتهز فرصت بود

در خلال این احوال از جنود رومیه قجر پاشا و مصطفی پاشا با گروه انبوه و میران اکراد از وان بعزم بر همزدن امیر کونه خان اراده آمدن نخچوان نموده بودند امیر کونه خان از ورود این خبر با گروهی از طایفه غازیان جلادت اثر قاجار و امرای تابین و جمعی که بکومک او تعیین شده بودند تا کنار آب ارس رفته بود پاشایان مذکور از دلیری و پای جلادت پیش نهادن امیر کونه خان خوفناک گشته جرأت پیش آمدن نکردند و فسخ آن عزیمت نموده بازگشته بودند و امیر کونه خان خاطر از ممر مخالفان جمع کرده و عنان بصوب مراجعت تافت.

محمد تکلو از رفتن امیر کونه خان بکنار آب خبر یافته بخیال آنکه بحدود النجق آمده تاخت و غارت و دستبرد نماید با فوجی از ابطال رجال و گروه لوند و مردم طاغی یاغی تا حدود نخچوان آمد امیر کونه خان اکثر مردم خود را که احوال و ائصال همراه داشته‌اند پیش انداخته خود متعاقب با معدودی میآمده و چون میدانست که محمد تکلو در این حوالی میگردد و همواره در کمین مکر و

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۶۷۷

خدعه است چند کس را برسم خبرگیری بر سمت ایروان فرستاده بود که مبادا غافل سر راهی بغازیان گیرد ایشان بچند نفر از قراولان دچار شده چون اندک مردمی بوده‌اند با آنکه در آئین سپاهگیری خبرگیران را تا ضرورت نشود رخصت محاربه نیست راکب جهل و غرور گشته برایشان تاخته در هم آویخته‌اند و آن جماعت با فارسان مضمار جهالت و نادانی بحیله و روباه بازی جنگی کرده لحظه ایشان را بخود مشغول کرده‌اند تا آنکه سیاهی لشکر از بسو نمایان شده آن دلاوران معرکه نبرد را در میان گرفته فیمابین جنگ عظیم در پیوست گروهی از آن مردم در آن معرکه ضایع شدند و چند نفری جنگ- کنان زخم‌دار و ناتوان بیرون رفته خود را بامیر کونه خان رسانیده حقیقت حال اخبار نمودند و همان لحظه طلیعه لشکر مخالف نیز نمایان میشود.

امیر کونه خان با آنکه استعداد جنگ نداشته و اکثر مردم او پیشتر رفته بودند چنانچه اسبان سواری و کوتلهای او را برده بودند جز محاربه نمودن لایق نام و ناموس خود ندانسته با فوجی قلیل که همراه داشت قدم بمعرکه کارزار نهاد فیما بین جنگ در پیوست و محمد تکلو با گروه انبوه جلو ریز بمعرکه ستیز رسیده بیک حمله چرخچیان جنود قزلباش را شکست داد.

امیر کونه خان مشاهده آن حال نموده توکل بر عنایت قادر ذوالجلال کرده خود با امرای رفیق و مردمی که بر سر داشت عنان یکران بمحاربه اعدا انعطاف داده فیما بین نیران قتال و جدال اشتعال یافت و گروه مخالف آثار اقتدار ظاهر ساخته بسیاری از دلاوران لشکر قزلباش را زخم‌دار کردند چنانچه مقصود سلطان کنگرلو زخم یافت و بر اسب سواری امیر کونه خان چند زخم رسید و علی هذا- القیاس نزدیک بآن شده بود که چشم زخمی رسد از مؤبدات اقبال روزافزون شاهی ظل الهی که همیشه قرین حال منتسبان این سلسله ابد توأمان است چند نفر از ملازمان امیر کونه خان که پیشتر روانه النجق شده بودند از دیر آمدن خان متزلزل خاطر گشته بملاحظه آداب نوکری بازگردیده‌اند و خبر رفتن او بر سمت ایروان شنیده طریق خدمت سپرده بسرعت برق و باد خود

را در هنگام گرمی معركة قتال باقای خود رسانیده‌اند از آن جمله جلوداری که اسب کوتل همراه داشته در وقتی که اسب سواری خان از شدت زخمها و بسیاری تک و دو از کار مانده بود رسیده و امیر کونه خان این لطیفه غیبی را از امارات فتح و علامات ظفر دانسته بر جنیت آسوده سوار شده با فوجی که در آنوقت حاضر بودند بر صف اعدا تاخته و آثار غلبه ظاهر ساخته [۴۷۲] مخالفان از آن جرأت غالبانه و حمله دلیرانه رسیدن کومک تفرس نموده تاب مقاومت نیاورده شکست یافته روی بوادی هزیمت نهادند و جنود قزلباش تعاقب نموده اکثر آن مدبران طعمه شمشیر آبدار و برخی اسیر و گرفتار گردیدند و محمد تکلو شکسته و مخدول بیرون رفت و غنایم موفور بدست سپاه منصور درآمده کامیاب ظفر و اقبال عنان بصوب النجف انعطاف دادند و این جنگ معظم محارباتی بود که امیر کونه خان را در آن اوقات با مخالفان دست داده مردانگیها ازو بظهور رسیده در میانه دوست و دشمن بلند آوازه گشت.

### شرح آمدن رومیه و اکراد بجانب خوی و مرند و توجه رایات منصوره بدفع شراشان و قضایای سانحه آن اوان

از قضایا که در اوایل این سال روی داد آمدن جنود رومیه و اکراد است بخوی و حدود مرند.

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۶۷۸

شرح این سانحه آنکه جغال اغلی سردار سنجق بیکیان اکراد را با جمعی رومیه بتاخت و غارت خوی و مرند مأمور ساخته مصطفی پاشا را باشلیق ایشان کرده روانه نمود و مصطفی پاشا از ایلغار حضرت اغلی شاهی ظل اللهی که در خطه عطربیز تبریز اقامت داشتند و از آنجا تا مرند که سه مرحله است یک شبه ایلغار آن حضرت است اندیشه نموده خود در خوی توقف اقامت کرده امرای محمودی و سایر اکراد را که مقدم ایشان سلیمان بیک محمودی حاکم خوشاب بود بمرند فرستاد و جمشید سلطان دنبلی حاکم مرند از آمدن مخالفان آگاه گشته حقیقت بخدمت اشرف عرض نمود و حضرت اغلی همان لحظه که خبر رسید الله قلی بیک قورچی باشی قاجار را با فوجی از قورچیان ظفر بمدافعه آن گروه فرستادند و آن طایفه در کمال خوف و بیم بمواضع مرند رسیده و دو سه محل را تاخت کرده دواب و اغنام آن محال را رانده چند نفر از رعایا را اسیر نموده فی الفور بازگشتند.

جمشید سلطان چون از این معنی آگاه شد مدافعه ایشان را سهل و آسان شمرده مقید برسیدن کومک نشد و با سیصد نفر از مردم خود تا قریب شش فرسخ تعاقب ایشان نمود و چون بسیاهی غارت رسید غارتگران دست از غنایم و اسیران بازداشته رفتند جمشید سلطان از مسلک حزم و دور اندیشی که جزو اعظم سپاهیگری است دور افتاده فرار نمودن آن گروه را حمل بر ضعف و زبونی کرده از غایت جهالت و بیباکی که جوانان عصر که هنوز سیلی روزگار نخورده‌اند آنرا تهور و شجاعت نام نهاده‌اند دلیری کرده تا سه فرسخ دیگر بغزم گوشمال آن گروه تک و دو نموده مصطفی پاشا و سلیمان بیک که با جمعی کثیر در آن حدود ایستاده منتظر مردم پراکنده خود بودند از آمدن جمشید سلطان با آن مایه مردم واقف گشته روی بمحاربه او آوردند و او نیز با وجود کمی لشکر بی آداب بجنک مبادرت نموده بیکبار خبردار میشود که مخالفان اطراف و جوانب او را گرفته‌اند اندکی از غفلت و بیهوشی بهوش آمده چاره بجز فرار نمییابد بزور بازوی شجاعت و مردانگی خود را از آن مهلکه بیرون انداخته راه فرار پیمودن گرفت و مخالفان برادر او را دستگیر نمودند و جمعی از مردم او در آن قضیه مقتول و گرفتار گردیدند و او با بقیه السیف شکسته و پریشان حال بمرند رسیده در حین ورود قورچی باشی وارد گشته قورچی باشی با او بزبان عتاب خطاب کرده چون فایده بر آن مترتب نبود بازگشته بخدمت اشرف آمد در این اثناء در هنگامی که حضرت اغلی شاهی ظل اللهی در میدان صاحب آباد بچوگان بازی مشغول بودند ملازم امیر کونه خان آمده عریضه او را با مکتوبی که یکی از دوستان باو نوشته بود رسانید مشعر بر آنکه قجر پاشا و مصطفی پاشا که قبل از این اراده نموده بودند که بر سر امیر کونه خان روند و در آنوقت صورت نبست در این وقت آن عزیمت را تصمیم داده روانه‌اند و حال قریب بکنار آب رسیده‌اند بخاطر انور خطور نمود که از تبریز ایلغار نموده از عقب آن لشکر درآیند و

از پیش امیر کونه خان و از پس عساکر منصوره موکب همایون ایشانرا در میان گرفته سزای آن قوم در کنارشان نهند و فی الواقع اگر این خبر صحت می‌داشت [۴۷۳] دستبرد عجیبی بود حضرت اعلی اعتماد بر مضمون عریضه و مکتوب کرده چون در عالم سپاهیگری در اینگونه عزیمتها تأخیر موجب ندامت و سوء تدبیر است همان شب پای عزیمت در رکاب سعادت آورده بسرعت برق و باد روانه مقصد شدند و چون بقصبه طسوج و حوالی سلماس رسیدند خبر آمد که پاشایان از وان بیرون آمده چون یک مرحله طی کردند از ایلغار حضرت اعلی و طایفه قزلباش که در رکاب اشرف‌اند اندیشه کرده مصلحت ندیدند که از وان و معسکر سردار این مقدار دور شوند فسخ آن عزیمت کرده از یک منزلی باز گشتند.

چون عساکر منصووره از تبریز بیرون آمده مستعد یورشی بودند بسرکردگی قورچی باشی

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۶۷۹

بتاخت ولایت الباق که حاکم آن از سنجق رومیه بود فرستاده خود بنفس نفیس در آن حدود چند روز بشطاط شکار پرداخته بمقر دولت باز گشتند و عساکر ظفر مآل از قلل جبال صعب المسالک که دو ماه از نوروز گذشته از کثرت برف و هم و خیال را عبور بر آن محال مینمود بنیروی اقبال گذشته الباق را تاخت نموده غنائم موفور بدست آوردند و تا یکهزار نفر از نساء و صبیان کفره نصرانیه که با جنود مسلمین و غازیان نصرت قرین بمحاربه پیش آمده حرق ذمه نموده حربی شده بودند و اسرایشان شرعا بسرحد جواز رسیده بود اسیر کرده مظفر و منصور با غنائم موفور مراجعت نموده بموکب همایون پیوستند.

### ذکر قضایای گرجستان و شیروان و محاربه کستندیل خان با رومیان و ظفر یافتن به نیروی اقبال شاهنشاه زمان

در طی قضایای سال گذشته مرقوم کلک بدایع نگار گردید که ایالت و دارائی ولایت شیروان نامزد کستندیل خان شده او را با جمعی از امراء و عساکر که در مرافقت الکسندر خان روانه گرجستان فرمودند که از آنجا بتوفیق الله تعالی بنوعی که تمهید یافته بر سر شیروان روند هر چند کستندیل خان حرف رفتن شیروان بمیان می‌آورد پدرش تغافل ورزید بلیت و لعل میگذرانید و اصلاً متوجه سرانجام کار پسر نمیشد و گرگین میرزا نام پسری داشت که ولیعهد پدر بود و او اصلاً راضی نمیشد که کستندیل خان را با آنکه بشرف اسلام مشرف است در قرب جوار او اقتداری بهمرسد و مانع پدر بود تا آنکه مساهله و اهمال از حد اعتدال گذرانید و امرای قزلباش را طاقت توقف نمانده از معاونت مأیوس شدند و چنین معلوم ایشان شد که الکسندر خان و گرگین میرزا منتظرند که فیصل مهمام جنود قزلباش و سردار روم در این سال چه صورت خواهد یافت و غلبه از کدام طرف خواهد بود بمقتضای وقت عمل نمایند قزلباشیه بیتابی آغاز نهادند.

روزی کستندیل میرزا با امرای قزلباش از اردوی خود سوار شده بمنزل پدر آمده برادر را نیز طلب نموده در باب توجه شیروان سخنان بر زبان آورده درشتی آغاز نهاد و هر چند از این مقوله گفتگو کرد الکسندر خان عذری چند میگفت و او را در مجمع گرجیان گذاشته بخلوتخانه خود رفت و گرگین میرزا نیز بشیوه پدر عمل نموده روی بمنزل خود آورده کستندیل خان را از این طرز سلوک و تغافل طاقت طاق شده از عقب برادر شتافت و باو رسیده بزبان گرجی سخنان درشت بر زبان آورد و او توقف نموده بجواب گفتگوی برادر زبان گشود کستندیل خان باو نزدیک شده شمشیر خون ریز از نیام انتقام برآورده بر او زد و بطرفه العین باتمام کارش پرداخت و از آنجا باز گشته بخلوتخانه پدر رفت از امراء شاهمیر خان و علیخان موافق همراه او بخلوتخانه درآمده بیکتاش سلطان موصولو ترکمان با جمعی قزلباشیه در بیرون توقف نمودند و او با پدر بزبان گرجی مکالمه آغاز نهادند پدر با او زبان سفاهت و دشنام گشاد.

در این اثنا از قضیه گرگین میرزا خبر یافت فریاد برآورده باز نادران گرجی اشاره قتل امراء قزلباش نموده و علیخان موافق شمشیری بر او انداخته شاهمیر خان باتمام کارش پرداخت و دو سه



تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۶۸۰

نفر از نادر نیز که بمعاونت الکسندر خان شمشیر کشیده بودند از همان شربت چشیدند و جنود قزلباش بر سر کستندیل خان و امراء جمعیت نمودند از نادران گرجی دیدند که الکسندر خان و گرگین میرزا هر دو کشته گشته‌اند و چهارصد پانصد نفر گرجی که در آن وقت [۴۷۴] حاضر بودند از عهده کستندیل خان و امراء بیرون نمیتوانستند آمد جز اطاعت و انقیاد چاره نیافته همگی سر بر خط فرمان کستندیل خان نهادند و او خزاین و دفاین پدر و برادر را متصرف گشته در گرجستان فرمانروای مستقل گشت و لشکریان را علوفه و مرسوم داده سرانجام یورش شیروان نموده با جنود قزلباش و گرجی که قریب ده هزار نفر بودند روانه شیروان شد و این سانحه حیرت بخش عبرت افزا در اوایل این سال وقوع یافت چون کستندیل خان قدم بولایت شیروان نهاد اکثر اهالی و اعیان اطاعت فرمان قضا جریان کرده مطیع و منقاد کستندیل خان شدند.

شاهمیر خان حاکم شکی و بعضی امراء که مقدمه الجیش بودند در حدود قبله با محمد امین پاشا حاکم آنجا جنگ کرده او را شکست دادند محمد امین پاشا با جمعی از رومیه بقتل رسید و بقیه السیف بقلعه در آمده بلوازم قلعه‌داری مشغول شدند جیوش منصوره بیای قلعه آمده قلعه قبله را محاصره کرده نردبانها و اسباب قلعه‌گیری ترتیب دادند و چون خبر آمدن کستندیل خان و امراء بمحمود پاشا ولد جغال اغلی بیگلربیگی شیروان رسید عساکر رومیه را که در اطراف و جوانب بودند بشماخی جمع کرده با توپ و عرابه و استعداد جنگ از شماخی بیرون آمد کستندیل خان جمعی را بر سر قلعه قبله گذاشته با بقیه سپاه عنان بمحاربه اعدا تاخت و در کنار رودخانه آقسو تلاقی فریقین دست داده فیما بین آتش حرب و قتال اشتعال یافت.

رومیان در اول حال قزلباش را وقتی نهاده اسب جلادت پیش راندند و بفوج چرخچی و لرده دست راست و دست چپ زور آورده به تیپ رسانیدند و نزدیک بآن رسید که بافواج قاهره چشم زخمی رسد جنود قزلباش تکیه بر الطاف الهی و نیروی دولت شاهی نموده با لشکر قول کمیت شجاعت و دلاوری در میدان کارزار بجولان در آورده دلیرانه بر صف اعدا تاختند و امراء و لشکریان دست راست و دست چپ نیز که راه انهزام پیموده بودند عطفه عنان نموده بطرفه العینی سلک جمعیت آن گروه را متفرق و پریشان ساختند و شکست بمخالفان افتاده محمود پاشا پسر جغال اغلی پریشان و بدحال عنان از معرکه تافته رو بهزیمت نهاد و جنود ظفر ورود تعاقب آن گروه کرده خلقی نامحدود از جنود رومیه بر خاک هلاک انداختند چنین اتفاق افتاده بود که محمود پاشا در پیش کستندیل خان افتاده و او بفراست دریافته که محمود پاشا است و نزدیک بآن رسیده بوده که نوک سنان بدرع و خفتان او رساند در اثنای گیر و دار بزخم تیری مجروح گشته خود از آسیب زخم از تک و دو بازمانده بود تیز رو سلطان مقدم نیز مقداری مسافت بتعاقب او طی کرد و چون گرفتاری او در لوح قضا بقلم تقدیر تحریر نیافته بوده و قزلباشیه مشاهده نمودند که کستندیل خان زخمی شده عنان از تعاقب گریختگان کشیده بجمع غنائم مشغول گشتند و محمود پاشا جان بسلامت از معرکه بیرون برده با بقیه السیف بقلعه شماخی در آمده اسباب قلعه‌داری مرتب ساخت و باستحکام بروج و باره پرداخت و جمعی که بمحاصره قلعه قبله مانده بودند توقف نکرده در اثنای انهزام رومیه بمعرکه رسیدند و تا موازی دو هزار نفر از رومیه در این محاربه مقتول شدند و مستحفظان قلعه قبله از انهزام جنود رومی و غلبه لشکر قزلباش خبر یافته قلعه را خالی کرده راه فرار پیمودند و همچنین کوتوالان سایر قلاع دست از محارست آنها کشیده بشماخی جمع شدند و سوای قلعه شماخی و بادکوبه و در بند قلعه دیگر در تصرف رومیان نماند و

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۶۸۱

کستندیل خان بنوعی که در خدمت اشرف تمهید یافته بود جهت امراء محل بمحل الکاء تعیین نموده جمیع اهالی و اعیان شیروان مطیع و منقاد گشتند و حقایق حالات گرجستان و شیروان را چنانچه گذشت مصحوب مسرعان بپایه سریر اعلی عرض نموده در دار السلطنه تبریز نقاره‌های شادمانی بنوازش در آوردند و متعاقب ملازمان او آمده سرهای قتیلان و دوازده آلائی که عبارت از رایت است و چند نفر زنده بدرگاه متعلی آوردند و حسب الامر اشرف غلامان گرجی و چرکس استقبال نموده سرهای مقتولان و



گرفتاران و رایات مذکور را در میدان صاحب آباد بنظر اشرف درآوردند و حضرت اعلی شاهی ظل الهی از عواطف خسروانه جایزه و جلد وی فتح و تشریفات فاخره از تاج مرصع و کمر خنجر مرصع و شمشیر مرصع و اسب تازی نژاد با زین و لگام مرصع [۴۷۵] و دیگر تشریفات لایقه جهت او و امراء رفیق فرستادند و کستندیل خان چند روزی بجهت معالجه زخم توقف نموده بعد از آنکه جراحت فی الجمله التیام یافت بر سر شماخی آمده بمحاصره قلعه پرداخت و چون اسباب قلعه گیری آماده نداشت یراق توپریزی و سرب و باروط و چند نفر توپچی از درگاه معلی طلب داشت و از درگاه والا ابو تراب بیک توپچی را با عمله او و آنچه محتاج الیه آن کار بود فرستاده شد مآل حال او عنقریب رقم پذیر کلک ظهور خواهد شد.

### ذکر قلعه ساختن در دار السلطنه تبریز و توجه رایات خورشید اشراق بقصد زیارت سلطان مشایخ آفاق شیخ صفی الدین اسحق قدس سره

بر ضمایر هوشمندان انجمن معنی و معنی آرایان صحایف هوشمندی پوشیده نماند که در آئین سلاطین روم و فرمانروایان آن مرز و بوم ملک داری را بترتیب قلاع و تعمیر حصارهای سپهر ارتفاع منوط و مربوط گردانیده‌اند و در جمیع شهرها و قصبات و ولایات که بحوزه تصرف و تسخیر ایشان درآمده قلعه ترتیب داده حارس و دژدار بقاعده و قانونی که در سلسله عثمانی متعارفست تعیین نموده استحکام میدهند و در میان آن طایفه جزو اعظم ملک گیری و مملکت داری ترتیب قلعه است و محلی تا قلعه نداشته باشد آنرا از محروسه خود نمی‌شمارند و در حینی که قلعه تبریز مسخر اولیای دولت قاهره گشت رای جهان آرای حضرت اعلی شاهی ظل الهی اقتضا فرمود که چون در زمان شاه جنت مکان علین آشیان در تبریز قلعه نبوده و قلعه را که رومیان ترتیب داده در آنجا عمارات عالیه ساخته بودند قلع و قمع نمایند که آثار ابنیه رومیه در آن شهر باقی نماند بنابر آن اثری از آثار آن نگذاشتند. در این اوقات چنین معلوم شد که در میانه رومیان و اکراد مذکور میگردد که اگر طبقه قزلباش را در این دیار علاقه میبود قلعه تبریز را خراب نمیکردند و معموره چنین را ویران نمیساختند و مقصود از این حرکت جز قلع و قمع و ویرانی نیست و خراب کردن ایروان و نخچوان و فرستادن رعایای آنجا بولایت عراق دلالت بر صدق این مقال مینماید و از ظهور این حال و گفتگوی ارباب ضلال تزلزل باحوال سکنه آن ملک راه یافته خاطر اهل تبریز اطمینان تام نمیافت بر این مقدمه رأی عقده گشای اشرف که مفتاح احوال سعادت و مقالید کنوز دولست اقتضای آن کرد که بمصلحت جمهور

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۶۸۲

قلعه تبریز را مجددا تعمیر نموده استحکام دهند که هم موجب فسخ عقیده ارباب خلاف و هم باعث اطمینان و ائتلاف مردم شهر تبریز و نواحی گردد منجمان دقیقه شناس ساعتی سعد جهت بنای قلعه تعیین کردند و روز بیست و هشتم شهر ذی الحجه الحرام مطابق اربع عشر و الف حضرت اعلی بنفس نفیس متوجه آن کار شگرف گشته طول و عرض قلعه و بلندی و پهنای جدار را قرار داده چهار دروازه تعیین فرمودند و اطراف اربعه آنرا بذراع درآورده بر امراء و اعیان سپاه و غلامان و قورچیان و سایر عساکر ظفر شعار و مردم شهر و نواحی قسمت نمودند فرمانبران فرمانده گشته شروع در کار کردند و اراده خاطر اشرف بدان متعلق گشت که تا اتمام قلعه بدار الارشاد اردبیل رفته بشرف زیارت روضه حضرت سلطان اولالیا و مشایخ عظام و اجداد عالیمقام فردوس احترام مشرف شده از ارواح مقدسه آن برگزیدگان درگاه الهی استمداد همت کرده باز گردیده بدفع اعدای پردازند و بدین عزیمت عظمی در سلخ ماه مذکور متوجه گشته بدان مطلب اعلی و مقصد اقصی فایز گردیدند.

خدام رفیع مقام و خدمه آن روضه جنت احترام را بنوازشات ارجمند مبتهج و مسرور گردانیده صلوات و صدقات مستحقان رسانیدند و از راه اهر و مشکین عود نموده بسعادت زیارت سلطان السالکین شیخ شهاب الدین اهری قدس سره استسعاد یافته در روز بیست و دویم شهر محرم الحرام اربع عشر و الف در ضمان امان حضرت ملک منان بدار السلطنه تبریز رسیدند و امراء نامدار و ارکان دولت

سپهر مدار که بتعمیر و ترتیب قلعه مأمور بودند الحق در آن کار ید بیضا [۴۷۶] نموده در عرض بیست روز قلعه باتمام رسید که تا معماران قضا و مهندسان قدر بنای قلعه نه رواق سپهر نهاده بروج مشیده که گردون را بکنگره‌های ماه و مهر آرایش و استحکام داده‌اند قلعه باین متانت و رصانت بدین زودی اتمام نیافته و خندق عمیق مانند فکر دقیق عقلا حفر نموده آذوقه و یراق دو سه-ساله از توپ و تفنگ و سرب و باروط و هیمة و نفط و غله و امثال ذلک تعیین فرمودند و الحق این تدبیری صایب و رائی ثاقب بود و بر رومیان و امراء اکراد و مردم دور و نزدیک ظاهر شد که جنود قزلباش دلبستگی بآن ملک دارند و آسان آسان دست از آن برنمیدارند و مستعدان عصر چند تاریخ خوب در باب اتمام قلعه تبریز یافته در سلک بلاغت انتظام دادند از آنجمله جناب اعتماد الدوله حاتم بیگ وزیر «امن شد تبریز» تاریخ یافته در این قطعه درج نمود:

قطعه

قلعه تبریز چون اتمام یافت دیده اعدای دین را میخ شد

باعث امنیت تبریز شد «امن شد تبریز» از آن تاریخ شد مسود اوراق را بخاطر رسید که تاریخی فکر نماید شبی در این اندیشه سر بزانوی تفکر داشت خرد خرده بین و طبع انصاف گزین چراغ بینش در خلوتکده دل افروخته این معنی روشن شد که جناب آصفی در این قطعه و تاریخ داد بلاغت داده از این بهتر چه توان گفت غایتش باصطلاح اهل این فن اگر تاریخ در آخر مصراع تمام شود بهتر خواهد بود قطعه در وصف تاریخ و مدح قائل در رشته نظم در-آورده بود در این مقام ثبت افتاد اگر در قوافی مجهول و معروف واقع شده باشد در قطعه و قصیده استادان سخنور جایز داشته‌اند و در دیوان خلاق المعانی کمال الدین اسمعیل از این قبیل بسیار است.

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۶۸۳

قطعه

شاه عباس شاه والا جاه‌خوش اساسی نهاد در تبریز  
قلعه ساخت همچو سد سدید پاسبانان او همه خونریز  
طرفه حصنی رفیع بنیادی که نه کسری نهاد و نه پرویز  
قلعه همچو قلعه گردون سخت بنیان چو رأی اهل تمیز  
بهر تاریخ فکر میکردم طبعم از زیر کی نمود انگیز  
خردم بانگ زد که ای نادان آبرو بهر این فسانه مرز  
نور اینمعنی از سراچه غیب تافته در ضمیر سحر آمیز  
گشته ملهم بخاطری که بودمعنی از جام فکر تش لبریز  
طوطی طبعش از سخندانی بهر تاریخ گشته شکر ریز  
چون پرسیدمش از آن تاریخ هاتفی گفت «امن شد تبریز»  
بعد از این لب از این حدیث ببندد دست در دامن دعا آویز  
تا بود ثبت بر صحیفه دهر شرح تاریخ خسرو پرویز  
عمر و دولت قرین خسرو عهد در جهان باد تا برستاخیز

**ذکر فرستادن جیوش دریا خروش قزلباش بجانب خطه وان بر سر جفال اعلی سردار رومیان بسرکردگی الله ویردیخان**

چون خاطر خطیر اشرف اعلی شاهی ظل الهی از تعمیر قلعه تبریز و ترتیب آن فراغت یافت و لشکرهای اطراف بدرگاه ملایک

مطاف جمع آمدند اراده خاطر فیض مظاهر بدان متعلق گشت که چون در سال گذشته صرفه در محاربه رومیان ندیدند و جغال اغلی بازگردیده متهورانه در وان که شش منزلی تبریز است توقف اختیار نمود و قبل از آنکه حرکت نماید گروهی از شجعان لشکر قزلباش را بر سر او فرستند که اگر محصور گردد و اگر فرار نماید هر دو صورت بر همزن هنگامه اعتبار او گردد بنا بر این عزم لایق جیوش دریاخروش موکب اقبال را بسرکردگی الله ویردیخان بدان صوب فرستادند و خان مذکور باتفاق امرای عالیقدر خصوصا ذوالفقار خان قرامانلو بیگلریگی آذربایجان و گنجعلی خان حاکم کرمان و حسنخان حاکم قلمرو علشکر و سایر امرای نامدار و قورچیان و غلامان نصرت شعار قریب سی هزار کس در کمال شوکت و اقتدار متوجه آن صوب گردیدند و سردار از غایت نخوت و غرور و غفلت بیهوشان باده دولت و سرور حرکت لشکر فیروزی اثر قزلباش را محال انگاشته منتظر بود که چون عساکر روم که بمرافقت او مأمورند مجتمع گردند متوجه آذربایجان [۴۷۷] شود و از مسلک حزم و احتیاط سپاهیان دور افتاده تا آنکه از تبریز تا بیست روز بوان رسیدند رومیه تا یک منزلی بلده وان اطلاعی از وصول لشکر بیگانه نیافته بودند چنانچه مردم ذوالفقار خان

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۶۸۴

که چرخچی سپاه منصور بودند چند کس از عمله طوایل و اسبان رومیه که در علفزار آن راه چرا مینموده بدست آوردند از امرای اکراد شیرازی سلطان محمودی با چند نفر از برادرزاده‌ها و اقوام آمده بمعسکر ظفر اثر ملحق شد سایر میران قبایل اکراد چنانچه شیوه و شعار زمین دارانست که بلطایف - الحیل روز میگذرانند بمراسله و پیغام بازگشت نمودند و جناب خان نیز صلاح در اغماض دانسته تکلیف آمدن بآن وحشی صفتان نکرد.

القصة چون عساکر نصرت نشان در یک منزلی وان نزول سعادت نمودند و جغال اغلی اطلاع یافت روز دیگر جنود قزلباش بآداب جنگ پرداخته چرخچیان را پیشتر فرستادند و جوانغار و برانغار و قول آراسته آماده حرب و قتال شدند آنا فنا منتظر ظهور سیاهی سپاه مخالف بودند جغال اغلی در آنوقت زیاده از ده پانزده هزار کس بر سر نداشت و با این مایه مردم با قزلباش که در برابر ایشان هستند مقاومت نمیتوانست کرد بتحصن و قلعه داری قرار داده از شهر بیرون نیامد. اما بعضی پاشایان با جنود رومیه بعزم آنکه پشت بدیوار بست شهر داده در سواد شهر حربی اتفاق افتاده بیرون آمده صف قتال آراستند و چرخچیان پیش فرستادند اما زیاده از نیم فرسخ از سواد شهر دور نمیشدند از هر طرف پای جلادت پیش نهاده عساکر طرفین بیکدیگر تلاقی شده جنگ در پیوستند و از جانب حملات مبارزانه بظهور میرسید و تا سپاه قول که بسررداری الله ویردیخان استحکام داشت ظاهر نشده بود رومیان دست و پائی میزدند.

بعد از آنکه قول نمایان شده آواز کرنا و نفیر بگوش مبارزان معارک دار و گیر رسید چرخچیان سپاه منصور جلوریز بر سپاه مخالف تاخته صف اعدا را از یکدیگر پاشیدند شکست بر جنود رومی افتاده تیغ آتشبار در معرکه صاعقه کردار سرافشانی مینمود و عساکر نصرت قرین بنیروی دولت و یمن اقبال از توپ و تفنگ رومیه احتراز ننموده مردانه کوشیدند چنانچه چند نفر از رومیه را دروی تخته پل و کنار خندق دستگیر نمودند و قرب دو هزار کس از رومیه درین معرکه بقتل رسیدند و چند نفر از معتبران رومیه خصوصا خندان آقای متفرقه آقاسی درگاه عالی که از معتبران و مدبران دولت عثمانی بود با یک پسرش دستگیر و عساکر نصرت نشان بنیروی اقبال شاه جهان بفتح و ظفر اختصاص یافته اردوی قزلباش در حوالی شهر در مکان مناسب فرود آمده و الله ویردیخان در برابر سردار رومیه سرآورده و بارگاه باوج ماه افراشته امراء عظام در کمال شوکت و اقتدار خیام نصرت نصب نموده سایبانهای ظفر افراختند روز دیگر چنین معلوم شد که محمد پاشای شش گاه مشهورا با جمعی از جنود رومیه و لشکر سیواس و غیره که قرب دو هزار کسان بطرف وان میآیند که بسردار ملحق گردند.

الله ویردیخان قرچقای بیک را با جمعی از غلامان و غازیان بر سر آن گروه فرستاده و جنود اقبال را در شش فرسخی وان با آن گروه تلاقی دست داده فیما بین آتش قتال اشتعال یافت و بنیروی دولت قاهره شکست بجانب اعدا افتاده جمعی کثیر مقتول و برخی

زنده دستگیر شدند و محمد پاشا زخم‌دار گرفتار گردید و چون زخم مهلک داشت از هم گذشت و افواج قاهره بفتح و فیروزی عود نموده باردوی امراء ملحق شدند در آنروز که قرچقای بیگ از اردو بیرون میرفت رومیان مشاهده نموده بودند که لشکر بسیار از اردو بیرون رفت بتصور آنکه غارتگران یغمائی بتاخت و غارت سوار شده‌اند و در سر سردار قزلباش چنان کسی نیست بهیئت اجتماعی از شهر بیرون آمدند و ینکچریان را در عقب دیوارهای باغات سواد شهر بازداشتند که اگر طایفه قزلباش پای جلادت پیش نهند بزخم گلوله ناچیز گردانند از اینجانب خود لوازم حزم و احتیاط مرعی بود و قراولان جنود اقبال مستعد جنگ و جدال و آماده حرب و قتال بودند و خلقی نامحدود از طوایف قزلباش در این روی بمعمر که کارزار آورده فیمابین حربی

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۶۸۵

صعب اتفاق افتاد و رومیان تاب صدمات دلیرانه جنود قزلباش نیاورده پشت بمعمر که داده روی بشهر و قلعه آوردند و جنود اقبال مخالفان را تا کنار خندق دوانیدند و چون در آمدن رومیان در هنگام گریز از یک دروازه متعذر بود جمعی از آن دروازه راه نیافته از کنار خندق روی بجانب [۴۷۸] دروازه دیگر آوردند غازیان نصرت نشان فرصت غنیمت شمرده با آنکه از بالای بروج قلعه و عقب دیوارها گلوله تفنگ ینکچریان بر مثال تگرگ میریخت از آن نیندیشیده کارزاری عظیم بوقوع پیوست خلقی کثیر از رومیه از دروازه قتال بشهرستان عدم شتافتند چنانچه مردم اردو بازار از میانه باغات و خرابه‌های حوالی شهر قریب چهل پنجاه نفر رومی را که در گوشه‌ها خزیده بودند گرفتند آوردند و بیاسا میرساندند در این معارک از سپاه منصور کسی که اسم و رسمی داشته باشد ضایع نشد و زیاده آسیبی بسپاه ظفر پناه نرسید و رومیه را دیگر قوت و قدرت بیرون آمدن نمانده در قلعه خزیدند و سردار غریق بحر تفکر گشته دانست که در توقف نمودن وان خطا کرده بوده و نخواست که محصور قزلباش گردد با خود اندیشید که مکرری بر آب زده کشتیها و سفاین بکنار دریاچه وان که یکطرف آن بقلعه اتصال دارد آورده با جمعی که مصلحت در مراقت ایشان داشت بسفاین در آمد و کشتی اندیشه را دریائی ساخته پوشیده و پنهان بیرون رفت الله ویردی خان حقایق حالات و محاربات که در آن سفر با رومیه وقوع یافت بیایه سریر اعلی عرض نمود.

### ذکر توجه رایات ظفر پیکر از دار السلطنه تبریز بجانب ییلاقات خوی و بیان بعضی احوال که در آن عرصه نشاط انگیز روی داد

#### اشاره

بعد از ورود اخبار فتح و فیروزی لشکر نصرت اثر رایات ظفر آیات بفیروزی و اقبال از دارالسلطنه تبریز در حرکت آمده نهضت همایون متعاقب الله ویردیخان و امراء و عساکر نصرت نشان بآنطرف واقع شد و چون حقیقت بیرون رفتن جغال اغلی از راه دریا در اردوی امراء شیوع یافته بتحقیق پیوست متعاقب او در حرکت آمده با عادلجوز و ارجیش که احتمال بیرون آمدن بود رفتند در آن حدود اثری از او پیدا نبود و معلوم نمیشد که بکدام طرف رفته شرح رفتن و باز آمدن او در همین سال عنقریب مرقوم قلم شیرین مقال میگردد الله ویردیخان و امراء از حدود ارجیش عنان بصوب مراجعت انعطاف داده سالما غانما در یورت سلمان آباد از اعمال خوی بموکب مقدس همایون پیوسته منظور نظر التفات شدند و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی در ییلاقات آن حدود چند روز بمسرت و شادکامی و نشاط سیر و شکار پرداخته موکب ظفر نشان تا صحرای چالدران که نبردگاه پادشاه جم قدر سلیمان شأن و سلطان سلیم فرمان فرمای ممالک روم بود و بدینجهت شهره آفاق است چنانچه مولانا امیدی شاعر گفته:

بیت

قضا در کارگاه کبریائی فکنده طرح اسلیمی خطائی و اینکه حضرت خاقانی «خطائی» تخلص داشت ظاهرا از غایت اشتها محتاج بیان نبود توجه

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۶۸۶

فرمودند و در آن مکان سرهای قتیلان معرکه وان و گرفتاران آن معارک و اخترها که بنیروی اقبال بدست درآمده بود بنظر اشرف درآمده جلادت و مردانگیها که از فارسان میدان دلیری در آن هنگام بظهور رسیده بود بمعرض عرض درآمده بعواطف خسروانه اختصاص یافتند.

خندان آقای متفرقه آقاسی بجهه رابطه آشنائی و دوستی که با غازیگرای خان پادشاه تاتار داشت بنا بر رعایت خاطر او با پسرش بخشش و بخشایش یافته بحاکم قراجه داغ سپردند که بطریق میهمان نگاه دارد که نزد غازیگرای خان فرستند در آن ایام میمنت فرجام که اردوی فرجام شکوه در آن صحرا و کوه نزول داشت رأی جهان آرا اقتضا کرد که در بلده خوی که فی الواقع از لطافت هوا و عذوبت ماء و حضرت و طراوت صحراء و بساتین بهترین قصبات آذربایجان است و بجهه آنکه در سرحد واقع شده مردم آنجا اکثر لگدکوب حوادثند آنچنان عرصه فرح بخش دلگشا از تربیت و تعمیر بازمانده قلعه بنا شود که در نزول حوادث و هنگام فتور سکنه آن بلده را پناهی و آرامگاهی باشد و در محل مناسب طرح قلعه انداخته قنبر بیگ سلیحدار باشی استاجلو بسرکاری [۴۷۹] عمارت قلعه مأمور گشته پیر بوداخان حاکم تبریز و جمعی دیگر بدان خدمت مأمور گشتند و در اندک روزی قلعه ترتیب یافته ذخیره و یراق سرانجام یافت و کوتوالی قلعه بسیدی سلطان خوشلو رجوع شده الکای خوی بد و مفوض گشت و این معنی موجب اطمینان خاطر مردم خوی گشته درجا و مقام خود آرام گرفتند.

از سوانح عبرت افزا که در این ایام روی نمود قضیه کشته شدن شیخ احمد آقا است. مشار الیه یکی از اوسط الناس طایفه شرفلوی استاجلو بود در آغاز جلوس همایون شاهی ظل اللهی بملازمت اشرف رسیده بخدمت شبانروزی درگاه معلی خود را منظور نظر اعتبار گردانید و حضرت اعلی آثار رشد و کاردانی و ضبط و ربط از ناصیه احوال او مشاهده فرموده در اول حال ضبط دروب دولخانه همایون باو رجوع شده در ازاء خدمات شایسته داروغگی دارالسلطنه قزوین باو شفقت شد و در آن مهم از قساوت قلبی که داشت دکان سیاست گشوده بازار خونریزی رواج داد و دویست سیصد نفر از مردم خونریز برو جمع آمده در حکومت قزوین بوفور رشد بر اطراف و جوانب عراق حکم رانی کرد و ملازمان خود را دستارهای سرخ بر سر بسته بدین علامت بر میانه قزلباش اشتها یافت هر یک از ایشان از جانب او بهر خدمتی مأمور گشتند از بیم غضب شاهانه هیچیک از امراء عظام را قدرت آن نبود که خلاف اراده آن ملازم بظهور آورد و جز اطاعت چاره نداشت سیاست او بمرتب رسید که چند کس از دزدان و حرامیان را که گرفته بودند در میدان سعادت آباد قزوین زنده بر سیخهای آهنین زده آتش افروخته کباب کرد.

مجملاً باری سبحانه و تعالی که حاکم عادل است بجهه سیاست بدکاران بدکاری برایشان گماشته بود اگرچه اعمال و افعال او بر وفق قانون عدالت نبود اما موجب خوف و بیم خلائق گشته اجامه و بیدولتان پای در دامن سلامت پیچیده از ارتکاب امور ناپسند باز آمدند و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی هر خدمتی صعب که بی سیاست متمشی نمیشد باو رجوع میفرمودند. القصه میرغضب بود. چند گاه بخدمت ایشیک آقاسیگری حرم علیه عالیہ قیام داشت آخر

### کشته شدن شیخ احمد آقا

بمرتب امارت رسید و چون بی اعتدالی او از حد اعتدال گذشته بود از آنجمله اعمال ممنوع گشت در این سفر با قشون آراسته ملازم رکاب اشرف بود یکی از قورچیان ذوالقدر اقوام برح بیگ ایمر را که از آدمی زاده‌های

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۶۸۷

آن طایفه‌اند بر سر چاه غله با ملازم او نزاع واقع میشود و بشیخ احمد آقا میرسد از غرور نفس و عادت طبیعی فی الفور بقتل آن جوان مبادرت نمود اقبای او بخدمت اشرف آمده تظلم نمودند فرمودند حضرت اعلی که در ایامی که او را حاکم و حارس

مملکتی فرموده بودیم بجهت سیاست بدکاران و ضبط مملکت اعمالی که ازو بظهور میرسد میگذرانیدیم حالا که مدتی است از آن اعمال ممنوع است چگونه بیجهتی بخود- سر بقتل شخصی که در سلک قورچیان عظام انتظار داشته باشد جرأت نموده دیوانیان اعلی که پیرشش قضیه مزبور مأمور شده بودند او را بمعرض یرغو حاضر ساختند از عجب و غروری که داشت اعتراف نمود دیوانیان هر چند قاتل را تفتیش مینمودند که کدام ملازم تو بود بخود منسوب ساخته اقرار صریح میکرد که من کشته‌ام حقیقت بعرض اشرف رسید رأی عدالت انما اقتضا فرمود که او را بدست اولیای مقتول دهند حسب الامر اعلی او را بدست خون طلبان دادند اما اصلا در خاطرها خطور نمیکرد که آن جماعت جرأت قصاص نمایند چون پیمانه حیاتش لبریز شده بود فی الفور اقرای مقتول بقتل او پرداختند و موجب عبرت و استعجاب گردید تخته بیک ولد او را حکم شد که قشون و لشکر او را ضبط نموده بخدمات مرجوعه قیام نماید.

دیگری از سوانح آن ایام خبر فوت باقیخان اوزبک والی ماوراء النهر است که در یورت سلمان آباد خوی رسید که باجل طبیعی در گذشته بعالم آخرت شتافت و امرای اوزبکیه بسلطنت ولی محمد خان برادر کوچکتر او اتفاق نموده او را در بخارا بر مسند سلطنت و پادشاهی ماوراء النهر نشانیدند.

### ذکر توجه رایات خسرو ایران بصوب ماکو و تنبیه متمردان اکراد محمودی و قضایائی که در آن حین روی داد

[۴۸۰] چون رایات جهانگشا چند گاه در ییلاقات حوالی خوی و صحراهای دلگشا و متنزهات فرح افزای آنجا عشرت پیرا بوده هوا از شدت گرما روی باعتدال آورد و همواره تنبیه متمردان پیشنهاد همت والا نهمت بود و بعضی از امرای اکراد محمودی که در قلعه پسک و ماکو و آن حدود اقامت دارند در این ایام که اردوی گردون شکوه در آن حوالی بود از آمدن بپایه سریر اعلی تقاعد ورزیدند از آن طایفه فرقه را که باولاد منصور بیک تعلق داشتند و اظهار دولتخواهی این دودمان مینمودند کوچانیده بولایت عراق فرستادند و متوجه تنبیه متمردان آن قوم گشته جمعی از امراء عساکر منصوره را بر سر ایل و عشایر حاکم پسک فرستادند و رایات جلال بجانب ماکو در حرکت آمد.

مصطفی بیک حاکم آنجا از بخت برگشتگی باغواء برادران و جمعی از مردم فتنه انگیز که همیشه آثار خلاف از ناصیه احوال ایشان مشاهده می افتاد ابواب متابعت مسدود ساخته با اقرباء و اتباع بقلعه ماکو که در پای کوه میانه دره واقع است و از غایت رفعت و انسداد طریق دست تسلط هیچ صاحب شوکتی بدامن آن نرسیده و بجز سلطان چهار بالش آفتاب طناب تسخیر بکنگره آن نینداخته رفته متحصن گشت و قلعه دیگر که در دامن کوه مسکن اصلی او بود آنرا نیز استحکام داده احوال و اثقال خود را در آن قلعه گذاشته جمعی را بمحارست تعیین نموده بود.

چون ساحت آن ولایت مضرب خیام گردید از ظهور مخالفت آن طایفه آتش قهر قهرمانی

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص: ۶۸۸

شعله افروز گشته طایفه قراداغلو و مقدم را بتسخیر قلعه دامن کوه مأمور فرمودند و آن جماعت در همان شب باطراف و جوانب قلعه محیط گشته در صدمه اول مستحفظان را مقهور گردانیده خود را بپای حصار رسانیدند و بضرب متین سوراخها کرده بقلعه ریختند و معدودی که بمحارست قیام داشتند دست از حراست حصین بدن بازداشته عرضه تیغ فنا گشتند و سایر سکان آن قلعه پایمال حوادث و نوایب گشته آنچه از صامت و ناطق در آنجا یافت شد بباد بینبازی رفت.

بعد از وقوع این حال فوجی از جنود اقبال بتاخت و غارت طایفه محمودی مأمور گشته چون تسخیر قلعه میان کوه بسهولت تیسیر پذیر نبود حکم شد که لشکر قیامت اثر در اینوقت متوجه تسخیر آن قلعه نشده اگر مخالفان محمودی قدم جرأت پیش نهاده بمقابله و مقاتله اقدام نمایند جزای ایشان در کنارشان نهند والا آنچه در مساکن ایشان یابند تاراج نمایند و چون ایل و عشرت جمعی کثیر



بودند و در قلعه مزبور بجهت ضیق مکان و قلت آب بجز معدودی مسکن نگرفته بودند اکثر مردم آن قبیله پایمال سم ستوران عساکر گردیده تمامی دواب و اغنام و ما یعرف آن قوم خواه در پسک و خواه ماکو بشامت عصیان مصطفی بیک و برادران و چند نفر از مفسدان عشیرت او که در مخالفت اصرار مینمودند بتاراج حادثات رفت چنانچه گوسفند خوب در اردوی معلی به نیم درهم که پنجاه دینار عراقی باشد و یک رأس گاو بدو درهم یعنی دویست دینار عراقی خرید و فروخت میشد و بسیاری از نساء و صبیان آن طایفه بمحنت اسر گرفتار آمدند.

القصه تا ده یوم که اردوی گردون شکوه در آن یورت نزول اجلال داشت آن طایفه عرصه نهب غارت بودند چنانچه جمعی از عشایر مذکور که از نهیب لشکر ظفر اثر خود را بقلال جبال کشیده بودند بدست درآمده از آسیب حوادث نرستند بعد از تنبیه بلیغ آن قوم رأی عالم آرا بدان قرار گرفت که بحوالی نخچوان که میانه راه وان و ارزن الروم است و محل عبور لشکر روم از آنجا رفته چند روزی در کنار آب ارس رحل اقامت اندازند اگر در این سال سردار روم را جمعیتی دست دهد و عزیمت آذربایجان نماید در ما بین هر دو راه مستعد مدافعه بوده باشند و اگر در این سال آمدن سردار صورت نبندد قشلاق همایون در قراباغ واقع شده بتوفیق الله تعالی تسخیر قلعه گنجه و مملکت شیروان را وجهه همت علیا نهمت سازند بدین رأی صواب نما عمل فرموده عنان عزیمت بدان طرف معطوف گردانیده از معبر یزد آباد نخچوان از آب ارس عبور نموده در کنار آب خیام اقامت نصب کرده سراپرده و بارگاه بقبه مهر و ماه افراشتند و امیر کونه خان را بتعمیر قلعه ایروان مأمور ساختند و جمعی در آن خدمت رفیق او ساختند و چند روزی که ساحل رود ارس محل نزول موکب مقدس بود مسرعان خبر آمدن سردار را از راه الباق و سلماس رسانیده بتواتر انجامید و کار قلعه ایروان را بوقت دیگر [۴۸۱] موقوف داشته رایات فیروزی آیات بدان صوب در حرکت آمد شرح آن احوال بعد از ذکر وقایع گرجستان و مال حال کستندیل خان مرقوم میگردد.

### ذکر عصیان و طغیان گرجیان و کستندیل خان و بیرون آمدن او شکسته و بد حال از ولایت شیروان

بر واقفان مواقف سخندانی و نکته سریان اسرار نهانی سمت ظهور و درجه وضوح دارد که

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۶۸۹

زمام مهام ملک داری در قبضه ارادت و اختیار قادر مختار است و تمشیت امور شهرباری وابسته بتمشت آفریدگار.

بیت

کیست درین دستگه دیر پای کوس لمن الملک زند جز خدای هر صاحب دولتی که رضای حضرت رب العباد را در انتظام امور ملک و ملت مطمئن نظر اصابت اثر و ملحوظ خاطر معدلت گستر داشته اعلام جهانبانی بر وفق مراد در عرصه جهان افروخته و هر خود- رأی بی عاقبت کوتاه اندیش بوساوس شیطانی و هواجس نفسانی مغرور گشته مرتکب افعال ذمیمه گردد و بهوای نفس و خود پرستی و خیالات فاسده اطوار ناهنجار پیش گرفته از لوازم ایزد پرستی و تحصیل رضای ولینعمت که رضای منتقم حقیقی است غافل افتد باندک زمانی بنای دولتش انهدام پذیرفته دوحه برومند اقبالش از صرصر حوادث و تندباد ادبار از پای درآید معظم امور نامرضیه که نزد خالق و خلائق پسندیده نیست مخالفت ابوین است که بحب جاه و هوا پرستی و تعلقات دنیوی ارتکاب آن کرده از شناعة آن دیده بصیرت پوشیده دارند و مدلول آیه کریمه قَالَ لَوْلَا دَیْهُ أَفْ لَکُمَا بر این معنی دلیلی روشن و برهانی مبرهن است و از بدایت ظهور اسلام و قبل از آن نیز الی هذا الاوان هر کس از ابنای سلاطین زمان و خواقین دوران بجهت ارتفاع لوای جهانبانی مخالفت پدر اختیار نموده بر حسب مقصد و مرام کامروا نگردیده و هر ناخلف بی سرانجام بامید نیکو سرانجامی و خودکامی قتل پدر روا داشته زیاده از ششماه قدم بر مسند کامرانی نهاده و در مؤلفات علماء سیر و مصنفات اصحاب خبر موقوم قلم مشکین رقم گشته که قبل از ظهور اسلام شیرویه پسر خسرو پرویز بدین فعل شنیع اقدام نمود و زیاده از ششماه طریق جهانبانی نه پیموده و از

سلاطین چغتای سلسله تیموری میرزا عبداللطیف ولد میرزا الغ بیگ بدین امر مذموم جسارت نموده بقتل آنچنان پدری که پادشاه فاضل عادل دانش منش نیکو روش بود اقدام نمود بمضمون این بیت مشهور که:

بیت

پدر کش پادشاهی را نشایدو گر شاید بجز شش مه نباید ما صدق افتاده چنانچه در کتب سیر مسطور است در کمال عظمت و اجلال بر سمند کامرانی و اقبال سواره میرفته ناگاه تیری جانفرسا از شست قضا گشاد یافته بر مقتل آن بد گهر رسیده و بصد حسرت و هوان دل از ملک و مال برداشته از مرکب عزت بر خاک مذلت افتاد راقم حروف در ایام حیات خود که سنین عمر ناپایدار در حال تحریر در مرحله پنجاه و چهار نزول نموده چند کس را بدیده عبرت بین دیده که مرتکب قتل پدر گشتند و از عمر و جوانی تمتع و برخوردار نیافته در همان چند گاه از همان شربت چشیدند.

مؤید این حال و مصداق این مقال قضیه عبرت گزین کستندیل خان ولد الکسندر خان است که پدرش او را در ایام جهانبانی شاهزاده مغفرت انما سلطان حمزه میرزا چنانچه در طی صحیفه اول سمت ظهور یافته بجهت استحکام قواعد متابعت و اخلاص بپایه سریر گردون مناص فرستاده بود و از عهد عالم آرای عباسی ۴۴

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۶۹۰

صبی الی یومنا هذا در این دولت سعادت پیوند نشو و نما یافته بمرتبه رشد و کمال رسیده بود و در ایام جلوس همایون حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بیشتر منظور نظر تربیت و عاطفت گشته در محافل خاص همصحبت بزم اختصاص بود و روز بروز عزت و اعتبارش در نظر همگنان می‌افزود تا آنکه در یورش آذربایجان ایالت و دارائی شیروان نامزد او گشته در قشلاق تبریز باثفاق پدر روانه گردید و بنوعی که در قضایای اول سال مرقوم کلک شیرین مقال گردید در گرجستان بقتل پدر و برادر اقدام نموده دم از استقلال و استبداد زده لوای حکومت برافراشت و از آنجا با گروه انبوه متوجه شیروان شده محاصره قلعه شماخی نمود اگر چه جوان شجاع دلیر مردانه بود اما [۴۸۲] از اندک اعتباری که بیمن شفقت شاهانه یافت بغایت متعبر و مغرور گردیده از نخوت و غروری که داشت امراء رفیق خود را زیاده واقعی و اعتباری نمینهاد و بخار عجب و پندار در کاخ دماغش متصاعد گشته بود امرای قزلباش که بر حسب فرمان تابع امر و نهی او بودند از خوف و خشیت پادشاهی تاب تسلط و اقتدار او آورده مجال دم زدن نداشتند اما طایفه گرجی از دو جهت با او نمی‌آمیختند و زود از سلطنت او متنفر گشته در مقام غدر در آمدند.

اول مغایرت کیش و ملت که او مسلمان بود و ایشان حاکم نصاری میخواستند دویم آنکه الکسندر خان با ازناوران گرجی مخصوصا نه زندگانی میکرد و در قانون ایشان بواب و حجاب نبوده و ممانعت و دورباش یساولان و ایشیک آقاسیان هرگز ندیده بودند و جمعی که همیشه بیحجاب بخلوتسرای الکسندر خان میرفتند حالا هر دو روز یکبار بدیوانخانه عامه بار نمیافتنند از اطوار ملوکانه او دلگیر گشته با یکدیگر عهد و شرط نمودند که در هنگام فرصت بانتقام خون الکسندر خان او را از میان بردارند و دو نبیره الکسندر خان را که همراه داشت برداشته روی بگرجستان آورند با آنکه یکی از دولتخواهان او را از مواضعه گرجیان آگاه کرد او از غایت غفلت و کمال نخوت و غرور بدفع آن حادثه نپرداخت و اراده نموده که چند نفر از معتبران گرجی را که خمیرمایه فساد بودند از میان بردارد و با خواجه ضیاء الدین کاشی وزیر الکسندر خان که حال وزیر او بود مشوره نمود.

وزیر بی تدبیر مواضعه گرجیان حمل بر کذب نموده خان نادان را از آن اراده منصرف ساخته خاطر نشان کرد که اگر دست بقتل احدی از ایشان آلائی موجب خوف و هراس کل آن طایفه میشود و خود با عظمای آن قوم گفتگو نموده بموعظه و نصایح پرداخت آن جماعت اظهار نمودند که خان ولینعمت زاده ماست و از او هیچ گله و رنجش نداریم اما از امتداد سفر بتنگ آمده در اینباب استطاعت توقف شیروان نداریم جناب وزارت مآب قرارداد که یک ماهه مایحتاج ایشان را از سرکار خان سرانجام داده بعد از یک ماه رخصت گرجستان دهند و مقدمات مذکور را معروض داشته خاطر خان ساده دل را از فتنه ایشان فارغ و مطمئن ساخت

اما موعظه و پند در آن قوم سودمند نیامده از این گفتگو رسوخ ایشان در اراده خاطر خود بیشتر گردید و نصف شبی که در کشیک بودند از ناوران گرجی با تیغهای کشیده بر خرگاه جناب خان محیط گشته آغاز شورش و غوغا کردند قرابیری ملازم خاصه شریفه که از جانب حضرت اعلی نزد او رفته بود واقف شده بی تابانه خود را بخرگاه رسانیده او را از خواب غفلت بیدار ساخت و او سراسیمه عقب خرگاه را با شمشیر شکافته خود را بیرون انداخته بمنزل علی خان موافق رسانید و گرجیان عاصی بدرون خرگاه رفته دو جوان ماه سیما از اهل خدمت که در خواب بودند بتصور آنکه یکی از ایشان کستندیل خان است بتیغ غدر پاره پاره کردند و جمعی دیگر بطرف خیمه که نبیره‌های الکسندر خان را نگاه میداشتند روی آورده ایشان را بدست انداخته بمجمع خود پیوستند

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۶۹۱

کستندیل خان را چون هنوز پیمانه حیات پر نشده بود و مقدر الهی بود که چند روزی دیگر کروفی نماید از آن مهلکه نجات یافته بسلامت بخیمه علیخان رسید همگنان را تصور شد که گرجیان با رومیان مواضعه نموده باستظهار ایشان بدین حرکت اقدام نمودند در خانه علیخان کره‌نای نواخته طبقه قزلباش که در سیپها و مورجلها بودند بانجا جمع آمدند و در آن شب هولناک شورش و غوغای عظیم بوقوع پیوست گرجیان از آواز کره‌نای و جمعیت لشکر دانستند که آسیبی بکستندیل خان نرسیده بهیئت مجموعی میرزادهای خود را برداشته راه گرجستان پیش گرفتند و خان با امراء عظام لحظه سوار ایستاده بتعاقب گرجیان در حرکت آمدند که شاید انتقامی کشند یا میرزاده‌های گرجی را که دست‌آویز آن جماعت‌اند از دست ایشان تواند گرفت و از سوء تدبیر اردوی خود را در پای قلعه گذاشته رفتند.

وقت طلوع آفتاب کستندیل خان با معدودی بیشتر از دیگران بگرجیان رسید طایفه گرجی عنان از رفتن پیچیده در مقام مدافعه ایستاده پای ثبات فشردند و صریحا با آواز بلند فریاد برآوردند که تو مسلمانی و ما را حاکم نصاری میباید در وقتیکه میانه ما و تو هیچ گفتگویی نبود اعتمادی بجانب تو نداشتیم حالا که این مبحث روی داد چگونه خاطر ما از تو مطمئن باشد اولی این است که از سر این معامله گذشته بازگردی والا تا یکتن از ما در حیات باشد با تو قتال مینمائیم چون جمعی کثیر بودند و صرفه در جنگ نبود امراء عظام [۴۸۳] کستندیل خانرا از عناد ایشان گذرانیده ترک منازعه کردند و جرات بازگشتن پپای قلعه نکرده از همانجا راه هزیمت پیش گرفتند و دست از احوال و ائقال بازداشته تا کنار آب کر در هیچ مقام لمحہ آرام نگرفتند تیزرو سلطان مقدم زخمی داشت که سواری نمیتوانست نمود در اردو مانده بود مردم اردو منتظر بازگشتن خان و امراء بودند.

در این اثنا چند نفر از ملازمان سلطان آمده و خبر هزیمت لشکر رسانیده در کمال اضطراب او را بر شتر بسته بردند از وقوع این حال مردم اردو بهم برآمده فزع روز اکبر ظاهر گشت از خوف رومیه همگی دست از ما یعرف خود شسته راه سلامت پیش گرفتند اموال و اسباب بسیار از تجار و مردم اردو- بازار بر جا ماند طرفه‌تر آنکه رومیان این معنی را بر خدعه و فریب حمل نموده از ملا-حظه و احتیاط سر از قلعه برنیاوردند تا آنکه یکی از عمله کارخانه‌ها بیمار بوده و از ضعف بیماری قوت فرار نداشته در اردو مانده بود از بیم کشته شدن برخاسته افتان و خیزان خود را بدروازه شهر رسانیده رخصت درآمدن طلب نمود و دروازه بانان او را بشهر درآوردند او این واقعه عجیب غریب را که روی داده بود تقریر کرد و فی الواقع این قضیه از غرایب حالات و عجایب اتفاقات است رومیه بعد از اطلاع بر حقایق حال بشاشت و شادکامی بظهور آورده از مضیق محاصره و عسرت و تنگی نجات یافته روی باردوی کستندیل خان آوردند و اموال بسیار و ذخایر بیشمار از سپاهی و رعیت و تجار بدست رومیه درآمد از فقدان مأکولات بی نیاز گشتند و امراء که در موکب جناب خانی بکنار آب کر رسیدند بی توقف عبور کردند و بازماندگان اردو دفعه دفعه از عقب میرسیدند و از اوضاع رومیه و عدم اطلاع ایشان از این واقعه خبر یافته انگشت ندامت میگزیدند و پشیمانی سودی نداشت.

القصه از غایت جهالت و غرور و سوء تدبیر بی جنگ و جدال شکستی فاحش قرین حال کستندیل خان و امراء گشته بدار الارشاد اردبیل آمده بفکر تدارک این قضیه افتادند قرابیری مذکور از کنار آب بسرعت تمام بدرگاه گردون اشتباه رسیده روزی که اردوی

کیهان پوی در پای قلعه ماکو نزول اجلال مینمود این خبر آورده بعرض اشرف اعلی رسانید.

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۶۹۲

### ذکر رفتن کستندیل خان نوبت ثانی بگرجستان و مآل حال آن جاهل نادان به اراده و تقدیر ملک منان

چون خبر مخالفت و عصیان گرجیان با کستندیل خان و بیرون آمدن او از شیروان بمسامع جلال رسید و او نیز حقیقت حال عرض نموده از خدمت اشرف استمداد نمود و هنوز خاطر از آمدن سردار و عسکر روم جمع نشده بود او را بعواطف بیدریغ شاهانه مستمال گردانیده مقرر فرمودند که بزودی بموکب همایون پیوندد که انشاء الله تعالی بعد از فراغ خاطر از ورود عسکر روم که موکب نصرت قرین بجانب قراباغ نهضت نماید فوجی از جنود ظفر ورود را بامداد او مأمور میفرمائیم که ولایت شیروان را که نامزد او شده مسخر گرداند و در باب مهم گرجستان بدانچه لایق دولت قاهره باشد بصوابدید او عمل خواهد شد.

مشار الیه از باده نخوت و غرور چند روزه حکومت و استقلال سرمست شده بنیان اخلاص او خلل پذیرفته بود یا از خجالت و انفعالی که از واقعه مذکور باو روی آورده بود و نمیخواست که نزد همگنان خجلت زده و معابت باشد خلاف حکم همایون کرده خیالات فاسد در کاخ دماغ او راه یافته بدرگاه معلی نیامد و بی آنکه برفتن گرجستان از جانب ولی نعمت مرخص گردد از خودسری و خودرایی مبلغی خطیر از تجار دارالارشاد اردبیل طوعا او کرها برسم مساعد و مصادره گرفته بر متجند قسمت کرده لشکری فراهم آورد و باتفاق امرائی که بمرافقت او مأمور بودند روی توجه بطرف گرجستان آورد که انتقام از گرجیان کشیده بعد از آن متوجه تسخیر شیروان گردد بندگان اشرف ولایت را نامزد او فرموده گرجستان را باو نداده بودند و او بخودسر دخل در آن مینمود چون منوط برضای ولی نعمت بود تأیید نیافت و نگاشته قلم تقدیر بر خلاف [۴۸۴] اندیشه و تدبیر او بود در خلال این حال از جانب گرجیان عرایض اخلاص رسیده از بد سلوکی کستندیل خان شکایت بسیار کرده استدعا نموده بودند که طهمورث بن داود خان را که در پایه سریر اعلی بود بحکومت گرجستان نصب فرمایند چون این معنی بر ضمیر انور حضرت اعلی شاهی ظل اللهی ظاهر و باهر بود که الفت و التیام میانه کستندیل خان که شرف اسلام دریافته و گرجیان که ملت نصاری دارند صورت پذیر نیست و اگر امر مزبور باو تفویض یابد جز عصیان و طغیان گرجیان فایده متصور نی لا جرم درین وقت که کارهای عظیم پیشنهاد همت والاست صلاح دولت در آن بود که ایشان را بمواعید خسروانه و شفقت شاهانه امیدوار گردانند که نقش مخالفت این دولت بر لوحه ضمیر خود بنگارند بنا بر آن منشور عاطفت و حکم استمالت باسم از ناوران گرجی و مخدرات استار آن سلسله که در معاملات مملکت دخیل اند عز اصدار یافته مصحوب حسین بیک جارچی ذوالقدر فرستادند و این معنی را بکستندیل خان اعلام نمودند.

بعد از فرستادن قورچی مذکور بوضوح پیوست که کستندیل خان با اینهمه قرب و منزلت و پروردگی نعمت این دولت بیرضا و رخصت ولی نعمت برآی و اراده خود بعزم انتقام بر سر گرجیان رفته دوراندیشان بساط آگهی که بتجربه روزگار مهذب بودند بدیده بصیرت نظر بر اطوار ناهنجار او نموده اصلا تصدیق نمینمودند که کستندیل خان از این تلاش و تردد کامروای مطلب گردد زیرا که قتل پدر پیر خود اگرچه باطل باشد بمحض هواپرستی و تعلقات دنیوی پسندیده خان و خلائق نیست و معهذا ایالت

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۶۹۳

مملکت گرجستان از جانب اشرف باو تفویض نیافته بود و اهتمام او در این باب مقرون برضای ولینعمت نبود لهذا او را در آن ولایت کاری از پیش نرفت و در اوان جوانی و آغاز کامرانی از عمر و دولت برخوردار نیافته والی قضا و قهرمان قدر دست او را از حکومت ملک بدن کوتاه کرده هنوز از قضیه کشتن پدر ششماه نگذشته بود که قضیه قتل او روی نمود بمضمون این مقال:

پدرکش پادشاهی را نشاید و گر شاید بجز شش مه نباید هر چند در آغاز داستان این بیت نوشته شده مکرر بود اما در این مقام مناسبتر نمود مفصل این مجمل آنکه چون کستندیل خان در معبر قبله از آب کر عبور نمود و متوجه معاملات شیروان نگشته نخست انتقام گرجیان و استخلاص ولایت گرجستان از ید اهل عصیان پیشنهاد همت ساخته متوجه آن ولایت شد خلقی کثیر از متجند و اوباش و جماعت لزگی و شیروانی و ایل انوزایکی بر سر او مجتمع گشتند و شاهمیر خان نیز از جانب شکی آمده باو ملحق شد و از ناوران گرجی از آوازه وصول او تزلزل یافته بعضی از معتبران ایشان که باعث و بانی خلاف کستندیل خان بودند نبیره‌های الکسندر خانرا با مخدرات آن دودمان طوعا و کرها برداشته بجانب سید ملو از اعمال گرجستان که بحصانت و ارتفاع جبال و ضیق طرق مأمّن آن ولایت بود رفتند و کستندیل خان در شهر ز کم که مقرر حکومت و مستقر دولت آن دودمانست نزول نموده ابواب عاطفت و احسان بر روی کافه خلق آن دیار از مخالف و موافق و سپاهی و رعیت گشاد و اکثر مردم معتبر گرجستان بخدمت مبادرت جسته آثار انقیاد بظهور آوردند و هر کس از رفقای اهل عصیان در مقام اطاعت درآمده بملازمت رسید تقصیرات او بعفو و اغماض مقرون گردیده و کس نزد مخدرات استار دولت آن خانواده خصوصا دیده مال والده طهمورث که در امور مملکت دخیل بلکه اصل بود فرستاده بزبان عطوفت و اشفاق پیغام داد که مرا سوای سر چهار نفر از ناوران که در مقام قتل من در آمده باعث چندین فساد شدند با دیگری کار نیست و نسبت بفرزندان که صله رحم اینجانبند بجز عطوفت و اشفاق پدرانه امری بظهور نمیرسد و اگر آن سه چهار نفر نیز او را شفیع ساخته از کرده نادم بوده در مقام اطاعت و ترک فساد بوده باشند بایشان نیز آسیبی از اینجانب نمیرسد و اگر در این امور دغدغه داشته باشند معتمدی ارسال دارند که بیمین مغلطه مؤکد گردد.

چون فرستاده او بسید ملو رسیده ادای پیغام نمود از تواضعات دیده مال تواضعات دوستانه بظهور پیوست و ابواب بملازمت و مدارا مفتوح داشته چشم بر آن داشتند که جواب عرایض ایشان از درگاه معلی رسیده بدانچه امر و اشاره همایون باشد بعمل آورند و چند روزی بمراسله و پیغام گذرانیده با او مدارائی میکردند تا آنکه منشور اقبال که باسم دیده مال و عظمای گرجستان عموما صادر شده بود [۴۸۵] بایشان رسیده بوضوح پیوست که کستندیل خان بخود سرآمده و تلاش او در حکومت آن ملک مقرون برضای خاطر مبارک اشرف نیست چون اراده ازلی بقتل او تعلق گرفته بود اینمعنی مایه استظهار آن قوم گشته تفرقگی و پریشانی خاطر ایشان روی بجمعیت و اطمینان آورد و اعوان و انصار خود را جمع آورده باتفاق دیده مال و میرزایان گرجی نبیره‌های الکسندر خان با او در مقام مجادله و محاربه شدند و کستندیل خان نیز از اطاعت و انقیاد ایشان مأیوس شده بمدافعه ایشان توجه نمود و در کنار آب مازو و کیولان از اعمال سید ملو تلاقی فتین روی داده از جانبین بترتیب مقدمات جنگ پرداختند و در روز شنبه نهم شهر جمادی الثانیه کستندیل خان چرخچی و جوانغار و برانغار آراسته توپچیان و تفنگچیان در محل

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۶۹۴

مناسب تعیین نموده خود با شاهمیر خان حاکم شکی که مرد کارآزموده جنگ دیده کهنه سپاهی بود و بعضی امراء در قلب قرار گرفت و از جانب گرجیان نیز صف قتال آراسته گشته فیما بین جنگ در پیوست و دلیران معرکه جهاد حملات متواتر نموده بر کفره گرج زور آورده سلک جمعیت ایشان را از هم فرو-ریختند و تزلزل تمام بحال کفره راه یافته بعضی از ایشان رو بوازی فرار آوردند و نزدیک بآن شده بود که یکبارگی شکست بر ایشان افتاده کستندیل خان را صورت فتح و ظفر در آینه مراد جلوه گر آید شاهمیر خان و علی خان سلطان شمس الدینلو و بعضی امراء را در قلب گذاشته خود را در اثنای کر و فر بخیال صف آرائی و ضبط لشکر از قلب جدا شده بجانب دست راست رفت.

قرچقای نام غلام او که از مرتبه رقیه و بندگی بدرجه امارت رسانیده قرچقای سلطان میگفتند در دست راست بجنگ مشغول بود گرجیان مقابل او زور آورده او را فی الجمله مغلوب ساخته بودند و مردم او از یکدیگر پاشیده بطرف قلب میآمدند.

کستندیل خان این صورت را مشاهده نموده بیتابانه بمعاونت او اسب جلادت پیش رانده بنفسه مباشر حرب گشته بی آنکه جمعی



همراه باشند بمعرفه درآمد از قضای ربانی چند نفر از گرجیان گریخته‌های معرکه باو رسیده یک دو کس او را شناخته بزبان گرجی رفقا را خبردار مینمایند که این خان است آن جماعت در گوشه معرکه او را تنها یافته روی باو نهادند و او از غایت جهالت و غرور نفس سرکش که ابنای زمانه آنرا غیرت نام نهاده‌اند نخواسته که از فوج قلیل خصم روی گردانیده در میان شجعان روزگار تهمت زده گریز باشد خار جهل و تقلید جنگ در دامن او بند کرده خود بتنهایی با گروهی از کفره درهم آویخت و آن جماعت از چند جا سنان بر درع و خفتان او بند کرده از موکب دولت بر خاک مذلتش انداختند و بطرفه العینی زخمهای کاری زده باتمام کارش پرداختند و از امراء و اعیان قزلباش و جنود گرجی هیچکدام بر این حال اطلاع نیافته بودند بعضی از گرجیان که با کستندیل خان موافق و در صف لشکر او بودند زودتر از امراء از قضیه قتل او اطلاع یافته کس بجانب دیده مال و میرزایان گرجی و اتباع ایشان دوانیدند که پای ثبات استوار دارند که چنین صورتی روی نمود و ایشان حمل بر خدعه نموده استبعاد میکردند تا آنکه قتله او رسیده مژده قتل او دادند و موجب فرح و انبساط آن قوم گشت و طبقه قزلباش در جا و مقام خود ایستاده بفتح و ظفر متیقن گشتند و وقوع اینحادثه در صحیفه خیال هیچکس نقش پذیر نمیگشت تا آنکه چند نفر از مقربان و ملازمان معتبر که در معارک از او جدا نمیبودند در پیش صف سپاه بجست و جوی او مشغول بودند که جثه او را در گوشه معرکه افتاده بخاک و خون آغشته دیدند بامراء که در قلب سپاه بودند خبر رسانیدند هر چند امراء خواستند که این صورت را پنهان داشته همچنان در محاربه اهتمام نمایند که شاید میرزایان گرجی را که دست آویز گرجیان است بدست آورند که در خدمت اشرف دست آویز ایشان باشد صورت نبست.

در این اثنا گرجیان کس نزد امراء فرستادند که چون کستندیل خان بخلاف حکم همایون بگرجستان آمده بود ما تمکین حکومت او نمینمودیم اکنون هم که بمحاربه انجامیده از تقدیرات آسمانی او بقتل رسید دست از محاربه کوتاه کرده از طرفین متعرض یکدیگر نشویم که ما را از فرمان قضا جریان شاهی تخلفی نیست و همگی از بندگان و غلامان آن در گاهیم اما هر کس از افراد اجناد بدین حادثه اطلاع یافت عنان از معرکه پیچیده رو بصوب هزیمت نهاد ضبط لشکر از حیز قدرت امراء بیرون رفت ناچار هیچکدام مقید برفاقت دیگری نشده از بیم آسیب گرجیان سراسیمه راه هزیمت و [۴۸۶] فرار پیش گرفتند و از این بی‌اتفاقی بعضی از لشکریان در میان جنگلهای گرجستان ضایع

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۶۹۵

و نابود و بعضی دیگر از اسب و یراق و لباس عریان شده پیاده در کمال رنج و عنا خود را بساحل نجات کشیدند و اموال و اسباب بسیار از طبقه قزلباش و مال سوداگر و اهل سوق که با کستندیل خان یسودا و معامله رفته بودند بتاراج حادثات رفته سودی که اندیشیده بودند بزبان تبدیل یافت بعضی از امراء از آب کر گذشته باینطرف آمدند و بعضی همراه شاهمیر خان بطرف شکی رفته حقایق حالات پایه سریر اعلی عرض کردند در وقتی که جغال اغلی سردار با لشکر بیشمار روم متوجه آذربایجان گشته از سلماس گذشته بطسوج آمده بود و موکب نصرت نشان از راه خوی و مرند بمقابله اعدا شتافته در دره که یک فرسخی قریه صوفیان تبریز است نزول اجلال داشت آن خبر رسیده گرجیان نیز صورت واقعه را عرضه داشت نموده بودند.

چون واقعه از آن عظیمر در میان بود و همگی همت والا نهمت بدفع لشکر قیصر روم مقصور التفاتی بآن اخبار و حکایات نشد. تاریخ عالم آرای عباسی ج ۲ ۶۹۵ ذکر آمدن جغال اغلی وزیر اعظم و سردار با جنود رومیه بجانب تبریز و محاربه نمودن و منهزم گشتن آن طایفه و سایر وقایع و قضایای آن ایام ..... ص: ۶۹۵

**ذکر آمدن جغال اغلی وزیر اعظم و سردار با جنود رومیه بجانب تبریز و محاربه نمودن و منهزم گشتن آن طایفه و سایر وقایع و قضایای آن ایام**



قبل از این در طی قضایای این سال رقمزده قلم شیرین مقال گردید که جغال بد سکاال در خطه وان خود را از مضیق محاصره رهاانیده از راه دریا با کشتی بیرون رفته بصحرائی که بموش آباد مشهور است رفته رحل اقامت انداخت و چاوشان قمر مسیر باحضار عساکر روم و عشایر آن مرز و بوم با احکام و مناشیر مؤکده فرستاده بسرعت و استعجال تمام طلب کرد و پاشایان و بیگلربیگیان و میران سنجق رومی و اکراد بتخصیص میرشرف حاکم جزیره و میران محمودی و بهستی و چکاری و پسر و برادر زکریا خان و سایر قبایل سوای برادوست از اطراف و جوانب بدو پیوستند و در اواخر فصل پائیز با گروه انبوه روی توجه بآذربایجان آورده از راه الباق بسلماس آمد خبر آمدن او باردوی همایون رسیده رایات فیروزی آیات چنانچه اشعاری بدان شده از یورت اقامت در حرکت آمده در همان روز از آب عبور کرده دفع شر آن گروه را وجهه همت ساخته و از راه چورس کوچ بر کوچ بخوی آمده ساحت آن ولایت مضرب سادات اقبال گشت از آنجا پیر بوداقخان حاکم تبریز را بیشتر بجانب شهر فرستادند که موضعی را که بسمت راه رومیه باشد کوچانیده بجبال حصین فرستند که از آسیب عبور لشکر مخالف بر کنار باشند و آذوقه آنچه نتوانند برد ضایع و نابود گردانند و شهر را خالی کرده باستحکام قلعه و سرانجام اسباب قلعه‌داری پردازد.

پیر بوداقخان بر حسب فرمان بشهر رفته بخدمات مرجوعه قیام نمود در شهر اجامره و اوباش اندک بی‌اعتدالی کرده حرکات ناهموار از سپاهیان نیز صدور یافت اما پیر بوداقخان چند کس از اوباش را که دست درازی بمال تجار و رعایا کرده بودند بقتل آورده سرهای ایشان را بر سر نیزه کرده در محلات گردانند و آن شورش و برهمزدگی تسکین یافت و باتفاق برخوردار بیک توپچی باشی و توپچیان و تفنگچیان بقلعه درآمده در سرانجام امور توپخانه و استحکام برج و باره سعی موفور بظهور آوردند و اردوی کیهان پوی دو روز در خوی توقف نموده جمعی از جوانان دلیر

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۶۹۶

و سپاهیان کار آزموده بقراولی تعیین شدند و قراولان مذکور تا حوالی اردوی مخالف رفته در وقت نزول و ارتحال بر کیفیت و کمیت لشکر اطلاع یافته از روی تخمین و قیاس سپاهی صد هزار کس بنظر درآمده بود و یک دو کس را که بر سیل زبانیگری آوردند مطابق آن تقریر کردند و سردار بیمدار از غایت غرور و پندار در اردوی خود عزم دار الارشاد اردبیل و قشلاق نمودن در قزل آغاج که قریب بولایت شیروان است و محمود پاشای پسرش بیگلربیگی آنجاست شهرت داده کوچ بر کوچ بر سیل استعجال از راه طسوج روانه بود و چون در آن راه بجهت عبور لشکر روم آذوقه نایاب بود موکب همایون از راه چمن اختاخانه بجانب مرنند در حرکت آمد که در هر جا مصلحت باشد و مقدر الهی شده باشد عساکر نصرت نشان سر راه بر مخالفان گرفته بمداغه قیام نمایند رأی جهان آرای حضرت [۴۸۷] اعلی شاهی ظل الهی که ملهم اقبال است اقتضای آن کرد که بنفس شریف متوجه تحقیق قلت و کثرت لشکر اعدا شوند و بدین عزیمت بر محلی از قتل جبال که مشاهده ابن حال میسر بود صعود فرموده اردوی ایشان را بنظر احتیاط درآوردند و بتخمین و قیاس بر کیفیت و کمیت لشکر و احوال ایشان فی الجمله اطلاع حاصل گشت و فی الحقیقه آن صورت ارتقا بر مدارج فتح و فیروزی و صعود بر آن قله علامت اعتلا بر ذروه نصرت و بهروزی بود از مرنند کوچ واقع شد.

فوجی از امراء نامدار و غازیان شیر شکار طوایف قزلباش راسرداری الله ویردیخان بیگلربیگی فارس که در اصابت رأی و حسن تدبیر سرآمد عقلاء زمان و در دلیری و تهور و دلاوری مسلم اکفاء و اقراان بود جدا کرده مقرر شد که خود با عموم سپاه در قلب بوده بعضی امراء مثل ذوالفقار خان و گنجعلی خان و نیاز سلطان و میر مقدم چرخچی او باشند و امیر کونه خان را با بعضی امراء در دست راست تعیین فرموده همچنین دست چپ را نیز بوجود جمعی از معتمدان استحکام داده بهمراهی جنود توفیق الهی از موکب نصرت قرین جدا کرده سفارشات بلیغ فرمودند که فرصتجوی بوده لوازم حزم و احتیاط مرعی دارند و بی‌صرفه پیش نروند که مبادا از جهالت و غرور نفس جوانان تیز چنگ چشم زخمی باولیاء دولت قاهره رسد و اردوی همایون از آن منزل کوچ کرده در حوالی قریه صوفیان نزول نمود.

چون بین الفریقین مسافت قریب شده بود روز دیگر که سه‌شنبه بیست و چهارم شهر جمادی-الثانیه سنه مذکور هر چند حضرت اعلی شاه‌ی ظل‌اللهی را بمقابله سردار رومیان رفتن مناسب رتبه سلطنت نبود اما در عالم سپاهیگری و آئین سپهداری حمیب شاهانه اقتضای آن کرد که پشت لشکر منصور که بحماییت جنود الهی قوی بود بسایه اقبال چتر همایون فال‌شاهی قوی‌تر گردانند که مبادا از مخالفان بافواج قاهره که از موکب چاه و جلال جدا شده‌اند آسیبی رسد.

بدین عزیمت با فوجی از امرآ نامدار و قورچیان و غلامان و تفنگچیان و سایر ملازمان درگاه فلک پناه که در موکب همایون مانده بودند بیرون آمده بقاعده و توزوک یسل بسته بر محلی مرتفع که مشرف بدشت راه تبریز بود توجه فرمودند که از احوال سپاه ظفر مآل خبردار باشند و قرچقای بیک را که جوهر عقل و کاردانی از سیمای او نمایانست و در فتح قلعه ایروان خدمات شایسته از او بظهور رسیده بود با جمعی از غلامان خاصه و تفنگچیان فرستادند که در هر جا فیما بین محاربه اتفاق افتد معاون چرخچیان جنود اقبال بوده از همه طرف خبردار باشند و قنبر بیک کوری بیوکلوسلیحدار را که از شجعان طایفه استاجلو است با جمعی از جوانان کارآمدنی ملازمان موکب اعلی تعیین فرمودند

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۶۹۷

که در حوالی قرچقای بیک و جنود تفنگچی بوده اگر غلبه از مخالفان بظهور رسد لوازم کومک بتقدیم رسانند و از آن طرف سردار با جنود رومیه از شبستر کوچ کرده در حوالی قریه سپس که شش فرسخی تبریز است فرود آمدند عرابه و زنجیر از یکطرف اردوی خود که جانب لشکر قزلباش بود در هم کشیده ینکچریان را همچنانکه آداب و قاعده رومیانست در میانه عرابه جای داد چون سردار روم که همراه بودند مثل کوسه صفر بیگلربیگی ارز روم که بشجاعت و دلاوری میانه رومیه شهرت کرده بود و عثمان پاشای بیگلربیگی شام و علی پاشاء زنجیر قیرن و سایر پاشایان از قرب وصول لشکر قزلباش خبر یافته بشوکت و اقتدار خود مغرور و از باده هوش ربای نخوت سرمست گشته فوج فوج و سنجق سنجق از اردوی خود بیرون آمده در برابر صفوف قاهره صف آرای گشتند و چون این معنی بر ضمیر منیر اشرف که سایه وصول بر ساحت آن معرکه انداخته بودند پرتو ظهور انداخت بملاحظه آنکه مبادا از کثرت و انبوهی لشکر رومی غلبه بر عساکر منصوره واقع شود تدبیری شایسته بظهور آورده جمعی از طایفه قاجار اتباع قورچی باشی را فرستادند که در مابین اردوی رومیه و لشکری بمحاربه پیش آمده‌اند بر بلندی سیاهی نموده مباشر حرب نگردند که رومیان ناچار جمعی از لشکریان را که بمحاربه پیش آمده‌اند جدا کرده بمقابله ایشان تعیین خواهند کرد و ازدحام ایشان فی الجمله کمتر خواهد شد قبل از آن از جمعی که در خدمت اشرف رتبه مکالمه و کنکاش داشتند مسموع میشد که قرارداد خاطر اشرف آنست که در آن چند روز فیما بین جنگ سلطانی وقوع نیابد و بیک دفعه مهم محاربه فیصل نپذیرد بلکه همه روزه دلاوران جنود اقبال فرصتجوی بوده در هنگام فرصت خود را برایشان زده دستبردهای نمایان مینموده باشند و تا داخل شدن مخالفان بتبریز بدین شیوه عمل شود بعد از [۴۸۸] دخول شهر اگر بمحاصره قلعه مشغول شوند راه تردد مسدود ساخته چند روز دیگر که هوا سرد شده موسم برف شود و ذخیره در اردوی ایشان نایاب گردد افواج قاهره از اندرون و بیرون بر حسب اراده و تقدیر قادر بیچون و خالق کن فیکون بقطع مهم ایشان پردازند و اگر مقید بتسخیر قلعه نشده همچنانچه شهرت داده‌اند بجانب اردبیل و قزل آغاج روند در میانه سراب و اردبیل هر جا اتفاق افتد از بواطن قدسی مواطن حضرات ائمه اطهار و مشایخ بزرگوار استمداد نموده جنگ سلطانی در آنوقت وقوع یافته آنچه در مشیت الهی قرار یافته باشد بظهور آید و الحق حزم و احتیاط سپاهیان مقتضی آن بود و در آن روز مکرراً مسرعان نزد الله ویردیخان فرستادند که فرصتجوی بوده در جنگ کردن تعجیل نمایند و بیمحابا پیش نروند لیکن چون اراده ازلی و مشیت لم یزلی بر خلاف این صورت تعلق پذیر بود تا رسیدن مسرعان زور آوران قضا و قوی دستان قدر عنان اختیار و قبضه اقتدار دلاوران معرکه گیر و دار بود قدم جلادت پیش نهاد، قرچقای بیک و جماعت تفنگچی بر تلی که مشرف بر صفوف رومیان بود برآمده بودند.

چون از جانب حضرت اعلی خطاب عتاب آمیز رسیده از پیش رفتن و جنگ بزرگ در پیوستن ممنوع شدند از تخلف امر اشرف و بخودسر مباشر حرب عظیم شدن اندیشه نموده از آن تل پائین آمده خود را اندکی پائین کشیدند رومیه این معنی را حمل بر عجز و زبونی کرده دلیرانه پیشتر آمده دست بآلت قتال برده چیرگی مینمودند و کار بجائی رسید که اکثر امراء چرخچی زخمی شده سلک جمعیت ایشان از هم پاشید و قرچقای بیگ و قنبر بیگ چون حال برین منوال دیدند هر یک در مکانی که بودند پای ثبات و قرار استوار داشته در آن بحر ز خار لنگر اقامت انداختند از آسیب گلوله تفنگ که تگرک آسا میبارید همگی پیاده شده اسبانرا سبیه خود ساخته تفنگچیان قدر انداز

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۶۹۸

جنود مسعود صدمات مخالفان را با فروختن آتش پیکار دفع کرده چون کوه وقار پای مردانگی قایم کردند از دود تفنگ عالم روشن تیرگی یافت.

شعر

تفکها اندر آن صحرای خون خوارشرا افشان همه چون شعله نار

ز بس دود تفک بر آسمان شد رخ خورشید در ظلمت نهان شد قرچقای بیگ کس نزد الله ویردیخان فرستاده اعلام کرد که رومیان چیره شده آهنگ محاربه ساز داده‌اند و اگر اندک تهاونی رود بهیئت مجموعی جلو ریز بر سر قزلباش تاخته کمین را امید نجات نیست ملک علی بیگ جارچی باشی نیز که از جانب اشرف اعلی بجهت تحقیق حال آمده بود برای العین مشاهده احوال معرکه کرده آنچه دیده بود بعرض اشرف رسانید.

چون حقیقت حال و خیرگی و غلبه مخالفان خذلان مال بر ضمیر الهام پذیر پرتو ظهور انداخت بمقتضای غیرت جبلی دفع شر اعدا را وجهه همت ساخته با صفوف اقبال و اعلام ظفر در حرکت آمدند و مسرعی نزد الله ویردیخان و امراء فرستادند که آهسته آهسته پیشتر روند و چرخچیان جنود اقبال را آگاه سازند که مردانه بوده فرصت بدشمن ندهند که اینک موکب همایون در حرکت آمده متعاقب رایات ظفر پیکر شاهی سایه وصول بر ساحت معرکه نبرد می‌اندازد و ملک علی بیگ جارچی - باشی را بار دیگر نزد قرچقای بیگ فرستادند که او را از توجه موکب شاهنشاهی و نزدیک رسیدن قول همایون مطلع گردانیده سرگرم باده نبرد گرداند و چون مشاهده میشد که فوج فوج و آلالی آلالی جنود رومیه از اردوی سردار بیرون آمده متوجه معرکه قتال میشدند رأی صوابنمای اشرف اقتضای آن کرد که جمعی از مبارزان رزم آزمای را از جانب دست چپ همایون قریب باردوی رومیان فرستند که در ما بین طرح جنگ اندازند که از دو طرف معرکه رزم گرم گردیده جمعی از جنود رومیه متوجه محاربه ایشان گشته غلبه و هجوم عسکر روم از یکطرف نباشد بدینجهت علیقلی خان دیوان بیکی باشی شاملو را که قشون آراسته داشت با جمعی از قورچیان شاملو که در دست راست مقام دارند روانه آنطرف فرمودند که بمقتضای عقل و دانش عمل نموده لوازم مردانگی بظهور آورد و الله - قلی بیگ قورچی باشی قاجار را نیز فرستادند که بقشون خود که پیشتر فرستاده شده بود ملحق گشته باتفاق علیقلی خان بمصلحت دولت عمل نمایند.

چون نسیم اقبال از آن طرف رایحه ظفر بمشام دولخواهان میرسانید حضرت اعلی بالهام ملهم غیبی توجه تام در آن ماده فرموده طبقه علیه شاملو را عموماً با مقرب الحضرة [۴۸۹] محمد بیگ بیگدلی که از عظماء طایفه جلیله شاملو است با چند کره نای رعد آوای و فوجی از جنود دست راست بکومک علیقلی خان بدان طرف ارسال نمودند و فوجی دیگر از افواج قاهره بمدد و کومک قرچقای بیگ و امرای چرخچی مأمور ساخته دفعه دفعه لشکرهای دست راست و دست چپ را با آئین شایسته متعاقب یکدیگر فرستاده همه طرف را تازه بتازه بقدر مقدور بارسال کومک و فرستادن مبارزان نصرت بزک که در ظل لوای فلک فرسا بودند استحکام دادند راقم حروف که ملازم رکاب اشرف بود از شیوه تکلف و سخن پردازی که مورخان بلاغت شعار باقلام طبع آزمائی

بر صحیفه مقصود مینگارند و خالی از حقیقت نفس الامر است قطع نظر کرده میگوید که در آنروز حضرت اعلی شاهی ظل - تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۶۹۹

اللہی برهنمونی قاید تائید و نیروی اقبال بنوعی بلوازم سپهداری و ترتیب مقدمات جنگ و معرکه - آرائی پرداختند که دقیقه از دقائق حزم و دور اندیشی و دلیری و دلاوری فرو گذاشت نشد هر تدبیری که اندیشیدند بتأیید الهی موافق تقدیر افتاد باعتقاد مسود اوراق اگر در این عهد امیر کبیر امیر تیمور گورکان که شجاعت و سرداری و حسن تدبیر آن خسرو جهانگیر کارنامه سلاطین کامکار و دستور - العمل خواقین نامدار است در حیات میبود در خدمت این جهان دانش و فرهنگ سپر انداخته تعلیم جهانداری و معرکه آرائی میگرفت اگر در این باب مبالغه رود سخن بدرازی کشد.

القصه حضرت اعلی بعد از فرستادن لشکرها باوثاق الطاف الهی و بقیه جنود ظفر ورود که در قول همایون بودند پیشتر آمده بر پشته که مشرف بمعرکه قتال بود برآمدند و مبشر اقبال دمبدم بشارت فتح و نوید نصرت میرسانید چون قرچقای بیک و امرای چرچچی بجنگ مأمور گشته آثار و علامت مدد و کومک مشاهده نمودند و علیقلی خان و قورچی باشی میانه جنود رومیه و اردوی سردار در آمده آتش محاربه افروختند گرد معرکه هیجا بفلک تیز گرد رسید تدبیر صایب حضرت اعلی و موافق تقدیر افتاده پاشایان و سرداران لشکر روم از مشاهده گرد و غبار و غوغای گیر و دار که در حوالی اردوی رومیان بظهور مییوست بتصور آنکه موکب ظفر قرین شاهی بر سر اردوی سردار توجه فرموده اند تزلزل تمام یافته اراده نمودند که از آن بلندی بزیر آمده مردم دست راست خود را بمقابله آن گروه فرستاده خود نیز مرتبه مرتبه لشکریانرا بطرف اردو نزدیکتر یافته از هر دو طرف خبردار باشند بدین عزیمت از مقام خود حرکت کردند مبارزان سپاه منصور در هنگام آن حرکت از اطراف و جوانب صدای غمزدای «اللہ الله» که شعار طبقه رفیعہ قزلباش است بلند ساخته از پیش و پس و جوانغار و برانغار هجوم آورده از همه طرف جلوریز بر سر دشمنان تاختند و از صدمات دلیرانه و حملات مردانه جنود اقبال کمال تزلزل و اختلال باحوال رومیان راه یافته دیگر مجال مدافعه و صف - آرائی نیافته بنای شوکت ایشان بیکبارگی انهدام پذیرفت.

دلاوران پرخاشجوی قزلباش غلغله فتح و نصرت در طاس نیلگون فلک انداخته خاک معرکه را بخون اعدا گلگون ساختند عموم سپاه روم بمضمون الفرار ممن لا - یطاق عمل نموده روی بوادی هزیمت نهادند پاشایان و سرداران لحظه در آن بلندی ثبات قدم ورزیدند که شاید صورت دیگر روی نماید صورت نبست چون راه اردوی خود را مسدود یافتند عنان بوادی فرار تافته بطرف طسوج و سلماس گریختند مبشران قضا و قدر بشارت فتح و ظفر داده سروش غیبی ندای بهجت افزای إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِینًا در داده طنطنه و یَنْصُرُكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِیزًا بلند آوازگی یافت.

افواج قاهره در عقب هزیمتیان شتافته در هر شب فوجی را بنوک سنان جانستان بر خاک هلاک می انداختند در آن صحرای پر وحشت از کشته پشته ها پدید آمد اکثر سرداران بعضی گرفتار و برخی مقتول گشتند کوسه صفر که بیگلربیگی ارز الروم و سردار معتبر بود و بشجاعت خود مغرور بوده همیشه لافهای گزاف میزد و مصطفی پاشا ولد رضیه خاتون مشهور که وزیر ثانی و مدتها قایم مقام وزیر اعظم بوده و شیر احمد پاشا وزیر قارص و قوچی خان کرد برادر قازی خان که روی از این دولت تافته بسردار بیمدار پیوسته بود از مشاهیر گرفتاران بودند کوسه صفر بمکافات شیوه ناپسند مقتول گردید.

از مشاهیر قتیلان علی پاشا زنجیر قیرن و عثمان پاشا بیگلربیگی شام بود از امرا و پاشایان رومی و سنجق بیکیان و میران معتبر قبایل و عشایر اکراد قریب بشصت هفتاد نفر مقتول و

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۷۰۰

گرفتار شدند در ذکر [۴۹۰] اسامی ایشان فایده نیست آخر روز قریب بغروب آفتاب بود که این نامدار که طراز فتوحات سلاطین کامکار تواند بود روی نمود و با آنکه آفتاب عالمتاب از مشاهده شدت حرب و خونریزی سر در نقاب حجاب کشیده

فضای دشت و صحرا چون دل دشمنان دین و دولت تیره و تار شده بود دلیران معرکه نبرد دست از تعاقب منهزمان باز نداشته هیچیک بی نیل مقصود باز نمیگردیدند.

مجملاً اکثر آن سیه بختان در آن شب هولناک آواره صحرای عدم گردیدند و اگر احیاناً بعضی در ظلمت لیل در بیغولها خزیدند در آن شب بدست درنیامدند روز دیگر رعایای آن مواضع که آوازه فتح شنیده از زوایای اختفا بیرون آمده بودند بآن سرکشتگان وادی ادبار رسیده روز حیاتشانرا بشام ممات مبدل میساختند و جمعی از هژبران بیشه هیجا که از قول خاصه همایون بجنگ رفته بودند فوج فوج آمده سرهای قتیلان معرکه نبرد را در زیر سم سمند صبا پیوند می- انداختند و گرفتار را با احترامها بنظر فرخنده اثر در آورده تهنیت فتح و فیروزی میگشادند و چون خورشید جهان آرا مانند کوكب بخت مخالفان در مغرب زوال غروب نموده روزگار ملبس بلباس عباسیان شده بود حضرت اعلی شاهي ظل اللهی بفیروزی و اقبال بجهت دیدن سر وزنده و احترامها و حق گزاری جانسپاران معرکه مردانگی در همانجا فرود آمده مشعله داران ملوک موكب جلال و مشاغل خورشید مثال افروخته آن عرصه دولت اساس چون روشن دلان حق شناس فروغ صبح سعادت یافت.

امراء نامدار و مقربان و مخصوصان بارگاه سپهر مقدار که سعادت حضور داشتند بساط انبساط گسترده مجلس عیش و نشاط آراستند معرکه رزم با محفل بزم توأم گردید رومی نژادان صبیح- الوجه و غلامان غلمان صورت فرنگی و روسی که غازیان احترامه و غنیمت آورده بودند بر حسب فرمان ساقی آن بزم رزم آئین گشته اقداح راح ریحانی بگردش درآوردند مغنیان نغمه ساز و مطربان خوش آواز در آن بزم دلکش که در معرکه رزم اتفاق افتاد عشاق وار در پرده مخالف نوای فتح و نصرت بدین ترانه میسرودند که:

بیت

شاهای فلک تابع رای تست سریر کهان و مهان جای تست

بملک سعادت بقای تو بادسر دشمنان زیر پای تو باد

جهان یکسر از عدلت آباد بادل خلق از دولتت شاد باد و حریفان عرصه نشاط سرگرم باده انبساط گشته صدای نوشانوش بگوش ساکنان فلک اطلس پوش می‌رسانیدند از جماعت گرفتاران هر کس اسم و رسمی داشت نگه داشته دیگران برفقا ملحق میگردیدند از اتفاقات محمد بیک نام پسر بزرگ خندان آقاء متفرقه آفاسی که پدرش با یک پسر کوچکتر در جنگ وان گرفتار عساکر نصرت نشان گشته بسببی که در آن داستان اشاره شده سعادت بخشش یافته بود درین معرکه گرفتار گشته از قوت طالع و نیروی بخت زنده بنظر اشرف رسید او نیز بدستور پدر و برادر منظور نظر التفات گشته نوازش بسیار یافت.

القصة از جرعه‌های لبریز خون دلیران که ساقی اجل در مذاق روزگار میمید زمانه

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۷۰۱

بدستی آغاز نموده در آن محفل نشاط امری در غایت غرابت بظهور پیوست و نزدیک بآن شده بود که از اصابت عین الکمال چشم زخم عظیمی روی نموده العیاذ بالله بذات خجسته صفات همایون که سرمایه امن و امان و باعث ترفیه حال عالمیانست از کید بد اختری آسیبی رسد چون عنایت الهی در جمیع احوال از مکاره و مضار نگهبان ذات عدیم المثال است اثری بر آن مترتب نگشته کیدی که آن ذنب اندیشیده بود رجعت کرده فحوای کریمه و لا یحیی المکر السی الا باهله بابلغ وجهی شرف ظهور یافت.

شرح این سرگذشت عبرت گزین آنکه شخصی قوی هیکل ضخیم البدن عظیم الجثه در معرکه قتال بطعن سنان ثعبان مثال یکی از قورچیان استاجلو که بغابت حقیر الجثه و نحیف البدن بود بخاک مذلت افتاده بنیروی دولت و قوه قاهره شاهی گرفتار او شده بود بنظر خجسته همایونی در آورد و غفلت ورزیده از خردسالی و عدم تجربه روزگار دست او را مانند گرفتاران بر پشت نبسته بود حضرت اعلی از نام و نسب و عشیرتش پرسیدند گفت از قبایل مکرری ام چون جمعی از آن طایفه در ملازمت اشرف و بسعادت



حضور اقدس مشرف بودند مگر تصور آن بدنژاد آن بوده که بشفاعت و در-خواست آن [۴۹۱] جماعت نجات خواهد یافت یکی از عظماء آن جماعت رستم بیک از روی غلظت عرض کرد که میانه ما و سلسله ایشان ربطی نیست و فیما بین عداوت قدیم و خونها در میان است حضرت اعلی بقورچی امر کردند که او را برستم بیک بسپار که هر چه خواهد کند و علت قتل و قصاص بر زبان گهر نشان نگذشت رستم از گرفتن او ابا و امتناع کرده گفت نذر کرده‌ام که از دشمن در حالت عجز انتقام نکشم و دست بسته را نکشم. از این گفتگوی نفاق آمیز مزاج اقدس متغیر گشته با آنکه در اول حال تصریح قتل آن خون گرفته نکرده بودند برغم آن نفاق سرشت بهمان قورچی اشاره قتل او نمودند قورچی دست در کمر او زد که اندکی از حضور اقدس دورتر برد آن نابکار غدار که حرف قتل شنید بی تأمل خنجر آبدار که با خود داشت کشیده بقصد ذات مبارک دویده خود را بر بالای سر آن حضرت رسانیده خنجر حواله کرد حضرت اعلی دست مبارک فراز کرده بسر پنجه تهور و مردانگی که از اجداد بزرگوار میراث دارند دست او را که خنجر داشت محکم گرفته بجانب خود کشیده زانوی مبارک بر بالای آن نهاده حضار مجلس از موافق و مخالف که مشاهده این صورت کردند بهم برآمده از اطراف و جوانب شمشیرها حواله آن مدبر کردند از ازدحام خلایق و بهم برآمدگی روشنائی مشاعل کمتر شده از غایت اضطراب و سراسیمگی حضرت اعلی و آن مدبر را از یکدیگر تمیز نمیکردند چه درع و خفتان آن بدن‌ها و نیز در رنگ درع و خفتان اشرف بود بدینجهت جرأت شمشیر زدن نمیکردند و زمانی ممتد درهم آویخته با یکدیگر تلاش مینمودند تا آنکه حضرت اعلی بزور بازوی مردانگی و نیروی اقبال خنجر از دست او بیرون آوردند و بعضی از غلامان او را کشیده اندکی دورتر بردند و از اطراف و جوانب شمشیر انداخته بضرب شمشیر تیز پیکر ناپاکش ریز ریز کردند.

از این واقعه عظمی که بوقوع پیوست در آن معرکه که علامت روز رستخیز ظاهر گشته خلایق از بیم آنکه مبادا آسیبی بذات اقدس رسیده باشد در لحظه اضطراب افتادند راقم این قصه عبرت فزا در آن معرکه هولناک حاضر بودم حقا که از مشاهده آن حال زمانی ممتد حالت مصروعان داشتم تا آنکه آواز خجسته آن حضرت بگوش رسیده خاطر حیرت زده از آن قلق و اضطراب اندکی باز آمد فی الجمله تسکین یافت حضار آن انجمن قیامت علامت از سلامتی ذات

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۷۰۲

اشرف که در ضمان امان نگهدارنده زمین و آسمان است سجدهات شکر الهی بجای آورده ارباب اخلاص حیات تازه یافتند و آن حضرت اصلا از این حرکت متأثر نشده کم حوصله‌های تنگ ظرف بزم حضور را که آغاز بیتابی کرده بودند تسلی بخش گشته بهمان قاعده جرعه نشاط آشامیده بشغلی که داشتند مشغول شدند از این حرکت ناهنجار آن بدکردار از آتش غیرت قدویان جان نثار شعله فروز گشته خرمن حیاط اکثر گرفتاران را محترق گردانید.

مجملا- قریب بنصف شب در آنجا بشغل مذکور پرداخته چون حقیقت حال جغال معلوم نبود که بعد از مغلوبیت لشکر چه خیال داشته باشد الله ویردی خان و امرای عظام را حکم شد که در همانجا اقامت نموده لوازم پاس مرعی دارند که روز دیگر بر کیفیت احوال جغال اعلی اطلاع یافته بدان چه متضمن صلاح دین و دولت باشد بتوفیق الهی بعمل آید و بفیروزی و اقبال سوار دولت گشته باردوی همایون که تخمینا یک فرسخ بود توجه فرموده در دولتخانه مبارکه نزول اجلال فرمودند و در آن شب یرلیغ جهانمطاع باسم پیر بوداقتان حاکم تبریز در قلم آمده صورت واقعه را که بنیروی اقبال بظهور آمده بود اعلام نموده مقرر شد که با نیروی خود و جمعی که بمحارست قلعه مأمور بودند خاطر از استحکام قلعه جمع کرده از طرف شهر متوجه شوند که انشاء الله تعالی بعد از تحقیق ضعف و قوت سردار بدانچه مقتضای وقت و صلاح دولت باشد بظهور آید و السلام.

### ذکر فرار نمودن جغال اعلی و بیان احوال بقیه السیف رومیان و ظفر یافتن عساکر نصرت نشان بتأیید پروردگار عالمیان

کلک سخن پرداز شیرین مقال بقیه احوال جغال و اتباع او را بدین منوال بر صحنه حال مینگارد که بعد از وقوع محاربه مذکور



صبح روز دیگر که چهارشنبه بیست و پنجم شهر جمادی الثانی بود از دولت خانه مبارکه سوار دولت شده بتوزوک و آئین مقرر یسل آراسته سایه [۴۹۲] وصول بنبردگاه انداختند و سردار از مکانی که اقامت داشت حرکت نکرده بود و بمسامع جلال رسید که جان پولاد اغلی رومی که سردار عساکر حلب و آن حدود است با پنجهزار نفر از جنود رومیه متعاقب می آمده که بسردار ملحق گردد و بقصبه طسوج رسید و چون بعضی از بیدلان کوتاه اندیش در زمان نواب سکندرشان رضوان مقام کثرت لشکر و حشر سرداران روم و انبوهی مردم مجهول که بعرف رومیان طلبکار کدوک و خریدار محلولند مشاهده نموده بودند سخنان بیدلانه کوتاه خردانه اظهار می نمودند حضرت اغلی از کمال دور اندیشی و غایت حزم و احتیاط که جزو اعظم جهاننداری و سپهسالاری است در رفتن بر سر سردار و جنگ عرابه توپ و تفنگ تأمل پادشاهانه نموده و تعجیل در آن امر صایب نشمردند چه عقلاء در امور جزئیة تأمل و تعمق مینمایند در کارهای عظیم و امور کلیه بتخصیص امور حرب و قتال که مفاسد عظیمه بر آن مترتب و از طرفین خونها ریخته میگردد محل اشتباه نیست.

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۷۰۳

بیت

اگر خواهی نگردد کار تعطیل مکن در کارها بسیار تعجیل

تأمل در همه کاریست محمودزیانت در تأمل میشود سود کلام مشهور مجرب الصبر مفتاح الفرج مؤید این معنی است اراده خاطر اشرف بدان متعلق گشت که فوجی از افواج قاهره را بر سر جان فولاد اغلی فرستاده بعد از آنکه خاطر از ممر او جمع کرده بقطع مهم سردار پردازند.

در خلال این حال یکی از اکراد مردم میر شرف حاکم جزیره را که از کثرت عشایر از سایر میران قبایل اکراد بزرگتر و تابع پادشاه روم است و در این سفر با جنود جزیره رفیق جغال اغلی و در حین محاربه نزد او توقف نموده خود بجنگ نیامده بود گرفته بنظر اشرف درآوردند چون میر شرف مزبور چند سال بود که با ملازمان آستان اقبال آشیان شاهی طرح آشنائی انداخته اظهار خلوص عقیدت و صفای طویت می نمود حضرت اغلی آنشخص را آزاد فرموده مصحوب او دو کلمه بمیر شرف نوشتند که تا غایه بجهت بعد مسافت میانه جنود قزلباش و اکراد جزیره منازعه نبوده و خونها که مایه شدت عداوت می باشد فیما بین ریخته نشده و چون پرتو اخلاص او بر پیشگاه ضمیر اقدس تافته هر کس از مردم او در این جنگ بدست درآمده زنده نگاهداشته حکم قتل نفرموده ایم اگر تواند خود را بدار الامن موکب عالی رساند والا از این معرکه بر کنار بوده راه جزیره پیش گیرد که از عساکر منصوره آسیبی باو و مردم نرسد و آن شخص را بقراولان سپاه منصور سپردند که بسلامت باردوی سردار رسانند.

میر شرف بعد از مطالعه آن منشور سعادت بلطایف الحیل با گروه اکراد جزیره و آن حدود از صف سپاه سردار جدا شده قطع نظر از احمال و اثقال کرده جریده و سبای از کنار دریا تنها راه فرار پیش گرفت.

اما احوال سردار، آنچه از تقریر جمعی گرفتاران مشخص و معلوم گشت آنستکه بعد از انهزام لشکر و گرفتاری سران سپاه و تفرقه بقیه السیف معرکه قتال آن شب را بصد اندوه و ملال گذرانید علی - الصباح طایفه ینکچریان و جمعی از هر طبقه لشکر را که در اردو بر سر او مانده بودند استمالت داده به استحکام عرابه و خدمات توپخانه و ضبط میمنه و میسر مأمور گردانید و قلقچیان اردو را که رومیان آت - اغلانی گویند نوید کدوک آقایان داده تا وقت ظهر بفسون و نیرنگ سپاهیانه و تدبیرات که مایه فریب اوسط الناس باشد پرداخته بعد از ظهر از فرار نمودن میر شرف و تفریق اکراد عجز و اضطراب او بر همه کس ظاهر گشت و از عایت سراسیمگی نمیدانست که چکند حیران کار خود ماند هر ساعت فکری و هر لحظه اندیشه میکرد در این اثناء خبر باو رسید که جان فولاد اغلی با سپاه حلب در روز جنگ بطسوج رسیده بودند آخر روز مقدمه لشکر شکسته باو رسید همانساعت طبل رحیل کوفته طریق امن و سلامت اختیار نموده بطرف وان رفت.

از این خبر قلق و اضطراب مردم زیاده شده واهمه عظیم بر اقصای وادانی رومیه مستولی گشته پرده از روی کار برداشته شده و راه فرار گشاده یافته هر کس بیهانه از معسکر جدا شده و جوق جوق و گروه گروه میرفتند سردار بالضروره ترک فریب و نیرنگ سپاهیان کرده با خواص و اعیان لشکر و قاضی و مفتی مشورت نموده رای همگی بر فرار قرار یافت که ظلمت شب را پروردگار تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۷۰۴

خود ساخته خود را از غرقاب بلا بساحل نجات رسانید تا آخر روز بضد اندیشه و بیم گذرانیده و هنگام غروب راه فرار پیش گرفت علامت روز رستخیز در میانه معسکر پدید آمد فوج فوج قطع تعلق از مملکات [۴۹۳] خود کرده مقید برفاقت سردار نشده در طی وادی فرار بر یکدیگر سبقت میجستند در باستانی نامه‌های شهریاران والا شکوه سمت وضوح دارد که چون دشمن راه فرار جوید آن را مسدود گردانیدن آئین فتوت و لایق پادشاهان صاحب مروت نیست بلکه ممانعت نکردن بصلاح دولت اولی است.

بیت

چو دشمن ره چاره جوید غمین مشو مانع چاره جویان ز کین مجملا آخر همانروز عزیمت رومیان سمت ظهور یافت حضرت اعلی علی قلیخان را به جهت تحقیق این حال فرستادند که بر کما هی احوال اطلاع یافته عرض نماید مشار الیه پذیرای فرمان گشته وقت غروب و هنگام افروختن مشاغل بحوالی اردوی رومیان رسیده روشن شد که در آن اردو بجز دو سه بیمار و یار نامانده پاسی از شب گذشته بود که معتمدی از جانب علیقلی خان رسیده و از فرار سردار خبردار نمود.

چون آداب و قاعده سلاطین نبوده و نیست که در شب بنفسه تعاقب دشمن نمایند و حضرت اعلی تجویز تعاقب در آن شب دیجور نفرمودند.

اما جمعی مردم فرومایه و اوباش قزلباش بطمع اخذ غنیمت سر در پی ایشان نهاده الاغان و شتران باردار که بعضی فرومایگان قطع تعلق ننموده همراه برده بودند میگرفتند و بهر کس می‌رسیدند بقتلش میپرداختند از علامات ادبار که بآن طایفه روی آورده بود گروهی از ایشان که قریب پانصد نفر بودند شب راه گم کرده صبح بمیان باغات قصبه طسوج در آمدند و شخصی از مردم آن‌جا را بدست آورده بزر فریفته‌اند که راهنمایی کرده طریق سلامت و راه بیرون شد بدیشان نماید آنشخص از اخلاص و یکجتهی این دودمان آن گمگشتگان وادی سلامت را براه بلا رهنمون گشته بمیان میدان قصبه طسوج آورده طسوجیان را خبردار میسازد رعایا هجوم آورده بیرون شد را گرفته شروع در گرفت و گیر و قتل و کشش مینمایند رومیان را بنوعی دست از کار مانده بود که یک نفر رعیت بی یراق بضرب چوب و مطراق سه چهار رومی با یراق را پیش انداخته اسلحه و یراق از ایشان گرفته به قتلش میپرداخت.

القصة آن سرگشتگان بادیه حیرت و سرگردانی بالتمام معروض تیغ انتقام طسوجیان شدند و ما یعرف ایشان نصیب آن جماعت شده تا سلماس و الباق اکراد نیز با رومیه بدین شیوه عمل نموده اگر از سر حیاتشان میگذشتند از رخوت و لباسشان نمیگذشتند.

مجملا- نصف شب بر عموم سپاه قزلباش ظاهر شد که سردار فرار نموده بجهت نهب و غارت اموال و اسباب روی بجانب اردو و اغرق رومیه آورده تا صبح گرد از آن اردو برآوردند جمعی که پیشتر از دیگران رفته بودند نقل مینمودند که خیام مفروش و صنادیق چیده و شتران در برابر خیمه‌ها خوابیده در اکثر آنها طویله هم بقاعده مقرر کشیده بود چنان مفهوم میشد که جمعی که در جنگ مقتول و گرفتار گردیده‌اند یا از جنگ گاه فرار نموده‌اند خیمه ایشان بیصاحب مانده دیگری

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۷۰۵

که بروز سیاه خود در مانده بوده پروای دست درازی بآنها نکرده و جمعی که بجنگ نرفته در خانه خود بوده‌اند آنچه از نقود و نفایس اموال توانسته‌اند همراه خود برده‌اند و سایر احوال و اطفال بر جا گذاشته و رفته‌اند.

پیری سلطان قزاق‌ر در اول شام داخل اردوی سردار شده بود نقل مینمود که بمیان خرگاه خاصه سردار در آدمم پاره زر مسکوک سرخ و سفید ریخته بود و انگشتر او در کنار مسند افتاده شمشیر مرصعی برسم و قاعده مقرر که بر پهلوی امراء میگذارند نهاده بود

بخزانه او درآمد خیمه بزرگ و طولانی بود صنادیق بر دور آن چیده صندوق پوشهای مخمل و زربفت بر روی صنادیق گسترده اکثر مقفل بود یک دو صندوق را که گشودم از اسباب و اقمشه مملو بود چون یکنفر زیاده همراه من نبود یک قطار شتر از شترخان آورده چهارده صندوق بی آنکه بما فی الصندوق مطلع گردم بار کرده با شمشیر مزبور بیرون آوردم بعد از بیرون آمدن او مردم از اطراف و جوانب داخل اردو شده بنهب و غارت اموال و اسباب میپرداختند شخصی نشان سردار جغال اغلی را که منشیان روم بدیباچه مناسب و آیات و احادیث توشیح و بطلا و جواهرات و لاجورد تزئین داده بودند بدست آورده بنظر اشرف رسانید.

چون احکام و اسناد بزرگان که مایه افتخار سلسله ایشان است در صندوقچه‌های مخصوص مییابد از اینجا قیاس میتوان کرد که بچه مثابه مضطرب و سراسیمه رفته‌اند که پروای برداشتن آن نکرده‌اند ما حصل کلام آنکه اموال و اسباب لا تعد و لا تحصی که در آن اردو بود تمامی بتاراج حادثات رفته [۴۹۴] بدست مردم فرومایه و اوسط الناس درآمد که کسی اطلاعی از آن نیافت بعضی از خواص ملازمان که غنیمت خود را بنظر اشرف درآوردند دیده همت بر آن نیالوده بهمان کس عطا فرمودند پیری سلطان قراقرل آورده خود را بمعرض عرض درآورده بدستور باو مرحمت شد برخوردار- بیک انیس توپچی باشی بضبط توپخانه مأمور گشته قریب یکصد عدد توپ و ضربزن بزرگ و کوچک و اقسام آن بضبط درآمد.

القصه بعد از وقوع این وقایع آغرق بجانب تبریز رفته موکب سعادت اساس بطرف سلماس در حرکت آمد مصطفی بیک محمودی که در قلعه ماکو متحصن شده دم از عصیان میزد در اینوقت شمشیر بگردن انداخته پیاپی سریر اعلی آمد و عفو پادشاهانه شامل حال او گشته بشرف پای بوس مشرف شد زینل بیک محمودی قوم سلیمان بیک حاکم خوشاب که با او معاند بود التجاء بسایه مرحمت شاهی آورده نوازش یافت و الکاء خوشاب باسم او رقم التفات پذیرفت امیر خان چولاق برادوست که تربیت یافته نواب کامیاب همایون شاهی ظل اللهی بود از الکاء رومی آمده بشرف بساط بوسی مشرف گشته بتقصیر ملازمت که در این جنک بموکب همایون نه پیوسته بود معاذیر سپاهیان القاء نمود و بنا بر تألیف قلوب سایر وحشی صفتان اکراد در معرض قبول افتاد زکریا خان چکاری رسولان و معتمدان بجهت تهنیت فتح و تجدید قواعد اخلاص بعبه علیه گردون مناص فرستاد حضرت اعلی بفرستادگان او خطاب فرمودند که نقد ارادت و اخلاص او از بوته گداز و خلاص تمام عیار بیرون میآید که بیملاحظه و اندیشه‌های زمیندارانه آمده سعادت ملازمت دریابد مشار الیه از این خطاب عتاب آمیز اندیشه نموده جز آمدن چاره نیافت و در کمال وحشت و بیم احرام ملازمت بسته روانه سلماس شد چون مدت اقامت سلماس به بیست روز کشیده مهام ضروری انجام یافته بود و سپاه برد و سرما هجوم آورده عزیمت جانب دارالسلطنه تبریز فرمودند امراء عظام را حکم شد که استقبال زکریا خان کرده او را باعزاز و احترام به تبریز آورند امراء حسب الفرموده عمل عالم آرای عباسی ۴۵

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۷۰۶

نمودند زکریا خان در دولخانه مبارکه تبریز سعادت آستان بوس دریافته بشرف مجالست مجلس بهشت- آئین مشرف و معزز گردید و پیشکش گذرانیده بتعظیمات شاهانه سعادت افتخار یافت چند روز حریف بزم خاص و مجلس محفل قرب و اختصاص بود و بعطایای ارجمند از خلع فاخره کمر خنجر و کمر شمشیر طلای مرصع بدرو یواقیت و اسب تازی نژاد خاصه با زین و لگام مرصع و اقمشه و اجناس و صراحی و پیاله طلا و امثال ذلک سرافراز گشته رخصت انصراف یافت حسن بیک برادرزاده او نیز که حاکم الباق بود به دستور بخلع گران مایه نوازش یافته مقضی المرام روانه جاه و مقام خود گردید.

اما احوال سردار بعد از فرار باین بیسامانی و اضطراب که بتحریر پیوست با معدودی خود را بخطه وان رسانید و در آنجا نیز بجهت آوازه ورود موکب نصرت قرین شاهی که بجانب سلماس نهضت نموده بود مجال توقف و آرام نیافته راه دیار بکر پیش گرفت در اثناء طریق به پسر جان فولاد رسید روزی در هنگام مکالمه و گفتگو او را بتقصیر دیر آمدن مورد عتاب و خطاب گردانیده جمعی باشاره سردار از کمین غدر بیرون بسته هماندم بقتلش پرداختند و سر او را بمیان سپاه حلب که اکثر لوندات بینام و نسب بودند

انداختند تفرقگی بمیان آن گروه افتاده راه حلب پیش گرفتند فوجی بر سر او جمعیت نموده جلالی شدند شرح احوال او در ذکر طبقات جلالیان مرقوم کلک بیان میگردد و سردار بدیار بکر رسیده حقایق حال بدرگاه خواندگار عرض نموده در همان چند روز سپاه غم و الم بر کشور حیاتش مستولی گشته راه سفر آخرت پیش گرفت، «رفت تا عالم دگر گیرد».

### ذکر فرستادن جهانگیر خان و محمد سلیم سلطان اوزبک با یار محمد میرزا از حدود نخجوان بجانب خراسان و غرستان و شطری از احوال ایشان

در وقایع سالهای پیش مرقوم قلم صواب اندیش گردید که جهانگیر خان ولد سید محمد سلطان و محمد سلیم سلطان ولد پیر محمد خان اوزبک باتفاق یار محمد میرزا که دیوان بیگی و عمده الامرا و صاحب اختیار بلخ بود و شاه خواجه و شیرافکن میرزا و عرب اتالیق و سایر [۴۹۵] رفقا از باقیخان منہزم گشته التّجاء بسایه اقبال شاهی و ساحت گیتی مساحت جاه و جلال شاهنشاهی آوردند و در بارس ثیل عشر و الف سفر خیر اثر بلخ بمعاونت و امداد ایشان اتفاق افتاد چون اراده ازلی متعلق بآن نشده بود در آنوقت بسببی که در محل خود سمت تحریر یافته مطلب سلاطین زاده‌ها بحصول نه پیوست و در این سفر در ملازمت موکب اقبال بودند. در اینوقت یار محمد میرزا صلاح دید که در ملازمت سلاطین زاده‌ها روانه خراسان گشته بعضی محال و قلاع غرستان که در تصرف منسوبان این درگاه است بجهانگیر خان عنایت شود و بامداد امراء خراسان سایر ولایت غرستانرا که محل مضبوط است و حصول و قلاع محکم متین دارد متصرف گشته آنها را مأمن خود سازند و در آن دیار شورش افکنده طوایف اوزبکیه را بجانب خود دعوت نمایند و اگر جمعیت لشکر بر وفق دلخواه صورت بندد فرصت جوی بوده همت بتسخیر بلخ گمارند و چون حضرت اعلی را در باب تسخیر ملک موروث آذربایجان و شیروان مشاغل کلیه روی داده مطالب عالیہ پیش نهاد همت والا بود و نمیخواستند که در این هنگام که عساکر ظفر شعار مشغول مهام این دیارند در سرحد

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۷۰۷

خراسان فتنه و آشوب افتد تجویز این مقدمات نمیکردند و حواله بوقت دیگر می فرمودند که انشاء الله تعالی چون بتوفیق آسمانی و نیروی اقبال از انتظام مهام آذربایجان و شیروان فراغی حاصل آید و نهضت موکب همایون بجانب خراسان اتفاق افتد این عزیمت بامضاء رسد.

یار محمد میرزا معروض داشت که ما را بهتر از این فرصتی بدست نیاید که باقیخان از میان رفته و ولی محمد خان برادرش هنوز استقامتی نیافته و او را در ماوراء النهر مشاغل عظیمه روی میدهد و معلوم نیست که بضبط و ربط بلخ و محال این طرف آب تواند پرداخت و در اینوقت آن ولایت باسانی درمیآید و این اراده تأخیر نمیذیرد چون در عالم حساب دانی و معامله فهمی کنگاش راه بجائی داشت و دور نمینود و یار محمد خان که صاحب وقوف مهام آنملک بود این رأی را صایب شمرده در رفتن مبالغه مینمود حضرت اعلی شاهی ظل الهی رضاجوی گشته سلاطین زاده‌ها و اتباع ایشانرا بخلاص گرانمایه و انعامات و سایر ضروریات نواخته مرخص فرمودند و یرلیغ مطاع باسم حسینخان بیگلربیگی و سایر امراء خراسان عز صدور یافت که اعزاز و احترام سلاطین زاده‌ها بجای آوردند و خدمات لایقه بتقدیم رسانند و آنچه از الکاء و قلاع غرستان در تصرف طایفه جمشیدی و غیره منسوبان این درگاه است بتصرف ایشان داده کومک و مدد بقدر احتیاج سرانجام نموده روانه آن ولایت گردانند و سلاطین زاده‌ها در کنار آب ارس حوالی نخچوان مشمول نوازش و احسان از آستان اقبال آشیان جدا شده خوشدل و شادمان روانه شدند.

از زمره رفقای ایشان شاه خواجه که سیدی عظیم القدر معتمد علیه آن طبقه بود از رکاب همایون تخلف نکرده توقف اختیار نموده یار محمد میرزا نیز بجهت آنکه در درگاه معلی معتمدی که باعث انجام مهمات و محرک معاونت و امداد ایشان بوده باشد داشته باشند رضا بتوقف او داد هنوز ایشان در دارالسلطنه قزوین بودند که قضیه جنک سردار و عسکر روم بوقوع پیوسته حضرت اعلی

ظفر و نصرت یافتند و آوازه فتح و فیروزی بخراسان رسید و یار محمد میرزا و رفقا عفا یف و مخدرات خود را در قزوین گذاشته عزیمت خراسان نمودند و حسینخان چند گاه ایشانرا در دارالسلطنه هرات نگاه داشته ما یحتاج بر وجه لایق سرانجام نموده در اوایل سال یونت ثیل اربع عشر و الف که رایات فیروزی آیات عز و جلال متوجه تسخیر قراباغ گشته بمحاصره قلعه گنجه مشغول بودند حسینخان فوجی از جنود قزلباش خصوصا طایفه جلیله شاملو همراه سلاطین زاده‌ها کرده روانه ولایت غرجستان کرد و ایشان بیمن معاونت و امداد منسوبان خاندان آنولایت را بحیطه تصرف در آورده معظم قلاع غرجستان بدست ایشان درآمد و تمامی کلانان و کلاتران آمده جهانگیر خان را دیدند و اکثر قلعه داران و سرداران هزارجات و صدجات قبایل آنجا پای در دایره متابعتش نهادند و روز بروز جمعیت لشکر و حشر زیاده میشد تا آنکه توجه جانب بلخ در ضمیر یار محمد میرزا رسوخ یافته عزیمت آنصوب نمود شرح آن سرگذشت در قضایای سال آینده از مساعدت بخت مأمول است که عنقریب نگاشته کلک وقایع نگار گردد.

### [۴۹۶] ذکر نهضت موکب همایون بعزم تسخیر قراباغ از راه اردبیل و فتح قلعه گنجه بعون عنایت حضرت رب جلیل

#### اشاره

چون خاطر خطیر اشرف اعلی از امور ضروریه سرحد تبریز و کردستان فراغت یافت و امراء اکراد طوعا او کرها قدم در دایره متابعت این خاندان ولایت نشان نهادند خاقان دشمن سوز

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۷۰۸

دوست نواز امراء اکراد را بانعامات وافره و خلایع فاخره نواخته همگی را رخصت انصراف ارزانی داشته هر یک بمقر حکومت بازگشتند اگر چه سفر و یساق بامتداد کشیده بعون عنایت الهی فتحی چنین روی داده بود خاطرها بجهت اصلاح حال سپاه بتوجه جانب عراق و اوطان میل و رغبت تمام داشت اما هیچیک از امراء و خاصان در گاه را جرأت اظهار این مدعا نبود و رأی عالم آرای اشرف بتوجه جانب قراباغ و فتح قلاع گنجه و شیروان مصمم گشته نقوش این عزیمت بنوعی در صحنه تدبیر خسرو جهانگیر بقلم تقدیر نگارش یافته بود که تغییر در آن محال مینمود در اوایل تحویل جدی که عین شدت شتا و هوا در نهایت برودت و سرما بود و کوه و هامون از سردی دی پوستین قاقم برف در پوشیده کلاه سنجابی ابر بر سر داشتند و از بیم یخ بند زمینهای پست و بلند ستوران از رفتار عاجز آمده در خاطر هیچکس قرار نمیگرفت که در چنین وقتی که طبایع طلبکار شعله آتش و آرزومند گوشه قشلاق اند سفر و یساق احتمال وقوع داشته باشد حضرت اعلی از دارالسلطنه تبریز عنان عزیمت بدان صوب در حرکت آوردند.

از امراء نامدار الله و یردی خان رخصت فارس یافت که در زمستان تجهیز لشکر کرده در اول بهار با قشون آراسته متوجه یساق گردیده بمعسکر ظفر قرین پیوندد و لشکریان امراء خراسان که در موکب همایون بودند مرخص شده روانه آن صوب شدند و بعضی از عساکر نصرت فرجام که از امتداد سفر بیسامان شده بودند بالضروره رخصت یافته بمنازل و اوطان رفتند که در این زمستان بانجام ضروریات یساق پرداخته در اوایل بهار خجسته آثار بموکب جهانگشا پیوندد حسنخان استاجلو حاکم همدان را که جهة ضبط ثغور طرف بغداد رفته بود در اینوقت طلب فرمودند و او حسب الامر - الاعلی با قشون آراسته متوجه گشته در کل منازل و مراحل با برف دست و گریبان و ستوران از ناهمواره زمینهای یخ بسته افتان و خیزان خود را باستان اقبال آشیان رسانیدند.

الحاصل موکب همایون فال بدولت و اقبال بدار الارشاد اردبیل رسیده بشرف طواف مرقد منور و تربت معطر حضرت سلطان الاولیاء و برهان الاصفیاء و مشایخ عظام صفویه استسعاد یافته از ارواح مقدسه اجداد کرام رضوان الله علیهم استمداد همت نموده در اوایل ماه مبارک رمضان متوجه کلخواران که مدفن شریف حضرت سلطان جبرئیل قدس سره است شدند و چند روز در آن موضع متبرکه بجهت انجام مهام ضروریه توقف واقع شد.



از سوانح آن ایام آنکه چون بمسامع جلال رسیده بود که در بلاد خراسان از احکام و عمل جزو نسبت و بعجزه وزیر دستان زیادتی و حیف و میل میشود رأی معدلت انتما اقتضای آن کرد که یکی از کاردانان بساط قرب و دبیران صواب اندیش بامر جلیل المراتب وزارت کل مملکت خراسان منصوب گردد که در کمال اقتدار بتنظیم امور آن ولایت قیام نموده در رفع زیادتی و حیف و میل برایا و زیردستان مساعی جمیل بظهور آورد قرعه اختیار باسم خواجه محمد شفیع وزیر کل دار المرز که از زمره وزراء بمزید قرب و منزلت ممتاز و خطاب میرزای عالمیانی داشت افتاده بدان منصب عالی معزز و سربلند گردیده علاوه مناصب سابق گشت و نیک و بد کل مهمات آن ولایت و عزل و نصب عمال و کلانتران برآی و رؤیت او مفوض گردیده پایه قدر و منزلت او بین الاقران باوج اعتلاء رسید و چون در اینسال در حدود آذربایجان کم محصولی واقع بود و در قراباغ بجهت تاخت قزلباش احوال رعایا اختلال پذیرفته زراعتی نشده بود و غله بسیار کم بود بملاحظه تنقیص لشکر حکم قضا نفاذ بظهور پیوست که دیوانیان موازی بیست هزار خروار یکصد منی غله بر محال آبادان آذربایجان رقم نمایند

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۷۰۹

که رعایا بالاغ [۴۹۷] خود حمل نموده باردوی معلی آورده یک صد من بمبلغ پنج هزار دینار شاهی عباسی بعساکر منصوره مبع نمایند و در ثانی الحال بجهت بعد مسافت منفعت رعایا منظور داشته یک صد من بمبلغ یکتومان عراقی قرار یافت و محصلان تعیین یافته متوجه انجام این خدمت شدند.

بعد از فراغ امور مزبور بجانب ارسبار کوچ واقع شده در کنار رود ارس منازل خلف بیگ سفره چی واقع در آنجا نزول اجلال فرمودند و بجهت روزه داشتن در آنجا قصد اقامت فرمودند ماه صیام را باختم رسانیدند و در آن منزل منشور عاطفت بجهت رفع حجت روز قیام بجماعت اروام مستحفظان قلعه گنجه مشتمل بر نصایح پادشاهانه ارسال نموده پاشا و قاضی و مفتی و اعیان سپاه اعلام کردند که ممالک آذربایجان و شیروان ملک موروث نواب کامیاب همایون ماست که رومیان بعد از ارتحال شاه جنت- مکان کم فرصتی نموده نقض عهد و موافق سابقه روا داشته بتغلب متصرف شده بودند و اکنون همت والا- نهمت باسترداد آن مصروف و معطوف داشته بهیچوجه دست از دامن مقصود بازنمیداریم و تا غایت بهر طرف توجه فرموده ایم کامیاب مطلب گشته بفتح و ظفر اختصاص یافته ایم و جغال اغلی که از جانب سلطان روم سردار شده با لشکر موفور بدین دیار آمد چنانچه مسموع همگنان شده بامداد جنود غیبی انهمزام یافت و در اینسال از هیچ طرف مددی متصور نیست که بشما رسد در این صورت ترک مخالفت و قلعه داری کردن شرعا و عقلا- بر شما لازم است طریق آنکه عاقبت اندیشی و تأمل عاقلانه در کار خود کرده خود را بمهلکه نیندازد و هر کس را تعلقی در این دیار بوده باشد و اراده توقف داشته باشد از روی اطمینان قلب بدرگاه جهان پناه شتابد که مراحم خسروانه بانجاح مطلب او مبذول افتد و هر کدام اراده رفتن داشته باشد با اموال و اهل و عیال سالما غانما روانه دیار خود گردد که از عساکر منصوره مطلقا مضرت و آسیبی بایشان نمیرسد و اگر پند سودمند ما را قبول نموده قلعه بر روی همایون ما بندند و توپ و تفنگ بمعسکر ظفر قرین اندازند بعد از ارتکاب جنگ و جدال و اظهار عناد و اصرار و لجاج توقع و چشم داشت امان که حکم ایمان یأس دارد نداشته باشند در این صورت هر گونه مضرت و آسیبی از لشکر قیامت اثر بمحصوران قلعه رسد و بال آن در گردن ایشان خواهد بود بعد از ارسال این منشور سعادت از آب ارس عبور نموده بملاحظه آنکه شاید مردم قلعه از خواب غفلت بیدار گشته طریق امن و سلامت اختیار نمایند با آهستگی کوچ فرموده شکارکنان طی مسافت مینمودند اما آن بیدولتان گمراه و بخت برگشتگان کینه خواه را خار جهالت و غرور دامنگیر گشته نصایح پادشاهانه و ارشاد مرشدانه را که آویزه گوش گردنکشان روزگار تواند بود ناشنیده انگاشته درهای قلعه را بستند و ابواب محنت و بلایا بر روی روزگار محصوران گشوده بسرانجام اسباب تحصن و قلعه داری پرداختند و اصلا موعظه و پند در آن قوم سودمند نیفتاد تا آنکه بشامت لجاج و عناد گرفتار آمده رسید بایشان آنچه رسید چنانچه از سیاق کلام آینده بوضوح میپوندد.



از سوانح آخر این سال که در اثنای طریق قراباغ بظهور پیوست تفویض ایالت گرجستان کاخ است بطهمورث نبیره الکسندر خان شرح واقعه آنکه چون کورک چائی محل نزول موکب شاهی گردید از ناوران عظماء گرجی که با کستندیل خان خلاف ورزیده در دفع او سعی کرده بودند بدرگاه عالم پناه آمده اظهار اطاعت و انقیاد اوامر پادشاهی و استدعاء عفو تقصیرات کرده التماس نمودند که طهمورث بن داود خان بن الکسندر خان را که در خدمت اشرف بود بحکومت آن ولایت نصب فرمایند که بتدارک مافات دامن بر میان زده بهر خدمتی که مأمور گردند عن صمیم القلب در ملازمت طهمورث خان بدان اقدام نمایند عاطفت شاهانه شامل حال گرجیان گشته ملتمس ایشان درجه قبول یافت و متقبل آن شدند که دو نبیره الکسندر خان را که تا غایت در گرجستان دست آویز ایشان بودند بدرگاه عالم پناه آورند که صدق اخلاص

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۷۱۰

انطایفه بر ضمیر انور ظاهر گشته یکبارگی رقم عفو بر جراید زلات ایشان کشیده شود و بعد از آوردن پسران مذکور طهمورث خان در مرافقت ایشان روانه گرجستان گردد.

حضرت اعلی بجهت اطمینان قلب گرجیان ساعت سعد اختیار فرموده امراء نامدار و ارکان دولت قاهره را احضار فرموده در مجلس بهشت آئین جشنی ملوکانه آراستند و طهمورث را پای بوس ایالت گرجستان فرموده بلقب [۴۹۸] ارجمند خانی سرافرازی یافت قاعده و قانون گرجیان آنست که هرگاه یکی از سلاطین زاده‌های آن دودمان بر مسند سلطنت ملک موروث جلوس نماید یکی از رهبانان که بعرف نصاری مرشد آن قوم باشد با معتبران و سفیدریشان گرجی اتفاق نموده قالیچه زر دوز گسترده او را بر بالای آن قالیچه می‌نشانند و هر کدام طبقی زر سرخ و سفید بدست گرفته در حینی که آن سلاطین زاده پای بر بالای قالیچه مینهد ایشان طبقهای زر نثار و ایثار مینمایند و پیش او زانو زده کاسه میدهند و او هم بیکان یکان اهل مجلس کاسه میدهد.

بالجمله گرجیان قالیچه سلطنت بقاعده و قانون آن سلسله جهه او گسترده طهمورث خان بامر و اشاره خسرو کامکار کامران بر آن قالیچه برآمده گرجیان طبقهای زر بدست گرفته اراده نثار داشتند حضرت اعلی بعد از اطلاع بقاعده و آداب مذکور از شمول عاطفت و افزونی التفات امر فرمودند که اول از جانب شرف نثار واقع شود بعد از آنکه حضرت اعلی طبق زر و جواهر آورده نثار فرمودند امراء نامدار و حضار محفل ارم تزین نیز موافقت نموده هر یک علی قدر مراتبهم بلوازم نثار قیام و اقدام نمودند و عظماء گرجی نیز نقود احمر و ایض نثار کرده بقانون مقرر کاسه دادند و کاسه گرفتند و آنروز جهه تنشيط خاطر و انبساط ضمیر بساط عشرت گسترده با آن طایفه که سرود گفتن و صحبت ایشان خالی از غرابتی نبود عشرت پیرا بودند و همگی آن قوم بتفقدات شاهانه و خلع فاخره خسروانه سرافراز گشته رخصت انصراف یافتند و بعد از رفتن گرجیان کوچ واقع شده در اول تحویل حوت ظاهر بلده گنجه حوالی تربت قدوة المحققین شیخ نظامی قدس سره مخیم سرادقات جاه و جلال گردید برخوردار بیک انیس توپچی باشی را امر فرمودند که قالب توپها را که در بر کشاط ترتیب یافته بود آورده شروع در توپ ریختن نماید و قرچقای بیک و بعضی از امراء و اعیان را حکم شد که ملاحظه اطراف و جوانب قلعه کرده محل اقامت اردوی معلی و جاهای سیه تعیین نمایند و نخست بجهت آنکه راه آمد شد مخالفان از قلعه مسدود گردد در برابر دروازه حصاری ترتیب داده علیخان موافق و قنبر بیک سلیحدار باشی با جمعی از غلامان و تفنگچیان بحراست آن مأمور

### فوت اکبر پادشاه هند

گشتند و چند روزی بجهت آوردن قالب توپها و سرانجام اسباب سیه‌ها در همان مکان توقف واقع شده سال بآخر رسید و دیگر باره کوکبه خسرو نوروز عالم افروز گشت.

از سوانح این سال ورود خبر فوت پادشاه والا جاه جلال الدین محمد اکبر پادشاه است شرح واقعه آنکه در این سال پادشاه عالیجاه

فرمان- فرمای ممالک فسیح الممالک هندوستان در بلده اگره که مرکز دولت آن دودمان است مریض گشته پهلوی بر بستر ناتوانی نهاده بمقتضای آیه کریمه فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْذِنُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ معالجات اطباء مفید نیفتاد و عالم فانی را وداع کرده بجهان جاودانی شتافت شاهزاده کامکار نامدار شهزاده سلیم فرزند اکبر آن حضرت در همان ایام بعزم ملاقات پدر از اله آباد با گره آمده هنوز در کنار آب اقامت داشت که این واقعه هایلر روی داد اکثر امراء و اعیان دولت بسلطنت سلطان خسرو ولد شاهزاده سلیم که در ریعان جوانی و در خدمت جد بزرگوار معزز و گرامی بود اتفاق داشتند شیخ

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۷۱۱

فرید بخشی که از امراء معتبر آن سلسله است و یکدو نفر دیگر از عقلاء ارکان دولت پادشاهی مخالفت جمهور امراء و اعیان اختیار نموده بخدمت شاهزاده سلیم رفته لوازم کورنش بتقدیم رسانیدند و بر سایر امراء و ارکان دولت ظاهر شد که با وجود پسر ارشد اکبر تمشیت مهم پسرزاده خالی از اشکالی نیست ترک آن اراده دور از کار کرده بسلطنت شاه سلیم راضی شدند سلطان خسرو که مدعی سلطنت بود چون حال بر اینمنوال مشاهده نمود از اگره فرار نموده بجانب لاهور و پنجاب شتافت شاه سلیم بسرعت برق و باد از عقب پسر ایلغار نمود و سلطان خسرو تا حدود لاهور رفته جمعی از جنود چغتای و هزاره و تیره بختان افغان و راجپوت و غیرهم از هر طرف باو پیوسته تا قریب بیست هزار کس بر سر شاهزاده جمع شده بودند که طلیعه سپاه شاه سلیم که شیخ فرید منقلای آن سپاه بود نمایان شد شاهزاده و متابعان او عطفه عنان نموده از طرفین صف قتال آراسته گشت و فیما بین حربی در نهایت صعوبت بوقوع پیوست.

چون لشکر شاه سلیم فوج فوج از عقب میرسیدند متابعان شاهزاده از ستیز و آویز عاجز آمده اکثر راه هزیمت پیمودند طایفه راجپوت لحظه ثبات قدم ورزیده بسیاری از آن طبقه بدیار عدم شتافتند شاهزاده [۴۹۹] شکست فاحش یافته پشت بمعرکه کرده فرار برقرار اختیار نمود در کنار آب لاهور هنگام عبور کشتیبانان او را شناخته بقلیح خان حاکم لاهور خبر کردند قلیح خان او را برفق و ملایمت و تعهدات دلخواه مطمئن ساخته نزد خود آورده بعد از وصول موکب همایون فال پادشاهی بنظر رسانید و شاه سلیم مظفر و منصور با گره مراجعت نموده بر سریر سلطنت و فرمانروائی قرار گرفت.

سید محمد کرمانی متخلص بمیرفانی در تاریخ این واقعه گفته:

قطعه

شه بلند مکان بحر جود اکبر شاه برفت و طفل تمنا بدره ماند یتیم

سؤال کردم از دل که در صحیفه دهر روا بود که کنم سال فوت شه ترقیم

جواب گفت برسم دعا بگوی دلیر بجای اکبر شه پادشاهزاده سلیم تاریخ دیگر خواجه شعیب جوشقانی یافته در سلک نظم کشیده یکی زاید است اما بتعمیه اشعاری بآن کرده:

قطعه

شاه اکبر جلال دولت و دین که زد از قرب قدر بر فلک خرگاه

ماهی عمرش اوفتاد بشست نوبتش در گذشت از پنجاه

نخل شاهیش چون ز پا افتاد گشت تاریخ فوت اکبر شاه از ثقات مسموع شد که جمعی کثیر از فتنه انگیزان جنود سلطان خسرو که زنده گرفتار شده بودند حکم بصلب ایشان صادر گشته همگی را از دار عبرت آویختند شاه سلیم به پسر اعلام نمود که سیاست گاه مصلوبان رفته آراستگی لشکر خود را تفرج نماید سلطان خسرو در جواب گفته که گنه کار من بودم و مستوجب صلب و سیاست منم مرا از دار عبرت میباید آویخت آن جماعت را گناهی نبود

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۷۱۲

التماس دارم که آن حضرت این گنه کار را نیز از محنت خجالت و انفعال خلاصی بخشد شاه سلیم برو ترحم نمود و از خونس درگذشت و بچشمانش میل کشید اما بسایر امراء و ارکان دولت پدر که از او متوهم بوده اراده سلطنت خسرو داشتند سلوک پسندیده کرده اصلا در مقام انتقام نشد و شاهزاده را بمعتمدان حریم حرم سپرده در آنجا نگاه میداشتند ظاهرا از میل کشیدن آسیب قوی بدیده شاهزاده نرسیده و از دیدن عاری و عاطل نگشته هر چند تحریر این واقعه مناسبتی بوقایع ایران و حالات ایرانیان که مقصود بالذات است ندارد اما چون از وقایع عظمی بود و آن سلسله را با این دودمان ولایت نشان طریقه آمد شد و ارتباط قدیم است همانا زیاده بی نسبت نخواهد بود و راقم صحیفه مورد اعتراض معترضان نخواهد شد.

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۷۱۳

## وقایع سال خجسته مآل یونت ئیل ترکی مطابق سنه خمس عشر و الف هجری که سال بیستم جلوس اقدس همایون شاهی است و بیان فتح و تسخیر قلعه گنجه و مآل حال رومیان و سوانح آن زمان فرخنده نشان

### اشاره

سال همایون فال یونت ئیل آغاز شد بهار دلگشا عالمیان را از مقدم خسرو نوروز مژده فیروزی و فرخندگی داد و ساحت عرصه جهان از لطافت بهار چون روضه جنان طراوت تازه یافت بتخصیص ولایت دلگشای قراباغ که از رطوبت هوا همیشه بهار و سرسبزی ریاض فرح افزایش در صیف و شتاییک قرار چنانچه سخنور نامی شیخ نظامی قدس سره در وصف نزاهت و خرمی آن سرزمین گفته:

### نظم

خوشا ملک بردع که اقصای وی نه اردی بهشت است بی گل نه دی

تموزش گل کوهساری دهد زمستان نسیم بهاری دهد

همه ساله ریحان او سبز شاخ همیشه در ناز و نعمت فراخ سلطان سرافراز اقلیم چهارم با کوبه جنود آسمانی پای عالم آرائی بر مسند عز و شرف نهاد یعنی یونس آسا از نهانخانه حوت بیرون خرامیده بطربخانه حمل رفت و نوروز فیروز در روز شنبه پانزدهم شهر ذی القعدة الحرام اتفاق افتاد عالم پیر جوانی از سر گرفت.

### بیت

باز جهان را طرب آغاز شد باد صبا لخلخه پرداز شد

شاهد گل جلوه گری ساز کرد بر همه خوبان جهان ناز کرد

پیر مغان از می چون ارغوان چهره برافروخت چو بخت جوان اردوی [۵۰۰] گرامی در جنب مزار شیخ نظامی نزول اجلال داشت در همان منزل بلوازم عید و نوروز و مراسم آن روز فیروز قیام نموده چند روز بساط عشرت گسترانیده داد عیش و خرمی دادند و بعد از جشن نوروزی متوجه امر قلعه گیری گشته از آن یورت کوچ کرده در پای قلعه نزول نمودند و سیبها

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۷۱۴

قسمت کرده طبقات لشکر هر کدام بمورجل خود فرود آمدند و روز بروز عساکر فیروزی مآثر که بمنازل خود رفته بودند فوج فوج بپایه سریر اعلی آمده بامر محاصره و خدمات مرجوعه اقدام مینمودند و توپچیان نیز شروع در توپ ریختن کردند و اهل قلعه در لجاج و عناد اصرار نموده در مدافعه و قلعه داری میکوشیدند و توپ و تفنگ و بادلیج باردوی همایون ریخته آنچه کمال سعی بود در امر قلعه داری از ایشان بظهور می پیوست و بجهت آنکه فیما بین ایشان و لشکر قزلباش ابواب صلاح بالکلیه مسدود گشته رومیه در

جنگ و جدال ساعی باشند رستم سلطان سوکلن ذوالقدر را که چنانچه سبق ذکر یافته دو سال بود در جنگ گرفتار گشته در قلعه محبوس بود در حین محاصره بقتل آوردند و یکی از سادات عظام عالی نسب مازندران که نسبت قرابت بسلسله میر بزرگ جد مادری اشرف داشت و بر حسب تقدیرات آسمانی در بلده گنجه واقع گشته معزز و محترم میبود و رومیه بقلعه برده بودند در اینوقت از ادبار و بخت برگشتگی آن سید عزیز بیگانه را بهمان نسبت مقتول ساختند چون حضرت مفتاح الابواب که بخشاینده بیمت و گشاینده درهای بخت و سعادت است ابواب فتح و فیروزی بر روی روزگار فرخنده آثار همایون گشاده مقالید سلطنت و جهانداري و مفاتیح عظمت و کامکاری بمؤدای و الله یؤید بنصره من یشاء بکف کفایت و قبضه درایت اولیاء دولت ارجمند منسوبان سلطنت ابد پیوند داد اصلا اثری بر سعی و اهتمام آن طایفه مترتب نگشت و عاقبت الامر بشأمت لجاج و خذلان گرفتار آمده بجزای اعمال ناصواب رسیدند.

تفصیل این اجمال و تبیین این مقال آنکه عساکر بهرام انتقام که بمحاصره قیام داشتند حسب فرمان قضا جریان تا اتمام توپ سیبه‌ها را تا حوالی خندق که محل توپ انداختن بود پیش برده جوالها ترتیب دادند و تا قرب سه ماه بین الجانبین آتش رزم و پیکار اشتعال داشت یکمرتبه رومیه جلادت ورزیده بسیبه ذوالفقار خان ریخته مردم او غافل بودند بقدر دستبردی نموده چند کس را ضایع کردند و یک دو مرتبه دیگر بسیبه حسنخان استاجلو بیرون آمده جنگها کردند اما کاری نساخته خایب و خاسر باز گردیدند در ماه چهارم که توپهای بزرگ ترتیب یافته بود در محل مناسب نصب نموده شروع در توپ انداختن کرده تزلزل در بنیان بروج و باره انداختند در خلال این حال الله- ویردیخان نیز با لشکر فارس رسیده در طرف شرقی قلعه منزل گزید و از آنجا سیبه پیش برده از اطراف و جوانب کار بر محصوران تنک شد و مبارزان جنود اقبال از قورچیان و غلامان و غیر ذلک نقبها از خندق گذرانیده بزیر بروج و باره رسانیدند و از یکطرف قریب پانصد ذرع دیوار اصل قلعه را خالی کرده چوبها و ستونها استوار نموده آتش در آنها زدند و ستونها سوخته سراسر دیوار انهدام پذیرفته رخنها پدید آمد و رومیان هجوم آورده هر چند سعی نمودند که سد آن رخنه‌ها از آسیب گلوله تفنگ تفنگچیان فرصت آن نیافتند و توپهای قلعه کوب تزلزل در حصن حصین دولت ایشان انداخته صفیر گلوله آتش فشان دمبدم پیام اجل میگذازد و از دلیران قلعه گشا اول فوجی از قورچیان عظام بیرجی از بروج مشیده قلعه مشهور بیرج چهار طاق که از سایر بروج محکمر و اهتمام محصوران در حراست آن بیشتر بود هجوم آورده یورش کردند و محافظان گلولهای تفنگ بر مثال تگرگ بر ایشان میریختند و قورچیان اصلا نیندیشیده سر مردانگی بر وی کشیده ببالای برج دویدن آغاز نهادند و رومیان آتش بازیها کرده قاروره‌های نفت و باروط بر سر قورچیان میریختند قریب پنجاه شصت نفر را بعضی رویها و موپها چنان سوخته بود که امرد از ریشدار فرق نمیشد و چند نفر براه عدم شتافتند.

مجملا هر چند رومیه سر ممانعت بر سر کشیده در مدافعه کوشیدند اثری بر آن مترتب نشده

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص: ۷۱۵

و از صبح تا عصر بر این منوال از جانبین جنگ و جدال در کار بود هنگام عصر قورچیان هجوم آورده چند نفر پای بالا نهاده بر برج عروج نموده آن مکان رفیع را از دست رومیان گرفتند اگر چه اینمعنی موافق مزاج اشرف و مرضی خاطر همایون نبود که تعجیل نموده جوانان کارآمدنی که در معارک [۵۰۱] کارزار در کارند و آن حضرت از شمول بنده پروری هر یک از آن دلیران رزم آزما را بده قلعه برابر میدانند در جنگ قلعه ضایع شوند و قورچی باشی را مورد اعتراض گردانیده خطابه‌های عتاب آمیز فرمودند الحاصل نهایت جلادت و مردانگی در آنروز از قورچیان عظام صدور یافته با وجود آنهمه مضرت و آسیب که از توپ و تفنگ و قاروره‌های آتش بدیشان رسید برج را از دست نداده تقریر کردند که در این جنگ تا موازی یکصد و پنجاه نفر از رومیان زخم‌دار گشته تا هفتاد هشتاد نفر بقتل آمده بودند و غلامان خاصه شریفه نیز از سیبه خود هجوم آورده دو سه برج از بروج شیر حاجی گرفته شروع در تخریب و انهدام دیوار اصل قلعه کردند.

رومیان قوت و قدرت سپاه منصور و ضعف خود را مشاهده نمودند و در عرض چهار ماه که محصور گشته قلعه داری کردند از هیچ طرف مددی بایشان نرسید و از اطراف و جوانب بلا را بر خود محیط یافته چاره‌جوی شدند.

اما حاکم قلعه که محمد پاشا نام داشت رومیه را بمصادمه و قلعه داری ترغیب و تحریص مینمود تا آنکه کار از دست رفته جنود اقبال از برجهای شیر حاجی گذشته قدم مردانگی پیشتر نهادند و هر چند رومیان در مدافعه کوشیدند مفید نیفتاد و فوجی از افواج قاهره مردانه بر بروج قلعه عروج نموده دو سه برج متین معتبر بدست غازیان و غلامان درآمد محصوران بیکبار فریاد الا مان برآورده کس بخدمت اشرف فرستاده استدعای عفو تقصیرات و بی ادبیا کردند.

چون در اول حال حجت بر ایشان تمام شده و عصیان و بی ادبی آن قوم از حد اعتدال تجاوز نموده حضرت اعلی زیاده التفاتی بسخنان ایشان نفرمودند روز دیگر که دوشنبه بیست و هشتم شهر صفر

فتح قلعه گنجه

بود پاشا و عظماء رومیه بیرون آمده سجده خجالت بتقدیم رسانیدند و در آن شب رخصت معاودت یافته بمنازل خود رفتند اما دست از حراست قلعه بازداشته مفاتیح دروب را بغلامان خاصه شریفه سپردند و حسب الامر اشرف قرچقای بیک با گروه غلامان در آن شب پاس قلعه داشتند روز دیگر اهل قلعه را نام نویس کردند و گروه گروه را بنظر اشرف درمیآوردند و هر گروهی را بجمعی از غازیان و غلامان سپردند که اموال و اسباب ایشان را بحیطه ضبط درآورده بمبارزان جنود اقبال علی قدر مراتبهم قسمت نمودند و پاشا چون تبریزی الاصل بود که در اوان طفولیت بمیان رومیه افتاده در خدمت احمد پاشا حاکم وان نشو و نما یافته بسی و تربیت او برتبه ایالت و پاشائی رسیده بود.

تبریزیان از وفور عقیدت استدعا داشتند که او را بدست ایشان دهند که بجزا و سزا رسانند پسران رستم سلطان سوکلن نیز همین اراده داشتند که او را بخون پدر قصاص نمایند اما حضرت اعلی مراعات جانب سیادت را اهم و الزم دانسته او را بمازندرانیان سپردند و ایشان او را بوجه شرع در عوض خون آن سید عزیز بیگانه قصاص کردند و چند نفر که قبل از تسخیر قلعه شاهی سیونی اظهار کرده بیرون آمده بودند بخشش و نوازش یافته بقیه سپاه گرفتار غازیان ظفر پناه شدند چون اراده ازلی بافناء و اعدام آن طایفه غدار تعلق پذیرفته بود و بعضی از مردم آندیار حرام نمکی کرده ملازمت رومیه اختیار نموده

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۷۱۶

داخل آن گروه شده بودند آتش خشم پادشاهی درباره آن گروه بنوعی مشتعل گشته بود که جز بخون آن خون گرفتگان انظفا نمی پذیرفت.

لهذا در یورت حسن چائی بفرمان قهرمان قضا و حکم تقدیر بقتل آن گروه پرداخته عموم آن طایفه عرضه تیغ فنا گشته قریب دو هزار و پانصد کس را بتیغ انتقام گذرانیدند در آن منزل پر وحشت از کشته پشته‌ها پدید آمدد قلیلی که سمت نوکری و اسم و رسمی نداشتند مورد ترحم گشته نجات یافتند مستعدان اردو تاریخهای مرغوب جهت فتح قلعه یافته در رشته نظم کشیدند از آنجمله ضیاء نور اللهی نواده میرزا احمد کفرانی اصفهانی که شاعر شیرین سخن خوش طبیعت است این تاریخ یافته بود ثبت افتاده فی الواقع بنوعی که در ضمیر ضیاء تأثیرش پرتو انداخته بود بحیز ظهور آمده فتح این قلعه کلید فتح شماخی گردید.

تاریخ

منت خدای را که باقبال بی‌زوال ملک شه زمین و زمان در فراخی است

از بسکه نصرت از پی نصرت همی رسد تاریخ فتح گنجه کلید شماخی است

**ذکر وقایع و حالات متنوعه و بدست در آمدن قلاع لوری و تفلیس و تو مانوس و قضايا [۵۰۲] که بعد از فتح قلعه گنجه و تسخیر ملک**

**قرا باغ بظهور پیوست**

## اشاره

بعد از فتح و تسخیر قلعه گنجه چون از حسینخان قاجار اطوار ناهنجار بظهور آمده مردم قراباغ از سلوک ناهموار او شکوه میکردند و رأی معدلت اقتضا او را از نظر اعتبار انداخته بود ایالت آن ولایت بمحمد خان زیاد اغلی قاجار که برخی از احوال او در قضایای سالهای گذشته مرقوم قلم بیان گردیده مرحمت شد و بعد از انتظام مهام قراباغ همت والا نهمت بتسخیر قلعه لوری و تفلیس و تومانوس مصروف گشته موکب اقبال متوجه آن حدود شد و چون احسناباد محل نزول اردوی شکوه گردید بنوعی رعب و هراس در دلهای مستحفظان قلاع مذکور استیلا یافته بود که خیال مخالفت و قلعه‌داری در مخیله هیچکس نمیگنجید نخست محمد پاشا قزاق‌ر حاکم قلعه لوری که تا غایت در راه دولت خواهی رومیه ثبات قدم ورزیده مطلقاً از جاده متابعت آن قوم عدول و انحراف جایز نمیداشت بی اختیار کسان اعتمادی بپایه سریر اعلی فرستاده بتوسط محمد بیک بیگدلی شاملو که از خاص درگاه بود عرض استکانت و بندگی نموده زبان اعتذار بکلمه استغفار گشاد و عرضه داشت نمود که اگر عفو شهریار کامکار شامل حال این خاکسار گشته بجرایم سابق مورد عقوبت نگردد سر قدم ساخته بخاک بوسی آن درگاه می‌آیم چون صدق قول او بر ضمیر منیر فیض تأثیر آن خسرو جرم بخش پوزش پذیر پرتو ظهور انداخت فرستاده‌های او را بمواعید شاهانه نوید دادند و او مژده بخشایش یافته با دلی پر از امید و بیم قاصد آن کعبه آمال گشته داخل اردوی معلی شد و بوساطت امراء و مقربان بمجالست مجلس بهشت آئین مستعد گردیده منظور

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۷۱۷

نظر عنایت و عاطفت گشت و بخلاع فاخره شاهی از تاج و کمر مرصع داشت وزین مرصع و سایر تشریفات و تفقادات معزز و مباهی گردید و کلید قلعه لوری را بمنسوبان درگاه سپرده از جانب اشرف کس بجهت محافظت قلعه و ضبط توپخانه و یراق تعیین یافت و چون خاطر انور از قلعه لوری جمع گردید نهضت همایون بجانب تفلیس و تومانوس تصمیم یافت.

در خلال این احوال عرایض ضراعت آئین از جانب قلعه تومانوس رسیده استدعاء نمودند که اگر از جانب لشکر ظفر اثر قزلباش آسیبی بایشان نرسد و از صرصر غضب قیامت اثر پادشاهی ایمن بوده باشند قلعه را سپرده روی عجز و افتقار بدرگاه سپهر اقتدار می‌آورند مراحم خسروانه منشور استمالت مبنی بر عواطف شاهانه بآنجماعت ارسال فرموده اشاره نمودند که هر کس از ایشان اراده بودن این دیار داشته باشد علوفه و تیماری که در زمان رومیه داشته باشند مضاعف آن عنایت میشود و هر کس عزیمت رفتن دیار روم نماید با اهل و عیال و ارزاق و اموال روانه گردد که بهیچوجه از لشکریان مضرت و آسیبی بایشان نمیرسد.

جماعت اروام مستحفظان قلعه تومانوس این معنی را سرمایه نجات دانسته همگی روی امید بدرگاه جهان پناه آورده بخلاع فاخره و نوازشات وافر مخصوص گشته جمعی که اراده رفتن داشتند کس همراه کرده سالما غانما روانه نمودند و بعضی که توقف اختیار کردند بمنتهای مطلب خود فایز گردیدند و چون رودخانه آل کیت حدود گرجستان مضرب سرادقات عظمت و اجلال گردید عبد اللطیف پاشا حاکم تفلیس و آقایان و ریش سفیدان رومیه که در آن قلعه بودند نتایج لطف و قهر پادشاهی را از حال مردم گنجه و لوری و تومانوس قیاس نموده بدلالیت بخت بیدار کس خود را با عریضه ضراعت نشان بخدمت اشرف فرستاده همین استدعاء نمودند ملتمس ایشان نیز بجز انجاح مقرون گشته حکم همایون مبنی بر استمالت و قبول استیمال باسم پاشاء مزبور و عظماء آن قوم عز صدور یافته مصحوب حسین بیک جارچی باشی قور ذوالقدر فرستادند پاشا و آن جماعت بمضمون آن منشور سعادت اطلاع حاصل نموده اگر چه برایشان واضح بود که در مواعید شاهانه شایبه خلافی نیست و بهر کس امان دادند از مضرت و آسیب گروه قزلباش ایمن اند لیکن بمقتضای آیه کریمه لِيُطْمِئِنَّ قُلُوبُ اَطْمِئِنَّا قُلُوبُ قوم و عزت و اعتبار خود و امتیاز آن قلعه که از حصین مشهوره آفاق است از دیگر قلاع التماس نمودند که یکی از امراء عالیقدر پبای قلعه آید که قلعه را باو سپرده بوساطت او بخدمت



اشرف رسند.

حضرت اعلی شاهى ظل اللهی علیقلی خان شاملو را بدین خدمت مأمور فرموده بجانب تفلیس فرستادند و چون خان مذکور بقلعه قریب شد عبد اللطیف پاشا و آقایان بلوازم استقبال قیام نموده نهایت اطاعت و انقیاد بظهور آورده قلعه را بعلیقلیخان [۵۰۳] سپردند و دو سه روز با اهل اردو بعود او معامله پرداخته الاغان باری و سواری سرانجام نموده همگی با خانه کوچ در قلعه بیرون آمدند و علیقلی خان حسب فرمان قضا جریان جمعی از غازیان شاملو و تفنگچیان را در قلعه گذاشته خود باتفاق پاشا و معتبران قوم باردوی کیهان پوی آمده در آل کیت چائی پاشا و رفقا سعادت آستان بوسی دریافته بنوازشات خسروانه سرافراز شدند و خلایع فاخره بهمگی ایشان علی قدر مراتبهم عنایت شد چند نفری که اراده توقف نمودند بمقاصد ارجمند فایز گردیدند پاشا و جمعی که رفتنی بودند چند نفر از ملازمان در گاه بقلاوزی ایشان مأمور گشته سالما غانما بسرحد رسانیدند و حضرت اعلی بنفس نفیس متوجه قلعه شده نیک و بد آنرا بنظر احتیاط درآوردند.

قلعه تفلیس قلعه‌ایست در دامنه کوهی بلند واقع شده از یکطرف که نارین قلعه در آنجا است

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۷۱۸

سر بشریا افراخته آب رودخانه کر اگر چه از جانب غربی آمده بطرف شرقی می‌رود و در جوار شیروان آب رودخانه ارس بدو پیوسته بدریای خزر میریزد اما بحوالی تفلیس که میرسد پیچیده شده گویا از شمال

### فتح قلعه تفلیس بیزحمت جنگ

آمده بجنوب می‌رود و در آن حوالی قلعه از سمت جنوب گردیده بجانب شرقی می‌افتد و در حریم شهر و قلعه که آب می‌گذرد زمین سنگ بستی مرتفع واقع شده و در مقابل آن کوه بلندی پیش آمده تخته پلی در کمال استحکام در آنجا ترتیب داده‌اند که از تفلیس بولایت گرجستان از آن تخته پل تردد مینمایند و رودخانه بآن عظمت که از انهار مشهوره آفاق است از زیر آن تخته پل می‌گذرد و شهر تفلیس در جانب غربی آن تخته پل افتاد.

و چشمه‌های بسیار و عیون بیشمار از آن کوه جریان می‌یابد که قریب بهفتاد هشتاد چشمه آن آب گرم است و در زمان قدیم هر یک از سلاطین اسلامی و کفره گرجی بر بالای آبهای گرم گنبدها عمارت کرده استحمام مینموده‌اند و حمام مردم آن شهر منحصر در آن است چند حمام در درون قلعه و بسیاری در بیرون است و الیوم قریب بسی چهل حمام بحال خود بود که بعضی دایر و بعضی استعداد دائریت داشت ارتفاع بروج قلعه بمثابه ایست که با فلک الافلاک دعوی محاذات مینماید و از هیچ طرف سلاطین آفاق را تسلط بر آن قلعه متصور نیست زیرا که از سه طرف آن کوههای بلند سر بفلک افراخته و یکطرف آب رودخانه کر می‌گذرد و بدینجهت مکانی که محل اقامت و نزول لشکر تواند بود در حریم شهر و قلعه نیست و الحق بدست درآمدن چنین حصن حصینی که فی الحقیقه ستون ولایت گرجستان و شیروان است باین آسانی جز بتأیید آسمانی و توفیق سبحانی و نیروی اقبال حضرت اعلی خاقانی نتواند بود سکنه آن شهر اکثر نصاری ارمنی و گرجی و قلیلی مسلمان نیز هستند کلیسا و معبد نصاری که اکثر قدیم است در آن شهر و نواحی آن بسیار است.

### فوت گرگین خان والی کارتیل

از سوانح آن ایام که در اثناء نهضت همایون بطرف گرجستان اتفاق افتاد قضیه فوت گرگین خان ولد سمایون خان والی کارتیل است که جمعی از معتمدان آن سلسله بدرگاه جهان پناه آمده از آن واقعه اخبار نمودند حضرت اعلی آمده‌ها را نوازش فرموده لوارصاب خان پسر او که در آنوقت چهارده ساله بود،

## مصراع

«چون مه چهارده در حسن تمام»

بجای والد بحکومت ملک موروث و لقب ارجمند فرزندی سربلندی یافت احکام شفقت آمیز و خلایع فاخره جهه او و مخدرات استار آن سلسله ارسال داشته از زمره مقربان بساط اقدس محمد بیگدلی شاملو را بدان صوب فرستادند که پرسش بازماندگان کرده بشفقت و عاطفت شاهانه مطمئن و امیدوار گرداند و او حسب الفرموده عمل نموده در همان چند روز از گرجستان عود نموده اکثر میرزاده‌ها و از ناوران گرجی همراه او بپایه سریر اعلی آمده بسعدت آستان بوسی سرافراز و بروابط خاص ممتاز شدند.

مواد اعتضاد و استظهار گرجیان آن سلسله بلطف و شفقت خسرو کامکار عالی نژاد سمت

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۷۱۹

از دیاد پذیرفت و حضرت اعلی از شمول عاطفت و بنده پروری میرزاده‌های گرجی را علی قدر مراتبهم بتفقدات شاهانه و عطایای پادشاهانه نواخته و مهمات ایشانرا بر وجه دلخواه ساخته همگی را خوشدل و شادمان روانه اوطان گردانیدند و بجهت لواری صاب خان دیگر باره خلایع فاخره و تنسوقات وافر فرستاده بمواعید دلپذیر شاهانه امیدوار گردانیده و حکومت تفلیس و کوتوالی قلعه بمحمد سلطان شمس الدینلو مشهور بدلو محمد تفویض یافته جمعی از تفنگچیان خاصه شریفه را تعیین فرمودند که همراه محمد سلطان در آن قلعه بوده بمحارست قیام نمایند و اسباب [۵۰۴] و اسلحه و یراق قلعه لوری و تومانوس مقرر شد که جهه قلعه ایروان نقل شود و چون خاطر انور از مهمام آن صوب فراغت یافت مظفر و منصور لوای معاودت افراخته کوچ فرمودند و چون همیشه تسخیر ولایت شیروان و قلعه ایروان در ضمیر الهام پذیر رسوخ داشت رأی جهان آرا اقتضای آن کرد که متوجه سرحد ایروان گشته تعمیر قلعه آنجا بفرمایند و بعد از فراغ خاطر از آن امر هر گاه مشخص شود که درین سال حرکت لشکر روم بدین مرز و بوم واقع نخواهد شد و رومیان شیروان از مدد و کومک مأیوس گردند عنان نصرت نشان بدانصوب انعطاف یافته در زمستان این سال بتوفیق حضرت ذوالجلال بفتح و تسخیر قلاع شیروان پردازند بدین عزیمت والاعنان فیروزی عیان از راه جبال اخست آباد که راهی بود در نهایت صعوبت و از کثرت درخت و جنگل و بیشه آفتاب را مجال تاییدن بآن سرزمین نیست و نشیب و فرازش با صدق این معنی افتاده:

## بیت

کسی ندیده سرافراز مگر بچشم ضمیر کسی نرفته نشیبش مگر بپای گمان ضیق طرق بمثابه که در اکثر جاها یک سوار بصد تشویش عبور مینمود متوجه شدند طبقات لشکر را بچند قسم منقسم فرموده هر روز یک گروه کوچ میکردند.

مجملاً قریب بده روز تمامت سپاه منصور از آن راه عبور نموده در کوکجه دنکیز مجتمع گشتند.

دیگری از سوانح این سال که در هنگام فتح قلعه گنجه بظهور پیوست که امیر ابوالولی انجو شیرازی بجهه خویشتن داری و مسامحات که از سلامت نفس و کم آزاری در ضبط و ربط وجوه شرعیه مینموده ملازمان بی‌اطلاع او جسارت و دلیری کرده در وجوه متعلقه بسرکار حضرت امام الجن و الانس تصرفات کرده بودند از منصب عالی صدارت معزول گشته قاضی خان ولد میرزا برهان که از اجله سادات عظیم القدر سبعی حسنی قزوینی و از اقوام قاضی جهان وزیر حضرت شاه جنت مکان بود بدین رتبه عالی سربلندی یافت و بعضی محال عراق که معظم آن دار السلطنه اصفهان و یزد و قم و کاشان بود سرافراز نموده بمیر جلال الدین حسن صلائی اصفهانی که سید فاضل صاحب سخن از سادات شهرستان اصفهان بود و آباء و اجداد عظامش همیشه در ایندودمان قدس نشان بمناصب عالیّه اختصاص داشته‌اند تفویض یافت.

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۷۲۰

**کفتار در تعمیر قلعه ایروان و حالات متنوعه که از عزیمت یورش شیروان سمت وقوع یافت**

چون موبک ظفر نشان در کوجکه دنکیز نزول اجلال فرموده و عساكر منصوره فوج فوج بر درگاه خلایق پناه جمع آمدند اکثر امراء عظام و طبقات لشکر ظفر فرجام سوای الله ویردیخان و بعضی از خاصان درگاه و مقربان بساط اقدس که حسب الفرموده در رکاب اشرف توقف فرمودند ما بقی بتعمیر قلعه ایروان مأمور گشته بسرکاری الله قلی بیگ قورچی باشی متوجه انجام آن خدمت شدند و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی با وفور نشاط و شمول انبساط از ساحل دریای کوجکه عبور فرموده سیر کنان و صید افکنان از راه سیسحان بطرف نخجوان توجه فرموده در خلال اینحال عورتی گرجیه مسماة بگلچهره که در زمان حضرت شاه جنت مکان از خدمت منسوبان این دودمان و بعد از سنوح واقعه ناگزیر آن حضرت همراه سمیون خان بگرجستان رفته بوده و چون سمیون خان چنانچه در این اوراق سبق ذکر یافته گرفتار رومیان گشته او را باستنبول بردند مخدرات آن سلسله کدبانوی مذکوره را باستنبول فرستاده بودند که در خدمت او بوده بلوازم پرستاری قیام نماید و عورت مزبوره بتقریبات بخدمت والده محترمه سلطان محمد خان خواندگار روم مشهور بوالده سلطان که در امور سلطنت آن دودمان صاحب اختیار بود رسیده بنا بر طرز دانی و آداب خدمت نزد او راه یافته چند گاه در استنبول میبوده در اینوقت بتحریک وزراء و ارکان دولت سلطان روم بتخصیص درویش پاشا وزیر اعظم بانفاق یکی از چاوشان رومی از جانب سمیون خان بدرگاه سعادت نشان آمده عرایض آورد ما حصل کلام آنکه همیشه سلاطین عدالت آئین امنیت عالم و ترفیه احوال امم را بر مطالب عالیہ دنیوی راجح و مقدم [۵۰۵] داشته‌اند و خصومت و نزاع میانه دو پادشاه والاجاه موجب خرابی مملکت و تفرقه احوال عجزه و زیردستان و ریختن خونهای خلایق است و التماس نموده بود که بجهت حصول نیکنامی دنیا و ثبوت عقبی بساط کلفت را در نوردیده با پادشاه ذیجاء روم بادی الفت و وفاق گردند که از اینطرف نیز دولتمندان خیراندیش خصوصا درویش پاشا وزیر اعظم باعث صلح شده بهر طریق رضای خاطر اشرف بوده باشد این امر خیر انجام را فیصل میدهند از این طرف جواب عرایض سمیون خان برین نهج قلمی شد که بر او و سفید-ریشان خانواده آل عثمان ظاهر است که میانه حضرت شاه جنت مکان و پادشاه مرحوم سلطان سلیمان و پسرش سلطان سلیم ضوابط عهد و پیمان موکد با ایمان استحکام یافته بود که نسلا بعد نسل میانه این دو سلسله مخالفت نبوده باشد.

بعد از واقعه ناگزیر شاه جنت مکان بمجرد اندک اختلالی که بجهت منازعه اویماقات در میانه قزلباش واقع بود رومیان فرصت یافته بیجهتی نقض عهود و پیمان کرده مملکت موروثی ما را بغصب متصرف شدند و اکنون ما طالب حق موروث خودیم اگر فرمانفرمای ممالک روم عهد پدرانرا منظور داشته در مقام الفت باشد و سنور و سرحد بقاعده آن زمان مقرر گردد ما نیز بجهت ترفیه حال خلایق و عباد الله از طریق خصومت و عناد عدول نموده سالک مسالک دوستی و اتحاد میگردیم و اگر لجاج ورزیده در مقام عداوت بوده باشد توکل بالطف ایزدی کرده دست از طلب حق موروثی باز

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۷۲۱

نمیداریم آنچه حضرت باری تعالی خواسته باشد چنان خواهد شد و مقدرات ازلی را از ظهور چاره نیست و امیدواریم که بر حسب الحق یعلو و لا یعلی علیه بمطلب خود فایز گردیم.

دیگری از سوانح این سال آنست که چون در زمستان سال گذشته که رایات جلال متوجه تسخیر گنجه و قراباغ بود از جماعت رومیه فوجی بتاخت آمده چند قریه را از قراء کوجکه دنکیز که بامیر کونه خان متعلق بود غارت نموده بودند در این سال امیر کونه خان با اتباع خود و جنود آراسته بتاخت و غارت الکاء رومیان رفته تا حوالی خطه وان و عادلجوز تاخت کرده سالما غانما باز گردید از امراء اکراد محمودی که در آن سرحد میباشند عبدالله بیگ حاکم خوشاب و زینل خان حاکم قراحصار و مصطفی بیگ حاکم ماکو و زینل بیگ حاکم چورس و ایلچیان میران سنجق آنطرف سیما میر شرف حاکم جزیره و ضیاء الدین خان ولد شرف خان حاکم تبلیس و زکریا خان چکاری بنا بر اظهار دولتخواهی و انجام مطالب و مقاصد خود نزد امیر کونه خان آمده باتفاق

بدرگاه جهان پناه آمدند و بوساطت خان مذکور در حدود نخچوان سعادت بساط بوسی دریافتند.

امیر کونه خان بجانب ایروان رخصت یافت و امراء و ایلچیان مذکور مشمول الطاف و احسان گشته حکومت چورس بدستور بزینل بیک و ماکو بمصطفی بیک شفقت شده مبلغ دویست تومان شاهی عراقی زر نقد باو انعام فرمودند و عبدالله بیک بعد از فوت سلیمان بیک برادر خود میر عشیرت و حاکم خوشاب شده بود زینل خان عمزاده او که با سلیمان بیک معاند بود و قراحصار را بعنف از او گرفته بود چون بعد از وقوع محاربه جغال اغلی و انهزام او زینل خان مذکور التجاء بظلال عاطفت شاهی آورده در سلماس بیایه سریر اعلی آمد منشور ایالت آن قوم و حکومت خوشاب که سنجق میر عشیرت آن قبیله است باسم او شرف صدور یافته بود بدینجهت میانه عمزاده‌ها مناقشه بود در این اوقات که هر دو شعار شاهی سیونی ظاهر ساخته بدرگاه گیتی پناه آمدند مقرر شد که میانه عمزاده‌ها صلح واقع شده الکاء موروثی حسب الصلاح ریش سفیدان اکراد میانه ایشان منقسم گردد عظماء اکراد حسب الفرموده عمل نموده وثیقه در آن باب برضای طرفین در قلم آورده بنظر اقدس رسانیدند و حکم همایون بر طبق آن باسم هر یک شرف نفاذ یافت اما زینل خان روزی چند با عبدالله بیک گرگ آشتی کرده بالاخره فیما بین با فساد مفسدان که هیچ طبقه خالی از آن نیستند و طبقه اکراد از همه بیش و در مفسدت از همه در پیشند مواد نزاع در هیجان آمده قلعه خوشاب بتصرف زینل خان درآمد و شرح آن عنقریب رقمزده کلک بیان میگردد.

بالجمله عنایت خسروانه امراء اکراد و ایلچیان مذکور را بخلاع گرانمایه سرافراز فرموده جهة میر شرف و زکریا خان و ضیاء الدین خلّاع فاخره و تنسوقات لایقه ارسال داشتند و همگی آن گروه مسرور و خوشدل رخصت انصراف یافته روانه شدند بعد از رفتن ایشان اراده خاطر اشرف بسیر و گشت [۵۰۶] خطه اردو باد متعلق گشته سایه اقبال بر مفارق متوطنان آن بلده طیبه گسترده که تا تعمیر قلعه ایروان و بازگشتن امراء و لشکریان چند روزی در آن مقام بهجت فرا عشرت پیرا بوده بعد از فراغ خاطر از مهمام قلعه مزبور عنان نصرت نشان بتسخیر ولایت شیروان معطوف دارند انشاء الله - وحده العزیز.

عالم آرای عباسی ۴۶

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۷۲۲

### ذکر توجه موکب همایون بخطه دلپذیر اردوباد و خاطر از مهمات آذربایجان پرداختن و رایات اقبال بتسخیر شیروان افراختن

اردوباد قصبه‌ایست بغایت دلگشا و دلنشین در جانب شمالی آب ارس که سخن پرداز خطه شیراز خواجه حافظ در مدح سواحل طیبه نزهت فزایش فرموده:

شعر

ای صبا گر بگذری بر ساحل رود ارس بوسه زن بر خاک آن وادی و مشکین کن نفس در دامنه کوه چپان واقع شده در کمال نزهت و خرمی بلطافت و عذوبت ماء و باغات و بساتین میوه‌دار و چشمه‌های خوشگوار شهره آفاقت هیچ منزلی و سرزمینی نیست که چشمه آبی در نهایت لطافت و سردی در آنجا نبوده باشد مردم آنجا بتشیع فطری و خلوص عقیدت و دوستداری خاندان کرامت و ولایت نشان صفویه مشهور و معروفند چنانچه در زمان تسلط رومیه چند مرتبه بدینجهت قتل عام یافتند و خرابی تمام بآن بلده جنت مقام و اختلال باحوال سکنه و اهالی آنجا خصوصاً طبقه علیه نصیریه طوسیه که از احفاد استاد البشر عقل حادی عشر خواجه نصیر المله و الدین طوسی روح الله روحه‌اند راه یافت و درین هنگام که آن اختلال بنیروی اقبال خسرو بیهمال زوال پذیرفت منظور عنایات شاهانه گشته از جمیع تکالیف دیوانی معاف و مرفوع القلم و در کل ولایت آذربایجان محسود امثال و اقارند و چون آصف جم اقتدار و اعتماد الدوله غفران دثار حاتم بیک از آن سلسله علیه است و راقم حروف را بنا بر طول مدت معاشرت و همصحبتی و طریقه اخلاص و نمکخوردگی آن عالیجناب فلک احترام ناگزیر بود که در این مقام برخی از احوال سعادت منوال آن سلسله علیه

بقلم اخلاص در صحیفه بیان نگارد.

القصه آن طبقه رفیع از فضایل و کمالات عقلیه و نقلیه جد بزرگوار بی بهره نیستند شیخ علی نقی کمره در مدح آن صاحب اقبال در رشته نظم کشیده ابیات بلند و معانی دلپسند بسیار دارد از آنجمله این بیت مناسب این مقام است:

بیت

تا ابد بارور میوه فضل اند و هنر هر خس و خار که در خطه اردوبادند اکثر ایشان بحلیه صلاح و پرهیزگاری و زیور قابلیت و استعداد ذاتی و سلامت نفس و اخلاق حمیده آراسته و پیراسته همواره مرجع و ملجاء عموم مردم آن دیار بوده اند و آن دستور رفیع مقدار صاحب دولتی بود بمکارم اخلاق ستوده موصوف و عالمیزلتی سلامت نفس و نیک اندیشی خلاق مشهور و معروف از وفور قابلیت و کردانی برتبه وزارت دیوان اعلی معزز و سربلند گشته قریب به بیست سال مسند وزارت دیوان و حل و عقد امور جهانیان بذات ملک صفاتش آراستگی داشت و همواره پرتو انوار تربیت و عاطفت شاهانه بر وجنات احوالش تافته روز بروز پایه قدر و منزلتش بلندی میگرفت طبع دربارش کام-

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۷۲۳

بخش کافه انام و دربار سعادت مدارش مرجع خاص و عام مهام ممالک باصابت رأی ملک آرایش منتظم و مشید و امور خلاق و برایا بحسن کیاست و کردانی آن مهر سپهر کامرانی بر وجه دلخواه ممهّد هرگز در مدت عمل بخواست و طلب غف راضی نبود و آزار و اضرار موری در خاطر خطیر آن آصف سلیمان منزلت خطور ننمود.

القصه خامه سخن گذار در تبیین حالات پسندیده آن وزیر صایب رأی بعجز و قصور معترف است و منزویان گوشه اندیشه از تفکر اوصاف حلیه آن دستور ملک آرای در زاویه خمول و ناکامی معتکف که اگر در این باب خوض رود سخن بدرازی کشد لهذا در این مقام بهمین قدر اکتفاء نمود و آن دستور ستوده سیر خلف صدق مرحوم ملک بهرام است و او بزرگی بود کریم الذات و کریمی پسندیده صفات در زمان سلاطین ماضیه بر نهج آبا و اجداد بر مسند عز و شرف متمکن و آثار نجابت و بزرگی از ماضیه احوالش ظاهر و نمایان و پرتو [۵۰۷] التفات سلاطین بایندریه بر وجنات آمالش لامع و تابان و قطع و فصل مهام آن ملک برای صوابنمایش مفوض بوده در زمان ظهور دولت و جهانگشائی خاقان سلیمان شأن جنت آشیان ابوالبقا شاه اسمعیل اسکنه الله تعالی فی فرادیس الجنان چند گاه بنا بر غمز و سعایت حاسدان و ارباب غرض کربت غربت اختیار نموده از وطن مألوف جلا نموده و بر حسب تقدیر بر ولایت مصر و آن حدود اقامت داشت تا آنکه کارفرمایان عالم ابداع ابتلای ایام مهاجرت را بانتهای رسانیده مصالح راحت و فیروزمندی آماده گردید و حضرت خاقان سلیمان شأن بر حسب اتفاق خطه دلگشای اردوباد را بعز قدوم همایونی زینت افزود مشاهده منازل مرغوب آن صاحب دولت که آثار رفعت و بزرگی از آن نمایان بوده فرموده اند و چون از حوادث دوران و تصاریف زمان و خالی بودن از وجود صاحب مکان فی الجمله انهدام بدان راه یافته بوده آن حضرت از سبب انهدام پرسیده اند.

حسین بیک الله که از خاصان درگاه و جانشینان دولتخواه بود و اوصاف حمیده آن ستوده صفات را معلوم داشت حقیقت احوال او را بمسامع جلال رسانیده قرابت قریبه خواجه عتیق منشی نیز که در آغاز خروج آن حضرت نخست طغرای غرای ایندولت ابدی را بقلم زرنگار اخلاص بر مناشیر اقبال او نگاشت علاوه توجه شاهانه گشته حکم استمالت باسم او عز صدور یافت که روی توجه بوطن اصلی آورد ملک بهرام بعد از ورود آن منشور عاطفت باستظهار تمام متوجه مسکن و مقام مألوف گشته بتدارک اختلال احوال و سرانجامی بی سرانجامی پرداخت و در زمان خجسته نشان شاه جنت مکان علین آشیان بیشتر از پیشتر منظور نظر عواطف و الطاف گشته منصب کلانتری و تقدم و بزرگی اهالی آن ملک بدستور سابق برای صوابنمایش متعلق گردید و چون حضرت شاه جنت مکان را توجه تام بآن بلده جنت مثال بود چنانچه طرح و تمثال آن بقعه شریفه را حسب اشاره همایون نقاشان نادره کار و مصوران معجز نگار در ایوان چهل ستون دولخانه مبارکه قزوین نگاشته کلک موی شکاف گردانیده اند مکررا نشاط سیر آنخطه

طیبه و شکار ماهی رود ارس از خاطر انور سرزده آن مقام فرح افزا بیمن مقدم آن خسرو سپهر اعتلا غیرت افزای باغ ارم میگردید در هر مرتبه کلبه آن جناب را بفرقدم بهجت لزوم نورانی ساخته در آن منازل دلگشا بلوازم جشن و سور و بهجت و سرور میپرداخت و اینمعنی موجب ازدیاد مواد عزت و تضاعف جاه و حشمت آن عالی منزلت گشته پایه قدر و منزلتش ارتفاع مییافت.

مرحوم میرزا کافی منشی نیز که بزیور قابلیت و استعداد آراسته شایسته تربیت بود بنابر قرب قرابت و خویشی که با آن صاحب دولت داشت بمنصب ارجمند انشاء ممالک سرافرازی یافت و بیمن تربیت و نظر کیمیا اثر آن حضرت در آن فن ترقی عظیم کرده بکلک بدایع نگار رقم نسخ بر

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۷۲۴

منشآت سخنوران پیشین کشید نقاط اقلام زرین فامش بر صحیفه بیان چون مروارید غلطان و چندین سال از زمره محرمان سرایر قدس و مقربان بساط انس بود آری:

بیت

هر چه هست از نتایج نظر است نظر اکسیر کیمیا اثر است از مآثر و نیکو خدمتیهای آن سلسله اکثر اوقات یکی از مستعدان آن طبقه در این دولت ابد- پیوند بدین منصب والا سرافرازی دارند.

بالجمله آن صاحب سعادت عالی هم در آن بقعه خرم خوان گرم گسترده آینده و رونده از مواید انعام و احسانش محفوظ و بهره‌ور میبودند و سنین عمر شریفش از موحدله هشتاد تجاوز نموده بسر منزل نو در رسیده بود در اواخر ایام حیات اراده حج بیت الله الحرام و ادراک سعادت زیارت و طواف مدینه مشرفه حضرت خیر الانام و روضات مقدسه ائمه کرام علیهم السلام نموده عزیمت آن سفر مبارک کرده در مابین شام و یثرب مزاج و هاجش از جاده استقامت و اعتدال منحرف گشته بریاض قدس خرامید ولد ارشدش ادهم بیک که توفیق مرافقت و همراهی پدر بزرگوارش یافته بود نعل مطهر آن نیکو سیر را در همانجا که بقلعه حیدر مشهور و معروف است مدفون ساخت تا آنکه در سالی که مغفرت پناه معصوم بیک صفوی متوجه آن سفر خیر اثر گشت و میرک بیک پسر بزرگتر مرحوم مذکور همراه بود جسد شریف پدر را از آن مکان بیرون آورده بمدینه طیبه نقل نموده در جوار ائمه بقیع علیهم السلام مدفون ساخت و اولاد گرامی آنجناب که در حین وفات در قید حیات بودند و مسود اوراق را فی الجمله تعارفی بحال ایشان بود پنجنفرند و هر چند گزارش [۵۰۸] احوال آن سعادت‌مندان مناسب بسیاق تاریخ نیست بنابر ایمانی که در صدر داستان شده صحیفه مصادقت و اخلاص را بنگارش آن آرایش داده میگوید که اخلاف صدق اتصاف آن جناب اول میرک بیک مذکور است که بحلیه قابلیت و زیور استعداد و اهلیت آراستگی داشت در اوایل حال که از خطه اردوباد بیرون آمد ملازمت رکن السلطنه معصوم بیک صفوی اختیار نموده منصب انشاء و لشکر نویسی یافت و بالاخره بمرتبه وزارت ترقی کرده چند سال من حیث استقلال بدان خدمت مشغول بود و در سفر حجاز مرافقت اختیار نموده چون معصوم بیک در حینی که محرم شده بود بتیغ غدر رومیان کشته گشته درجه شهادت یافت او متعلقان شهید سعید مذکور را آورده بمنتسبان آن امیر کبیر کمال خدمتکاری و پاس حقوق نمکخوارگی بجای آورد و در مجلس بهشت آئین حضرت شاه جنت بارگاه راه خدمت یافته مجلس نویسی میکرد و آن جماعت در مقام تربیتش میبود در این اثنا اجل موعود رقم حیاتش را از صحیفه هستی محو کرده هادم اللذات بنیاد حیاتش برانداخت.

و دیگری ادهم بیک است که او نیز بوفور استعداد و قابلیت و حسن اخلاق موصوف بود در بدو حال در مرافقت ولد بیهمال متوجه سفر خیر اثر حجاز شده بعد از واقعه ناگزیر والد بدان سعادت عظمی فایز گشته بعد از معاودت باردو آمد مدتی اوقات خجسته ساعات بکسب قابلیت و علم سیاق مصروف داشت و از جانب اشرف بمنصب استیفاء سرکار شاهزاده مغفور سلطان مصطفی میرزا مأمور گشته در اواخر منصب وزارت سرکار نواب میرزا بآن جناب تعلق گرفت.

بعد از رحلت شاه جمجاه جنت آشیان و واقعه میرزا که در ایام سلطنت اسمعیل میرزا روی داد و شرح آن در طی وقایع زمان مذکور



در مجلد اول مسطور گشته چند گاه متوجه هیچ شغلی

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۷۲۵

از مشاغل دنیا نبود تا آنکه در زمان جلوس نواب سکندر شأن سلطان محمد پادشاه منصب کلانتری در دارالسلطنه تبریز که از معظمات امور است بدو تفویض یافت لیکن از آن مهم بنابر نخوت و غرور و خودسری و خودرأئی امیر خان ترکمان و اقتدار عمل سرکار او دامن همت در چیده چند گاه در اردوباد مقیم بود تا آنکه در اواخر ایام جهانبانی شاهزاده مغفرت انما سلطان حمزه میرزا که بساط دولت امیر خان درهم نوردیده مغضوب گشت و علیقلی خان فتح اغلی استاجلو مرتبه ایالت و دارائی دارالسلطنه تبریز یافت او را بارتکاب منصب مرجوعه ترغیب نموده بالاخره وزارت سرکار خان مذکور بآن جناب تعلق گرفت و در زمان جلوس سعادت مأنوس همایون اعلی شاهی ظل الهی که بساط دولت علیقلی و رفقای او درنوردیده گشت جناب مشار الیه چند روزی وزارت اسلمس خان تاتی اغلی ذوالقدر مهرداد اختیار نموده بالاخره از مشاغل دنیوی دلگیر گشته میل توطن مشاهد مقدسه و کسب ثوابات اخروی نموده چند گاه توفیق مجاورت عتبات عالیات دریافت و برادر فرخنده سیرش را آرزوی ملاقات برادر غالب گشته استدعای حضور گرامیش نمود و خدمتش بعراق آمده بعد از آنکه با برادر حمیده سیر و اقوام عهد ملاقات تازه کرد اراده توطن شیراز نمود و منظور انظار شفقت شاهانه گردیده هر ساله مبلغ یکصد تومان شاهی از قصر الدشت شیراز برسم سیورغال عنایت فرمودند و در ایام توطن شیراز مرتبه دیگر سفر خیر اثر حجاز اختیار نمود توفیق حج مکرر یافت و یک دو مرتبه بقصد زیارت روضه مقدس حضرت امام ثامن ضامن علیه السلام متوجه مشهد مقدس معلی گشته بدان سعادت عظمی فایز گردید و در شهر سنه تخائوی ثیل سبع عشر و الف در خطه شیراز آهنگ سفر بقا ساز داده رخت هستی بدار الملک عدم کشید.

شعر

او نیز چو جمله پاک مردان گردید به آن جهان شتابان دیگری از اولاد ملک بهرام مهر سپهر وزارت و اقبال اعتماد الدوله غفران مآل حاتم بیک است که بعد از فوت والد والا نژاد بمنصب کلانتری اردوباد مغضوب گشته با وجود حوادث سن و عنفوان شباب از روی کمال دانش و بینش بلوازم آن مهم اشغال مینمود تا آنکه بجهت مناقشه و گفتگو بعضی از حساد آن ملک از آن مهم ملول و متنفر گشته باراده خود ترک باردو آمد بعد از چند گاه وزارت دلو بوداق روملو حاکم خوی اختیار نموده چند سال بآن امر مشغول بود چون دلو بوداق از حکومت معزول گشت جناب آصفی یک دو سال بی شغل و عمل در اردو بسر میبرد که قضیه رحلت شاه جمجاه جنت مکان روی نمود در زمان اسمعیل میرزا زیارت عتبات عالیات توجه [۵۰۹] نموده بعد از فوت اسمعیل میرزا که نواب سکندر شأن رضوان مقام بر مسند فرمانروائی جلوس نمود جناب آصفی سمت وزارت ولیخان افشار حاکم دارالامان مذکور بدان مهم مشغول بود و در زمان جلوس همایون حضرت اعلی شاهی ظل الهی که ولیخان باردو آمده ایالت و دارائی کرمان به بیکتاش خان ولد او تفویض یافت جناب آصفی بتکلیف ولیخان طوعا او کرها بدستور متکفل مهم وزارت او گردید.

چون میانه بیکتاش خان که پیوسته مدهوش باده خودسری و خودرأئی بود و یعقوبخان ذوالقدر حاکم شیراز که او نیز از این نشاء بی بهره نبود بجهات مختلفه اسباب وحشت آماده گشته یعقوبخان بنوعی که خامه سخن پرداز در محل خود بتحریر آن پرداخته بر سر او لشکر کشیده در ظاهر دارالعباده یزد فیما بین محاربه وقوع یافته بیکتاش خان از سریر تک سازی چرخ مشعبد در خطه یزد بدست

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۷۲۶

لشکریان شیراز بقتل رسید اموال و اسباب آصفی در آن واقعه بتاراج حادثات رفت اما یعقوبخان بعد از ملاقات آن عالیجناب را در مقر عز خود مأوی داده همراه خود بشیراز برد و بعد از آنکه قضایای مذکور بعرض عاکفان سده جلال رسید و رایات جهانگشای شاهی ظل الهی در دارالسلطنه اصفهان مرتفع گردید حضرت اعلی در ازاء خدمات موروثی و نیکو خدمتیهای سابق و لاحق که از

ایشان بظهور آمده بود در مقام تربیت جناب آصف صفات در آمده قورچی بطلب ایشان فرستادند.

یعقوبخان که از باده هوش ربای غفلت سرمست شده بود بتوهم آنکه مبادا طلب او بجهت تحقیق خزاین و اسباب بیکتاش خان بوده باشد فکرهای بیحاصل و اندیشه‌های تباه بخود راه داده در فرستادن متفکر و متردد بود چون کارفرمایان قضا و قدر چندین امور خیر و کارهای شگرف در ذات کامل - الصفاتش بودیعت نهاده بودند که در خدمت این خدیو زمان بر صحیفه دوران رقم کلک ظهور گرداند و بس عقده‌های مشکل که در این دولت ابد بنیان بمفتاح رأی کشور گشایش گشوده گشته نقاط اقلام عنبر فامش خال رخسار سلطنت و نتایج کلک بدایع نگارش زیور نگارستان دولت گردد اثری بر اندیشه‌های باطل او مترتب نگشته جز فرستادن چاره نیافت و آن جناب برفاقت قورچی در حمایت الهی روانه سریر اعلی شاهی شده در دارالسلطنه اصفهان بسعدت پای بوسی اشرف و عز مجالست خلد آئین استسعاد یافت.

در وقتی که فرهاد خانرا از شیراز بجهت انتظام مهمات دارالامان کرمان و دفع فتنه یوسفخان افشار بنوعی که در محل خود گزارش یافته نامزد فرمودند جناب آصفی را که صاحب وقوف مهمات کرمان و سالها در میانه طایفه افشار و مشیر و مؤتمن بود همراه فرهادخان کرده انتظام مهمات آن ولایت را برای صوابنمایش منوط گردانیدند و آن دستور صایب رأی خدمت مرجوعه را بر وجه دلخواه صورت انجام داده در شیراز بسعدت آستان بوسی سرافراز گردیده و حضرت اعلی آثار خرد و هوشمندی در ناصیه احوالش مشاهده فرمود در مقام تربیتش در آمدند و نخست بمنصب جلیل القدر استیفاء ممالک محروسه معزز و سربلند گشته ششماه در کمال استقلال بآن مهم پرداخت اگر سمت استیفاء داشت اما بیمن توجهات شاهانه اکثر امور وزارت دیوان اعلی ازو متمشی میشد و یوما فیوما پایه قدر و منزلتش درجه ارتفاع مییافت تا در اول نوروز توشقان ثیل مطابق الف من الهجرة بمنصب وزارت دیوان اعلی ارتقاء یافته تمامی مهمات مالی و ملکی ممالک محروسه برای عقده گشای آن دستور صافی ضمیر مفوض گردید چنانچه در محل خود تسطیر پذیرفته هر چند سطری از اوصاف کمال و صورت احوال حمیده خصالش در صدر داستان بدستکاری قلم دو زبان پرتورقوم انداخته چون محل مناسب و اخلاص قوی بود قلم بی اختیار بتکرار پرداخت.

مجملاً آن عالیجناب از کمال صدق و غایت اخلاص موروثی نطق دولتخواهی بر کمر همت بسته در عرض مدت وزارت خدمات پسندیده و کارهای شگرف در راه این دولت ابد پیوند بمنصب ظهور رسانید وجود فایض الجودش باعث رفاه حال عالمیان و سرمایه استقامت احوال ایرانیان گردید رسم مذموم جرم و جرایم که وزرای سابق در ضمن رشد و کفایت خود شایع ساخته موجب تفرقه خاطر خلق الله بود و در میزان عدالت و دارائی و مقیاس نصفت و ملک آرائی همایون اعلی ناسنجیده و ناپسندیده مینمود بمیامن [۵۱۰] الطاف شاهانه از میانه خلاق برانداخت و خیرخواهی او نسبت بکافه انام متساوی در آداب نصفت و داددهی دستور و در قاعده حساب دانی و انتظام امور دیوانی کرده اوقدوه و قانون بود چند مرتبه که از جانب اشرف اعلی بخدمات مأمور گشته از موکب همایون دوری جست آن خدمت را بوفور اخلاص و

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۷۲۷

کمال دولتخواهی سزاوار غیرت و مردانگی بر وفق رضای اشرف و صلاح دین و دولت قاهره بتقدیم رسانیده مرضی و مستحسن بود چنانچه هر یک از آنها مفصلاً در طی وقایع آن سال رقمزده کلک بیان گردید در این مقام چون شایبه تکراری بود زبان قلم از طول کلام اندیشیده از آن کوتاهی گزید تا آنکه در سال ایت ثیل تسع عشر و الف که بتسخیر قلعه دمدوم و دفع عصیان امیر خان برادوست مأمور بود شبی در پای قلعه حال برو متغیر گشت بفجاء درگذشت و موجب اندوه و ملال جهانیان گشت و بنوعی که در قضایای سنه مذکور سمت تحریر یافته خلف ارجمندش میرزا ابوطالب که در جمیع مواد مصداق الولد سراییه و در فنون فضایل و کمالات علمیه و سخاوت ذاتیه مرتبه رجحان داشت و این جریده اقبال بعد از نگارش مفاخر و مناسب ستوده شهریار کامکار عالی نسب بیهمال بنام نامی آن عالیقدر ملک خصال مزین و شطری از اوصاف کمالش در صدر صحیفه اول دیباچه کتاب رقم تسطیر

پذیرفته بمیامن شفقت و التفات حضرت اعلی شاه‌ی ظل‌اللهی که طبع حقیقت سرستش قانون حق‌گزاری است بجای والد غفران مآب برتبه والای وزارت دیوان اعلی ارتقا یافت.

اکنون که وقایع احوال مصون از اختلال این دولت عظمی مرقوم قلم واسطی نژاد است و سنه هجری بخمس و عشرين و الف رسیده سریر وزارت بوجود کثیر الجود آن آصف سلیمان مرتبت مزین و محلی است امید که همیشه در ظللال عاطفت این خدیو زمان کامروای دولت و کامیاب سعادت بوده باشد و دیگری از اولاد والا نژاد ملک بهرام و برادران نیکو سیرت نیکو سریرت آن وزیر آصف مرتبت بوذرمهر مقام ابوتراب بیک و ابوطالب بیک‌اند که هر دو بوفور قابلیت و استعداد ذاتی موصوف و در علم سیاحت و نویسندگی مشهور و معروف در زمان شاه جنت مکان مدتی در اردوی معلی در مرافقت برادران بکسب کمالات مشغول بودند.

ابوترات بیک چند گاه بمنصب استیفاء مشهد مقدس منصوب گشته بدان مهم قیام داشت و از زمان فرمانروائی اسمعیل میرزا ابو توابع بیک بوزارت مرتضی قلیخان پرنایک حاکم مشهد مقدس منصوب گشته متوجه آن صوب گردید و کمال اختیار و اعتبار یافته در آنجا دست قضا بساط عمرش درنور دیده در آن روضه مقدس مدفون گشت و ابوطالب بیک منصب استیفاء علیقلی خان شاملو بیگلربیگی هرات که با او فی الجمله قرابتی داشت دریافته در ملازمت او روانه خراسان گردید و چند سال در دارالسلطنه هرات بفرابال در سایه دولت آن صاحب اقبال روزگار گذرانید تا وقتی که عبدالله خان اوزبک از ماوراءالنهر لشکر بخراسان کشیده کمند همت برکنگره تسخیر قلعه هرات انداخت و مدت محاصره امتداد یافته کاربر محصوران تنگ گردید علیقلی خان بیک را با یک دو نفر از متعینان شاملو برسم رسالت بیرون فرستاد که شاید بوساطت خیراندیشان حرف صلحی بمیان آورند عبدالله خان بر خلاف توره و آئین سلاطین چشمه مردمی را بخاک بیمرتوی انباشته و از شناعتم امر قبیح ایلچی کشتن باک نداشته آن جوان پاکیزه روزگار را با رفقا بجای گلوله در دهن توپ کلان نهاده بجانب قلعه انداخت و آتش بیداد آن پادشاه بیمرتو رخت هستی او را سوخته شاهباز حیانتش در راه دین و دولت و رضاجوئی ولینعمت بفضای عالم قدس پرواز نمود و زبان حالش این مقال میسرود:

بیت

پنداشت ستمگر که ستم بر ما کرد در گردن او بماند و بر ما بگذشت

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۷۲۸

حقایق آن حال و صعوبت آن احوال در محل خود نگاشته کلک شیرین مقال گردیده چون جواد خوشخرام قلم در میدان تبیان حالات این طبقه والا مقام بقدر الطاقه تکاپوی نمود اکنون وقت آنست که سر رشته سخن بدست آورده روی بر شارع مقصود نهیم و بدستاری خامه بلاغت نشان بر سر حرف نخستین رویم.

القصه چون حضرت اعلی شاه‌ی ظل‌اللهی متوجه سیر قصبه اردوباد شدند و معتمدان جناب آصف صفات مرحوم چنانچه باید و شاید و در حوصله خیال گنجد بسامان و سرانجام اسباب ضیافت پرداختند و خرد و بزرگ آن بلده باستقبال استعجال نموده از روی کمال فدویت [۵۱۱] و اخلاص جبهه عبودیت بر خاک سوده از غبار سم سمند جهان پیمای شاه‌ی روشنائی دیده امید حاصل مینمودند و آن حضرت بدیده تطف و مرحمت در آن قوم نظر انداخته در کمال فرح و انبساط خاطر و شکفتگی مزاج منازل دلگشای آن سلسله رفیع را بفر نزول همایون زینت افزودند و فرمانبران دستور آصف نشان جشن شاهانه که در خور میهمانی چنین باشد آراسته ساده رخان گل‌عذار بآتش خط و گلگونه رخسار بآن مجلس بهشت نشان بسان حور و غلمان درآمده اقراح راح ریحانی بگردش درآوردند و چند روز در کمال نشاط و خرمی بهجت-افزای خواطر بودند و ملازمان آصف جم افتدار لحظه از کشیدن اطعمه و اشربه لذیذه و میوه‌های گوناگون نمی‌آسودند و از هر گونه ما یحتاج آن مقدار جمع آورده بودند که زیاده از آن متصور نبود و آن جناب چند روز بر اینموال خوان کرم گسترده جمیع امراء و ارکان دولت پادشاهی و مخصوصان و مقربان بساط

اقدس و ملازمان درگاه را که در رکاب نصرت انتساب بودند و امراء و اعیان که از تعمیر قلعه ایروان فارغ گشته فوج فوج وارد میگردید مقداری کرآمد علی قدر درجاتهم برسم اقامت و ساوری ایثار میکردند و اهل خدمت و ارباب طرب و ندماء مجلس بهشت آئین را بخلاف فاخره و انعامات و تکلفات وافره نوازش فرمودند.

بعد از چند روز اراده خاطر اشرف بدان متعلق گشت که مواضع قریبه آن بلده را سیر فرمایند از آنجمله موضعی است و نندنام از قراء معتبره و اماکن لطیفه روزگار در دامنه کوهی واقع شده دره در میان دارد در هر دو طرف دره باغات و بساتین میوه‌دار بیشمار آب خوشگوارش ما صدق تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ و حدایق میوه‌دارش طوبی مثال پربرگ و بار و چون آن منزل نیز محل توطن و سکناى بعضی از طبقه علیه نصیریه است و فی الحقیقه آن موضع نزعت بخش نیز بآن سلسله منسوبست در آنجا نیز اسباب ضیافت و مایحتاج بدستور اردوباد از سرکار آن عالیجناب مکرمت نهاد مرتب گشته دقیقه از دقیق میزبانی فرو گذاشت نکردند و از آنجا بسیر قصبه کلیس که سکنه آنجا اکثر مسیحی اهل ذمه و برخی مسلمان نیز هستند تشریف برده منازل آن طایفه را بنور حضور منور گردانیده فرح افزای ضمایر بودند.

بعد از فراغ از سیر و تماشای آن حدود بصوب اردوباد مراجعت فرموده دیگر باره آن بلده طیه از ورود مقدم همایون رشک بستان ارم گردید و چون عزیمت جانب قراباغ و یورش شیروان مصمم خاطر انور بود و راهی بود که از اردوباد بفضای قراباغ می‌رود و بدره علی موسوم است راهی است در مضیق جبال بغایت تنک و عبور دو سوار از پهلوی یکدیگر از مضایق آن بسیار دشوار فرمان گیتی مطاع بنفاد پیوست که از امراء و اعیان لشکر و طبقات حشم فوج فوج و مرتبه بمرتبه بتدریج از آنراه عبور نموده در چولدرو بر کشاط که صحاری مسطح و علفزارهای مروح دارد جمع آیند و موکب اقبال تا ده روز بواسطه صعوبت راه و عبور لشکر انجم حشر در خطه دلگشای اردوباد عشرت پیرا بوده کامبخش سکنه آن بلده بودند و خدمات اعزه سلسله نصیریه و اقرباء و اتباع اعتماد الدوله مغفور مرضی خاطر مبارک و مستحسن کافه

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۷۲۹

خلایق گشته الحق دوست و دشمن و حساد و اضداد زبان بتحسین گشودند و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی مکررا اظهار خوشنودی فرموده همگی ایشانرا بخلاف فاخره سرافراز گردانیدند و از آنجا موکب همایون فال بفیروزی و اقبال بجانب مقصد در حرکت آمدند و امراء عظام و عساکر ظفر فرجام که بایروان رفته بودند اطراف و جوانب قلعه سابق را که بنا بر صلاح وقت کنده شده بود بر طوایف قزلباش و طبقات لشکر قسمت فرموده هر کس در کار خود اهتمام نموده در اندک فرصتی عمارت قلعه را باتمام رسانیده ذخیره و مایحتاج سران عساکر منصوره نقل آنجا کرده حسب الامر الاعلی قلعه را بامیر کونه خان سپرده کوچ کردند و چنانچه مذکور گشت بتدریج از دره علی عبور کرده در چولدر و بر کشاط جمع آمده باردوی نصرت قرین پیوستند.

### ذکر توجه موکب نصرت نشان بتسخیر ولایت شیروان و فیروزی یافتن بعون عنایت حضرت ملک منان

[۵۱۲] عندلیب نغمه پرداز قلم در گلشن احوال این یورش خیر مآل بدین مقال می‌سراید که چون خاطر انور از تعمیر قلعه ایروان و انقضاء وعده سفر رومیان اطمینان یافت و موکب ظفر نشان از دره علی عبور فرموده در چولدر و بر کشاط نزول اجلال فرموده سراپرده و بارگاه باوج مهر و ماه بر- افراشتند چون مدت سفر و ایام یساق بچهار سال رسیده از کم محصولی قریب بدو سال بود که عسرت و تنگی در کل محال آذربایجان شیوع داشت و غله تسعیر اعلی یافته بود ضعفاء لشکر از فقدان علیق الدواب بی‌مراکب مانده پیاده راه خدمت می‌سپردند و معارف سپاه اکثر طوایل را بعلف صحرا نگاه داشته قوت و توانائی در مراکب نمانده بود و بنا بر امتداد ایام یساق بیسامانی و بی‌سرانجامی لشکر بجائی رسیده بود و بسرحدی انجامیده که در نظر عقلاء فکرت اندیش یورش شیروان در آنوقت مناسب نمینمود و هیچیک از اعیان دولت در این هنگام رفتن شیروان را مصلحت وقت نمیدانستند و چه قرارداد

خاطره‌ها آن بود که چون در این سال از رومیان حرکتی نشده بلا شبهه تدارک عظیم نموده در بهار آینده بآئین شایسته خواهند آمد و یساق شیروان باعث زیادتیی بی‌سامانی و پریشانی و احوال لشکر گشته در هنگام ورود مخالفان مقابله و مقاتله با ایشان بیرون از حیز قدرت و قوت عساکر فیروزی نشان خواهد بود و مراجعت جانب عراق و اندیشه سامان و سرانجام اسباب یساق آینده نمودن اصوب تدابیر می‌شمرند اما از سروش غیبی و بشارت مبشران لاریبی نوید فتح شیروان بنوعی در ضمیر الهام پذیر حضرت اعلی جایگیر گشته بود که در اینسال فتح آن یورش مطلقا احتمال نداشت و چنین فرصتی را که وقت حرکت لشکر روم گذشته از هیچ طرف مددی بحکام و مستحفظان قلاع متصور نیست از دست دادن در آئین سپاهیگری بعید مینمود لهندا تکیه بر عنایت الهی کرده بدان طرف در حرکت آمدند.

نخست محمد بیک ولد کور خلفاء دوملو را که یکی از خاصان بساط عزت و مرد قابل و هوشمند کاردان بود بشماخی فرستاده منشور عاطفت مبنی بر استمالت بنوعی که برومیان قلعه گنجه نوشته حجت و الزام بر آنطایفه تمام نموده بودند باحمد پاشا بیگلربیگی و سایر عظماء و اعیان رومیه در قلم آورده مصحوب او فرستاده نصایح دلپذیر در آن حکم مندرج فرمودند.

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۷۳۰

ما حصل کلام آنکه از روزیکه سمند جهان پیمای اندیشه را در میدان عزیمت تسخیر ملک موروث آذربایجان و شیروان در حرکت آورده‌ایم الی غایه ابواب فتوحات بمفتاح تأیید مفتاح - الابواب بر روی اولیاء دولت ما گشاده تمامت قلاع فلک ارتقاء آن ممالک در اندک فرصتی بدست در آمد در این سال خود حرکت لشکر روم واقع نشد و تا سال دیگر مددی بشما متصور نیست ملاحظه حال و خاتمت احوال خود کرده از روی عقل و دانش قیاس نمائید که از عناد و لجاج بمحصوران قلعه گنجه چه رسید و از ترک قلعه داری و عناد مردم قلعه تفلیس و تومانوس را چگونه امن و سلامت قرین حال گشت غرض از ایراد این کلمات آنکه در مخالفت و قلعه داری اصرار نمایند بعد از آنکه بتوفیق یزدانی بقهر و غلبه مفتوح گردد توقع امان نداشته باشند و وبال خون محصوران در گردن ایشان خواهد بود و تا آمدن محمد بیک و اطلاع بر ضمائر آن طایفه چند روزی در ارسبار به نشاط شکار مشغولی داشتند.

چون محمد بیک بشماخی رسیده احمد پاشا و عظماء رومیه بمضمون فرمان قضا جریان یافتند با یکدیگر قرعه مشورت در میان انداختند شمس الدین پاشا که ابا عن جد از شیخ - زاده‌های شیروان بود و بخدمات پسندیده در میان رومیه مرتبه امارت و پاشائی یافته دولتمخواه ایشان بود و آن جماعت از صوابدید او تجاوز نمینمودند بشیوه شیخان شیاد و زراق عمل نموده آن طایفه را بدمدمه و افسون از جاده امن و سلامت منحرف ساخت و دکان حيله و تزویر گشوده خواست که بلطائف - الحیل لشکر قزلباش را در این وقت از آمدن شیروان باز دارد سخنان چاپلوسانه که از صدق فروغی نداشت بمیان آورده بمحمد بیک اظهار نموده بود که ولایت شیروان بملازمان شهریار ایران تعلق دارد اما رفتن ما و لشکر رومی که همه خانه کوچ دارند در این زمستان و شدت شتا متعذر است و به حصار شماخی خزیده در این وقت بیرون نمیتوانیم رفت التماس داریم که حضرت شاه در این سه چهار ماه ما را مهلت داده در ارسبار و آن حدود بسیر و شکار مشغولی فرمایند که در ایام بهار که هنگام تردد و آمد و شد است اگر موافق رضای خاطر اشرف عمل نکنیم بدانچه رای جهان آرا را اقتضا نماید بعمل آورند.

اما جمعی از شاهی سیونان که اقوام ایشان در اردوی معلی بود پیغام فرستاده بودند که احمد پاشا و آقایان رومیه شمس الدین پاشا را [۵۱۳] باستنبول فرستاده بودند که بجهت ایشان کومک آورد و اراده خاطر ایشان آن بود که دست از قلعه و مملکت شیروان بازداشته بقلعه دربند که به حصانت و متانت شهره آفاق است رفته پشت بداغستان داده در این زمستان آنجا اقامت نمایند و در بهار آینده منتظر کمک و مدد بوده بمقتضای وقت عمل نمایند.

در این اثنا شمس الدین پاشا از راه کفه آمده مناشیر استمالت از جانب خواندگار و کنابات ارکان دولت عثمانی بحکام و اهالی



شیروان آورده شهرت داد که چند هزار ینکچری بامداد شما مأمور گشته بکفه آمدند و عنقریب میرسند و سرداری با لشکر عظیم تعیین شده در اول بهار متوجه و غازیگرای خان والی قوم با جنود تاتار بیورش شیروان مأمور گشته عنقریب از دو طرف لشکر بی‌شمار روم میرسند و آن جماعت را بتحصن و قلعه‌داری ترغیب و تحریص نموده قوم را از آن اراده منصرف ساخت و اظهار کشف و کرامات کرده می‌گفت که اولیاء و اقطاب بمن خبر داده‌اند که لشکر قزلباش بدین ملک تسلط نمیابند و اگر بدین ولایت آیند مقهور میگردند و اصلاً از ایشان آسیبی به قلعه و مردم قلعه شماخی نمیرسد.

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۷۳۱

ساده لوحان تباه اندیشه و خرد مفلسان سفاهت بیشه از سخنان واهی و اقاول کاذبه آن شیاد ثانی عمر و عاص فریفته گشته دل بر مخالفت و قلعه داری می‌بستند اما میخواهند که بحیله و تزویر خود را در این زمستان از آسیب جنود قزلباش صیانت نمایند و در بهار برسیدن کومک و لشکر تاتار مستظهرند چون مکر و حيله اندوزی آن مکار بر ضمیر انور پرتو ظهور انداخت و التماس نموده بودند در میزان عقل سنجیده نمینمود از درجه قبول دور افتاده از خان ارخی ارسبار که محل نزول موکب ظفر شعار بود کوچ کرده در سیم ماه مبارک رمضان در کنار آب کر نزول اجلال واقع شد.

چون رومیان جسر جوادوا بریده بودند و در آن حوالی گذار دیگر نبود اکثر آغرق را در اینطرف آب گذاشته عساکر منصور جریده با ناو گذشته جهت گذرانیدن احوال و اثقال از چوب و دنی صال ترتیب دادند و اسبان و شتران را بآب میراندند که بشناه بیرون روند و روز دیگر از آن طرف آب کوچ کرده در قراسو نزول اجلال فرمودند از راه عقبه و یاسامال متوجه بلده شماخی شدند و لشکریان وارد و بازاریان و سایر مردم اردو تا ده روز بمشقت تمام عبور کرده فوج فوج بموکب همایون پیوستند و الحق در آن هنگام عبور از آن آب در نظرها بعید و ناممکن می‌نمود زیرا که از شدت سرما و یخبند پارچه‌های یخ و برف لخت لخت و کوه کوه از روی آب میگذشت چنانچه ملاحان ناو را بصد تشویق از میان برف و یخ که روی آب را گرفته بود می‌گذرانیدند و شتران و اسبان و الاغان لاغر که قوت شناه و توانائی مجادله با برف و یخ را نداشتند در میان آب از شنا عاجز مانده غریق بحر فنا می‌گشتند و آنچه قوت‌دار بودند از پارچه‌های یخ که پی در پی می‌آمد رم کرده باز می‌گردیدند و از اینطرف اشتلم میکردند که بگذرند لحظه در میان آب دست و پا زده عاقبت غرقه میشدند و آنچه رم نمی‌کردند چون راه شناه مسدود می‌یافتند عنان تاب شده تا قریب نیم فرسخ بلکه بعضی تا یک فرسخ شناه کرده هر جا فرجه مشاهده دواب میشد بصد مشقت بیرون آمده مجملات نقصان و خسران بسیار در این عبور بعساکر ظفر شعار رسیده چندان از دواب و شتران غرقه شدند که از احصاء شمار بیرون بود.

القصة موکب همایون فال از عقبه یاسامال گذشته صباح روز سه‌شنبه دهم ماه مبارک رمضان بیاسامیشی لشکر پرداخته بآئین شایسته بحوالی قلعه آمده از بالای احتیاط اطراف و جوانب شهر و قلعه کرده در میان دو کوه طرف غربی قلعه منزل مناسب که بقلعه زیاده از ربع فرسخ نبود اختیار نموده نزول اجلال فرمودند و رومیه که قریب چهار هزار کس کما بیش بودند دروب قلعه را مانند ابواب بخت و سعادت بر روی خود بسته دست بآلت محاربه و مجادله گشادند.

### ذکر محاصره قلعه شماخی و آنچه در حین محاصره بتقدیر حضرت رب العباد دست داد

چون موکب سعادت قرین اقبال در پای قلعه نزول اجلال نمود هوا از غمام سیاه فام تیره و تاریک گشته کیوان بهزار چشم گریستن آغاز نمود کثرت بارندگی و گل و لای بجائی رسیده و به مرتبه انجامید که تردد مردم در میان خیام اردو وارد بازار بر پیاده و سوار صعب و دشوار گشت و

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۷۳۲

[۵۱۴] راه آمد شد بیرونی مسدود گشته آذوقه لشکر روی در کمی آورد و نرخ مأكولات ترقی کرده جو و کاه حکم عنقا گرفت



بنابر توجه خاطر اشرف بترفيه احوال سپاه و غمخواری لشکر حکم شد که عساکر نصرت نشان طوایل و الاغان باری و سواری که در پای قلعه ضرورت داشته باشند بصرای آب کر که گرمسیر است و همیشه علف خشک و تر میدارد فرستند.

لهذا اکثر اهل اردو الاغان باری و سواری را بنابر فقدان علیق بصرای مذکور فرستادند و تا سه ماه آفتاب عالمیان سر در نقاب حجاب و پرده احتجاب کشیده از زیر ابر ظلمت تاب چهره نمینمود و اکثر اوقات هوا مترشح و سحاب متقاطر بوده شبانروز بارندگی انقطاع نمییافت و در آن دو سه ماه عساکر ظفر پناه بصعوبت روزگار گذرانیدند با وجود این حال چون ماه صیام باختتام رسید حضرت اعلی شاهی ظل اللهی متوجه امر محاصره و امور قلعه گیری شدند.

بر از کياء پوشیده نماند که بلده شماخی در میان راه واقع شده طول شهر و قلعه در عرض دره واقع افتاده شده اصل شهر که بیوت و مساکن رعیت است در دامنه کوه طرف جنوبی واقع شده و خانه‌های حکام و سلاطین ماضیه بکوه جانب شمالی اتصال یافته و ارض آن نسبت باراضی شهر ارتفاع تمام دارد و رومیان هر کدام را یک قلعه ترتیب داده هر دو را با هم اتصال داده‌اند و در قلعه جانب شمالی که مکان مرتفع است بروج عالی اساس سپهر مماس از سنک و آهک ساخته و پرداخته‌اند که از غایت ارتفاع کمند اندیشه از کنگره تسخیر آن کوتاه است و از محکمی و استواری بمتین الماسگون رخنه در آن صورت پذیر نیست و سیبه آوردن از جانب شمالی که در مقابل این بروج عالی افتاده بغایت دشوار است.

بالجمله ملاحظه اطراف و جوانب شهر و قلعه کرده مورجلها قسمت یافت جانب شمالی باهتمام الله ویردیخان قرار یافت و از جانب غربی که طول شهر و قلعه و طرف اردوی معلی است اول سیبه قورچی باشی و قورچیان عظام مقرر گشت و بعد از ایشان سیبه ذوالفقار خان و لشکر آذربایجان و بعد از آن سیبه قرچقای بیک و غلامان و تفنگچیان و بعد از ایشان سیبه گنجعلی خان حاکم کرمان و در انتها جانب غربی سیبه علیقلی خان ایشیک آقاسی باشی شاملو قرار یافت و سایر امراء و عساکر ظفر فرجام بکومک سیبهای مذکور معین گشتند و در جانب شرقی کسی تعیین نیافت و چون مصالح و اسباب ضروری سیبه در پای قلعه نبود و از راه دور آوردن از کثرت بارندگی و گل و لای که شتر و الاغ را مجال تردد نبود متعذر بود لاعلاج مبارزان جنود اقبال حسب اشاره شهریار بیهمال که در عالم جوانی دانش آموز پیران کار دیده تجربه کار از راه دور شروع در حفر جسر نموده در هر چند قدم برج گونه ترتیب داده بر دور آن خندق بریده تفنگچی کماندار و مردم دلیر جنگی بقدر احتیاج در آنجا میگذاشتند که محافظت کارکنان جسر مینموده باشند و بدین طریق پیشتر میرفتند و با وجود بارندگی شب و روز آرام نگرفته در سیبها کار میکردند و رومیان در اوایل حال در کمال نخوت و غرور اظهار تجلد نموده از دروازه‌های شرقی و جنوبی که کسی نبود بیرون آمده در دامنه کوه صف کشیده آماده رزم و قتال میگشتند و بعضی اوقات پیشتر آمده آهنگ نبرد ساز میدادند و از این طرف چون اسبهای اکثر سپاهیان که در جنگ قلعه ضرورت نبود بصحرا فرستاده بودند میسر نمیشد که بصدمات دلیرانه مخالفان را گوشمالی داده از باره تهور و بی‌اعتدالی بزیر آورند و روز بروز پای بی‌اعتدالی پیشتر و بیشتر نهاده سر راه بر متمردان اردوی معلی گرفته دستبرد مینمودند تا آنکه بعضی از اعیان سپاه و ملازمان در گاه که قدرت اسب نگاهداشتن داشتند و بصحرا فرستاده بودند مورد عتاب و خطاب شاهانه گشته اسبهای خود را از صحرا آوردند و یک دو مرتبه دیگر سواره بیرون آمدند آهنگ

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۷۳۳

جنگ نمودند از صدمات سپاه منصور مقهور گشته در کمال خذلان باز گردیدند و چهرها نیز بحوالی قلعه نزدیک رسیده سیبها استحکام یافت ترک آن جرأت و دلیری کرده در چهار دیوار قلعه خزیدند و چند مرتبه بسیبها ریخته با اهل قلعه جنگ در پیوستند. اما کاری نساخته خایب و خاسر باز میگرددند و از اینطرف بیشتر از پیشتر در سیبه پیش بردن و چپر و نقب کردن اهتمام مینمودند و توپهای بزرگ که در حین محاصره قلعه گنجه ترتیب یافته در آنجا مانده بود حکم شد که پاي قلعه شماخی نقل نمایند و چون قبل از فتح قلعه بجهت صیانت احوال عجزه و زیردستان تعیین حاکم ضابط لازم بود عنایت شهریاری ذوالفقار خان قرامانلو را شایسته این

منصب والا دانسته او را بدین پایه اعلی اعتلا بخشید [۵۱۵] و ایالت و دارائی ولایت شماخی و امیر الامرائی کل ولایت شیروان باو تفویض یافت. چون در حین محاصره بعضی فتوحات دست داد که سبق ذکر آن لازم بود بنابر آن مناسب چنان نمود که نخست وقایع ایام محاصره را در سلک بیان کشیده روی بمقصد آوریم انشاء الله.

### ذکر بدست در آمدن قلاع فلک ارتفاع باد کوبه و دربند بتأیید خداوند بی مثل و مانند و نیروی اقبال و دولت ابد پیوند

#### اشاره

بر کار آگاهان دقایق امور دولت صوری و پرده گشایان سرایر و خفیات سلطنت معنوی پوشیده نیست که هر گاه دادار جهان آفرین ابواب نصفت و فیروزمندی بر چهره آمال سعادت‌مندی گشوده لوای دولت او را ارتفاع آسمانی بخشد اسباب آن بدست‌یاری جنود اقبال فراهم آمده عقده‌های مشکل و کارهای شگرف که در دیده بالغ نظران فکرت اندیش صعب و دشوار نماید بپایمردی پرده گشایان سرایر غیبی بآسانتر وجهی جلوه ظهور مینماید.

مصادق اینمقال بدست در آمدن قلاع سپهر ارتفاع باد کوبه و دربند است که اطراف این یک بدریای خزر اتصال دارد و طرفی که در جانب خشکی است بنوعی متانت و استحکام یافته که عروح بر خاک- ریزان از اندیشه خیال بیرون است و آن یک که بیاب الالباب و سد سکندر مشهور و معروف است از غایت ارتفاع نارین قلعه و دیوار بست شهر که تا میان دریا کشیده شده از توصیف و بیان مستغنی است و در اوان توجه رایات جهانگشا که بصوب شیروان که قرارداد خاطر رومیان آن بود که ولایت را گذاشته بقلعه دربند روند در خاطر احدی از ارباب جلادت و اصحاب بصارت خطور نینمود که تسخیر آن دو قلعه آسمان پیوند در این اوان امکان وقوع داشته باشد تا آنکه غبار ادبار دیده بصیرت ایشان را تیره و تار گردانیده چشم از آن اندیشه پوشیده و خود را در قلعه شماخی محصور و پای بسته رنج و عنا گردانیده زیاده اهتمامی در ضبط این قلاع نکردند چنانچه کوتوالان و حارسان هر دو قلعه از نیک و بد بدویست سیصد کس نمیرسیدند آن هم اکثر مردم بومی آنجا بودند که در سلک سپاهیان منتظم گشته صاحب علوفه و تیمار شده بودند.

بعد از چند روز که موکب همایون فال عز و جلال در شماخی نزول اجلال فرموده عساکر اقبال

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۷۳۴

بمحاصره قیام نمودند بعضی از صواحب باد کوبه بدلال بخت بیدار شعار دولتخواهی این دودمان اقدس ظاهر ساخته رفته رفته مردم را بجانب خود آورده با یکدیگر مواضعه نموده قصد گرفتن کوتوال و حارسان کردند و هنوز خاطرشان از مواضعه مذکور و اتفاق اهالی آنجا جمع نشده بود که کوتوال قلعه و ملازمان او گمان زد غدر گشته دست تطاول دراز کرده در مقام سرکشان در آمدند و ارباب مواضعه تفرس نمودند که رومیان از مواضعه ایشان فی الجمله آگاهی یافته‌اند پیش دستی کرده با اتباع و موافقان و مردم خود بر سر کوتوال رفته او را بدست در آوردند و تبعه او را جابجا گرفتند و هر کس در مقام ستیزه در آمد بقتل آوردند و جمعی از مردم بومی که ملازمت رومیه اختیار کرده صاحب کدوک و تیمار شده بودند از خوف در مقام مدافعه در نیامده در گوشه‌ها خزیدند و حقیقت این دولتخواهی را بپایه سریر اعلی عرض کرده متعاقب گرفتاران را با سرهای مقتولان بدرگاه ملک آشیان آوردند و در ازاء این نیکو خدمتی بنوازشات شاهانه سربلند گشته اکثر آن قوم را بخلاص گرانمایه و انعامات و سیورغالات امتیاز بخشیدند اموال و اسباب و مملکات مخالفان که بحیطه ضبط مردم باد کوبه در آمده بود بانعام ایشان شفقت شد و قلعه بدان متانت و استواری بدین آسانی بدست در آمده حارس و نگهبان تعیین یافت.

چون دولتخواهی صواحب بادکوبه در ولایت شیروان اشتهاار یافت اهالی دربند را نیز با آنکه اکثر ایشان ملازم رومیه شده در سلک سپاهیان منتظم بودند این هوس در ضمیر جایگیر آمده در مقام دولتخواهی درآمدند ولد خواجه محمد دربندی که پدرش در زمان حضرت شاه جنت بارگاه در شیروان خدمات پسندیده بجای آورده از جمله دولتخواهان و منظوران انظار شققت جنت مکان بود زیاده از دیگران در این امر ساعی گشته شعار دولتخواهی ظاهر ساخت و چون در ایامی که الکاء گنجه مضرب سرادقات جاه و جلال بود اوسمی خان قیتاق که همیشه نسبت بحضرت اعلی راه اخلاص می سپرد [۵۱۶] برهنمونی قاید بخت و دولت بعتبه علیه سدره مرتبت آمده کمال اخلاص و یکجهتی بظهور میآورد و عنایت شهریاری شامل حال او گشته نوید ایالت الکاء دربند باو داده بودند و او از یورت آل کیت چائی رخصت انصراف یافته با منشور ایالت دربند روانه شده بود.

در این هنگام که صواحب دربند سر از اطاعت رومیه پیچیده راه متابعت این دودمان اقدس پیمودن گرفتند کس نزد اوسمی خان فرستاده او را طلب داشتند و او با دویست سیصد نفر از مردم قیتاق بدربند رسید اهالی شهر شعار شاهی سیونی ظاهر ساخته دروازه گشوده او را بشهر در- آوردند حسن پاشا کرز مشهور را که در آن اوان بنوید پاشائی و حکومت دربند متقبل نگهداشت قلعه مزبور شده بود از وقوع این حال مضطرب گشته خود را بنارین قلعه کشیده با شصت هفتاد نفری که رومی الاصل و محل اعتماد بودند نارین قلعه را حراست نمودند ولد خواجه محمد دربندی

### فتح دربند

با جمعی از صواحب دربند و چندی از ملازمان اوسمی خان پایه سریر سلطنت مصیر آمده بسعادت ملازمت همایون استسعاد یافتند و حضرت اعلی در ازای این نیکو خدمتی آن جماعت را بخلاص فاخره و انعام مرصع آلات سربلند گردانیدند و متوجهات املاک ایشان را بسورغال عنایت فرموده مردم شهر را از تکالیف دیوانی معاف و مرفوع القلم گردانیدند و منشور عاطفت باسم اوسمی خان عز صدور یافته او را بسلوک طریق پسندیده ترغیب نموده در سفارش عجزه و زیردستان مبالغه فرمودند و منوچهر بیک غلام خاصه شریفه که بوفور کاردانی معروف با جمعی از تفنگچیان جغتای و خراسانی و عراقی و بافقی تعیین یافت که

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۷۳۵

بکوتوالی حصار و محافظت طریق قیام نموده نارین قلعه را بدست آورند.

بعضی از امراء و عساكر نیز مثل شاه نظر بیک لوکلی که عاقبت برتبه بلندی خانی و ایالت مشهد مقدس صعود نمود و شاه قلی سلطان میر بیات و نعمت الله سلطان میر صوفی و غیرهم به کومک ایشان مأمور گشتند.

جغتای و نامبردگان بدربند رسیده باتفاق اوسمی خان در تسخیر نارین قلعه سعی نمودن گرفتند و چپرها و نقبها بزیر برج و باره رسانیده کار بر محصوران تنک ساختند کرز حسن چون از محافظت و ستیز و آویز عاجز شده دست در دامن استیمان زده کس نزد امراء فرستاد که اگر مرحمت شاهانه شامل حال من گشته با رفقا و مردم خود بجان و مال در امان باشیم قلعه را سپرده بدر دولت- سرای شاهی رفته غاشیه ملازمت آن درگاه بر دوش میگیرم امراء عظام ملتمس او را عرضه داشت کذا حکم استمالت باسم او عز صدور دریافت و مقرر شد که امراء خاطر دغدغه آلود او را اطمینان داده روانه درگاه خلائق پناه گردانند.

کرز حسن طوعا او کرها قلعه را سپرده روی امید بدرگاه گردون بارگاه آورده سعادت ملازمت دریافت و انوار عاطفت شاهی بر وجنات احوالش تافته در سلک ملازمت درگاه انتظام یافت و آن سد سدید و آن حد حدید که یکطرف آن کوههای بلند است که بالبرز کوه اشتهاار دارد و عبور مواکب اوهام از آنجا محال و طرف دیگر بآب دریای خزر پیوسته و عبور مترددین دشت خزر و قبیحاق و ارس و سکنه آن دیار که بولایت شیروان آیند از یک دروازه که در میان آن سد سدید واقع است و بیابان ابواب اشتهاار یافته ممکن نیست بنیروی اقبال و امداد جنود آسمانی بدین آسانی بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد میر جلال الدین حسن صلابی

صدر در تاریخ فتح دربند گفته:

قطعه

فتح دربند چو شد، هاتف غیبی میگفت فتح دربند به پس فتح که مشحون آمد

مصحف دل چو گشادیم برآمد تاریخ فتح دربند همایون همایون آمد از مردمان روزگار دیده آن ولایت استماع یافت که در ازمنه ماضیه کاروانی از جانب دشت بشیروان میآمده چون بدر بند رسیده‌اند شب هنگام بوده فرود آمده‌اند که چون صبح دروازه گشوده شود عبور نمایند علی الصباح که دروازه بانان دروازه گشوده‌اند از کاروان و کاروانی اثری نبوده چون راه دیگر نیست معلوم شده که از میان آب کناره دریا که بشهر اتصال دارد گذشته‌اند و زیاده عمقی نداشته و بجهت موج آب و مد و جزر دریا آب تنک میگرد و بزمین نزدیک میشود که امکان عبور اسب و شتر داشته باشد رای جهان آرای حضرت اعلی باستحکام باب الابواب توجه فرموده قنبر بیک سلیحدار باشی کوزی بیو کلو را بسرکاری تعمیر بروج و استحکام سد قدیم تعیین فرموده و معماران و مهندسان صاحب فراست و مهارت همراه او فرستاده امر فرمودند که هر قدر از میان دریا که از موج آب و جزر و مد دریا محتمل باشد که آب تنک شده زمین نزدیک گردد و امکان عبور دواب داشته باشد پیشتر رفته [۵۱۷] در جایی که دیگر احتمال این دغدغه نباشد برج عالی اساس نهاده از میان دریا بسنک و آهگ برآورند و از آنجا دیواری عریض تا برجی که حالا هست کشیده و بیکدیگر اتصال دهند و از آن برج تا دامن البرز کوه که انتهای آن سد سدید است تجدید عمارت

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۷۳۶

بروج و باره نموده بنوعی استحکام دهند که از قصور معرا و مبرا بوده باشد و مستحفظان بیدار دل در آن برج عالی و سایر بروج مسکن نموده بحراست و نگهبانی مشغول باشند و قنبر بیک با استادان معمار و بنایان کار آزموده بآنجا رفته مصالح امارت سامان داده در میان دریا در محل مناسب اساس برج نهادند و مدتهای مدید کار کرده آن عالی اساس مصون از شائبه اندراس اتمام پذیرفته و دیوار آن بدیوار سابق اتصال یافت.

از نوادر اتفاقات چنین مسموع شد که در محلی که معماران و مهندسان جای برج تعیین کرده استادان کاردان بفنون غریبه آب را از محل بنا خالی کردند و اساس برج نهاده شد آثار و علامات عمارت از سنگ و آجر و میله‌های آهن ظاهر و نمایان شد که در ازمنه ماضیه پیش از ظهور اسلام در همانجا برجی عظیم ترتیب یافته بود و میتواند بود که بامتداد زمان و تصاریف دوران و لطمه آب و طوفان انهدام یافته باشد یا پادشاهان ذیشوکت و فرمانروایان ممالک ستان بجهت ممانعت عبور لشکر بیگانه خراب کرده باشند و پادشاهانی که بعد از آن عرصه فرماندهی پیموده‌اند در مقام تعمیر آن نشده باشند چه خانی بیگ پادشاه دشت قبیچاق در زمان ملک اشرف چومانی از آن راه باذربایجان آمد و صاحبقران مذکور امیر تیمور گورکان که از ایران عزیمت دشت قبیچاق و محاربه توقمس خان کرد از آن راه رفت الله اعلم بحقیقه الحال.

بین الجمهور چنین مشهور است که سد اسکندر ذوالقرنین که در قرآن مجید ذکر آن شده همین سد باب الابواب است که جهت دفع مضرت یاجوج و ماجوج صفتان دشت که از کنار دریا تا البرز کوه کشیده شده اما صورت وقوع ندارد زیرا که آن سد در اقصی دیار شرقی و شمالی است که ذوالقرنین اکبر در مابین آدمیان و یاجوج و ماجوج بروی و آهن و رصاص ترتیب داده و این سد را مسموع گشته که شاه انوشیروان کسری جهت رفع مضرت و آسیب مردم گشت که جز صورت نوعی نشان از آدمی ندارند ترتیب داده و چون هر شیئی را در مقام تعریف و ستودن بفرد کامل نسبت میدهند محتمل است که این سد را از غایت استحکام بطریق مجاز باین سد نسبت کرده سد اسکندر مینامیده باشند - العلم عند الله تعالی سبحانه الله، چه می‌سرایدم کجا بود و سخن بکجا کشید.

مجملاً فتح این دو قلعه بلند اساس سپهر کرباس که اولیاء این دولت سعادت پیوند را روی نمود موجب توزع خاطر و پریشانی خاطر

ضمیر محصوران قلعه شماخی گشته بخت برگشتگی و ادبار خود و فیروزمندی سپاه قزلباش متقین شدند در خلال این احوال حاجی بیرام نامی از جانب غازیگریخان تاتار باتفاق طالب بیگ قوم ابوالقاسم بیگ یوزباشی ایواغلی که قبل از این از جانب حضرت اعلی بجهت اظهار محبت و دوستی برسم رسالت نزد او رفته بود آمد و نامه اخلاص آئین و تحف و هدایا آورد و خان مشار الیه خود را از جمله محبان و معتقدان این دودمان والا شمرده اظهار اخلاص و بندگی و تذکار حقوق سابقه و گرفتاری خود و نجات یافتن از قید و حبس قلعه الموت بتوجه و التفات شاهزاده مغفرت انما سلطان حمزه میرزا نموده بود و شرح این واقعه در زمان سلطنت نواب سکندر سأن در مجلد اول رقمزده کلک بیان گشته این معنی نیز موجب یأس و نومیدی محصوران شماخی که بنوید کاذبه شمس الدین پاشا انتظار کومک لشکر تاتار داشتند گردید و روز بروز دست از کار و کارزار باز ماند و اسباب نحوست و ادبارشان آماده تر میگشت تا عاقبت الامر بجزای کردار که از غرور و پندار بظهور آورده نصایح ارجمند شاهی در ایشان موثر نیفتاد گرفتار گردیده آنچه مقدر الهی بود بظهور پیوست چنانچه از سیاق کلام آینده وضوح می یابد و منه الاعانه و التوفیق.

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۷۳۷

## وقایع سال همایون فال قوی ئیل بعضها مطابق خمس و عشر و الف و بعضها موافق ست و عشر و الف که سال بیست و یکم جلوس همایون است

### اشاره

[۵۱۸] نوروز این سال همایون فال در روز چهارشنبه بیست و دویم شهر ذی القعدة الحرام خمس و عشر و الف که اردوی کیهان پوی در پای قلعه شماخی نزول اجلال داشت وقوع یافت و جنود بارندگی و سردی دی از شعشه تیغ زرین فام آفتاب که قریب سه ماه در نقاب احتجاب بود انهمام یافته اورنگ چهار پایه فلک چهارم سعادت پذیر شرف و اقبال خسرو افلاک و انجم گردید. مشاطه روزگار شاهدان چمن آرای ریاحین را بصد زیب و بها آراسته فروغبخش انجمن بهار گشت اراضی و صحاری بلده شماخی از سبزه و ریاحین خضرت و نصارت تازه یافت و گل و لای از طرق کم شده اهل سودا و معامله تردد آغاز نهادند و عسرت و تنگی بفراخی بدل گشته اسباب راحت و خرمی فراهم آمد.

بیت

باقبال شاهنشاه کامران جهان گشت خرم چو بخت جوان

بفیروزی خسرو نیمروز نوروز گردید شب همچو روز عساکر فیروزی مآثر حسب فرمان قضا جریان در مهام قلعه گیری دامن بر میان زده شب و روز قرار و آرام نداشتند حسین قلی بیگ قاجار برادر امیر کونه خان که بآوردن توپ مأمور بود توپهای بزرگ سنک انداز را که در گنجه بود بنیروی اقبال شاهی از آب کر گذرانیده با عرابه و گردونه باردوی معلی آورد یک توپ را در سیبه الله ویردی خان و دیگری در سیبه قرچقای بیگ نصب نمودند.

پیر بوداقخان حاکم تبریز که منشور طلب باسم او عز صدور یافته بود با قشون آراسته باردوی همایون رسیده بعد از تقبیل قوایم سریر سلطنت مصیر مقرر شد که در جانب شرقی قلعه که تا غایت کسی تعیین نیافته بود نزول نموده از آن طرف سیبه پیش آرد و مبارزان لشکر منصور از همه طرف سیبهها پیش برده جوالها ترتیب دادند و نقبچیان آهنین چنگ نقبها زده بحوالی قلعه رسانیدند و توپچیان بسنک انداختن مشغول شدند چون در هنگامیکه حکومت گرجستان کاخ بظهورث خان نبیره الکسندر خان تفویض یافته بدین مرتبه والا سربلند گردید عظماء گرجستان و رهبانان آن قوم که بجهت حصول این مطلب بپایه سریر اعلی آمده بودند چنانچه در محل خود گزارش

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۷۳۸

یافته مجدداً طوق انقیاد بر گردن جان نهاده متقبل شده بودند که در ازاء کم خدمت‌ها و تقصیرات سابقه بتخصیص خدمات شیروان بهر خدمتی که مأمور کردند بنده‌وار کمر خدمت‌گزاری بر میان بسته بتلافی مافات قیام و اقدام نمایند.

در این وقت حکم جهانمطاع بنفاد پیوست که طهمورث خان با جنود آراسته بیای قلعه شماخی آمده بخدمات مرجوعه قیام نمایند و او باغواء چندی از مفسدان که پیوسته آن جاهل نادان را از طرق مستقیم منحرف ساخته از آمدن بدرگاه فلک اشتباه متقاعد می‌ساختند بمعاذیر مموه تمسک جسته استدعا نمود که او را از ملازمت عتبه علیا در اینوقت معاف دارند که لشکر آنچه مقدور و میسر او بوده باشد با والدهاش دیدی بال که رتق و فتق مهام مملکت با اوست بفرستد حضرت اعلی فرمودند که ما را در ایجاب ملتمس او مضایقه نیست اما نیامدن او مبدا در نظر ظاهر بینان مشتبّه بعدم اخلاص و انقیاد گشته همگنان او را بعضیان متهم دارند و موجب رسیدگی دیگر حکام اطراف گشته بهانه‌ها پیش گیرند مناسب آنستکه خود سبای بطریق ایلغار آمده ملازمت نمایند و رخصت معاودت یافته بعد از رفتن خود لشکر آن چه تواند با والدهاش بفرستد در این مرتبه بتحریک مفسدان عذرهای ناموجه گفته توفیق سعادت خدمت نیافت بعد از چند روز والدهاش با فوجی از جنود گرجی که نیک و بد یک هزار نفر بیش نبودند باردوی معلی رسیده در محل مناسب نزول نمودند خاطر خطیر اشرف اگرچه از این حرکت ناهنجار غباری داشت بنا بر مراعات خاطر آن عفت قباب او را بتعظیمات شاهانه معزز و سربلند گردانیدند و او بملاقات پرده‌گیان سرادق سلطنت فایز گشته مشمول نوازش و انعطاف گردید.

اما چند گاه که جنود گرجی در اردوی معلی بودند بهیچ خدمتی مأمور نشدند و هم-چنین حکام داغستان و میرزاده‌های چرکس بدرگاه جهان پناه آمد و شد آغاز نهادند برادران رستم خان و اوسمی خان قتیاق و علی بیگ زاخوری و معصوم خان والی طبرسران و امثال ذلک بملازمت سده سلطنت مشرف گشته جبین اطاعت بر زمین نیاز سودند.

چون مردم داغستان که عموماً وحشی صفتان مردم نماوند در وحشت آباد نامردمی نشو و نما یافته از شاهراه انس و الفت دورند معصومخان بی‌جهتی توهمی بخود راه داده بیرخصت از اردوی همایون رفته راه طبرسران پیش گرفت حضرت اعلی خلّاع فاخره و منشور عنایت از عقب او فرستاده خاطر او را از این حرکت ناهنجار که او صدور یافت اطمینان بخشیدند.

### خراب شدن ایوان شاهی در روز عید اضحی

در خلال این احوال [۵۱۹] از حوادث روزگار و طواریق لیل و نهار امری غریب در بارگاه اعلی بوقوع پیوست. تبیین این مقال آنکه در روز یکشنبه عید اضحی حضرت اعلی در ایوانی که استادان نجار به چوبها و ستونها در جنب دیوانخانه همایون ترتیب داده به نی پوشیده بودند بترتیب مقدمات جشن اشاره فرموده جشنهای گوناگون گسترند فرمانبران در صدر مجلس جهت جلوس همایون مسند شاهانه و اورنگ پادشاهانه نصب نمودند و صدور عظام و علماء اعلام و امراء و وزراء و ارکان دولت بر در کریاس گردون اساس جمع آمده منتظر بودند که بشرف عتبه بوسی مشرف گشته زبان بتهنیت عید و مبارکبادی آنروز سعید گشایند قریب بظهوری که هنگام بیرون آمدن حضرت اعلی بود مقرر شد که حاضران

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۷۳۹

بارگاه معلی از ابنای ملوک و سلاطین میرزاده‌های داغستان و اهالی شیروان و اعیان قزلباش بایوان رفته هر یک در مکان مناسب قرار گیرند که بعد از ترتیب مجلس و اجلاس مجلسیان حضرت اعلی شاهی ظل‌اللهی بایوان تشریف آوردند و ایشیک آقاسیان هر یک را فراخور قدر و منزلت جا مینمودند هنوز دودانک مردم قرار نگرفته بودند که از تقدیر فلکی تزلزل در بنیان ثبات و قرار ایوان افتاده فرود آمده میرزاده‌ها و مردم داغستان که در یکطرف نشسته بودند در آغاز فرود آمدن خبردار شده خود را بیرون انداختند و



صدور و علماء که دست و پای حرکت نداشتند در زیر گل و چوب ماندند از اتفاق حسنه جمعی از بیلداران خاصه شریفه در برابر ایوان مذکور طرح باغچه انداخته کار میکردند فی الفور هجوم آورده چوب و گل را بیکطرف ریخته زیر مانده‌ها را یک یک بیرون می‌آوردند شاه قوام الدین حسین ولد علامه العلمائی میرزا ابراهیم همدانی

### فوت شاه قوام الدین و شیر احمد پاشا رومی

و شیر احمد پاشا رومی حاکم قارص که در جنگ جغال اغلی گرفتار عساکر شعار گشتند مورد بخشش شده معزز و محترم در اردوی همایون بود در هماندم براه عدم شتافته بودند.

جمعی دیگر که حیات داشتند خصوصاً قاضی خان صدر و میر جلال الدین حسن صدر و میر سید محمد قاضی معسکر ولد میر سید حسین مجتهد و میر صدر الدین محمد علوی محتسب الممالک و ولد میر عباس گیلانی که از زمره علماء بود و حاجی عنایت تبریزی را بیرون آوردند.

اما اکثر مجروح و ناتوان و اعضایشان در هم کوفته شده رنگ رخسارشان بنوعی تیره و تار شده بود که هیچیک را نمیتوانست شناخت حضرت اعلی شاهی ظل الهی از اینحال خبردار گشته بیرون تشریف آورده امر فرمودند که هماندم فصاد آورده همگی را قصد کردند بعد از قصد اندکی بحال خود آمدند روز دیگر میر صدر الدین محمد علوی که جگرش قصور کرده بوده برحمت ایزدی پیوست و دیگران صاحبفراش گشته در تاریخ شب جمعه هشتم شهر ربیع الثانی میر جلال الدین حسین صدر نیز که از آن کوفت تا سه ماه صاحبفراش بود و درد معده و اسهال علاوه آن گشته مریض و علیل شده بود دار فانی را وداع نموده بسرای باقی انتقال نمود و دیگران صحت یافتند از نوادر اتفاقات چنین مسموع شد که منجمان خاصه شریفه از زایچه طالع اقدس یافته بودند که در نصف النهار آنروز ذات مقدس را احتمال ضرر و آسیبی هست اما از تأثیر نظرات کواکب سعد که در آنوقت بکوکب عمر و دولت صاحب طالع ناظرند امید هست که جبران نحوست شده المی بذات مقدس نرسد در خلوتخانه خاص آن حضرت را دمبدم بحرف و حکایت مشغول ساخته‌اند که تا انقضای معظم تأثیر حرکتی از آن حضرت واقع نشود و بدینجهت تأخیر در بیرون آمدن واقع شده بود که آن حالت روی داد اما راقم حرف بیواسطه از وحید الزمانی مولانا علیرضای خوشنویس که از خواص مقربان حضرت اعلی بود استماع نمودم که از زبان الهام بیان آن حضرت تقریر میکرد که وقت بیرون آمدن خوابی بر آن حضرت غلبه کرده بی اختیار بخواب می‌روند و هنوز در خواب بود که این قضیه سانح شد و سبب تأخیر و تعویق بیرون آمدن آن خواب بی اختیار بود که بنیروی بخت بیدار بر آن حضرت غلبه کرده پیش از آنکه حضرت اعلی بایوان رفته بر سریر دولت قرار گیرند اینصورت روی نمود آری آنرا که حفظ الهی نگهبان است از حوادث روزگار چه ضرر و آنجا که لطف ایزدست ثوابت و سیار را چه اثر.

القصه از وقوع این واقعه اخبار موخش بسیبها رفته سراسیمگی تمام بعساکر اقبال پادشاهی راه یافته اضطراب عظیم آغاز نهادند امرا و سرداران سپاه مضطرب الاحوال بدولتخانه جمع آمده ذات

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۷۴۰

ملک صفات اشرف را که بجهت اطمینان خلاق بر در کرباس سعادت اساس توقف داشتند صحیح و سالم دریافته سجده شکر سلامتی ذات اقدس بجای آورده بر سر مهمات خود رفتند و خاطرهای پریشان بجمعی آباد آرمیدگی روی [۵۲۰] آورد الحمد لله رب العالمین چون در این سال بعضی از قضایا روی داده که تحریر آن در طی وقایع سال مذکور لازم بود لهذا خامه بدایع نگار قبل از گزارش بقیه احوال قلعه شماخی بتحریر و تسوید آن پرداخته روی بمقصد می‌آورد انشاء الله تعالی.

**ذکر احوال امیر کونه خان و بدست آوردن بعضی قلاع و فتوحات که باقبال همایون شاهی او را در ایروان دست داد و از ایراد آن چاره نبود**

## اشاره

بر صحیفه ضمیر خرد پروران عاشق سخن و مطالعه کنندگان اخبار نو و کهن بقلم اندیشه چنین مینگارد که امیر کونه خان را که بایالت و دارائی ایروان معزز و سربلند گردیده بمیامن اقبال روزافزون سعادت بنیان بعضی فتوحات در سال گذشته و بعضی در این سال روی داده مسود اوراق بنابر ارتباط سخن قضایای سال نو و کهن را بیکدیگر اتصال داده بیان مینماید که چون امراء و عساکر ظفر نشان بنوعی که سبق ذکر یافته بتعمیر قلعه ایروان پرداخته ذخیره و یراق سرانجام یافت و امیر کونه خان و اتباع او را که در این چند سال بعضی اوقات در النجق و اردوباد و چند گاه در نخچوان بسر میبردند در آنجا گذاشتند مشار الیه بنیروی شجاعت و مردانگی و هوس جانفشانی در راه ولی نعمت دل اخلاص گزین که بهین عطیه ایزدیت بر کرم الهی و اقبال بیروال شاهی بسته در آن خراب آباد که مطلقا ساکن داری و نافع ناری نبود و در آن وحشت سرای بی سرانجامی اثری از آبادانی یافت نمیشد ساکن گشته از امراء تاین و اتباع و مردم خود هر کس را محل اعتمادی میدانست در قلعه جای داده دیگران را در بیرون و مواضع قریبه که خراب و ویران بود مسکون گردانید و از مردم ایل و الوس و تراکمت متفرقه آذربایجان جمعی را مستمال گردانیده بایروان آورد.

اویماق آغچه قوینلوی قاجار و ایل موسی اعلی ثبات که حسب الامر الاعلی از عراق آمده بملازمت او مأمور بودند همگی را در محل مناسب ایروان و شرور یورت قشلاق داد و چون اکثر اوقات عبور لشکر رومی از طرف ایروان است چنین قرار یافته بود که تا استقرار مهمات آذربایجان آن محال نامزروع و ویران بوده باشد تا در هنگام ورود لشکر مخالف ذخیره نایاب باشد امیر کونه خان معروض داشت که اگر رخصت همایون باشد غازیان بجهت علیق اسبان بقدر زراعتی در حوالی و حواشی قلعه نمایند اگر قبل از رفع حاصل آوازه ورود لشکر مخالف بوده باشد فی الفور زراعت را ضایع و نابود میتوان کرد و اگر بحصاد رسد در روز بقلعه آورده موجب توسعه معاش غازیان گردد بعد از استجازه بذر بسیار سرانجام کرده با گاوهای غارتی الکاء مخالف او و مردم ایل و اویماق و غازیان زراعت بسیار در حدود قلعه و مواضع قریبه میکردند.

بعضی از رعایای فرومایه ایروان نیز که در گوشه‌ها خزیده و استطاعت رفتن عراق نداشتند بوی آبادانی شنیده یک یک و دو دو آمده در هر موضع دو خانه و سه خانه بهمرسیده برزیگری میکردند

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۷۴۱

بخت بلند و اقبال ارجمند شاهی مساعدت نموده در بهار آینده رومیه را قدرت آمدن نشد و محصولات بحصاد رسیده وسعتی در معاش غازیان پدید آمد و امیر کونه خان متواتر و متعاقب غازیانرا بتاخت و غارت الکاء مخالف میفرستاد و آثار استیلا و اقتدار بظهور آورده در آنسرحد بلند آوازه گردید و مخالفان سرحد از او خایف و متزلزل بوده از بیم لشکر او در جا و مقام خود قرار و آرامی نداشتند و اول فتحی که او را بنیروی اقبال پادشاهی روی نمود بدست درآمدن قلعه مغاذیرد است که در ما بین ایروان و قارص واقعست.

حقیقت آن بدین نوع است که چون قارص و حسن قلعه سی و آنحدود تا حوالی ارز الروم لگدکوب مردم امیر کونه خان بود تردد و آمد شد بر مستحفظان قلعه مغاذیرد دشوار گشت و از بیم سطوت قزلباش در چهار دیوار قلعه خزیده چند گاه در کمال تعب اوقات گذرانیدند و از حکام قارص و ارز الروم که بخود درمانده بودند مددی بایشان نمیرسید بالضروره کس نزد امیر کونه خان فرستاده اظهار شاهی سیونی نمودند و او ایشانرا استمالت داده بمتابعت و انقیاد دلالت کرد تا آنکه در اواسط یونت ثیل اربع عشر و الف عظماء آن جماعت که مقدم ایشان علی بیک نامی بود مشهور بعلی بیک مغاذیردی خود را از شکنجه تنگنای قلعه نجات داده بعزم شاهی سیونی نزد امیر کونه خان آمدند و سایران [۵۲۱] سرخود گرفته متفرق شدند و قلعه بتصرف اولیاء دولت قاهره درآمد و

در حینی که رایات جلال از یورش شیروان معاودت نموده بدار السلطنه تبریز رسید آن مردم را بپایه سریر اعلیٰ فرستاده فراخور حال جهه هر یک موجب و تیول تعیین شد که در تابین خان مذکور بخدمات قیام نمایند و بعد از آن قلعه بجنکرده که آن نیز از توابع چخور سعد است بدست درآمد و مستحفظان آن قلعه نیز از اقامت آنجا و بدست در نیامدن علوفه و تیمار و ضیق معاش بتنک آمده استعداد قلعه داری نداشتند بمجرد ورود فوجی از لشکر قزلباش از غایت خوف و هراس ترک ستیز کرده بیرون رفتند و قلعه بتصرف درآمد.

از وقوع این حالات رومیه که در قلعه قارص بودند اظهار تجلد نموده از حاکم ارزروم نیز استمداد نموده تا موازی سیصد کس بعزم دستبرد بیرون آمده از راه مغاذیرد بر سمت ایروان روان شدند و در حوالی مغاذیرد در میان دره فرود آمده بودند که غازیان قزلباش مردم امیر کونه خان بی آنکه اطلاعی از حال ایشان داشته باشند بسر وقت ایشان رسیده از بلندی مشاهده نمودند که لشکر رومی در آن صحرا فرود آمده‌اند فی الفور آماده جنگ گشته جلوریز بر سر ایشان تاختند و رومیه از آمدن قزلباش خبردار شده باضطراب تمام اسب هر کس نزدیکتر بود زین کرده تا موازی یکصد نفر کمابیش بمحاربه پیش آمدند و از صدمه دلیرانه غازیان تاب مقاومت نیاورده شکست خوردند و اکثر ایشان طعمه شمشیر آبدار گشته قلیلی بصد فلاکت و ادبار راه فرار پیموده خود را بقلعه قارص رسانیدند و غازیان مظفر و منصور عود نموده سرها و اخترمهای مخالفان را در شماخی بپایه سریر اعلیٰ آورده بجایزه و جلد و سر-افراز شدند.

القصه بعد از این فتح رومیان ارز روم نیز بملاحظه و احتیاط روزگار گذرانیده همیشه از جنود قزلباش هراسان بودند پاشاء آنجا با امیر کونه خان طرح آشنائی انداخته بمدارا سلوک میکرد و هم در این سال الوند بیک روز کی که وکیل ضیاء الدین خان ولد شرف خان کرد حاکم تبلیس بود و در سالی که الله ویردیخان بر سروان رفت اظهار شاهی سیونی کرده همراه او بپایه سریر اعلیٰ آمده تربیت و رعایت یافته بود با مصطفی بیک محمودی حاکم بادکوبه و قلعه بایزید که با ظهور عصیان مورد الطاف بی-

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۷۴۲

پایان شده بود گرد ادبار بر فرق خود بیخته هر دو از تبریز فرار نموده بوان رفته بمخالفان پیوستند و امیر کونه خان کسان خود را بر سر مردم مصطفی بیک فرستاده جماعت محمودی تبعه او طاقت اقامت در قلاع مذکور نیاورده بجانب وان رفتند و قلعه ماکویه و قلعه بایزید بتصرف اولیاء دولت قاهره درآمده فوجی از غازیان بیات را بمحافظت قلاع تعیین نمودند.

بعد از این قضایا قلعه قارص بسعی و اهتمام آن خان نصفت نشان بحیطه تصرف منسوبان این آستان سدره مکان درآمد قارص ولایتی است از ارمنیه صغری ما بین ایروان و ارزن الروم که حالا بین الجمهور بارز روم معروف و مشهور شده مؤلف نزهة القلوب نوشته که ارمنیه صغری بالتمام داخل ولایت ایران است در زمان سلاطین ترکمان تابع چخور سعد بوده و بعد از آنکه ولایت ارز-روم و ارزنجان بتصرف سلاطین دودمان عثمانی درآمد ولایت قارص در میانه حکام چخور سعد و ارز روم در کشاکش جانبین بود تا آنکه در زمان سلطان سلیمان رومیان اراده نمودند که استحکام قلعه داده تصرف در آن ولایت بولایت شوره کل و آغجه قلعه که از توابع چخور سعد است پیوسته است این معنی حضرت شاه جنت مکانرا ناپسند میآمد مانع میشدند و چند سال که میانه سلطان سلیمان و شاه جنت مکان غبار فتنه و نزاع در هیجان بود چنانچه در صحیفه اول رقم تسطیر یافته مکررا در سر قارص فیما بین سپاه قزلباش و جنود رومیه جنگ و جدال وقوع یافته قلعه خراب و ولایتش پایمال سم ستور عساکر جانبین بود بعد از آنکه فیما بین آن دو پادشاه ذیجاء رفع غبار کلفت و عناد گشته بوساطت نیک اندیشان مصالحه وقوع یافت یکی از شرایط صلح این بود که قلعه قارص در میانه خراب و آن ولایت ویران باشد و از هیچ طرف تصرفی در آن نشود و تا صلح برقرار بود قلعه و ولایتش آبادانی نداشت در زمان سلطان مراد خان که مصالحه اختلال پذیرفت اول نقض عهدیکه واقع شد آن بود که رومیه لشکر فرستاده قلعه مذکور را آبادان کردند و رعیت از اطراف و جوانب ارمنیه آورده مواضع و مزارع آنرا معمور ساختند و همیشه یکی از پاشایان با

سیصد نفر در آن قلعه حاکم و مستحفظ بودند و تا حال که سنه قوی ئیل مطابق خمس و عشر الف است [۵۲۲] سی سال تمام است که آن قلعه معمور و آبادان و حاکم نشین است در سنه لوی ئیل اثنی عشر و الف که رایات جهانگشاهی شاهل ظل اللهی بعد از فتح و تسخیر قلعه ایروان بآن حدود در حرکت آمد مکرراً عساکر منصوره بتاخت آن ولایت مأمور گشته تمامی مزروعاتش بآتش بی‌نیازی سوخته گردید سکنه و رعایای آن ولایت از مسلمان و ارمنی از اوطان دور افتاده بعضی را کوچانیده باین طرف آوردند و بعضی بقید اسر گرفتار آمدند و آن ولایت خراب و ویران گشته احوال مردم قلعه از فقدان مأکولات اختلال پذیرفت عثمان پاشا نامی در این هنگام حاکم شده بود چند گاه در کمال بیسامانی اوقات گذرانید از عسرت و تنگی قلعه را باقیان و مستحفظان گذاشته خود بارز روم رفته در آنجا میبود و از ارز روم مددی بآن مردم نمیرسید.

### فتح قلعه قارص

اکثر اوقات ساحت آن ولایت در زیر سم ستور سپاه قزلباش افسرده بوده یکمرتبه که مردم قلعه اظهار تجلد و وجود نموده تا حوالی مغذیرد آمدند از لشکر چخور سعد چنانچه گذشت شکست فاحش خورده بیشتر از پیشتر پریشانی و بیسامانی بحال بقیه السیف راه یافت و روز بروز این معنی ازدیاد میپذیرفت و مردم بی‌مؤنت تفرقه میشدند پنجاه شصت نفری که مانده بودند و با ملازم و قلچچی و عیال و اطفال دویست سیصد نفر میشدند پنج ششماه در کمال عسرت گذرانیده در اواسط سنه قوی ئیل تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۷۴۳

که امیر کونه خان بتاخت و غارت الکاء مخالف و تسخیر قلعه مزبور بیرون آمد سکنه قلعه هراسان گشته بجهت صیانت نفس و اهل و عیال چاره کار منحصر در استیمان دانسته از امیر کونه خان استمالت یافتند و شعار شاهی سیونی ظاهر ساخته سالما و غائما بایروان آمدند و قلعه بتصرف منسوبان دولت ابد قرین شاهی درآمده حسب الامر الاعلی بدستور زمان حضرت شاه جنت مکان خراب و ویران شد و یراق قلعه از توپ و ضربزن و تفنگ و سرب و باروط آنچه موجود بود نقل قلعه ایروان شده در روز پنجشنبه نهم شهر ربیع الثانی سنه مذکور خبر فتح قلعه قارص باردوی معلی رسید و شاهی سیونان آنجا چند نفر ملازم و بومی نوکر دیوان شده موجب تعیین یافت و جمعی دیگر ملازمت اختیار نمودند امیر کونه خان بیشتر از پیشتر در آن سرحد استقلال یافت وصیت تسلط و اقتدار منسوبان دولت روز افزون شاهی منتشر گردید و رومیان قلعه ارز روم نیز از بیم ضرر و آسیب لشکر در چهار دیوار شهر و قلعه خزیده در کمال دهشت و احتیاط زندگانی میکردند.

در این سال مهدیقلی بیگ ولد علیقلی سلطان سعدلو که پدرش همیشه در سلک امراء چخور- سعد منسلک و حاکم قاقمران بود و در زمان رومیه شعار دولخواهی پادشاه روم ظاهر ساخته به آنطرف میل نمود و تا عایت در میان رومیه و محل اعتماد است پسرش بمقتضای کل شیء یرجع الی اصله بنا بر- ارادت و اخلاص جبلی شاهی سیون شده بایروان آمده و منظور مراحم شاهانه گشته فراخور حال موجب و تیول شفقت شد که در تائین بیگلربیگی چخور سعد بخدمات قیام نماید.

### گفتار در رفتن جهانگیر خان و محمد سلیم سلطان از غرجستان بجانب بلخ و بی‌نیل مقصود بازگشتن و کشته شدن یار محمد میرزا

در این سال که قوی ئیل ترکی مطابق خمس و عشر و الف است و چون جهانگیر خان و محمد سلیم سلطان و یار محمد میرزا که در غرجستان اقامت داشتند همیشه نقش خیال رفتن بلخ و تسخیر آن ولایت بر ضمیر خود مینگاشتند و از طوایف ازبکیه بتخصیص مردم این طرف آمویه جمعیتی بر سر ایشان شده بود باغواي عظماء آن گروه اراده رفتن بلخ در دل ایشان رسوخ یافته با غلبه و ازدحام تمام که قریب بده دوازده هزار کس بودند متوجه آن صوب شدند اتالیقان ندر محمد سلطان پسر کوچکتر یتیم خان که حاکم بلخ بود دروب قلعه را مسدود ساخته در مقام قلعه داری شدند و بیرونیان بمحاصره پرداختند.

در این اثناء ولی محمد خان برادر باقیخان که بعد از فوت برادر پادشاه ماوراء النهر و ترکستان شده مسند نشین ملک توران بود بولایت قرشی آمده در آنجا خبر لشکر کشی جهانگیر خان و محاصره بلخ مسموع او گشت قریب به بیست هزار کس که با او بودند بسرمداری محمد باقی قلماق و سقال میرزا و قوزی میرزا بمدافعه آن گروه فرستاده آن جماعت از گذارت مد آب جیحون گذشته [۵۲۳] باین طرف آمدند جهانگیر خان و یار محمد میرزا از آمدن لشکر ماوراء النهر خبردار گشته دست از محاصره بازداشتند و بعزم محاربه باستقبال آن گروه شتافتند چون بعد مسافت بقرب انجامیده تقارب فتنین دست داد نخست سقال میرزا و قوزی میرزا با پانصد نفر از چهارگان بهادر نامدار پیشتر رانده بمقدمه الجیش جنود جهانگیر خان نزدیک شدند از این طرف نیز بهادران جنگ آزمای عازم نبرد گشته بیک حمله گرد

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۷۴۴

معرکه هیجا بفلک تیز گرد رسیده دمار از نهاد آن گروه برآوردند اکثر چهارگان طعمه شمشیر و هدف تیر تقدیر شدند. آوازه تسلط و اقتدار جنود جهانگیر خان باطراف و جوانب رسیده جمعی کثیر از طوایف اوزبکیه روی بجانب او آورده جهانگیر خان را جمعیت تمام فراهم آمد امراء ماوراء النهر غلبه و ازدحام جنود جهانگیر خان را معلوم کرده خوف و هراس بر ایشان مستولی گردید جهت رعایت حزم در محلی که فرود آمده بودند بحفر خندق پرداخته یکطرف آب جیحون را حصار خود گردانیده پیش روی خود چند جا بچپر استوار کردند و در جنگ کردن متأمل گشته احتیاط تمام مینمودند و این معنی موجب دلیری و غرور مردم جهانگیر خان گشته در محل نامناسب بغرور موفور جنگ انداختند.

در میانه قوم اوزبک سواى اشجع قوم دیگری را نمیرسد که بر تمامی لشکر تفوق و بزرگی جوید و کمال مرتبه شجاعت میانه اوزبکیه یک تازی است که در معرکه نبرد با شمشیر برهنه تا صف سپاه مخالف تاخته دو سه کار نمایان کرده بازگردند و بهادرانی که در خدمت جهانگیر خان جمع شده بودند گاهی از این مقوله حکایات بمیان آورده در بزرگی یار محمد میرزا سخن داشتند و مشار الیه که فی الواقع جوانی دلیر و بهادری مردانه بود از جهالت و غرور نفس با طعن حاسدان بنوعی که قاعده یک تازان اوزبک است اراده یک تازی کرده بيمحل با شمشیر آخته بر صف سپاه مخالف تاخت و دلیرانه به چپ و راست چپ و خندق اسب انداخته چند کس را زخمی ساخت در حین مراجعت مشاهده نمود که شخصی از پیادگان سپاه مخالف تیری در کمان نهاده قصد او دارد یار محمد میرزا عنان مرکب بطرف او گردانیده خواست که بضرب شمشیر او را از پای درآرد چون بارگی عمرش از تک و دو مانده بود از طرف دیگر بندق اندازی پیاده بقصد او تفنگ را آتش داد گلوله بر اسب یار محمد میرزا خورده اسب بسر درآمد و او از بارگی جدا شده بعضی نقل نمودند که زین اسبش در حین جهانیدن از خندق گردیده او بر زمین افتاد علی ای التقديرین پیاده‌ها خود را بر سر او انداخته دستگیر کردند و چون صف سپاه جهانگیر خان دورتر بود و او بیمحایا پیش رانده بود مددی باو نرسید محمد باقی قلماق و امراء اوزبک مصلحت ندیدند که او را زنده نزد ولیمحمد خان برند هماندم بقتلش پرداختند.

چون قضیه گرفتاری و کشته شدن یار محمد میرزا بر لشکریان جهانگیر خان معلوم شد پای ثبات و قرارشان سستی پذیرفته دست از محاربه کشیدند و تفرقه گی و پراکندگی بحال ایشان راه یافت شیر-افکن میرزا با فوجی از آن گروه بطرف بدخشان بدر رفت جمعی دیگر محمد سلیم سلطان را برداشته بطرف دیگر رفتند و مآل حال او معلوم نشد جهانگیر خان از شعبده بازی چرخ لعبت باز متحیر و سراسیمه گشته با سه هزار کس که با او مانده بودند عنان بطرف غرجستان منعطف گردانید و چون در کارخانه مشیت ایزدی انتظام مهام جهانگیر خان را نگاشته کلک تقدیر نشده بود او را درین نهضت شکست عظیم روی داد بی جنگ و خونریزش سلک جمعیت او از هم پاشید و فتح و ظفر قرین لشکر ماوراء النهر گشت چون اینخبر بهجت اثر بولیمحمد خان رسید با جنود شکفتگی و سپاه سرور از آب عبور کرده لشکریانرا بتاخت خراسان مأمور ساخت.

**ذکر ورود سپاه ماوراء النهر بتاخت خراسان و خایب و خاسر بازگشتن ایشان**

چون سپاه اوزبک عازم تاخت خراسان شدند اکثر ایشان بطرف ماروچاق و بادغیس در

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۷۴۵

حرکت آمده تا موازی سه هزار کس بطرف مرو فرستادند که آن ولایت را تاخته از راه چهار جو که بیخارا نزدیکتر است عود نمایند و آنچه بطرف ماروچاق و بادغیس رفتند بقلعه حوض خان رسیده سه روز در پای آن قلعه توقف نمودند حوض خان آب انباریست که عبدالله خان در سه راه بادغیس و هرات ترتیب داده حالا- [۵۲۴] حصاری بر دور آن ساخته‌اند و یکی از ملازمان بیگلربیگی هرات با چند نفر از سپاهیان و تفنگچیان بمحارست آن قیام دارند و بهادران اوزبکیه متوجه تسخیر حصار نشده جمعی را بتاخت زورآباد و جمعی را بر سر الوسات و احشامات بادغیس فرستادند حسینخان امیر الامراء خراسان پیشتر از وصول اوزبکیه خبردار گشته کس باطراف و جوانب فرستاده بود که سپاهی مال خود را بجاهای دور- دست فرستند و تفنگچی بسیار بقلعه‌ها درآمده مهیا و آماده باشند و خود نیز بجمعیت لشکر و سامان و سرانجام مدافعه اوزبک پرداخت که بدانچه صلاح دولت قاهره باشد عمل نمایند.

در این اثنا از اقبال بیروال شاهی بلکه بمحض لطف الهی برفی عظیم باریده جنود سرما بغلبه تمام رسید و بنوعی سرما اشتداد یافت که سپاهیان را دست از کار و کار از دست رفته بجز بازگشتن چاره نیافتند بسیاری از یرتاوولان اوزبک در دره‌های بادغیس در زیر برف مانده از سرما هلاک شدند اوزبکیه بعد از وقوع اینحال مضطرب الاحوال از پای حصار حوض خان کوچ کرده بعضی اموال نیز از هر طرف جمع کرده بودند چون بردن آن متعذر بود تمامی را ریخته روانه شدند و در وقت مراجعت قزاق خان ولد حسین خان که در قلعه ماروچاق بود جمعی را بتعاقب ایشان فرستاد در بالای مرغاب بفوجی از اوزبکیه دچار گشته جنگهای مردانه کرده هفتاد هشتاد نفر را بقتل آوردند و لشکری که بمرو رفته بودند اطراف و جوانب مرو را تاخته از اموال و اسباب و مواشی و اغنام پرداخته رو بطرف چهارجو نهادند.

بکشتن خان استاجلو حاکم مرو سیصد نفر از مردم خود در قلعه مرو گذاشته خود با یکهزار و دویست کس از غازیان جلادت شعار بتعاقب آن گروه در حرکت آمد سیصد کس را مقدمه لشکر گردانیده نهصد کس دیگر با او بودند.

چون سیاهی سپاه اوزبک که فوج فوج غنایم خود را پیش انداخته میبردند نمایان شدند آن سیصد کس که مقدمه الجیش بودند دلیرانه خود بر آن گروه زده اکثر آن قوم را متفرق و پراکنده ساخته فرصت جنگ و صف آرائی ندادند و اکثر منهزم گشته راه گریز پیش گرفتند و سرداران و بهادران نامی تا چهار صد پانصد نفر از میان اموال غارتی بیرون آمده در یکطرف صف کشیده مستعد محاربه شدند در این اثنا بکشتن خان خود بمعرکه رسیده فیما بین جنگ در پیوست بهادران اوزبک بقدر طاقت و توان با غازیان جنگهای مردانه کرده بقیه السیف طاقت محاربه در خود ندیده عنان از قتال و جدال پیچیدند و قطع نظر از اموال و اسباب غارتی کرده سعی مینمودند که بسلامت بیرون روند.

بکشتن خان نیز بمصلحت وقت و صرفه کار دست از تعاقب باز داشته بضبط اموال پرداخت در این معرکه تا موازی چهار صد نفر از جنود اوزبک مقتول و گرفتار شدند بقیه السیف خایب و خاسر باز گردیدند بتاریخ روز چهارشنبه غره ذی القعدة الحرام ملازم بکشتن خان در پای قلعه شماخی باردوی کیهان پوی رسیده یکنفر اوزبک که در آن معرکه گرفتار او شده بود آورد و حقیقت جنگی که بکشتن خان را با آن گروه واقع شده بود نقل نموده گفت که سیصد نفر مقتول و هشتاد نفر زنده گرفتار شده‌اند و بکشتن خان بنیروی اقبال شاهی مظفر و منصور بمرو آمده اموال و اسباب و مواشی و

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۷۴۶

و اغنام غارتی را آورده بصاحبان رسانید و از جمله گرفتاران دوازده نفر مبارز نامی را مصحوب چند نفر از غازیان که در آن جنگ



مردانگیا از ایشان بظهور آمده بود بدرگاه معلى فرستاده.

از غرایب حالات آنکه چون ملازمان بکشتش خان با اوزبکان بمیانسرای خلخال میرسند بجهه ضیق طریق بتفاریق میرفته‌اند یکنفر اوزبک بحیله و نیرنگ دست خود را گشوده دو سه نفر دیگر را که دو شاخه‌دار پیاده میرفته‌اند خلاص کرده باتفاق شمشیر از میان یکنفر ملازم خان که با ایشان میرفته کشیده آن بیچاره را بقتل آورده دو سه نفر دیگر را زخم‌دار کرده سایر اوزبکان را خلاص کرده بعزم فرار پیاده خود را بکوه کشیدند ملازمان بکشتش خان که اندکی پیشتر رفته بودند از این حال آگاه گشته مردم مواضع قریبه خلخال را خبردار کردند و در مغاک جبال بجست و جو درآمد هفت نفر را بدست درآوردند چند نفر دیگر که شب هنگام در بیغوله‌ها خزیده بودند بدست در نیامدند و چند نفر را که باردوی معلى آوردند بهادران نامی بودند قهرمان قهر پادشاهی بخلاف عادت رضیه که گرفتاران همیشه مورد عفو و بخشایش میشدند بنابر جرأت و دلیری که از ایشان صدور یافت سیاست ایشان فرمان داد همان لحظه بیاسا رسیدند یکی از ایشان [۵۲۵] جوانی نیکو منظر خوش قیافه بود که هنوز ملتحمی نشده بود و سیاست کنندگان نمیخواستند او را بقتل آورند او مبالغه بسیار نموده بذات الله تعالی قسم میداد که مرا بیاران من ملحق سازید بمبالغه بسیار بقتل درآمده برفقا ملحق شد اکنون جواد نیکو خرام قلم عنان بصوب تحریر فتح قلعه شماخی و وقایعی که در آن حین روی داده انعطاف میدهد.

### ذکر فتح و تسخیر قلعه شماخی و بیان قضایا که در آن حین در ولایت شیروان وقوع یافت بتوفیق الله

#### اشاره

قبل از این سمت گزارش یافت که عساکر اقبال پادشاهی و مبارزان موکب شاهنشاهی بر اطراف و جوانب شهر و قلعه شماخی محیط گشته از همه طرف سیبها پیش بردند و جوالها ترتیب داده توپها نصب نمودند و از آسیب سنگهای سی منی توپ رخنه‌ها در بروج و باره پدید آمد و نقبها از خندق گذشته بزیر بارو رسید و هر چند رومیه سپر ممانعت بر روی کشیده آثار جلادت بظهور آورده در لوازم قلعه داری باقصی الغایه کوشیدند اثری بر آنها مترتب نگشته تسلط و اقتدار عساکر اقبال شاهی روز بروز ظاهر شدن گرفت و تزلزل در بنیان ثبات و قرار رومیه پدید آمده قوت مصادمه و مجادله ضعف و سستی پذیرفت و اسباب یورش دست بهم داده جنود طفر ورود منتظر امر و فرمان پادشاهی بودند.

حضرت اعلی شاهی ظل اللهی با آنکه در بدایت حال حجت بر آن قوم تمام نموده طریق استیمان از جانبین مسدود شده بود از وفور مراحم و الطاف جبلی احتراز از سفک دماء و هتک عرض و انفاس خلاق نموده بالطبع رضا نمیدادند که قلعه بیورش و قهر و غلبه مفتوح گردد چه در آنصورت سپاهیان را که در بازار گیر و دار سپاهی و رعیت و بیگانه و گنه کار را بیک نرخ خریدارند از قتل و غارت منع نمودن خلاف قاعده قلعه‌گیری و آئین کشور گشائی است بل متعذر و غیر مقدور است و در هجوم عامه خشک و تر بیک شعله قهر میسوزند و منتظر بودند که شاید بر نهج دیگر صورت تبسیر

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۷۴۷

پذیرد و امراء و سرداران سپاه بی‌امر و اشاره عالی بدین امر کثیر الخطر جرأت و دلیری نمینمودند در روز پنجشنبه بیست و پنجم شهر صفر در سیبه قرچقای بیک چند نفر از غلامان فرصت یافته از برجی که بضرب توپ ویرانی یافته رخنه‌ها پدید آمده بود بالا دویدند و جنود منصوره تصور یورش کرده از آن سیبه هجوم آوردند قرچقای بیک واقف گشته از خوف عتاب و خطاب شاهانه مانع مردم گشت و کسان فرستاده جمعی را که از برج پائین رفته داخل خانه‌ها شده بودند باز گردانید.

در این رفت و آمد چند کس خوب از عساکر منصوره ضایع شدند چون اساس عمر و دولت آن طایفه مشرف بر انهدام گشته

حکمت بالغه الهی اقتضای آن نموده بود که احوال سکنه آن شهر و قلعه از سپاهی و رعیت اختلال عظیم پذیرفته دقیقه از دقایق قتل و غارت فرو گذاشت نشود با کمال مداهنه و تأمل که در این باب بظهور می‌آمد اصلاً سپر تدبیر مانع تیر تقدیر نتوانست شد و آنچه مقدر الهی بود بی‌اختیار بحیز ظهور آمد.

تبیین این مقال آنکه در روز جمعه بیست و ششم ماه مذکور تخمیناً سه چهار ساعت از روز گذشته یک دو نفر از محصوران که از مشقت قلعه‌داری بجان آمده بودند از برجی که در مقابل سیبه ذوالفقار خان بود پائین آمده اظهار نمودند که در این برج بغیر از ما دو کس کس دیگر نبود و الحال برج از حارس و نگهبان خالی است و اگر اراده صعود داشته باشید مانعی نیست از علامات ادبار و بخت برگشتگی آن طایفه در آن چند روز در پهلوی همان برج چند ذرع از دیوار قلعه بیمدد توپ فرو ریخته و رخنه پدید آمده بود ملازمان ذوالفقار خان بی‌اطلاع و رخصت او فرصت از دست نداده بتحریک کارفرمایان عالم تقدیر از آن رخنه‌ها بالا دویده قریب یکصد و پنجاه نفر داخل شده بودند که ذوالفقار خان آگاه گردید و دانست که اگر اندک تعللی واقع شود آنجماعت در معرض تلفند و مردم شهر و قلعه نیز واقف گشته سپر ممانعت بر روی کشیده بودند و آتش محاربه اشتعال پذیرفته ناچار لشکریان خود را رخصت داد و خود بر بالای برج آمده و نفیر بنوازش درآورد چون غلغله سپاه بگوش قرچقای بیگ رسید و مشخص شد که مردم ذوالفقار خان بشهر درآمده‌اند او نیز [۵۵۶] تاب توقف نیاورده غلامان را رخصت یورش داد آن گروه نیز از برجی که توپ خراب کرده بدست درآورده بودند هجوم نمودند آوازه کرنای و صدای کور که و کوس در گنبد آبنوس پیچیده غلغله گیر و دار دلیران قلعه گشا آشوب روز جزا در عرصه غیرا انداخت و باطراف و جوانب خبر رسیده هر کس از امراء و عساکر در اطراف شهر سیبه داشت همگی یورش نموده بشهر فرو ریختند رومیه تاب صدمه افواج قاهره نیاورده خود را از بروج و باره بشهر انداخته در نهانخانه‌ها متواری میشدند و همان ساعت بدست شحنة قهر گرفتار آمده بدیگران ملحق می‌گشتند.

مجملاً بطرفه العینی قریب دو سه هزار نفر بقتل درآمده اموال و اسباب نهب و تاراج یافت و تمامت شهر شماخی بجاروب حادثه رفته شد و آسیبی از این یورش بعساکر ظفر مآثر نرسید و زیاده از سه چهار نفر ضایع نشدند اما الله ویردیشان و قورچی باشی و جمعی که در طرف شمالی محاذی قلعه بالا- سیبه داشتند چون حاکم قلعه و عظماء رومیه بمحارست آن کمر اجتهاد بر میان بسته سعی موفور بظهور می‌آوردند و جوانان کار آمدنی از اینطرف در مدت محاصره بزخم تفنگ آن طایفه ناچیز شده بودند و برجهای رفیع عالی اساس که در آنطرف بود هنوز چنان نشده بود که صعود بر آنها ممکن باشد بنا بر آن بفرمان عقل دوراندیش بی‌امر و اشاره همایون جرأت یورش نکرده در آنروز از موقف خود حرکت نکردند و احمد پاشا و آقایان و عظماء رومیه که در قلعه بالا بودند بعد از آنکه شهر و قلعه پائین از دست رفت بیشتر

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۷۴۸

از پیشتر در قلعه‌داری مجد و ساعی گشتند اما حرکه المذبوحی بود که پنج شش روز کردند و هیچ اثری بر سعی و اهتمام ایشان مترتب نگشت زیرا که جمعی از جنود نصرت شعار که بشهر درآمده بودند از خانه بخانه سوراخ کرده نقبها بزیر بروج و باره قلعه بالا که فاصله بین القلعتین بود رسانیده منهدم ساختند و قورچیان عظام بملاحظه ننگ و نام شب و روز قرار و آرام نگرفته نقب سیبه خود را بخندق رسانیده از میان خندق در یکشب راهی سرپوشیده سرانجام داده بزیر برج رفیعی که از غایت ارتفاع و بلندی سر بقمه جوزا افراخته درآمده و زیر برج را در دو سه روز خالی کردند و توپچیان متعاقب و متواتر توپ می‌انداختند تا آنکه اندکی از یکطرف آن برج بضرب توپ فرو ریخت اما چنان نشده بود که آسان بر آن صعود توان نمود.

روز پنجم قریب یکصد و پنجاه نفر از جوانان جان نثار و دلیران معرکه کارزار که ایثار نقد جان در شاهراه بندگی این دودمان ادنی مراتب اخلاص میدانستند مردانه قدم بر پایه دلیری نهاده سپرها بر دوش افکنده روی جلادت ببرج آوردند و مبارزان رومی که بقاء آن برج را مستلزم بقاء خود میدانستند بمدافعه مشغول گشته تیر و تفنگ و قاروره‌های نطف و یراق آتشبازی که بجهت روزی چنان

ساخته و پرداخته بودند بر مثال تگرگ آتشین که از کره اثر بارد بر سر قورچیان میریختند و پر دلان لشکر فارس ملازمان الله ویردیخان نیز از سیبه خود جنک انداخته داد دلیری و دلاوری دادند.

مجملا در آنروز آتش محاربه بنوعی افروخته گشت که جان پردلان سمندروار در بحر آتش غوطه میخورد هر چند شجعان رومی در مدافعه و آتش فشانی بیشتر کوشیدند مبارزان جنود اقبال قدم مردانگی محکمتر نهاده زد و خورد مردانه نمودند تا آنکه بنیروی اقبال بیزوال شاهی که نمونه از الطاف الهی است چند نفر از قورچیان شمشیرها آخته و سپرها بر سر افراختند خود را بهر عنوان بود بر بالای برج انداخته با رومیه حارسان آن برج دست و گریبان شدند و رومیان بالاخره از ستیز و آویز عاجز آمده برج را گذاشته پائین آمدند و از در بام خانها غازیان را بتفنگ گرفتند و غازیان بر بالای برج در پیش روی خود حایلی ساخته سیبه گونه ترتیب داده و دفع نکات خصم از خود میکردند هر چند رومیه سعی نمودند که قزلباش را از برج دور کنند صورت نیافت و مرتبه مرتبه از زمره قورچیان جوانان دلیر به پیش رفتگان ملحق شده ساعت بساعت قوت و قدرت ایشان زیاده میشد تا آنکه مستقلا برج را متصرف شدند و بملاحظه آنکه مبادا خزاین و اموال رومیه بغارت رود از برج داخل قلعه نمیشدند.

رومیه را از مشاهده این حال کار از دست و دست از کار مانده اکثر از محاربه و مصادمه بستوه آمده دانستند که قلعه از دست رفته و دیگر مقاومت و قلعه‌داری مقدور ایشان نیست ترک محاربه و سعی اهتمام بیفایده کرده رضا بقضای کردگار داده از برجها پائین آمدند احمد پاشا هر چند قول وینکچری و سایر مردم را بمحاربه ترغیب مینمود آن طبقه بحال [۵۲۷] خود درمانده ملتفت امر و نهی او نمیشدند و سراسیمه و مضطرب احوال کس نزد الله ویردیخان فرستاده طالب عفو و امان گشتند اما پاشا خود با چند نفر از ملازمان خاصه و سگبانان که همراه داشت بر بام کوشکی که قدیم مسکن سلاطین شیروان بود برآمده تیر و تفنگ بقورچیان و غلامان میانداخت و در لوازم کارزار سعی و کوشش بسیار بظهور میآورد تا آنکه مردم او نیز بستوه آمده ترک جنک کردند خود چون در اول حال سر از مصالحه و مهاونه پیچیده محاربه اختیار کرده بود تا قوت و قدرت داشت زد و خورد کرد.

صحیح القولی از زبان احمد پاشا نقل کرد که میگفت غلامی داشتم زر خرید که از غایت حیا و ادب هرگز با من جرأت تکلم نداشت و در مدتی که با من بود انواع خدمتکاری و جانسپاری ازو مشاهده

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۷۴۹

میشد در وقتی که قزلباش بر برج مستولی گشته مردم از قلعه‌داری مأیوس شدند من و غلام دو قبضه تفنگ در دست داشتیم او پر میکرد و من میانداختم چون لحظه برآمد روی بمن آورده گفت ایصاحب سعادت عجب از خردمندی تست که خود را اینهمه رنجه میداری و در معرض تلف میآری قوم ترک جنک کرده رضا بقضا دادند ترا با روزگار چه ستیزه است و از ما دو کس چه خیزد حیات امشب را غنیمت شمار تا به‌بینم فردا از روزگار چه میرسد این سخن گفت و روی از من گردانیده هر چند تفنگی را که داده بودم پر کند طلب داشتم نداد چون دیدم که غلام جان سپار معتمد با من چیره شده فرمان نمیبرد حیران کارخانه تقدیر گشته دانستم که ادبار روی آورده.

شعر

با قضا بر نمیتوان آمد با قدر در نمیتوان آمیخت بنا بر آن تفنگی که در دست داشتم انداخته رضا بقضای آسمانی دادم و خود بجنود قزلباش که بر برج برآمده بودند با آواز بلند گفتم که دست از حرب و قتال بازدارید که ما ترک قلعه داری کردیم و قلعه بحضرت شاه تعلق دارد.

مجملا احمد پاشا تا یک تیر در کیش قدرت خود داشت بجانب قزلباش انداخت و غازیان سینه سپر کرده بجان میپذیرفتند. القصه پاشا نیز کس نزد الله ویردیخان فرستاد و التماس نمود که امشب دست تعرض لشکریان را از قلعه کشیده دارند که فردا بدآنچه رضای خاطر اشرف باشد تن بآن در دهند الله ویردیخان و قورچی باشی حقیقت بعرض اقدس رسانیدند و حکم شد که در

آن شب احدی متعرض قلعه نگردد اما از همه طرف پاس دارند که متنفسی در ظلمت لیل از قلعه بیرون نتواند رفت.

صبح روز ششم که چهارشنبه دویم شهر ربیع الاول بود صبا مثال از طرف شمال نسایم فتح و فیروزی وزیدن گرفت حاجبان بارگاه معلی حسب الامر همایون اعلی مجلس عالی شاهانه و محفل متعالی پادشاهانه آراسته حضرت اعلی اعلاه الله تعالی سپاس داری و شکر گزاری عطایاء ایزدی بجای آورده با توجهات ظاهری و باطنی که با مبدء فیاض دارند بر سریر دولت و مسند فیروزی و اقبال قرار گرفته نقاره‌های شادی در اردو بنوازش درآوردند قرچقای بیک با غلامان و تفنگچیان بضبط قلعه و محافظت دروازه‌ها مأمور گشتند حسین بیک جارچی باشی قور ذوالقدر را بقلعه فرستاده احمد پاشا و شمس الدین پاشا را با برادر و پسر کوچک او که محرک ماده فتنه و فساد بودند و کیجوک حسن و چند نفر دیگر را طلب فرمودند احمد پاشا از آمدن تقاعد ورزیده بجارچی باشی مذکور گفته بود که ما از غایت بی ادبی و بیاندازی که نسبت بغلامان درگاه شاهی صدور یافته مستحق عقوبت و سیاست شده‌ایم و شایستگی دخول مجلس اعلی نداریم مأمول آنکه یکی از ملازمان درگاه امر شود که آمده در همین جا ما را بجای خود رساند.

حضرت اعلی خاطر او را بنوید عاطفت اطمینان بخشیده طلب فرمودند و احمد پاشا بمجلس بهشت آئین درآمده سجده خجالت بتقدیم رسانید و چون مرد عاقل سخندان بود سخنان خردمندانه که مقتضی عقل و مناسب وقت و مقام بود معروض داشت حضرت اعلی با وجود کمال قهر و غضب که در آن روز بر طبیعت همایونش مستولی بود پیاپی مذکور بنظر ملایمت توجه فرموده و سخن عتاب آمیز القا فرمودند اما با شمس الدین پاشا عتاب و خطاب آغاز نهاده اعمال مفسدانه او را شمردن گرفتند کیجوک حسن خود تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۷۵۰

را در خوشامد گوئی تصور نموده با شمس الدین پاشا خطاب کرد که قوم را قدرت مقابله با حضرت والا جاه نبود و ترک شیروان کرده بدر بند میرفتند تو نگذاشتی و خود بدر وازه رفته تخته پل را خراب کردی و قوم را بمحاربه راغب ساخته دعوی ولایت و کشف کرامات کرده میگفتی که از اولیاء و اقطاب بمن خبر رسیده که جنود قزلباش برین قلعه فیروز [۵۲۸] نخواهند شد ملک علی بیک جارچی که مرد بذله گوی و همیشه در بارگاه معلی رخصت هزل و مطایبه داشت بشمس الدین پاشا که مرد طویل اللحیه بود گفت که عجب محاسن شیخانه دراز کرده چون دعوی ولایت و کرامات که میکردی دروغ بود و وعده نصرت که بقوم میدادی بر عکس نتیجه داد بعد از این تخفیفی در لحیه شیخانه شما مطلوبست باشاره عالی دست بر محاسن او دراز کرده مویها را مشت مشت بر کندن گرفت و یکسر مو از وقاحت و قباح نامرعی نگذاشت و آتش خشم شهریارى نسبت باو دمیدم زبانه کشیده جز بآب سیاست و عقوبات گوناگون انظفا نمیدیرفت.

مجملاً شمس الدین پاشا با برادرش و یک پسر کوچک و دو سه نفر دیگر که خاطر مبارک اشرف از حرکات ناهنجار و سخنان متحیرانه ناهموار ایشان بغایت مکدر و خشم آلود بود مورد قهر و غضب گشته بانواع عقوبات معذب گردیدند و بعد از خراب البصره باردو بازار برده قطعه قطعه کردند و مرال نام شخصی شیروانی الاصل در میان رومیه نشو و نما یافته از جمله معتبران شده بود و خود را از شجعان روزگار و تیراندازان نامدار میشمرد و بر هر تیری از سهام نام خود نوشته بملازمان موکب اقبال میانداخت و بمردانگی خود را می ستود یکی از ملازمان درگاه که برادرش بزخم تیر او مقتول شده بود بقصاص خون برادر استدعای قتل او کرده رخصت یافت و همان ساعت بقلعه رفته سر آن سرمست باده نخوت و غرور را بریده بنظر اشرف رسانید و جنود رومیه اگر چه عموماً مستحق قتل و سیاست شده بودند اما بخاطر اشرف رسید که آن جماعت قطع تعلق از اموال ظاهری خود کرده بر سبیل خونبها بغازیان داده بعد از ایصال مطلق العنان بوده هر کس بهر طرف خواهد رود همگی آن جماعت بالطوع و الرغبه قبول این معنی نمودند.

یکی از جمله محصوران برادر خواجه حسام الدین گیلانی وزیر خان احمد والی گیلان بود که در گیلان منصب قورچی باشیگری او داشت و در وقتیکه خان احمد از گیلان بشیروان آمده از آنجا بروم رفت او در شیروان توقف نمود بهمان نام او را قورچی باشی

میخواندند بتمول مشهور و از شرارت و بد نفسی در میان رومیان بحس کفایت و کاردانی معروف و معتبر بود و خاطر انور از خواجه حسام الدین و برادران او که باعث فساد گیلان و عصیان خان احمد و بروم رفتن او بودند منحرف بود چنانچه خواجه شمس الدین نام یک برادر او در دار السلطنه قزوین معروض تیغ یاسا گردید و او را در ایام محاصره قلعه دولتخواه رومیان و مدبر مهم ایشان بود و بعد از فتح قلعه که بنظر اشرف درآمد بچرب زبانی و سخنان دروغ بیفروغ که مرکوز طبیعت گیلانیان است اظهار کفایت دیوان نموده متقبل شد که از غنایم و اموال اهل قلعه مبلغی خطیر بعساكر نصرت شعار عاید گرداند و بدین وسیله چند روزی خود را از شحنة قهر پادشاهی صیانت نماید.

در اول حال سخن پنجاه هزار تومان شاهی عراقی بمیان آورد هر چند بر ضمیر انور که محک عیار دار الضرب روزگار است ظاهر بود که سخنان او از حلیه صدق عاری است و اعتماد را نمی‌شاید بمصلحت وقت و ظهور عیار کار او تطف آغاز نهاده بخلع سرافراز و بنوید وزارت گیلان بلکه صفاهان و مازندران خوش وقت گردانیدند و او دفترداران رومیه را آورده اسامی لشکر را که در حین محاصره محصور گشتند از روی دفتر علوفه و تیمار بقلم گرفته باسم هر کس خواه در حیات بودند و خواه مقتول تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۷۵۱

و متوفی شده مبلغی زیاده از وسع و قدرت رقم کرد که از ایشان و ورثه متوفی و مقتولان بازیافت شود و مبلغی دیگر باسم جمعی از کدخدایان و سکنه شماخی که با رومیه موافقت نموده در قلعه بالا- محصور گشته بودند برسم ترجمان و مال امان برقم درآورد معهذا زیاده از سی هزار تومان نشد.

بالجمله آن مبلغ در میانه غلامان و قورچیان و ملازمان در گاه و تفنگچیان که در پای قلعه خدمت کرده بودند تقسیم یافته هر جماعت را بیک طایفه سپردند که آنچه رقم شده بوصول رساند و هر کس را در کم و زیاد سخنی باشد قورچی باشی گیلک موافق حساب خاطر نشان نماید.

القصه بحیله و روباه بازی باز چند روزی در میان آن طایفه مشیر و مشار الیه بود و بازار اخذ و جر گرم داشت از چند نفری که فی الجمله سامانی داشتند وجه ترجمان صورت یافته از سایر مردم بعضی نصف و بعضی ثلث و ربع بعمل آمد و از رسد مقتولان و متوفیان قلیلی بوصول رسید چنانچه از جمیع اموال قلعه پنج شش هزار تومان بغازیان عاید نشد و تمه لم یصل گشت چون گفتار و کردار قورچی باشی گیلک از صدق و راستی [۵۲۹] فروغی نیافت و مجددا شرارت و بدنفسی و قوت طامع‌اش بظهور رسید بجزای اعمال سابق و لاحق مأخوذ و گرفتار گشته بمحصلان سپردند بعد از مصادره و مواخذة اظهار نمود که اموال بیشمار و دینه بسیار در گیلان داریم محصلان او را بگیلان برده بضبط ذخایر او پرداختند اکثر سخنانش کاذب بود و بهانه‌های لا یعنی می‌آورد روزی بهانه وضو ساختن بکنار آب سفید رود رفت بعزم فرار خود را بآب انداخت که بشناه بیرون رود اعمالش بدست و پا پیچیده نتوانست بعد از سعی بسیار

### غرق شدن قورچی باشی گیلانی بآب رودخانه سفید رود

غریق بحر فنا گردید سبحان الله بکجا میرفتیم و کمیت تیز گام قلم عنان از دستم ربوده بکجا رفت چون در اثنای گزارش تسخیر قلعه بود ظاهرا زیاده نامناسب نمینمود.

القصه احمد پاشا را با یک دو خدمتکاری بعیسی خان بیک نواده معصوم بیک صفوی که بسعادت قرب و منزلت شاهی سرافراز است و آخر رتبه قورچی باشیگری یافت سپرده چند روزی میهمان او بود بعد از آن با خدمتکاران و بعضی از اموال و اشیاء ضروری بقلعه قهقهه فرستادند مدتی در قلعه بود دیگر خبری از او نیامد.

از جمله محصوران چند نفر از اهالی شیروانی بودند که در زمان رومیه تربیت یافته در سلک زعما و ارباب تیمار منسلک گشته

بودند مصالح ملکی اقتضاء آن کرد که آن جماعت بنابر اطمینان قلوب و آرمیدگی خاطر سایر الناس که سالها با آن طایفه آمیخته اظهار دولتیخواهی کرده بودند مستمال عنایت و الطاف بوده در این وقت تعرضی بایشان نرود چند نفر از ایشان را مورد شفقت گردانیده بهر یک دو سه موضع تیول و سیورغال مرحمت کرده مقرر فرمودند که پسران و برادران ایشان در سلک ملازمان رکاب اقدس منسلک بوده بعراق آیند اما حکام کرام بتدریج ولایت شیروان را از بیم ظهور فتنه از وجود ایشان پرداختند و سایر لشکریان را چون سالها با شیروانیان آمیزش نموده هر کس را بهر طرف که خواهد گسیل گردانند.

اهالی شیروان که تهمت زده موافقت و نیکخواهی رومیان بودند در اینوقت سعی مینمودند که ساحت ذمه خود را از شوایب غبار این گفتگو مصفا و مبرا گردانند صلاح حال خود را در افنا و اعدام آن طایفه دیده در مخالفت رومیه و شاهی سیونی غلو کردند و فوج فوج را رفیق روندگان دیار عدم گردانیده در یک

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۷۵۲

### صدور عمل شنیع از ذوالفقار خان

شبانۀ روز همگی را بعالم آخرت فرستادند و از آن طایفه در این دیار دیار نماند مگر قلیلی از خدمتکاران و مردم بینام و نشان که بر حسب تقدیر ملک منان از آسیب تیغ شیروانیان رسته نجات یافته باشند از ذوالفقار خان در این واقعه عمل شنیع صدور یافت که عاقبت بشأمت آن گرفتار آمد شرح واقعه آنکه در زمانی که رستم خان برادر بزرگتر او از خصومت و عناد امراء طوالش و خصماء تاب توقف در یورت و مقام خود نیاورده با برادران و اتباع از آب کر عبور نموده بشیروان رفت و برومیان توسل جسته مدتی در آندیار بسر بردند و عاقبت رومیه با ایشان بد مظنه شده دفع آن جماعت را اولی و الزم دانسته رستمخان را با یک دو برادر و اتباع بقتل آوردند فرهاد خان که برادر کوچکتر رستمخان بود با ذوالفقار خان و الوند سلطان برادر کوچک از قید رومیه فرار نموده باذربایجان آمدند.

چون سریر سلطنت ایران از جلوس همایون شاهی ظل الهی زیب و زینت یافته سرکشان قزلباش بجزا و سزا رسیده آشوب مملکت روی بآرمیدگی آورده بود و ایشان فی الجمله از خصماء اطمینان یافته بپایه سریر اعلی آمدند و در ملازمت اشرف بمراتب علیا ترقی کردند برخی از احوال برادران در محل خود سمت گزارش یافته بالجمله یک همشیره ایشان با دو صبیۀ رستمخان و دیگر خدمه و اتباع در شیروان در دست رومیه اسیر و گرفتار ماندند بعضی از اعیان رومیه بنابر آدمیزادگی و حفظ سیرت آن سلسله آن هر سه مخدره را بحباله نکاح در آورده بودند و در این چند سال از ایشان فرزندان ذکور و اناث بهمرسیده بود در حین فتح قلعه که حکومت شیروان بذوالفقار خان تعلق گرفته بود شوهران و اولاد مخدرات مذکوره باستظهار قرابت سببی و عصبی ذوالفقار خان باو توسل جسته استدعای حفظ حال و صیانت ناموس اهل و عیال که بر وی لازم بود نمودند و حضرت اعلی شاهی ظل الهی که از این مقدمات آگاه بودند بنابر مراعات جانب ذوالفقار خان و حفظ ناموس آن سلسله اشاره فرمودند که عفا یف مذکوره با شوهران و اولاد و تبعه ایشان در [۵۳۰] کنف رعایت و حمایت ذوالفقار خان آسوده احدی متعرض حال آن طبقه نگردد چنانچه مبلغی که قورچی باشی گیلک باسم آن جماعت رقم کرده داخل جرایم رومیه بود به ذوالفقار خان گذاشتند که تحصیلدار بیگانه به خانه ایشان نرود مشار الیه غیرت قرامانلو نام نهاده از عاقبت آن فعل شنیع نیندیشید و آن هر سه عقیفه را با شوهران و فرزندان ذکور و اناث و دامادان و خدمه و ملازمان که قریب بیست و هفت نفر یا سی نفر بودند علی اختلاف القولین در یکشب هلاک ساخت و حضرت اعلی بدین عمل مذموم انکار بلیغ نموده همگنانش ملامت کردند چون قطع ذوی الارحام روا داشته ارتکاب قتل عورات مظلومه و اطفال بیگانه نمود منتقم حقیقی در همان زودی قلع رشته حیاتش کرده از عمر دولت برخوردار ندید و شرح آن عنقریب سمت تحریر مییابد.



بالجمله بعد از این قضایا ممالک شیروان بامراء عظام تقسیم یافته ایالت دربند و شایران و آن حدود بچراغ سلطان کرامپاء استاجلو مرجوع گشت و شاهنظر بیگ توکلی را حکم شد که به معاونت او در آن سرحد بوده سایر مردم که بدر بند رفته بودند عود نمودند و ذوالفقار خان در ساعت نامحمود غیر مسعود بشهر شماخی رفته بجبر شکستگیهای قلعه و تعمیر بروج و باره پرداخته نقبها و جسر ها را مسدود ساخت و موکب همایون فال از آن یورت کوچ فرمود و بجهت گرمی هوا بجانب ییلاقات شماخی در حرکت آمدند و چند گاه در قتل جبال منازل و دلگشا و علفزارهای مرغوب و حشمة‌های خوشگوار اختیار نموده بخرمی و فرخندگی گردانیدند.

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۷۵۳

امراء و حکام داغستان و چرکس چه آنکه در درگاه معلی بودند و بعضی که در این وقت اظهار نموده کسان خود را بپایه سریر خلاف مصیر فرستاده بودند بخلاص فاخره و انعامات نواخته جهت رستمخان داغستانی تبرکات لایقه ارسال داشتند و چون خاطر معصوم خان والی طبرسران از آن حرکت ناهنجار که بیرخصت از اردوی معلی فرار نموده بود دغدغه آلود بود و هنوز اطمینان تام نیافته بوده توقف موکب جهانگشا در آن حدود موهم توهم و تزلزل احوال مردم طبرسران بود حضرت اعلی جهت تسلیه خاطر او محمد صالح بیگ وزیر شیروانرا باخلاص فاخره و هدایا نزد او فرستاده او را بشفقتهای خاص اختصاص دادند و این مژده والا تسلی بخش والی طبرسران گشته بدین عطیه ارجمند بین الاقران سر بلند گردید و در همان چند روز بعضی از مختصان حریم خود را بخدمتکاری سراق اقبال فرستاده مجددا در سلک دولخواهان بارگاه سلطنت انتظام یافت.

### ذکر مراجعت موکب نصرت قرین از شیروان بدار السلطنه تبریز و از آنجا آهنگ عراق ساز داد و بعد از ادراک سعادت زیارت سلطان خراسان بمقر سلطنت شتافتن

چون خاطر خطیر از انتظام مهمات شیروان و داغستان فراغت یافته عزم مراجعت مصمم گردید علیخان بیگ جوانشیر را حکم شد که بجواد رفته بترتیب جسر پردازد و او متوجه آن خدمت گشته در اندک روزی جبری در کمال استحکام اتمام یافت و بعد از ترتیب جسر کوس مراجعت بلند آوازه گشته از آب عبور فرمودند و از الکاء دره ورد عزیمت دارالسلطنه تبریز فرموده امراء و ارکان دولت و آغرق اردوی همایون را از راه اهر روانه فرموده خود بنفس نفیس با چندی از مخصوصان و مقربان بقصد زیارت حضرت سلطان الاولیاء و مشایخ کرام صفویه بدار الارشاد اردبیل تشریف بردند و در آن مکان ملایک مطاف جبین عبودیت بخاک آن سده سدره منزلت سوده بعد از مراسم شکرگزاری عواطف یزدانی چند روز بطواف و زیارت قیام نموده از آنجا بفیروزی و اقبال بدار السلطنه تبریز رسیده باردوی ظفر قرین ملحق گردیدند و چند روز اوقات گرامی صرف انجام مطالب و اسعاف مآرب امراء و اعیان آذربایجان و نظم و نسق امور سرحد فرموده ایلچیان و رسولان که از جانب میر شرف حاکم جزیره و زکریا خان و سایر امراء اکراد بجهت فتح شیروان بآستان سعادت آشیان فرستاده بودند بخلاص فاخره و نوازشات گوناگون مفتخر گردانیده مقضی المرام رخصت معاونت دادند.

چون سلطنت پناه [۵۳۱] غازیگرای خان تاتار والی قرم از خدمت اشرف التماس نموده بود که خندان آقای متفرقه آقاسی درگاه عالی را که در جنگ وان گرفتار عساکر فیروزی نشان شده بود و با او طریقه آشنائی تام داشته مطلق العنان فرمایند حسب الالتماس خان تاتار او را با دو پسر که یکی همراه او و یکی در جنگ حغال اغلی گرفتار شده بودند از قلعه قهقهه بیرون آوردند و او مرد عاقل سخندان روزگار دیده بود بمقدمات مرغوبه خاطر اشرف را بمصالحه راغب ساخته التماس نمود که پسران او در خدمت اشرف بوده باشد و بروم رفته باتفاق غازیگریخان تمهید مقدمات صلح بر وفق رضای اشرف نمایند که بدستور زمان حضرت شاه جنت مکان فیما بین مصالح وقوع یابد.

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۷۵۴

حضرت اعلی نیر بنابر ترفیه حال خلائق و عباد الله رضا بآن داده مشار الیه را با فرستاده غازیگرای خان و ابوالقاسم بیک یوزباشی ایواغلی که برسالت خان تاتار تعیین یافته بود روانه فرمودند و بغازیگرایخان نامه محبت آمیز در قلم آمد اما چون عبور ایشان از میانه الکاء چرکس واقع شد در این اثناء خبر فوت غازیگرایخان به ایشان رسید که عالم فانی را وداع کرده بجهان باقی شتافت و اوتیه نامی از حکام چرکس همانا از خندان آقا کینه دیرینه در سینه داشته در وقتی که از ابوالقاسم بیک جدا افتاده بود با جمعی چراکسه فرصت یافته بر سر او ریخته او را بقتل آوردند و ابوالقاسم بیک در آن واقعه با چراکسه جنگهای مردانه کرده زخم‌دار گردید و ما یعرف او در آن فتور تاراج چراکسه شد بالاخره اوتیه مذکور از مهابت حضرت اعلی اندیشیده از بیم انتقام او را بسلامت بازگردانید.

بعد از کشته شدن خندان آقا پسرانش چند گاه در خدمت اشرف عزیز و محترم بسر می- بردند عاقبت قدر عافیت ندانسته سالک طریق فرار گشتند و شرح آن عنقریب در ذیل این دفتر رقمزده کلک بیان خواهد گشت چون کل ولایات موروثی آذربایجان و شیروان واران که قریب بیست و پنجسال بود که رومیه از تصرف منسوبان این دودمان والا بیرون برده بودند و درید تسلط و اقتدار آن طایفه بود بقوت قاهره یزدانی و تأیید آسمانی بتصرف درآمده جمیع قلاع متین و حصون حصین آن ولایات که مملو از مردان کاری و اسباب و ادوات قلعه داری بود بنوعی که در طی وقایع هر سال در رشته تحریر درآمده مفتوح گردید و ساحت فسیح المساحت آن مرز و بوم از خار تعرض معاندان مصفی گشت و سفر و یساق بامتداد کشیده قریب پنجسال بود که لشکر فیروزی اثر قزلباش در رکاب نصرت انتساب همایون به تسخیر قلاع و حرب و قتال اشتغال نموده متحمل انواع شداید و محن و مشاق یساق گشته بودند.

از زمان سلطنت و کشور گشائی صاحبقران مغفور امیر تیمور گورکان الی آلان که دویست و پنجسال است هیچ پادشاه ذیشوکت ارتکاب سفر و یساق پنجساله نکرده و چنین فتوحات پی در پی که هر یک از آنها کارنامه سلاطین جهان و دستور العمل شهریاران ممالک ستان تواند بود و در ازمه سابقه کمتر وقوع یافته میسر گشت لهذا عنان عزیمت بصوب مراجعت انعطاف داده و امراء و ارکان دولت را امر فرمودند که چند روزی در دارالسلطنه تبریز توقف نموده بسان عساکر ظفر نشان پرداخته بعد از عرض سپاه هر یک بالکاء و اقطاع خود روند و چون حضرت اعلی شاهی ظل اللهی این فتوحات را پرتو حسن ارادت و صفای عقیدت و غلامی آستان عرش نشان حضرت شاه ولایت پناه مصدوقه کریمه إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَحُضُرَاتُ أئِمَّةٍ مَعْصُومِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ اَجْمَعِينَ خصوصاً مجاورت و خدمت روضه مقدس حضرت امام ثامن ضامن ملایک مکان مصدوقه حدیث صحیح سند فن بضعه منی بارض خراسان

بیت

امامی که روبند خاک درش راملایک بشهر خلائق بمرگان میدانند و از آن روضه منور و روح آنحضرت استمداد همت فرموده بودند بشکرانه این مواهب سبحانی عزم طواف و زیارت آن روضه مقدس فرمودند که اختتام سفر بدین سعادت ابدی فرموده رنج راه و مشقت و محنت گاه و بیگاه را که لازمه سفر و یساق است از خاکبوسی آن کعبه آمال براحه و آسودگی مبدل سازند و بعد از استسعاد بدان سعادت عظمی بمقر سلطنت توجه نمایند لهذا با جمعی

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۷۵۵

از خاصان درگاه روی توجه بآن صوب صواب انجام آوردند و در دارالسلطنه قروین صواحب و اعیان سعادت ملازمت دریافته اسواق و میدان سعادت را چراغان کرده آذین بندی نموده چند روز در آنجا بنشاط و خرمی گذرانیدند و از آنجا با قوافل نیاز و رواحل اخلاص روی بمقصد و مطلب اصلی [۵۳۲] آورده در اندک روزی بدان سعادت عظمی مستعد گردیدند حسینخان شاملو

حاکم هرات و اکثر امراء خراسان در مشهد مقدس معلی شرف ملازمت دریافته بنوازشات شاهانه سرافراز شدند و بعد از سپاس مواهب یزدانی و فراغ آداب زیارت و خدمات روضه مقدس عنان عزیمت بمستقر دولت معطوف گردانید بتاریخ بیست و ششم شهر رجب المرجب پرتو وصول بدارالسلطنه اصفهان انداخته آن خطه فردوس مانند ازفر طلعت همایون آرایش جنان یافت و شهر و بازار و قیصریه را آذین بسته چند روز بمراسم عیش و خرمی پرداخته عشرت افزای خلایق گشتند امراء عظام و ارکان دولت که حسب الامر الاعلی در دار السلطنه تبریز بسان عساكر ظفر نشان مأمور گشته بودند بنوعی که اشاره شده بود بدان امر قیام نموده طبقات لشکر - ظفر قرین را اسم باسم بقلم درآورده جمعی که در این پنج سال اصلا از موکب همایون تخلف نجسته همیشه ملازم رکاب سعادت انتساب بودند و مردانگیها و حسن خدمات که در این سفر از هزار کس بظهور آمده بود در تحت اسم آن کس نمودند که فراخور آن بعطایاء ارجمند سرافراز گشته بحسن اخلاص و خدمتکاری از امائل و اقران امتیاز داشته باشند و نسخهای عرض مرتب داشته بمستوفیان عظام سپردند و لشکریان اجازت یافته روی بمسکن و اوطان خود آوردند و امراء عظام هر یک بمحال تیول و اقطاع خود رفتند.

جناب آصف صفات اعتماد الدوله را حاتم بیک چون از خدمت اشرف رخصت رفتن اردوباد حاصل نموده بود که چند روزی بیمن عواطف و الطاف خسروانه در وطن اصلی بعشرت و کامرانی گذرانیده بعضی عمارات که مکنون خاطر شریفش بود در آن خطه دلگشا طرح فرمایند مسود اوراق چون اکثر اوقات بشرف مجالست و همصحبتی آنجناب مشرف بود و در مدت معاشرت پیوسته عطوفت و اشفاق بیش از پیش مشاهده میافتاد و الحق بصحبت فیض بخش آن ملک صفات انس و الفت تمام داشت با وجود سفر و یساق پنجسال و میلان خاطر بملاقات احبا و فرزندان مفارقت صحبت آنصاحب دولت بر طبیعت دشوار بود و معهذا تکلیف مرافقت برغبت تمام میفرمودند رضاجوی خاطر شریف گشته فیض صحبت کثیر البهجت را بر حصول مطالب عظمی راجح دانسته رفاقت و همراهی آن والا جناب اختیار نمود بدینجهت لازم دانست که شرح خصوصیات آن سفر فیض اثر را هر چند مناسب سیاق تاریخ نیست در طی وقایع و تسوید حالات این سال در رشته تحریر کشد رجاء واثق است که از طول کلام مورد اعتراض از کیا برده باشد.

### شرح رفتن جناب آصف مرتب خجسته نهاد بجانب اردوباد و خصوصیات آن سفر و بازگشتن و در صفاهان شرف ملازمت دریافتن

#### اشاره

خامه مشکین طراز شرح خصوصیات سفر خجسته اثر اردوباد را بدین نهج آغاز مینماید که

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۷۵۶

چون والا جناب دستور مکرم عالیشان از دارالسلطنه تبریز عزیمت آنصوب فرموده روانه شدند مخادیم واعزه که در آن سفر رفیق و همصحبت بودند اول خلف الولاء العظام سید ناصر الدوله سید مبارک خان والی عربستان حویزه که از عهد صبی الی یومنا هذا حسب الامر الاعلی در سایه تربیت و اشفاق پدران آن عالیجاه نشو و نما یافته اکتساب فضایل نموده بود.

دیگر حضرت صاحب سعادت مصطفی پاشا که از امراء معتبر رومیه و در سلک وزراء بوده در جنگ جغال اغلی دستگیر شده بود و بسیار مرد قابل خوش صحبت نیکو اخلاق منشی طبیعت بود و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی او را بعالیجناب اعتماد الدوله سپرده بودند و نواب میرزائی با او مصاحبانه اختلاط میفرمودند و همیشه همصحبت و جزو مجلس آنعالیجناب بود.

دیگر میر محمد حسین تفرشی که از سادات عالیدرجات تفرش و فضایل و کمالات علمی و عملی آراسته و در فن انشاء و تفنن عبارات و استعارات بامزه سلیقه درست و رتبه عالی دارد و چند سال بود که بتعلیم و تعلم خلف صدق آنصاحب اقبال اعنی مخدوم

و مخدومزاده جهانیان میرزا طالب خان اطال الله عمره قیام داشت و میر عبد الغنی تفرشی که از اقربای مشار الیها و سید نیکو اخلاق و خوش صحبت بود و مدتها [۵۳۳] با یکدیگر در مدرسه علامه العلمائی میرزا ابراهیم همدانی تلمذ نموده بودند و در شعر پایه بلند داشت.

دیگر مولانا مطربی قزوینی که خلاصه اهل ادوار و در حسن صوت و گویندگی سرآمد روزگار و تصانیف قول و عملش دستور العمل نقشبندان نادره کار است و بسیار صاحب طبیعت و بذله گوی و ندیم و خوش صحبت افتاده و استاد حیدر قلی عودی که سازنده تیز مضرب خوشنواز و ملازم سرکار عالی بود و خدام میرزائی پیوسته در مجالس خواص با اعزه مذکوره صحبت داشته بشعر سنجی و تاریخ و نقل حکایات و روایات سرور افزای خاطر همگنان بودند و نخست بدوزال و کور دشت که دو موضع است از قری و مواضع الکاء دزمار در کنار رود ارس بر جانب جنوبی واقع شده وارد گشته سه روز در آنجا توقف نمودند و این هر دو موضع دو قلعه‌ایست از قطعات ریاض جنان که باغات آن بهم پیوسته اقسام میوه‌ها بتخصیص انار شیرین که ارباب ذایقه و تمیز بر انار یزد و ابرقوه و شاهوار ساوه و قم ترجیح میدهند و الحق جای آن دارد و اقسام انگورهای نازک لطیف الوان در آنجا خوب میباشد و در آن موسم میوه‌ها دربار و بسیار بود خصوصا انار که آن مقدار بحاصل میآید که بتمامی بلاد و قصبات آذربایجان و شیروان واران و گرجستان نقل مینمایند و کافی است اولاد عظام موسی بیک دزماری که با سلسله علیه نصیریه طوسیه قرب قرابت دارند و الیاس خلیفه که از زمره خلفاء قراچه داغ بقدم دودمان و افزونی منزلت و مکان امتیاز تمام دارد و در آن اوقات بیمن شفقت و الطاف شاهی و اشفاق و تربیت آن عالیجاهی بحکومت و دارائی آن مملکت سرافراز گشتند با اولاد موسی بیک یک سلسله‌اند در قریه جنت مثال دوزال منازل مرغوب و ایوانهای بلند اساس در غایت دلنشینی و دلگشائی ترتیب داده‌اند و در آن گوشه نزهت بخش خوان کرم گسترده حسب المقدور تفقد احوال آینده و رونده نموده شیوه مهمان نوازی مرعی میدارند.

خلیفه مذکور و اولاد موسی بیک سیما شاهرخ بیک که جوان قابل خوش نویس پرهیزگار و از مستعدان روزگار است و الیوم در خدمت اشرف بمنصب وزارت قورچیان عظام رتبه سرافرازی دارد و حیدر- بیک برادر او که در سلک یوزباشیان معتبر منسلک است با همگی اقوام بلوازم میزبانی که در خور میهمانی چنان باشد کما ینبغی قیام نمودند و بهمگی اعزه که بعز مرافقت و همصحبتی نواب میرزائی مشرف بودند و

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۷۵۷

ملازمان و منسوبان و اهل خدمت حسب المقدور خدمات نموده تواضعات و تکلفات آدمیانه بظهور آوردند همت عالی صاحبی بجناب خلافت پناهی و اولاد گرامی سوغات و ارمغانی لایق داده بهمگی اقوام و مردم آن سلسله خلعتهای فاخر عطا فرمودند از آنجا بنشاط و خرمی متوجه اردوباد شده در ساعت سعد داخل آن بلده طویه گشته در منازل خلد آسای آبا و اجداد نزول فرمودند و صواب عظام آن بلده از بزرگ و کوچک و وضع و شریف بلوازم استقبال استعجال نموده آثار بهجت و شادکامی بظهور آوردند و خدام صاحبی بمقتضاء عطوفت و اشقاق جبلی با کافه مردم آن بلده یارانه و برادرانه سلوک فرموده انواع مردمیها که سزاوار بزرگی و بزرگ- منشی بود بظهور آورده منتسبان سلسله علیه نصیریه را بخلاص گرانمایه و ارمغانی نواخته جمیع صواحب و اعیان و ریش سفیدان هر طبقه راحتی اهل خرد و صناعت خلعتهای لایق داده باهل صلاح و فقیران و درویشان و عورات مستحقه عطایای ارجمند فرمودند تا بیست روز در آن خطه طویه اقامت فرموده همه روزه جشنهای ملوکانه و صحبتهای بزرگانه طرح میفرمودند و لوازم آن بر وفق دلخواه مجلسیان بیش از حد و قیاس مرتب و مهیا می گشت و دو سه روز سیروند و اکلیس تشریف برده پیوسته اوقات گرامی در کمال مسرت و شگفتگی میگذشت.

در میان باغات آن بقعه شریفه کوه بلندی واقع شده که آنرا نظاره مینامند و سیرگاه مردم آنجاست و باغات و بساتین فرح بخش که در دامنه آن افتاده و آب ارس که از جانب غربی آمده میگذرد بغایت مطبوع بنظر درمیآید و عالیجناب آصف صفاتی آب از

کوههای بلند بآنجا آورده بفواره بالای نظاره برده و در سطح آن کوه عمارتی مشتمل بر یورت مثنی که هر طرف ایوانی دارد طرح کرده در بالای آن طالاری ساخته‌اند که آب بر دور آن عمارت گردد و در برابر هر ایوان حوضی قرار داده‌اند و در جانب جنوبی نظاره ده ذرع پائین تر زمینی واقع است که تخمیناً سه چهارم جریب بوده باشد و مقرر فرمودند که آنرا هموار کرده حوض بزرگی در میان آن ترتیب دهند که چهار طرف آن باغچه باشد و از بالای نظاره آب بفواره بحوض مذکور برند که بطریق تخت صفر هرات که از امکنه مشهوره آفاق است [۵۳۴] آب از فواره میان حوض ده گز بالا میجسته باشد اما هنوز آنچه مکنون خاطر شریفش بود بظهور نیامده بود که از گردش چرخ دوار و عادت مألوفه روزگار آن رفیع جناب را واقعه ناگزیر پیش آمد امید که خلف صدقش که الیوم بیمن مرحمت شاهنشاه صافی طویت حق گزار مسند نشین اورنگ وزارت است باتمام آن موفق گردد. الحاصل تماشای آنمکان نزهت بخش غم پرداز کاشانه دل و نظاره آن روشنی افزای دیده نظارگیان افلاک بود و این رباعی در آن هنگام از مطلع خاطر سر زده بود چون مناسب مقام بود در وقت تحریر ثبت افتاد:

رباعی

این بقعه که آفتاب سیاره اوست اوصاف بهشت جمله درباره اوست

صد چشمه نهان بزیر هر خار اوست روشن کن چشم حور نظاره اوست بالجمله در اول ماه رجب از آن مقام فرح انجام مراجعت واقع شده تا انتهای الکاء دزمار جناب خلافت پناهی و اقوام مشایعت نموده بخدمات قیام داشتند و از آنجا بلیده اهر آمده بسعادت زیارت تربت شریف شیخ العارفین شیخ شهاب الدین اهری قدس سره فایز گردیدند و از آنجا بدارالارشاد اردبیل آمده منازل جناب وزارت‌آب خواجه محمد رضا وزیر آنجا که در کنار رودخانه و

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۷۵۸

مکان مرغوب واقع شده محل نزول عالی گردید در حال تحریر بخاطر رسید که شمه از احوال آن عالیجناب در طی اینمقال نگاشته کلک بدایع نگار گرداند.

بالجمله خواجه مذکور مرد مستعد شاعر پیشه مطایبه دوست فکرت اندیشه است مولد آن جناب اباعن جد موضع جوبین من اعمال قزوین است پدرش خواجه ملک از اهل سیاق و ارباب قلم و در خراسان بامر نویسندگی امراء عظام قیام داشت از حوادث و روزگار و فتور خراسان غارت زده و پریشان بعراق آمده در موطن اصلی رخت بسرای آخرت کشید.

خواجه زاده از علو همت و بلند پردازی قرار ده نشینی با خود توانست داد بتک و دو ملازمت درآمد و همت بر علو مرتبه و کمال گماشته بعد از سعی و تکاپوی بسیار که دولت طلبان روزگار را از آن چاره نیست ملازمت ذوالفقار خان قرامانلو اختیار کرده روز بروز بحسن سعی و خدمت نزد او اعتبار مییافت مرتبه بدرجه وزارت ترقی کرده چند سال من حیث الانفراد و الاستقلال بدان مهم پرداخت چون آثار رشد و کاردانی از وجنات احوالش ظاهر و لایح بود بالاخره در سلک وزراء و ارباب قلم دیوان اعلی انتظام یافته بخدمات وزارت آذربایجان مأمور گردید در سفر خیر اثر گرجستان بحسن خدمات لایقه و فدویت و جان سپاریها که در طی وقایع آن سال مرقوم کلک بیان میگردد لقب ارجمند فدوی یافته از زمره مقربان مجلس بهشت آئین گشت و در آن ایام در دارالارشاد اردبیل بخدمات مرجوعه دیوانی مشغولی داشت و بصحبت شعراء و ارباب نظم و اهل استعداد انس و الفت تمام گرفته بقدر مقدور همت بر تفقد احوال این طبقه میگماشت و الحق مرد آدمی بزرگ روش درویش منش بذله گوی خوش صحبت و از سعادت‌مندان روزگار است نکات شیرین و کلمات مطایبه آمیز رنگین و لطایف و ظرایف از طبع موزونش سر میزند و شعر را خوب میگوید در غزل ابیات عاشقانه و معانی دلپذیر رنگین بسیار دارد اما از منظومات او بدین رباعی اختصار رفت:

رباعی

آنم که حزین و خسته تن می‌آیم جان بسته بتار پیرهن می‌آیم

مانند غباری که به پیچد بر باد پیچیده بآه خویشتن می‌آیم القصه عالیجناب صاحبی سه روز در آنجا اقامت نموده بسعادت زیارت حظیره مقدسه سلطان- الاولیاء و مشایخ کرام صفویه که فی الواقع انوار تجرد و خداجوئی از مراقده منوره آن محرمات خلوت- سرای وحدت خورشید آسا در لمعان است مستعد بودند و جناب فدوی القاب از فرط اخلاص و محبت در مقام خدمتکاری درآمده در تفقد احوال همگان خود را معاف نداشت و از جانبین تواضعات بزرگانه بوقوع پیوست و از راه خلخال روانه عراق گشته جناب وزارت مآب چند مرحله مشایعت نموده لوازم خدمت بجای می‌آورد و از آنجا طی منازل نموده بدار السلطنه قزوین رسیده در منازل دلکش که در خیابان باغ سعادت دارند نزول نمودند و بعد از سه روز عنان بصوب مقصد انعطاف داده یکروز در بلده ساوه میهمان خلف الولاتی سید ناصر ولد سید مبارک بودند چه حکومت آن بلده باو تعلق داشت و از آنجا بدار المؤمنین قم آمده در آستانه مطهره معصومه فرود آمده شرف زیارت آنحضرت دریافتند سادات و موالی و خدمه آن روضه مقدسه را بعطایاء ارجمند نوازش فرمودند در حضور اهالی قم که

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۷۵۹

انارهای [۵۳۵] لطیف آبدار آورده بودند انار دزمار حاضر ساخته ارباب ذایقه و هوش تمیز کردند انار دزمار شادابتر و نازکتر نمود اگر چه اهالی قم بهیچوجه قبول این معنی نمیکردند اما ناانصافی مینمودند و یکروز در کاشان اقامت فرموده بتاریخ هشتم شهر شعبان بدار السلطنه اصفهان رسیدند و از اردوباد تا صفاهان در هر منزل بعد از استراحت و آسودگی از کوفت راه همگی رفقا بمجلس عالی حاضر و بصحبت مشغول شدند و اهل نغمه و ساز در محفل فیض بخش صاحبی عشرت پیرا بوده بنغمات دلاویز و ترنمات شکر ریز زنک زدای خواطر بودند و بمضمون این مقال که:

بیت

هر وقت خوش که دست دهد مغنم شمار کس را وقوف نیست که انجام کار چیست تمامی آن سفر را از بدایت تا نهایت بمسرت و شادمانی و شکفتگی بسر آمده همگان از سعادت همصحبتی و مجالست مجلس عالی صاحبی فیض یاب عشرت بوده آن چند روز را خلاصه عمر

### رفتن شاه عباس بماندندان بعزم شکار

شمردند و در حین وصول دار السلطنه مذکور همانروز بشرف خدمت همایون و ملازمت سده سنیه سعادت نمون مشرف و سرافراز گشته از جانب اشرف تلافیات شاهانه و نوازشات خسروانه ظهور یافت هر چند در صدر داستان عذر تحریر این احوال خواسته اما چون مسود اوراق رفیق آن سفر بود لازم نمود که در ازاء انواع اشفاق و ملاطفات که از ایشان مشاهده میشد حقایق حالات آن سفر را مفصلاً در رشته تحریر کشد که هم پاس حقوق نمکخوارگی داشته باشد و هم شیوه ستوده مردم نوازی دستور العمل بزرگان روزگار و کارآگاهان دقایق مردمی گردد اکنون از اینجمله معترضه باز آمده بر سر حرف نخستین که مقصد و مطلب اصلی است می‌رود.

القصه حضرت اعلی شاه‌ی ظل‌اللهی چند گاه در دولتخانه مبارکه نقش جهان اصفهان بمسرت و شادمانی گذرانیده بعد از فراغ از سیر و صحبت و شکار و دادخواهی خلاق و انتظام مهمات عراق اراده سیر و شکار مازندران بهشت نشان از خاطر خطیر همایون سرزده عالیجناب اعتماد الدوله و صدور عظام و امراء و ارکان دولت را جهت فیصل مهمام دیوانی در صفاهان گذاشته با معدودی از مقربان و خاصان در گاه بجانب مازندران تشریف بردند و زمستان و بهار را در منتهزات آن دیار که از قطعات ریاض جنان نشان میدهد و در فصل پائیز و بهار از کثرت ریاحین و ازهار و لاله و نرگس زار بهترین بلاد عالم و مردم آن ولایت را همیشه از گلهای تازه و تر دماغ جان معطر است



شعر

هو مشکبو چون شمیم نگارنه گرم و نه سرد و همیشه بهار  
بنفشه گرفته سراسر زمین چو خط بر رخ خوبرویان چین بخرمی و اقبال گذرانیده داد خوشدلی دادند.  
تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۷۶۰

### وقایع متنوعه

از سوانح اینسال آنکه در مشهد مقدس معلى میانه میرزای عالمیان و محراب خان قاجار حاکم مشهد مقدس با فساد جمعی مفسدان و بیحوصلگی آصف سلطان نشان که ظرف طبیعتش لبریز باده نخوت و غرور شده بود اسباب وحشت آماده گشته منجر بآن شد که از لجاجت و عناد میرزای عالمیان محراب خان از طریق ادب و خدمتکاری که تا غایت مسلوک میداشت عدول نموده باو چیره شد و چون صاحب جیش و لشکر بود میرزای عالمیان بیجهتی ظاهر از او متوهم شده بآستانه مبارکه مقدسه تحصن جست و کسان باطراف فرستاده تفنگچی بسیار جمع کرد و از جانبین حقیقت حال معروض مایه جاه و جلال گردید حضرت اعلی از افعال و اعمال حضرت میرزا خبط دماغ و نشاء جنونی فهمیده او را طلب فرمودند و در مازندران بملازمت اشرف مشرف گشته بمقتضاء حکمت عملی زیاده التفاتی نیافت چه تخفیفی در نخوت و غرور او که ماده جنون و خبط دماغ جز آن نبود بمطلوب بود دیگر آنکه جناب خواجه محمد رضا که شمه از حال او در فوق بتحریر پیوست و در آنوقت هنوز رتبه وزارت آذربایجان نیافته بود در مازندران شرف بساط بوسی دریافته بوفور اخلاص و حسن خدمات لایقه و کفایت مال دیوان منظر انظار شفقت و تربیت گشته پرتو انوار عاطفت شاهی بر وجنات احوالش تافت و برتبه منصب جلیل المراتب وزارت و ممیزی کل آذربایجان ترقی کرده بین الاقران بدین پایه والا سربلندی یافت و هم در این سال منصب رفیع القدر صدارت معظم محال عراق و مازندران که بمیر جلال الدین حسن صلائی تعلق داشت و او فوت شده بود بمیرزا رضی برادر زاده او که بزور فضل و کمال آراسته شایستگی آن منصب عالی داشت تفویض یافت.

### ذکر وقف نمودن حضرت اعلی شاهی املاک و مملکات سرکار اشرف را بر حضرات چارده معصوم علیهم السلام

در این سال رأی صوابنمای اشرف اعلی که شعله افروز خطایر غیبی و روشنی بخش دیده باریک بنیان دقایق لاریبی است برهنمونی توقیعات یزدانی و تأییدات آسمانی که همیشه قرین حال خیر مآل آن حضرت است جمیع املاک و رقبات مکتسب خاصه خود را که در زمان دولت روز افزون در حیطه تملک و تصرف شرعی آن حضرت قرار گرفته بود و قیمت عادلانه آنها زیاده از یکصد هزار تومان شاهی عراقی و حاصل آنها بعد از وضع مؤونات زراعت بتسعیر وسط قریب بهفت هزار تومان میشد مع خانات عالییه و قیصریه و چهار بازار دور میدان نقش جهان اصفهان و حمامات که در آن بلده جنت نشان ترتیب یافته وقف حضرات عالیات مقدسات چهارده معصوم علیهم السلام فرمودند و اقل حاصل را منظور داشته چهارده حصه کردند بدین طریق که اول از ثانی و ثانی از ثالث و ثالث از رابع زیاده بوده باشد و همچنین تا چهاردهم این تفضیل و ترجیح منظور داشتند که حصه اول مخصوص حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و آله و حصه چهاردهم بترتیب مخصوص حضرت صاحب الامر صلوات - الله علیه باشد و آنچه بهر یک از حضرات اختصاص یافت چند محل را که حاصل آن بعد از وضع مؤونات

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۷۶۱

زراعت موازی آن مبلغ تواند بود مخصوص آن حضرت ساختند و تولیت وقف مذکور مادام الحیوه که بزمان ظهور حضرت صاحب الامر متصل باد بذات اشرف خود و بعد از آن پیادشاهان گرامی نژاد که در ممالک ایران مسند نشین تخت شاهی و جالس سریر پادشاهی بوده باشند تفویض فرمودند که بشروطی که در وقفیه معتبره مرقومه بقلم افادت رقم علامه العلمائی مجتهد الشأنی شیخ

بهاء الدین محمد مبین و مسطور است عمل نمایند و صارف مصروفی اوقات مذکور را برای متولی منوط گردانیدند که بعد از وضع حق التولیه بمصلحت وقت و اقتضاء روزگار در مصارف هر سه کار و وجه معاش خدمه و مجاورین و زوار و ارباب فضل و کمال و صلحاء و نقباء و طلبه علوم هر محل و آنچه رأی متولی اقتضا نماید صرف کند و ثواب آنرا با روح مقدسه حضرات چهارده معصوم هدیه فرمودند.

و چهارده مهر باسم حضرات عالیات در دارالسلطنه اصفهان بسرکاری اعتماد الدوله حاتم بیگ و میرزا رضی صدر ترتیب یافته آنچه در زمان هر یک از حضرات مقدسات نقش خاتم مبارک بوده و علماء اسلام در کتب مناقب و مفاخر اهل بیت ضبط نموده‌اند همان را در ساعت مسعود نقش نموده آن توقیعات مبارکه را با بندهای مرصع بیواقیت و لالی ثمین بجناب صدارت پناهی میرزا رضی سپردند که داد و ستد هر سرکار بآن مهر مبارک میشده باشند و نیابت نفس نفیس اشرف در رتق و فتق اوقات مذکوره باو رجوع کردند و تفویض این رتبه عالی علاوه منصب صدارت او گشته باعث زیادتی عزت و اعتبار و افزونی افتخار آن دودمان گردید و همچنین بر جمیع مملکات سرکار خاصه شریفه رقم وقفیت کشیده بنوعی در این باب مبالغه فرمودند که مکررا از زبان الهام بیان آن حضرت شنوده شده که میفرمودند جمیع اشیاء سرکار من و آنچه اطلاق مالیت بر آن توان کرد حتی این دو انگشتی که در دست دارم وقف است لیکن مشروط بر آنست که بهر مصرفی که رأی صوابنمای اشرف که متولی آنها است اقتضا نماید در راه دین و دولت صرف نمایند.

در کتابخانه شریفه آنچه مصاحف و کتب عربی و علمی بود از فقه و تفسیر و حدیث و امثال ذلک وقف سرکار حضرت امام ثامن ضامن ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه الصلوات و السلام فرموده بآستانه مقدسه فرستادند و آنچه کتب فارسی بود از تواریخ و دوانین و مصنفات اهل عجم با تمامی چینی- آلات از لنگریهای بزرگ فغفوری و مرتبانها و بادیه‌ها و دیگر ظروف نفیسه غوری و فغفوری که در چینی خانه موجود بود وقف آستانه متبرکه صفیه صفویه حفت بالانوار القدسیه فرموده نقل آن آستان سدره نشان نمودند و همچنین جواهر نفیسه و مرصع آلات و ظروف طلا و نقره و ایلخیهای اسبان تازی اشقر نژاد و پاک نژادان رومی و بیاتی و گرجی و الشه‌های بادپای حصار و بدخشی و ماوراء النهری که در سرکار هیچ پادشاه ذیجاهی چنین فراهم نیامده و گله‌های شتر و مواشی و اغنام که از احصاء و شماره افزون و از دایره تفکر و اوهام بیرونست [۵۳۷] وقف فرموده جهت هر یک مصرفی معین فرموده‌اند و چون قیمت کل اشیاء مملکات همایون اعلی که رقم وقفیت بر آن کشیده‌اند زیاده از آن بود که مقومان صاحب بصارت مدقق تشخیص توانند داد یا اندیشه فکرت پیشه بتخمین و قیاس آن جرأت تواند نمود بنابر آن زبان قلم از اظهار آن خاموشی گزید.

چون عقلای دانشور و دانشوران خرد پرور که دقیقه شناسان مدارج افلاک و بینندگان خفیات نتایج عناصر و افلاک‌اند بدیده تأمل و انصاف نظر بدین امور خجسته اندازند در خاطرشان بیقین پیوند که در عالم اسباب و مقتضای طبع بشریت و هوا پرستی که جزو اعظم سلطنت و فرمانروائی است وقوع این حال از حوصله خیال ارباب تعلق بیرونست اگر چه در ازمنه ماضیه بعضی از سلاطین بانی تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۷۶۲

مبانی انواع خیرات و ابواب البر بوده‌اند اما معلوم نیست که تا حال هیچیک از پادشاهان عالی همم و شهریاران ما تقدم و طبقات سلاطین صاحبان تخت و نگین توفیق این سعادت عظمی یافته باشند و بی‌نشاء تجرد که شیوه خلوت گزینان عالم معنی است صورت وقوع نمیپذیرد هر چند بعضی از ظاهر- بینان عالم اسباب که تهی دستان خرد و تنگدستان راست بازار معانیند نظر بر امور متعارفه زمان و اطوار زمانیان انداخته این معنی را مستبعد می‌شمارند اما خرد پیشگان فکرت اندیش دانند که ذات اقدس همایون که طوبی مثال اقبالش از جویبار کشره طیبه اصلها ثابت و فرعها فی السماء نشو و نما یافته از آن نور عالم افروزی که از انوار هدایت ازلی و نق عینیت لم یزلی بر باطن فیض موطن سریر آرای بارگاه ترک تجرید قایل کلام صدق انجام یا حمراء یا بیضا غری غیری.

بیت

اعنی شیر خدا شاه ولایت علی صیقلی شرک خفی و جلی تافته و لمعه از آن بر ضمیر ضیاء تأثیر حضرت سلطان الاولیاء و المحققین شیخ صفی الحق و الحقیقه والدین طاب ثراه که جد نهم آن حضرت است و اولاد کرام عالمقام او که منتظمان سلسله ارشاد و بار یافتگان وحدت سرای قدس و مرحله پیمایان بادیه تفرید و تجریدند پرتو انداخته بهره‌ور است امثال این امور دور نیست لله الحمد و المنه که ذات اقدس عالی فطرت همایون که گوهریست شاهوار و دری صدف پرورد بحر عمیق روزگار که بغواصی دانش و بینش بساحل ظهور آمده ظاهرش فرو- غبخش عالم صورت و ضمیر انورش جمعیت آباد جهان معنی است بدیده بصیرت نظر بر شاهراه قویم تجرد و مسالک اسرار غیبی انداخته بطریق آباء و اجداد سلوک مینماید و در عالم تعلق انتظام بخش کارخانه بی تعلقی گشته از جرعه‌های لبریز بیهوشی که درد آشامان خمخانه سلطنت را از آن چاره نیست و هوا پرستان اقلیم فرمان روائی را از آن گزیر نه باده خوشگوار هشیاری مینوشند و در خراب آباد صورت بمعمری عالم معنی میکوشند رجاء واثق است که از میمنت این نیت خیر امنیت در دنیا بمنتهی مقاصد عالیه فایز گشته زمان دولت سعادت قرینش بظهور حضرت صاحب العصر و الزمان علیه صلوات الله الملك المنان اتصال یابد و عالمیان از سطوت جاه و جلالش در بستر آسودگی غنوده گلزار همیشه- بهار آسودگی از رشحات ابر درر نثار معدلش تازه وتر و در عقبی از شفاعت شفیع روز محشر و دستگیری ساقی کوثر بهره‌ور باشند.

نظم

الهی تو این شاه والا تبار که هست از کهان و مهان یادگار  
بر اورنگ شاهیش پاینده داردلش را بنور یقین زنده‌دار  
یدارش بر اورنگ فرماندهی که میزیدش تخت شاهنشهی  
خدایا بحق زمین و زمان که از بهر آسایش انس و جان  
بعمر طبعی رسان سال اوجهان را جوان دار ز اقبال او  
تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۷۶۳

**وقایع سنه پچی ثیل که بعضی موافق ست عشر و الف و بعضی مطابق سبع عشر و الف که سال بیست و دویم جلوس اقدس شاهنشاهی است**

اشاره

نوروز فیروز این سال خجسته آغاز سعادت انجام در پنجشنبه سیم شهر ذی الحجه الحرام بفرخی و فرخندگی اتفاق افتاد طراوت ایام بهار نزهت بخش گلشن روزگار گردید و عالم پیر که از دمسردی دی فسرده‌گی یافته بود نشاط جوانی از سر گرفت حضرت اعلی شاهی ظل اللهی در ولایت مازندران عشرت نشان مسرت پیرا بوده بسیر و شکار مشغولی داشتند و بعد از آنکه هوای مازندران از درجه اعتدال تجاوز نموده [۵۳۸] روی بگرمی آورد نشاط سیر و شکار حدود صفاهان در خاطر اقدس پدید آمده سایه عاطفت بر مفارق متوطنان آن دیار گسترده و از آنجا با تمامیت امراء و اعیان بییلاقات کهیز النک و فریدون تشریف برده چند روز در آنحدود عشرت پیرا بودند و در آن ایام اخبار مسرت آثار از جانب دار السلم بغداد رسید که موجب بهجت و شادمانی گشته همگنان بفتح بغداد و بدست در آمدن آن خطه ارم بنیاد امیدوار شدند اما بر حسب کلام «الامور مرهونه باوقاتها» هر امری را زمانی مقدر است و هنوز زمانه ادراک آن زمان نکرده بود قضیه فتح بغداد در عقده تعویق افتاد بمنصه ظهور نرسید.

شرح این سرگذشت قبل از این بسمت گزارش یافت که بعد از فوت ازون احمد محمد پاشا پسرش شعار دولخواهی دودمان

عثمانی ظاهر ساخته ارکان دولت آنخانواده پسران او را در ازاء دولت خواهی و گرفتاری پدر تربیت فرموده خاطر ایشان را از اعمال سابق پدر اطمینان بخشیدند و منشور حکومت بغداد باسم محمد پاشا و سنجقی حله باسم برادرش مصطفی پاشا فرستاده ایشان را به اطاعت و انقیاد دودمان آل عثمان راغب ساختند و محمد پاشا طریق اطاعت و انقیاد مسلوک داشته تمامت عراق عرب را ضبط نموده کمال استقلال یافت اما بجهت آنکه بر لشکر بغداد مسلط باشد ملازم خاصه بسیار که در میان رومیه سگبان مشهور است بهم‌رسانیده اکثر منافع و مداخل هوایی بغداد بعلوفه و مرسومات سگبانان مصروف میگشت بدینجهت علوفه و تیمار زعما و لشکریان بغداد نقصان پذیرفت و عظمای لشکر با او دل دگرگون کرده در مقام غدر درآمدند و از کثرت سگبانان او اقتداری که یافته بود صریحا قدرت بر دفع و رفع او نیافته با یکدو نفر از چهرگان مواضعه نموده بقتل او اغوا نمودند و چهرگان در هنگام فرصت او را در کوشک نارین قلعه که خلوت خاص او بود مقتول گردانیدند و سگبانان بر سر مصطفی پاشا برادرش جمعیت نموده بحکومت بغداد رقم اختصاص کشیدند و او دست به خونریزی برآورده جمعی را که مظنه خلاف و فساد به ایشان داشت از میان برداشت و اموال و اسباب ایشان را بسگبانان قسمت نموده قوت قدرت زیاده از برادر یافت و لشکریان بغداد از او خائف و

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۷۶۴

و هراسان میبودند چند روزی میانه ایشان بوساطت مصلحان گرگ آشتی روی نموده لشکریان طوعا او کرها قدم در دایره متابعت نهادند.

در خلال این احوال سلطان احمد خان پادشاه روم مراد پاشا را که در زمان فرمانروائی جدش سلطانمراد امیر الامراء قرامان بود و همراه عثمان پاشاء سردار بدار السلطنه تبریز آمده در معارک

### آمدن جغال اغلی ببغداد

کارزار که شاهزاده سعید شهید سلطان حمزه میرزا با آن گروه مینمود گرفتار لشکر قزلباش گشته شش سال در قلعه قهقهه محبوس بود و در اوان جلوس همایون شاهی که میانه آن حضرت و سلطانمراد صورت صلحی روی نمود و از جانبین اطلاق اسیران کردند او را بروم باز فرستادند و هر چند- گاه بیگلریگی ولایتی بود بنا بر وفور عقل و کاردانی و تجربه روزگار او را وزیر اعظم و سردار گردانیده انتظام ممالک عثمانی را که از استیلای فرنگیه و طغیان طبقه جلالی و برهمزدگی سرحد قزلباش اختلال یافته بود برای و رؤیت او منوط گردانیده فرستاده بود و او در این هنگام بنوعی که در طی احوال جلالیان رقم زده کلک بیان میگردد در حدود حلب خیمه اقامت نصب نمود بتدارک امور ملک داری مشغول بود و چون اخبار بغداد و استیلا مصطفی پاشاء مذکور استماع نمود حکومت آن ولایت را بمحمود پاشاء جغال اغلی تفویض نموده استمالت نامها بسپاه بغداد و سرداران قبائل عرب که در سواد عراق و جزیره میباشند نوشته بمعاونت و همراهی او ترغیب نموده بود و محمود پاشا بسواد عراق عرب در آمده در بغداد کهنه نزول نمود. آقایان و لشکریان بغداد چون از آمدن او خبر یافتند سر از اطاعت و انقیاد مصطفی پاشا پیچیده چیرگی آغاز نهادند و ابواب موافقت بالکلیه مسدود ساخته در مخالفت گشودند و او چون حال بدینمنوال مشاهده نمود به اتفاق سگبانان نارین قلعه را مضبوط ساخته توسل بدرگاه جهان پناه شاهی جسته عرایض و کتابات بخدمت اشرف و امراء عظام سرحد نوشته بیرام خان ولد سولاغ حسین تکلوا را که در ایام فترت ببغداد رفته در آنجا میبود بپایه سریر اغلی فرستاده و عرضه داشت نمود که هر- گاه رایات جلال بدین صوب در حرکت آید یکی از امراء عظام را با فوجی از جنود ظفر شعار بدین صوب فرستند شهر و قلعه بغداد را بمنسوبان آن درگاه سپرده خود ببندگی آن حضرت میآیم.

حسنخان بیگلریگی قراء علیشکر [۵۳۹] و قاسم سلطان ایمانلوی افشار با فوجی از جنود نصرت شعار تا کنار آب ماهیدشت رفته منتظر امر و اشاره همایون بودند که بدانچه حکم جهان مطاع عز صدور یابد بعمل آورند بیرام خان و فرستادگان مصطفی پاشا در

ییلاقات فریدن پایه سریر اعلی شاهمی رسیده سعادت بساط بوسی دریافته بنوازشات شاهانه سرافراز شدند و جهة مصطفی پاشا خلعتهای فاخره ارسال داشته احکام عنایت آمیز عز اصدار یافت که در مهم خود مردانه بوده بحراست قلعه مشغول باشد که اینک موکب همایون فال بفیروزی و اقبال میرسد و بامراء عظام آن سرحد حکم شد که مستعد یورش بغداد بوده آماده باشند که چون رایات جلال آن حدود رسد ایشان پیشتر روانه شوند و میانه جنود بغداد و سگبانان نایره حرب و قتال اشتعال یافته همه روزه بین الجانبین کشش و کوشش بظهور میآمد و محمود پاشا عصیان و طغیان ولد ازون احمد و بی‌اعتدالی سگبانان و التجاء ایشان بدرگاه سعادت آشیان و آوازه حرکت لشکر قزلباش شنیده با وجود مبالغه و تحریک لشکر بغداد جرأت آمدن نمیکرد.

در این اثنا روزی سگبانان هجوم نموده از قلعه بشهر و محلات برآمده شروع در قتل و غارت

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۷۶۵

نمودند و جنود بغداد که در شهر بودند آوازه آمدن محمود پاشا و سپاه عرب شایع ساخته سر راه بر سگبانان گرفته فیمابین حربی در غایت صعوبت اتفاق افتاد و جنود بغداد غالب آمده جمعی کثیر در کوچه‌ها و محلات عرضه تیغ فنا گشته بقیه السیف روی بقلعه آوردند و محمود پاشا از اینخبر بفتح و ظفر امیدوار گشته بمعاونت و استظهار میر ناصر ولد مهناء عرب که با فوجی کثیر بمعاونت او آمده بود از دجله گذشته ببغداد آمد و لشکریان بغداد قوت گرفته در محاصره نارین قلعه و تضییق محصوران ساعی گشتند مصطفی پاشا از آمدن محمود پاشا بشهر و استیلاء جنود بغداد هراسان گشته چون بسیاری از مردم او کشته شده بودند از قضیه برادرش یاد آورده بر سایر مردم خود بی‌اعتماد گشت و از غایت خوف و بیم چند روزی صبر نکرد که فرستادگان او از درگاه معلی عود نموده مدد لشکر قزلباش باو رسد کس نزد محمود پاشا فرستاده بتمهید معذرت پرداخت و سخن صلح بمیان آورده قرارداد که چون حله حسب الامر پادشاهی سنجق اوست از جانبین لشکریان متعرض یکدیگر نشوند که او بغداد را بیاشا گذاشته باموال و اسباب و ملازمان خاصه خود بحله رود.

محمود پاشا این مقدمه را غنیمت شمرده رضا بمصالحه داد و از جانبین عهد و پیمان بمیان آمده مصطفی پاشا با مردم خود از نارین قلعه بیرون رفته روی بحله آورد و عاقبت روی امید بدرگاه عالمپناه آورده شرح آن در وقایع سال آینده مرقوم کلک بیان میگردد بالجمله محمود پاشا در همانروز داخل قلعه شده بحکومت مشغول گردید مقارن وصول بیرام خان و رفقا باردوی حسنخان و امراء این خبر بدیشان رسید و رایات ظفر آیات در آق النک همدان بود که عرایض امراء رسیده حقایق حالات بغداد معلوم گشت چون شدت گرمای بغداد و سورت حرارت روی در افزایش داشت در آنوقت آن عزیمت صورت وقوع نیافت و چند روزی در حدود همدان و در جزین بانتظام مهام مملکت و داددهی خلایق و سیاست دزد و قطاع الطريق الوار و اکراد پرداخته در باب یورش بغداد که سالها در ضمیر انور رسوخ داشت تدبیرات می‌اندیشیدند که اخبار آمدن جلالیان شایع گردیده بالکلیه آن عزم لایق را عایق گشت.

## ذکر احوال جلالیان و بیان محاربات ایشان با رومیان و آمدن فوجی از آنطبقه بدرگاه سعادت نشان شهریار ایشان

### اشاره

بر خردمندان تیز هوش و تیزهوشان سخن نیوش پوشیده نمانده که مکررا در این نسخه عالم آرا بتخصیص در دیباچه کتاب اشعاری شده که هر چند مراد از تسوید این اوراق شرح احوال ایران و ایرانیان اما بنابر ارتباط سخن و اطلاع بر احوال نو و کهن ناگزیر است که اندکی از احوال هر طایفه که موقوف علیه مقصد اصلی است بر سیل اجمال در طی تحریر وقایع ایران نگاشته کلک بیان گردد که پرتو شعور مطالعه کنندگان بر پیشگاه ایوان بلند ارکان سخن تافته اموری که ضروری دریافت مطلب است مبهم نماند لهذا

مجملی از احوال جلالیان بدستاری کلک نکته [۳۴۵] پرداز مرقوم صحیفه راز میگرداند.

مجملا رومیان رومیه جماعتی را که پادشاه زمان عاصی گشته بنهب و غارت و تخریب ولایت مشغول میگردند جلالی مینامند وجه تسمیه جلالی آنچه بخاطر ناقص میرسد آنست که همانا این طایفه مظاهر تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۷۶۶

جلالند که رحم و غفو و صفح در نهاد ایشان نیست بالجمله اول کسی که در این عهد در ولایت روم شور انگیزی کرده جلالی گشت شخصی بود از نویسندگان فرومایه روم مشهور بقرایزچی که در اوان سلطنت و پادشاهی سلطانمحمد خان بن سلطان مراد در حدود آماسیه و توقات آغاز شورش و فساد کرده گروهی از اجامره و اوباش را ببذل اموال و ایتار درم و دینار که از قطع طرق و غارت مترددین و تجار بدست میآورد فریب داده آوازه شجاعت و سخاوت در اطراف و جوانب آن ولایت انداخت جمعی سست- رایان هرزه کار و لوندات آشفته روزگار بطمع درم و دینار فراهم آمده هر چند روز ولایتی را میتاخت و هر چند گاه در مقامی رحل اقامت می انداخت عدد لشکریانش بچهار پنجهزار رسید.

در این اثناء یازیزی مذکور باجل طبیعی فوت شد حسن بیک نام برادرش قایم مقام گردید چون نام یازیزی در ولایت روم مشهور گشته بلند آوازی یافته بود او نیز بدستور برادر بیازیزی ملقب گردید و زیاده از برادر ولوله و آشوب در آن ولایت انداخته کارنامه‌ها بظهور آورد ارکان دولت پادشاه و بیگلریگیان ممالک روم در اول حال زیاده حسابی از یازیزی نگرفته در دفع فساد او مساهله و اهمال نمودند و چون ریاست طبقه جلالی بر برادر او قرار گرفت و آوازه صلابت و مهابت وصیت سخاوت و شجاعت او زیاده از برادرش شیوع یافت آشفته رایان هر طبقه و تبه روزگاران هر طایفه که علاقه تأهلی نداشتند بر سر او جمع شده بقتل سپاهیان روم یعنی جماعتی که سمت ملازمان پادشاه دارند و اخذ اموال ایشان دندان طمع تیز کردند و او بر خلاف برادر متعرض تجار و رعایا کمتر میشد اما در قتل و غارت رومیه چنان مبالغه میکرد که هر کس بچنک او و مردم او می افتاد امکان خلاصی نداشت و از قوافل و تجار و مترددین هر کس باو بازگشت و آشنائی میکرد ازو قول گرفته متوجه مقصد

### طرح یازیزی اساسی سلطنت از برای خود

میشد باندک پیشکشی از ایشان قناعت نموده متعرض مال ایشان نمیگشت و همچنین اهالی هر ولایت که باو تحفه و پیشکش میفرستادند از آسیب لشکر او در امان بودند و مردم هر جا که در مقام ترمذ و سرکشی در میآمدند آن عرصه را بجاروب و تاراج میرفتند حکام و پاشایان اطراف راه تردد مسدود یافته در قلعه‌ها خزیده قوت مدافعه او نداشتند و مردمان شهر و ولایت جز اطاعت فرمانش چاره نمی یافتند عدد لشکریان او بده هزار و پانزده هزار رسید.

مجملا- حکمش در اکثر ولایات اناطولی روم جاری گشت و هر براتی که بعمال و دفتر- داران و اهالی هر دیار نوشت بحصول موصول گردید و بهر جا رفت مال امانی گرفت یکمرتبه امراء و پاشایان در مقام دفع و فساد او درآمده بقدر جمعیتی کردند و یازیزی خبر یافته بیک نهضت سلک جمعیت ایشانرا متفرق و پراکنده ساخته غنیمت فراوان بدست آورد ارکان دولت پادشاهی متوجه دفع این حادثه گشته یک نوبت سرداری از پاشایان معتبر موسوم بخسرو پاشا تعیین نموده با گروهی از ینکچریان و قاپوقولی که عبارت از ملازمان پای تخت است بر سر او فرستادند و از او شکست یافته کاری نساخت و بملاطیه گریخت و یازیزی بعد از انهزام خسرو پاشا اساس سلطنت طرح انداخته در میان مردم خود امراء و بلوک باشیان تعیین کرد مرتبه دیگر حسن پاشای ولد محمد پاشا را که در زمان سلطان سلیمان پدرش وزیر اعظم بوده و خود از امراء روم بکثرت مال و منال و افزونی تجملات و احوال و ائقال امتیاز تمام و بمصاهرت دودمان آل عثمان اختصاص داشت و در آن حین در کمال حشمت و علو شأن بیگلریگی دارالسلام بغداد بود و باصابت رأی و حسن تدبیر و شجاعت و مردانگی



تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۷۶۷

بین الجمهور مشهور سردار کرده حکام و پاشایان ارز روم و ارزنجان و آن حدود را با شریف پاشاء بیگلربیگی ایروان که از عقلاء و مدبران کار دیده بود برفاقت و همراهی او بدفع یازیجی مأمور گردانیدند.

حسن پاشا در کمال شوکت و اقتدار از دار السلام بغداد بیرون آمده بجانب توقات رفت و لشکریان اطراف باو پیوستند و اردوی آغرق و خزاین احمال و ائقال را گذاشت که بآهستگی آورند و با لشکر سبای روانه شد و یازیجی در کمال نخوت و غرور زیاده حسابی از حسن پاشا و جنود روم که مکرراً آزموده بود نگرته خود متوجه محاربه او نشد امراء و بلوک پاشایان خود را با سپاه جرار بمقابله [۵۴۱] او فرستاد و در حوالی توقات تلاقی فریقین روی داده محاربه عظیم بوقوع پیوست و حسن پاشا ظفر یافته شکست بجانب جلالی افتاد و در آن معرکه بسیاری از او پاش جلالی راه عدم پیمودند و بقیه السیف پراکنده شدند و یازیجی خبر انهزام مردم خود را شنید با بقیه جنود جلالی از توقات بیرون آمده متوجه جانب رومیان گشت چون بمقابله دشمن رسید مقاومت با آن سپاه در حیز قدرت خود ندید بعد از اندک زد و خوردی سالک طریق فرار شد و با سه چهار هزار کس که با او بودند خود را بکوهستانهای دور دست کشید و حسن پاشا

### انهزام یازیجی با بقیه لشکر خود

مظفر و منصور در توقات نزول نموده دست از تعاقب جلالیان بازداشت و وجود و عدم آن قوم را علی السویه پنداشته دیگر باره حرکشان را محال انگاشت.

اما یازیجی مذکور چند روز در کوههای صعب المسالک بسر برده جمعی از پراکنده گان جلالی باو پیوستند و چنان بی نام و نشان گردانید که اصلاً از او و مردم او در آن حدود اثری ظاهر نشد اما در خفیه کسان بتوقات فرستاده متفحص احوال بود حسن پاشا با معدودی از خواص ملازمان در قلعه اقامت داشت و سایر لشکر در شهر بخانه‌ها درآمده اصحاب ثروت و مکنت بعیش و عشرت مشغول بودند و اکثر مردم بی بضاعت جهه ما یحتاج خود و علیق اسبان باطراف و جوانب متفرق شده بودند و یازیجی از احوال حسن پاشا و غفلت او کما ینبغی

### ایلغار یازیجی بر توقات و حسن پاشا

خبر یافت عزیمت آن نمود که ایلغار نموده علی الغفله بشهر توقات درآید و جمعی را بمحافظت دروب قلعه گماشته لشکریان را که در شهر باشند بتیغ انتقام بگذارند و دستبردی نماید با موازی هفت هزار کس که نزد او فراهم آمده بودند بدین خیال در حرکت آمد. نخست اقبالی که او را استقبال کرد آن بود که کوچ حسن پاشا و مردم او با تمامی آغرق و خزاین و اسباب و جهات که از عقب او میآمدند و قریب یک هزار شتر بار و تا یک هزار نفر از سپاهی و خدمتکار همراه بود دچار او شد یازیجی دایره کردار بر ایشان محیط گشته سپاهیان را بتیغ انتقام گذرانیده تمامی نساء و صبیان و پسران صاحب جمال و خزاین و اموال و مرصع آلات که سالها اندوخته بحروکان بود بدست یازیجی درآمد و خاطر از ضبط آنها فارغ ساخته از برق و باد سرعت سیر استعاره کرده بر سر توقات رفت خبر آمدن یازیجی و واقعه مذکور بحسن پاشا رسیده از غایت حیرت که از این بینا موسی برو غلبه کرده بود با همه دانش و بینش که داشت راه صواب گم کرده دیده بصیرتش از تدابیر این حادثه پوشیده گشت و سراسیمگی تمام بحال او و مردم او راه یافته فرصت جمعیت و قوت مقابله نیافتند و هر گروهی حیات را غنیمت شمرده بطرفی بدر رفتند و حسن پاشا جز تحصن و قلعه‌داری

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۷۶۸

چاره نیافته در کمال بیسامانی در نارین قلعه توقات متحصن گردید و یازیجی بشهر درآمده از روی قدرت و اقتدار قلعه را احاطه

نمودند.

### کشته شدن حسین پاشا و فتح یازجی نارین قلعه را

چون پیمان‌ه حیات حسن پاشا از باده عجب و غرور لبریز شده بود از قضای الهی مهره تفنگی که از جانبین گشاد مییافت در برجی از بروج قلعه برو خورده قالب تهی کرد و سایر مردم از او امان طلبیده قلعه سپردند و گروه جلالی از اموال و اسباب حسن پاشا و جماعت رومیه صاحب ثروت و مکنت گشته از تنگدستی رهائی یافتند و یازجی حسن پاشا را که مرغ روحش از قفس بدن پرواز نموده بود از دروازه قلعه از حلق آویخت بنا بر آنکه صیت قدرت و آوازه جلادت او در ممالک روم انتشار یابد جسد او چند روز عبره للناظرین مصلوب بود و قلعه توقات مجددا بدست یازجی درآمده آنرا مأمن خود ساخت.

جماعتی تقریر کردند که حسن پاشا مرد بزرگ منش غیوری بود از واقعه مذکور بی آرام گشته از کمال غیرت و غلوی غصه و الم قطع تعلق از حیات مستعار کرده خود را مسموم ساخت و بعد از آن یازجی بصلب کالبد او حکم کرد و راقم حروف این قول را ضعیف می‌شمارد و علی التقدیرین یازجی را فتح چنین روی نموده دیگر باره رونقی در کار او پدید آمد و مدتی کامروای دولت بود اما بعد از وقوع مدتی این حال تغییر باحوال او راه یافته احوال ذمیمه خود را باحوال حسنه مبدل ساخت و نظر بر خاتمت آن کار و شأمت آن افعال انداخته و او را از سفک دماء و نهب اموال خلائق ملالت تمام دست داد و بساط سلطنت که درهم نوردیده بود از آن خون ریختن و فتنه انگیزدن که جهه حصول مطلب هنوز اندکی از بسیاری بظهور نیامده بود پشیمان گردید و چاره تدارک اعمال قبیحه خود در آن دانست که از خدمت پادشاه روم استدعاء عفو تقصیر و بی ادبیا کرده بمحافظت ثغری از ثغور اسلام مأمور گردد که بقیه عمر بغزای کفار اشتغال نماید کس بیایه سریر سلطنت مصیر عثمانی فرستاده اظهار ندامت و استدعاء [۵۴۲] ایجاب ملتسم خود کرده و ارکان دولت آن سلسله که در دفع فتنه او متأمل بودند این معنی را فوزی عظیم شمرده او را بایالت و دارائی از ولایات اروم ایلی سرحد فرنک منصوب گردانیده خلعت و طپوز فرستاده خاطر او را بمراحم پادشاهانه مطمئن و امیدوار گردانیدند و یازجی انقیاد امر نموده ترک آن اطوار ناهنجار کرد و روانه آن صوب گردید و از طایفه لوندات بعضی رفاقت و همراهی او اختیار نموده جمعی دیگر از او متخلف شدند و او بمقصد رسیده دو سه سال با کفره فرنک غزا میکرد.

شخصی روایت کرد که وقتی از راه دریا بر سر جمعی کفره میرفت در میان کشتی فرمان یافت از جمله متخلفان جنود یازجی جان فولاد نامی متکفل ریاست جماعت جلالی شده در حدود حلب آغاز شور و شعب و فتنه انگیزی کرد و همان شیوه پیش گرفته بسیاری از اوباش قلاش نزد او فراهم آمدند و قراقاش نامی را نیز در حدود ارزروم این هوس در دل پدید آمده همین اراده پیش گرفت و چند روزی در عرصه خلاف تک و دو مینمود.

در این اثناء سلطان محمد خان بن سلطان مراد بن سلطان بن سلیم ثانی بن سلطان سلیمان بن سلطان سلیم بن ماضی بن سلطان بایزید بن سلطان محمد فاتح استنبول بن سلطان مراد بن سلطان محمد بن ایلدرم بایزید بن سلطان مراد بن اورخان بن سلطان عثمان تخت سلطنت را وداع نموده سلطان احمد خان پسرش قایم مقام سریر دولت عثمانی گردید و او سنان پاشا مشهور بجغال اغلی را چنانچه سبق ذکر یافت وزیر -

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۷۶۹

اعظم و سردار کرده بسرحد قزلباش فرستاده او قراقاش را بمواعظ و نصایح از آن شیوه ناستوده باز آورده باطاعت و انقیاد پادشاهی راغب ساخت و او در ارز روم سردار را ملاقات نموده ترک فتنه انگیزی کرد و در آن سفر با معدودی همراه جغال اغلی بود اما جان فولاد را در حدود حلب ترقی عظیم روی داد و از اعیان آن ولایت و تجار و متردین مسلمان و فرنگی مال بسیار گرفته بلشکر داد.

در سال دیگر که جغال اغلی از صولت سپاه قزلباش از وان فرار نموده بصحراء موش رفت به موعظه و نصایح او را باطاعت و انقیاد درآورده ایالت ولایت حلب و توابع را بجان فولاد مذکور نامزد نمود و استمالت نامه‌ها ارسال داشته از ورود دفع فتنه قزلباش استمداد کرد و او بدین مژده مسرور گشته ترک مخالفت کرد و وعده داد که با قشون آراسته باردوی سردار پیوند در روزی که میانه جغال اغلی و سپاه قزلباش در حوالی تبریز محاربه اتفاق افتاد او با سه هزار سوار بطسوج رسیده بود بعد از انهزام رومیه چنانچه در محل خود سمت تحریر یافته گریختگان لشکر بطسوج رسیدند جان فولاد نیز از آنجا سالک طریق فرار گرفت و در حدود خطه وان با سردار ملاقات نمود جغال اغلی بجهت دیر آمدن او مورد عتاب و خطاب گردانیده در میان وان و دیار بکر باشاره سردار بقتل رسید پسر جان فولاد که بجان فولاد اغلی مشهور گشت طبل مخالفت کوفته حلب را بحیطه ضبط درآورد و گروه جلالی بر سر او جمع شده از ولایات حلب و آن حوالی مال بینهایت گرفته با او باش و لوندات داد و تا موازی بیست هزار کس بر سر او مجتمع گشته لوای مخالفت پادشاه روم مرتفع گردانید.

محمد پاشا مشهور بقلندر اغلی نیز که در سلک چاوشان در گاه عالی منسلک و بغایت بزرگ منش و بلند پرواز بود از جانب سردار حاکم خمیس شد و حاکم سابق تمکین او نکرد بلکه در مقام قصد او درآمد و او این معنی را انگیز سردار دانسته بدینجهت سپر مخالفت بر روی کشیده جلالی شد و چون جغال اغلی در دیار بکر طبل رحیل کوفته بعالم آخرت شتافت محمد پاشا را ترقی عظیم دست داد و بنهب و غارت و تخریب ولایت مشغول گشت و تا محمیه برسا که پای تخت سلاطین سابق عثمانی بود رفته آتش قهر بر معتبره سلاطین عثمانی زده صندوق پوشها و قنادیل طلا و نقره و حلی و زیور کورخانه آل عثمان را تصرف نموده بلوندات داد و بی‌اندami بسیار ازو و تبعه او صدور یافت رومیه بدفع او قادر نگشتند یک مرتبه لشکری از استنبول بر سر او آمد کاری نساختند و قبل از آن طویل نامی نیز سرخیل گروهی از لوندات و ارباب طغیان گشته در مابین حلب و دیار بکر لوای عظمت برافراشته بود و او را نیز جمعیت تمام دست داده رایت بلند نامی برمی افراشت.

القصه از محمیه برسا تا ارز روم تمامی ولایات اناطولی پایمال سم ستور جلالی گشته خرابی تمام بمملکتها راه یافت و سلطان احمد خان خواندگار و ارکان دولت خاندان عثمانی دفع دشمن خانگی را از دیگر امور اولی دانسته بفکر دفع جلالی افتادند و مراد پاشا را که مرد عاقل [۵۴۳] روزگار دیده صایب رأی و تدبیر بود و شمه از احوال او گذشت وزیر اعظم و سردار کرده بدفع فساد سرکشان فرنگیه فرستاده بودند از این حالات خبر دادند و او بمصلحت وقت و اقتضای زمان با فرنگیه مدارائی کرده با جمعی حکایت صلح بمیان آورده بجمعی دیگر خراج نهاد و مهمات سرحد فرنگیه را بمقتضای عقل و دانش فی الجمله صورت ظاهر داده عود نمود و لشکر عظیم از روم-ایلی و قاپو قولی و اناطولی و منشا ایلی و قرامان و طرابلس و سایر ممالک عثمانی مرتب داشته بدفع فتنه جلالی کمر بست و نخست بجانب حلب و دفع فتنه جان فولاد اغلی توجه نموده پسر جان فولاد با بیست هزار کس از لوندات بمقابله او درآمد.

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۷۷۰

### جنگ مراد پاشا با پسر جان فولاد جلالی و شکست خوردن جلالیها

مراد پاشا که مرد عاقل کاردان و مرحله پیمای نشیب و فراز روزگار بود در اول حال تن بمحاربه در نداده بموعظه و پسند جنگ را در حیز تأخیر انداخته از وعد و وعید سخن راند و این معنی را حمل بر ضعف و زبونی لشکر روم کرده از شرایط حزم و ساختگی حرب غافل افتاد و مراد پاشا بفنون سپاهیگری و رعایت نام و ننگ بمرور آماده جنگ شده با قشون آراسته قدم در میدان مبارزت نهاده جان فولاد اغلی نیز سراسیمه وار خود را ساخته حرب گردانیده بمقابله او درآمد و بین الجانبین قتالی فاحش روی داده شکست بجانب لوندات افتاد و بسیاری از آن طبقه در معرکه هیجا عرضه تیغ فنا گشتند جان فولاد-اغلی روی از معرکه برتافته خود را بشهر

حلب رسانید و در قلعه متحصن گشته بضبط برج و باره و استحکام دروازه مشغول گردید.

### کشته شدن پسر جان فولاد و سایر لشکر او

گریختگان معرکه اکثر باردوی طویل رفته بر سر او جمع شدند و مراد پاشا در ظاهر حلب خیمه اقامت نصب نموده بتسخیر قلعه پرداخت و بتدابیر صایبه و لطایف الحیل قلعه را بدست آورده از جان فولاد اغلی و جان فولادیان اثر نگذاشته ساحت آن ولایت را از خار تعرض آن طبقه پاک کرده دامن همت بدفع سایر جلالیان بر میان زد از قضای الهی طویل که سرکرده آن طبقه شده قوت تمام گرفته بود رخت حیات از این جهان فانی بسرای آخرت کشیده از جنود او دو سه هزار کس محمد بیگ نام برادر او را که هنوز ملتجی نشده بود دست آویز خود ساخته بمحمد پاشا قلندر اغلی پیوستند قراسعید نیز که از اعراب بادیه جلالی شده آوازه شجاعت و جلالتش در روم منتشر شده بود باو ملحق گردیده طایفه جلالی همگی باردوی او مجتمع گشتند و علم دولت قلندر اغلی بالاائی گرفته بهر شهر و ولایت که رسید آنچه خواست گرفت و پهای هر قلعه که وارد گشت آنچه از سپاهی و رعیت طلب نمود جز دادن چاره نیافتند و مراد پاشا که در آن سال با آن طبقه مدارائی کرده در همان حدود قشلاق نموده متوجه دفع ایشان نشد.

در این سال که پیچی ئیل موافق ست و عشر و الف است عساکر روم را فراهم آورده بجانب جلالیان در حرکت آمد و قلندر اغلی نیز با امراء و سرداران و بلوک باشیان که مقدم ایشان قراسعید عرب و برادر طویل و کرد حیدر و آغا جدن بیری و ککچ محمد و حسین بیگ از ماوت و قراحسین

### جنگ مراد پاشا با جلالیان و مغلوب شدن جلالیان

و تومال عیسی و غیر ذلک بودند بمحاربه او توجه نموده کوچ بر کوچ بجانب اردوی سردار روانه شدند چون بارها بارومیه جنگها کرده با اندک مردمی بسیاری از ایشان را شکسته بودند در این مرتبه نیز زیاده حسابی از رومیان نگرفته در کمال نخوت و غرور طی مسافت مینمودند تا بین - الجانبین بعد بقرب انجامید و مراد پاشا از جلادت و دلیری جلالی اندیشیده فراز کوهی را جهت اقامت اردو اختیار نموده خود را به بلندی کشید و عرابه و زنجیر در دامنه کوه که پیش روی هر دو لشکر بود کشیده قرار داده بود که بتدریج با آن گروه جنگ کند و بلطایف الحیل تفرقه در میان

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۷۷۱

ایشان اندازد اما قلندر اغلی و اتباع او از اطوار سردار ضعف و زبونی تفرس نموده در جنگ تعجیل کردند و با موازی بیست هزار کس از اردوی خود بعزم جنگ بیرون آمده بغرور موفور بر سر مراد پاشا راندند و او بر فراز همان بلندی صفوف آراسته مستعد قتال گشت اما مردم خود را رخصت پائین آمدن نمیداد و جلالیان در دامنه آن کوه مرتفع بتک و دو درآمده دلیرها کردند و چون بصف سپاه روم نزدیک شدند و اسبانسان در فراز و نشیب آن کوه از تک و دو بستوه آمده بود توپچیان و ینکچریان توپ و تفنگ بر ایشان ریختند و سلک جمعیت ایشانرا از هم گسیختند در این اثناء مراد پاشا عسکر روم را رخصت محاربه داده اروام با اسبان آسوده روی بمعرکه آوردند و جلالیان نیز داد مردانگی داده میانه آن دو گروه قتالی فاحش و حربی صعب اتفاق افتاد و غلبه از جانب رومیان بوقوع پیوسته خلقی کثیر [۵۴۴] از طبقه جلالی در معرکه بقتل آمدند آخر روز سرداران جلالی ضعف لشکر خود را مشاهده نموده دست از محاربه کشیده بجانب اردوی خود در حرکت آمدند و رومیان نیز عنان از تعاقب کشیده باردوی خود رفتند قلندر اغلی و سرداران جلالی از جلادت و پیش دستی که کرده بودند پشیمان گشته چاره جوی شدند و دانستند که دیگر مقابله و مقاتله با آن لشکر از حیز قوت قدرت ایشان بیرون است و روز دیگر رومیه دست از صید زخم خورده خود باز نخواهند داشت و از

روی غلبه و اقتدار بتفصیل کار ایشان خواهند پرداخت در همان شب اردوی خود را بر جا گذاشته و اکثر آغرق و احوال و ائقال را ریخته جریده و سبای با دوازده هزار کس کما بیش روی بطرف ارزروم آورده در آن شب تا ده فرسخ راندند.

### جنگ کردن جلالیان با اکمکچی اغلی و فرار کردن آنها

مراد پاشا روز دیگر از فرار ایشان اطلاع یافته از آن بلندی کوچ کرده در مکان مناسب خیام نصرت و فیروزی نصب کرد و اردوی جلالیان تاراج رومیان گردید و ابراهیم پاشا مشهور به اکمکچی اغلی را با بیست هزار کس بتعاقب جلالیان نامزد کرد و اکمکچی اغلی بتعاقب ایشان در حرکت آمده تا ارزروم در دو محل بایشان رسیده و بین الجانین محاربه بوقوع پیوست در کورت اول غلبه از جانب جلالی واقع شده رومیان کاری نساختند و چون جماعت جلالی راه فرار می‌پیمودند و اسبان ایشان زبون شده بود و معه‌ها لحظه از ایوار و شبگیر نمی‌آسودند اکمکچی اغلی دست از تعاقب ایشان باز نداشته بار دیگر در حدود ارزروم بدان طایفه رسیده آهنگ محاربه را ساز داد.

چون طاقت مقاومت و قدرت محاربه در جنود جلالی نمانده بود در حمله اول جمعی کثیر از آن طایفه بر خاک هلاک افتادند بقیه السیف بحفظ حال خود کوشیده جنگ کنان راه هزیمت پیمودند تا خود را بسرحد الکاء قزلباش رسانیدند بنابر آن رومیه قدم باز کشیده پیشتر نیامدند و جلالیان از آنجا احرام استلام عتبه اقبال شاهی بسته کس نزد امیر کونه خان بایروان فرستاده از آمدن خود اعلام دادند و قلندر اغلی با جنود خاصه بر ساقه لشکر ایستاده سرداران بلوک بلوک روانه ایروان گشتند و پاشا نیز متعاقب بقوم ملحق گشته از خوف حادثه ایمنی یافتند و امیر کونه خان حقایق حال بدرگاه سدره مثال عرض کرد.

مقارن این حال حسین بیگ از ماد که نامش در زمره سرداران جلالی مذکور شد از جانب محمد پاشا قلندر اغلی و اعیان جلالی بدرگاه جهان پناه آمده عرضه داشتی مشتمل بر اظهار خلوص عقیدت و شاهی سیونی و اینکه اینهمه مخالفت ما با رومیه بمحض محبت و دوستی شاه عالیجاه و

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۷۷۲

دولتخواهی آن حضرت بود آورد و حضرت اعلی شاهی ظل‌اللهی درباره آن طایفه رعایت آداب فرمانروایان عالم ظاهر نموده فرستاده‌های مذکور را به خلایق فاخره و انعامات وافره نوازش فرموده مناشیر عاطفت باسم پاشا و سرداران عز صدور یافت و مقرر گشت که چون بنابر توقیر و احترام ایشان متعاقب یکی از امراء و اعیان دولت قاهره باستقبال ایشان فرستاده میشود در آن حدود توقف داشته باشند که بعد از وصول او باتفاق روانه پایه سریر اعلی گردند.

**ذکر رفتن عالی جناب اعتماد الدوله حاتم بیگ باستقبال جلالیان بدار السلطنه تبریز و آوردن سرداران آن طبقه را بدار السلطنه اصفهان بعتبه بوسی درگاه جهان پناه شاهنشاه زمان**

### اشاره

طوطی شیرین مقال قلم در شکرستان قصه پردازی شرح آمدن جلالیان را بدین ترانه ادا مینماید که چون حضرت اعلی از آمدن این طایفه آگاه گشته فرستاده‌های مذکور مشمول نوازش و احسان روانه شدند چون هنوز بر مکنون خاطر فساد اندود آن طبقه اطلاع تام حاصل نشده بود حزم و احتیاط مقتضی آن بود که آن قوم پریشان روزگار که بلوندی عادت کرده همیشه شورش طلب و فتنه اندوز و غارتگر بوده‌اند محل اعتماد نبوده باشند رأی عالم آرا اقتضاء آن کرد که یکی از کار-دانان بساط قرب و منزلت که بزبور عقل و تدبیر آراسته و بحيله تهور و سخاوت و شجاعت پیراسته باشد باستقبال آن طایفه فرستند که بنظر دور بین مشاهده احوال

نموده در اینسال در ولایات آذربایجان جهت لشکریان قشلاق [۵۴۵] تعیین نماید و محمد پاشا را با سرداران و خواص و اعیان باردوی ظفر نشان آورد بعد از امان نظر بحال هر یک از امراء و ارکان دولت و اعیان حضرت عالیجناب آصف منزلت اعتماد الدوله حاتم بیگ را که متصف بصفات مذکوره و جامع کمالات صوری و معنوی بود لایق و سزاوار دیده بدین خدمت مأمور فرمودند و چون میهمان بودند موازی دوازده هزار رأس گوسفند و بیست هزار خروار غله بجهت مدد خرج آن جماعت سرانجام یافت و طوامیر بیاض بمهر مهر آثار بمعتمد الدوله آصف شأن سپردند که در مهم ضروریه ایشان آنچه رأی صایب آن دستور مکرم بمصلحت دولت قاهره اقتضاء نماید احکام مطاعه در قلم آید و راقم حروف بجهت انجام این خدمت بمرافقت مأمور گردید و جمعی از قورچیان و غلامان و آقا سلطان مقدم که حاکم زنجان بود مقرر شد که بجناب آصفی ملحق گشته در موکب عالی او بخدمات قیام نمایند و عالیجاه اعتماد الدوله در حدود همدان از اردوی ظفر نشان جدا شده متوجه دارالسلطنه تبریز گشت.

اما احوال جلالیان آنکه چون آن گروه بیسر و سامان بایروان رسیدند امیر کونه خان جمعی از خواص و امراء و اعیان مردم خود را باستقبال فرستاده در اوچ کلیسا که سه فرسخی قلعه ایروانست محل نزول ایشان قرارداد و نزل و ساوری بقدر مقدور فرستاده خدمات شایسته کرد و طرح ضیافت انداخته در خارج قلعه در عرصه وسیع خیمهای بتکلف و شامیانهای دیبا افراخته و فرشهای ملون تاریخی عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص: ۷۷۳

### ضیافت امیر کونه خان سرداران جلالی را

گسترده مجلس ملوکانه آراست و پاشا را با امراء و سرداران و بلوک باشیان و خواص و اعیان طلب داشته در آن محفل نشاط با ایشان ملاقات کرد و انواع اشفاق و دلجوئی که از لوازم میزبانی است بظهور آورده عذرخواهی کرد که چون حارسان قلعه که امینان دولتند دستور نیست که بی‌رخصت پادشاه قلعه را که فی الحقیقه خانه ولینعت است گذاشته بیرون روند بدینجهت خود باستقبال نیامدم.

بالجمله تا دو سه هزار کس از آن جماعت بضیافت امیر کونه خان حاضر گشتند و او بنوعی بلوازم ضیافت و ترتیب اسباب ملوکانه پرداخت که زبانها بتحسین و آفرین گویا گشت و آخر روز که ضیافت منعقد گشته مجلس نوردیده شد پاشا را با سرداران و بلوک باشیان و خواص ملازمان با سیصد کس تکلیف تمام کرد که خود را از غبار مکروهات و آلائش محاربات پی در پی شست و شوی دهند و پاشا و خواص و اعیان را بخانه خود برده بلوک باشیان هر یک را میهمان یکی از آقایان و امراء تابین کرد و در منزل خود مجلس عالی بزرگانه ترتیب داده با ایشان صحبت ملوکانه داشت و صبح بعد از استحمام رخوت پوشیدنی فراخور حال بر سر حمام آورده تواضعات آدمیانه بظهور آورد و سایر میزبانان نیز با میهمانان خود بدین شیوه ستوده عمل نموده همگی را قرین اعزاز و احترام گسیل کردند.

قاعده جلالیان آنست که اکثر اوقات در مجالس و محافل از شجاعت و دلیری و مردانگیها که از ایشان ظهور یافته باشد سخن میگویند و فراخور آن با یکدیگر تفوق میجویند و صحبت ایشان منحصر بدین گفتگو است و بزرگی و کوچکی میانه ایشان زیاده مرعی نیست همانا در مجلس

### ورود جلالیان بتبریز

امیر کونه خان میانه پاشا و قراسعید در حالت مستی از احوالات گذشته و مبارزتها که وقوع یافته گفتگوی میشود و قراسعید بی‌ادبانه در معرض جواب درآمده پاشا را بجبن و بد دلی منسوب میسازد و چون از منزل امیر کونه خان بیرون آمده متوجه یورت خود میشوند هر دو یکدیگر را بمبارزت میخوانند و آن دو مخمور باده جهل سنانهای ثعبان مثال بدست گرفته با یکدیگر در نبرد آمدند



و پاشا بقراسعید زخمی زد کرد- حیدر و آغا جدن بیری بمیان درآمده ایشان را جدا کردند بدینجهت گروه جلالی سرجوقه شدند قرا- سعید و برادر طویل با تبعه خود یک جوقه و پاشا با ملازمان و جمعی بلوک باشیان که هواخواه او بودند یک جوقه و کرد حیدر و آغا جدن بیری و تبعه ایشان یک جوقه بعد از چند روز که در اوچ کلیسیا اقامت نموده از رنج راه آسودند هر جوقه برای خود کوچ کرده همگی در دار السلطنه تبریز جمع شدند.

پیر بوداقدخان حاکم تبریز و خواجه محمد رضا وزیر آذربایجان لوازم استقبال بجای آورده هر طبقه در مکانی مناسب فرود آورده نزل و ساوری بقدر احتیاج دادند و هر کدام یکروز بلوازم ضیافت پرداختند بعضی از سرداران با مردم خود از تبریز بیرون آمده روی بعراق نهادند در این وقت فرمان واجب الاذعان شاهی رسیده از آمدن اعتماد الدوله آگاه گشتند و پاشا و سرداران معتبر که بیرون نیامده بودند توقف نموده منتظر وصول آن جناب بودند و همه روزه ما یحتاج ایشان تا رسیدن اعتماد الدوله به [۵۴۶] آذربایجان سامان میداد.

القصة عالیجناب اعتماد الدوله بدینخدمت مأمور گردید سامان و سرانجام یراق و ضروریات

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۷۷۴

آن سفر از البسه و اقمشه و مأکول و مشروب و غیرها بر وجه لایق روی بمقصد آورد و دست دریا نوال ببذل و احسان و اطعام گشوده در آن باب زیاده از مقدور و مأمول همگنان مبالغه نمودند اگر خصوصیات و دقائق آنها بتفصیل در قلم آید قصه بدرازی کشد مجملی از آنچه کاتب حروف برای العین مشاهده نموده از ابتداء تا انتهاء بنوعی است که در ذیل مبین و مرقوم میگردد.

بالجمله چون از اردوی همایون بیرون آمدند هر روز جمعی کثیر از امراء قورچیان و غلامان و یساوان که همراه بودند بمجلس عالی حاضر گشته اطعمه و اشربه و حلویات زیاده از قدر احتیاج بر سیل راتبه کشیده میشد جمعی از جلالیان که از تبریز بیرون آمده بودند گروه گروه در راه دچار میشدند در خرد چائی قراحسین با یکصد نفر و در قصبه زنجان ککچ محمد با پانصد نفر و در نیک پی علی بیک دنیائی با سیصد نفر و قلی بیک کرد با یکصد و چهل نفر و کرد علی با سیصد نفر و در میانج احمد یازیجی بلوک باشی با چهل نفر دچار شده ملاقات نمودند و جناب اعتماد الدوله هر جماعت را ضیافت لایق نموده هر یک را با تبعه خود خلعتهای فاخر و اثواب گوناگون از قبا و بالاپوش و منديل و دستار فراخور قدر و مقدار داده جهت هر جماعت محل قشلاق تعیین کردند و از قورچیان و یساوان میهمانداران تعیین نمودند که مایحتاج ایشان را از عطایای شاهی سرانجام داده صرف معیشت ایشان نماید و قرار دادند که سرداران و بلوک باشیان بعد از نوروز سلطانی مردم خود را در قشلاق گذاشته خود با دو سه نفر خدمتکار بدرگاه آسمان مقدار آمده بملازمت اشرف مشرف گردند.

چون طی مسافت نموده در قریه فهوسفج از قراء قریه تبریز نزول واقع شد جناب وزارت- مآب خواجه محمد رضا وزیر آذربایجان باستقبال موکب عالی آمده روز دیگر بوداقدخان حاکم تبریز با قشون آراسته مزین بزینتهای گوناگون باستقبال آمد و از قریه مذکور در کمال شوکت و اقتدار با گروه انبوه از امراء و یوزباشیان و قورچیان و غلامان و یساوان و ملازمان خاصه و سایر افواج و خدم و حشم روانه شدند و مردم شهر و نواحی باستقبال بیرون آمده جمعیتی عظیم در سر خیابان تبریز واقع شد چنانچه تمامت خیابان از افواج چشم و تماشاچیان مملو بود و جماعت جلالی از سر خیابان تا شهر که قریب نیم فرسخ است از دو طرف پیاده و سوار صف کشیده جوق جوق پیش آمده رسم تحیت و سلام بجای میآوردند و جناب میرزائی رعایت جانب میهمان نوازی کرده با سرداران شرط مصافحه و معانقه بجای آورده بزبان عطوفت و اشفاق بایشان تکلم نموده نخست از جانب حضرت اعلی شاهی ظل اللهی پرسش حال و تفقد احوال فرمودند و از جانبین تواضعات دوستانه بوقوع پیوست.

مجموع آن طایفه که در آنروز بنظر درآمد از پیاده تفنگچی و سوار یراقدار ده هزار بودند اگر چه بمیان ده هزار جلالی آشفته رأی خودسر بی مآل که اعتمادی بر دوستی و دشمنی ایشان نبوده باشد داخل شدن اندکی موجب تفرقه همگنان بود اما جناب اعتماد

الدوله بنیروی اقبال دولت شاهنشاهی بفراغ خاطر و اطمینان قلب با جماعت عنان بر عنان بشهر درآمده جناب صاحبی در منازل جهانشاهیة نزول نمودند و چون در راه بالسنه و افواه مذکور میشد که ابراهیم پاشا اکمکچی اغلی که با بیست هزار کس بتعاقب جلالیان آمده بود هنوز در سرحد است و اراده دستبردی دارد بنابر آن در همانروز جناب اعتمادالدوله پیر بوداقخان را با قشون آراسته بجانب خوی و سلماس فرستادند که از طرف وان خبردار باشد و سرحد ایروان بخبرداری و کارآگهی امیر کونه خان منوط گردید.

بعد از چند روز مشخص شد که اکمکچی اغلی از آوازه وصول دستور اعظم و سپاه عراق اندیشه نموده جرأت پیش آمدن نکرده باز گردیده است بنا بر آن پیر بوداقخان عود نموده به تبریز مراجعت

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۷۷۵

نمود بالجمله چون جناب صاحب اعظم بشهر آمدند روز دویم شرایط مردمی بظهور آورده بدیدن محمد- پاشا و برادر طوبل و قراسعید و سایر سرداران رفته پرسشهای رسمی و تواضعات عادتیه بظهور آمد بعد از آن کاتبان آن جماعت را طلب نمودند که تفصیل اسامی جنود جلالی را در قلم آورند که فراخور حال مایحتاج سرانجام یابد سوای پیش آمدگان سیزده هزار و ششصد و پنج نفر بقلم آمد لشکر کارآمدنی آن جماعت از پیاده تفنگچی و سواران یراقدار بیزیاده و نقصان ده هزار بودند بقیه آت اغلانی و خدمتکاران بودند عالیجناب دستوری طرح ضیافت [۵۴۷] انداخته قرار دادند که یکروز مجلس عام منعقد ساخته کل آن طبقه را ضیافت نمایند و بسرداران و بلوک باشیان و آقایان و هر کس از طبقه اسم و رسمی داشته باشد خلعت دهند و بعد از انعقاد مجلس عام مجلس خاص ترتیب داده هر روز با فوجی از سرداران و اعیان صحبت دارند.

### ضيافت اعتماد الدوله كل طبقه جلاليان را در باغ جهان شاهی

نخست ضیافت عام در باغ جهانشاهی بوقوع پیوست چند روز خوانسالاران بترتیب اسباب ضیافت مشغول گشته تا موازی یکصد و بیست نفر باورچی و شربتدار بترتیب اطعمه الوان و حلاوه و تنقلات و مرتبات پرداختند و زیاده از آنچه در حوصله خیال گنجد و عامه آن خلق را وافی باشد مرتب ساختند و در عرصه باغ مذکور یک میدان وار زمین را که محل جلوس دو هزار کس بود هموار کرده خیمه‌ها و سایبانهای بتکلف بر پای کرده فرشهای ملون گسترده روز ششم مجلس ضیافت عام منعقد گشت و قرار یافت که سوای پاشا و سرداران و بلوک باشیان از هر یکصد نفر بیست نفر را خلعت دهند چنانچه از ده هزار کس دو هزار کس مخلع کردند خلعت محمد پاشا از قبای زربفت طلافاف و بالاپوش مخمل زربفت و مندیل سراسر زرد چهار ذرعی طلافاف و جیقه مرصع و اسب اعلی وزین بمبلغ سی تومان سرانجام یافته بود خلعت برادر طویل

### خلعت دادن اعتماد الدوله رؤسای جلالی

بدستور پاشا بود اما قیمت آنها کمتر بود قراسعید و کرد حیدر و آغاجدن بیری و حسن کدخدا و کیل برادر طویل و سایر بلوک باشیان علی هذا القیاس هر یک فراخور مرتبه مخلع گردیدند سایر جماعت را اعلی و اوسط و ادنی قرار داده اعلی را قبای زربفت و دارائی باف و بالا پوشهای مخمل مقیش و مخمل ساده و مندیلهای الوان و بعضی را چهار ذرعی اضافه نمودند و اوسط را قبایهای میلک و مطبق و نعلبند و خفتان مخمل و دستارهای سر زرد، ادنی را قبایهای قطنی و دارائی و دستار داده چنانچه در فوق ذکر شد تا دو هزار نفر خلعت پوشیده بمجلس ضیافت خاصه حاضر گشته هر یک در مکان مناسب قرار گرفتند سایر مردم جوق جوق و بلوک بلوک در حوالی و حواشی مجلس و خارج مجلس نشسته در هر گوشه باغ مجمعی و در هر نزهتگاه محفلی انعقاد یافت در این اثناء از سلاطین زاده‌های گرجی عطابیک خان ولد منوچهر خان والی مسق با چند نفر از کشیشان و از ناوران بعزم ملازمت اشرف آمده

بشهر تبریز وارد شده بود حسب التکلیف بمجلس ضیافت حاضر گشته باو و مردم او نیز خلعت فاخره و خرجی راه و نزل و ساوری بر وجه لایق عطا فرمودند.

شمه از خصوصیات مجلس آنکه بعد از خوردن اقسام کیفیتها و مغیرات قهوه چیان پیالهای قهوه بگردش در آوردند و تا موازی سیصد عدد خوان نقل که چند عدد آنرا بفنون غریبه نخلبندی کرده پیکر اقسام میوها بشکر ریخته در آن تعبیه کرده بودند کشیده جلالیان زلها برداشتند.

بعد از آن یک هزار ظرف حلویات که میان هر دو نفر یک ظرف باشد و میوه بدستور کشیده

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۷۷۶

شد خربزه و هندوانه و انگور و سایر میوه‌ها در برابر مجلس خرمن خرمن انبار کردند و مردمی که در خارج محفل بودند چون جوق جوق میآمدند و میبردند بعد از اکل آنها شروع در کشیدن طعام شد یک هزار قاب طعام الوان با لوازم آن بمجلس آورده یک هزار قاب دیگر در خارج مجلس صرف شد الحق عظیم مجلسی انعقاد یافت زبان قلم از تحریر دقایق آن ضیافت و خصوصیات مجلس و بسیاری اسباب از هر نوع بعجز و قصور اعتراف دارد.

وزارت پناه خواجه محمد رضا وزیر آذربایجان و اکثر ملازمان درگاه که در آن عشرت- سرا بودند ملازم و ارباب ادب ایستاده از زمره خدمتکاران بود بعد از فراغ از آن امر متوجه نظم و نسق مهمات ایشان شده بدستور پیش آمدگان هر گروهی را در محل مناسب قشلاق تعیین کرده مهمانداران همراه کردند پاشا و سرداران و بلوک باشیان هر کدام حسب الصلاح وزیر اعظم دستور معظم چند نفر از خواص ملازمان و خدمتکاران تا موازی پانصد نفر جدا کرده بقیه لشکر را بییلاقات فرستادند که انشاء الله تعالی در هنگام بهار که رایات جلال در بییلاقات تشریف داشته باشند یکجا مجتمع گشته بنظر اشرف درآیند در عرض سه روز مهمات ایشان فیصل یافته فوج فوج روانه شدند روز دهم عالی جناب اعتماد الدوله بعزم مراجعت از شهر بیرون آمده در شمس آباد نزول کرده دو روز در آنجا بودند روز سیم کوچ کرده متوجه درگاه معلی شدند علوفه و ما یحتاج سرکار پاشا و رفقا که پانصد نفر بودند تا دار السلطنه اصفهان از سرکار نواب میرزا داده میشد و همه روزه سوای راتبه مجلس عالی طعامهای الوان و حلویات علیحده ترتیب داده برسم تکلف و یادبود بمنازل جلالیان میفرستادند هر روز یک قطار استر ماحضری از اقسام مریبات و حلاوه و تنقلات و میوه‌ها و سایر اسباب ما حضر سامان مییافت که در اثنای راه بکار میرفت و چون رایات ظفر شعار بعد از اطمینان خاطر [۵۴۸] از مهمات سرحد از محل اقامت کوچ کرده متوجه مقر سلطنت شده بود جناب اعتماد الدوله به بیست و دو کوچ باصفهان رسیدند یک روز در کاشان توقف کرده دیگر باره جهت پاشا و سرداران رخوت پوشیدنی بر سر حمام فرستادند.

القصه از ابتدا تا انتها دقیقه از دقایق میهمان نوازی و بذل احسان فرو گذاشت نشد یک روز در باغ تاج آباد نظر مجلس عالی ترتیب داده صحبت بزرگانه انعقاد یافت همانا وقت سواری بعضی جلالیان که از پاشا از آزرده‌گی داشتند با ملازمان او بدمستی آغاز نهاده یکدیگر را زخم زدند در منزل پاشا اطلاع یافته او نیز بد مستانه در مقام انتقام درآمد و همچنانچه شیوه نامحمود و رسم معهود آن طایفه است از هر طرف جمعی بحماییت برخاسته رفته رفته در یک لمحہ کل آن طایفه دو گروه گشته مکمل و مسلح شمشیرها آخته بیکدیگر آمیختند و نزدیک بآن شد که فتنه عظیم حادث گشته از طرفین خونها ریخته شود جناب دستوری اطلاع یافته فی الفور متهورانه با هفت هشت نفری از ملازمان که حاضر بودند سوار شده بمیان آن دو گروه بدمست بی‌مال درآمده بعضی را بعتاب و سرزنش و

### ورود اعتماد الدوله باصفهان با رؤسای جلالی

بعضی را بچوب و کوتک تأدیب نموده پاشا را از آن جهل و بدمستی ملامت کرده آن فتنه را تسکین دادند و از آنجا بدو کوچ

بدولت آباد اصفهان آمدند آقا کمال دولت آبادی خدمات لایقه بتقدیم رسانید روز دیگر که سیم شهر شعبان المعظم بود روانه شهر شدند امراء و ارکان دولت و مقربان و ملازمان درگاه بر حسب فرمان باستقبال آمده قرین اعزاز و احترام

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۷۷۷

بشهر درآوردند و آن جماعت در درگاه دولتخانه نقش جهان سعادت رکاب بوس دریافت حضرت اعلی شاهی ظل الهی با آن جماعت بزبان عطوفت و مرحمت گستری و میهمان نوازی که ذات خجسته صفاتش بدان محبوسست تکلم فرموده نوازشات خسروانه بظهور آوردند و آن جماعت بعد از تقبیل قوایم سریر سلطنت مسیر و اظهار خشنودی از سلوک پسندیده دستور روشن ضمیر هر یک بمنازلی که تعیین یافته بود فرود آمدند و نزل و اقامت لایق از سرکار خاصه شریفه شفقت شده مطایای آمال ایشان از عطایای شاهی گرانبار گردید و خدمات آن دستور عالیجاه بحسن قبول گشته مورد نوازش و الطاف بی پایان گردید و حضرت اعلی در آن زمستان در دار السلطنه اصفهان عشرت پیرا بوده صحبت‌های پادشاهانه میداشتند و اکثر اوقات پاشا و امراء جلالی را بمحافل خاص طلب داشته از نشاء التفات سرمست میگردانیدند و بتفقد و دلجوئی ایشان پرداخته تحقیق حالات میفرمودند و مضمون این مقال که: بیت

عشق در هر مشربی کیفیتی دارد غریب یک شرابست این ولیکن نشاء دیگرگون دهد با هر یک بطرز خاص پیش آمده نقاید عقاید و اخلاص ایشان را بر محک تجربه و امتحان میزدند و هر کدام بفحوای اینکلام که:

مصراع

«از کوزه همان برون تراود که در اوست»

مکنون خاطر خود را بر طبق عرض مینهادند و چون از جانب پاشا رایحه اخلاص و دوستی استشمام میشد او را زیاده از رفقا مورد تعظیمات و تکریمات گردانیده احترام تمام فرمودند و آن جماعت تا هنگام بهار بسعادت ملازمت فایز بوده همواره انوار عاطفت شاهی بر وجنات احوالشان میتافت تتمه احوال آن گروه در قضایای سال آینده نگاشته کلک بدایع نگار خواهد شد انشاء الله تعالی.

## وقایع متنوعه که در این سال بظهور پیوست

### اشاره

حضرت اعلی شاهی ظل الهی بعد از استماع آمدن جلالیان و تعاقب نمودن اکمکچی اغلی بنابر رعایت حزم و احتیاط موازی یکهزار نفر تفنگچی از تفنگچیان رکاب اقدس بسرکردگی لاجین - بیک نام غلام خاصه شریفه بدار السلطنه تبریز فرستادند که اگر قضیه روی نماید بمعاونت امراء سرحد قیام نمایند آن مقدمه خود از آوازه وصول جنود اقبال صورت وقوع نیافت قشلاق تفنگچیان مذکور در این سال در نواحی تبریز قرار یافت.

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۷۷۸

### فوت غازیگریخان پادشاه

از سوانح این سال خبر فوت غازیگریخان بن دولتگریخان تاتار است که از شعبه سلاطین قرم نژاد جوجی خان بن چنگیز خان است و پدر بر پدر در دشت قبچاق پادشاه الوس تاتار بوده در باغچه سرای نشیمن دارند رسید و شرح احوال سلاطین آن طبقه که چگونه مطیع امر و فرمان پادشاهان آل عثمان شده‌اند و محمد گرای و عادلگرای و غازیگری و برادران بچه جهه بشیروان آمدند و عادلگرای و برادرش غازیگری [۵۴۹] چگونه در شیروان گرفتار جنود ظفر نشان شدند و شاهزاده سعید شهید سلطان حمزه میرزا

بچه سبب غازیگریخان را که در قلعه الموت محبوس بود بیرون آورد و او در تبریز در چه سال فرار نموده برومیه پیوست غالباً در صحیفه اول در طی احوال عادلگریخان نگاشته کلک در افشان گشته.

القصه چون غازیگریخان بروم رفته بخدمت سلطان مراد خان خواندگار روم رسید بعد از فوت محمد گرایخان خواندگار سلطنت الوس تاتار را باو تفویض نمود و جنود تاتار بقدم انقیاد پیش آمده سلطنت او را که ارثا و اکتساباً شایستگی آن داشت پذیرفتند و او در سلطنت و پادشاهی تاتار تمکن یافته با خواندگار در مقام اطاعت و انقیاد بوده قدم از جاده متابعت بیرون نهاد و در زمان سلطانمحمد- خان بن سلطان مراد خان بر حسب اشاره او چند نفر لشکر بفرنگستان کشیده با فرنگیه محاربات عظیم و نبردهای قوی کرده یک سال در سنبر نام محلی از سرحد قشلاق نموده بر طبق نام خود غازی گردید و چون جلوس همایون اعلی شاهی ظل اللهی واقع شده بارومیه صلحگونه وقوع یافت.

غازیگری خان نامه صداقت آمیز مصحوب حافظ قراقاش تبریزی که او در تبریز جلیس او بوده همراه رفته بود بخدمت اشرف نوشته تذکار حقوق تربیت شاهزاده مغفرت انتما سلطان حمزه میرزا و پاس نمکخوردگی ایندودمان والا نموده اظهار اخلاص و ارادت صمیمی کرده بود و بیرام قلی بیک قبچلوی استاجلو را که در قلعه الموت نگهبان او بوده نیکوئیها باو کرده بود طلب نمود حضرت اعلی نیز مکتوب محبت آمیزی محتوی بر اظهار محبت و دوستی و عذر کم خدمتیهای اعیان قزلباش که بعد از بیرون آوردن قلعه بنابر فترت آمد شد عسکر روم و هر گونه حوادث چنانچه باید و شاید باحوال او نپرداخته بودند قلمی فرموده تحف و هدایا فرستادند و در طی آن محبت نامه نامی اندراج یافته بود که مغایرت و بیگانگی فیما بین بالکلیه مرفوع بوده از تحف ایندیار هر چه خواهد بی تکلفانه طلب نماید و بیرام قلی بیک مذکور در لباس تجار بکفه رفته از آنجا بخدمت خان رسید و او از ورود آن منشور عاطفت و ظهور الفت و دوستی بیش از پیش حضرت اعلی مسرور و شادمان گشته او را قرین اعزاز و احترام روانه ساخت و نسبت بایستادگان پایه سریر اعلی شاهی مخلصانه پیش آمده عریضه اخلاص آئین بخط خود نوشته بی- تکلفانه حسب اشاره عالی بعضی اشیاء طلب نموده بود در این مرتبه حضرت اعلی ابوالقاسم بیک یوزباشی ایواغلی را با مکتوب ملاطفت آئین محبت فزون و نفایس امتعه و هدایای این دیار و آنچه طلب نموده بود فرستادند و رسل و رسائل تکرار یافته فیما بین عقد صداقت انعقاد یافت.

در سنه قوی ثیل ست عشر و الف که حضرت اعلی بتسخیر ولایت شیروان مشغول بودند حاجی بیرام نام معتمدیرا چنانچه در وقایع آن سال تحریر یافته بخدمت اشرف فرستاده متعاقب او ابوالقاسم بیک ایواغلی نیز عود نموده مکتوب صداقت اسلوب مخلصانه آورد رومیه از این جهتمندی اطلاع یافته با او بهانه جوئی آغاز نهاده از اولاد دولت گرای سلامت گرای را که در استنبول بسلطنت الوس تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۷۷۹

تاتار نوید داده در مقام تربیتش در آمدند و در هنگامی که حضرت اعلی لشکر باذربایجان کشیده بتسخیر آنجا مشغول بودند وزراء و ارکان دولت عثمانی بغازیگری خان تکلیف کرده بودند که بجانب شیروان لشکر کشیده در معاونت پاشایان و محاربه جنود قزلباش سعی موفور بظهور آورد او بنابر ارتباط مودت و دوستی نواب اعلی از این معنی سرباز زده بمعاذیر دلپذیر تمسک جست در این اثنا اجل طبیعی او را دریافت و عالم فانی را وداع نموده بجهان باقی شتافت امراء و اعیان تاتار توقتمش گرایخان پسر او را قائم مقام گردانیدند اما ارکان دولت عثمانی اولاد غازیگریخان را بنابر آنکه پدرش را بدوستی قزلباش متهم میداشتند شایسته سلطنت ندانسته سلامت گرای را بلقب خانی ملقب گردانیده بکفه فرستادند و عظماء آن طایفه را بوعده و وعید باطاعت و انقیاد او ترغیب نمودند آن جماعت بحقیقت رعایت و اصطناعات چندین ساله غازیگریخانرا کان لم یکن انگاشته بنابر عافیت و سلامت طلبی اولاد او را از مخالفت امر خواندگار و منازعه عم زاده مانع آمده بجانب سلامتگرای رغبت نمودند و او بیمناع و منازعی تکیه بر مسند خانی زده دود از دودمان غازیگری برآورد.

در اینسال که سنه پیچی ثیل سبع عشر و الف است بر سریر سلطنت و خانی الوس تاتار تمکن دارد و نسبت بخواندگار کمال اطاعت

و متابعت سلوک میدارد و در استنبول از خدمت خواندگار تعهد نموده بوده که لشکر بجانب شیروان کشیده بمرافقت رومیه آن ولایت را از تصرف قزلباش بیرون آورد اما چون [۵۵۰] بمقر سلطنت رسیده ریش سفیدان قوم او را از این خیال محال باز آورده خاطر نشان او کردند که سفر شیروان و منازعه قزلباش بدودمان شما مبارک نیست زیرا که در اول حال که محمد- گرای لشکر بشیروان فرستاده برادران خود را در آنجا گذاشت عادل‌گرای گرفتار جنود قزلباش گشته بقتل رسید و بعد از آن غازی‌گرای نیز گرفتار شده چند سال محبوس بود تو ثالث آن‌ها مباش و از کلام مجرب مشهور لا تثنی شی الاوقد تنلث احتراز نمای.

سلامت‌گرای را این سخن در ضمیر جایگیر آمده از آمدن اجتناب نمود اما قرارداد که موازی ده هزار کس از راه کعبه و طرابلس باناطولی فرستد که بلشکر سردار رومیان ملحق گردیده بخدمات قیام نمایند حسب الوعه شش هفته‌زار کس فرستاد و در جنگهای جلالیان همراه مراد پاشا سردار بودند بعد از آن سردار ایشان را بگرجستان مسق و آخسقه فرستاد که در آنجا بسر برند بتدریج جمعی از آن طبقه در معارک بقتل رسیده بعضی باوطن مراجعت نمودند دو هزار نفری کمابیش در آخسقه مانده جیل پاشا را حاکم ایشان کرده‌اند خاتمت احوال ایشان و کشته شدن جیل پاشا را در طی وقایع سال ایتیل تسع عشر و الف که مراد پاشا به تبریز آمد مرقوم کلک بیان خواهد کرد انشاء الله تعالی.

مدت سلطنت غازی‌گرای خان در الوس تاتار بیست و پنج سال بود و او پادشاه قابل مستعد و عاقل مجاهد غازی بود ترکی و فارسی را مربوط و منشیانه مینوشت اشعار عاشقانه ترکی و فارسی بسیار دارد و غزائی تخلص میکرد این مقطع ترکی ازوست.

قطعه

ای غزائی ینه بو شعر دربر بار نک ایله معرفت ملکنی آل خسرو تاتار اوله کور

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۷۸۰

## آغاز سال سعادت انجام تخاقوی ئیل ترکی بعضها مطابق سبع عشر و الف و بعضها موافق ثمان عشر و الف که سال بیست و سیم جلوس اقدس همایون شاهی ظل الهی است و سوانح و وقایع آن ایام

### اشاره

مشاطکان نگارستان سخنوری و حجله آرایان شبستان نکته پروری عرایس ابکار سیر و شواهد اخبار را بدینگونه زیب و آرایش داده‌اند که نوروز فیروز اینسال همایون فال در روز شنبه چهاردهم شهر ذی الحجه الحرام سنه سبع عشر و الف اتفاق افتاد مهوشان ریاحین که از دستبرد سپاه دی پای ذر دامن خمول پیچیده بودند جلوه گری آغاز نهاده دماغ روزگار از نکته بهار و شمیم شکوفه ازهار عنبر آگین گردید و باغ جهان آرای نقش جهان اصفهان از نکته گل و سرور بلبل رشک جنان و طراوت بخش روضه رضوان گشت.

پادشاه مؤید منصور در کمال بهجت و سرور بطریق معهود در باغ مزبور جشن عالی طرح نموده اطراف نهر آبی که از میان باغ جاریست و حوض بزرگی بر مثال دریاچه در میان آن ترتیب یافته سلاطین ماضیه خصوصاً حضرت خاقان جنت آشیان ابوالبقاء شاه اسمعیل علیه الرحمه و الرضوان عمارت دلگشا در کنار حوض و بالای نهر ساخته و پرداخته‌اند و فی الواقع آن مکان نزهت بخش نشانی از روضه دار القرار و مصداق جنات تجری من تحتها الانهار است باکابر و اعیان دار السلطنه مذکور و بلوکات و اهالی خراسان و صواب تبریز و تجار و اصناف خلایق که در پای تخت همایون بودند علی قدر مراتبهم قسمت فرموده هر طبقه مجلسی طرح انداختند و اطراف اربعه آن دریاچه را بامراء و وزراء و ارکان دولت و مقربان بارگاه سلطنت اختصاص دادند و محافل فیض بخش بهجت فرا انعقاد یافته در برابر هر مجلس چهار طاقها افراشته استادان نجار و مهندسان نادره کار بفنون غریبه انواع هیاکل



پرداخته چراغدانها بر آن تعبیه نمودند و همه شب تا بصبح روشنان سپهر مینائی که مجلس آرایان عالم علوی و بزم افروزان عشرتسرای ملکوتی‌اند بهزاران چشم حسرت بر آن چراغان و مجالس بهشت نشان مینگریستند و شهریار عشرت آئین محفل آرا همه شب در آن مجالس روح-افزا سیر فرموده در هر مقامی که دل نشین خاطر انور میشد آرام گرفته صحبت پیرا بودند [۵۵۱] و نغمه سرایان خوش آهنگ و مغنیان تیز چنک بنغمات دلاویز و ترنمات شکر ریز غمزدای خواطر بوده گلرخان لاله عذار از باده‌های خوشگوار دماغ مجلسیان را تازه و تر میداشتند.

القصه تا نه شبانه روز محافل عیش و نشاط انعقاد یافته داد خوشی و خوشدلی دادند محمد پاشا و امراء جلالی اکثر اوقات در مجلس بهشت آئین بشرف مجالست و هم صحبتی مشرف

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۷۸۱

و سرافراز بودند.

از سوانح این سال که هنگام بهار و ایام نشاط افروز نوروز بظهور آمد آمدن مصطفی پاشا ولد ازون احمد است مفصل این مجمل آنکه در سال گذشته سمت تحریر یافت که مصطفی پاشا مذکور در بغداد بملازمان و مردم خود بی‌اعتماد گشته با محمود پاشا ولد جفال اغلی صلح کرده

### آمدن مصطفی پاشا بیایه سریر اعلی

حکومت بغداد را باو گذاشته بحله رفت و در آنجا معلوم کرد که رومیه بدینجهت که او بیایه سریر اعلی شاهی بازگشت نموده اراده داشت که ولایت بغداد را بمنسوبان این دولت روز افزون دهد با او عداوت دارند و همت بر افناء و اعدام او می‌گمارند و بنزدیکان و محرمان خود نیز بی اعتماد گشته متوهم می‌بود خواست که خود را دورتر اندازد سنجقی کرکویه من اعمال شهر زور التماس نموده از حله بآنجا نقل نموده و کلاء و ملازمانش تفرس نموده بودند که مقصد او از آمدن کرکویه آنست که خود را بالکاء قزلباش اندازد با او در مقام غدر درآیند و او بر کید و غدر آن جماعت آگاه گشته از خوف جان ترک اموال و اسباب کرده و حیوة را غنیمت شمرده با چند نفر از معتمدان خود را بیرون انداخته داخل قلمرو همایون شد و اکثر جهات او را و کلا و ملازمان نااعتماد منصرف گشته بدار السلام بغداد رفتند و مصطفی پاشا بنیروی بخت بلند و طالع ارجمند عزیمت پایه سریر اعلی کرده بهمدان آمد و از آنجا متوجه ساحت سریر خلافت مصیر گشته در دار السلطنه اصفهان در اثنای جشنهای باغ نقش جهان بآستان سعادت آشیان رسیده بغز بساط بوسی فایز گردید و منظور نظر التفات گشته بخلاصه فاخره و انعام اسب و زین و جیقه مرصع و کمر خنجر و امثال ذلک و مبلغی زر نقد سرافرازی یافت و الکاء سنقر من اعمال قلمرو علیشکر بتیول و اقطاع او معزز گشت.

### فرستادن جلالیانرا به کردستان

دیگری از وقایع فرستادن جلالیان است بجانب کردستان شرح واقعه آن که بعد از انقضاء ایام صحبت و شادکامی جشن نوروزی متوجه مهم جلالیان گشته به- خاطر انور رسید که جمعی از امراء قزلباش را رفیق ایشان کرده به جانب کردستان فرستند که چون سرخیلان اکراد مردم نااعتماد فتنه انگیز اهل فسادند و بمقتضای وقت و زمان در سرحد باعمال ناشایست اقدام مینمایند فی الجمله گوشمالی یافته از خواب غفلت بیدار و ترک اعمال ناهنجار نمایند و چون شمه از اطوار جلالیان و طبقه لوندات در این اوراق تسطیر یافته که مردم شورانگیز بی‌مال‌اند تا در میان مخالف باشند از خوف جان با یکدیگر آمیزش و اتفاقی دارند و هرگاه خوفی نداشته باشند با یکدیگر کمال خصومت و نفاق می‌ورزند.

حضرت اعلی شاهی ظل الهی که مظهر دانش و آگاهی‌اند مکررا آن طایفه را بموافقت و درستی و رفع خصومت و نزاع یکدیگر

ترغیب نموده محمد پاشا را امیر الامراء آن طایفه گردانیده همگی را نصایح دلپذیر مشفقانه فرمودند که او را بزرگ و مقدم خود دانسته برای و صوابدید او که متضمن مصلحت دولت باشد عمل نموده از سخن و صلاح او تجاوز نکنند و گوش هوش ایشان را بدر آبدار نصایح گرانبار گردانیده از همگی عهد و میثاق گرفتند و مقرر داشتند که روانه آذربایجان گشته در بیلاقات مراغه رحل اقامت اندازند که مردم ایشان در قشلاقات اند جمع شده جمعی از امراء

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۷۸۲

سپاه قزلباش که بمرافقت ایشان مأمور میگردند ملحق گشته روی توجه بمقصد آورند و همگی را به نوازش و الطاف شاهانه سرافراز فرموده و از نقود و یراق مایحتاج انعامات کرده از دار السلطنه اصفهان روانه نمودند.

در حینی که رایات جلال در دار السلطنه قروین نزول داشتند حکم معلی بنفاد پیوست که حسنخان بیگلربیگی استاجلو همدان و قلمرو علیشکر با یکهزار از مردم خود و امراء قلمرو و اسکندر سلطان میر مقدم با یکهزار کس از ایل مذکوره نعمت الله سلطان میر صوفی که صاحب چهار صد کس بود و خسرو سلطان میر بوی نوکران پازوکی که هفتصد نفر بودند و قبان سلطان بیکدلی شاملو حاکم کاورود و ساروقرغان که چهارصد کس داشت و خلیل سلطان میر سیل سیر که سیصد نفر بودند بمرغه رفته بمحمد پاشاء جلالی پیوندند و قباد خان مکرری حاکم مراغه را بخود ملحق ساخته از آن راه بولایت کردستان تا دیار بکر و آن حدود روند هر یک از امراء اکراد اظهار ایلی و انقیاد نموده با مردم خود بدیشان ملحق گردد باو و الکاء و عشیرت او متعرض نگردند و هر کس مخالفت ورزیده سر از اطاعت و متابعت قزلباش پیچد اول به دفع او و نهب [۵۵۲] و یغمای ایل و عشیرتش پرداخته الکاء او را متصرف شده بامراء جلالی دهد و از آنراه بحدود ارز الروم آمده بامیر کونه خان بیگلربیگی چخور سعد و امرائیکه بتاخت آن ولایت مأمور میگردند و حکم اشرف باسم امیر خان برادوست حاکم ارومی عز صدور یافت که چون او از نیک و بد معاملات کردستان و شوارع عبور لشکر واقف و آگاه است غیچی این لشکر بوده خدمات و جانسپاریهای دولت خواهانه بظهور آورده که موجب ازدیاد اعتماد و الطاف شاهانه گردد و آن جماعت حسب فرمان همایون اعلی روانه آن خدمت شدند شرح رفتن ایشان بدانطرف و مخالفت امیر خان و وقایعی که روی داد بعد از تحریر سوانح و وقایعیکه در هر طرف سمت ظهور یافته مرقوم قلم عنبرین رقم خواهد شد.

### ذکر ایلچی فرستادن بجانب هندوستان

بعد از رفتن جلالیان چون سه سال بود که پادشاه مرحوم جلال الدین محمد اکبر پادشاه فرمانفرمای هندوستان بعالم عقبی شتافته ولد ارشدش محمد سلیم قائم مقام پدر والا گهر گردیده بود بنا بر رابطه دوستی و قاعده محبت که همیشه فیما بین این دو سلسله مرعی و مسلوک بوده و هست اراده خاطر حقیقت مظاهر آن بود که یکی از معتبران طایفه جلیله قزلباش پیرش تعزیه پادشاه مغفور و تهنیت و مبارکبادی جلوس فرزند ارجمندش روانه آن دیار گردانند بنا بر مشاغل عظیمه یساق آذربایجان و شیروان فرصت آن نشد.

در اینوقت که در مقر سلطنت روز افزون اتفاق نزول افتاده بود مکنون خاطر انور را بظهور آورده بعد از امعان نظر بحال هر یک از کارآگاهان انجمن عزت و طرزدانان بساط سلطنت جناب امارت مآبی یادگار علی سلطان طالش را که از میرزاده‌های طبقه قزلباش و نبیره خلیفه الخلفاء بود که در زمان حضرت خاقان سلیمان شأن فردوس آشیان حاکم دار السلام بغداد بوده و بوفور دانش و سخن دانی و چرب زبانی از اقران و امثال امتیاز دارد سزاوار این امر دیده برسالت و سفارت تعیین فرمودند و مکتوب محبت آمیز مشعر بر پیرش تعزیه والد بزرگوار و تهنیت جلوس همایونش در قلم

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۷۸۳

آمد و جناب امارت‌آبی بر وجه لایق بسامان و سرانجام آن سفر پرداخته با پنجاه نفر از آقایان و ملازمان که همگی اسبهای بد و سواری و کوتل و جیقه و کمر و یراق پسندیده داشتند بآئین شایسته و زیب و زینت تمام روانه شده از راه قندهار متوجه مقصد گردیدند.

از جمله تحف و هدایا که برسم ارمانی فرستاده شد پنجاه رأس اسب توپچاق عربی و گرجی و بیاتی بود که در ایلخیهای خاصه شریفه بهمرسیده ظن غالب آن است که در سر کار هیچ پادشاه ذیشوکت صاحب مکنت یکی از آنها یافت نشود مع جلهای زربفت و مخمل و یراق لایقه و سه توپ پوستین اروسی سیاه دراز مو که از ولایت اروس آورده مقومان صاحب درایت هر یک را بهشتاد تومان و نود تومان شاهی عراقی اتباع نموده بودند زیرا که چنان روباه سیاه رنگ دراز مو نادر واقع میشود و یک هزار و پانصد عدد اقمشه نفیسه از مخمل زربفت طلا باف و نقره باف و زربفت و دیبای زیبای طلا و نقره و چهار ذرعی زرباف و اطلسها و مخملهای فرنگی و خطائی باف و سایر امتعه و اقمشه یزد و کاشان و دیگر تحف و هدایای لایقه از هر نوع که سزاوار رتبه و شان طرفین بود و بتفصیل آنها موجب اطناپ میشد ارسال یافت.

### سوانح اقبال که بنیروی دولت ابدی الاتصال که در این سال بظهور پیوست

#### اشاره

اول گرفتاری محمد پاشا ولد زال پاشاء رومی است که حاکم ارجیش و عادلجوز بود و کیفیت واقعه آن که محمد پاشاء مذکور خود را از شجعان روزگار شمرده پیوسته ببال نخوت و غرور در هوای بلند پروازی طیران مینمود و میخواست که در سرحد قزلباش دست بردی چند نموده و آوازه تسلط و اقتدار خود را بلند سازد و در میان رومیه بدان تفاخر نموده موجب تربیت و اعتبار او گردد و همیشه در کمین فرصت نشسته بود و متعرض سرحد قلمرو همایون میشد و در این سال سلمان سلطان سو باشی دنبلی که از جانب اشرف حاکم الکاء چورس است و با او قرب جوار دارد حقیقت بی اندامی [۵۵۳] و بد سلوکی او را به پیر بوداقخان حاکم تبریز که امیر الامراء آن سرحد است اعلام نموده استمداد کرده بود که او را گوشمالی دهد پیر بوداقخان دویست نفر از غازیان ترکمان مردم خود و یکصد نفر از ملازمان امراء آن سرحد بسرکردگی یکی از معتمدان کار دیده فرستاد که به بسلمان سلطان ملحق گشته بتاخت و غارت الکاء ارجیش و عادلجوز و تنبیه و تأدیب پاشاء شور انگیز فتنه ساز پرداختند و سلمان سلطان با فرستادگان مذکور و مردم خود که مجموع پانصد کس بودند ایلغار کرده تا حوالی ارجیش که مقام و مسکن محمد پاشا بود عنان باز نکشیدند در آن جا دویست کس را بپای قلعه او فرستاده یکصد نفر را بکومک آن جماعت تعیین نمودند که اگر پاشا بیرون آمده جنگ صحرا کند از کمینگاه درآمده بمدافعه قیام نمایند و دویست نفر دیگر بتاخت و غارت مشغول

#### گرفتار شدن محمد پاشا حاکم عادلجوز

گردیدند از جمله پیش رفتگان چهل پنجاه نفر بنزدیکی قلعه رسیده بودند که پاشا خبردار گشته از جلادت و مردانگی که با خود قرار داده بود نظر بر آن فوج قلیل انداخته با اندک مردمی که حاضر بوده اند از قلعه بیرون آمده جلوریز خود را بآن گروه رسانیده دست بآلت قتال گشود دلاوران قزلباش نیز بشعله سنان جان ستان آتش در خرمن وجود

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۷۸۴

مخالفان انداخته فیما بین نیران قتال اشتعال یافت و غازیان شیرشکار پی در پی رسیده داد مردانگی میدادند.

محمد پاشا تسلط غازیان و ضعف لشکر خود مشاهده نموده بنفسه مباشر حرب گشته با یکی از ترکمانان در هم آویخت و آن

شخص او را نشناخته بنوک نیزه جانستان از صدر زین ربه‌ده بر روی زمین افکنده خود را بر سر او انداخته خواست که با تمام کارش پردازد پاشا از بیم جان نام خود برده بنیروی دولت قاهره دستگیر گردید و رومی شکست یافته روی بهزیمت نهادند و تا پای قلعه اکثر طعمه شمشیر غازیان شیر شکار گردیدند و آن ناحیه نهب و غارت یافته غازیان سالما غانما مظفر و منصور معاودت نمودند و پیر بوداقخان او را بپایه سریر اعلیٰ فرستاد.

قبل از آن ولدان خندان آقا که در خدمت اشرف معزز و محترم بودند مکررا در مجلس بهشت آئین زبان بتوصیف محمد پاشا گشوده تعریف قابلیت و شجاعت و اهلیت و استعداد او بسیار کرده بودند حضرت اعلیٰ شاهی ظل الهی که معدن فتوت و احسانند بنابر عاطفت جبلی و قاعده معهود بنظر مرحمت و التفات متوجه حال او گشته امر فرمودند که او را بطریق میهمان معزز و محترم میداشتند رفته رفته بسعادت مجالست مجلس خلد آئین سرافراز گشته از جمله حاضران حضور خاص و حریف بزم اختصاص گردید چون ظرف طبیعتش لبریز باده مرحمت و الطاف شاهی گردید دماغش از نشاء نخوت و غرور پیشین گرمتر گشته بفکر خمار آن نمی افتاد و همان در عالم بلند پروازی سیر نموده در مجلس سخنان بی صرفه از او سر می زد و از مضمون این مقال که مسلم الثبوت جمهور خردمندانست که:

شعر

سخندان پرورده پیر کهن بیندیشد آنکه بگوید سخن بحکایات ناخردمندانه که در چنین حال احتراز از آنها کردن و مهر سکوت بر لب گذاشتن اولی است زبان میگشاد تا آن که از خدمت اشرف التماس نمود که شخصی را بجانب روم فرستاده فرزندان و مردم خود را از سلامتی و فراغبال خود مخبر سازد بعد از استخاره و رخصت غلام خواجه سرائی را که همراه او آمده بود فرستاده کتابت که نوشته بود بنظر اقدس در آورد چون حضرت اعلیٰ عیار کار او گرفته بودند بامراء سرحد اشاره شد که غلام مذکور را بیهانه آن که بی عرض مکرر نمی توانیم گذاشت توقیف نموده مکاتیب و مراسلانی که مصحوب او باشد گرفته همچنان سر بمهر به خدمت اشرف فرستند و حکام سرحد حسب الفرموده عمل نموده چون مکاتیب بنظر انور درآمد سوای آنچه بنظر اشرف درآمد بود سخنان لا طایل در باب قزلباش نوشته بمخالفان راهنمایی ها کرده

### قتل محمد پاشا

بود چون خیانتی چنین از او بظهور رسید و دیگر شایستگی سلوک نداشت در هنگامیکه رایات جلال از تبریز متوجه قرا باغ بودند او را در تبریز گذاشتند که با پیر بوداقخان در قلعه تبریز باشد چون عدمش بر وجود رجحان داشت در آنجا بسعی اجل راه عدم پیمود. از سوانح و وقایع سرحد ها گرفتاری پاشایانست در جنگ آخسقه و قتل تاتاران در گرجستان مفصل این مجمل آن که غالبا در مجلد اول این اوران سمت تحریر یافته باشد که در وقتی که میانه حضرت شاه جنت

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۷۸۵

مکان و سلطان سلیمان پادشاه روم صلح واقع شده سنور و سرحد معین گشت گرجستان مسق که والی آن پدر منوچهر خان داماد سمیون خان بود داخل سنور قزلباش گردید و ولایت آخسقه و قراچه اردهان که بارز روم پیوسته از اعمال مسق است و در زمان نواب سکندر [۵۵۴] شأن که لله پاشا لشکر بدیار عجم کشیده از آن راه بشیروان آمد اول ولایت آخسقه و توابع را بتصرف در آورده قلاع محکم کرد و تا منوچهر خان در حیات بود بمعاونت سمیون خان دست و پائی میزد بعد از ارومیه در آن ملک تمکن یافتند و صبیبه سمیون خان که زوجه منوچهر خان و عورت صاحب غیرت بود با پسر طفلی که داشت با معدودی از ملازمان نمک پرورد آن سلسله خود را در بیشه ها و کوهستان آن ولایت محافظت میکرد و در مدت بیست و پنجسال که گرجستانات بتمام تابع و خراجگزار رومیان بود عورت مذکور سعی بسیار کرد که رومیه آن ولایت را بدستور سایر گرجستانات که بولائه گرجی گذاشته خراج

می‌گیرند به پسر او که اتابیک نام دارد گذاشته خراج بگیرند رومیان قبول کردند لیکن اقطاعی بمعاش او و مادر آن ولایت مقرر کرده بودند و او بسختی روزگاری می‌گذرانید و در ایامی که نهضت همایون بجانب آذربایجان اتفاق افتاده محاصره قلعه ایروان کرده بودند.

شاه یوسف پاشا که از میرزاده‌های آخسقه مسلمان شده از جانب خواندگار روم مرتبه پاشائی یافته بود و حاکم بعضی از آن ولایت بود یکمرتبه بعضی از جنود ظفر ورود قزلباش را به سرکردگی حسن خان استاجلو چنانچه در طی وقایع آن سال تحریر یافته بتاخت ولایت مذکور فرستادند و بعد از جنگ جغال اغلی و انهزام او که امیر کونه خان و جنود قزلباش در آن حدود تمکن یافتند و تا حدود ارز روم همیشه لگدکوب سپاه ظفر پناه بود مکرر قراجه اردهان و آخسقه را تاخت میکردند احوال شاه یوسف پاشا و رومیان اختلال پذیرفت.

والده اتابیک خان استغاثه بدرگاه سعادت آشیان نموده استمداد نمود که بمعاونت منسوبان این دودمان ولایت از دست رفته را بدست آرد حضرت اعلی شاهی ظل الهی امراء شمس - الدینلو و قزاقلر و غیرهم را که در تفلیس وزکم و اخستاباد و لوری بودند بکمک و همراهی او نامزد نمودند و در قوی ئیل ست عشر و الف که ریات جلال متوجه شیروان شده بود آن عورت صاحب غیرت باتفاق امراء قزلباش و ملازمان قدیم آن سلسله بتسخیر مملکت مذکور کمر بست و بر سر شاه یوسف پاشا رفته برو ظفر یافت و او را با یکصد و پنجاه نفر از رومیان گرفته قلعه آخسقه را که معظم قلاع آنولایت است بدست آورد و اکثر محال آنجا بحیطه تسخیر و تصرف او درآمد.

بتاریخ روز یکشنبه چهارم ربیع الثانی سنه مذکور کسان او و امراء در شماخی بدرگاه جهان پناه آمده حقیقت حال که بنیروی اقبال بیزوال شاهی بطهور آمده بود عرض کردند و امراء قزلباش هر یک بمقر حکومت خود رفته اتابیک خان که در آنوقت شانزده ساله بود با والدهاش در آنولایت بودند بیگلربیگی ارز الروم این اخبار را بمراد پاشا که سردار شده بدفع جلالی مشغول بود اعلام نمود و او بعد از دفع جلالیان جیل پاشا نامی را حاکم لشکر غارتگر تاتار که سلامتگرای خان چنانچه گذشت بمدد سردار فرستاده بود نموده او را با فرهاد پاشا ولد محمد پاشا که از میرزاده‌های گرجستان مسق مسلمان شده در میان رومیه تربیت یافته بمرتبه پادشاهی و ایالت رسیده بودند بآخسقه فرستاده و ایشان در اواخر پیچی ئیل سبع عشر و الف بآخسقه آمدند و اتابیک خان و والدهاش تاب مقاومت آن گروه نیاورده بگرجستان کارتیل نزد پسر خالش آمد و والده نزد برادر زاده توقف نموده پسر را که در حسن و ملاحظه آیتی بود و مضمون این رباعی که میر شمس الدین محمد صدر خیصی در

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۷۸۶

زمان شاهزاده مغفور سلطان حمزه میرزا بجهت لوارصاب پسر سیمون خان گفته بود بر او صادق بود:

رباعی

ترسایچه ایست آتش افروز کنشت کاتش زده در خرمن صد حور سرشت

چون هیمه کشان برای آتشکده‌اش رضوان همه شاخ طوبی آرد ز بهشت بدرگاه جهان پناه شاهی فرستاد و در اوایل این سال امراء شمس الدینلو و قزاقلر و غیرهم با جمعی از لشکر گرجی اتباع لوارصاب خان والی کارتیل بتاخت آخسقه رفته اسیر بسیار آورده بودند جیل پاشا موازی دو هزار کس از خیل تاتار و فرهاد پاشا و ولد محمد پاشا که بمرافقت او آمده بودند بدفع ایشان و تاخت گرجستان کارتیل فرستاده آن جماعت بمیان الکاء درآمده تاخت و غارتی چند کرده معاودت نمودند لشکر لوارصاب خان در گذرهای تنگ و میان بیشه سر راه بر ایشان بسته از یکطرف سپاه قزلباش و از یکطرف گرجیان ایشان را بمیان گرفتند پاشایان هر دو گرفتار گشته لشکر تاتار که در آن ملک بیگانه بودند بهر طرف میرفتند سر راه و گذرها را مسدود میافتند دست از غنیمت بازداشته در میان بیشه پراکنده شدند و بمصداق اللهم اشغل الظالمین [۵۵۵] بالظالمین گرجیان بجستجو مشغول گشته تا موازی

هفتصد نفر تاتار بدست آورده طعمه تیغ بلا گردیدند و بقیه السیف را رعایای گرج در جنگلها برهنه کرده بودند پیاده و عریان بصد فلاکت خود را باخسقه رسانیدند و پاشایان را بدرگاه جهان پناه فرستادند فرهاد پاشا حسب الالتماس سلاطین گرجی مورد بخشش گشته پسر محمد پاشا بیاسا رسید.

### سانحه دیگر محاربه ذوالفقار خان و جنود شیروان با طبرسرانیان

#### اشاره

از سوانح اقبال که در ولایت شیروان قرین حال اولیاء دولت بیروال گردید جنگ کردن ذوالفقار خانست با والی طبرسران و قلعه ساختن در آن حدود. تبیین این مقال آنکه در زمان فترت شیروان ناحیه از نواحی شایران را که بالکاء طبرسران اتصال دارد مردم آنجا متصرف شده بودند و در زمان رومیه چون رومیان بامداد طبرسرانیان مستظهر بودند در مقام استرداد آن نشدند در این اوقات که ولایت شیروان مجدداً مسخر اولیاء دولت قاهره گشت مردم طبرسران بطمع خام افتاده آن ناحیه را چنانچه باید بتصرف حاکم شایران نمیدادند و آمد شد ملازمان حاکم از آسیب طبرسرانیان بآن ناحیه دشوار بود رأی صوابنمای اشرف که همیشه در آئینه ضمیر امروزش صورت فردا جلوه گر است بنا بر رعایت حزم و احتیاط اقتضاء آن کرد که در آن ناحیه قلعه ترتیب دهند و حکم قضا مضی بنفاد پیوست که ذوالفقار خان بیگلریگی شیروان با امراء عظام تا بین تا حدود طبرسران رفته در آن ناحیه قلعه در کمال متانت و استحکام ترتیب نموده ذخیره و یراق قلعه سرانجام داده فوجی از غازیان و تفنگچیان بر محافظت آن تعیین نماید که دست مردم داغستان عموماً از آن ناحیه کوتاه باشد و طبقه قزلباش و شیروانیان باستظهار مردم آن قلعه مرفه و آسوده حال بآن ولایت تردد و آمد شد نموده از تعرض دون صفتان تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۷۸۷ داغستان مصون و محفوظ باشند.

### جنگ ذوالفقار خان با والی طبرسران و غلبه او بر والی

ذوالفقار خان بر حسب فرمان متوجه انجام آن خدمت شد و نخست کس نزد معصوم خان والی طبرسران فرستاده حقیقت حال بدو اعلام کرده خاطر نشان نمود که اصلاً از ترتیب این حصار حذری بشما نمیرسد بلکه منتج انواع فواید است والی طبرسران رضا بآن داده بخیالات باطل و تصورات عاطل در مقام ممانعت درآمد و در حینی که ذوالفقار خان بآنجا رفته جای قلعه تعیین نموده شروع در کار کرد والی مذکور موازی ده هزار پیاده و سوار جمع آورده روی بجانب ذوالفقار خان آورد و او بنا بر آنکه والی طبرسران همیشه بدرگاه جهان پناه بازگشت نموده ظاهراً خود را از جمله بندگان درگاه می‌شمارد و از جانب اشرف بمحاربه او مأذون و مرخص نبود مکرراً رسولان فرستاده او را از وخامت عاقبت و سوء خاتمت این ممانعت تحذیر و تخویف نمود مفید نیفتاد تا آنکه بیک منزلی لشکر قزلباش رسید و روز دیگر صف سپاه آراسته بمقابله جنود منصور در آمد ذوالفقار خان نیز بالضروره بترتیب مقدمات جنگ مشغول گشته قدم در صف کارزار نهاد و چون از جانبین دست باستعمال آلت قتال بردند لشکر طبرسران تاب یک صدمه چرخچیان سپاه منصور نیاورده در حمله اول سلک جمعیت ایشان از هم فرو ریخت و بطرفه العینی تا یکهزار نفر طبرسرانی را سر بیاد بی‌نیازی رفت و والی طبرسران هزیمت غنیمت شمرده خود را از معرکه بیرون انداخت ذوالفقار خان چون بفتح و ظفر اختصاص یافت لشکریان را از قتل و کشش طبرسرانی منع نموده در تعاقب هزیمتیان مبالغه نمود چه بیم آن داشت که چون بی‌امر اشرف این صورت روی نمود مبادا ملایم طبع شهریاری نبوده باشد.



مجملاً- بقیه السیف در جنگلها و بیغولها خزیده نیم جانی بسلامت بیرون بردند و ذوالفقار خان در اندک روزی قلعه ترتیب داده آذوقه و یراق سرانجام نموده و حارسان تعیین کرده مراجعت نمود و شرح واقعه بدرگاه عالم پناه عرض کرد و با آنکه معصوم خان پای از دایره ادب بیرون نهاده بر سر قزلباش لشکر کشید حضرت اعلی بنابر آنکه یکمرتبه رقم عفو بر تقصیرات او کشیده بودند و بعضی از منتسبان او در سلک خدمه سرادق سلطنت انتظام داشت اظهار ناخشنودی از آن قضیه فرموده ذوالفقار خانرا فرموده که کس معتمد نزد معصوم خان فرستاده خاطر او را تسلی بخشد و او حسب الفرموده عمل نموده والی طبرسران نیز از حرکت ناهنجار و جرأت و جسارتی که کرده بود نادم و پشیمان گشته در مقام اعتذار درآمد.

### [۵۵۶] ذکر رفتن امیر کونه خان و امراء حسب فرمان قضا جریان بقراجه اردهان و تاخت و غارت گرجیان آن ولایت

سابقا مذکور شد که جیل پاشا با خیل تاتار باخسقه آمد امیر کونه خان از دست درازی طبقه تاتار احتیاط ورزیده جمعیت ایشانرا در آخسقه که بسرحد چخور سعد قرب جوار دارد مناسب نمیدانست حقیقت بیایه سریر اعلی عرض کرد که پیشتر از آنکه از آن طایفه دست درازی به

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص: ۷۸۸

سرحد واقع شود در دفع کوشیدن اولی است بنابر آن حکم قضا نفاذ بصدور پیوست که جمیع امراء آذربایجان با تفنگچیان خاصه که در سال گذشته بتبریز فرستاده شده بود بایروان روند و بسرکردگی امیر کونه خان تا قراجه اردهان آخسقه و حدود ارز روم رفته در دفع مخالفان و تاخت و غارت آن ولایات و سوختن علفزارها و غلات دقیقه فرو گذاشت نکنند و دو هزار نفر از جلالیان را نیز مقرر داشتند که بسررداری قراسعید و آغا جدن بیری بجنود قزلباش پیوسته در آن سفر همراه باشند و حسب فرمان قضا جریان پیر بوداقخان از تبریز و محمد خان زیاد اعلی قاجار از فراغ با سایر امراء عظام و جلالیان مذکور از مراغه بایروان جمع آمده لشکری عظیم مرتب گشت و امیر کونه خان چند روز بضیافت امراء عظام و ملازمان در گاه پرداخته بآئین شایسته متوجه مقصد گشتند مخالفان رومیه و تاتار قوت مقابله آن سپاه در حیز قدرت خود ندیده در قلعه‌ها خزیده پای در دامن سلامت کشیدند و جیوش منصوره بولایت گرج در آمده آتش نهب و تاراج در آنولایت زدند و بسیاری از نساء و صبیان کفره گرج اسیر نموده آن مملکت را از حیز انتفاع انداختند امیر کونه خان شنید که جمعی از رومیه در صحرای موش جمعیت نموده خیال دستبرد دارند با لشکر ایروان جدا شده بآن طرف رفت و سلک جمعیت ایشان را پراکنده ساخته قرین ظفر و نصرت معاودت فرموده و از جمله اسیران آنچه لیاقت سرکار خاصه شریفه داشت بر سیل خمس مصحوب علیخان بیک جوانشیر بدرگاه جهان پناه فرستادند شوکت و اقتدار سپاه قزلباش در حدود ارزروم و آنولایت بیشتر از پیشتر سمت ظهور یافته احدی از بیگلربیگیان و پاشایان رومیه قدرت مقابله و مقاتله با سپاه منصور نیافته بمحاربه و مدافعه جرأت و دلیری خواستند کرد و امراء عظام کامیاب و دوستکام عود نموده هر یک بمقر سلطنت خود شتافتند.

### ذکر توجه موکب نصرت نشان بصوب آذربایجان و فرستادن جلالیان با فوجی از عساکر فیروزی نشان بصوب کردستان و وقوع حالات آن زمان

چون حضرت اعلی شاهی ظل اللهی چند گاه در دارالسلطنه اصفهان بمهمات ضروری سلطنت پرداختند و هوا رو بگرمی آورده هنگام توجه بیلاقات شد رایات نصرت آیات بفیروزی و اقبال متوجه بیلاق فریدن شده چند روزی که بیلاق مزبور مضرب خیام اقبال بود امراء عظام و ارکان دولت را حکم شد که با آغرق اردوی معلی از راه بیلاقات بآهستگی در حرکت آمده و در چمن سلطانیه اقامت نمایند و خود با معدودی از ندماء و مقربان و خواص ملازمان سپاهی باصفهان عود نمود در چهار باغ بنشاط آب

پاشان که در میانه ملوک فرس رسم بوده و آنحضرت شکون گرفته‌اند سرور افزای خلاق گردیدند و از راه کاشان بدار الموحدين قزوین رسیده تا چهل روز در دولتخانه مبارکه آنجا عشرت پیرا بودند و در حینی که اردوی آغرق و امراء عظام حسب الفرموده بچمن سلطانیه رسیده آن عرصه نزهت فرا منجم اقبال بود حضرت موکب معلی از دار الموحدين قزوین رسیده باردوی آغرق پیوستند و در آن چمن نزهت بخش سراپرده و بارگاه باوج مهر و ماه افراشتند.

در خلال این حال خیر الدین نام چاوشی از چاوشان معتبر سلسله خواندگار همراه محمد

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۷۸۹

بیک ولد حسینقلی خلفای روملو که بایلچگیری روم رفته بود برسم [۵۵۷] رسالت آمده بوسیله امراء نامدار بفر عتبه بوسی درگاه فلک مقدار سرافرازی یافت و عرایض و مکاتیب مراد پاشا وزیر اعظم و ارکان دولت عثمانی که بخدمت اشرف اعلی و ارکان دولت شاهی نوشته سخنان خیر خواهانه صلاح اندیشانه در باب قطع ماده خصومت و نزاع بقاعده که قبل از این بوساطت سمیون خان گرجی اشعار نموده بودند در آن منظوی و مندرج بود بنظر رسانید.

ما حصل سفارت آنکه مرسل مذکور بی توسط غیر با حضرت اعلی تکلم نموده ما فی الضمیر آنحضرت را در ماده صلح و قطع نزاع و کیفیت آن به چه قاعده ممکن است و رضای خاطر اشرف چیست بواجبی معلوم نموده معاودت نماید و التماس نموده بودند که اگر فی الواقع آنحضرت مصلحت جانبین منظور داشته راغب بصلح باشند چون در وقتی که محمد بیک بایلچگیری آمد و نامه و مکتوبی از جانب اشرف بحضرت پادشاه نداشت در این مرتبه هر کس آید بادی الفت و دوستی گشته مکتوب صداقت انگیز محبت طراز بحضرت پادشاه قلمی نمایند و چون تا غایت آثار تسلط و اقتدار از جانب حضرت شاه عالیجاه بظهور آمده و ولایاتی که در زمان سلطانمراد خان جد حضرت سلطان احمد خان بحیطه تصرف و تسخیر منسوبان دودمان آل عثمان قرار گرفته قری بر آن گذشته بود بقهر و غلبه تسخیر فرموده توپخانه و یراق پادشاهی که در قلاع بوده متصرف شده‌اند و در این چند سال چندین هزار نفس از سپاهی و رعیت روم در معرض تلف درآمده پایمال عساکر قزلباش شده‌اند در این صورت از جانب حضرت خواندگار در صلح زدن آئین فرمانروایان عالیقدر و مناسب رتبه سلطنت نیست و اگر از طرفین این مقدمه منظور و ملحوظ و این کشاکش در میان باشد قطع مواد خصومت که موجب تشویش کافه اهل اسلام است در عهده تعویق میماند و مع ذلک در نظر سلاطین فرنک که همیشه با اهل اسلام در قتال و جدالند موجب کسر شوکت سپاه اسلام و شماتت و خوشحالی نصاری و ارباب کفر و ظلام میگرد و بسا فرمانروایان ممالک ستان که آرمیدگی عالم و رفاهیت عالمیانرا بر مطالب عالیه رجحان داده درهای عافیت و آسودگی بر روی خلاق گشاده‌اند اگر حضرت شاه عالیجاه نیز بادی مقدمات مصالحه و دوستی گشته در طی نامه نامی اشعاری در باب صلح فرمایند هر آینه باعث رفع نقاب حجاب گشته دولتخواهان را راه گفتگو پدید می‌آید و خصومت و نفاق طرفین بدین قدر اظهار دوستی بوفاق و اتفاق تبدیل مییابد.

حضرت اعلی که ذات معدلت صفاتش بترتیب احوال خلاق و عباد الله مفطور و مجبولست چاوش مذکور را احترام فرموده نسبت بفرمان فرمای ممالک روم سخنان محبت آمیز بیان فرموده بزبان رفق و ملایمت بارکان دولت قیصری پیغام کردند که چون چراغ دولت آن خانواده رفیع به روغن غزا و جهاد روشنی یافته و بسعادت خدمت حرمین محترمین زادهما الله تعالی شرفا و تعظیما مشرفند و بدین دو رتبه گرامی بین السلاطین معزز و ممتاز لا-جرم بر جمیع اهل اسلام معاونت ایشان لازم و متحتم است غایتش بنوعی که مکررا اعلام شده سلطانمراد خان انتهاز فرصت نموده بیجهتی و بی سببی نقض عهد پدران رضوان مکان که بقید نسل بعد نسل بایمان مغلظه تأکید یافته بود روا داشته بغصب بعضی از ممالک موروثی ما را متصرف شده بود و اکنون که بفیض فضل الهی احقاق حق شده و میشود هر گاه حضرت خواندگار مضایقه بملک موروث ما ننموده در مقام الفت و دوستی باشد ما نیز بجهت رفاهیت مسلمین از نزاع و جدال گذشته از مسلک محبت و اتحاد عدول نخواهیم جست چه بهتر از این که میانه پادشاهان اسلام

مصالحه و دوستی مسلوک بوده موجب مخدولی اعدای دین مبین گردد و قرار یافت که

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۷۹۰

حسب الاستدعای مراد پاشای وزیر اعظم و سایر سعادت‌مندان خیر اندیش که باعث این امر خیر انجام شده‌اند نامه دوستانه در قلم آورده ابواب مصادقت و اتحاد مفتوح گردانند شرح نامه نوشتن و فرستادن ایلچی در قضایاء سال آینده رقمزده کلک بدایع نگار خواهد شد انشاء الله تعالی.

بالجمله چند روزی که چمن نزهت بخش سلطانیه محل اقامت اردوی معلی گردید موکب همایون بجانب آذربایجان در حرکت آمده از میانج بعزم طواف مرقد منور حضرت سلطان الاولیاء و مشایخ کرام صفیه بدار الارشاد اردبیل نهضت فرموده بدان سعادت عظمی استسعاد یافته چند روزی دار الارشاد اردبیل مضرب سرادقات اقبال بود از آنجا عزم زیارت تربت قطب العارفین عارف ربانی شیخ زاهد گیلانی فرموده متوجه آنصوب گشتند و بعد از وصول بدان مطلب علیا و نشاط سیر و شکار قزل آغاج به دار السلطنه تبریز آمده از آنجا باردوباد تشریف برده از راه علی دره سی بقرباغ نهضت فرموده قشلاق همایون در آنجا قرار داشت. از سوانح عربیه:

در این سال امری بس عجیب و واقعه بس غریب بمنصه ظهور آمد چون حضرت اعلی شاهی ظل الهی همواره سرگرم باده نشاط و خرمی شکارند و گاه و بیگاه با معدودی از خواص و مقربان تردد شکار نموده بدان شغل شگرف بهجت افزای خاطر انور بودند در حینی که آیات نصرت آیات بعزیمت دار الارشاد اردبیل بمحال قریب الکاء خلخال رسیده بودند یکی از خون گرفته‌های احمق ابله طراز خود را شاه نامیده با چندی از بوالفضولان ازو ابله‌تر که سرگشتگان بادیه هوی و هوس بودند جوارح شکاری بدست گرفته بموضعی از مواضع خلخال که در گوشه و کناری واقع شده و مردم آنجا حضرت شاه را بصورت نمی‌شناخته‌اند رفته در منزل کدخدائی فرود آمد و آمدن دیوانگان ابله طراز هر کدام نام یکی از مقربان بر خود نهاده آن شخص را پادشاهم پادشاهم و قربان اولدوغم که روش مخاطبه طبقه قزلباش است خطاب میکرده‌اند ساده لوحان صادق العقیده آن موضع جوش و خروش نشاط و خرمی برآورده سر افتخار و مباهات بچرخ برین افرشته در مقام خدمتکاری و جانفشانی درآمدند مردم قرب جوار از واقعه آگاه گشته بقصد ادراک سعادت رکاب بوسی بآن موضع آمده ندور و هدایا نثار و ایثار میکردند و آن ابلهان مغلوب هوی و هوس از باده پندار مست و مدهوش یک دو سه روز در آنجا رحل اقامت انداخته بعیش و عشرت پرداختند اما از خود بیخبر بودند.

این خبر بسایر مواضع رسیده از غلامان خاصه شریفه که در خلخال میباشند یوسف بیک یوزباشی با چند نفر سراسیمه روی بآن موضع آورده در حینی که ایشان اندکی از قبح آن امر شنیع آگاه گشته اراده سواری داشتند رسیده از شعبه بازی آن بوالفضولان آگاه گردیدند پرده از روی کار ایشان برخاست یک دو نفر که سوار شده بودند فرار نموده خود را بشعب جبال انداخته ناپدید شدند و غلامان شخصی که خود را شاه نام نهاده بود با یک دو نفر رفقا بدست آورده در همان چند روز که موکب همایون آن حدود رسید بنظر انور درآمدند چون سیاست اینگونه بدکاران که بچنین امر خطیری دلیری نمایند جهة عبرت دیگر شعبه بازان ابله طراز از لوازم امور جهاننداری بود خرمن حیاتشان بشعله قهر قهرمان زمان سوخته گردید سبحان الله آدمی از چه مرتبه مغلوب نفس اماره است و بوساوس شیطانی مصدر چگونه اعمالی خطرناک که مخاطره آن عاجلا- بلکه آنا فانا محتمل است که بظهور آید میگردند و از آن نمیاندايشند اعوذ بالله من الشیطان الرجیم هر چند این واقعه شایستگی نداشت بنابر تنبیه و آگاهی تیره درونان روزگار و بوالفضولان بتحریر آن پرداخت.

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۷۹۱

وقایع متنوعه و سوانح ایام اقامت دار الارشاد اردبیل آنکه ذوالفقار خان بیگلریگی شیروان رخصت آمدن پایه سریر اعلی حاصل نموده حسب الاستدعاء بسعادت ملازمت مشرف گردید و در رکاب سعادت انتساب زیارت حضرت قطب العارفین چند روز در سیر

و شکار قزل آغاج همراه بود از آنجا مرخص گشته بشیروان رفت.

سانحه دیگر آنکه چون اخبار فرستادن امراء و جلالیان بجانب کردستان شیوع یافته بود بنا بر رعایت حزم و احتیاط امام قلی خان امیر دیوان حاکم لار خلف صدق الله ویردیخان را سر- کرده فوجی از افواج قاهره فرموده بطرف سلماس که در قرب جوار کردستان واقع است فرستادند که از آن خبردار باشند.

سانحه دیگر بقتل در آمدن کرد حیدر است که از امراء معتبر جلالی و صاحب یک هزار کس بود و بزور بازوی شجاعت و دلاوری خود مغرور و با محمد پاشا غالبانه سلوک کرده همیشه سخنان درشت ناهموار باو میگفت و پاشا ازو در حساب بود بتخصیص در این اوقات که عزیمت کردستان نموده و او از عشایر آن طبقه بود و مظنه خلاف و عصیان با او داشت روزی در خانه محمد پاشا مجلسی منعقد گشته چون سرهای حریفان از باده نخوت گرم گردید کرد حیدر در اثنای محاوره کم ظرفی نموده بعضی سخنان تهدید آمیز که محزون خاطرش بوده بر زبان آورد و موجب ازدیاد خوف و بیم محمد پاشا گشته در همان مجلس پسران خدمتکار که رومیان انج اغلان و کنج اغلان نیز میگویند اشاره قتل او کرد و ایشان در همان ساعت شمشیرها کشیده رشته حیات او را با دو نفر از معتمدان که با او بودند بقطع رسانیدند ملازمانش چون او را کشته دیدند ترک شورش بیفایده کردند و پاشا همگی را بخود منسوب ساخته اموال و جهات او را میانه ایشان قسمت نموده و حقیقت حال را بعرض عاکفان سده جلال رسانیده استحضار یافت. سانحه دیگر [۵۵۹] ظهور مخالفت و عصیان امیر خان برادوست است که در ایام اقامت دار الارشاد اردبیل بعرض اقدس رسیده بتحقیق پیوست که با حسنخان و محمد پاشا خلاف ورزیده در قلعه تحصن جسته درهای اطاعت بسته است و ابواب مخالفت و عصیان گشوده و فیما بین مهم بجنگ و جدال انجامیده بنا بر آن حضرت اعلی که رأی جهان آرایش روشنی بخش عالم غیبی است صلاح و فساد این واقعه را بر رأی عقده گشای دستور معظم مکرم اعتضاد السلطنه البهیة و اعتماد الدوله العلیه حاتم بیک منوط و مربوط گردانیده به آن صوب فرستادند که بهر طریق صلاح دولت روز افزون داند و رأی صوابنمایش اقتضا نماید بفیصل رساند و گنجعلی خان حاکم کرمانرا با جمعی از امراء و توپچیان و تفنگچیان بمرافقت آنجناب مأمور گردانیدند که اگر مهم او اصلاح پذیر نبوده باشد و افواج قاهره را بکومک احتیاج افتد بدان اقدام نمایند اکنون کلک سخن پرداز بتحریر قضایاء مخالفت و عصیان امیر خان میپردازد و چون مسود اوراق حسب الامر الاعلی بمرافقت آن جناب مأمور بود ملتزم است که خصوصیات آن سفر را که برای العین مشاهده نموده از اطالت و اطناب اجتناب نموده مشروحا در رشته تحریر کشد و الله المستعان.

## ذکر مخالفت و عصیان امیر خان برادوست و رفتن جناب اعتماد الدوله بولایت ارومی و محاصره قلعه دم دم و بیان سوانح حالات

### اشاره

شرح احوال امیر خان چولاق عبرت بخش عالمیان است ای جویای سخن لحظه مستمع بوده

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۷۹۲

گوش هوش با من دارو کیفیت معامله او را دریاب امیر خان از عشیرت برادوست طبقه اکراد است در زمان حضرت شاه جنت مکان قراتاج نامی از آن طبقه شاهی سیون و در سلک ملازمان این دولت منتظم بود و آن حضرت الکای ترکور و مرکور را که بولایت ارومی و اوشنی پیوسته بآن طبقه ارزانی داشته بود بعد از واقعه حضرت شاه جنت مکان که رومیان طمع در ملک آذربایجان کردند و قبایل و عشایر اکراد تابعان این دولت روی گردان شده تابع رومیه شدند شاه محمد بیک نامی از میرزاده‌های برادوست بحکم خواندگار روم میر عشیرت و صاحب سنجق الکاء برادوست بود امیر خان سر باطاعت او درنیاورده هر چند- گاه ملازمت یکی از امراء بزرگ اکراد مینمودند مدتی ملازم عمر بیک حاکم سهران بود و در معرکه جنگ که عمر بیک را با خصما دست داد

یکدست امیر خان را از بند بازو قطع شده بامیر بیک چلاق مشهور گشت.

در سالی که طنطنه رایات جهانگشای شاهی در آذربایجان بلند آوازی یافت موکب همایون متوجه تسخیر نخچوان و ایروان بود مشار الیه باستان اقبال آشیان شاهی آمده اظهار شاهی سیونی و اخلاص کرد حضرت اعلی او را منظور نظر گردانیده امارت قبیله برادوست و الکاء ترکور و مرکور را باو عنایت فرمودند و او را بلقب ارجمند خانی سرافراز ساخته الکاء ارومی و اوشنی را که از توابع آذربایجان است و در زمان حضرت شاه جنت مکان حکومتگاه یکی از امراء عظام قزلباش بود علاوه الکاء قدیمی باو عنایت فرمودند و حسب الامر الاعلی استادان زرگر صورت دستی از طلای احمر بجهت او ترتیب داده بجواهر ولالی ثمین ترصیع و تکمیل داده بر بازوی او بستند و بمطنه حق شناسی و ظهور مردانگی توجه تام درباره او مبذول داشتند و او چند گاه دست ارادت بر سینه اخلاص نهاده ملازمت عتبه علیای شاهی و سده سینه شاهنشاهی مینمود و بعد از آنکه رخصت یافته بولایت مذکور رفت باستظهار شفقت و التفات شاهانه روز بروز بمدارج علیه ترقی نموده بر تمامی امثال و اقران برتری یافت و چند الکاء و ولایت از میران قبایل اکراد تابع روم بدست آورده تصرف نمود و در میانه حکام کردستان بعلو جاه و کثرت سپاه بلند آوازه گردید.

بسیاری از قبایل و میرزاده‌های قبایل عشایر اکراد بملازمت او تصرف جسته راه خدمت میسپردند و بدینجهات در اندک روزی بخار نخوت و غرور بکاخ دماغش راه یافته در هنگامی که جغال اعلی بولایت آذربایجان لشکر کشیده در حوالی تبریز مصاف واقع شد با وجود قرب جوار از سعادت حضور دوری جست بعد از انهزام جغال اعلی که اردوی ظفر قرین بفتح و فیروزی در ولایت سلماس اقامت داشت بپایه سریر اعلی آمده نوازش یافت و از شمول عاطفت و تربیتی که فرموده بودند از کم خدمتی و تقاعد او از آمدن حین مصاف اغماض نموده بنابر اطمینان خاطر [۵۶۰] او و تألیف قلوب سایر امراء اکراد که وحشی صفتان طوایف انسانند او را نگاه نداشته ببهانه خدمتی رخصت رفتن الکاء دادند و او ظاهراً خود را از زمره فدویان شمرده باطنا از تعصب مذهب یا شرارت نفس با امراء قزلباش آنسرحد عناد ورزیده سودای استقلال و استبداد در سویدای خاطرش جای گرفته بود تا آنکه رأی نفاق آلودش بتعمیر قلعه متین رصین قرار یافته بارکان دولت قاهره عرض کرد که قلعه قدیم ارومی انهدام و اندراس یافته قابل تعمیر نیست و اعتماد را نمیشاید و بنده را حصار که صیانت مآل و حفظ اهل و عیال از سر مخالفان توان نمود لازمست اگر رخصت همایون باشد چهار دیواری در محل مناسب نماید حضرت اعلی نظر بر ظاهر حال او انداخته رخصت دادند و او در سه فرسخی بلده ارومی بر بالای کوه رفیع که داخل ترکور است طرح قلعه انداخته شروع در کار کرد در میانه اکراد مشهور است که قبل از ظهور اسلام و زمان اکاسره در همان مکان قلعه بوده که بقلعه دم دم اشتها

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۷۹۳

داشته و بتصاریف زمان منهدم گشته پیر بوداقدخان امیر الامراء تبریز که مرد با رأی و هوش کار آزموده بود از اطوار نفاق آلود امیر خان آثار عصیان مشاهده مینمود معروض در گاه عالمپناه گردانید که امیر خان پای از جاده اخلاص بیرون نهاده هوای خلاف و عصیان در سر دارد و بدین سبب قلعه رفیع

### قلعه ساختن امیر خان برادوست در ارومی

بلند اساس طرح انداخته که در حدوث وقایع روزی او را بکار آید و این غلام قلعه ساختن او را صلاح دولت روز افزون نمیداند حکم اشرف بنفاد پیوست که چون او امیر الامراء آنسرحد است و نیک و بد امور ملک داری آنطرف در عهده او هر گاه صلاح دولت قاهره نبوده باشد کس فرستاده او را منع نماید پیر بوداقدخان حسب الفرموده معتمدی نزد او فرستاده اعلام کرد که او در سلک امراء عظام شاهی منسلک و تربیت کرده آن حضرت است و دعوی اخلاص و بندگی مینماید هر چند حضرت شاه عالم پناه او را در محل اعتماد میداند این دعوی مصدق داشته اما از قلعه ساختن او راه سخن بدگویان گشوده میشود اگر سبب قلعه ساختن بیم

مضرت و آسیب مخالفان رومیه است هر گاه رومیان بدین ولایت آیند تا قلاع معتبره تبریز و ایروان در میان باشد ملتفت این قسم قلاع نخواهند شد و اگر دغدغه از امراء قبایل اکراد داشته باشد هر گاه او را حادثه پیش آید ما غلامان درگاه شاهی که بحراست و نگهبانی سرحد مأموریم در دفع آن حادثه چگونه اهماال و اغفال توانیم کرد و مع ذلک او را همان حصار قدیم ارومی که چند روز محافظت خود و ایل و عشیرت برادوست تواند نمود کافی است اولی این است که ترک قلعه ساختن کرده زبان بدگویان

### منع کردن پیر بوداقخان امیر خانرا از بنای قلعه و ممنوع نشدن آن

را بر خود دراز نکند و این نصیحت دوستانه ما را که متضمن مصلحت دولت اوست بسمع رضا اصغا نموده خود را تهمت زده نفاق و عصیان نسازد و الحق نصیحت مشفقانه بود زیرا که باستظهار آن قلعه مرتکب امور ناهموار گشته عاقبت حال او بوبال و نکال کشیده، رسید باو آنچه رسید.

القصه امیر خان اصلا گوش بدین سخنان نکرده ملازم پیر بود- اقخان را اکراد برادوست بقتل آوردند و او قلعه در کمال استحکام داد آذوقه و یراق بقلعه کشیده از ارومی بآنجا نقل کرده روز بروز در استحکام قلعه و سرانجام اسباب قلعه‌داری میکوشید و فی الحقیقه جهت خود اسباب ادبار سرانجام میداد و به اعمالی که منافی اخلاص و یکجتهی بود اقدام مینمود از جمله خان ابدال مکرری برادر شیخ حیدر که با حضرت اعلیٰ یاغی بود و از بیم عساکر منصوره در یورت و مسکن قدیم مجال اقامتش نماند بیسرو سامان میگشت در اینوقت با بیست نفر از هواخواهان خود پناه باو آورد و امیر خان او را در قلعه جای داده انیس و جلیس خود گردانیده رعایت مینمود اما بحیله و روباه بازی کسان خود را با عرایض اخلاص بدرگاه عالم پناه فرستاده اظهار فدویت و یکرنگی میکرد در وقتیکه جمعیت جلالی را روانه کردستان نموده فوجی از افواج بمرافقت ایشان مأمور گشتند پیر بوداقخان را سر کرده افواج قاهره نموده بودند امیر خان این خبر شنیده بارکان دولت قاهره اعلام کرد که میانه من و پیر بوداقخان غبار نقاری ارتفاع یافته سخنان غرض آلود درباره من معروض میدارد و رفاقت من با لشکری که او سر کرده آن باشد متعذر و دشوار است لهذا منشور استمالت باسم او در قلم آمد مشعر بر آنکه بنا بر رضای جوئی او پیر بوداقخان را برطرف کرده حسنخان را که از امراء عراق و مرد همواره خوش

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۷۹۴

سلوک بیغرض است تعیین فرمودیم و معهذا اگر بجهت موانع ضروری خود رفاقت نتواند کرد یکی از پسران یا ریش سفید کار دیده معتمد خود با دویست سیصد نفر همراه نماید که موافقت و یکجتهی او بر امراء و حکام اکراد ظاهر گشته تقاعد او را حمل بر نوع دیگر نکنند امیر خان با اینهمه عنایت [۵۶۱] و التفات و مدارا و مواسا که از جانب اشرف بظهور پیوست در خلاف و عصیان اصرار نمود بالجمله چون حسنخان استاجلو و امراء عظام قزلباش در مراغه بمحمد پاشا و جلالیان ملحق گشته عازم خدمت مرجوعه شدند امیر خان را اخبار نموده اعلام کردند که بنوعی که حکم همایون صادر گشته عمل نموده اگر خود رفاقت مینماید کارسازی سفر کرده آماده همراهی باشد و اگر خود نتواند آمد جمعی مردم کارآمدنی سر به راه نموده چند نفر معتمد کار دیده صاحب تجربه که از نیک و بد کردستان و شوارع آگاه بوده شایستگی مشاوره و محاوره داشته باشند آماده سازد که همراه بوده آغچرچی لشکر ظفر قرین بوده باشند امیر خان عذری چند در نیامدن خود گفته بود.

خلاصه معذرتها آنکه طایفه جلالی مردم خودرأی بی اعتدال بی مآل نااعتمادند هر چند امراء عظام قزلباش رفیقند اما مرا حوصله آن نیست که با لشکری که هفت هشت هزار جلالی در آن میان باشد همراهی نمایم ایشان از هر راه که صلاح داشته باشند روانه شوند که من جمعی را متعاقب خواهم فرستاد امراء عظام این نافرمانی و سرکشی را در بدایت سفر از او نه پسندیدند و صلاح دولت در آن دیدند که چون عبور ایشان از الکاء او واقع میشود بهر طریق باشد او را رام سازند چه هر گاه امیر خان با منسوبان درگاه شاهی



چنین پیش آمده بیراهه رود از دیگر امراء چه توقع توان داشت و چه مهم از پیش توان برد بنابر آن سخنان محبت آمیز دوستانه القا نموده اعلام کردند که چون یک دو شب محل نزول در جوار او خواهد بود میهمان پذیر باشد که در زمان حضور با یکدیگر کنگاش نموده بدآنچه صلاح او باشد عمل نمائیم امیر خان اصلاً بمراسله و پیغام حسنخان و امراء التفات ننموده در طغیان و سرکشی اصرار نمود روزی که مقدمه لشکر بحوالی الکاء او رسید فوجی از اکراد برادوست با اسلحه و یراق جنک در برابر آمده با چند نفر از جلالیان که در پیش بودند آغاز محاربه کردند دو نفر جلالی کشته شده چند کس در میانه زخم‌دار شدند حسنخان و امراء از این واقعه آگاه گشته پیش رفته‌ها را بازگردانیده از جنک و جدال منع کردند و به نیم فرسخی قلعه رسیده در محل مناسب نزول نمودند و اکراد بقلعه در آمده توپ و تفنگ بمعسکر امراء میانداختند حسنخان مرتبه دیگر معتمدی نزد او فرستاده از سبب حرکت ناهنجار پرسید هر چند از این طرف گفتگوی موافقت و دوستی بمیان آوردند او عذرهای نامقبول گفته ابواب آشنائی مسدود ساخت و اکراد فوج فوج از قلعه بیرون آمده بهر کس از قزلباش و جلالی که برای آوردن ما یحتاج بموضع تردد مینمودند دچار میشدند قتل و غارت میکردند و این صورت تکرار یافته بین الجانیین خصومت و نزاع ازدیاد پذیرفته محمد پاشا نیز بطلب خون جلالیان در مقام انتقام در آمد و مردم اوجوق جوق تا پای قلعه میرفتند و از آنطرف نیز اکراد بمدافعه پیش آمده جمعی از طرفین مقتول و زخم‌دار می‌گشتند تا کار از رفق و مدارا گذشته فیما بین جنک و جدال قایم شد و جمعی از جلالیان که از محمد پاشا خایف و ناراضی بودند خصوصاً محمد بیگ برادر طویل و اتباع دفعه دفعه روی گردان شده نزد امیر خان رفته قریب بسصد چهار صد نفر ملازمت او اختیار نمودند و اینمعنی علاوه ظهور عصیان او و ازدیاد کدورت محمد پاشا شده نیران خصومت اشتعال پذیرفت و بر طبق فرمان قضا جریان که عموماً در باب کل مخالفین اکراد صدور یافته بود الکاء و ولایت متعلقه بدو را متصرف شد حسنخان بالضروره در آن منزل توقف کرده حالات را بپایه سریر سلطنت

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۷۹۵

مصیر عرض کرد چون مقدمات مذکور در حین اقامت دار الارشاد اردبیل بر ضمیر منیر ملک آرا پرتو ظهور انداخت بنوعی که سبق ذکر یافت عالی جناب اعتماد الدوله حاتم بیگ را روانه آنصوب فرمودند که بدیده بصیرت نظر بر احوال آن سرحد انداخته اگر از اطوار امیر خان رایحه اخلاص استشمام نموده نشاء دولت روز افزون داشته باشد او را مستمال شفقت شاهی گردانیده خاطر دغدغه آلود او را از وقوع اموری که بی‌اختیار روی داده باشد اطمینان داده از پرده حجاب بیرون آرد و جماعت جلالی را از پای قلعه او کوچانیده در هر جا مصلحت داند بدستور سال گذشته قشلاق دهد و مبلغ پنجهزار تومان زر نقد رایج شاهی از خزانه معموره همراه کردند که بمدد خرج جلالیان دهد و اگر مهم او صلاح پذیر نبوده در خلاف و عصیان راسخ بوده باشد آتش طغیان او را بآب تنبیه و تأدیب فرو نشانیده الکای او را بجلالیان قسمت نماید که در آنجا اقامت نموده بر قلع و قمع سایر طاغیان اکراد مصروف دارند.

### ذکر توجه اعتماد الدوله بجانب ارومی و محاصره قلعه دم دم و سوانج پای قلعه

[۵۶۲] نسخه پرداز قلم دیباچه صحایف اخبار را بدین طرز بدیع آرایش میدهد که چون عالیجناب اعتماد الدوله دستوری یافته از دار الارشاد اردبیل متوجه خدمت مذکور گشته بتبریز آمد با پیر بوداق خان حاکم تبریز و برخوردار بیگ انیس توپچی باشی و توپچیان و تفنگچیان اصفهانی و خراسانی و تبریزی و بافقی که بمرافقت مأمور بودند روانه مقصد گشتند دو هزار نفر از جلالیان که از تاخت قراچه اردهان بازگشته بودند همراه شدند و در سلماس خان امیر ولد غازی بیگ کرد حاکم آنجا و اولیا بیگ ولد کور- سیفا الدین حاکم انزل و صومائی که نصب کرده‌های همایون اعلی بودند ملحق گشته بتاریخ روز سه‌شنبه بیست و ششم شهر شعبان داخل اردوی رومی شدند حسنخان و محمد پاشا و امراء عظام رفیق ایشان استقبال کرده بملاقات فایز گشتند و مکان مناسب اختیار نموده نزول کردند.

روز دیگر جناب اعتماد الدوله ملازم معتمدی را باتفاق ملک آقا محمد طسوجی که با امیر خان طریقه آشنائی داشت نزد او فرستاده بعد از نصایح دوستانه خیر خواهانه تکلیف کردند که در حریم قلعه با یکدیگر ملاقات کرده بما فی الضمیر او اطلاع یابند و بمقتضی خیر اندیشی و دفع شر و فساد خاطر رمیده او را آرام بخشند امیر خان قبول این معنی نموده از قلعه پائین آمد و جناب دستوری نیز با چند نفری بوعده گاه رفته با یکدیگر ملاقات نمودند و از هر باب سخنان بمیان آوردند.

امیر خان از مکر و حیل ظاهر خود را بتاج و هاج و لباس اخلاص غلامی آراسته چنان نمود که بنابر ظهور بی اعتدالی و اطوار ناهموار جلالیان و عدم وثوق و اعتماد بر حمایت و ممانعت حسنخان توهّم نموده بدین چهار دیوار تحصن نمودم و محمد پاشا طمع در الکاء من کرده مرا بدنام مخالفت حضرت شاه عالم پناه کرد اکنون ملتمس آنست که خدام والا مقام متکفل عذر تقصیرات من در خدمت اشرف شده در این زمستان مرا بحال خود گذارند که از پسران خود یکی را با پیشکش لایق در مرافقت عالی بدرگاه عالم پناه فرستم و در ایام بهار که رایات ظفر آیات شاهی بجانب ییلاقات در حرکت آمد خود بسعادت آستان بوسی مشرف گردم. جناب اعتماد الدوله تکفل مدعیات و قبول ملتسمات او کردند بشرط آنکه بمواعید خود وفا

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۷۹۶

کند و چون عصیان و قلعه بندی او بین الجمهور انتشار یافته باطن خود را بعنوان ظاهر از آرایش بی اخلاصی پرداخته با خیل و حشم بیدهشت بیرون آمده با امراء عظام قزلباش ملاقات و آمیزش نمایند و یک روز میهمان اعتماد الدوله روز دیگر اعتماد الدوله و امراء بقلعه رفته میهمان او باشند و از جانبین بلوازم رسوم و عادت دوستانه پردازند که آوازه موافقت او بدستور مخالفت در سرحد اشتهار یابد و فیما بین بدین قاعده قرار یافته وعده آمدن فردا کرد و جناب دستوری مجلس عالی آراسته امراء عظام قزلباش را طلب داشت و چون امیر خان از صحبت جلالیان و محمد پاشا تحاشی مینمود قرار یافت که احدی از آن طایفه در این مجلس نبوده باشند در آنروز هر چند انتظار کشیدند اثری از آمدن او ظاهر نشد دیگر باره آقا محمد طسوجی را فرستادند که حسب الوعه منتظریم بعد از گفتگوی بسیار که میانه او و آقا محمد واقع شده بود جواب صریح گفت که ریش سفیدان برادوست از غدر و خدعه‌های قزلباش و جلالی ایمن نیستند و اعتماد بر حمایت اعتماد الدوله که مرد تاجیک و از اهل قلم است ندارند و مانع آمدن من شدند.

مجملاً گریبان خود بدست شما نمیدهم و هرگاه صلاح داشته باشم پسر خود را با پیشکش بدرگاه معلی خواهم فرستاد و اگر نوع دیگر بخاطر ایشان رسد بدین حصار خریده جز قلعه‌داری چاره ندارم.

القصة خبث باطن او ظاهر گشته مشخص شد که گفتگوهای او محض چاپلوسی و حيله اندوزی بوده و بمتانت و استحکام قلعه مغرور گشته سلوک طریق عناد و استکبار اختیار نموده است و عالیجناب اعتماد الدوله با امراء عظام در مهم امیر خان مشورت نموده اینقدرها مسامحه و مدارا در معامله او جایز داشتن اصلاً مناسب مصلحت دولت قاهره ندیدند چه آمدن وزیر اعظم و معتمد علیه دولت ابد قرین شاهی پبای قلعه و بی نیل مقصود بازگشتن منتج مفاسد عظیمه بود بنابر آن خاطر همگنان بر محاصره و قلعه گیری قرار گرفت و حقایق حال پبایه سریر اعلی عرض کرده شروع در سرانجام اسباب محاصره و قلعه گیری کردند در صدر داستان عذر اطاعت و اطناب خواسته اشعاری شده بود که کما هی حالات این سفر را مشروحا در سلك تحریر درمی آرد لهذا لازم دید که اول شمه از صفت قلعه دمدم برسم اجمال نگاشته کلک شیرین مقال [۵۶۳] گردانیده شروع در مطلب نماید قلعه مذکور بر بالای کوه بلندی از سنگ یکپارچه طولانی کم عرض واقع شده که سطح آن گاو دنبال است دو طرف آن که شمالی و جنوبی است دره عمیقی است که از پائین بیابالا- جز نردبان خیال نتوان رفت و از غایت ارتفاع محتاج بحصار نبوده و حصار نکرده از دو طرف دیگر که عرض قلعه است شرقی آن در بلندی است که بجمال اتصال دارد و حصاری مضبوط مرتفع مع بروج عالی ساخته یک دروازه دارد و غربی آن که بزمین نزدیکتر است و حصار استوار ترتیب داده یک دروازه در جانب جنوبی حصار دویم قرار داده‌اند که از دروازه تا روی زمین راهی است در میان سنگ در نهایت تنگی که عبور یک سوار از آنجا بغایت دشوار است و سیبه پیش بردن

بجز دو طرف که شرقی و غربی باشد میسر نیست و در جانب شرقی از پای حصار تا یک تیر پرتاب سنگ یک لخت است که از نقب زدن و جسر کردن مصون است و در منتهای آن بر روی سنگ کنار دره از خوف نقب و ممانعت نقبچیان برجی عظیم در غایت ارتفاع اساس نهاده‌اند که فی الحقیقه آن هم قلعه‌ایست که باصل قلعه اتصال یافته و تا آن برج بدست درنیاید محال است که سیه پیاپی قلعه توان برد و آب قلعه از حوض بزرگی است که بآب باران پر میشود اما در میان دره جانب شمالی حریم قلعه چشمه‌ایست که آب خیلی داده و امیر خان تنقیه آن چشمه کرده بر سر آن حوضی فراخور

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۷۹۷

آب ساخته که از اول شب تا صبح پر میشود و یک روز شرب خواص اهل قلعه را کفایت میکند و بر روی حوض گنبدی ساخته پشت آنرا بزمین هموار کرده‌اند که از نظر بیرونی پوشیده و پنهانست و آنرا سولق مینامند و بجهت محافظت حوضخانه و آب بردن برجی در جنب دیوار قلعه واقع شده و باصل قلعه متصل گشته و در جانب جنوبی یخدانی در جنب قلعه ترتیب داده‌اند که در زمستان یخ و برف پر میکنند و حوضی در زیراب آن ساخته شده که هر چه در تابستان و شدت گرما از یخ و برف آب شود در حوض جمع شده در هنگام قلت آب و گرما بکار آید و این یخدان را نیز قلعه‌ای کرده تیرانداز و تفنگ انداز بقاعده مقرر گذاشته کمال استحکام داده‌اند و آنرا بوزلق و قارلق نیز میگویند و راه آن نیز بدستور راه سولق بر بیرونیان مخفی است.

مجملاً- قلعه مزبور مشتمل بر پنج قلعه است یکی اصل قلعه و یکی قلعه پائین و یکی سولق و یکی بوزلق و یکی برج بزرگ بیرون دروازه شرقی که مذکور شد هر پنج در کمال استحکام که پیک تیز گام اوهم را عبور و مورچه خیال را مرور بر آنها در نظر شبروان حوادث دور مینماید.

القصة جناب دستوری بوفور دانش تکیه بر اقبال همایون و جانفشانی خود کرده کمند همت بر کنگره تسخیر آن قلعه انداخته بتدبیر امور قلعه گیری و سرانجام اسباب آن کار مشغول گردید در این اثنا موازی پانصد نفر از تفنگچیان مازندرانی از اردوی معلی باتفاق صفرعلی بیگ یوزباشی و قورچیان چگنی بکومک رسیدند گنجعلی خان نیز که در تبریز بود با قشوق آراسته متوجه گردید حسنخان و امراء رفیق دو تفنگچیان اصفهانی و میر فتح سرکرده ایشان بجانب شرقی رفتند و جانب غربی که قلعه پائین است بحسن اهتمام و کاردانی پیر بوداقخان و تا بینان و تفنگچیان خراسانی و بافقی قرار گرفت مراد خان سلطان چینی و خلیل سلطان سیل سر را با محمد تقی بیگ مین باشی تفنگچیان آذربایجان بطرف جنوبی برابر قلعه بوزلق فرستادند و محافظت دروازه طرف مذکور را بعهد گنجعلی خان نمودند تفنگچیان مازندرانی با صفرقلی بیگ و قورچیان چگنی بطرف شمالی که برابر قلعه سولق است مأمور شدند برخوردار بیگ انیس با عمله توپخانه مقرر شد که دو توپ بزرگ و یک بالیمز ترتیب دهد قبایع سلطان بیگدلی بسرکاری توپ و خدمات توپخانه تعیین شد و عجله توپ کوچکی که در قلعه کوکر چنلق موجود بود از دریای سیاه با کشتی آورده در سیه حسنخان برابر برج خارج قلعه نصب کردند محمد پاشا را در خلال این حال بیماری ضعف قلب طاری گشته از این خدمات معاف بود اما جمعی جلالیان را بکومک هر طرف تعیین نمود و مبلغ پنجهزار تومان زر شاهی عباسی که بجهت مدد خرج جلالیان آورده بودند میانه آن طبقه فراخور حال قسمت شد و جهت هر جماعت قشلاقی تعیین یافت عساکر منصوره طرح قشلاق انداخته خیام اقامت نصب نمودند و هر یک بر سر کار خود رفتند امیر خان از این حالات خبر یافته در شبکه اضطراب افتاد مکرر کسان فرستاد اظهار انقیاد و سخنان ملایم کرده خواست بلطایف الحیل و دفع الوقت شر این جماعت را [۵۶۴] از خود دور کند چون مکرراً مکر و خدیعت او ظهور یافته بود سخنان روی اندود او بموقع قبول راه نیافت لاجرم او نیز در مدافعه و قلعه داری کوشیدن گرفت چند نفر از میرزاده‌های برادوست خود را از قلعه انداخته شاهی سیون شدند ایشان و هر کس دیگر که از قلعه میآمد متفق- اللفظ میگفتند که مردم قلعه از قلت آب در عذابند زیرا که در اینوقت از خشک سالی و قلت بارندگی آب حوض بسیار کم شده و آنچه مانده عفونت بهمرسانیده بچهارپایان میدهند و مدار شرب محصوران بآب سولق است که ظرف ظرف بخواص قسمت میشود

و هر گاه سولق بدست آید جز استیمان و قلعه سپردن چاره ندارند و بنقب زدن تسخیر آن بسهولت میسر است چون در نظر عقل

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۷۹۸

پسندیده مینمود و استیمان از جنگ و جدال و خون ریختن بخیر اندیشی اقرب بود همت مصروف این امر داشته استادان چاهخو آورده شروع در نقب زدن کردند و حسنخان و امراء رفیق او از طرف شرقی سیبها و مورجلها قسمت کرده تا زمین خاک بود بحفر جر پرداختند و چون بر سنگ رسیدند سبدها یافته شبها دو طرف چیده خاک و گل از راه دور آورده سبد را پر میکردند و کوچه گونه سر پوشیده ترتیب داده بدین و تیره پیش میرفتند و پیر بوداقخان نیز از طرف غربی که سرابالا میبایست رفت بدین شیوه عمل مینمود و جماعت اکراد از شام تا سحر بر سر هر سیبه آمده جنگهای عظیم میکردند و دمبدم از سهام نیز پر اکراد پیام اجل بگوش غازیان میرسید و گلوله تفنگ تگرگ آسا بر سر دلیران سیبه میبارید دو سه مرتبه در روز روشن بر سر مورجلها ریخته جنگهای نمایان و نبردهای قوی کردند و غازیان پای ثبات استوار داشته در مدافعه میکوشیدند و از جانین جمعی زخمیدار و مقتول میشدند نوبتی بسیه نعمت الله سلطان صوفی ریخته بعد از محاربه بسیار اکراد هجوم آورده رخنه در سیبه کردند که داخل سیبه شوند غریب مردانگی و جانفشانی در آنمهر که از صوفیان صدور یافت پنجنفر در دهنه آن رخنه از عقب یکدیگر کشته گشته اکراد را مجال دخول ندادند هر کدام کشته شد سر گذشته دیگر بجای او ایستاد در آنروز از همگی اهل سیبه مردانگیها بظهور آمد و اکراد کاری نساخته بقلعه بازگشتند در این جنگ از غازیان هفت هشت نفری مقتول و ده پانزده نفر زخمیدار شدند از اکراد تا بیست نفر مقتول و سی چهل نفر زخمیدار گردیدند و در سیبه حسنخان توپ کوچکی بر برج بزرگ بسته شده بود بعد از بیست روز بلکه یک ماه که اندک رخنه در جدار آن شده هنوز چنان نشده بود که صعود توان نمود چون سد راه قلعه بود حسنخان بیتابی کرده بخودسر بیصلاح و مشورت اعتماد الدوله آخر روزی یورش بر آن برج نموده دوازده نفر از یکه جوانان دلیر بسی تمام خود را ببالای برج رسانیدند چند نفر زخم تفنگ خورده بپائین غلطیدند دیگران را چشم ترسیده کسی اراده صعود نکرد و بالا رفته‌ها نیز خود را بپائین انداختند و تا دویست نفر از مردم او که بپای برج رسیده بودند در همانجا توقف نموده شروع در کندن دیوار کردند و نصف شب بین الجانین جنگ و جدال بود.

در آن اثنا اکراد هجوم نموده غافل از پس غازیان درآمده فیما بین جنگ شمشیر در پیوست و از بالای برج و قلعه گلوله تفنگ ریزان بود بنابر آن مددی بغازیان نمیرسید و غازیانرا دست از کار و کارزار مانده باز گردیدند و جوانان دلیر و کارآمدنی درین یورش ضایع و زخمیدار شدند حسنخان از آن جلادت جاهلانه خجلت زده و پریشان خاطر گردید چون امری واقع شده عالیجناب دستوری تسلی بخش خاطر او گردید چه در عالم سپاهیگری تسخیر قلاع بی اینها نمیشود و بعد از چند روز که چاهخویان کار کردند از زیرزمین پی بسرچشمه نمیردند متحیر بودند که نقب را بکدام طرف برند بالضروره هر چند قدم که پیش میرفتند سوراخی کرده علامتی نصب میکردند که معلوم شود که نقب بکجا رسیده بدینجهت اکراد از آثار علامت از قضیه سولق خبردار شدند و از قلت آب بیتاب و چون ماهی در شبکه اضطراب افتاده طپیدن آغاز نهادند و همه شب بر سر نقب ریخته با تفنگچیان مازندرانی و صفر قلی بیگ و قورچیان چگنی که سرکار و نگهبان نقب بودند جنگ در پیوسته جیقشهای عظیم میکردند و هیچ شبی از محاربه آسودگی نداشتند و چاهخویان فرصت کار نمی یافتند و تا سه ماه که رمضان و شوال و ذی القعدة بود بدین و تیره زد و خورد میشد دو سه مرتبه خلقی کثیر

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۷۹۹

غیر سپاهی و عورات و اطفال قریب بهزار نفس از قلعه بیرون کردند.

آن جماعت العطش گویان بیتابانه خود را بآب میرسانیدند و محصوران آن چشم را آب حیات انگاشته فدائی وار در محافظت سولق میکوشیدند و از اینطرف سعی موفور بظهور میرسید معهدا در این سه ماه پی بسرچشمه برده نشد و چون [۵۶۵] آن حیوان پنهان بود

جناب دستوری تدبیر دیگر بخاطر آورده قرار دادند که از روی زمین سیبه بر بالای سولق آورده گنبد را سوراخ کنند و توپ بزرگ و بالیمز را که ریخته شده بود برد بوار نردبان پایه راهرو آب بسته آنرا فرود آورند که روی آن گشوده گشته اکراد بسولق آمد شد نتوانند نمود و نقب نیز بدستور از زیر زمین در کار باشد توپچیان حسب الفرموده عمل نمودند مقرر شد که از امراء عظام میر صوفی و میر پازوکی و میر مقدم دست از سیبه‌های خود بازداشته بر سر سولق سیبه آورند و حسنخان آقایان معتمد و ملازمان را بر سیبه خود گذاشته خود سرکاری امراء مذکور مینموده باشد پیر بوداقخان نیز قرار یافت که از طرف سیبه خود یک سیبه از میان دره بر سر سولق آورد و امراء حسب الفرموده شروع در آن نمودند و خدام اعتماد الدوله از غایت اهمتامی که در لوازم قلعه گیری داشتند از محل خود بتوپخانه آمده بیست و یک روز در توپخانه بسر برده از صبح تا شام بانداختن توپ و محافظت سیبه‌ها توجه مینمودند و شب هر خدمتی که بهر یک از امراء رجوع میشد صبح تحقیق و تفتیش آن کرده اگر تقصیری شده بود صاحب تقصیر مورد عتاب و سرزنش میشد و اضطراب جماعت اکراد از ظهور این حال ازدیاد پذیرفته یک پاس که از شب میگذشت جوانان جلد مکمل و مسلح بیرون آمده در سر سولق جنگ آغاز نهاده داد دلاوری میدادند و از این طرف مشاعل افروخته شده در روشنائی مشعل تفنگچیان بمدافعه کردن میپرداختند و هر شب جمعی از طرفین مقتول و زخم‌دار می‌گشتند در کمر کوه مغاره بود مشرف بر بام سولق اکراد از زیر مغازه نقبی میزدند که بمغازه درآمده بر سر سیبه‌های سولق ریخته غازیانرا پراکنده سازند و همیشه مانع آن کار میشده باشند بعد از اطلاع امراء عظام صلاح دیدند که پیش دستی کرده مغاره را متصرف شده تا تسخیر سولق نگاه دارند موازی سی نفر از یک جوانان سرگذاشته قزلباش و تفنگچی متقبل این خدمت شده در اول روز که آفتاب بلند شده بود این دلاوران سرگذاشته از دهنه سیبه تا مغاره از برابر قلعه دویده مردانه خود را بمغاره انداختند از قلعه تفنگ بسیار انداختند زیاده از یک کس در آن دویدن ضایع نشد.

اما چون شب شده زمانه ملبس بلباس عباسیان گشت امراء عظام تا نصف شب بر سر سیبه‌های خود ایستاده محافظت نمودند. بعد از نصف شب اکراد دو جوقه بیرون آمده یک جوقه از طرف بالا بر سر سیبه آمده با محافظان سیبه جنگ در پیوسته آن مردم را بخود مشغول گردانیدند و جوقه دیگر از راه زیر مغازه سر درآورده با اهل مغازه محاربه آغاز نهادند و آن دلاوران تا گلوله با خویش و تیر در کیش داشتند با اکراد جنگ کرده مغاره را از دست ندادند بعد از اتمام یراق که تا ده نفر ایشان ضایع شده نزدیک بآن رسیده بود که کردان بمغاره درآمده یک تن را زنده نگذارند لاعلاج بیست نفر که مانده بودند دست بشمشیر یازیده خود را از مغاره بمیان اکراد انداختند که جنگ کنان بیرون رفته در اجل هر کدام تأخیری باشد بسلامت بسیه رسند هشت نفر زخم‌دار بیرون آمده ما بقی راه عدم پیمودند دو نفر از مجروحان که یک نفر تفنگچی اصفهانی و یک نفر پازوکی بود گرفته بقلعه برده بودند

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۸۰۰

امیر خان از مردانگی ایشان تعجب نموده راضی بقتل نشده بمعالجه و مداوا پرداخته بعد از صحت بیرون فرستاد. القصه قریب بصبح صادق این قضیه صادر گشته اجساد قتیلان را بر در مغاره افتاده دیدند اندک تزلزلی بحال غازیان راه یافته جناب اعتماد الدوله متأثر گردیده بامراء مقدم و پازوکی و صوفی عتاب و سرزنش آغاز نهادند و تهدیدات فرمودند.

اما در عالم سپاهیگری و رفع شماتت اعداء اغماض عین از آن کرده زیاده از روز دیگر اهتمام در کار خود میکردند در همان روز چهل نفر از غازیان استاجلو ملازمان حسنخان از وفور غیرت و مردانگی متکفل نگاهداشتن مغاره گشته اراده رفتن کردند و اعتماد الدوله در تجویز آن متردد و از واقعه شب گذشته اندیشناک بودند حسنخان بمبالغه و ابرام متقبل شد که امشب خود با سیصد کس پاس آن جماعت داشته بدفع شر اکراد قیام نماید جناب دستوری طوعا او کرها رضا دادند و قبان سلطان بیگدلی و امام قلی سلطان آجرکو را نیز مقرر داشتند که با قشون خود در آن شب امداد حسنخان نموده پاس دارند و حسب التماس سایر امراء ده نفر دیگر از مردم ایشان تعیین شدند و مجموع که پنجاه نفر بودند در همان لحظه با یراق و اسباب ضروری جنگ و ذخیره چند روزه بآئین



شایسته بالا دویده خود را بمغاره رسانیدند اکراد از این جلادت و دلیری تعجبها نموده چون شب شد زودتر از شب گذشته بیرون آمده جنگ در پیوست [۵۶۶] و فیما بین محاربه عظیم بوقوع پیوست و حسرتان و امراء و تفنگچیان از بیرون و دلیران مغاره از اندرون تا طلوع صبح نبرد آزمائی کرده بجنگ و جدال اشتغال نمودند و اکراد با وجود سعی بسیار کاری نساخته خایب و خاسر باز گردیدند و عازیان مردانه مغاره را نگاه داشتند و هر شب چند نفر از اکراد که تا صبح از سولق آب میکشیدند بزخم توپ و بالیمز و تفنگ نابود میشد تا آنکه سیبها بر سر حوض سولق رسیده گنبد حوضخانه را سوراخ کردند و از آن سوراخ راه آب را دیده پی بسر- چشمه بردند و اکراد چاره جوی گشته همه روزه از میان نقب بیرونیا جنگ کرده مانع کار نقبچیان بودند امراء عظام در هیجدهم شهر ذی الحجه الحرام وقت ظهر از سوراخ سولق کاه بسیار بگنبد ریخته آتش زده کاه دود کردند جماعت اکراد حارسان حوضخانه از بیم کاه دود بقلعه گریخته عازیان خود را به پائین انداخته سولق را متصرف شدند و راه آن را ده پایه بالا رفته بخت و گل مسدود کردند در آن روز غوغای عظیم در پای قلعه شده اکراد سعی بسیار در دفع این حادثه نمودند اما هیچ اثری بر آن مترتب نشد و حراست سولق بعهد تفنگچیان مازندرانی شده امراء عظام هر یک بسببه سابق خود رفتند و خدام اعتماد الدوله نیز از توپخانه مذکور بمنزل خود رفتند بعد از تسخیر سولق تا ده پانزده روز امیر خان و خواص بآب قلیل بوزلق و سایر محصوران بآب مستعفن حوض بزرگ قناعت کرده روز گذرانیدند و بدستور در قلعه‌داری میکوشیدند چون تسخیر سولق از زمستان تا وقت بهار و هنگام تقاطر امطار کشیده بود در این اثناء بر خلاف سال گذشته چون پیلان مست در جوش و خروش آمده بارندگی آغاز شد و از حکمت بالغه الهی که عقل عقلاء بکنه آن نرسد قریب بیک ماه باران انقطاع نیافت چنانچه محصوران تا ششماه از آب بی‌نیاز گشتند چون دفع تقدیر بدستاری تدبیر از اندیشه خرد بیرونست آن همه سعی و رهنمائی که در عرض سه ماه بدستاری همت والا و قانون مستعمره قلعه گشایان روزگار در تسخیر سولق بوقوع پیوست بیفایده گشت و لهذا مردم قلعه بیشتر از پیشتر در قلعه‌داری کوشیدن آغاز نهادند در خلال این احوال جمعیت جلالیان نااعتماد بتفرقگی روی نهاد اکنون مناسب سخن آن است که برخی از احوال جلالیان و عاقبت کار ایشان و وقایع متنوعه که در آخر این سال وقوع یافته

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۸۰۱

یافته نگاشته کلک نکته پرداز گردانیده شرح تسخیر قلعه و امیر خان در طی وقایع سال آینده سمت تحریر یابد انشاء الله تعالی.

## ذکر احوال جلالیان و مآل حال محمد پاشا

### اشاره

سابقا سمت گزارش یافت که چون مراد پاشا که ذکر او گذشت بر طایفه جلالی ظفر یافته محمد پاشا و رفقای روی ارادت بدرگاه عالمپناه شاهی آوردند مراد پاشا بتحقیق افراد جلالی پرداخته در بدست آوردن اتباع آن طبقه بنوعی مبالغه کرد که هر کس در ولایات روم روزی با آن طایفه آشنائی کرده بود بدست آورده مسافر ملک نیستی گردانید و نام جلالی را از آن ولایات برانداخت و اما پادشاه روم از حسن خدمات او راضی گشته استحسان مینمود.

اما بعضی از اصداد در مقام تضييع امک او درآمده آمدن جلالی را بمیان قزلباش سوء تدبیر شمرده پادشاه خاطر نشان کردند که آنچه از مراد پاشا در این ماه صدور یافت موافق مصلحت دولت آل عثمان نبود و از تنظیم امور سلطنت دور مینمود چنانچه سلطان احمد خان باو اعلام کرد که اگر چه سعی بسیار در دفع شر اشرار کردی اما خوب واقع نشده که دوازده هزار سپاهی جرار خونخوار بقزلباش ملحق ساختی طریق این بود که بعد از تسلط و اقتدار عموم آن طبقه را نوید عفو و امان داده خاطر ایشان را از قتل ایمن سازی که اگر چند نفری از عظماء اعتماد بر آن نکرده میرفتند اما عموم سپاه که از کشته شدن اطمینان مییافتند ترک اوطان



نمیکردند بالجمله اضرار مراد پاشا خصوصا نصح پاشا که بیگلربیگی دیار بکر بود و در سرحد اسباب بلند پروازی سرانجام میداد و در مقام استمالت جلالیان در آمده بامراء و سرداران آن طبقه استمالت نامها پراکنده ساخته بآمدن روم دلالت نمود سوای محمد پاشا و قراسعید که نظر بر کردار خود کرده امید نجات نداشتند سایر قوم بدمدمه و افسون غایبانه رومیان فریفته گشته دل دگرگون کردند و چون در روم بخودسری و خودرانی برآمده به تبه کاری معتاد شده بودند [۵۶۷] درین ولایت بیمن معدلت همایون شاهی بهوای نفس عمل نمیتوانستند کرد برفتن روم راغب شدند.

القصه اول کسی از جلالیان که سالک طریق فرار گردید آغاجدن پیری بود که از الکاء اوشنی محل قشلاق خود با پانصد کس بجانب کرکویه بغداد رفت جناب اعتماد الدوله از فرار او بسایر جلالیان بد گمان شده با محمد پاشا درباره ایشان مشورت نمود او گفت که کج محمد که هفتصد کس دارد مردی مفسد نااعتماد فتنه انگیز است هر گاه او در میان قوم نبوده باشد من متکفل نیکن و بد کل جلالی میشوم و خاطر از همه ایشان جمعت جناب دستوری حقیقت این حال معروض عاکفان سده جلال گردانید حضرت اعلی شاهی ظل اللهی منشور عاطفت باسم ککج فرستاده او را بشفقتهای شاهانه نوید داده بارود طلب داشتند و او با گروهی از اتباع حسب فرمان جهانمطاع بدرگاه عالمپناه شتافت و حکم دیگر که از موقف معلی باسم جماعت جلالی عموما بنفاد پیوسته بود عز ورود یافت خلاصه مضمون آنکه ایشان مردم غریب‌اند که باین ولایت آمده میهمان ما شده‌اند تا در این صوب توقف داشته باشند بر ما لازم است که در لوازم میهمان نوازی تقصیر نکنیم و هر گاه میل بودن این ولایت نداشته باشند اگر چه بقول مشهور میهمان را آمدن بارادت است و رفتن باجاست و ما عالم آرای عباسی ۵۱ تاریخ عالم آرای عباسی ج ۲۲ ذکر احوال جلالیان و مال حال محمد پاشا ..... ص: ۸۰۱

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۸۰۲

مقید بآن نیستیم و آزار خاطر میزبان در مذهب فتوت جایز نمیدانیم هر کس اراده رفتن داشته باشد چه لازم است که عار فرار بر خود پسندیده طایفه قزلباش را بید سلوکی میهمان بدنام سازند بعلاویه و ظاهر بدرقه از حکام سرحد گرفته بسلامت روانه شوند که از جانب ما مانعی نیست بعد از ورود این منشور سعادت جناب دستوری مجمعی ساخته جمیع سرداران جلالی را طلب داشته مضمون آن عنایت نامه نامی را خاطر نشان ایشان کردند مجموع آن طبقه بحسب ظاهر از رفتن ابا و امتناع متفق اللفظ آواز بر آوردند که تا باین ولایت آمده در سایه مرحمت شاهی پناه جسته‌ایم از خوف جان رسته‌ایم و غریق بحر نعم و احسان شاه عالمپناه گشته ب فراغت اوقات میگذرانیم سبب رفتن چیست و ما شرمند و خجلت زده آن بیدولتانی که فرار نمودند و از این مقوله حکایات بسیار مذکور شد اما باطنا در بودن این دیار مترلزل گشته اندیشه فرار در خاطر صغار و کبار قرار گرفته بود و محمد پاشا نیز از شدت بیماری پریشان خاطر گشته با آن طایفه بد مزاجی و خشونت مینمود در همان چند روز چند نفر از بلوک باشیان خاص او تا دو هزار نفر با یکدیگر اتفاق نموده راه فرار پیش گرفته بجانب دیار بکر نزد نصح پاشا رفتند بعد از رفتن آن جماعت که محمد پاشا بقصد تنقیه و معالجه از پای قلعه ببلده ارومی رفته بود و از ضعف و ناتوانی قوت ضبط و ربط نداشت موازی یکهزار نفر از دیگر از ملازمان خاصه او از راه سلماس رفتند از رفتن ایشان دو روز نگذشته بود که ابراهیم آقا نام که وکیل و معتمد علیه پاشا بود با هفتصد هشتصد کس عزم رفتن کرده طویله خاصه پاشا و اسبان سرکار او را صاحبی کرده ایشان نیز از طرف سلماس رفتند پاشا از رفتن ایشان و بردن اسبان خبر یافته و با وجود ضعف و ناتوانی با دویست سیصد نفری از ملازمان که از او جدا نمیشدند بتعاقب ایشان سوار شده چون بیکدیگر رسیدند ایشان عنان از رفتن کشیده کس نزد پاشا فرستادند که چون نمک تو خورده‌ایم محاربه ترا مکروه می‌شماریم اولی اینست که خود را و ما را رنجه نداری و باز گردی و الا بالضروره بحرب و قتال میپردازیم پاشا چون طاقت مقاومت نداشت با دل حزین و خاطر اندوهگین قطع تعلق از اسبان کرده باز گردیدند و از این جوقه بی‌اندامی بسیار در راه صدور یافته آنچه از مال هر کس از رعایا و قزلباش و مترددین بنظر درمیآمد ایشان بردند و شیوه مذمومه نمک خوردن و نمکدان شکستن

از آن گروه بظهور آمد بعد از وقوع این حال خدام اعتماد الدوله بودن پاشا را در شهر صلاح ندیدند که مبدا از بقیه جلالیان و ملازمان باو

### فوت محمد پاشا رئیس جلالیان در هنگام محاصره دمدم

غدیری بظهور رسد او را طلب داشته بیای قلعه آوردند ضعف جگر و درد معده داشت بمعالجات اطباء عمل نمینمود و آن مرض مهلک را سپر ز نام نهاده مداوای ترکانه عوام میکرد با این حال در معاملات دنیا بسیار حریص بود و قرار موت بخود نمیداد تا آنکه مرض بر او استیلا یافته در اواخر ماه صفر رخت بسرای آخرت کشید بعد از فوت او تفرقگی در میانه بقیه آن جماعت روی داده چندی از بلوک باشیان او را که در پای قلعه بودند و کمابیش سید نفر میشدند بسمت ملازمت اشرف موسوم گردانیده رعایت نمودند و چون پاشا وارثی نداشت حضرت اعلی متروکات او را از اسب و استر و شتر و یراق و مرصع [۵۶۸] آلات و نقود طلا و نقره که تخمینا قریب به هزار تومان میشد بقراسعید عنایت فرمودند بقیه مردم پاشا بملازمت او مأمور شدند و در آن وقت از طبقه جلالی خواه ملازمان اشرف و خواه مردم قراسعید و ککچ محمد و سایر بلوک باشیان از نیک و بد زیاده از پانصد نفر در این ولایت نماندند.

از وقایع متنوعه: آنکه در این سال شاهنظر سلطان تکلی چغتای که حاکم جام بود

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۸۰۳

و در بند شیروان بمحافظت قیام داشت در ازاء نیکو خدمتی بحکومت مشهد مقدس معلی و رتبه بلند خانی سرافرازی یافت.

### [متوفاها در این سال]

#### وفات علیا جناب شهزاده مریم سلطان بیگم

متوفاها: از مشاهیر و اعیان که در این سال سر بنقاب تراب کشیدند اولاً علیا جناب شهزاده مریم سلطان بیگم صبیبه حضرت شاه جنت مکان که در حباله خان احمد والی گیلان بود در اصفهان بجوار رحمت ملک منان پیوست و اینخبر محنت اثر در بیلاق آق النک همدان بحضرت اعلی و مخدرات استار این دودمان والا رسیده موجب ملال خاطر اقدس و منتسبان این سلسله علیه گردید قاضی سلطان متولی آستانه مقدسه متبرکه رضیه رضویه را که در اردوی معلی بود حکم شد که نعش مطهر آن مریم عهد را بروضه مقدس نقل نماید و مشار الیه بدان خدمت اقدام نموده در حریم روضه مقدس مدفون گردید.

#### وفات میرزای عالمیان میرزا محمد شفیع

دیگری از مشاهیر متوفاها میرزای عالمیان میرزا محمد شفیع است که شمه از حال او در سالهای گذشته گذشته وی از شیخ زاده‌های کدکن من اعمال نیشابور بود در عنفوان شباب در مشهد مقدس کسب نویسندگی نزد کتاب سرکار حاکم بوده ملازم کاظم قلیخان پرناک شد بعد از فوت او وزارت ابراهیم خان ترکمان یافت چون هنوز کوکب طالعش در حضيض وبال بود ابراهیم خان معزول گردید و او در اردوی معلی بیسر و سامان میگردد تا در توشقان سنه الف که فرهاد خان بر سر نیشابور میرفت او بخدمت خان رفته التماس ملازمت کرد و بنا بر آنکه نیشابوری سمت ملازمت و رخصت همراهی یافته در آن سفر بتحریر مکتوبات قیام مینمود رفته جوهر قابلیتش ظاهر گشته اعتبار یافت و بر شد و کاردانی سمت استیلا یافته بالاخره بمرتب وزارت ترقی کرد روز بروز بر عزت و اعتبارش می‌افزود مکرراً فرهاد خان در خدمت همایون اعلی زبان بتوصیف او گشوده از کاردانی او اظهار خوشنودی کرد.

بعد از واقعه فرهاد خان منظور الطاف شاهانه گشته بوزارت کل گیلانات منصوب و بدین پایه والا سربلند گردید و در آن منصب خدمات پسندیده بجای آورده قرب و منزلت تمام یافت تا آنکه بخطاب عالی میرزای عالمیانی سرافراز و بین الاقران بدین لقب ارجمند شرف امتیاز یافته وزارت دارالسلطنه قزوین نیز علاوه مهمات او گردید و در سنه یونت ثیل خمس عشر و الف منصب جلیل القدر وزارت کل خراسان اضافه مناصب سابق گشته رتق و فتق و بست و گشاد جمیع امور ملکی و مالی و عزل و نصب عمال و کلانتران برآی و رویه او منوط و مربوط گشته اختیار و اقتدار تمام یافت ظرف طبیعتش گنجایش این مقدار اقتدار نداشت با امراء خراسان خصوصا محراب خان حاکم مشهد مقدس چنانچه سابقا اشعاری بآن شده سلوک ناهنجار پیش گرفت و از آن حرکات ناهموار شورش دماغی معلوم میشد لهذا حسب الامر الاعلی عزیمت در گاه معلی نموده در مازندران بدرگاه سعادت آشیان رسید چند گاه از قرب بساط اقدس دور و از مجالست و همصحبتی مهجور بود در بیلاقات اصفهان مریض گشته بقزوین رفت و در آنجا بیماری اشتداد یافته در اوایل این سال دل از ملک و مال برداشته جاه و مناصب دنیای ناپایدار را بدیگران گذاشته عزیمت سفر آخرت نمود «انت الباقی و کل شیء هالک» تاریخ وفاتش گردید از عمال و گماشتگانش بهزاد بیک استرآبادی وزیر گیلان و اصلا بیک وزیر قزوین و میر-

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۸۰۴

ابوالقاسم قوم او وزیر مازندران و خواجه کمال الدین حسین وزیر مشهد مقدس.

دیگری از مشاهیر متوفاه بکتش خان حاکم مرو است وی از اویماق داملو استاجلو است در خراسان و کیل مرشد قلیخان یکان بود در عراق از جانب او داروغه اصفهان شد.

بعد از قتل مرشد قلی چند گاه حسب الحکم همایون متصدی بعضی بلوکات صفاهان بود بعد از عزلت مدتی پریشان حال میگردد در سنه ایت ثیل ست و الف که فتح خراسان شد او برتبه امارت سرافراز گشته حاکم ماروچاق گردیده و بحسن کاردانی از شکست و بست قلعه و ضبط آنسرحد مردانگیها بظهور آورده روز بروز اعتبارش افزوده صاحب جیش و لشکر گردید و در سیچقان ثیل ثمان و الف که نور-محمد خان اوزبک در ازاء حقوق و عصیان بی اختیار گشت حکومت مرو شاهجان باو متلق گردید و مکررا او را در آن [۵۶۹] سرحد با اوزبکیه محاربات قوی روی داده در جمیع معارک بمیامن اقبال

### وفات محمد زمان سلطان

همایون مظفر منصور گشته در آن حدود بلند آوازی یافت و تا این سال دو سال بود که در آن ملک در کمال شوکت و اقتدار حکومت مینمود درینولا- باجل طبیعی ملک حیات را بقابض ارواح سپرد حکومت آن ولایت بمحراب خان قاجار که حاکم مشهد مقدس بود تفویض یافت.

دیگری محمد زمان سلطان بایندر است که اباعن جد از میرزاده‌های بایندریه ترکمان و پدرانش از زمره ارباب عقیدت و اخلاص ایندودمان ولایت شأن بوده‌اند وی از دار العباد یزد که مسکن آن سلسله بود باردو آمده چند گاه بملازمت شهزاده مغفور سلطان حمزه میرزا مشرف بود در ایام طغیان ترکمان و تکلوچون جان آغا خانم همشیره او در حباله علیقلی خان شاملو لله و آنکه حضرت اعلی شاهی و متکفل پروردن آن نور پرورد الهی بود بآن تقریب بخراسان رفته چند گاه در دارالسلطنه هرات بود بعد از قضایا خراسان بعراق آمده چند گاه در وطن اصلی میبود توفیق زیارت بیت الله الحرام یافته بعد از معاودت سفر نیز اثر حجاز بعز ملازمت اشرف معزز سرافراز گردیده در سلک ندماء و مقربان خاص انتظام یافت و تا حین فوت کما هی در کمال عزت و اعتبار و گاهی از شوخی طبیعت و ستم ظریفی مورد عتاب و خطاب بود تا در اینسال در دارالسلطنه قزوین بسعادت مجالست و همصحبتی سرافراز و سرمست باده التفات و اعزاز بود پهلوی بر بستر ناتوانی نهاده روز ششم بیماری رخت هستی از جهان فانی برپست مرد ندیم خوش

صحبت شعر فهم سلیم النفس بود در شیوه سپاهیگری از شجاعت موروثی بی بهره نبود در ایام تقرب در خیرخواهی خلائق و القاء کلمه الخیر خود را معاف نمیداشت اما بعد از ادراک سعادت حج بیت الله الحرام بخواهش طبیعت یا حب جاه و دنیا پرستی

### وفات حسینقلی بیک قاجار

دیگر باره خود را آلوده معاصی گردانید امید که حضرت ارحم الراحمین از تقصیراتش گذشته مغفور گردد. دیگری حسینقلی بیک قاجار برادر امیر کونه خان که پسر گیلانی خدمتکار او بتوهم آنکه مبادا دست درازی بجانب او نماید شبی در حالت بیهوشی دو سه زخم خورد بآن زخمها در گذشت و آن پسر نیز بجهت ضبط و نسق و تنبیه جاهلان بقصاص رسید. دیگری از مشاهیر متوفاها حاجی ادهم بیک برادر حاتم بیک اعتماد الدوله است که در دار الملک شیراز رحل اقامت انداخته بود و شمه از اوصاف حمیده او در یونت ثیل خمس عشر الف در طی احوال ملک-

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۸۰۵

### وفات حاجی ادهم بیک

بهرام و اولاد عظامش در سلک تحریر درآمده بتکرار محتاج ندانست بالجمله در این سال از طواف مرقد منور حضرت امام الجن و الانس عود نموده بشیراز آمده بود پهلوی بر بستر ناتوانی نهاده عاقبت سفر آخرت اختیار نمود مرد آدمی قابل سنجیده پاکیزه روزگار بوده مدت‌ها دامن از مشاغل دنیوی در چیده در اماکن شریفه و کنج انزوا بطاعت و عبادت میگذرانید در دار الارشاد اردبیل این خبر برادر فرخنده سیر و خلف ارجمندش میرزا عبدالحسین که بمنصب والای انشاء ممالک سرافراز است رسید و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی از وقور عاطفت و بنده پروری تسلی بخش خاطر بازماندگان گردیده خلعت لایق بهر یک عنایت فرمودند چون قضایاء سنه تخاقوی ثیل بتوفیق الله اختتام پذیرفت اکنون وقت آنست که کمیت خوشخرام قلم را در عرصه وقایع ایت ثیل بجولان درآورد بعون الله.

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۸۰۶

### وقایع ایت ثیل مطابق ثمان عشر و الف و بعضها موافق تسع عشر و الف که مبدء سال بیست و چهارم جلوس اقدس همایونست

### اشاره

چون نیر عالم افروز که سلطان چهار بالش افلاک است از طول مکث از قشلاق جدی و حوت ملول گشته میل بیت الشرف نمود یعنی سال ایت ثیل ترکی بفرخی و فرخندگی آغاز شد کوس نوروزی در عرصه جهان بلند آوازگی یافت آفتاب جهانتاب در روز یکشنبه بیست و پنجم شهر ذی الحجه الحرام موافق ثمان و عشر و الف هجری ببرج حمل تحویل نمود و باغ روزگار که از دم سردی دی افسردگی داشت از مژده شمیم روح بخش بهار عطرسائی آغاز نهاده نزهت آباد جهان بتازگی خرمی بخش عالم جان گردید اردوی کیهان پوی در یورت قشلاق قرا باغ اقامت داشت و شهریار کامکار ایام نشاط انگیز بهار را در متزهات دلکش آن ولایت بسیر و شکار گذرانیده بداددهی و کام بخشی خلائق مشغول داشتند از سوانح یورت قشلاق فرستادن [۵۷۰] مقرب الحضرة قرچقای بیک است بجانب شیروان که چون بعضی از حکام داغستان و وحشی صفتان طبرستان از ساختن قلعه که شرح آن گذشت و استیلاء ذوالفقار خان رمیدگی یافته بمظنه آنکه استیصال آن طایفه مکنون خاطر اشرف است در اندیشه‌های تبه افتاده بیراهه میرفتند مقرب الحضرة مذکور را با فوجی از غلامان و عساکر نصرت نشان بشیروان فرستادند که ذوالفقار خان و امراء آنجا را بخود

ملحق ساخته تا شایران بروند و نخست استمالت نامه‌ها بحکام داغستان فرستاده خاطر دغدغه آلود آن طبقه را اطمینان بخشند و هر کدام در مسلک دولتخواهی و یکجبهتی ثابت قدم بوده بایشان آمد شد نمایند متعرض نشده پسران با برادران و اقربای ایشان را همراه گرفته بدرگاه معلی آوردند که ملازم رکاب اشرف باشند و هر کدام سالک طریق خلاف باشند سزای او در کنارش نهند و مقرب الحضرة مزبور

### کشته شدن ذوالفقار خان

جسب الفرموده بدان صوب رفته باتفاق ذوالفقار خان و امراء شیروان عزیمت شایران نمودند.

از سوانح آن سفر واقعه عبرت بخش کشته شدن ذوالفقار خان است که از موقف جلال حکم قضا نفاذ در آن باب بنفاذ پیوسته بود قرچقای بیک بیهانه آنکه رقمی از جانب اشرف رسیده که باتفاق در خلوت گشوده بمضمون آن عمل نمائیم بخیمه او رفت و بچند نفر از غلامان مواضعه نموده همراه برد بعد از ملاقات و تواضعات رسمی خیمه را خلوت کردند غلامان قرچقای بیک از چپ و راست او را بشمشیر گرفته بقتل آوردند ایالت و دارائی مملکت شیروان بیوسفخان میرشکار باشی که سابقا حاکم استرآباد بود تفویض یافت از خواص ملازمان ذوالفقار خان جمعی از اویماق قرامانلو در سلک قورچیان عظام انتظام یافته بقیه

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۸۰۷

لشکر او بدستور بملازمت یوسف خان مأمور شدند حکام داغستان که از ذوالفقار خان خایف و هراسان بودند از قضیه قتل او اطمینان یافته بیخوف و دهشت مسرور و شادمان بقرچقای بیک بازگشت و آمد شد نموده اظهار اخلاص و دولتخواهی کردند و کسان خود را با پیشکشهای لایق همراه مشار الیه بدرگاه عالمپناه فرستادند آنچه مردم ظاهربین ازین واقعه تفرس نمودند بجز رضا جوئی حکام داغستان که از او رمیده بودند سبب دیگر بخاطرها نرسید چه مصلحت دولت اقتضای آن کرده بود.

اما بر عقلاء و خردمندان دور اندیش روشن بود که سبب قتل خان عظیم القدری چنین تزلزلی است که در بنیان اخلاص او پدید آمده نقش خیالات باطله و اندیشه‌های تباه که بدستیاری دیو غرور و پندار در صفحه خاطرش تصویر یافته بود در آینه ضمیر اشرف اعلی که مرآت تجلیات صور اشیاء است انعکاس یافته سزای بی‌اخلاصی در کنار خود دید بسی مرد خردمند عاقبت بین دور اندیش باید که در نشاء جاه و بزرگی و علو شوکت و اجلال هوش افزا بوده از باده نخوت و غرور بدمست نگردد و پای اندیشه‌اش از شاهراه خردمندی نلغزد.

بالجمله قرچقای بیک بعد از نظم و نسق مهمات شیروان و داغستان باردوی نصرت نشان عود نموده چون جماعت اکراد شهرت داده بودند که حکام طایفه عمادیه و سهران و امثال ذلک از نصوح پاشا که در دیار بکر بود استمداد کرده متوجه ارومی میگردند که امیر خان را از تنگنای محاصره نجات دهند حضرت اعلی رعایت حزم و احتیاط کرده امام قلی خان حاکم لار را با بعضی از امراء و عساکر و قورچیان و غلامان بدستور سال گذشته بجانب سلماس فرستادند که هرگاه اعتماد الدوله را بکومک و مدد احتیاج افتد بدان اقدام نمایند و اگر آن اخبار فروغی از صدق نداشته باشد در همانجا رحل اقامت انداخته از سرحد وان خبردار باشند بعد از رفتن آن گروه چون هوای قراباغ روی بگرمی آورده هنگام توجه بیلاقات بود که واقعه ناگیر اعتماد الدوله چنانچه در ذیل مرقوم میگردد در پای قلعه وقوع یافته بعرض اشرف رسید.

حضرت اعلی از قضیه فوت چنان وزیر عاقل دانای خیر اندیش که فرید عهد و ارسطوی زمان بود متأسف گشته بنابر حقوق خدمت در این سلسله بتخصیص اعتماد الدوله که قریب به بیست سال بود که در خدمت آن حضرت در کمال راستی و درستی و اخلاص بخدمات و جان سپاری قیام داشت میرزا ابوطالب خلف صدق او را که بزیور قابلیت و استعداد آراسته با وجود خردسالی در خدمات عملی ما- صدق کلام «الولد سراپیه» و در فضایل و کمالات علمی از والد در پیش بود بمنصب جلیل الاعتبار وزارت دیوان

اعلی سرافراز گردانیده جای پدر ارزانی داشتند و از یورت قشلاق کوچ فرموده متوجه ییلاقات جانب تبریز گردیدند و مقرب الحضرة محمد بیک بیگدلی شاملو را که از نزدیکان بساط قرب و منزلت بود بمظنه آنکه مبادا از فوت اعتماد الدوله اختلالی در امور قلعه گیری روی دهد بجانب ارومی فرستادند که باتفاق امراء اخلاص پیشه درست [۵۷۱] اندیشه در تسخیر قلعه اهتمام نماید انشاء الله.

## شرح فتح و تسخیر قلعه دمدم و قتل امیر خان و اتباع و قضایائی که بعضی در زمان حیوة اعتماد الدوله و بعضی بعد از آن بتقدیر ملک منان روی داد

### اشاره

خامه وقایع نگار صحیفه اخبار را بدین آئین آرایش میدهد که چون از تسخیر سولق بنا بر تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۸۰۸

کثرت بارندگی و تقاطر امطار چنانچه مذکور شد مقصود بحصول نه پیوست قرار یافت که همگی امراء عظام سیبه‌ها بکوچه سبد پیش برده قلعه را بتوفیق الله بزور بازوی مردانگی و قهر و غلبه مفتوح سازند و جناب دستوری از منزل خود کوچ کرده بطرف سیبه حسنخان آمده یک سیبه بسرکاری صفر- قلی بیک چگنی بخود و ملازمان درگاه شاهی مخصوص گردانیدند و در آن سیبه نشیمن ساخته رحل اقامت انداختند و از همه طرف شب و روز سعی نموده مصالح می کشیدند و سبد بافان سبد میبافتند و جمعی خاک و گل جهت پر کردن سبد از دور میآوردند و تخته سطبری را آهن بر روی کشیده گردونی تعبیه کرده در برابر کوچ سبد میداشتند که کارکنان در عقب آن کار کرده از آسیب گلوله ضربزن و تفنگ محفوظ باشند و بدین و تیره شبها کار کرده ذرع ذرع پیش میرفتند و روز پاس آن میداشتند معهذا هیچ شبی نبود که دو سه کس از آسیب ضربزن و تفنگ ضایع نشود نخست حسنخان و الیاس خلیفه قراداغلو و میرفتاح مین باشی تفنگچیان اصفهانی بدینطریق که مذکور شد سیبه را بپای برج بزرگ خارج قلعه برده بدیوار رسانیدند قریبیک نام وکیل امیر خان با فوجی از اکراد بحراست آن مشغولی داشتند نقبچیان دو سه روز کار کرده چوبهائی که جهت استحکام عمارت در میان خشت و گل کشیده بودند آتش زده سوختند تزلزل در ارکان آن فتاده قریب بظهری که کارکنان بجهت اکل و شرب بیرون آمده بودند یکطرف برج کنار دره متحرک گشته فرو ریخت جمعی از مستحفظان در میان خاک از بالا پائین دره افتادند.

چون این حالت مشاهده افتاد جناب دستوری بحسنخان اعلام کردند که دیگر چه جای ایستادنست بیرج یورش میباید کرد و حسنخان مردم سیبه خود را بیورش مأمور گردانیدند اول کسیکه قدم بر بالای برج نهاده قریبیک را بتفنگ زد و سرش را بریده آورد پهلوان محمد نام شخصی بود از تفنگچیان خوزانی اصفهانی از پی او ده دوازده نفر متعاقب یکدیگر بیرج برآمده هفت هشت نفر را در بالا بقتل آورده سر بریدند خواهر زاده امیر خان جوان خوش روی صبیح الوجه در کمال حسن و لطافت از بالای برج بزیر افتاده آسیبی چنان باو نرسیده بود یکی از ابلهان طایفه چینی حارسان دره با او دست و گریبان شده همان لحظه بقتلش پرداخت و سرش را بریده آورد جناب اعتماد الدوله متأسف گشته آنشخص را ملامت بسیار کردند و از جایزه و جلدوئی که چشم میداشت بهره نیافت.

القصه برج بتصرف درآمده مستحفظانش اکثر بقتل درآمدند و چند نفر در زیر خاک مانده هلاک شدند و تسخیر آن برج افتتاح فتح قلعه گردید چنانچه عنقریب نگاشته کلک بیان میگردد راقم حروف را که در این ترددات رفیق جناب دستوری بود این رباعی از خاطر فاتر سر زده بود سمت تحریر یافت:

رباعی



این برج که یافتی بفتحش تأیید از مطلع آن برآمدی چون خورشید

کوتاه بدی ز رفعتش کیوان را از دامن خاکریز او دست امید چون برج مذکور که سنگ راه غازیان بود از میان بزخاست کار  
برایشان آسان گشته در

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۸۰۹

عرض ده روز سیبها را بحوالی قلعه رسانیدند و توپچیان ترتیب داده یک توپ بزرگ و بالیمز را در طرف قلعه بالا- و یک توپ  
دیگر را در طرف قلعه پائین سیبه پیر بوداقخان نصب نموده شروع در انداختن کردند و کار بر محصوران تنگ گشته امیر خان  
سراسیمه شد و اکراد قطع امید کردند چون جمعی از اعوان و انصار او در این معارک کشته شدند سایر محصوران متزلزل گشته  
آغاز بیرون آمدن کردند و هر روزه ده کس و بیست کس از اکراد و جلالی خود را بسیبه‌ها انداخته اظهار شاهی سیونی مینمودند و  
دستور مکرم دست دریا نوال ببذل و احسان گشاده بیرون آمده‌ها را بخلاص فاخره و انعامات می‌نواختند.

مجملاً مهم قلعه بجائی رسید که در همان دو سه روز مفتوح گردد از قضای آسمانی واقعه ناگزیر اعتماد الدوله که در فوق بتحریر  
پیوست روی داد شرح واقعه آنکه روزی باتفاق امراء [۵۷۲] در منزل گنجعلی خان بودند آخر روز که بمنزل خود آمدند بتوپخانه  
رفته سرکاری توپچیان کردند اول شام بدیوانخانه آمده بعد از ادای فرایض تا دو دانگ شب بدستور معهود با مجلسیان در کمال  
شکفتگی صحبت داشت هنگام خواب بخوابگاه خود رفت راقم حروف هنوز بوثق خود نرسیده بود که کس بطلب آمد فقیر متحیر  
گشت که آیا باعث طلب چه بوده باشد دیگری رسیده گفت که جناب میرزائی بفجاء از هم گذشت همگان را حیرت عظیم دست  
داد امراء عظام را اخبار نمودیم همگی جمع شده صورت واقعه را بخدمت اشرف عرضه داشت نمودند و در همان شب نعلش را از  
پای قلعه بزیر آورده بغسل و تکفین پرداختند و آخر همان روز روانه تبریز کردند و امراء کس فرستاده امام- قلی خان را با جنود  
قاهره که در سلماس بودند طلب داشتند.

از وقوع این واقعه فی الجمله افسردگی روی داده کار قلعه که بنزدیک رسیده بتعویق افتاد و محصوران که فوج فوج بیرون می‌آمدند  
استقامت یافته پای در دامن کشیدند تا آنکه محمد بیگ بیگدلی شاملو که بسررداری موسوم گشته بود رسید و امراء عظام سابق و  
لاحق و قورچیان از سرحد و اجتهاد شروع در کار کرده در اندک روزی سیبه‌ها از طرف بالا و پائین بدیوار و بروج رسیده بضرب  
توپهای سنگ انداز تزلزل در بنیان بروج افتاده رخنه‌ها پدید آمد و از طرف بالا- دلیران قلعه گشا هجوم آورده دو سه برج را  
متصرف شدند و از طرف غربی سیبه پیر بوداقخان نیز غازیان ترکمان پای مردانگی بر بروج قلعه پائین که پسر بزرگتر امیر خان  
بحراست آن قیام داشت صعود نمودند و محافظان از مصادمه عاجز شده دست از آن باز داشته بقلعه بالا گریختند و حصار مفتوح  
گشته از آنجا شروع در کندن دیوار بین القلعتین کردند کار محصوران باضطرار انجامید محافظان بوزلق کس نزد

### فتح قلعه دمدم

امراء فرستاده امان طلبیده بوزلق را بتصرف دادند چون سه حصار استوار قلعه از دست رفت اکراد از مدافعه و حصار داری عاجز  
گشته همگی بخانه امیر خان که آنرا هم نارین قلعه کرده بود درآمده چاره جوی شدند و غازیان بیخوف خود را از بروج بمیان قلعه  
انداخته سوای خانه امیر خان بر سایر بروج و باره و منازل تسلط یافتند امیر خان از همه طرف بلا را بر خود محیط یافت اکراد را از  
جنک و جدال منع نموده کس نزد محمد بیگ فرستاده التماس نمود که او با غازیان شاملو بقلعه درآمده او را از حسن خان و  
لشکریان که فیما بین خونها ریخته شده و از ایشان خایف است صیانت نماید و او را با پسران و منتسبان بسلامت بدرگاه معلی  
رساند.

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۸۱۰

در این اثناء خان ابدال مکرری با چند نفر از مردم خود بیرون آمد و او را بخانه الیاس خلیفه قزداغلو فرستادند که میهمان او باشد بعد از او محمد بیگ برادر طویل با جلالیان که در قلعه بودند بیرون آمدند او را نیز با اتباع هر چند نفر را بجمعی سپردند که میهمان ایشان باشند بعد از آن محمد بیگ حسب الالتماس امیر خان بقلعه رفت امیر خان با پسر بزرگ و جمعی از قبیله برادوست و غیر ذلک قریب بیکصد نفر همه زره پوش با تفنگ و اسلحه و یراق جنک از خانه بیرون آمده با محمد بیگ ملاقات کردند و تا دوپست نفر دیگر در قلعه بودند.

محمد بیگ جمعی را بمحارست اهل قلعه مأمور ساخت که احدی متعرض خانه‌های اکراد نگردد و امیر خان را آن جماعت بمنزل خود آورد و خیمه و خرگاه بزرگی جهت ایشان علیحده نصب کرد و حسنخان و امراء را طلب داشت که آمده با امیر خان ملاقات نمایند و درباره او و آن جماعت بدانچه صلاح دولت قاهره دانند عمل شود و خود با برادران با امیر خان و رفقا نشسته بلوازم میزبانی قیام داشت که حسنخان بحوالی خیمه رسیده کس فرستاده محمد بیگ را بیرون طلبید از نیامدن حسنخان بآن مجلس و بیرون رفتن محمد بیگ اضطرابی در حال ایشان پدید آمد و حسنخان بمحمد بیگ خطاب کرد که عجب از عقل و دانش تو بود که با این جماعت یاغی طاغی که دست از جان شسته‌اند اعتماد نموده با برادران در میان ایشان نشسته صلاح در این است که این را از یکدیگر متفرق ساخته امیر خان را با پسر و چند نفر از اقوام نزد خود نگاهداشته رفقا را هر چند نفر یکی از امراء بسپاری که بعد از عرض بدانچه حکم شود عمل نمائیم محمد بیگ را معقول افتاده کس نزد امیر خان فرستاد که بودن شما و اینقدر مردم در یکجا میسر نیست با پسر و اقوام درین خیمه بوده باستراحت مشغول شوید امیر خان قبول کرد اما رفقا راضی نشده باو گفتند که ترا خاطر جمع است که امراء بخودسر بقتل تو جرأت نمی‌نمایند اما یک تن از ما زنده نمی‌گذارند و میانه ما و تو معهود چنین بود که در شدت و رخا با هم باشیم حالا تو حیات دو روزه را غنیمت شمرده از ما جدا نمیشویم و اگر کشته باید شده بر سر یکدیگر میشویم و جواب [۵۷۳] بیرون فرستادند در اثنای این رفت و آمد از خانه الیاس خلیفه شورش و غوغائی برخاست و چنین معلوم گشت که در وقتیکه خان ابدال مکرری را بمنزل الیاس خلیفه فرستادند خلیفه در سیبه خود بود ملازمانش بلوازم میهمانداری و

### کشته شدن الیاس خلیفه

تواضعات رسمی پرداخته شربت آورده‌اند در این اثناء خلیفه که مرد صوفی صاحب اخلاق ساده لوح بود با سه چهار خدمتکار میرسد با میهمانان تواضعات میزبانانه کرده بملازمانش خطاب و عتاب آغاز مینماید که درین شدت گرما چرا تا غایت تکلیف گشودن اسلحه و یراق بیاران نکرده‌اید که باستراحت مشغول شونید خدمتکاری پیش میرود که یراق ایشان را گشوده مخف سازد خان ابدال و رفقاء خیال دیگر کرده فی الفور از جای خود جسته شمشیرها برهنه کرده در میان خرگاه دو سه زخم بر الیاس خلیفه زده چند نفر از اقوام و ملازمان را که بی‌آلت جارحه و یراق در میان خرگاه بودند زخم‌دار کردند و غازیان قزداغلو خبردار شده از بیرون شمشیرها آخته بخرگاه در آمدند الیاس خلیفه را با دو نفر قوم او مقتول و چند نفر را زخم‌دار یافتند روی بخان ابدال آورده او را با رفقا پاره پاره

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۸۱۱

### کشته شدن امیر خان و کسان او

کردند و این واقعه مصدق قول حسنخان گشته اعتماد از آنطایفه برخاست غازیان قزلباش دست بشمشیر برده شروع در قتل جمعی که در اینروز پیشتر از امیر خان بیرون آمده بودند خواه اکراد و خواه جلالی کردند چه انقیاد آن طبقه غدار در آنوقت حکم ایمان یاس داشت.

مجملاً تیغ یمانی غازیان بسرافشانی درآمده شورش و غوغای عظیم پدید آمد امیر خان و رفقای او نیز از مشاهده این حال و هجوم لشکر قزلباش که خیمه و خرگاه ایشان را مرکز وار در میان گرفته بودند از جای خود حرکت کرده سوراخها در نمود خرگاه کرده غازیان را بتفنگ گرفتند چون کار باینجا رسید از اینطرف نیز تفنگچیان خیمه و خرگاه را بتفنگ گرفتند بیست سی نفر از ایشان تفنگ خورده دیگران با شمشیرهای آخته بیرون آمده جنگ کنان راه عدم پیمودند و جنود قاهره بمشابه دست بقتل و غارت برآوردند که چند نفر از محصوران که شش ماه بود بیرون آمده اظهار شاهی سیونی مینمودند در این غوغا قتل و غارت یافته تر و خشک بآتش قهر سوخته شد آن جماعت نیز که در نارین قلعه بودند بیتاب و توان گشته رضا بقضا داده معروض تیغ یاسا گردیدند. القصه از اقتضای قضا بی اختیار اینصورت روی داده بعقوبت نمکحرامی گرفتار آمدند از تقریر بعضی اکراد بتحقیق پیوست که امیرخان و رفقا چنین کنگاش کرده بودند که رستکاری ما از دست قزلباش ممکن نیست یراق بسته بیرون میرویم جمیع امراء در آن مجلس جمع میشوند ما دست بشمشیر کرده تا خبردار شدن بیرونیان امراء را در اندرون خیمه بقتل میآوریم اگر توانیم بدر رفت فهو المطلوب والا- باری خون خود گرفته بمردی کشته شویم بدینحت از خان ابدال این جسارت بظهور آمده بادی قتل الیاس خلیفه گردید العلم عند الله.

بعد از اینواقع پسران کوچک و بازماندگان امیر خان را باردوی معلی آورده اموال و اسباب اهل قلعه بغازیان تقسیم یافت و در حینی که اردوی گردون شکوه در گاوودول مراغه نزول داشت حقایق این حال بعرض اقدس رسیده حسب الامر گنجعلی خان با جمعی از تفنگچیان چند روزی در پای قلعه توقف نموده سایر امراء عظام و عساکر ظفر فرجام بدرگاه عالم پناه آمده در چمن قراچوق بموکب همایون پیوستند ایالت و دارائی الکاء ارومی بقبان خان برادر مقرب الحضرة محمد بیگ بیگدلی تفویض یافته مبلغ سه هزار تومان زر نقد جهت ضروریات قلعه دمدوم و مدد خرج غازیان ملازم او شفقت شد و مقرر گشت که از حدود سار و قرغان و گاورود تا سلماس همگی امراء و حکام بجار و بلجار او حاضر گشته از سخن و صلاح او بیرون نروند و او با قشون آراسته بدانجا رفته بتعمیر قلعه و آبادانی پرداخت و گنجعلی خان و تفنگچیان آمده بموکب ظفر قرین ملحق شدند.

### ذکر توجه رایات نصرت آیات شاهی بصوب مراغه و مغضوب گشتن طایفه مکرری و قتل عام آن طایفه

#### اشاره

طبع سخن پرداز عنوان جراید اخبار و دیباچه حقایق آثار را بدستیاری اقلام عنبر فام که بلبل نوایان چمن حکایات و نغمه سرایان انجمن روایتند بدینگونه آرایش میدهند که عشیرت مکرری در سلک متابعان این دولت روز افزون منسلک و در حدود گاو دول مراغه و سلدوز و میان دو آب

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۸۱۲

[۵۷۴] اقامت داشتند و در زمان حضرت شاه جنت مکان امارت آن طایفه بامیره بیگ نامی متعلق بود بعد از سنوح واقعه آن حضرت و او ان جلوس نواب سکندرشان سلطان محمد پادشاه که سلطان روم نقض عهد پدران نموده عالم آرمیده را بشورش آورده پر آشوب گردانید فتنه انگیزان شورش طلب سرحد را روز بازار گرم گشت امیره مذکور که سالها نمک پرورد این دولت بود شیوه حرام نمکی و عصیان و طغیان پیش گرفته شعار هواخواهی رومیان ظاهر ساخت و بقتل و غارت ایل و الوسات ساکنین سلدوز و میان دواب مراغه و آن حدود اقدام نمود و بر سر ایلچی قراچوق که ایلچی خاص حضرت شاه جنت مکان و بخوبی شهره جهان بود آمده جمعی کثیر از عمله و حارسان ایلخی بقتل آورده ایلخی را متصرف شد و پیوسته با امراء قزلباش که حاکم مراغه میشدند در تنازع و جدال بود و دقیقه از دقائق بی- اندامی و قتل و غارت و اسر نساء و صبیان فرو گذاشت نمیکرد بعد از فوت امیره بیگ

شیخ حیدر بواسطت بیگلربیگی رومیان امارت یافته زیاده از پدر در میانه ایل استقلال یافت.

اما در زمان فرمانروائی سلطان محمد خان با جعفر پاشای بیگلربیگی تبریز سرکشانه سلوک میکرد و چند مرتبه کسان خود را با عرایض اخلاص بدرگاه جهان پناه شاهی فرستاده اظهار هوا-خواهی مینمود و در حینی که رایات جهانگشاهی شاهی و چتر فلک فرسای شاهنشاهی بتسخیر ممالک آذربایجان بلندی یافت شیخ حیدر بشرف آستان بوسی مشرف گشته نوازش و تربیت یافت و حضرت اعلی شاهی ظل الهی زلات سابق طایفه مکرری را بعفو و اغماض مقرون گردانید و الکاء مراغه و توابع را که همواره بیکی از امراء عالیقدر قزلباش مفوض میگشت باو مرحمت فرمودند و او در پای قلعه ایروان چنانچه در طی آن احوال تحریر یافته در معرکه رومیان بقتل آمد و حضرت اعلی بمحض حق-گزاری جای پدر و الکاء او را بقباد خان پسر او که هنوز طفل بود شفقت فرموده ریش سفیدان ایل و عشایر مکرری را مستمال عنایت و الطاف خسروانه گردانیده بمتابعت او مأمور ساختند و امر فرمودند که تا بزرگ شدن پسر از سخن و صلاح والدهاش که از بنات اعیان قزلباش و عورت عاقله بود بیرون نروند و بنابر انتظام مهم قباد خان یک برادر شیخ حیدر را که امیر خان بیک نام داشت از میان قبیله بیرون آورد در الکاء گرمروند جا و مقام و اقطاع مرحمت فرمودند و یک برادر دیگر خان ابدال نام که طالب امارت بود و از تربیت برادر زاده طفل خردسالی طریق عصیان و طغیان پیش گرفت جمعی از فتنه انگیزان قبایل مکرری را بر سر خود جمع نموده آثار خلاف از او بظهور میرسید مکررا لشکر بر سر او فرستاده سلک جمعیت ایشان را پراکنده ساختند بالاخره پناه بامیر خان برادوست برده بنوعی که مذکور شد با او میبود و بیمن تربیت و الطاف شاهانه کل قبایل مکرری بقباد خان تعلق گرفته استقلال یافت اما در میانه سرخیلان ایل مذکور جمعی مفسد خنازیر طینت ثعالب طبیعت بودند که در بادیه خود-سری نشو و نما یافته از طریق فرمانبرداری دور بودند و با طبقه قزلباش که در مراغه املاک و اقطاع داشتند سلوک ناهموار پیش گرفته بطریق ارباب عنف و طغیان تمکین صاحبان در املاک موروثی نمیدادند و قباد خان نیز که بسن رشد و تمیز رسید از عنایت جهل و خبث باطن باغواي مفسدان مکرری بخلاف حکم رقم تملک بر کل ولایت مراغه و املاک و اقطاع ملازمان درگاه شاهی کشیده با طبقه قزلباش سلوک ناهنجار مینمود و هر چند در این چند سال نافرمانی و اطوار ناپسند ازو و اتباع بظهور میآمد و خاطر مبارک اشرف غبار آلود میشد بمحض رأفت جبلی و حق گزاری شیخ حیدر بعفو و اغماض مقرون میگرددانیدند تا آنکه بد سلوکی و نافرمانی ایشان از حد اعتدال تجاوز نمود چنانچه در سال گذشته حکم شده بود که قباد خان نزد اعتماد الدوله رفته در تسخیر قلعه دمدم با عساکر ظفر شعار رفیق و مددکار باشد از

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۸۱۳

آن خدمت نیز تخلف جسته نرفت و چون دانست که رایات نصرت آیات در هنگام بهار جهه انتظام مهام آنطرف متوجه ییلاقات آن حدود خواهد شد بالضرورة با چند نفری از ملازمان متوجه قراياغ شده در یورت قشلان بملازمت اشرف رسید چون تمر و بدسری آن قوم سرکش نااعتماد بر ضمیر منیر پرتو ظهور انداخته زیاده از این مسامحه در دفع و رفع آن خودسران مفسد منتج انواع مفسد بود و شایستگی تربیت و اعتماد نداشتند لهذا سیاست بلیغ آن طایفه در خاطر جهان پیرا رسوخ یافت.

اما بنا بر حکمتهای عملی و نظام سلسله ظاهر روز بروز نوازش و التفات درباره او بظهور میآمد تا آنکه رایات جلال متوجه ییلاقات گشته در حدود مراغه نهضت واقع شد در آنجا بظهور پیوست که قباد خان و سفید ریشان قوم باندیشه بازخواست ایلخی قراجوق افتاده از روی مکر و حیل اسبان [۵۷۵] خوب گزیده را بجاهای دوردست فرستاده یا بوی چند بد نژاد کردی در حوالی خود نگاه داشته اند که اگر حکایت ایلخی بمیان آید آنها را بنظر رسانند و نیز بتحقیق پیوست که همیشه با سرداران روم و مخالفان این دولت بازگشت نموده اظهار هواخواهی رومیان مینموده اند و با عجزه و رعایا و شیعیان مراغه بتعصب مذهب بآئین ظلم و ستمکاری سلوک نموده دود از نهاد مظلومان برآمد و از جور و تعدی و خواست و طلب عنیف بیحساب عموم آن طبقه آن مظلومان بکره اثر رسیده و دست تعدی ایشانرا از گریبان مظلومان کوتاه گردانیدن بسرحد وجوب کشید.

مجملاً دفع شر آن قوم بدکیش نفاق اندیش که از مسلمانی جز نامی نداشتند بر ذمت همت شاهانه و خاطر معدلت آئین پادشاهانه لازم آمده آتش قهر و غضب که مکنون خاطر انور بود بنوعی شعله کشید که جز بخون آن شوربختان و تحریک شمشیر آبدار شعله نشان انطفاء نمیدیافت در حینی که موکب همایون بحوالی قلعه گاودول که مسکن او بود رسید روزی قباد خان با یکصد و پنجاه نفر از مردم معتبر از مسکن خود متوجه اردوی معلی گشته وقت عصری بدولتخانه همایون رسید و با سه چهار نفر از اقربای

### کشته شدن قباد خان و همراهانش بامر شاه عباس

خود بیارگاه سپهر اشتباه درآمده چون داخل سراپرده محفل معلی گردید در وقت موزه کشیدن حسب اشاره اعلی غلامان او را با رفقاء بمیان گرفته پیکر وجودشان را بتیغ تیز ریز ریز کرده مجال حرکت و دم زدن ندادند و اجساد خبیثه ایشان را بعقب کوچه سراپرده کشیدند و بنا بر آنکه آسیبی از آن بداندیشان بغلامان و ملازمان رکاب اقبال نرسد علیقلی خان ایشیک- آقاسی باشی شاملو را حکم شده بود که بر در سراپرده ایستاده آن جماعت را یک یک بمجلس طلبند و چون داخل سراپرده محفل معلی گردند غلامان درگاه معلی بقتل ایشان پرداخته اجساد قتیلانرا بعقب کوچه سراپرده کشند که از نظر آیندگان پنهان باشند و علیقلی خان و ایشیک آقاسیان حسب الفرموده عمل مینمودند و هر کدام میآمد بیاران ملحق میگشت تا بیست سی نفر بدین قاعده کشته گشته سایر مردم بیرون اندکی بدگمان شدند تا آنکه یکی از ایشان باندرون آمده خون بسیار مشاهده نمود که ریخته شده و از قباد خان و پیش آمدگان اثری نیافت فریاد برآورده دست بخنجر برد و از حاضران بارگاه معلی محب علی بیگ شاهی سیون شاملو را زخمی زده دو سه نفر دیگر که از عقب او میآمدند خود را پس کشیده عزم بیرون رفتن کردند.

غلامان و قورچیان ایشان را در حریم سراپرده بقتل آوردند بیرون خبردار شده بجانب اسبان خود دویدند بعضی در جلو خانه کشته شده بعضی دیگر در حین فرار در میان اردو بقتل آمدند و حضرت اعلی بدان مجفل مهابت اثر تشریف آورده همان لحظه بدولت و اقبال بر سمند بادپای آسمانی خرام برآمده

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۸۱۴

### قتل عام طایفه اکراد مکری بحکم شاه عباس

بر سر قلعه گاودول توجه فرمودند و جنود قزلباش جوق جوق بقتل و غارت عشایر مکری مأمور گشته باطراف و جوانب رفتند و موکب معلی پاسی از گذشته بجای قلعه گاودول رسید.

هنوز این خبر بقلعه نرسیده بود که عساکر اقبال مآثر داخل قلعه شدند و هر کس در آنوقت بدست درآمد از پای فتاد علیقلی خان را بر سر حصار دیگر که در آن حوالی بود فرستادند و موازی پنجاه شصت نفر از مردم آن را دست و گردن بسته بدرگاه معلی آورد و غازیان کینه خواه بطرفه العینی آن گروه را براه عدم فرستاد و بسیاری از آن طایفه را که غازیان میآوردند بیلداران و خدمت پیشگان بضرب بیل و چماق و مطراق سر و مغز ایشان را در یکدیگر می کوفتند چهل پنجاه نفری از خیل مکری با امیر خان بیگ برادر شیخ حیدر که در گرمرو بودند اسفندیار بیگ آوچی باشی عربکولو حسب فرمان همایون بایلغار بدانجا رفته بفنون سپاهیان آن بیخبران را بدست آورده نقش وجود همگی را از لوحه هستی سترد حسین سلطان برادر- زاده شیخ حیدر را با جمعی در ارومی بودند حسنخان و امراء در آنجا بدفع ایشان پرداختند.

مجملاً قتل عام آن طبقه بقلم تقدیر در صفحه روزگار مثبت شده بود در آن چند روز که در پای قلعه گاودول بودند فوج فوج و گروه گروه را که میآوردند معروض تیغ سیاست گشته بهرام خون- آشام لحظه از تیغ زدن و خون ریختن نمیآسود چنانکه از اویماق بیئی و اوریاد و غیر ذلک که در میانه مکری مانده با آن جماعت میآوردند بجرم آنکه در میانه طبقه مخالف دولت توقف

نموده در میان تسلط رومیه بمیان قزلباش نیامده‌اند کشته می‌شدند.

مجملاً دود از دودمان طایفه مکرری برآمده مردان طعمه شمشیر آبدار و نساء و صبیان بذل اسر و رقیّت گرفتار آمده مکافات عمل یافتند بعد از چند روز که سورت غضب پادشاهی فی الجمله تسکین یافت شیر بیک نامی از آن جماعت را که با حضرت اعلی شاهی دم از اخلاص و دولتخواهی میزد و برادرش مقصود بیک نام در سلک ایشیک آقاسیان در گاه [۵۷۶] معلی انتظام داشت مورد عنایت و الطاف شاهانه گردانیده حکم شد که هر کس از جماعت مکرری بر سر او جمع شود از قتل و غارت ایمن بوده باشد قلیلی از بقیه السیف بر سر او جمع آمدند بعد از این قضیه از گاودول بچمن قراجیوق تشریف برده چند روز اوقات خجسته ساعات اسبان ایلخی قراجیوق صرف فرمودند و الکاء مراغه باقا سلطان میر مقدم تفویض یافت.

از سوانح آن ایام آنکه سکندر اسلطان بانه در چمن مذکور بدرگاه جهان پناه آمد مشار الیه از میزان اکراد و عشیرت بانه است در زمان رومیه شاهی سیونی اختیار نموده با یک پسرش بدرگاه معلی شاهی آمده چند سال دیگر سوار ملازمت موکب همایون مینمودند.

بعد از فتح قلعه ایروان مورد شفقت و تربیت گشته الکاء بانه که از توابع مراغه است باو تفویض یافت و از او چنانچه شیوه نفاق و بد نهادی اکراد است آثار خلاف و عصیان بظهور آمد و از تاریخی که رفته بود از موکب همایون تقاعد ورزیده دیگر باین طرف بازگشت نکرد و خاطر مبارک اشرف از اطوار ناپسند او منحرف گشته تنبیه و تأدیب او مکنون خاطر انور بود در اینوقت که آتش غضب شاهانه درباره اکراد شعله فروزود اسکندر سلطان با تیغ و کفن پیاپی سریر اعلی آمده شرف بساطبوسی دریافت با وجود آنکه دفع رفع او از آنحدود متضمن چندین مصلحت دولت بود حضرت اعلی از جرأت چنین آمدن از آن اغماض فرموده بلفظ گهربار باو خطاب فرمودند که از اعمال ناشایست که از تو بظهور آمد مستحق

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۸۱۵

قتل و سیاست شده و ترا زنده از دست گذاشتن منتج مفاسد عظیمه است.

اما چون خود آمده در این مرتبه از سیاست تو گشتیم اگر من بعد خلاف دولتخواهی از تو بظهور رسد آماده سیاست باش که عنقریب خرمن عمرت بآتش غضب شاهانه سوخته بیاد فنا خواهد رفت و بخلعت فاخره سرافراز گردانیده رخصت معاودت دادند و او در کمال خوف و غایت دهشت روانه شد و از واهمه و بیم که برو غلبه کرده بود دیگر آرزوی آمدن در گاه معلی نکرد اما عاقبت بکفران نعمت گرفتار گردیده تمتعی از دولت نیافت.

### ذکر ایلچی فرستادن ولی محمد خان پادشاه ماوراء النهر و ترکستان بدرگاه سعادت آشیان

از سوانح اینسال آنکه ولی محمد خان فرمان فرمای ممالک توران جهه استحکام قواعد الفت و دوستی شاه محمد میرزاه اوزبک خزانچی را برسم رسالت پیاپی سریر اعلی فرستاد از زمانیکه دین محمد خان برادر بزرگتر در دار السلطنه هرات با حضرت اعلی شاهی ظل الهی مصاف داده از معرکه زخم‌دار بیرون رفته بعالم عقبی شتافت و برادرش باقیخان در ماوراء النهر و ترکستان برتبه بلند سلطنت و فرمانروائی رسید آن سلسله باین دودمان قدس نشان اظهار مخاصمت و عناد مینمودند تا آنکه در سنه بارس ثیل احدی عشر و الف بنوعی که در وقایع آنسال تحریر یافته سفر بلخ اتفاق افتاده ساحت آنولایت لگدکوب موکب همایون گردیده باقیخان گوشمال بلیغ یافت.

بعد از آنکه او باجل طبیعی از هم گذشته سلطنت ماوراء النهر و ترکستان بولی محمد خان برادر کوچکتر او قرار گرفت در سنه قوی ثیل خمس عشر و الف که جهانگیر خان با یار محمد میرزا بر سر بلخ رفته بودند و بنا بر قتل یار محمد میرزا جهانگیر خان کاری نساخته منهزم بغرجستان آمد و رایات ظفر آیات شاهی بجانب شیروان در حرکت آمده بتسخیر قلعه شماخی مشغول بودند



ولیمحمد خان پای از دایره ادب بیرون نهاده لشکر عظیم بتاخت خراسان فرستاد بر نهجی که در وقایع آنسال مرقوم کلک شیرین مقال گردیده جنود اوزبک کاری نساخته خایب و خاسر باز گردیدند ولی محمد خان از آنحرکت پشیمان گشته صلاح حال خود در آن دید که با اولیاء دولت قاهره الفت و آشنائی کرده صداقت و دوستی ورزد کسان خود نزد بیگلربیگیان خراسان فرستاده ابواب آشنائی مفتوح ساخت و نسبت بحضرت اعلی شاهی ظل اللهی اظهار اخلاص و هواخواهی نمود و امراء ذوالاحترام حقیقت بیایه سریر اعلی عرض نمودند طبع دوستی همایون اعلی بمضمون آنکه:

بیت

چو دشمن دوستی ورزد ز یاری تو هم چون دوستان کن دوستداری

که در باغ محبت آخر کار نهالش دوستداری آورد بار با او در مقام الفت و اتحاد برآمده نامه محبت آمیز نوشته مصحوب میرزا علی بیک یوزباشی

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۸۱۶

ترکمان فرستادند ولیمحمد خان بنوید عاطفت و اشفاق شاهی مسرور گشته شاه محمد میرزای خزانچی که از مقربان بساط دولت او بود برسم رسالت بملازمت [۵۷۷] علیه علیا فرستاده تحف و هدایای لایقه ارسال نموده ایلچی مذکور بوساطت امینان دولت ابد پیوند بشرف بساط بوسی مشرف گشته بعواطف پادشاهانه اختصاص یافت و حسب الامر اشرف همگی امراء و ارکان دولت در النک قراجیوق ایلچی مذکور را طوی داده تکلفات دوستانه بظهور میآوردند و هر روز در منزل یکی از مقربان در گاه معلی عشرت پیرا بود.

دیگری از سوانح ایام اقامت النک قراجیوق آمدن خلف السلاطین لوارصاب خان نبیره سمیون خان والی گرجستان کارتیل است که در آن سال احرام استلام عتبه اقبال شاهنشاهی بسته با والده خود دیدی فال که بعرف گرجیان مادر پادشاه است روانه در گاه معلی گردیده حسب الامر اشرف محمد- امین بیک برادر جناب فدوی القاب خواجه محمد رضا وزیر آذربایجان بمراسم استقبال اقدام منزل بمنزل خدمات لایقه بتقدیم رسانیده معزز و محترم پایه سریر سلطنت بصیر رسانیده در چمن مذکور سعادت آستان- بوسی دریافته بانواع نوازش و اصطناعات خسروانه اختصاص یافت و ولایت تفلیس را که از بلاد مشهوره گرجستان و قلعه آن از غایت رفعت و اعتلا سر بقمه جوزا افراخته و رومیان از تصرف سمیون خان بیرون آورده قریب بسی سال متصرف بودند و در سنه یونت نیل خمس عشر و الف چنانچه در طی وقایع آنسال مرقوم کلک بیان گشته بنیروی دولت اقبال بتصرف اولیاء دولت قاهره درآمد و تا حال محمد سلطان شمس الدینلو حسب فرمان قضا جریان بحراست آن قیام داشت.

در این سال در ازاء حقوق دولتخواهی سمیون خان بلوارصاب خان مذکور نبیره او شفقت شد مومی الیه جوان نیکو منظر خوش صورت صبیح الوجه و در آنوقت در سن هفده سالگی بود که بملازمت اشرف سربلندی یافت اکثر سلاطین زاده‌های گرجستان بل عموم مردم آن ولایت ذکورا و اناثا از لطافت هوا بصباح خد و عارض زیبا و حسن جمال و آراستگی خط و خال بر مردم سایر ممکنه و بلاد مزیت و رجحان دارند همه حوروشان یوسف لقا که انوار موسوی چون ید بیضا از ناصیه حالشان پیداست و اعجاز عیسوی از لطف گفتار و حسن کردارشان هویدا هر چند کیش ترسائی در آن ولایت شیوع دارد و آنطبقه از دین حق بیگانه‌اند اما از حسن صورت و لطافت آب و هوا و نزاهت و خرمی مکان بر اکثر ممالک و بلاد ترجیح میتوان نهاد و زبان حال نظارگیان انجمن خوبی در لطافت آن سرزمین این مقال ادا مینماید:

بیت

هر لحظه یکی عیسی از پرده برون آری مریمکده‌ها داری گوئی بحجاب اندر بالجمله لوارصاب خان با والده اش دیدی فال و سایر مخدرات استار آن سلسله تا ششمه در موبک معلی بسر برده بعد از مراجعت مراد پاشا سردار که در ذیل مذکور خواهد شد

رخصت انصراف یافته قرین اعزاز و احترام روانه شدند و چون در اواخر این سال آمدن مراد پاشای وزیر اعظم و سردار روم بجانب آذربایجان اتفاق افتاد لازم نمود که وقایع متنوعه و بعضی قضایا که قبل از آمدن او روی داد در رشته تحریر کشیده بعد از آن شرح آمد و رفت او مرقوم کلک بیان گردد.

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۸۱۷

### ذکر فرستادن محمد بیگ ولد کور خلفای روملو برسم رسالت روم بموافقت خیر الدین چاوش

خیر الدین چاوش در سال گذشته چنانچه سبق ذکر یافت از جانب وزراء و ارکان دولت پادشاه روم همراه محمد بیگ روملو ولد کور خلفاء که برسمالت روم رفته بود بجهت گفتگوی صلح آمده در اینوقت رخصت انصراف یافته مشمول نوازش و تفقذات پادشاهانه روانه شد و حسب الالتماس مراد پاشای وزیر اعظم نامه محبت آمیز دوستانه بحضرت احمد خان پادشاه والا جاه روم در قلم آورده در آن نامه نامی اشعار فرمودند که هر گاه از آنطرف طریقه مودت و دوستی مسلوک باشد از اینجانب نیز جز شیوه مرضیه وفاق و حسن اتفاق مسلوک نخواهد بود دیگر باره محمد بیگ مذکور را که مرد سنجیده زبانداران صلاح اندیش بود در مرافقت چاوش مذکور برسمالت تعیین نموده روانه کردند و او را مرخص ساختند که قواعد صلح را بدستور زمان حضرت شاه جنت مکان استحکام دهد و ایشان از تبریز متوجه مقصد گشته از راه دیار بکر روانه شدند.

چون بدیار بکر رسیدند در آنجا آمدن سردار را استماع نموده باتفاق نصوح پاشاء بیگلربیگی دیار بکر بجانب اردوی سردار در حرکت آمده در حوالی ارزروم باو ملاقات کردند و مکتوب عنایت اسلوب شاهی را که باسم سردار در قلم آمده بود باو رسانیدند و او در جواب گفته بود که باعث آمدن عساکر عثمانی باین طرف [۵۷۸] استغاثه بیگلربیگی ارز روم بود که قاصدان فرستاده عرض نمود که لشکر قزلباش بر سر قلعه آمده محاصره کرده‌اند بنابر آن این نهضت لازم شد حالا چون خزاین موفور پادشاهی صرف تجهیز لشکر شده و جمعیت عساکر روی داده بسرحد نزدیک شده‌ایم بنابر رعایت ناموس سلطنت و گفتگوی دوست و دشمن ناچار است که سفر بانتهای رسد انشاء الله تعالی چون بآنحوالی رسیدیم از جانبین معتمدان آمد شد نموده بدانچه لایق حال و مناسب احوال طرفین باشد عمل خواهد شد ایلچیان مذکور را مصحوب خود گردانیده روانه آذربایجان گردید.

### ذکر لشکر فرستادن برداری امیر کونه خان قاجار بیگلربیگی چخور سعد بارز روم و بیان محاربه غازیان با حسن پاشا و عساکر آن مرز و بوم

چون جاسوسان سریع السیر رسیده خبر دادند که مراد پاشای سردار از استنبول بیرون آمده در اسکو در تجهیز لشکر و یراق سفر مشغولست و عزیمت اینطرف دارد چون این مقدمه منافی مقدمات سابق و گفتگوی خیر الدین چاوش بود حضرت اعلی شاهی ظل الهی جانب احتیاط مرعی داشتن اهم و الزم دانسته رأی جهان آرا بدان متعلق گشت که فوجی از امراء و عساکر نصرت نشان را مأمور گردانند که تا ارزروم رفته آتش در علفزارهای محل عبور لشکر روم و غلات آن ولایت زده چنان نماید که

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۸۱۸

تا ده روز راه ایروان یک من غله و کاه و علف یافت نشود امیر کونه خان بیگلربیگی چخور سعد را که در آن سرحد بوفور جلادت و مردانگی بلند آوازی داشت بدین خدمت مأمور فرموده محمد خان زیاده اعلی قاجار بیگلربیگی قراباغ و امراء آن صوب نیز بمرافقت مأمور گردیدند.

علیخان بیگ جوانشیر را با فوجی از تفنگچیان رکاب اقدس فرستادند که همراه بوده بخدمات مرجوعه قیام و اقدام نمایند امراء عظام حسب فرمان همایون جمعیت نموده بآئین شایسته روی بمقصد آوردند و چون بحوالی ارز روم رسیده روم خبر یافتند حسن پاشا

بیگلربیگی ارز روم امراء و پاشایان آنحدود خصوصا ترکجه بیلمز و عثمان پاشا و سایر زعما و لشکریان تا موازی ده هزار کس جمع آورده بآراستگی و پیراستگی از شهر بیرون آمده تا حوالی حسن قلعه سی آمدند.

از تقریر چند نفر از حضار آن معرکه استماع رفت که چون امراء عظام از آمدن رومیه آگاه شدند مستعد محاربه و قتال گشته پیشتر رفتند رومیه دو روز جنگ را در حیز تأخیر انداخته هر چند غازیان پیشتر میرفتند ایشان خود را پس میکشیدند تا روز سیم تا دو فرسخی شهر صف سپاه آراسته حسن پاشا در قول قرار گرفت و عثمان پاشا و ترکجه بیلمز هر کدام با فوج خود پیشتر آمدند از اینطرف نیز چرخچیان جنود قزلباش پیش رفته با چرخچی غنیم ملاقی شدند فیما بین محاربه قوی روی داده سپاه روم هجوم آورده بر چرخچیان سپاه قزلباش اندکی غلبه کرده پیش راندند.

امیر کونه خان با آنکه هنوز محمد خان زیاد اغلی و لشکر قراباغ بقول او ملحق نشده بودند و در آنوقت زیاده از هزار کس با او نبود بملاحظه آنکه مبادا مخالفان دلیرتر گردند با همان فوجی که حاضر بودند قدم بمعرکه کارزار نهاده خود را چون برق لامع بر صف سپاه ترکجه بیلمز که اشجع آن طایفه بود زد و بیک صدمه دلیرانه او را از پیش برداشت و چون بفوج عثمان پاشا رسید بهمان گرمی کارزار بآن فوج در آویخته او را نیز از پیش برداشت تا بقول بزرگ رسید هر چند دستور نیست که سردار لشکر در معارک کارزار خود مباشر حرب گردد از اینکه لشکر قراباغ دیرتر بمعرکه قتال میرسیدند دغدغه آن داشت که مبادا چشم زخمی بسپاه منصور رسد مقید برسیدن ایشان نشده پای مردانگی پیش نهاد و غازیانرا بمحاربه تحریص و ترغیب نموده از آن گرمی حرب و ضرب گرمتر گردید و تکیه بر اقبال بیزوال همایون شاهی کرده با تیغهای آبدار آتشبار خود را بر قلب زدند و برومیان معلوم گشته بود که امیر کونه خان خود در میان این گروه است که چنین دلیرانه پیش آمده بازار رزم را گرم دارد.

القصه تاب صدمه غازیان نیاورده حسن پاشا پشت بمعرکه داد و محمد خان و لشکر قراباغ نیز صف آراسته از عقب رسیدند و غازیان پراکنده از اطراف و جوانب روی بمعرکه آورده تا پای قلعه تعاقب منهزمان کرده بصمصام انتقام دمار از نهاد مخالفان برآوردند و حسن پاشا با بقیه السیوف خود را بشهر و قلعه انداختند خلاصه کلام لشکر [۵۷۹] ارز روم درین معرکه نابود گشته غازیان قزلباش بفتح و ظفر اختصاص یافتند و غنایم موفور بدست سپاه منصور درآمد و امرای عظام در همانجا خیام اقامت نصب نموده تا سه روز در کمال شکوه و اقتدار عساکر ظفر شعار در آن حدود بخدمتی که مأمور بودند قیام نموده بعد از سه روز مظفر و منصور طبل رحیل کوفته مراجعت نمودند در این جنگ امیر کونه خان اندک تقصیری بمحمد خان اسناد میکرد که دیرتر رسیدند اما جمعی دیگر تصدیق ننمودند و آن تانی را از لوازم امور حرب میشمردند که پشت پیشروان معرکه نبرد لازم است که بوجود جمعی از جنود اقبال قوی باشد.

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۸۱۹

### ذکر طغیان محبوسان قلعه قهقهه که در این سال روی داد

از سوانح غریبه اینسال طغیان محبوسان قلعه قهقهه است که در حین آوازه آمدن سردار روم وقوع یافت و بنیروی اقبال بیزوال شاهی آتش آن فتنه زود بآب لطف الهی فرو نشست کیفیت این سرگذشت آنکه قلعه عالی اساس سپهر مماس قهقهه در الکاء بافت از اعمال قراجه داغ بر فراز قله کوهی رفیع آسمان پیوند واقع شده از سنگ یک پارچه که ساکنانش با سکنه فلک الافلاک دمساز و پاسبانانش با شب زنده داران فلک ثوابت همرازند از درگاه قلعه که دامنه آن کوه است تا فراز قلعه راهی است سرابالا تا نیم فرسخ در غایت تنگی که عبور یکسوار از آنجا در نهایت دشواریست که یک نفر تفنگچی مانع فوج کثیر میتواند شد.

در زمان شاه جنت مکان که چند مرتبه خواندگار روم بآذربایجان آمد و در آن ولایت فترت بود بنابر استحکام قلعه خزاین پادشاهی بآنجا نقل شده بود اسمعیل میرزا و القاس میرزا و سام میرزا نیز با اولاد در آن قلعه محبوس بودند هیچ پادشاه ذیشوکت کمند همت

بر کنگره تسخیر آن حصن بلند ارکان نینداخته و آرزوی گرفتن آن عالی بنیان در مخیله هیچ یک از سلاطین کشور- گیر صورت نبسته همیشه یکی از امراء معتمد عالی قدر بحراست و کوتوالی آن قیام داشته‌اند.

در این هنگام بالیاس خلیفه قرا داغلو حاکم قراجه داغ که از صوفیان صادق العقیده این دودمان و سر حلقه ارباب ارادت و اخلاص بود تعلق داشت و چون خود همراه اعتماد الدوله بتسخیر قلعه ارومی مأمور گشته در آنجا بود مظفر بیگ نام معتمدی از طایفه قرا داغلو بنیابت خلیفه مذکور بکوتوالی قلعه قیام داشت و چند نفر از رومیان و اکراد که در معارک گرفتار شده بودند معظم ایشان مصطفی پاشا و احمد پاشا و کور حسن و دو پسر غازیخان کرد شاهقلی بیگ و خالد بیگ و محمد بیگ ولد قوچی بیگ عمزاده ایشان در این قلعه محبوس بودند با یکدیگر اتفاق نموده پنج شش نفر دیگر از ترک و تاجیک این ولایت از جمله دو پسر و برادر حسنخان افشار حاکم سابق کوه گیلویه را که در قلعه محبوس بودند طوعا او کرها بخود متفق ساخته تمامی ایشان که تا بیست نفر بودند سر از جیب عصیان برآورده غافل بر سر کوتوال مزبور رفته او را بقتل آوردند و اسلحه و تفنگ و یراق او و مردم او را بدست آورده چند نفر ملازم او را که در قلعه بودند بیرون کرده دروازه را بسته بر قلعه تسلط یافتند اقوام و ملازمان الیاس خلیفه از این معنی خبر یافته بر در قلعه جمعیت نمودند که بلطایف الحیل دفع این حادثه توانند کرد صورت نیافت بالضروره حقیقت بعرض اشرف رسانیدند.

در چنین وقت که آوازه آمدن سردار و عساکر روم در آذربایجان شیوع داشت این واقعه خالی از شناخت و بدنامی نبود و احتمال این مفساد عظیمه داشت و رومیان و اکراد که مرتکب این امر شده بودند بموعظه و نصیحت سربچنبر اطاعت درنمی‌آوردند. در اول حال مطلب ایشان آن بوده که شاید فرجه یافته خود را از قید و حبس نجات دهند چون راه فرار مسدود یافته باستظهار آمدن سردار قرار قلعه داری با خود داده تا دو ماه خود را و قلعه را محافظت کردند و بهیچ وجه فتح البابی نمیشد تا آنکه آمدن سردار محقق گشته بسرحد نزدیک شد حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بالهام ملهم غیبی خواجه مقصود علی نامی از مردم کوه گیلویه را که

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۸۲۰

سابقا از نویسندگان سرکار حسن خان افشار بوده و کمال ربط و آشنائی با پسران و برادر حسنخان داشت و الیوم بخدمت اشراف مطبخ معموره شاهی سرافرازی داشت برفتن قلعه مامور گردانیده رقم استمالت باسم ایشان مشعر بر عفو زلات و تقصیرات سابق و لاحق و نوید عواطف شاهانه مرقوم قلم مرحمت شیم فرمودند و خواجه مذکور بیای قلعه رسیده آمدن خود را بوساطت اقوام خلیفه در خفیه بدیشان اعلام داد [۵۸۰] چون کلید دروازه در دست رومیان بود خواجه مقصود علی را نهانی بریسمان بالا کشیدند و او آن مژده امن و امان و نوید لطف و احسان را بدیشان رسانیده بچرب زبانی بعواطف خاقانی امیدوار گردانید.

برادر و پسران حسنخان چون صوفی زاده قدیم و ابا عن جد نمک پرورد ایندودمان بودند مضمون آن منشور السرور را بجان و دل پذیرفته عن صمیم القلب مطیع و منقاد گشته در مدافعه رومیان چاره جوی شدند و جماعت رومیه از این حال خبردار گشته منازعه آغاز نهادند و فیما بین بعد از قیل و قال بسیار مهم بجدال و قتال انجامید و چند نفر دیگر اظهار شاهی سیونی کرده دو گروه شدند و از جانبین دست باستعمال آلت قتال برده لحظه بر یکدیگر زد و خورد کردند و رومیان و اکراد که هفت هشت نفر بودند دل بر مرگ نهاده بجان میکوشیدند آخر الامر شاهی سیونان زور آورده بنیروی اقبال شاهی رومیان و اکراد فایق و غالب آمده همگی را بجزا و سزا رسانیدند و قلعه بتصرف اولیاء دولت قاهره درآمده آن فتنه تسکین یافت و پسران و برادر حسنخان برفاقت خواجه مقصود علی بدرگاه جهان پناه آمده در سلک قورچیان عظام انتظام یافته مورد شفقت و مرحمت گشتند و خدمت خواجه مذکور مستحسن افتاد و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بنا بر حسن عقیدت و حقوق خدمات جان سپاری و جدید الیاس خلیفه که در پای قلعه دمدم کشته شده بود با کمال شدت قهر و آتش مزاجی خطای عظیم را که از غفلت و بی‌پروائی ملازمان و سوء فکر و تدبیر او

بظهور آمده بود بمرور شاهانه و اغماض پادشاهانه مقرون گردانیده از آن سلسله گذرانیدند و برهان الدین بیک ولد او را بجای والد بسمت خلافت موسوم گردانیده در سلک خلفای قراچه داغ بمقصود سلطان قوم او تفویض یافته حراست و کوتوالی قلعه مبارکه قهقهه بدستور بآن سلسله عقیدت آئین تعلق گرفت اکنون قلم عنبرین رقم بتحریر آمد و رفت مراد پاشا وزیر اعظم میپردازد و من الله الاعانه و التوفیق.

### ذکر لشکر کشیدن مراد پاشا وزیر اعظم و سردار روم بآذربایجان و رسیدن بدار السلطنه تبریز و بی‌نیل مقصود بازگشتن

سابقا نگاشته کلک بیان گردید که مراد پاشا وزیر اعظم را سلطان احمد خان پادشاه روم سردار نموده بدفع فتنه جنود قزلباش مأمور گردانیده صلاح و فساد این امر را منوط برآی او ساخت و چون مراد پاشا مرد عاقل روزگار دیده کار آزموده بود و با طایفه جلیله قزلباش چنانچه در صحیفه اول دفتر رقم ثبت یافته محاربه نموده از ته کار خبر داشت از وفور دانش و خیر اندیشی صلح را بهتر از جنگ دانسته گفتگوی صلح بمیان آورد و خواست که باعث امنیت عالم و ترفیه عالمیان گشته

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۸۲۱

میان پادشاهان حوزه اسلام مبانی صلح را استحکام دهد که این نیکنامی از آن وزیر صلاح اندیش بر صفحه روزگار یادگار ماند. لهذا خیر الدین چاوش را بنوعی که مذکور شد همراه محمد بیک بجهت استمراج و استرضای خاطر اشرف فرستاده خود در اسکو در حوالی استنبول بکارسازی سفر مشغول و منتظر وصول ایلچیان بود که خبر آمدن قزلباش بر سرارز روم باو رسید و او عساکر آن مرز و بوم را که بمرافقت او مأمور بودند جمع آورده کوچ بر کوچ روانه ارز روم گردید و در راه چنانچه در فوق تحریر یافت با ایلچیان ملاقات کرد و ایشان را مصحوب خود گردانیده متوجه اینطرف گردید و در حینی که حضرت اعلی از قراجیوق مراغه سبای با جمعی از مخصوصان بجانب تبریز توجه نموده امراء عظام را امر فرمودند که بقراچمن میانج رفته بسان عساکر نصرت نشان قیام نموده بعد از سان چون زمستان نزدیک شده و دیگر آمدن لشکر روم احتمال ندارد معاودت بجانب عراق واقع شود و امراء حسب الفرموده عمل نموده بعد از اتمام سان یک کوچ بجانب عراق واقع شده بود که آوازه آمدن سردار شیوع یافت و حسب الامر اعلی معاودت نموده به تبریز آمدند و امراء و عساکر منصوره را بجانب مرند فرستادند که در آنجا بوده آمدن سردار از هر راه بتحقیق پیوند و بمقتضای وقت و صلاح دولت قاهره عمل شود و حضرت اعلی الله تعالی قدره بکامیابی و اقبال در خطه تبریز اقامت داشتند و مراد پاشا از حدود قارص یکی از چاوشان معتبر را با مکتوب مخالفت طراز بخدمت اشرف [۵۸۱] فرستاده بعد از ابلاغ مدحاحات مخلصانه اعلام نموده بود که غرض اصلی از این نهضت قرار و مدار امر خیر انجام مصالحه است و چون حضرت خواندگار صلاح و فساد این امر را در اختیار صلح و جنگ منوط برآی و صوابدید این دولتمخواه گردانیده و نیت خیر امنیت بدان مقصور است که بوساطت خیر اندیشان طرفین و سعی این خیرخواه امر مصالحه فیما بین سمت وقوع یابد و ایلچی آن حضرت را بنا بر آن در نزد خود نگاهداشت که بعد از تمهید مقدمات صلح و قرار و مداری که فیما بین داده شود.

در حین مراجعت او را همراه خود بخدمت خواندگار برد و نیز ایلچی را بی تحفه و هدایا فرستادن مناسب رسوم و عادات دوستانه نبود چاوش مذکور بوسیله مقربان بساط اقدس عز عتبه بوسی و مجالست خلد آئین دریافته بنوازشات شاهانه سرافراز گردید و جواب مکتوب برین نهج نوشته شد که چون آن دستور معظم خیر اندیشی کرده گفتگوی مصالحه بمیان آورده ما نیز بنا بر ترفیه حال عباد الله رضا بآن داده حسب الالتماس آن جناب نامه صلح آمیز دوستانه فرستادیم و سخن همان است که بمحمد بیک گفته‌ایم اگر از آنطرف مصالحه بدستوری که فیما بین پادشاهان رضوان آشیان وقوع یافته بغلاظ ایمان تأکید یافته بود ممهد گردد از اینطرف نیز بساط خصومت و نزاع درنور دیده صلح مینمائیم و الا آنچه در مشیت الهی بوده باشد از ممکن غیب بمنصه ظهور خواهد رسید و اشعاری که در باب تحفه فرستادن نموده بود چون هنوز امر مصالحه قراری نیافته در اثنای خصومت و نزاع تحفه

فرستادن لایق نمینمود حالا- که آن دستور معظم چنین صلاح دیده نخواستیم که در اول حال رد مصلحت او نمائیم عجله یک شمامه عنبر اشهب بوزن یکهزار و هشتصد مثقال که زرگران نادره کار هندی در ظرف مشبک از هفت من طلای احمر بفنون غریبه تعبیه نموده‌اند در این اوقات حضرت پادشاه والا جاه سلیم شاه فرمان فرمای ممالک هندوستان برسم تحفه فرستاده بود و خالی از غرابی نیست زیرا که این مقدار عنبر اشهب خام یک پارچه آتش ندیده کمتر اتفاق افتاده و در خزاین ملوک و سلاطین کشورگشا یافت نشده بجهت خالی نبودن مکتوب بخدمت

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص: ۸۲۲

پادشاه والا- جاه روم فرستادیم که اگر از آنجانب نیز رایحه محبت و اتحاد استشمام رود و ابواب الفت و آشنائی فیما بین مفتوح گشته مصادقت و دوستی تیسیر پذیرد بعد الیوم ایلچیان و فرستادگان از تحف و هدایای لایقه خالی نخواهند بود و چاوش را از تبریز روانه فرمودند و سردار چون از حوالی قارص کوچ کرد عنان از راه ایروان پیچیده بطرف چالدران آمد و چون بالکاء خوی رسید از کفای قلعہ گذشته بطرف سلماس که سمت راه تبریز است در حرکت آمد از تقریر سفراء و واردین چنان معلوم شد که مطلب سادار از این آمدن و عنان از راه متعارف پیچانیدن آن بود که بی آنکه با جنود قزلباش محاربه نماید بلطایف الحیل و تدبیرات سپاهیان تا تبریز که منتهای مقصد است رسد و از آنجا گفتگوی مصالحه و صلاح اندیشی را وسیله مراجعت ساخته باز گردد که نزد همگان بجبن و بددلی منسوب نگشته خصما و اضداد او را بتقصیر متهم ندارند.

بالجمله چون آمدن سردار از راه سلماس و طسوج بتبریز محقق گشت و چنین بسرعت پیش آمدن منافی مقدمات صلح بود امراء عظام و عساكر منصوره را که در مرند اقامت داشتند طلب فرموده کس باحضر محمد خان زیاد اغلی و امراء قزلباغ و امیر کونه خان و لشکر چخور سعد فرستادند که قلعہ را بمعتمدان کار دیده سپرده بموکب همایون پیوندند و متوجه استحکام قلعہ تبریز و انجام ضروریات آن گشته تمامی غازیان ترکمان و تکلر را که در موکب ظفر قرین بودند خواه قورچیان عظام و خواه غیر آن برفاقت و همراهی پیر بوداخان حاکم تبریز بقلعه درآمده بلوازم قلعہ داری قیام نمایند و جمعی از تفنگچیان قدرانداز رکاب اشرف نیز بدین خدمت مأمور شدند و آن جماعت همگی پذیرای فرمان گشته مسرور و شادمان نقدجان بر کف بقلعه درآمده مستعد قلعہ داری گشتند. چون عمارت شنب غازان تبریز که ساخته و پرداخته معمار همت پادشاه سلطان غازان است و مدارس و خوانق بر دور گنبد مقبره پادشاه مرحوم که در رفعت و بلندی مشهور جهان و از غایه ارتفاع ثانی گنبد هرمان است ساخته شده جای مستحکم است بخاطر انور رسید که مبادا رومیه آنرا مقابل کوب قلعہ تبریز گردانیده بذخایر و یراق و حارس و نگهبان استحکام داده باز گردند و تسخیر آن بسهولت دست ندهد بآنجا نیز توپ و تفنگ و آذوقه و یراق کشیده فوجی از تفنگچیان قدر انداز اعتمادی را بحراست آن تعیین کردند و کسان بر سر شوارع فرستادند که رعایا مواضع قریبه سمت راه را کوچانند که از آسیب آمدن شد لشکر بر کنار بوده باشند و اصلا غله و آذوقه [۵۸۲] در محال نگذارند و هر کس استطاعت بردن غله خود نداشته باشد جهت نقل انبار قلعہ گذاشته قیمت واقعی از سرکار دیوان ستاند و چون سردار بدو سه منزلی تبریز رسید سکنه و اهالی شهر خود را بگوشه و کنار کشیده شهر را از آذوقه پرداختند و موکب همایون اعلی نیز از بلده تبریز کوچ فرموده از عقبه کوه سرخاب گذشته در کنار رودخانه آجی محل اقامت اختیار کرده نزول اجلال فرمودند که تا اجتماع سپاه چند روزی در آنجا بوده بعد از آنکه کیفیت و کمیت و ضعف و قدرت لشکر روم بوضوح پیوسته مکنون خاطر سردار بظهور آید بدانچه مصلحت وقت و صلاح دولت قاهره بوده باشد بفعل آید.

در این اثناء ایلچی دیگر از جانب سردار و علی پاشا بیگلربیگی روم ایلی که داماد او بود رسیده عرایض که بپایه سریر اعلی و کتابات که بامراء و ارکان دولت شاهی نوشته بودند رسانید خلاصه سفارت آنکه غرض اصلی از آمدن این دیار آنستکه در قرب جوار اشرف تمهید مقدمات صلح و کیفیت آن که بر چه نهج خواهد بود کرده شود و جنک و جدال با جنود قزلباش در خاطر



نیست و دلیل بر صدق آنکه در این راه بچند قلعه از قلاع متصرفه قزلباش رسیدیم و متعرض هیچیک نشدیم و از سپاه روم تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۸۲۳

ضرر و آسیبی باحدی نرسیده و صلاح دیده بود که چون سفارت و ایلچیگری محمد بیک متمادی گشته ایلچی دیگر بتازگی تعیین نموده با تحف و هدایای لایقه ارسال شود و بایلچی سفارش نموده بودند که چون ما در مقام جنک و نزاع نیستیم از حضرت شاه گردون بارگاه التماس نماید که آن حضرت نیز گروه قزلباش را از جنک و جدال و تعرض رومیان منع نماید.

بعد از اطلاع بر خاصه پیغام جواب بر همان نهج سابق در قلم آمد که سخن یکی است و محمد بیک را که فرستاده‌ایم از معتبران طایفه قزلباش و محل اعتماد شاهانه است اگر حضرت خواندگار بمصالحه بنوعی که مکررا آنها و اعلام گشته راغب است ما نیز رضا بآن داده‌ایم والا از جانبین آن چه خدا خواسته باشد چنان خواهد شد و سفارشی که در باب ضبط جنود قزلباش و منع ایشان از دستبرد و دست درازی برومیه نموده بود معروض رای انور گردید طایفه جلیله قزلباش را حد و یارای آن نیست که بی‌امر و اشاره همایون اسلحه توانند پوشید چه جای جنک و جدال اما گروهی از امراء و عساکر را بجهت صیانت احوال عجزه و رعایای هر طرف تعیین نموده‌ایم و لشکریان شما که بقصد نهب و یغما و بدست آوردن ذخیره بمواضع میروند بالضروره جنک واقع خواهد شد هر گاه ایشان اراده جنک نداشته باشند مردم خود را از تردد منع نموده نگذارند که از اردو بیرون روند و آن چه در باب فرستادن تحف و هدایا اشعار نموده‌اند انشاء الله تعالی چون صلح واقع شد و خصومت و نزاع بمحبت و دوستی تبدیل یابد آن چه لایق و شایان طرفین باشد بعمل خواهد آمد و چون رعایای بعضی مواضع میان کوه جانب دست چپ رومیه و بعضی محال دست راست که طرف خسرو شاه و آن حوالی باشد هنوز از مکان خود حرکت نکرده بودند حسینخان استاجلو حاکم همدان را با فوجی از عساکر و تفنگچیان چغتای و خراسانی را بسرکردگی مهدیقلی بیک امیر آخور باشی جغتای بجانب دست چپ و علیقلی خان شاملو و امام قلیخان ولد الله ویردیخان را با فوج دیگر از افواج قاهره بجانب دست راست فرستاده گنجعلی خان از یک را با لشکر کرمان در حوالی شهر تعیین نمودند که در کمینگاه‌ها بوده هر کس از رومیان بنهب و غارت بیرون آید بمدافعه قیام نمایند و سردار روز بیست و چهارم شهر شعبان المعظم بکنار شهر رسیده در آن طرف آب آجی نزول کرد و از این طرف امراء و عساکر منصوره از چخور سعد و قراباغ و سایر محال باردوی همایون جمع آمده و در اندک روزی لشگری فراهم آمد که هامون و کوه از حمل آن بستوه آمد و همه روزه فیما بین غازیان رومیان که بطلب آذوقه گروه گروه بمواضع پراکنده میشدند محاربات روی داده سر وزنده و احترامه‌ها را بدرگاه معلی می‌آوردند و هر کس بیرون میرفت بدست قزلباش افتاده قتل و گرفتار میگشت مراد پاشا که مرد عاقل روزگار دیده عاقبت اندیش بود از جمعیت سپاه قزلباش و آسودگی اسبان و استحکام قلعه و فراوانی آذوقه خبر یافته نه رای جنک داشت و نه بمحاصره میتوانست پرداخت از راه تواضع مردی پیش آمده خواسته که آن سپاه را بسلامت از چنگال شیران بیشه هیجا رهانیده بیرون برد و دغدغه عظیم داشت که مبادا در هنگام ارتحال مبارزان جنود اقبال عنان اندیشه را از طریق مصالحه پیچیده بمضممار جنک و جدال انعطاف دهند دیگر باره علی آقا نام شخصی را از طبقه روم [۵۸۳] ایلی از جانب علی پاشا برسال فرستاده پیغام کرده بود که همچنانکه از جانب خواندگار در این امور وکیل است ملتمس آنست که از جانب حضرت شاه والا جاه نیز در قرار و مدار صلح و تعیین سنور و سرحد مرخص و مأذون و نعم الوکیل باشد و محمد بیک عرضه داشتی در این باب نوشته بود و حضرت اعلی شاهی ظل - اللهی فرمودند که سخنان مردان یکی است اما آن دستور معظم در اصلاح ذات البین رعایت ناموس هر دو طرف کرده بنوعی که مکررا گفته و نوشته‌ایم بعمل آورد و در آن چند روز که اردوی رومیان در کنار

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۸۲۴

شهر بود از نایابی آذوقه چند نفر از پاشایان و سنجق بیگیان را با طبل و علم یراق جنک با طایفه آت اغلانی بطلب آذوقه میفرستادند.

## ذکر محاربات غازیان با رومیان و کشته شدن جیل پاشا و مراجعت سردار

### اشاره

کرت اول جمعی بمواضع طرف خسرو شاه و آنحدود رفتند چون یک دو فرسخ از اردو بیرون آمدند علیقلی خان و امام قلی خان و رفقا از کمینگاه‌ها بیرون آمده بطرف مخالفان تاختند و سلک جمعیت ایشان را پراکنده ساختند و رومیه تاب صدمه مبارزان سپاه منصور نیاورده روی به هزیمت نهادند و غازیان تا کنار رودخانه آجی تعاقب کرده جمعی کثیر طعمه شمشیر و برخی دستگیر شده اسب و اسر بسیار و غنایم بیشمار بدست جیوش منصوره درآمد کرت دویم جیل پاشا سرکرده قوم تاتار را که در میانه رومیه بشجاعت و دلاوری مشهور و بمرافقت او مستظهر بودند با گروهی از جنود عثمانی با اسب و الاغ بسیار بمواضع میانکوه فرستادند و جیل پاشا دلیری کرده بمیان دره‌ها و جاهای خطرناک درآمد و ذخایر موفور بدست آورده در حین مراجعت حسنخان با رفقا و تفنگچیان پیش راه گرفته بمقابله او درآمدند.

حسنخان با لشکر خود بمقدمه الجیش در آویخته از پیش برداشت مهدیقلی بیک میر آخور و تفنگچیان خود را بر قلب زدند فیما بین آتش حرب افروخته گشت جیل پاشا از غرور شجاعت و وفور جلادت بنفسه محاربه آغاز نهاد چون پیمانہ اجلش لبریز شده بدست یکی از بندق اندازان از پای در- آمده بقتل رسید رومیه شکست خورده روی بانهزام آوردند و تا کنار آب آجی رومیان را تعاقب نموده جمعی کثیر بقتل آوردند و سرجیل پاشا را با سرهای مقتولان و گرفتاران و اسب و استر و اخترمه و یراق بسیار بنظر اشرف درآوردند.

چون خبر کشته شدن جیل پاشا و انهزام لشکر رومی به اردوی سردار رسید سراسیمگی عظیم در میانه عساکر روم پدید آمده رای همگی عظماء و اعیان بکوچ کردن و خود را بمأمنی رسانیدن قرار یافت هنوز علی آقا ایلچی که در مرتبه سیم فرستاده بودند بدیشان نرسیده بود که کلمه العود احمد بر زبان آورده روز پنجم نزول ایشان بود که طبل ارتحال کوفته از حوالی شهر کوچ کرده در کمال اضطرار روی بصوب مراجعت آوردند و چون خبر کوچ ایشان به اردوی ظفر نشان رسید جمیع امراء قزلباش جمعیت کرده بعرض اقدس رسانیدند که چون سردار روم بتبریز آمده باعث خرابی مملکت و انواع خسارت و پریشانی سپاهی و رعیت گردید حالا- که جمعیت عظیم در اردوی ظفر قرین واقع است بعزم انتقام تعاقب ایشان کرده هر جا مصلحت باشد صفوف قتال آراسته استیصال آن طایفه را وجهه همت سازیم و امیدواریم که لطف الهی و نیروی اقبال شاهی که مکررا دیده و آزموده‌ایم بر اعادی ظفر یابیم چه در اینوقت ایشان را به این اضطرار و زبونی اسبان طاقت مقاومت با کوبه اقبال شاهی نخواهد بود و هر گاه این گروه بتوفیق پروردگار نابود گردند تا دو سه سال دیگر رومیه را جمعیتی چنین دست نخواهد داد.

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۸۲۵

حضرت اعلی شاهی ظل الهی بمروت و فتوت ذاتی که میراث اجداد عالیمقدر است جواب دولتخواهان برین نهج دادند که هر چند طبقه رومیه بمکر و حیل مشهورند چون مراد پاشا از ابتداء تا انتها گفتگوی صلاح اندیشی بمیان آورده در الفت و آشنائی کوفت و از جنک و جدال بحسب ظاهر کناره میجست ما نیز بنابر نظام سلسله ظاهر از خبث باطن ایشان نظر همت پوشیده رضا بمصالحه داده‌ایم حالا خلاف آن چه گفته و نوشته‌ایم لایق نمیدانیم معذلک ماه مبارک رمضان که از شهر حرم است رسید هر- گاه این دو گروه عظیم بعزم قتال درهم آویزند پیداست که چه خونها ریخته خواهد شد و نمیخواهیم که درین ماه مبارک که قتال ممنوع است آلوده وبال اینهمه خونریزش گردیم اما بملاحظه آنکه مبادا در هنگام مراجعت آسیبی از ایشان بقلعه خوی رسد حاکم خوی رخصت داده با جمعی تفنگچیان [۵۸۴] بقلعه فرستادند و رایات نصرت آیات نیز چند مرحله تعاقب فرمودند و لشکریان را از دستبرد و تعرض رومیه و اخذ غنیمت منع مینمودند مع ذلک مردم مجهول فوج فوج پیش رفته در سر هر کوچ خود را بعقب اردو رسانیده

سر وزنده و احترامها می‌آوردند مراد پاشا در حین بازگشتن سه- چهار نفری از مردم مجهول که درین آمد و رفت بدست رومیه آمده بود خلعت داده با کس خود و یک نفر ملازم محمد بیگ فرستاد و پیغام کرده بود که حضرت شاه والا جاه از این آمد و رفت غباری بخاطر نرسانند که این جسارت بنا بر اطفاء حرارت بعضی جهلای رومیه و سرمستان باده نخوت و غرور که سیلی روزگار نخورده از حوادث عالم بی‌خبرند اتفاق افتاد و انشاء الله تعالی من بعد صلح و صلاح بر وجه دلخواه و رضای خاطر اشرف صورت خواهد یافت و حضرت اعلی نیز قریب بچهل پنجاه نفر از رومیه که اکثر از طبقه ینکچری بودند و در حین مراجعت گرفتار غازیان شده بودند آزاد فرموده خلعت داده باز فرستادند و جمعی که آزاد کرده‌ها را برده بودند باز آمده تقریر کردند که واهمه عظیم برومیه استیلا- یافته با وجود چندین مسامحه که از جانب اشرف بظهور پیوست خاطرشان اطمینان نمی‌یافت و در سر هر کوچ آوازه لشکر قزلباش میرسید و موجب شورش و اضطراب عظیم میگشت.

مجملاً عسکر روم از این سفر بغایت پریشان و بد حال بازگشته خلق بسیار و اسب و استر بیشمار در معرض تلف آمد و چون الباق گذشته بحوالی وان رسیدند رایات ظفر آیات از حوالی طسوج و شبستر بجانب دارالسلطنه تبریز در حرکت آمده بجبر اختلال احوال و رضاجوئی عجزه و

### سان عساكر نصرت نشان و رخصت رجوع ایشان بمنازل خود

رعایا پرداختند و پراکنندگان شهر و مواضع جمع آمده در مساکن و اوطان آرام گرفتند و جمعی از رعایا را که از عبور لشکر روم خسارت و نقصان رسیده بود در این سال و سال دیگر از مالوجهات و عوارض دیوانی معاف فرمودند و در تبریز چند روز جهت سان عساكر نصرت نشان توقف فرموده امراء عظام سرحد و طبقات حشم را از قورچی و غلام و و غیر ذلک که دو سال بود در یساق بودند فوج فوج و گروه گروه به نظر در آورده مطالب مدعیانی که داشتند بانجاح مقرون گردانید رخصت دادند که بمنازل و اقطاع خود باز گردند.

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۸۲۶

### ذکر قلعه ساختن در ربیع رشیدی و تخریب قلعه سابق و بقیه وقایع و حالات این سال ختمت بالخیر و الاقبال

در سالی که رای جهان آرای اشرف اعلی بدین قرار گرفت که در بلده تبریز قلعه ترتیب دهند چون رومیان در امور قلعه سازی و قلعه داری مهارتی دارند و عثمان پاشا که مرد مدبر کاردان بود و در زمان سلطان مراد خان بتسخیر تبریز آمد چنانچه در جلد اول این دفتر بتحریر پیوسته اطراف و جوانب شهر را احتیاط کرده دولخانه قدیم را مناسب یافته آنجا را قلعه کرده بود و ارباب خرد و تدبیر همانجا را مصلحت میدیدند حضرت اعلی نیز موافقت جمهور نموده در آنجا قلعه ترتیب دادند اما همیشه میفرمودند که آب رودخانه مهرانرود که از محل مرتفع بشهر جاریست و از حریم قلعه میگذرد بر قلعه مشرف است و اگر در پیش رودخانه سدی بسته شود آب رودخانه بلند گشته بقلعه میریزد و احتمال مضرت و ویرانی قلعه دارد و اکثر اوقات بر زبان گهر فشان می‌گذشت که چندان وثوق و اعتمادی برین قلعه نیست و در دامن کوه سرخاب ربیع- رشیدی را مناسب قلعه یافته بودند.

اما بنابر وصول آوازه لشکر روم فرصت تخریب قلعه سابق و ترتیب قلعه جدید و لاحق نمیشد در اینوقت که مراد پاشا بقاعده که گذشت عود نمود آن اراده از خاطر خطیر سرزد منوچهر- بیگ ایشک آقاسی غلام شاه جنت مکانرا که مرد کار دیده کاردان بود بسرکاری عمارت قلعه تعیین فرموده مقرر داشتند که تا اول بهار مصالح و ضروریات از عمارات منهدمه تبریز خصوصاً شنب غازان که ویرانی بآن راه یافته بود ربیع رشیدی کشیده در وقت بهار که هوا روی باعتدال آرد شروع در عمارت قلعه نمایند و احکام مطاعه بصدور پیوست که استادان بناء و سنگتراش و عمله و فعله عمارت از عراق و هر طرف بتبریز آمده بزودی عمارت قلعه را باتمام

رساند و مومی الیه حسب فرمان قضا- جریان بترتیب قلعه و برجهای بلند اساس و آب انبار عالی پرداخته در اندک زمان آن چنان حصن حصینی ساخته و پرداخته شد که در متانت و رصانت با قلعه بلند ارکان سپهر [۵۸۵] برابری مینمود حاکم و اهل تبریز بالطوع و الرغبة شرط معاونت و همراهی بظهور آوردند و در میان قلعه حمام و عمارت دلگشا ترتیب یافته حاکم تبریز بآن جا نقل نموده بعد از اتمام قلعه جدید قلعه عتیق انهدام پذیرفت و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بعد از فراغ از سان لشکر و نسق تعمیر قلعه موکب جهانگشا بصوب عراق در حرکت آورده از راه اهر متوجه دارالارشاد اردبیل شدند.

در خلال این احوال طهمورث خان والی گرجستان کاخ که بجهت اخبار آمدن سردار احرام ملازمت سده سپهر مدار بسته روانه درگاه معلی شده بود وارد گشته بسعادت بساط بوسی معزز گشت و ببعضی از ناوران گرجی نیز بد مظنه بود حقیقت بعرض اقدس رسانید و حضرت اعلی متوجه احوال او و لوازشاب خان والی گرجستان کارتیل که در رکاب اشرف بود شده مطالب و مدعیات هر دو را بانجاح گردانیده مشمول نوازش و الطاف رخصت انصراف یافته هر یک مقتضی المرام بولایت خود رفتند و چند روز در دارالارشاد مذکور بمراسم دعا و زیارت مرقد شریف سلطان الاولیاء پرداخته از راه خلخال و طارم بدار السلطنه قزوین تشریف برده چند روز در آن بلده کامیاب عشرت و شادکامی بوده

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۸۲۷

از آنجا لوای توجه بدار السلطنه اصفهان افروخته بفیروزی و اقبال در مقر سلطنت ابد پیوند نزول اجلال فرموده زمستان را در منازل خلد آئین دولتخانه مبارکه نقش جهان بکامروایی گذرانیده و کامیاب دولت بودند.

### عریضه کردن سردار روم خدمت خواندگار

اما احوال سردار آنکه چون بدیار بکر رسید و جنود برد و سرما هجوم آورده بود در آن جا رحل اقامت انداخته قشلاق اختیار کرد و چاوش معتبری همراه محمد بیگ کرده او را روانه استنبول گردانید و عریضه بخدمت خواندگار نوشت که چون حضرت شاه عالیجاه از خصومت و نزاع گذشته اظهار محبت و دوستی مینماید و تا غایت از سنور و سرحد که در زمان مصالحه پادشاهان رضوان مقام تعیین شده تجاوز نکرده اولی و انسب و بصلاح دولت عثمانی اقرب این است که از اینطرف نیز خصومت و عناد بدوستی و اتحاد تبدیل یابد و مصالحه بقاعده و دستور سلاطین ماضیه رضوان الله علیهم استحکام پذیرد و محمد بیگ در استنبول بملاقات خواندگار فایز گشته مکتوب مودت اسلوب شاهی را با شمامه عنبر مشک بطلاء احمر که برسم یادبود برده بود گذرانیده خواندگار بمراد پاشا نوشته بود که ما اختیار این امر را بتو داده‌ایم و از صوابدید تو درنمیگذریم بهر چه مصلحت دولت دانی عمل کن و جواب مکتوب همایون نیز بهمین مضمون نوشته بودند که آنچه دستور مکرم مراد پاشا صلاح دیده برضای سلطانی مقرونست و محمد بیگ از استنبول بازگشته بدیار بکر نزد مراد پاشا آمد و پاشا یکنفر ملازم محمد بیگ جهت ایصال خبر بخدمت اشرف فرستاد و محمد بیگ را جهت تعیین سنور و سرحد نگاهداشت که بعد از اتمام شرایط پیمان روانه سازد و در وقتی که موکب ظفر قرین شاهی از سفر خیر اثر آذربایجان بدارالسلطنه اصفهان آمده در مقر سلطنت کامیاب دولت بودند فرستادگان مذکور آمده مقدمات صلح را عرض کردند امیدواری بعنایت و الطاف باری عز اسمہ آنست که توفیق رفیق و بخت مساعد گشته بعد از تحریر متوفاها کمیت نیکو خرام قلم را در میدان تحریر وقایع سال آینده بجولان درآورد.

متوفی‌ها:

اشاره

از مشاهیر و اعیان که در این سال بمقتضای آیه کریمه فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ، شربت ناگوار مرگ چشیده در مضاجع خاک غنودند:

### [فوت وزیر بیشه و نظیر حاتم بیک]

اول وزیر بیشه و نظیر حاتم بیک است که در شب جمعه ششم شهر ربیع الاول سنه تسع عشر و الف در پای قلعه دمدم ارومی چنانچه در طی احوال قلعه سمت گزارش یافته بفجاء در گذشت و نعلش او را به تبریز آورده از آنجا بمشهد مقدس معلی نقل نموده در گنبدی که در پائین پای مرقده مظهر حضرت امام الجن و الانس تعمیر یافته معمار همتش بود مدفون گشت شمه از اوصاف حمیده و اطوار پسندیده آن جناب در این اوراق سمت تحریر یافته از معایب تکرار اندیشیده در این مقام زبان قلم در کار کشیده از آن خاموشی گزید.

### [فوت محمد پاشای جلالی]

دیگری از متوفاها محمد پاشای جلالی است که او نیز در پای قلعه مریض و علیل گشته در اواخر شهر مزبور ودیعت حیات را بمتقاضی اجل سپرد و احوال او نیز در طی حالات جلالیان بتفصیل مرقوم خامه بلاغت نشان گشته.

### [فوت محمد سلطان بیات حاکم نیشابور]

دیگری محمد سلطان بیات حاکم نیشابور است وی ولد بابا الیاس است که ابا عن جد مقدم و ریش سفید ایل قزاییات خراسان بوده که از قبایل چغتای است و از زمان ظهور دولت این خاندان ایل مذکور رعیتی قزلباش میکردند در زمان نواب سکندرشان و ایام اقتدار مرشد قلیخان در خراسان محمود بیک نام برادر او منصب امارت ایل داده [۵۸۶] لقب سلطانی یافت و او در ایام تسلط و اقتدار اوزبکیه با برادران و اقربا و بسیاری از ایل تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۸۲۸

مذکور بقتل رسیدند محمد سلطان با جمعی بملازمت اشرف رسیده منظور نظر شفقت گردید و در ازاء این جانسپاری کل ایل بیات را از جمع و تکلیف دیوانی معاف گردانیده در سلک سپاهیان انتظام دادند و محمد سلطان بنوعی که در سالهای پیش مرقوم قلم صواب اندیش گشته بعضی اوقات حاکم اسفراین و سبزوار در این هنگام دوازده سال بود که من حیث الاستقلال حاکم نیشابور بود در اول این سال دعوت حق را اجابت نموده فرمان یافت و امارت ایل مذکور و الکاء نیشابور به بیرام علی سلطان قوم او شفقت شد.

### [فوت میر فیض الله وزیر غلامان]

دیگری از اعیان متوفاها میر فیض الله وزیر غلامان است وی از سادات عظام موسوی مشهد مقدس معلی بود پدرش میر مقصود مرد بمشرب بذله گوی خوش صحبت بود و میر فیض الله در فترت خراسان بعراق آمده بملازمت اشرف مشرف گشت بقدر حسن صوتی داشت و طنابری مینواخت بدین تقریب بمجلس بهشت آئین راه یافته مورد توجهات شاهانه گردید و حضرت اعلی ملتفت احوال او گشته بنا بر شفقت خاصی که بعموم اهل خراسان خصوصاً سادات و اهالی مشهد مقدس داشتند بخدمت مجلس نویسی سرافراز گردانیدند و ایامی بدان خدمت قیام داشت تا آنکه امر وزارت غلامان که درین عهد منصب بزرگست و بمیر عبد القادر قوم او تعلق داشت و او در جنگ جغال اغلی بدست رومیه مقتول گشت باو تفویض یافته علاوه مجلس نویسی گردید و روز بروز عزت و اعتبارش افزوده محل اعتماد شاهانه گشت.

در اواسط اینحال در چمن قراجیوق در حینی که از منزل خود سوار شده بدولتخانه همایون میرفت در سراسب حال برو متغیر گشته تا پائین آمدن مهلت نیافت و بفجاء درگذشت و هم در آن ایام مناصب او بمقرب الخاقانی امیر ابوالمعالی نطنزی که از سادات عظام برزورد نطنز و از احفاد سید جمال-الدین است که خادم حضرت سلطان الاولیاء و المحققین شیخ صفی الدین قدس سره بوده و اباعن جد در این دولت حقوق خدمت قدیم دارند و خود از عهد صبی الی یومنا هذا بملازمت اشرف و خدمت اشراف طویله و انبار قیام داشت و محل اعتماد شاهانه بود تفویض یافت.

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۸۲۹

## آغاز سال فرخ فال تنگوزیل بعضها مطابق سنه الف و عشرين و بعضها موافق احدى و عشرين و الف که سال بیست و پنجم جلوس اقدس شاهی ظل الهی است

### اشاره

نوروز این سال فرخ فال بفیروزی و فرخندگی در روز جمعه ششم شهر محرم الحرام که آغاز عشرين و الف هجری و اول فروردین ماه جلالی بود واقع شد یعنی شاهنشاه فلک چهارم که نیر اعظم و عطیه بخش عالم است از نهانخانه حوت بشرف گاه حمل برآمده فیض بخش عالم عنصر گردید و کوس نوروزی آوازه عالم افروزی در کون و مکان انداخته نورسان گلستان بجلوه گری در-آمدند جهانرا طراوتی تازه پدید آمد و حضرت خاقان فلک قدر گیتی ستان و شهریار کامبخش کامران اعنی فرمانروای ایران و شاهنشاه زمان ظل الله الملك المستعان غلام باخلاص حضرت شاه مردان سلام الله علیه ابو المظفر شاه عباس بهادر خان

بیت

که ز عدلش جهان منور باد تا جهان هست داد گستر باد در دارالسلطنه اصفهان که مقر دولت آن خسرو قضا قدرت قدر توأمان و بیمن توجه و دستیاری معمار همتش مصر جامع و خلاصه ملک ایران و از خلد برین نشانی است بفیروزی و اقبال نزول اجلال داشتند و بجهت ایام عاشورا که شیعیان و موالیان اهل بیت در تعزیه سید الشهداء خامس آل-عبا لباس سوگواری پوشیده اندوه و ملال بر ضمائر مستولی بود بلوازم نوروز و جشن و سرور آن روز فیروز قیام ننمودند و زبان حال صغیر و کبیر و برنا و پیر در آن ایام ملالت فرجام بمضمون این مقال که افصح الشعراء المتاخرین مولانا محتشم کاشی در مرثیه آنحضرت الفاء نموده مترنم بود

محتشم

ای چرخ غافلی که چه بیداد کرده و ز کین چها درین ستم آباد کرده

کام یزید داده از کشتن حسین بنگر کرا بقتل که دلشاد کرده بعد از فراغ خاطر از لوازم تعزیه و سوگواری که طراوت فصل بهار و ایام فروردین زهت آثار آن بلده جنت نشان را خضرت و نصارت بخشید و عنبرین بوی شکوفه و ازهار در دماغ

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۸۳۰

روزگار [۵۸۷] پیچیده مسرت بخش دلها و خرمی افزای خاطر همگنان گردید بدستور معهود در باغ نقش جهان امر قضا نفاذ بترتیب جشن عالی بصدور پیوست و امراء عالیقدر و وزراء و مقربان در گاه والا و اهالی و اعیان قلمرو همایون که در پایه سریر سلطنت مصیر حاضر بودند مع تجار و طبقات اصناف بر حسب اشاره همایون هر یک در محلی مناسب طرح جشن عالی انداختند و خیام زرنگار و سایبان-های اطلس و دیبای خطائی افراخته مجالس بهشت نشان ترتیب دادند و چهار طاقها در برابر هر مجلسی بفتون غریبه آراسته چراغان کردند بر روی خلق ابواب بهجت و خرمی گشوده گشت و در مجالس ساقیان سیمین ساق بجرعه‌های رواق نشاط افزای مجلسیان گشته چند روز داد خرمی دادند.



در خلال این حال کس از جانب محراب خان قاجار حاکم مرو رسیده خبر آمدن ولیمحمد خان پادشاه اوزبک فرمانفرمای ممالک ماوراءالنهر و ترکستان رسانید که از حوادث روزگار فی الجمله پژمردگی بچمن دولتش راه یافته بتاریخ هشتم شهر محرم الحرام سنه مذکور از راه چهارجو بعزم ملاقات همایون اعلی داخل خطه مرو شد و رقعہ محبت آمیز که آن پادشاه عالیجاه بخدمت اشرف نوشته بود بنظر همایون درآمد ورود این خبر بهجت اثر موجب مسرت و شادمانی خاطر انور گشته جواب رقعہ از روی اشفاق و اظهار اشتیاق مشتمل بر نکات دلپذیر قلمی فرمودند و حکم جهان مطاع باسم امراء حکام عز صدور یافت که بهر ولایت رسد پیشکشهای لایق کشیده منزل بمنزل مایحتاج سرکار آن حضرت و ملازمان بر وجه لایق سرانجام نموده بنوعی خدمات بتقدیم رسانند که مرضی و مستحسن باشد و همواره در کل مواد رضاجوی خاطر شریفش باشند و علیقلی خان ایشیک آقاسی باشی شاملو را که از اعظم امراء و معتمدان درگاه است باستقبال آن پادشاه عالیجاه تعیین فرمودند که تا بلده سمنان استقبال نموده تا دارالسلطنه اصفهان منزل بمنزل خدمات شایسته بتقدیم رسانیده لوازم میزبانی بظهور آورد و اتمام صحبت باغ و جشن نوروزی را برسیدن او موقوف داشته و حکم شد که تمامی بازارها و قیصریه و خانات حوالی نقش جهان را آذین بندند شرح آمدن ولی

### آمدن چاوشان روم از جانب مراد پاشا

محمد خان و سبب فتور احوال او که بچه کیفیت بود عنقریب در محل خود مرقوم کلک بیان خواهد گردید و داستانی علیحده تسوید خواهد یافت انشاء الله تعالی.

از سوانح و وقایع متنوعه آمدن چاوشان روم است که در خلال این احوال از جانب مراد پاشاء سردار که در دیار بکر قشلاق نموده بود آمده بعز بساط بوسی سرافراز شدند و عرایض و کتابات در باب صلح به نوعی که در سال گذشته بتحریر پیوست آورده جواب مکاتیب ایشان بر وفق مدعا نوشته فرستادند اما هنوز فرستاده‌ها مراجعت ننموده بودند که از قضای آسمانی مراد پاشا را اجل طبیعی دریافته رخت امل بسرای آخرت کشید و بدینجهت استقرار امر مصالحه در عقده تعویق ماند.

سانحه دیگر آنکه در این اوقات خاطر اشرف اقدس که صحیفه نقش طراز تصویرات غیبی است متوجه تعمیر قلعه نهانوند و استحکام آن گردیده مقرب الحضرة مهدی قلی بیگ امیر- آخور باشی جغتای را بدین خدمت مأمور فرمودند و مومی علیه حسب الفرموده به انجام آن اقدام نمود.

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص: ۸۳۱

### ذکر بنای جامع کبیر دارالسلطنه اصفهان بتوفیق پروردگار عالمیان

#### اشاره

در اوایل اینسال فرخنده آغاز خجسته انجام شهریار ظفر قرین نصرت فرجام را نیت خیر امنیت باسطرلاب فکرت بدان مقصور و معطوف گردید که در حوالی نقش جهان اصفهان بینای مسجد عالی بنیان که در بلاد ایران بل معموره جهان مثل آن نشاط نتواند داد پردازند و چون دار-السلطنه اصفهان را از عمارت عالی و منازل مرغوبه دلگشا و باغات عنبر شمیم روح افزا و انهار و بساتین نمونه خلد برین گردانیده‌اند اگر چه مسجد عالی و مدرسه در جانب شرقی و شمالی میدان نقش جهان ترتیب داده بودند اما آنها در برابر همت بلند آن حضرت پست مینمود و مکنون ضمیر انور بود که همچنانکه آن بلده جنت مثال از عمارت عالی و باغات و قیصریه و خانات و اسواق رشک بلاد و مصدوقه «إِرمَ ذاتِ الْعِمَادِ الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ» است مسجد عالی اساس و مدارس و بقاع الخیر آن حضرت نیز ارفع مساجد و بقاع ایران و در زینت و صفا از بیت المعمور و مسجد اقصی نشان دهد بعد از ملاحظه

اطراف میدان نقش جهان جانب جنوبی میدانرا که خانی بزرگ در آنجا ترتیب یافته بود اختیار فرمودند و عمارت خان مذکور را [۵۸۸] کنده در ساعت سعد که اهل تنجیم از زایچه طالع میمون همایون استخراج نمودند معماران حاذق و مهندسان مدقق که در اعمال هندسی و دقایق کار هر یک چون مرکز پرگاردم از تفرد و یکتائی

### پیدا شدن معدن سنگ مرمر در حوالی اصفهان

میزدند طرح مسجد و مقصوره انداخته استادان نادره کار بمبارکی و اقبال شروع در کار کردند از غرایب حالات و نوادر اتفاق پیدا شدن معدن سنگ مرمر است در حوالی صفاهان که در هیچ زمان کسی از آن نشان نیافته بود و همانا سنگهای مذکور در آن مکان ودیعت نهاده دست قدرت ازلی است که تا غایت بجهت زیب و زینت این معبد شریف از نظر خلق پنهان بوده و از میامن بخت بلند و نیت ارجمند این خسرو فیروزمند در اینعهد ظهور یافت و از این معنی استدلال توان کرد که ظهور این آیتی است روشن و علامتی واضح بر صدق نیت و حسن اعتقاد بانی و قدر و منزلت این بنا در درگاه مبدع جهان آراء که چنین سنگهای یکپارچه طویل عریض منقوش الوان را که در معموره جهان مثل آن نشان نتوان یافت آرایش این ثانی بیت المعمور گردانید:

تاریخ

تاریخ این خجسته بنا خواستم ز دل از شوق گفت «کعبه ثانی بنا شده» امید که این بنای عالی بنیان بر وفق دلخواه آن شهریار خیر بلند مقدار اتمام یافته سکنه این خطبه طیه سالهای بسیار در ظل ظلیل دولت ابد قرین آن خسرو کامکار آسوده حال و فارغ بال در آن معبد کعبه مثال بطاعات و عبادات حضرت خالق الارض و السماء پردازند و ثبوت آن عاجلا و آجلا بروزگار فرخنده آثار همایون گشته موجب ازدیاد و عمر و ثبات دولت روز افزون گردد و بدیگر امور حسنه و ائیه خیر موفق گردند بحرمه النبی و الوصی و اهل بیت الطاهرین آمین یا رب العالمین چون مکررا در صدر

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۸۳۲

این دفتر و اثنای گزارش اخبار اشعار شده که بعضی وقایع رومیه که داخل وقایع ایران نیست بنا بر مناسبت مقام در این اوقات و طی احوال شریف شهریار آفاق رقم نگارش میباید اکنون مناسب چنان دید که رشته از احوال ولی محمد خان و سبب عزیمت او بدرگاه فلک نشان نگاشته کلک بیان گرداند که متعشان بوادی سخن را موجب سیرابی گردد.

### گفتار در اختلال احوال ولی محمد خان پادشاه اوزبک و سبب انصراف دولت و عزیمت او بدرگاه فلک رقت شهریار گردون حشمت

#### اشاره

حجله آرایان ابکار معانی و پیرایه بندگان انجمن سخندانی عشرتگاه سخن را بدینگونه آرایش داده‌اند و دار الملک معنی را بدین نمط آذین بسته که چون ولی محمد خان بن جانی بیگ سلطان خواهر زاده عبدالله خان بعد از فوت برادرش باقیخان باتفاق آقاوائی بر سریر سلطنت ماوراء النهر و ترکستان جلوس نمود و امراء و سرداران اوزبکیه پای در دائره متابعتش نهاده در امر سلطنت و فرمانروائی تمکن و استقلال یافت و او بنوعی که راقم این اوراق پریشان از واردین آن ولایت استماع نموده با برادر زادگان و اقربا در کمال اشفاق و مهربانی سلوک نموده ایالت ولایت سمرقند را ببرادرزاده خود امام قلی سلطان ولد دین - محمد خان و ولایت بلخ و اندخود و شبرغان و محال این طرف آب آمویه را ببرادرزاده دیگر خودندر محمد - برادر او داده جهت هر یک اتالیقی تعیین کرد و ایشان مدتها در اطاعت و فرمانبرداری عم عالیقدر ثابت قدم بوده سر از طوق طاعت گزاری نمیپسچیدند.

رفته رفته امام قلی سلطان که پسر بزرگتر و در سمرقند بود از نشاط و غرور و جوانی سرمست گشته بتحریک طبع جاه دوست

هواپرست و اغوای جمعی جاهلان فتنه اندوز بیدولت که نزد او فراهم آمده بودند اتالیق خود را بقتل آورده آثار خلاف بظهور آورد ولی محمد خان از جسارت و خودرانی برادر زاده آزرده شده اعمال و اطوار او موجب انحراف مزاج پادشاه گردید و بجهت تأدیب و گوشمال برادرزاده و تفریق مفسدان عنان عزیمت بصوب سمرقند معطوف داشت امام قلی سلطان تاب توقف نیاورده از آنجا روانه جانب بلخ شد و از آب آمویه عبور کرده بندر محمد سلطان برادر کوچکتر خود پیوست او نیز اقتداء برادر بزرگ خود کرده اتالیق خود را که ناصح برادران بود بقتل هر دو برادر بمعاونت یکدیگر خیال استقلال کرده با عم بزرگوار دل دگرگون ساختند و نخست کس بخدمت عم [۵۸۹] فرستاده جهت رفع حجت عذر بی ادبیا خواستند و امام قلی سلطان معروض داشت که چون در سمرقند باغوای جاهلان و سعایت مفسدان بعضی امور بظهور پیوست و از جانب پادشاه استشمام رایحه بی التفاتی شد بنابر آن ترک سمرقند کرده ببلخ آمد و بر آن حضرت ظاهر است که حاصل ولایت بلخ و مضافات که برادر مخلص عنایت شده بود اکنون بمرسوم لشکریان و اخراجات هر دو برادر کفایت نیست و التماس نموده بود که آن ولایت را مخصوص او گردانیده ولایت حصار شادمان و قنذر دلقلان و توابع که ببلخ اقرب است برادر کوچکتر تفویض نمایند.

ولی محمد خان چون از اطوار برادر زادگان استشمام رایحه خلاف کرده بود نخواست که او را زیاده مکنت و ثروتی باشد این التماس از حلیه قبول عاری ماند آن ولایت را به گوهر -

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۸۳۳

طاهر نامی از امراء اوزبکیه که نسبت بولیمحمد خان بمزید اخلاص اختصاص داشت تفویض نمود از اینجهت فیما بین فی الجمله غبار نقاری ارتفاع یافت و او نیز برادر زادگان بی اعتماد گردید.

یک دو سال میانه ایشان بعضی اوقات رنجش و کدورت و گاهی دوستی و الفت ظاهری بود و در برابر بی اندامیها و اعمال ناشایست که از ایشان بصدر می پیوست ولی محمد خان بنصایح پدر فرزندان اکتفا نموده از آنها اغماض مینمود و ایشان نیز بتخصیص امام قلی سلطان بمعاذیر دلپذیر تمسک جسته پرده از روی کار برنمیداشت تا آنکه جمعی کثیر از یکه جوانان اوزبکیه که هوای بزرگی در سر داشتند و از تربیت پادشاه مأیوس بودند بتدریج نزد امام قلی سلطان جمع شده فتنه اندوزی کردند و در ایامی که ولی محمد خان با بندگان حضرت اعلی شاهی ظل الهی در مقام اخلاص و هواخواهی درآمده ابواب آشنائی مفتوح ساخت و از این جانب یوزباشی ترکمان بایلچیگری نزد او رفته باعزاز و احترام باز گردید و از این جانب شاه محمد میرزای خزانچی چنانچه مذکور گشت با مکتوب صداقت اسلوب برسم رسالت بپایه سریر خلافت مصیر آمد.

امام قلی سلطان باغوا و تحریک مفسدان بکنایه و صریح درین باب بگفتگو درآمده و از سخنان وسوسه آمیز ارباب نفاق ولی محمد خان بیعضی امراء نیز بدگمان شده در مقام آن شد که ارباب نفاق و اهل شقاق را از مخلصان صادق متمیز گرداند رفته رفته جمعی کثیر پیادشاه بد مظنه شده هر کس رایحه بی التفاتی استشمام مینمود در خفیه کسان نزد امام قلی سلطان فرستاده او را به مخالفت عم و آمدن ماوراء النهر ترغیب میکردند نوبتی چند نفر از امراء نفاق سرشت با یکدیگر اتفاق نموده عرضه داشتی بامام قلی سلطان نوشته بودند که از آب عبور نموده متوجه بخارا گردد که ما کمر خدمتکاری بر میان جان بسته او را بر سر سریر سلطنت و خانی که حسب الارث باو تعلق دارد متمکن میسازیم یکی از ارباب مواضعه اینمقدمه را پیادشاه عرض نمود و کس بر سر راه فرستاده فرستاده را با عریضه که هر یک مهر خود بر پشت آن زده بودند بدست آورد چند نفر از ایشان حاضر بودند و چند نفر بطرف سمرقند رفته بودند یرلیغ باحضر غایبان فرستاد که بعد از آمدن همگی را بمعرض یرغو درآورده پرسش آن قضیه نمایند.

ولی محمد خان بیتابی کرده از بیم شهرت حاضران را بهانه کنگاش طلب نموده اظهار آن مقدمه کرد ایشان انکار بلیغ نمودند عریضه را ظاهر ساخته هر یک ملاحظه مهر خود کردند آن جماعت ابا نموده گفتند که ارباب غرض تقلید مهر ما را کرده ولی محمد خان آن معذرت را مسموع نداشته همگی ایشان را بیاسا رسانیده بگرفتن غایبان نیز معتمدان ارسال داشت این خبر بآن

جماعت رسیده هر کس داخل آن مواضعه بود با اقربا و خویشان و آشنایان از بیم جان فرار نموده نزد امام قلی سلطان رفتند و او را بلقب خانی که میانه اوزبکیه نشانه پادشاهی است مخاطب ساخته پادشاهم پادشاهم گفتن آغاز نهادند و از علوی خوش آمد گویان خود را خان عالی‌شان و پادشاه نافذ فرمان تصور نموده باعلان کوس مخالفت کوفته پرده از روی کار برداشت تا آنکه جمعی کثیر از امراء و اعیان نفاق اندیش اوزبکیه نزد او جمع آمدند و او در این سال با هفت هزار کس از بلخ عزیمت ماوراء النهر نموده از آب عبور کرده تا حدود قرشی آمد.

ولی محمد خان نیز از عزیمت او خبر یافته با امراء و اعیان اوزبکیه که قریب بسه هزار کس بودند از بخارا بیرون آمده بمقابله برادرزاده شتافت اما با امراء و اعیان بل مقربان خود بغایت بد مظنه و بی‌اعتماد شده بود.

### عالم آرای عباسی ۵۳

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۸۳۴

چون امام قلیخان تاب مقاومت عم بزرگوار نداشت در محل مناسب پشت بآب آمویه داده بحفر خندق پرداخت و معتمدان نزد عم فرستاده حکایت‌های شکایت آمیز و گله گذاریها بمیان آورد و امراء نفاق-پیشه و مفسدان حیل اندیشه ابواب مکر و حيله گشودند از واردین آن صوب استماع شد که ولیمحمد خان بالطبع نمیخواست که فیما بین بفساد انجامد و اراده خاطرش این بود که اگر امام قلیخان از کرده نادم بوده مفسدان را [۵۹۰] که نزد او مجتمعند پراکنده سازد و در مقام اعتذار بوده بهمان حکومت بلخ قانع گشته مطیع و منقاد عم گردد او نیز عذر پذیر گشته حکومت بلخ باو ارزانی دارد از قضای فلکی و حوادث آسمانی شبی در کنار اردوی ولی محمد خان دو سه رأس خوک از میان نیزاری بیرون آمده بحوالی اردو و میان چمنها درمیآید مردم اردو واقف گشته فریاد کنان از خیمها بیرون دویده بجنگ خوک مشغول گشته‌اند و غوغای عظیم در میان مردم افتاد ولی محمد خان در خرگاه خاص خوابیده بود از آواز شورش و غلغله عوام بیدار شده استخبار احوال مینماید بعضی هرزه درایان بی‌خرد نادان تصور شبیخون لشکر امام قلی خان کرده بعرض میرسانند.

چون خلایق از وساوس شیطانی به اخبار اراجیف بالطبع راغبند در یک لحظه گفتگو در اردو شایع میگردد و عموم سپاه بهم برآمده و پیاده و سوار اسلحه و یراق بر خود مرتب ساخته متوجه کرباس پادشاهی میگردند ولی محمد خان چون به امراء و اعیان بد مظنه و بی‌اعتماد بوده و اندیشه آن داشته که مبادا ارباب غدر و نفاق او را در میان خرگاه احاطه نمایند با چند نفری از معتمدان که با او بودند سوار شده و احتیاط ورزیده خود را بکناری کشیده و بر بلندی ایستاده نظاره گر انجمن حوادث بوده تا به بیند که حال چگونه است امراء و لشکریان که بر در سرپرده و قیتول پادشاهی جمع شده‌اند اصلا اثری از پادشاه نمی‌یابند بعضی را تصور آن شده که پادشاه فرار نموده و برخی را مظنه آن بوده که ارباب غدر بدوستی امام قلیخان او را از میان برداشته‌اند.

مجملا- معارف سپاه بمجرده اینگونه تصورات جوق جوق روی امید بدرگاه امام قلیخان آورده او را بتهنیت پادشاهی میگویند ولی محمد خان تا طلعه صبح در آن بلندی ایستاده صبح ظاهر میشود که طوایف اوزبکیه طوعا و ضروره روی بقیتول امام قلی خان آورده رفته‌اند حقیقت حال که بر چه نهج بود معلوم نگشته که آیا این قضیه از قضایای فلکی اتفاقی روی داد یا در میانه جمعی از خواص و اعیان تمهید یافته بوده و رغم ولی محمد خان این بود که اکثر عظماء اوزبکیه با او غدر کرده امام قلیخان را نوید سلطنت داده راغب آمدن ساختند و او باستظهار آن جماعت جرأت آمدن کرده و این مقدمات ساخته و پرداخته آن جماعت بود و اگر او غفلت ورزیده بیرون نمیرفت حرام نمکان او را ضایع میکردند علی ای التقدیرین ولیمحمد خان در کمال یأس و حرمان با معدودی روی بجانب بخارا آورده داخل شهر شد.

حاکم بخارا که در ارک نشیمن داشت آمدن پادشاه را بدان پریشانحالی و اضطرار معلوم نموده ارک را قایم کرد و از ملازمت و کورنش تقاعد ورزیده پیغام داد که عنقریب امام قلیخان در این چند روز با غلبه تمام ببخارا خواهد آمد پادشاه را نه قوت مقابله

است و نه محصور گشتن لایق اولی

### توجه ولی محمد خان پادشاه اوزبک بجانب ایران

آنست که از شهر بیرون رفته اندیشه بر اصلی در کار خود فرمایند ولی محمد خان از شعبده بازیهای چرخ مشعبد کج رفتار و بیوفائی مردم روزگار متعجب گشته بعضی از مخدرات و اهل حرم را که در ارک بودند طلب نمود کوتوال طلب کرده‌ها را فرستاد و او بعد از سه روز با رستم محمد خان

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص: ۸۳۵

پسر خود و بعضی متعلقان و چهارصد پانصد نفری از مقربان و ملازمان معتمد بعزیمت سمرقند از بخارا بیرون آمد چون مظنه غدر و نفاق با اکثر اعیان داشت از بیوفائی مردم سمرقند نیز اندیشه کرده فسخ عزیمت آنجا کرد و توجه جانب ایران و استمداد نمودن از حضرت شاه والا قدر بلند مکان در خاطر تصمیم داده از معبر چهارجو گذشته بقلعه چهارجو آمد و رستم محمد سلطان پسرش را با جمعی از معتمدان از بیابان سرخس بدارالسلطنه هرات فرستاد که خود نیز متعاقب آن صوب رود و کس بجانب مرو نزد محراب خان حاکم آنجا نیز فرستاده مجاری احوال خود اعلام کرد.

محراب خان توجه او را از راه مرو ابست و الیق دانسته تکلیف آمدن مرو کرد ولی محمد خان نیز راغب آمدن مرو گشته متعلقان در قلعه چهارجو گذاشت و قلعه را بیکی از اهل اعتماد سپرده با سایر عظماء و ملازمان و رفقا که اعظم ایشان خواجم بیری اتالیق بود و نیک و بد سیصد نفر میشدند بمرو آمد و محراب خان بلوازم استقبال استعجال نموده او را باعزاز و احترام لایق بشهر آورد و همان ساعت کس پایه سریر اعلی فرستاده حقیقت تشریف قدوم پادشاه اوزبک را عرض کرد و خود نیز آنچه سبق ذکر یافت مکتوب شوق آمیز بخدمت اشرف نوشت.

بالجمله چند روزی در مرو استراحت نموده محرابخان کما ینبغی و یلیق بخدمات میزبانی پرداخت و ضیافتهای پادشاهانه کرده پیشکشهای لایق گذرانید و از آنجا روانه مشهد مقدس معلی گشته در چهار باغ مشهد نزول کرد میرزا عرب برادر شاه نظر خان توکل که از جانب برادر داروغه و جانشین بود و امراء عظام آن حوالی [۵۹۱] بمراسم خدمت کاری قیام نموده پیشکشهای لایقه کشیدند و قریب بیست روز در مشهد مقدس توقف نموده از رنج راه و محنت گاه و بیگاه آسوده گشت و از آن جا آهنگ عراق کرده امراء عظام که در سمت راه بودند منزل بمنزل خدمت بتقدیم رسانیده بدستور آن

### آهنگ ولی محمد خان پادشاه اوزبک از خراسای بسمت عراق

پیشکش میکشیدند و ضیافت میکردند و چون بحدود بسطام رسید فریدون خان حاکم استرآباد بنوعی که از جانب اشرف مأمور بود از استر - آباد ببسطام آمده تا چشمه الهاک که هشت فرسخ است استقبال کرد و تحف و هدایا گذرانیده و خدمات شایسته بتقدیم رسانید و تا سمنان و خوار که ملک عراق است و کلاء فریدون خان متفکل خدمت بودند در خوار علی قلی بیگ جان ایشیک آقاسی باشی شاملو که از اصفهان حسب - فرمان قضا جریان باستقبال رفته بود رسید.

بعد از کورتش و آداب دریافت ملازمت اول از جانب اشرف اعلی پرسش نمود سخنان محبت طراز دوستانه القاء نمود و در آن روز رخصت میهمانی طلبدیده روز دیگر بلوازم ضیافت پرداخت و تکلفات مرغوبه نموده تحف و هدایا گذرانید و بمقربان و مخصوصان بل سایر ملازمان تواضعات آدمیانه بظهور آورد و از آنجا منزل بمنزل خدمات شایسته بتقدیم رسانیده بخطه دلپذیر کاشان آورد اهالی کاشان میدانرا چراغان کرده زیاده از مأمول خدمات نمودند و آن حضرت دو سه روزی در کاشان استراحت نموده روانه دارالسلطنه اصفهان شد مقدمات مذکور از تقریر واردین آنصوب بتحریر پیوست اگر اختلافی در سبب اختلال احوالش

بوده باشد حمل بر تخالف اقوال نموده کمیتہ را بکذب و خلاف متهم ن سازند و العہدۃ علی الرواۃ.

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۸۳۶

## ذکر آمدن ولی محمد خان بدرگاه سدره نشان و ملاقات آن پادشاه عالیجاه با قهرمان زمان و خسرو ایران

### اشاره

دستان سرایان انجمن قصه پردازی و پیرایه بندان بزم سخن سازی پیشگاه ایوان بلند پایه سخن را بدین نمط آذین بسته‌اند که چون وصول ولی محمد خان بکاشان قرع سمع اهل صفاهان گردید موازی بیست هزار بندق انداز بلده و بلوکات سرانجام داده حاضر ساختند که در روز استقبال از شهر تا موضع دولت آباد که سه فرسخ است دو رویه صف کشیده ایستاده باشند و تمامت چهار بازار نقش جهان و قیصریه و خانات و قهوه‌خانه‌ها را آذین بندی کرده شهر و بازار چون نوعروسان حجله

### آمدن شاه عباس و اعیان دولت باستقبال ولیمحمد خان

نشاط آرایش یافت و در روزی که ولی محمد خان داخل شهر میشد حضرت شاه جمجاه فریدون بارگاه بسعدت و اقبال بعزم استقبال سوار شده با امراء و ارکان دولت سیما الله ویردیخان و الله قلی بیگ قورچی باشی و ندر خان مهرداد و سایر امراء و اعیان که در پایه سریر خلافت مصیر حاضر بودند از حسن خلق و مهربانی و میهمان نوازی رسوم و آداب پادشاهانه را منظور نداشته از غایت بی‌تکلفی تا موضع دولت آباد که سه فرسخ است تشریف بردند و از آنجا چند گام پیشتر نهاده باو رسیدند و از عواطف ذاتی و اخلاق حمیده بی‌تکلفانه همچنان او را سواره دریافته بمصافحه و معانقه پرداختند و بزبانی انواع اشفاق و مهربانی و پرسشهای دوستانه و تواضعات یارانه بظهور آورده امراء عظام قزلباش نیز راه رسم مردمی و آداب تواضع مملوک داشتند.

آقا کمال دولت آبادی از خدمت اشرف استدعا نمود که آن میهمان گرامی را لحظه در کلبه درویشانه فرود آورند حسب الالتماس آن پیر جوکار باتفاق بمنزل او رفتند و او از خانه خود تا بیرون آنموضع اقمشه و اجناس مناسب پای انداز گسترده چنانچه باید و شاید بلوازم ضیافت پرداخت و آنچه لایق دانست پیشکش کرد و از آنجا بسعدت و اجلال سوار شده متوجه شهر شدند از موضع دولت آباد تا نقش جهان از سرکار خاصه شریفه اجناس و اقمشه لطیفه برسم پای انداز گسترده شده بود و از دو طرف تفنگچیان یسل بسته ایستاده بودند از ازدحام خلاق و انبوهی تماشاگران که در عرصه خیال گنجائی نداشت طرق تنگی پذیرفته عبور شاه و سپاه یکسان نبود بنا بر آن حضرت اعلی با ولی محمد خان تکلم آغاز نهاده آهسته آهسته طی مسافت مینمودند و چند جا توقف فرموده جهة انبساط خاطر او جرعه‌های نشاط نوشیده صحبت سراسبی میداشتند و انواع مهربانیها بظهور می‌آوردند و چون بدروازه شهر رسیدند حسب الامر اشرف لحظه دروازه را بستند که از کوچه و بازار گذار توانند کرد.

القصه باعزاز [۵۹۲] و کامرانی داخل شهر شده در منازل مرغوب که جهت سکنی آن حضرت تعیین شده بود نزول نمود و علیقلی خان بدستور میهماندار بود و همه روزه مایحتاج و ضروریات سرکارش از سرکار خاصه شریفه بر وجه لایق سرانجام مییافت شعراء بلاغت شعار اشعار آبدار و تواریخ

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۸۳۷

مرغوب در سلک نظم کشیدند از آنجمله خواجه شعیب جوشقانی که از اکابر و اعیان جوشقان و درین هنگام در سلک وزراء و متکلفان مهمام دیوانی منسلک و بسیار شیرین کلام و صاحب طبیعت عالی است این تاریخ گفت:

تاریخ



چون ز گردشهای چرخ منقلب گشت پیدا در بخارا انقلاب  
 شاه ترکستان ولیخان آنکه هست زیب بخش دولت افراسیاب  
 رهنمون شد دولت او را تا نهادزو بدرگاه شه مالک رقاب  
 شاه عباس قدر قدرت که هست کامران و کامبخش و کامیاب  
 این قران سعد را تاریخ جو گشتم از اندیشه قدسی خطاب

ساخت روشن شمع مجلس را و گفت: «ماه شد مهمان بزم آفتاب» این مصراع هزار و نوزده است موافق تاریخ توجه او اما در اینوقت که بعد ملاقات فایز گردید آغاز هزار و بیست شده بود و آن نیز بتعمیه حاصل است زیرا که مراد از روشن کردن شمع مجلس بعمل تشبیه تحصیل الف است.

تاریخ دیگر فرزند ارجمند محمد صالح برادر زاده مسود اوراق گفته بود موافق هزار و بیست آن نیز ثبت افتاد:

عباس شه آن سپهر احسان کز پرتو اوست زیب ایران  
 آمد بدرش ز روی اخلاص بر دست گرفته تحفه جان  
 قا آن زمان ولی محمد اورنگ نشین ملک توران  
 جستم ز خرد چو سال تاریخ گفت: آمده پادشاه توران

#### مهمانی حضرت اعلی شاهی پادشاه اوزبک را در خلوتخانه خاص

روز دیگر حضرت اعلی بو ثاق او تشریف قدوم ارزانی داشته بآئین بزرگی و میهمان نوازی پرسشهای دوستانه و دلجوئیهای مشفقانه بظهور آوردند و اگر گاهی از اطوار او قبض خاطر و کدورت و ملالی که از گردش چرخ کجرفتار داشت مفهوم میگشت حضرت اعلی بشکفتگی و گرم اختلاطی رفع آن کرده در مهربانی و دلجوئیها می افزودند و چون یک دو روز از رنج راه و مشقت سفر فی الجمله آسودگی یافت در خلوتخانه خاص بزم ضیافت بآئین بزرگان روزگار ترتیب یافته مجلس پادشاهانه آراستند و جناب خانی با چند نفر از خواص ملازمان و مقربان بآن محفل جنت نشان درآمده نواب همایون اعلی بنفس نفیس در آن انجمن بهجت فرا بی تکلفانه بمجلس آرائی توجه مینمودند و پرچهرگان لاله عذار در آن عشرت سرای شادمانی اقداح راح ریحانی و جرعه‌های دوستکامی بگردش

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۸۳۸

آورده مطربان خوش آهنگ و مغنیان نیز چنک بنوای دلگشا زنگ زدای خواطر گشته حوروشان عراقی و خراسانی برقاصی درآمده خرامش و جلوه‌گری آغاز نهادند  
 شعر

در آن فرخنده بزم و محفل خاص همی بودی ز شادی زهره رقاص  
 بهر گوشه خرامان دل ستانی بهر طرفی روان آرام جانی

بهشت آسا در آن رشک گلستان بخدمت ایستاده حور و غلمان ولی محمد خان از مشاهده آن بزم خلد آئین که مشحون بچندین حور و غلمان بود حیرت افزا بوده آثار بهجت و خرمی بظهور می‌آورد و حضرت اعلی شاهی ظل الهی بسنخان دلکش و مهربانیها که در چنین اوقات پسندیده عالمیان است تسلی بخش خاطر تفرقه آلودش بودند و امراء و مقربان او را ببات عهد و حسن وفاداری و رعایت حق نمکخوارگی ستوده وعده‌های جمیل میدادند و تا قریب بصبح صحبت پادشاهانه انعقاد یافته دقیقه از دقایق مردمی و مهمان نوازی فرو گذاشت نکردند و تفصیل آنچه بر سیل نزل و اقامت شایسته میهمانی چنان و درخور همت میزبانی چنین از نقود

وافره و انواع ملبوس و ضروریات بیوتات و غیر ذلک ارسال یافت موجب تطویل بود عنان قلم از تحریر کیفیت و کمیت آن کشیده داشت. چون حضرت اعلی شاهی ظل الهی در آن ایام خجسته فرجام جهت تنشيط خاطر و انبساط ضمیر اکثر اوقات در میدان نقش جهان که نگارستان صوری و بهارستان معنوی بود با مخصوصان و مقربان بنشاط چوگان بازی و قبق اندازی آتشبازها که استادان آتشباز بفنون غریبه ترتیب میدادند مشغولی میفرمودند در ایام معاشرت و همصحبتی ولی محمد خان بدان شغل شگرف پرداخته بعد از چوگان بازی و قبق اندازی آتشبازان گرم دست آتش فعل اسباب آنها را مهیا کرده آتشبازیهای غریب عجیب که هرگز مشاهده نکرده بود تماشا کرد بعضی از اسباب آتشبازی در فیل بزرگی از افیال پادشاهی تعبیه کرده [۵۹۳] بودند در حین آتش دادن و توپ انداختن از آن کوه پیکر آتشخوی زمین نورد بادپا حرکات عجیب و حملهای مهیب مشاهده گشت که موجب انبساط خاطر جناب خانی و حاضران بساط اقدس گردید و نظارگیان تماشائی اطراف و جوانب میدانرا فرو گرفته نظاره گر آن انجمن بودند و بعد از فراغ از آن شغل سرور افزا بسیر چراغان چهار بازار و قیصریه و خانات تشریف برده در هر مکانی صحبتی و در هر شبستانی عشرتی انعقاد مییافت و حضرت اعلی هر دم و هر ساعت بتقریبی در بی تکلیفی و تواضع افزوده حسن خلق و گرم اختلاطی بیشتر از پیشتر بظهور میآوردند و مکرراً صحبتهای چراغان و مجلسهای نقش جهان اتفاق افتاد.

در اول تحویل سرطان که بعرف اهل عجم و شکون کسری و جم روز «آب پاشان» است باتفاق در چهار باغ صفاهان تماشای آب پاشان فرمودند و در آنروز زیاده از صد هزار نفس از طبقات خلاق و وضع و شریف در خیابان چهار باغ جمع آمده یکدیگر آب میپاشیدند از کثرت خلاق و بسیاری آب پاشی زاینده رود خشکی پذیرفت و فی الواقع تماشای غریبی است. بالجمله بعد از فراغ از سیر و صحبت و آسودگی سفر گفتگوی سلطنت و اصلاح اختلال مهام دولت بمیان آمده از طغیان برادر زاده و بد عهدی ملازمان و اختلالی که باقتضای قضا بهر جهت روی داده بود سخنان مذکور گشت هر چند تمشیت امور عالم در قبضه ارادت و اختیار حی قدیر و انتظام

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۸۳۹

مهام بنی آدم در مشیت آفریننده هر صغیر و کبیر است و تدبیر عقلاء دهر را در تقدیرات ازلی دخیلی نه که یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید اما بمقتضی عقل دوراندیش رأی جهان آرا اقتضای آن مینمود که چون اعانت و امداد جناب خانی بر ذمت همت بل کل طبقه قزلباش لازم آمده مناسب آنست که موکب نصرت قرین شاهی بمرافقت عالی بجانب خراسان در حرکت آمده جناب خانی را با لشکر گران روانه دیار خود گردانند که اگر بنهضت همایون احتیاج افتد زودتر لوازم مدد و کمک بظهور آید لیکن در اینسال چون سردار روم که در سال گذشته به تبریز آمده بازگشت در دیار بکر قشلاق کرده اگر چه گفتگوی صلح در میان دارد اما اعتمادی بر اقوال رومیان نیست بنابر تنظیم امور دولت عزیمت سفر آذربایجان در خاطر مصمم است و فسخ آن موجب مفاسد کلیه اولی اینکه جناب خانی این خانواده را خانه خود دانسته در هر جا از ممالک محروسه اختیار نماید رحل اقامت انداخته چند گاه باسایش و استراحت پردازد که انشاء الله تعالی در اینسال امور ضروری سرحد را انتظامی داده خاطر از آن صوب جمع گردد در سال دیگر بتوفیق الله باتفاق یکدیگر عنان عزیمت بصوب مقصد انعطاف داده لوای ملک ستانی برافرازیم.

ولیمحمد خان تصدیق کرد که حضرت اعلی را فسخ عزیمت آذربایجان که در خاطر اشرف استقرار دارد لایق دولت نیست اما از کنگاش اتالیقان و بهادران رفیق قرارداد خاطرش آن بود که بازگشتن او عاجلاً بجانب ماوراء النهر لازم است و تأخیر و تعویق در آن مناسب وقت نیست زیرا که اکثر امراء و حکام اوزبکیه که در آن ولایت اند گماشته و نصب کرده اویند تا غایت نزد امام قلیخان نیامده چشم انتظار در شاهراه این طرف دارند و تا کافه خلق سر بچنبر اطاعت او در نیاورده‌اند و او را هنوز شوکت و اقتدار تام حاصل نشده بدفع حادثه میباید پرداخت که بعد از تمکن و استقرار او بر سریر دولت کار مشکوتر خواهد بود و رفاقت و همراهی جنود مرضی خاطر اوزبکیه نیست و یمکن که اگر سپاه قزلباش همراه باشد موجب رمیدگی خلق گشته از خوف و بیم جمعیتی که

ملحوظ خاطر است روی ندهد و چون از آثار سلف و اخبار ماضی بتحقیق پیوسته که تا غایه هر کس از سلاطین اوزبکیه و چغتای بدین دودمان قدس نشان که خاندان ولایت و کرامت است توسل جسته بر حسب دلخواه کامروا گشته غرض از آمدن بدین صوب آن بود که تیمنا و تبرکا بسعادت ملاقات اشرف فایز گشته کمر همت از این دولت بسته روی بمقصد آورد اکنون ملتمس آنکه توجهات ظاهر و باطن دریغ نداشته بهمت یار و مددکار باشند و امیدواریم که بیمن توسل این دودمان والا و توجه ظاهری و امداد باطنی همایون اعلی بر حسب نیت کامروای مقصود و کامیاب دولت گردیم و اگر مهم نوع دیگر باشد و آنچه مکنون خاطر دوستان است بظهور نه پیوندد و مدد و کومک قزلباش لازم افتد همان امراء و لشکریان خراسان کافی اند اشاره فرمایند که بیگلریگی خراسان با جنود قزلباش آماده کومک بوده هر گاه احتیاج افتد همراه فرزند اعز رستم محمد که در هرات است روانه شوند و حضرت اعلی را از شمول عاطفت و مهربانی مطلب آن بود که چون باین دودمان والا توسل جسته در تدارک اختلال احوال او که امریست عظیم و کاریست بزرگ بتأنی و تأمل فکری بصواب اندیشند زیرا که میانه او و اوزبکیه بفساد انجامیده چندان وثوق و اعتمادی [۵۹۴] برایشان نمانده بود تا آنکه چند مرتبه مجالس کنگاش انعقاد یافته ریش سفیدان و معتمدانش بازگشتن را بتعجیل بیمدد و کومک قزلباش صایب شمرده مبالغه بسرحد افراط رسانیدند و از جانب خراسان نیز اخبار میرسید که جمعی کثیر از سپاه اوزبک منتظر ورود مقدم خاندان بعد از گفتگوی بسیار جناب خانی جانب رفتن را ترجیح داده نیک و بد آنرا بگردن خود گرفتند و حضرت

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۸۴۰

اعلی رضا جوی گشته در روانه نمودن او توجهات پادشاهانه بظهور آورده اسباب و مایحتاج سرکار او و ملازمان از نقد و اجناس و اسب و استر و شتر و خیمه و یراق بیوتات و غیر ذلک بر وجه لایق سرانجام یافت و در روزیکه حضرت اعلی شاهی ظل اللهی ساعت سعد جهه یساق آذربایجان اختیار فرموده پیشخانه همایون در کنار زاینده رود نصب فرموده از آنجا بشهر نقل نموده بودند ولی محمد خان را طلب فرموده آنشب با یکدیگر صحبت مخصوصانه داشتند و بسیاری از سخنان حقیقت پیرا در امور ملک داری و تألیف قلوب دوست و دشمن و عفو نمودن از جرایم بی اختیار لشکر و اعلام نمودن حقایق یومی و سوانح غیبی بر زبان الهام بیان آورده سفارشات بلیغ کردند و از همراهان خصوصا خواجم بیردی اتالیق در باب خدمت و جانسپاری و دولتخواهی عهد و میثاق گرفته یکدیگر را وداع کردند و زینلخان بیک شاملو را که از معتبران طایفه شاملو بود تعیین فرمودند که تا آن جناب در قلمرو همایون باشد در ملازمت بوده روز بروز نزل و مایحتاج سرانجام داده متکفل خدمت باشد و جناب خانی بعد از وداع اشرف اعلی دو روز دیگر در شهر توقف نموده روز سیم روانه شد از جهلاء اوزبکیه بعضی اعمال ناصواب و بدسلوکی و خلافت و بی‌اندامیها صدور یافت که بمحض رعایت جانب میهمان نوازی از آنها اغماض شد.

**ذکر توجه ولی محمد خان از درگاه سعادت آشیان بصوب خراسان و ماوراءالنهر و تمکن یافتن بر سریر سلطنت آن ولایت**

**اشاره**

چون ولی محمد خان بنوعی که در فوق بتحریر پیوست از خدمت اشرف جدا شده از اصفهان عنان توجه بصوب خراسان انعطاف داده از راه سیاه کوه کاشان روی بمقصد آورد و زینلخان بیک در رکاب عالی بلوازم خدمت قیام نموده منزل بمنزل بدستور امراء احکام اعزاز و احترام نموده خدمات لایقه بتقدیم میرسانیدند و چون برخی از احوال آن جناب و شرح آمد و رفت او رقم پذیر کلک ظهور گشت اکنون ناگزیر واقعه نویس است که سخن را در اینجا گذاشته سطری از احوال امام قلیخان و سوانح ماوراءالنهر نگاشته بر سر سخن رود شمه از احوال او که از واردین آن صوب معلوم گردید آنست که چون ولیمحمد خان بنوعی که مذکور

کشت از بخارا بیرون آمده و عموم سپاه روی توجه بجانب امام قلیخان آوردند او بدولت و اقبالی که از حکمت الهی باو روی آورد امیدوار گشته از حدود قرشی بجانب دارالسلطنه بخارا در حرکت آمد و بفرغبال و کامرانی و اقبال پای بر مسند سلطنت و فرماندهی نهاده خطبه و سکه بنام خود کرد کوتوال ارک بخارا بقدم انقیاد پیش آمده مفاتیح دروب و خزاین تسلیم کرد ولایت بلخ و مضافات را برادر خود ندر محمد سلطان تفویض نمود و چون استماع نمود که ولیمحمد خان متعلقان و یک پسر کوچک خود را در قلعه چهارجو گذاشته اراده تسخیر قلعه مذکور کرده جمعی از جنود و معتمدان خود را بر سر چهارجو فرستاد کوتوال قلعه طوعا او کرها بقدم انقیاد پیش آمده قلعه را بدست داد حسب الامر متعلقان و مردم ولی محمد خانرا کوچانیده ببخارا بردند و قلعه را یکی از اهل اعتماد سپردند امام قلیخان بعد از ملاقات متعلقان یکی از ازواج عم بزرگوار آی خانم نام که محبوبه عم بود تعلق و عشق آغاز نهاده اراده معاشرت و همصحبتی نمود و آن عقیفه رضا نمیداد امام قلیخان دست در دامن قاضی و مفتی زده از ایشان چاره جست از متردین آن صوب استماع رفت

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۸۴۱

که متشرعین بخارا همگی از این مقدمه کناره جستند.

اما قاضی دین بیاده داده دنیا پرست بخارا بر وفق رضای امام قلیخان فتوی نوشت که چون ولیمحمد خان شعار رفضه گرفته از جریده ایمان و دایره مسلمانی بیرونست و ازواج از او مطلقه‌اند و ایشانرا بحباله دیگری درآمدن جایز و آن جمیله را بوجه شرع تسلی داده میانه او و امام قلیخان عقد مناکحه و تزویج انعقاد یافت و این فعل شنیع را که نزد خدا و خلق مذموم است ارتکاب نموده تصرف در حلیله [۵۹۵] عم کرد بداحال خلقی که این شیوه شعار ایشان بوده باشد و معهدا موافق ملت و مطابق شریعت شمارند آری

مصراع

پیغمبر عشق را کتابی دگر است

در خلال این حال سلاطین زاده‌های ترکستان از وقوع این وقایع طمع در ملک کرده تاشکند را بحیطه ضبط درآورده لشکر بسمرقند کشیدند و امام قلیخان بدفع شر لشکر قزاق بجانب سمرقند در حرکت آمد و ندر محمد سلطان برادرش را مقرر داشت که عساکر بلخ و آن حدود جمع آورده در سمرقند باو پیوند و چون امام قلیخان بسمرقند رسید با سلاطین زاده‌های قزاق طرح دوستی انداخته ریش سفیدان طرفین حکایت صلح بمیان آوردند و ولایت تاشکند و بعضی قصبات آنحدود را بسلاطین زاده‌های مذکور گذاشته از جانبین گرک آشتی گردید.

اما جنود ماوراءالنهر چون اعتمادی بر قول قزاق و سپاه ترکستان نداشتند در سمرقند رحل اقامت انداخته متعرض یکدیگر نمیشدند در این اثناء خبر والده امام قلی خان رسیده او را شوق معاشرت محبوبه نیز غالب بود امراء و لشکریانرا در سمرقند گذاشته با معدودی از خواص و مقربان بقصد عیادت والده ببخارا آمد و چند روزی با محبوبه عم بر بستر عشرت و شادکامی غنوده در بخارا روزگاری بفرغت میگذرانید که طنطنه رایات نهضت ولی محمد خان در آن ولایت بلندی گرفت و موجب تفرقه خاطر و پریشانی ضمیر اماقلی خان گشته در بخارا مجال اقامتش نماند سه روز قبل از وصول ولی محمد خان والده و متعلقان و محبوبه را برداشته از بخارا بجانب قرشی رفت اکنون بر سر تتمه احوال ولی محمد خان بازگردیم الحاصل چون جناب خان بمشهد مقدس رسید متردد بود که آیا از آنجا بدارالسلطنه هرات رفته پسرش را بخود ملحق ساخته با کومک قزلباش از راه بلخ رود یا بمر و رفته از راه چهارجو ببخارا در آید چند نفر از هواخواهان او که متعاقب از بخارا آمده بودند رفتن او را از راه مرو صایب شمرده میگفتند که چون اکثر سپاه در سمرقند اقامت دارند و بخارا خالی است امید است که بمجرد وصول موکب خانی تختگاه بخارا باسانی بدست درآید و چون مجددا جلوس عالی در مقر دولت اتفاق افتد و آوازه وصول موکب پادشاهی در ماوراءالنهر شیوع یابد تفرقگی و پراکندگی

در میانه مخالفان افتاده مهم بر وفق دلخواه دوستان صورت پذیر می‌گردد جناب خانی بدین کنگاش عمل نموده از مشهد مقدس بمر و تشریف بردند و محراب خان نیز رفتن او را بی کومک قزلباش کاره بود و مصلحت نمیدید ریش سفیدان اوزبکیه بدلائل معقوله او را تسکین دادند و محراب خان بلوازم خدمت و میزبانی اقدام نموده خدمات شایسته به تقدیم رسانید بعضی از جنود اوزبکیه که در چهارجو بسیار بوده از نیک و بد قلعه اطلاعی داشتند خصوصا کمال خواجه متقبل آن قلعه شدند و ولیمحمد خان آن جماعت را بصوابدید محراب خان با فوجی از بهادران بر سر چهارجو بر سیل ایلغار فرستاده خود نیز متعاقب در حرکت آمد و محراب خان چند فرسخ

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۸۴۲

مشایعت نموده نخواست که موکب عالی بالکلیه از کومک قزلباش خالی باشد موازی پانصد نفر از غازیان قزلباش و بندق اندازان ماهر ملازمان موکب عالی گردانید که تا هر جا صلاح باشد موافقت نموده بلوازم خدمت و جانسپاری اقدام نمایند و هر گاه رخصت یابند باز گردند و پیش آمدها ایلغار نموده صبحی بپای قلعه چهارجو رسیده از رخنه که میدانستند بالا رفته علی الغفله بقلعه درآمدند و دروازه‌ها گشوده تصرف در آن قصبه کردند و متعاقب موکب عالی نیز رسیده در چهارجو نزول اجلال نمودند حاکم آنجا که در ارک بود جز اطاعت و متابعت چاره نیافت و ولی محمد خان چهارجو را بمعتمدان سپرده فوجی از بندق اندازن محراب خان را در آن قلعه گذاشته بر سیل تعجیل روانه کنار آب آمویه گشت و کمال خواجه را پیشتر فرستاد و او از معبر چهارجو گذشته روی توجه ببخارا آورد آوازه وصول موکب پادشاهی در آن حدود شیوع یافته جمعی از هر طرف باو پیوستند امام قلیخان که با اندک مردمی جریده آمده به عیش و عشرت مشغول بود از ورود موکب پادشاهی خبر یافته چون قوت مقابله و متقاتله نداشت مضطرب-

### ورود ولی محمد خان پادشاه اوزبک ببخارا

الاحوال چنانچه در فوق بتحریر پیوست والده و متعلقانرا برداشته بجانب قرشی گریخت و ولی محمد خان از فرار او خبر یافته خواجم بیردی اتالیق را پیشتر روانه شهر نمود و از در روز پنجشنبه شانزدهم شهر جمادی الثانیه داخل دارالملک بخارا گشته کافه خلائق بعزم استقبال بیرون آمدند و جناب خانی روز هفدهم ماه مذکور بفراغبال و سرور قلب داخل شهر گشته دیگر باره در مقر دولت بکامرانی پای بر مسند جهانبانی نهاد خطبه و سکه بدستور باسم و لقب شریفش مزین گشت سادات و علماء و ارباب و اهالی بخارا به کورنش عالی استسعاد یافته آثار بهجت و شادکامی بظهور آوردند اما ولیمحمد خان از واقعه حلیله پریشان خاطر و اندوهناک گردیده اصلا مسرت و شکفتگی که در اینوقت مقتضای طبع بود پیرامون خاطرش [۵۹۶] نمی گشت و قاضی را که تکفیر او کرده زوجه او را بعقد امام قلیخان درآورده بود بمعرض یرغو حاضر کرده از آن امر ناپسند استفسار نمود قاضی سر خجالت پیش انداخته بتعدی سلطانی و بیم ضرر و دیگر عذرهای ناموجه تمسک میجست و نواب خانی در مقام سیاست درآمده آتش غضب دمبدم زبانه میکشید بالاخره بشفاعت سادات و علماء و احتراز از اهانت ارباب علم متعرض نتوانست شد اما خفت و خواری بسیار کشید و همچنین از طبقه اوزبکیه و اعیان بخارا که با او غدر و نفاق اندیشیده بودند بمعرض یرغو درآورده از خشم طبیعت و غایت آزرده گی با آن جماعت خشونت آغاز نهاد و صبر و بردباری و فرصت هر کار جستن که در امور سلطنت از مقتضیات عقل و لوازم احتیاط است منظور نداشته اکثر مردم را گیرانیده بمصادره و مؤاخذه کشید این شیوه بر طبایع قوم گران آمده ارباب توهم از بیم عقوبت و انتقام از او متوحش گشتند و طوایف اوزبکیه اگر چه بحسب ظاهر دعوی اخلاص و فدویت می نمودند اما باطنا همان شیوه غدر و نفاق مسلوک داشته خطا را در نظر از صواب می شمردند و در اموریکه خیر و صلاح او در آن نبود اصرار میکردند تا آنکه مکنون خاطر خود را بظهور آورده عاقبت از بد عهدی و سست پیمانی و نفاق اوزبکیه رسید باو آنچه از کلام آینده بوضوح

می‌یوندد.

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۸۴۳

## گفتار در نهضت ولی محمد خان از دار الملک بخارا بجانب سمرقند و محاربه او با امام قلی خان و اختتام احوال آن پادشاه

### اشاره

چون منشی دیوان قضا و طغراکش مضمون **يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ** طغرای غرای **تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ** ...

و **تُعْزِزُ مَنْ تَشَاءُ** را از منشور دولت ولی محمد خان بگزینک تقدیر محو ساخته برقم تذلل من تشاء مرقوم و مختوم گردانیده بود سعی و کوشش فایده نداد و هیچ تدبیرش موافق تقدیر نیفتاد و آنچه بظاهر خیر تصور میکرد بر حسب کریمه عسی **أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَ هُوَ شَرٌّ لَكُمْ** شر نتیجه داد.

بالجمله چون ولی محمد خان بنوعی که مذکور گشت در مقر سلطنت و مستقر دولت قرار گرفته گلشن دولت او که از خشک سال حوادث و نوایب روی بیژمردگی آورده بود دیگر باره سرسبزی آغاز نهاد و نیکخواهان از اطراف و جوانب بتهنیت و مبارکبادی آمده غلبه و ازدحام تمام در پایه سریر سلطنت مصیرش پدید آمد و مشخص نبود که امام قلیخان بکدام طرف رفته جمعی ناقص خردان خوش آمدگو و خوشامدگویان تقرب جو مینمودند که امام قلیخان را در این ولایت محل اقامت نمانده مفر و مفری ندارد و بجانب بلخ بمظنه آنکه مبادا برادر کوچکتر خلاف ورزد نمیتواند رفت و بغیر از آنکه بکابل رفته عزیمت هندوستان نماید نوع دیگر محتمل نیست و لشکریان که در سمرقندند هر گاه وصول موکب عالی و فرار امام قلی خان نزد ایشان بوضوح پیوندند عنقریب فوج فوج روی امید بدرگاه عالی آورده

### نامه نوشتن ولی محمد خان بشاه عباس

غاشیه اطاعت و بندگی بر دوش خواهند گرفت و طریق دیگر احتمال نمیدادند.

ولیمحمد خان از غلوی خوشامدگویان و هرزه درائی ارباب نفاق که بظاهر شعار دولتمخواهی پیش گرفته بیاطن اسباب ادبار سرانجام میدادند راه صواب گم کرده از حزم و دور اندیشی غافل افتاد و خود را پادشاه بیمنازع مطلق العنان تصور کرده نامه اخلاص آمیز محتوی بر حقایق حال و تمکن و استقلال خود بر سریر دولت و اقبال و فرار امام قلیخان و اطاعت و انقیاد جنود اوزبک بپایه سریر اعلی ارسال داشت و از طبقه قزلباش معدودی بجهت اعلام اخبار نگاهداشته تنمه را رخصت معاودت داد.

اما کم حوصلگی کرده همه روزه در بخارا تهدید قتل و سیاست عموماً باهل نفاق میدادند و آن طایفه ازو خایف و هراسان بودند. در این اثنا بوضوح پیوست که امامقلی خان بقلعه قرشی درآمده و در آنجا توقف دارد ولی محمد خان از شنیدن این خبر بی آرام گشته با موازی هفده هزار کس که در موکب او جمع آمده بودند از مرکز دولت بجانب قرشی در حرکت آمد بقصد آنکه اگر امام قلیخان محصور گردد بمحاصره پرداخته او را بدست آورد و اگر از آنجا نیز فرار نماید یکبارگی از درجه اعتبار افتد بعد از آن یک دو سر مرحله پیمود ریش سفیدان و بهادران موکب عالی صلاح در آن دیدند که اول بجانب سمرقند رفته

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۸۴۴

آن جماعت را دلاسا نموده بخود ملحق سازند و بعد از آن از روی اقتدار و استقلال بدفع خصم پردازند ولیمحمد خان بگروه قزلباشیه که همراه بودند خصوصاً ببوداق بیک قاجار مشورت نمود ایشان متفق اللفظ گفتند که در این وقت که امام قلیخان [۵۹۷] با معدودی در قرشی است و اعوان و انصارش در سمرقندند اولی این است که زودتر بقرشی رسیده خاطر از مهم او فارغ گردانیم که



اگر او از دست بدر رفته بسمرقندیان پیوندد کار مشکلتر میشود.

ولی محمد خان را این رأی پسندیده‌تر افتاده هر چند سعی نمود که خود را بتعجیل بقرشی رسانیده صیدی را که بدام افتاده از دست ندهند ریش سفیدان اوزبکیه مانع آمده رفتن سمرقند را

### نفاق و غدر ریش سفیدان اوزبک با ولیمحمد خان

ترجیح داده در آن ماده غلو کردند و جناب خانی نیز رضا جوی گشته باین رای خطا که از مکر و حیل اندیشیده بودند عمل نمود و عنان از راه قرشی پیچیده بجانب سمرقند در حرکت آمد و مکتوب محبت آمیز بسلاطین - زاده‌های قزاق نوشته ایشان را بسلوک طریق موافقت دلالت نموده وعده های جمیل داد.

شبهه از احوال امراء و اعیان سمرقند در حال اول که اخبار وصول ولی محمد خان و تمکن او در دار الملک بخارا و فرار امام قلیخان مسموع آن طبقه گردید بعضی از ایشان دل بر متابعت و انقیاد او نهاده در مقام اعتذار درآمدند و برخی که ازو خایف و هراسان بودند در موافقت و مخالفت متردد بوده در میان خوف و رجا روزی بشب میآوردند بعد از آنکه بودن امام قلیخان در قرشی و عطفه عنان ولی محمد - خان از قرشی بسمرقند نزد ایشان محقق گشت آن مردم دو گروه گشته گروهی شعار دولتخواهی ولیمحمد - خان ظاهر ساخته فوجی هواخواهی امام قلیخان پیشنهاد همت گردانیدند و چند نفر از خواهان او بسرعت برق و باد بجانب قرشی رفته امام قلیخان را از حقایق حال خبر داده او را بایلغار از راه غیر معهود بسمرقند رسانیدند و چون بلشکریان هواخواه پیوست دیگر باره بدولت خداداد امیدوار گشته کمر محاربه عم چست بر میان بست و گروه ولی محمد خانی بدینجهت ضعیف الحال گشته پراکندگی در میانه ایشان افتاد و جناب ولی محمد خان از این مقدمات غافل بود و ریش سفیدان و بهادران خاطر - نشان او کرده بودند که سرعت استعجال در حرکت جانب سمرقند موجب زیادتی وحشت و افزونی خوف و دهشت و باعث فرار اکثر آن مردم است صلاح دولت در آنست که آن طایفه را بعواطف پادشاهانه مستمال و امیدوار ساخته بتأنی طی مسافت مینموده باشد که رفته رفته خوف و دهشت از آن قوم زایل گشته باستقبال موکب عالی توانند آمد و خان بصوابدید ایشان عمل نموده آهسته آهسته میرفت و لحظه بلحظه مترصد و منتظر وصول آن جماعت میبود و از غایت غفلت که از مزاح - گوئی اوزبکان باو راه یافته بود چمن دولت خود را از خار تعرض معاندان پاک و صفی تصور نکرده احتمال مخالفت احدی نمیداد.

در این اثنا جمعی از جانب سمرقند رسیده او را از وصول امامقلیخان و اتفاق آنمردم بموافقت او و مخالفت خان و تفرقه و پریشانی احوال هواخواهان آگاه گردانیدند.

ولی محمد خان از این اخبار پریشان خاطر گشته اندکی از خواب غفلت بیدار شد و با جمعی که او را از رفتن قرشی بازآورده صیدیرا که پابسته دام گرفتاری شده بود رهانیدند عتاب و خطاب آغاز نهاد آنجماعت باز بچرب زبانی و سخنان غفلت افزا او را تسلی داده نوید میدادند که اندک بار مردم

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۸۴۵

سمرقند را چه حد و یارای آنست که بمقابله موکب عالی دلیری کرده تاب شکوه پادشاهی داشته باشند عنقریب امام قلیخان را بتلافی تقصیرات دست آویز خود ساخته بخدمت میآورند یا معدودی از خایفان او را برداشته بطرف مغلستان فرار مینمایند ولی محمد خان مکررا کسان فرستاد که بکیفیت و کمیت آن لشکر رسیده خبر جزم آوردند و فرستادگان نقل مینمودند که آن جماعت از نیک و بد ده هزار کس بیش نیستند و خندق در پیش روی خود کنده‌اند ولی محمد خان با امراء کنگاش نموده قرار داد که چون عدد سپاه اینطرف زیاده از جنود مخالف است بی تأمل بر سر ایشان رفته این قضیه را بنوک ناوک دلدوز و شعله تیغ جانسوز بقطع رسانند.

در این اثناء خبر رسید که سلاطین زاده‌های قزاق که دو برادر بودند با پنجهزار کس بکومک و امداد پادشاهی میان بسته متوجه ملازمند امراء اوزبکیه متفق اللفظ گفتند که امام قلیخان و اتباع او بمعاونت قزاق مستظهر بودند الحال آمدن ایشان باین طرف موجب یأس و نومییدی ایشان گشته سلک جمعیت آن گروه از این واقعه پریشان میکرد و صلاح دیدند که تا وصول سلاطین زاده‌ها جنگ را موقوف دارند که بعد از وصول ایشان بدانچه مصلحت باشد عمل شود تا آنکه بحوالی سمرقند رسیده تلاقی فریقین بتقارب انجامید.

در روز چهارشنبه ششم شهر رجب که ولی محمد خان بمحاربه راسخ گشته مستعد قتال و جدال بود خبر وصول سلاطین زاده رسیده جناب خانی جمعی را باستقبال فرستاد یک برادر با سیصد نفر پیشتر آمده بکورش عالی رسید و عرض کرد که از شوق ملازمت خود بایلغار آمدم و برادرم با لشکر و حشر فردا بملازمت میرسد.

ولی محمد خان او را در آغوش مهربانی کشیده رسم معانقه بجای آورده اتالیقان عرض کردند که چون برادر شما [۵۹۸] از راه دور بایلغار آمده کوفت راه دارد امروز جنک را در تأخیر انداخته با او صحبت دارند که فردا بتوفیق الله مهم ارباب خلاف بفیصل انجامد بنابر آن در آنروز فسخ عزیمت حرب نموده بمجلس آرائی و ترتیب اسباب ضیافت پرداخت و با سلاطین زاده مذکور و خواص و اتالیقان او صحبت ملوکانه داشت روز دیگر که پنجشنبه هفتم شهر رجب بود قراولان خبر رسانیدند که در اردوی امام قلیخان شورش و غوغائی عظیم است و لشکریان فوج جبه و یراق بر خود مرتب ساخته سوار میشوند اگر

### مهای قتال شدن ولیمحمد خان

چه امراء همان تصورات واهی نموده از فرار نمودن خایقان و آمدن سایر لشکریان سخن می گفتند خان رعایت جانب احتیاط کرده جنود موکب عالی را نیز بیوشیدن جبه و یراق مأمور گردانید و چون سپاه مکمل و مسلح شدند سوار شده میمنه و نیزه و صفوف آراسته آماده حرب و قتال گردید چون تا غایت هیچکس بنابر کمی لشکر مخالف میانه این دو گروه جنگ احتمال نمیداد ولیمحمد خان نیز از وفور تهور زیاده حساسی از ایشان نمیگرفت درین روز ساعت بساعت از انهای قراولان علامت جمعیت و انبوهی لشکر و داعیه حرب بظهور میرسید تزلزل و اختلال در ناصیه احوال خان پدید آمد و چون مکرر در گفته‌های اوزبکیه خلاف ظاهر شد در اینروز بوداق بیک قاجار ملازم محراب خان را که مرد سپاهی جنگ دیده کارآزموده و رفیق خان بود رفیق یکی از اتالیقان خود کرده فرستاد که آن لشکر را بنظر احتیاط درآورده از کیفیت و کمیت آن آگاهی بخشند.

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۸۴۶

صحيح القولی از بوداق بیک مزبور نقل کرد که میگفت چون همراه اتالیق پیش رفته بر بلندی برآمدم زیاده از بیست هزار کس جنگی بنظر درآمد که همه با اسلحه و یراق صفوف آراسته بآئین جنگ پیش میآمدند و ساعت بساعت علامت پیش آمدن ظاهر میشد باتالیق گفتم که خانه شما خراب شود نمک این پادشاه بر شما حرام باد که باو غدر کردید و در این مدت یک سخنی راست باو نگفتید که فراخور آن فکری بحال خود نموده تدبیری اندیشد.

اتالیق گفت که ما هم این معامله را چنین تصور نکرده بودیم حالا-واقع شده اگر خبر واقعی دهیم موجب خوف و هراس لشکر میگرد مجملا- بازگشته اتالیق مزاح گوئی چند کرد اما من حقیقت حال را عرض کرده گفتم این جماعت با تو غدر و نفاق پیش گرفتند کاش لشکر قزلباش را رخصت نمیدادی اگر چه اندک مردمی بودیم اما در معارک حراست وجود پادشاه کرده اگر شکستی روی میداد بتوفیق- الله بسلامت از معرکه بیرون میتوانستیم برد حالا باری معدودی که همراهند بجز حراست ذات شریف بخدمت دیگر مفرست جناب خان از سخنان بیغرضانه من مضطرب گشته قزلباشیه را امر کرد که از حوالی جنبتهای او دور نشوند چون بین العسکرین مسافت قریب شد در دست چپ موکب خانی حصار خرابی بنظر درآمد اتالیقان عرض کردند که مبادا جمعی

از مخالفان باین خرابه درآمده کمینگاه سازند و چون ما پیشتر رویم از عقب قول بزرگ درآمده دستبردی نمایند.

اولی این است که از جنود پادشاهی جمعی بمحافظت این خرابه تعیین کنند پانصد نفر از جنود اوزبکیه بدین خدمت مأمور شدند ارباب تدبیر صلاح دیدند که چون قزلباشیه اکثر بندق اندازند و حصارداری بهتر از اوزبکیه میتوانند کرد ایشان نیز رفیق باشند خان تجویز نمیکرد ریش سفیدان اصرار نموده مبالغه بسرحد افراط رسانیدند و جناب خانی طوعا و کرها راضی شده بوداق بیک و رفقا را که کمابیش دویست نفر میشدند رفیق اوزبکیه نموده بحصار مذکور فرستادند و اسبهای خود را در پای حصار گذاشته پیاده بیالا برآمدند و چون سپاه مخالف نزدیک شد قریب بدو هزار کس بآن حصار فرستادند فیمابین محاربه عظیم بوقوع پیوسته جمعی کثیر بضرب گلوله بندق اندازان قزلباشیه در پای حصار بر خاک هلاک افتادند و احدی مجال مداخلت نیافته بازگردیدند.

مرتبه دیگر دو سه هزار کس آمده کاری نساختند در این زد و خورد خبر بولی محمد خان رسید که برادر پادشاهزاده قزاق که با پنجهزار کس باراده کومک پادشاه می آمد بدلال و ارشاد یکی از خواجه‌های نقشبندیه که مرشد آن قوم است و سلاطین آن طبقه دست ارادت باو داده‌اند امداد امام قلیخان را پیشنهاد همت ساخته بجنود او ملحق گردید جناب خان از کومک و مدد قزاق مأیوس گشته استیلای سپاه مخالف و نااتفاقی و بی‌اخلاصی لشکر خود مشاهده نموده در شبکه قلق و اضطراب افتاده بوداق- بیک و قزلباشیه را از آن حصار طلب نمود که از او جدا نشوند اوزبکیه در قزلباشیه آویخته مانع میشدند که از رفتن شما مخالفان دلیر گشته بر ما ظفر مییابند و در معرض تلقیم بوداق بیک ممانعت ایشانرا اعلام کرده مقرر شد که قزلباشیه را در آنجا گذاشته خود با چند نفر که تواند آورد بیاید و او با هفت هشت نفری از حصار بیرون آمده خود را رسانیدند.

خان را بغایت مضطرب و اندوهناک یافتند در اینوقت سواری از مردم قزاق تاخته آمد و پادشاه- [۵۹۹] زاده سخنی گفته بازگشت پادشاهزاده پیش آمده معروض داشت که برادرم پیغام کرده که در حین آمدن چون سپاه امام قلی خان سر راه را گرفته بودند به آن طرف راه نیافته بی‌اختیار بایشان پیوستم و همین لحظه که روبرو میشویم صف سپاه را ویران کرده بموکب عالی میپیوندم و رخصت طلبید که پیشتر

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۸۴۷

رفته اگر مخالفان برادرش را تعاقب نمایند بمدافعه قیام نماید خان دانست که این حکایت از صدق عاری است و ریش سفیدان مشورت نموده چون در آنوقت وجود و عدمش مساوی بود و از بودن او نفعی متصور نبود بالضروره رخصت داد و او با سپاه قزاق بیکسو رفته چون اندک از موکب پادشاه جدا شدند عنان تکاور بهمیز خارا انگیز بیوفائی تیز کرده بمخالفان پیوستند این حرکت موجب برهمزدگی قول و تفرق سپاه جوانغار و برانغار گردید مقارن اینحال قریب بده پانزده هزار کس از سپاه امام قلیخان بیکبار بطرف خان تاختند ولیمحمد خان که مشاهده این حال نمود عار هزیمت و فرار بخود قرار نتوانست داد تیغ جلادت آخته بمقابله آن گروه تاخت سپاه قول و اکثر عظماء اوزبکیه که با او بودند عنان از محاربه پیچیده خود را پس کشیدند و او با دویست سیصد نفری خود را بر آن لشکر خونخوار زده در دریای هیجا غوطه خورد از ارتفاع گرد و غبار و کثرت سواران معرکه کارزار دوست از دشمن و غالب از مغلوب متمیز نمیشد چون غبار اندکی فرو نشست یکی از مردم امام قلیخان ولیمحمد خان را شناخته دید که در

### کشته شدن ولی محمد خان پادشاه بخارا

معرکه زخم‌دار افتاده قدرت محافظت خود ندارد همان لحظه برداشته بنظر امام قلیخان رسانید امراء اوزبکیه که خمیر مایه فساد بودند در قتلش تعجیل نموده هماندم خون آن برگشته بخت را بر خاک هلاک ریخته نقش وجودش از لوحه حیات سترند بقای لشکر که خویش و تبار یکدیگر بودند با هم آمیخته در این معرکه زیاده از دویست سیصد نفر از طرفین کشته نشدند بوداق بیک و رفقا بعد از مشاهده اینصورت از حیات بقیه قزلباش که در حصار بودند نومید گشته سر خویش گرفته جنگ کنان خود را از جنگ

اوزبکان رهنیده روز را بشب رسانیدند و شب تغییر لباس کرده تا صبح طی مسافت نموده روز مخفی می‌گشتند تا آنکه بصد تشویش پیاده خود را ببخارا رسانیدند و از آنجا با سوداگران مروی رفیق شده در لباس تجار بمرور رسیدند و بتدریج از آنجماعت که در حصار مانده بودند سی چهل نفری یک یک و دو دو بلطایف الحیل بسلامت بمرور رسیده از ما بقی اثری ظهور نیافت و بوداق بیک در دار السلطنه تبریز بخدمت اشرف رسیده حقایق حالات نبوعی که بتحریر پیوست تقریر نمود و حضرت اعلی شاهی ظل الهی تأسف بسیار خورده کس نزد رستم محمد سلطان پسرش که در هرات بود فرستاده لوازم پرسش و دلجوئی بفعل آوردند و خلعت‌های فاخر پادشاهانه ارسال داشته حسین خان شاملو بیگلریگی خراسان را امر فرمودند که نزل و مایحتاج او و ملازمان سامان داده او را از واقعه پدر تسلی بخشد که انشاء الله تعالی در تمشیت مهمات او بدانچه مقدر الهی و میسور پادشاهی باشد بظهور آورده خود را معاف نخواهیم داشت اما بالاخره میانه امام قلیخان و سلاطین قزاق بفساد انجامیده چند سال فیما بین محاربات روی داد و اکثر امراء نمک حرام طاعی در آن معارک کشته گشته بجزا و سزا رسیدند.

### ذکر توجه موبک نصرت نشان بصوب آذربایجان و سوانح آن ایام میمنت فرجام

#### اشاره

در این سال همایون فال شهریار بیهمال اعلی شاهی ظل الهی سه ماه بهار را در دار السلطنه اصفهان

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۸۴۸

بعشرت و شادکامی گذرانیده و بعد از روانه نمودن پادشاه اوزبک رایت نصرت یزک بعزم توجه آذربایجان در حرکت آمده از راه ییلاقات فریدن و آق النک روانه شدند و از آق النک اردوی آغرق را بجانب سلطانیه فرستاده خود با معدودی از مقربان و ملتزمان رکاب اقدس بنهواند تشریف بردند که قلعه نهواند را که بسرکاری حسنخان و مهدیقلی بیک میر آخور باشی جغتای تعمیر یافته بود مشاهده فرموده بنیک و بد آن باز رسند و چند روز در منتزهات نهواند و تويسرکان و آن حدود بسیر و شکار مشغولی فرموده در چمن سلطانیه به اردوی ظفر قرین پیوستند الله ویردیخان نیز با امراء عساکر فارس رسیده در چمن مزبور سعادت بساط بوس دریافت و بعد از اجتماع عساکر نصرت نشان از آنجا کوچ کرده اردوی گردون شکوه بجانب اوجان تبریز در حرکت آمد و حضرت اعلی با مخصوصان و مقربان بقصد زیارت حضرت سلطان الاولیاء و مشایخ کرام صفویه از اردوی نصرت نشان [۶۰۰] جدا شده بدار الارشاد اردبیل تشریف برده بعد از استسعاد بدان سعادت عظمی بازگشته در ییلاق اوجان به اردوی ظفر نشان پیوستند و مترصد آن بودند که از جانب سردار روم از صلح و جنگ آنچه روی دهد بمقتضای آن عمل نمایند قبل از این ازانهای واردین قرع سمع همایون شده بود که مراد پاشای سردار که در سرحد قشلاق نموده بود پهلوی بر بستر ناتوانی نهاده عالم فانی را وداع نموده است و امیر سرداری بنصوح پاشا که حاکم دیار بکر بود تفویض یافته و در سرحد بقطع و فصل مهمام و لوازم امور وزارت و سرداری مشغول است در اینوقت اخبار مذکور بتحقیق پیوست و مقارن آن شخصی از علماء روم که مرد سنجیده سخندان و قاضی ماردین بود از جانب نصوح پاشا برسم رسالت پایه سریر اعلی آمده در ییلاق اوجان بعز بساط بوسی سرافراز گردید و بعد از قوایم سریر سلطنت مصیر بادای رسالت پرداخت خلاصه سفارت آنکه از جانب حضرت خواندگار امر سرداری و اختیار صلح و جنگ قزلباش به دستوری که مراد پاشا متعلق بود باین خیرخواه تفویض یافته و قرارداد خاطر خیر اندیش آنستکه بجهت حصول نیکنامی و نیکخواهی مسلمانان طرفین امر مصالحه را فیما بین بنوعی که در زمان حیات مراد- پاشا تمهید یافته بود فیصل دهد بشکرانه آنکه بوسیله این نیکخواه میانه دو پادشاه ذیجاه قطع خصومت و نزاع شده این نام نیک ازین خیرخواه در صفحه روزگار یادگار ماند دامن در میان زده امر خیر انجام مصالحه را استحکام دهد اکنون ملتمس آنست که چون آمد و رفت محمد بیک ایلچی سابق بامتداد

کشیده مجددا یکی از امراء ذیشان قزلباش را بجهت تمشیت این امر تعیین فرموده با مکتوب محبت

### ورود شاه عباس به تبریز

اسلوب دوستانه ارسال دارند که باتفاق باستنبول رفته معامله صلح را بر وفق رضای اشرف استحکام دهیم ایلچی مذکور را بمناسبت علم و فضل در خانه عالیجناب صدارت پناه قاضی خان صدر الحسنی فرود آوردند و در اول ماه رجب از اوجان کوچ واقع شده متوجه دارالسلطنه تبریز گشتند کافه خلق آندیار باستقبال موکب نصرت شعار بیرون آمده زبان صدق بیان بدعا و ثنای شهریار کامکار کامران گشادند و چون هوای عشرت انگیز تبریز از غبار سم سمند شبذیز مانند خسرو عهد عبیر آمیز گردید سیادت پناه قاضی خانرا که سید بزرگ عالیشان و مرد نیکو اخلاق متعالی مکان و برتبه عالی منصب صدارت و تقدم ارباب عمایم ملک ایران سرافرازی داشت و صاحب ثروت و مکنت بود برسالت روم تعیین فرمودند از عنایات کامله پادشاهی موازی یک هزار تومان شاهی عراقی زر نقد و بعضی امتعه و اجناس و یراق ضروری آن سفر باو عطا فرمودند و از فضلای این دیار قاضی معز اصفهانی و مولانا سلطانحسین ندوشنی یزدی که از دانشمندان روزگارند و قاضی مؤمن را که سابقا قاضی اصفهان بود و حکیم عبدی طیب اردبیلی را

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۸۴۹

بعطایای ارجمند نواخته رفیق صدر مذکور گردانیدند که در آن سفر رفیق و همصحبت او باشند و مکتوب محبت اسلوب دوستانه بسطآن احمد خان پادشاه روم قلمی فرموده بعضی سخنان حکمت آمیز دلارا و نکات دلپذیر حقیقت پیرا در آن درج فرمودند و تحف و هدایای لایقه از اقمشه حریر و اجناس طلا باف و نقره باف بانواع مختلف و سایر امتعه نفایس دیار عجم مصحوب درویش بیک که از سادات عظام مرعشی قزوین بود برفاقت صدر اعظم مومی الیه ارسال داشتند و بقضاء و متشرعین پایه سریر عثمانی نیز مناشیر عطوفت بنیان اصدار یافت که چون حضرت واهب العطایا کافه اهل اسلام را بمنهاج شریعت غرا و مسلک ملت بیضا هدایت فرموده پادشاهان حوزه اسلام را بحفظ ثغور و صیانت احوال مسلمین مأمور گردانیده در ماده رفع خصومت و نزاع و اصلاح ذات البین بدانچه مقتضای شرع و موجب تقویت اسلام و انکسار لوای کفر و ظلام و ترفیه حال مسلمین باشد از طرفین بعمل آورند و جناب صدارت پناهی بر وجه لایق بسامان و سرانجام آن سفر پرداخته با یکصد نفر از ملازمان و جمعی از ترک و تاجیک که بمرافقت مأمور بودند بآئین شایسته روانه مقصد گردید و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی ماه رجب و شعبان و رمضانرا در خطه دلپذیر تبریز بخرمی و شادکامی گذرانیده اکثر اوقات بعد از فراغ از انتظام مهام ضروریه دولت و دادخواهی خلایق و انجام مقاصد و مرام سپاهی و رعیت بسیر شکار و چوگان بازی و قبی اندازی نشاط افزا بودند و بعد از اختتام ماه صیام چند روز بسان عساکر ظفر نشان و عرض ملازمان رکاب اقدس و یساقیان پرداخته رخصت انصراف بمساکن و اوطان دادند و چون قلعه جدید تبریز که در ربع رشیدی بنا شده بود باتمام رسیده بود حکم بتخریب قلعه سابق صادر شد اطراف و جوانب اربعه آن را بر طبقات خدم و حشم قسمت فرموده [۶۰۱] در عرض ده روز قلعه بدان متانت و ارتفاع بسعی غازیان انهدام پذیرفته صفت قاعا صفصفا گرفت و آب رودخانه را بمیان قلعه بسته سوی عمارت دولتخانه قدیم از سایر ابنیه و عمارات و منازل که درین چند سال ترتیب یافته بود آثار نماند ارباب مناصب دیوان اعلی را امر شد که مرشد بدار السلطنه اصفهان رفته بانجام علوفه و مرسومات لشکر پردازند و خود بنفس نفیس با معدودی از خواص اراده سیر و شکار گیلان و مازندران بهشت نشان کرده از راه اهر و طوالش روانه آندیار فرح بخش دلگشا گردید.

ذکر توجه شاه فیروز بخت کسری شأن بجانب مازندران و بنای شهر فرح آباد بهشت نشان

چون حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بنوعی که مذکور شد عنان عزیمت بدان صوب معطوف داشتند بهر محل از محال طولش و گیلانات که میرسیدند چند روز در آن مقام دلنشین آرام گرفته در کمال فرح و انبساط بنشاط سیر و شکار پرداخته مسرت بخش خاطر همگنان بودند و با جمعی که بغز ملازمت اشرف و همعنانی رکاب اقدس سرافراز بودند از محصوران و مقربان و ندماء و ارباب طرب و قورچیان و سایر ملازمان در گاه بدستور میهمانان سلوک فرموده هر چند اسباب معیشت کل عساکر از خوان احسان ایندودمان آماده است از شمول عاطفت و افزونی اشفاق و رأفت متکفل ما یحتاج بومی ایشان شده تا در آن ولایت دلگشا اقامت داشتند روز بروز مایحتاج هر کس از سرکار خاصه شریفه فراخور حال سرانجام

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۸۵۰

یافته کل رفقا از نعم وافر پادشاهی و عطایای شاهنشاهی بهره‌ور بودند و در کمال شکفتگی و انبساط بولایت دلپذیر مازندران بهشت نشان رسیده قصبات دلکش آن ولایت را بخرمی و سیر و شکار طی فرموده در خطه ارم بنیاد فرح آباد که در ساحل دریای خزر واقع و قبل از این بطاهان موسوم بود لنگر اقامت انداخته در منازل بهشت آسا و باغات فردوس نما که طرح طبیعت و معمار همت والای آن حضرت در آنجا طرح انداخته بودند مسکن انداختند.

چون آن مکان زینت بخش لیاقت شهریت و استعداد تربیت داشت زیرا که رودخانه‌های موسوم بتجینه رود در وسط آن بقعه امام مثال ما صدق روضه ماء و نهرا سلسال جریان یافته بدریا میریزد و آب دریا منظور ساکنان آن سرزمین در نظر نگارگران بدایع آفریدگار زمان و زمین است همگی همت خسروانه بترتیب و تعمیر آن بلده مصروف داشته عمارات عالیه بر منازل مرغوبه دولخانه همایون واقع در کنار تجینه رود افزودند و چون در مدت اقامت همیشه فرح و سرور در خاطر نزدیک و دور افزایش داشت آن خطه فرج بخش را بفرح آباد موسوم گردانید.

هر سال در عمارات و باغات افزوده بازارگاه و حمامات و مساجد و کاروانسراها بنا فرموده باتمام آن موفق گشته‌اند و از بلده مذکور تا خطه ساری که چهار فرسخ است خیابانی طرح فرموده بنا بر کثرت بارندگی و گل و لای که از خواص امکان دریا کنار بتخصیص ولایت دارالمرز است خیابان مذکور را سنگ بست قرار داده‌اند که از معایب گل و لای معرا و مبرا بوده باشد و جمیع امراء و ارکان دولت و اعیان حضرت منازل مرغوب در اطراف خیابان و کنار نهر ترتیب داده‌اند و بتصاریف ایام از اطراف و جوانب طبقات انام و اصناف خلایق روی امید بدان صوب آورده در آن دارالسرور اقامت گزیده هر طبقه و هر طایفه در طرفی منازل و محلات طرح انداخته و تالارها پرداخته‌اند بنوعی که آب تجینه رود از میان حقیقی شهر میگذرد و پل عالی بر آن بسته‌اند و ایوم که این دیباچه اقبال رقم پذیر کلک شیرین مقال است و تاریخ هجری بخمس و عشرين و الف رسیده بتوجه عالی همایون اعلی آن بلده طیه از بسیاری عمارات دلگشا و باغات و بساتین فردوس نما و کثرت خلایق رشک بلاد عالم و مصر جامع است و همچنین در سایر قصبات آن ملک خصوصا آمل و ساری و بار فروش ده که هر یک از آن نشانی از روضه رضوان و هر قطعه رشک فرمای قطعات جنان است عمارات دلکش و باغات دلگشا طرح فرموده در کمال زیب و بها و نهایت خوبی و صفا اتمام یافته و در هر مرحله از شوارع عمارتی جهه نزول موکب عالی در غایت زیبایی و دلگشائی ترتیب داده‌اند در هیچ زمان از بلاد دارالمرز ضیق طرق و ناهمواری شوارع و انبوهی بیشه و جنگل شتر آمد شد ننموده و هرگز سکنه آنجا را نظر بر هیکل آنجا نور بدیع الخلقه که منطوق کریمه «إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ» از صنایع بدایع قدرت ایزدی است نیفتاده و تا عرصه [۶۰۲] آن مملکت بهشت نشان محل اقامت و قشلاق خسرو آفاق گردیده از آمد شد عساکر منصوره و ارباب حاجات و اصحاب تجارت و اهل سوق شتر بسیار و دواب بیشمار در گل و لای همواری و تنگنای رئوس جبال فلک ارتفاع کثیر الاخطار ضایع و نابود گشته نقصان و خسران بسیار بمرتددین و عساکر ظفر شعار رسیده همت والای شهریارى بتوسیع و ترتیب شوارع سواد کوه که اعظم شوارع مازندرانست تعلق گرفته سرکاری این کار خیر و شغل شگرف را بدستوری میرزا تقی وزیر آن ملک رجوع فرموده مقرر شد که بمرد و عمله مدد نموده



اجرت واقعی از عین الملک دیوان بستانند و وزیر مذکور با جمعی از غلامان تائین دامن خدمتکاری بر میان استوار ساخته شروع در آن خدمت که در نظر عقلاء بس محال تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۸۵۱

مینمود کردند و سنک و آهک و آجر و ریک از راه دور آورده در اندک زمانی آن کار باتمام رسید و در رودخانه مابین شارع پلهای عالی با گچ و آجر و آهک در کمال متانت و استواری ترتیب و تعمیر یافت و از اتفاقات حسنه کار خیر تاریخ این امر عظیم است و همچنین بنوعی که مرکوز خاطر انور بود حکم همایون در کل دار المرز خصوصا مازندران باسم صواحب و اعیان عز صدور یافت اگرچه در صفحه ثانی این دیباچه اقبال شرح این احوال در سال هزار و سی و یک که مطابق تاریخ این کار خیر است رقم پذیر کلک سوانح نگار خواهد شد.

در این سال نیز بمناسبت مقام کمیت قلم در اثنای تک و دو بیقراری آغاز نهاد بنابر آن بتحریر آن پرداخت و حسب فرمان قضا جریان کل شوارع توسیع یافته و ناهمواری نشیب و فراز هموار گشته و گل و لای از حفر خندق و ریک گاو دنبال ریختن خشکی پذیرفته الیوم در آن شوارع شتران قطار قطار شبانروز در رفتارند و عموم سکنه آن دیار در ظل معدلت شاهانه آسوده حال روزگار میگذرانند و از برکات قدوم میمنت لزوم بمنافع بسیار و فواید بیشمار فایز میگردند.

القصه حضرت اعلی اعلا الله تعالی زمستان را در آن بلده فردوس مقام پیاپی رسانیده تا ایام نشاط انگیز بهار بسیر و صحبت و شکار مشغولی میفرمودند که کوبه رایت نوروزی طنطنه جهان افروزی در بسیط غبرا انداخت باقی سوانح و حالات در سال نو مرقوم قلم عنبرین پرتو میگردد.

### [مشاهیر متوفی‌ها در این سال]

#### فوت ملک بیک وزیر قورچیان

مشاهیر متوفی‌ها که در این سال از جام اجل شربت ناخوشگوار ممات نوشیدند ملک بیک وزیر قورچیان عظام است که کوفت مثانه داشت بعد از زحمت بسیار و خروج احجار منجر بسلس البول گشته روز بروز ضعف قوت میگرفت با این حال بدستور سابق متردد و بلوازم خدمت قیام داشت در هنگام مراجعت از تبریز در راه ضعف و سستی ازدیاد پذیرفته الم سواری مزید علت میشد تا در میانج بیتاب و توان گشته در رباط نیک پی از رباط دو در دینی سفر عقبی اختیار نمود وی از ملکزادگان اسد آباد من قصابات همدان بود در آغاز جوانی بخراسان رفته بعد از ترددات و تک و دو ملازمت در سلک ارباب قلم حضرت اعلی منسلک گشته مستوفی قورچیان عظام شده بود در عراق بعد از قتل مرشد قلیخان وزیر قورچیان شد مرد آدمی نیکو اخلاق بود با شعار ترکی و فارسی ربط تمام داشت یک دو سال قبل از این متوجه سفر خیر اثر حجاز گشته بسعادت حج بیت الله الحرام و زیارت روضه مقدس حضرت سید الانام سر-افراز شده بود نعش او را بمشهد مقدس معلی برده در روضه متبرک مدفون گشت.

#### فوت آقا ابوالفتح اصفهانی

آقا ابوالفتح اصفهانی نیز که عمده ارباب قلم و محاسب مدقق سلیم النفس راست قلم و مستوفی سرکار خاصه شاهی بود و در رکاب ظفر انتساب روانه مازندران بود که در لاهیجان گیلان مریض گشته بعالم عقبی شتافت منصب استیفاء خاصه بخواجه علی اکبر اصفهانی که از احفاد مشایخ اندا آن صفاهان است و پدران او در آن موضع از تجرد گزینان گوشه خانقاه و از مشایخ و اهل الله طبقه ذو النونیه بوده‌اند و او بسلامت نفس و صدق گفتار و حسن کردار انصاف دارد تفویض یافته بین الاقران بدین رتبه

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۸۵۲

ارجمند سرافراز گردید.

### [فوت شاهوردی سلطان کرد محمودی]

شاهوردی سلطان کرد محمودی که حاکم بن فهل کبج و مکران در این سال از بن فهل بیایه سریر اعلی میآمد در حوالی اصفهان مریض گشته بعالم بقا پیوست شیرازی سلطان برادرش بجای او بحکومت بن فهل منصوب گشته مقرر شد که گنجعلی خان زیگ با جنود کرمان لشکر بآن ولایت کشد و قلعه بن فهل را از دست مکرانیان مکار بیرون آورده باو سپارد.

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۸۵۳

### آغاز سال بهجت مآل سیچقان نیل ترکی مطابق سنه احدی و عشرين و الف که سال [۶۰۳] بیست و ششم جلوس همایون شاهی ظل الهی است

#### اشاره

نوروز این سال فیروز در روز سه شنبه شانزدهم شهر محرم الحرام اتفاق افتاد یعنی آفتاب عالمتاب که مربی عالم و مرتب مایحتاج بنی آدم است بحکمت بالغه الهی از باره حوت ببرج حمل تحویل نمود طراوت ایام بهار عرصه جهانرا چون دل اخوان الصفا نور و ضیاء بخشید دیگر باره شاهدان چمن که حجله نشینان عالم خاک بودند بحکم آفریننده انجم و افلاک از زیر مگاک سر برآوردند جهان از طراوت ایام فروردین و بهار و ترشح و تقاطر امطار تازه و تر و از نکهت عبیر آمیز ریاحین دماغ جهانیان معطر گردید و حضرت اعلی شاهی ظل الهی بدستور ولایت بهشت آسای مازندران کامیاب دولت بودند و چون فصل نشاط افزای بهار سپری گشته هوای آن دیار روی بگرمی نهاد اراده تماشای جشن و سور و عشرت و سرور پنجه که معتاد مردم گیلان است از خاطر خطیر سرزد رسم مردم گیلان است که در ایام خمرسه مسترقه هر سال که بحساب اهل تنجیم آن ملک بعد از انقضای سه ماه بهار قرار داده‌اند و در میانه اهل عجم روز آب پاشان است بزرگ و کوچک و مذکر و مؤنث بکنار دریا آمده در آن پنجروز بسور و سرور میپردازند و همگی از لباس تکلیف عریان گشته هر جماعت با اهل خود بآب درآمده با یکدیگر آب بازی کرده بدین طرب و خرمی میگذرانند و الحق تماشای غریبی است.

القصه موکب همایون از فرح آباد بدان صوب در حرکت آمده بقصبه روده سر از اعمال رانکوه گیلان که این صحبت بهجت فزا منعقد شده بود رسیده تماشائی آن سور و نظارگران انجمن سرور بودند در گیلان بهزاد بیک وزیر آنجا بنابر ظهور بعضی تفصیرات سابق و لاحق مؤاخذ و مغضوب گشته تحصیل بقایا و تحقیق وجوه دیوانی ایام عمل او بشاهوردی بیک یساول صحبت بایر دلو و لطفعلیخان بیک دوامدار مرجوع گشت و از آنجا اراده سیر دار الموحدین قزوین فرموده از راهی که چون دل بدخواهان تنگ و تار بود عبور کرده داخل قزوین شده در دولت خانه مبارکه آنجا نزول اجلال فرمودند و چند گاه در آن مکان دولت افزا بتخصیص عمارت [۶۰۴] دلپذیر موسوم بعمارت نو که احداث کرده معمور همت بلند اساس شاهی است عشرت پیرا و در میان سعادت بچوگان بازی و قبق اندازی نشاط افزا بودند.

در این سال حکومت دار الموحدین قزوین بسلمان خان ولد شاه علی میرزا استاجلو که همشیره زاده حضرت شاه جنت مکان و خود بفر مصاهرت این دودمان سرافراز بود تفویض یافت اما مشار الیه باغوی ملازمان خسیس عمل عمال را اجاره کرده دخل در کل مهمات آنجا کرد و در اندک روزی مردم آن ولایت از بد سلوکی و قوت طامعه عمله و کارکنانش بفریاد آمدند و خدمتش مورد

مؤاخذه و

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۸۵۴

مصادره گشته تا دو سال در ازاء سوء اعمال عمال در قید سلاسل و اغلال بود و موکب همایون فال از آنجا بغیروزی و اقبال بدماوند تشریف برده از راه ییلاق لار و فیروز کوه بقصد زیارت آستان ملایک آشیان حضرت امام- الجن و الانس بجانب مشهد مقدس معلی مزکی در حرکت آمدند.

### ذکر توجه همایون بجانب مشهد معلی و توسیع صحن مبارک و احداث خیابان و عمارات عالیه و اجرای میاه و غیر آن

چون تراب عتبه علیه سلطان روضه رضا اعنی حضرت اعلی با جهان جهان شرق و عالم عالم ارادت و حسن اعتقاد بمشهد مقدس معلی رسیده سعادت و طواف آستان سدره نشان امام ثامن ضامن علیه السلام مشرف شدند رأی جهان آرا که بمعموری اقطاع و آبادانی اصقاع و تعمیر بقاع و ریاع مفطور و همگی نیت خیر امنیت بدان مقصور است بتوسیع صحن مبارک روضه مقدس متعلق گشته چون صحن سابق در نظر همت والا تنگ و حقیر مینمود و ایوان میر علیشیر که درگاه روضه مطهر از آنجا است و در جانب جنوبی صحن واقع شده روی بشمال دارد در یک گوشه صحن افتاده بغایت بدنما بود طبع سلیم و دانش مستقیم آن حضرت که دانش آموز مهندسان فنون بدایع است اقتضای آن کرد که عمارات سابق جانب شرقی را [۶۰۵] که انهدام پذیرفته بود برداشته اضافه صحن نمایند بنوعی که ایوان مذکور در وسط حقیقی واقع شود و ایوان دیگر در مقابل آن که جانب شمالی صحن و روی بجنوب داشته باشد و دو ایوان دیگر در طرف شرقی و غربی عمارت کنند که آن ثانی صحن بیت المعمور مشتمل بر چهار ایوان بلند ارکان بوده باشد و خیابانی از دروازه غربی شهر تا شرقی طرح فرمودند که از هر طرف بصحن مبارک رسیده از میان ایوانها بگذرد.

چون ساکنان مشهد مقدس معلی و زوار روضه متبرکه از قلت آب در عذاب بودند آب از انهار سرچشمه جلست و قنوت مجدد احداث کرده آن حضرت بشهر درآورده نهی در میان خیابان و حوضی بزرگ در وسط صحن موسع مذکور احداث فرمودند که آب از حوض گذشته بخیابان شرقی طرف پائین پای مبارک جاری کرده و معماران مهندس و استادان چابک دست شروع در کار کرده در اندک وقتی فرموده‌ها بسرکاری حکام مشهد مقدس بنوعی که مکنون خاطر انور بود در کمال زیب و بها و خوبی و صفا انجام پذیرفت و الیوم آن بلده طیبه اولاً از فیوضات مرقد منور حضرت امام مفترض الطاعه و ثانیاً از میامن توجهات خاطر اکسیر تأثیر تراب عتبه الرضا اعنی حضرت اعلی معمورترین بلاد خراسان و رشک روضه رضوان است و همچنین متوجه تعمیر مزار متبرک خواجه بزرگوار خواجه ربیع الخیثم که در یک فرسخی شهر واقع است شده عمارت مرغوب طرح انداخته در زیب و زینت آن مبالغه عظیم فرمودند و احیاء عمارت قدمگاه را نیز که در نیشابور واقع از غایت شهرت محتاج بیان نیست فرموده چون در دامنه کوه واقع شده آب از بلندی میریزد فواره‌ها قرار داده از درگاه عمارت تا نیم فرسخ که سمت راه و شارع عام است خیابانی طرح فرمودند که آب از دو طرف آن جاری و درختان در اطراف آن غرس شود در وقتی از اوقات کمینه را که متوجه زیارت روضه مقدس بود عبور بر آن امکنه شریفه واقع شد از غایت

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۸۵۵

خوبی و خرمی مکان و شیرینی عمارت و زیب و زینت آن زبان قلم از توصیف آنها عاجز است هر چند در آن خوض رود بتکلیف و عبارت آرائی محمول خواهد شد بنا بر آن زبان بیان از تحریر آن کشیده داشت و وصف آنرا بتقریر بینندگان گذاشت امید که ثوبات آن بروزگار فرخنده آثار همایون عاید گشته موجب افزونی عمر و استدامت دولت گردد آمین یا رب العالمین.

القصه آن حضرت تا نه روز در مشهد مقدس بدعا و زیارت و خدمات روضه مطهر پرداخته و مطالب و مقاصد ارباب حاجات را بتوسط دیوانیان بانجاح مقرون ساخته روز دهم بیرون آمدند حسینخان شاملو بیگلریگی خراسان با معدودی بقصد ملازمت اشرف

آمده در حین مراجعت که حوالی مزار خواجه بزرگوار مخیم دولت و اقبال بود رسیده دیگر باره دیده اخلاص خود را بکحل الجواهر تراب اقدام همایون شاهی روشنائی افزود و چند روز در ملازمت اشرف گذرانیده مشمول عنایت و الطاف رخصت انصراف یافت.

در این سفر خواجه جلال الدین اکبر غوریانی که از اکابر و اعیان روزگار خود است بنا بر حسن سلوک و کم طمعی و کاردانی و اقدام خدمات شایسته بمنصب جلیل القدر وزارت کل خراسان منصوب گشته بدین رتبه والا سربلندی یافت و از آنجا عنان عزیمت بصوب مراجعت انعطاف داده از راه دشت بحریان سیر کنان و شکار افکنان بدار المؤمنین استرآباد رسیدند چند روز بداددهی و انجاح مقاصد ارباب حاجات آن ملک توجه فرموده فریدون خان حاکم آنجا کما ینبغی بلوازم ضیافت و خدمت پرداخت و از آنجا بعزم قشلاق مازندران داخل خطه ارم بنیاد فرح آباد شدند.

### عمارت قصبه شریفه اشرف مازندران بهشت نشان

در همین سال معمار همت والا و طراح طبع همایون که دست آموز چندین صنایع و بدایع کارخانه ایزدی است در قصبه شریفه اشرف از قصبات مازندران که بولایت پنجهزار موسوم و بدار المؤمنین استرآباد اقرب و فی الحقیقه نزهت و خرمی اشرف امکنه آن ولایت است عمارت عالی جهت نزول همایون طرح انداخته حمام و بیوتات و تالارها بر آن افزود و استادان چابک دست در آن سرزمین بلند و پست حسب فرمان فرمانده زمان شروع در کار کردند مولانا محمود بهشتی گیلانی ابن قطعه در تاریخ بنای اشرف بنظم آورده:

قطعه

خسرو آفاق شه کامیاب آن محک باطن [۶۰۶] هر خوب و زشت

کرد چو در اشرف مازندران طرح بنائی بصفای چون بهشت

از ره اقبال ز فیض قدم آب و گلش با گل و عنبر سرشت

دست سعادت پی تاریخ آن بر در او دولت اشرف نوشت چون آن مکان شریف را از جمیع جهات مسمای اسمش سمت ظهور دارد و قابل تربیت

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۸۵۶

بود رفته رفته بتوجهات خاطر اشرف شرافتش افزود و باغات و بساتین جنت آئین مشتمل بر عمارات و حوضخانه‌ها در کمال زیبایی و دلگشائی ترتیب یافته آبهای خوشگوار از کوه بلند بحیاض کوثر آئین و ریاض ارم تزیین آورده فواره‌ها بفنون غریبه و صنایع بدیعه از میان هر حوض بسان شعله نار که سربکریه اثر کشد و یا چون گل غران که آتشبازان از باروط سازند در فوران است و چون اکثر اوقات زمان اقامت مازندران آن قصبه لطیفه مسکن شهریار کامکار است مقربان و ملازمان رکاب اقدس نیز منازل مرغوب عمارت نموده‌اند و اکنون آن قصبه نیز شهری بزرگ و بمیامن تربیت آن آن حضرت از بلاد مشهوره است.

### وقایع متنوعه

#### کشته شدن محمد خان قزاقلر

از سوانحی که در این سال بظهور پیوست کشته شدن محمد خان قزاقلر حاکم لوری است با چند نفر از آقایان معتبر بدست از ناوران گرجستان کارتیل مردم لواریصاب خان سبب قتل او آنکه همیشه طایفه قزاق لر بنابر قرب جوارگاهی بر علانیه و ظاهر و

گاهی بر سیل دزدی و اختفاء بر نهب و غارت و اسر نساء و صبیان گرجیان کارتیل اقدام مینمودند بدینجهت عموم گرجیان از طایفه مذکور کینه دیرینه در دل دارند در زمان تسلط رومیه که جعفر پاشا از تبریز بر سر سمایون خان لشکر کشیده بگرجستان آمد نظر سلطان پدر محمد خان که از این دولت روگردان شده برومیان پیوسته مرتبه پاشائی یافته بود و مردم او که گرک آن سرزمین بودند قلاووزی لشکر روم کرده سمایون خان را او گرفته بجعفر پاشا سپرد فیما بین بمقتضای البعض بتوارث کلفت و عناد موروثی واقع بود.

در این اوقات که محمد خان عز بساط بوسی اشرف دریافته از تقصیرات و زلات او اغماض شده بود قرار یافته بود که با یکدیگر صلح نموده من بعد موافقت و دوستی مسلوک دارند لوارصاب خان با او گفتگوی مصالحه بمیان آورده طرح ضیافت انداخت و او را با خواص و معتبران طلب داشت و او اجابت دعوت کرده بمجلس مهمانی رفت لوارصابخان و گرجیان با او غدر کرده در مجلس بقتل او و رفقا اقدام نمودند هر چند محمد خان مستحق آن بود زیرا که طبیعتش بنفاق سرشته از صدق و راستی بهره نداشت و قدر شفقتهای شاهی ندانسته همواره میانه او و سرداران روم و رومیه مراسلات دوستانه وقوع مییافت و فی الحقیقه مکافات کفران نعمت ایندولت و جزای عمل یافت اما لوارصاب خان و گرجیان نیز بشأمت غدر که با دوست و دشمن منهی و مذموم است گرفتار آمدند. حضرت اعلی شاهی ظل الهی بنابر مراعات سلسله ظاهر و اقتضای مصلحت اندیشی که بهین شیوه فرمانروایان عالم صوری است مصطفی بیگ برادر او را بر تبه خانی و امارت طایفه قزاقلر سرافراز فرمودند و ایل مذکور بدین عطیه ارجمند مسرور و بشفقت شاهانه مستظهر و امیدوار شدند.

سانحه دیگر رفتن سارو سلطان بیگدلی حاکم سارو غرقان و کاورود است بر سر اکراد بانه در قضایای سابقه مذکور شد که اسکندر بانه در چمن قراجیوق از خدمت اشرف رخصت انصراف

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۸۵۷

یافته بالکای خود رفت بدستور طریق بغی و عصیان مسلوک داشته از اکراد بانه در آن حدود بی اندامیها صدور مییافت. سارو سلطان با فوجی از مبارزان جنود شاملو متوجه تأدیب آن گروه مخذول گشت اکراد بانه بعد از ستیز و آویز از مقاومت عاجز آمده روی بگریز آوردند سارو سلطان قلعه اسکندر را بدست آورده تا قریب بهفتصد نفر از آن قوم تبه روزگار بدیار عدم فرستاد و بقیه السیف آواره دیار ادبار شدند.

### رفتن رستم محمد خان از هرات بجانب غرجستان فرار

سانحه دیگر آنکه در اینسال رستم محمد خان ولد ولی محمد خان که در هرات میبود بی اجازت و رخصت حسینخان بیگلریگی آنجا پوشیده و پنهان باغواي اوزبکان بغرجستان رفت سبب رفتن او اینکه جمعی از اوباش اوزبکیه نااعتماد در هرات بر سر او جمع آمده بودند و حسنخان بنابر عدم اعتماد و رعایت جانب احتیاط ایشانرا در بیرون شهر جای داده بود و پادشاهزاده از آن مردم جدا نمی شد یکدو مرتبه اراده رفتن غرجستان کردند حسنخان از غدر و بیوفائی اوزبکیه اندیشیده تجویز بردن پادشاه زاده نمیکرد و بهمراه نمودن جنود قزلباش بیرخصت دلیری نمیتوانست نمود تا آنکه شبی علی الغفله پادشاهزاده را طوعا او کرها برداشته بطریق فرار و ایلغار بطرف غرجستان رفتند و حسنخان از بیم عتاب و خطاب شاهی که مبادا محمول بر غفلت او گردد اندیشناک گردید اما چون پادشاهزاده بغرجستان رسید مردم آنجا بر حسب [۶۰۷] فرمان همایون که در باب خدمت و رعایت جانب او بدیشان رسیده بود مقدم او را گرمی داشته اطاعت و انقیاد بظهور آوردند و باتفاق بر سر جمعی که بدولتخواهی والی بلخ با او خلاف میورزیدند رفته تاخت و غارت کرده اموال فراوان بدست آوردند و بجهت حسینخان الوش یغما فرستاده مجددا اظهار اخلاص و دولتخواهی و پاس حقوق مراحم شاهی نموده عذر رفتن بدین نهج خواسته بود که چون بهادرانی که جمع آمده بودند در تردد و سواری که

معتاد طایفه اوزبک است مبالغه مینمودند و جناب خان تجویز نمیکردند بنابر ابرام آن جماعت مقید برخصت و طلب کومک نشده رفتیم و هرگاه حادثه روی نماید که اقامت درین دیار نتوانیم نمود باز ملجأ و مرجع ما درگاه عرش اشتباه شاهی و مأمن ما ممالک محروسه شاهنشاهی است خاطر حسینخان فی الجمله اطمینان یافته حقایق اخبار مذکور بدرگاه جهان پناه عرض نمود شرح رفتن رستم محمد خان بر سر بلخ و باز آمدن بهرات در سال آینده مرقوم کلک نکته نگار خواهد شد.

### کشته شدن علیخان بیک و برادرش میرزا حسین بیک

سانحه دیگر کشته شدن علیخان بیک جوانشیر و میرزا حسین بیک برادر اوست ایل جوانشیر از تراکمت قراباغ است که چون سی و دو قبیله‌اند با تو از یکی موسومند و ابا عن جد میر عشیرت آن خانواده‌اند در زمان تسلط رومیه میرزا حسین بیک اطاعت رومیان کرده با ایل و عشیرت در قراباغ ماند.

بعد از چند سال علیخان بیک که برادر کوچکتر بودند بدرگاه جهان پناه آمده از زمره مقربان گردید و پیوسته مشمول عنایت و مورد تربیت

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۸۵۸

شاهانه بود و در حینی که موکب جهانگشا بتسخیر آذربایجان در حرکت آمد و میرزا حسین بیک بملازمت رسید چون وقت مقتضی اعمال سابق نبود بدستور امارت ایل باو تفویض یافت بین الاخوان بجهات مختلفه بتخصیص امارت و بزرگی ایل صفائی نبود رفته رفته بفساد انجامیده در وقتی که علیخان- بیک بسرکاری تعمیر قلعه گنجه مأمور گشته در آنجا بود در روزی که محمد خان زیاد اغلی حاکم گنجه بسیر رفته در شهر نبود فرصت یافته قصد کشتن برادر نموده با جمعی از جوانشیر بمنزل زیاد اغلی که در آنوقت میرزا حسین بیک در آنجا میبود رفت او از اضطراب خود را بحرمسرای محمد خان انداخت علیخان بیک حرمت نگاه نداشته با همان جماعت از عقب رفت که او را در همانجا بقتل آورد چند نفر از غازیان قاجار ملازمان سلسله زیاد اغلی از این بیحرمتی بیطاعت گشته هر چند در مقام منع در آمدند ممنوع نشد بالاخره غازیان مذکور خصوصاً سرای بیک هجوم کرده شصت هفتاد نفر از بی ادبان جوانشیر را بتیغ تیز تأدیب کرده عاقبت همان لحظه علیخان بیک را نیز بشمشیر تیز تأدیب نموده قطع رشته حیاتش کردند و او بغایت صاحب رشد و خودرأی و زیاده از حد مغرور و بلند پرواز بود و چون بخون برادر بزرگتر دلیری میکرد هماندم مکافات پیش از عمل یافته از زمانه مهلت نیافت.

چون محمد خان از صحرا آمده از این واقعه آگاه گشت چون میرزا حسین بیک در زمان رومیه انواع فساد انگیزانه بود نگهداشتن او را نیز مصلحت ندیده بقتلش پرداختند و هر دو قضیه چون موافق مصلحت دولت قاهره بود در بازخواست اهمیتی نداشت.

مصراع

«چو خوش بود که برآید بیک کرشمه دو کار»

### مغضوب گشتن الله قلی بیک قورچی باشی قاجار

دیگری از سوانح عبرت گزین که در اواخر این سال بظهور آمد مغضوب گشتن الله قلی بیک قورچی باشی قاجار که مزاج اشرف ازو منحرف گشته در فرح آباد به پیری بیک مشهور بقراپیری قرامانلو گیرانیدند مشار الیه بسیار معتبر و معتمد شده بود بشفقتهای بیش از حد و قیاس شاهی و حسن خدمات خود تکیه کرده سخنان گستاخانه در خدمت اشرف بسیار میگفت و ظرافتهای بلند که بامینان دولت و ارباب عزت هر چند ز شمول عاطفت رخصت آن داشته باشند نسبت ندارد بسیار میکرد و از مدلول این معنی که:

بیت



شاه اگر لطف بی‌عدد رانده‌بنده باید که حد خود داند تجاوزی و می‌ورزید و حضرت اعلی آن ظرافتهای بی‌اندازه را بشکفته طبعی و کوچک دلی و بی‌تکلیفی گذرانیده بشاشت و خرمی بیشتر می‌افزودند چون همگان خبری از ته کار نداشتند سبب انحراف مزاج اشرف گستاخیهای او را می‌پنداشتند اما آنچه درباره او بعد از گرفتاری مکررا بر زبان مبارک جاری شد لفظ نمک بحرانی و بد باطنی بود.

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۸۵۹

الله قلی بیک مذکور اگر چه مرد کارآمدنی بود اما بغایت دنیا پرست و بجمع مال و بسیاری ملک و عقار حریص بود چنانچه مملکات و ما یعرف او به بیست هزار تومان رسیده بود و از بیم آنکه مبادا تزلزل باحوالش راه یافته او و اولادش تمتعی از آن نیابند بخیال تباه و اندیشه‌های باطل افتاده همانا بامر شد [۶۰۸] و ولی نعمت بددل شده بود و مالی که دل در آن بسته بسبب آن بد دل شده بود بدفعات بحصول موصول گشته بغازیان و ارباب اخلاص قسمت یافت چون سیاست و قلع و قمع سلسله او در خاطر حق گزین رسوخ یافته بود دیده‌های بدبین او و پسرانش را از دیدن عاطل ساخته بالاخره عبره للمنافقین در زیر چوب محصلان کشته گردید.

شعر

هست آئین دو بینی ز هوس قبله عشق یکی باشد و بس با اینهمه جمع مال و افزونی ضیاع و عقار که سرمایه کفران نعمت و نمکحرانی کرده بباد بینبازی رفته از نتایج بی‌اخلاصی بهره نیافتند و اصلا آثار خیری ازو بظهور نرسید آری

بیت

با ولی نعمت ار برون آئی گر سپهری که سرنگون آئی و هم در این سال عیسی خان ولد سید بیک بن معصوم بیک صفوی که برتبه والای مصاهرت اشرف سزاوار است از مرتبه یوزباشیگری بدرجه بلند ایالت ترقی نموده بود منصب رفیع القدر قورچی-باشیگری بدو تفویض یافت و الحق جوان خلیق آدمی است باوصاف حمیده آراسته و بفهم و فطرت و اخلاق حسنه پیراسته شایسته دولت و سزاوار بزرگی است.

## متوفی‌ها

## اشاره

: که در این سال سفر عالم بقا اختیار نمودند:

## فوت نور محمد خان اوزبک

نور محمد خان اوزبک ولد ابوالمحمد- خان بن دین محمد خان الوش خان که از نژاد شیپان بن جوجی بن چنگیز- خان بود و همچنانچه سبق ذکر یافته در دارالملک شیراز اقامت داشت و در ظلال رأفت و عاطفت شاهانه روزگاری بفراغت و عاقبت میگذرانید و هر روز یک تومان زر شاهی عراقی بخرج الیوم او شفقت شده بود در این سال جهان فانی را وداع نموده در دارالملک آخرت منزل گزید.

دیگری از متوفی‌ها افضل الفقهاء و المجتهدین فی زمانه مولانا عبد الله شوشتری است که چند سال بود از نجف اشرف بدیار عجم آمده در دارالسلطنه اقامت داشت و همواره انوار توجه و التفات شاهانه

## فوت مولانا عبد الله شوشتری

بر وجنات احوالش یافته معزز و گرامی بود در روز جمعه بیست و چهارم شهر محرم الحرام اندک عارضه برو طاری گشته در روز شنبه میر محمد باقر داماد و شیخ لطف الله میسی عاملی که مدتی بود بجهت مباحثات علمی و مسائل اجتهادی فیما بین غبار نقاری ارتفاع یافته بود بعیادت او رفتند جناب مولانا با این هر دو بزرگوار معانقه کرده در کمال شکفتگی صحبت داشت شب یکشنبه بیست و ششم قریب بصبح بعد از اقامت صلوٰه اللیل و نوافل بیرون

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۸۶۰

آمده که ملاحظه وقت نماید در بازگشتن از پای فتاده بی آنکه مهلت سخن گفتن یابد دعوت حق را اجابت نموده مرغ روحش از قفس بدن پرواز نمود جناب مولانا در کمالات نفسانی و تقوی و پرهیزگاری و ترک مستلذات دنیا درجه عالی داشت از مأکول و مشروب بسدرمق قناعت نموده اکثر ایام صایم بود و بشوربای بی گوشت افطار میکرد و قریب بسی سال در نجف اشرف و کربلای معلی ساکن گشته در خدمت مجتهد مغمور مولانا احمد اردبیلی بسر برده از خدمتش اکتساب فضایل و استفاده مسائل مینمود و گویند که از مولانای مذکور اجازت نماز جمعه و جماعت و تلقین مسائل اجتهادی یافته بود در روز وفاتش آواز ناله و نفیر صغیر و کبیر خلائق باوج آسمان میرسید اشرف و اعیان سعی مینمودند که به تیمن و تبرک دستی بزیر جنازه مغفرت اندازد اش رسانند از غلوی خلائق میسر نمیشد در مسجد جامع عتیق صفاهان بآب چاه غسل داده در همانجا میر محمد باقر داماد و سایر فضلاء و علماء نماز کردند چند روز در مزار فایض الانوار امامزاده واجب التعظیم و التسجیل امامزاده اسمعیل علیه و آباءه التحیه بود از آنجا نقل کربلای معلی شد ارباب استعداد تاریخهای مرغوبه در سلک نظم کشیدند:

میر صحبتی تفرشی «آه و آه از مقتدای شیعیان» یافته، دیگری گفت: «حیف از مقتدای ایران حیف»، شیخ محمود نام عرب جزایری: «مات مجتهد الزمن» یافته بود.

### فوت محمد بیک بیگدلی

دیگری از متوفی‌ها محمد بیک بیگدلی شاملو است که از مقربان بساط اقدس و مجلسیان اشرف بود در مازندران بیمار شده حکیم سلمان شیرازی معالج او بود اما بمعالجه او عمل نمینمود غایبانه حکیم بسخن ترک طبیبان عمل کرده اغذیه نامناسب بکار میبرد و پرهیز نمیکرد رفته رفته مرض روی باشتداد نهاد تا آنکه در اول زمستان بجهان جاویدان شتافت حضرت اعلی از عواطف خسروانه متوجه تکفین و تجهیز گشته نعش او را بمشهد مقدس فرستاده در روضه متبرکه مدفون گردید و در پرسش و تسلیه بازماندگان نوازش بظهور آوردند. مشار الیه صاحب ثروت و مکنت بود املا-کی که داشت وقف خیراتی کرده بود چون فرزندی نداشت متروکاتش حسب الارث شرعی برادر اعیانی او حیدر سلطان ایشیک آقاسی حرم علیه عالی تعلق گرفت.

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۸۶۱

### [۶۰۹] گفتار در قضایای اودئیل ترکی مطابق سنه اثنی و عشرين و الف هجری و بعضها موافق ثلث و عشرين و الف که سال بیست و هفتم جلوسی همایون اقدس است

### اشاره

نوروز سعادت افروز این سال در روز چهارشنبه بیست و هفتم شهر محرم الحرام سنه ثلث و عشرين و الف اتفاق افتاده خورشید جهان آراء بعد از انقضاء نه ساعت و ده درجه و دوازده دقیقه روز مذکور از برج حوت بمنزل عز و شرف یعنی برج حمل تحویل نموده آغاز بهار خجسته آثار شد.

شعر

جهان تازه گشت از نسیم بهار درو دشت شد سر بسر لاله زار

ز گل گشت گلزار عنبر سرشت زمین و زمان شد چو باغ بهشت حضرت اعلی شاهی ظل الهی در روز جمعه بیست و نهم که خروج الشعاع شده سه روز از نوروز گذشته بود که از بلده طیبه فرح آباد بسعادت و اقبال بجانب دارالسلطنه اصفهان در حرکت آمد در ساعت سعد وارد آن خطه جنت نشان شدند و اکابر و اهالی بسعادت رکاب بوسی سرافراز گشته دیده امیدشانرا از مشاهده فرط طاعت همایون روشنی افزود اهل حرفت و ارباب صنعت و تجار بازار و قیصریه و چهار سوق را آذین بستند و جشن نوروزی بآئین مقرر در نقش جهان وقوع یافته چند روز کافه خلائق بعشرت و شادکامی گذرانیدند و حضرت اعلی در ازاء خدمات اهل صفاهان که مستحسن طبع همایون شده بود مال سه ساله اربابی و رعیتی کل آن ولایت و ده یک کل محصولات رقبات دیوانی آنجا را که تخمینا زیاده از پانزده هزار تومان شاهی عراقی میشد بارباب و رعایا و زارعان املاک دیوانی انعام فرمودند و این عطیه والا علاوه سایر عطایا گشته موجب دعاء خیر کافه خلق آن دیار گردید.

### ذکر فتح قلعه بن فهل از ولایت کبج و مکران

از سوانح اقبال که در اوایل این سال بظهور پیوست فتح قلعه بن فهل من اعمال کبج و مکرانست که گنجعلی خان حاکم دارالامان کرمان بآن مأمور شده بود و او حسب فرمان قضا جریان با لشکر کرمان و سرداران قبایل بآن ولایت رفته قلعه بن فهل را محاصره نمود و در هنگام فرصت از اطراف و جوانب قلعه هجوم آورده یورش کردند ملک شمس الدین ولد ملک دینار والی آن ولایت و سایر محصوران از

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۸۶۲

مصادمه عاجز گشته دست از محارست قلعه کوتاه کردند و غازیان زیک بر قلعه استیلاء یافته مسخر و ممنوع گردانیدند و ملک شمس الدین با فرزندان و متعلقان بدست درآمده مصحوب معتمدان بدرگاه سد ره نشان فرستادند و در دارالسلطنه اصفهان بنظر اشرف درآوردند گویند عموم آن ولایت شافعی مذهبند چون ملک شمس الدین دعوی سیادت و تشیع و دوستداری اهلیت طاهرین مینمود مراحم خسروانه شامل حال او گشته مقرر شد که بدارالامان کرمان رفته با کوچ و متعلقان در آن ولایت بفراغت روزگار گذرانند اما چون بکرمان رسید دست از حراست ملک بدن نیز کوتاه کرده بدارالامان ملک عقبی شتافت طبقه ملوک کبج و مکران از پادشاهان جهان جز نامی نشنیده بودند و هرگز از آن ملک بیرون نیامده دست حوادث زمان بگریبان دولت ایشان نرسیده بود و از سفاهت و بیعقلی تصور مینمودند که خلاصه معموره جهان ولایت کبج و مکرانست و آن سلسله پادشاهان رفیع الشان که سایر سلاطین عالم را با ایشان رتبه برابری نیست و لهذا شاه شاهان شمس الدین نقش نگین او بود اما از اجداد ایشان ملک دینار ماضی که والی کل ولایت کبج و مکران بود از خرد بهره داشته و از مقام تکبر و بزرگی فرود آمده از حقارت نقش این بیت نقش نگینش بوده:

بیت

خداوند جهانرا گر نبودی ملک بسیاری ندادی کبج و مکران را چنین ارزان بدیناری اگر چه سخن شناس داند که اینمعنی نیز مشعر بر بسطت ملک و عظمت و بزرگی والی است.

### گفتار در آمدن ایلچیان و پادریان فرنک بدرگاه سلاطین پناه

اشاره

[۶۱۰] در این سال ایلچیان و چند نفر از پادریان فرنگ که عبارت از دانشمندان و رهبانان نصاری است از جانب پادشاه اسپانیه که بزرگترین پادشاهان فرنگستان است بپایه سریر اعلی آمده در نقش جهان اصفهان بسعادت بساط بوس شاه جهان سرافراز شدند و تحف و هدایا گذرانیدند و ادای تحیت و رسالت کرده بعنایات خسروانه سرافرازی یافتند چون سلاطین مسیحیه و فرمانروایان ممالک عیسویه همگی با حضرت اعلی همایون شاهی ظل الهی انواب الفت و آشنائی مفتوح داشته فیما بین طریق مراسله و آمد شد مسلوک است لهذا قبل از این دنکیز بیک یوزباشی روملو را که مرد چرب زبان سخندان بود برسم رسالت بجانب فرنگستان فرستاده بودند.

### کشته شدن دنکیز بیک

در آن ولایت از قوت طامعه و امساک طبیعت بعضی اعمال زشت که مرضی خاطر اشرف نبود و نیست ازو بظهور آمده بعرض اشرف رسیده بود در اینوقت که عود نموده با ایلچیان مذکور بملازمت رسید همان لحظه مغضوب گشت هر چند خواست که بسخن درآمده عذری چند در خطاهای خود گوید او را بسخن نگذاشته شحنة سیاست بفرمان قهرمان قهر پادشاهی شله کرده سرنگون از دار عبرت آویخت و بعقوبت و رسوائی که کس میناد راه عدم پیمود.

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۸۶۳

### بیان خطایای دنکیز بیک که موجب سیاست او شد

از اعمال قبیحه‌اش یکی آنکه در الکاء کوه بتکلیف بوزره حاکم آنجا که میر بحر بنادر فرنگست مهر اشرف از سر کتابت پادشاه اسپانیه برداشته کتابت را گشوده او را از مضمون مکتوب آگاه کرده بود و این بیدیانتی در خدمت سلاطین خطای عظیم است و زبان باسرار پادشاهان گشودن گناه بزرگ دیگری آنکه رسم قدیم است که ایلچیان طبقات سلاطین عصر بهر ولایت روند ملبس بلباسی که عرف و عادت مألوفه خود است بوده در کل مواد بطور خود سلوک نمایند و در هیچ عصر و زمان پادشاهان جهان ایلچیان را بتغیر عرف و عادت مستمره تکلیف نکرده‌اند و رسم و قاعده نبوده در وقتی که دنکیز بیک در پای تخت پادشاه اسپانیه بوده زوجه پادشاهان فوت شده و پادشاه و معارف سپاه در تعزیه ملکه بعرف و عادت خود سیاه پوشیده بوده‌اند او نیز بنابر خوشامد پادشاه و طمع یک دست لباس فاخر بی آنکه تکلیف کنند سیاه پوش شده بایستی که اگر او را مکلف سازند جواب گوید که بحمد الله سر پادشاه و ولی نعمت من سلامت است مرا چه لایق که لباس سوگواری پوشم و این عذری بود لایق و مستحسن.

دیگر آنکه مکتوبی که حضرت اعلی بریم پاپا که خلیفه ملت مسیحی و جانشین اوصیاء حضرت عیسی علیه السلام است نوشته مصحوب او ارسال یافته بود مکتوب مذکور را بشخص تاجری داده مبلغی ازو گرفته بود که آن تاجر خود را دنکیز بیک نام نهاده مکتوب را بدار الخلافه فرنگستان رساند و از آن تمتع یابد و این مقدمه نیز امری بود ناپسند بایستی که اگر فی الواقع رفتن او بآن ولایت تعذری داشتی و وصول بآن سرزمین صورت نبستی مکتوب را باز آورده حقیقت عرض کردی او تعظیم نامه و مکتوب ولی نعمت منظور نداشت و فی الحقیقه بمعرض بیع درآورده بتاجر مجهولی داده این مقدمه را سهل انگاشت اما اعظم خطایا که موجب سیاست اغلب بود اینست که با ملازمانی که همراه برده بود چندان بد سلوکی مینموده و در آزار ایشان میکوشیده که چند نفر بدین ترسائی راضی شده از استخلاص جور او ملت نصاری اختیار نموده در فرنگستان مانده بودند غیرت اسلام اقتضای سیاست او کرده بجزا رسید آری

مصراع

«از جور بود که مرد بی‌دین گردد»

## ذکر مراجعت قاضی خان صدر از رسالت روم و آمدن ایلچی خواندگار روم جهت استقرار مصالحه و اختلال آن بحکمت بالغه عالم الغیب و الشهاده

### اشاره

از سوانح و وقایع این سال مراجعت قاضی خان صدر است از ایلچیگری روم و آمدن مصطفی پاشا مشهور بانجیلو چاوش باتفاق او واقعه آنکه در طی وقایع سنه تنگوزئیل مطابق الف و عشرين بتحریر پیوست که حسب الاستدعای نصوص پاشا وزیر اعظم صدر معظم قاضی خان الحسنی را بجهت تأکید امر تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۸۶۴

مصالحه بروم فرستاده شد و او در دیار بکر بنصوح پاشا رسید بعد از ملاقات و شرایط اعزاز و احترام و تقدیم تواضعات رسمی که از طرفین بوقوع پیوست باتفاق روانه جانب قسطنطنیه شده بهمعنای یكدیگر طی مسافت نموده چون بپایه سریر خلافت مصر خانواده عثمانیه رسیدند نصوص پاشا پیشتر بشهر درآمده بخدمت سلطان احمد خان پادشاه روم رسید و حقایق حالات و شمه از صفات حسبی و نسبی و عظم شأن قاضی خان [۶۱۱] عرض کرده روز دیگر جمیع پاشایان و امراء و اعیان رومیه و عموم خلا-یق استقبال کرده در کمال توقیر و احترام بشهر درآوردند و او و رفقاء بنوعی که رسم و قاعده بوده بوساطت وزیر اعظم مذکور ادراک حضور پادشاه کرده ادای سفارت و رسالت نمود و تحف و هدایا گذرانیده از جانب پادشاه نیز زیاده از ایلچیان عظام سابق توقیر و احترام یافت و چند گاه که در استنبول بود وزراء و پاشایان و مفتی و علماء و قضاة و متشرعین بدیدن آمده در باب قرار مصالحه گفتگو مینمودند و بعضی مناقشات سپاهیان از طرفین میکردند.

### تعیین سرحد طرف آذربایجان و قرار صلح دولت ایران با دولت روم

بعد از قیل و قال بسیار مصالحه بر نهج قانون زمان شاه جنت مکان و سلطان سلیمان قرار یافت و انجیلو چاوش را برسالت تعیین کرده با مکتوب محبت اسلوب و تحف و هدایا لایقه باتفاق قاضی خان روانه نمودند و ایشان در دارالسلطنه اصفهان بپایه سریر اعلی رسیده سعادت بساط بوسی دریافتند و تحف و هدایا که مصحوب ایلچی شده بود بنظر انور درآورده منظور انظار عنایات خسروانه گردید و چون از جانب خواندگار تعیین سنور و سرحد طرف آذربایجان بعهد محمد پاشای بیگلربیگی وان و طرف عراق عرب بعهد محمود پاشای بیگلربیگی بغداد ولد جغال اعلی شده بود که باتفاق معتمدان اینطرف بدستور زمان مذکور بقطع رساند حضرت اعلی تیز قطع سنور طرف آذربایجان را منوط بصلاح و کاردانی امیر کونه خان بیگلربیگی چخور سعد گردانیده طرف بغداد را بعهد مقرب الحضرة مهدیقلی بیگ میر آخور- باشی جغتای فرمودند.

چون از زمان مصالحه پادشاهان رضوان آشیان مذکور مدتی مدید و عهدی بعید گذشته بتصاریف زمان و انقلاب دوران اختلاف بسیار در آن واقع بود از جمله گرجستان مسق و قلاع آخسکه که در صلح سابق داخل سنور اینطرف بوده تا غایه در تصرف رومیه مانده بود و بعضی قلاع و محال طرف عربستان و بغداد داخل سنور رومیه بوده و اکنون در تصرف منسوبان این درگاه است و تخلیه و تسلیم آنها از طرفین دشوار اولی اینست که حین عقد المصالحه آنچه در تصرف منسوبان هر طرف باشد کماکان مستمر بوده از جانبین مضایقه در آنها نشود و بفرستادگان سفارش فرمودند که این طریق را مرعی داشته سنور و سرحد بدین قاعده قرار دهند که رفع ماده خصومت و نزاع بالکلیه شده امور جزئی را بموجب تعویق کلیات نسازند و امیر کونه خان حسب فرمان همایون آئین شایسته بسلماس رفته محمد پاشا نیز بانجا آمدند تا دو ماه اوقات در این گفتگو صرف نموده بر نهجی که مسطور گشت سنور و سرحد تعیین یافت و سنور نامچه نوشته شده بمهر محمد پاشا و سنجق بیکیان سرحد و اعیان رومیه بامیر کونه- خان دادند و صورت

آن بمهر امیر کونه خان و امراء اینطرف بمحمد پاشاء سپرده از یکدیگر جدا شدند.

اما محمود پاشا چون در طرف بغداد و عربستان اختلاف بیشتر بود تشخیص آن نتوانست داد از طرفین موقوف مانده تشخیص نیافت بالاخره با فساد مفسدان خصوصا گرجیان و اکراد قضیه

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۸۶۵

صلح بر همخورده در آن هنگام صورتی نیافت و دیگر باره از جانبین نیران فتنه اشتعال پذیرفت چنانچه از سیاق کلام آینده بوضوح میبویند.

### گفتار در رفتن رستم محمد خان بن ولی محمد خان از غرجستان بتسخیر بلخ و منهزم بازگشتن بشورش طبع و مذاق تلخ

#### اشاره

در این سال امام قلیخان پادشاه اوزبک از بخارا بدفع فساد لشکر قزاق که بر تاشکند مستولی شده متعرض حواشی مملکت سمرقند نیز میشدند عزیمت سمرقند نمود و برادرش ندرمحمد سلطان را از بلخ بمعاونت طلب داشت و او بمعذرت آنکه رستم محمد خان در غرجستان نشسته در کمین بلخ و منتظر فرصت است از رفتن تقاعد ورزیده جواب داد امام قلیخان در طلب او مبالغه بسرحد افراط رسانید تا آنکه ندرمحمد سلطان بتکلیف برادر جمعی کثیر از لشکر بلخ بکومک برادر روانه سمرقند گردانیدند و خود نیز از آب عبور کرد.

رستم محمد خان در غرجستان خبر رفتن ندرمحمد سلطان و لشکر بر بلخ استماع نموده موازی سه هزار کس که بر سر او جمع بودند بایلغار متوجه بلخ شد حاکم بلخ قوت مدافعه و فرصت استحکام شهر - بند نیافته خود را بارک کشید و دست از شهر بازداشته باو گذاشت و بزبان رفق و مدارا پیغام داد که چون خانه کوچ و متعلقان درارک اقامت دارند حراست آن از لشکر بیگانه لازم بود و الا- مملکت بشما تعلق دارد و در میانه جدائی نیست والده ندر محمد سلطان که سیده رضویه و همشیره میرزا ابو طالب رضوی مشهدی است [۶۱۲] از خوف و بیم آنکه مبادا ارک را بقره و غلبه بدست آرد رسولان چرب زبان متواتر فرستاده اظهار اشفاق و مهربانیهای مادر فرزندان کرده او را بتزویج صبیّه خود که همشیره سلطان است نوید داد و وعده کرد که میانه او و عمزادها صلح افکنده مملکت را که دو حصه است سه حصه نماید که هر سه برادرانه با یکدیگر سلوک نمایند و اینصورت بهتر از خصومت و جنگ و جدال است رستم محمد خان بدمدمه و افسون ایشان فریفته گشته با خاطر آسوده و اطمینان قلب در بلخ قرار گرفته در کمال غفلت میگذرانید و ایشان در خفیه کسان باطراف و جوانب فرستاده از این واقعه خبر داده منتظر وصول لشکر بودند و مردم رستم محمد خان در ولایت متفرق و پراکنده گشته بداد و ستد معاملات و اخذ مال مشغول بودند که بیخبر لشکر بر سر او ریخت فرصت جمعیت و قدرت مدافعه نیافته مردم او سراسیمه و مضطر شده هر کس سر خود گرفت.

#### فرار کردن رستم محمد خان از بلخ بجانب هرات

رستم محمد خان با بیست سی نفری کمابیش سوار شده راه ماروچاق پیش گرفت در راه چند نفر از اوزبکان رفیق در مقام غدر درآمده اراده کردند که او را گرفته ببخارا برند چند نفر دیگر که معتمد و دولتخواه بودند از کید و غدر آن جماعت آگاه گشته مخالفت کردند فیما بین مهم منجر بجنگ و جدال گردید بالاخره ارباب غدر و نفاق مغلوب اصحاب وفاق گردیده چند نفر از آن جماعت بقتل آمدند رستم محمد خان باده نفری از آن هر دو مخاطره نجات یافته چون با این حال بغرجستان نتوانست رفت بجانب دار السلطنه هرات آمد متعاقب وصول او از ماوراء النهر نیز خبر بهرات رسید



تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۸۶۶

که سلاطین ماوراء النهر در حدود تاشکنت از لشکر قزاق منهزم گشته پریشان و بدحال بازگشتند در روز سه شنبه چهاردهم شهر ربیع الثانی ملازم حسینخان از هرات بدار السلطنه اصفهان آمده اخبار مذکور را عرض کرد چون اراده ازلی هنوز بترقی احوال پادشاه مذکور تعلق نگرفته بود در این یورش کاری نساخت و هرگاه مقدر الهی بوده باشد و اراده ازلی بتمشیت مهمات او تعلق گیرد بخت و دولت بی استعمال سیوف و آمد شد پیکان استقبال مینماید آری:

مصراع

«بخت و دولت بکاردانی نیست»

### وقایع متنوعه که در این سال بوقوع پیوست

فرستادن ایلچیان است بجانب هندد کن چون سلاطین عظام دکن از قدیم الایام ارادت و اخلاص تمام بدین دودمان ولایت نشان دارند قبل از این عادلشاه والی بیجاپور میر خلیل الله خوشنویس را که از سادات عظام ولایت با خرز خراسان و در حسن خط نستعلیق سرآمد زمان و نادره دورانست و بر حسب تقدیر بولایت دکن رفته با او میبود و محمد قلی قطب شاه والی کلکنده و ملک عنبر سپهدار سلسله نظام- شاهیه هر یک ایلچیان سخندان با تحف اخلاص و تحف و هدایا و بیلاکات لایقه بدرگاه جهان پناه فرستاده از تعدی لشکر جغتای که حسب فرمان فرمانروای هندوستان متعرض مملکت ایشان میشده‌اند استغاثه نموده بودند.

چون میانه حضرات پادشاهانه دودمان قدس نشان صفویه و سلسله علیه تیموری همواره طریقه محبت و وداد و شیوه مودت و اتحاد مرعی و مسلوک بوده و فیما بین حضرت اعلی شاهی ظل الهی و حضرت پادشاه والا جاه گردون بارگاه سلیم شاه فرمانفرمای ممالک هندوستان زیاده از پدران فردوس آشیان طریقه مصادقت و دوستی و رابطه الفت و برادری واقع و خصوصیات دوستانه و بی- تکفلیهای برادرانه مسلوک است نخست نامه محبت طراز بآن حضرت قلمی فرموده سفارش سلاطین دکن فرمودند و آن حضرت رضاجوی خاطر اشرف گشته ترک مخاصمت ایشان نمود بنابر آن در این سال حضرت اعلی حسین بیک قبحاجی تبریزی را برسالت قطب شاه و درویش بیک مرعشی را بایلچیگری نظامشاه و ملک عنبر و شاه قلی بیک زیک را بسفارت عادلشاه تعیین فرموده مکاتیب عنایت اسلوب سعادت افزا در قلم آورده جهت یک خلع فاخره لایقه و اسبان و تنسوقات راتقه ارسال داشتند.

چون محمد قلی قطب شاه بجوار رحمت الله پیوسته بود و سلطانمحمد برادرزاده و دامادش بر سر قطب شاهی تمکن یافته لوازم پرسش و مبارکباد بفعل آورده ایلچیان مذکور در اصفهان مرخص گشته باتفاق میر خلیل و فرستادگان سلاطین مذکور روانه شدند درویش بیک در شیراز سفر عقبی اختیار نموده محمدی بیک پسرش در عوض پدر بدین خدمت مأمور گشت او و حسین بیک هر دو بمقصد شتافتند اما شاه قلی بیک چند روزی بجهت اختیار ساعت در رفتن تأخیر نموده بود و موسم سفر دریا در این سال گذشته نتوانست رفت [۶۱۳] بنابر آن میر خلیل خوشنویس ایلچی ابراهیم عادلشاه از شیراز بازگشته پیاپی سریر اعلی آمد شرح رفتن او در محل خود رقمزده کلک بیان خواهد گشت.

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۸۶۷

دیگری از سوانح آنکه در این سال میانه عفت قباب کابلی بیگم صبیبه محمد حکیم میرزا ابن محمد همایون پادشاه ابن ظهیر الدین محمد باقر و شاهزاده عالی تبار سلطانعلی میرزای مکحول ولد شاه جنت مکان فردوس آشیان عقد مناکحه و ازدواج انعقاد یافت.

شرح واقعه آنکه عفت قباب مشار الیها در حباله نکاح شاهرخ میرزا نواده شاه سلیمان والی بدخشان بن سلطان اویس میرزا مشهور بخان میرزای بن سلطان محمود میرزای بن سلطان ابو سعید بن سلطان محمد بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور گورکان بوده شاهرخ میرزا در دیار هند فوت شده مخدره مذکوره نعش شوهر را برداشته بقصد آنکه در مدینه مشرفه دفن نمایند سفر حجاز اختیار نموده

بوده از بیم ضرر و آسیب اعراب بادیه همانا مقصودش حصول نپیوسته بود نعلش را بمکاریان عرب سپرده خود بر حسب تقدیر آسمانی ببصره آمده از آنجا عزیمت دار الامن و الامان ایران کرده بشیراز آمد الله ویرد یخان اعزاز و احترام نموده باصفهان فرستاده زیاده از یکسال در اصفهان بود درین سال که موکب همایون فال بدارالسلطنه اصفهان رسیده و عفت قباب مشار الیها بملاقات حجله نشینان سرادق اقبال فایز گردید حضرت اعلی او را با شاهزاده مذکور عم بزرگوار نسبت فرمودند اما میانه او و شاهزاده مذکور عم بزرگوار نسبت فرمودند اما میانه او و شاهزاده صورت الفتی روی نمود و با یکدیگر در کمال افسردگی میبودند.

دیگری از سوانح فرستادن سید ناصر ولد سید مبارک خان است بجانب عربستان و احمد- خان ولد هلوخان اردلان است بجانب ولایت موروث کردستان شرح واقعه آنکه سید ناصر را در اوان کودکی پدرش بپایه سریر اعلی فرستاده در رکاب اقدس همایون نشو و نما یافته بشرف تربیت و نوازشات خاص اختصاص داشت سید مبارک مکرراً التماس نموده بود که او را رخصت دهند که بعربستان آمده با پدر پیر عهد ملاقات تازه نموده چند گاه با او باشد و دیگری از فرزندان را در عوض او بدرگاه والا فرستد و این مسئول تا غایت درجه قبول نیافته در عهده تعویق مانده بود در این سال خبر رسید که پسران بزرگ سید مبارک سید بدر و سید برکه فوت شدند و یک دو پسر دیگر که دارد بسیار کودک و خردسال اند بنابر آن رأی جهان آرا اقتضای آن کرد که چون سید مبارک بسیار کثیر السن و پیر شده بنابر صلاح دولت قاهره سید ناصر را بدانجا فرستند که هر گاه او را واقعه ناگزیر پیش آید وی بیقضای ربانی در آنجا حاضر باشد که فتوری در ملک عربستان واقع نشود لهذا او را مرخص فرمودند خان احمد اردلان نیز از اوان طفولیت در ملازمت اشرف نشو و نما یافته همگی همت والا بتربیت او مصروف و مخزون خاطر اشرف بود که بجای والد بر مسند حکومت الکا و عشیرت اردلان تمکن یابد او را نیز نزد پدر فرستاده اعلام کردند که چون او بسیار پیر و ناتوان گشته و ممد و معاونی در میانه قبایل و عشایر ندارد پسرت را فرستادیم که من بعد در خدمت پدر بوده باشد و هر دو در حینی که رایات نصرت آیات جهه تأدیب گرجیان بصوب گرجستان در حرکت آمده بگنجه قراباغ رسیده بود در گنجه از خدمت اشرف جدا شده روی بمقصد آوردند باقی احوال ایشان در وقایع سال آینده از مساعدت بخت مأمول است.

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۸۶۸

**ذکر نهضت همایون به نیت غزا بصوب گرجستان و تنبیه و تأدیب گرجیان بی‌ایمان و قضایای آن یورش دولت قرین سعادت اقران**

## اشاره

قبل از این مرقوم قلم وقایع رقم گردید که طهمورث ولد داود خان بن الکسندر خان والی ولایت کاخ و لواریصاب بن گرگین خان بن سمایون خان والی ولایت کارتیل گرجستان که هر دو نصب کرده و تربیت یافته همایون اعلی بودند در سنه ایت ئیل که مراد پشای سردار روم بتبریز آمد هر دو در ملازمت اشرف بودند و در حین انصراف از خدمت اشرف التماس نمودند که هر گاه حضرت اعلی متوجه سیر و شکار مازندران بهشت نشان باشند چون اوصاف حمیده آن ولایت بسیار استماع شده خاطر بسیر و شکار آنجا مایل است ایشان را مخبر سازند که جریده و سبای خود را بموکب همایون رسانیده در سیر و شکار آن ولایت در رکاب مقدس باشند و قرارداد ایشان در خدمت اشرف آن بود که هر گاه رأی جهان آرا اقتضای حضور ایشان نماید [۶۱۴] برید سریع السیری فرستاده طلب فرمایند همان لحظه عزم توجه جزم نموده همعان صبا و شمال خود را بموکب اقبال رسانند بنابر آن در زمستان گذشته که رایات جلال متوجه آن صوب بود حسب المعهود حکم معلی بطلب ایشان اصدار یافت امیر قلی نام جلوداریرا که مبشر آن بشارت بود مدتی نگاهداشته بلیت و لعل میگذرانیدند و هر کدام آمدن خود را بآمدن دیگری موقوف داشتند چندان تعلل کردند که هوای مازندران روی بگرمی آورده فصل بهار و موسم شکار آنجا گذشت و حضرت اعلی از آن ولایت بیرون آمدند و

جلودار مذکور را بی نیل مطلوب بازگردانیده سعادت ادراک ملازمت نیافتند و همانا با فساد چند نفر از گرجیان خصوصا شرران نامی بخودسر با یکدیگر وصلت نموده عهد و پیمان بمیان آورده‌اند که من بعد بر خلاف پدران با هم متفق بوده تا ممکن باشد از جا و مقام خود حرکت نکنند و گریبان بدست قزلباش ندهند و فی الحقیقه آن جماعت در تخریب دولت ایشان کوشیده اسباب بیدولتی سرانجام داده بودند.

بالجمله اینمعنی بغایت بر مزاج اقدس گران آمده آئینه خاطر انور بنوعی غبار آلود گردید که مطلقا بصیقل کلمات روی اندود اخلاص نما و معاذیر انجلا پذیر نبود رأی صواب نما بدان قرار گرفت که چون سلاطین زاده‌های مذکور را کب جهل و غرورند و هنوز سیلی روزگار نخورده‌اند و مؤدب حادثه در مکتب عقل گوش هوش نصیحت نبوش ایشانرا بسرپنجه تأدیب برناتفته بتجربه روزگار مهذب نگشته‌اند بعزم تأدیب و گوشمال ایشان متوجه قرا باغ گشت که اگر ولایه گرجستان بقدم اعتذار پیش آمده استقبال موکب همایون نمایند و غبار آئینه ضمیر اشرف را بصیقل رکاب بوسی و خدمات مرغوبه جلا داده بشیوه ارباب اخلاص عمل نمایند با ایشان بمقتضای مروت و کرم جبلی عمل شود و اگر بمدلول الخاین خائف قرین دهشت و وحشت بوده بسعادت خدمت مشرف نشوند ایشان را از خواب غفلت بیدار ساخته گوشمال بسزا دهند.

چند روزی که هوای دارالملک صفاهان گرمی داشت در بیلاقات فریدن و پرچیش گذرانیده

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۸۶۹

چون هوا روی باعتدال آورده بمقر دولت و مستقر خلافت بازگشته از آنجا بتاریخ روز پنجشنبه دوم ماه مبارک رمضان از دارالسلطنه صفاهان به نیت غزا و جهاد گرجستان در حرکت آمدند و انجیلو جاوش ایلچی روم را که در درگاه معلی بود چون هنوز سنور و سرحد تشخیص نیافته معتمدان جانبین که بدان امر مأمور بودند بازنگشته بودند مقرر فرمودند که بقرا باغ در اصفهان آسایش نماید که چون آن امر فیصل یابد و سنور نامجات معتبره درست شود او را بر وجه لایق روانه گردانند و بآهستگی طی مسافت نموده در هر مرحله فوجی از افواج قاهره بموکب مسعود ملحق میشدند و بسعادت و اقبال بدار الارشاد اردبیل رسیده چند روز در آنجا بطواف مرقد منور حضرت سلطان الاولیاء و قطب الاصفیاء و مشایخ عظام عرش مقام صفویه قدس الله اسرارهم قیام نمودند.

چون مصالحه رومیان بدستور زمان شاه جنت مکان و سلطان سلیمان تمهید یافته در آن زمان از گرجستانات سبعة مسق و کارتیل و کاخ که از همه طرف بممالک قزلباشیه باینطرف و مابقی که باشی آچوق و دادیان و کوریال و آنطرف بود بروم تعلق گرفته بود بنابر ثبات عهد و ایفاء پیمان که مبدا ارباب غرض و مفسدان سرحد عزیمت سفر گرجستان را بعنوان دیگر منافعی صلح باشد مذکور سازند و در تهییج فتنه کوشیده بر همزن هنگامه عافیت مسلمانان گردند از ملازمان رکاب اقدس سلطان محمد بیگک طالش را از اردبیل برسم رسالت نزد نصوص پاشا بروم فرستادند و حقیقت سفر گرجستان را که بنابر تأدیب تابعان اینطرف اتفاق افتاده باو اعلام دادند و از دار الارشاد اردبیل روانه گشته شکارکنان و نخجیر افکنان بقرا باغ رسیدند.

چون دیده بصیرت ایشان خصوصا طهمورث بیدولت را پرده غفلت و وحشت پوشیده بود از طریق مستقیم منحرف گشته راه صواب گم کرد و چون دل اخلاص گزین نداشتند بحصانت بیشه و جنگل مغرور گشته بسعادت بساط بوسی فایز نگشتند حضرت اعلی شاهی ظل اللهی پیر بوداقخان حاکم تبریز را با بعضی امراء بقلاووزی و باشیلامیشی دلو محمد شمس الدینلو که از امراء قرا باغ بود و بنابر- قرب جوار از شوارع و مضایق گرجستان و نیک و بد آن سرزمین آگاه بود از جانب تفلیس که طرف شرقی الکای کاخ است و یوسفخان بیگلربیگی شیراوانرا با امراء آنجا که طرف غربی است امر فرمودند که بالکاء مذکور درآمده طهمورث را شکاری وار در میدان گیرند و موکب معلی با عساکر ظفرانتما در قومین اولمی از آب کر عبور فرموده بولایت گرجستان درآمده در کنار رودخانه قبری نزول اجلال فرمودند.

طهمورث چون از ورود موکب مسعود خبر یافت اندکی از بیهوشی بهوش آمده سراسیمه گردید و جنود نامحمود خود را از پیاده و

سوار [۶۱۵] جمع آورده در میان بیشه و جنگل محل مضبوط چپر بریده صعوه آسا در میان درختان آشیان گرفت که چند روزی خود را از جنگل شهباز بلند پرواز قاف اقبال صیانت نماید و چون آنجاهل نادان در ظل تربیت شاهانه نشو و نما یافته بود آن حضرت بالطبع راغب نبودند که تربیت کرده خود را یکباره از نظر اعتبار اندازند ذاکر آقای قوشچی را که در درگاه معلی با طهمورث مربوط بود نزد او فرستادند که بنصایح دلپسند پنبه غفلت از گوش او بردارد و بادراک سعادت بساط بوسی ترغیب نماید که بدون آن مهم اصلاح پذیر نیست و او عجز و بیچارگی خود اظهار نموده که خوف و دهشت بر من مستولی شده از بیم قهر و غضب پادشاهانه حوصله آن ندارم که در اینوقت بملازمت رسم والده خود را با دو پسر طفل که داشت با چند نفر از ازانوران معتبر و کشیشان و رهبانان گرجی بپایه

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۸۷۰

سریر اعلی فرستاد که شفیع تقصیر و گناه او باشند و استدعا نمود که در این مرتبه از جریمه او گذشته معاودت فرمایند که وقت دیگر که عفو و اغماض پادشاهی بظهور آمده او را فی الجمله اطمینانی حاصل شده باشد بآستان اقبال آشیان آید.

بیت

بمادر چنین گفت کای نیک زن تو خواهی مگر عذر تقصیر من

ندانی که آنها ز نادانی است سرانجام نادان پشیمانی است

### فرار کردن طهمورث والی کاخ بجانب کارتیل

فرستادگان مذکور در کنار آب قبری رسیده والده طهمورث و مخدرات آن سلسله بعز عتبه بوسی سرافراز گشته مورد توجهات خسروانه شدند و آن حضرت حسب الاستدعای مخدیره مذکوره در مقام عطوفت و عفو تقصیرات او درآمدند در این اثناء مکتوب ناهنجاری که از کمال جهل و نادانی به بگرات میرزا عم زاده لواریصاب والی کارتیل که همواره ملازم رکاب اشرف و از زمره مقربان بساط اقدس بود بخط گرجی نوشته بعضی سخنان که منافی آن گفتگو و مناسب آنوقت نبود در آن مندرج بود و از وفور اخلاص و بیم نفاق ارباب شقاق اخفای آن نتوانست نمود مکتوب را بنظر اشرف در آورد از مضمون آن مراسله نایره غضب شعله فروز گشته بنوعی زبانه کشید که بضراعت اهل شفاعت انطفا نمی پذیرفت والده طهمورث را با پسران او و جمعی خدمه که همراه بودند با معتمدان روانه عراق گردانیدند و از ناورانرا بمردم کاردیده سپرده بر سر او کوچ کردند طهمورث این خبر شنیده در محل اقامت تاب توقف نیاورده با کوچ و متعلقان و قلیلی از ناوران و عظماء قوم که کمابیش پانصد ششصد نفر بودند از راه غیر معهود بجانب کارتیل گریخت و در آنجا بلواریصاب ملحق گشته او نیز از واهمه عظیم که از بیم آسیب سپاه منصور برو مستولی شده بود توقف در ولایت خود نتوانست نمود هر دو باتفاق یکدیگر افسرده و پریشان حال بجانب باشی آچوق گریخته بگرگین خان والی آنجا که از تبعه روم است پناه بردند تتمه احوال ایشان و وقایعی که در گرجستان روی داد در وقایع سال نو مرقوم قلم عنبرین پرتو خواهد گشت انشاء الله تعالی.

**متوفی‌ها:**

**[فوت شاهزاده اسمعیل میرزا]**

در ایام بهار خجسته آثار که موکب جاه و جلال در بیلاقات پرچیش و فریدن نزول اجلال داشت نونهال گلشن سلطنت و اقبال اعنی شاهزاده غفران مآل اسمعیل میرزا که دوازده مرحله از مراحل زندگانی طی کرده بود در دارالسلطنه اصفهان مریض گشته در روز

جمعه بیست و نهم شهر جمادی الثانیه بجوار رحمت ملک غفور پیوست نعش مطهرش را در آستانه امامزاده واجب التسجیل امامزاده اسمعیل که در محله کلیار اصفهان واقع است چند روزی بامانت گذاشته در هنگام اعتدال هوا نقل مشهد مقدس معلی کرده در آستان عرش نشان رضویه علیه و آباءه التحیه مدفون ساختند امید که عمر و بقای دولت والد بزرگوارش با دو دست حادثه باذیال دولت بی‌زوالش مرصاد بمحمد و آله الامجاد.

و هم در اینسال الله ویردیخان از فارس باصفهان آمده در روزیکه موکب همایون اعلی از مازندران

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۸۷۱

بهشت نشان بجانب اصفهان آمده بسعادت و کامیابی داخل شهر میشدند وی باستقبال موکب معلی آمده بسعادت رکاب بوسی سرافراز گشت اندک ضعیفی از بشره او مشاهده میشد حضرت اعلی بنور ولایت و کرامت و ارشاد که از اولیاء و اقطاب مرشدین میراث دارند آثار موت از بشره او دریافته همگان را همانروز خبر دادند.

بالجمله بعد از چند روز که در ملازمت اشرف بسر برد مریض گشته در روز دوشنبه چهاردهم ربیع الثانی که روز چهاردهم بیماری بود دعوت حق را اجابت نموده بجوار رحمت ایزدی پیوست چون عمر در رضاجوئی ولینعمت سپری کرده بود حضرت اعلی شاهی ظل اللهی از شمول عاطفت و حق‌گزاری بنفس نفیس با تمامی امراء و اعیان تا مسغل تشییع جنازه او فرموده بتوقیر و احترام تمام تکفین و تجهیز بر وجه لایق کرده نعش او را بمشهد مقدس فرستادند که در گنبدی که در جوار روضه مقدسه بنا نموده باتمام آن موفق گشته بود مدفون ساختند از نوادر اتفاقات در آن [۶۱۶] چند روز ملازمی که سرکار آن عمارت بود آمده خان ازو تحقیق عمارت و زیب و زینت آن مینمود آن ترک ساده دل گفت که گنبد عالی و ایوانی که جهه مدفن ترتیب یافته در کمال تکلف و زیبائی اتمام پذیرفته منتظر ورود مقدم عالی است حضار مجلس او را بنادانی و بیهوده گفتن طعن کردند خان فرمودند که از عالم غیب بر زبان او جاری گشت همانا هنگام ارتحال و حیوة در معرض زوال است و معنی:

بیت

بسا فالی که از بازیچه برخاست چو اختر میگذشت آن فال شد راست بظهور آمد در همانروز خلف ارجمندش امام قلی خان که حاکم لار و امیر دیوان بود بجای پدر بایالت و دارائی دارالملک فارس منصوب گشته علاوه الکای سابق او گردید و روز دیگر بمنزل

### فوت شاهویری بیک

او تشریف قدوم ارزانی داشته در دلجوئی بازماندگان انواع مراحم و الطاف خسروانه بظهور آوردند. مشار الیه از امراء و خوانین این سلسله علیه بازدیاد شوکت و افزونی جاه و حشمت و تجملات بزرگانه و داد و دهش متفرد و ممتاز بود در ایام حیات مستعار بترتیب عمارات عالی و بناهای خیر موفق گشته بغایت صاحب حلم و حیا و پاکیزه روزگار بود. دیگری از متوفی‌ها شاهویری بیک یساول صحبت بایردل‌وست که از زمره مقربان درگاه و بقدمت خدمت و مزید قرب و منزلت اعتماد اختصاص داشت در سال گذشته در گیلان بیمار شده بمازندران آوردند بعد از نوروز که رایات جلال متوجه اصفهان شدند وی از اشتداد مرض نتوانست آمد در فرح آباد توقف کرد روز بروز ضعف قدرت گرفته در اوایل اینسال بجوار رحمت ایزد متعال انتقال نمود صاحب ثروت و مکنت بود و متروکاتش بورثه تعلق گرفت.

مشهور است که در گیلان یکی از درویشان خفیف العقل مجذوب نزد او رفته سخن ناهمواری

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۸۷۲

گفته بوده و او آندرویش مجذوب را از غرور نفس سرکش آزار بلیغی کرده و آن دل شکسته از روی درد و ناله او را بخدا حواله

کرده بود در همان دو روز پهلوی بر بستر ناتوانی نهاد.

بیت

تا دل مرد خدا نامد بدردهیچ قومی را خدا رسوا نکرد واقعه ناگزیر وی موجب ازدیاد اعتقاد گیلانیان بآن درویش مجذوب شد.

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۸۷۳

## گفتار در وقایع سنه پارس ثیل موافق ثلث و عشرين و الف و بعضها مطابق اربع و عشرين و الف که سال بیست و هشتم جلوس همایون عباسی ظل الهی است

اشاره

چون فصل شتا بنهایت انجامیده کوه بهار خجسته آثار و منقلای سپاه خسرو ثوابت و سیار نمایان گردید جنود افسرده دی انهمزام یافت و رایت فیروز نوروز در عرصه گیتی افراخته سایه تربیت بر مفارق نوخطان بساتین جهان انداخت یعنی آفتاب عالمتاب در روز جمعه دهم شهر صفر ثلث و عشرين و الف از خلوتکده حوت بیرون خرامیده بایوان بلند ارکان حمل که خانه شرف و اقبال است برآمد و جهان از فر مقدم نوروز چون عارض خوبان نور افروز گردیده طراوت بهار و تواتر امطار نزهت افزای گلشن روزگار گشت.

دگر باره بهار عالم افروز بآبان ماه و دی گردید فیروز

شده از مقدم نوروز سلطان جهان عشرتکده عالم گلستان

همه روی زمین از لاله و گل چو روی گلرخان از نشأه مل

هوا از بوی گل چون عنبر تردماغ قدسیان کردی معطر اردوی کیهان پوی در روز پنجشنبه شب نوروز از آب رودخانه قانق که ثالث دجله و جیحون است عبور نموده در مکانی از الکاء قسق که یورت سرمران گرجی بود نزول نموده روز دیگر در آن سرزمین نزهت بخش بلوازم جشن نوروزی و سور و سرور پرداختند چون طهمورث بیدولت چنانچه مرقوم شد از صولت سپاه ظفر پناه روی ادبار بجانب فرار آورده بباشی آچوق گریخت و الطاف بیکران شهریار جهان ایالت و دارائی گرجستان را بعیسی خان میرزا ولد گرگین میرزا بن اسکندر عمزاده طهمورث که از اوان کودکی بخدمت اشرف آورده بودند و در ظل تربیت شاهانه نشو و نما یافته بشرف اسلام مشرف شده بود تفویض فرموده داود بیک که معظم از ناوران گرجی بود به وکالت او معین گشت و برسم و آئین گرجیان او را بر مسند فرماندهی آن ملک نشانیده زرها نثار کردند و امراء و اعیان قزلباش نیز باشاره همایون با گرجیان موافقت نموده نقود احمر و ابیض با طاس - های زرین و طبق های سیمین نثار و ایثار نمودند و عظماء [۶۱۷] و اعیان گرجیه سوای جمعی که مرافقت طهمورث اختیار نموده بودند بر سر او جمعیت نموده اطاعت و انقیاد بظهور آوردند و سطوت قاهره خسروانه بنوعی حراست گرجستان و صیانت اموال گرجیان نمود که هیچ صاحب کلاهی قدرت برک کاهی از خرمن رعایا نداشت چند نفر از جهلا و بیدولتان که در وقت عبور بمنازل گرجیان که

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۸۷۴

خالی از صاحبان بود رسیده دست درازی بخانه نصاری کرده بودند شکمها پاره کرده در اردو گردانیدند آن گونه سیاست موجب عبرت دیگران گشته رعایا و عجزه گرجی که از بیم ضرر و آسیب لشکر قیامت اثر پراکنده گشته در گوشه هر بیشه خزیده بودند از آوازه معدلت شاهی بیورت و مقام خود آمده مستمال عنایت پادشاهی شدند و از ولایت قسق کوچ کرده بقصبه کیرم که نشیمن و حکومتگاه سلاطین گرجی است نزول اجلال فرمودند و آن قصبه مکانی است خرم و نمونه از گلستان ارم که در دنیا مسکن نصاری



گشته همانا مضمون الدنيا سجن المؤمن و جنة الكافر در آن سرزمین سمت ظهور دارد.

در این قصبه کلیسایی است در غایت تکلف و صفا و نهایت شیب و بها معلوم نیست که از مبدأ ظهور اسلام تا غایه بانگ مسلمانی بگوش ساکنان آن مقام رسیده باشد و سکنه آن سر زمین جز رهبانان ضلالت آئین در آن کلیسیا دیده باشند اکثر مردم آنجا که اغلب نصاری و قلیلی یهود نیز هستند از شعار اسلام و کیش مسلمانی جز نامی نشنیده بودند پادشاه دین پناه بجهت اعلاى کلمه الله بکلیسای مذکور تشریف برده مؤذنان خوش الحان موبک سعادت قرین بر فراز آن معبد طبقه ضلالت آئین برآمده گلبانک محمدی صلی الله علیه و آله و سلم بلند آواز گردانیدند و هم-چنین بهر دیر و کلیسیائی که رسیدند اقامت اذان فرموده ندای فرح فزای کلمه طیه لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله بمسامع ملکوتیان رسانیدند و از آنجا کوچ واقع شده کلیسای آلاورد که معظم معابد و کنایس نصاری گرجستان و فی الواقع عمارت عالی و گنبد متعالی است محل نزول اردوی گردون شکوه گردید در آنجا بمسامع جلال رسید که در اقصی طرف شمالی آن ولایت قلعه‌ای است طراغی نام گروهی از گرجیان در آن تحصن نموده تا غایت اطاعت عیسی خان نکرده‌اند و بعضی از احوال و افعال طهمورث نیز در آن قلعه است گروهی از عساکر منصوره را بسرکردگی محمد تقی بیگ تبریزی مین باشی تفنگچیان آذربایجانی بر سر آن قلعه فرستادند محصوران بعد از جنک و جدال از مصادمه عاجز آمده راه فرار پیمودند و قلعه بتصرف درآمده آن چه یافت می شد بضبط درآمد.

### تسخیر قلعه طراغان در گرجستان

از جمله غنائم قلعه تاجی بود مرصع مکمل بدر و یواقیت که شیخ و مقتدای نصاری که رتبه منصب آلاویردی یافته باشد یعنی تولیت کلیسای آلاورد در ایام متبرکه و اعیاد بزرگ ملت مسیحی فرق خود را بدان آراسته در معبد مذکور بکیش ترسائی بامامت قوم اقدام می-نماید و نصاری بدان تیمن و تبرک میجویند و صیرفیان جواهر شناس پپانصد تومان شاهی عراقی قیمت کردند رأی ملک آرا بدان متعلق گشت که آن کلیسیا را قلعه نموده حصارى متین بر دور آن کشند و جمعی از تفنگچیان جنود قاهره در آن حصار مسکن گرفته همواره نگهبانی مینموده باشند اطراف و جوانب آنرا بر امراء و اعیان و طبقات لشکر قسمت نمودند تا آنکه سنک و آهک مصالح آن کار در آن حوالی نایاب بود از راه دور آورده و در عرض بیست روز قلعه مذکور اتمام یافت و اسمعیل بیگ تفنگچی باشی با دویست نفر تفنگچی آذربایجانی بحراست آن معین گشتند.

چون طهمورث و لوارصاب الکاء باشی آجوق را از محکمی جا و جبال صعب المسالك و اینکه والی آنجا تابع روم است مأمن و ملجأ تصور نموده باستظهار آن پناه بآنجا برده‌اند غیرت

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۸۷۵

شاهانه و حمیت خسروانه اقتضای آن مینمود که نهضت همایون بهر طرف لازم آمد توجه فرموده تا ایشانرا بدست نیارند دست از طلب ندارند لهذا عنان عزیمت بصوب کارتیل که سر راه باشی آجوق است معطوف داشتند و از آنجا بکارتیل راهی است در دره تنک در کمال صعوبت که نشییش محل اقامت گاو زمین و فرازش با منازل قمر قرین است و هرگز حکام گرجستان را از ضیق طرق و صعوبت راه عبور از آنجا با خیل و سپاه میسر نشده بتخصیص در آن فصل بهار که شبانروز چشم سحاب از قطره فشانی بازنمیایستاد و از انبوهی درختان نور آفتاب سالها بر آن نتافتی و از کثرت گل و لای افیال قوی هیکل دریا نورد خیال مجال عبور نیافتی هر چند عبور اردوی گرون شکوه و جنود نامعدود انجم کرده از آن راه در نظر خاص و عام دشوار بلکه محال مینمود اما رای جهان آرای اشرف بعبور نمودن از آن راه که متضمن چندین مصلحت دولت و تدابیر کلیه سلطنت بود مصمم گشته طبقات حشم فوج فوج و جوق جوق کوچ کرده در عرض سه روز از آن دره تنک تاریک گذشتند در نشیب و فراز آن راه پر و حل شتر و الاغ بسیار از عساکر ظفر شعار و مردم [۶۱۸] اردو بازار بکوهلاک فرو رفتند روز چهارم اردوی کیهان پوی بکنار رودخانه که منبع آب

قانع و قبری است رسیده شادروان عظمت بمهر و ماه افراختند و آن سرزمینی است بغایت نزه و خرم از بسیاری شقایق و ریاحین و تازه گل‌های عبیر آگین رشک فردوس برین مضمون حدیث الدنیا سجن المؤمن و جنه الکافر که در فوق مرقوم گشته شامل آنجا و کل امکانه لطیفه گرجستان است که در دنیا مسکن آن کفره بی‌ایمان شده مردم ارزاد و تیانات از ولایت کاخ بجریمه دوستی طهمورث که بعضی دلیل گشته او را از راه غیر متعارف بیرون برده بودند و برخی دیگر که از رفتن او آگاه بوده‌اند از عساکر منصوره که پیش راه او را گرفته بودند مخفی داشته آگاه نساخته‌اند و عظمای آن طایفه نیز سر- سختی کرده بعیسی خان بازگشت نموده بودند و سر از ربه فرمانبرداری و اطاعت لشکر اسلام پیچیده مورد غضب پادشاهی گشته عساکر منصوره بتاخت و غارت و اسیر آن دو الکاء رخصت یافتند و فوج فوج به بیشه و جنگل درآمده قریب بسی هزار اسیر و چهل هزار گاو و گوسفند بدست درآمده بعد از افراد خمس که بسرکار پادشاهی متعلق است تتمه بعساکر اسلام تعلق گرفت و ثواب این امر عظیم که سی هزار کافر بیدین شرف اسلام دریافتند و بلا شبهه موجب استدامت دولت و رستگاری آخرت است بروزگار فرخنده آثار همایون عاید گردید و چون کنار رودخانه عرک چائی که فاصله کاخ و کارتیل است محل نزول موکب مسعود گردید رأی عالم آرا بدان متعلق گشت که یکی از کاردانان بساط عزت را برسم رسالت نزد گرگین خان والی باشی آچوق فرستند.

خلاصه پیغام آنکه میانه نواب همایون ما و پادشاه ذیجاه روم قواعد مصالحه و دوستی استحکام یافته و یکی از شریط صلح آنست که منسوبان طرفین را حمایت ننموده گریختگان را راه ندهند و نگاه ندارند و بر او ظاهر است که طهمورث و لواریصاب که دو جاهل نادانند هر دو منسوب اینطرف و تربیت یافته همایون ما اند و از جهل و نادانی توهم نموده بآنجا آمده‌اند طریق آنست که تابعان هر طرف شرایط عهد و پیمانرا منظور داشته امری که منافی صلح و مغایر عهد و پیمان باشد مرتکب نگردند اکنون آن دو جاهل بیمال را نگاه نداشته روانه اینطرف سازد که بمقتضای رأفت جبلی و عواطف خسروی با ایشان عمل خواهد شد و الا لشکر قیامت اثر قزلباش جهه بدست آوردن آن دو سیه بخت روی بآنطرف دارند مبدا صورتی روی نماید که موجب ندامت و پشیمانی گردد خواجه محمد رضای وزیر آذربایجان که شمه از صفات حمیده او در این اوراق رقم پذیر کلک ظهور گشته استدعا نمود که این خدمت باو رجوع شود حسب الاستدعا اجازه یافته بآئین شایسته روانه مقصد شده

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۸۷۶

بوالی باشی آچوق و سلاطین زاده‌های مذکور ملاقات نموده لواریصاب را که بجهتی ظاهر خود را شریک طهمورث کرده بود نکوهش دلپسند و نصایح ارجمند نموده بعد از گفتگوی بسیار

مصراع

«گهی در تواضع گهی در ستیز»

بچرب زبانی و حکمت پژوهی و تکلفات کریمانه و سخنان عاقلانه آن وحشی صفتان بی- مال و سرگردان بادیه جهل را از مقام نفاق باز آورده بشیوه وفا و وفای راغب ساخت و گرگین خان نیز اظهار اخلاص و بندگی آستان سدره نشان شاهی کرده با جناب دستوری مردمیهای دوستانه بظهور آورده بود و در مقام عجز و افتقار برآمده معذرت خواسته بود که راه ندادن ایشان باین صوب با قرابت و خویشی و نسبت همکیشی از مروت دور بود اکنون استدعای عفو تقصیر هر دو دارم و جناب دستوری جواب گفته بود که این صورت بی‌ادراک ملازمت میسر نیست طریق آنست که هر دو روی ارادت بدرگاه جهان پناه آورده بنده وار شیوه چاکری مسلوک دارند و ایشان نیز معذرتی القا نموده گفته بودند که اگر از باس و سخط شاهانه بجان ایمن باشیم سرقدم ساخته بآستان اقبال آشیان می‌آئیم و هر یک معتمدان همراه کرده بدرگاه فلک بارگاه فرستادند و خواجه محمد رضا بازگشته در یورت حوالی کوری تعبیه علیه رسید و فرستادگان سلاطین مذکور بسعدت آستان بوسی سرافراز گشته عجز و مسکنت و استدعای عفو زلات و لاه مزبور عرض کردند.

چون از خواجه مذکور در رفتن بمیانہ چندین وحشی صفتان سباع سیرت بیمآل که اگر- چه صورت انسانی دارند اما حیوان مثال در بیشه خودسری چریده‌اند آثار فدویت و جان سپاری بظهور آمده بود بخطاب گرامی فدوی مخاطب گشته حکم شد که منشیان بلاغت نشان من بعد در مناشیر و حکام نیز القاب خواجه فدوی دودمان ولایت مکان افزایند و درباره ولأه مذکور فرمودند که سخن همانست که فدوی بدیشان گفته هر گاه صدق و اخلاص بظهور آورده روی ارادت بعتبه علیه آورند مسئول هر یک بفر قبول موصول خواهد بود.

در خلال این حال بعرض عاکفان سده جلال رسید [۶۱۹] که اوس نام ولایتی است در آن حدود که سکنه آنجا از ملاحده ملت عیسی علی نبینا و علیه السلام‌اند اگر چه از توابع باشی آچوق است اما بضیق طریق و استحکام مکان و ارتفاع جبال متصله بالبرز کوه که مرغ او هام جز ببال خیال در هوای آن طیران نتواند نمود و پیک سریع السیر نظر آن مسافت بعیده را بدشواری نتواند پیمود مغرور گشته اطاعت والی نیز ننماید رأی شرع آرا بغزا و جهاد آن طبقه ضاله راغب و مایل گشته فوجی از مجاهدان حوزه اسلام را بسرکردگی بیکویردی بیک گرجی ملازم بیگلربیگی فارس که با فوجی از مردم او در رکاب سعادت انتساب بود بر سر ایشان فرستادند و عساکر منصوره در آمد و رفت آنجا از صعوبت راه و دره‌های پربرف زحمت بسیار کشیدند.

جمعی که بجنگ پیش آمدند از سیوف و سنان غازیان جان نبرده بدار البوار شتافتند و جمعی که به بیشه و کوه تحصن جستند مساکن ایشان را نهب و غارت کرده قریب پانصد نفر اسیر و دو هزار گاو و گوسفند بدست آورده مظفر و منصور پیاپی سریر اعلی عود نمودند و در کارتیل بنابر

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۸۷۷

مصلحت‌های ملکی بخاطر انور رسید که دو قلعه یکی در سواران که قریب باخسقه و باشی آچوق است و یکی در کوری که حکومتگاه قدیم سلاطین کارتیل است بنا نهند فرمانبران حسب فرمان فرمانفری جهان قلعه در آن دو مکان بنا کرده هر دو را در اندک روزی باتمام رسانیده استحکام دادند.

### ذکر آمدن لوارصاب از باشی آچوق و مراجعت موکب همایون از سفر گرجستان بصوب مازندران بهشت نشان و سوانج آن زمان

#### اشاره

چون لوارصاب و طهمورث بنوعی که مذکور شد از آمدن تقاعد ورزیده دفع الوقت نمودند حاکم باشی آچوق و حلیله او که ملکه آن ملک و در امور ملکی و مالی دخیل بود از خواجه محمد رضا التماس نموده بود که بخدمت اشرف عرض نماید که چون لوارصاب بتبعیت طهمورث سر از بندگی آن آستان پیچیده سخنان خدعه آلودش از صدق و راستی عاریست پسر او را در عوض لوارصاب در سلک غلامان درگاه شمرده بعضی از ولایت کارتیلرا که بیاشی آچوق اقبست باو عنایت فرمایند جناب فدوی القاب استدعای ایشانرا معروض گردانیده در معرض قبول افتاده یعقوبخان بیک قرامانلو قورچی تیر و کمان را که ترک ساده دل صادق الاخلاص و از زمره خواص بود بیاشی آچوق فرستادند که اگر لوارصاب در خلاف و عدم انقیاد اصرار نموده بدرگاه جهان پناه نشتابد پسر گرگین خانرا بایالت کل ولایت کارتیل نوید داده بدرگاه والا آورد که بین الاقران بدین عطیه سعادت امتیاز یابد چون لوارصاب از این معنی آگاه گردید اندکی از خواب غفلت بیدار و از مراتب بیهوشی هشیار گردیده در کمال اضطراب یعقوب خان بیک اظهار ندامت و پشیمانی کرده او نیز نصایح مشفقانه بجای آورد و جناب فدوی نیز مکتوبی باو نوشته بود که بسخن مفسدان عمل نکرده خود را بعثت آواره دیار و پایمال حوادث روزگار نسازد.

مجملاً لوارصاب ظاهر خود را بلباس اخلاص آراسته با خبث باطن و درون تیره و حیل که جلی آن طایفه است والده و متعلقانرا در

آنجا گذاشته با چند نفری از ازناوران برفاقت یعقوب خان بیک بآستان اقبال آشیان آمده در سیزدهم ماه مبارک رمضان سعادت بساط بوسی دریافت و مورد انواع عواطف و الطاف شاهانه گردید و در خدمت اشرف معزز و محترم بود و چون یک دو کوچ بجانب کوری واقع شد و او دل اخلاص گزین نداشت بشیوه ارباب نفاق سلوک نموده شی بیخبر از اردوی همایون بیرون رفته عازم فرار گردید و جناب فدوی که با او همسایه و متکفل مهماتش بود آگاه گشته با جمعی در طلبش شتافت و در حوالی اردو او را دریافته صبحی بمنزل آورد و از این حرکت ناهنجار سلب اعتبار و اعتماد از خود کرد مع ذلک از این عمل او اغماض فرمودند و او را رفع الخجاله قرار داد که کس فرستاده والده و متعلقانش را بیاورد و اما در خفیه پیغام داده بود که هر چند در آمدن شما مبالغه نمایم از جای خود حرکت نکنید که با آمدن شما راضی نیستم چون جمعی از ذکور و اناث آن سلسله و عظمای کارتیل در سلک خدمه و غلامان این درگاه منسلک اند بدباطنی و ذخایر حيله‌اند و آن بی سعادت را بعرض اقدس رسانید لهذا از دست گذاشتن صیدی که

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۸۷۸

بدام آمده بود صلاح دولت ندانسته رخصت توقف الکاء نیافت اما به همان طریق معزز و محترم [۶۲۵] در رکاب اقدس میبود و حکومت کارتیل بدستور سابق بوکلاء و گماشتگانش متعلق بود و کوتوالی قلعه تفلیس را باقا سهراب لاریجانی و سیصد نفر از تفنگچیان رستمدر رجوع نمودند باقی احوال لوار- صاب در سال آینده مرقوم کلک بیان میگردد در این اثناء خبر رسید که عیسی خان که بحکومت کاخ منصوب گشته بود چون بشرف اسلام مشرف بود کسر حرمت صلیب و رهبانان ازو بظهور میآمده گرجیان بمغایرت ملت از او آزرده شده آمیزش نمینموده‌اند و او از بیم آنکه مبدا طبقه نصاری در غیبت موکب همایون مضرتی باو رسانند ترک حکومت کرده بجانب دارالارشاد اردبیل رفته بنابر آن بیکتاش بیک یوزباشی ترکمانانرا با جمعی از قورچیان عظام بقبضه ز کم فرستادند که محافظت آن بلده نمایند و داود بیک و کیل بهمان دستور فاتح مملکت باشد که اگر بعد از این طهمورث نشاء دولت روز افزون داشته باشد و روی ارادت بدرگاه گیتی پناه آورده غبار زلات خود را بزلال خدمتکاری و اخلاص گزینی شست و شو فرموده از تفلیس کوچ کرده متوجه قراباغ شدند.

چون هوای آن ولایت از غبار سم سمند صبا رفتار عطر بیز گردید همچنانچه سخور نامی شیخ نظامی در وصف آن سرزمین گفته  
بیت

ز دراج و تیهو و کبک و تدزونه بینی تهی سایه بید و سرو همواره بشکار تیهو و دراج نشاط افزا بودند در این اثنا نشاط قمرغه از خاطر خطیر سر زده عساکر ظفر نشان براندن جانوران شکاری مأمور شدند در صحرای آغجه بدی جرگه دست بهم داد گوزنان فربه سرین و غزالان رشک آهوی چین و اقسام وحوش در قمرغه جمع آمده حضرت شاه والا جاه ظل الله با مخصوصان و مقربان بساط عرت بقمرغه درآمده جانوران شکاری را که بتک پا بر شمال و صبا پیشی

### رجوع شاه عباس از سفر گرجستان و ورود برشت

گرفتندی بنوک ناوک دلدوز از پای در میآوردند و چون جرگه بسان دل دشمن تنگ حلقه گردید حاضران موکب اعلی آهویان گریز پای را دستگیر میکردند از بسیاری شکار شماره آن از تخمین و قیاس بیرون بود و تا ده مرحله گوشت شکار در اردوی اعظم بسیار و بیقدر و مقدار بود در آن عرصه نشاط عیسی خان که ترک حکومت گرجستان کرده باردبیل رفته بود آمده سعادت بساط بوسی دریافت و معاذیر دلپذیر در آن ماده القا نموده حضرت اعلی از وفور رضاجوئی و شفقت عذر پذیر گشتند و بدستور ملازم رکاب اشرف گردید.

چون کنار رود ارس مضرب خیام شهریار دادرس گردید چند روز در آنجا بسان عساکر ظفر نشان و انجاح مطالب سپاهیان پرداخته

فوج فوج رخصت یافته بمنازل خود رفتند و موکب نصرت نشان بعزیمت قشلاق مازندران از راه قزل آغاج و آستارا دریا کنار که در نزاهت و خرمی سراسر آن از خلد نشان میدهد بالکاء گسکر رسیده منازل مرتضی قلیخان ولد امیره سیاوش حاکم گسکر محل نزول

### ورود شاه عباس بفرح آباد مازندران

خسرو فریدون فر گردید در آنجا چند روزی مزاج اشرف از جاده اعتدال منحرف گشته اندک عارضه طاری شد ارباب اخلاص ندور و تصدقات بارباب استحقاق رسانیدند و دعای بیرای ضعفا و مظلومان که بیمن معدلتش از تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۸۷۹

تعدی و تطاول ظلمه در امانند باجابت اقران یافته صحت قوی روزی گردید و از آنجا شکارکنان طی مسافت فرموده خطه دلگشای رشت از فر نزول موکب همایون رشک گلزار ارم گشت و چراغان میدان رشت کرده چند روز در آن بلده طیه اقامت فرموده بسیر و سواری و شکار خوگ که در گیلان بشکار زنگول معروف است و غالبا در سالهای پیش غرابت آن طرز شکار خوگ که مرغوب طبایع و تماشای آن موجب تفریح قلوب و انتعاش ضمیر است مرقوم قلم وقایع رقم شده باشد مشغولی داشتند و از آنجا بخطه لاهیجان تشریف بردند اهالی آن ملک بلوازم خدمتگزاری قیام نموده بر دور اصطخ آنجا که در دامنه کوه مشهور بجهود کلایه واقع و از بزرگی دریاچه توان گفت و در میان حقیقی باغچه و تالاری ترتیب یافته که بکشتی و زورق بآنجا آمد شد میشد و فی الواقع جائی نزه و مکانی مرغوب است چهار طاق بسته چراغان کرده بودند و از وفور اخلاص خوبرویان یوسف لقا و ساده رخان مه سیما از شهر و مواضع جمع آورده در زورقها و کشتیها نشسته در آن دریاچه سیار و مسرت بخش خاطر مهر آثار بودند و قرب یک هفته در لاهیجان بمسرت و شادمانی گذرانیده از آنجا متوجه مازندران بهشت نشان شدند و در چهارم شهر صفر ساعت سعد و طالع میمون داخل دار السرور فرح آباد ارم بنیاد شدند زمستانرا در آن خطه فردوس نما بفراغت و سیر و اقسام شکار آن ولایت پایان رسانیدند اکنون وقت آنست که وقایع متنوعه و سوانح غریبه که در این سال در اثنای سفر گرجستان و غیر آن روی داد بر صحیفه بیان نگاشته شروع در تحریر وقایع سال نو نماید.

### از وقایع [۶۲۱] متنوعه که روی داد

#### اشاره

فرستادن ایلچیانست بجانب روم شرح واقعه آنکه سلطان محمد بیگ طالش که در سال گذشته بایلچیگری روم نزد نصوح پاشای وزیر اعظم رفته بود در اثنای سفر گرجستان بازگشته عرض نمود که مفسدان سرحد توقیف انجیلو چاوش و نهضت همایون را بجانب گرجستان باختلال امر مصالحه حمل نموده سخنان فتنه انگیز عرض نموده اند و از جانب لوارصاب و طهمورث ولایه گرجستان نیز عرایض چاکرانه بخواند گار رسیده خود را از زمره تابعان آل عثمان شمرده اند و در میانه رومیان اسناد نقض عهد باین طرف مینمایند بنابر ایفای عهد و احتراز از مضمون آیه کریمه **وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا** بر ذمت همت شاهانه لازم گردید که ایلچی روم را مرخص ساخته از اینطرف نیز ایلچی فرستند و حقایق احوال اعلام نموده سلب بدنامی نقض عهد از این طرف فرمایند.

### نامه شاه عباس بخواندگار روم

بنابر آن حسین بیک مهماندار ذوالقدر را باصفهان فرستاده انجیلو چاوشلو را طلب داشتند و عاجلا ذاگر آقای فوشچی را برسم رسالت فرستاده مکتوب محبت طراز دوستانه بسططان احمد خان پادشاه روم در قلم آورده بعد از تواضعات دوستانه و تحریر رسوم و عادت پادشاهانه و رسوخ عهد و پیمان مرقوم گشت که چون احراز سعادت غزا و کسب ثنوبات جهاد در خاطر حقیقت بنیان رسوخ داشت و بعضی از کفره گرج که از قدیم الایام تابع و خراج گزار این دودمان بوده‌اند سر از جیب عصیان و نافرمانی برآورده بودند بمحض اعلای لوای اسلام و تأدیب طاغیان ضلالت فرجام بدان صوب نهضت اتفاق افتاده بسعادت جهاد فایز گشتیم و بسیاری از کنایش و معابد نصاری مساجد اهل

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۸۸۰

اسلام و ایمان گشت و از غنایم گرجستان تاج مرصع مکمل را که در قلعه طراغان بدست درآمده بود و شرح آن مذکور شد با دیگر تحف و هدایا ارسال یافت و انجیلو چاوش در اندک روزی از اصفهان بگرجستان آمده سعادت عتبه بوسی دریافت و قاسم بیک سپهسالار مازندران برسال روم و مرافقت انجیلو چاوش تعیین یافته تحف و هدایای لایقه ترتیب داده او را با جواب نامه که آورده بود روانه فرمودند و چون از جانب خواندگار در باب اطلاق اسیران رومیه مثل مصطفی پاشا ولد رضیه خاتون که از امکداران دودمان عثمانی بود و محمد امین بیک ولد محمد پاشا وزیر اعظم سابق که پسر سببی علی پاشا و برادر رضاعی پادشاه بود و غیر ذلک رجای دوستانه شده بود.

حضرت اعلی ایشانرا با تجملات لایقه رفیق ایلچی گردانیدند و هم چنین رقم اطلاق بر کل اسارای روم کشیده هر کس که در حیاط بود و برضای خود عزیمت رفتن داشت خواه در اردو و خواه سایر ممالک اطلاق فرموده تا یکهزار نفر در مرافقت ایلچی روانه شدند و هیچ امری از شروط مصالحه و ایفاء عهد نامرعی نگذاشتند و از سنور و سرحد آن چه تعیین یافته سنور نامچه درست شده بمهر امراء و معتمدان طرفین رسیده بود خاطر نشان ایلچی روم کرده صورت سنور نامچه مصحوب او گردانیدند. در خلال این احوال خبر رسید که اصداد نصوص پاشا او را ببعضی امور متهم ساخته بقتل آورده‌اند و محمد پاشا مشهور باکوز محمد را که بیگلریگی مصر بود پیاپی سریر سلطنت مصیر عثمانی آورده وزیر اعظم کرده‌اند و شرح رفتن قاسم بیک و قضیائی را که فیما بین سپاه قزلباش و رومیه روی نمود در ذیل ایندفتر و محل خود نگارش خواهد یافت.

### فرار نمودن محمد بیک و یونس بیک

از سوانح این سال فرار نمودن محمد بیک و یونس بیک ولد خندان آقای متفرقه آقاسی روم است و قبل از این مرقوم کلک بیان گردیده که ولدان مذکور که در معارک کارزار گرفتار عساکر ظفر شعار شده بودند منظور نظر اعتبار و از زمره مقربان محفل والا بودند و توجهات شاهانه درباره ایشان یوما فیوما سمت تزاید داشت و بمزید تقرب و اصطناعات شاهانه و بشفقتهای خاص سرافراز و محسود همگنان بودند و منازل مرغوب در اصفهان بدیشان مرحمت شده هر دو در این ولایت متأهل گشته صاحب فرزند شده بودند و بانعامات وافر و عطایای متکاثره از اسبان تازی و مرصع آلات و ظروف و اوانی طلا- و نقره و سایر تجملات بزرگانه مخصوص و بهره‌ور بودند و اکثر مقربان و بزرگان اردوی معلی با ایشان یارانه و دوستانه آمیزش و اختلاط میکردند و صورت فرار و عقوق و عصیان ایشان در پرده خیال احدی رخ نمینمود در سفر گرجستان در حینی که قصبه کوزی مخیم سראدقات اقبال بود روزی از ایام رمضان با چند نفر ملازم و خدمتکار معتمد رومی بعزم سیر و شکار سوار شده و هر یک با رکاب و یخدان و نفایس و مرصع آلات و اشیاء طلا- و نقره و اسبان کوتل قطع تعلق از سایر تجملات و آغرق و عیال و اطفال که همراه بودند کرده راه فرار پیمودند و خود را بقلعه آخسقه رسانیده از آنجا روانه دیار روم گردیدند روز دیگر این معنی ظهور یافته همگانرا موجب استعجاب گردید حضرت اعلی از شمول عاطفت و غریب نوازی که جبلی آن حضرت است اشاره فرموده که خدمتکاران و عمله سرکار



ایشان با کوچ و متعلقان بوده عیسی خان [۶۲۲] قورچی باشی که با آن دو ناعتماد طریقه و داد مرعی می‌داشت از تفقد احوال فرزندان ایشان غافل نبوده هر گاه میل بردن داشته باشند تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۸۸۱ روانه گردانند.

دیگری از سوانح اقبال که در آن اوقات بظهور آمد آمدن شاهین گرایخان بن سعادت گرای پادشاه تاتار است که در میان رومیان بود و ارکان دولت عثمانی او را ظاهراً بعد از فوت سلامتگرای عمش بسلطنت موروث قوم تاتار وعده داده بودند و در ثانی الحال چون سلامتگرای فرزندی نداشت و والده جانی بیک گرای ولد مبارک گرای بن اسلام گرای بن دولتگرای در حباله او بود صلاح در تربیت جانی بیک گرای مذکور که پسر سببی سلامتگرای بود دانسته با شاهین گرایخان در مقام غدر و نفاق در آمده اراده حبس و قید او داشته‌اند و او اینمعنی را از اطوار رومیان تفرس نموده در هنگام مجال خود- را از میان رومیه بیرون انداخته مردانه طی مسافت بعید کرده بقصد ادراک ملازمت در گاه شاهی بطریق فرار و ایلغار بولایت عجم رسانید و در حدود قصبه کوری گرجستان باردوی گردون شکوه رسیده بسعادت کورنش و مجالست مجلس همایون استسعاد یافت و اظهار کمال اخلاص و حسن ارادت و اعتقاد کرد و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بمقتضای طبع سلیم و شیوه میهمان نوازی که جبلی ذات حقیقت سرشت آن حضرت است برادرانه با او سلوک فرموده در آغوش مهربانی کشیدند و بانواع تعظیم و تکریم و تکلفات لایقه اختصاص یافته معزز و محترم در رکاب اشرف بود.

دیگری از سوانح این سال آنکه چون در ایام فتور جمعی کثیر از رعایای شیروان و قراباغ بگرجستان کاخ رفتن آنجا را مأمن خود ساخته اقامت نموده بودند و الکسندر خان والی آنجا ایشان- را نگاهداشته تا غایه در آن ولایت بودند حکم همایون بنفاد پیوست که چون آن جماعت رعیت الاصل گرجستان نیستند همگی از مسلمان و یهود و ارمنی کوچ کرده بجانب مازندران بهشت نشان روند و همچنین از مردم شیروان و قراباغ و ایل و اویماقات آنجا که ملازمت رومیه اختیار نموده بودند و یا برومیه وصلت کرده صاحب کدوک و منصب شده بودند چون محل اعتماد نیستند بودن ایشان در این سرحد صلاح دولت قاهره نیست کوچ کرده در فرح آباد مازندران رحل اقامت اندازند اسفندیار بیک اوچی باشی عربکولو بکوچانیدن شیروانیان و لطیفخان بیک قاجار دواتدار بکوچانیدن اهل قراباغ مأمور گشته قریب بیانزده هزار خانوار بفرح آباد رفتند هم موجب آبادانی آن ولایت شد و هم در این جلا مکافات نمکحرامی یافتند از الوسات قراباغ جماعت احمدلو ترمز ورزیده در رفتن تعلل میکردند مورد غضب شاهانه گشته متمردان قتل و غارت یافتند و حال طبقات خلق که رفته بودند در آن ولایت آسوده حال و در کمال عافیت و فراغت روزگار میگذرانند.

### قتل فرهاد بیک قوشچی

سانحه دیگر مغضوب گشتن فرهاد بیک چرکس قوشچی است که از زمره مقربان بساط اقدس و در کمال عزت و اعتبار میرشکار بود همانا از خبث باطن نمکحرامی از او بظهور آمده بود که در خفیه با شهزادگی محمد باقر میرزا بخلاف رضاء ولی نعمت آشنائی فتنه انگیز مینموده و باعمال منافی صدق و اخلاص که منتج عقوق و عصیان است ترغیب میکرده و صدق این بدباطنی از اقوام مردم بیغرض که نشست و برخاست نهانی او را با میرزا دیده بودند بر خاطر همگنان پرتو ظهور انداخته بعرض اقدس رسیده نائره غضب درباره او التهاب یافته در مجلس مؤاخذ گردید و حسب الاشاره اعلی او را مقید و محبوس بجانب میرزا سپردند ملازمان میرزا بفرموده او بقتلش پرداخته بر متملکانش رقم تملک کشیدند و این مضمون که:

«محرم بیک نقطه مجرم شود» تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۸۸۲

درباره او سمت ظهور یافت.

دیگری از سوانح بقتل در آمدن چند نفر از خلیفه‌ها و صوفیان قراجه داغ است: شرح واقعه آنکه جمعی از مردم ولایت قراجه داغ از قدیم الایام دعوی ارادت و اخلاص سلسله علیه صفویه نموده و مینمایند و در زمانی که حضرت خاقان سلیمان شأن ابو البقاء شاه اسمعیل نور الله مرقدہ از بیم اعادی بگیلان تشریف برده چند سال در لاهیجان اقامت گزیدند و صوفیان این سلسله بخدمت آن حضرت آمد شد مینمودند جمعی از صوفیان قراجه داغ آمد شد داشته‌اند و الیوم آن طبقه در میانه هوا- خواهان این سلسله بصوفی قدیم لاهیجانی معروفند و بدین لقب گرامی بر سایر صوفیه تفوق میجویند و در هنگام خروج آن حضرت و آغاز نشو و نمای این دولت صوفیان مذکور بمعافیات و سیورغالات سرافرازی یافته‌اند در زمان فترت رومیه که جعفر پاشا در دار السلطنه تبریز تمکن داشت شاهویردی خان ولد خلیفه انصار که از زمره خلیفه زادگان و در آن وقت حاکم قراجه داغ بود نیل بیدولتی بر رخسار سلسله خود کشیده بطرف رومیان میل نموده و تاج دوازده ترک اثنی عشری از سر انداخته مجوزه رومیانه پوشیده بعرض اقدس رسیده بود که در وقتی که مشار الیه اظهار اطاعت [۶۲۳] رومیه نموده پسر خود را نزد جعفر پاشا فرستاد فرستاده‌های پاشا جهت اخذ بیعت اعیان قراجه داغ نزد شاهویردیخان آمدند مشار الیه اکثر اعیان صوفیه را در آن جمع طوعا و او کرها حاضر ساخته تکلیف اطاعت نمود جمعی از آن گروه موافقت نموده بیتاج بآنجمع آمده بودند چون طریق ارادت و آداب پیر مریدی آنست که ارباب اخلاص در شدت و رخا دست از دامن مرشد کامل باز نداشته بانواع بلایا صابر باشند و رضای مرشد کامل را بر اغراض دنیویه راجح داند شاهویردیخان که بادی این امر شنیع گشت چنانچه در قضایای سالهای گذشته گذشته مکافات بد طینتی یافته بجزا رسید.

در این سال حکم شد که بتحقیق و تشخیص موافقان او پردازند مقصود سلطان که از زمره ارباب عقیدت و حاکم قراجه داغ بود باتفاق محمد قلی خلفای روملو که منصب خلیفه الخلفائی داشت تمیز و تحقیق این مقدمه کردند اکثر آن جماعت که در آن وقت روسیاهی کرده روی از مرشد کامل برتافته بودند سزای عمل یافته بدیار عدم شتافته بودند جمعی بدین علت از خلیفه‌ها و صوفیان که در حیات بودند بقتل درآمده بجزای عمل رسیدند و غرض اصلی آن بود که من بعد آن طبقه از دایره صوفیگری خارج بوده صوفی از ناصوفی متمیز بوده باشد.

سانحه دیگر آنکه در حین مراجعت سفر گرجستان در قصبه شمکور قراباغ مصطفی خان قزاقدر بدست دلو محمد سلطان شمس الدینلو بقتل در آمد سبب قتل او آنکه نظر سلطان پدر او با طایفه قزاقدر از ایندولت رویگردان برومیان متوسل گشته مرتبه پاشایی یافته بود و بعد از فتح آذربایجان محمد خان برادر مصطفی خان تا دو سه سال قلعه لوری را نگاه داشته کوس مخالفت قزلباش و دولتخواهی رومیان زده بدرگاه معلی نیامد و بعد از تسخیر گنجه و قلاع آن حدود و انخفاض استیلای رومیان که ضروره بدرگاه معلی آمد تا آنکه مشمول عنایات شاهانه گشته از اعمال سابقه اغماض شد پیوسته آثار نفاق از اطوارش مشاهده میافتاد تا آنکه بدست گرجیان چنانچه سبق ذکر یافت بقتل آمده مکافات نمکحرامی یافت و بدینجهت مصطفی خان نیز محل اعتماد نبود و حزم و احتیاط مقتضی آن بود که من بعد کل طایفه قزاقدر دو نوک ناعتماد در آن سرحد نباشند.

بالجمله بعد از قتل مصطفی خان امارت کل ایل مزبور بشمسی خان قزاقدر که در سال اول یورش آذربایجان که هنوز قلعه ایروان بدست در نیامده بود از روی اخلاص بدرگاه گردون مناص آمده

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۸۸۳

محل اعتماد شده بود قرار یافت و او حسب فرمان ایل مذکور را از سرحد قراباغ کوچانیده بجانب دارابجرد فارس که باقطاع و تیول او مرحمت شده بود برد.

### آمدن میر محمد امین از هند بایران و رفتن او ثانیاً از ایران بهند فرارا

دیگری از سوانح آنکه در حین معاودت سفر گرجستان در کنار رود ارس میر محمد امین مشهور بمیر جمله که از هند دکن آمده

بود بشرف رکاب بوسی اشرف سرافراز گردیده اعزاز و احترام یافت وی از سادات عظام شهرستان اصفهان و عم میرزا رضی صدر است چند سال قبل از این بجانب دکن رفته بر حسب تقدیر ملازمت قطب شاه والی کلکنده اختیار نموده بود و بنابر ظهور کاردانی بمرتبه وزارت که بعرف آنجا میر جمله مینامند رسیده صاحب ثروت و مکنت شده بود و چون محمد قلی قطب شاه بجوار رحمت الله پیوسته سلطان محمد برادر زاده و دامادش جانشین سریر قطب شاهی گردید همانا میر مذکور از وفور رشد و بلند پروازی استقلال سابق نیافته میانه او و پادشاه طرح بد نشسته و آنچه از جناب میر استماع افتاد این بود که میگفت حب وطن و آرزوی آمدن ایران و خوشیهای اصفهان و ادراک پای بوس شاهنشاه زمان در دل رسوخ تمام داشت ما یعرف خود بالطوع و الرغبة پیشکش کرده رخصت آمدن یافتیم و چون به بیجاپور رسیدیم ابراهیم عادلشاه داده بیرون آمدم «العلم عند الله و العهده علیه» الحاصل پیشکش لایق از جواهر و اسباب گذرانیده چند گاه در اردو بود از بسیاری رشد و بلند پروازی سخنان گزاف ازو سر میزد که مستحسن طباع سلیمه نبود و جز وزارت دیوان اعلی و وکالت نفس همایون بهیچ منصبی از مناصب دیوان راضی نمیشد.

بالجمله مطالب او در آن اوقات بحصول نه پیوست و در مازندران رخصت یافته باصفهان آمد با آنکه در وطن اصلی منازل خوب و املاک مرغوب و اسباب معیشت بزرگانه آماده داشت مرغ طبیعتش در هوای منصب عالی و حب جاه و حشمت پرواز میکرد دیگر باره جلاء وطن اختیار نموده فرزندان و متعلقان را در صفاهان انداخته از راه بیابان بعقد ادراک ملازمت حضرت پادشاه والاجاه شاه سلیم فرمانفرمای ممالک هندوستان روانه آن دیار گردید و حضرت اعلی اغماض پادشاهانه فرموده اصلاً از فرار او اظهار نقاری نفرمودند و فرزندان او در سایه معدلت شاهانه آسوده حال روزگار میگذرانند.

از سوانح غریبه این سال که در قصبه رشت گیلان بظهور آمد قضیه گشته شدن محمد باقر میرزای مشهور بصفی میرزا است که از تقدیرات الهی وقوع یافت.

شرح واقعه آنکه مدتی بود که جمعی هرزه درایان خوشامدگو و خوشامدگویان تقرب جو [۶۲۴] غدر و نفاق نسبت بپدر بزرگوار باو اسناد نموده بعرض اشرف میرسانیدند و خاطر نشان اشرف نموده بودند که جناب شاهزادگی باغوی جمعی بیدولتان فتنه انگیز که در خفیه با او آمیزش مینماید العلم عند الله با پدر بزرگوار دل دگرگون کرده از جهل و غرور خیالات فاسده در سر دارد و آن حضرت از وفور و فراخ حوصلگی آن حکایات را وقتی نهاده این مقوله بکنایه و صریح با او اظهار نفرموده این مقدمه را بمشیت ایزدی باز گذاشته بتغافل پادشاهانه و اغماض متهورانه میگذرانیدند تا آنکه در سفر گرجستان همان خوشامدگویان خانه برانداز که بظاهر ادعای نمک حلالی نموده در باطن اسباب فتنه و فساد سرانجام میدادند خصوصاً یک دو نفر از خدمه و منسوبان و ملازمان میرزا مکرراً در خفیه حکایاتی که مشعر بر صدق این اقوال باشد بعرض اشرف رسانیدند و قضیه فرهاد چرکس چنانچه بتحریر پیوست وقوع یافت.

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۸۸۴

معهداً بدمطنگی بفرزند ارجمند اظهار نفرموده همان تغافل پادشاهانه را شیوه و شعار ساخته بودند از زمره غلامان چرکس بهبود بیگ بادعای حقیقت ورزی و پاس حقوق ولی نعمت با خود اندیشه قتل او مخمر ساخته بوده در تاریخ سیم شهر محرم الحرام این سال در خطه رشت بحسب اتفاق یا عمد علی ای التقدیرین در حینی که میرزا بقصد ادراک ملازمت اشرف متوجه دولخانه همایون و تنها بوده در کوچه باو دوچار گشته علی الغفله در او آویخت و زخمهای مهلک زده جناب میرزائی بآن در گذشت و چون خود سر بچنین امری دلیری کرده بود از خوف و بیم عقوبت شاهی پناه بآستانه عز و جاه که بست و ملجاء هواخواهان این دودمانست برده بطریق سایر ارباب جرایم از واهمه بطویل خاصه تحصن جست و اظهار نمود که چون حرف غدر و خیانت نسبت بولی نعمت مسموع میگردید بنا بر نمک حلالی و رفع تهمت غلامان چرکس باین امر دلیری کردم.

القصه در همان شب میرزا رضی صدر بفرموده حضرت اعلی متوجه تکفین و تجهیزش شده نعش او را حسب الامر بدار الارشاد

اردبیل فرستادند که در حظیره مقدسه و جوار آباء و اجداد مدفون سازند و چون بهبود ادعای نمک حلالی داشت بنابر چندین مصلحتهای رضوی و باطنی که بر عقلای دهر و خردمندان روزگار دیده سعادت بهر ظاهر و روشن است جانب عفو و اغماض راجح آمده بازخواستی نشده و بهبود مذکور بتدریج اطمینان یافت حقیقت این واقعه بر عامه که ظاهر بینان عالم صورت و از جهان معنی بیخبرند پوشیده بود اما ظاهر حال بدین نوع است که بتحریر پیوست و شایبه خلافی در آن نیست و در وقوع اینگونه امور دانشوران روزگار و ژرف نگاهان تجربه کار را جز حکمت بالغه الهی امری در خاطر خطور نمینماید که ذات مقدس همایون اعلی از جمیع آفات و عاهات در حفظ امان حضرت ملک منان بوده خلاق و عباد الله در ظلال دولت و سایه معتدلش آسوده حال باشند آمین یا رب العالمین.

سانحه دیگر که در خراسان روی داد آنست که چون سفر گرجستان بامتداد کشیده شغل و گرفتاری لشکر قزلباش در آن سرحد در میان اوزبکیه شیوع یافت بالنگتوش بهادر با بیست هزار کس از جنود اوزبک و یرتاوولان یغمائی که از هر طرف جمع آمده بودند از جیحون عبور نموده بمر و آمدند محراب خان قاجار حاکم مرو از آمدن جنود اوزبک خبر یافته جمعی از غازیان را بقراولی فرستاده و ایشان بقراولان جنود اوزبک دوچار گشته فیما بین قتالی صعب روی نمود غازیان آثار جلادت و مردانگی بظهور آورده قراولان اوزبک را مغلوب گردانیدند در اثنای جنگ و پیکار جنود اوزبک فوج فوج متعاقب یکدیگر نمایان شدند غازیان زیاده از آن تاب توقف نیاورده راه مراجعت پیمودند و بعضی از غازیان درجه شهادت یافته بقیه سپاه جنگ کنار بمر و رسیدند و محرابخان از کثرت جنود اوزبک اطلاع یافته در استحکام قلعه کوشید و تفنگچیان قدر انداز در بروج و باره جای داده بلوازم حراست و نگهبانی قلعه پرداختند یالنگتوش بهادر بمر و آمده چند روز در حوالی سواد شهر اقامت نموده لشکریان را بتاخت و غارت فرستاد و آن گروه یغمائی از مرو تا پساکوه مشهد مقدس آمده بعضی از احشامات سیما اعراب بیچاره تاخت و غارت نمودند در این اثنا خبر معاودت موکب سعادت قرین بفیروزی و اقبال از سفر گرجستان و نزول رایات ظفر آیات در قشلاق مازندران بسمع بهادران اوزبکیه رسید طبل رحیل کوفته معاودت نمودند و بسیاری از رعایای مرو را همراه برد اما اکثر بتدریج عود نموده بمقام اصلی شتافتند.

### [متوفی‌ها]

### [فوت شاهرخ بیک ولد گنجعلی خان]

متوفی‌های سفر گرجستان شاهرخ بیک ولد گنجعلی خان حاکم دارالامان کرمان که از

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۸۸۵

زمره امراء ذیشان و سفید ریشان دولت ابد بنیان است در روزیکه از عقبه ما بین کاخت و کارتیل عبور میشد از اسب درگشته [۶۲۵] بمیان دره عقبه افتاد و جگرش قصور کرده بعالم عقبی شتافت.

### فوت ملک علی بیک جارچی

دیگری ملک علی بیک جارچی تاجی بیوک که مریض و علیل متعاقب اردوی معلی بگرجستان آمد او نیز در آن عقبه رخت هستی بسرای آخرت کشید مشار الیه اصفهانی- الاصل و مرد هزال شیرین گوی شیرین زبان مطایبه دوست بود هرگز کدورت الم پیرامن خاطرش نگشتی هر کس را غنچه صفت دلتنگ یافتی بسخنان دلاویز و ظرافتهای مطایبه انگیز در کمال بشاشت و خرمی چون گل خندان ساختی و هر گاه بجهت امری از امور منادی کردی آن مدعا را بکلمات رنگین و حرکات ملیح شیرین ادا کردی و اگر بقتل و سیاست مجرمی مأمور گشتی تا سیاستگاه بآن مجرم چندان هزل و مطایبه کردی که آن سیاست را چون لعب کودکان بر او آسان

شمردی با کمال شکفته طبعی خالی از مهابتی نبود گاهی که تاج فرد مرصع مکمل که مخصوص او بود بر سر نهاده گوشواره بزرگ مرصع از دو طرف آویزان کرده با جماعت تاجی بیوک اتباع خود که هر یک خود را بصورت خاص و لباس غیر متعارف آراسته بدربار پادشاهی حاضر میشدند رعب و هراس بدلها راه مییافت و حضرت اعلی از فوت چنان ملازمی که نادره زمان بود اظهار تأسف بسیار فرموده در ازاء حقوق خدمات چندین ساله منصب او را بصفی قلی بیک پسرش که جوان مستعدی بود ارزانی داشت اما:

مصراع

«کجا گیرد هریسه پای روغن»

عاقبت از جهالت و خودسری رسید باو آنچه رسید و عنقریب در محل خود گزارش خواهد یافت.

### فوت طهماسب قلی بیک قورچی

دیگری طهماسب قلی بیک قورچی کهنه شمشیر شاملو که از زمره مقربان بود چند روزی در گرجستان مریض گشته بعالم بقا پیوست فرزندی نداشت که جانشین پدر گردد و منصب او بقراخان بیک قوم او متعلق گردید. دیگری شاه نظر بیک یساقچی باشی نیز در گرجستان بیمار شده معالجه و مداوا مفید نیفتاد عاقبت بقضیه ناگزیر دل نهاد منصب او بیادگار بیک قوم او تفویض یافت. تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۸۸۶

## گفتار در وقایع سنه توشقان ثیل مطابق اربع و عشرين و الف و بعضی خمس و عشرين و الف که سال بیست و نهم جلوس شاهی ظل الهی است

### اشاره

در این سال خجسته آغاز بهجت انجام سلطان چهار بالش ایام که مسند نشین تخت چهار ارکان فلک مینافام است یعنی خورشید جهان آرا از مسکن افسرده دی میل طربخانه عز و شرف نموده یازده ساعت شب شنبه بیست و یکم ماه صفر ختمت بالخیر و الظفر برج حمل تحویل نمود نوروز فیروز عالم افروز در روز شنبه اتفاق افتاد بهار دل آرا خرمی افزای گلشن روزگار گذشته مهوشان ریاحین چون سیه چشمان زهره جبین فتنه گری آغاز نهادند و لاله و گل چون خورشید رخان خطای و چین با نکهت عنبرین صحن زمانه را رنگین ساخته درهای آرزو بر روی خلاق باز کردند و هوسناکان باده نشاط مستعد تجرع جرعه‌های شادکامی از پیاله لاله شدند نسیم اردی بهشتی با شمیم گل و رایحه سنبل آمیخته در ریاض جهان وزیدن گرفت.

بیت

چون گشت رایت نوروز آسمان فرسای زمانه لاله ستان گشت و دهر لاله ستای

شمیم سنبل و گل در دماغ جان پیچید بهار عطرشان گشت و غنچه نافه گشای

کشید جرعه مگر از پیاله لاله که گشت شاهد گل بی حجاب چهره گشای در چنین هنگام نشاط افزا شهریار جهان پیرا اعنی حضرت اعلی در دار السرور فرح آباد و سایر امکنه فرح بخش مازندران جنت نهاد که از سایه ابر و ترشح هوا نظارت و تازگی داشت و کویش در بهار و خریف یکسان و از اعتدال هوا و هوای دریا همیشه صحرای دلگشایش بر گل و ریحان بعیش و حضور و مسرت و حبور میگذرانیدند و از آنجا به بیلاق فیروز کوه تشریف برده بعد از سیر و شکار بیلاق عزیمت اصفهان فرموده بمسرت و شادمانی

داخل آن بلده جنت مثال شدند.

در این سال محصوران اصفهانرا آفت رسیده رعایا و عجزه مضطرب الاحوال بودند عاطفت خسروانه شامل حال رعایا گشته حقوق دیوانی این سال را بایشان عطا فرموده و از خالص محصولات خاصه شریفه نیز عشری زارعان املاک دیوانی بخشیدند و این عطیه و احسان موجب ترفیه احوال برآیا و توسعه معاش زارعان و رعایا گشته مظنه عسرت و تنگی که داشته بیسر و فراخی تبدیل یافت بعد از چند گاه که شهر شهره اصفهان و دولترای نقش جهان از قدوم سعادت لزوم اشرف آراستگی داشت فلک شعبده‌باز انگیز فتنه و فساد کرده ایام چون زلف مهوشان پریشان گردیده و چشم

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۸۸۷

[۶۲۶] زخم زمانه ابواب فراغت و عافیت مسدود ساخته دیده فتنه که در خواب راحت بود باز شد و جهان آرمیده بهم برآمده و لوله و آشوب از سر گرفت حادثه درازی نمود مفسدان سرحدها دیگر باره فسادها انگیزخته خیالات فاسد بکاخ دماغشان راه یافت. بیت

پریشان شد ایام چون زلف یارپر آشوب شد عرصه روزگار

خبرهای موحش ز هر سو رسید که یک چند شد خوشدلی ناپدید القصه اخبار موحش از هر سو رسیدن گرفت که موجب حرکت لشکرها و تلاطم امواج صحن گردیده بنیان معاهده و مصالحه سلطان روم بر مثال خانه ناستوار اطفال که بر رهگذار سیل سازند انهدام و اختلال پذیرفت اما بنیروی اقبال همایون و مساعدت اختر بخت میمون هر گونه فتوری روی نمود عنقریب باصلاح مقرون گشت چنانچه هر یک در محل خود سمت گزارش خواهد یافت اعظم اخباری که در ایام اقامت اصفهان رسید معامله رومیان است که سلطان احمد خان بن سلطان محمد بن سلطان مراد خواندگار روم بعد از قتل نصوح پاشای وزیر اعظم که مرد صلاح اندیش کاردان و واسطه صلح بود با آنکه ایلچیان هر طرف با نامه‌های دوستانه و لوازم محبت و دوستی بروم رفته در آنجا بودند و امریکه موجب نقض عهد و اختلال باشد از اینطرف صدور نیافته بود بسخنان دروغ بیفروغ دو جاهل نادان گرجی و اندک فتوری که در این سال در گرجستان و شیروان روی داده بود و شرح آن در ذیل متبیین میگردد و اغوای چندی از نزدیکان خود که در حریم عزت و سرای دولت

### نقض عهد سلطان روم

نشو و نما یافته از سرپنجه روزگار سیلی حادثه نخورده‌اند و در مراحل نشیب و فراز فتور و فتن آبله پای نگشته از عالم بیخبرند بیحوصلگی کرده معاهده و پیمان را بر طاق نکث و نسیان نهاده محمد پاشا مشهور باکوز محمد وزیر اعظم را سردار کرده بجانب عجم میفرستند حضرت اعلی بنا بر رعایت حزم و احتیاط علیقلی خان دیوان بیگی شاملو را از درگاه معلی بجانب دارالسلطنه تبریز فرستادند که باتفاق امراء آذربایجان در آنجا اقامت نموده اگر این خبر مطابق واقع باشد از سرحد خبردار بوده حقایق حالات معروض دارد که بدانچه صلاح دولت قاهره بوده باشد بعمل آید و کس فرستادند که قلعه گنجه را که اعتمادی بر متانت و استحکام آن نیست خراب سازند و مقرر شد که محمد خان زیاد اغلی قاجار بیگلربیگی از گنجه بقلعه تفلیس نقل نموده من بعد در آنجا اقامت نماید و خوانین عظام مذکور پذیرای فرمان گشته هر یک بدانچه مأمور بودند بعمل آوردند و چون علیقلی خان و امراء چند گاه در تبریز اقامت داشتند بوضوح پیوست که سردار مزبور با عساکر روم بسرحد رسیده در دیار بکر و آن حدود قشلاق اختیار نموده‌اند که در سال آینده لشکر بر سر قزلباش کشند اما از آوازه وصول لشکر در گرجستان و شیروان هر طرف فتنه‌ها روی نموده مفسدان هر طایفه را هوای خودسری و طغیان بر سر افتاده بر همزن هنگامه عافیت مسلمانان شده‌اند چنانچه در ذیل این اوراق مرقوم کلک شیرین مقال میگردد.



تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۸۸۸

## ذکر عصیان و طغیان گرجیان و جمعی از شیروانیان و آمدن طهمورث بجانب کاخ گرجستان بسبب ظهور فتنه‌ها که در هر طرف نمودار گشت

دیگری از اخبار سرحد آنکه چون وصول لشکر روم در آن مرز و بوم شیوع یافت متمردان هر طرف و هر طایفه سر از جیب عصیان برآوردند و داود بیک گرجی را نیز که سمت وکالت عیسی خان داشت هوس یاغیگری در دل پدید آمد و گرجیان کاخ در روزی که عید نصاری بود و گرجیان بجهت اقامت نماز و عیادتی که رسم و قاعده ایشان است بکلیسای الاورد آمده بودند تفنگچیان مستحفظ قلعه غفلت ورزیده و تیقت و آگاهی بجای نیاورده بودند و خلق بسیار از طبقه گرجی بکلیسیا راه داده گرجیان بعد از ادای لوازم عید دست تطاول دراز کرده باغوی داود بیک و طهماسب قسقی که از ناوران قسق و هواخواهان طهمورث بود شروع در گرفت و گیر تفنگچیان قزلباش نموده و بسیاری از آن بیچارگان را شربت شهادت چشانیدند و داود بیک مسرعی بطلب طهمورث فرستاده او را بآمدن کاخ ترغیب و تحریض کرده جمعی از مردم شیروان نیز که بموافقت رومیان متهم بودند و حکم بر جلای ایشان شده بود خصوصاً ملک پیری سر خیل تراکمه قبیله و فالستان مشهور بدلو ملک عصابه عصیان بر سر بسته طرف داغستانرا مأمن خود ساخته و گروهی از بیدولتان اوباش و فتنه انگیزان بد معاش شیروان بر سر او جمع شده دست تعدی بحواشی مملکت دراز گردید بدینجهت [۶۲۷] ولایت شیروان نیز بهم برآمده فتنه و آشوب پدید آمد دلو ملک نیز کس نزد طهمورث فرستاده اظهار دولخواهی او کرد.

فتنه ساز نادان باغوی چندی از از ناوران گرجی که همراه داود گرجی بودند و تحریک یاغیان مذکور غافل از اینکه گوزن شاخ هر چند قوی باشد با شیر زیان پنجه نتواند زد بدولت دو روزه فریفته گشته بالکاء کاخ آمده تکیه بر مسند حکومت زد و طایفه گرجی بر سر او جمعیت نمودند داود بیک وکیل را بر سر بیکتاش بیک یوزباشی و قورچیان که فوجی قلیل بود فرستاد و ایشان صرفه در جنگ ندیده بقصد بیرون آمدن از گرجستان گریبان بدست گرجیان دادند و آن گروه ضاله بی‌ایمان از مآل این اعمال نیندیشیده یوزباشی علیل ناتوانرا با همگی رفقا بدرجه بلند شهادت رسانیدند دلو ملک نیز با طاغیان شیروانی بر سر محمد حسین سلطان که نواده عماد الدین بیک شیروانی و دختر زاده شاهقلی خلیفه مهرداد ذو القدر و حاکم ارش بوده آمده در حینی که محمد حسین سلطان از جهالت و غرور از قلعه بیرون آمده باستقبال کوچ و آغرق خود بکنار گرفته بود غافل بر سر او ریختند و او با اندک مردمی که همراه داشت دست جلادت از آستین تهور بیرون آورده تلاشی که مقدور ایشان بود کرده همگی مردانه جرعه شهادت نوشیدند و اموال و اسباب سلطان و غازیان که در بیرون قلعه بود بتصرف یاغیان در آمد بعد از واقعه مزبور سایر ملازمان سلطان چون راه بیرون شدن مسدود یافتند خود را بقلعه کشیدند که چند روزی از چنگ دشمنان مصون بوده شاید بعهد و پیمان از چنگ بدخواهان خلاصی یافته خود را بمأمنی رسانند دلو ملک با اتباع خود بارش آمده در برابر قلعه رحل اقامت انداخت غازیان قورغلو ذوالقدر که قدرت و قوت

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۸۸۹

قلعه داری نداشتند در بحر تحریر افتاده چاره جوی بودند که خبر رسید که سپاه قزلباش بیایان رسیده سراسیمه وار کوچ کردند و غازیان قورغلو از آن مهلکه نجات یافته سر خویش گرفتند و کیفیت لشکر فرستادن بدین نوع است که چون اخبار آمدن طهمورث بکاخ و قتل قزلباشیه و ففور و بر- همزدگی شیروان در اصفهان بمسامع جاه و جلال رسید و مشخص شده بود که در این سال لشکر روم در سرحد طرح قشلاق انداخته عزیمت آمدن ندارند مقرب الحضرة العلیة العالیة اسفندیار بیک اوچی باشی عربکولو را با گروهی از تفنگچیان رکاب اقدس از درگاه معلی بدان صوب فرستادند و حکم همایون اعلی بنفاد پیوست که علیقلی خان دیوان

بیگی باشی شاملو از دار السلطنه تبریز متوجه قرا- باغ گردد و تمامی لشکر آذربایجان و محمد خان زیاد اغلی و امراء قرا باغ باو ملحق گشته بسرمداری علیقلی خان حسب فرمان قضا جریان سرعت استعجال متوجه آن صوب گشته او و اسفندیار بیک بیکدیگر ملحق شده روانه مقصد گشتند و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بقشلاق مازندران مایل و راغب گشته از اصفهان متوجه آن دیار بهشت نشان گشتند و در آنجا بخرمی و کامیابی میگردانیدند و چون رستم محمد خان ولد ولی محمد خان بنوعی که گذشت از بلخ منهزم و پریشان حال بدارالسلطنه هرات آمده آرزوی آمدن درگاه معلی داشت حضرت اعلی نیز صلاح در آوردن او دانسته زمان بیک ناظر را که هنوز ناظر نشده در آنوقت از زمره مقربان بود بایلغار بطلب شاهزاده فرستادند که چون فصل نشاط انگیز بهار و موسم خرمی و لطافت ازهار نزدیک رسید و هنگام شکارهای دارالمرز بتخصیص شکار میان کال مازندران و زنگول گیلان است معاشر حضور اقدس بوده از تماشای اقسام شکار آن ولایت بهره‌ور گردد و زمان بیک از فرح آباد ایلغار نموده گویند در عرض هفت شبانروز زیاده از بیست مرحله را طی نمود بدارالسلطنه هرات رسید و پادشاهزاده اوزبک را در اندک روزی بفرح آباد رسانید و حضرت اعلی اشفاق و مهربانیهای پدر فرزندان دربار او بظهور آورده بعطایای ارجمند خوشدل و مسرور گردانیدند.

### ذکر استیلای اکراد برادرست بر سر قلعه دمدم و بدست در آمدن بتقدیر آفریدگار افلاک و انجم

#### اشاره

از اخبار موحدش که در مازندران بمسامع جلال رسید سانحه غریبه تسلط اکراد برادرست است بحیله و تذویر بر سر قلعه ارومی مشهور بقلعه دمدم. کیفیت آن سرگذشت آنکه ایالت الکاء مذکور و حراست قلعه مزبور بنوعی که سبق ذکر یافت و پرتو شعور بر آن تافته بقبان خان بیگدلی برادر محمد بیک متعلق و مرجوع بود یکی از ازواج امیر خان چولاق برادرست که از بنات مردم فرومایه آنجا بود و جمعی مردم مجهول اکراد در آن قلعه مانده خدمتکاری [۶۲۸] قزلباش مینمودند قبان خان را غفلتی دست داد که از طبقه اکراد هر چند مجهول و خدمتکار باشند کسی در قلعه نگذارد و گاهی بشکار میرفت الغ بیک برادرست که قوم امیر خان بود و جغد آسا در ویرانه‌های آن سرحد بسر میرد با آن عورت و قلقچیان کرد بمراسله و پیغام مواضعه مینماید که در هنگامی که قبان خان شب در قلعه نبوده باشد او را خبردار نمایند.

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۸۹۰

روزی قبان خان بشکار بیرون رفته شب الغ بیک بآنها و اعلام آن جماعت با چهل پنجاه نفری از کردان بیای قلعه آمده اهل قلعه را خبردار گردانیده ایشان سوراخی در یک برج سولق که در جنب قلعه است نموده الغ بیک و رفقاء یک یک بآن برج درآمده علی الغفله حارس آن برج را در خواب بقتل درآورده هر کس را در هر برج خوابیده دیدند براه عدم فرستادند و بنقاره خانه رفته نقاره شادمانی بنام الغ بیک بنوازش درآورده هر کس از اکراد که در قلعه بود بر سر او جمع شد اهل قلعه خبردار شده صورتی که هرگز در پرده خیالشان رخ نینمود مشاهده نموده سراسیمه و حیران گشتند و در آن شب دیجور که این غلغله و آشوب در قلعه افتاد طایفه قزلباشیه از آقا و نوکر و خدمتکار که در قلعه بودند بر کمیت و کیفیت مخالفان اطلاعی نیافتند از خوف و بیم هر یک با دلی از اندازه بدونیم از اطراف و جوانب قلعه خود را بیرون انداخته میگریختند چون صبح طلوع کرد از قزلباشیه کسی در قلعه نمانده بود اکراد بر قلعه مستولی شده ما یعرف قزلباش را متصرف شدند و از اکراد و آن حوالی مخالفت ایندولت بقدغن کومک طلب نمودند.

این خبر موحدش بقبانخان رسیده انگشت ندامت بدنندگان گزیده روی بجانب قلعه آورد آقا سلطان مقدم در مراغه خبر یافته فی الفور بیای قلعه ایلغار نمود از مؤیدات اقبال و اتفاقات حسنه در وقتی

## فرار کردن الغ بیک

که یکصد و پنجاه نفر از اکراد مخالف بکومک الغ بیک بطرف قلعه می‌آمده‌اند باقا سلطان و جمعی از غازیان مردم قبان خان دوچار شده جنگ در پیوسته و اکراد شکست یافته جمعی بقتل آمده بقیه السیف راه فرار پیمودند پیر- بوداقخان حاکم تبریز و شهیر سلطان مکرری نیز از استماع این واقعه مضطرب گشته بایلغار رسیدند قبان خان از غفلتی که ورزیده بود و باقتضاء قضا چنین حادثه رخ نموده بود با کمال خجلت زدگی و انفعال بامراء عظام ملحق گشته مشخص شد که در قلعه اندک مردمی اند در اندیشه یورش بودند که آتش این فتنه بزال اقبال که لطیفه غیبی عبارت از آنست منطفی گشت الغ بیک روزی در قلعه باروط بتفنگچیان قسمت مینمود شراره از آتش بمیان توده باروط جسته شعله کشیده و یکطرف روی او سوخته مجروح و ناتوان گردیده بچند کس از حاضران نیز الم جراحت رسید آن سوختگان آتش یأس و حرمان از تردد قلعه داری عاجز گشتند و احوال کومک معلوم ایشان گشته از رسیدن کومک تازه مأیوس بودند زیرا که اطراف و جوانب قلعه را جنود قزلباش فرو گرفته بود در قلق و اضطراب افتاده خوف و هراس بیقیاس بر ایشان مستولی گردید و چاره بجز فرار نیافته در شبی مظلوم که چون دل اهل ادبار تیره و تار بود از احوال و احوال آنچه توانستند بر اسبان آسوده قلعه بار کرده الغ بیک را بر اسبی بسته علی الغفله در دروازه را گشوده راه فرار پیش گرفتند امراء عظام بعد از اطلاع جمعی را بتعاقب ایشان فرستادند اما نرسیدند.

دیگر بار آن قلعه رفیع که در متانت و استحکام با قلعه چرخ اخضر دعوی برابری مینماید بنیروی اقبال بدست عساکر ظفر شعار درآمد و زیاده از هشت نه روز در تصرف اکراد نبود اکراه خاطر و دل نگرانی اشرف بورود این مژده فرح بخش بمسرت و شادمانی تبدیل یافت برادر قبانخان اندکی خجلت زده غفلت برادر بودند اما حضرت اعلی شاهی ظل الهی از فراخ حوصلگی و بنده پروری و اخلاص و خدمتکاری برادران این خطای عظیم را از آن سلسله گذرانیده در مقام مکافات نشدند و قبانخان از حکومت آن ولایت معزول گشته پیر بوداقخان شفقت شده بالاخره باقا خان مقدم فرار یافته

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۸۹۱

از توپچیان و تفنگچیان خاصه خراسانی بسررداری مجنون بیک یوز باشی و تفنگچیان بکوتوالی قلعه معین گشتند.

## ذکر محاربه طهمورث خان گرجی با علیقلی خان و جنود قزلباش در بحران و انهزام قزلباش بحکمت بالغه ملک مستعان

### اشاره

چون تمشیت امور عالم و مصالح احوال بنی آدم در قبضه قدرت حی قدیر و سرپنجه اقتدار خالق هر صغیر و کبیر است هرگاه حکمت بالغه الهی اقتضای امری نماید که از حیز قدرت بفعّل آید و صورتی از پرده خفا بمنصه ظهور جلوه نماید اسباب آن که هزاران مصلحت عباد در ضمن آن منطویست بر حسب ذاراد [۶۲۹] الله شیئا هیتا اسبابه بدستیاری کارفرمایان قضا و کارکنان قدر سرانجام مییابد و بسعی عقلای روزگار و تدبیر مدبران تجربه کار تغییر در آن راه ندارد و تماشاگران عالم ظهور را جز بدیده تسلیم و رضا در آن نگرستن چاره نیست مصداق این سیاق محاربه طهمورث گرجی است با جنود اقبال که از جهالت و خود-رانی جرأت نموده عاقبت خلق آن دیار را عموماً در ورطه هلاک و بوار انداخت و خودسر گشته بادیه حسرت و سرگردان دیار نادانی گردید چنانچه در محل خود سمت گزارش خواهد یافت.

القصه علیقلی خان و اسفندیار بیک بنوعی که مذکور شد روانه گرجستان گشتند عساکر آذربایجان از قورچیان و غلامان و غیر ذلک که بمرافقت مأمور بودند فوج فوج آمده ملحق میشدند قریب بیانزده هزار کس جمع شده هنوز تفنگچیان و بعضی از عساکر نرسیده بودند که صلاح در توقف ندیده با آن گروه از راه تفلیس گرجستان درآمده تا بعرك چائی که فاصله کاخت و کارتیل و

سر راه باشی - آچوقست رسیده رحل اقامت انداختند که اگر اراده رفتن باشی آچوق نماید از آنجا نتواند گذشت و از جماعت گرجیانی که اظهار شاهی سیونی کرده بعساكر منصوره ملحق گشته بحسب ظاهر در مقام موافقت و خدمتکاری بودند تحقیق شوارع و راه بیرون شد آن گروه نموده بهر راه که احتمال عبور داشت محافظان کارآگاه تعیین کرده در انسداد طرق کوشیدند و قراولان کارآزموده از هر طبقه قزلباش و گرجیان صاحب وقوف آن سرزمین فرستادند که روز بروز و لحظه بلحظه از حرکت مخالف خبردار بوده اعلام مینموده باشند.

### جنگ طهمورث با لشکر قزلباش و انهزام آنها

طهمورث با حشری انبوه از جنود گرجیه که بر سر داشت عزم محاربه حزم نموده از محل اقامت در حرکت آمد و امراء عظام از اخبار کاذبه گرجیان حرکت او را حمل بر فرار کرده اصلاً از عزیمت او بطرف عسکر قزلباش اثری ظاهر نبود تا آنکه قراولان گرجی شبی خبر دادند که طهمورث بعزم رزم متوجه گشته نزدیک رسیده است هر چند بر سخن آن طایفه اعتمادی نبود اما بنابر احتیاط صبح زود امراء عظام و عساكر بهرام انتقام جبه و یراق بر خود مرتب ساخته از اردو بیرون رفتند که محل مناسب جهت جنگ اختیار نموده اگر خبر مذکور صورت وقوع داشته باشد محاربه اتفاق افتد والا زمین دیگر که مناسبتر باشد

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۸۹۲

جهت نزول تعیین نموده بآنجا کوچ کنند زمانی ممتد در آن سرزمینها توقف نموده انتظار بردند قراولان و محافظان شوارع آمده خبردار کردند که اصلاً اثری ظاهر نیست.

بعد از انتظار بسیار بازگشته هر کس در یورت خود فرود آمده لشکریان پراکنده شدند که ناگاه آواز طبل برآمده خبر رسید که اینک سپاه دشمن نمودار شد که گرجیانی که اظهار شاهی سیونی کرده نشان شوارع داده بودند غدر و نفاق ورزیده راهی را که طهمورث آمده نشان نداده بودند و قراولان قزلباش از آنرا بیخبر بودند.

بعد از ظهور این حال دیگر باره امراء عظام و عساكر نصرت فرجام سوار شده بعرصه گاه نبرد آمدند محمد خان زیاد اغلی قاجار بیگلر بیگی قراباغ و تبعه او بچرخچیرگی تعیین یافته از امراء قراباغ پیکر سلطان ایگرمی دورت و دلو محمد سلطان شمس الدینلو بمعاونت چرخچی که ترکان بوکرکچی گویند مأمور گشتند و میمنه و میسره سپاه را بقدر مقدور بجنود مسعود آراستند اما از عدم فرصت و سراسیمگی سپاه صف آرائی و توزوک لشکر بر نهج دلخواه میسر نشد هنوز بعضی از لشکریان در اردو مانده سوار نشده بودند که طهمورث با خیل و سپاه خود که قریب پنج شش هزار بودند با اسلحه و یراق مکمل رسیده بهیات اجتماعی خود را بر فوج چرخچی زدند چرخچیان تاب صدمه آن گروه نیاورده منهزم گشتند پیکر سلطان و دلو محمد امراء بوکرکچی فرصت معاونت نیافته هر یک با فوج خود بطرف افتادند محمد خان زیاد اغلی با چند نفر از طایفه قاجار بزخم سیف و سنان گرجیان بر خاک هلاک افتاده درجه شهادت یافتند و این صورت موجب دلیری کفره گرج و دلشکستگی جنود اسلام گردید و گرجیان همچنان بصورت اجتماعی دلیرانه جلوریز بر سر قول راندند میمنه و میسره سپاه که از کشته شدن محمد خان و انهزام چرخچیان سراسیمه شده بودند از جمله بیمحابای کفر و ضلال بهم برآمده چریک آذربایجان بی آنکه دست باستعمال آلت حرب و قتال برند پشت بمعرکه داده روی بوادی فرار آوردند و فوجی از مبارزان جنود مسعود و طایفه شاملو مردم علیقلی خان که با او در قلب بودند از هزیمت چریک قلب منقلب گشته محال مدافعه و مجادله نیافتند گرجیان بهر کس رسیده دست یافتند از پای در آوردند.

القصه سپاه قول نیز مجال استقامت نیافته بهم برآمده هر کس سر خویش گرفت علیقلی خان و اسفندیار بیک که هر یک در شجاعت و دلیری یگانه روزگار بودند و در آئین رزم و پیکار سرآمد مبارزان شجاعت شعار پراکنده گی لشکر مشاهده نموده لحظه بملاحظه نام و ننک در معرکه درنگ نمودند [۶۳۰] چون توقف ایشان بیفایده بود بمدلول و لا تلقوا بایدیکم الی التهلكه عنان از

معرکه نبرد پیچیده بطرف تفلیس در حرکت آمدند و کفره گرج بخون دلیران دلیر گشته تیغ انتقام از نیام برآوردند و چشم زخمی چنین بجنود اسلام رسیده در این معرکه گروه سعادت‌مند بدرجه شهادت فائز و سربلند گردیدند طهمورث که سرمست باده غفلت و جهل بود از غلبه که او را دست داد مسرور و شادمان گشته باردوی قزلباش آمده در خیمه علیقلی خان فرود آمد و منازل هر یک از امراء و اعیان قزلباش را بیکی از عظماء و اعیان گرجیه داده اموال و اسباب سپاه اسلام نصیب ارباب کفر و ظلام گردید و از این معنی غافل افتاد که کلنک تیز منقار هر چند بلند پرواز باشد از چنگال شاهین اوج اقبال باز نتواند رست و بدین جسارت و بی ادبی که از او سر زد عاقبت در معرض قهر قهرمان زمان درآمده جا و مقام چندین ساله نیاکان خود را ویران و الکا و مملکتشان بباد بی نیازی رفت و شرح آن در ذیل مرقوم میگردد بالجمله علیقلی خان و اسفندیار بیک و سایر امراء بی سر و سامان بقلعه تفلیس رسیده پراکندگان لشکر بانجا جمع

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۸۹۳

آمدند از امراء و معارف سپاه محمد خان زیاد اغلی و حسینخان گیلانی حاکم کوه‌دم گیلان و حسین قلی بیک یوزباشی طالش ولد یادگار علی سلطان کشته گشته اسحق سلطان میر صوفی زخمی گشت مرتضی قلیخان گسگری حاکم گسگر که با قشون خود در یکطرف معرکه ایستاده بود بعد از گذشتن جنود گرجیه از عقب ایشان درآمده چهل پنجاه نفری از پیادگان به قتل آورده متعاقب امراء بتفلیس رسید.

علیقلی خان توقف خود را در تفلیس صلاح ندیده قلعه را بمشرد قلی بیک ولد محمد خان و غازیان قاجار و فوجی از تنگچیان سپرده بگنجه آمد و در خانه‌های ویران شده قلعه اقامت نموده در آنجا طرح قشلاق انداخت و حقایق حالات بعرض عاکفان سده جلال رسانید هر چند طبع آتش خوی اشرف اغلی از این اخبار وحشت انگیز چون آتش سوزان و دریا مثال جوشان و خروشان گردید اما از فراخ حوصلگی رعایت سلسله ظاهر کرده منشور عاطفت مبنی بر استمالت و دلجوئی بعلیقلی خان و امراء فرستادند که در طریق سپاهیگری و آئین حرب و قتال از ازل آلازال هزیمت و ظفر قرین یکدیگرند از چشم زخم که باقتضای قضا و تقدیر آسمانی بجنود اسلام رسیده باشد اندوهناک نبوده منتظر موکب مسعود بوده باشند که اینک عنان عزیمت بدانصوب معطوف گشته عنقریب بتوفیق الهی و قوت اسلام صمصام زبرجد فام از نیام انتقام جزای بیادبان بدکیش و بدکیشان عاقبت اندیش در کنار ایشان نهاده خواهد شد از نوازشات شاهانه خاطر دغدغه آلود ایشان فی الجمله اطمینان یافته در قشلاق گنجه خجالت زده و بیسامان میگذرانیدند که طنطنه رایات فیروزی آیات جاه و جلال آن ولایت بلندی گرفته اعلام کشور ستانی ارتفاع آسمانی یافت و شرح آن در آغاز سال همایون فال آینده نگاشته قلم سحرساز و مرقوم کلک نکته پرداز میگردد انشاء الله تعالی.

## شرح وقایع خراسان و سوانحی که در این سال در آن ولایت روی داد

### اشاره

در این سال از سرداران جنود اوزبک قرانغمه نام که در حدود بلخ ترقی نموده گروهی از طایفه آلمانچی بر سر خود جمع کرده بهر طرف میتاخت رفته رفته چهار پنجهزار اوزبک غارتگر خونخوار بر سر او جمعیت نمودند یکمرتبه بولایت خراسان آمده جام و خواف و باخرز را تاخت نموده غنیمت فراوان بدست آورده بود و باتفاق و مصلحت وقت کسی متوجه معارضه او نشد در این سال هوس تاخت و یغمای خراسان کرده با جنود شقاوت ورود بجانب کرخ آمد میانه جماعت جمشیدی محافظان قلعه مذکور و اوزبکیه اندک محاربه واقع شده جمعی از طرفین مقتول شده و در آنجا کاری نساخته بطرف هراترود آمدند و از اطراف و جوانب غنایم بدست آورده بطرف کهدستان رفتند حسینخان والی هرات جمعی از لشکریان مجهول را که اسم و رسمی نداشتند قریب بششصد

هفتصد نفر بسرکردگی بیرام بیگ کشته شاملو بر سر ایشان فرستاد که منتهر فرصت بوده در محل مجال دستبرد نمایند.

بعد از رفتن آن گروه بخاطر آورد که آن جماعت هر چند مجهولند اما اگر شکستی یابند موجب بدنامی اوست دویست نفر از جوانان دلیر کار دیده بسرکردگی خسرو بیگ که الحال بخسرو سلطان

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۸۹۴

موسوم و حاکم ماروچاقست بمدد ایشان فرستاد بیرام بیگ خبر اوزبکیه گرفته بطرف ایشان در حرکت آمد و شب از پهلوی ایشان که در چمن کهدستان فرود آمده بودند گذشتند قریب بصبح یکدو نفر از جماعت جمشیدی که از محل نزول اوزبکیه اطلاع داشتند دوچار شدند قلاوزی آن لشکر کرده در وقتی که جنود اوزبک بعضی بیدار [۶۳۱] و بعضی هنوز در خواب بودند بکنار اردوی ایشان رسیدند اوزبکیه از شیهه اسبان و قعقع سلاح و صهیل ستوران خبردار شدند بیرام بیگ از قلت سپاه قزلباش و کثرت اعدا اندیشید که چون صبح طلوع نموده جهان روشن گردد اوزبکیه سوار گشته بر کمیت لشکر قزلباش اطلاع یابند یکن را مجال خلاص نخواهد بود و توکل بکرم حضرت فائق الاصباح کرده در اوان طلوعه صبح بر سر آن گروه ریختند هفتصد هشتصد نفری از اوزبکیه سراسیمه بطرف اسبان دویده سوار شده بودند که قزلباش ملاقی گشته جنگ در پیوستند و در حمله اول بسیاری از آن طبقه را بطعن سنان جان ستان و ضرب بلارک آتش فشان بر خاک هلاک انداختند.

در اثنای جنگ و جدال و گرمی حرب و قتال خسرو سلطان با آن دویست نفر جوانان دلیر رزم-آزما بمعرکه رسیده از یکطرف کره‌نای نواخته چون بالای آسمانی بسروقت ایشان رسیده اوزبکیه آوازه کرنای را برسیدن حسینخان حمل نموده محال استقامت نیافتند و فرار برقرار اختیار نموده روی بوادی عزیمت آوردند تیغ یمانی غازیان از نیام درآمده با غنائم موفور معاودت نمودند و از قراتغمه مدتی نام و نشان پدید نبود و اغلب را گمان آن بود که در آن معرکه بقتل رسیده باشد بعد از مدتی معلوم شد که زنده رفته بود و از این فتح مبین که غازیان شاملو را روی داد اوزبکیه پای در دامن خمول پیچیده مدتها آرزوی آمدن خراسان از دل ایشان زایل گردید.

دیگری از سوانح خراسان کشته شدن قزاقخان ولد حسینخان بیگلربیگی خراسان است که حاکم ماروچاق بود کیفیت این سرگذشت آنکه جمعی از طایفه ارلات چغتای همراه چلمه-سلطان بدین دودمان ولایت آشیان آمده در الکاء راوه و محولات میبودند چلمه سلطان چند نفر از عظماء آن طایفه را بمظنه خلاف و نفاق بقتل آورد و اتباع آن جماعت از این واقعه خایف و هراسان گشته روی بوادی فرار آوردند جمعی دیگر از طبقه ارلات سابقا در ماروچاق میبودند حسینخان بیگلربیگی خراسان چلمه سلطانرا از قبل ریش سفیدان ارلات ملامت نموده بنابر تألیف قلوب قبیله مذکور ایشانرا استمالت داده از رفتن مانع آمد و ایشان اظهار عناد چلمه سلطان نسبت بخود میکردند حسینخان قرار داد که آنجماعت بماروچاق رفته من بعد بدستور سایر مردم قبیله در ملازمت قزاق-خان پسر او بوده باشند.

اما آن جماعت در ماروچاق توقف ننموده بمیان اوزبکیه رفتند از فرار ایشان جماعت سابق نیز متزلزل و هراسان گشته بودند یکی از پسران آنقوم که پیشخدمت قزاقخان و محل اعتماد او بوده شبی که او از افراط باده بیشعور گشته بود و در خواب رفته آن پسر باراده خود یا بتعلیم پدر

### کشته شدن قزاقخان ولد حسینخان

و اقوام العلم عند الله بابکده الماس گون بسر وقتش رسیده چند زخم مهلک برو زد و تمامی آن قوم از بیم آن واقعه یا از غدر و نفاق عزم فرار جزم نموده همان شب دروازه را گشوده راه میمنه پیش گرفتند اهل قلعه از این واقعه عبرت بخش حیرت زده و پریشان خاطر گشته از غلغله و



تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۸۹۵

آشوبی که دست داده همگی بخود در مانده در آن شب دیجور کسی تعاقب ایشان ننمود فی الفور کسی بهرات فرستاده حسینخان را آگاه کردند و او از واقعه فرزند دلبد اندوهناک گشته چون قلق و اضطراب سودی نداشت دست در دامن شکیبائی زده خسرو سلطان را با جمعی از مردم کار دیده بقلعه فرستاد که مبادا فتوری در سرحد واقع شود و او به سرعت برق و باد خود را بقلعه رسانیده بحراست مشغول گردید و چون حقیقت بعرض اشرف رسید حکومت ماروچاق و کوتوالی قلعه بخسرو سلطان تفویض یافت. سانحه دیگر آنست که در هنگامیکه دارالسلطنه اصفهان از فر نزول موکب همایون رشک جنان بود میر عماد خوشنویس قزوینی بقتل آمد. وی از سادات حسنی مقیم دار الموحدین قزوین است که بسادات سیفی مشهور و معروفند. در خط نستعلیق ترقی عظیم رقم نسخ بر خطوط استادان ما تقدم کشید

### کشته شدن میر عماد خوشنویس

در نزاکت قلم و قدرت کتابت ید بیضا و درجه اعلی داشت خطش بی اصلاح خوش اندام و بامزه بود.

میر عبد الغنی تفرشی این رباعی در شأن او گفته:

رباعی

تا کلک تو در نوشتن اعجاز نماست بر معنی اگر لفظ کند ناز رواست

هر دایره ترا فلک حلقه بگوش هر مدت را مدت ایام بهاست او بین الجمهور بتسنن مشهور بود. از اهل قزوین استاد مقصود مسلکر از غلوی تشیع یا رفع مظنه تسنن که عامه مردم آن ولایت بدان متهمند مرتکب قتل او گردید.

### ذکر تصدق ماه مبارک رمضان

حضرت اعلی شاهی ظل اللهی که مصدر آثار خیر و مظهر جود و احسان و مطرح اشعه انور فیوضات ملک منان است بالهام آسمانی و توفیق ربانی مال و خراج دیوانی و اجاره و مستغلات یک ماهه هر ساله را که رسد شهر مبارک رمضان که بمنطوق شَهْرُ رَمَضَانَ [۶۳۲] الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ خلاصه ایام و اعظم شهر و اعوام و هنگام طاعات حضرت ملک علام است بشیعیان کل ممالک ایران تصدق فرمودند که از مطالبات دیوانی معاف بوده در آن ماه مبارک دست تعدی طلبکاران از گریبان زبردستان کوتاه بوده هیچکس دیده بر غله دهقان مسکین چون خوشه پروین نتواند افکند و خرمن گاه مزارعان کهکشان فلک از آسیب محصلان امین بوده جز بچشم حسرت بآن نگاه نتواند کرد تا بفراغبال و اطمینان قلب ماه صیام را باختتام رسانیده بطاعت و عبادت پروردگار عالمیان مشغول باشند و در این باب مناشیر مرحمت تأثیر بممالک محروسه ارسال یافت و این عطیه والا که اعظم عطایاست علاوه سایر بخششها و تصدقات گردیده همچنین وجوه احداث جمعی که در دفاتر اعلی ابو اجمع قانونی و در سنوات سابقه سلاطین معدلت آئین ماضیه غافل افتاده بودند که مأخذ وجوه احداث پرسش قضایا و جریمه مجرمانست و از خود دارووغان بعمل آورده حاصل احداث را میبایند

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۸۹۶

علیحده جمع قانونی احداث بدستور مال از رعایا گرفتن موهم شایبه تکرار است در حین عرض مهمات دفتری حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بفطرت عالی این نکته دقیق را دریافته خاطر نشان محاسبان دیوان کردند و همگی تصدیق حقیقت آن کرده زبان بدعا و ثنای آن حضرت گشودند و آن وجه نیز در ممالک محروسه و قلمرو همایون بصدر پیوست که مستوفیان عظام هر دو وجوه را که در ممالک محروسه بعمل عمال و تیولداران تخمینا بمبلغ سی هزار تومان شاهی رایج عراق میشد در دفاتر خلو و بتخفیف اعتبار

نموده از شوائب تغییر و تبدیل محروس شناسند امید که مثوبات آن عاجلا و آجلا بروزگار فرخنده آثار همایون عاید گردد.

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۸۹۷

## آغاز سال مبارک همایون لوی نیل ترکی مطابق سنه خمس و عشرين و الف که انجام یک قرن سعادت قرین است از جلوس اقدس همایون و توجه آن حضرت بغزای گرجستان و تأدیب آن بی‌دینان

### اشاره

چون اراده ازلی و مشیت لم یزلی بتخریب ولایت کاخ گرجستان و قلع و قمع کفره آنجا و بحلیه اسلام درآمدن زیاده از صد هزار نفس از نساء و صبیان آن بیدینان بمیامن توجه و ضرب تیغ جهانگشای پادشاه مجاهد غازی اعنی حضرت اعلی شاهی ظل الهی تعلق گرفته بود طهمورث تبه روزگار از بخت برگشتگی اسباب ادبار خود و قتل و آوارگی آن گروه مخدول سرانجام داده بنوعی که مذکور شد بمحاربه جنود مسعود قزلباش جرأت و دلیری نمود.

چون پرتو اینخبر در مازندران بر پیشگاه ضمیر اقدس تافت نائره حمیت شاهانه و شعله غضب پادشاهانه بنوعی التهاب یافت که هر شراری از آن برق خرمن سوز عالمی بود لهذا عزیمت گرجستان و برانداختن بیدینان آنجا که بقتل مسلمانان دلیری کرده بودند در ضمیر انور رسوخ یافته حکم معلی بنفاد پیوست که امراء عظام و عساكر نصرت فرجام بسرعت و استعجال تمام متوجه یساق گرجستان گشته آماده غزا و جهاد کفار آن دیار گردید و چندین هزار تفنگچی قدر انداز اصفهانی و سایر محال عراق تعیین یافت که بجار و بلجار معین و حاضر گشته بموکب نصرت قرین پیوندند و چون صلاح دولت در مرافقت سلاطین زاده‌های گرجی نبود لواریساب را باسترآباد و عیسی خان را بدماوند فرستادند که تا معاودت موکب همایون هر دو در آنجا بوده حکام تفقد حال ایشان مینموده باشند و در ساعت سعد از دار السرور فرح آباد جنت نهاد در حرکت آمده از راه گیلان و دریا کنار روانه شدند دریای لشکر چون بحر اخضر از همه طرف در تموج آمده در هر مرحله گروهی از عساكر ظفر شعار بموکب فیروزی آثار می‌پیوست. موسم خجسته آثار بهار و جنود ریاحین و ازهار چون فتح و نصرت از یمین و یسار استقبال موکب ظفر شعار نمود و در روز سه‌شنبه دهم ربیع الاول خمس و عشرين و الف خورشید جهان آرا با شکوه اقبال و طنطنه جاه و جلال بمنزل عز و شرف خرامید کوس نوروزی صدای فتح و فیروزی در گنبد اخضر انداخت.

شعر

جهان رونق ارجمندی گرفت ز نوروز فیروزمندی گرفت

بزم دلاری سلطان باغ [۶۳۳] ز لاله بگردش درآمد ایام

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۸۹۸ دگر باره دهقان اردیبهشت بصحرای گیتی گل و لاله کشت نسیم عبیر آسای بهار چون مشک تثار در وزیدن آمده عرصه جهانرا چون دل اهل ایمان معطر گردانید و هوای فرح فزای فروردین عطرسائی آغاز نهاد چون شعله جمال لاله رخان و عارض سیمین خوبان صفا بخش اقالیم جهان و ضیاء رسان عرصه دوران گردید.

شهریار کامکار مجلس بزم نوروزی را بگلشن رزم بهروزی و سور بر سرور فتح و فیروزی مبدل ساخته بلوازم جشن و سرور معتاد نپرداختند و کوچ بر کوچ روانه مقصد گشته در حدود گنجه علیقلی خان و امراء استقبال رایات ظفر آیات نموده بسعادت رکاب بوسی سرافراز شدند پیر بوداقخان پرناک و امراء رفیق او را که از دار السلطنه تبریز آمده بودند رخصت دادند که به تبریز رفته از آن سرحد خبردار بوده باشند.

گنجعلی خان حاکم کرمان را نیز مرخص ساختند که با قشون خود بتبریز رفته کومک پیر بوداقخان و امراء بوده باشند و چون

تفلیس محل نزول موبک برجیس تأسیس گردید عنایت خسروانه شامل حال بکرات میرزا خان بن داود خان بن لواریصاب ماضی که در زمان شاه جنت مکان شرف اسلام دریافته بود گردیده بلقب ارجمند خانی و خطاب مستطاب عمی سرافراز گردانیده حکومت ولایت کارتیل را باو ارزانی داشتند و از آنجا ساحت ولایت گرجستان کاخ مضرب سرادقات عز و اقبال گشت طهمورث از آوازه آمدن سردار و عسکر روم که در دیار بکر قشلاق اختیار کرده بودند گمان نداشت که در این سال لشکر قزلباش را فرصت آمدن گرجستان بوده باشد چون از نهضت همایون خبر یافت سراسیمه و حیران در کمال یأس و حرمان وداع گرجستان کرده با معدودی بطرف باشی آچوق گریخت در میان گرجیان علامت روز قیامت ظاهر گشته مفهوم «يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ» سمت ظهور یافت.

### قتل و غارت و اسر لشکر قزلباش مردم گرجی را بکیفر و پاداش

حضرت اعلی عساکر منصوره را بچند گروه منقسم ساخته هر گروهی را بسرکردگی یکی از امراء نامدار از یکطرف فرستادند یوسفخان بیگلربیگی شیروانرا حکم شد که با امراء آنجا از آنطرف بگرجستان آیند و اردوی کیهان پوی نیز با فوجی از افواج قاهره از یکطرف دیگر در حرکت آمده مساکن گرجیان را از چهار طرف احاطه کرده شکاری وار در میان گیرند و بهر گروهی رسند مردان ایشان را که با اهل اسلام جنگ کرده و کافر حرینند بمدلول کریمه فَاَقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ کافه عرضه تیغ آبدار غزا و جهاد گردانیده بر متنفسی از آن بیدینان ابقاء نکنند و زنان و کودکان را اسیر نموده اموال و اسبابی که بدست آید غنیمت مسلمانان و غازیان باشد طایفه گرجی از همه طرف خود را بسته دام بلا دیده چون ماهی در شبکه اضطراب افتادند گروه گروه بمیان جنگلها و بیشه‌های پردرخت و جاهای مستحکم که یکره بیش ندارد رفته بر اطراف و جوانب خود هر جا امکان عبور داشته خندق کنده آب انداختند و آن مکان را که ترکان سقناق گویند استحکام داده سپاهی و رعیت با خانه کوچ و اموالی که داشتند بسقناقها درآمده همگی با اسلحه و یراق جنگ در سقناق اقامت نموده بحفظ حال میپرداختند.

چون اکثر سقناقها در آنطرف قانق واقع بود و در آن ایام که هنگام بهار و تقاطر امطار بود از کثرت بارندگی رودخانه قانق طغیان طوفانی داشت و عبور از آن آب جز بکشتی و زورق میسر نمیشد و گرجیان کشتیها و زورقها را بالتمام پنهان کرده بودند بنابر این اردوی آغرق

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۸۹۹

را در این طرف آب گذاشته ندرخان ذوالقدر مهرداد را اردو بیگی و کلب علی بیگ یساول صحبت شاملو را حارس دولخانه همایون گردانیده با لشکر پرخاشجوی جریده و سبای بر حسب و جاهد وافی سبیل الله بارگی در آن آب دجله مثال افکنده بسلامت عبور فرمودند از فقدان زورق و کشتی عساکر منصوره زحمت بسیار کشیده اسب و استر بسیار و شتر بیشمار از راه آب بچراگاه عدم رفت.

القصه عساکر نصرت شعار فوج فوج و گروه گروه بمیان بیشه و جنگل درآمده بهر سقناق که میرسیدند بزور بازوی جلادت و مردانگی از هم ریخته همه روزه سرهای قتیلان و اسیران گرجی بنظر همایون درمی آوردند.

حسین بیگ شمس الدینلو یوزباشی ذوالقدران با فوجی از قورچیان و مبارزان نامور از جانب قورچی باشی در بیشه و جنگلها درآمده بجستجوی نصارای گرجی مأمور بودند بسقناق بزرگی که قریب ده هزار خانوار گرجی و بسیاری از سپاهیان و ارباب جلادت در آنجا اقامت داشتند رسیدند و آن مکان مستحکم قلعه مثال خندقی داشت پر آب که جز یک راه تنک باریک که از چوب بر روی آب بسته بودند نداشت.

گروهی از قورچیان و غلامان و تفنگچیان رفیق او بی آنکه بر کیفیت و کمیت اهل نفاق اطلاع یابند و صلاح و فساد آنرا بنظر

احتیاط در آوردند تا موازی سیصد چهارصد نفر اسبان خود را در بیرون گذاشته از آن تنگ تاریک پیاده بمیان سقناق درآمدند و در کمال غفلت و نهایت بیروائی هر گروهی بطلب غنیمت و اسیر بطرفی دویده [۶۳۴] متفرق و پراکنده شدند. جنود گرجی واقف گشته فوج فوج با اسلحه و یراق پیش می آمدند جز هجوم کفار بعزم رزم و پیکار بحسین بیک رسیده در رفتن و کومک و مدد فرستادن تعلل کرد گروهی از گرجیان بیدین و بیدینان ضلالت آئین از عقب غازیان درآمده راهی را که قزلباش عبور نموده بود خراب کرده اطراف و جوانب ایشانرا فرو گرفته جنک در پیوستند غازیان قزلباش و تفنگچیان که هر فوجی در طرفی بودند فرصت جمعیت نیافته تا تیر در کیش و گلوله با خویش داشتند دست و پائی زدند بعد از آنکه از یراق خالی شدند از هجوم گرجیان مغلوب گشته هر کدام راه فرار پیش گرفتند چون راه خراب شده بود راه دیگر بجهت بیرون شد نیافتند و از بیرونیان بنا بر انسداد طریق مددی نرسید و اراده ازلی بشهادت آن گروه تعلق گرفته بود اکثر بدرجه شهادت فایز گشتند چند نفری مجروح و زخم‌دار خود را بآب انداخته بیرون آمدند.

اینواقع موجب افروختگی آتش غضب قیامت لهب شاهی گردید اول حسین بیک یوزباشی را طلب نموده بمعرض یرغو درآورده خطاب عتاب آمیز فرمودند که تو بجنک سقناق مأمور نبودی چون بسقناق رسیدی بایستی سپاهیان تحقیق کثرت و قلت مردم و راه درآمد و برآمد و خصوصیات آن سقناق پرسیده بریش سفید خود که ترا بدین خدمت مأمور ساخته اعلام نمائی و بدانچه مأمور کردی عملی کنی بخودسر جمعی مردم بی سربار را بمیان سقناق دشمن بی آنکه بکیفیت و کمیت آن رسیده از طریق بیرون شد آگاه گردی چرا گذاشتی و اگر بیرخصت تو غفلت ورزیده رفتند بایستی بحفظ حال ایشان پرداخته از چند جا محل عبور ترتیب داده جمعی را بمحافظت آن گماری و خود با بقیه لشکر بسقناق درآمده غازیانرا بقاعده و آداب بجنک ترغیب نمائی که دل بتو قوی داشته جنک

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۹۰۰

کنند و اگر صلاح در جنک نباشد و بیرون باید آمد از راهی چند متعدد که جهت عبور ترتیب داده باشی سلامت بیرون توان رفت. یوزباشی خواست که لب بمعذرت گشاید چون در عالم سپاهگیری و حزم و احتیاط این اعتراضات جواب معقول سپاهی پسند نداشت شحنة سیاست او را بسخن نگذاشته یعقوب و رسوائی که کس میناد سیاست رسیده جسدش را در تمام اردو و میانه لشکر گردانیدند که موجب عبرت دیگران گشته در امثال اینگونه مخاطرات غفلت نورزند بعد از سیاست او مقرب الحضرة قرچقای بیک را با جمعی کثیر از عسکر ظفر رهبر بآن سقناق فرستادند و او بدانجا رفته بنوعی که از آن حضرت ارشاد یافته بود اطراف و جوانب آنرا احتیاط نموده چند جا را که مناسب راه یافت بچوبهای قوی ترتیب داده غازیان را بآیین شایسته بمیان سقناق فرستاد.

گرجیان از چند محل چپر بسته قلعه گونه کرده از پشت چپر جنک میکردند قرچقای بیک غازیان را از جنک چپر مانع آمده توپ از اردو آوردند و توپچیان یک یک چپر را بضرب توپ از هم ریختند غازیان بمدافعه مشغول گشتند در آنروز گرجیان کوششهای دلیرانه کردند اما آخر روز در ستیز و آویز عاجز آمده ترک محاربه نموده چاره جوی گشتند چون شب دیجور تاریکتر از دل آن کفره آقا مهدی بیدین بمیان درآمد غازیان نیز دست از محاربه کشیده یکجا جمع آمده بلوازم پاس قیام نمودند سپاهیان اهل سقناق چهارصد پانصد نفری بتخمین و قیاس که یابوی سواری و باری داشته‌اند در ظلمت لیل بعضی سبای و بعضی عیالان خود را بر کفل اسبان گرفته از عقب سقناق راهی گشوده بدامنه کوه داغستان گریختند سایر مردم که برجا مانده بودند روز دیگر از هجوم لشکر ظفر اثر طاقت مدافعه و محاربه در خود ندیده بهر طرف دویدند بگروهی از لشکر قزلباش که دشت و کوه و بیشه و جنگل را فرو گرفته بودند دچار شدند مردان همگی طعمه شمشیر آبدار و زنان و کودکان بذل رقت گرفتار شدند و غنایم موفور در آن سقناق بدست سپاه منصور درآمد و همچنین در هر جا سقناقی بود بتوفیق الهی و نیروی اقبال بیزوال شاهی در پنجه قوت اسلام و زور بازوی مسلمانی از هم پاشیده صفت قاعا صفصفا و اکثر گریختگان نیز در بیشه‌ها بدست درآمده از باده مرد افکن

مما تا قیامت بی‌شعور افتادند.

القصه تا بیست روز موبک همایون در آنطرف آب قانق توقف فرموده مجاهدان نصرت قرین بقلع و قمع کفره بی دین اشتغال داشتند یوسفخان و امراء شیروان که از طرف ز کم جانب شرقی گرجستان می‌آمدند بهمین قاعده عمل میکردند روزی در کنار رودخانه فرود آمده بودند که نصارای ز کم که بطایفه اهل معروفند جمعیت عظیم نموده بعزم جنک بر لشکر شیروان راندند مبارزان جنود شیروان نیز پای جلادت بمعرکه دلاوری نهاده فیما بین حرب عظیم در پیوست و نصرت الهی شامل حال اهل اسلام گشته آن جماعت مغلوب و بسیاری از ایشان معروض تیغ جهاد گردیدند قلیلی بصد فلاکت و ادبار بهر طرف پراکنده شدند غازیان ساکن آن طبقه را ویران کرده در بلده ز کم از آبادانی اثر نگذاشتند و در کل ولایت کاخ بدین شیوه عمل شد [۶۳۵] آنچه بشومی بی‌ادبی و عصیان طهمورث و از قتل و غارت و نهب و اسر و خرابی الکاء و ویرانی بیوت و مساکن بر سر نصارای کاخ آمد معلوم نیست که از ظهور اسلام الی الان در زمان هیچیک از پادشاهان ذیشوکت دیار اسلام ایشانرا چنین حادثه پیش آمده باشد و آن ملک بدینسان ویران شده باشد عدد قتیلان از شصت هفتاد هزار متجاوز بود و اسیران از دختران زلیخا طلعت تاریخ عالم‌آرای عباسی ج ۲، ۹۰۱ قتل و غارت و اسر لشکر قزلباش مردم گرجی را بکیفر و پاداش ..... ص: ۸۹۸

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص: ۹۰۱

صاحبجمال ساده رخان یوسف لقای آراسته بزبور و خال و سایران و صبیان که تمامت آنها از نظر خجسته اثر همایون میگذشت زیاده از یکصد هزار بقلم درآمده اما باعتقاد راقم حروف زیاده از سی هزار دیگر در هر گوشه و کنار اسیر شد که از عدم فرصت بقلم درنیامد الحال از وقوع اینحالات فی الجمله سورت غضب پادشاهی تسکین یافته چون سه ماه از نوروز سلطانی گذشت و سردار روم در صحرای موش اقامت نموده بجمع نمودن لشکر و یراق سفر مشغول بود زیاده از این توقف در گرجستان لایق دولت ندیده عنان عزیمت بصوب مراجعت انعطاف دادند و از راه مردانقوب بطرف کارتیل آمده چند روز در بلده تفلیس اقامت فرموده بنظم و نسق قلعه و مهمات بگرات خان پرداختند و از آنجا کوچ کرده از راه اخستاباد به ییلاق میدانجوق و از آنجا بکوکجه دنکیز تشریف بردند و تا سه ماه دیگر که هنگام حرکت لشکر روم شد ییلاقات مذکور مضرب خیام عساکر نصرت فرجام بود شرح آمد و رفت سردار و تحریر قضایا که در طی حالات روی داد از مساعدت بخت مأمول است.

**گفتار در بیان محاربه که در سلماس میان جنود قزلباش و تکلو پاشا بیگلربیگی وان و امیران سنجق اکراد بوقوع پیوست و کشته شدن پیر بوداقخان**

**اشاره**

قبل از این نگاشته قلم وقایع رقم گردید که پیر بوداقخان را با امراء سرحد تبریز از سفر گرجستان رخصت داده بتبریز فرستادند که گنجعلی خان حاکم کرمان نیز بمدد او مأمور گردید چون اکراد فتنه انگیز آن سرحد خصوصا اولاد غازی بیک ولد شاهقلی ملیان که بحیله و تذویر بقلعه قارنیارق دست یافته پای از دایره ادب بیرون مینهادند و بالکاء سلماس دست درازیا کرده باعث شورش و انقلاب سرحد و تفرقه و پریشانی خلق الله بودند.

پیر بوداقخان بدفع فتنه اکراد از تبریز بیرون آمده بآنطرف نهضت نمود و امراء و عساکر آنحدود مقصود سلطان کنگرلو استاجلو و سلمان سلطان سوباشی دنبلی و ابراهیم بیک برادر جناب فدوی القاب وزیر آذربایجان با چریک آن ولایت و محمد تقی بیک مین باشی تفنگچیان آذربایجان با گروه تفنگچی باو ملحق گشته بطرف قارنیارق در حرکت آمدند و اکراد بخطه وان فرستاده از محمد پاشا بیگلربیگی وان مشهور بتکلو پاشا و امراء اکراد استمداد کردند تکلوپاشا با جنود رومیه و زینل خان محمودی حاکم خوشاب و سایر سنجق بیکیان کرد تا موازی شش هفت هزار کس بعزم محاربه قزلباش بسلماس آمدند.

پیر بوداقخان و امراء کمابیش قریب به پنجهزار کس بودند از آمدن سپاه مخالف خبر یافته تخمین مراحل آنرا کرده بقرینه و قیاس معلوم گردانیدند که در چه روز بسلامس میرسند قراولان و مردم

### جنگ لشکر روم با قزلباش و کشتن پیر بوداق خان

کارآگاه که بخبرگیری فرستاده بودند آمده موافق آن تقریر کردند پیر بوداقخان کس بطلب گنجعلی خان بتعجیل فرستاد که آمده در روز موعود که احتمال جنگ دارد بدیشان ملحق گردد که باتفاق آماده دفع دشمن گردند اتفاقا یکروز پیشتر از روز معهود که امراء آماده حرب

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۹۰۲

و قتال نشده پراکنده فرود آمده بودند و گنجعلی خان بطسوج رسیده یکمرحله دورتر بود قراولان آمده خبر دادند که طلیعه لشکر مخالف نمودار شد امراء در کمال اضطراب سوار شده مقصود سلطان کنگرلو با جمعی بچرخچگیری مأمور گردید تا آراستن صف سپاه و ترتیب قلب و جناحین لشکر مخالف گروه چرخچی را مغلوب ساخته بهیئت اجتماعی رسیدند مقصود سلطان و چرخچیان یک طرف افتاده خود را بقول نتوانستند رسانید جماعت چریک که بر ساقه لشکر بودند تاب صدمه مخالفان نیاورده پشت بمرکه کردند بدینجهت قلب نیز منقلب گشته دلیران قول و میمنه و میسر بهم برآمدند و از حیرت و سراسیمگی متفرق و پراکنده راه هزیمت پیمودن گرفتند.

پیر بوداقخان بعد از مشاهده این حال از وفور غیرت ننک و بدنامی عار فرار بخود قرار نتوانست داد در معرکه ثبات قدم ورزیده بعد از انهزام سپاه دو سه نفر از ملازمان عنان او را گرفته خواستند که از معرکه بیرون برند در این اثنا زینل خان محمودی با گروهی ار اکراد از عقب او درآمده بی آنکه بحال او شناسا گردد زخمی بر او زد یکی از غازیان جان نثار خود را بر سر او انداخته در دست اکراد کشته گردید پیر بوداقخان بهمان زخم مهلک در گذشت سلمان موسی سلطان سوباشی [۶۳۶] و محمد تقی بیک مین باشی با فوجی از تفنگچیان و جمعی از غازیان در محوطه باغی فرود آمده بودند خود را بهمان محوطه کشیده رخنه‌های آن حصار را مسدود ساخته بحفظ حال خود پرداختند و مخالفان را صورت فتحی روی نموده در همانجا اقامت کرده اموال و اسبابی که در خارج محوطه بدست آوردند متصرف شدند و روز دیگر بر سر حصار هجوم آورده اهل حصار بضرب گلوله تفنگ مرگ آهنگ ایشان را باز گردانیده جمعی را بخاک هلاک انداختند دو سه مرتبه زور آوردند هر مرتبه جوانان کارآمدنی مخالفان ضایع و نابود گردیده کاری از پیش نمبردند.

درین اثناء آوازه توجه موکب همایون از گرجستان بصوب آذربایجان بسمع مخالفان رسید پای اقامتشان سست گردید و صرفه در جنگ حصار ندیده طبل ارتحال کوفته باز گشتند و اهل حصار مردانه از آن مهلکه نجات یافته بجانب تبریز آمدند.

گنجعلی خان در طسوج این خبر شنیده ابراهیم بیک و منهزمان لشکر باو رسیدند چون در آن وقت رفتن او بسلامس و امداد اهل حصار مقدور او نبود باز گشته بشهر آمد که لشکر جمع کرده از روی قوت و استظهار بدفع دشمنان پردازد از خبر کشته شدن پیر بوداقخان و استیلای مخالفان مردم شهر بنوعی بهم برآمده سراسیمه گشته بودند که سر از پای نمی شناختند و لحظه بلحظه منتظر وصول لشکر مخالف بودند که گنجعلی خان بشهر رسیده فی الجمله موجب آرمیدگی شهر گردید.

متعاقب خبر باز گشتن مخالفان رسیده خاطر تبریزیان بالکلیه اطمینان یافت حقیقت اینحال را بعرض عاکفان سده جلال رسانیده در حینی که رایات ظفر آیات از اخستاباد متوجه بیلاقات بودند به عرض اقدس رسیده فی الجمله موجب خاطر دولتخواهان خصوصا طایفه ترکمان گردید اما حضرت اعلی بحوصله پادشاهانه گذرانیده پسر بوداقخان را در ازاء جانسپاری والد تربیت فرموده بجای پدر امیر الامراء آذربایجان و حاکم تبریز گردانیده بقلب ارجمند خانی معزز و سرافراز فرمودند.



سلمان سلطان سوباشی که در آن جنگ مردانگی بظهور آورده مورد شفقت شاهانه گشته او نیز بمرتبه بلندخانی سرافرازی یافت محمد تقی بیگ مین باشی نیز مشمول انواع نوازش گشت و چون آوازه حرکت لشکر روم شیوع داشت حسنخان بیگلربیگی قلمرو علیشکر را با قشون آراسته بجانب

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۹۰۳

تبریز فرستاده کلب علی بیگ یساول صحبت شاملو را حکم شد که امراء آن سرحد را بر سر او جمع نموده از آنطرف خبردار باشند و ایشان جمعیت کرده بسلماس رفته رحل اقامت انداختند تا وقتی که آمدن سردار بطرف چخور سعد محقق گشت امراء مذکور بشهر مراجعت نموده از آنجا حسب فرمان همایون بچخور سعد آمده بلشکر ظفر قرین پیوستند اکنون شرح آمدن سردار و بی نیل مقصود بازگشتن مرقوم قلم وقایع نگار میگردد.

## گفتار در لشکر کشی محمد پاشا وزیر اعظم بجانب آذربایجان و محاصره کردن ایروان و بی نیل مقصود بازگشتن بتوفیق پروردگار عالمیان

### اشاره

سپه آریایان معرکه سخنوری صفوف از خطا محفوف سخن را در مضمار بلاغت بدین نمط آراسته و شقه لوای آسمان فرسای حدیث و خبر را بدینگونه پیراسته‌اند که چون سلطان احمد خان پادشاه روم بیجهتی ظاهر و غدیری واضح بعد از قرار معاهده و پیمان در اثنای دوستی و آمد شد ایلچیان نقض عهد و پیمان روا داشته بنوعی که در فوق بتحریر پیوست محمد پاشا مشهور باکوز محمد وزیر اعظم را سردار کرده در سال گذشته در دیار بکر و آن حدود قشلاق کرده بود. در این سال بر حسب فرمان لشکرهای ممالک روم را از اروم ایلی و اناتولی و میشالیلی و مصر و شام و حلب و طرامس و طرابزون و بلاد جزیره و ارز روم و سنجق بیکیان قبایل و عشایر اکراد باو پیوسته جمعیتی عظیم در معسکر رومیه دست داد که در هیچ عصر و زمان سپاه روم باین کثرت و استعداد بایران نیامده بود تمامی وزراء و پاشایان و ارکان دولت سلسله عثمانی حتی ینکچری آقاسی که قانون آن خانواده نیست که از موکب پادشاه جدا شوند همراه شده با عساکر گران و لشکر بیکران و توپهای کوچک و کلان و عرابه بسیار و ضربزن و بادلیج بیشماری توجه بدین دیار آورده از ارز روم بطرف تبریز در حرکت آمد.

رایات نصرت آیات در کوکنجه دنکیز و ییلاقات آن حدود بود که خبر وصول لشکر روم به آن مرز و بوم بوضوح پیوست. حضرت اعلی شاهی ظل الهی که به آئین فیض موطن خود را بر حسب و من یتوکل علی الله فهو حسبه [۶۳۷] بزبور توکل آراسته لطف الهی را کافل مهمات خاص و عام میدانند بنابر رعایت سلسله ظاهر و آداب فرمانروائی متوجه استحکام قلعه ایروان و انتظام مهام قلعه داری شده قورچیان عظام قاجار و جمعی کثیر از تفنگچیان جلادت شعار رکاب اقدس از صفاهانی و خراسانی و غیرهم بسرکردگی سرداران هر طبقه سیما میرفتاح مین باشی تفنگچیان اصفهان که مرد کاردیده جنگ آزموده قلعه دار بود و احمد سلطان میچکی خراسانی و ملازاده بافقی و امثال ذلک بکومک و مدد امیر کونه خان و حراست قلعه مأمور گشته از جماعت کوینلوی شجعان بسیار قزلباش یعنی گروهی که بطیب خاطر هوس مردانگی دارند بوعده‌های جمیل شاهانه مستمال و امیدوار گشته روانه قلعه شدند.

مجملاً قلعه ایروان بعد از حفظ الهی بمردان کار و دلیران معارک کارزار و اسباب و ضروریات

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۹۰۴

قلعه داری استحکام یافت و سردار در عشر ثالث شهر شعبان بیای قلعه ایروان رسید و تسخیر آنرا

## محاصره رومیان قلعه ایروان را

باغواي ینکچری آقاسی و ینکچریان قلعه گیر و ترکجه بیلمز حاکم آخسقه که همیشه در این سرحد لافهای گزاف میزد سهل و آسان انگاشته بمحاصره آن پرداخت و زیاده از یکصد هزار کس قلعه گیر آن حصن حصین را مرکزوار در میان گرفتند و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی صلاح در جنگ سلطانی ندیده جهت تفریق آن گروه انبوه تدبیر شایسته بخاطر آورده عساکر نصرت نشان را چند گروه کرده هر گروهی را بسرکردگی یکی از معتمدان کاردیده بطرف معسکر رومیان فرستادند که هر وقتی باقتضای زمان از طرفی سیاهی نموده در هنگام فرصت دستبردهای نمایان مینموده باشند.

مقرب الحضرة قرچقای بیگ را که آخر رتبه خانی و لقب سپهسالاری ایران یافت با قورچیان و غلامان و خلاصه ملازمان رکاب اشرف از طرف اردوی معلی روانه نموده امام قلیخان بیگلربیگی فارس را از طرف شرقی اردوی رومیان فرستاده حسنخان و گنجعلی خان و سایر امراء که باتفاق کلب- علی بیگ یساول صحبت شاملو در تبریز بودند حسب فرمان همایون آمده بامام قلیخان ملحق گردیدند و دلو محمد شمس الدینلو را با قشون و لشکر بطرف غربی اردوی رومیه که جانب ارز رومست فرستادند که راه بر مترددین اردوی رومیه بسته نگذارد که از عقب ذخیره باردوی رومیان آید.

قرچقای بیگ فوجی از مردم کارزار و کاردیده را بسرکردگی خلف بیگ سفرهچی بجانب کنه گیر که موضعی است در دامن کوه یک فرسخی طرف شمالی قلعه بر سمت راه اردوی معلی فرستادند که آنرا را مضبوط نگاه دارند که هر گاه کسی از قلعه باردو آید یا از اردوی معلی بقلعه رفتنی باشد در هنگام فرصت باستظهار ایشان بیقضای ربانی بسلامت بمقصد تواند شتافت و خود با افواج قاهره هر وقتی در مکانی مناسب اقامت گزیده سیاهی مینمودند و قراولان کار دیده هشیار بهر طرف فرستاده از حال دشمن غافل نبودند و امام قلیخان و سایر سرداران و مبارزان جنود اقبال هر روز جائی بلکه هر لحظه مکانی اختیار نموده از حال یکدیگر خبردار بودند و هیچوقت از دستبرد خالی نبوده لحظه رومیه را آسوده و فارغبال نمیگذاشتند بدینجهت از سپاه روم چهل پنجاه هزار کس همه روزه بر سر اسب مستعد محاربه بوده از خوف دستبرد مبارزان جنود قزلباش کل لشکر بتسخیر قلعه نمیتوانستند پرداخت و عساکر منصوره هر وقتی انتهاز فرصت کرده دستبردهای نمایان میکردند چنانچه شرح آن در ذیل مرقوم میگردد.

چون هوای ییلاق کوکجه سرد شده بود اردوی کیهان پوی از آنجا کوچ کرده دره الاکیس که در حوالی کوکجه و محل خوش هواست مضرب خیام اقبال گشت اما امراء و پاشایان و عظماء لشکر روم سیما طایفه ینکچری آقاسی که کمر بتسخیر قلعه بسته سعی موفور و جهد غیر محصور بظهور میآوردند چند جا سیهها و مورجلها پیش آورده توپهای سنگ انداز قلعه کوب نصب نموده توپچیان رومی و فرنگی شبانروز از توپ انداختن خالی نبودند و از طرف دیگر تل خاکی مشرف بر جدار قلعه بر زبر یکدیگر ریخته پیش میآوردند و امیر کونه خان و سرداران جنود قلعه دار و سایر محصوران مردانه سپر ممانعت بر روی کشیده در لوازم قلعه داری نهایت جان سپاری بظهور میآوردند و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی همه روزه شجاعان عیار پیشه کارآگاه فرستاده از احوال قلعه و محصوران خبر میگرفتند و محصوران بمعاونت آن حضرت و توجهات ظاهری و باطنی امیدوار بوده دل قوی داشتند

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۹۰۵

و دلیرانه بمدافعه آن گروه انبوه که بقلعه گیری شهره جهانند میپرداختند و بنیروی دولت قاهره خوف و تزلزل که در حال قلعه داران روزگار میپاشد از آن طایفه زایل گشته آسوده حال بدفع دشمنان قیام داشتند روزی رومیان جمعیتی عظیم نموده از جانب دروازه که دو سه برج بضرب سنگهای توپ و گلوله و بادلیج انهدام پذیرفته بود بجانب قلعه دویدند [۶۳۸] توپچیان و تفنگچیان قدر انداز قلعه دار که اگر فی المثل چشم مور را نشانه سازند بیشایه تکلیف و اغراق تیر مرادشان بر هدف مقصود راست آمده خطا نمی افتد گلوله ضربزن و تفنک بر مثال تگرگ آتشین که از کره اثر بارد بر آن گروه ریختند هر چند بیرونیان هجوم آورده بپای سعی دویدند دست امیدشان بخاکریز مقصد نرسید جمعی کثیر از رومیه بضرب تیر و تفنک شجاعان قلعه بر خاک هلاک افتادند و کاری

نساخته خایب و خاسر بازگشتند حضرت اعلی شاهی ظل اللهی احتیاط ورزیده موازی یکهزار نفر تفنگچی قدر انداز از تفنگچیان رکاب اقدس همایون جدا کرده از طرف کنه گیر که بحسن اهتمام سفره‌چی باشی و رفقا از شر اعداء مصون بود فرستادند که در کمین فرصت نشست در هنگام مجال خود را بقلعه اندازند و آن شیر مردان بمقصد شتافته عیار صفت شب بقلعه فرستاده امیر گونه خان را از عزیمت خود خبر دادند و آن صبح تاریک دروازه شمالی کنه گیر را گشوده و تفنگچیان چون برق لامع خود را بقلعه انداختند نفا ره شادمانی بنوازش درآوردند فی الواقع اگر بدیده انصاف بین نگرند یکهزار کس یراقدار از میانه چندین هزار دشمن خونخوار گذشته سلامت خود را بقلعه رسانیدن اعظم دستبردهای دلیرانه است.

القصه بیرونیان ازین دلیری خبردار گشته بیشتر از پیشتر در توپ انداختن و سیبه‌ها پیش بردن اهتمام عظیم مینمودند از مؤیدات اقبال که قرین حال عساکر ظفر مآل گردید یکی آنست که روزی ینکچری آقاسی و ترکجه بیلمز با چند نفر از پادشاهان که زیاده از دیگران در قلعه گیری غلو داشتند بتوپخانه آمده در توپ انداختن سعی مینمودند.

از تقدیرات ربانی و قضای آسمانی توپی از قلعه بتوپخانه رومیان انداختند گلوله توپ بر ینکچری آقاسی خورد و ازو گذشته بترکجه بیلمز و ازو بدیگری رسیده چند کس خوب معتبر نامی ضایع شدند و گروهی که خاک پیش میآوردند بخندق رسانیده خندق را انباشته کردند.

اما غازیان قاجار و سایر دلاوران قلعه دار چون شیر خشمناک از قلعه بیرون دویده بر آن مخاذیل حمله آورده از پشت خاک و سیبه‌ها بعضی را سر بریده و بعضی را زنده گرفته بقیه السیف را پراکنده کرده تفنگ و یراق بسیار بدست آورده رو سفیدانه بقلعه میآمدند و همه روزه بین الجانین جنگ و جدال وقوع یافته محصوران را جلادت و دلیری و بیرونیان را یأس و ناامیدی میافزود چند نفر از رومیه که مبارزان جنود اقبال زیانگیری کرده بنظر اشرف درآورده بودند متفق اللفظ خبر دادند که چنین قرار یافته که در فلان روز جنگ سلطانی انداخته از رخنه‌هایی که بضرب توپ در چند برج پدید آمده یورش بقلعه نمایند حضرت اعلی فی الفور یکی از غازیان عیار پیشه جلادت اندیشه بر قلعه فرستاده اهل قلعه را خبر کردند که در آنروز غافل نبوده مردانه باشند و با امراء عظام نیز اخبار نمودند که در آنروز از محل اقامت در حرکت آمده صدای کور که کوس از همه طرف بلند گردانند.

القصه در روز معهود رومیان چون مور و ملخ پپای قلعه شتافته توپها انداخته یورش آغاز نهادند محصوران نیز توکل بر حفظ و حمایت حضرت رب العباد نموده دست بتیر و تفنگ گشادند از صباح تا

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۹۰۶

چاشتگاه از جانین تلاش نموده اجساد قتیلان بزخم تیر و تفنگ مبارزان قلعه دار بر زبر یکدیگر افتاده از کشته‌ها پشته‌ها پدید آمده رومیان را چهره آرزو در ابنیه مراد رخ نموده بی نیل مطلوب و حصول مقصود بازگشتند و بخاطر آوردند که چون اهل قلعه دفع نکابت خصم کرده از محاربه و تلاش بسیار بستوه آمده اکنون فارغبال نشسته‌اند در این غفلت و فرسودگی یورش دیگر مییابد کرد که شاید در این مرتبه مقصود بحصول پیوندد.

بیت

وقت پیشین و استواء نهار که بجان فتنه خواستی ز نهار

دیده حادثات نغوده پای سعی قضا نفرسوده

رومیان با سنان آتشبار حمله آور شدند دیگر بار غازیان را از تردد بسیار ضعف روزه داری غالب گشته هنوز بمساکن خود نرسیده بودند که آواز غلغله و آشوب برخاسته دیگر باره از اطراف و جوانب یورش عظیم کردند غازیان و تفنگچیان فی الفور بر بروج و باره عروج نموده دست بآلت مدافعه گشادند و صدمات دلیران کشور روم را که هجوم آورده بودند بضرب گلوله تفنگ مرگ آهنگ دفع نموده درین مرتبه نیز خلقی کثیر هدف سهام تقدیر شدند و کاری از پیش نبرده بازگشتند.

مجملاً- روز بروز محصوران دلیرتر و بیرونیان پای اهتمامشان سستی پذیرفته از تردد قلعه گیری دلگیر میشدند الحق در مدت محاصره از محافظان قلعه بتخصیص غازیان قاجار جیقلشهای مردانه و مبارزتهای خوب و دستبردهای نمایان و جلادتهای شگرف بظهور آمده مورد تحسین دوست و دشمن گردیدند هر چند رومیه بذل جهد خود نمودند اثری بر سعی ایشان مترتب نگشت و مدت محاصره بامتداد کشید آذوقه در میانه لشکر تنقیض [۶۳۹] پذیرفت بلکه نایاب گشت و جنود سرما هجوم آورده بیماری در میان آن طایفه شیوع یافت چنانچه هر روز جمعی کثیر براه عدم می شتافتند و سردار بالکلیه از تسخیر قلعه مأیوس گشته مکرراً ایلچیان سیما خلیل آقا نامی بخدمت اشرف فرستاده گفتگوی صلح بمیان آورد و رفع الخجالة عذری چند در این لشکرکشی القا نموده استدعا نمود که از اینطرف مرد صاحب خرد با عقل و هوش فرستاده شود که شرایط صلح سابق با او گفت و شنید نموده بدانچه صلاح دولت طرفین باشد از جانبین بعمل آید بنابر آن در کورت اول ساروبیک بیگدلی و بعد از او چراغ سلطان کرامپا استاجلو بایلچیگری رفت شرح آمد و رفت و بقیه حالات در ذیل مرقوم میگردد و چون برخی از محاربات قلعه و قلعه داری سپاه ظفر پناه مرقوم کلک بیان گردید اکنون مناسب چنان دید که قضایائی که در خارج قلعه فیما بین این دو لشکر بظهور پیوست بر سبیل اجمال نگاشته کلک وقایع نگار گردانیده بتحریر تتمه احوال پردازد، انشاء الله.

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۹۰۷

### ذکر قضایائی که در اثنای محاصره فیما بین غازیان قزلباش و رومی که در خارج قلعه روی داد

در فوق نگاشته اقلام عنبر فام گردید که چون عسکر بیشمار روم بایروان رسیده بمحاصره قلعه پرداختند حضرت اعلی شاهی ظل اللهی جهة تفریق و تنقیض آن گروه انبوه عساکر نصرت شعار را چند گروه کرده هر گروهی را بسر کردگی یکی از عظماء مأمور بطرفی فرستادند که بر حسب وقت و اقتضای زمان در کمین فرصت بوده حسب المقدور دستبردها نموده مخالفان را بخود مشغول گردانند که کل آن سپاه بکار قلعه نتواند پرداخت و مبارزان جنود مسعود کمر بکین اعدا بسته چهار طرف اردوی مخالف را احاطه نموده هر چند روز در طرفی لوای جلادت افراخته داد دلاوری میدادند و در هر گوشه و کنار دستبردهای نمایان کرده همه روزه سر و زنده و احترامه بنظر اشرف میفرستادند اگر کل وقایع و قضایا که روی داده بتفصیل در رشته تجریر درآید موجب تطویل میگردد از آنجمله بچند قضیه اختصار و اقتصار نمود:

اول آنکه چون در اردوی مخالف ذخیره نایاب بود گروهی از میران سنجق والا بیکیان سرکرده آت اغلانی شده تا موازی دو هزار اسب و استر و الاغ بجانب ناحیه کربی که سمت راه نخچوانست بطلب ذخیره رفتند.

امام قلیخان از این حال آگاه گشته با عساکر فارس بر سر آن جماعت رفت، در حینی که آن گروه بموضعی رسیده اکثر سپاه بخانه‌ها درآمده قلقچیان بطلب ذخیره مشغول بودند که غازیان چون بلای ناگهان بسر وقتشان رسیده جنگ در پیوستند و به نیروی اقبال آن فئه کثیره را مغلوب ساخته تا موازی یک هزار و پانصد مرد سر و زنده و دو سه هزار اسب و قطار استر و الاغ و احترامه بدست آورده بقیه السیف فرار نموده بصد تشویش بیهصول مقصود بمعسکر خود پیوستند.

دیگر آنکه امام قلیخان باتفاق حسنخان و گنجعلی خان و امرائی که همراه کلبعلی بیگ شاملو از تبریز آمده باو ملحق شده بودند در رودخانه موسوم بکر پی جای اقامت داشتند جنود روم قریب به چهل هزار کس و شصت هفتاد آلائی که عبارت از لوا و اعلام است بعزم محاربه امراء مذکور در حرکت آمدند جاسوسان و قراولان قرچقای بیگ خبر عزیمت رومیه را بر سر امام قلیخان و امراء باو رسانیدند و او فوراً امراء عظام را از عزیمت آن گروه انبوه اخبار نمود و امراء احتیاط ورزیده اردوی خود را از آنجا کوچانیده بالاتر فرستادند و لشکر سبای یسل بسته مترصد پیکار ایستادند که طلعه سپاه مخالف نمایان شد چرخچیان جنود قزلباش سیما گنجعلی خان حاکم کرمان و بیکوردی بیگ وکیل امام قلی خان و سایر آن دلیران پای جلادت بمیدان مبارزت نهاده در حمله اول تا بیست

سی نفر از چرخچیان جنود روم را قتل و چند نفر را دستگیر کردند در این اثناء لشکر قول رومیه با غلبه و ازدحام تمام جلوریز بمعمر که در آمدند گنجعلی خان که کهنه سپاهی کار دیده جنگ آزموده بود صرفه در جنگ آنجا ندیده خود را پس کشیده بقول ملحق شد و در دامن کوه محل مناسبتر جهت محاربه اختیار نموده بنا بر صرفه کار در آنجا صف آرای گشتند بیکویری بیک از غرور شجاعت و خودرانی با گروهی بجنگ ایستاده تاب

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۹۰۸

مقاومت نیاورده در بازگشتن تا چهل پنجاه نفری از تفنگچیان مردم مجهول در معرکه ضایع شد و بقیه لشکر سلامت بقول پیوستند و رومیان با وجود کثرت لشکر و انبوهی حشر صرفه در پیش آمدن ندیده بهمان اکتفا کرده بازگشتند.

دیگر آنکه خلف بیک [۶۴۰] سفره‌چی باشی و رفقاء با گروهی از جنود قزلباش در موضع کنه گیر یک فرسخی قلعه اقامت نموده قراول و دیده‌بان تعیین کرده از آمد شد قلعه خبردار بودند و از امراء و پاشایان روم دلاور پاشا با فوجی از جنود رومیه در آن سمت منزل گزیده بودند از آمد و رفت قزلباش بقعه واقف گشته گاه و بیگاه میانه ایشان و مبارزان جنود قزلباش دست بازی واقع میشد روزی رومیان دلیری کرده پیشتر آمدند و جنگجویان جنود قزلباش نیز تیز عنانی کرده بمیان آن گروه درآمده جنگ در پیوستند جهانگیر خان بختیاری که از امراء لر بزرگست و با دویست کس از الوار مردم خود در این سفر در رکاب اقدس و بموافقت خلف بیک مأمور بود دلیرانه با اندکی مردمی بجنود رومیه که اضعاف مضاعف او بودند حمله کردند نزدیک بآن شده بود که گرفتار گردد بر طبق نام قبیله بختش یاری کرده بزور بازوی مردانگی و معاونت جوانان دلیر سپاه منصور دفع نکابت خصمان نموده سلامت بیرون آمد و از عساکر منصوره قزلباش مردانگیها بظهور رسیده بعد از غلبه دست از محاربه داشته سپاهیانه خود را پس کشیده بمقام خود آمدند و با آنکه رومیه فوج فوج بمدد میرسیدند جرأت پیش آمدن نکرده ایشان نیز بمقام خود بازگشتند.

دیگر آنکه جمعی از رومیان و طایفه اکراد از طرف وان و کردستان بایروان میآمدند مقصود سلطان کنگرلو حاکم نخچوان که بخبرداری آن راه مأمور بود بآن گروه دوچار شده بعد از حرب و قتال جمعی کثیر طعمه شمشیر آبدار گشته احمال و اثقال بسیار غنیمت عساکر ظفر شعار شد شتران سرکار حافظ پاشا که از آنجا ذخیره میآوردند بدست درآمده داخل غنایم مذکور بود.

دیگر آنکه هنگام ارتحال رومیه دلاور پاشا و جمعی دیگر از عساکر وان و دیار بکر آغرق خود را با گروهی از رومیه و اکراد از پای قلعه بطرف وان میفرستادند تیمور بیک یساول صحبت ایواغلی با جمعی دلاوران پرخاشجوی بر سر ایشان رفته بعد از محاربه ظفر یافته غنایم موفور بدست آوردند.

دیگر آنکه دلو محمد شمس الدینلو که بخبر گیری و ضبط راه قارص و ارز روم مأمور بود مکررا در آن راه بمرتددین رومیه بازخورده محاربات بوقوع پیوست و دستبردهای نمایان کرده چاوشان که از روم آمده احکام از جانب خواندگار سردار میآوردند و جمعی که از نزد سردار بروم رفته عرایض و مکاتیب میبردند بدست درآورده مجموع آن مکاتیب و مراسلات را بنظر اشرف درآوردند.

### شرح مراجعت سردار و عسکر روم و گفتگوی صلح در میان آوردن

#### اشاره

چون سردار از قلعه گیری مایوس گشته گفتگوی صلح بمیان آورد شرایط صلح سابق را اعاده نموده بچراغ سلطان اظهار نموده بود که بعضی از شرایط صلح که در میانه نصوص پاشا و قاضی خان- صدر قرار یافته بود از جانب قزلباش مرعی و مسلوک نگشته حضرت اعلی در جواب فرمودند که از این جماعت اصلا امری که مغایر عهد و پیمان باشد ظهور نیافته شرایط صلح کما ینبغی

مرعی بود ایشان بیجهتی

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۹۰۹

نقض پیمان کرده دیگر باره آتش فتنه را که فی الجمله تسکین یافته بود مشتعل ساختند تصور نمایند که در این نهضت بجز ریختن خونهای خلاق که در این ماه مبارک صیام بوقوع پیوست و خسران دنیا و آخرت چه منفعت بدین دولت رسید اکنون که در مقام اصلاح درآمده‌اند ما را سخن یکی است و اگر در شرایط صلح سخنی داشته باشد اگر نصح پاشا در حیات نیست قاضی خان در حیاتست و بعضی

### رجوع سردار و لشکر روم از پای قلعه ایروان بجانب استنبول

از پاشایان همراهند مثل دلاور پاشا و باقی پاشا و حافظ احمد پاشا از آن مقدمات اطلاع دارند و سنورنامچه آذربایجان که معتمدان طرفین تشخیص داده بمهر ایشان در میانست اگر صلاح داشته باشند قاضی خان را بفرستیم که در مواجهه پاشایان مذکور تذکار آن شود و حسب الاستدعا قرار یافت که قاضی خان باردوی رومیان رفته مجدداً فیما بین عقد قواعد صلح استحکام پذیرد در تاریخ بیست و پنجم شهر شوال که هنوز قاضی خان بایشان نرسیده بود سردار کس نزد امیر گونه خان بقلعه فرستاده اعلام نموده بود که میانه ما و حضرت شاه عالیجاه صلح واقع طبل ارتحال کوفته بجانب ارزروم بازگشتیم قاضی خان در راه بایشان رسیده سردار و پاشایان لوازم اعزاز و احترام بظهور آورده از بیم تعاقب قزلباش تا ارزروم باو تکلیف همراهی کردند در آنجا مقدمات صلح و شرایط آنرا بر نهج سابق گفتگو نموده او را از ارز روم مرخص ساختند خود با خواص و اعیان روانه استنبول گردید در این آمد و رفت قریب بچهل هزار کس از جنود رومیه چه در پای قلعه و چه در محاربات خارج قلعه و چه از سرما و بیماری رخت [۶۴۱] بسرای آخرت کشیدند اسب و استر و شتر که از فقدان علیق سقط شده بودند از شماره و حساب بیرون بود قاضی خان و رفقای او نقل مینمودند که در هیچ مرحله یک روز تاب توقف و مجال آسودگی نداشتند و در هر مرحله از مدفن بیماران که فوت میشدند قبرستانی بنظر درمی‌آمد و در هر کوچ از عدم باربردار چندان خیمه و خرگاه برجا میگذاشتند که گوئیا اردو کوچ نکرده و نصف لشکر بلکه بیشتر پیاده میرفتند در آغاز محاصره قلعه و گرمی حرب و قتال خواجه علی اکبر اصفهانی که از احفاد مشایخ ذوالنونی و از اعیان ارباب قلم سرکار همایونست در عالم رؤیا مشاهده نموده بود که از شخصی سؤال مینماید که فتنه عظیمی حادث شده دو لشکر قرین یکدیگر گشته‌اند آیا فتح و ظفر از کدام طرف خواهد بود آن شخص باین عبارت جواب میگوید که فتح از پسر علی روزی صاحب واقعه واقعه خود را نقل نمود راقم این حروف بفکر افتاد که آیا این عبارت در عالم رؤیا القا شده بوزن درآید و تاریخ فتح تواند بود یانه باضافه عالی دلی بوزن درآمد از نوادر اتفاقات موافق تاریخ افتاد و از تنگی قافیه بدین طریق در سلک نظم درآمد.

تاریخ

آمد ز دیار روم از بهر ستیز سر کرده احزاب ز مکر و دغلی

آراست ز بهر دفع او شاه جهان فوجی ز جنود حق بصد زیب و حلی

بربست کمر بکینش از لطف اله بر زد بمیان خویش دامان یلی

میخواست یکی ز بندگان در گاه در واقعه بیند از قضاء ازلی

تازین دو گروه فتح از جانب کیست کاین راز خفی شود باو نیک جلی

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۹۱۰ بشنید ز هاتفی که میگفت ز غیب فتح از پسر علی عالی ولی

وین نادره ترکه این ندای غیبی تاریخ فنای او شد از لطف علی القصه بمیامن الطاف الهی و امداد بواطن قدسی موطن حضرت



رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین ظفر و نصرت قرین حال منتسبان دودمان ولایت نشان گشته چندین هزار نفس ذکور و اناث شیعیان اهل بیت که در قلعه بودند از آسیب دشمنان نجات یافته موجب سرور خاطر هواخواهان دودمان قدس نشان صفویه گردیده فی الحقیقه آنروز سعید میانه ایشان عید گشت خواجه محمد یوسف قزوینی که از ارباب قلم و اهل استعداد است این تاریخ گفته:

تاریخ دیگر

چونکه سردار لشکر رومی وارد ملک ایروان گردید  
دو سه ماهی بدور قلعه نشست مهرها بر بساط عربده چید  
دید کز تیغ شیعیان علی نیمه لشکرش بقتل رسید  
کمر مکر بر میان بریست چاره جز فرار خویش ندید  
ماه شوال چون ز بیست گذشت دهه آخرین بنصف رسید  
دولت شاه دین مساعد شد لشکر روم منهزم گردید

پی تاریخ آن خرد گفتا آمد امروز شیعیان را عید بعد از معاودت لشکر روم چون حضرت اعلی قلعه جدید ایروان را که در سنه یونت ثیل خمس عشر و الف امراء و عساكر منصوره ترتیب داده بودند تا غایت ندیده بودند اردوی آغرق را بجانب بر کشاط فرستاده خود بنفس نفیس با جمعی از مقربان بساط اقدس تشریف برده نیک و بد قلعه را بنظر احتیاط درآوردند امیر کونه خان و سرداران قلعه را بنوازشات شاهانه سرافراز فرموده امیر کونه خان در ازاء مردانگیها بخطاب سار و اصلانی معزز گشت.

بین الجمهور مشهور است که رومیان قلعه داری از فرنگیان گشت نموده اند اما در قلعه گیری بر فرنگیه غالب و فایقند زیرا که چند قلاع متین حصین که یکی از آن قلعه رفیع البیان قسطنطنیه است بقهر و غلبه از فرنگیه گرفته اند و درین دو شیوه بر جهانیان تفوق میجستند در زمان دولت ابد مقرون شاهی ظل الهی مبارزان جنود قزلباش هم در قلعه گیری برو میان فایق آمده چندین قلاع مشهور معتبر مثل قلعه عتیق و جدید ایروان و گنجه و شماخی و دربند و تفلیس و غیرهم که هر یک مشحون بمردان کاری و مملو بذخایر و یراق قلعه داری بود چنانچه مشروحا در این صحیفه راجح آمده یا ده ماه و نیم یا زیاده از یکصد هزار مرد قلعه گیر جدل نموده قلعه ایروان را صیانت نمودند.

بابا سلطان قلندر قمی که از درویشان تکیه دار صاحب شد و یدست این رباعی در این باب گفته:

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۹۱۱

رباعی

در عهد تو کس قلعه ز رومی نگرفت نگرفت کس از غریب و بومی نگرفت

اقبال تو صد قلعه گرفت از رومی یک قلعه ز نوکر تو رومی نگرفت حضرت اعلی بعد از مشاهده قلعه عنان عزیمت بصوب قشلاق قزلباغ اعطاف داده در نخچوان بسان عساكر ظفر نشان پرداخته لشکرهاي ممالک را رخصت مراجعت اوطان دادند و چون ملازمان رکاب اقدس از راه دره علی ببر کشاط آمد باردوی آغرق پیوستند و از آنجا شکارکنان بقزلباغ و کنار آب کر آمده چون هنوز قلع و قمع گرجیان ضلالت نشان چنانچه مکنون خاطر غیرت سرشت همایون بود بظهور نیامده بود صحرای [۶۴۲] دانقی را از اعمال شکی که دهنه گرجستانست مناسب قشلاق دید از آب کر عبور فرموده در دانقی طرح قشلاق انداختند قاضی خان صدر که در ارز روم از سردار جدا شده بود در دانقی باردوی همایون رسیده بشرف بساطبوسی مشرف گشت و مقدماتی که در شرایط صلح با سردار و پاشایان گفتگو نموده بر نهج سابق قرار یافته بود بعرض رسانید اما چون اعتماد بر اقوال و افعال آن طایفه نیست درین مرتبه نیز مهم صلح چنانچه رسم و آئین سلاطین کشور گشاست «که صلح صلح و گه جنگ جنگ» تمشیت پذیرفت زیرا که جمعی از

عظماء روم که در این هنگام صاحب اختیار دولت عثمانی شده بنابر ازدیاد جاه و منزلت و تلاش رتبه وزارت محمد پاشا را در محاربه قزلباش و قلعه گیری بتقصیر متهم ساختند و سلطان احمد خان او را از منصب وزارت اعظم و سرداری عزل نمود خلیل پاشا وزیر اعظم و سردار شده در سال دیگر که نیلان نیل ست و عشرين و الف است او را فرستادند که در آن سال در دیار- بکر قشلاق کرده لشکرهای ممالک روم را جمع نماید و در بهار یونت نیل سبع و عشرين و الف بجانب عجم در حرکت آید و جانی بیگ گرایخان پادشاه الوس تاتار را که بمعاونت طلب داشته با موازی بیست هزار کس از جنود تاتار بولایت روم درآمده بود باو نیز در دیار بکر و آن حوالی قشلاق دادند که در سال آینده در سفر قزلباش رفیق سردار باشد و از مدلول «العبد یدبر و الله یقدر» غافل افتاده ندانستند که تمشیت امور عالم و نظام احوال بنی آدم منوط بتقدیر ربانی و قضای سبحانی است.

بیت

آنچه دلت خواست نه آن میشود آنچه خدا خواست چنان میشود زیرا که در خلال این حال از قضایای ملک متعال سلطان احمد خان پهلوی بر بستر ناتوانی نهاده رخت بسرای آخرت کشید.

مصراع

رفت تا عالم دگر گیرد

چون دو پسر کودک خردسال داشت ارکان دولت عثمانی سلطان مصطفی برادر سلطان احمد را که بخطر و آشفتگی دماغ شهرت داشت و بدینجهت تا غایت سالم مانده بقتلش نپرداخته بودند بیادشاهی اختیار کردند بعد از ششماه که نام سلطنت و پادشاهی برو اطلاق کردند جمعی از عظماء و ریش سفیدان

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۹۱۲

از سلطنت او دلگیر گشته بسلطنت سلطان عثمان پسر بزرگتر سلطان احمد که در آنوقت دوازده ساله بود اتفاق نمودند و سلطان مصطفی را خلع کرده سلطان عثمان بر سریر دولت عثمانی جلوس نمود و بدستوری که تمهید یافته بود خلیل پاشا و جانی بیگ گرای پادشاه قبیله تاتار در یونت نیل سبع و عشرين و الف لشکر بجانب عجم کشیده در ولایت سراب محاربه اتفاق افتاد و نیروی اقبال فتح و نصرت قرین حال منتسبان دودمان قدس نشان صفوی گردید و خلیل پاشا نیز بدستور سردار سابق صلح را وسیله ساخته خایب و خاسر بازگشت و در این آمد و رفت از طایفه تاتار خرابی بسیار در ولایت روم واقع شده جز خسران دنیا و آخرت هیچ اثری برین لشکر کشی مترتب نگشت شرح آمدن و بازگشت خلیل پاشا و جانی بیگ گرای و کیفیت محاربه ایشان با جنود قزلباش که بچه قاعده بود و دیگر سوانح و قضایا که روی داد اگر عمر باقی باشد و توفیق الهی رفیق گردد بنوعی که در صدر دفتر اشاره شده در مجلدی علیحده که آغاز قرن دوم است از جلوس اقدس همایون شاهی ظل الهی در رشته تحریر انتظام یابد، انشاء الله تعالی. اکنون وقایع ایام قشلاق را بر صحیفه بیان مینگارد.

**ذکر وقایعی که در ایام قشلاق دانقی بظهور پیوست**

**اشاره**

چون در برابر جسارت و بی ادبی که از طهمورث نادان و گرجیان ضلالت نشان کاخت ظهور یافت غیرت شاهانه و حمیت خسروانه اقتضای آن مینمود که کفره آنولایت بنوعی معروض تیغ سیاست و انتقام گردند که در آن دیار دیار و رطب و یابس بشعله غضب قیامت لهب چنان سوخته کردند که از آبادانی وصامت و ناطق آثار نماند و در اول سال که رایات جهانگشا بدان صوب در حرکت آمد کافه خلق آن دیار بنوعی بمعرض قتل و غارت و قید اسر و خرابی و خسارت درآمد که آن ولایت مصداق «لیس فی الدار غیره

دیار» گردید هنوز از حدت طبع و آتش مزاجی سورت غضب شاهی تسکین نیافته بود بمسامع جلال رسید که دلو ملک شیروانی و داود گرجی و طهماسب قسقی بولایت کاخ آمده معدودی از پراکندگان سپاهی و رعیت گرجی از اطراف و جوانب جمع آورده در هر موضع ویران چند خانوار غارت زده پریشان مسکن گرفته لهذا جمعی از قورچیان و غلامان و تفنگچیان را بسرکردگی عیسی خان قورچی باشی بر سر ایشان فرستادند و جنود ظفر ورود بمساکن آن بخت برگشتگان درآمده نخست ولایت قسقی را پاک کرده مردان طعمه شمشیر آبدار [۶۴۳] و زنان و کودکان اسیر غازیان ظفر شعار میشدند از مسکن داود و رفقاء خبر یافته بر سر ایشان ایلغار نمودند از صعوبت راه و انبوهی بیشه و جنگل که شروع از برف

### بیان قتل واسر بقیه گرجیان

پوشیده بود بدشواری بمکان آن سیه بختان رسیدند ایشان لحظه پیشتر از ورود لشکر آگاه گشته احوال و ائصال را انداخته با معدودی عورات خود را بر پس اسبان گرفته از راه تنگ پربرف بجهال طرف داغستان گریختند هنوز سیاهی ایشان در نظر بود که طلعه لشکر بمساکن ایشان رسید و دست از تعاقب باز نداشته بجائی رسیدند که در میان برف از تنگی راه یک یک میایست رفت که رفتن دوشوار بهیچوجه میسر نبود و اکثر گرجیان اسبان خود را با عورات پیش انداخته خود جنگ کنان پیاده بصد فلاکت در میان برف یک یک و دو دو طی مسافت میکردند حسنعلی بیگ برادر بیکر سلطان ایگرمی دورت که در تعاقب ایشان بدیگران پیشی گرفته بود بزخم تفنگ از پای درآمد بعد ازو بکتریک

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۹۱۳

یوزباشی ایواغلی ولد ابوالقاسم بیگ آبدار باشی رسیده اسب جلادت پیش راند در حالتی که تیری در کمان نهاده بجانب کفره میانداخت تفنگی بر سینه او خورده غلطید میرفتاح مین باشی اصفهانی از عقب میآمد اسب بکتریگ را بدست آورده سوار شده بود او نیز در آنجا زخم تفنگ خورده زخمیدار گردید بعد از مراجعت در اردو فوت شد چون بدین طریق بعقب معدودی شتافتن موجب تضییع جوانان کارآمدنی میشد و آفتاب نیز غروب کرده شب بمیان درآمد عنان باز کشیدند در این مرتبه نیز آن چند نفر مطرود طاغی از چنگ اجل خلاصی یافتند.

اما در این یورش تا موازی ده هزار اسیر کارآمدنی که زبده و خلاصه گرجی بودند در مرتبه اول خود را حفظ نموده بدست درنیامده بودند در اینمرتبه از شدت سرما و بسیاری برف که شوارع را گرفته بود مجال حرکت و فرار نیافته بدست درآمدند و غنیمت بسیار نصیب عساکر ظفر شعار گردیده سالم و غانم بازگشتند و از طایفه گرجی در آندیار دیار نماند چون طرف شمالی گرجستان مذکور بداغستان پیوسته و همیشه مردم داغستان بطریق دزدی بدان ولایت آمده اسیر میبرده‌اند در اینوقت که فتوری چنین بآن ولایت راه یافت و حارس و نگهبانی نبود بیشتر از پیشتر آمده بتفحص و تجسس امیر پرداختند در گوشه و کنار میان بیشه و جنگل قلیلی مانده بودند از خوف و بیم لژگی مردم داغستان خود را بولایت دیداد و باشی آچوق و کارتیل انداختند مجملا بوئی از آبادانی در آنولایت نمیرسید و بمحض جهالت و نادانی طهمورث چنان ولایتی که هر ساله آلاف و الوف منافع و مداخل آن بود ویران گشته صفت قاعا صفصفا گرفت گروهی از طایفه انیل و جمعی از گرجیه که در ز کم و آن حدود میبودند تا دو سه هزار خانوار از بیم جان و اسر و غارت بجلا راضی گشته اراده رفتن دارالامان مازندران کردند و حسب فرمان قضا جریان دست تعرض از ایشان کوتاه گشته روانه آنصوب شدند و بسلامت بفرح آباد رسیده طرح اقامت انداختند.

سانحه دیگر چون بمسامح جلال رسید که از مردم دانقی که از رعایای حاکم گنجه‌اند در فترت طهمورث عصیان بظهور آمده جمعی موافقت او اختیار نموده چند نفر ملازم محمد خان زیاد-اغلی حاکم گنجه را که در میان ایشان بوده‌اند بقتل آورده‌اند در اینوقت که الکای مذکور محل نزول و قشلاق شهریار مظفر و منصور بود سرکشان و بیدولتان آن طایفه را بمعرض یرغو درآورده

بعد از ظهور عصیان و ثبوت گناه ملک آنجا را با سی چهل نفر از عظماء و اهل عصیان مورد سخط و غضب شاهانه گشته بیاسا رسیدند و جمعی دیگر را که محل اعتماد نبودند از آن ولایت اخراج کرده به فرح آباد رسیدند.

سانحه دیگر در یورت قشلاق حکام داغستان و طبرسران کسان خود را با پیشکشهای لایق بدرگاه جهان پناه فرستاده بخلاص فاخره نوازشات وافره سرافرازی یافتند و مهمات ضروریه آن حدود بر حسب دلخواه سرانجام یافت و زمستان در یورت قشلاق بعافیت و خوشدلی سپری گشت چون در این سال اعدای مخدول العاقبه منکوب گشته چندین هزار کافر بیدین بتیغ انتقام مجاهدان معرکه جهاد راه عدم پیموده بدار البوار شتافتند و لشکر بیشمار روم چنانچه مذکور شد کاری نساخته باز گردیدند و ظفر و نصرت قرین حال اولیاء دولت بود اندک چشم زخمی که از اصابت عین الکمال لازم بود در خراسان وقوع یافت.

سانحه دیگر آنکه در اواخر اینسال موازی یکهزار و دویست نفر اوزبک خونخوار بسر

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۹۱۴

کردگی محمد قلی دورمن از امراء اوزبکیه بساز و بازی مابین سرخس و هرات آمدند خسرو سلطان حاکم ماروچاق با جمعی از مبارزان رزم آزمای از ماروچاق بمدافعه ایشان کمر بسته روانه شد این حسینخان حاکم سرخس ابن میر حسین سلطان فیروز جنگ مشهورا با فوجی از طایفه چغتای که همیشه در آن حدود با اوزبکیه نبرد آزمائی کرده مردانگیها بظهور آورده‌اند بخسرو سلطان ملحق گردیده باتفاق باوزبکیه رسیدند از جانبین دست بآلت قتال برده فیما بین حرب در پیوست خسرو سلطان از جهالت و غرور شجاعت و خودرایی بیتابی کرده در محل نامناسب طرح جنگ انداخت اگرچه کوشش‌های مردانه نمود اما عاقبت مغلوب [۶۴۴] گشته از معرکه بیرون رفت این حسینخان که کهنه سپاهی کار دیده جنگ آزموده بود عار فرار بخود قرار نتوانستند و او بر اوزبکان حمله نموده در اثنای گیر و دار میر سلطان حسین نام پسرش بقتل رسید او از واقعه پسر بی آرام گشته نخواست که قره العین خود را بیاد داده خود راه سلامت جوید چندان تلاش کرد که با چند نفر از غازیان چغتای از کاس اجل شربت واپسین شهادت نوشید غازیان چغتای بعد از کشته شدن ابن حسینخان خود را بطرف جوئی که در جنگ گاه کشیده

[متوفی‌ها]

### فوت میرزا ابراهیم الحسنی الهمدانی

آنجا را خندق و حصار خود ساخته تا آخر روز خود را حفظ نموده مردانه از آن معرکه بمأمن سلامت رسیدند در قشلاق و انقی این خبر بعرض اشرف رسیده عواطف شهرداری که همواره باحقاق حق خدمت گذاران جان نثار متوجه حال بازماندگانست مظفر حسین پسر دیگرش را بجای پدر برتبه ایالت خانی سرافراز فرموده الکاء و اقطاع پدر را باو ارزانی داشتند.

متوفی‌ها در این سال علامه العلماء فی زمانه میرزا ابراهیم الحسنی الهمدانی که شمه از اوصاف حمیده و فضایله و اخلاق پسندیده آن سید دانشمند در صحیفه اول این دفتر تحت اسامی شریفه سادات و و علمای زمان شاه جنت مکان رقم تحریر یافته جهان فانی را وداع نموده کتب خانه حیات را از صحیفه هستی پرداخت. میر فانی کرمانی در تاریخ واقعه میرزا میگوید:

تاریخ

مرغ روح و روان ابراهیم کرد پرواز سوی باغ نعیم

آن بنی سیرت و ولی فطرت که عدیمش بدهر بود عدیم

گفتمش سال فوت با دل ریش سدره باشد مقام ابراهیم مراد از دل ریش تحصیل عددهاست که بتعمیه هزار و بیست و پنج است.

فوت سید مبارک خان

دیگری از متوفی‌ها سید مبارک خان والی عربستان حویزه است که باجل طبیعی در این سال درگذشت. وی سید شیعه مذهب پاک اعتقاد بود بعد از ارتحال شاه جنت مکان بزور بازوی مردانگی آن ولایت را بحیطه تصرف درآورده لوای حکومت برافراخت قبل از جلوس و ایام قرب بعضی اوقات با امراء قزلباش در مقام خلاف درآمد.

اما بعد از جلوس همایون غاشیه فرمانبرداری بر دوش گرفته آثار

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص: ۹۱۵

عقیدت و اخلاص بظهور می‌آورد سید ناصر پسر خود را در اوان کودکی جهت ازدیاد مراتب اخلاص بپایه سریر اعلی فرستاده در ظل تربیت شاهانه نشو و نما یافت در اینسال حسب الالتماس پدر او را رخصت عربستان دادند بعد از فوت والد حسب الامر اعلی جانشین والد و متصرف ملک موروث گردید.

اما او نیز در اواخر این سال مریض گشته در عالم جوانی وداع عمر و زندگانی کرده از دولت و کامرانی تمتعی نیافت حکومت عربستان حسب التماس عظمای قبایل بسید راشد برادرزاده سید مبارک تفویض یافت شرح حال او انشاء الله تعالی در وقایع قرن ثانی مرقوم میگردد.

دیگری از متوفی‌ها میر فتح مین باشی اصفهانی است که در گرجستان چنانچه مذکور شد زخم تفنگ خورده چون به اردو آوردند عمر سپری کرد عنایت شهریاری پسر رشید او را بجای پدر نصب نموده میر فتح ثانی لقب دادند.

### خطاب در ختم کتاب

حجله آریان عرایس سخنوری و مشاطگان ابکار نکته پروری که در سوابق زمان و سواف دوران صور پریچهرگان معانی و غدار شاهدان الفاظ را در نظر خواهندگان عالم شوق و آرزومندان شواهد ذوق بصد غنج و دلال و آرایش خط و خال بجلوه درآورده چون یغمائیان تтары رفت و روب عرصه صورت و غارت جهان معنی کرده‌اند

شعر

سخن هر چه آن گفتنی گفته‌اندبر و بوم دانش همه رفته‌اند خاصه راقمان صحایف انشاء و اخبار و مورخان حدیث آرای سخن گذار که جرعه اقلام عنبر- فامشان از باده خوشگوار معنی لبریز و هوای سخن سرائی از شمیم انفاس قدسیه ایشان عبیر آمیز لالی طبع در نثارشان آویزه گوش و گردن مستعدان روزگار و صنایع بدایع کلک گهر سلک آن هنر- مندان نادره کار در عرصه جهان یادگار است هر چند دست آرزوی طالبان نکات معنی از دامان سراق اقبال کوتاهست و عقل و انصاف گزین از اسرار کلمات حکمت آئین ایشان خیر و آگاه با طبع سلیم و ذهن مستقیم بمضمون این مقال که:

بیت

گویند بگیتی سخن تازه نماندست این نکته نه معقول دل نکته گذارست

در دهر خریدار نماند است و گر نه در پرده غیب است هنوز آنچه بکارست راقم این خطاب مشکین نقاب از پرده حجاب بیرون آمده میگوید که ابواب فیوضات الهی بر چهره آمال طالبان جواهر معنی گشوده است و مخزن لالی بحر سخن سرائی هرگز از جواهر روائی نکته پیرائی خالی نبوده

شعر

کس نپرداخت در جهان هرگز [۶۴۵] معدن از لعل و بحر از مرجان

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص: ۹۱۶

هرگاه طبع سخنگذار در بادیه جویائی اخبار بقدر خواهش و آرزو بتکاپو درآمده خود را مستعد فیضان مکرمت ازلی کرده‌اند و

چون سائلان کوی امید دریوزه هر مقصد اعلی و مطلب اسنی نماید بلا-شبهه و شایه حصول مطلوب و وصول مقصود کامروا میگردد.

شعر

تو مستعد نظر شو کمال و قابل فیض که منقطع نشود فیض هرگز از افیاض ما حصل این ارقام آنکه راقم این نسخه عالم آرا در دیباچه کتاب بقلم جسارت رقم نگاشته که صادرات احوال گرامی حضرت پادشاه والا جاه گردون بارگاه سلطان سلاطین زمان زبده و خلاصه فرمانروایان عرصه جهان که از وفور صدق و اخلاص خود را غلام خاص حضرت امیر المؤمنین و امام-المسلمین علی بن ابیطالب سلام اله علیه و اولاده المعصومین میداند بلکه از خلوص عقیدت و پاک اعتقادی کلب آستان ملایک آشیان آن حضرت میشمارد و بدان افتخار دارد بطریق رموز بی‌الزام تفنن عبارات و سلامت الفاظ و استعارات بقید کتابت درآورده بر صفحه بیان مینگارد که مستعدان روزگار و مورخان بلاغت شعار را مصالح و دست افزای باشد بحمد الله و المنه که توفیق تسوید این یافته وقایع زمان فرخنده نشانش را از روز ولادت با سعادت که ساحت ملک خراسان از پرتو انوار سلطنتش فروغ بخش عرصه جهان بود تا زمان جلوس فرمانروائی ایران در صحیفه اول و از اوان جلوس همایون که مسند جهان آرائی ممالک فسیح المسالک ایران و تخت فیروز اجداد عالی مکان بوجود شریفش زیب و زینت پذیرفته الی غایه که سنین هجری بخمس و عشرين و الف رسیده و یک قرن سعادت اقران است از ایام فرماندهی در این اوراق که یک مجلد از صحیفه ثانی است در رشته تحریر کشیده رقم اختتام پذیرفت که چون سلاطین زمان و فرمانروایان عرصه جهان نظر بر آن دیباچه اقبال اندازند کارنامه‌های سنجیده و قوانین پسندیده‌اش را دستور العمل کردار و شعار خود سازند امید میدارد که اول مقبول طبع همایون آن حضرت افتاده دست ارباب حقد و حسد و هرزه درایان بیخرد از اذیال طاهره آن کوتاه و کشیده باشد و ثانیاً پسندیده طبع مطالعه کنندگان اخبار و طالبان آثار بوده از مضامینش محظوظ و از محاذی مبتهج و مسرور گردند.

شعر

مکرر شد بدوران معانی کهن افسانه‌های باستانی

کنی تا کی بگفتار کهن گوش ز کلکم نکته‌های تازه بنیوش و انشاء الله تعالی از آغاز قرن دوم جلوس همایون که بزمان ظهور حضرت صاحب الامر صلوات اله علیه متصل باد اگر عمر وفا کند محلدی علیحده ترتیب داده خاتمه کتاب را که در صدر دفتر ایمانی شده بآن مجلد انضمام دهد یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید.

شعر

خداوندا ز لطف بیکرانت‌بده جا در حریم آستانات

شب بخت سیاهم روز گردان‌بدین مقصد دلم فیروز گردان

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۳، ص: ۹۱۷

## درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی) آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند



بنادر البحار- ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صداها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) ایمیل: [Info@ghaemiyeh.com](mailto:Info@ghaemiyeh.com) فروشگاه اینترنتی:

[www.eslamshop.com](http://www.eslamshop.com)

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده ولی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبای: ۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۹۰ IR  
۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید  
ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام: - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسير المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رسانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

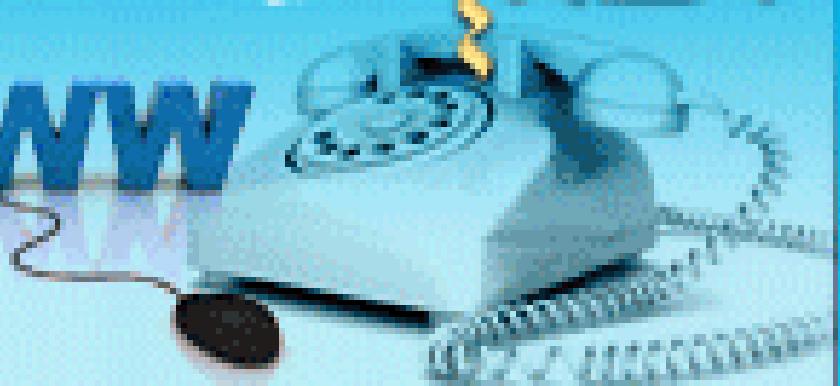
مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**www.Ghaemiyeh.com**

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹